



کتابخانه مجلس شورای ملی تهران

۱۳۱۱

پایه ثبت ملی کتابخانه

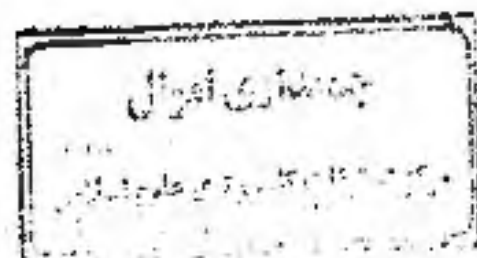
بفت بکر نطفه امی محبوبی

ایشان طبعی استادی

بزرگوارترین و شریفترین و عزیزترین و محبوبترین
مهرش به این کتاب و به این کتاب و به این کتاب

پیشکش: دکتر سید علی حسینی

مشارع دانشگاه تهران



جمعه‌داری شد
۶۳۹۸۹

هفت پیکر نظامی گنجوی

(متن علمی و انتقادی)

از روی قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی قرن هشتم
با ذکر اختلاف نسخ و شرح ابیات و معنی لغات
و ترکیبات و کشف الایات

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

به تصحیح: دکتر برات زنجانی

استاد دانشگاه تهران



شماره ثبت: ۰۱۴۶۰۶

تاریخ ثبت:

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۲۲۱۷

شماره مسلسل ۴۲۴۷

زنجانی، برات - ۱۳۸۰ - قلمرو
هفت پیکر نظامی گنجوی (متن علمی و انتقادی): از روی قدیمیترین نسخه‌های خطی قرن
هشتم با ذکر اختلاف نسخ و شرح ابیات و معنی لغات و کشف الاهیات / به تصحیح برات
زنجانی - [ویرایش ۲] - تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۰.
۸۳۲ - (انتشارات دانشگاه تهران: شماره ۲۲۱۷).
ISBN 964-03-3417-0: ۳۲۰۰۰ ریال
فهرستی بر اساس اطلاعات لیا.
Nezami-ye-Ganjavi: Haft-Peykar. پشت جلد لایتنی شده:
کتابنامه: ص. [۸۳۱] - ۸۳۲ چاپ دوم
۱. نظامی، الیاس بن یوسف ۹۶۴۰ - ۹۹۱۴ ق. هفت پیکر - - نقد و تفسیر. ۲. شعر فارسی -
قرن ۶ ق. - - تاریخ و نقد. الفقه نظامی، الیاس بن یوسف ۹۵۴۰ ق. - ۹۶۱۴ ق. هفت پیکر.
شرح. ب. دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ. ج. عنوان در عنوان: هفت پیکر. شرح
۸۵/۱۲۳ FIR ۵۱۳۲
۱۳۸۰ ۲۸۹/۸۷
۱۳۷۵۱-۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران

شابک ۹۶۴-۰۳-۳۴۱۷-۰ ISBN 964-03-3417-0

عنوان: هفت پیکر نظامی گنجوی (متن علمی و انتقادی)

تصحیح: دکتر برات زنجانی

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۸۰ (چاپ دوم)

چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب یا تصحیح است.

«کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است»

بها: ۴۲۰۰۰ ریال

پست الکترونیک: Press@ui.ac.ir - آدرس سایت: Press.ui.ac.ir

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

۷	مقدمه بر چاپ دوم
۷	مشوی هفت پیکر نظامی
۹	نظامی گنجوی
۲۵	هفت پیکر و نظامی گنجوی
۲۷	در نعت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
۲۸	در معراج نبی صلی الله علیه و سلم
۳۰	سبب نظم کتاب
۳۲	در دعای پادشاه علاء الدین لوسلان
۳۵	در خطاب زمین بوس
۳۸	در ستایش سخن و کلمه ای چند در حکمت
۴۲	در نصیحت فرزند خود فرماید
۴۵	آغاز داستان و مولود بهرام
۴۶	صفت سمندر و ساختن قصر خورتق
۴۸	صفت قصر خورتق و ناپدید شدن نعمان
۵۱	شکار کردن بهرام و دافع کردن گوران
۵۲	شیر و گور کشتن بهرام در شکارگاه
۵۳	ازدها کشتن بهرام و گنج یافتن
۵۵	دیدن بهرام صورت هفت پیکر در قصر خورتق
۵۶	خبر یافتن بهرام از وقت پدر
۵۷	لشکر کشیدن بهرام بر زمین عجم
۵۸	آغاز داستان
۵۹	نامه ایرانیان به بهرام گور
۶۱	پاسخ بهرام گور به ایرانیان
۶۳	نامه بهرام گور به پادشاه ایران
۶۵	تاج برداشتن بهرام از میان دو شیر
۶۶	بر تخت نشستن بهرام بجای پدر
۶۷	عادت بهرام گور در پادشاهی

۶۸	تنگی سل و شفقت بهرام
۷۰	داستان بهرام با کنیزک خویش
۷۴	رفتن شاه بهرام به مهمانی سرهنگ و هنر نمودن دلارام جنگی
۷۷	لشکر کشیدن خاقان چین و ظفر یافتن بهرام گور
۸۰	سرزنی کردن بهرام سران لشکر را
۸۳	خواستن بهرام هفت دختر از هفت کشور
۸۴	صفت مجلس بهرام و ساختن هفت گنبد
۸۷	صفت هفت گنبد که شیده بنا کرده بود
۸۸	نشستن بهرام روز شنبه در گنبد مشکین و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم اول
۸۹	حکایت
۱۰۵	نشستن بهرام روز یکشنبه در گنبد زرد و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم دوم
۱۰۵	حکایت
۱۱۲	نشستن بهرام روز دوشنبه در گنبد سبز و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم سوم
۱۱۲	حکایت
۱۲۱	نشستن بهرام روز سه شنبه در گنبد سرخ و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم چهارم
۱۲۱	حکایت
۱۳۰	نشستن بهرام روز چهارشنبه در گنبد فیروزه رنگ و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم پنجم
۱۳۱	حکایت
۱۴۵	نشستن بهرام روز پنجشنبه در گنبد صندلی و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم ششم
۱۴۶	حکایت
۱۵۶	نشستن بهرام روز آدینه در گنبد سپید و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم هفتم
۱۵۷	حکایت
۱۶۷	صفت بهار
۱۶۸	آگاهی یافتن بهرام از بیداد کردن وزیر
۱۷۱	قصه شبان با سنگ
۱۷۲	شرح دادن شبان حال سنگ را
۱۷۵	شکایت مظلوم اول
۱۷۵	شکایت مظلوم دوم
۱۷۶	شکایت مظلوم سوم
۱۷۷	شکایت مظلوم چهارم
۱۷۷	شکایت مظلوم پنجم
۱۷۸	شکایت مظلوم ششم
۱۷۹	شکایت مظلوم هفتم

۱۸۲	عذرخواهی خاقان چین از بهرام پادشاهی دادن بهرام به آن مرد ثبات
۱۸۳	فرجام کار بهرام و ناپیداشدن او در غار
۱۸۷	در دعا و ختم کتاب
۱۹۱	معانی لغات و ترکیبات و شرح مشکلات هفت پیکر نظامی
۴۸۹	اختلاف نسخه‌ها
۶۱۵	فهرست لغات و ترکیباتی که در تعلیقات این کتاب معنی شده است با ذکر شماره بیت
۷۲۳	کشف‌الایات هفت پیکری نظامی (با ذکر شماره بیت)
۸۰۵	ضرب المثلها (با شماره بیت)
۸۱۹	فهرست آیات
۸۲۱	فهرست احادیث و اخبار و امثال
۸۲۳	فهرست اعلام
۸۳۱	در شرح هفت پیکر نظامی از منابع ذیل استفاده شده است



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی



مقدمه بر چاپ دوم

مثنوی هفت پیکر نظامی

خمسۀ نظامی قرن هاست که مورد توجه ادب پروران قرار گرفته وجود هزاران نسخه خطی در کتابخانه‌های بزرگ دنیا بر این سخن گواه است. آثار نظامی آئینه زندگی نمای مردم قرن ششم است. هر کس در آن، تصویر خود و محیط زندگی و روابط اجتماعی و سنن ملی و مذهبی خویش را ناظر است و هر اثری که این خصوصیت را داشته باشد مورد توجه خواهد بود. در نمایشگاه، تابلوها را می‌بینید و به تابلویی بیشتر نگاه می‌کنید که خواسته خود را در آن یافته‌اید این اشتراک درونی و بیرونی است که ما را جلب و جذب می‌کند ایرانیان آنچه را می‌خواهند در خمسۀ نظامی می‌یابند و هر چه را که می‌یابند می‌خواهند. این اثر بی نظیر با زبان دری و ملت شریف ایران پیوند جاویدان دارد و هرگز جداشدنی نیست. نظامی آنچنان تسلط و قدرت در سخنوری دارد که کلمات چون موم در فکر و ذهن او به هر شکلی که لازم است با حفظ معنا و ظرافت انگیزه می‌شود به گمانم شاعری که به قافیه کمتر اندیشیده و قافیه به سماع او رفته نظامی گنجوی است. کلمات در اندیشه او صف آرای کرده و دست بر سینه بخدمت بسته‌اند وقتی که او می‌خواهد گوهری در رشته سخن بنشانند ده‌ها کلمه بجلوه می‌آیند و او از میان آنها زیاتر و رساتر و روشن‌تر را انتخاب می‌کند و در مسند سخن می‌نشانند. آثار پیشینیان را مطالعه کرده و در معنا آفرینی بهره‌ها برده اما تقلید نکرده و سخنی را که دلش خواسته گفته است. شعرا و نویسندگان بعد از او همه از گلزار ادب این باغبان سخن پرور استفاده و سعی کرده‌اند از صور خیال انگیزش تقلید نمایند. گفته‌اند قویترین مقلدان، امیر خسرو دهلوی است. مقایسه کردم در استادی امیر خسرو حرفی نیست اما فضاهای ادبی یکسان نیست و تفاوت از زمین تا آسمان است.

مثنوی هفت پیکر را که در پیش دارید با دقتی که در توانم بود شرح کرده‌ام و دو سال در این کار صرف شده است. در تجدید چاپ از زحمات بی‌ریا و صادقانه همکاران پر تلاش مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران سپاسگزاری می‌نمایم. مثنوی هفت پیکر کتاب برگزیده شناخته شده و مصحح را به لوحه تقدیر مفتخر کرده‌اند تشویق استادان و سخن‌شناسان بزرگترین پشتوانه برای ادامه کار بنده بوده است.

و من الله التوفیق

برات زنجانی

بهمن ماه ۱۳۷۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد و ارجمند جناب آقای دکتر برات زنجانی

مؤلف کتاب برگزیده هفت پیکر نظامی

بنای تصویب شورای اقتضات دانشگاه تهران این لوح

تقدیریه پاس تحلیل از خدمات علمی و فرهنگی شما در تألیف

کتاب مذکور به جناب عالی اهداء میگردد.

دکتر سید منصور خلیلی عراقی

رئیس دانشگاه تهران

میدبر



کتاب برگزیده هفت پیکر

نظامی گنجوی

یاس همکاریها و تقویق‌ها و تحمل زحمت‌ها
به همسرمانو منور امید می‌تقدیم.

سخن درباره شاعری که هشت قرن و نیم بلندترین نغمة داستان سرایی ادبیات فارسی را در اختیار دارد و
ستارگان ادب را بزیر دست نشانده و با مهر فلک همبر شده آسان نیست.
خود بر نردانان نتوانستند درخور میدان سخفش گویی زفند و رقیبانی که دعوی برابری داشتند به غبار
سمندش نرسیدند و شرمگین و سرانداخته بخاك نشستند.

گر چه در این درگه پایندگان	روی نهادهاند مستانندگان
پیش نظامی بحساب ابستند	او دگر است این دگران کیستند؟
تبیخی از الماس سخن ساختم	هر که پس آمد سرش انداختم

(مخزن الاسرار)

نی سوارانی که مدعی تلك اندازی بودند سخت کوشیدند و آنچه در تیردان قدرت داشتند گشادند و از
شکارستان معنی جز صید لاغر نیافتند و هر چند بکجش دمیدند با شکار زنده و کمند آمده نظامی برابری
نتوانستند.

چه بسیارند کسانی که خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و اسرارنامه پیوستند و در پایان به قصور خود و
استادی او اعتراف کردند. و گفته او:

میدان سخن مراست امروز به زین سخنی کراست امروز

به حقیقت پیوست، زیرا قدرت سخنوری با توفیق آسمانی همراهش بودند و خلوص ایمان الهامات
سحری را در جام سحرش سرشار می‌کردند. بی‌انصافی است اگر بعضی از سبکیاران ساحل‌ها و سبکیان معنا
گوینده‌ای را با این سخنور بی‌نظیر برابر شمرند. و بی‌مروتی است اقدام کسانی که به عمق معانی پی‌برده و
نگاشت بر حرفش نهاده‌اند و بدین وسیله پشتوانه‌ای برای فضلای که مدعی دانش آنند ساخته‌اند و برخلاف گفته
حافظ جامه کس را سیاه و دلق خود ارزق کرده‌اند. و بی‌خردی است راه آنانی که تصاویر زیبا و جاودانی آثار
او را از نقش گرمابه باز نشاخته و تعابیر و تفاسیر عجیب و غریب و گاهی ضد و نقیض در لباسهای فریبنده
ارائه می‌دهند. هنر او آئینه‌ای است پاک که چهره‌ها و بافته‌ها و بافته‌های مدعیان را نشان می‌دهد. و بسیار اندك‌اند
کسانی که به صفا و پاکی و قدرت جلوه‌گری آئینه بیندیشند. با این وجود همچنان متیغ سرکش و دست نیاتنی
بزم سرایی را در اختیار دارد، و یکی از خدمات برجسته‌اش این است که شاعری را از مصطبه آزاد و صومعه
بنیاد کرده و بخدمت معرفت نفس و معرفت خالق در آورده است.

شعر بسم صومعه بنیاد شد شاعری از مصطبه آزاد شد

(مخزن الاسرار)

کوتاه سخن نامش ابو محمد ایمن بن یوسف بن مؤید معروف به نظامی گنجوی و تثنیه عیسای حاد و
 سخن جهیه ملك الملوك فصل، مظهری در حدود سال ۵۲۲ هجری در گنجه مدینه آمد و در حدود سال
 ۶۰۳ هجری در همان شهر دیده از جهان فروست. بزرگترین شاعر برهمنری بود و صاحب مکی خاص و
 از نوآوران بزرگ قرن ششم هجری است، مثنویهای او ترتیب تألیف عبارتند از:

مغزون لامبرو

خسرو و شیرین

نیلای و مجنون

اسکندرنامه

هفت پیکر یا بهرام نامه

این مثنویها به حسیه نظامی و پنج گنج مشهورند، و بهیوات تازه و ترکیبات جدید و معانی بدیع دارند
 که شرح همه محسبات از عهده این گفتار خارج و به تألیف جداگانه میسرند است

نوآوری

نظامی در نظم و معنی و موضوع سکر است، و طراوت و نازکی در کلام او موج می‌رود و همین سبک
 تازه سبب شده است که او را «مظفری» نامند، دولتشاه دندک فالشعر می‌نویسد: «به مظفری اشتهاور یافته جهت
 آنکه شیخ برادر قوامی مظفری است که او شاعران استاد بود» (ص ۱۴۲).

باید گفت نظامی برادر قوامی بود بلکه محبت سبک و طرز تارداشت «مظفر» صبیحه اسم فاعله
 مظفری نامیده‌اند در مثنویهای خود از «مظفر» و «مظربوه» و «طرر» و «عرب» و «ره» سخن گفته است

همه کس سبک خواهد خود باشد

سخن بی‌حرف نیک و بد باشد

بداند کاین سخن طری غریب است

ولی آن کس معانی متعصب است

(خسرو و شیرین چاپ وحید ص ۴۴۶)

* * *

چه سوگیرم که درگیرد جهان را

چه طرز آرم که آی او زد زبان را

(همان مأخذ ص ۱۳)

* * *

دگر باره طرری سو آرم بدست

که بی‌شعل چندین باید نشست

شرفنامه چاپ وحید ص ۲۸

و در هفت پیکر، نظامی خود و قریبوسی را «مظربوه» نامیده و گفته

ناله گسردند نفعدهای کهن

و مظربوه یکسیمیای مسخین

وین کنند نقره را سر خلاص

آن رمن نقره کرد نقره خاص

(هفت پیکر بیت ۱۰۶۵)

به همین سبب به ضروری بر شهرت یافته، نظامی معتقد است سبب گذشت زمان، در فنون مختلف به نوآوری احتیاج می‌افشد، در موسیقی، آهنگ‌هایی که ممتاز و سرآهنگ شایسته‌اند بعد از مدتی ناخوشایند می‌شوند و به آهنگ جدید نیاز می‌افتد، لغت بازار هم مرور زمان ناچار به عروسله را تغییر دهند زیر بازیچه‌های قدیم دیگر بینندگان را راضی نمی‌کنند محل بدان هم که برای تزیین، دهنهای مومین می‌سازد مرور ایام در شکل و قد محل مومین تعمیرانی می‌دهد تا رضایت خاطر مشتری را بدست آورد، گوهر فروشان بجای جواهرات رنگ و رورفته، جوهرات خوش رنگ عرضه می‌کنند. همین طور تازیچه‌ها و داستان‌های کهن بر بوسله کلمات و عبرت جوان و بوجط، بازسازی می‌شود. از زبان شاعر بشویم

به هر مدتی گردش روزگار	و طرزی دیگر خواهد آموگار
سر آهنگ پیشینه کج رو کند	سو سی دگر در جهان سو کند
سازای در آید جو بازیگری	زپرده برون آورد پسگری
بدان پیکر از راه المونگری	کند مدتی خلق و دلبری
جو پیری در آن پیکر آرد شکست	چون پسگری دیگر آرد بدست
زمان تا زمان خسانه سخند	سر محل دگر در آرد بند
جو کم گردد از جوهری آب و رنگ	دگر گوهری سر بر آرد رنگ
سراب گونه بر بوجطان سخن	کند تازه تازیچه‌های کهن

در بیت اول علت اصلی نوآوری را مرور زمان دانسته و در بیت دوم ضرورت نوآوری در موسیقی و در بینهای سوم و چهارم و پنجم ضرورت نوآوری در عروسکهای لغت بازار و در بیت ششم ضرورت نوآوری در کار محسوس و در بیت هفتم ضرورت نوآوری جواهرات و بالاخره در بیت هشتم ضرورت نوآوری در سخن و بیان کرده است.

هشت بیت فوق‌الذکر را از اوایل سالنامه آوردیم و در شویهای دنگرش بر از نوآوری سخن به میان آورده و اشاراتی بفر و لطیف کرده است.

از آن جمله در مخزن الاسرار گوید:

ساریت کس سپید زده ام	آنچه دلم گفتم بگو گفتم
و در حسرو و شیرین روشن تر بیان کرده است:	
کهن گران سخن پاکیره گفتمند	سخن نگذار مروارید مستند
سخنهای کهن زالی مطراست	و گسر دال زرد است انگار صفات
درنگ روزگار و گونه گره	کند رحسار مروارید را زرد
نگسویم در پیشین نو نیرزد	چو دلیانوس گسفتی جو سیرد

تازگی و تنوع و محسوس و ایمان و اعتقادی که بر سر آثارش ریخته شده است، همان اوان شهرت و محبوبیت گسترده پیدا، نقوش صاحب چهارمقاله بر صحیفه روزگار مسطور شد و در دفتر مکتوب، چنانکه در راحة الصدور راوردی که در سال ۵۹۹ هجری پایان یافته از شوی حسرو و شیرین که در ۵۷۶ هجری و لیبی و مجبور که در سال ۵۸۴ هجری یعنی پانزده سال پیش از راحة الصدور سروده شده برای ریت کتاب ایات ربانی نقل شده است و علاوه بر آن برالسنه حرار هم معروف شده، چنانکه عطار در

یشبور و حافظ و سعدی بر شیر و ظهیر فارابی در تبریز و صائب و مولوی در قزوین و آندرش
خوانند و نفع نمودند، موی داستانهای شده و کتب و رقعات هری رودبار و چین و رومی طوطی از قص
ر با الهام از آثار شاعر دزساری کرد و حافظ بر بی نظر بوده و گفته است

چو سبک در حوالت است شعر بر تو حافظ
که گاه صفت سوس می برد و نظم نظامی
و سعدی از روح داستان لسی و معجون رشک آمده و گفته
است من چه جای بی که بر یحیی معجون
اگر یی قهر میی رنگر آن سحر معجون

و

قصه لیلی معجون و قصه معجون
عهد تو مسوح کرد دگر او پس
در دانه قصه سحر و شیرین گفته
امروز قول سعدی شیرین نمی نماید
و شیخ عطار با آن عظمت گفتار خود را با نظامی مقایسه می کند و برتری می خواند
و چنین می گوید:

کسی کر گفته خود لاف می زد
نمردن چون آفتاب آبد پندار
اگر نادر من می زبانی و
نماند هیچ را یک دره مقدار
که نعره می است بر این بیت نظامی از محزون الامور

شعیده سازه سرنگی خیم
صبح روی چند ادب آموخته
شیکلی قلب سو رحمت
مرد و سحر سحری دوحه
مدینه دروشی و شاهی در او
و در الهی نامه نظامی را در نظر داشته و گفته

و معجون جور از خدمت که داری
چو در تو هیچ نامی را اثر نیست
سودنه نام بر حقیق می شناری
زمد کم یت ترا صدک خبر نیست
که تعریفی است بر این بیت نظامی از بللی و معجون

مادر که سپید بار دادم
در خط نظامی از نهی گام
با درخ سپید بر رادم
بسی غمده را و ب نام
هم نه نود و نه است نامش
با صد کم یک صالح دارم
و ظهیر فارابی با بهیت بر یکی آمده بر بی نظامی را پایین مر از تصدیق مدح شعر ده و کم درش

چون داده و می گوید:

گند در رهبر در عرق چیری نیست
و این بیت از نظامی
حوشا طنائ شیرین و قصه فرهاد
آراد را یکه شده ساز

کار دو مستشرق معروف نام‌ها رسر از آلمان و ی رپیکا از چل و اسواکی در فراهم کردن نسخه علمی و انتقادی معب پیکر نصای گنجوی قابل تحسین است، این دو دانشمند شنوده نسخه خطی را با هم مقایسه و آنچه را که نظرشان درست بود بر اس انتخاب کردند و خلاف معر دو دسته کردند یک دسته که مهم شخص داده بودند در حاشیه صفحات و دسته دیگر که چندان مهم نمی‌انستند، در آخر کتاب قرار دادند. تأیید آپ در سال ۱۹۳۴ میلادی بوده و در استانبول به چاپ رسیده است و چون مرحوم وحید دستگردی مشغول تصحیح حبه بود یک نسخه از چاپ استانبول بوسیله پرسور رپیکا که بری شرکت در

جشن فردوسی به ایرای آمده بود به وحدت دستگردی اهلی می گردد^(۱) قدیم ترین نسخه مجموعه خطی های این دو مستشرق تاریخ ۷۶۳ هجری دارد و همان نسخه است که دانشمندان شوروی سابق در سال ۱۹۶۵ میلادی در تصحیح نسخه پایه قرار دادند.

۱. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به نسخه خطی دست یافته که تاریخ کتاب آن ۷۱۸ هجری و چهل و پنج سال قدیمتر از نسخه مورخ ۷۶۳ بود این نسخه را چهار نسخه خطی دیگر مدینه و با نسخه چاپ ترکیه و چاپ روسیه مقایسه کردم و به تصحیح التقاطی هفت پیکر نظامی افسام نمودم، مشخصات نسخه ها که در این تصحیح استفاده کرده ام شرح دین است.

۱. نسخه خطی تاریخ ۷۱۸ هجری که شماره ۷۹ در محرر کتب خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود

۲. نسخه خطی تاریخ ۷۸۸ هجری که شماره ۴۴ در محرر کتب خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود.

۳. نسخه خطی تاریخ ۱۹۰ هجری که شماره ۱۴۱ ب در محرر کتب خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود

۴. نسخه خطی تاریخ ۸۱۶ هجری که شماره ۲۴۰ ج در محرر کتب خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود.

۵. نسخه عکسی از نسخه خطی تاریخ ۸۱۲ که شماره ۶۰۸۲ ا در محرر کتب خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود.

۶. استفاده از این منبع تاریخی های شوی هفت پیکر را صلاح نمودم و در عمل دربانم را بیکه کار مستشرقان نام برده بسیار خوب و در حوز تحصیل است، و در درست حوی و انتخاب اصلی موفق بودند، برای نمونه چند مثال می آورم

۱. بیت شماره ۲۰۸۷ ضبط نسخه ترکیه (چاپی) چنین است.

تا چو شهادت زبانه گردد دور در سبزه رستم و در زینبور

که در مصراع دوم «در زیاده رستم و در زینبور» درست است

۲. بیت شماره ۲۷۳۰ در نسخه چاپی ترکیه

گفت وقت است اگر بچاره گیری رقص دیوان در آورم بگری

که در مصراع دوم «رقص دیوان آورم بگری» درست است

۳. بیت شماره ۱۱۱۱ در نسخه ترکیه

هم ملک من و هم ملک زاده داد موردی و موردی داده

که در مصراع اول «هم ملک من و هم ملک زاده» درست است

۴. بیت شماره ۴۷۸۵ در نسخه چاپی ترکیه

۱. «... به نام هفت پیکر به کوشش جید دستگردی ج. ۷ علمی صفحه ج. ۹» حیرت و میران نظامی به کوشش ج. ۷

- آنچه در دست چون می باشد در مسم است حوجه می باشد
که در مصراع دوم و در سم است حوجه می باشد درست است.
- ۵ - بیت شماره ۴۶۰۴ در همان نسخه
چون سیاست ریاض شاه شود پادشاهی سر او تاه شود
که در مصراع اول و چون سیاست ریاض شاه شده درست است.
- ۶ - بیت ۴۷۸۰ سطح ترکیه
گفت بر من فروش بیخ ترا تا دهم روشنی چراغ ترا
که شکل درست چپ است
- ۷ - بیت ۱۸۵۲ سطح ترکیه
گفت بر من فروش ساعت را تا دهم روشنی چراغ را
که شکل درست چپ است
- ۸ - بیت ۱۲۱۶ سطح ترکیه
خواستش با هزار خواسته بش گوهری یافت هم رگوهر خویش
که در مصراع اول و خواستش با هزار خواسته پیش و درست است
- از بسی عمل رخصت با در کشتی بحث شد چو دریا پر
که در مصراع دوم و کشتی بحث شد چو دریا پر درست است
- ۹ - بیت شماره ۹۴۴ در نسخه چاپی ترکیه
حیات با پای در سوز آرد رخسار در صیدگاه گور آرد
که در مصراع اول و حیات با پای در سوز آرد درست است
- ۱۰ - بیت شماره ۱۱۲۹ در نسخه ترکیه
کان مکروست با رهیت خوش گمان شکایت کسی بیارد پیش
که در مصراع دوم و کان شکایت کسی بیارد پیش درست است
- ۱۱ - بیت شماره ۲۰۲۲ در نسخه مذکور:
نار چستد کر چه نرس و چه بیم در سوادای تویی سیکه بیم
که در مصراع دوم و در سوادای تو ای سیکه بیم درست است
- ۱۲ - بیت ۲۷۵۲ همان مأخذ:
چون شدی راست گوی و راست نظر با من از راه راستی بگذر
که در مصراع دوم و با من از راه راستی بگذر درست است.
- اشتهات بالا بر اثر درست خوردن پیدا شده و ظاهر آب در سراسر مثنوی کم است و اشتهاها نوع دیگری هم هست که بر اثر عدم آشنایی به قوانین و قوافی شعری پیش آمده است و به یک کورکورانه از نسخه نویسنده تبعیت شده و نسخ دیگر مورد توجه قرار نگرفته است. مثلاً
- ۱۳ - بیت شماره ۴۹۲۸ سطح چاپی ترکیه
هر که مضموم بود دادش داد وانگه درویش بد حراجش داد
که حراج و دمی تواند قافیه شود و در مصراع دوم و وانگه درویش بود رادش داده درست است.

۱۴ - بیت شماره ۱۱۳۲ همان مأخذ.

کداحش کداح پیشه کداح من سودی
تا مگر کداح کداح من سودی

که بیت قافیه ندارد و شکل درست بیت چنین است

کداحش کداح پیشه یسار من سودی
۱۵ - بیت شماره ۲۹۳ همان مأخذ

ز لشکر توشنهای راه کنم

که بیت قافیه ندارد و شکل درست بیت در مصراع دوم چنین است

تا لشکر در برم شاه کنم

۱۶ - بیت شماره ۱۶۹۴ همان مأخذ.

شاه بهرام رور و شب در کار

قصدانسی روانه بر سر کار

که بیت قافیه ندارد و شکل درست بیت در مصراع اول چنین است

شاه بهرام رور و شب بشکار

قصدانسی روانه بر سر کار

با اینکه کلمه و عبارت صحیح در سطر هجایی که در حیاتشان بود وجود داشته از سطر غلط شعیب

گرفته‌اند و این پیروی در سراسر کتب دیده می‌شود مانند

۱۷ - بیت شماره ۴۵۵۰ سطر جایی ترکیه

عسجه با چشم گاو میش سبز

سرع با گوش پلنگوش سراز

که شکل درست چنین است

عسجه با چشم گاو چشم سبز

سرع با گوش پلنگوش سراز

هلمی در جای دیگر نیز «گاو چشم» را بکار برده

شمال نگسجه هر سو عروشی

ده سر گاو چشمی پیلگوشی

* * *

گاو چشمی چو شیر تهنه

شیر سیسوده، رور با حنه

در کلمه و دهنه هم بکار رفته

رس کش گاو چشم و پیل گوش است

چمن چون کینه گوهرفروش است

۱۸ - بیت شماره ۲۹۲۳ همان مأخذ:

سر پی، نه شد چو تاله شید

حنه در حال و خون جوانی دمد

که شکل درست مصراع دوم چنین است

حنه (= مجروح) در حال و خون جوانی دیده

۱۹ - بیت ۴۵۳۲ همان مأخذ

ششم از اسیر شیر بهرست

گرمی بدم بهریر شک

که شکل درست مصراع اول چنین است

ششم از: من اثیر شست

۲۰ - بیت شماره ۴۶۲۶ همان مأخذ

- در بواهی به کار ماند و به کشت
که شکل درست مصراع اول چنین است
در بواهی نه کار ماند و به کشت
۲۱ - بیت شماره ۴۷۸۱ همان مأخذ:
- گفتم این باغ را که جان من است
که شکل درست مصراع دوم چنین است
چون فروشم که عیش دامن من است
۲۲ - بیت شماره ۴۷۶۱ همان مأخذ:
- تا بدانگه که نور صبح دمید
که شکل درست مصراع دوم چنین است
آمد آواز مرغ و دیو ریمید
۲۳ - بیت شماره ۱۸۰۶ همان مأخذ:
- چون ز شاهان شمار برگزید
که شکل درست مصراع دوم چنین است
رو یکی را هرگز برگزید
۲۴ - بیت شماره ۱۸۱۷ همان مأخذ:
- تا رسید ریس چرخ درد پای
که شکل درست بیت چنین است
تا رسید ریس چرخ درد پای
۲۵ - بیت شماره ۱۸۲۰ همان مأخذ:
- کار داسان که این سخن گفتند
که شکل درست مصراع اول چنین است
کار داسان که این سخن گفتند
ریا در بیت ۱۷۸۸ آنها را کمربندان نامیده
- کاتچه نه گفت ما کمربندان
نام این در بیت ۱۸۲۰ کار داسان درست است
۲۶ - بیت شماره ۱۸۴۲ همان مأخذ:
- پس چنین نعمتی ز درگاه شاه
تشبیه نعمان به زهره درست است و شکل صحیح بیت چنین است:
- تا چنین نعمتی بحضرت و جاه
۲۷ - بیت شماره ۱۷۹۷ همان مأخذ:
- سحر او نیست کس و بوقت شکار
گردن گور در کشد بکار
شکل درست چنین است و سحر او نیست کس و بوقت شکار

- ۲۸ - بیت شماره ۱۷۳۱ همان مأخذ
آهش شه جو سخت کوشی کرد
شکر ترک مست کوشی نکرد
شکل صحیح چنین است
- ۲۹ - بیت شماره ۱۸۵۵ همان مأخذ
آهش شه جو صحیح کوشی کرد
شکر ترک مست کوشی کرد
شکل درست چنین است: آنچه او کرد کس نداند کرده
- ۳۰ - بیت شماره ۲۱۶۹ همان مأخذ
در مصافی چنین بچندان مورد
آهش او کرد کس نخواهد کرد
شکل درست چنین است: آنچه او کرد کس نداند کرده
- ۳۱ - بیت شماره ۲۴۲۱ همان مأخذ
هشج مودم به ران پیشانی
جر حیدر می و حیدری
شکل درست چنین است: جر حیدر ترسی و حیدر جوانی
- ۳۲ - بیت شماره ۲۴۲۰ همان مأخذ
بار جوان کنار بردنم
سعداوند مود مپر دهم
شکل صحیح چنین است: بند لارام خود سپردنم
- ۳۳ - بیت شماره ۲۴۴۰ همان مأخذ
پس يك لحظه چو شب بختی
سرخ از رخ گشود و موره رهای
شکل درست چنین است: در رخ کشید و موره رهای
ربر موره را از پای می کشید. موره را چکمه بر گوشت و چکمه کتفه ترکی است و از مصدر کشیدن ساخته شده است
- ۳۴ - بیت شماره ۴۰۲۸ همان مأخذ
چشم دارم بچون تو چشمه نور
کوه ردوری دلم ساداری دور
شکل درست چنین است:
چشم دارم زچون تو چشمه نور
کوه درون دلم ساداری دور
- ۳۵ - بیت شماره ۱۰۹۱۰ سده ترکیه
کرد ر آن شیر آتش پیشه
همچو شیران از آتش اندیشه
شکل درست چنین است: کرد از آن شیر آتش شده
- ۳۶ - بیت شماره ۱۰۷۷ همان مأخذ
هر یکی در نورد خود شیری
قبایم کلوری شمشیری
شکل صحیح چنین است:
هر یکی در نهاد خود شیری
قبایم کلوری شمشیری
- ۳۷ - بیت شماره ۱۱۲۵ همان مأخذ
يك دمی عیش و لهو ماحتی
به می و رود جان نواختی
شکل درست چنین است: کرد می عیش و بهو ماحتی
- ۳۸ - بیت شماره ۱۱۳۸ همان مأخذ

بیکر از هم کاری پست است	ماده چسب دور شد و سرت
شکل صحیح چنین است و سانه نواح دور شد و سرت	
۳۸ - بیت شماره ۹۸۶ همان مأخذ	
بوحطی درفشانده در کمرش	عالیه خط کشید بر کمرش
شکل درست چنین است	
بوحطی درفشانده در شکرش» زیرا دو سطر بعد از آن دربارۀ «بوحطی» چنین گفته	
او در آن هستان شکر حیده	و آن هسمه پیش او پسر شده
ذکر کرد و شکر حیده» شال می دهد که در بیت ۹۸۶ درفشانده در شکرش و حندان است در ص	
است	
۳۹ - بیت شماره ۱۲۹۲ همان مأخذ:	
وربه از نصح رای بسود دارد	روی ب سوی جانی خوش آرد
شکل درست چنین است	
و باوری از نصح رای بد دارد	ایسکه بر حاست جای خود دارد
۴۰ - بیت شماره ۱۲۵۲ همان مأخذ	
بمد شی ی ست آن برده سوار	کاردهایی کند بر شکار
شکل درست چنین است و کاردها می کند بر شکار	
۴۱ - بیت شماره ۱۲۸۶ همان مأخذ	
می ردد آن در ازدهای کسه سگان	بر رمیز چون در ازدها سال
شکل صحیح چنین است و بر رمیز همچو ازدها سال	
۴۲ - بیت شماره ۹۵۲ و ۹۵۳ همان مأخذ	
ساعتی بود و خاصگان سپاه	در طلب آمدند در پی شاه
چون یکسانك شاه پیوستند	گرد بر گرد شاه صف بستند
شکل درست چنین است	
و ساعتی بود و خاصگان سپاه	یک سنانك آمدند در پی شاه
چون یکسانك شاه پیوستند	گرد بر گرد شاه صف بستند
۴۳ - بیت شماره ۸۱۲ همان مأخذ:	
راصد چرخ آنگور بوده	قطره ب قطره قطره پیچوده
شکل درست چنین است و قصر تا قطر قطره پیچوده	
۴۴ - بیت شماره ۸۲۰ همان مأخذ	
ساز چون تحت و زمین بهاری	گره از کسر چرخ بگشادی
شکل صحیح چنین است و گره از راز چرخ بگشادی	
۴۵ - بیت شماره ۸۷۷ و ۸۷۸ همان مأخذ	
ساربالا در آردش بر زمین	شاه کمن بر گشاد و کرد کمن

نیری از جمعه سمت پنگان جیت در زه آورد و در کشید دوست
 شکل درست چنین است و نه کمان برگرفت و کرد کمیره بر در بیت بعد می گوید ر جمعه نیری
 انتخاب کرده، ناریین گشادن تیر (انده) حتی پیش از انتخاب کردن تیر درست است

۴۶ - بیت شماره ۸۸۹ همان مأخذ

شه رده تعمیر و جسته ران دو شکار در زمیں غرق گشته تب سوار
 شکل درست چنین است و نه رده تیر و جسته (= مجروح) آن دو شکار.

۴۷ - بیت شماره ۳۹۴۹ همان مأخذ

حای کردند و حوان نهادش شورا و کاتب فادسندش
 شکل درست چنین است

و حای کردند و حورد دادندش مسند و چمیرها نهادندش

میهمن معروح بود و چشمانش را در آورده، بورد و هیچ حای را نمی دید، بنابراین، حوان نهادند،
 می می است.

۴۸ - بیت شماره ۴۵۲۵ همان مأخذ

سرگس تر مجسم حوان آورد هر کرا چنه بود حوان رمود
 شکل درست چنین است

هر که را چشم دید حوان ربوده بر انسان اگر چشم حوان آلوده، رسید حوانش می گیرد.

۴۹ - بیت شماره ۲۴۵ همان مأخذ

ای دل از ریس خیال ساری چند به خیال خیال داری چند
 که شکل صحیح چنین است

ی دل از ریس خیال ساری چند به خیالی خیال داری چند

۵۰ - بیت ۲۱۴۲ همان مأخذ

سرتمای ابر حدت گراف سر نهادند مسردم از اطراف

شکل درست چنین است و روح نهادند مردم از اطراف (روی نهادن = روح نهادن) و از محصای
 مکتب نظامی است که قسمی از کلمه مرکب را عوض می کند و بعدی حذف شده سر دوش را قرار می دهد
 مانند صم خانه بجای تنگاه و سلطان سوار بجای شهسوار.

۵۱ - بیت شماره ۴۸۰۹ و ۴۸۱۰ و ۴۸۱۱ همان مأخذ

نو در آورده در شکج کلاه من صدف وار مانده در من چاه

شه رگج در زیر بد گنور گنورش باز داد و زو سر سر

شکل درست چنین است

و نو در آورده در شکج کلاه من صدفوار مانده در من چاه

و پس چو گنور بدش افکندم شد سه سالی که تا دو این بددم

و نه سه رگج و زیر بد گنور گنورش باز داد و زو سر سر

ربر هفت بر مضمون که از حور و ریز به مهران گور شکایت می‌کند هر کدام در آخر شکایت مدت بردن بعضی سابهایی را که در زمان بودند بازگو می‌کند و از این جهت سمع‌های که مدت بردن (سه سال) را ذکر کرده درست است.

۵۲ - بیت شماره ۱۵۵۷ همان مأخذ

سر بلند جهان شود سرهنگ

سر در آرد بدین در بچه تنگ

شکل درست چنین است «سر در آرد در این گریچه تنگ».

۵۳ - بیت شماره ۲۹۹۵ همان مأخذ.

نقل و می نوش عاشقانه گسیم

فوت جان از می مدانه گسیم

شکل درست چنین است:

نقل می‌بوس عاشقانه گسیم

فوت جان از می مدانه گسیم

این بود نمونه‌ای از مشکلات سمع چاپ شده در ترکیه و اگر همه را ذکر کنیم از مقصد دور می‌افیم. در تصحیح هفت پیکر سنک و روش نظامی و همیشه در پیش چشم داریم. برای مصحح مسلم شد که بعضی از عبارات را خود مدعی بعداً اصلاح کرده و تغییر داده است، با در نظر گرفتن فصای شویهای او گاهی اصلاح شده و بر سمع اقدم ترجیح دادیم. با مقایسه قدیم و جدید حتی سبب تغییر و اصلاح بر معلوم گردید اینست نمونه‌هایی از این اختلاف که عقیده نگارنده بوسه خود نظامی بعضی آمده در ذیل ذکر می‌گردد.

مثال اول: در بیت ۳۶۵۸ و ۳۶۵۹

گفت سر شو که مصلحت یس بود

بردان پایه درالس بود

تا نگردد کسی دوالک ساز

وز زمین سرکش ایس دول دراز

نظامی معنی این دو بیت در روش ندیده با جار مصراع دوم بیت اول را به این صورت

کز پی آن بسند بالین بود

بردان پایه دوالین بود

تغییر داده و بجای مصرع حذف شده دچار شده بیت دیگر بفرایند تا معنی گسیخته نگردد. در نتیجه

آن دو بیت به سه بیت دبی تبدیل شده است

کز پی آن بسند بالین بود

نردان پایه دوالین بود

یکی لبش دوال پای کس

گشمت بر شو دوال سایی کن

تا نگردد کسی دوالک ساز

وز زمین سرکش یس دول دراز

مثال دوم: بیت ۲۸۶۱

آبندر و مربع و کسانی

داشت آب خود در لعل رفائی

را چنین اصلاح کرده:

آبندیده و آبشان در سنگ

داشت ما خود دو لعل آتش رنگ

و با فصای قصه سازگاری داده و علاوه بر آن معنای بیت را نیز تقویت کرده است، زیرا «حیره تشنه بود و آب سارمند و دو لعل آتش داشت» این دو آندازی نمودند که آتش تواند درد او را درمان کند و عطش او را نشانند بلکه آب این گوهر در سنگ وجودشان بود، بصورت دیگر آب طراوت و رونق داشتند به آب آشامیدنی.

مثال سوم و بیت ۴۶۵۴ که در نسخه قدیم چنین است.

سوی چراگاه رفت و سرک را نهاد
دید پیری که لاله می افشاند

و مقصودش از لاله نشاندن سرخ قام بودن رحساره پیر بر نه بوده و شکل زیر اصلاح نموده

سوی چراگاه رانند سرک تسیژ
دید پیری چو صبح مهر انگیز

که مو سپیدی و بورانی بودن قیافه پیر مرد را با حاسرین عبارت ادبی تصویر کرده است و از مهر نگیز، صنوع جور شد و نه مهر و محبت و مهر دینی را راده کرده است، مسلماً هیچ شاعر دیگری حرفه ای نمی تواند بیت را به این چنین زیباتر و پر معنی تر کند.

مثال چهارم و بیت شماره ۵۰۴۲ را که در نسخه اقدام بدین شکل آمده:

شاه بهرم ب سکوت و ای
چون در پس سنگای گیرد حای

مشکل بسیار منطقی تصحیح نموده و گفته

صبر و پستین تمام حلالی
کی در این تنگای گیرد جای؟

که بیرون معنوی «پستین» و «گنجین» در تنگ جای برای همه روش است و قسمت جالب این اصلاح بکار بردن نام حلال است که مورد هم در آذربایجان شرقی را در آنها جاری است و مثلاً بجای «ماشاءالله» بکار می برند

مثال پنجم و بیت ۶۰۲۹ را که در نسخه اقدام بدین شکل است

مرغ حاتم گشاده بال کی
و آنچه خوردم مر حلال کی

که به شکل همه گشاده بال کی
و آنچه خوردم مر حلال کی

اصلاح کرده. اگر مرغ حاتم بکار می بردند انداره ای معنی بدانی بود و در نه بختی زندگی کردن گوینده را می رسانید. اما «همه» را گشاده بال کی معنی بدانی و یا حین بودن را پر نمی نالد و با این عبارت جوسته بگوید که چون منت را بر گمارده ام و تصمیم گرفته ام که از خانه نو دور شوم و به جابوادم و از رگه خودم پیوستم تا برای عفت مر که قصد پرواز دارد گشاده بال کی و جاده را فرسوده که روی سحر سبحان فصل و از جهت شکل دوم نوشته است

مثال ششم بیت ۳۶۷۳ را.

آن همه حال و کار و باغ و سرای
همه رفتند و کس نماند بجای

که می خواهد بگوید آنچه بوده بود همه خیالات بوده و حقیقت نداشت. بدین شکل تصحیح کرده است

آن حرف گسوه زن بعل بجای
همه رفتند و کس نماند بجای

مسلماً هر نظامی کسی را آن مهارت نیست که بدین صلاح به چنین وضع و در چنان جایگاه برسد

مثال هفتم بیت ۴۸۵۰ را از این شکل

هر مصامت که داشت بنده تمام
همه مستند بدین نهاد حرام

شکل «هر مصامت که بنده» است تمام اصلاح کرده زیرا کلمه «مصامت» نیست به «مصامت» بر مراد

را دارد که مصامت قدرت بجای ترحم پیر دارد

مثال هشتم و بیت ۴۸۶۸ را که در نسخه قدیم چنین آمده

لشکری سر درش تمام تنگ
ب مستکر سار ساد و جنگ

که لشکر معنی صریح دشمن اصلی دهد و ممکن است لشکری بدرگاه نماند و دشمن هم نباشد. سایر این مصراع

اول را تصحیح کرده و گفته «دشمنی بر درش نماند تنگ» و معنی است: استقلال بخشیده است.

مثال نهم: بیت ۴۸۴۸ که در نسخه قدیم مشکل:

یـب کمـی را رده تـسافـه ای یـب سـخـروار مـسـال بـافـه ای
چون از راه نانی بمعنی «راه ردن» بکار رفته و آن معنی در این محض ضرورت نداشته تبدیل به احسن کرده و گفته

یـب سـاکـسـر کـوره تـاقـه ای یـب سـخـروار مـسـال بـافـه ای

مثال دهم و در این بیت (شماره ۲۹۴۱) که «گل» را بمعنی گور آورده

چـون در انباشش بـحـاک و سـگـن سـر گـسـل او نـشـست سـا دل تـگـن
یعنی کلمه «سورس» بالا و سر که معنی «ساتر» آن دارد عوض کرده و وسعت معنی بخشیده و گفته
چـون در انباشش بـحـاک و سـگـن سـر سـریش نـشـست سـا دل تـگـن
دریغی است که بر سر سر نشستن و یا ایستادن و دعای آمرزش خواندن رسم و معمول زمان است

مثال دوازدهم: در بیت ۲۹۷۹ نسخه اقدام چنین است

خـبر کـان خـبر دید مـرد سـپـاس داد یـزـدن رـحـمـتـش لـباس
نظامی در آن بعد نظر کرده و مصرع دوم را بر بار جوده و نامحی هم در آن پیچیده و صورت دبل آورده است

خـبر کـان خـبر دید مـرد سـپـاس خـبر کـان خـبر دید مـرد سـپـاس

مثال دوازدهم بیت ۲۰۰۲

کـرد سـیـار حـور سـر رن و مـرد لـاجـرم حـور سـاسـش در حـور
که مفهوم آن می‌رساند: «بچه‌ها (که در آب عرق شد و مرد) چون برین و مرد سار حور کرده و ناچار نظم مرگ» گرفتار شد و سرائش همین بود چون «مرگ» در حق مرده «ظلم» تعبیر شده و این تعبیر برای مرگ خوب است، بدین سبب نظامی آن را شکل دین اصلاح کرده و از صعب دور کرده است.
کـرد سـیـار حـور سـر رن و مـرد سـر چـمـانی چـسـن بـود در خـبـور

مرازی این نسخه

۱- علاوه بر مقاله پنج نسخه خطی از نسخه چاپی ترکیه که از ۱۶ نسخه خطی بریاب یافته و نسخه چاپ مرحوم وحید دستگردی که گفته خود از می نسخه فراهم آورد، و چندین نسخه خطی دیگر، نوشته شده در قرن دهم و یازدهم و دوازدهم استفاده شده است.

۲- مصدب کتاب به ۵۴ بخش تقسیم شده و در او هر بخش شماره آن ذکر شده است و معنی لغات و ترکیبات و شرح بیت‌های مشکل بخش به بخش ما ذکر شماره بیت داده شده است

۳- همه ابیات با فواصل پنج بیت شماره گذاری شده است

۴- اختلافی نسخه‌ها در پایان کتاب با ذکر شماره بیت آورده شده است.

۵- فهرست لغات و ترکیباتی که در تعلیقات معنی شده است با شماره بیت در هر کتاب درج شده

است و علاوه بر این ها فهرست دبل را نیز درج است.

۶ - کشف الایمانی برای یاجن بیته دو پان کتاب صادر شده است.

۷ - فهرست عرب نمایی.

۸ - فهرست آیات و احادیث و اخبار

۹ - فهرست اعلام.

۱۰ - فهرست منابع و مآخذ.

پیش از دو سال در فراهم کردن این تصحیح رنج برده‌ام و هیچ کلامی بجز کلام حدیثی غلط و انشده نیست. از خوندگان و صاحب‌نظران می‌خواهم که اشتباهات رفته را یادآوری فرمایند تا ضمن سپاسگزاری در چاپهای آینده به اصلاح آن اقدام شود.

سبحان را با پیشی از سندی علیه‌الرحمه پدید می‌آورم.

سجده است با تائیدی گورم مسوور از خضالت پیرانو صرم

بر خود لازم نیست در همکاری مسئولان محترم اداری و حساب می‌محضبان تعال و خلیل سمت

حقوقی و چاپ مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران صمیمانه سپاسگزاری نمودم

و من الله التوفیق براب زنجانی

پنجم ماه ۱۳۷۲

هفت پیکر
«نظامی گنجوی»

(۱)

ای جهان دیده بود خوش از تو
در سعادیت بسعدیت همه چیز
ای سرآرمده سپهر ملکه
آفریده حربس جور
سازم از تو گشته کار همه
هستی و نیست مثل و مانند
روشی پیش «فل سبایی»
بجاست رسیده موجودات
[نام تو کائنات هر راست
ای جهان ر ره هیچ سارده
اول الاولیس سن شمار
هم هر هسمی درست تو
سته بر صورت تو راه خیال
تو بر روی و آن دگر رسد
بیک اندیشه راه سبایی
[وانك به اهل سجده شد سر او
تو دهی صبح را شب افروزی
تو می دی به آفتاب و ماه
روز و شب سالکان راه تواند
جز بحکم تو نیک و بد نکند
تو برافروختی درون دماغ
با همه و برکی که در حرد است
چار که جوهر شدست و در تن ماست
تو که جوهر نه ای مداری جای
۵۰

همه جایی و هیچ جای به
سا تو بیرون ز همت سرویم

هیچ بودی بوده پیش از تو
در سعادیت سعادیت همه چیز
انجم افروز و انجم پیوند
مدع و آفریدگار و جسمود
ای همه و آفریدگار همه
عاقلاں جز چین مددند
به صورت، صورت آری
رنده ملک از وجود توست حیات
اول آغاز و آخر انجامت
هم موابحتش و هم موبد
و آخر الآخرین با آخر کار
سازگشت همه سوست ستو
بر درت با نشسته گرد زوال
تو خدایی و آن دگر مابد
یکی نکسته کار بگشایی
قبل بر فعل سته شد در او
روز را سرع و سرع را روزی
دو سرآبرده سپید و سیاه
سعه گوشن سازگه تواند
هیچ کاری بحکم خود نکند
حردی تساکت بر ر چراغ
بوجود است از تو و بجای خود است
کس نداند که جای او بکجاست
چون رسد در تو و هم شهنری

ره سمدی و ره سعادیت به
سا که جزوی ز سیم گردویم

[عقل کلی که از سو باده ره]

ای و رود سپید آب داج

همال گم دال نسویی سهرمانی

با نخواستی تو دل و دل بود

بودهی و تو آری ر دل سنگ

گویی و آسمان گیتی گرد

هر کسی حقت پد ده توست

با و ست از ستاره چون آید

گسر مستاره مهدی دادی

کسیت او کرم سهرشاس

تو دهی بی مدخی تر گنج

هر چه هست از دویه های هجوم

حو لدم و سر هر ورق جسم

همه را روی در حله دیدم

ای نو رسده هر کجا جدیت

بان من بی ممانجی دگران

[سر در خویش سرورم کس

چون عهد حوسی ار بر سو

همه را سر زدم تم سانی

چونکه سر در گه تو گشتم پیر

سر سرگشته را رکاز جلال

چه سخن کاین سخن خطاست همه

در که سالم که دستگیر نویی

راژ پوشیده گر چه هست بسی

عرصی کر تو بخت پهنی

عرض آن به که از تو می خوم

از تو سر از بدین عرص برسم

راژ گویم سخن خوار شوم

[ی نسطامی پناه پرویز نو

سور بستی ده از حیدر بستی

ت بوفتی که عرص کار بود

هم رهیت بکرده در تو نگه]

به مدهی لبص تو محتاج

ختر تو کس نیست حال گردانی

همستی کس بسدات خسود

تین اصل و اصل آتش رنگ

سر در صبر رسد صبر داسود

همه هیچد و کرده که ده توست

کو خور از نیت و مد زبون آید

کعبه از ممانجی زاری

ره به گنجشای سر د تقاس

که بدانند شمس هست از پنج

ما یکسانست همه های علوم

چون تر پانم ورق شمس

ور حله سر همه بر دیدم

ور سر نو هر که را سانس

توده ای ررق سخن جاوران

ور در حستق بی یارم کس

سر بر کس سرهم ز بر سو

سر بی خواستم توام دی

را آنچه ترمیدی است دمنم گیر

تو توانی رهانه باز رهان

سو مری حال مر است همه

در پدیم که در پدیر نویی

ار تو سوشیده سست ز کس

تو پر آرد که هم تو میدانی

سخن آن به که با تو می گویم

با تو هم بی عرص بود بسم

با تو گویم سر ز گوار شوم

سر در کس سر نش از در تو

همش ز سج حرم بدن

گر چه دوس تاج بود

(۲)

در هفت سیدالمرسلین صلی الله علیه و سلم

۶۰	سویح آرمیت چرخ کهن کیست جبر حواجه مؤید رای شاه پیغمبرین یسوع و بنج نمی و اتیهات را سایه پسبح نوبت رب شریعت پاک همه هستی همین و از مقصود [اولییر گیل که آدش بشرد و آخرین دور که سمان راند امر و مهیش بر راستی موقوف آنکه از فقر نحر داشت به ربح و نك ازو گشت سایه روی سپید ملك را قایم الهی بود هر که برخواست می فکدش پست با مگو کرده او مگو می کرد تبع ازین سو بهر خوددیری مرهش چنان نواز تنگ دلال آنگ با او برامب ریس بستد اینگ امروز بعد چندی سال گرچه ایزد گرد از دهرش چشم او را که مهر ماریعت حکم همه هرا صاله شمار حقه دارن چرخ کعبی پویش چهار بارش گزین باصل و سرع و آفرین بود نور بهش او با چن چن که هر دمش مددست نفسش سر هوا چو مشت افشاند اس جسد را حباب از آن جانست معجزش حر حش و رطوبت کرده صاحب برای نگشتش سبب ر کمر قطع سم کت	حاتم آحر آفریش کار دره انتساح عبقر و تسج سخن احمد مرسل آن رسول خدای سبح او شرع و تسج او معراج عرش فرمای و عرش را سایه چارالش نم و ولایت خدای او محمد رسالتش محمود صافی او بود و دیگران همه درد حطیه حاتم هم او خواند سهی او مکر، امر او معروف چه حدیث است فقر، او همه گنج چه سخن سایه وانگهی خورند قام انداز پادشاهی بود وانکه انکادی گرفتش دست قهر بدگوهان هم او می کرد رفق از آن سو برهم آمیزی آتش بندسای سنگ دلال سر کمرها دال کین سست همه سر کوس او زبند دوال وین جهان آفرید از بهرش روحه گاهی برون ازین باعث تساع حکم او بهمت هزار در ره بندگیش حله نگوش چهار دیوار گنج خانه شرع کافریها سر آفریش او از زمین تا به آسمان جسدست رطب تر رطل حش افشاند همه نحتند و او سلیمانست رطبتش حار دشم این عجیب سبب به را دو سیمه در مشش ساحی دوستان دو سیم کنند
----	---	--

- ۹۰ آفرین کردش آوریده
کین گویست و آن گریخته
بساد پیش از مدار چرخ گبود
بسر گریخته و گریده درود

(۳)

در معراج نبی صلی الله علیه و سلم

- چون نگجید در جهان تساجش
تحت سر عرش مرد مهرانش
سرمدش را ز پایة پست
جبرئیل آمده براق مدد
گفت برود به پی خاکی
تا زمین تو گمرد افلاکی
پاس شد را رحل خانه حصار
سوی لبها ستاؤدار حصار
چونکه تسیر بسات آردم
ساحت سراق تو است
مهد بر چرخ را که ماه نوی
سر عرش کشت این بلاق تر است
شش جهت را رهمت پیخ بر آر
سر کواکب دوان که شاه نوی
نگران از شمال چرخ سمد
عطر صبايان لب بکبار تواند
بارسان مصر اس پرگار
حیرت در تو یث مصره کسد
آسمان را بوزیر پایة خویش
شاروان را شکوه ده چو چرخ
شد شد قدر توست رفت دعاست
تازه تو کن فرشتگان را فرش
عمرش را دیسده سرور و بسور
تاج سنان که تاجور تو شدی
عمر در آور بسیر لوحی
راه خویش از حجاب حدالی کر
تب سحر القدوه از کرم
چون محمد ر جبرئیل برار
راں مسکن هوش را سحابی داد
آن امین حمدهای در تسنن
دو امین بر آسمانی گنجور
آن رساند آنچه بود شرط پیام
در شب تیره آن معراج میر
گردن از طوق آن گمند ناب
- تحت سر عرش مرد مهرانش
جبرئیل آمده براق مدد
تا زمین تو گمرد افلاکی
سوی لبها ستاؤدار حصار
ساحت سراق آورده
سر عرش کشت این بلاق تر است
سر کواکب دوان که شاه نوی
به سلسله ر سچار مع در آر
در کش لکان قدس ر بگمند
میرپوشان در سحر تواند
سر تو عاشق شدید سوسف وار
هم کف و هم تریج پاره کند
طره بو کن رجعت سانه حوش
تاره رویش چون شکوه ماع
یافت خواهی هر آنچه خواهی خواست
حیثه زن سر سرور پایة عرش
فرش را شمه در مسورد دور
بر سر آری از همه که سر تو شدی
دو جهان حصار کن ستاحی
عسرم سرگناه لایرالی کن
سر در عباد روان شود عصب
گوش گمرد این پیام روح سوار
گوش را حلقه علامی داد
وین امین خرم بقول و دیل
یمن ردیو آن ردیو مردم دور
وین شید آنچه بود سر کلام
شد رشتن سواد مهر پیر
طوق زین چمن نور در باب

تشریش زیر و تاربانه نیست
 کنگ علوی حرام جست از جای
 ماه بر سر چو مهد کاووسی
 بر فکند از پیش چهار عقاب
 شب لگد حورده و مه لگام کشید
 سرق چون قیج بر کند رنجام
 جیش روح در جسو سمردی
 ما چنان پی فرامیش همه تنگ
 این جنوبی و آن شمالی شد
 گاه راجع بود و گاه اعزل
 شد بستقطع نطع این اوراق
 دوری از دور آسمان برداشت
 نماء راهسی بشهر ملکی
 باد سرسری از شمایل خویش
 رنگی از کوره رصاصی بست
 سرری سر کشید سیمایی
 تاج زرین نهاد بر سر مهر
 مصرخ پوشی گذاشت بر بهرام
 درد سر دند گشت صندل سای
 در سواد هسیر شد عیش
 سر هیوی چو شیر رسهری
 هم سرافش رمویه بلز افتاد
 یسالت در جسرین دسوری
 به رسیدگاه صور اسرافیل
 رفرف و سدره هر دو ماضی
 راه در سای بیجودی برداشت
 خطره بر خطره هر چه دید نوشت
 مردان ساخت از کمند فینر
 بر حطرگاه ستر سحانی
 رحمت آمد لگام گیری کرد
 از دسی رفت مسوی اوادسی
 دیده در نور بی حجاب رسید

۲۰ سرق کردار سر براق شیب
 چون در آورد در هفتی پای
 سرور از پای پر طووسی
 مرید آنجان کر آو تب و تاب
 هر چه را دید زیر گام کشید
 ۲۵ وهم دیدی که چون گذارد گم
 سرعت عقل در جهان گردی
 بود با راهوارش همه لنگ
 با تکتش سر فطت حلی شد
 مسطرش را سماء آن جدول
 ۳۰ چون محمد برقص پای براف
 راه دروازه جهان برداشت
 می برد از منازل فکی
 ماه را در خط حمید خویش
 بر عطاره رسفره کناری دست
 ۳۵ در همسره را از فسوح مهابی
 چون بر آمد بهت گاه سپهر
 سمیر پوشید چون حسیه شام
 مشتری را در سرق سر تا پای
 تاج کیوان چو بومه زد فندش
 ۴۰ او خرامان چو باد شنگیری
 هم رقیش ز ترکان افتاد
 چترش آنجا رسید کبر دوری
 سر برون زد رمهد سبکائیل
 رلرقت گرچه کرد سقره گرای
 ۴۵ همزمان را به فیجه ره بگذاشت
 قطره بر قطره ران محیط گذاشت
 [چون در آمد بساق هرش مرآت
 مو برون ره زعرش سورانی
 حیرتش چون خطر پندیری کرد
 ۵۰ فلک لوسین او در آن انا
 چون حجاب هزار نور درید

- گامی از بود نمود فیرا تر شد
دید نمود خویش را بدست
زیر و بالا و پیش و پس چپ و راست
بسی جهت ب جهت ندارد کار
شش جهت چون زبانه تیر کند
تا نظر بر جهان ساق نیست
جهت از دیده چون نهان باشد
از تنبی چرخ نفس بود آنجا
همگی را جهت کجا بسجد
چون بی سی جهت حد را دید
شرت خاص خورد و مطعت خاص
حاشا اقبال و معرفت سانی
با مبادای و صد هموار درود
هر چه آورد صد باران کرد
ای سظمی جهان پر سی چشم
کوش تا ملک سرمدی سانی
عشق را با عقده درد پاس
- ۱۵۵
- ۱۶۰
- ۷۵

(۴)

نصف نهم کتاب

- از سر پرده سلیمانی
ب سهم سر در سیمان پدی
که هلالی بر آرد از شب عید
کس بسپند درو و بشاریکی
جادو در حبیل ساری تو
غلمی در فکس به آتش شیر
سرم گردان و سپهر دل نرمی
پای گویی بهت سرره چنگ
تا شود باد صبح غایب سانی
سره را مشک در حریر کند
گنج شه در ورق شمردن توست
ببرد گنج هر که رنج سرد
حمده خوش باشد آخر کار
- ۷۰
- ۷۵
- ۸۰

انگشبی که است بی مکی
گرم داری تصور ساز درسد
روی مکران پردگی نگشای
شادمانی شمس و غم بر حاسب
آنچه دل را گشاده تابد گسرد
در یکی سینه احسان آن بود
همه را نظم داده بود درست
هر یکی را، قرصه چیری کرد
بر تیر اندیدم این چنین گنجی
از همه بعدش احسان کسد
گشودر بیم سینه را سهم
ماندش هم بر آن قرار نعمت
باشد آرایشی ز سجد عریب
که پراکنده بود گرد چمن
در کتاب بخاری و طبری
هر ری در دلیلی کسد
همه ر در حریطه ای ستم
گشت سر حمله ام گریه بهم
به شرو دیمرکان فروختند
حلوله را دادهم بهف عروسی
در عروسی من کسد نگاه
هر یکی را یکی کسد پیری
نقطه ای بر شان کار شود
سریک رشته را نگهدار
همه سر رشته ها عطف گرو
راستی در میان ماست سرف
از سر رشته نگذرد پام
حاصه زاندازه برده ام گهرش
تا به آبی رسی که شاید خورد
آب انسداخته سسی گم شد
ازم آخر بختی آب و هلب
کی سجا سوی من ندارد گوش
کیار بر هالغ است و من هیچم
بعل محمود و بدل فردوسی

مغر بی استخوان مدید کسی
امر بی آب چند ناشی چند
۸۵ پرده مسرمت و چنانکی مقامی
چون برید از من بر عرص در حواسب
جستم از ساهه های نعر مورد
هر چه تاز بح شهر باران بود
چاب اندیشه ای رمیلده محبت
۹۰ ساهه در لعل سوده لحتی گرد
من از آن خرده چون گهر صبحی
تا بر گان چو سقه کار کسد
آسج ازو بیم گشته بد گم
و آج دیدم که راست بود و درست
۵ عهد کردم که در چنین ترکیب
ساز جستم ز ساهه های مهان
از محها که تازیت و دری
ورد گسر سحجه ها پراکنده
هر ورق کسو فتد در دسم
۲۰۰ چون از آن جمله در مواد هم
گشودش گفتنی که سهند
نقش این نامه ر چو رند محوس
ت عروسیان چرخ اگر یک راه
از هم آریشی و همکاری
۲۰۵ آخر از هف سط که یار شود
نقش سدی که نقش ده دارد
یک سر رشته گسر زحط گسرد
کسی برین رشته گرچه راست نرفت
[من چو رسام رشته پیسیم
رشته بکاست ترسم از خطرش
[در هر آب غسل باید کرد
آبی انداخته مردم شد
من کر آن آب در کم چو صدی
محی خوشتر از سواله سوش
۲۵ در مسحا و سحر چه می پیجم
سخت عفریت با دوسی

آمدی را که بودی سواحت
 مدد از لبر اگر سجا بید
 لبر هرچ از هموا سنا کشت
 ۲۲۰ ایس سخن را که جاده می خواهم
 هر چه او را بسیار یاد دیت
 در مدد بیش تا سده باشد
 من چه می گویم این چه گفت من است
 جبر لیم نه، چینی قلم
 ۲۲۱ کین مسون را که چینی آوردست
 آن چسبان کن ردو پندش
 رو طلب کن مرا که معز من لوست
 سوم صانم ز مهر خاتم دور
 تا سیمان ز نقش حاتم خویش
 ۲۲۲ روی اگر مروح و گهر سیاه بود
 بر من آن شد که در سخن سعی
 بخرد گر کمی غیر مرا
 بحر گویان که گشتی گفتند
 سا که آگرتوش آن گهریم
 ۲۲۳ ران سمنها که رفت پیش از ما
 گر چه را الفاظ شو بستمیریم
 پوست بی مغز دیده ایم چو جواب
 با همه نادری و موسمی
 حامی بست زمین در آموذن
 ۲۲۴ چیست گناز من جواهر سنج
 بر گشادم بی خزانة خاص
 تا همه نرلهای صبح نروب
 [ای نظامی صبح تو دم توست
 چون رخت بر این درخت شدی

مسالغ و طباخی بهم در ساخت
 لبر لبر از صمدی تا سینه
 صمدش در شاهواز کشت
 ۲۲۰ مدد از فیض شاه می خواهم
 سببش استقامت مددیم
 چار در چار شانزده باشد
 کیم از اسر و دژم از عدل است
 سر صحنه چینی کشت رقم
 جامه و کین که فعل تو روز است
 که نسیب مگر صلحانش
 من کیم بازمانده لحتی پوست
 خالی از انگبین و از روبر
 مهر من سرچه صورت آرد پیش
 نقش بندش دیر نسا بود
 ده دهی زر رسم نه ده پچی
 منت من مایه من حریر سر
 خانه گشتند و عادت حفتند
 پسمه و انگیر داهیان دهیم
 سویری کس مدد بیش از ما
 در مسلمانان تسمان تو میریم
 مهر می پوست داده ایم چو آب
 بر نایم روی از آن کسهی
 جسر به پیمانه پادیمودن
 بر سر سجیدم از جواهر گنج
 هم کلیدی یافتیم خلاص
 همس ما سحر اللهم مشعور
 داش تمود رحمت سریم توست [
 نیک نادت که نیک صحت شدی

(۵)

در دهای پادشاه علاءالدین ارسلان

۲۲۵ ای دل از این خیال سازی چند
 از سر این خیال در گهرم
 ۲۲۶ بیخانی خیال بازی چند
 دور به رئیس حسبالها نظرم

آنچه مقصود شد درس پرگار
 از بین فصل آفرین خدای
 وان دگسر فصل حفظ نوی
 فصل دیگر دعای شاه جهان
 فصل آخر بصیحت آموری
 پادشاهی که ملت همت اقلیم
 حجت معنک بقوت و قهر
 حورو تاج بخش نموده شدن
 عهد مسیلمک علاءالدین
 شبه کرپ از سلان کشورگیر
 سن قنقری مؤید ازو
 مهدی کاتاب ابن مهدست
 رستنی کز فلک سواری رحمت
 همسر آسمان و هم کف ابر
 قفل هستی چو در کبید آمد
 اوست آن حامی که از کف خویش
 عکس رویش زجنت هم حرفی
 ملک سی گوشمال نمیدیش
 صاحب گردون رشرح او ورقی
 بحر و سر هر دو ریز فرمانش
 مرلندی چمن بلبل سویر
 در سررنگی برادر ملکست
 مدام او رتبه علاء دارد
 ملک سی هلا چه باشد پست
 سر تن دشمنان سرفه دور
 بولک تیرش بهر کجا که شتاب
 گریزندی بر ازدها شیری
 شاه را بین که در مصاف و شکار
 با چخش زیر ازدهای علم
 بیکی مطرحش بتیر دو شاح
 بازی خرمس مرده از شمشیر
 شمشیرگیری ولک نر مستی
 گرگ دریده را بکوه مهد

۲۵۱

۲۵۵

۲۶۱

۲۶۵

۲۷۱

۲۷۵

چهار فصل است به ر فصل بهار
 کافرش به فصل اوست سپای
 کس کهن سکه زو گرفت نوی
 کان دهادر سر آورد زدهان
 پندشه را بفتح و پیروزی
 دحل دولت بدو گشت نسیم
 آپستی در حله نگاشتی دهر
 مر سر تاج و نسیم گنج شدن
 حنظ و سامر زمان و زمینی
 به را اب از سلان ستاج و سرور
 حد و اب با کمال احد ازو
 دولش ختم آخرین عهدست
 هم سررگست و هم بزرگی بخش
 هم پی شیر و هم مدام هزیر
 عالم از جوهری پدید آمد
 همردم آرد هزار گنور پیش
 رنگ توفیق کرده شگر می
 شرح روی از وصال توفیقش
 عرق دریا رقیص او عرفی
 سری و معری آفرین خوانش
 کر سلندیش حرد گشت صمیر
 در بلندی مقابل فلکست
 گرگشت از فلک روان دارد
 در هلا بی ملک سلندی هست
 سرق شمشیر اوست سرفه سور
 که جگر دوخت، گاه موی شکاف
 و آفتابی کشیده شمشیری
 ازدها سوز گشت و شمشیر سوار
 ازدها را چو مار کرده قلم
 کرده بر شمشیر شوره گور فراح
 خرمس بازی در آوریده شمشیر
 شیر گیری با زدها دمستی
 دست و پای بیك دو شاخ افکند

- ۲۸۰ شه چو از گهر گنگ دست و پا مرده
تیرش از دست گورگ و پای پلنگ
سینه گاهش ز خون دریا جوش
سر گرازی که سیج رند سیر
در مردش کنه شیر حار، دم
چون بچرم کمان در آرد زور
در صوحش که خون رز ویرد
حربه را چون بجزب تیر کند
چون در کمان خود بگشاید
همچو دویست می دروغ و دروغ
هر چه آرد بزخم تیغ فراز
۲۸۵ شتری وار سر سپهر بسد
سای حشش چو کسک رسامان
گشته از نعل و مشک او همه جای
حاک نیره ز روشنائی او
متح سر حاک پای او رده برق
آب او آتش ائیر انگیر
ز نای چو کسه دری
ور کمان چو جبهه بگیری
راں سزدگی که در سگانش اوست
دشمنش چون درخت بیج رده
۲۹۰ ر آفتاب حلال اوست چو ماه
چه عجب کفایت ررین نعل
گوهر کمان حرم دریده اوست
زده جزعش بکوه و دریا قوت
پاس دار دو حکیم در دو سرای
سی پیرد رستم بر دانه ساز
اوست در سرم و نرم یافه تمام
کند لریای در عهد پیمان
آن نماید بسخ ره راندود
چون جهان رو گرفت پیروری
۲۹۵ همه روزش خسته باد پندار
سظم اولاد او بسعد هجوم
- شیر ما او سست و پا مرده
سرمم گور کرده صحر تنگ
گاه گسریه گاه پستی پوس
گیرد از زخم او گراز گریز
است دشمن سر شود به سم
چرم و سر گوزن سارده گور
ز آب یخ سه آتش انگیرد
روز را روز رستم خیر کند
گنج بخشد گناه بخشید
چور و مدش ستارانه و تیغ
سر ستارانه بخشد باز
گور کیوان کند سم سمند
مشک در جیب و نعل در دامن
سجده عهده و عاله پای
چشم روشن بسپادشاهی او
فسته در آب تیغ او فسته صر
حاک نو بند را غیر آمر
آسمان تبارمین کله واری
چرخ به قصه کسری تیری
چهار گوهر چهار سانس اوست
— در او چهار بیج رده
روی با سرخ و روی حصص سیاه
کوه را سنگ داد و کان ر نعل
کمان گوهر درم حریده اوست
سام یمن دره شان آن یاقوت
صاحب حکم خلق و حکم خدای
سیر ساند سینه گانش ساز
جان ده و جان منان به تیغ و به جام
سنگ را چون عقیق ره ره شکاف
کسمان از رمی بر آرد دود
فرخی سادش در جهان روری
پسندش ر مهاد روان
در پادشاهت بهد منظوم

- از قسروغ دو صبح رجا چهر
 بو ملک راده بسند سرور
 ۳۱۵ بن سریدون صفت بدانش و رای
 نش این سر طراز مسند و گناه
 نام آن بر ملک راه رسد
 در دو صورت که اصلش بهم است
 [چون بیسی درین جمعیته دو نام
 ۳۲۰ چون دو ضلع از خطی برون آید
 دایم بین را بصورت است کبید
 بصورت ایسی را بتزیت کاری
 یس بصورت رده سه پایه تحت
 چشم غسه زیر چرخ مینوی
 ۳۲۵ دور ملکش بدین دو قطب جلال
 دولتش صید و صید صربه باد
 باد محجوبه بقباب شمش
 در مسواک شب مسندمانی
 یس چو آنای چرخ بار وجود
 ۳۳۰ [نام بین خسفر جاودانی پاد
 سایه شه که هست چشمه نور
 [از ی شد جهان پهای او

(۶)

در خطاب زمین بوس

- ای کمرسته کلاه تو بخت
 [شب پاس تو همدوست میاه
 ۳۳۵ صبح مفرد رو حمایل کثر
 شام دیلم گله که چاکر توست
 روز رومی چو شب شود رنگی
 در همه سمره کاسمان دارد
 کمتر اجری حور لرا بقیاس
 ۳۴۰ حیاتم بصورت انهی را
 آسمان کافان لزو اثریست
 مه که از چرخ تحت بر کردست
- زنده دار جهان به تاج و به تحت
 بسته برگرد خود جلالجل ماه
 در بکات مغی بر آرد خوش
 مشک بوی از کیایی در توست
 گور سروش گسی از سرهنگی
 اجری ممکت دو نان دلد
 قوت همت احترست جرعه کاس
 ختم بر توست پادشاهی را
 بزمیان تو کترین کمرست
 با سریر تو سر سر کردست

آب چمنه که اصل پاکى شد

[نهر با نىخ تو حزمه رنگى

۳۶۵ پادشاهان که در جهان هسته

جرىث بر تو کبر مستهست

حوان بهد آنکهى که حور بحورند

[تو بر آن کس که سایه اندازى

قدر اهل هنر گسى داند

۳۷۰ اىک عیب از هر سادات باز

مست را فریشت شربت

در پىرك داری ولایت جود

روى کر تو دیده دوت و دین

گسر کیان را بسطالع فسخ

۳۷۵ آسمان با سروج او بدارم

همه عیالم مست و ایران دل

چونکه ایران دل رسى باشد

ران ولایت کسه سروران دارند

در تویی وین مثل حکایت توست

۳۸۰ ی مسحور و سکدری مشهور

ر آهى گبر سکدر آیه صاحب

سهر از آیه است سینه تو

هر ولایت که چون تو شه دارد

ران سعادت کسه در سرت داند

۳۸۵ پمچین کشور از تو آساده

همه سرى ز مهربانى تو

چارشه داشتند چار طرار

داشت اسکندر از مطاعسر

سرم نسوین روان سپهرى بود

۳۹۰ بود پسر ویر و چو باریدى

ون ملک را که سد ملکته نام

تو کر ایشان به انسرى داری

ی نظامى پسندام از تو

حمروان گگر نگاه گراف

۳۹۵ دانه سر حباله شور مى زنده

در گسى شوره دانه انشانی

د نو چون آب چشم خاکى شد

کوه با حجم تو سیک سگى [

هر يك امرى بیدمت سر بستند

آن دگسر امرها زمستانست

مان دهند آنکهى که چار سیرند

دیمر حیوانى و رود سواری [

کو هر نامه ها بسى خوانند

رو هنرمند گسى پسندرد ساز

و آنسرین نامه ای سهر طرست

دوت توست پامندر وجود

پاخ ساریده راسر فروردین

هفت حوان بود ی دوازده رح

هف حوزن و دوازده رح توست

سیت گوینده زین قیس حجل

در ر تر به بود یقین باشد

سهریز جای سهریز دارند

که دل مملکت ولایت توست

مملکت را ر هم و عدل تو نور

حصر اگر سوی آب حیوان تاحت

آب حوان در آنکسى تو

ایره از هر بدش نگهدارد

مصل همت کشور حواند

و رسو نش کشور دگر شادان

سکه تمای سروربانى تو

پمچین شان تویی سهر دراز

کروی آموحت علمهای نفس

کر جهانش سر جمهرى بود

کو هوا صد به صد هزار ردی

بود دین پروری چو حوجه نظام

چو بسطی مسخوری داری

یافته کسار او نظام از تو

می زند از خزینه محشى لاف

سرمه سر چشم گور مى ببرد

سار جگر پشمی

دو رمیزی درخت مباد کتب
 میده چوون حاک را دهد ساقی
 جز تو کز داد و داشت خبر می است
 چون من الحق شناختم بهاس
 سحری روق کسما سازان
 بخش این کارنامه امیدی
 مغل آن کس که دخیل فایه او
 کمالدهر تا سود برجای
 به چمن کمر پس قرانی چند
 چون که پخته بدور همت هزار
 موشی از مهر جان فروزی توست
 چاشنی گیرش بجان کردم
 ای فلکها بحوشی تو باند
 سر فلک چون پرم که من رمیم
 خواستم تا به شکر قنوی
 گسر بسم محرم شکر روی
 از شکر نوشه های راه کنم
 قنایست شاه گیتی ناب
 آفتاب او نور به آب بدن
 جنم با چشمه گر نمی مازد
 چیست کان نیست در حرانه شاه
 دمیگدش به بسم محمد
 پشتای را که امر ساقی اوست
 کنسه ای کای سر مرش گذرد
 من که محتاج آب آن دستم
 بسم در باضد فرمایا کیمش
 گر بیوشی چو زهره راه نوم
 ورمیزی که نقش من خود دست
 عمر بیداد که داد و دین داری
 هر چه بیث اوفاد دوت توست
 و آنچه دور افتد از عبادت تو
 باد تا بر سپهر تابد هور
 دشمنان چنانک ما دل تگ

کدورد میوه ای چو باغ بهشت
 بسم دهقان کجا سود باقی
 کیست کور و بجای خود گرمی است
 کاهل فرهنگ را تو داری پاس
 سسپادی ری فسر به عماران
 بر تو مستم به طالع و صمدی
 بسیر، جسی آورد سخطه او
 سناشد از نام او صبحه گشتی
 فتمش در کشید سپهر باند
 دیک پختی چنین بهمت افراز
 بوش بادت محور که روری توست
 و آنکهی بر تو جان فشان کردم
 هم فلک را و هم فلک پیوند
 چون رسم در فرشته کادیم
 سیره روانم از مواد رمی
 پاسدار ششم شد حسری
 تا شکر روی بوم شاه کنم
 دیدم من شبنم رپر توش آب
 آب روان به آفتاب بدن
 ما خیالش خیال مسمی باز
 بحر ایمن نقد مورسیده راه
 تب شود به نگهش از تو باند
 حور دن آب چه ندارد دوست
 چوون رمی آب چاه کن حور
 از دگر آبها دهنم مستم
 بسم بتلم شه رف کیمش
 کی انگشت کن چو ماه بوم
 باد ازین گونه گل بخی بر دست
 آن دهانت حاک که این داری
 عهد آن چیر باد تا تو درست
 دور باد از تو و لایق نمو
 دوست دوست کام و دشمن کور
 سنگ بر سر رسد و سر بر سنگ

۴۰. شست از هست بش دانش باد
ور همه بیش رندگانی باد
[از حد دولت شو دست روال
دور و مهجور بلد در همه حال]

(۷)

در ستایش سخن و کلمه‌ای چند در حکمت

آنچه او هم بوسب و هم کهن است
سخن است و درین سخن سخن است
ز آفرش سرآمد مادر کز
هیچ فرزند حمولر سخن
تا ننگویی محوران مردند
سر به آب سخن فرو بردند
چون بری نام هر که را حو می
سخن گو چو روح بی عیب است
۴۵. قیمة ناشیده او دانسد
سرگرد هر چه آفرید خدای
یادگاری کز آدمیراد است
سخن است و تا بجوانی
۴۶. جهد کس کز نپاتی و کانی
بدردانی که در وجود آن کیمست
هر که جز در چنانکه بود شناخت
کمالی آن شد که سخن خوش بخواند
[در مو سگر چه بود کاین دن است
چون تو خود را شمشتی بدست
۴۷. و آن کسان کز وجود بی حرمند
روزی می غار و در می دود
هست حشود هر کس از دل خویش
هر کسی در نهانه تیر هوش است
۴۸. در حساب شو آمد این رکناپ
بیانمانی که سلطه کارند
صاحب سایه دور بین باشد
مرد پامابه را گر آگهست
حواجه چنین که ماه باز کند
۴۹. پر همداد بر پر عقاب
رآف ایمن بسد ناموران
مرغ ربك محبت و جوی طعم
هر کجا چون رین شکم خواری است
تا همه خورد و خورد از این انار
کم باید جوی به آخر کفر

۲۴. چو سحر هرج از رستانی پید
شمع وارت چو نوح زور مید
آن مسخر کسه لعن دارد و در
هر کسی را بهمه یاری هست
حرد است آن کرو رسد یاری
۲۵. هر که داد حرد نداند داد
و آن برشته که آدمی لقب است
در ازل بود آنسج بساید بود
کار کس ز آنکه به بود برشت
هر که در بند کار خود باشد
۲۵. با تن مرد بد کند خوشی
حق را که هست نیک اندیش
آن چنان ری که گر رسد خاری
ایمن نگردد سر آمد آفتابش
[گرچه دست تو خود نگیرد کس
۲۵. آنکه رفیق تو باش باید بود
سد محور پیش ساختا نشان
پیش مجلس در ریاده مسج
گر بود باد باد نوروزی
آدمی تو پی عیب خواری است
۲۶. مگ بر آن آدمی شرف دارد
کوش تا حلق را نکاز آبی
چو گل آن به که حوی خوش داری
شیدی که آن حکیم چه گمب
هر که بد خو بود که ران
۲۶. و آنکه راده بود بحوش حوی
سخت گیری مکن که خاک درشت
حالا پراسش چه گد بود
گو کسی پرسدت که دانش پاک
گو گلاب از گل و گل از جدر است
۲۷. با جهان کوش تا دم سرب
دوستی را زده نسیاید چست
گر مگی خود بود مرفع پوش
۲۷. يك بيك هم بدور مانی ساز
گسریهات از خسته بیشتر باید
حسده کم شدت و گریه پر
دانشی هست و دستوری هست
همه داری اگر خورد داری
آدمی صورت است و دسو بهاد
ز سر کاند و ربرگی عجب است
جسده امرو زمان مدارد بود
کس در روح ز کاهلی بهشت
با تو گر بیك بهشت بد باشد
در حق دیگران بداندیشی
میکی بسببه نیکی آرد پیش
سجوری طعن دشمنان ناری
و آن نسجده که هال مکاناش
پای بر تو فرو نکود س [
۲۷. یه از آن کس غم شو شد بود
گس حوری جسده را نشان نشان
تا بیچه چو ازدها سو گنج
به که با او چرخ هروری
از پی ربرگی و هشپاری است
که چو خر دیده بر عیب دارد
تا بطلعت جسدهن بیازایی
تا در آفاق سوی خوش داری
حواب خوش دید هر که از خوش حمت
هم بر آن خوبست وقت جان دادن
مردش هم بود بحوش برویی
چون تو صد را بهر مانی کش
عسامل حاله حالاکسار بود
ر آدمی حیرد آدمی از حاله
نوش در بهره بهره در ماز است
حبه در کام ازدها سزمی
کاژده آدمی حورده به درمت
مگدلی را که کند فرموش

دوستانی که اتفاق افتد
 چون نگین بر میله سپید خسرید
 ۲۷۵ منه گریزی رهبران کشته کسی
 در چنین دور کاهل دهن پدید
 بتوان برود جان مگر بدو چیر
 حاشا لاله که بهندگان جدای
 از پستی دوزخ آتش انگیزت
 ۲۸۰ عزیز نرفته ریز پای آریسم
 نحوی در میانمندی چند
 لاله را بین که به رخت رسود
 چون درمنه درم ندارد هیچ
 گنج بر سر مشو چو بزم صید
 ۲۸۵ تب ریشی کز اسر تر گردد
 کیسه رد بر افسان شاهان
 تو سر چشم روشنی و بدست
 رد دو حرف است هر دو می یوت
 دل مکن چون زمین در آکده
 ۲۹۰ هر نگاری که در بود صدش
 هر سرازو که گرد در گردد
 کرده گریخت بهم سانگی چند
 آمده لا الهالی برده
 در خوردن مفرح طرب است
 ۲۹۵ [نشسته راگه نشاط راه افتد
 ایسکه خود را سرنج و بیم کشی
 سلهی سین کسه از پستی سبکی
 به که دل ران حرانه برداری
 [آچه زونگاری و نگداری
 ۳۰۰ [خانه دیو شد جهان شتاب
 [خانه دیو دیو خانه بود
 چند جمالی جهان کرد
 [گر به جمال کازگر دلری
 خانه و بادی که به سو مختلف است
 ۳۰۵ حار گر نعل دور شد ناص
 حار آن واکه در شکم دهل است

دشمنان را هم اتقان افتد
 هر دو را رنگ سرخ لاله درسد
 روح خود این چارمید پاره کسی
 بوسه ان گسرگ و راهدار مستد
 بسدی و شد بسدی سیر
 من چنین صد بر مهند پای
 سطر جویند و طلق ر برسد
 شرط فرمانبری بجای آریسم
 همت قسمی و چارندی چند
 از پستی یک دو قس خون آلود
 شد در پیکرش میبارد پیچ
 پهای برگنج باش چون خورشید
 ۳۱۰ بر روی سوس سو سر گردد
 سنگ در لعل آفتاب نش
 چشم روشن کس عهد خرد است
 ریس پر کنده چند لای چند
 ناگردد چو در پراکنده
 لاجوردی درسد پیرش
 سنگسار هزار در گردد
 از حلال و حرام دانگی چند
 سیم کش رنده مسم کش مرده
 چون نهی ریح و بیم را عیب است
 گساده رسده در آب چه افتد
 در پرستی بود به سم کشی
 دوستت دوست می کند جهنگ
 که ازو رنج و درد سر دلری
 چند بسدی و چند برداری
 تب نگردی چه دیو خانه حراب
 گر خود ایوان خروانه بود
 در زمین حمل در نهان کردن
 چار جمال خانه دلری
 حاک سیالب و ناز سیالب است
 به که سازند مسح تماجنش
 سرگش تماجن به سرگش گل است

به که دبدان کمی زحور دن پر
 شانه کبر را هزار دندان است
 با رسیدن به سوشدروی دهر
 سر در ایمنی دکنان قصبی ۵۱۰
 مد جگر پاره شد بهر سوی
 گردن مد هزار سر شکست
 آن یکی پانهاره سر سر گنج
 نیست چون کار بر مراد کسی
 هر مرادی که دیر یابد مرد ۵۵
 در وی به که دیر یابد کم
 لعن کبر دیر زار، دیر بقاقت
 جسد چون شمع مجلس افروزی
 پای نگشای از این بهیمی سم
 از سر این شاح هست سج بود ۵۶۰
 سر چمن چاه پوریا بر سو
 رنیده چون برق میر تا خندی
 گبر مریدی چنانک رانندت
 از مریدان سی مراد مباحث
 من که مشکل گشای صد گهرم ۵۶۵
 گسر در آمد رره مهبانی
 غل دانند که من چه می گویم
 نیست از نیستی شکست مرا
 ترکیم را در این حبش سحرید
 تا در این کورده طاعت پر ۵۷۰
 روزگارم محرم می خورد
 چون رسیدم به حد انگوری
 می که جز جرعه زمین نبود
 بر طرقتی رزم که راستدم
 آب گوید چون شود در خواب ۵۷۵
 [غلط آب خفته باشد سیم
 سیم ر کسی بود ثابت زر
 سیم سی پ رس نمونه بود
 آهن من که زرنگار آمد

تا گرامی شوی چو دانه در
 دست در رش همسر کسی زن است
 خورد باید هزار شمرت دهر
 بی جگر کم نواله ای یابی
 تا در آمد پهی به پهلوی
 تا یکی گسره ران زگردن رست
 وین رهبر یکی فواصه برج
 سی مسودی به از مراد سی
 مژده باشد عمر دیر نورد
 کر تمامی است کار هر تمام
 لاله کاند ملک ملک برخواست
 جسوه سری و خورشش موری
 سر مرون آر از این سغالی: حم
 وز سم یمن سل چارمیح نکر
 مرده چون سنگ و موریا گذر
 جنان عذابی به از ثنومندی
 سربازی رو که پیر خوانندت
 در تودک مد اعتقاد مباحث
 ده حسدی ده و مرون دهم
 کسحت کو در صبا، تهد خروانی
 رین اشارت که شد چه می جویم
 گنه ران کبر که هست هست مرا
 لاجرم دو عای خوش سحرید
 خانی دانشم چسو میوه در
 تسوناعی حصر می می کرد
 می حرم نیشهای زوری
 قدر انگور بیش از من بود
 لاجرم آب خفته خوانندم
 چنمه در بود نه چنمه آب
 سج گواهی دهد برین تسلیم [
 قرن باشد رشمس تا بقمر
 خامه آنگه که باژ گونه بود
 در سخن بین که نقره کبر آمد

۵۶۰ [مرد آهروزش و زپسوشد
وای بر درگیری که وقت شمار
از چهره این حیانت همست است
آن مبصر که هست بعد شناس
و بت او پسته « کسان شدحت
پسر کتان و قصه شد آسپارش
چون چنین است کنار گوهر و سم
چند سیداد این خزانه کشیم
آید آه از هر کس از دملیر
چون من این نامه چند کس گمند
واح آن شد که کار دریام
۵۶۱ راه را بسج ره شرط است
می روم من حرم نمی آید
آنگه از رفتم حیر باشد
چند گویای می خو بودن
[یک ده از دنده در فرامش باش
۵۵ ت ندانی که هر چه میدانی
پیل ممکن که سل ره کندست
حاک را پیل چرخ کرده معاك
سگر از که آمدی سحت
آن سری رین برای سوردی
۵۶۲ وام یسا و کوه در گردن
کوش تا وام جمله مدهی
چون ربار چهره ساری جو
پیش از آت فکند باید رحب
روز باشد که صد شکوفه پلا
۵۶۳ من که چون گل سلاح ریخته ام
تا مگر دلی پوسی جسم
ره در این بزمگاه تا مردن
چون گشتم از من رباط کهن
چند باشی مطای درسد
۵۶۴ جان در فکس محضرت احدی

کاهی ر سغره سرودش
درش از سقره کم بود بعد
کز حرد مست دوست از محبت است
نیم جو نمیشش رزوی قیاس
آسمان را در سیمان نشینا حمت
در مصدوق و حو بحر و ارش
از سمرقند چیه سرود باید سم
آسمانی در آفتاب کشیم
وری آور ما بر آید میر
هم در این قصه عافیه حمتند
گر بگیرد چو دیگران حوله
نیرو و اندن زبمکه شرط است
حود شدن سوزم نمی آید
کاسیم سوزن در باشد
دیده درسته در سرآمور
محرم راز گردد و حاشش باش
عظی یا عطف همی حوانی
پیل گلهای چرخ بر چندست
سجین پیل، گل ندارد حاله
رین چه داری چه داشتنی بدست
کنولین رور با حور آوردی
بد ملک دفع چون نوب کم در
نو سمانی و بت ستر تھی
در چهره هر کجا که حمانی رو
کافرت را برو کشند رتحت
از سدر حیدر کند سرحاک
هم رجار حیدر گد بختام
طبق ریسرد بر ش حیدم
بر چنین می توان بر سورد
گو فلک را هر آنچه حوانی کر
حیر و آور دای بر آر بلند
تا سمانی سعادت انیدی

(۸)

در نصیحت فرزند خود فرماید

- گوش پیچیدگان مکتب کن
چون در آموختد لوح سخن
عمم را حازن عمل کرده
مشکس کبیات حل کرده
هر کسی راه خوانگاهی رفت
چونکه هنگام حواش آمد حفت
ای پسر همان و همان ترا گفتم
که تو بیدر شو که من حسم
چون گل باغ سمرمدی داری
مهر نام مسعودی داری
سکسه سرفش بیث سامی بند
بازگ برورن بکوس محمودی
تو من آنجا که شهرت شوم
کز بمدی رمی سچرخ بلند
صحنی جوی کبر بکوبانی
از بسملیت سر بلند شوم
هم نشینی که لاله بوی بود
در تو آرد بکسو سر آسمانی
صفت یک هم شست باشد پس
حوش را بکه پناه گوی بود
از در افتادن شکری حسم
کب بکند نام رشت بر صدکن
زر فرو بردن یکی محتاج
در چین ره محسن چون پیران
گردد کن دامن از رسون گیران
[تسا بدین گنج ساز گونه سوره
رفتن مرکب مین که رهوار است
راه خیل تا چگونه دشوار است
گسر در اس ره پری چو باز سپید
حیامه کین راه راه تحجیر است
آهست گرچه آهست است همس
بار چندان بر این ستور آویز
چون رسد تنگی ز دور دورنگ
س گره کو کلب پنهانی است
ی بسا حواش کو بود دلگیر
گر چه بیکان صم جگردوز است
عهد خود با خدای محکم دار
چون تو عهد خدای نشکستی
گوهر نیک را ر عقد مریز
بد گهر با کسی وفا نکند
اصل بد با تو چون شود معطی
کژدم از سهر آنکه بد گهر است
هنر آموز کز هنرمندی
هر که را آموخن بدورد سنگ
- ۵۷۵
- ۵۸۰
- ۵۸۵
- ۵۹۰
- ۵۹۵
- ۶۰۰

چون در آموختد لوح سخن
مشکس کبیات حل کرده
چونکه هنگام حواش آمد حفت
که تو بیدر شو که من حسم
مهر نام مسعودی داری
بازگ برورن بکوس محمودی
کز بمدی رمی سچرخ بلند
از بسملیت سر بلند شوم
در تو آرد بکسو سر آسمانی
حوش را بکه پناه گوی بود
کب بکند نام رشت بر صدکن
صد دیگر در بوفتند بدام
صد شکم را در پنده در ره حاج
گردد کن دامن از رسون گیران
[تسا بدین گنج ساز گونه سوره
راه خیل تا چگونه دشوار است
دیده بر راه دار چون حورشید
آسمان تا کمان و ما تیر است
راه سنگ است و سنگ معانی
که نمائند در این گریوه تیر
راه بر در فراخ باز به سنگ
من درشتی که در وی آسمی است
و اصل آن دلخوشی است در تعبیر
درج صیر از برای این دور است
دل رد بگر هلاله سی هم دار
عهده نومن گر این و آن رستی
و بکه بد گهر است ازو بگریز
اصل بد در خطا خطا نکند
آن بخواستندی که باصل لاسطی
ماندنش عیب و کشتش هر است
در گشایی کسی نه در بندی
در بر آرد ز آب و لعل از سنگ

- و نکه دهش تاشش روری
ای سا شیز طبع کاهل کوش ۶۰۵
وی صسا کسور دل که از نسیم
نسیم هورده سنگان صید سنگل
سنگ مذاتش چو راست درشته شود
حوشن را چو حصر باز شد
آب حیوان به آب حیوان است ۶۱۰
[جان چرخ است و عقل روغن او
عقل با جان عظمت احدی است
حاصل ایس دو چیز یکی بود
تا از ایس دو مدان یکی مرسی
چون یکی یانی دو را کم در ۶۰۵
ار سه نگذر که محلی نه نوی است
سر بند رشته گیر چون مردان
تا رثالث ثلاثه جان سری
رین دو چون کم شدی صانه مگوی
ما تدبیر پایه دسترس باشد ۶۱۰
تا جو سی و تندرستی هست
در مهبی سرو چون شکست آید
تو که سرمری جهان داری
در ره دیس چو گل کمر درسد
من که سرمیرم نهاده چو سد ۶۲۵
ماز عاندها ز ما تو بندی
همدستی سر دوار می کرم
روزگارم گرفت و ست چسب
بنا نه شکسته بودم سال
احمدک را که رخ سیوه بود ۶۳۰
گرچه طعم ز سایه تر خطر است
مویه ای در جهان ندارد کس
هیچکس سنگرم زمین تامن
چون قفا دوستند جمعی حرم
گر چه بر نایی از سال مرحامت ۶۳۵
تا بس مانحورده پیرتر است
- سنگ در د ر دانش آموری
که شد از گاهی سها فروش
گشت قاضی القضاة همت اقدم
جر به قسبیم هم نیست هلال
آدمی شایه از موشه شود
تا غوری آب ژندگی بیاس
جان با عقل و عقل با جان است
عقل جان است جان با بن او
جان با عقل بده اندی است
کلا دو داری در این شکی نمود
هیچکس را مگو که هیچکسی
پای بر تارک دو عالم در
در دو هم در گذر که آن نوی است
دو رها کس سه را یکی گردان
گوی و جذب بر آسمان سری
و آن یکی باقی بینه محوی
هر چه رن نگذری هوس باشد
آید اسباب هر مرد بدست
مویایی که بدست آید ۶
ره کون رو که پای آن داری
تا سر آمد شوی چو سرو بلند
لانه رود و سینه گشت سپید
ار کسه داری و کمر سدی
سستی را کون به آن مردم
عادت روزگار هست چسب
چون فسادم چگونیه باشد حال
تله مردم چگونیه مور ۶
سده نام سدایل هرست
که ره بپیش و گرنگ ار پس
کو سد پیس دوست و پس دهم
روی خود در که آورم سلام
چون کم حرص همچنان برجاست
آورو و آر دل پستدیر تر است

گمویی این مکه سقذ ما دلرد؟
 سدرتو ای دواکن دل من
 تیرگی چسب روشنائی ده
 آنچه زوحاطرم هراسان است
 گردمی فارم از دمن رسته
 من که مانع شدم سحبه خویش
 سروری به که یار من باشد
 شیر از آن صابه سرفروری یافت
 بانی از خضوب خود دهی نکس
 کال کسی کس ررنج خویش مرنج
 صبح چون برکشید دشنه تیز

۶۴۰

۶۴۵

یا همه کن حمود یمن بلا دلرد
 از زمین بوس هر کسی گل من
 چون شکستم مومبایی ده
 بکن آسان که بر تو آسان است
 مکسم ز سر بیمار کس خسته
 سرورم چون صدق صدق خویش
 سرپوشی چه کار من باشد؟
 که سر از طوق سرپوشی نداشت
 به که حلوا خوری زحوال حسن
 باز کن بر جهانین در گنج
 چسب حسنی نظامیا سر حیز

(۹)

آثار داستان و مولود بهرام

گوهر آمای گنج حنه رار
 کاسمان را تراروی دوسر سب
 از تراروی او حصن دو رنگ
 صفت شاهان همین اثر دارد
 گه آید ز گوهری سنگی
 گوهر و سنگ شد بست و نام
 بن رد و آن نوبخت این صفت است
 هر که را این شکسته پایی داد
 روز اول که صبح بهرامی
 کسور و تان کسبمای سپهر
 در تراروی آسمان مسجی
 خود زو ده دهی بجنگ آمد
 یافتند از طریق پیروزی
 طاعتن حوث و مشتری در حوث
 ماه در ثور و تیر در جورا
 رحیل از دو باد نسوی رایسی
 دب آورده روی در رحالش
 داده هر کوکب از شهادت خویش
 با چنین طالعی که مردم نام

۶۵۰

۶۵۵

۶۶۰

۶۶۵

گنج گوهر چسب گشاید ساز
 در یکی سنگ و در دیگر گهر است
 گه گهر بر سر آورد گه سنگ
 بچه با سنگ یا گهر دارد
 گناه بعلی رکهر با رنگی
 نسبت یزد گسرد با بهرام
 سنگ با لعل و حار با رطب است
 آن بطف کرد و مومایی داد
 از شد تیر به برد بدنامی
 کاکشی بودشان رسا و زمهر
 باز جستند مسیم ده پیچ
 در زدریب گهر ز سنگ آمد
 در بررنگی و علقم انسروری
 رهبر با او چو بعل با یانوت
 اوج مریخ در اسد پیدا
 حصم را داده باد پیچایی
 آفتاب لوفانده در حمش
 حسن او باد در سعدت خویش
 چسب سبب سال راده شد بهرام

پسندش پر دگرده خام اندیش	۶۷۰
کانه چه او می برد همه حامی است	
پیش از آن حالتش سالی مست	
حکیم کردند راضی سبهر	
از حجم سوی تازیان تلزد	
مگر اقبال از آن طرف بند	
آرد آن بسیمه دولتش بمل	
بدر از بهر زندگانی نو	
چون سهیل از دالر خوبشش	۶۷۵
کس فرستاد و خواند معان را	
تا جو معان کند گل افشانی	
کت حشروش بسپردورد	
سرد معانش از عمری شاه	
چشمه ای را بر سر سامی تر	۶۸۰
چون برآمد چهار سال برای	
شاه نهمان نمودت فرزند	
کیر هو حشد ! این زمین گرم است	
پسرور شگاه او چند	
تا دو آن اوج برکشید بر وین	۶۸۵
در هوای لطیف جای کشید	
گوهر فطرتش بسماند پاک	
رسم مسکنر بستانداز پسر	
جست چشایی قراخ ملز و مند	
آسمچان در آن دیسار نبود	۶۹۰
وسنادان کار می جستند	
هر که بر شغل آن عرض برخاست	
پسحنگی کرد و دید طالع خوش	
نجم بیداد بد سرانجامی است	
چند فرزند بود هیچ سرست	
کار خف را که بود ریاضهر	
پسرور شگاه در عرب سازد	
هر کس از همه ای شریف یابد	
زانکه گفتند للمندع دول	
دور شست زو زمهرانی او	
نصحت ره در ولایت پمش	
لانه بمل داد سلطان را	
گردد آن سرگت لانه معانی	
ادب ششاهش در آورد	
کرده آغوش خود عمری ماه	
داشت از جسم خود گرمی تر	
گور غیر گشت و شیر عری	
کای پسر هست حافظم درسد	
رس ملک راده برك و برم است	
کر رمین سر بر آسمان ساید	
پرورش یابد از سم شمال	
غواب و آرام جان فری کشد	
از بکار زمین و حتکی خاک	
بر چنین جست و جوی بته کمر	
ایمن از گرمی و نهی زگرید	
و آنچه بود آن همه بکار بود	
جای آن کارگاه می شستند	
آن نسودار ازو بیداد راست	

(۱۰)

هفت پیکر و ساجن قصر خورنق

تا معان نشان رسب درست	۷۰۰
هست نام آوری بکشور دوم	
چامکی چرب دست شیرین کار	
دست بردش همه جهان دیده	
کاجنن پیشور که در حور توصت	
زیرکی کو رسنگ سارد موم	
سام دسینی و سام او سمینار	
بهمه دیله ای پسندیده	

کورده چشندین بنا معمر و شام
 [رومیان همدان پشینه او
 گر چه بناست وین سخن فاش است
 ۷۰۰] هست بیرون از این برای و لاس
 بظرفش بر فلک تپیده بعل
 چسبون سلبش روم صاحبزای
 گسه از روی مستگن سپهر
 ساز این شعر از تو بی یافت
 ۷۰۵ طبیبی از گل جهان بر آید
 چونکه معمر در آن طلب کاری
 کن فرستاد و خواند از آن بومش
 چونکه سمنار بوی معمار رفت
 و آنچه مقصود بود از او در خواست
 ۷۱۰ آنکی کان روان و شایست
 پیچید کارگر شد آهر سنج
 تا هم آحر مدمت زین چنگ
 کوشکی برج بر کشده ماه
 کبرگاهی بزیب و زر کاری
 ۷۱۵ فلکی پای گرد کرده ساز
 قطعی از پیکر جنوب و شمال
 مانده در دیدش مقابل جواب
 آفتاب از سر او هکسی نور
 چون بهشتش درون به آسایش
 ۷۲۰ صبقل از مانش سریشم و شیر
 در شاترووری از شتاب و درنگ
 بیسافی از سپهر سادردی
 صمدم و آسمان ازرق پوش
 کفایت آمدی بیرون رسورد
 ۷۲۵ چون زدی اسر که بر حورشید
 با هموا در سقاب یکنرنگی
 چونکه سمنار رن عمل پرداخت
 رآسمان بر گذشت رونق او
 داد بعل به همیشه بوی

هر یکی در بهاد خوش تمام
 چسبون ریزه چن تپینه او [
 او سستاد هزار سفاش است
 ۷۰۰] رسید بگری و ارتفاع شناس
 از دم عسکوت اسطرلاب
 هم رسدند و هم عسکری گشتی
 از شمشیر مننه و کیسه مهر
 کین چنین کسوت او تواند یافت
 کبر ستاره چرخ بر نام
 گرمیدن شد رسار سماری
 هم برومی فرستاد از روش
 رعیت کار شد یکی در همت
 وانگهی کرد کار او را راست
 ساختند آنچه چنانکه می بایست
 سر با کار کرد مالی پیچ
 کرد گشیم روانی از گل و سنگ
 کشه گاه همه سپید و سیاه
 رنگ باری و سش سماری
 ۷۰۵ که فای را بگرد او پرواز
 تنگبوشای صمد هراو خیال
 تشنه را روشش بر سر آب
 دیده را در صفا به بسی حور
 چون سپهرش بیرون به آرایش
 گشسته آئینه وار عکس پذیر
 چون عرومان بر آندی سه رنگ
 ازرقی و سپیدی و ردی
 چون هوا سستی ازرقی بردوش
 چهره چون آفتاب کردی رود
 از طافت شدی چو اسر سپید
 گشاه رومی نمود گه رنگی
 حوتر زبکه حوستند ساخت
 حور بیرون شد از خورشید او
 که بک نیم از آن نباشد امید

- ۷۲۰ ر شتر بارهای پسر در حاک
[بیشتر رانکه در شمار آید
[جود اگر باز داری از تن
دست به حشده گناht درم است
مرد سناکه آن سوزش دید
گفت اگر زن چه وعده دادم شاه
۷۲۳ نقش این کارگاه جسمی کار
بیشتر مردمی در اینجا رنج
کردمی کوشکی که تا بودی
گفت معذن چو بیش بمانی چیز
گفت اگر بیدت بوقت سحر
۷۲۴ این سه رنگه است و آن بود بدرنگه
این به پت گنبدی نماید چهر
روی نعمان ازین سخن مروح
پادشاه آتشی است که بر سر
و آتش گسی است که گاه بار
۷۲۵ پادشاه همچو ناک نگور است
رانکه پیچید بر و صد باری
گفت اگر مانش سرور و سر
کار داران خویش را سرمه
وانگه آن سرور را زین کنند
۷۳۰ [کارگر بین که حاک خون حواش
کرد قصری بچند سال بلند
آتش انگشت خود بدو افتاد
سی خور بود نو او لتادن خویش
۷۳۵ گر زگور خودش خبر بودی
تحت پایه چنان توان بر مرد
سام نعمان از آن بمانی مبد
خاک جادوی سطلش خواندند
- وزگور سناهای گوه و مشک
پادگور و تنه بکار آید
حکم مانند کتاب مسیحی کن
حاجتالمن در گه گرمست
وعدههای امبدوار شنید
پیش از یسن شعل بودمی آگاه
سهرک پستی در این پرگار
تسا بمن شاه پیش دادی گنج
رورش از روز رومق البرودی
مه از این سخن توانی سوز
آن کسم کاین برش باشد هیچ
آن زیماقوت باشد یسن از سنگ
و آن بود همت گندی چو سپهر
حرمین مهر و مردمی و سوح
اسم آن شد که سید در دورس
در سراسر گل است و درر حار
در پیچید در آر کسر و دور است
سج و بارش کد صد حوری
به از اینجا که بمانی دگر
تا شوند از در افکندش زود
دیده شدند و از در افکنده
چون فکند از نشانه کبارش
بهرمیش از او زمانه نکند
دیو بر سام رفت و رود نعمان
کار بنا بر کعبه مدگر میش
یک بدست از سه گر نیرودی
که چو آستی ازو نگودی خرد
از سندی به مه رساند کعبه
خلق رب الحور نقش خواندند

(۱۱)

صفت قصر خورنی و ناپدید شدن نعمان

روصهای شد بدان دلارامی

چون حورنق مهر بهرامی

و آفرینش نگار چینی خواندش
 صد هزار آدمی مدیدن او
 آستانش به آستین می رفت
 سینه‌های روانه گشت چو آب
 آن پرستش به ماه دید و نه مهر
 یسمنی پسر سهیل نورانی
 در جهان چون ارم گراسی شد
 خاومه بهرام کرده بودش جای
 زهره برداشت بر نشاطش بهام
 آستانش درون و ماله بیرون
 مه ز بیرون چراغ رهگذری
 دور از آن باد کوست باد حران
 ساحتی دید چون بهشت قراح
 پسر ثواب شد آسمان کردار
 سر کشیده سوی مرغ چو چنگ
 بگریخته رنجه رخسار طبعان
 گشته رقاص با درخت چنار
 سمرخ گشته ستاده از سر ناز
 بر سر خویش سوسنای بود
 بگسوار سدنگی چو آب حیات
 رهی انانته دروغی و شیر
 پادش از ناله سرگشاده نفس
 یستمانا نشسته با بهرام
 سرخی لاله دید و سبزی گشت
 جایگاه تذرو کشت دری
 بچینی جای شاد باد بود
 دندگ ریشه‌ای مسیح پرست
 خوشتر از هر چه در ولایت دوست
 دل از این رنگ و بوی پردازی
 شد دل سبزه کوش نعمان نرم
 محبتی چمن نشد بر کار
 در میان بهادر ری چو شیر
 دین و دنیا بهم ندید راست

۷۶۰ کاسمان قند رسیدن خواندش
 آمدند از حشر شنیدن او
 هر که می دیدش آفرین می گفت
 سر مدبر و خورنق از هر باب
 تا یمن تاب شد سهیل سپهر
 ۷۶۵ علمی بسود در درافتشانی
 یمن از بخش او که نامی شد
 شد چو مرغ حمل جهان آرای
 چونکه بر شد بهام از بهرام
 کوشکی دید گرد چون گردون
 ۷۷۰ آفتاب از دون سطلوه گری
 سو سر لو همیشه باد ورن
 چون فرو دید چار گوشت کاخ
 همچو فردوس نر هشت سیار
 بر سر شایه‌های رنگارنگ
 ۷۷۵ سر بر عشق گل بعد دهستان
 سرو آزاد رامت چون نه بار
 لاله چون عارض ستان طراز
 هر یکی گوشه‌اش جهانی بود
 از یکی سر روئیده آب نرات
 ۷۸۰ وز دگر گوشه سدرهای چو مدبر
 بساده پیش و سرغزار از پس
 بود نعمان بر آن کیانی بام
 گورد برگرد از رواق بهشت
 همه صحر ساط شوشتری
 ۷۸۵ گفت از یمن حوسر شاید بود
 بود دستورش آن زمان در دست
 گشت کایره شناختن بلدست
 گور توران معرفت خبر داری
 ز آتش انگیز آن سرلله گرم
 ۷۹ تا فک بر کشید هفت حصار
 چونکه نعمان شد از رونق سریر
 از سر گنج و مملکت برخواست

رحمہ سے مت از آن سلیمانی
 کنی مدیش دگر بخت خویش
 گرچه سندر پسی مرد شتاب
 ۷۹۵ غم پسی خورد و جای غم بودش
 داشت سوکی چنانکه باید داشت
 چون نبود از سریر و تاج گریز
 جیورس کرد و داد پیش آورد
 ۸۰۰ بر سپهدارش به ملک و مپاه
 داشت بهرام را چو جان عزیز
 پسی خوب داشت لعل نام
 از سر همی و همسالی
 از یکی تخته حرف خوانندی
 ۸۰۵ هیچ روری چو آفتاب و چو نور
 شاهزاده در آن حصار بند
 جریه آموختن نبودش رای
 بسازی و پادسی و یومانی
 مگر آن شاه به مہرت و مہر
 ۸۱۰ بود همت اختر و دوارده شرح
 تخته همی عمل کرده
 را صد چرخ آنگون بوده
 از بھال جہہای دور نشدش
 چونکہ شہزادہ را بفر و برای
 ۸۱۵ تحت و مہش نهاد پیش بہر
 ہر ہمیری کہ آن بھانی بود
 ہمہ را یک بخت ہمہ بر دوحہ
 تا چنان بہرہ مند شد بہرام
 در لسمودار ریج و اصطربلاب
 ۸۲۰ باز چون تحت و بن بہادی
 چون ہر مند شد بگفت و شنید
 در سلاح و سویری و نک و تاز
 چون در آن کتر گشت میر بزرگ
 تیج صبح از سنان گزاری او
 ۸۲۵ آسچان دوحہ سنگ حذرہ بتر
 تیر آگر بر شانی راندی

چون پری شد رخصت پسہای
 ایست گیسو و زمانہ خوش
 ہاتف دولتش مہداد جواب
 کہ شد آشفہ دیدہ زان دورش
 رورکی چند را بمع نگداشت
 باز مشغول شد بہ تاج و سریر
 ملک را برقرار خویش آورد
 جمعہ و دہخویشی رسید زشاه
 چون بہر ملک و نو بگوتر میر
 شیر یک دایہ حورہ با بہرام
 شدی بٹ رمائی از او حالی
 در یکی بہرم در شاندیدی
 ۸۳۰ یں از آن و آن را پس نگشتی دور
 پرورش می گز با مہانی چند
 بود عفش بہ علم رہمائی
 یساد دادش بمع دہستانی
 آبسی بود در شمر بہر
 بیش او سوگشادہ درج سدرج
 چون محطی ہزار حل کردہ
 سطر تا سطر قطرہ پیمودہ
 بر دادہ حیر محاطر خوش
 دانش آفر دید و رازمہائی
 در وی آموخت رازہای بہر
 چہ رمینی چہ آسمانی بود
 چون ہم جملہ شد در او آموخت
 کماصل ہر علم را شہادت تمام
 در کشیدی زروی شیب نقاب
 گسرہ از راز چرخ بگشادی
 ہر آموری سلاح گیرید
 گوی سرد از بہر جوگان باز
 پمخہ شیر کند و گردن گرگ
 سپر انکسہ با سواری او
 کہہ نمودند پریان و حریر
 ۸۴۰ حمہ را بر نمائہ شدیدی

تسبیح اگر مرردی بتارک سنگ
پیش میردش گهر لرزی بودی
[سیردش از حلق شیر حلقه رای
در نظرگاه راست اندازی
هر چه دیدی اگر چه بودی دور
و آنچه او هم ندید در پرتاب
شیر باطن او نگشاید رسد
گاه سیر سیر ترک تازی کرد
در یسمن هر کجا سخن رانند

۸۳۰

۸۳۵

آب گشمتی ریخت آتش رنگ
به سانش چو حلقه بر بودی
نقش از قفل گنج حلقه گشای
یسمنش را بسوی شد بازی
ردی لسانه سودی آن گهر نور
روشن زد بر آنچه بود صواب
لاف شیرینی از او زدند همه
گاه ب شیر شوزه سازی کرد
همه مجسم الیمایش خوانند

(۱۲)

شکار کردن بهرم و داغ کردن گوران

چون سهیل جمال بهرامی
ردی بمان از آن شاد و سیم
گشت بمان و منذر از هرش
پسندری و برادری نگذر
یسر رقیبش بدش آسوری
یسر بسم استوارش داده
با چنان شد بریرکی بهرام
کارش الا می و شکار نبود
مردۀ گور بود در محجر
هر کجا از گمانش سیر شانت
اشقری بساد پای بودش چت
پسر بر آورده پای از انماش
ره نور دی که چون نوشتی راه
کرده با حقیقت فنت خویشی
پسین صد بار داده بود دیش
شه بر او فاحشی بوقت شکار
اشقر گورسم چو رین کردی
بازماندی بستک ستورین ر
وقت وقتی که از ملال کار
گشمتی از ملال او شکارستان
بیتر رانگه کوه دارد وزن

۸۳۰

۸۳۵

۸۴۰

۸۵۵

از ادیم یمن مست خاسی
یوسف آج از سهل باب ادم
ایمن بشمقت برادر آن پدرش
یس رهی و آن علام در همه کار
ون رفیقش بسجمن افروزی
وی شهادت مسوورش داده
کر رمیش بر آسمان شد بسم
ب دگر کارهانش کار نبود
مردۀ رکی بود رگور گریز
گورچشمی ز چشم گوری یافت
بستک آورده و بگام درست
دست سر سر شکسته از گاش
گوی مردی رچرخ و مهره زماه
پسند را داده مستری پسینی
گور صد گور کنه بود سمش
با دگر سرکش نبودی کبر
گور بر گردش آفرین کردی
مستنی از سیم سرین گوران ر
زیس سره کردی آن هزیر سوار
نقش بر نقش چون نگارستان
پشته هاریمختی رگور و گورن

روی صمصمرا بسزیر سم ستور
 شه بر آن اشغر گریوه سورد
 چون کمند شکسار نگرفت
 بیشتر گور کاوید بسند ۸۶۰
 گور اگر صد هکتد پشیمشت
 عون آن گور کرده بود حرام
 سام خمود داغ کسرد پسرانش
 هر که ران گور داغ دار یکی
 چونکه داغ ملت بر او دیدی ۸۶۵
 بوسه برود غمناه او دادی
 ماکه بام و داغ سلطانیم
 زان چمن گورخان بهشت و سراع
 در چمن گورخانه موری بیست

گور گشتی ریس گریوه گور
 گزشتاش ندند گردون گور
 گور زنده سزار نگرفت
 یا ملزو فکد یا نکند
 کسمتر از چسرساله هیچ نکشت
 که سودش چهار مال تمام
 داد مسرهمگی بساناش
 زنده نگرفت از هزار یکی
 گسرد آزار او نگسردی
 پسای او زارست نگسردی
 حلی آن به که خوشترک رانم
 گور کو دغ دید رست رداغ
 که بر او داغ دست زوری بیست

(۱۳)

شیر و گور گشتی بهرام در شکارگاه

روی اندر شکارگاه پس
 شه که بهرم گه رفت باش
 میزد از سرهت شکار بیستی
 هر یکی در شکوه پیکر نو
 گردی از دور ساگهان سر حست
 اشغر، نگشت شهر باز چون
 دیده شیری کشیده پیچد دور
 تب رمالا در آردش ر می
 نیروی از جمعه سفته پیکل حست
 سفته بر سفت شیر و گور شست
 تا بسوفار در رمی شد عرق
 شیر و گور اوفاد و گشت هلاک
 شاه کای تیر سرگشاد زشت
 چون عرب رحمی آسچان دیدند
 هر که دیده بر آن شکار ردی
 سعد از آراء شیرور خواندندش
 چون رمسند سوی شهر لرز ۸۷۵

مس دیران آن دسار و دس
 گسوی سر از سپهر و بهر مش
 مندرش پیش بود و سمان پس
 مسانده حیران زیبای تما سر او
 کاسمان با رمین یکی شد راست
 سوی آن گور شد جو آه روان
 در نشسته به پشت و گردن گور
 شه کمن بر گرفت و کرد کمین
 در ده آورد و درکشید درست
 سفت و از هر دو سفت بیرون حست
 پیش نیروی چین چه درخ و چه درق؟
 نمیر با پر شست در دل خاک
 ایستاده کمان گرفته سمس
 در هجوم شاهش پسندندند
 بوسه بر دست شهریار ردی
 شاه بهرم گور خواندندش
 قصه شسیر و گور گشت دراز

گفت سبزه به کاروانان
در حسیورنق نگشافتند برر
شه زده تیر و خسته آن دو شکار
چون نگارنده این رقم سگاشت
گفت بر دست شهریار جهان

۹۱

نسا سبزه کار صورت آریان
صورت گور زیر و شیر زیر
در زمین غرق گشته تا صوفار
هر کس آن دید، جانور پنداشت
آن ریهای کردگار جهان

(۱۴)

ازدها کشتن بهرام و گنج یافتن

روزی از روضه بهشتی خوش
ساده ای چند خورد سردستی
شکار افکنی گشاده گمند
از بسی گور گور برور گرفته
آحر لامر مادیان گوری
پیکری چون حال روحانی
پشت مایه چو شمشیر در
خط مشکین گشاده سر ب دم
در کشیده بجای زنبوری
گوی مرده رهم تکان طالعش
شبی کرد و با گد حوشی
صاق چون تیر عادیان به قیاس
سینه فارغ از گریوه دوش
سیرم پشتش از ادریم سیاه
عظم کیمش از سواد ادریم
پهلوان پیه و گریه ر حوش
حر حمیری تبیده سر تن او
رنگی از خون مر او دوال انداز
کسی با دمن مدم ماری
گور بهرام دید جت برور
گوری الحق دوده بود و جوان
در اول روز تب پوقت زوال
شاه از آن گور بر تافت مستور
گور در پیش و گور حال از پس
تا به مری رسد دور از دشت
چون در آمد شکار در شکار

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

کرد بر می روانه کشتی حوش
سوی صحر شده از سرمستی
از پی گور کند گوری چند
همه دشت استخوان گور گرفت
آمد انکند در جهان شوری
تازه رویسی گشاده پشانی
شکم اندوده به شیر و شکر
حال بر حاش از سر بر ب دم
بکسری از پرند گشتاری
مرده گوی از همه نش کفشی
گسلر حسی در پلاس دروشی
گوش خنجر کشیده چون آس
گور می این از کساره گوش
مسانده ریس که ره را میان دو راه
پافته آج از سواد یامد سیم
بر سرج از صحن و آن در
خسبون او در دوال گوردن او
راست چو رنگی دونه ساز
گوردن با مش سربازی
رفت بهرام گور در پی گور
گور گیر از پس چو شیر دمان
گور می رفت و شیر در دمال
چون تون تافت همان از گور
گور و بهرام گور و دیگر کس
که بر او پای آسمی نگذشت
ازدها حقه دید بر در عار

- ۹۷۱ کسوهی از لیسر پیچ پیچ شده
آتشمی چون ساه دود برنگ
چون درختی بر او نه بار و نه برگ
دهسنی چون دهانه غاری
بسجه گور حورده سیر شده
شه چو برهنگر ملار دسد
عم گور از نشاط گسورش برد
در نوحه که بین چه منحیر است
شد پیش که گور غم دیده
خوانده شه را که دادگر دانند
گفت اگر گویم ازدهاست به مور
مس و انصاف گور و دادن داد
از میان دوشیاهای خدنگ
در کمان سید نور سهاد
ازدها دیده بار کرده فراح
هر دو چشمه در آن دو چشم نشست
بدو بوک مس سعه شاه
چونکه میدان بر ازدها شد کنگ
ناچی راند سرگوش دیر
ازدها در سده کام و گلو
بانگی از ازدها سر آمد سحت
شه نتر سید از آن شکج و شکوه
سر به آهن برید از اهریس
از دشت سر شکافت نامه دشت
سی گمان شد که گور کین اندیش
چسبری کرده پیش بودن پشت
خواست نا پای در ستور آرد
گور چون شاه ر مدد نصار
نسه دگر بناره سرگشتن گور
چون نصاریه شد بسختی و رج
حسروانی ساهه چندین جسم
گور خان ر چو گور در حم کرد
نسه چو بر قفل گنج یافت کبید
آمد از تنگای غار سرون
- کسوه از آن کسوه پاره هیچ شده
کاورد سر سرون زدود آهنگ
مالث دورج و میانجی مرگ
جز هلاکت به در جهان کاری
شکارانکمی دیر شده
زدها شد که ازدها ر دسد
دست بر ران سهاد و پای فشره
ویدر آوردسم چه تسدیر است
هست بر آن زدها سده دیده
کز مستکاره داد ستاند
ریس حیات خجل شوم در گور
ساک حسان سبب هر چه بدادار
جست مرصه طرح آهنگ
سر سیه ازدها کمین بگشاد
کاند از شست شاه تیر دوشاخ
سببش از بر آفرینش ست
سفته شد چشم ازدهای سیه
نسه در آمد سازدها چو نهنگ
چون بر اندام گور بسجه شیر
ساجع هشت مشت شش پهلو
در سر افتاد چون ستون درخت
سر کی نرسد از گریوه کوه
دکشته و سر بریده به دشمن
بسجه گور دید در شکمش
حو دشت از بهر کبه حواهی حوش
کسازدها کشت و ازدهاش نکشت
رحش در صیدگی گور آرد
آمد از دور و در حریر سار
شد در آن غار تنگ سرور
بالت گنجی و بر روح چو گنج
چون سری روی بسته بر مردم
رفت از آن گورخانه پی گم کرد
ازدها ر رگسج خانه پسریه
گشت حوای ده و راهسور

ساعتی بود خاصگان سپاه
 چون مکات شاه پیوستند
 شاه فرمود تک کمرستان
 راه در گنجیج دار عمار کند
 ۹۵۰
 میبست اشتر رسحنیج جوان
 شه که با خود حساب گزور کند
 لاجرم صائبیت پیر بجشن
 چون به قصر حورنق آمد باز
 ده شتروار از آن محضرت شاه
 ۹۶۰
 ده دیگر به مثلر و پسرش
 صرف کرد آن دگر به بی حوی
 ایسجیج گنج را که او بگشاد
 گفت مسر که مشید آید
 ۹۶۵
 مشید آمد و قلم برداشت
 هر چه کردی از بس صفت بهم

يك بيك آمده اند در پی شاه
 گرد بر گرد شاه صف بستند
 هم دلبران و هم تنومندان
 گنج بیرون روند و سر کنند
 شد روانه به زیر گنج روان
 از دهها را اسیر گزور کند
 هم سلامت دهد و هم گنجش
 گنج پرداز شد پوش و پناز
 بر صفائی روانه کرد بسراه
 داد ما آن، طراف دگرش
 فرغ از مشرفان و مسوئی
 بحریر ی بستند بحواری داد
 ساز بستی ز تو بر آید
 صورت شاه و ازدها بنگاشت
 در حورنق بنگاشتی ر تمام

(۱۵)

دیدن بهرام صورت هفت پیکر در قصر حورنق

شاه زوری رسیده بود بدشت
 حجره خاص دید دریمه
 شه در آن حجره نایزاده قدم
 گفت کاین خانه قفل بسته چراست
 ۹۷۰
 [حارن آمد شه سیرد کبید
 خانه ای دید چون حرانه گنج
 خوشتر از صد نگارخانه چین
 هر چه در طرز خرده کاری بود
 ۹۷۵
 هفت پیکر در او نگاشته خوب
 دختر رای هفت مسورک نام
 دخت حسانان بنام سماناز
 دخت خسرو زمشاه ساز پری
 دخت مسقلاب شاه نسری پوش
 ۹۸۰
 دخت شاهر شاه معرب آرمون
 دخت قبیصر مبارک لرای
 دخت کسری رسل کیکاووس

در حورنق بحریر ی مس گشت
 خازن از جست و جوی آن رسه
 خاصگان و خزیه داران هم
 حازن خانه کو کلید کجاست
 شاه در باز کرد و خانه بدید
 چشم ببیند رو جدوا همو مسج
 نقش آن کارهای دست گزیری
 نقش دیوار آن عمارت سود
 هر یکی ران بکشوری مسوب
 پیکری محسوسر رماه مسام
 فست لعنان چین و طراز
 کش حیر می سان کمت دری
 مسرک چسی طرز رومی پوش
 آفتابی چو ماه دور بیرون
 هم همایون و هم نام همای
 درستی نام و خوب چون طرورس

- در یکی حننا حمایل سب
هر یکی ب هر ر ر سب
در میان پیکر نگاشته هر
سوحظی درفش ده در شکرس
چون مپی سرو پوراحنه سر
آن نشان دیده سر نهاده بدو
او بدان لعل شکر حده
پورشته دسسر سنگر او
کان چنانست حکم همت احمر
[همت شهزاده ر همت اقلیم
ما به این دانه ر وجود کتبتیم
گفت ما باشد از سموش راء
شاه بهرام گاین صانه بحواند
مهر آن دحتران زیاروی
مادیانان نگشمن و فصل شومس
رغبت گام چون فرون بکنه
گرچه آن کارنامه راه ر دش
ریکه بر هموش استوارگی داد
در مدبرای مرد کار کند
شه چو ران حانه رحنا بیرون رود
گفت اگر شوم که هیچکسی
هم درایس حانه خون او ریرم
در همه خیل حانه از زن و مرد
وقت و قستی که شاه گشتی است
در گشادی و در شادی بهشت
مانده چون نقشه ای بر سر آب
تا برون شد سر شکارش بود
- کرده این همت پیکر از یک دست
گودراندروز سور سببایی
کان همه پوست بود و س همه مخر
عسائیه محط کشیده سر نموش
رو در سیم نایج با بکمر
شر یکی دل مهر داده بدو
وان هسمه پیش او پسر مرسته
سام بهرام گور بر سر او
کان جهان جوی چون بر آرد سر
در کسار آورد چو در بنیم
آنچه بحر بود بنوشتم
گفت از ما و ساخن رحدای
در فسون فلک شگفت سجد
در دلش چنای کرد موی موی
شیر مردی جوار و همت عروس
در نقاصای کسم چون نکند؟
شادمانی شد از یکی صدش
بهر مرادش امیدواری داد
هر چه او را امیدوار کند
قبول بررد بحارلش سپرد
فصل از پس در جدا کند موی
سرش از گردنش در آریرم
موی آن حانه کس نگاه نکرد
موی خیانه شدی کلید بندید
دیدنی آن نقشبای حور سرشت
به بنای آن شدی در حواب
کامد، آحانه عمگسارش بود

(۱۶)

حبر یافتن بهرام از وفات پدر

- چون ز بهرام گور با پدرش
کر سر بیجه شیر گیر شد دست
شیر ما او چه سنگ بود به برد
باز گشتند سپهیان حورش
شیر برنا و گبرگ پسر شد دست
کو همی را ز بهرام بر آرد گور

کوه مسایه بربر صم سمند
و آهنش سنگ ر حمیر کند
مرگت خود دمد و رسدگانی او
همچو شسپرا از آتش اندیشه
گرچه ساقص بود نظر می نور
گاه بر باد و گاه باده گار
در یسر چون مهبان ساند
حکم او را روان چو حکم سپهر
حماکمش کرد برولایت خویش
جای اگر خواست هم بداشت دریغ
بود و یک چو بودش آمده و رنج
بسستاد بامد ولایت پدرش
سازایی نو سمود چرخ بلند
کار بسالا گرفته زیر آمد
کرد با او همان که با رگوان
اسحقن مساحتد شهر و سپاه
خدمت بسیار و ازدها نکند
دانش و تبیع و درمستی داشت
دیده کس ندید در هرش
ورسفر مردش خبر نکیم
کار ملک عجم مداند کرده
پارسه ددگان رسند برنج
چون حنا خواست بر نهاد کلاه
سام او دلور زمین کسردند
هم نگوهر ر شهرنارن بود
کمر همت چشمه دادسدش

دینو بسدد بحم خدام کسد
ر آهن المساس او حریر کسد
۱۵ بسدر از آتش جسوانسی او
کسود از آن شیر آتشین میثه
از نظرگاه خویش ماندهش دور
بود بهرام روز و شب شکار
بمشکار و به می شتابنده
۲۰ کسود شاه یمن زعایت مهر
از سر دانش و کفایت خویش
دادش او چنده گونه گوهر و تبیع
هر چه بایش از جواهر و گنج
ران هسانت که بود در سمرش
۲۵ دور چون در شوش روری چند
پسردگرد از سمربر سیر آمد
تاح و تحن که یافت از پدرو
چون تهی شد سر و سریر رسد
کز بژادش کسی رها نکند
۳۰ گرچه بهرام سرلندی داشت
از جدیت کشیدن پدرش
گفت هرکس در او نظر نکیم
کسسان بادی عرب پرورده
تازیان را دهد ولایت و گنج
۳۵ کس نمی خواست که شود برگاه
پسری از نهران گرین کردند
گرچه بر جمن تاجداران بود
ساح بر هرق سر نهادندش

(۱۶)

لشکو کشیدن بهرام بر زمین عجم

کاسمان دور خویش پرد سر
برخلاف گذشته آمد کار
کس نسد تحت گیر و تاجورش
شورشی تاره در جهن آمد

چونکه بهرام گور بدست سمر
۴۰ دوری از سمر سمود دیگر بار
از سر تاج و تحت شد پدرش
پای بگانه در میان آمد

- ۱۵
 اور آمین سوگواری رشت
 وانگه تورم صوم تکه چو نیر
 بمع بردشمن د از کند
 مار گشتا چرا ددی مارم
 گرچه پسرانان خط کسودند
 در دل سختان بخواهم دید
 با همه سنگ دلی شکار میشد
 گرچه در پشم خویش خستد
 به کینه به عهد سنگ دل باشد
 از حیانت رسید حالت مرد
 بحر این هر چه می از خواری
 می خریدوار گیر شدید از دست
 مرد کمر صبا به صور افتد
 ۱۵۵
 من کن ای جباروی سخن پیوند
 چور گر از کام خود بر آرس
 تچن رف عهد من رحمت
 گانچه گویند دیگر گفتیت
 ۱۶۰
 بارش بدیشه من چور مکم
 با توانم چو باد نوروزی
 یک چور را گنج خانه یکبیت
 گرچه بر شیوه گهر سفت
 چو نسا شد و ساز گشت گریر
 ۱۶۵
 دو مسطر یکمبای مسجن
 من مره کرد بقره حاص
 من چو مدی که مره شد سعیر
- معش پیروده بر محض نگاشت
 تبا کشد بر محالین شمشیر
 در پیکار و کینه مبار کند
 اور آن به که بحردی سازم
 کبر دل آرام مارها کرده
 نرمی آرام که نرمی است کلبه
 گوسه میدان مرغزار منند
 همه در پسته راز من خستد
 تار من عبادت حجل باشد
 در خجالت دریغ باشد و درد
 باشد آن نوعی از شکاری
 بحر دشان کم جدو پرمیت
 نیر او از نشانه دور افتد
 سخن رفه چند گوی چند
 که سو عطر ما کم سو من
 با که^۵ با نکه عهد اوست در دست
 ما نمی حضور دیم و او حقیقت
 به سوره من حصن به یکم
 یکم دعوی گسپن دوری
 نیرها گسر دو شد شانه یکم
 شرط من سبب گشته واگفت
 دانسم انگسپت بر پلاس حریر
 ناره کردند سدهای کهن
 و من که بقره بر سر خلاص
 مره گر بر شود شگفت مدار

۱۸۵

۱۸۵ داستان

- ۱۷۰
 عهد پیوند این سرور بلد
 که چو بهرام گور گشت آگاه
 طلب کردند کلاه کبان
 داد نعمان و مندرش یاری
 گنج را بیشتر که شاید گشت
- یمن چس داد عقد را پیوند
 رانچه بیگانه ای رسید کلاه
 کینه را در گشت و ست میان
 در طلب کردند جهاد ی
 گوهر افرو از آنچه شاید ست

[همه در خدمت شاه آوردند
 لشکر انگبخت پیش از انداره
 از یمن تا عدن ز روی شمر
 همه پولادپوش و آهن‌خای
 هر یکی در سعاد خود شمیری
 در روارو فتاد موبک شاه
 ساله کره‌نای و رویین‌حم
 کوس رویین بلند کرد آواز
 کوه و صحرا رس نشیر و جروش
 لشکری بیشتر رمور و ملح
 پانگه‌جوی تخت شاه شد

(۱۹)

نامه ایرانیان به بهرام گور

آگهی یافت تحت‌گیر جهان
 سو زمین آمد آسمان را قبل
 شیر بر پیچه مرگشاد سرور
 تحت گسیرد کلاه سنان
 میامد ازان و موندان سپاه
 بحمن صاحبند و رای زدند
 [رای یشان بدان کشید انجام
 هر چه فرمود صل بسوشتند
 کلمات نامه سخن پرداز
 نامه چون شد نوشته پیچیدند
 چون رسیدند و آمدند فرود
 ساز چسبند و سازشان دادند
 داد بهرام شاه دستوری
 پیش رفتند با هزاران هراس
 آن‌که رآن جمله گوی دانش مرد
 نامه را مهر مرگشاد دبیر
 [مسخر تا پوست آن تهی‌نامه
 هم فروش طراز دیباکار
 این نامه بود نام حسدی

کس از دهایی دگسر گشته دهان
 و رایمن سر سو آورید سهیل
 تا کند خصم را چو گور بگور
 بسببشید غبار پشند
 همه گورد آمدند بر در شاه
 مرکشی را پشت پای زدند
 که بویستند نامه ری بهرام
 پوست‌ماکنده دانه را کشتند
 در سخن داد شرح حال دواز
 رفتن راه و بسببچیدند
 شاه سو را رمانه داد درود
 حاجان دل بکارشان دادند
 که فرائض شوید از آن دوری
 مسعده بردید و داشتند سپاس
 بر سر نامه پوسته داد و سپرد
 خوانند بر شهریار کشورگیر
 مسخر بادم و پوست مادانه
 هم درویش چرخ روغن دار
 گمردن را پمصل راهبندی

کـردگار سـدی و پـستی
 رادمی تا بـجمله جـو از
 همه اذر نگـسار حـاقه جـود
 در تـمای هـیج پـیوندی
 آفرش گـره گـشاده اوست
 اوست دارنده رمـز و رمان
 چون فرو گـفته آفرین پیوند
 گـفته بر شاه و شاهـره درود
 هم فـستق و هم مـناراده
 من که همـه در صل کـری مـا
 هم همـه در مـا و هم چهارده
 از همـه مـدام سـواز سـحب
 سر مـدیم داده تـیاج و سـریر
 گـرچه صـحاب ولایت رـسم
 هم مـلین حـمروئ مـیم حـشود
 آن فـدور داشتـم ز تـوش و تـوان
 به اگر مـودی مـدن حـرسد
 سـکس اـیرانـان سرور و تـرّم
 داشتم بر تـکه شاه شوم
 مـنک را پـاس دارم از تـسهی
 بر مـثل در غـبه مـحت مـکومت
 از چـین عـالمی تو مـی مـری
 حـوشتر آمد ترا کـانی گـور
 حـرّعه بـاده سـبزو شـرود
 کـار جـبر بـاده و شـکار بـست
 رست حـواهی جـهان تو دـلری مـن
 شب و شـگیر در شـکار و شـراب
 به چـو مـن رور و شب رشـادی دور
 گـاهم انـدوه دوسـتان پـیسه
 کمترین مـحت آنکه نا چـو تو شاه
 ای حـک جـان هـش پرور تو
 کـاش کن پـشه بار مـن مـودی
 کـسردمی عـش و نـهو مـاحمی
 یـس مـگویم که دوری از شاهـی

مـشتی یـکانه سـبزو هـستی
 وز مـیهر مـلک و کـوه گـران
 مـدرت اوست مـشید و حـود
 سـیما بیرون از او حـدا و سـدی
 و آفرین مـهر سـر بـاده اوست
 پیرو حکـم او هم اـین و هم آـر
 آفرین بر آفریدگار سـمد
 که بر آورده سر بـرخ کـنود
 داد مـردی و مـردمی دارد
 کـس چون گـیم از خـصومت حـم
 هم بـجسم جـهان پـسندیده
 می مـر کی رسـد بـیاج و به تـحت آ
 مـیود هـیج مـرشد حـمیر
 پـیشوائ پـری و آدـم
 کـنگیست سـحت رهـر آلود
 کـس حـترم سـود نـزو هـسته جـوئن
 کـر حـظر دور مـیست جـای مـند
 سـرم کـردند از سـوازش گـرم
 گـردن اـراز تـح و گـاه شوم
 پـاسانی است یـن به پـادشهی
 کـرو دـشمن است عـدم رومت
 مـلک المـلک مـالعی دگـری
 از هـزار یـن چـین کـانی شور
 سـهر از هـر چه زـبو چـرخ کـنود
 بـ صـداغ رمانه کـوت مـست
 که بـد و عـم ولایت کـس
 گـاه دـخورد خـوش گـهی نا حـوان
 از پـسی کـار حـلق در رانـحور
 گـاهی از دـشمنان انـبـیشه
 تـع باید زدن رـسـهر کـلاه
 کـر چـین فـته دور شد در تـو
 ب چـین کـار کـار مـن مـودی
 مـی و رود جـان مـو حـنمی
 دـری از دیز و دوت آگـهی

- ۶۰ وراثت مملکت تسویبی بدو دست
یکمن از حمام کاری پذیرد
آن بگردست با رعیت خوش
از سره کردش عجب ماندند
از بسی کو بهر خونریزی
کس بر آن تسعه آمرین نکند
چون بخواهد ترا شاهی کس
تش گرم مایی از جوشی
من خود از گنج های پنهانی
۶۵ آنچه برگ ترا پسند بود
[بگسارم بهج تسدیری
[مایی باشم از تو در شاهی
[چون رمن سیز خلق گردد صیر
- مسلک میراث پادشاهی توس
سایه تاج دور شد زسرت
کان شکایت کسی نبرد پیش
سره گر رین حنائیش خوانند
گاه نشینی نمود و گاه تیری
بحم کاری در آن زمین مکنند
سه کر این راه ساز گردی پس
آهمن سرد کو بی از کوشی
وقت حاجت کسم در آشنایی
خرج آن بر تو سودمند بود
در کفایت تو هیچ تقصیری [
بنده فرمان بهر چه در خواهی [
خود ولایت ترست بی شمیر [

(۲۰)

پاسخ بهرام گور به یوانیان

- ۱۵۰ چونکه خواننده خواند نامه تمام
سار خود در رصد نویسی
بسا چنان گویی مکود شتاب
کناچه در نامه گانان رسانید
گر چه کاتب نبود چاک دست
۵۵ آنچه سر گفته شد ز رای ملند
من که در پیش من چه خاک و چه سیم
بک مسکی که دارم از پشران
گر پدر دعوی خدایی کرد
همت سیار فرق در رنگ و پوست
۶۰ من بجرمی نکردم معدوم
پدرم دیگر است و من رگم
صبح روشن ر شب پدید آید
نتوان بر پدر گواهی داد
[گر بدی کرد چون بیکی حمت
هر کجا عقل پشرو باشد
۶۵ هر که او را مرشت بدگر است
- خوش آتش بر آمد از بهرم
داد چو ر ریر کان مکیایی
بعد از آمدیشه باز داد جواب
گوش کردم چو نامه بر خواندند
پسند گویده را عاری هست
می پسندم که هست بجای پسند
سر فرو نازم بهمت اللم
عین باشد که هست با دگران
من حمدا دوستم حرد پرورد
از خدا دوست تا خدایی دوست
کر سره کلری پدر دورم
او اگر سنگ بود من گهرم
لعل صافی رمنگ می راید
که خداتن از او رهایی داد
از پس مرده بد تشدید گفت [
بحد بدگو زبانشو باشد
گفتش بد شیدش ستر است

- نگذارند از حبیب پدرم
 مرا اگر چشم بد نگردد راه
 پس از این گرچه عاقل حتم
 مقلی را که بخت دار بود
 به که با خوب دیده بستید
 خواب من گرچه بود خوابی سخت
 کسره بیدار صبحیم بیداری
 بعد از این روی در پهی آرم
 نکسم بسی خودی و خودکامی
 مسمحان را نظرو از شوم
 در حظی کسان نظر نکم
 از گناه گذشته بدارم بباد
 نه شما آن کسم که باید کرد
 باورم رحمت در حیرت کس
 بیک رای از دم نباشد دور
 حر بیک نظر بیروم
 دور دارم ردآوری آرم
 در و فرزند و مال و مین همه
 مان کس را برور نگشایم
 سیرد دیو آروم از راه
 بیدارم بچشم بسته
 چون شه این گفت و رای ها شد راست
 گفت ما را تو از خداوندی
 هر چه گفتمی ز رای خوب سرشت
 سر تو ریبی که سرودی همه ر
 رند گشتایی بجز تو که خواند
 تا حدی برای گوهر دوست
 بختی بهمی و دار بی
 میوه بسو نویی سبک را
 سا که برت از سریر و کلاه
 سبک را بر تو احتیاری نیست
 موبدان گم شوند و گم کهد
 لبک ما بندگان در ین بندیم
- نگذارند از آنچه بی خرم
 عذر خواهم بر آنچه رفت گنبد
 ایستد است برک آن گفتم
 حفتش تا بوقت کار بود
 عید است بوقت سر حید
 از سرم هم بود بحالی سخت
 دادم از خواب سخت بیداری
 در ره علفی نهی دارم
 چون شدم بخت کی کسم حسی
 مصلحت را به پیش بر شوم
 طمع مال و قصد سر نکم
 با سمود در وقت باشم ناد
 و دشما آن حورم که شاید حور
 مساق دشمن کسم هرینه و س
 بد و بیداری را کسم بهجور
 از مسد تو بید بیاورم
 آن کسم که حدای دارم شرم
 بر من است از شمش و رمه
 سبک نشان بمان بگیرایم
 آرزو را گم و گم نگاه
 آنچه بید آفریده
 بر تر موبد از سال مر حاجت
 هم حرد محض و هم حردمدی
 حمر دش بر رنگی قل بسوس
 سرشان هم تو شای این رمه را
 رند دار کس بجز تو که ماند
 تاج با ماست یک بر سر دوست
 از تو می است آشکار بی
 بیدگار اودشیر بک را
 می رود است تو شاه شاه
 در جهان هر تو تاجداری نیست
 همه از یک زبان سر بر سر
 که گزینار عهد و سوگندیم

- ۶۰۰۰ بسا شمشه ای که دارد تحت
که به موهمیم تاج بی سر او
حجتی باید استوار کنی
باید آیین خود حمل شویم
شاه بهرام کین جواب شنید
گفت من از شما روا بود
۱۰۰۵ این مخالف که تحت گیر شمامت
تساجش از سر چنان فرود آرم
گر چه موقوف نیست شاهی من
شاهم و شاهزاده با جمشید
تاج و تحت آلت است و شاهی نه
۱۰۱۰ هر که شد قاجار و تحت شین
تحت جمشید و تاج افرید
هر که را بایه بود سر به راج
من که تر تاج و تحت ره دادم
جای من گو گرفت عبادی
۲۰۵ ژدهایی رسید به در هار
سور کی جسس چیریل نمود
گور چیدن رسد ترانه دلیر
سور خورشید خاصه برج حمل
[حر که با بالغان زبون گردد
۲۰۰ من بسختی بسطاطه دگران
خورش حصم شهید یا شکر است
تیغ و دشه به از جگر خورده
هه ملک عجم حرانه من
گاه مندر فرستادم حیوانی
۲۲۵ بار دهانم بسین کله داری
من چو شیر جوان ولایت گیر
کی منم کی مرد مخالف تاج
هست جمائی کسان سمرای کین
شاه مایم و دیگران ره یاند
۳۰۰ شاه بید که لشکر انگیزد
می که پیر مغان ز دست نهاد
- دست عهدهی خدمت ما را سحت
سیرتایم چسبهره از در او
کرد پس عهد را ر عهده روی
شکست عهد و تنگدل نشویم
پساحی دادشان چنانکه سرید
عائل آن به که سورا بود
طعن من شد اگر چه پیر شمامت
که یکسی سوی از او نیلزارم
سر مدارا و عذر خواهی من
مسلک میراث من سیرا و سپید
آلتی، حواه باش خواهی نه
تاج از آسمان و تحت زمین
هر دو دایم بعد تا اکنون
از پی خوش تاج و تحتی ساحت
بیج دارم بی تیغ بستام
عسکرتی تسد بر غباری
آنگه از عسکرت حواهد مار
پشه کی مرد پای پیل بود
که تالاد سپید مهره شیر
بین چنین صد چراغ را چه محلی
چون طفلان رسد حرون گردد
حذانه من بسدست حاتهران
خوردن من دل است یا جگر است
دشمنه بر باب و تیغ سرگردن
در عرب مانده حیل حانه من
گاه بهمان غذا کند جسمی
مان حورانم بدان گشکاری
جای من کی رسد به رویه پیر
جر یکی راهه کی دهند جراح
جر کبان را ماد جای کین
ما پریم و دیگر کسان نهی اند
از سواری چه گرد پر حمیر
جز بیور مغان سباید داد

۲۳۵	سکه دانید که بچه می گویم بیست از راه بیک پیمانی گر کم آن کم که رأی شماست آنچه گشاید محسبی نباید حاجت است کمر میان دو شیر نامادی دو شیر ارغسده وحشیی تیر چنگک چشم آلود شکیر دار آورد سندان گاه
۲۴۰	ساج شاهان سر بریز بهد هر که قاج از دو شیر ستاند چون سخن گفته شده رفت و سناز [کرد آن نامه را مرقع جواب نامه ر مهر خود بهاد بر او
۲۴۵	

راسنگویی و راستی جویم
سر سر سرکشی و سبطانی
رای من جستن ره پای شجاعت
که بدو عهد هسته بگشاید
بهره آن را بود که هست دیر
خویشی در شکم نیاکنده
کسردم آنسین پسر آرد دود
گرد سر گرد صفت زنده سپاه
در میان دو شرره شیر سهند
خلعش آن روز تاجور حراند
سحق دلفریب طبع و از
حوت و شیرین و دلپذیر چو آب
شرح و سبطی تمام داد در او

(۲۱)

نامه بهرم گور به پادشاه ایران

۲۵۰	نامه بر بدگان خویش سپرد شاه پرستان که مهر شه دبند باز گشتند سوخته خانه خوش گشته هر يك رمهرانی او معه گشتند شاه بهرام است
۲۵۵	سوان سر حمله او بودن تندشیری است آن برده سوار چون شود تند شیر پیچه گشای ستاند مسریر و تاج سرور به که گرمی در او سپاهوزیم
۲۶۰	نصه شیر و سر گرفتن تاج بیکر این شرط ، حتی است بزرگ سوی درگاه شدند جمله زره نامه خواندند و حال سمودند پیر تحت آرمای تاج پسرمت
۲۶۵	گفت از آن تاج و تحت ببرم به که زنده شوم ر تحت بزر سرد ریزك که دلپذیر خورد؟

سردش چنانکه بدست مرد
وان سحهای سفر بشبندند
صورت شاه و سپاه به پیش
عاشق فرج حروانسی او
که ملک گوهر و ملک نام است
آفتابی نگل براندودن
کساده می کند به سر شکار
هیچ کس پیش او ندارد پای
سروران ر سرور پای ستور
واتش کشته بر پیروریم
سچین شرط نیست او محتاج
کاگهی مان دهد ر روه و گرگ
باز گشتند شرط شاه به شاه
يك سخن مرشده سرودند
تاج بهاد و زیر تحت نشست
که ازو جان شیر سپارم
تا شوم کشته در میان دو شیر
طعمه ای کز دهان شیر خورد

هیچ کس سبب جر مثلت بهرم
صاحب اصر جوان نه است که پیر [
نخستم شباه سنگ شاه پرست
کهای سر خسروان و تاج سران
بیت الا بدین جر دمدی
هم بر من با رها کن رحمت
در چنین شرط بودیت دلیر
تسا چه شماری آورد شب داج
شیر بدیم و تاج پیش آریم
ور شود کشته بر تاج تراست
وز ولایت حراج سردارد [
یک هیبت اگر چس باشد
کایچه شرط استا مگذرد رقرار
شاه با شیر در شکار آید

وارث مملکت بیست و ستم
[وارث ملک را دهند سرور
من از این شغل در کشیدم دست
پس مع آراستند ساموران
شرط ما با تو در خدادادی
چون بهرمان ما شدی بر تحت
چونکه بهرام شرط کرد شیر
بیت ساری ز شیر بردن تاج
شرط او را بجای خویش آریم
گور بترسد سرور صاحب قرامت
[گر کشد شیر و تاج سردارد
[در حور تحت و آفرین باشد
۱۷۱/۵
حنم نامه بر آن شد آحر کار
رور سردا چو در شمار آید

(۲۲)

تاج برداشتن بهرام از میان دو شیر

کرسی از زر بهاد و تحت رمج
هم قوی دست و هم قوی راین
سوی شیران کلزار شد
پسله کردند بر نشانه کار
گسور بهرام گور می کنند
تاج بهاد در میان دو شیر
چون یکام دو ازدها در ماه
به بطشت نهی بطشت و بیج
بر زمین همچون ازده دال
غارت از شیر و ازدها که برد
شیرگیری و ازدها شکری
کس دو آسجگ نگشت از بیم
سوی شیران کند محبت خرام
جام زرین و تحت عج نوراست
پسکه بر حاست جای خود درد
سوی شیر آمد از تیره دشت
که بر آن پشته شیر کشته بود
بود عرش هور بیست و دو سال
او زبون دو شیر چون باشد

بمادهای که صبح زدن تاج
کلزاران و کلزاران
از عرب تا عجم سوار شدند
شیرداران دو شیر مردم حوار
شیر با شیر در هم افکشتند
شیرداری که بود چست و دلیر
تاج زر در دم دو شیر ساه
سبب او بطشت رسته رمج
می زدند آن دو شیر کینه سگال
معنی این تاج زر ماکه مرد
آگهی شان به ز آهین جگری
گرد بر گرد آن دو شیر عظیم
بتوی آن شد که شیردل بهرام
گرستاند ز شیر تاج اوراست
سماوی از بهجت ری بد دارد
شاه بهرام از این قرار نگشت
در در و دشت هیچ پشته بود
سر صد شیر کیده بود از پان
آنکه صد شیر بر او زبون باشد
۱۷۸
۲۸۵
۲۹۰
۲۹۵

در کمر چست کرد عظمی تب
 سنگ مرزد منقذ شیران رود
 [چونکه شیران دلورش دیدند
 حمله بردند چون تنومندین
 ۲۰] تا سر تاجور بچنگ آرند
 شه ستایشان چو رای افکند
 بجه شار بهره کرد و دمنان حرد
 تاج بر سر نهاد و شد بر تخت
 ۲۰۵ سر در تاجش از میان دو شیر

در دم شیر شد چو باد صبا
 وز سان دو شیر تاج رسد
 شیرگیری و شیرش دیدند
 دشته در چنگ و تیغ در دندان
 بر جهانگیر کار تگنگ آرد
 هر دو ر سر سریر پای افکند
 سر و صاع از میان شیران برد
 تختاری چنین نهاد محب
 ۲۱۰ و پنهان و رستمی کرد بر پر

(۲۲)

پو تخت نشستن بهرم بجای پدر

طالع تحت و پادشاهی او
 [پیش از آن راضی مستره مناس
 اسدی کرده بود طالع تحت
 آفتابی در اوج جوش سلند
 ۲۱۰ رهبره در شور و مشغری در هوس]

در دهم ماه ر در ششم بهرم
 دست کیوان سده برارو سح
 چون بدین طالع مبارک و علی
 ر بسی لعل ریختن با در
 ۲۵ گنج داران سرور رحد ضمیر
 آنکه اول سریر شاهی داشت
 چون بدید آن شکوه بهرامی
 اول او گسختن از کهان و مهان
 موبدش شه جهان خواندند
 ۲۲۰ هم چنین هر کس آشکار و بهمت
 شاه چون سر بلند عالم گشت
 حطه عادل خویش بر خواند
 گفت کاسر خدای داد بمن
 بر خدا چه هم آفرین و سپاس
 ۲۲۵ پشت بر نعمت خدا بکم
 ساج بر داشتی زکم دوشمیر
 چون رسیدم تاج و تخت بند

قصر آمد ریک خواهی او
 از پی تحت بود دشته پسر آ
 طالع پدیدار ثبات و صحت
 در قران با عطرش پیوند
 ۲۳۰ خانه از هر دو گشته چون فردوس
 مجلس آراسته سیم و سده
 سخن از حدک ت کیوان گنج
 رفت بر تخت شاه خوبت حاصل
 کشتی تحت شد چو درپ پر
 گنج بر گنج مساعدند نظر
 بیعت شهری و سپاهی داشت
 کاسر و تحت شد بدو نامی
 ششاه آفاق و شهباز جهان
 خسروانش خدایگان خواندند
 آفرین بر صدر نمود مرگفت
 سر بندیش ز آسمان نگذشت
 لؤم تیر رعل تبار و فشانند
 پس خداداد شاد باد من
 کافورین باد بر خدای شناس
 شکر نعمت کم چو بکم
 از خدای دادم پس نه از شمشیر
 کارهایی کسم خدای پسمند

- آن کسبم گهر خدای بگمارد
[مگر تکیو گناهکار بود]
۳۱. با من ای حاصنگان درگاه من
از کزی مه که روی سرفاید
گر نگیرید گوش راست بدست
رور کسی چند چون برآسایم
آنچه بر من بریصه افتادست
[بیست از هیچ مردیم هراس]
۳۲. [اعتسادی نمی کنم بر کس]
[طاعت هیچ کس ندارم دوست]
تا بماند بجای چرخ کی بود
بیش از اندازه سیاه و سپید
۳۳. کنار من چرخ درود و داد مسار
چون شه انصاف حیوش کرد بدید
یک دو ساعت نشست بر سر تحت
عدل می کرد و داد می نمود
انجم با برزگواران کرد
- که دمسس هیچ کس نیارارد
درد و خوبی سزای دار بود
راسه رفته شوید چون ره من
رونگری بر راستی یابند
ای سا گوش چپ که خواهد جست
در انصاف و عدل یگشایم
ظلم را ظلم و داد را دادست
بجز از مردم خدای شناس]
۳۴. [بر خدا اعتماد دارم و بس]
[بر از طاعتی که طاعت اوست]
مسار بر خفتگان جهان درود
زندگان را زما امن و نوید
هر که زین شاد نیست شاد باد
سجد شکر برده هر که شید
پس بحلوت کشد از آبه رحمت
حلق را از راسی و حد حضور
استواری به استوران کرد

(۲۴)

عادت پیر مگور در پادشاهی

- چون رسهرام گور تاح و سریر
۲۶۵. کمر عفت چشمه و درست
چینی در برش چو سته ساز
و از پجویی روم عاجستان
چار بالش بهاده چو جمشید
۲۶۶. رسم انصاف در جهان آورد
کرد با دادپروان یاری
عدل عم را درش کلید آمد
کار عالم ز سو گرفت نو
گیاو نازده گشت رایسده
۲۶۷. مسیو ها بر درخت بار گرفت
حل و عقد جهان بدو شد راست
[پادشاه رادگان بهر طرفی]
- سازور گشت و شد شکوه بدیر
بر مسر هفت پایه تحت نشست
روسی بر سرش چو سیم طراز
سکویی و چنین حواجستان
پنج بوت رسانده بر حورشید
عدل را بر سر برآستان آورد
با متمکارگان متمکاری
کیامد او فرخی پدید آمد
بر تشها گشاده گشت هوا
آب در جویها فرانسده
سکه ها بر درم قرار گرفت
دو هوایی رسمکت برخاست
بالتند از شکوه او شرفی]

- ۱۳۶۰ [کسار دازان ز جمله کشور او]
[قصبه دازان حریته ها سرزند]
[هر کسی دورانه نو می کرد]
[او چو در کسر مملکت پرداخت]
[مردمی کرد و مردم اندوری]
[کسار بی روغن بسار آورد]
[ستم گرگ برگرفت از میش]
[از سر فشته پرد مینها]
[پایه کار دشمنان بشکب]
[مردمی کرد در جهانداری]
[حشم را تیر چون آب کردی]
[کدامی را سوقت پروردن]
[دیده گاین خیل حانه چاکس]
[خویش را بشو و کنش می داشت]
[ملک بی نکیه ر شاخته بود]
[روزی از هفته شغل سازی کرد]
[بسی از عاشقی سرور بردی]
[گست کر عاشقی شمشیر بست]
[مکه عشق شد حلاصه او]
[هسته گل پردان او بی طار]
[کار و باری بر آسمان او را]
[او جهان ر بخرمی می خورد]
[گنج ر حضرتش روانه شد]
[آوردی جهان بتمتع برار]
[ملک او گوچه سیر شاهی داشت]
[سرمدان از سرور نعمت و مال]
[شکر پردان ز دل رها کردند]
[هسر گهی کافریدگان جدای]
[آن فراخی شود برایشان تنگ]
- ۱۳۶۵
۱۳۷۰
۱۳۷۵
۱۳۸۰
۱۳۸۵
- ۱۳۶۰ [حسینها ریختند سر در او]
[فصله ها ر کلید سپردند]
[چنان به بونع او گرو می کرد]
[هر کسی را به قدر پدیه بخت]
[هسیج کس را بماند بی روزی]
[رنگان را به ملک سار آورد]
[ساز را کرد با کجوتر خویش]
[کرد کسوته درازد مینها]
[بر جهان داد دوستان ر دست]
[مردمی به زبدم آزاری]
[دو نکستی یکی سپاریدی]
[کشمن او بتراست از آردن]
[سازد الاعبار عصاکی]
[عیش خود را بعتق خوش می داند]
[نکیه بر ملک عشق ساخته بود]
[شش دنگر به عشق بازی کرد]
[عشق ر در ردی و چون سری؟]
[هر که را عشق نیست جانش نیب]
[عاشقان مویسان خجسته او]
[همه اجرا خوران او بی کار]
[بهر فرمان همه جهان او را]
[داد و پر داده حرمی می کرد]
[عادت نبع و تسلایه شده]
[به سیر نازیانه دادی ساز]
[همچو حورشید بی فراخی داشت]
[نکیه کودت بر فراخی سال]
[شفقت از سینه ها جدا کردند]
[شکر نعمت میاورند بجای]
[روزی آمد لیک از آهن و سنگ]

(۲۵)

تنگی سال و شفقت بهرام

تنگ شد دانه سرجهان فراخ

مالی از دانه بر برشت شاح

- ۲۹۰ سر خورش تمگی آسپان رد راه
نگدل شد جهان از آن تمگی
باز گفتند نعه با سهرام
مردمان همچو گرگ مردم حور
شاه چون دیند قهر دانه بند
موی هر شهر سامه ی فرمود
تا امین شهر جمع آید
۲۹۵ تا توانگر سرخ در سازند
و آنچه زانبار خانه مانند باز
به در ایام او ریسی خوردی
آنچه از دین بود در بارش
و شترانش زمرز سبگه
جهنم می کرد و گنج می پرداخت
۳۰۰ لاجرم چار سال سی بر و کشت
کارش آن بود کنن کبابی بدت
حمله حسن جان رنگی سرد
شاه از آن مرد بیو مرده
۳۰۵ روی از آن رنج در حمله آورده
گفت کنی ررق بعضی جانوران
سکی قدرت خدایی جوش
باید از من و گرچه کوشم دیو
تموی آن کز پررب سروری
گر ز تمگی نی ز جانوران
۳۱۰ کمر حسابش حرم بود سر
شاه چون شد جین تصرع ساز
کاید از پسر ست رانی تو
چون تو در چار سال حرمی
۳۱۵ چار سالت موشه شد مشهور
او بررگان ملک او تا حرد
فرخ آن شاه کو به بیست و ناز
هو که میراد در جهان می ریست
از حقایق که گشته بود انبوه
۳۲۰ از صفاهن شسته دم تباری
نام بر پیام اگر شدی حواهن
- کادمی چون سور حور گیه
ساتن تان عرت سن سگی
که در آفاق تمگی است تمام
گاه مردم حورند و گاه مردن
در انبار بر گناه رهند
که در او از دحیره چیری بود
در انبار سسته نگشامه
سی دم را دهد و بسوارند
پیش سرعان بهد وقت نیاز
کس سمیرد رهی جوانمردی
هر کمی می کشید از انبارش
سی کشید و بسو دانه
چاره چان هر کسی می صاحب
روری خلق بر حیزه موشه
او چنان پیشه پادشایی یافت
جلو بکی تن که او رنگی مرد
نگدل شد چو آب اسرده
عذر تقصیر خود بسط آورد
رقی بخشیدت به چون دگران
بش را کم کسی و کم را بش
کاهوی را کم بصرا میر
یک یک خس و دهی روری
مرد جرمی مرا نبود در آن
چونکه مرد او حیر چه بود مر
هاتفی دادش از ترون آوار
سرد فترت ز پادشایی تو
مردهای را رفاهه بسندی
کز دیار تو مرگ باشد دور
کس شدم که چار سال بمرده
مرگ را داشت از رعیت بهار
دجل بی خرج شد از یی به چیست
سی عمارت به دشت ماند به کوه
چاره در جان شد تبده چو می
گره از ری شدی به صفاهن

۱۴۰۰ چون بود زان گنبد و سده باب
باسج شده که خون گوران ریخت
شاه چون شیر در فکند گور
شکار انصرون سرخس درشت
و آنچه زو در گذشت هم نگذاشت
داشت با حدود کبر کی چون ماه
فته با می هزار فته در او
تازه رویی چو سوبهار بهشت
انگیزی پیرو عن آلوده
با همه نسکوبی سرود سرای

آتش بساید ز برای کباب
مگور آتش دهر آن انگیز
همیشه کرده چشم با آکبر
پخته می کرد هر که را می کشت
با پیش کرد با پیش مردان
چست و چنانک به هم رکابی شاه
بسا شاه و شاه فته بر او
کش خوامی چو باد بر سر کشت
چرب و شیرین چو صحن پانوده
رود ساری سرفش چشمان پای

۱۴۰۰ [بنا چون بر نرای رود آورد
بیشتر در شکار و سده و رود
ساز او چنگ و ساز حسرو تیر
گور بر عباس در میان چند
چون در آمد گور تیر آهنگ
نیر در بیم گرد شست سعاد
بسر بخل گاه گور شد نیرش
در یکی لحظه زن شکار شگفت
و ان کثیرك رساز و عیاری
ماه يك ساعت استاد صبور
گفت کای تنگ چشم تباری
صید با کز صفت فروز آید
گوری آمد مگو که چون لازم
بوش لب را منش که حوی بود
گفت باد که رخ سراسروری
نمنا چون دید پیچ پیچی او
خواست اول کمان گروه چو باد
صید را مهر در فکند بگوش
سم سوی گوش برد صید ریون
نیر شه برق شد جهان افروخت
چون سر و سم بهم بدوخت بتیر
گفت شه با کبرك جس

سرخ را از هو، سرود آورد]
شاه از او خواستی سماع و سرود
بن زدی چنگ و آن ردی نحیر
شاه سرگور تشد کرد سمد
تند کشی کمان گرفته بجنگ
پس کمان در کشید و شست گشاد
سومه پسر خاک داد نحیرش
چند را کشت و چند را نگرفت
در تن کمره حبوشن داری
تا یکی گور شد روانه زدور
صید ما را چشم در ناری
در چنان چشم تنگ چون آید
ورزش تا سمش چه اندام
رن شد و زن زیاده گوی بود
سر این گور در سمش دوری
چاره گیر شد ز مدسجی او
مهر های در کمان گروه نهاد
آمد از تاب مهره مغر نحیرش
تسار گشودن آرد آن علاقه سرور
گوش و سمش بیکدگر بدوخت
بسر و سم در آمد آن نحیر
دست بردم چگونگی می پی

گفت پر کرد شهر دار پس گنار
 هر چه تعیم کرده باشد مرد
 رفتن تیر شاه برسم گنور
 شاه را آن جوان سحت آمد
 ۲۸۵ در بر آن ماه می ملاز کرد
 پس شاهان که کینه کثر ماسد
 [ماچه آهو که اسب رین نکند
 گفت اگر مانمش ستیره گنر است
 ۲۹۰ در کشی کار شیر مردان سیست
 مسود سرهنگی از مژده سرورگی
 خواند شاهنش سرد خوش فوار
 مینه بیارگاه دولت مسداست
 مرد سرهنگ داد پیشه ریش
 ۳۰۰ خواست کر کار او سپردارد
 آب در دینه گفتش از دسد
 مکر ارمیستی تو دشمن خویش
 موس حاص شهر دار مسم
 تا بدان حد که در شراب و شکار
 گسر زگستاهی که بود مر
 ۵۰۰ شیه رگرمی میاستم فرمود
 روزی چند سر کس، شکب
 گنر بر آن گفته شاه ماسد شد
 ور شود نگدل رکست من
 تو بر سرش رمی و من زهلاک
 ۵۰۵ روزی آید اگر چه هیچ کسم
 این سخن گفت و عهد باز گسد
 هر یکی ران خراج اقلمی
 مرد سرهنگ از آن نموش راست
 ۵۱۰ گفته دیهار سر زکار مر
 گسو من ین خانه را پرستارم
 من خود از چاره ها که باید ساخت
 بر چنین عهد رفتن ماسد گند
 بعد یک هفته چون رسبد شاه

کار پر کرده کسی سود بشور
 گسجه دشوار شد تواند کرد
 هست از ادمن به از زیادت روز
 تیر نیز بر درخت آمد
 کینه بر خویش آشکارا کرد
 خون کند آن زمن که خوش باشد
 حرمکی را که پیوسن نکند [
 ور کتم این حساب از آن ستر است
 که رن از جنس هم بردان سیست
 بد چون شیر و حشمانک چو گرگ
 گفت دو کنار امن گسیر مساز
 مسه کشن ز روی عقل ریواس
 آن پری چهره را سعاده خوش
 شمع دور تو بش سر اندارد
 کس چسپ ناپسند را میسند
 خون من می گنه بگردن خویش
 وز کسیرانش احنیز مسم
 حر مش کس بود موس و بر
 دیسو بازار بچای مسود مر
 در فلاکم مکرش روز
 شاه را گنو کشتن مر ب
 دکشم خون من حلال ماسد
 ابمی شادت بحان و تن
 رد سر روی ببوقت بر حاک
 کانه کردی سحاب برسم
 پیش او هست پاره لعن سواد
 دحل عمان و سرح او سمی
 از سر خون آن صم بر حاست
 با کسی نام شهر بار مر
 کار مر کس، که من بدین کارم
 مسم از حواهدت رسبه سوحا
 این رسد دست و آن رگرنه
 شمشاه از او ساز جت نسبه ماه

- ۵۵ گفت مه را بازدها دادم
آب در چشم شهریار آمدم
سود سرهنگ را دهی معمور
کوشکی داشت سرکشیده باوج
شصت پایه رواق مضر او
سود سروی همیشه جای کسیر
۵۶ مصاده گوی در آن دو روز براد
آن پسری چهره جهان‌آفرور
پسای در ریسر او سیف‌وردی
مهر گوساله کش سود بهار
۵۷ همه روز آن غزال سیم‌اندام
روز نما روز از این قرار نگشت
تا بجایی رسید گوساله
هم چنان آن بت گل‌اسدانش
هیچ رنجش نیامدی ران مار
۵۸ هر چه در گدو گوشت می‌افروده
دوری آن تنگ چشم با در تنگ
چار گوهر زگوش گوهرکش
گفت کاین نقده میر معروش
گوسفان خر و بخور و گلاب
۵۹ مطبی راست کن چو روضه حور
شه چو آید بدین طرف منکار
در در انداز و جان پندیری کن
شاه شهرم حوی خوش دارد
چون بیند بیارمندی تو
۶۰ سرچشمین معطر می‌ستیزد میر
گسر چینی کار سازند شود
مرد سرهنگ لعل مانند بجای
رفت و از گوسهای پنهانی
حوردهای سبک‌وزن سیره
۶۱ راح و ریحان که مجلس آرید
همه اسباب کار صاحب تمام
- کشیم از اشک حسون‌بها داد
دل سرهنگ بسا قرار آمد
جس‌نگاهی ز چشم مردم دور
از محیط شهر بیانه موج
کرده جای شست بر سر او
سه هریران دهک جای عسیر
داد گوساله لطیف بهاد
سر گسرفتی نگردش هر روز
پسایه پایه بکوشک بروردی
ماه گوساله کش که دهه بسیار
مرد گوساله را رحانه نام
کارگر بود چون زکار نگشت
که یکی گاو گشت سه‌سنة
مردی از ریسر حبه سرپاش
رانکه خو کرده بود با آن کار
سوت او زیاده‌تر می‌بود
بود خلوت شسته با سرهنگ
سرگشاد آن نگار حورافش
چون سها سندی میار حموش
و آنچه باید وضع و نقل و شرف
ارکاب و شراب و نقل و بحور
از رکانش چو فتح دست مدور
یک زمانش لگام‌گیری کن
طبع آرد نواز کش دارد
مرد در آرد سر بلندی تو
گناه شیره‌ش دهیم و گاهی شیر
کار ما هر دو رو بند شود
کن چنانش قرار داد حدای
یک یک ساعت رنگ مهبانی
مرد و ماهی و گوسفند و سیره
بوش و می می که برم را شب
ناکی آید سمیگه بهرام

(۲۲)

رفت شاه بهرام به مهمانی سرهنگ و هر نمودن دلارام چنگی

شاه بهرام زوری از سر تحب
 بیشتر رانک رفت و صد ادا تحب
 چو بر آن ده گذشت کان سرهنگ
 دمه سرهنگ گهی گرانمایه
 ساز پرمید کین دمار کسراست
 بود سرهنگ خاص پیش رکاب
 سر زمین سوسه داد و سرد صماز
 بنده دارد دهی که داده توست
 شاه گریز خی ر پسند کند
 می نکند حساب که در دست او است
 سر در آرد بر این کرچه نگ
 دارم از داده عنایت شاه
 باغ در باغ گردد برگردش
 گر خورد شاه ساد بر سر او
 گردد شمعانه را غیر دهد
 شاه چون دید کو رنگ رنگی
 گشت نیر مان مراست کنار سار
 داد سرهنگ سوسه بر سر حال
 منظر از فرش چو بهار آوست
 چسبیده نهشته رسیدگاه رسید
 صیربان از بوددهای گریزی
 فرش بر فرش چند حمله بر
 روبرو حلتی خرام شاه انکد
 شاه بر شد شصت پایه روانی
 طرح کرده رخ حور و ر
 میر به کرد آنچه باید کرد
 چو شاه از حوردهای خوش پرداخت
 [شاه چون خورد سحری دوسه می
 گشت گای میوه زن رین کاح
 یکن یکن شصت پایه کاح بلند

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶

سرد سبوی شکار و صحر رخا
 صد بین تا چگونگی صدش صاحب
 رانک از منظر بسند آهنگ
 میره در میره سانه در سانه
 ده حمد بود پس دبار کجاست
 چون رحس و چیر شد خطاب
 گفت گسای شهر باز سده نواز
 ضیفش از جرعه ریز داده سوست
 سنده پست ر بلند کند
 سبوی با سعاداد او است
 سرسده چهار شود سرهنگ
 کوشکی بر کشید سر نامه
 حمد مویی و روضه شاگردش
 حاکم بود ستاره بر در او
 نگسم شهد و گو شیر دهد
 پیش برد آن سخن سرهنگی
 نارسد حیرت که من آیم باز
 رفت و رنگار کرد از آینه پاک
 کرد هر رسی که باید راست
 بار چشش باوح ماه رسد
 کسوت رومی و طراش چین
 کر هم وعش گشاده شد دل و معر
 با دگور پسرهای طبع پسند
 دند طانی سر بلندی، صاف
 فرس افکنده چرخ برق ر
 از حور و گلاب و شربت و حور
 می روان کرد و سرم شادی صاحب
 از گسل جبهش برآمد خوی [
 جا بگاف خوش است و پرنگ فراح
 کسمان بر سرش رود نکند

از پس شصت سال گر تو گدشت
میزبان گفت شاه مافی ساد
ایں رومن طهره بیست من مردم
طهره آن شد که دجری است چومه
نزه گاوای چو کوه سرگردن
شصت پایه چنان سرد یت دست
گاوای آنگه چه گو چون پئی
سجدا گو در یں دمار کسی
رسی آنگه شصت پایه حصار
[شاه چو سرهنگش ین حکایت گفت
گفت از ای گونه کدر چون باشد
باورم باید این سخن طهرست
و آنگه از مردم میران درخواست
مهربان کاین شصت رفت سریر
سیمین وقت ر شصت بود
ریسود و رسا چپیدن برست
مساه را مشک راند بر تقویم
چشم ر سره لریب کشید
سرور ر رنگ ارغوانی داد
در برآمد بود سیمین ر
نرج یاقوت را بسدز یتیم
نجاح صبر نهاد بر سر دوش
[شاه که تحتش بود رنجه عاج
رنگی رها و خال هندو رنگ
شصت حال سرعقیق مش
فرقش از دانه های در حوش
گوهر گوش گوهر آویزش
مساه را در نقاب کابوری
چونکه سه دو هفته از سر باز
پیش آن گاو رفت چون مه ندر
مرفرو بود و گاور برداشت
پایه بر پایه برد او مردم
گاو سرگردن استاد پای

۵۸۱

۵۸۵

۵۹۰

۵۹۵

۶۰۰

۶۰۵

چون توانی سریر پای نوشت
کوثرش ساده، حور صافی ساد
از چنین پایه مسانه کی گردم
سرم و سارک چو حر و قائم شاه
آرد پنجگاهه علف خوردن
کمه سسلزد سهیج پایه شست
نکشید پایه خویش را میلی
از زمین سرگراشدش سسی
سر سرد چون عجب بشد کار
سرانگشت زینر دندان شست [
نبود گر بود قصور بساند
تا سیمین سچشم خویش محبت
تا کند دعوی مسخر را راست
گفت به گاوکنش حکایت شیر
پیش از آن وعده کدر ساخته بود
داد گیل را خستار لرگس مست
عسمره را داد جاندویی تهیم
سار را بر سر عیب کشید
لاله ر قلد حیرانی داد
ست مسرمه عقیق پروین را
کرد چون سیم عاشقان بدویم
طوق عفت کشید تا بس گوش
ناگریش بود رنجه و زجاج [
هر دو بر نک رها ساده بجنگ
مهر رنگی نهاده بر رطیش
سته گره مه از ستاره نقاب
کبرده سزار عاشقان تیرش
سته چون در صمن گل موری
کرد هر همت از آنچه باید ساز
مساه در سرح گاو یاند ندر
گاو بین تا چگوبه گوهر داشت
رفت تبس نصح پایه بهرم
شیر چون گاو دبد جست رجای

- ۶۱ در هجده هاند کباب چه شده بود
به رگ کردن نهاد گاو سرخ
کمانچه من پیش تو بستیابی
دو چهل کیست کو سرور و سرای
شاه گفت این به رود مدی نوشت
انسیدراندک سالهای دراز
با کوشش راه بسی ریخی
مسجد مردش بنگار سسم اندام
گفت سرخه غرامتی است عظم
من که گسادی برآورم برام
۶۲ چه صب چون دمی تو گوری حرد
شاه تشیع ترک خود شهاب
سرف از مده باز کرد چو دید
هر گذارش گرفت و عذر انگیز
از بد و بک حانه عالی کرد
گفت اگر حانه گشت زندانب
تنشی گسر رم ر خود ری
[چون رفته گران نهی شد حای
[فسته نشست و بر گشاد زب
ای مر کشته در حدایی حوش
عبت از من نمند هیچ بحای
خواست رشتی رصهرانی من
شه جو بر گوش گور در محجب
به رمی کر گشایان شستش
من که بودم در آن پس صور
هر چه را چشم برپسد آرد
۶۳ عسم آمد که باز گونه سپهر
شاه را بن سخن چنان نگرفت
گفت حقا که راست گویی راست
سهر های چمن به اول بار
ای هزار آفرین بر آن گسهری
۶۴ من گسهر باره گشته بود سنگ
چو ند سهرنگ ر و حوش دل کرد
- ۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰
- ۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
- ۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
- ۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
- ۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
- ۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
- ۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
- ۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
- ۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
- ۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
- ۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
- ۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
- ۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
- ۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
- ۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
- ۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
- ۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
- ۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
- ۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

بر یکی در عوص هرارش داد
وی بدو داد با دگر قشریف
کرد در سرم خود شکرریوان
ماه را در نکاح خوش آورد
ت براس روت روزگلو دراز

تصحفه های بررگوارش داد
از پس چند چیزهای لطیف
شد سوی شهر شادی انگیران
موبدان را شرط پیش آورد
بود با او بلهو و مشرب و باز

۶۶۵

(۲۸)

لشکر کشیدن حاقان چین و ضم یافتن بهرام گور

سیام سپهرام در شهشهی
رمیده شد سیام سامدرا را
مر به آب به فرو مردند
هم لب ت برادر بهرام
کارها ر شیشه به پس و پیش
و من به پنهان که آشکار بود
شده ر هم رفیق و هم دشور
سر خموش عالم هری
بم کرده پسر رزادوش
پساروش را مسود قیاس
مسود موبدان خسود کسوده
میده جمال پادشا باشد
مملکت را دهید سورانی
باج خواه همه مسالک بود
نسافد لامر جمعه هجمن
باید جامن بر به حضرت شاه
عادلان به عمل وفا کرده
هملاش بکار خود همه روز
هر چه اندوخت باز می نداشت
تیر شد تیشه ها ز بهر ترش
دین بسایند سداد و تیغ بجام
حوردنش باده حاصن بامت
که شود کار ملت بروی راست
ت شود حاکم گیر شاه زمین

جیوی برآمد رمه تا مایی
دل قوی شد سوزگواران را
زردگودشان نگوشه ها مردند
بود پیری سررنگ سرسی نام
هم قوی رأی و هم تمام اندیش
میش از من نه دارا بود
[شاه را او بد زبان سودی دور
به پسر داشت و بود هر پیری
تک به بود از ن به هر ریش
عاری اندیشه بود و راه شمن
شبه عارش یکی مصد کرده
[هر وریری که پارمانا شد
] ور به دستور فاسق رانی
وین دگر مشرف ممالک بود
کرده شاه از درستی لعلش
زان مد بگر بشمل شهر و سپاه
شبه بریشان عمل رهساکوده
و نو همه شب سده سرم افروز
آسیاوار گورد خود می ناهد
گورد عالم شد بر حکایت ویش
گفت هر کس که مست شد بهرام
با حریفان به می ده افتادست
هر کس را در آن طمع برخاست
حان حانان روانه گب وچی

۶۵۰

۶۵۵

۶۶۰

۶۶۵

۱۶۶۰

در رکاش چو ازدهای دمان
 [سب از بیان شاه مهر
 ز آب حوض گشت و آمد تبر
 شه چو زن ترک تاز یافت خبر
 همه را دید دست پرور سار
 و آتک بودند سروران سپاه
 هر یکی در تهنه های مورد
 طمع با شاه خویش بد کرده
 گفته ما پسندید سبک خواه تو هم
 شده عمام روی ما حرام
 تبع اگر باید در او را هم
 کنائی آنکه ندانند جوابه
 شاه از ایران طمع برداشت
 خوشن رخت و روی پشاه کرد
 در جهن عاش شد که شاه جهن
 مرد خاقان بود و لشکر او
 چون خاقان رسید بیک و در روز
 از کلاه و کمر خود داری سخت
 حان خانان چو گوش کرد پام
 داشت از تسبیح و تسبیح ساری دست
 عم دشمن خورد و می می خورد
 آنچه از محضم خوش می پسندید
 شاه بهرام رود و شد شکیار
 از سپهر چین خبر می جست
 کو رشاه این است و لرغ نال
 زن همه لشکرش بولت سیج
 هر یکی جلد و آرمونه بختگ
 همه بکابل چو بار صد دانه
 شاه با خصم خفته بازی کرد
 آتشی خواست خصم دودش داد
 تسبیح خوش کرد بر نشانه او
 بر سرش ناگهان شمعون برد
 در شب تسبیح کر سبه کاری

بود سیصد هزار مسحت کمان
 جمله است ما و اهال شهر [
 در خسروانان فکند رستخیز
 اعتمادی بدست بر شکر
 دست از آسی جنگ داشته باز
 بلدلی شدن نبود در حق شاه
 پیش رو کرده پیش خاقان مرد
 جبره سب و مال خود کرده
 قصد ره رکنی که حاکم راه تو هم
 پسندادش می سب در بهرام
 گونه بستش کنیم و سپاریم
 من سخن را مسموع شاه رساند
 مسکت را رساند نگذاشت
 با چنان خبر به خبرت سوار کرد
 روی کرد از سپاه و سبک نهان
 بهرام گسخت از سر او
 که شد آمد رنج خوش فرود
 پای در به به تاج من و به تخت
 کر جهن باید شد بهرام
 هزار غانه برود و کلاه شب
 کارهای نکردی مسی کرد
 کرد تب خصم او سرو غنیدید
 فاصدانش روانه بر سر کار
 با خبر داد فاصدش سدرم
 شاه ر سخت روح آمد فل
 بود سمص سوار و دیگر هیچ
 سرور می ازدها دو آب بهنگ
 گرچه صد دانه در یکی خانه
 مهره پشاه بهرامی کرد
 جواب هر گوش داد و زودش داد
 ک گاهی داشت از مسانه او
 گورد بالای همت گردون برد
 کرده با چشمه می ماری

- ۷۰۵ میی از پیش سو گرفته چو ع
گفتی صدفزار رنگی صب
مردم از بیم رنگی که دوید
چرخ روشن دل ساهحریر
دو شبی عمرین سیدین همامی
سر دلبران چمن گشاده عیان
تیر بر هر کجا ردی حالی
از حدنگش که حاره را می صبا
رحم دیدند و تیر پیدا به
همه گفتند کاین چه ندیر است
تا چنان شد که کس نك نر سنگ
او چو ابری مهر طرف می گشت
کشت چندان از آن سپاه منیر
در تن هر که رفای پیکانش
صبح چون نفع آفتاب کشید
نیم می خون و طشت چون باشد
از می خون که خون خدایش مرد
ورسی تر که نفع پی می کر
سیره کرده بان نفع گرو
تیر مار جهنده در پیکار
ناله بهرام در میان مصاف
بیج اگر سرزدی بمرق مولر
گر بستر هف نفع دادی بیم
نیم از این سان و تیر از آن سان بود
نك از آن ترکانر ناگه او
همه را در بهاه گناه گرو
آهن شه چو صحت جوشی کرد
نه بودار فتح را شناخت
درهم افکندشان بهمدن نفع
شکر خورشید را به پیروزی
باز کوشید ناله سری مریه
حمله بردند دانه پشت به پشت
شاه را در طمر بوی شد دم
- کنوه و صحرای سیه تر از پر زغ
سو سو می دود نفع بدست
چشم نگشاید اگر چه هیچ سینه
چون غم در سرش گرفته بغیر
کرد بهرام جنگ بهرامی
حمله یگانه به نفع و گه سان
تیر گشتی رتیر خور حالی
چشم پیر هیر دشمنان می حفت
سیر دیدند و رحمی آسجا به
سیر می زحم و رحم می تیر است
گردد میدان او سیاهد تنگ
دشت از او کوه و کوه از او شده دشت
که زمین نرم سد خون چو حمیر
حت سر داشت از تنش صاسر
طشت خون آمد از سپهر پدید
هف کجا نفع و دشت خون باشد
جوی خون رف و گوی سر می برد
ره ره صبرای خویش قی می کرد
کنازدها را ریدت سیاه و سرو
نك بود چون جهنده باشد مار
نك تیرش چو موی، موی شکاف
ناکم گه شکافتی چو عیار
مرد ر کردی از کمردن نیم
شاید از خصم تو او هر اسان بود
و آنجهان رحم دیدد در ره او
تصیی کند گشت و نکب تیر
شکر ترنک ست کوشی کرد
نفع می راند و تیر می مداح
گفتی او باد بود و دشان نفع
گفت هان دورنگار و هان روری
قصب گه را بجای خود نکب
شیر بر سر و ازدهد در مش
قله و دارای قصب را شکست

مجمه رستم و میمه و نگر تحت لشکری بیشتر زرنگ و رحاک محتی پسرجه میمه شیران سیر چون مار میوراسته شده لشکر قراک را در دشته تیر شاه چندان گوشت گوهر و گنج گشت سالخ از آن ولایت باز سر مر تحت شد به پیروزی هر کسی پیش او رمین می رفت پهلوی جوان پساوسی فر هنگ شاعران عرب چو در خوشاب شاه فر هنگ بان شمس شناس کره از آن گنج و آن عصب پر در سده من نشانده و در بکلاه د د چندان در از خزانة خویش	۱۷۴۰ ۱۷۴۵ ۱۷۵۰
قلب در مفاقه میمده ریخت گشته از صدمه های تیغ هلاک گسوفه منم بوم شمشیران رو سوار اژدر تاده است شده تا سچیمون رسید گرد گیر که دیر آمد از شمار سریع بارعت شده رعانت ساز سر عیان ناله کرد موروری در حور فتح آفرین می گفت پهنوی خواند بر سوارش چنگ شمر حو مدید بر شید رستاد مین از آن دادشان که بود قیاس وقیف آنسکیده هرار شتر بسر مسر مسویدان آشگاه که نگینی سعاد کم دروس	

(۲۹)

سررش کردن بهرام سوان لشکر را

روری از همالع مبارک تحت هر کجا شاه و شهر پیری بود مجمه در زیر تحت پیا شاه شه رمان سرگشاد چون شمشیر لشکر از مهر صلح باید و جنگ از شما کیت کو هیچ میرد من کسه از دهر سرگزینستان [بامد از هیچکس چنان کاری [از سر نیفتان بوقت گزید با که دیدم که پای پیش نهاد این رسد لاف کایرجی گهرم وین رگیو آن برستم آرد نام کس ندیدم که کار اری کرد تا همه این میگه نیست خلاص	۱۷۵۵ ۱۷۶۰ ۱۷۶۵
رفت بهرام گور بر سر تحت تاج بخشی و تاجداری بود صاف کشیدند چون ستاره و ماه کای امیران و مهتران دلی کین باشد چه آدمی و چه سنگ مردی کان ز مردم آید کرد در کداین صاف دیدن کاید از بر دلی و عیاری [بر کمد امیران محتلف آمدند دشمنی بست و کشوری بگشاد و آن سعوی که آشی هرم وین یکیت هریر و آن سرعام با به همگم کار کاری کرد نکم بان هیچ کس را خاص	

خوشتتر آن شد که هر کسی بنهفت
 می خورد و در کسی میارد یزد
 گریه من می خورم چنان نهم
 گور خورم خورم می از کف خور
 برق دارم خوب بارش میج
 می خورم کار محفل آرام
 خواب حرگوش من نهفته بود
 حنده و مستیم پنازیل است
 شیر در وقت حنده خون برسد
 ابله من مست و بی خبر باشد
 آنکه در عمل پشیش بود
 سر سر باده چو بکه رای آرام
 چو من پیش را باده تیز کم
 یک جوانان مر چه پندارد
 من اگر چند حفته باشم و ست
 سچین خوشه که مر سسم
 سچین پی عله که افشردم
 سگنه بود کور زبانهائی خوش
 ازدها گریه حمله اندر هار
 شه جو بین دستان جو در برگفت
 همه سر سرد من نهادندش
 کانچه شه گشت با کمزندان
 همه را حرز جان و تن کردیم
 نباح سر فرق شه خدای سهر
 سرورانی که سروری کردند
 [هیچ کس چون تو تاجدار نشد
 همه در سر شدند و سر شدند
 آنچه با بنده دیده ایم از شاه
 دیور ست ازدها ر دوح
 شیرش اشکار و گور مجیر است
 سحر او گیت کو بوقت شکار
 گاه سارد هدف رمان پلانگ
 گاه در ابروی هند چین فکند

۷۷۰

۷۷۵

۷۸۰

۷۸۵

۷۸۰

۷۸۵

گوید افسوس شاه ما که محنت
 از چنین شاه کس میباشد شاد
 که ز سستی هم جهان محروم
 تبعم از جوی خون نباشد دور
 بیکی دست می بد بگر تیغ
 تیغ را نیز کار نروام
 حصم ر سید ارچه حفته بود
 حنده شیر و مستی پیل است
 گیت کز پیل مست نگر یزد
 هوشداران می دگر باشند
 می خورد لک مستمن نبود
 نباح قهر بریز پای آرام
 بر سر حصم جرعه بریز کم
 کس احقرن سپهر بیکارند؟
 بحث بیدار من نگاری هست
 خواب حاکمان نگر که چون ستم
 رحمت هندو نگر که چون مردم
 شب ببحب زبانهائی خوش
 شیر سر بردش سده بار
 روی آر دگان چو گیل شکفت
 باسحق عاجزانه دادندش
 هست پسر ایست هر دندان
 حمله گوش خوشتن کردم
 کوشش حلق باده باشد باد
 ما نو سار همسری کردند
 در دلیری از این شمار نشد [
 مجبل چون تو تاجور شدند
 کس بد دست از سید و ساه
 پیل را گشت و کرگدن را سوخت
 دام و دد حود تشنه تیر است
 گردن گور در کشد پکنر
 گاه دندان کند ز کام نهنگ
 گاه بهدی سپاه چین شکند

- ۸۰۰ گه رفیع‌تر حراج ستاند
گرچه سیرافکنان سی بودند
سیر مرد اوست کو بسپرد سر
قصه حیران پیشه
گر سر آورد سرکشی نامی
در مصافی چمن بچندار سر
چون رشاهان شمار برگزیده
هر یکی را یکی شناسد
لحمت بر هر سری که صحت کند
برش از سوی سنگ حاره شود
بوش بخت به مهره بارسان
هرتی کو حلال او سازد
سرکه بر تیغ او برون آید
بمستی او شان هشیاریست
و از رمایی که می‌پرست شود
اوست از جمله خلق دانشمند
کار در اوست در زمانه و سن
با زمین ریس چرخ دارد جوی
هم زمین در پناه سایه او
[سرگز همدل سرگاهش باد
کا دارن چو اسب سخن گفتند
شاه بستان در آن میان برحمت
گفت هر جا که تحت شاه رسد
آدمی کیست تا تارک شاه؟
اندر ابرو نهاده بر سر تر
ما که مولای تارگاه تویم
از تو داریم هر چه ما را هست
از عیب تا عجب بملایبی
مدتی هست که هر مردی
چون شدم سر بزرگ در گمش
گر مظلوم نهید بحدوری
بختی از رنج ره برآیم
گروه تا رمدام بخدمت شاه
- ۸۰۵
۸۱۰
۸۱۵
۸۲۰
۸۲۵
۸۳۰
- گه رفیع‌تر حراج ستاند
کو دهن هر شر پالودند
سهر سپیدتر از دشمن کرد
هست پدید و مهر و از کینه
بود مالشگری مانی
آنچه او کرد کس بداند کرد
رو یکی را هزار برگزیده
او مسها همه جهان باشد [
چون در طارش دو بخت کند
سنگ چون رنگ باره‌باز شود
ساز گیرد به ازدهای عنان
شمع و بوش رسته بگذارد
راں سرالیه بی جور آید
حواص او حواص میست بیداریست
او حوره می عدوش مست شود
سر همه بخت و بد توانست
بسیست مساحت کاردانی کس
مگر فیک باد حکم او را پای
هم نیست ریس تحت پاد او
عقل اقل بر کلاش باد [
پیش یساقوت کهره سفید
سرم شمه را به قرین آرمست
گرچه ماهی بود باده رسد
راست بسا کثر کند حساب کلاه
سبز باد از سر تو اسر تو
سرور از سایه کلاه توایم
سر تر و حشمت تو داری دست
سرشسم گور پهرمایی
سر در شه کسم کمر بندی
بساتم راه توشه از راهش
سوی حبه شوم بدسوری
چون رسد حکم شاه باز آیم
سر نگردانم از پرستش و راه

دست خازن شود جواهر سرخ	شاه فرمود تما رگوهر و گنج
مصری و مغربی و عثماني	آورد تاجه های سلطانى
حسن بر حبل ساجد سار	۸۳۵ حمل داران در آمدند بکار
ورعلا م و کبر چسبن حیل	بر بحر و از و مشک سانه بکیل
شتر رنگه گشت شاید چند	مرتفع جامه های قییمت مند
همه در یک گدار و کوه بورد	تساری اسبان پارس پرورد
کشتی خود رانده بر جودی	نیم هندی و درخ داوودی
خاندن در فروش و بعل شناس	۸۴۰ لعل و در پیش از آنکه قدر و قیاس
ساقای ریحل ششتر پیش	گوهر آمده تاجی از سر خوش
وربعن تا عدن بود محشید	داد تاران دهش رحش حشید
رفت بسمان مسد از سر شاه	ب چنین معنی محشمت و جاء
کرده و گبر گشته بود مبول	شه بنار و نشاط شد مشغول
پس بستنیر کار خود پرداخت	۸۴۵ کار هر کس چنانکه بود ساخت

(۳۰)

خواستن بهرام هفت دختر از همت کشور

دشمن و بر پای و می در دست	بمعرب بکم دل بشت
کن صفت کرده بود پیشین یاد	یادش آمد حدیث آن استاد
بلکه « رنگ همت کشور بود	وان سراچه که همت پیکر بود
در دلش تجم سهرانی گشت	مهر آن دختران حور سرشت
گفت آن همت کیجایش مسد	۸۵۰ کوره ش آنگه دهفت خوش شست
بود بیکس پدر شده رمب	او بین دختر از نژاد کین
گوهری بیات هم رگوهر خوش	خواستش با هزار خواسته پیش
سرخ از مهر و سرخی از تهید	پس ساقان روانه کرد برید
سر سر هر دو هفت سانه حراج	دخترش خواست با خراشه و باج
حمل دینار و گنج گوهر نیر	۸۵۵ ده جانان خراج و دختر و چیر
در هکند قشای بر آن بر و بوم	وانگهی تمر کنار کسرد بوم
دخترش داد و عذر خواست بسی	لبهر از هم بر نزد بسی
سارر مغربی و افسر و گناه	کن فرستاد سوی مغرب شاه
بر کی پس که چون بکار آورد	دخت او بکیر در کنار آورد
رفت از آنجا سملک هندوستان	۸۶۰ چون سهی سرو برد از آن سنان
خواست و آورد کام خویش بجای	دختر رای را بسع و به رای
دختر حور روی در حور سرم	فاصلش رفت و خواست از حور سرم

هم جهان نامه کرد و از مصلاب
چون ز کشور هدای هفت اقسام
۱۸۶۵
از جهان دل شهادتی داد
حواصت ریدرخی چه قطره آب
هفت لعل سد چو ز بیم
داد عیش خویش حواسی داد

(۳۱)

صفت مجلس بهرام و ساحتی هفت گنبد

روزی از نور صبح نورانی
سرح و روشن و جهان افروز
شبه بهجویی چو روی دلستان
دور خانه به دور بنان بود
۱۸۶۰
شمع و قندیل به عهد مرده
بانگ دزدیده پستان را راع
اع چیز همدری سبب بود
[راع مانده بسماع بی بلبل
دارد شفاش سعاد شمسگیری
۱۸۷۵
باب سرما که سرد از تش تاب
دمه سوزان آتاز مدسب
شیر در خوش چو شیر شده
کوه قدم زمین حواصو پوش
بر سهیم بدان کمی کرده
۱۸۸۰
رستی در کشیده سر بر من
کسیم کاری جهان دورنگ
گل رحمت بکوزه پیوده
ربیبهای تنگنه آب
در چنین فصلی قاصدانه
از سی بویهای عطر آمیز
۱۸۹۰
مها و شرابهی جو خوش
آتش افروخته رمنس و عود
تنشی رو نشاط را پشستی
خونی از جوش منفذ گشته
۱۹۰۰
سندی رنگ داده عیانش
سرح میی دی از میان کنده
ناعی از حواص جسته مردورش

آسمان سرگشاد پیشانی
حسنت آن روز یاد آن روز
محسبی صاحب با سرمدندان
کاوین زوری از رمنان بود
رحمت و نگاه باعنان برده
بانگ دردی بر آورد باع
دردی از همدوان عجب بود
حار مانده بادگار از گل [
آب و حلقه های ریحری
اب رتع و رتع رکر آب
چشم سفت و چشمه رسی ست
حور در اندام، رمهریر شده
چرخ مسجبات در کسپیده بدوش
پوست بر کنده پوستین کرده
نامه گشته اعشکاک شیر
معل آتش نهفته در دل سنگ
گس حکمت بر سر برانزوده
نحت بر نحت گشته مفره باب
دائمه طبع چهار فصل نگاه
مستدل گشته مدد عرفانگیر
مغر را حواص داده دل ر هوش
درد گشودش چو همدوان سجود
کدن گوگرد سرح رر رشتی
پریانی حور در آتشه
گشته شگرف سوده سعادش
سدری سزدانه آکنده
صل داده به آب انگورش

- کهریوی روی کرده حمام
ظلمتی گشته هم نواله نور
تحرکی از اصل رومیان پیش ۹۹۵
مثل یوس و چرخ کلم
شوشه‌های زکال مشکین رنگ
آن شمشیرنگ رین عقیق صفات
گوه‌ری خاده دنده را قوت
بهر روی شراره ریور و ۹۰۰
حاجه و بره‌ای سرکاری
رری شعله در بحر گاه
دورجی و سپه‌نش مشور
دورخ اصل کسار و کشت
رند در دشت همه ساز سرو ۹۰۵
آب امده ر گشاده ساد
سر سر آتش از سر حاصی
گسردن برمه پر سرده
حانه سر سر تر رمایه سرو
رخته آسمان فاخته گون ۹۱۰
ساده در جام آبگینه گهر
گورچندان شراب می خوردند
شاه سپهرام گورند یاران
می لعل و سماع و یاری چند
راح گلگون چو گل فکرحده ۹۱۵
مهره در سماع گرم شده
ربر کال راه پیش می رسد
هر گرانمایه‌ای ز مایه حوش
چون معن در معن سلسل گشت
کاین درخ کسمان شه دار ۹۲۰
هیچ کس را رخصت دل چون
هست ما را عزت تارک او
بسمی هست و تندرستی هست
تندرستی و ایمنی و کفایت
تن چو پوشیده گشت و حوصه پر ۹۲۵
[ما که مثل تو پادشاه داریم]
- آفتابی رشک سه ساق
لاله رسیده از گلخانه حور
قره‌العین هندون نقش
سرم عیسی و باغ اسرافیم
گرد آتش چو گودآینه رنگ
کسب یاقوت بود در ظلمات
رزد و سرح و کبود چون باقوت
سهری کسه پر رگل بر او
حاجه عودی و سرم گلزاری
گنج زر سو ریر مار میاه
دورخ از گرمی و بهشت از نور
رو صفت راه دهره و بهشت
مع چو پروانه حرره باز بر او
ی در با چرخ شد آثر نام
فاخته پریشان بر فاصی
کک و شمع دستارند رده
ساده گلرنگ تر رجون تذرو
از هوا فاخته رباخته حور
راست چون آب حشک و آتش تر
زان گسوران کتاب می کردند
ساده می خورد چون همه اندران
می گسارنده عسکری چند
پخته گشته به آتش رنیده
دل رنگرمی چو موم نرم شده
نکسته‌های لطیف می گفتند
گفت چیری بقدر بیای حوش
سو ران محوری نگذشت
وین دقینه که نو نگذاره
کس ندانست رشکار و نهان
همه چیز از پی مبارک او
تسگی دشمن و فراخی دست
این سه مایه است و در دگر همه لای
در جهان گومه لعل باش و نه در
همه دلوریم چون ترا دلوریم]

- کاسکی چهره‌ای در آن بودی
گردش اختر و حرام سپهر
طالع حسودندی زده شدی
تا همه‌ساله شه خون بودی ۱۹۲۰
- دل باقال شاه بودی شاد
شادمان محار شاه می‌دید
چون سحرگو سخن پدید برد
دور کرد آن دم از ددان ربه ر ۱۹۲۵
- در میان نور مردی آراده
شد سامی بروشی چو شب
اوستادی نشیمن رنجامی
از طبعی و همدی و نجوم
حسره‌کاری بگر بادی
کز لطافت جو کلت و بیه گشاد ۱۹۳۰
- کرده شاگردی حسره بدرست
در جورتنی رسوخکاریها
چون در آن برم شاه را خوش دید
رد زمین بوس و گشت شاه پرست
گفت اگر با شدم ربه دستور ۱۹۳۵
- کاسمان محرم و ستاره‌سام
در بگاردگی و گس کاری
سستی گسیرم از سپهر بست
تا بود در شب طحانه جاک
حسای در حیرانگاه جستان دارد ۱۹۴۰
- وان چنانست گر گزارش کار
رنگ همسر گسیدی چنداگاه
شاه را هفت مازین صم است
هست هر کشوری مهرکی و اسام
هفته را بی صداغ گم و شید ۱۹۴۵
- در چستان دورهای نرم افروز
جامه هم رنگ خانه در پوشد
گر بر بن گمه شاه کار کند
تا بود عمر مرثیه کار
- که زب چشم باد سنان بودی
هم ندید فرحی نمودی چهر
عش بر خوشدلان تبه شدی
حرم و خوب و گاهران بودی
حسرم محسن ر سردی باد
حین ما گر جدا شود شاید
هر کسی دل بیدان سخن سپرد
در پسند آمد آن سخن همه را
مهر آیین و محشم راده
بشر پیری هر ساه و سپید
در مدحت معتمدی مادی
همه در دست او چو مهره موم
نقشیدن مسعودت آری
حان رمایی سست دل از سرهاد
بوده سمنزش اوستاد بحث
راده است اوستاد سازها
در ریان آب و در دل آتش دید
چون زمین سوسه داد ناز شب
چشم بد دارم از دیارش دور
نگه از کار حترن صفای
وحی صفت ماست پنداری
که به به روی شاه گرد
احمد بسند مدبر باد
بر زمین حکم آمدن دارد
همه گسند کم فک کرد
حسرت از رنگ صد صم خانه
هر یکی ر رکشوری صم است
در شمسار ستاره‌ای صقاس
رورهای ستاره همه پدید
عیش ساز بگسیدی هر روز
تا دلارام خانه می‌نوشد
حسوش را سررگوار کند
باشد از عمر خویش مرخوردار

- ۹۶۰ شاه گشت گرفتیم این کردم
آخر کبر چون باد مرد
آنچه گفتمی که گفتم فرام
این همه خانه های کام و هواست
در همه گرچه آفرین گویم
۹۶۵ باز گشت این سخن خطا گفتم
آنکه در جا شادش دیدن
این سخن گشت شاه گشت خموش
رنگه در گزیناه سمنار
وان پیری پیکر آن هفت اقلیم
۹۷۰ در گرفت آن سخن به شاه جهان
در جواب سخن نکرد شتاب
چون مر من گفته رفت دوری چند
آنچه پذیرفته بود از او درخواست
گنجی آماده کرد و برگزید
۹۷۵ سینه بر طالع حجت بهاد
روزی از بهر شعر رسمی
مرد احقر شناس طالع بین
تا دو سال آنچنان بهشتی صاحب
چون چنان همت گند گهری
۹۸۰ هر یکی را مایع و طالع خویش
چون شه آمد بدید همت سپهر
دید کافیه شد به جمعه دیار
بایست آمد لعل پیش را
۹۸۵ تا سود شاه شبده از بهرام
گفت بهمان اگر خطایی کرد
عبدل من هدر خواه آن بستم است
کار عالم چنین تواند بود
ساری از تشنگی گسار شود
همه در کار خویش حیرت

(۳۲)

صفت هفت گفت که شبده ناکرده بود

- ۹۹۰ چونکه بهرام کینه دکلاه
تاج کیمبروی رسیده پناه
مستوی ز تاب ملت انگشت
کمانچه فرهاد کرد از او بگر محبت

در چمن بسوی هفت ستون	هفت گنبد کشید بر گردون
نه در تن ساریه فلک پیوسته	ساره ای دید بر سپهر بلند
هفت گنبد درون آن ساره	کرده بر طمع هفت سیاره
رنگ هر گسندی ستاره شناس	بر مزاج ستاره کرده فاس
گسندی کو ر قسَم کبوتر بود	در صیاهی چو مشت پنهان بود
وانکه سورش را مشرقی مایه	صدلی داشت رنگ و پیرایه
وانکه مریخ ست پرگشا ش	گمهور سرح بسود دربارش
وانکه ر تفت داشت بر	رزد سود از چه از حد بل بر
وانکه از رب هره یافت امید	بود زرش چو روی ره ره سپید
وانکه بود از عطاردش دوری	بود پیروزه گون دپسوری
وانکه مه کرد سوی برجش راه	داشت سرسری چو طلعت شاه
بر کشیده ماین صفت پکسر	هفت گنبد بطمع هفت اختر
هفت کشور تمام در عهدش	دحستر هفت نشاء در عهدش
کرد هر دجتری رنگ و برای	گسندی را رهت گس جری
ر محمودار حاتم بعد سورش	کرده هم رنگ روی گس حبش
رور را رور شده فرج رحب	در برای گس بهدی رحب
مسه آنجا که رسم شده بود	و آن گرها چس کر آره بود
چود سیری رای فرورده	مجلس آواسنی بهر خانه
هر کجا جام ناله موسیقی	جانه عمرنگ حاکم پونندی
بانوی حانه پیش سشتی	جسوه برداشتی ز هر دستی
نادر شده را چگونه برد	شاه خلوی او چگونه خورد
گرچه ریس گونه بر کند حصار	چار بود از اجل به آخر کار
ای نظامی رنگاشی بگریز	ک گلش جارگشت و جارش تیر
با چین ملک ازین دو روزه مقام	عاقبت سین چگونه شد بهرام

(۳۳)

نشستن بهرام رور شنبه در گنبد مشکین
و الفسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم اول

چونکه بهرام شد نشاط پرست	دیده بر نقش هفت پیکر مست
رور شده ز دسر شامی	خیمه زد در برای عباسی
سوی گنبد میرای عاله نام	پیش بانوی هند شد سلام
تا شب آنجا نشاط و بازی کرد	عود سوری و عطر سازی کرد
چون بر افشاند شب سمیت شاه	بر حصر بر مسینه مثل سباه
شاه از آن سو بهار کشمیری	خواست بری چو باد شیگری

تس ز درج گهر گشاید قند
 ران فانه که لب پر آب کند
 آهسوی نرنگ چشم هستندورد
 گشت از اول که پنج بوبه شاه
 ۲۰۲۵ تا جهان ممکن است جانش باد
 هر چه خواهد که آورد در جنگ
 چون دعا حتم کرد مرد محمود

گویدش سازگانه لفظی چند
 مست و آروزی حساب کنند
 سافه مشق و گره بگشاید
 ساد بالای چارانش ساد
 همه سرها بر آستانش ساد
 دولتش را در آن سبید درنگ
 سرگشاد از شکر گوارش عود

حکایت

گفت و از شرم در زمین می دید
 که شیدم بخردی از خویشان
 ۲۰۳۰ که رکذانه از قصر بهشت
 آمدی در سرای ساهر ماه
 باز چشم کرچه ترس و چه بیم
 به که سارا بقصه بار شوی
 سازگویی ربك خواهی خوش
 ۲۰۳۵ زن چو از راستی مدید گریز
 چونکه ساگفته باز نگذرید
 مسر کبیر فلان ملك بودم
 ملكی بود کمار و بزرگ
 رنجها دیدم ساز کسوشیده
 ۲۰۴۰ ملك از خالع حروشان
 دشت اوز جسر پیرایه
 چون گل باغ بود مهمانوست
 میهمان خانه میبها داشت
 ۲۰۴۵ جوان بهاد ساط گسترده
 هر که آمد لگام گیر شدند
 [چون بتدیو جوان بهادش
 روی آمد راه بهیمی
 شاه پرسید از او حکایت خویش
 آن مسافر هر آن شگفت که دید
 ۲۰۵۰ چون حدیث ویش به گوش آمد

آسچه زان به نگفت و کس نشید
 حرده کارن و چافانانیشان
 بود زاهسزنی لطیف مرث
 يك يك کسوتش حریر سیاه
 در سوادى نوای سیکه میم
 وین سبه را سپیدکار شوی
 منعی آیت میامی خویش
 گفته کاحوال این سیه حریر
 گویم از رانکه باورم دارید
 که از او گرچه مرد حشودم
 ایمنی داده میش را ما گرگ
 وز تسلطم سیاه پوشیده
 خوانده شاه سیه پوشانش
 سرخ و وردی عجب گرانمایه
 خنده میزد چو سرخ گل در پوست
 کر ثری روی در ثریه داشت
 حادمانی ملطف پرورده
 بحودش میهمان پذیر شدند
 در حور پابه سزل دادش [
 شاه بهاد در حورثی جوانی]
 هم رعیت هم از ولایت خویش
 شاه را قصه کرد و ثناء شید
 در شاه از هوس سحرش آمد

- ۲۰۵۵ [همه عمرش بر آن قرار گشت
میدتی گشت — پدید از ما
چون بر سر قصه برگشت بسی
با گهون روی از عبادت سخت
از فلک و کلاه و پیرهنش
ما جهان داشت تیرهوسی کرد
در میانهی چو آن حیوان رست
شیمی از مشق و دلبری
سرگرم نهاد پای به مهر
کاسمان بین چه ترکیزی کرد
از سوار ارم سیرید مسر
کس بر مید کین سواد کجاست
پساح شاه ر مگاندم
گشم ای دستگیر هموار
۲۰۶۰ بر زمین بازی کرا باشد
ساز پریدن حدیث نهفت
[صاحب من مر چو محرم مات
گفت چون من در آن جهاندار
از سد و شک هر که را دیدم
روزی آمد هر بی از سر راه
برگ او چون بشرط فرودم
گشم ای من نهانده مدته تو
گفت نگذر و زن سخن نگذر
گشمنش بسازگو سیه مگیر
گفت باد که داریم معور
۲۰۶۵ ریس میانی خبر ندارد کس
کردهش لایه های پنهانی
با وی از لایه هیچ درنگ ما
چون رعد رعد حواستاری من
گفت شهری است در ولایت چین
مرامی همه صورت ماه
سام آن شهر شهر مدهوشان
هر که را شهر داده نوش کب
- تا شد عمرش از قرار بگشت]
مر چو میرخ در گشته از ما
رو چو عجمه نشان سداد کسی
آمد آن قاصد از سر تحت
پای ت سر سیه بود تری
سی میباید سیهوشی کرد
کس نگفت که این میانی چیست
کردم آن فلک ر پرستاری
گفته می کرد از احمر و سپهر
چو من حسرتی چه باری کرد
در سواد قسم گشت مر
مر سر سیمین سواد چرانت
روی در پای شهادت مادم
سختترین همه جهانداران
کاسمان را همیشه بتراشید
هم بو گشم و هم بو دانی گشت
عمل راست و باق را شکوت]
حسنو گشتم به میهمانداری
سرگشتی که داشت پرستم
کفش و دستار و جامه هر سه سیه
حراندم و حشمتش بسودم
سبه از مهر چیست حایه مو
کس رستم کس نداد خبر
حسرم ده رفیروز و رفیر
کز رویی اسب اس رگشت دور
مگر آن کین سیه دارد و من
من عراقی و بو حرمانی
پرده از روی کنار برگرفت
شومش آمد زیقراری من
حوش و آراسته چو خلد بر من
همه چون ماه در پرک سیه
نصرت حایه سیه پوشان
آن سودش سیه پوش کس

۲۰۸۵ و آنچه در سر بشت آن ملک است
گر بخون گردنم بخواهی مفت
بن سخن گفتم و رخت بر خمر بست
چون بر آن داستان غنود سرم
قسمه گو رفت و قصه نسایم
۲۰۹۰ چند از بن قصه بخت و بخت کردم
پیش از آن کرده بود فرزند
ارم اندیشه را نصیر فریب
چند پرسیدم آشکار و نهان
عانت مملکت رها کردم
۲۰۹۵ مردم از چاه و جواهر و گنج
بسم آن شهر بار پریدم
شهری آرامت چو باغ ارم
پسگر هر یکی سید چو شیر
در میرا سی و سه و نهام
۲۱۰۰ جستم احوال شهر تا یک سال
چون نظر ساختم رهزایی
حوب روی و نظیف و آهسته
از بکبوی و بیلزایی او
چون سهم صحنش پیوستم
۲۱۰۵ دادمش نیکوهای روزگار
روز تا روز قسارش دادم
کردمش صد خوش موی بوی
مرد قصاص از آن ررافشانی
آن چنان کردمش ملادن گنج
۲۱۱۰ بود روزی مرا سعادتی خوش
اولم جوان نهاد و خورد آورد
هر چه بدیست بود بر خوانس
چون رهزگوه خوردنی خوردیم
میران چون رکاز جوان پرداخت
۲۱۱۵ و آنچه من دادمش سهم پیوست
گفت چندان نورده جاده و گنج
من که نافع شدم بامانک سود

گرچه نباحوانده قصه حجه است
بشور بر سخن نخواهم گفت
آر روی سر در اندرست
داستان گوی دور شد و سرم
سیم آن بد که من شوم شیدا
سوی از هر سوی فرو کردم
که بر آن قلعه بروم بکشد
تا شکینه دلم نداشت شکست
من هر کس چنانکه بود نگفتم
حسبش از حیانه پادشا کردم
آنچه را اندیشه ملز دارد رخ
رفتم و آنچه خواستم دیدم
هر یک از شک بر کشیده علم
همه در جسامه سیاه چو قبر
بروادم رجه تحت به تحت
کس تحریر و انداد از آن احوال
دیدم آرامم در قصبه
از هر کسی رسان بسته
راه جستم بجه آشنایی او
به که در پیش کمر بستم
چهره‌های سوود از انداره
تیمی را به برانندوم
گه بدیا و گه بر روی
صد مر شد چو گاو برانی
کامد را بر آن حرانه برج
کر برگی رسم و عادتش
خدمتی خوب در مورد آورد
بسی از آن روی مهمانش
سخن از هر دری فرو کردیم
میش از انداره پیش کشا ساخت
پیشم آورد و غیر خواست و شست
بر سجده هیچ گند و هر سج
بن همه دادم زهر چه بود

- چییست پاداش این جداوندی
 جان یکسی دارم از هزار بود
 گفتم ای حواجه بن علامی چیست
 ۲۱۶۰ هر ترازوی مسرد با هر هنگ
 ————— علامان دستپا مردم
 با دو بند و از حرانه خاص
 ران گسرا نهاده مقدهای درست
 ۲۱۶۵ مسرد کنگه بد رنارش من
 گفتم من خود روانداری تو
 دندپسم نعمتی دگسرا نه
 داده تسو که در نهادم پیش
 [ران نهادم که این چنین گسجی
 ۲۲۰ چون بر من گنج گسجی نگرودی
 حاجتی گسر بنده هست سار
 چون قوی دل شدم ساری نو
 ساز گفتم بدو حکایت خویش
 کسر چه معنی مدین طرف رانم
 ۲۲۵ با نهادم که هر که رس شهر نه
 بی نصبت نعم چرا کوشد
 مسرد قصاب کاین مسجن شد
 مساعی ماند چون رمیده لال
 گفتم پر مدی آنچه بست صباب
 ۲۳۰ شد چو غیر فتنه ترکا هور
 گفتم وقت است کایچه سر حوالهی
 حیرت بر نو راز نگشام
 این سخن گفتم و شد رجانه مرون
 نو همی شد من غریب ریم
 ۲۳۵ چون پری زد می یزد من
 چون در آن مرون هراب شدم
 سندی بود در رسر سه
 گفتم بکدم در این مسد مشر
 تا مدانی که هر که حاموش است
 ۲۴۰ آنچه به شده شد ریخت و دست
 چون دمی دیدم از حلال حالی
- حکم کن تا کم کمر بندی
 هم در این کفه کم عذر بود
 پیچید بر پیشم آی خامی چیست
 ابن محقر چه وزن دار و سنگ
 به کسر شده اشلاتی کردم
 اوریدند مقدهای خلاص
 بیش از آن دادش که بود محبت
 در حالت بد از سوار من
 برسدم به خوگزاری نو
 حمای شرم است چون کم چاره
 تا رجوع اهدت داده خویش
 ————— بود سوری و پسر بجی [
 من حمل گشتم از تو خشودو
 ورسه پسته که داده ای بر در
 گشتم آنگه ر دو بنداری او
 همه شماعی و ولایت خویش
 رست بر پادشاهی افاندم
 چه سبب کسر نشاط می پهرند
 حایه های میه چرا پوشد
 گوسفندی شد و رگرگ رسید
 دیده بر هم بهار چون حلال
 رعیت آسجید که هست جماعت
 گشت مسردم راه مردم دور
 سنی و پسابی از وی آگاهی
 عسورت نانو ده سمنم
 شد سر سوی راه راهمون
 در حلال مسود نام کن
 مسوی و پسرانه ای کشید سر
 چون پری هر دو در سداب شدیم
 فت و آورد پیشم آهسته
 جلودای کن بر آسمان و زمین
 از چه معنی چنین می پوشد است
 سعادند مگر که بن سست
 در نشستم در آن مسد حالی

[سینه گرد سجد رهن برکار
چون تنم در سجد هوا بگرفت
سطلی که بود چرم در

از دهایی نگسرد سله مار]
سدم برع شد هوا بگرفت
بر کشدم معجز چرم باز

۲۵۵ آن رهن کش یکسیمیاری
شمع وارم رهن رگودن رست
چون اسیری رجعت خود مهجور
من شدم بر خره نگرددن خود
گنچه بود آن رهن طاب تنم
بود میلی بر آوریده بماه
چون رسید آن سجد بنین سجد
کار سازم شد و مرا نگذاشت
رهن و بالا چو در جهن دیدم
آسمان بر سرم فسون خوانده
ران میبایست که جان رسید بناف
سوی بالا دم سجد بدین
دیده برهم نهادم بر سر بیم
در پشیمانی از سجد خویش
مسیح سودم به رهن پشیمانی
چون مرآمد بر این زمانی چند
سرخی آمد نشست چون کوهی
از سزدگی که بود بر تا پی
پر و بالی چو شامه‌ای درخت
چون سوس کشیده صفاری
هردم آهنگ عازنی می‌کرد
هر من مال را که می‌دارد
هو پری را که گرد می‌انگشت
او شده بر صریح من در خواب
گفتم از پای مرغ را گیرم
ورگم مسر چای پر خطر است
۲۸۱ می‌وفایی رهن سجدی
چه عرض بودش از شکسته من
مگر اسلح من در افش بود

رهن بیچاره در رهن‌داری
رهن سجد بود و گردن سست
رهن از گردنم نعلی شد دور
جر رهن شد و رهن را برد
رشته چال شد جز آن رهن
کر رهن دیدش نهاد کلاه
رهن را گرده رسید سجد
کردم افعان سسی و سجد بداشت
خوشتن را بر آسمان دیدم
رهن معلق چو آسمان خوانده
دیده در کار سجد ره‌شکاف
ره‌ره آن که را که سجد رهن
کرده خود را بفری تسلیم
آرومند خویش و خانه خویش
جر حصد نرسی و حصد خوانی
بر سر آن کشیده میل سجد
کسادم رو پس در سجدوی
میل گشتی در وقت رجای
پایه بر مثال پایه تحت
سوس و در میان صفاری
خویش را گزشتی می‌کرد
مدی رحت پر رهن‌داری
ساقه مشک بر رهن سجد
من در او ماده چو عرب در آب
رهن پای آورد چو تحمیرم
کسادم رهن و سجد زیر است
کرد با من دمی بدین سردی
کاین چنین حرد کرد پسته من
هلاکم بدین سجد سجد

- به که در پای مرغ پیچم دست
 چونکه هنگام مانگ مرغ رسید ۲۸۵
 دل آن مرغ بر باب گرفت
 دست مردم با اعتماد خدای
 مرغ پر کرد و بال گرفت
 رول صبح تابه سینه در
 چون نگرمی رسید تماش مهر ۲۹۰
 مرغ با سایه هم شستی کرد
 تاندن جای کس چنان جای
 بسوزمین بسره ای سرنگا صبر
 من بر آن مرغ صد دعا کردم
 و فکرم چو سرق با دهن گرم ۲۹۵
 سسعتی بیک مساندم افتاده
 چون از آن ماندگی برآمده
 باز کردم سطر عادت جوش
 روضه ای دینم آسمان رمن
 صدهای آن گل شکفته دراو ۳۰۰
 هر گسی گونه گونه از رنگی
 رباع سس صفحه های کمد
 لب گل را نگار بوده من
 گرد کاهور و حال عشق بود
 چشمه های روان سان گلاب ۳۰۵
 چشمه ای کاین حصار پیورده
 ماهیان در میان چشمه آب
 کبوهی از گرد او برسد رنگ
 همه نقوش سرح بد سنگش
 صس و عود هر سویی بر پای ۳۱۰
 حور سر در سرش آورده
 لرم آرام دل بسهادش تمام
 من که دریافتم چنان جانی
 از نکویی در او عجب ماندم
 گسرد بر گرد از شب و روز ۳۱۵
 میوه ای بد بد می خوردم
- ریس حنجره ندین توانم رست
 مرغ و هر وحشی که بود رست
 سال بر هم زد و شتاب گرفت
 وان عوون را گرفتیم پای
 حق کی را با اوج سرد چو باد
 من سحر ساز و او سحر سور
 بر سر سینه روانه گشت سپهر
 اندک اندک شاهد پستی کرد
 با رمن بود سیر بالایی
 لحظه کرده از گلاب و غیر
 پیش از دست خود رها کردم
 سرگی نساك و گاهی سر
 دل با اندیشه های بد داده
 شکر کردم که بهر ك بودم
 دیدم آن جایگاه را پس و پیش
 سر سده عمار آدمش
 سره سدر و آب حقه درو
 نوبی هر گس رسیده سرسگی
 کرده جعد قمر بنش ر بند
 از عوون را رمن مریده چمن
 رنگ در سگلاج گوهر بود
 در سپاهش عشق و در حوسب
 کسره رو آب و رنگ در سوره
 چون در سده سیم در سیماب
 بنه کوه سرو و ساح و حدنگ
 سرخ گشته خلدنگش از رنگش
 باد از او عودوی و صندسی
 سرگرنت از بهشش آورده
 حواسه میوش چرخ مینام
 شاد گشتم چو گنج پیمایی
 بروی الحمد للهی خواندم
 دادم آن روضه های دینهوار
 شکر نعمت پند می کردم

عانت رخت جردم بر شادی
تافت آن جانگه قرارم بود
اسدکی خوردم سدکی خشمم
چون شب آریشی دگرگون مساحت ۲۲۲۰
سادی آسود روه شد عمار
اسری آسود چو امر نیمانی
راه چون رفته گشت و سپرده شد
دیدم از دور صد هزارن مور
یک جهان پرنگار نورانی ۲۲۲۵
هر نگاری بیان تاره بهار
لب بعلی چو لاله در بستان
دست و ساعد پسر از غلظه زر
شمعی بدست شباهانه
آفتاب از کشتی و رعنائی ۲۲۳۰
سر سر آن بیان حور سرشت
سرشها ریختد و تحب ردد
چون زمانی بران گشت به دیر
آفتابی پدید گشت از دور
گرد بر گرد او چو حور و پری ۲۲۳۵
سرو بود آن، کبیرکان چمن
هر شکریاره شمع اندر دست
پس مهبی سرو گشت باع همه
آفتاب آن مانوی همپو رخت
عالم آسوده یثاسر از چپ و راست ۲۲۴۰
پس يك لحظه چون نشب بجای
شهی آمد برون رطرم خویش
رومی و رنگین چو صبح دورنگ
سنگ چشمی رنگ چشمی دور
بود لحتی چو گل سرافکنده ۲۲۴۵
چون زمانی گذشت بر بدشت
که رستمای حال پرسب
حی و بر گردگرد این پرگار
آن پری راده در زمین مرحمت

ریسر سروی چو سرو آزادی
شدم گر هزار گارم بود
در همه حال شکر می گفتم
کحلی اندوخت و فرعی انداخت
سادی آسوده تر رساد بهار
کرد سر سیره ها در نشانی
همه راه از پستان چو تکه شد
کز من آرام و مسیری شد دور
عصف پرور چو راح ریحانی
همه در دستی گرفته نگار
بعل سان حسوسهای حورستان
گردن و گوش پر رلؤلؤ تبر
حیالی از دود و گاز و پروانه
سواران هزار زبانی
لش و بعضی چو فرش و تحت بهشت
راه صبرم ردد و مسحت ردد
گمی آمد به از سپهر سریر
کاسن ماید گشت از نور
صد هزاران ساراء محری
و گل سرخ و آن بتن سمش
شکر و شمع خوش بود پیوست
شب چمرانسان با چراغ همه
چون عروسان نشست بر سر تخت
چون نشست او میامتی مرحمت
سرفه از رخ کشید و موره رپی
شکر روم و رنگش از پس و پیش
ررمه روم داشت و ررمه رنگ
همه سر دی رحاک و او از نور
سحان آتشی درافکنده
گفت با محرمی که بر سر داشت
می باید که شخصی بیجا هست
هر که پیش آیدت به پیش من آر
چون پری می برید از چپ و راست

- ۲۲۵۰ چون بر بد ماند از آن شگفت
گفت بر حیر تا رویم چو دود
من بر آن گفته هیچ سرودم
پر گزافم چو راع با طاووس
شش رستم ز روی چلا کسی
[خوایم تا رپای نسیم] ۲۲۵۵
گفت بر حیر حای حای تو هست
پش چو من حرف مهمان دوست
خاصه خوبی و آشناسطری
سر سریر تی و پش من شیر
گفتم ای بانوی فروشته حری ۲۲۶۰
تحت بلبلش حای دیوان نیست
[من که دیوی شدم بیانی
گفت نثارده بها بهانه مجوی
همه حای آر ست و حکم تراست
تب شوی آگه از بهانی من] ۲۲۶۵
گشیش همسر تو سانه نت
گفت سوگندها بجان و آرم
میهمان می تو ای سرهم د
چون بحر پندگی بدیدم رای
حازنی دست من گرفت سر ۲۲۷۰
چون نشستم بر آن سریر بلد
با من آن بت رجوش رانی
پس بفرمود کوردند به پیش
حور مهرداد حازن بهشت
حوان رهبر و ره کسه از یحوب ۲۲۷۵
هر چه اندیشه در گمان آورد
چون فراغ رسد مان از حورد
مطرب آمد روانه شد سانی
همسر سخته تری دری می سمت
رقص میدان گشاد و دایره ست ۲۲۸۰
شمع را ساختند بر سر جای
چون ریا کوش بر آلوده
- دستگیرانه دست من بگرفت
بانوی بانوان چنین فرمود
کدر رومد آن مسخر بودم
آمدم با نحوه گناه عروس
حاک بوسه دهنش من حاک کسی
بر صفت ربحر حای نگرم] ۲۲۸۵
پایه بدگی سرای سو نیست
جای مهادن رمز به به رهوست
دست سرورد راسخ هری
سازگار است مهاد بر وین
با چو من بنده این حدیث مگوی
مرد آن صحت جو سلیمان سمب
چون کم دعوی سلیمانی] ۲۲۹۰
ب نسور خوانده ای سانه مگوی
لب ما من شست باید و حاسب
سپهرهانی ر مهرانی مسو
تاج من حاک تحت پایت تب
که بر آبی یکی دمان بمرم
میهمان را عزیز باید کرد
استادم چو بندگان بر پای
بر سریرم شاند و آمد بار
مهاد دیدم گزافش نکند
کرد بسیار مهرانی
حوان و حوردی رفش دادن پیش
حوردهایی همه عیووش
دیده را رو نص و جان را لب
مطمعی رف و در مسین آورد
از عداهای گرم و ثروت مرد
شد طرب را بهانه در مانی
هر برانه نرانه ای می گف
پر در آمد سبای و پوه بدست
استادامد همجو شمع بپای
دست سرودی سانه نمودند

سازیدادن شنبه ساقی گرم
من به نیروی عشق و عذر شراب
سر گرفت از میان ولایت شرم
کردم آنها که رطلان حراب

۲۲۸۵ و آن شکسرت رروی دسبازی
چون که دیدم بهر خود ریش
سوسه بر دست بار حویش ردم
مرغ اسد بر شش شاح
عشق می‌بهم بسوس و به می
گفتم ای دل‌پسند کام تو چیست
۲۲۹۰ گفتم من سرک‌نماز بن‌اندام
گفتم از همدمی و هم‌کشی
ترکاز است بامت یس حب است
حیر تا ترک‌وار در تازیم
۲۲۹۵ دوست جان از می مدانه کیم
چون می تیغ و بن شیرین هست
پایم در کمرش دسبوری
عمره می‌گفت وقت بازی نوست
خدا می‌داد دل که وقت حوشت
۲۳۰۰ چو بیک برگنج سوسه بآرم داد
گرم گشتم چنانکه گردد مست
حوم بنو جگر بحوش آمد
گفت اشت سوسه قانع باش
هر چه زین بگردد روا بود
۲۳۰۵ تا بود در تو ساکی بر جای
چو بدانجا رسی که متونی
رین کنان که هر یکی ماهی است
آنکه در چشم حوت یابی
حکم کن کر خودش کم حالی
۲۳۱۰ ماه مولایت کمر بدهد
کیمت دسبوری و دنداری
[با رتبع ماسی لب
آتش را رجوش بستاند
گر دگر شب عروس بو جواهری

سازگمی نکرد از آن ساری
اوستادم چو رلف در پیش
با یکس پیش گفتم بس ردم
گفت میدان گفتم و گوی فوج
بدی و هزار جیان ساوی
سامداریت هست نام تو چیست؟
هم‌رین ترک‌نماز دارم بسیم
سهمی را بسهم سود حوشتی
سرکاری دگر مر لقب است
هم‌دول را در آتش اندازیم
سر می‌بوس عشقانه کیم
بغل بر جوان بهم و می مردست
کبر میان دور گردد آن دوری
هس که درت بکار سازی نوس
سوسه سنان که بار بازگشت
من یکی حوشتم هرارم داد
بار در دست و وقت کار از دست
ماه را مانگ خون بگوش آمد
ش از این رنگ آسمان سبزش
دوست آن به که بی وفا بود
رف کس گازگیر و سوسه رنای
کر طبیعت عشق بگردانی
شد عشاق را سحر گاهی است
آرو را در او نظر یابی
ربر حکم تو آومش حالی
به شستان خاص پیوندد
هم عیرومی و هم پیرسانی
هم عیالت دهیم و هم مرکب [
آبی از سهر جوی مابند
دهمت بر مراد خود شاهی

- ۲۳۲ هـ شست رین یکی گهر به خیم
 این صبح گفت و چون از این پرداخت
 در کیم آن حدود بهی دسد
 پیش خواب و سخن سپرد ساز
 ماه خشنود دست من نگرفت
 از شگسرفی و دلبری و کنشی
 او هسمی رفت و من بد سلس
 تا رسیدم سازگاهی چست
 چون در آن قصر تنگ بار شدیم
 دسدم افکنده بر ساط سید
 شمعهای ساط سرم افروز
 سر مالین بستر آوردیم
 یادم حرمی چو گس در سید
 صمدی مهرسته سر در او
 بود با وقت روز در سر من
 ماندان چو بخت من بر حاست
 ۲۳۳ هـ حل گاهم به آبنانی کرد
 خوشی را به آب گل شسم
 آمدم زان حراته خانه برون
 بر خسریدم بگوشه حسالی
 آن عروسان و لعلان سرای
 ۲۳۴ هـ من بر آن میره دنده چو گل زرد
 سر بهارم حمار می در سر
 ختم از وقت صبح تا گه شام
 تهری شد چو گشت نه گشتی
 سر بر آوردم از عماری خواب
 آمد آن سر و باد چو شب دوش
 بصاد می رفت و ایسر می افشید
 چون شد آن سر هزار هیربوی
 بعبان آمدم عشرت ساز
 ۲۳۵ هـ تخی از سخته زر آوردند
 چو شد انگیخته سر بر سد
 سرمی آرامند سبطانی
- گر دگر باید دگر به خیم
 مشغی کرد و مهرایی ساحت
 آنچه در خورد مهرایی دسد
 گفت بر خیر و هر چه خواهی ساز
 من در آن ماهروی مانند شگفت
 بود یاری برای سرای و خوشی
 سده رفت و همدون حاش
 در شد تب مرا مرد بخت
 چون بم و زیر سازگار شدیم
 حو نگامی ز پرین و پرد
 همه یا تو سار و هیر سور
 هر دو برها بر در آوردیم
 نازک و نرم و گرم و سرح و سپید
 مهر بر آشته رگوه را
 بر و کافور و مشک سر من
 ساز گرمه کرد بک دست راست
 کز گهر سرح بود و از زر درد
 در کلاه و کمر چو گس رستم
 بود يك بك ستاره سر گردون
 دسرم ایسر دگر آردم حاشی
 همه رفتند و کس مانند سحای
 بر لب مرعار و چشمه اسرد
 با گل حش و با گلالة تر
 بخت سار و حواجه خند نکام
 صلمی شد مهر علیه می
 بستم چوسیده بر لب آب
 من در افشار و آن عیر فروش
 بن من گشت و آن سخته شاند
 آب گل سر نهاد جوی سجوی
 آسمان ساز گشت لعلت ساز
 تحت پوشی رگوه آوردند
 سده سر سوش ساد پرد
 ریزر نرم جملہ بورانی

شور و آشوبی از جهان سرخاست
در میان آن عروس بهمنی

آمد آن جماعت از چپ و راست
سرده از هاشمیان شکستیدنی

۲۳۵۰ بر سر تخت شد قرار گرفت

بر سر تخت شد قرار گرفت

روستم و بر سرور خواندندم

هم سترتیب و ساز روز دگور

هر ابایی که در خورد بساط

۲۳۵۵ ساختند آنچنانکه نباید ساخت

می نهادند و جنگ ساخته شد

سوش ساقی و چاه سوش گوار

در مسر آمد نشاط سرسنی

ترک بن رحمت آشکار کرد

۲۳۶۰ رعیت افروزد در سوا حتم

کرد شکمی بعره بی یاران

حیلوتی آنچنان و یاری نمر

دمت مردم چو زلف بر کمر من

گفت هن وقت سقراری مست

۲۳۶۵ گز لاهت کی شکر و قند

سقاغت کسی که شب سو

و آنکه با آرو کند حیوشی

گفتمش چاره کن رهبر جدی

هست رجبر، رلف چون قیرت

۲۳۷۰ [در سحر کن ترا گفتم

شب به آخر رسد و صبح دمید

گر کشی جهانم از تو نیست دروغ

[این همه سر کشیدن از پی چیب

[جوی آسی و آب جوی من

۲۳۷۵ [نمای ر که در گلو ره نوس

نمای را گر آب حواشی ده

بدهی آب من نمای نو باد

[حاکمی را نگیرم آبی برده

[قطره ای را ستیگی مگذار

تخت از او رنگ سوبهار گرفت

بدم از لوح عبیدین شستند

هم به این خود بشاندم

حوان می دهند حوررها بر سر

و آورد دو خورنده رنگ نشاط

چونکه هر کس از آن حورش پرداخت

ور ردن رودها سوخته شد

گرم تر کرد عشق را بدار

عشق بی داده کرد همدستی

هندوی حیوش را مینار کرد

مهربان شد مکار مخم

ما شدید از سرش پرستان

تسم از دی راوند بمر

در کشدم چو عشقان سیرش

شب شد ریبهار حواری نیست

گاز می گیر و بومه در می بد

تا بود، مختم نهاد بود

او بخت عاقبت سر و پشی

کام از سر گذشت و حار از پای

من دیدم نگران رحمت

نک چسو رحیمیان میاشتم [

سحر ما به آخری رسد

بمنایبک سرآید آنک تسع

گل محمدید تا هو نگریست [

حاکمی و آب دست شوی من [

آب در ده که آب در ده نوست [

رود در جان من که ریت سد

آب من میز خاک پای نو باد

آنحوی در آب جوی می مرد [

نشته ای را قطره ای بسواز [

۲۳۸۰ [ز طبعی در فغانه گیسو شیر
گر جو ایس است کدر نا خیرم
مرعی انگانم شست و پرید
پساحم داد کماشبی خوش باش
چشمه‌ای را بفرزای مفروش
گسوسشی زین خیال گردی دور
در خود سر نك آرو در بند
سومه می گیر و زلف می انداز
[بغ داری بترك راع بگوی
کام دل هست و کما مرانی هست
امشی با شکیب باش و مگوش
سر از این پایه کم بریر آیم
[گل هر مرغزار پی سپر است
ماهی از جوی خوش شست آری
چور گزلن دیمش در آن باری
دل بهارم به سومه چور فکری
از سر صق باده می خوردم
ساز تب کرده را در آمد تب
چون دگر مره ترك دلکش مر
کرد از آن لعنار یکی را ساز
یارو الحق چنانکه دل حراهد
خوش دل آنکس که باشدش یاری
ولتم آشپ چنانکه عبادت بود
تا گه روز فک می خوردم
روز چون جانه کرد گدرشوی
آن همه رنگهای دله لرب
من شسته بریر مرو می
در تما که چون شب آمد باز
دلف ترکی نگیرم اندر دست
گه حورم با شکریلی جهانی
چون شب آمد عرص می بود
یست و به شب در من دل انگیری
| چند گه این چس برود و می

موری رفنه در میان حویو |
حک در چشم آرو ویرم
به جو افاده شد به حبث در بند
سجل شندیر گو مر آس باش
کین همه بیش دارد آن همه بوش
پایلی از شمع جاودانی نور
همه ساله بحر می می حد
سردر رسا کسیر کان میس باز
مرغ تا نوبت شیر مرغ مجوی |
در حیانتگری چه آری دست
در نه سر و ضیفه شب دوش
هم بدست آیم ارچه دیر آیم
مرغزلو قریل آن گز است |
مناه را دیرتر بدست آری
کردم آهستگی و دسازنی
خوبه کردم ز چهرهای دگر
سسی سی یاس می کردم
رغم ساره شد ریوس و شراب
در جگر دید جوش آتش من
کاید و آتشم شاید ساز
دل همه چیز مثل حواهد
گر نه دکاشکی چنان ماری
وان شسم کام دل زیناد بود
با پسری دست بند می کردم
تب صباع را شکست سوی
دور گشت از بساط ریور و زیه
لارغ از همدمی و هم می
می خورم با بستان چس و طرار
دنواری سر در آرام مست
گه سر آرام رنگلرخی گامی
مستم بر تو از تریا بود
شده سباز از من بدین تری
هر شسم عیش بود پی برپی |

اول شب سواره گاهم شور
 روز مودم باغ و شب به بهشت
 بودم اقسیم خوشدلی را شده
 هیچ کاسی نه، کاس بود مر
 چون در آن سمنم بود سپاس
 ورق از حرف حرمی شستم
 چون به می شب رسید و عید ماه
 عسیرین صرة سرای سبزه
 بر و بادی کبه آمدی را پیش
 ششورشی سباز در جهان افتاد
 آن کسمبران پرسم پیشه
 آمدند آن سریر بپهادند
 آمد آن ماه آفتابنشان
 شمع پیش و پس سعادت خویش
 با هزاران هزار زیست و بار
 مسطربان پسرده موا سبند
 ساقان حرف لرغونی رنگ
 شاه شکران چنان فرمود
 باز جوان سباز سروردم
 چون مرا دید مهران برحاست
 خدمتش کردم و ششم شد
 جوان بپهادید مدر پاتریب
 چون روان ریز، خورده شد روزی
 از کسم ساقان دریما کسم
 [شد رومده می رویدی
 من دگر تاره گشته راله و دست
 باز ده انیم از رس رسد
 عسکوتی ششم ز طعناری
 شیفتم چون خری که جو بید
 بر زان چو درد گسج پرست
 دست بر مسم سباده می سودم
 چون چنان دید ماه رید چهر

و آخر شب هم آبیام حور
 حاک مشکین و خانه رزن حش
 روز ما آفتاب و شب ما ماه
 سخت من بود کاس مود مر
 حق نعمت ریده شد رفیاس
 کسر زیسادت ریسادت جسته
 شب جهان پرستاره کرد سده
 طسره مساه در کشید سبزه
 نازه کردند تاره روی خوش
 سنگ زبیر در آسمان افتاد
 صبیح در دست و بار در سیه
 حقه سب و حلق نگشاده
 در مرا فکده رف مشت فشان
 پس رف کس که شمع باشد پیش
 مر مر مر نگاه خود شد بر
 پرده داران سار بپشتند
 راست کردند مر ترم جنگ
 کورید آن حریف مار رود
 سب لرام حور مپرددم
 کرد بر دست راست جهیم راست
 آرزوی گشته آمد رید
 من از انداره خورده می غریب
 می در آمد به محسن افروزی
 درشان گشت جانهای صبی
 حیوشت از شیر بهاوندی [
 رف او چون رس گره بدست
 من دوانه را رس رسد
 وان شب آمو حرم رسناری
 یا چو صرعی که ماه مو رسد
 در کسمرنگ، او کسمیدم دست
 سخت می گشت و مست می بوده
 دست بر دست من نهاد سبزه

بستان هر چه از دست کام است
 رخ تو را لب ترا و سینه ترا
 ۲۶۸۰ گز بدین راهی شست بیش است
 چون شوی گرم دل ریاده خام
 با او کام جوشش سودری
 چون فسرپ ریان او دیدم
 چند کوشیدم از سکوت و شرم
 ۲۶۸۵ سخنم از دور گفتم کای نهادن
 مرا خام از زینده اندیشی
 گفتم ای معجز کرده کار مرا
 مدهزار آدمی در این غم مرد
 من که پیام فروشدست گنج
 ۲۶۹۰ [بیت محکم که تا دمی دارم
] یا مرا من محب شمع من مرور
] یا مرا این مطع رفص کن مر حیر
 در و جانی و هوش و بیداری
 غرضی که تو دستان یارم
 ۲۶۹۵ کجاست کو گنج را بگن نشود
 [انگین لب اندی و گز رحار
] کو کسی کو گل نگین نغوره
 شمع وار امشب مرا فروزم
 [صور تو رنده دارم که چرخ
] آفتاب از نگرده از سر صور
 ۲۷۰۰ بن به کام بسته که تو می جویم
 مغز من حفته شد در این که شکی است
 گز نه چشمم رخ ترا دیدی
 گز بر آبی که خون من زیری
 ۲۷۰۵ و آنگه از جوش خون و آتش مغز
 از گز درش در آوریدم دست
 در گنجیه و گز قلم رود
 در صوری به آن مواله بوش
 [آروسی چنانکه بود بدست
 خورد موگند کاین حرانه بر است

جز یکی آرو که آن خام است
 جز دری و آن دگر مهزینه تر
 و من چو شب هزار در پیش است
 ساقی بخت چو ماه تمام
 دامن من رده است نگداری
 گسوس کردم و لبش ششیدم
 آهسم تیر بود و آتش گرم
 پس تره و رای هستانان
 بکسی او ستادم ریشی
 برده یکسرگی فرور مرا
 هیچکس سوی گنج راه نبرد
 دست چون دارم لرزه میم رخ
 سر رخت زدست نگدارم [
 یا چو سحر بچار میخ بدوز]
 ورنه رنگ آرز و نطع حوسم زیر [
 از تو چون باشم شکایی
 را بگن است اگر بچار یارم
 آرو چو بستان به جان نسوزد
 نمی بگن از یک آری یکی می خور [
 محو به آن کسی که پس محورد [
 کر عجب چو چرخ می سوزم
 رنده با مور و مرده هست بداع [
 تگروری شود رتنگی روز [
 حواسی از بهر حوش می گویم
 مرده و حقت در حساب یکی است
 پس چو حوسها کهجا دیدی
 تیر شو هان که خون کند تیری
 حمله بر دم سر آن شکوفه سر
 چشم او پر حمار و من سرمه
 ۲۷۱۰ کم لعل را حقیق آلود
 مهل می خواست من نکردم گوش
 لاله ها کردم هیچ سود نداشت [
 شکی این سخن به دست

۲۵۱

[سر نمنای من ، جهنم افروز

امشب بی یار میبید گنج صابر

هرگز در شش محالی نیست

او همی گفت و من چو دشتا نیر

خواهشی کو رهبر خود می کرد

تا بدانجا رسید کر چسی

چونکه دید او ستره کاری مر

گفت يك لحظه دیده ر درسد

چون گشایم من آنچه داری رای

من رشپرسی بهانه او

چونکه بنگریده بهشت دارم

کردم آهنگ بر امید شکر

چونکه سوی هر من خود دیده

هیچ کس نکرد من به از رن و مرد

ماده چون سپیدی رفتش نور

منبری را و رهبره ر شب دوش

[گاه گشادم زهر عیلاقه شد

آن زمان گنج بود دستم کوکم

گنج تا از دهان پستی فرقی است

من در این وسوسه که رسو ستون

است از آبرو از آن روق بلند

بخت چون از بهانه سیر آمد

آنکه از من کناره کرد و گریخت

گفت اگر گهمی ترا صد سال

خنو و دیدی آنچه بود بهفت

ما در این جوش گرم خونیدیم

گشتمش کای چو من مسموم دیده

[من مسمومیده را باخوشی

رو پرندی سیاه برد من آر

در سر افکندم آن پرند سیاه

سوی شهر خود آمدم دلتنگ

[من که شاه سیاه بود شام

۲۵۱

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

شب به شب بردای و روز به روز [

شب دیگر حرانه می پردار

حرانه شش است سانی نیست

در کمر کرده دست کبور آویر

[رشم ر کبی بعد می کرد

داده آن بعد به ز سستی

سستی شکنی و بیقراری من

تا گشایم در حرانه قد

در سرم گیر و دیده را بگشای

دیده درستم از حرانه او

گفت بگشای دیده بگشادم

تا در دم عروس را بگذار

خوشن را در آن سجد دیدم

من تنها و ملک بادم سرد

تو کناری رشپر کناری دور

هر دو چون ماه کرده حلقه بگوش

که گزیدم رگس قناره فند [

وین زمان از دهان مهاد کشم

این چه بیم حقیقت آن ررق است

جیشی ران مباد گشاد مکور

سندم را در من گشاد از بند

سندم از ستون سیر آمد

در کنارم گرفت و هتر انگیخت

بورت نامدی حقیقت حال

من چنین قصه با که شاید گفت

کسر قصم میاه پوشیدم

رای سو پیش من پسندیده

[ناگه است از این سه نوشی [

رب و آورد هم در آن شب تار

هم در آن شب سیج کردم راه

سرحود افکنده او سیاهی رنگ

[چون سیاه بر از آن حروشانم [

- ۲۵۴۵ کز چنان پخته کارهای نکم
چون حدوده من ورار بهت
من کسه بودم حرم حوریده او
با سکندر زهر آب حیان
در سیاهی شکوه دارد ماه
هیچ حرفی نه از سیاهی نیست
[از جوانی بود سیاهی
سیاهی منور جهان سینه
گمر نه مسهور شب سیاه شدی
هفت رنگ نیست بر هفت اورنگ
چسبکه سانوی هند با سهراب
شه بر آن گفته آفرینها گفت
- ۲۵۵۰ دور گشتم به آروزی خنام
بن حکایت به پیش من برگشت
سرگزیدم همان گزیده او
رقم اندر سیاهی ظلمات
چتر سلطان از آن کشته ماه
مرن ماه جای ماهی نیست
ور ماهی بود جوانرویی [
چهر کسی بر سیاه نشیند
کی سراوار عهد ماه شدی
سیت سالار از سیاه رنگ
ساز پرداخت پس فدا تمام
در کنارش گرفت و شاد محبت

۳۲

نشستن بهرام رور یکشنبه در گنبد زرد
و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیه دوم

- ۲۵۵۵ چون گریبان کوه و دامس دشت
روژ یکشنبه آن چراغ چهار
جام زر برگرفت چون جمشید
ست چشون زردگل سرخس
زرفشانان بررد گسده شد
حرمی را درو سهاد م
چون شب آمد به شب که حجه بار
شه به آن شمع شکرانشان گفت
حواست با سارد از عا سازی
چون رفسمان شه گزیر بود
گفت رومی مروس چینی باز
تو شدی ربه دار جان سولا
هر که چر بندگیت رای کند
چون دعا با گراشی سره کرد
- ۲۵۶۰ از گوازی صبح پرور گشت
رور ز شد چو آفتاب نهان
ساج زر سر بهاد چون حورشید
کهر با برنگی سمرایی
قایکی خوشدیش در صد شد
سشاه مسی و سوای فدا
پرده عاشقان حوسمار
تا کند لعل با طبررد جفت
در چنان گمندی حوش آواری
عبر با سر دلپذیر بود
کای حدوده روم و چین و طراز
طل عمره خدا بنگان ملوک
سر خود را بر پای کند
دم خود را بحر معمره کرد

حکایت

- گفت شهری ر شهرهای عراق
داشت شاهی ر شهریان طاق

- ۲۵۰۰ آفتابی به نام فروری
از هر هرچه در شمار آید
داشت، با آن همه هنرمندی
خوانده بود از حساب طالع خویش
زن بهر خواست از چنان حضری
هم چنان مدی بستهای
۵۰۰۵ چاره آن شد که چار و پاچارش
چند گونه کبیر خوب خرید
هر یکی را از به هفتی کم و بیش
سر به افراحتی بخاوی
۲۵۰۰ بود در خانه کوزپشی پیر
هر کبری که شه خبریدی رود
خواندی آن سوخته را از بازار
چون کبیر آن فرور دیدی پیش
ای سبزه اصول کبر در
۵۰۰ [خسوف است این را حیریم داری
مسحفی بود بر پر و ریب
شاه چندانکه جهد کش نمود
هر که ر جامه ای رمهر بدو حاکم
شه ریس کبیر کبرکان شد دور
از درون هر کسی حسابی ساخت
۲۵۰۰ شه ریس جسد جوی تافته شد
[به رسی طالعی برن شتاب
دست از آلوده امین می شست
با یکی روز مرد بوده و روش
کامدست از نگهبانان چنین
۵۰۰ دست با کرده چند گونه کبیر
هر که از چهره عالم فروری
در میانه کبیر کی چو پری
سفت گشوی چو در سامه
۰۰ با چو مرخان وین بزلو شد
چون شکر بر خسته نگشاند
[گرچه خوانش حواله شکر است
- حوب چون سوبهار فروری
و آن هر مرد را بکمار آید
دل فیهاده زن سحر سدی
کر رمانش خصومت آید پیش
با سبلا و درد سوری
مباحث با بکتسی و بکنایی
مهرانی بود سر و اس
خدمت کس برای خوش بند
پای بیرون هدی از حد خوش
خواستش گنجینه های قناری
رسمی از اسلطان ابله گیر
پیرزن در گراف دیدی مسود
سایه روی و سارین طراز
سازمانی و رسم خدمت خویش
آورد کسب در پسر متاران
گوید آن ر پساز مسخودی [
حمایه ویرن کس عال فرم
بک کبیر بختی خوش بود
چونکه بد مهر دد بار و رخت
بکبیر خوش شد مشهور
کس درون حساب ر شاحب
مسببه سیر او شکافته شد
به کبیری چنانکه بد بخت [
پاکدامن چینه ای می خست
رده حر شاه ر رساند بگوش
خواجه ای با هزار حورالعین
حنجی دارد و خطای سیر
مهر سازی و مسهران سوری
برده سور از سطره سحر
در فروشش بها جان گفته
تسبیح پاسخ وین شیرین حد
حاله با سبها سکر حید
حق را روانه جگر است [

مس که این شغل را پذیرا شدم
 گر سویر آں جمال و دلندی
 شاه فرمود کارور، نحاس ۷۹۰۵
 رفت و آورد و شاه در همه دید
 گسر چه هر يك بچهره ماهی بود
 رآنچه گوینده داده بود خیر
 با فروشنده شاه گفت بگویی
 گسر بسود و رغبتی کند رایم ۷۹۰۰
 حواجه چن گشاده کرد زبان
 هرچه باید ردی و جمن
 هم یکی حوی رشت کان نه نکوست
 هر که از من خرد صد بارش
 کارور وقت آرد حواهی ۶۵
 وانکه با او مکاس پیش کند
 بسود آمدست حور کیر
 او چنان و نوابسن چن در کار
 از من او ر خریده گیر ساز
 سه که از بیع او بداري دست ۷۹۲۰
 آنکه طلب بدو شود خنود
 شاه در هر که دسد از آن پسران
 جز پر بچهره آن کنیز بخت
 ماند حیران در آن که چون سازد
 به دش می شد از کسیرک میر ۷۹۲۵
 عیاقست عشق سرگزی کرد
 سیم در پای سیم ساق کشید
 در یت آرد بسود درست
 و از پسر رخ بریز پرده شاه
 بود چون هیچ مهربان در پوست ۷۹۳۰
 حر در حمت و حیرکان درست
 خانه داری و اعتماد برای
 گمرچه شاعش چو سرو بالا داد
 آمد آن پیرزن مدم دادن

زان رخ و رنم و حال حیره شدم
 سگری فبارعم که پسندی
 سردگان پیش شاه سرده نحاس
 با فروشنده کرد گفت و شنید
 آنکه نحاس گفت شاهی بود
 حویتر بسود در پسند نظر
 کین کسیرک چگوننه دارد حوی
 سچه حواهی پیا بهر مایم
 گفت کین حمت بچهر بوش لای
 همه دارد چنانکه سینی حال
 کارور حواه را بدارد دوست
 باندادی بمن دهد بازارش
 آرد بسود ر سبجان کاهی
 رود قصد هلاک حوریش کند
 سو شیدم که بد پسندی میر
 سرگاری کجا بود نگذار
 دده گیرش چو دیگرانم ساز
 سینی آن دیگران که لاین هست
 سیم در حرم فرمش رود
 ماندش رغبتی چو مشتریان
 در دهن مسهر هیچکس درست
 مرد با حامدست چون سازد
 نه رعیش همی حرید دلور
 حاک در چشم کد حجابی کرد
 گسید سیم را سیم حرید
 شاه با سیمت رعیش بست
 خدمت اهل پرده داشت نگاه
 شکار سستیز و پنهان دوست
 هیچ خدمت رها نکرد از دست
 نيك آورد مشفقانه بجای
 او چو صبه بریز پای افناد
 حواه راست را بسجم دادن

۷۴۳۵ مانگ پورده سو آن محوره؟ حام
شاه از آن احتراز کو می ماحت
پیرون را رحمانه بیرون کرده
با چنان شد مجسم شاه عرب
گرچه ران تیرک دید عیاری
تا شمی فرعی چنان افتاد
۷۴۴۰ پای شاه در کنار آن دست
قضا آن در آب کرده حصار
شاه چو گرم گشت از آتش تیر
کای رطبه دانه رسیده من
۷۴۴۵ سرو با نعلنت گسیادوشی
از تو یث بکه می کنم درخواست
گر بود پاسخ تو راست عیار
و آنکه از بهر این دل انگیزی
گفت وقتی چو رهبره دو تیردین
۷۴۵۰ بود شاه از جهان یکی فرشته
گفت ملقب کای رسول خدای
چپب فرزند چپین رحور
درد او را در شامحتی است
حمیرت چو آورد پیغام
۷۴۵۵ تا چو از حضرت تو گردد باز
چهارای کن علاج را نماند
مگر این طفل رنگار شود
شد سمن بابر سحر حشود
چونکه شد جبرئیل همیش
۷۴۶۰ نت جبرئیل و آورده درود
گفت من را دوا دو چیر آمد
آنکه چون پیش تو نشند جعب
آن چنان دان کران حکایت راست
حوائد ملقب را سلطان رود
۷۴۶۵ گشت ملقب از آن سحر شادان
گفت برگی آنچه خو می راست
باز پرسیدش آن چرخ وجود

کر کیش نگداند نام
عور دیگر گهرگان شاحت
با عسکر نگو چه امور کرد
که شد از دوستی علام گیر
همچنان کرد حبوش دری
کاشی در دو مهربان افناد
در حربه مین بحر و پرده
و آتش محیق این سرکار
گفت با آن گل گلابگیر
۷۴۷۰ ریده جان و جان دیده من
طشت مسکه با تو آفتاب کشی
کجه پرسم مر گویی راست
راست کرده مر چو قد تو کار
کرد با تار گل شکرریوی
۷۴۷۵ سلیمان شسته شد بنفس
دست و پایش گشاده از پیوند
من و تو تیردست سر تا پی
دست و پایش رستمی دور
چون شمس علاج ساحسی است
من حکایت بدو بگوی تمام
۷۴۸۰ روح محفوظ را بجزید راز
بگو آن چاره ساز ممانه
سلامت امیدوار شود
رورکی چند مستطری بود
باز گفت آنچه بود در هوش
۷۴۸۵ از که؟ از کردگار چرخ کو
وین دوا در جهان عرب آمد
هر دو را راستی رسید گفت
بج این طعن مر تو نه حاس
گشفت جبرئیل بر نمود
۷۴۹۰ کو حلف حبابه می شد آسود
تا بگویم چندی که عهد خداست
کای جعب تو دیده را مقصود

هرگز اندر جهان ز روی هوس
 گفتم بلفیس چشم ند رتو دور
 ۲۶۷۰ حر جوانی و حویب کاین هست
 ملک تو جمله آشکار و بهر
 مهر پیغمبری و ملک جهان
 حوی خوش روی خوش و از رخ خوش
 با همه حویب و جوانی تو
 ۲۶۷۵ چون بسیم یکی حیوان مسطور
 ضل بس دست چون شید این راز
 گفتم مباد در دست شد دستم
 چون پری دید هر پری رده
 گفتم کدای پشوای دبو و پری
 ۲۶۸۰ بر سر طعل نگه ای نگشای
 یث سخن پرسم از بیداری ربح
 هیچ بر طبع راه رده هوست
 گفتم پیغمبر خدای پرست
 ملک و مال و حر به و شاهی
 ۲۶۸۵ با چنین معنی فراح و تمام
 سوی دستش کم بهفته بگه
 طعل کاین نصه گفته آمد راست
 گفتم بسبب روانه شد پیام
 راست گفتن چو در حریم خدای
 ۲۶۹۰ نه که ما خبر راستی نداریم
 بارگو ای زمهرانی فسرده
 من گرفتم که می خورم چگری
 تو بدین حویب و پری چهری
 سر و سارده پیش چشمه آب
 ۲۶۹۵ گفتم در سلل استوره
 کز ران هر که دل نمرده سپرد
 مرد چون هر رسی که از ف راد
 در سرم کام جان شاید کرد
 سرمن این جان از آن عمر بر نرست

جر بمن رعیت تو بود نکس
 رانکه روشنی تری و چشمه نور
 سر همه بسایگه تو داری دست
 مهر پیغمبریت حرز جهان
 مرد داری و بیست این پنهان
 سرم نور روضه و نور صون ووش
 پادشاهی و کدایمانی تو
 از کمنای او بسببم دور
 دست را بسوی و کشید دراز
 چون گیل از دست دیگران رست
 دست دستی سر راستی داده
 چون هر خوب و چون خرد هری
 تا رهن دست و از تو باید پای
 کز جهان با چنین حرانه و گنج
 که تسمنا مسود مال کس
 کاینچه کم را مسود ما را هست
 همه دارم رمناه تک ماهی
 هر که آید مرد من سلام
 ناسا چه آرد سرا رتخفه راه
 پای نگشاد و از زمین سرخاست
 کرد رای تسمو عسالم آریسم
 آفت از دست برد و ربح از پای
 تیر بر صند راست اقتدازیم
 کز چه معنی شد بس مهر تو سرد
 در تو از دور مسی کم نظری
 محسو چر کرده ای صد مهری
 بهتر از راستی بدید جواب
 هب يك خصمت آورده ما
 چون سرادن رسید راد و سرد
 دل چگونگی نمرده شایه داد
 رهبر در انگیزین شاید مسود
 که سپارم سداچه رو خطر است

- ۲۷۰۰ من که جان دوستم به جانان دوست
چون رحمان اوشتاد سر به شرم
بک چو من صمیر سببم
چشم دارم که شهریار جهان
از کسب آن آفتاب جمال
۲۷۰۵ بدهد دل بهیچ دبحسوافی
میر که را چون چرخ سوزد
بر کشد چون فلک سعادت و ناز
شاه گشت از سواى آنکه کسی
همه در بند کار خود بودند
۲۷۱۰ دل چو ما راحت آفتاب کردند
[هر کسی را قدر خود ندانی است
شکمی باشد آهین چون میگ
رن چو مرد گشته زهر و سینه
[بر رن من ماس رن که است
۲۷۱۵ رن چو رن چو رن چو رن
[بار کرنا آینه گردد پیر
رن چو نگور و صحن بی گه است
[مارگان در کده کندو مانند
غمیمت زن جمال شوی بود
۲۷۲۰ از پرستندگان مسکن در کسی
در تو دمدم بشرط خدمت خویش
لاجسم از تو گرچه بی کام
شاه از من چند نکته های شگفت
شوخ چشم از سر بهانه رفت
۲۷۲۵ همچنان زیر بار دلنگی
کرد با تشنگی بر سر آب
پس برین کسان بت هدیه
آنگهی بافت از صوری شاه
ر عاشرش کرده سوزیده ری
گفت وقت است گر بچاره گری
۲۷۳۰ رحنه در عهد آفتاب کم
با دگر رحم هیچ بر ری
- بر نو از عیبه برگشدم پوست
خواه بگذر خواه بروشم
با نو احوال خویش گفتم
بکشد حال خویش بر بهن
رود سیم ی چو کد همه مال
ببرد با کسی سر مانی
باز چون شمع سر بیدارد
بمکند بر زمین محواری باز
با من از مهر بر نژد سسی
بیت پیش آمدند و بد بودند
ربیع خدمتگری و با کردند
نان میداد به فوت هر شکمی است [
کامش از حورش میاید تنگ
هم بدو هم خود فرو بست
۲۷۳۵ برش با هر گجاره است [
جوی د جوی بر آرد سم [
پسخته لغز و پیخته شد در [
حام بر سر و پیخته روزه است
حاشان پیخته پخته شدن حامد [
شاه چو سه بساطت مده روی بود
چو خود آرامش ندیدم و من
که رسان تا زمان سودی بیش
پسی سو پت چشمه در پارام
کرد بر کار و هیچ در مگر رفت
تیر بر چشمه نشانه رفت
می پرید آن گسرویه سنگی
او صوری و روزگار شتاب
کرده بود از مران بروش
که پستان آریو مسیحت راه
از کسی او نشاده تمهیتی
رقص دیو سدر آورده به پی
قبیله مده را حرات کم
برمد بر کمان پیرویی

پا شه لفسون گرانه حوت حواست
 در مکانات آن جسته افسرور
 گمت اگر بادت که کره جام
 کره رام کرده را دوسه بار
 رابصی که کره رام کند
 شاه را این فریب چیست آمد
 شوخ و رعنا خرید موشلی
 مسرده و ریاضش داده
 باشه از چاککی و دساری
 شاه با او تکی در صاحب
 وقت سازی در آن یکدی شست
 ناز با آن نمود و با یس حمت
 گرچه از راه رشک دادن شاه
 از ره و رسم بدگی نگذاشت
 در گمان آتش که این چه لر است
 ساکی پیشه کرد و میر نمود
 ناشی خلوت آن همایون چهر
 رهبت آمد رشک آن حص
 گفت کای حرو فرشته بهد
 چون شدی راست گوی و راست نظر
 از عدم ، روز چون برآرد نام
 تو که روز ترا زوال مسد
 صبح وارم چو دادی اول موش
 گیرم از من نهاده گشتی سیر
 داشتی نارعصه جان بزم
 کنستم را چه درمورد ماری
 بچین ره که رهمن بودت؟
 حرم ده که بی خبر شده ام
 بخدای و بجان سو سوگند
 فعل گنج از گهر پندازم
 شاه از آجا که بود در بندش
 حال از آن ماه مهران سهم

۲۷۳۵

۲۷۳۶

۲۷۳۷

۲۷۳۸

۲۷۳۹

۲۷۴۰

رفت و کرد آن موز که باید راست
 خواند سو شه لفسون پیرآمور
 ریر رین تو زود گردد رام
 پیش در رین کس و سرفق حار
 بوس را چسب لگم کند
 حبت اسر قالش در سب آمد
 مهر بازی کنی و سو معجبی
 و او خود از اصل نسر مسهرده
 صد معن ددی بیگ بازی
 بتکلف گسره ای می حاجت
 رفت حاجت بدین کشدی دست
 حگر آنجا و گهر پنجاسمت
 گرد غیرت نشست بر رخ ماه
 لش سر روی از آنچه بود نگشت
 نص طوفان نور پیرن است
 مچیر در عاشقی بسازد مسود
 نرسی یافت باشه از سر مهر
 در پیامه را بهتر مفتی
 داور مملکت بدی و بداد
 سامن از راه راستی مگسیر
 اوش صبح باشد آخو شام
 شب تو جر شب وصال مسد
 از چه گشتی چو شام سرکه فردش
 بچه انداختیم در دم شیر؟
 ازدهایی براسر نظم
 گر کنشی هم بیتغ خود باری
 رین چین باری که فرمودت؟
 با بزم که تبریر شده ام
 که از این فعل اگر گسای بد
 با حوش استاد شاه در سارم
 چونکه بد اهتمام سوگندش
 گشتی و نگشتی همه گفت

- ۲۷۶۵ کارزوی تو سر و وقت مرا
سخت شد دردم از شکیمی
سایه‌ها پر ز دوا شد سخت
علاجم سروری فرمود
آتش انگیزی بگری تو
[شود آن جرعه نش گرم
گره رآید که تو رای من است
آتش بود از تو در دل من
چون شدی شمع وار ما من راست
کتاب من از محض شد شاد
چند از این داستان طبع بواز
چون چنان دید شرک نوسن حوی
مللی بر سریر عیبه نیست
طوطی دبد بر شکر جوانی
[سایه در آنگیر نکند
بود شیرین و چرمی عیش
شه چو آن عیش را پرده گما
دید گسجه‌ای سوز در خورده
رردی است آنکه شادمانی از دست
آن چه بسی که زعفران زرد است
سور شمع از ساق زردی تافت
زر که زرد است مایه طرب است
شه چو این داستان شید تمام
- ۲۷۷۰
۲۷۷۵
۲۷۸۰
۲۷۸۵
- آتش در فکد و سوخت مر
وزنم دور شد توانایی
پیرون دلم از دو سوخت
داست آن خوردن سرور بود
محتی بد بری نری تو
جرعه آتش نگردد آهن نرم]
درد تو بهترین دواي من است
پیرون در مانه دودافکسن
دود و دودافکن از میان پرده است
کسی بر دالمجورم آید یسار
گفت و آن بازین شید بنار
راه دادش بسوسرو سوسوی
عیبه شکفت و گشت بلبل مست
پی مگر کرد نگراشانی
طبی در مبار شیر انکند]
کرد شیرین حلاوت رطش]
لعل گوهر درج قند گشت
کسردش از زیمه‌ی ررین رر
دوق حوای رعرسی از اوست
حده بین زبکه زعفران حورده است
گاو موسی بها رزردی یاف
طین مصر عربی از این صفت است
در کنارش گرفت و حمت نکام

(۳۵)

نشستن بهرام رور دوشبه در گیسو سر
و افمانه گمش دختر پادشاه اقلیم سوم

- چونکه رور دوشبه آمد شاه
شد برالروحه چو سیر چراغ
رحمت خود سوی سیر گند برد
چون برابن سیره رمر دوبر
این خرامند سرو سیر آرنک
- ۲۷۹۰
- چتر سرمو سر کشد ماه
سبز در سبز چون فرشته باغ
دل شادی و حرمی سپرد
باغ انجم فشانده باد بهار
خوابت بر شکر گشاده تنگ

بری آنگه که برده بود باز
گفت کای جای ما بجان تو شاد
خداوند دولت است حشر گشت
ساج را سر بلندی از سر توس
گوهرت عقد مملکت را قیاح
چون دعا گشت بر سر بر بلند

۲۷۹۵

بر سلیمان گشاده برده راز
همه جانها فدای جان تو شد
ساج و نعمت آستان درگاهت
نصرت بر پادشاهی از در توس
همه عالم بر گشت محتاج
برگشت از عقیق چشمه فد

حکایت

گفت شخصی عزیزی بود بروم
هر چه باید در آدمی رهبر
با چنین خوبی و خردمندی
مردمان در نظر نشاندیش
می حرامید روزی از سر باز
بر رهش عشق ترککاری کرد
مهمی دید در افسانه خام
فلان از شهر می گذشت پناه
فته را با دهسمنون آمد
شیرکان دین دست شد پیش
مسورتنی دید کز کوشش دست
حرمی گل ولی سقامت سرو
جواب عمرش صحر کاری خویش
با چو برگ گل که تر باشد
[چشم چون برگگی که خفته بود
عکس دوش سزیر زلف بست
[خالی از زلف هرافسان تر
با چنان زلف و حال دیده ترب
آمد از شهر بسجود آوری
ساده تنها حرام از آن آواز
پس مستعجیل برگرفت پیش
شر چون باز کرد چشم رجواب
گفت اگر بریش روم نه راست
چلوه کار هم شکستی است

۲۸۰۰

۲۸۰۵

۲۸۰۸

۲۸۱۵

۲۸۲۰

حوب و خوشدل چو انگین در موم
داشت آن جمله نیکویی بر سر
بود پیش سبک پیوندی
شیر پر هیکاز خواندندش
در رهی حالی از شب و فراز
فته با عقل دست بازی کرد
چون در ابر سیاه باد نیم
باد ناگه رسید برف ماه
ماه از ابر سه مروی آمد
سیرت رحمت دوحه سرجش
آن چنان توبه صندل شکست
شیر روی ولی مسجون تدرو
سته جواب هزار هاشق پیش
برگ آن گل پر از شکر باشد
فته در جواب از نهفته بود
چون حواصل مروی پر طاب
چشمی از حال نامسلان تر
هیچ دل را نبود جای شکست
چون رطبتی که برگری گازی
سد برف بسهم کنسید فراز
کرده خوبی چنان نگردن خوش
خانه رفت دید و خانه جواب
ور شکست شوم شکست که است
هر چه رین در گشت رسوائی است

شبهوتی گسر مرا در راه مرد
ترك شبهوت شن دین باشد
به که محمل برون برم رین کوی ۲۸۲۵
تا حدیسی که خبر و شر داند
رفت از آنجا و برگ راه مساحت
در خلوت خود گریخت و بیم
با چنان دزدش ریزو نگاه
چون بدان جایگاه پناك رسد ۲۸۳۰
[پورش، نگین صدها در خواست
چون سی سجده برد بر سر حاك
بود هم سفرهای در آن سفرش
نکنه گسری بکار نكنه سنگت
شر با تو چونك و بد گمی ۲۸۳۵
کسین چیس بساید آن چنان شاد
شیر گسویده را رحمتی شی
گفت نام تو چیست لب دانم
پاسخش داد و گف نام رمی
گفت شری تو سنگ آمین ۲۸۴۰
هر چه در آسمان و در رمی است
همه نام نعمت خویش تمام
يك تنم شهر از دوازده تن
کوه و دریا و دست و بیشه و رود
اصل هر يك شناختم بدرم ۲۸۴۵
از فك سیز و آنچه هست برو
در هر اطراف کیوت خطری
گر دمسد پادشاهی سروال
گر در آید بدانه ای کم و بیش
ببین و قاروره را چنان دانم ۲۸۵۰
[چون سائون در آتش آرم بعل
سنگ از اکسیر من گهر گردد
باد محری چو مردم رده
کسین هر گنج کافیه حقای

مردم آخر رعم بحواهم مرد
شرط پرمهر گاری ایس باشد
موی بسمالقدس آرم روی
بر من پرکار سهل گرداند
بسیار ننگه مفسس راحت
کرد خود را محکم او تسلیم
که بدو فتنه را سباید راه
دادش آن صدر هدای کلید
از سر آردوی خود بر حامت [
باز گشت از حریم خانه پناك
همچو جاری گرفته رهگذرش
بر حدیثی هزار مکنه گرفت
او شهر مکنه ای سر آشتی
کس زبان بر گرائ نگشاید
داده شد تاروی فراموشی
پس از بست تمام خود جوانم
سر شد ما تو خود چه نام بهی
من مسحا اسمان همانم
و آنچه در عقل و دلی آدمی است
و آگهی دارم از حلال و حرام
يك می گشته در دوازده فن
هر چه هستند زمر چرخ کبود
کز وجود از چه داشت و آن رچه دست
گشیم نارسیده دست بر او
بسم آن را بتیر تو بطری
پیش از آن دانش به پنجه سال
من سالی خبر بهم زن پیش
کاهت تا رتن نگودانم
کهر را را کم نگور لعل [
حالا در دست من بزر گردد
مر پیله کم پیله رمی
بسم آن گنج و طسم گشای

هم از آن آگهی دهم هم ازین
 فصل و دانای از من استادی
 حمیره شد بشر از آن گریزی چند
 چون مصلحت در امر کرد نگاه
 و ایر دیگر سعد رنگ چو شیر ؟
 بسچین پرو کند نو خود دانی
 تسیر باید که بر فسانه سور
 سرچین بکته عقل متفق است
 در مزاجش رطوبتی خفای است
 باز سگر که بوالفضول چه گفت
 حمیره چون گاو و خر نباید رست
 هیچ بی حکم او نباید راست
 چند گویی حدیث پیر زمان
 کسه بسجانش سحر زمیں
 از دگرها چرا رسود شکوه
 که یکی پست و دیگری است بلند
 نقش تا چند بر قسم بندی
 از کسب را سبیل در مقابل آرد
 دور تر باشد از گذرگاه سبیل
 گفت ب حکم کردگار مگوش
 در همه علمی از تو بیشترم
 ره بسیار غصود نشاید رف
 سقش بیرون پرده می خوانیم
 بر خط خواندن اعتمادی نیست
 با علم خوانندگان غلط مازند
 نشود دست هر کسی گشاح
 هم در آن دیو توانم صولی ماند
 در فسطولی بکرد چیری کم
 ممرشان بافته ریس حوالی
 تا رسد از آن زمین بحر
 میزد و پاکیزه و بند و فرح
 دیده از دیدش شش پدید
 آسی الحق حوش و رلال در او

هر چه پرمنند از آسمان و زمین
 نیست در هیچ دانش آنادی
 چون از این پرشورد لاف چند
 اسری از کسوه بسردید میناه
 گفت کاری میه چراست چو غیر
 بشر گفتا که حکم بزدانی
 گفت از این بگنر این بهانه بود
 امر تیر و دحلان محترق است
 و ایر کو شیرگون و دردم نیست
 حت بادی زندهای بهمت
 گفت بر گو که باد جنان چیست
 بشر گفت این هم از قصه حدیث
 گفت در دست حکم آرمندان
 اصل بلد از هو بود بیعی
 دید کوهی بلد گفت این که
 بشر گفت ایزدی است این پیوند
 گفت بسازم زحجت انکندی
 امر چسبون سبیل هو بک آرد
 و آنکه تبعش بر کوح دارد سبیل
 بشر بانگی بر او زد از سر جوش
 من به کر سر کار بی حرم
 لیک عسلت بخود منابد گفت
 ما که در پرده و نه نمی دانیم
 [پی خط و اندن لجنه ای نیست
 ترسم این پرده چون براندرند
 به که با این درخت عالی شاح
 این عریض که شریروی حوسد
 رود کسی چند می شد بد بهم
 در میان گرم و سی آبی
 می دوند با نغیر و خروش
 سدرحتی مطیر عالی شاح
 سبزه در زیر او چو سیر حریر
 آکبده حسی سلطان در او

- چونکه دند آن قصور آب رلال
 گشت با شرکی حخته رفیق
 این صفای هم گشاده دهد
 ۲۸۹ آب این هم نگوی تا رنجاست
 شر گشت از برای مرد کسی
 تا نگرود مصدبه ای بدو نیم
 گفت تا پاسخ تو درین محط است
 ۲۸۵ آری، آری، کسی رسوخ کسی
 حاصه در وادی که از نه و تاب
 بیس و طس گاه ابارست
 آب این هم که در شاخته اند
 تا چو عرم و گورن و آهو و گور
 ۲۹۰ تشنه گردن و نمند آب کنند
 مرد صیاد را دست بود
 مرد صید را پس خوردن آب
 مکنده را چنان گنبدی گره
 شر گشت ای بهت گوی جهان
 ۲۹۵ من و تو آنچه در بهار دارم
 بد مسندش گنبدت پشی
 چون بر آن آب صره نگشاده
 آبی انحق به تشنگان در خورد
 مسانگ بر شر رد ملحا میر
 ۲۹۰ تا در این آب خوشگوار شوم
 از عریضای نسور تر فرسی
 چو کس را بنو فرو شویم
 وانگه پس هم سنگ پره کم
 شر گشت ای صیم دل بر حیر
 ۲۹۵ آب او حورده ما دل انگیزی
 هر که آبی خورد که موزد
 سرکه مسوان بر آینه سودن
 تا دگر تشنه چون بر از رسد
 مسرد بیری گشت او نشید
- همچو ریحان بر میان سمال
 بار پرسم نگو که از چه طریق
 تا ملک هبت ریس عاك مهر
 کو، پاه به، گرد او صحر است
 کرده باشد که کرده اند بسی
 در رمس آکیده اند از سو
 هر چه گویی و گشته ای عطف است
 کس ای بدوش هر بسی
 صند در صند بر و سابی آب
 های صدد و صندکار ست
 از پی دم صند مساخته شد
 در بیدر حورید طعمه شور
 صی بن آلود شتاب کسد
 م کمن در کمن نفسته بود
 کند از صید رحم حورده کباب
 گنبد نسو شده سر تو گسود ره
 هر کسی را عقیده ای است مهر
 همه کس طن آسچان دارم
 عاقبت بد کسد بداندیشی
 سمان مسورده و آب در دند
 روش و خوشگوار و صافی و سرد
 که از آسوترک نشین مرغیر
 شویم اندام و بی عار شوم
 چو کس بر من نشسته سرتاپی
 پاک و پاکیره سوی ره پوم
 صید را از گربه چاره کم
 در چمن هم مباح رنگ میر
 چو کس قمن را چرا درو بری
 دروی آب دهان میبازد
 صافی را سترد آلودن
 آب بوشن او نیاز رسد
 گوهر رشت حویش کوه پدید

۲۹۲۰ جامه بر کند و جمله درهم بسب
 چون در او رفت، حم نه، چاهی بود
 بد جل بر سر کی نکاو نشد
 رآب حصوردن تنش نبات افتاد
 شوران سو شسته در پیرتاب
 ۲۹۲۱ گشت باز پس حرام راند، حم
 سرم این چیرکن سمویه جمال
 آب ر چیرک او کند ملونگ
 من صد اندیشی از بدان آید
 هیچ کس را چنین رفیق صد
 ۲۹۲۲ چون در این گشت و گوی زد بستی
 سوی حم شد بخت و جوی رفیق
 انیسری رو بدید انیسر آب
 طبرقه در ماند کاین چه شاید بود
 هم بدلای سیرای کم و بیش
 ۲۹۲۳ چون ساعت گران در سیر
 حم رها کن، که بود چاهی زرف
 مسیمه حم سهاد بر سر او
 بشر بکوسیر شانور بود
 جهد بسیار کرد و عوطه بخورد
 ۲۹۲۴ سر کشید آن عریق را شتاب
 چون در انداشش محاک و بسنگ
 گشت کلان گریزی و رایت کو
 وان همه دعویست سجاره گری
 وانکه گشتی ز همت چرخ بلند
 ۲۹۲۵ چون شد آن دعوی دولزده فر
 و آن نمودن که همگرم پیشی
 چاهی آنگاه سرگنده به پیش
 و بکه ما را در آن چنان آسی
 بعض مگر بهم شماری داشت
 هر چه در آب آن حم افکندیم
 ۲۹۲۶ بقش آن کار که دگرگون بود
 تا ملت رشته را گره دادند

خویش گرد کرد و در حم حساب
 تا پس چه دراز راهی بود
 جان بسی کند و رستگار شد
 عاقبت عرق شد در آب افتاد
 از پی آب کرده دنده پر آب
 کرد بوسن سلام خویش حرام
 آرد آلودگی در آب زلزل
 وانگهی در صال گیرد سنگ
 به زیبا کند و معردان آید
 بن چنین کس بحر عریق صد
 مرد فاعله برین گذشت بسی
 و آگاهی نه که حواجه گشت غریق
 گشت حیران فتاد در تاب و تاب
 چسویی از شاح آن درخت رسید
 ساره کردش بچنگ و تاجن خوش
 رد در آن خیم به آب پسیمین
 سر به آبر در آوریده شگرف
 تا دده کم شود شور او
 ایروزش رهسما و یساور بود
 تنها شانی از او پسید آورد
 در چه حال مردش از چه آب
 بر سریش شست تا به سنگ
 وان درفش گسره گشایت او
 بسا دد و دیو و آدمی و پری
 عیب را سر در آرم بکمه
 و آن همه مردی ای نه مرد و نه زن
 کارها را رجیره اندیشی
 چون بدیدی بچشم دانش خویش
 فصلها گفته شد ره رابی
 آن نگشتم کامل کداری داشت
 آتشی در حم خود افکندیم
 از حساب من و تو میرون بود
 بر سر رشته کس نیستادمه

هر چه ما اندر آن سمط گفیم

[تو بدن غرقه‌ای و من رستم

بو که دام بهش خواندی

[سر سبکی بدو گمان مردم

این سخن گفت و از ریس برخواست

رفت و برداشت یک یک سبش

چونکه شهر از مورد باز گشاد

رو مصری در او هزار درخت

شهر بغداد و شهر اروا برداشت

گفت شرط آن بود که جامه او

حمله در بیدم و نگهبانم

سوار پرسم مسری او یکجاست

چون ریس با ما استغاثه او

گر من آنها کم که او کردست

شهر چون از سر شهر آمد

چون برآمد یک دو روز محبت

[همچنان آن مورد را در دست

آن عسکری بهر کسی می‌تود

را در مسردی عسکریه را شهاب

در فلان کوی هفتمین خانه

در برون کاستی خانه اوست

شهر با جامه و عمامه و زر

در رد آمد شکرلی دلمه

گفت کاری و حاجتی سماعی

شهر گفت سماعی دلمه

گسر درون آمدن بحانه روست

که می‌باید آسمان قره‌نگ

ری درون بردش از برون مسرای

حربش روی سه زر بقای

شهر هر قصه‌ای که سود تمام

آن سهم محبتی رسیدن او

آن بر آشوبن چو بدست

هر دو را اندیشه غلط گفیم

که تو شاکر نه‌ای و من هستم [

چون به هم رسیدم در مساندی

طن من یک بود و چان مردم [

رحت او گرد کرد از چپ و راست

دق مصری عباده نصرت

کعبه‌ای را میان سر و افتاد

را که کهن مکه‌ها که بود محبت

همچنان سر بهر خود نگذاشت

سار و ریت و عمامه و

یکسی کاهل اوست جسیه‌ام

بر رسم بدایک اهل مراست

یکسم عذر بر امسانت او

هم در آنها حورم که او حوردم

از همه شادمن شهر آمد

نشد از آن شبانه ملیحاً بخت

چونکه در بنه شد گرفته بدست [

که خداوند این که شاید بود؟

گفت محبتی رفت باید باحت

هست گاهی بند شمشاد

میگمان شو که خانه خانه اوست

سوی آن خانه شد که بافت خبر

مساز کرد آن در دوق بند

با برآرم چنانکه باشد ری

نانوی خانه کیو؟ که سپارم

تا رستم سخن نگویم راست

از زمانه چه رسم دید و چه رنگ

برکنار مساط کسردش جی

گفت برگو سخن که هست صواب

گفت با ماهروی سیم‌اند

در هرها سسخ شیدن او

دعوی انگسختن بهر دست

۲۹۸۵ وان بهر چهر پند گمان بود
وان چه لو سهر دیگران کنند
وان شدن چون محیط موج ریش
چون فرو گفت هر چه دید همه
گفت اگر غرق شد بقای تو باد
۲۹۹۰ حبه ای کباب شسته بودش پاک
رحم او هر چه بود درستم
جابه و زر سهد حانی پیش
زن رسی بود کاردلق و شگرف
ساعتی زان سخن پریشان گشت
۲۹۹۵ پاسبان داد کئی همایون رای
آفرین بر حلال راد گشت
که کند هرگز بن جوانمردی*
نیک مردی به آن بود که کسی
[نیک مرد آن بود که در کارش
۳۰۰۰ شد سلیحه و تن سحاک سپرد
آنچه گشتی ارشد پندان بوده
بود کارش همه مستمکاری
کرد بسیار جور بر زن و مرد
[سعیده جهور کنه مرث
۳۰۰۵ سالها شد که من سرجم رو
من مالین نرم او خسته
من زبانش سپر فکنده چو میع
چون خدا دفع کردش از من
گر بد او نیک بود روی نهفت
۳۰۱۰ پای او ریس میانه بیرون شد
تو از آنجا که مرد کار می
مایه و منک هست و ستر و جمال
سکاحی که آن خدا برمود
من بجمی تر پسندم
۳۰۱۵ تو بمن گهر لادنی داری
قصه شد گفته حسب حال ایست
وانگهی برف از قمر برداشت

خسویی را سزشتی آلودن
حویشتن را در آن چه انکندن
عساکت ماندن آب در دهش
و آنچه زان سی و فاشید همه
جای او حیاك حانه جدی نواد
سپردم بگنج حانه خاك
و ایستك ایستك گرفته در دستم
کرد روشن درمت کاری حویش
آن ورق باز خواند حرف بعرف
آبی از چشم ریخت و زان نگذشت
نیک مردی رسیدگان خداد
سر لطیفی و روکشاد گیت
که تو در حق می کسان کردی
سپرد کسان خود آید از مگسی
رحمه دارد فریب دینارش [
حان بجایی که لایق آمد برد
رشت گشتی هر ارچندان بود
سی و فایی و مردم آوری
برجستانی چمن بود در حور
ساریرنگ و اژدهای کنشت [
چو بدی هیچ مرتجم از او
او بمن بر دروغ سپ گشته
لو کشیده چو ورق بر من تبع
ریت صوعای محبت از سر من
از پس مرده بد شاید گفت
حلال پیوند ما دگرگون شد
سزاشویی احتیاج منی
نه از این کمی رسی بهمت حلال
کار ما را مهم بر آور رود
که جوانمردی ترا پسندم
تا کم دعوی پرستاری
مال دارم بسی، جمال یست
مهر خشك از صفتی تر برداشت

شمر چون حویلی جمالش دید
 تر پریچهره بسود کاول روز
 ۳۰۲۴ سوره‌ای زد چنانکه رخت از هوش
 چون چنان دید بوش ب شناخت
 هوش رفته چو هوش دانه شد
 گفتم اگر شیختم رعش پری
 [گر بسود دیودیده افتاده
 ۳۰۲۵ و سن چه بسی به مهر امروز است
 که فلان دور در فلان ره تنگ
 من ترا دیدم وردست شدم
 سوجم در غم بهانی سو
 گسرجه یک دم سرفتی از یادم
 چو بکه صبرم در او افتاد زبانی
 نا حدایم بفصل و رحمت خویش
 چون نکردم هوس چو بوالهوسان
 پردم گر همان و مار بهد
 به چو از رخت وی آگه شد
 ۳۰۲۶ شرکان حوریکرش سواحت
 گشت با او شرط کوی حفت
 بسا پریچهره کام دل می رانید
 [از جهودی رهند شمی را
 از پریدنش عذر زردی شست
 ۳۰۲۷ چمن سده از بهنیر دوش
 سیرپوشی به از سلامت زرد
 رنگ میزی صلاح کشته بود
 چنان بسیری گراید از همه چیز
 رستی را بسیری آهنگ است
 ۳۰۲۸ قصه چون گفتم حور بزم آرای

فتا چشم و مهر خالش شد
 دیده بودش جمال جان افروز
 حلقه در گوش بر حلقه گوش
 بوی خوش کرد و جان او دریاب
 موش از تپ شرم نفاخته شد
 ناصی بوانگی گیل سری
 من سری دیدم ای سری زاده [
 دیر باشد که در من این مورد است
 سرعت را رسود یاد از چسنگ
 می وصلت نخورده مست شدم
 رخت چنانم ز بهرانی نو
 سب کسی باز هوش نگشادم
 رسم و در گسریضم بحدی
 آورد آنچه شرط باشد پیش
 در حرم جمال و من کس
 شد نباشد که از حلال دهد
 رعش رسیده بد بکر به شد
 رف بیرون و کرد بهر صاحب
 معنی یابم شکر معنی گفتم
 بر خود افسون چشم بد می خواند
 دور کرد از کسوف مایی ر [
 برگه موسن رنشدش رست
 حلقه سیر بست چو هوش
 سری آمد بسورین در حور
 سری آرایش فرشته بود
 چشم روشن سیر گردد لیر
 همه سرسبزی مدین رنگ است
 شد در آغوش خویش کردش جای

(۳۶)

نشستن بهرام روزه شسته در گنبد سرح
و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم چهارم

چندون شب تیره بکوناهمی
تاب هفته مگر سه شنبه بود
شاه با هر دو کرده هم نامی
صبحگاه سوی سرح گسد تاح
آن سوخته آتشی، سلف آبی
ز آستین رُفت از وحانش گسرد
حوش بود ماه آفتاب پرست
طاس حورشید را درید پرید
خواست افسانه شاهانگیر
در شباند از عمیق در پایش
قرص حورشید ماه حرگه نو
بهر از هر سحر که توان گفت
کسور ماه آنکه دسد نتواند
لعل کان را بکان لعل سپرد

روزی از روزهای دی ماهی
از دگر روز هفته آن به بود
روز بهرام و رنگ بهرامی
سرخ در سرح رموری سرح
۳۰۵۰ مانی سرح روی سلفانی
پیش او در دوید و خدمت کرد
بپرستارش میان دروست
شب چو محوق سوختید شدند
شاه از آن سرح سبب شهید آمیز
۳۰۵۵ نازین سرح ستافت از رایش
کای فست آستان درگه سو
سرور از هر دری که توان سفت
کس به گردن رسید نتواند
چون دعبی چنین بهمان سرد

حکایت

بود شهری به سکوی چو هروس
دجتری داشت پروریده بنار
گلرخی فامش چو سرو بلند
لب نشیری او شکر خوش تر
مکر و شمع پیش از مرده
بگدن تر ز حلقه کمرش
گمل زریسخت باغ او خداری
خوب رنگش حیوون رنگار
ببارسین درم حسریله او
رویی فروخته چو شمع و چراغ
گل کمرینه ریسرستانش
دشت به سیریه هرمدی

گفت کز جمله ولایت روس
۳۰۶۰ پادشاهی در او عمارت ساز
دلگیری به صمره جادوبد
روح به حوی و سه دلکش تر
رهبرای در دشمنی پسرده
۳۰۶۵ بگش شکر رنگی شکرش
مشک با رلف او جگر خواری
نلزه رویش تیره تر بهار
خواب سرگس حبلر دیده او
فدی افراخته چو سرو باغ
۳۰۷۰ آب گمل حلاک ره پرستانش
سحر از حوی و شکر حدی

- دانش آموخته زهر سقی
 حوسه نیرنگ نامه‌های جهان
 در کشیده سقاب رعب برای
 آنکه در دور حوش طاق بود ۳۰۷۵
- چون شد آواره در جهان مشهور
 مده و حور شد بچه‌ای رادست
 رعیت هر کسی بدو شد گرم
 پس سرور آن سزای می‌گویند ۳۰۸۰
- پسند از جست و جوی ناموران
 گشت عاقر که چاره چون سارد
 محتر حوسه‌ری حسرت‌سار
 جست کوهی در آن دیار بند
 داد کردن بر او حصاری چست
 پورش انگیزت و رپس در خواست ۳۰۸۵
- پسند مسهران از آن دوری
 تا جو شهادت رحانه گردد دور
 سیر چون در حصار باشند گنج
 و آن عروس حصاری از سر باز
 چون بدان محکمی حصاری است ۳۰۹۰
- سیم‌تن چون در اسواری شد
 بزد گنج از حصار او عاقر
 و او در آن در چو مانوی استقلال
 راه بسمرسته راه‌بران را
 در ششم کساری آن هنریشه ۳۰۹۵
- انسجم چرخ و مراح شمس
 بر طبع تمام یسافه دست
 که زهر حشک و تو چه شاید کرد
 مردمان را چه می‌کند مردم
 هر چه فرسنگ را بگر آید ۳۱۰۰
- همه آورده بود بر سر نورد
 چون شکسته شد در آن ناره
 ست در راه آن حصار بلند
 پیکر هر طلسم از آهن و سنگ
- در پوشنه زهر فسی ورفی
 حبس‌دوید و چیرهای بهال
 سر کشیده رب نامه شوی
 سوی حشر کی انعام بود
 کامدست از بهشت و حوس حور
 رهبره شیر عطارش ددست
 آمد از هر سوی شغاب و شرم
 و او در حود سرور می‌پوشید
 کسان جسم را رعب بدید در آن
 برد با صفت حریف چون سارد
 دست حراهمندگان چو دند دراز
 دور چون دور آسمان رگ‌زند
 گشتی از مغز کوه کوهی رست
 ناکند سرگه راه رفتی راست
 گرجسه رحید داد دسوری
 در سباید زمام و در رمور
 پاسن و زرد بدد رنج
 کرد کار حصار خوش سار
 رفت و چون گنج در حصار نشد
 نام او بدوی حصاری شد
 کاهین قلعه بد چو رویین در
 هیچ درمانو آن بدد بحواب
 دوحسته کم کسانکاران را
 چاره گسر سود و چانک اندیشه
 طبع‌ها را بهم گرفته قناس
 از دوحسانی آور سینه سست
 چون شود آب گرم و آتش سرد ؟
 زانجمن ر چه می‌دهد انسجم
 و آدمی‌زاده را سار بد
 آن بسمرت بر و عجمی مرد
 دل زمردم سار بد بکاره
 از سسر دیسکی طلسمی چند
 هر یکی دشتی گرفته بچنگ

۲۰۵ هر که رفتی بدان گذرگاه بزم
جز کسی کور فیه آن در بود
دان رفیعی که بود محرم کار
گر یکی پی غلط شدی رمزش
از طلسمی بدو رسیدی تبع
در آن شماره کسانانی بود

گو دوییدی مهلتی يك ماه
آن پسری پیکر حصارش
چون قلم را نقش پیوستی
از سواد قلم چو حله حور
چون در آن شرح شهرندی یافت
حانه برداشت پی تا سرخوش
بر سر صورت پرید مرثب
کر جهان هر که رهوی من است
گو چو پروانه بر نظاره نور
بر چنین قبه سرود باید بار
هر که رکابین شکار می باید
همش مسیری راه باید داشت
شرط اول در این زمناشویی
دومین شرط آنکه از سر رای
سومین شرط آنکه از پیوند
در این در شان دهد که کدام
چهارمین شرط اگر سحای آورد
با من آییم بارگاه پلور
گر جوایم دهد چنانکه سراسر
شوی من باشد آن گرامی مرد
و آنکه پس شرط بگذرد تن او
هر که این شرطی نکو دارد
و آنکه پی بر سخن بدانند پرد
چون ترتیب آن ورق پرداخت
گفت بروخیز و این ورق بردار
بر در شهر شو بجای بند

گشتی از رخسار تینها بدو نیم
هر که آن راه رفت عاجز بود
ره برقی مگر بگام و شمار
و هفتادی سرش رکاسش
ماه عمرش نهان شدی در مع
چون در آسمان بهائی بود

بر درش چون فلک نردی راه
بود سفاک کسار حانه چسب
آب را چون صاف گره سستی
سایه را نسش برردی از نور
شرح از آن ماه بهر مندی یاب
سر بردی نگاشت پیکر خویش
بخطی هر چه حوشر بنوشت
چنین نغمه ای که جای من است
پای دره سخن مگوی از دور
نسبت سحر را در افس در کار
نشد مکنی چنان هزار می باید
چار شرطش نگاه باید داشت
يك نعلی شدت و نیکویی
گردد این راه را طلسم گشای
چون گشاید طلسمها را بند
تا ر در جفت من شود به رسم
ره سوی شهر ریزو پای آورد
پرسم از وی سؤالهای دیگر
خواهم او را چنانکه شرط و عادت
کتابچه گشتم تمام دانند کرد
حیون بسی شرط او بگردن او
کیمیای مسعدت او دارد
گر سرگ است رود گردد خرد
پیش آنکس که اهل بود انداخت
وین طبع پوش از این طلق مردار
ایمن ورق را ستا جگه در بند

تند در شهری و سگری هر کس
 هیچ شرط راه برگردد
 شد پرمته و از دور بر داشت
 بود در شهر به پیکر ماه
 هر که را غیب وقتد حیرد
 چون مهر تحت گبر و تاج ری
 بر تمنای این حسد بگشاید
 [هر کس از گرمی و خوانی خوش
 هر که در راه او مهادی گم
 هیچ کوشنده ای بچاره و رای
 و آنکه لحتی نبود چسبده گری
 گرچه نگشاید از آن طبعی چند
 از سر بی خودی و بی راسی
 بی مرادی کمر او میسر شد
 [کس از آن ره خلاص دینده نبود
 هر سری کز سران بر بدیدی
 از مسمی سر که شد برنده مهر
 [گرد گشتی چو بگری همه آهای
 آن پیروی که شد مستقر حور
 بارنده به مانه در او
 از بزرگان پندشاده راده
 زبرد و زورمند و خوب و دندر
 زوری از شهر شد بسوی شکر
 دست بک سوش نامه بر در شهر
 پیکری است بر سواد پرند
 صورتی کر جان و رسانی
 آفرین گشت بر جان قلمی
 گورد آن صورت چهار آرای
 گشت از این گوهر بهنگ آویز
 رئیس هوس نامه گبر بهارم دست
 کر دلم یمن هوس بدر شود
 [بر پرده ارچه صورتی زیباست
 من همه سر مرده شد ناری

کاهدش بر چو من عروس هوس
 با شود بر قلعه با مرد
 پنج بر پنج و نگداشت
 با در عاشقان کند نگاه
 خون خود را بدست خود زبرد
 رین حکایت رسیده شد خبری
 سر بهانه مردم از اطراف
 داد مردد رنگانی خوش [
 گشتی از رحم مع دشمن کام
 شد آن قلعه را طلم گشای
 هم خوش ز چاره شد سری
 مردگرا نبود بروم [
 در سر کر شد برسوی
 چند سری خوب در سر شد
 همه ره جز سر مرده بود [
 بر در شهر سر کشیدی
 که بر کله سینه شد در شهر
 بود جسر سر شهر رای
 شهری آراسته سر به سور
 ی به سر که رفت در سر او
 بود ریمه جمعی آزاده
 صد شمشیر او چه گور و چه شیر
 تب شکفته شود چو تبار بهر
 گسرد او صد هزار شیشه رهبر
 پیکری دلبره دیده سفد
 بردار او در دستان مکشایی
 کساید از نون او چنین رقمی
 صد سر آویخته بر سر تا پای
 چون گرم که بخت جای گری
 آورد در تسم شکب شکب
 سر شود ویس هوس رسو نشود
 ساز در حلقه حار در دسانست [
 هیچکس را سر شد کاری

۳۱۷۰ سر من سبز و لبه گبر سواد
[گره زین رشته باز درم دست
گر دلیری کنم بجان من
باز گفت ایس پرند را پریان
پیش اسون آن چنان پری
۳۱۷۵ نازیدن آن پری بکنم
چاره ای ندیدم نه حرد بزرگ
هر که در کار مخفی شود
در تصرف میشد حرد اندیش
ساز بر پرده جهان می ساز
۳۱۸۰ دم از حصارم غراب تر است
بچسب دلی چگونه بشم شاد
این سخن گفت و بختی اندک حورد
آب در دیده ران بشاره گذشت
این هوس را چنانکه بود بهمت
۳۱۸۵ روز و شب بود با دلی پر سوز
هر سحر که به آرزوی تمام
دیدی آن پیکر نو آیین و
[آن گره را بصدور کشید
رشته ای دیدم بر هر دوین سر
۳۱۹۰ گرچه سیر ناحق از پس و پیش
کبر از آن کسار برگزین نهاد
چاره سازی بهر طرف می جست
تا جبر یافت از هنرمندی
در همه توسی کشیده لگام
[همه همدستی ارفشاده از او
۳۱۹۵ چون جوابم از آن جهان هر
پیش میبرم آفتاب نکوه
بانش چون شکفته گسری
دست تراک او چو سوسن دست
از سر فرخی و پیروزی
۳۲۰۰ چون از آن چشمه بهره یافت بسی
ران پیروی و آن حصار بخت

عشق با جهان من بر مادر زاد
سر این رشته باز باید بست [
چون توانم بترک جان گشت
بسته انداز از برای مشنریان
بستوان رفت پی لبو نگری
سر در بن کار سرسوی بکم
تا رهد گیسو مندم از دم گسرت
بضم کارش حیل پذیر شود
تا زمانی سررنگ نباید پیش
بست می گیر و صحت می انداز
جگر از دل بسی کسان تر است
ورچنین خاطری چه آرام یابد
ورقش برکتید پادی سرور
نصیح با تیغ دید و سر با طشت
تا کس اندیشه ای که داشت نگفت
به پیش شب بد و به روزش روز
تا در شهر برگزینی گام
گور فرهاد و قصر شیرین و
جست، سر رشته ای نگشت پدید [
وز سر رشته کس نداد خبر
نگشاد آن گره در رشته جوش
روی در جست و جوی کسار نهاد
که از او بند صحت گردد دست
دیسودی فکرت پیوندی
بهمه دانشی رسیده تمام
همه در سینه کشاده از او [
از جهان دلدگان شید خبر
شد چو مرغ پرند کوه بکوه
در کجا؟ در جواب تر غاری
خدمتش را چو گل میان درست
کرد از آن حصار فاش آموزی
سرور از راز خویشتن بسی
وانکه رو حلق و سبب گریه

وان طلسمی که صبا بر ره خویش
 همه در پیش فلسف کهر
 ۳۲۰۵ فیلسوف از حسابهای بهم
 چون شد آن جازه جوی چاره شناس
 رو برگی چند چون گرفت قرار
 ر کب راه آن گسریوژ سنگ
 صافی باز جست روحانی
 ۳۲۱۰ آسچان کبر عیس او سرخاست
 دل از شهر آن طلب کاری
 جابه را صرح کرد کین خون است
 [چون بدریای خون درآمد رود
 آروزی حوود از میان برداشت
 گشت رشح از مرای حوود نبرم
 ۳۲۱۵ یسار سره گشام یس چسپ
 چون بدین کار جامه بر خون
 هر که ریسر کار یاب آگاهی
 همتی کاگر بدار در سب
 ۳۲۲۰ هسمنت هسنت و رای روشنی او
 وانگهی بر طریق معلوی
 پس ره آن هسماز پیش گرفت
 چون بر دیک آن طلسم رسید
 همه سیرنگ آن طلسم نکد
 ۳۲۲۵ [هر طلسمی که دند بر سر راه
 چون رکوه آن طلسم برداشت
 سر در آن حصار شد در حال
 [آن هسدا را نگرد پساو جست
 چون هسدا رحنه را کید آمد
 ۳۲۳۰ زمین حکمت چو یاب آگاهی
 گشت کای رحنه بد راه گسای
 چون گشادی طلسم را ز سحت
 سر سوی شهر کس چو آب روان
 تما من آیس شهر پیش پند

وان فکدن هزار سر در پیش
 گفت و پنهان نداشت هیچ سحر
 هر چه در خورد بود با او گف
 سار پس گشت ب هزار سپس
 کرد با خویش سگالش کرد
 هر چه با ستر و رید جنگ
 کاید سحیش به آسانی
 کرد ترب هر طلسمی رست
 حواس از نبر همتان پاری
 و بر نظم رجور گردون است
 جامه چون دنده کرد خون لود [
 بانگ و تشیع در جهن برداشت
 بلکه خون حوود هسدا بر سر
 یا سر خویشی کم در سر
 تبع برداشت و همه بیورد
 گامد آن شیر دل سخن خواهی
 کو بدان آرزو مانند دمت
 درغ پولاد گشت سر تن او
 حواس از شاه شهر دستوری
 پی تدبیر کمار خوش گروم
 رحنه ای کرد و ربه ای سمد
 برگشت آن طلسم را پیوند
 همه را چسپش فکند بجه [
 تبع را بتبع کوه گذاشت
 دهسلی را کشید زیر دوال
 کند چون جای کنده بود در سب [
 از سر رحنه در پند آمد
 کس فسر ستاده ماه هسنگاهی
 دولت بر سر مراد رهسای
 در گشاده پناهی سدا صت
 صابری کن دو روز اگر بتوان
 آرمش کسب تر به هر

- ۳۲۳۵ پرسم از تو چهار چیر سهفت
با توام دوستی بگانه شود
مرد چون دیده کمکاری خویش
چون شهر آمد از حصار بلند
در موشت و مچاکری بسپرد
جمله سره که بود در در شهر
داد تا سرودی آفرین کردند
شد سوی حانه با هر در درود
شهرین بر سرش تارافشان
همه حوریدند بک سیک سوگند
شسته را در زمان تباہ کیم
کال سرما بسید و مردی کرد
وردگر سو عروس ربا ری
چون شب از نانه‌های مشک سپاه
در عمارت نشست با دل خوش
سوی کاح آمد از گریوه کوه
بدر از دمدش جو گل شکفت
هر چه پیش آمدش ربک و زیند
این سواران کز او پیاده شدند
این هر یون که نام او پرده
تا بدانجا که آن ملک زاده
و آنکه آمد جو کوه پای افشرد
و آنکه بر قلعه کمکاری یافت
چون سه شرط از چهار شرط نمود
شاه گفت که شرط چهارم چیست
نوشاب گفت چار مشکل است
گر بدو مشکلم گشاده شود
ور در این ره حشرش فرماید
واجب آن شد که بامداد بگانه
حسواند او را بشرط مهمانی
پرسم او را مکتول مرسته
شاه گفتا چنین کنیم رواست
بیشتر زین سخن بنفروید
- ۳۲۳۶ گری نهفته جویان دانی گفت
کار پیوند بی بهانه شود
روی پس کرد و ره گرفت به پیش
از در شهر برگشتاد پرند
آفرین رسیده گشت و آفت مرد
بر رسمه سر گرفت شهر
با تن کشنگان دهن کسریه
مطرب آورد و بر کشید سرود
همه بسام و درش نگار نشان
که اگر شه بخواهد این پیوند
سرحمود او را میر و شاه کیم
وین سر ما رهاوند و مردی کرد
شاهان شد بخواستاری شوی
عالیه مسعود بر عمارتی ماه
ماه در مو کش عمارت کش
کاح از او یافت چون شکوه شکوه
دختر احوال خویش با او گفت
کرد تا او همه حکایت خود
چاه کنند و در قناده شدند
ور سر صحر پیش او مریدند
بود یکباره دل بملو داده
کرد بک یک طسمه را خرد
از سر شرط رفه روی تفاوت
تا چهارم چنگوه خواهد بود
شوط و حیران یکی کنند به بیست
پرسم از وی سر همونی بحث
تاج بر تارکش بدهد شود
حمرنگه آنجا رسد که او داند
بر سر تحت خود شیند شاه
میس شوم زیر پرده پنهانی
تا جوانم فرسند آهسته
هر چه آن کرده تو کرده ماست
در شمشان شدند و آسودند

۳۲۷۵ - مامدان که چرخ منار رنگ
 چون در این محبت برداش حانه
 مجلس آراست شد بر رسم کیان
 بجمن صاحب مامدونی را
 چون بلرگه کشید صف سپهش
 حوید شهرده و به مهمانی
 جوان ز زمین نهاده شد در کج
 ۳۲۷۵ - از سی آرو که بر جوان بود
 [از حورشها که بود سرچپ و راست
 چون حورش حورده شد بداره
 شاه برمود ب بمجلس خاص
 خود درون دوا و حای خویش نهاد
 پیش دهمتر شست رو باروی
 ۳۲۸۰ - باری آموور لعستان ضرار
 از بناگوش خود دو لؤلؤ خرد
 کاین مهمان مبارسان بستان
 شد فرستاده پیش مهمان رود
 ۳۲۸۵ - مرد لؤلؤ چو دانه بر سنجید
 وان جواهر که بود در حور آن
 هم بدین پست به مهر دادش
 سنگ دل چونکه دید لؤلؤ پند
 چو کم و بیش دیدن سحر
 ۳۲۹۰ - قهقهه زاری شکر بر آن افرو
 راه تما مرد میهمان بستان
 از پرستنده خواست جامی شیر
 شد پرستنده برد بانوی خویش
 بانو آن شیر بر گرفت و خورد
 ۳۲۹۵ - [بر کشیدش برون اول مار
 حالی انگشتی گشاد ر دست
 مسود بحد دست و دست کبر
 داد یکتا دری جهان امروز
 باز پس شد کسیر حور زار

گردد پادشاه بر دین بسمک
 ریح شش حوشه گشت یکدانه
 ست بر سر بسمک گشت محبت میان
 راست گویان و راست کسار را
 گردد مهمانسرای و بارگش
 بر سرش کرد گویا اشنای
 تنگ شد بارگه ز سرگ فراح
 آن نه جوان بلکه آرودان بود
 هر کس آن حور دکارو در خواست
 شد طبعیت پرورش تازه
 بر محکمها رفت ز حلاص
 میهمان و بجای خویش نشان
 ناچه بازیگری کشد ب شوی
 از پس پرده گشت بخت باز
 سرگشاد و سحر بی بسپرد
 چون رسید به شد سحر جواب
 دانست چه آورده بود بدو بود
 از آن در مسیهاد او گنجید
 او به رنگر نهاد بر سر آن
 مسوی آن مهران فرستادش
 سنگ برداشت و گشت لؤلؤ سمع
 هم بدین سنگ سودسان چو غار
 وان در و آن شکر بکجا سو
 میهمان باز بکه را دریافت
 هر دو در وی نشان و گفت نگر
 وان ره آورد را بکاه به پیش
 وانچه رو مانده بد عیار نکرد
 یک سر مسوی کم نکرد عیار
 ب بماند مشاه مادیعت
 پس دوانگشت کرد و داشت هریر
 شمع بر معنی سر و شنبی رود
 در یکتا بلبل یکتا داد

عقد خود را بر یکدیگر نگشت
شجره‌ای هم از قبیله آن
بن و آن چون یکی نه پیش و نه کم
سکه خورشید را نثره داد
آن دو هم عقد را رهیم ششاحت
هیچ فرقی شد بروی و ناب
کسان دوم را سوم بیامد راست
داد تا آنکه آورند سر و
مهر از به گشاد و خوش چندید
مهره در دست است و در در گوش
بس که سربخت خوش کردم باز
کسی چنین یاری اختیارم نکشت
بست اندر دیار و کشور او
دانش ما بر روی دانش لوست
با پری گفت کای فرشت خوش
روی پوشیده شد بر روی نهاد
یک بیک با مینت نهاد گفت
پسندیده روبرو سر گرفت راز
عقد نژاد گشادم از پس گوش
عمر گفتم دو روزه شد - دریاب
گفت اگر پنج - بگذرد هم رود
وان در و آن شکر به هم سودم
چون در و چون شکر به هم سوده
که نبود از هم جدا کردن
تا یکی ماند و دیگری نگذاشت
به یکی نظره شیر سرحیرد
شیر حواری بدم بر سر او
سکاح مسودش رخصا دادم
که چو گوهر مرا نبانی جفت
ن سودم که جفت او هستم
سومی در جهان ندید دگر
بر پی چشم به در پیشان است
سر مهر رخصای او سودم

۳۳۰۰ مانو آن در سهاد بر کف دست
با دری یافت هم طوبه آن
هر دو در رشته‌ای کشید بهم
شد بر بسته در بدری داد
چونکه بحرد نظر بر آن انداخت
۳۳۰۵ هر دویی در میان آن دو خوش
مهرهای ازرق از غلامان خواست
بر سر تر نهاد مهره خرد
مهرمان چونکه مهره با در دست
شد آن مهره و در از سر هوش
با پند گفت حیر و کار بشار
۳۳۱۰ بحث من بین جگوه یارم نکشت
همسری یافتم که همرا او
با که دانا شدیم دش دوست
پندر از لطف آن حکایت خوش
آنچه من دیدم از سؤال و جواب
۳۳۱۵ هر چه رفت از حدیثهای بهت
بر پرورده با هزار نثار
گفت راول که نیر کردم هوش
در مسسمورار آن دو نژاد باب
۳۳۲۰ او که بر دو صفت دگر مغزود
من که شکر بندر درامرودم
گفتم ایس عمر شهبوب آوده
بمسون و یکسما کردند
او که آن شیر در میان انداخت
گفت شکر که با در آمیزد
۳۳۲۵ من که خوردم شکر رستم او
و آنکه انگشتری فرستادم
او که داد آن گهر بهانی گفت
من که هم عقد گوهش مستم
۳۳۳۰ و چو در جفت و حوی آن دو گهر
مهره ازرق آورند بدست
من که مهره خود بر آمودم

- ۳۳۵ مهره او به مهر میبند
[سر روی از پنج راز پنهانی
شاه چون دبدب نویسی را رام
کرد بر سبک رمانوی
در شکریز مسور او نشست
بر می راست چون ساط بهشت
گسرد پسر ایست عروسی راست
دو سبک روح را بجهله سپرد
آن چو لایحه چو رسید بکام
گاه رخ بسومه داد گاه بش
آهیر الماس یافت مو در دست
مهره خوش دید در دستش
گوهرش را به مهر خود بگذاشت
ریت با او سی مکامه خویش
کاولین روز سر سیدی جمال
[چون بدان سرخی از سلمی رسید
چون سرخی سرات دادندش
سرخی آریشی مو آیین است
زو که گوگرد سرخ شد لقمش
حسور که آمیزش روان دارد
در گسای که بیکویی جویی
سرخ گل شاه بوستان بود
چون بپیان شد این حکایت سفر
روی بهرام از آن گسل افشانی
دست بر سرخ گس کشید دراز
- ۳۳۶ مهر گنج است بر خزینه من
پنج سبک زدم به سلطانی
رفت جسمی به سزایانه حمام
هر چه باید و شرط بیکویی
رهبره را با سهیل کاوین ست
برینگه را بعود و مشک سرشت
سرو و گل را شاد خود بر رحمت
خوش زان مان گرانی پرد
مساه را در ملک کشید به دام
گاه نارس گریه گاه رطش
سار مرسته تدوشت
مهر خود در دو سر گس مستش
مهر گوهر ر گنج و سر داشت
چون رخن شرح کرد جاده خویش
سرخی جانه را گریه بفال
ریور شرح دانشی پیوست
سبک سرخ چاه خواندندش
گوهر سرخ را به ریور است
سرخی آمد بکوترین ملش
سرخ تر آن شد که طعم جان دارد
سرخ روی است اصل بیکویی
گر سرخی در او نشانی بود
گشت پر سرخ گل هوا را مفر
سرخ شد چون ریح و ریحانی
در کنارش گرفت و جفت بنار

(۳۷)

نشتن بهرام روز چهارشنبه در گنبد فیروزه رنگ

و الهانه گمش دختر پادشاه اقییم پنجم

گشت پیروزه گون سواد سپهر
جامه پیروزه گون پیروزی

چهارشنبه که از شکوفه مهر
شماره را شد رعالم نیروی

۳۲۶۰ شد به پیروده گشت از سر ساز
رلف شد چون نقاب مشکین لب
خواست تا سانوی مسانه سرای
گشود از راه عشق نری او
عسجه گسل گشاد مهر و سلند
گفت کای چرخ بنده فرهاد
۳۲۶۵ من و بهتر رسن هزار کبر
رشت باشد که پیش چشمه نوش
چون رفیعان شاه نیست گرور

رور کوتاه بود و لاله درتر
شاه رهایی بقدر رسد
آرد آیین بانوانه بحای
دستانی یسدبوازی او
ست بر برگ گل شمع قند
حشر فرخ آفرین حوانت
از دسین سوسی شو گشته عزیز
در گشتاند دکان سرکه فروش
گویم ارشه بود صدغ پندیر

حکایت

۳۲۷۰ بود مردی به مهر ماهان نام
یوسف مصریان، بریابی
جمعی از دوستان و همرازان
روزی چند زیر چرخ کبود
هریت از بهر آن حجه جراع
روزی آراذهای بررنگ به حره
دوستانی لطیف و شیرین کار
تا شب آنجا نشاط می کردند
همزمان از نشاط پیرویشی
شب چو از مشک برکشید عسلم
عش خوش بودشان در آن بستان
هم در آن باغ دل گبرو کردند
بود مهنایی آسمان امرو
مهر ماهان چو گرم شد شراب
گرد آن باغ گشت چون مستان
دید شمععی در گه آمد پیش
چونکه شناختن همالش بود
گفت چون آمدی مدین هنگام
گفت که شب رسیدم از ره دور
مسودی آورده ام سرور رفاس
چون رسیدم شهر بیگه بود

منظری خوشتر رماه نساه
همینوی او هزار یعمی
گشته هر يك سروی او شادان
شاد بودند بر نشاط و سرود
کرد مهنایی سخانه و باغ
آمد او را باغ مهنان سود
بستان را لطیف تر صدبار
گاه می گاه می خوردند
همردم از گنونه دگر حورشی
مقره را مسر در کشید قم
ساده در دست و بعه در دستار
حرمی تازه عیش مو کردند
شبی الحلق بروشدی دور
تمناش مباح دید کرد شتاب
تا رسید از چمن محنتان
حیرش داد از آشنایی خوش
در تحارت شریک مالش بود
به رفیق و به چاکر و به غلام
دل از دیست بود صبور
را چنان بود هست جای سپاس
مهر درسته خانه بیره بود

- ۳۲۹ هم بدان کنار و سرای سرو
چون شنیدم که حواحه مهمان است
گرم سو آبی شهر به باشد
بیر ممکن بود که در شب داغ
در ماه و شادمانی مال
در گشادید بساع را ز بهمت
۳۳۰ مرد دو دو به به گشته باد خرام
پیش می شد شربل را در آورد
با خود اندیشه کرد مرد جوان
راه چون از حساب خانه گذشت
گفت ماهان را به مرصه بیر
۳۳۱ چار فرسنگ ره فروز و نشیبه
باز گفتا مگر که من سه
او کس در رهبری مر یار است
همچنان می شد در تک و تاب
گرچه پس رو پیش دو می ماند
۳۳۲ گم نم کردند هر دو را پیروار
چون پر افتاد مرغ صبح نهی
دیده مردم حال پرست
شد و ماهان شربل بیدار
مستی و مانا گئی دماغش مست
۳۳۳ شد چون شمع نسیم نور نشانید
چسور رگرمای آفتاب مرش
دیده نگشاد مر مظاره راه
باغ و گل جنت و گل باغ بهند
۳۳۴ غار پر هزار دمد منزل خوش
گرچه طافان بود در پایش
پویه می کرد و روز پیش به
تا مرد شاه شب به پابه خوش
شب چو سقش صدای می صد
۳۳۵ محمود افتاد بر در عیاری
او در آن دسوحانه رفته رهوش
چون نظر برگشاد دید دو تن
- مردم آن پسر مهر کرده درون
آمسلم باز رفتن آسان است
دور ده صلاح ده بهشد
بیعه زدی بهان گیم از باح
مرگرفت آن شرمک را دلفیل
چون کسی بان بدید هیچ نگفت
ت رفت رف دو پاس و بیم بدم
از بدبال می دوید چو گردد
که در راه او افتاد بهیم بهان
تیر اندیشه از نشانه گذشت
دوری راه نیست چیز یک میل
از خط دایره سرون روشنم
سروتر صورت عیال بستم
راه بان است و بیر هشار است
پس رو آهسته پیش رو شتاب
پیش رو بازمانده ر می حو بد
تا بدانگاه که مرغ کرد آواز
شعیه دماغ شب از حال تهی
از فرس به حسن باری دست
ماند ماهان رگرمای شب
مسانده و مست بود بر حاحفت
حسنت تب وقت بهرور سعادت
گرم سر گشت از آتش جگرش
گمرد بر گرد خوش کرد نگاه
چسور دلی با هزار داغ بدید
مسار هر قدر از دهایی پیش
هم بر رفتن بدیره شد راش
راه می رفت و رهش به
بود ترسان دش ر مده خوش
دورگزار از سپیدکاری رست
هر گاهی میچشم! ماری
کامد آواز آدمیش بگوش
رو یکی مرد بود و دیگر زن

هر دو سر دوش پشینه ها سه
مرد کور! بدید مرره خویش
۲۷۲۵ بانگ برود بر او که مان چه کسی ؟
گفت مردی عرب و کارم حام
گفت کجا چگونیه افتادی
این سر و سوم چای دیوان است
گفت نه و فی‌الهی سره مرد
۲۷۳۰ که سر سحر خود بیفتم
دوش بودم سنز و آسمانی
مردی آمد که من همان توام
ران بهشتم بدین حرايه فکد
[با من آن پسر عسل از یلوی
۲۷۳۵ مردمی کنن تو از برای جدای
مرد گفت ای جوان رباروی
دیو بود آنکه مردمش حوسی
[آنکه با تو شریک من نمود
چون تو صد حق را زره بردست
۲۷۴۰ من و یمن زن رفیق و یار تو هم
دل قوی کن میان ما محرام
رب میانه میان آن دو دلیل
نیادم مسیح هیچ دم بردست
چون دهل ترکشید تنگ خروش
۲۷۴۵ آن دو کس قتل بی‌کلیه شدند
سر میانه در وقتاد از پهای
رور چون مکس روشنیایی داد
رفت میانه در آن گریوه تنگ
طانتش رفت از آنکه خورد بود
۲۷۵۰ سع و نسیم گیا طلب می کرد
ساز مانن بر راه روی داشت
تا شب آن رور رفت کوه بکوه
چون جهان سمد گنت میاه
در معاکسی خرید و بختی حمت

می شدند از گرانسی آهسته
ماندن را بحای و آمد پیش
۲۷۵۵ سا که دلری چو باد هم‌بسی ؟
هسته میانه کوشیرم نام
کسیر خراسانی سدارد آبادی
شیر از آشوشان غریوان است
آن کن از مردمی که شاید کرد
دیسو بگذار گادمی رادم
سر سعاد ارم میهمانی
ز شریکان ملک و مال توام
گم شد از من چو روز گشت بلند
با صفت کرد با صفت کاری]
راه گم کرده راهی بسمعی
بیکی موی رستی از یک موی
نام او همین میانی
عصر او هلاک حان تو بود]
هر یکی سو گریوه ای مردست
همین تو امشب نگاهدار تویم
پس رپی بر منار و گام ار گام
اه و می نوشت میل همین
جسر پی یکمدگر قدم بردند
صبح بر ساقه است ریزن کوس
هیسو دو از دیده میاید شدند
چون فرومندگان نشست سجای
حاله بر خون شب گوانی داد
کود بر گوه دید جدی تنگ
خوشی جر دریم و درد بود
سند انسدک بحای نان می خورد
ره سه وره روی فرونگداشت
آمد از جان و از جهر بسته
دهر و مانه باز مانده رره
روی خویش از دره گان میهفت

- ۳۴۵۵ گه آواز پای است شد
مرکب خویش گرم کرده سوار
چون در آمد سرد ماهان تنگ
[مرکب خویش را که راند چنان
گفت کای ره نشین ررق سمای
پرست گهر شوی هم آوازم
گشت مایلان رستم و اران
گفت کای رهورد کوه حرام
آنچه دانت از آشکار و نهان
چون سوار آن صانه رو بساز
گفت پردم بحویش لاجور
سر و سازه دو غول چاره گرد
در معاد افکند و خون ریزند
ساده هیلا و نام بر عیلاست
شکر کن گر هلاک شان رستی
سرجسیست شمشیر هان درکش
۳۴۶۰ ادهم ساد پای ر می ران
عاجری ساه گشته زان در هکر
آنچنان سر پیش فرس می راند
چون قدر مایه راه پوشند
گشت پیسید رکسوهانه بست
۳۴۷۵ آمد از هر طرف سوارش رود
بانگ ران سو که مرد ما بخرام
همه صحرا بجای سیره و گن
[کوه و صحرا ردیو گشته ستوه
سر نشسته هزار دیو بدو
همه چون دیوانه حمله انداز
ساده انجا رسد کر چه و راست
[صعق و رقص برکشیده حروش
[هیر رمان آن خروش می فرود
چون برین ساعتی گذشت از دور
۳۴۸۵ ساگه آمد پدید شخصی چد
[مجهلی چو رنگبان ساه
سر سیر راه نشد سواری دمه
در دگر دست سیرکی رهوار
پیکری دبد در خورده سنگ
بحنی از پویه باز داشت عنان]
چه کسی و چه حای نوست ایحای ؟
وربه حانی سرت مانندزم
تسحمی افشاند چون کشاوران
گوش کن سرگذشت بسده تمام
چون پوشنده گوش دانت بگفت
در عجب ماند و پشت دست گیرید
که شمدی بمن از هلاک و رهون
کب می در راه خود سرود
چون رسد بانگ مرغ بگریزند
کدرش کوفت سدی و بلاست
هان منک باش اگر کسی هستی
ورهمه بینک و پسد رمان درکش
در دل خود جدای را می خور
سویکسرق پرند گشت سوار
که از او ساد ساز پس مو ماند
ورکسرهای کوه نگاشند
ساده دشتی چگونه ؟ چون کب دست
ساده تربط و سوای سرود
معه دین سو که بوش نارت چه
عون در عون بود و هل در عن
کوه صحرا گرفته سحر کوه]
از در و دشت سرکشده هیرو
دل که چون دیو چه ساه و دراز
های و هوایی سر آسمان سر حاسی
سفر را در سر آورنده بحوش]
لحظه تا لحظه بیشتر می بود]
گشت پیدا هزار مشعل نور
کالدهای سهساك و بسد
همه نظار قسا و قیر کلاه]

همه خرم طومدار و شمع گوی
 هر یکی آتشی گرفته ملعت
 آتش از حبلانشان رسانه ران
 ۳۴۹۰ [ان جلاجل که در دم آورده اند
 هم بر آب رحمة کان میانه داشت
 سب ماهان دگر به رقص آمد
 کرد ماهان در اسب خویش نظر
 ۳۴۹۵ بر خود ملعت و تلایی دید
 از دهایی چسپه پای و دوپسر
 [چارپایی که دید چار پری؟
 فسکی کو بگرد میا کسیر است
 او بر آن ازدهای دورحوش
 ۳۵۰۰ و ن مستمکاره دسو باز بگر
 پسای می کوفت با هزار شکن
 او چو خاشاک مسیه پورده
 سو سو می فکند و می بردش
 می رواندش راه سر مستی
 ۳۵۰۵ گه بر انگشتش چو گوی از جای
 کرد بروی هور گونه هوس
 صبح چون دم زد از دهانه شیر
 [رفت و رفت از جهان بفر و حروش
 چوون رد سو او بلند دیو سوار
 ۳۵۱۰ مانند بی خود در آن ره افتاده
 تا به ستم از آفتاب مرش
 چون رگرمی گرفت مرش جوش
 و چشم مالد و از زمین بر جاست
 [دیده در گرد خود بیانی
 ۳۵۱۵ [ریگ رنگین کشیده سح سرح
 [تبع چوون در سری هراز کشید
 [آی بیابان صحران هم اهر حب
 [مرد محبت کشیده شب دوش
 سافت از دهگاه آن ددگان

گاو و پلای نموده در ملک جای
 مکر و رشت چوون زبانی مست
 سین گویان و شمع شده رنسان
 رقص در جمله هالم آورده اند
 رقص کرد آن روس که ماهان داشت [
 چون کسی گو ساز بهرامد
 تا زبایش چرا بر آمد پسر
 خویشتن را سر ازدهایی دید
 وین محبتی که هفت بودش سر
 عظیم کارهای همسری [
 بده عجب کار دهی هفت سر است
 کرده سر گردنش دو پای بکش
 همز زمان بازی میبود دگر
 پیچ سر پیچ تر و سب رسر
 مسیلش از کوه پیش در کرده
 کرد یکباره مصیقه و حردش
 مانی ز دش سر رفتی و پسینی
 گه بگردن در آوریدش پای
 تا به گم صبح و بامگن حردس
 هانی از گردنش فکند سر بر
 دنگهای سیه شست ز جوش [
 فت چوون و بسوزیدگان از کار
 چوون کی حلقه بیکه چان داده
 به رحود بود و سر جهان خبرش
 در سن هوش رفته آمد هوش
 ساعی بک دید در چپ و راست [
 کر درازی بداشت پابانی [
 سرح چون خون و گرم چون دوزخ [
 ریگن دیرید و سطح سار کشد [
 ریگن از تریخت و قطع از آن انصاحت
 چوون تووند شد مطالب و هوش [
 کوچ رهسی بکوی هم در گار

- ۳۵۲۰ راه بردشت و مردود چو دود
آنچنان شد که تیر در پرتاب
چون در آمد بشت سپاهی شام
زمی صبر دید و آب روان
حورد از آن آب و خوشتر را نیست
گفت به گرش بر آسبیم
۳۵۲۵ من خود اندر مراج سودایی
[چون باشد خیالهای درشت؟]
حسبم امشب راه دساری
چون شد مستزلی و همره می
۳۵۳۰ تساهیه بهای رسد قرار
چاهزاری هر بر پایه در او
شد در آن چاه حلقه بسوس و ار
چون سپاهان چاه خانه رسید
سی خطر شد در آن حجاب بهم
۳۵۳۵ چو در آمد رحمت پوشش در
دیده بگشاد بر حوالی چاه
بم درم و دید نور سپید
گردد آن روشنی از چپ و راست
رحمتی دید داده چرخ بند
۳۵۴۰ چو شد آگه که آن فولاد نور
چنگ و ساحل بهک در سورخ
تا چنان شد که فرق تا گردن
بر برون کرد و باغ و گشن دید
رحمت کاربد تا بجهت و صون
۳۵۴۵ دید باغی به باغ ملکه بهشت
روحه گاهی چو صد نگار در او
[میبوه دلانش از سر و موی
میبوهایی برون راندازه
هر چه از میوه در شمار آید
۳۵۵۰ جمله موجود شد در آن بستان
[سبب چون بحر جامهای رحمتی
[به چو گویی بر آکسبه بشتک]
- سبهم ره روان هوی رهبر آلود
باز ماند از نکش نگاه شتاب
او پایان نوشته بود تمام
دل پیرش چو محبت گشت جوان
وریدی حباب جدنگاهی حبت
کز شتاب آشفته می شود رابم
و بر هوا حبت و راه تسهیلی
خاطرهم را جان بازی کشت []
با سبیم خیال شمشازی
باز مسی جست عایب گاهی
دید بقی در او کشیده دراز
نمده کس مگر که سانه در او
چون رسن پایش او نموده زکار
مرغ گفنی به آشیانه رسید
سرزمین سر سعاد و محبت حبت
کره نالین جوانگه بر سر
مشتل میست بر حریر سیاه
چو سمن در مسود سانه به
دید تا اصل روشنی ز کس نیست
نور مستجاب را در او پسیند
تلف از ماء و ماء از آنجا دور
تنگیش به چاره کرد فراخ
می توانست از آن برون کردن
جایگاهی لطیف و روشن دید
حویشتی را در حینه کرد برون
به ریح م صبح و سرشت
مرو و شمشاد می شمر در او
کرده با حاک سجده پیوندی []
چنان از او تازه او چو جان تازه
حورده شخص را بکار آید
در حرف و سبب و ناستان
نار بر شکر عرقهای عین []
پسته با حیده تر از لب حبت []

- ۳۵۵۵ رنگ شمعانو از شمعایل حاک
[مور با نعل خلیفه برار
شکر امروز دو شکر حندی
شهد انجیر و مغز بادامش
[تساک نگور کز بهده کلاه
[ز آب انگور و نار آتش گون
شاح نارنج و برگ تساه تریج
[سومنان چون شمع از نیرنگ
[میوه بر موه صند و مسجد و بار
چونکه ماهان چنان بهشتی یافت
چند از آن میوه های نوشین مار
[از حلاوت که نوش کرد آن موش
او در آن میوه ها عجب مانده
۳۵۶۰ ساگه از گوشه بزمی سرخاست
پیری آمد زخشم و کینه بجوش
گفت ای دیو میوه درد که بی ؟
چند سال است ک در این ماعم
سو چه خلقی چه اصل دانند
چون عیالان برین حدیث نمرود
گفت مردی عرسم از خانه
سب عرسم رنج دیده سار
پسیر چون دید عذر سازی او
چسود دستی سهاد رود از دست
گفت سرگویی سر گذشته خویش
چه مضم دینده ای رسی هر دل
چونکه ماهان ز روی دندارد
کردش آگه رسر گذشته خویش
آن رسخت به محبت افغان
وان سرانجام با امید شدن
با بدان چاه و آن حسته چاه
قیمه خود نگار یگان سرگفت
پسیر مرد از سگمتی کارش
- کرده باوت سرح و رود فراخ [
رطبش را سه موه برده نگاز [
عند عیان در گهر بندی [
صحن پانوده کرده در کامش [
دیده در حکم خود سپید و ساه [
هم نو انگور سته محضر خون [
سحل بندی نشاند در هر کج
خرجه حقه های رنگارنگ [
چون طبر خون ولی طبرد وار [
دل ردورج مسرای دوشین تافت
حورد از آن موشهای شیرین کار
چساک چاکش رسد نگوش [
خورده برختی و برختی افشاده
که بگیرد درد را چپ و راست
چسوده منی سر آوری سده بدوش
شد مسخ آمده ر بهر چه بی ؟
از شسین خون درد بسی داعم
چونی کز چینی چه خواندیت
سرد مسکین بدست و پای نمرود
دور مانده به جای نگاه
تا فلک خواندت غریب نواز
کسرو رغبت به دلوازی او
فرعش کرد و پیش او نشست
تاچه بدی ترا چه آمد پیش
چه بدی کرده اند با تو بدان
دید در پسیر سرم گفتاری
ور نلاه که آمد او را پیش
هر شی دی به محسی داد
که ساه و گهی میید شدن
که ز ناریکی رساند بهماع
کرد پیدا سر و حدیث بهمت
حیره شد چون شد گفتارش

- ۲۵۸۵ گفت بر ما فوضه گشت سپاس
چونکه مغان روفق و یاری نو
سار پوسیدگان شمعین شوم
کمان نیامت نمود دوش من
[آتشی سر برد از دماغ دود
دیو دیدم ر خود شدم حالی
پیشم آمد هزار دیو کده
[این کشید آن فکند و آسم زد
تسیرگی را درویشی است کلید
[مر میه در میه جهان دیدم
سایدم از کار خویش سرگشته
گاهی از دست دیده نالیدم
می ردم گام و می می ریدم راه
تا در نجم خدی داد بحال
ساقم مباحی از ارم خسوشت
سرم دولتم از کجا سر جسته؟
پیو گف ای رستم غم رسته
رن فرومایه گسوه را رسی
آن نایان که گردد یمن طریف است
و آن بیابانین رنگی مار
سرم شد مرد را بحسب
[راست جوانی کند و کژ برد
سهرشار و همدای کین باشد
ادمی کو فریب ناک بود
[وین چس دو در جهان چندند
رگه در و می بر اسی پوشد
[در خیال دروغ بی مددی است
راستی را ماکید آمد
ساده دل شد در اصل گوهر تو
امن چس ماری امن کشف دلا
توس نو مریو ترک نازی کرد
[یمن همه بر تو منتقم گردن
گر دست بودی آن زمان سرحای
- کتابی بیانی در ریح و هراس
دند سر خود سپنداری نو
چس رمین است در کیدامین موم
کافیش بداشت گوش به من
کای همه سر ریگ شمراره نمود
[دیو دیده چنان شود حالی
در یکی صدهار . مو و دده
[دده و دیو هر دو مد برد
[در ساهی سپید شاید دند
[کز مباحی دیده ترسیدم
هم خشک و دیده ترگشته
گاه بر دیده دست مالیدم
یمن به لاجون و آن به سماله
ظلم شد من به آب حیات
ساعانی رباع دلکش تر
راشتم کاه و ایمنی و کجاست؟
— حریم سحان پیوسته
سچین گنج خانه بسنسی
دیو لاجی مهرن می عیب است
دیو مردم سدید و مردم حور
شکستش شکستی سدرست
دست گیرند و در چه اندازند
[دیو را عادت ایچین باشد
هم ردیو را این معانه بود
کالهند و سراسلهان خدند
[گناه رهبری در انگین جوشند
[راستی حکم نامه ایدی است
سحر و معجز بدو پندید آمد
کاین حال از یاد در سر تو
— سحر و جبر سار دلا
[با خیال خیالاری کرد
[بود تشویش را گم گردن
شدی حاضرت خیالهای

چون از آن عوین خانه جان سردی
مادر انگار اشک رادست
این گرانمایه بساغ سینورنگ
۳۶۲۰ مک من شد در آن جلای بیست
میوهایی است میهر پرورده
دحل او آنگهی که کم باشد
سحر یسم سرای و انبار است
۳۶۲۵ یں همه شب و نیست فرردم
چون تر دسدم از هسرمیدی
گر ندین شادی - ی علام تو من
سا در یمن باغ تازه می تزی
خواهست آچنانک رای بود
۳۶۳۰ دل بهم بر شما و خوش باشم
گرو و می کنی بدین فرمن
گفت نهان چه جای این سخن است
چون پذیرفتم مهر ریدی
شهاد بدی که کردیم شادان
دست او بومه داد و شهاد بدو
۳۶۳۵ پیر دستش گرفت چست بدست
گفت برخیز، میهمان بر خاست
سارگانی بدو نمود بسند
صمیمه ای با فلک پر آورده
۳۶۴۰ همه دیوار و سخن او ررحام
پیشگامی فرح و نوحی تنگ
پسردای بسته بر جناح درش
پیش آن صمیمه کیانی کج
[شبح در شبح زیور انکنده
۳۶۴۵ گزیده سر وی شمشگاهی چست
فرشایی کشیده بر سر تخت
پیر گمش سراین در صحران
سفره آویخته است و کوره فرود
من روم تا کسم ریه تو صحر

مائی آشام تا کی از دردی *
و اسردت ران جهان فرسندست
که بحون دل آمدست بچنگ
در گلی نیست کاغذانی نیست
هر درختی زبانی آورده
رو یکی شهر محتشم باشد
در سحر من گهر محروانست
که دل حوشن در او بدم
در تو دل بسنهام بسهر ریدی
کسم یں صمیمه ر بنام تو من
سعمتی می حوری و می ناری
نوعروسی که درمائی بود
هرچه خواهید سازکش باشم
دست عسیدی بده بدین پیمان
حارین کی سرای سروس است
بنده گنسم بدین عهد و بندی
ای بستی جان و مانم آبدان
و آنگهی دست خویش داد بدو
عهد و میثاق کرد و پیمان بست
بر دش از دست چپ بجانب راست
گسترشهای مارگاه پرند
با بکیواش طاق بر کمرده
سروندگی چو بفره حمام
از می شخ سرو و بید و صینگ
کاسین بومه داد بر کمرش
رسته هشتاد سی بلند و شرح
ریورش بر زمین پراکنده [
تحت بسمه به نحتی در ص
بره و خوش همچو مرغی درخت
گمر نیاز آبست به آب و طعام
پر ریان صمد و آب کبود
حارای خوش پس آنگه آپم بر

- ۳۶۵۰ ک ب با هم صبور باش بجای
گر کسی پرمدت نگردان گروش
بهارای هیچکس مهربان
گر من آیم رمن درستی خواه
چون میان من و تو از سر عهد
۳۶۵۵ باغ باغ تو خانه خانه دوست
امشب از چشم بد هراسان باش
بیر چون داد يك يك پندش
بهر آن پابه دوانس بود
گفت بر شو دوال سایی کس
۳۶۶۰ وز رمن سر کمر این دوال دره
امشب از مگر کی گمر ماری
گر چه حلوای ما شانه رسید
گر چه امرو د شب گنو گیر است
بیر یس گفت و رفت موی سرای
۳۶۶۵ رفت مساهان سر آن درخت بلند
بهر سریر بلند پناه نشست
در چمن خانه مسهر پوتی
مهره بان گشاد و بختی خورد
خورد از آن سرد کرده آب رلال
۳۶۷۰ چون بر آن تحب دومی آرایش
شاه عدل شمامه کافر
تکیه زد موی باغ می نگریست
مور و بان گرفته شمع بدست
بست به روی آمدند از راه
۳۶۷۵ هر یک آرش می رگر کرده
چون رسید پیش صفا باغ
بهره خسرو به نهادند
[اسمع بر صبح گشت دوی ساط
آن بری رخ که بود بهتر نش
۳۶۸۰ رفت بر سر نگاه حاصر نشن
بر کشیدد مرغ واد سو
سرد آه ارشان راه فریب
- صبح از یس خوانگه فرود میای
دو جواب سخن تو باش حموش
در مراعات هر کسی بشکبه
انگهی ده مر به پیش تو راه
صحنی تازه شد چو شیر و جو شهد
آستان من آمانه دوست
همه شهنای دیگر آستان باش
داد میا پند بر سوگندش
کمر یس آن بستند ببالین بود
یکی امشب دوال پسایی کس
تا نگرده کسی دوانس باز
بامدادان گنج کن بازی
مهرانش سرور باید دید
بهر حیدر بدست شگیر است |
تد مسارد وهر مهران جی
بر کشید از رمن دوال کمد
بهر پندش همه بستی پس
گشت چون باد صبح خانه فروش
از رفان سپید و گسرده رود
پسرورش یافته رنادر شمال
بافت از فروش چمنی آستانش
از دین کسود رنج مسود دور
ناگه از دور دید شمع بست
شاه بونص شد هروس پرست
هر یکی همده حاصل مرده رماه
بصی پر گل و شکر کرده
شمع در دست و رویا چو چراغ
پسنگاه و ساط نگشادند |
روی تر روی شد سرور و نشاط |
درة الناح ععد گسور سر
دیگران ر نشاند هم سردست
در کشیدد مرغ را رهو
هم زماهار و هم رماه شکب

صحنه در دستش بجان پری
 در گشاد از تریح پستانها
 صحنی با تریح می آمیخت [
 چون صدح خوش سرود شود
 مانند صاهن ردور صحنی سی [
 خوشن ران هوا در اندازد
 بی لذت در افستد بهشت
 بند بر صرعیان طبع نهاد
 میسی بودند شمعده سازی
 حوان نهادند و حور را بودند
 معرک در سهم میسه [
 کرده خوش بو نمود و مشک و گلاب
 ریره و هسراز گبه به بست
 سارهای ز ریره ها خوشتر [
 ماهی تیره، مربع پروازی [
 نرم و نازک چو پشت و سینه حور [
 بیشتر رانکه گمت شاید چند [
 پرورش یافته بروغن و عسل [
 حوان محور بل جهانی آوردند
 طاق م روز گشت خواهد جفت
 سوی آن خود صحنی محرام
 صحنی آمیز و صندلی بردوش [
 عود مار صندلش پرورد [
 طوسی شیر خوش بود ب طیب
 بر درخت است و می پرد هوسی
 تنگد با خیال ما باری
 مهر این مهر بار از آن بیش است
 مگر آنگه که میهمان آمد
 حوان نهاده مدار در صندش
 دهی تنگ و لانه های فراخ
 از درخش چو گیس فرود آورد
 بر چنین رقص پای کش بودند [
 که در آن کار خود سنانی جفت
 نام از بند پیر خود پادش [

رقص در پادشاه سرجه گری
 [بادی آمد نمود دستانی
 [شب سود ... شکر می ریح
 ۳۶۹۵ طبع صاهن لطیف و ریرک بود
 [در قسم آن تریح طبع گشای
 حواس تا بخر چهره های سار
 با چنان لغتان حور سرشت
 ۳۶۹۰ ساز گفتار پیرش آمد یاد
 وان ستان همچنان در آن بازی
 چون رمبانی شط نمودند
 [حوانی از لعل و در در او سته
 حوردهایی ندیده آتش و آب
 ۳۶۹۵ مربع و ماهی و سره و حنو
 [ریره های سرعمران و شکر
 [سره شسیر مست سلعاری
 [گردهای میب، چون کافور
 [صحن حوی پرورنده سفد
 ۳۶۹۰ [وز کلیچه هرار جس هرب
 چو براس گبه حوانی آوردند
 شاه حوان سارستی گمت
 سوی خود آیدم صندل حور
 [عودپاشی مرا دست عودی پوش
 [شب چو عود ساه و صندل ورد
 ۳۷۰۵ معز ما را رطبه داد سمیت
 میسی ساید که آشنای میسی
 ریره حوانش رروی دمسازی
 مگر نپید مگو که حوان پیش است
 ۳۷۰۰ که به حوان دست حویش نگناید
 حیر تا سرخوری رپوبندش
 سارین رفت سوی صندن شاح
 بلبلی آسا بر او درود آورد
 [میهمان خود که جای خوش بودند
 شید بدال آن میانخی جفت
 ۳۷۰۰ [ران حوانی که در سر افتادش

چون جوان جوش در نهاد آر
عشق چون برگرفت شرم راه
ماه جوں دند روی ماهان را
ب خودش بر ساطع خاص شد
کرد با و به خورد هم حوسی
از سر دوستی و اخلاصش
چون فراغت رسیدش از حوا
ساعری چند چون رمی خوردند
چونکه مستی دریده پرده شرم
عسلی یامت چون شکفته بهار
رح جو سببی که دلپسند بود
[سرم و باز که نسی چو لور و پیر
تس چو میعب کآوری در مشت
[در گشتلر آسچنک گس در باغ
ریور مه نثار گشته برلو
گمه گریبش چو قند را محصور
چونکه ماهان ماه در پیچید
[در سر آورد هست چینی را
لله برآرد چشمه رحیق مهد
چون برآں سور چشم و چشمه قند
دند عفرتی از دهن نسا پی
گاویشی گوارد سبانی
[را ازدها در گستر که هر می
چفته پشی نمودناله، کور
[پشت قوسی و روی حرجگی
سسی چون تور خشت پیران
بار کرده لسی چو کم بهگ
سر سر و رویش آشکار و بهت
ای سچنگ من اوفتاده سر
چسنگ در من ردی و دستان هم
چنگ و دستان دگر چو تیغ و منال
آن همه رعیت چه بود بحسب
به همان به شدت بوسه بچو

بند پیران گنج سار
رب ماهان به میهمانی ماه
محدودش چو نحت شدان را
این شکر ریخت و آن گلاب افشاند
کسی بپس است رسم میهمانی
داد هر م سوره خاصش
جام یاقوت گشت قوت روان
شرم را از میانه پی کردند
گشت بر ماه مهر ماهان گرم
باز پی چو مهرار نگار
در میان گلاب و قند بود
چرب و شیرین تری [شکر و شیر]
و نظام بسرو رود رانگشت
در میان آنجنات چشم و چرخ
مهر ماهان هزار گشته بر او
گه مریدش چو شهد را رسور
ماه چهره رنرم سر پیچید
گل صد برگ و سرو سمن را
مهر یاقوت بر عقیق مهد
کرد بیکو نظر بچشم پسند
آسیده دحشمهی حنای
کازدها کس بدید چند سبی
از رمی قنابه آسمان دهی
چون کسمی که در کشیده ستور
بوی گشتش هر فرمگی
دهسلی چمنون نثار رنگاران
در سر آورده میهمان را تنگ
بوسه مداد و این سخن می گفت
وی بدیدان من دریده برت
تس سم سوسی و رحمدان هم
چنگ و دستان چینی بود به چنان
پس زمان رعیت چرا شد سب
رح همان رح بطر مداد از ماه

۳۷۵۰ سده از دست ساقی مستان
خانه در کوچه‌ای مگیر مردم
ای چسب و چسب بستی شاید
گر سازم چنانکه درخور توست
هر دم آشوبی یسجین می‌کرد
۳۷۵۱ چونکه ماهان سپوا گشته
سجیم ساقی شده گراز سیمی
ریمر آن ازدهی همچون غیر
مهرای زد سس سر بهار
[مهره‌ای رد جو طعن ره ره شکاف
۳۷۵۲ وان گراز سیه چو دیو سپید
نابینانگی که سور صبح دمید
پردۀ ظلمت از جهان برخواست
[آن حریف گزهران لعل‌نمای
ماند مدها فتنه بر در غار
۳۷۵۳ چون رربسخت روز ناسده
دیده نگشت دید جدی شست
مائشی چمد ماسه مان شده
دان بنا کاصل آن خیالی بو
۳۷۵۴ ساع را دید جمعه خارسنان
سرو و شمشادها همه حص و حار
[سینه مرغ و پشت بر عاله
سای و جنگ و ریاب کارگران
[وان نسخت‌های گزهرآموده
[صمد و فرشته‌ی ربوری
۳۷۵۵ خصوصهای چمن آب در دیده
و آنچه از حورده بود و باقی ماند
بود حاشا رحمتی راحسها
و آنچه ریجان و راج بود همه
باز ماهان نکار خود درمباد
۳۷۵۶ پای آن به که رهگذار شود
گفت با خویش عجب کار است
دوش دیدن شکسته ستانی

کاورد مسکینی بمسند دستار
که در آن کوی شخته باشد درد
تا کنم با تو آنچه می‌باید
پس چنانم که دیدیم رنعت
اشمنللهای آتشین می‌کرد
دید ماهی نازدها گشته
گاز چمنی شده نگاودمی
می‌شد از زیرش آب معی گیر
اوستاده سیر بر آن مردار
سا زمی طمش اوستاده زباف [
مسوره از مویه آتش اندر دید
آمد آوار مسرخ و دسو رمید
وان خیالات از میان برخواست
همه رفتند و کس بماند بجای [
گرد او حارهای همچون سار
شکسته دگزراره هوش‌یافته
دورحی تافته بحری مهشت
حاک در رمیده حسان شده
طرفه‌ش آمد که طره حالی بود
پسارگین موصع پسمان
میوه‌ها مور و میوه در آن حار
همه مردارهای دهساله [
اسخوانهای گزور و حیوانران
چرمهای دباعت اندوده [
نما مکساوریر کساورری [
پسارگهای آب گسندیده
و آنچه از جرعه‌یر سانی ماند
همه پالاش جسر احسها
ریش مسراح بود همه
سر خود امستم الهی برحوان
دست آن نبه که پیدار شود
این چه پیوند و ین چه کردار است
دیدن اسرار محتشانی

گل بموید سما و حصار چه بود
و گاهی نه که هر چه ما داریم
۳۷۸۵ [ایمن رقصهای رومسی و چینی
[پنوسی سرکشیده بر سر حور
گر و گرمانه سرکشند تا پوست
[من مضمر که سرمهره حرمید
۳۷۹۰ سر معص درین حریمه حثل
چونکه ماهار رجنگ رسواها
سیت کر حیر پیش گرفت
از دل پاک در حدای گریخت
تا به آبی رسید روشن و پاک
۳۷۹۵ به محاسن رسین حوری زلف
کای گشاییده کنار من بگشای
نو گشاییم کار بسته و من
به سر رهسپای سندی
ماعتی در حدای می نالد
۳۸۰۰ چونکه سر پر گرفته بر سر خویش
سرپوشی چو فصل سانی
گفت کای حواجه کستی بدرست
گفت من حصرم ای حدای پرست
سیت نیت توست کای پیش
دست خود را بمن ده از سرپای
۳۸۰۵ چونکه ماهار سلام خضر شد
دست خود را مله بدست داد
دست خود را در آن سلاب گاه
باغ را در گشاد و کرد شتاب
۳۸۱۰ دیسید یاران حوش را هموش
هر چه را آغاز دید تا فرجام
سای وی آید دوستان که خو کردند
[سستشان ازرقی رسنگ برست
سایه در مو لقب کومد

حاصل باغ برزگر چه بود
در تمام ماه زدها داریم
کاللان عشق با چه می دارند
رنگی رشت شد که می بینی [
رح سیرون و مستراح درون [
گشاعتی را کسی ندارد دوست
سهره پداشت عاز در مله دید [
گسره هود پات و سافه مشك [
رمت چون من رقصه ماهار
توبه کرد و سرها پندرفت
اه می روف و حوی روح می ریخت
شست حسود را و رخ سهاد بجان
ساکس بسکس براری گفت
وی سعادته راه حسن بسندی
نو تمام ره به دنگر کی
کست کسورا آید راه سبایی
روی در سحله گاه می ناید
دید شحص سنده هم بر حوش
سرخ روی چو صبح نورانی
قبیله گوها که گوهر توست
آدم تا ترا بگیرم دست
صبر سده ترا بحاله خوش
دیده برهم سد و باز گشای
تشته بود آب زمی گانی دید
دیده در سب و در رمان بگشاد
کوشش دسو سیده بود از راه
سوی صبر آمد از دیار خراب
هویت از سو گوئی ازرق پوش
گفت با دوستان حوش تمام
دیده کازرق رسره او کردند
ازرقی سده بود رنگ برقت [
ازرقی راست کرد و در پوشید

- ۳۸۱۵ رنگ ازرق سراو قسراو گرفت
 زرق آست کسانان بسند
 هر که هم رنگ آسمان گردد
 [گل ازرق که آن خضاب کند
 هر سویی کسافتاب سردارد
 ۳۸۲۰ لاجرم هر گلی که ازرق هم
 قصه چون گمت ماه زیباجهر
 چون فک رنگ رو گار گرفت
 حوشر از رنگ او بیالت پرسد
 آفتاش مقررص حوان گردد
 قسره از قمرص آفتاب کند]
 گلی ازرق سراو سطر دارد
 حواندنش هندو آفتاب پرست
 در کنارش گرفت شاه بسمهر

(۳۸)

نشستن بهرام رور پنج شنبه در گند صندلی
 و افغانه گفتی دختر پادشاه اقییم ششم

- ۳۸۲۵ رور پنجشنبه است روری خوب
 چون دم صبح گشت ماه گشای
 سر بودار حاک صندل نام
 آمد از گند کبود سرون
 [من نگویم ر دست نعمت چمن
] با سب او راه حرمی می خورد
 [صدق پس محیط کحلی رنگ
 شاه از آن رنگ چشم چمن پرورده
 ۳۸۳۰ بانوی چمن رچهره چمن نگشاد
 گمت ای تو زنده جان چمن
 بیشتر رانکه رنگ در صحر است
 عمر مدت که هست سخت یار
 ای چو غورشید روشنایی بخش
 ۳۸۳۵ من خود اندیشناک پیومنه
 [وانگهی پسپیش راج ریحانی
 یک چون شه شاط جان خواهد
 گویم اورنک دپدیر بسود
 [کسز مزی ر حرظه نگشایم
 ۳۸۴۰ چون دعا کمره ماه مهر پوست
 ورمعدت مشتری مسوب
 عود را سوح حاک صندل سای
 صندلی کرد شاه جاعه و جدم
 شد نگسرای صندل گون
] ت کوثر ردمه حورالعین
 ورمی حورده حرمی می کرد
 چون برآمد در یکم بهنگ
 خواست کر خاطرش نشاند گرد
 در رطب جوی انگسین نگشاد
 سرنور پسادشاه پسادشهن
 سنگ در کوه و آب در دریاص
 نادی از عمر و سحت سرخوردار
 پسادشا سلکه پلادشایی بخش
 رین ریان شکسه و سه
 کمره باید مگهر نشانی
 وپسی حمله رعمرن خواهد
 دردل ششاه جی گسیر بود
 حندای دو شاطش افریم
 شاه را داد سوسای سر دست

حکایت

گفت وستی ر شهر خود دو جوان
 هر یکی در چون گوشه خویش
 نام بن حیر و نام آن شر بود
 چون سریدند دور کی دو سه راه
 حیر می خورد و شر نگه می داشت
 ۳۸۳۵ تب رسیدند هر دو دوشدوش
 کوره‌ای چون تنور آتش گرم
 گرمی را رخسار سسری بوم
 شر حیر داشت کان زمین حیراب
 ۳۸۵۰ حیرکی از آب کرد پهن پر
 حیر فبارع که آب در راه است
 دو میان گرم و راه دراز
 چون گرمی شدند روری هست
 شر که آن آب را حیر بهت
 ۳۸۵۵ حیر چون دید کو رگوهر بد
 و بوی آن رفیق پنهانی
 گرچه در تاب نسگی می سوخت
 تشنه در آب او نظر می کرد
 تا بعدی که حشمت شد جگرش
 ۳۸۶۰ [پس پیش میان هر دو مبارز
 داشت با خود در عمل آتش رنگ
 می چکید آب از آن دو لعل بهار
 حسالی آن عمل تدار گشاد
 گفت مردم ر تشنگی در باب
 ۳۸۶۵ شرابی آب از آن ر لال چون نوش
 این دو گوهر در آب خویش انداز
 شر که حشم خدای باد برار
 گفت کز سنگ چینه بر مژانش
 می دهی گوهرم بوی سی
 ۳۸۷۰ [به حیرم که بن حیر حویم
 [سرمد وقت چاره ساری می
 صدهزاران چینی لعل و حیر

سوی شهری دگر شدند روان
 کرده تیر تیر راه نموشه خویش
 فعل هر يك نام در حور بود
 نوشه‌ای را که داشتند نگاه
 یسن غنه می درود و آن می کاشت
 به بیادی از سحر بحوش
 کاش از وی چو موم گشایی نرم
 کرده بساد شمال را چو موم
 در بسی دارد و ندارد آب
 در جوالش نگه داشت چو در
 بی حیر کاب نیست آن چاه است
 هر دو ان ساختند در تک و باز
 آب شر ماند و آب حیر برفت
 ۳۸۷۵ «وی از حیر و شر حدیث گفت
 دارد آبی در گنگه خود
 می خورد چو رحین ریحانی
 به شدند ر لاله بر می دوخت
 آب دلدانی از جگر می خورد
 ساز ماند از گشادگی نظرش
 تشنه ماند از شکب و طاقت باز [
 آب درنده و آشنای در سنگ
 آب دیده ولی به آب دهان
 پیش آن رنگ آمد و بهار
 تشم را نکش سختی آب
 یا به مست بهش یا بفروش
 گوهرم را به آب خود بوز
 نام خود را ورق گشاد بر او
 فارغ دین ترب فبارع باش
 تک به آبد شهر سانی
 مر ردیو آدمی ترب نرم [
 مهرة نسو سخته بازی من [
 کردهام رین مقبری بشکب

[نگهدارم که آب من بحوری

این گهر چون ستانم از تو سراز

گسوه‌ری سادیم که توانی

حیر گفت آن چه گوهر است بگوی

گفت شر آن دو گوهر مصر است

چشمها را من فروش به آب

خیر گفت از خدا نداری شرم

چشمه گیرم که خوشگوار بود

چون من از چشم خود شوم درویش

[چشم دادن زی‌بهر چشمه شوش

عنستان و آنچه دارم خیر

سعدای جهان غورم سوگند

[چشم نگذار بر من ای سرهمرد

گفت شر کاین سخن فسانه بود

چشم حواهم گهر ندارد بود

حیر در کار حوش حیره معاند

دید کر تشنگی نخواهد مرد

[دل گرمش به آب سرد فریفت

گفت سرحیر تبیع و دشمنه یار

دیده سازین من برکنش

ض جان مرد کر چنان تسلیم

شرکه آن دیدد دشنه سازگش

در چسوع دو چشم او رد تبیع

برگمش را تبیع گنگون کرد

چشم تشنه چو کرده بود ماه

جامه و رح و گوهرش برداشت

حیر چون رفته بود شر درش

بر سر خوں و حناک می طپید

[حال خود گر بچشم خود دیدی

سود کردی ز مهران سررگ

چار پدایان عیوب میر بسی

[حاله‌ای هفت، هشت، و نه حوش

چون شهر آبی آب من میری]

کر مش عادت ستانی بر

کز مشش هیچگونه ستانی

نا سپارم بدست گوهر جوی

کین از آن و آن از بن عربیتر است

گر نه رسن آمخورد روی نتاب

کاب سردم دهی به آتش گرم

چشم کردن بگو چه کار بود؟

چشمه گر صد بود چه سود از مش

چون من؟ آب را سدر فروش]

در مصابت بود دهم خط نیر

که بدین دوری شوم حیرسد

سود میری ممکن به آبی سرد]

تشنه را رسن سی بهانه بود

کین گهر بیش از آن تواند بود

آب چنمی بر آب چشمه نشانند

چنان شیرین سدر نخواهد بود

تشنه‌ای کو کز آب سرد شکفت؟

شرشی آب سوی تشنه سدر

آتشم و نکش به آبی حوش

یکدانشداری از پس سم

پیش آن حال تشنه رفت چو در

سامدس کشتن چسوع دریم

گسوه‌ری و رتاج بیرون کرد

آب دادد کرد همت راه

مرد می‌دیده را نهی نگذاشت

سدر، گاهی رحیر و شرش

به که چشمش سد که حدود دید

مردی از هم چنان پترسیدی]

گه‌ای داشت دور از آتش گرگ

کال چنان چارپا بداشت کسی

و نه انگر به آن دگر درویش]

- ۳۹۰۵ گُرد صحرای شبنم کوه خورده
از برای عسل سحر را گشت
هر کسجا آب پاشی و گناه
[چون علف خورد جای را می ماند
از قصه را در آن دو روز نه دیر
۳۹۰۶ کرد را بود دختری بحال
بر روی آب از رنگ جگر خورده
[انگسی چسو سفره از حامی
[درمن رلف تبا بدامن بش
[جعد بر جعد چون بشته باغ
۳۹۰۷ [بحر عمر هاش که بود از افسون مست
[صفت از آفر سحر با سلی کردن
[شب رحالتش سواد بیاخته بود
و بسگی پسته شکر شکش
آن حرام شده ساه حرگامی
۳۹۰۸ حانی سرد بود دور از راه
کوره پر کرد از آب آن حانی
بانه ای با گهن شند از دور
بر پی ساه شد چو ساه شند
دست و پای ردد می افشاند
۳۹۰۹ درین د رسر سرون شد بار
گفت و بحث چه کس سونی بود
ین ستم بر جوانی نو که کرد
حسیر گفت ی سرشته فلکی
کار من طره ساری دارد
۳۹۱۰ سرودم از تشنگی و بسی آبی
آب اگر بخت رو که من مردم
سانی بوش لب کند بخت
نشسته گسرم دل ز غارت سرد
رسیده شمس جان پژمرده او
۳۹۱۱ دیده ای را که کشته دید زجای
گر حراشیده شد سپیدی نور
آن قدر دید روز در پاش
- چسبون بدامن میاان گُرد
گله ر می چراند دشت بدشت
کردی آنجا دو همه بر نگاه
گنه سرجانی دگر می راند [
سجده آنجا گسده بود چو شیر
نمستی نسرک چشم هندو حال
سارسی به سناز پرورده
در حمصی از آنکسینه شامی [
کرده مه ر رسن بگردن جوش [
سپاهی سیه تر از پر رخ [
سو سرب رمانه بافته دست [
دل سواده به سلی کسردن [
سه رتبه اندگیش تافته بود [
سوسه را راه سینه پر دهش [
شد طلکار آب، چون ساهی
بود از آن حانی آب آن نگاه
نایبرد سوی حانه پنهانی
کند از زخم خورده ای رنخور
حبه در خاک و خون جوانی دید
در مصرع حدای را می خواند
پیش آن رحم خورده رفت هرگز
بسیچین خاکسار و خون آلود
وین چین رسد ما تو که خو د؟
گر پسر را ده ای و گور مسکی
سسته می درازی دارد
نشسته را جهد کن که در سنی
وریکی فطره هست جان مردم
دانش آدمی به صفت آب حیات
خورد بر قدر آن که شاید خورد
شاید گشت آن چراغ دیده او
در هم افکند و مرد نام خدای
سقه در په مانده بود هو
که بر بگیت نماند از جایش

حرفه در چشم او بهاد و بصت

[کرد جهدی تمام تا بر حامت

[تب بدانجا که بود بنگه او

۳۹۴۰

حیر را برد تا به بنگه خویش

چاکری را که اهل خانه شمرد

گفت آهسته تا بر بجایی

خویش رفت پیش مادر رود

گفت مادر چرا رها کردی

۳۹۴۵

تا مگر چاره‌ای سموده شدی

گفت آوردم از بجان برسد

چاکری کو بجان راه آورد

جای کردید و خورد دادیدش

مرد گرمی رمیده با دم سرد

۳۹۵۰

کسرد کامد شد بنگه از صحرا

[دلد چیری که آن به عادت بود

میهنی حصه دید افتاده

گفت کاین شخص ناتوان رک حامت ؟

[آنچه بروی گذشته بود نصبت

۳۹۵۵

فصه چشم کلدنن گفته

کرد چون دید کان جگر حسته

گفت دانم یکی درخت بلند

کسوم آن سرگ و آب پستانم

رحه دیده گرچه باشد سحت

۳۹۶۰

[گو چنین مرهمی گرفتی ساز

[پس شان باد کان درخت کحامت

[همت رسته کهن درختی بر

[مسافش از ببح برگشده دو شاخ

[برگ شاخ از او چو حله حور

۳۹۶۵

[برگ شاخ دگر چو آب حیات

این سخن چون شنید دحر کرد

لاسه‌ها کرد و رپلو در حواس

کرد چون دبد لاسه کردن سحت

وز سسر مسردمی گرفتش دست

[قاپدش گشت و سرد سرره راست]

مرد بی‌دنده بود همراه او]

مهربانی نمود از حد بش

دست او را بکشد و او مسپرد

سر در ما سرش به آسانی

سرگذشتی که بود باز نمود

کسامی با خودش سیاوردی

کاندکی راحتش فروده شدی

جنم دارم کسه این دمان برسد

خسته را سوی خوابگاه آورد

مسند و چیرک بهادندش

حور و بختی و سر مهد سارده

با حور و آنچه شکد صفر

جوش صغراش از آن ریادت بود]

چون کسی رحم حورده جان داده

وین بچین مانوان و خسته چراست ؟

[کس نکست شرح آن پدر دست]

که بالماس جرغ او سفتد

شد چو می‌دیدگان نظریه

آورم زان درخت برگگی چند

سایم آبجا و ناب ستانم

به شود رآب آن دو برگ درخت

بمختی دبد رو شایی ساز]

[گفت از آن آنحور که حانی ماست]

[کز سمش گشاده گردد سر]

[دوری در میان هر دو شرح]

[دبد رسته را بر آرد سحر]

[صرعیان را دهه و صرع بخت]

دل مستعد آن علاج سپرد

ف کند برگ می‌نویسی راست

راه برداشت و رفت سوی درخت

- ۳۹۷۰ باز کرد از درجه مشنو سرگ
آمد آورد با زین برداشت
کرد صافی چنانکه دُرد بماند
دارو و دیدده را بهم قریب
دیده بر وجه کار ساز بها
- ۳۹۷۵ نبود تا پنج روز بسته محرش
روز پنجم خلاص دادندش
چشم او دست رفت گشت در دست
مرد سی دیده سرگشاد نظر
حیر کان حیر دید مرد سپاس
- ۳۹۸۰ هل جان به روح دل رستند
از بسی روی که سر روی مرد
چون دو سرگس گشاد سرو آمد
مهرمان تر شد آن پری راده
حیر نیز از ضعف رضایی او
- ۳۹۸۵ گرچه رویش ندیده بود تمام
نقط شیرین او شیبیده سی
دل در او بسته بود و آن در اند
حیر تا کرد پیر هر سحری
شیرمائی و گیسله داری
- ۳۹۹ از گله دور کردی آفت گرگ
کرد محاررو بیابانی
بتولای خود عسیرش کرد
حیر چون شد بخانه هر گشتاح
بار جسد حال دیده او
- ۳۹۹۵ حیر از ایشان حدیث شر بهمت
قصه گسوه و حرمش آب
و بکه از سده گسوهش بر کند
این گهر صفت و آن گهر مردانیت
کرد کان داستان شمس از حیر
- ۴۰۰ [کان چنان تنداد سی جلی
چون شنیدند کان هر شته مرشت
قدرش از تمام گشت نامی تر
- بوشن داروی حسنگان از سرگ
کوشت چنانکه مغز باز گداشت
در بظرگاه در مسدود شد
حینه او در ساعی نشست
بسر سالی بخت بار بهاد
- وان طلالا نهاده بر نظرش
دارو از دمسدها گسادهش
سد بعه چنانکه بود بخت
چون دو سرگس که شکسته سحر
کر دم رسته شد چو گاو حراس
- دل گشسادند و روی بسو بستند
مهرمان گشته بود دحضر کرد
درج گسوه هر گشته گشت رستند
بر جسد جان آاده
مهرمان شد رسته رانی و
- دیده بوس بوقت حیر و حرام
نطف دستش بدو رسیده سی
هم در او بسته دیه و هی پیوند
بستی از راه چاکری کمری
کسری آهستگی و هشتماری
- داشتی پام حصه حرد و سرگ
چون از او یاب آن تن آسی
حاکم جان و مان و چیرش کرد
قصه بخت و جوی گشت فراح
کر که بود آن منم رسیده او ؟
- هر چه بودش رحیر و شر همه گفت
کانش تشنگیش کرد کباب
سد گر گسوه هرش رساید گریه
و آب داده تشنه را نگذاشت
روان بر حدیث رد چو راهب در
- بر صفت این شکوه را حلی [
چه ملا دند از آن زبانی رشت
شد پریسان ز جان گرامی تر

داشتندش چنانکه مایه داشت
 روی صحنه پرستشی می کرد
 ۴۰۵ حیرت‌نواره دل بدو سپرد
 کسود بر پناه آن گریه‌گر
 گشت ممکن نشد که این دل‌سند
 دحتری را بدین جمال و کمال
 ۴۱۰ من که باشم حورم بدرویشی
 به از آن سیت کبر چنین حضری
 چون بر این قصه هفته‌ای نگذشت
 در دکنم آن عروس سربخ
 شمع بود و بر سر آب رلال
 آن شب از رجنه‌ای که داشت دشت
 ۴۱۵ گشت سا کرد گای غریبه‌وار
 شور چشمم بانهاده ست
 چو بستان‌ریزه تو پروردم
 داغ تو سوتر از جبین من است
 گریه بجوی درون و بیرونم
 ۴۲۰ [حوان بر صوم سوین ندارم دست]
 شتر از یس میهمان شاید بود
 سرفیاض نواله‌جواری تو
 مگرم هم معصل خویش هدای
 گسرجیه تسبیح‌یام از دوری
 ۴۲۵ دیر گاهت کمر ولایت خوش
 حرم دارم که بامداد پگاه
 گر مصورت جدا شوم ریرت
 چشم دارم رچون تو چشمه‌سور
 همتم را گشاده‌بال کمی
 ۴۳۰ چون سخن گو سخن پا حر سرد
 گریه کردی از مچین بر حاسبت
 کرد گریه‌بان و کرد داده بستر
 از پس گریه سو فرو بردند
 بر سر آورده کرد روشنی‌رائی

سازین حیدتش مکس نگذاشت
 آب می‌داد و آتشی می‌خورد
 از وی آن جان که یافت بازبرد
 خدمت گوسفند و گاو و شتر
 با چو من مفلسی کند پیوند
 نتوان خواست جر بخلت و مال
 چون بهم چشم خویش بر خویشی
 زیسرکانه سر آورم صبری
 شامگاهی سحانه دوت از دشت
 چون گدایی شمع بر سر گنج
 تشنه‌تر رانکه بود او حال
 ر آب دیده شکوفه کرد گلش
 از غریب سسی کشیدی نر
 دل و جان هر دو سار داده ست
 نعمت از خون تو می‌خوردم
 شکر تو بیش از آمرین من است
 سوئی حوان تو آید از حوم
 سر بر حوان اگر بخواهی هست
 ۴۳۵ مگس حور و من شانه بود
 باید از من سپاسداری تو
 دهد آج آورم حق تو بجای
 حوهم از خدمت تو دسوری
 دورم از کار و از کلمات خویش
 سسوی خانه کسم عریضت راه
 میرد همدم رحلت درت
 که ردوری دم لعلاری دور
 و آنچه خوردم مر حلال کمی
 در زد آتش سحر جان کسود
 های‌هایی بر آمد از چپ و راست
 سره حش و دیده‌ها همه بر
 گوی آبی بند کاهردند
 ۴۴۰ کرد حسالی ره‌بشکاران جای

- ۴۲۵ گفت با حیر گاهی حوال بهوش
رفه گنبدت شهر خود باری
بعت و ناز و کامکاری هست
بیک مردان بسند عیان ندهند
حیر یکی دختر عزیز سرا
۴۲۶ رحمت مهربان و خدمت دوست
گرچه در راه مشک هست مهربان
گر نهی در راه و دختر ما
برچسب حیری به آزادی
هر چه دارم رنگوسب و شتر
۴۲۷ من صانع شمع بعت و ساز
خیر گداز دل خوشی شمع ز کرده
چون بدین فرخی سخن گفتم
صبح هر روز صبح چو بخت کمر
از سر طابع همان بعت
۴۲۸ کرد خوش در جوانی بخواست
بکاحی که اصل پیوند است
دختر خوش را سپرد به حیر
شبه مرده آب حیوان برفت
باقی خوش را به همسر خویش
۴۲۹ اویش گرچه آب حانی داد
سارمن زیستند هر دو بهم
عهد پیسته یسار می کردند
کرد هر مایه ای که با خود داشت
تا چنان شد که جان و مال و ریه
۴۳۰ چون از آن مرغوب و آب و درخت
حیر شد زان درخت صندل بوی
به ریل شمع کرد ستون دوشاخ
کرده از آن برگها دو انسان پر
زان یکی بد علاج صرع تمام
۴۳۱ بنا کس احوال برگ ناز گفت
تس شهری شتافتند از راه
گرچه بسیار چشاده می کردند
- ۴۳۲ برک و خوب و مهربان و حموش
خورده از هر می دگر جاری
بر همه بیت و به تو داری دست
دوستان بر بدشمن ندهند
بیت و مسا هست جیر مرا
رشد رشد که گویش به نکوسب
آشکار است بوی او بجهنم
همی از جان عزیز تر بر ما
حمارب کم به آمدی
۴۳۳ بهشت تب رسایه گسردی پر
مسیریم تا رسید رحیل قرار
سجده ای آسمان که باید سپرد
بر سر بر و دل خوشی حمت
سرع سانه چو بجلال در
ریت سلطان مشرقی بر تخت
کسود کار مکاح ستن راست
بهم اولاد از او بروند است
رهسره را داد بسا عطاره سیر
برک سر کرده بود ن جان یاهب
شوشی داد از آب کوثر خویش
تخارش آب رسد گانی داد
۴۳۴ رانچه باید نبود چیری کم
تجهشان بود شاد می خوردند
برگرانسانگان خود نگذاشت
سوی حیر بازگشت همه
برگرفت سوی صحر رحب
- که از او خلق بود در میان جوی -
چند بسیار برگهای فراح
بعمیه در میان بار شتر
زان دگر خود دوائ دیسه بسم
آن دوار ردیده داشت نهفت
که در او صرع داشت دختر شاه
به می شد مونس می خوردند

هر طبعی که بود دیشهر
تا برند از طریق چاره گری
همه بیچاره گشته در کارش
پادشه شرط کرده بود محبت
دخستر او را دهم به آردی
وانکه بیند جفا این دختر
مروى از تسبیح تبرکناز کسم
هر که می دلد روی آن بیمار
مهر سریده شنیده هزار طیب
این سخن گشت دو ولایت فاش
مهر خود را باد مهر می داد
حیرت مردم بین حیرت نشید
کس فرستاد و پادشه رگفت
سیرم رنج او فصل خدای
لبک شرط آن بود سدسنوری
این دوا را که رای خواهم گیرد
تا حدایم به صحت و پیروزی
چونکه پیغام او رسید شاه
تا اگر رنج او دو مار
حیر شد حدیثی سواجب کرد
سام تو چیست؟ گفتم نامم خیر
شاه باش حجه دید سال
در چنین شغل تیک فرجامت
وانگه او را به محرمی بسپرد
پیکری دلد حیر چون خورشید
گیاوچشمی چسو شیر آشفه
اندکی برگ از آن حجه درخت
سود و زان سوده شرفی بر ساخت
داد با شاهزاده شربت خورد
رخت از آن و به که سودا بسود
حیر چون دید کان شکفته بهار
شد پسران از سری مهرش

۲۰۷۰

۲۰۷۵

۲۰۸۰

۲۰۸۵

۲۰۹۰

۲۰۹۵

آهسته سرآمد شهر به شهر
آفت دیو را ریشیش پسری
دیو سودا رگون بازارش
که: هر آنکو کند علاج درست
ارجحش کسم به صمدی
بکنند چاره ساری در حور
مهرش از تسبیح سارکسم
خوار و مهر گشته بد از آن بیمار
چه رشهری چه مردمان عرب
لبک هیریک به آردوی معاش
در پی خون خویش می افتاد
داری رنج صرع با خود دید
کمره این خار من توانم رفت
و آورم با تو شرط خویش بجای
کسر طمع هست ستمرا دوری
از کسری خدای خواهم کرد
کنند سبب ستمم روزی
شاه دادش سبب دوستی راه
پسندشش بظلمت پیوزد
شاه پریمد و گفتم کای سره مرد
کاخترم داد از سعادت سیر
گفتم کای حیرمند چاره سنگال
عانت حیر باد چون مات
با بطلوت برای دختر مرد
مروی از باد صرع گشته چو بیه
شب سامو، روز ساحه
داشت با خود گره برورده صحت
مرد و شیرین که تشنه بر سواحت
ورد معاش فرو نشست آن گرد
خسودن و حشمت سکجا بود
حمت و ایمن شد از بهیبت عمار
هر سوی خانه کرد با دل خوش

۴۰. وای پسوای رخ سه روز هفته بماند
در سوم روز چونکه سر برداشت
شبه که این مؤده بر سر بر شبیه
دحر حیوش و اسهوش و برای
روی سر حلال رد بدختر گف
۴۰۵. چومی از خستگی و رنجوری
دختر شرمگین رحمت شاه
نه چو رفت از سرای خود بیرون
داد دختر به محرمی پیام
که ششیم که در خریدۀ جهد
۴۱۰. چون بهنگام تیغ تبارکهای
با سری کو نتج شد در حور
چونکه عهدش بود تیغ درست
مید سر تیغ تیغ بابت گرد
آب از او شد مر علاج پدید
۴۱۵. کنار او ر سترک ستون گفت
بسه که با دل ز عهد نگشاییم
شاه را بر رای آن سر حاست
حسیر آورده را بر رحمت شاه
گهری یافته شمردهش
۴۲۰. شاه گفت ای سزگوار جهان
حلمی خاص ددش از تن حیوش
سجده بین چند زیت دگرش
کله ستد گرد شهر و سرای
دختر آمد ر طاق گوشت نام
۴۲۵. چنانک و سرود و ریباروی
بر صای عروس و رای پسر
سر در گنج یافت سبط دست
عیش از آن پس یکم دل می رسد
شاه را محشم وری و بود
۴۳۰. دختری داشت در صای و شگری
با آب آینه رسیده ماه
خواست دستوری از شاه آن دستور
- با پدر حلال او نگفته بماند
حور از آن چیره که در حور داشت
پای بر کفش در سرای دوید
رشد بر رخت در میان سری
که بحر عقل کس بیافه حب
کردت باد رنج را دوری
بر حور آب شکر داشت نگاه
بدهش کم شد و شاد بیرون
با نگوید به شاه بیگوانم
پسدادش را درست باشد عهد
شرط حیوش آورد شاه سعای
عهد خود را درست باید کرد
نگه تاج هم نباشد نیست
گو یکی میز شو ستاج بماند
از وی پس بند سه یافت کند
کز جهنم جر او شاید حمت
ور چنین عهدهای عروس آیم
که کند عهد حیوش را راست
باز جستان و یافند پسر
شده نما پسر شاه سر ددش
رج چه داری بر حای حیوش مهر
از یکی ممکن بقیت بیش
کمر در حمایل گهرش
شهریان صاحب ششهر آری
دید داماد را چو ماه تمام
عانه خط بهار مشکین موی
حسیر داماد شد بگوری شر
سهر آسجش درست بود شکت
قش حوی و خوش دلی می خواند
حلق را سبک دستگیری بود
چهره چون حور رخ بر سر
ر آینه دمه هاش گشته شاه
که دهد خیر چشم ما را نور

هم شرطی که شاه کرد بخت
 و آن هم سبز گشت با او بخت
 یافت خبر از نظام آن سه عروس
 گاه با دحستر وزیر نشب
 چشم روشن گهی مدحتر شاه
 شادمانه دیش بدختر کرد
 از بکورویر و لطافت و رای
 تا چنان شد که سگ حواهی بخت
 شاه آن ملک از میان برخاست
 حکم آن ملک در شمار گرفت
 از ثقب سوی باغ شد روری
 شرکه همراه بود در سفرش
 با جهودی معاملات می ساخت
 گف کاین شخص را بوقت فرغ
 او سوی باغ رفت و خوش نشست
 شمر در آمد فراح کرده جیس
 حیر پر مید از او که نامت چیست؟
 گفت نامه سیئر سوری
 حیر گفت که هم خویش بگوی
 گفت بیرون از این فلزم نام
 خیر گفت ای حرامزاده خر
 شمر حلقی که نام شر داری
 تونه آسی که با هزار عیدی
 و آن مسترشد که در چنان تابی
 گوهر چشم و گوهر کمرش
 هم آن تشبه گهر برده
 تو سر گشتی و خدای بگشت
 دو هم چون خدایانی داد
 وای بر تو که شر بدگهری
 شرکه در روی حیر دید لحدت
 گفت ربهار اگر چه بد کردم
 آن نگر کسان چنان میر

کسرده سه را دوی حیر در صفت
 گوهری بین که چند گوهر صفت
 فاج کسری و تفت کیکووس
 بر همه کام خویش بافته دست
 کاین چو خورشید بود و آن چون ماه
 کز جهان گوی حسن او می برد
 در در حق شد بر او را بجای
 سرمدش سپادشاهی و ثعب
 حیر میسی که دکار او را راست
 سپادشاهی بر او قرار گزید
 ثعب کشد عیش با دل افروزی
 گشت بر دلت قصای سرش
 حیر چون دید روی او، شاد
 بر پس حسن باورید باغ
 کرد پیش استفاده تبیع بخت
 فارغ از حیر سوسه داد زمین
 ی که خواهد بر تو بر تو گزینست
 در همه کار نامه هنری
 روی خود را بحور خویش مشوی
 حواء تبیع بادی حواهی جدم
 هست خوبت حلال بر همه کس
 سیرت از نام حسود بتر باری
 چشم آن تشنه کندی بزی آب
 سردی آب و سددیش آبسی
 هر دو سردی و سوختی جگرش
 بخت بر رنده محب سو صرده
 مقل آن کس خدای باشد پشت
 ایسکم تاج و تفت و شاهی داد
 جانبری کرده ای و جان ببری
 در زمان خویش بر زمین بخت
 هر چه کردم برای خود کردم
 هم من شر نه، و نام تو حیر

- ۶۱۶۵ گو من آن ما تو کرده‌ام رحمت
 با من آن کر که در چینی خطری
 حسیر گار بکته رفت سر یادش
 شر چون از تیغ ییافت آزادی
 کرد چون شیر رفت بر اثرش
 گفت اگر حیر هست حیراندش
 ۶۱۷۰ رخت او هست، یافت آن دو گهر
 آمد آورد پیش حیر فرار
 حیر مومند و پیش او انداخت
 دست بر چشم خود نهاد و نگفت
 ۶۱۷۵ این دو گوهر معلومت ابرائی
 چونکه شد کارهای حیر نکام
 چون سعادت بدو سپرد سر بر
 [دوست آنجا که رهبر گردد
 [عسکر را استوار کسری داد
 ۶۱۸۰ سرگهی کسر آن درخت آورد
 و با وقت از برای دیم گزید
 آمدی زیر آن درخت قزو
 بر هوای درخت مستند بوی
 حیر مستند حری نگوشیدی
 ۶۱۸۵ صمدل آسایش روان دارد
 صمدل مسوده درد سر مرد
 [صمدل از رنگ خاک کی عجب است
 ترن چسی چو این حکایت چیست
 شاه جای از میان حال کردش
- کند از نام چون می مدرس
 کند از نام چون تو ساموری
 کرد حلی زکشتن آرادش
 مسی مد و مسی پرید از شادی
 تبع رد وز قضا پرید موش
 بو شری جر شربت بیاید پیش
 تبعیه کرده در مس کمر
 گفت گوهر بگوهر آمد ساز
 گسب هری را بگوهری بواجب
 کر تو دارم من این دو گوهر جم
 کین دو گوهر از دست سوراخی
 حلق از تو دید حیرهای تمام
 آهیش سقره شد پلاس حیر
 حار حرم و حاره زر گردد
 ملک را بر خود استواری دل
 راحت رسحهای ساحت آورد
 باحی سوی آن درخت بست
 ددی آن موم را ملام و درود
 جانه ر کمرده بود صمدل شوی
 جانه جر صمدل سپوشیدی
 سوی صمدل شن جان دارد
 تب ردن تلاش از جگر برود
 صمدل رنگ خاک از این مسامت
 سران شکسته گسست در ص
 یعنی از چشم بد بهار کردش

(۳۹)

شستن بهرام روز آدینه در گند سپید
 و الفسانه گمتی دختر پادشاه اقلیم هفتم

- ۶۱۹۰ روز آدینه کاین مقرر شد
 شاه با ریسور سپه ساز
 رهبره بر روح پشیم اقلیمش
 خانه را کرد آنتاب سپید
 شد سوی گند سپید فرار
 پسح صوت ریل به سمش

با بردن رحمت طایفه رنگ
[چون شب از سرما فلت پرورد
شده از آن چنان سوز دساده
خواست تا از صندای گند خویش
پس از آن کافری آن دسده
و آن دعاها که در لب افراید
گفت چون شه زهر طیف خواست

۴۹۵

شده رشیدی نکرد صیدان رنگ
چشم سده و سناره روشن کرد [
شب نشین سسپیده دم زاده [
آرد آواز لرغومش پیش
خواند بر تاج و بر سر بر بند
و آن چنان تاج و تاج را شاید
آچه از طیف چون من آید راست

حکایت

مادرم گفت و او زنی سره بود
کاشنایی سر رهسپردن
خوبی آراسته سهاد به پیش
[سره و سرغ و ریه های عراق
چند خو که خود نمودن نام
میوه های طیف طیف غریب
نگذر از سار - مثل مستان بود
[چون طایفه را از خویش خوردیم
در هم آمیخیم جدا شد
هر کسی سرگذشتی از خود گفت
آمد افسانه تا سیم پری
دل غریبی که چون سخن گویی
سرگشاد از عشق چشمه سوز
گفت شیرین سخن جوانی بود
میسی گشاد داشت آموری
آگه از علم و از کمالش نیر
داشت پدای مشکلی باع ارم
حاکم از روی خوش غیر مرئی
ر همه دل بود چون میانه بار
آب در زیر سروهای جوان
سرع با مرغ مرکبیده هوا
نیر جاری که در گلستان بود
[زیر سروش که پای در گل بود

۴۹۶

۴۹۷

۴۹۸

۴۹۹

۵۰۰

پیرن گرگ باشد او سره بود
سرد مهمان که حاش آبدان
خوردیها چه گویم از حد پیش
گورده و کیچه ها و رقاق [
سعی از پسته سعی از پادام
از ری انگور و ز سپاهان سب
که همه خانه بارستان بود
سمن آهنگ پرورش گردیم [
من و چون من فسانه گویی چند
یکی از طایق و دیگری از جف
شهد در شیر و شیر در شکری
سرع و سعی از آن سخن جفنی
عاشقان را سر آورده سوز
کو طریقی شکرستانی بود
سوسی وقت مجلس سروری
پارسایش شهر از همه چیز
باعث گرد باع او چو حرم
میوه های چو میوه های بهشت
همه گل بود بی میانه جبار [
سمره سر گرد آبهی روان
از عرس سه در میان هوا
تر پی چشمه رحیم سمن بود
سوا داده هر که را دل بود [

- ۴۲۲۵ مر کشیده رجعت پرگارش
[از سناهای برگشیده سنا
در ثمنای آچنا: ساعی
مرد هر هفته ای راه فرخ
مر: پیراستنی سخن کشی
تازه کردی بدعت برگس جام
ساعتی گورد ساع برگسی
رفت دوری موقت پیشگاه
۴۲۳۰ ساع را دید بسته در چون سنگ
مطرب آواز برگشیده و سار
ساع پر شور از آن خوش آوازی
حوب رویان شاد مر کردند
۴۲۳۵ دستانهای نگار مرسته
رقص در هر درجهی افتاده
حمیمو چه کواثر عاشقانه شید
به شکویی که مرگرایید سر
در می گوشت کس بناد خواب
گردد مرگورد ساع مرگودید
۴۲۴۰ بر در ساع خود چو راه سیاف
شید درون تا کند تماشایی
گوش بر نغمه ترانه مهد
ر شورش ساع سگرد که ز کمس؟
۴۲۴۵ بر کسیران بسوستانا سرور
در سمن بر نگشاهان بودند
تب بر آن حور پیکران چو ماه
چون درون رفت مواجه از سوراخ
رحم در داشتند و حسندش
۴۲۵۰ حوچه در داده تن بدان خواری
بعد از آردش بچنگ و مشت
کای تو دهنه گهر چه کار است این
[کای ردع تو باغ باخشود
چون ساع کسان در آید درد
- چهار مهره سچار دسوزش
چشم بد را بود دروی راه]
بر دل سمر توانگری دعوی
سندش شدی بدیدن ساع
مشق مسوری، غیر آعشتی
مهره و دادی از سفته پیام
سار نگشادشینی و نگشینی
سار در آن ساع روضه یاد راه
ساعان حبه بر وارش چنگ
کافریں باد سرچنان آواز
دل مسوازب در او بجز نداری
رقص کردند و داده می خوردند
حور و روان سمر آهسته
مبود دل مرده برگ جان داده
جام حصار نبود جامه درید
به کلبی که برگشید در
سرو در رقص بود و گل در خواب
رو همه ساع هیچ راه بدید
رکن دیوار خوشتر شکاف
مسسوفیه سمر آورد پای
دیندن ساع ر سناهان بهد
ساع چه ست و ساعان رجیست؟]
که در آن مومنان مدد آو رور
کر ترود دمی نیاسودند
چشم نامحرمی ساند راه
سافندش کسیرگان گساح
درد پنداشند و سبندش
ز چه ؟ از تهمت گنه کاری
سنانگی پیش مرزدند در شب
در ره شرع سنگ و غار است بین
یست ایضا رقیب ساع چه سود]
ردش هست ساعان و مسود

- ۲۲۵۵ [ما که بختی محبوب حقیقت
[نا نو ای نقبازن در این پرگار
مرد گفتا که باغ باغ من است
[با دری چون دهقان شیر قراح
هر که در مدح خود چنین آید
۲۲۶۰ چون کتیران محال او دیدند
یافتندش در آن گسوهی راست
صاحب باغ چون شناخته شد
سود محبوب و جوان و باده گوی
آشنای گسردنش روا دبستند
۲۲۶۵ [شاد گشتند از آشنایی او
دست و پایش زینند بگشادند
[عبرها خواستند سیارش
[پس بملری که خضم بر شود
[چار بردند و رحه راستند
۲۲۷۰ چون شستند پیش خواجه یار
که در این باغ چون شکفته بهار
میهمانست دستانان را
هر زنی خوب رو که در شهر است
همه جمع آمده در این بهاند
۲۲۷۵ هنر آن را که با تو بد کردیم
حیر و با ما یکی زمان بحرام
[روی درکش بکنج پنهانی
هر بنی و که دل در او بندی
آوریمش بکنج حسنه تو
۲۲۸۰ خواجه را کان سخن نگوش آمد
گرچه در طبع پارسایی داشت
مردش مردیش را بمرمت
با سمن میگان سیم اندام
گفته بودندش آن دو مایه ساز
۲۲۸۵ تا بجایی رسیدشان نورد
پیش آن لاهستان قهر بهشت
خواجه در غرقه رفت و ست درش
- شاید اردست و پهای بستمت [
در گندری در آیی از دیوار ؟ [
بر من این دود از چراغ من است
چون در آیم چو روبه از سورج ؟ [
ملک از او رود بر زمین آید
ور نشانههای باغ پسر میدند
مهر پیشست و داری مرحاست
هر دو را دل به مهر قافه شد
زن که دیدن از او تو دست شوی
رنکه با طبعش آشنا دیدند
سعی کردند در رهشایی او [
سوسه سردست و پهای او دادند
هر دو بکند شدند در کدش [
رخنه باغ استوار شسود [
او شمعون بهرمان رستند [
ناله گشتند قسقه های دراز
که از او باد خواجه سرخوردار -
میاهریان و میهرنان را
دیده راز جملان او بهر است
شمع بی دود و نقش می دانند
- گرچه آن بد بختی خود کردیم -
تا سر آری زهر که جوهری کم
شادمان بین در آن گل افشانی [
مهر بروی می و سپیدی
تا بهد سو بر آستانه تو
شهرت غصه در غروش آمد
طبع با شهرت آشنایی داشت
مرد بود از دم زنان تشکیمت
پای برداشت بر امید تمام
قسمه حوجه کبر واز
که بدان جای دل قرار آورد
عمرهای بود بر کشیده ز حفت
ناله گشتند بانوان و پسرش

- بود در ناف عسره سور حی
چشم حواجه ز چشمه سورح ۴۷۹۰
[کرده بر هر طرف گل افشانی
روشنی چرخ دیده همه
[هسر عروس از ره در انگیزی
زدهایی شسته سرگش
[سار پستان بلند و سبب رخ
[ببخ را سبب و سار کم بود
بود در روضه گناه آن ستر
حوضه ای صافه رنگ رخام
[می شد آبی چو آب دیده در او
گردد آن آبدان روشسته ۴۷۹۵
آمدند آن ستر حیرگامی
گرمی فتاب صافه سار
صوی حوض آمدند سارکن
صبره کنند و سیلاب شدد
[می زدند آب را به سبب مراد ۴۸۰۰
ماه و ماهی روانه هر دو در آب
[ماه در آب چون درم ریود
مساه یشار در آن دلاوری
ساختی دستانت می کردند
[این شد آن راه مار می ترساند ۴۸۰۵
سیسوی همه مستور انگیز
حوی شیری که غصه شیرین داشت
حوجه کن دید حای صبر نمود
نود چون نشانی که باشد صفت ۴۸۱۰
[با چو صرعی که ماه نو بید
رنگ به رنگ خوش از گرفت جوش
استخوانده چو درد پنهانی
صوی هر سرو قتی می دید
[خواست تا در مأن جهد گساح ۴۸۱۵
[بک مارش نکرد گساحی
- روشنی تسانه در او شمشای
چشمه ای تنگ دید و آب قراح
سبب سانی و سار پستانی
خوشتر از مویه دمیده همه
[کرده بر سور حدود شکری
به تریجی رسیده ساربخش
[سار آن سبب بر نوشته به بخ
[حاضه گرفتار ستم بود
چمی بر کنار سار و ستان
حوض کوثر بر او نشسته سلام
[ماهانی ستم ندید در او
سومن و سرگس و سمن رسته
حوضه دیدند ماه با ماه
و آب چسبون آفتاب صافه شان
گهره از سید قرطه سارکن
وز نظارت چو در آب شدد
[می بختند سبب را به سولاد
ماه تما ماهی اوفتاده به تبار
[هر کجا ماهی است سرحرد
حوجه را کرد ماهی انگیزی
سر سمن ریشخند می کردند
سار و سارح و کرو کردند
[مار می گفت و راف می نشانند
کنسته سرحاد راه نینته شیر
سر در آن حوضهای سمن داشت
لک گساحی بداشت چه بود
آب سبب بر او سبب دست
[سرحهد گاه و گاه ستمند
از هر اندام سرکشیده عروس
آنچه دانی چنانکه می دانی
[قامتی می نیامتی می دید
[سرخش از رخنه مارش از سوارح
از چه از راه تنگ سوارحی

شسته رویشان چو روی گل شستند
 آسمان گون پرند پوشیدند
 در مین بود لغتی جنگی
 آستانی هلال عقیق او
 [عمرش از عمره نیز پیکار تر
 وقتاده ز سرو پر بلوش
 به عسری هزاران مرده
 چون به دستار زدن گشادی دست
 حواجه بر فتنه‌ای چنان از دور
 [گر چه بودند هر یکی ماضی
 راهی از راه رفت پستیانی
 بعد یک ساعت آن دو آهو چشم
 آهوانگیز آن خستن بودند
 آمدند از ره شکر بسیاری
 حواجه را در جنگه دیدند
 کز همه نعمتان حور نژاد
 حواجه نقشی که در پسند آورد
 [گفت کان لغتی که ما جنگ است
 بر نگفته حور برجستند
 آن پرزاده را به صد سیرنگ
 [به طریقی که کس گمان نبرد
 طره را چون به عرق پیوستند
 حواجه را سی حور که او اهل است
 و آن بت جنگ زن که تاجه بود
 و آن پیسری پیکر پسندیده
 [چون در او دید از آن بهی تر بود
 حواجه کز مهر ناشکیب آمد
 گفت نام تو چیست گفتا بحب
 گفت پرده‌ت چه پرده گفتا بار
 گفت اصل تو چیست گفتا نور
 گفت بومه دهی، گفتا شصت
 گفت آبی بدست، گفتا رود
 حواجه را جوشی از اسحواں بر حست

چون سمن در پرده‌ها رستند
 بر به آسمان حروشبیدند
 روی روسی و زلف چون رنگی
 رطبی ناگزیده کس لب او
 حندش از قند شکر افشان تر
 نثار در آب و آب در ساروش
 هر که دیده براسرش مرده
 عشق هفیر و عقیق گشتی ست
 فتنه تر ز آنکه هندوان بر نور
 او در آن جمع بود چون شاهن [کساری
 کساری بسین رهی مسلماتی
 کاتش برق پوشان در پشم
 آهوان را به یوز بنمودند
 کرده ریز قصب کینه‌داری
 عیاجانه رکاب پر میدند
 سیل تو بر کدام حور فتنه
 در مسیان دو سقش آورد
 دخترئ حوری با سنگ است [گفتی
 گفتی آهو به شیر سر مستند
 آوریدند با نوازش جنگ
 و بر برد زن دو شعله جان نبرد
 عرق را طره سین که درستند
 یار او اهل و کار او سهر است
 آن عرص را چو جنگ ساخته بود
 در در او پسند بود نادیده
 آهش سیم و سیم او زر بود
 با سسپی سرو در عقیق آمد
 گفت جانت که است گفتا بحب
 گفت پیشه‌ت چه پیشه گفتا ساز
 گفت چشم بد از تو، گفتا دور
 گفت هان رفت هست، گفتا هست
 گفت باد بین مراد، گفتا بود
 شرم و رندی از میان بر حست

- درب دلبر گرفت چون چنگش
 ۴۳۵۵ مویه و گناز مرشکر می‌برد
 گرم شد مویه در درانگیری
 حویست تا بوش چشمه را حاره
 چون در آمد سیاه شب بگور
 حایک مست بود سحری بافت
 ۴۳۶۰ غره دبیر نه شد سرود آمد
 امر زمویی و آن سمویی رس
 تا بسندشان سو آن سر راه
 [حایک گوشه گرفت از غم و درد
 سد کسری شد با یاران
 ۴۳۶۵ ریحهای گدازه پیش نهاد
 ساله چنگ را چوپند کرد
 گمت گر چنگ من ساله رور
 عاشق آن شد که جنگی دارد
 [عشق پوشیده چند دارم چند
 ۴۳۷۰ مینی و عاشقم سرور از دست
 گرچه مرجان عشقان حوازیست
 عشق با نمویه آشنا بود
 عاشق آن به که جان کس تسلیم
 نسو که جنگی چو در رعل افشاند
 ۴۳۷۵ آن دو گوهر که رشته کش بودند
 در د افشاندن که در دو چراغ
 بسوی پادشاه گشته را حست
 باز جسته از حقت کار
 هر دو تشویر کار او حورودند
 ۴۳۸۰ هر دو با او بر از می‌گفتند
 کاشک یس حایک و هن سریم
 [مگر رسم بر سبانه حویش
 مگر آن ماه را که دسر پوست
 [رور روشن سپید کار بود
 ۴۳۸۵ کاین سخن گفته شد روانه شدند
 شب چسو ریمر سمور انسانی
- در سر آورد چون دل تنگش
 مکه حویش را سرور می‌برد
 داد گرمی نشانه ر تیری
 مهر از آب حیات بر دورد
 در چنگ خودش کند برور
 حشت بر حطب رحنه شکافت
 کار بیکان بند سبانه
 این از آن سو شد آن ازین سو جیت
 دور گشتند از آن فراخی گاه
 ربه در گوشه ای و غم می‌خورد
 بر دو سر و گره چو همکاران
 چنگ ر در کنار حویش نهاد
 عشقان را زبانه شیدا کرد
 باد بر خستگان عشق درود
 بسمرستی شکستگی دارد
 عاظم عاشقم بباگ بلند
 ۴۳۸۵ میر باید رهبر عاشق و مست
 تیره در عاشقی گشته کسارست
 مویه و عاشقی رو بود
 عاشقان را رتبع تیر چه بیم
 حسب عالی عذیب صفت بر خواند
 در نشاند و سماع حویش بودند
 نسید سادی رسیده بود رماع
 چمور ربحاردمش رسند
 باد شرحی که گریه آرد باز
 ساز تسمیر کنار او کردند
 بکته های دراز می‌گفتند
 از توب کنار کس بهر بزم
 که کس امشب رود مدانه حویش
 امشب ان سرکارگیری چست
 شب تارک پرده حار بود
 ۴۳۹۰ با بیان بر سر سبانه شدند
 کرد پنهر درج بر طای

نبع يك صبح آفتاب گشت
 آمدند آن ستار وفا کردند
 سرو نشسته بحوی آب رسید
 حای خالی و آنچنان پیری ۶۳۹۰
 حواجه را در هرق همت اندام
 و آنچه گفتن شایدش با کسی
 خواست ف در سفل سینه شود
 گره و حشوی از سر شاهی
 جست بر موش و بر زمین افتاد ۶۳۹۵
 هر دو جستند دل رمیده رجای
 دور گزشتند بارمیده بکام
 بوشب رف پیش بوشلای
 چنگ میزد بچنگ در می گفت
 سروین سر کشیده قد سید ۶۳۹۰
 بسمل آمد شست بر سر شاح
 ساعمال باغ را مطرا کرد
 جام می دید و سر گرفت بدست
 ای بتاراج سرده هر چه مراسب
 گرچه با تو رکرد خود خجتم ۶۳۹۵
 راز رازان پسرده را سساراش
 باز رنستند و هضمه می خوردند
 خواجه چون بدگان روعن دزد
 در حرمده سحر باری سنگ
 حسیره گشته رحام تدیری ۶۴۰۰
 باز جستند از آنچه داشت بهمت
 در من گشت این نهفته کاران
 بار گشتند و راه نگشادند
 آمد آن دستگیر دستان ساز
 خواجه دمش گرفت و رف رپیش ۶۴۱۵
 ناک بر تالک شاهی هوجت
 [زیر آن تخت پادشاهی قاج
 دستان را سمهر پیش کشید
 [رادمروی بسدل خرامانی

جوشن شب هوار میخی گشت
 وان صمم را بلوردها کردند
 آفتابانی بهما هتاب رسید
 که کند صبر در چنان کاری
 خون بجوش آمده بچتن کام
 با تو گفتم نعود الله و پس
 طوق با طای هر دو جمع شود
 دبد موشی بکنج صوراحی
 حواجه را حشت مرجین افتاد
 تاب در دل فند و ناک در پای
 فیه پخته من که چون شد حمام
 چنگ را سر گرفت سیم شان
 کسرعوان آمد و بهار شکفت
 حیده گل گشاد حقه فند
 و در باران هشت گشت فسراح
 شقایق آمد در او نشا کرد
 سنگی التاد و جام را بدکست
 جزو کار من مگردد راست
 بی تویی در حساب نیست دلم
 آگسسهی داد یکنیک از رازش
 حواجه را جست و حوی می کردند
 حمزه سرده گدار گرفته سرود
 ریر شمشاد و بد و سرو و حدنگ
 سردمبه رسموشن خمیری
 ناک سیمک بسا دو رادار نگفت
 که بیاری رسید یاران
 آب گس را نگس فرستادند
 مهر سو کرده مهران را ساز
 تا بجایی که دید در حور خویش
 سه بر اوج گاه سحاب شنب
 مراعت نشیگاهی ساخت {
 حرم قدر کنتر خموش کشید
 چون من بر ساد سامانی [

- ۴۳۳۰ در کنارش کشید و نادری کرد
خواجه را به درآمده بکنار
مهره خواجه خانه گیری کرد
چون بر آن شد که قلعه ستاند
موش دشتی مگر رنایک بسد
۴۳۳۵ کرد چون مرغ سررس پرواز
سرزمین آمده آسپان حلی
بانگ آن صر رفت میل میل
[بسیار مانگو دراز فساد مهر
خواجه پنداشت کاملست مجنگ
۴۳۴۰ کفش بگداشته راه پیش گرفت
وان صم رف با هزار هراس
چون رسانی بر آن نمود درنگ
گفت گفتند عاشقان نادری
خواست کبر راه درویدی
۴۳۴۵ در کنارش کشید چنانکه خواست
از ره سینه و ریختندش
خواست تادست بر در کعبه
[بطرزد مکر برآمید
ناگه آورد بسته مجموعایی
۴۳۵۰ مباد پسر وانه را در آمده مور
ای همه صرب تو کز وازی
پردا کز دهی مرا نه رواست
چون هر گشت یار دستان
سوی خواجه شدید پورش ساز
۴۳۵۵ [شرم زد گشته در رجه شده
سوز شگوری و دلبری
حبال پرمینه شد حکایت کرد
چاره سازان بسجاده های خودش
بر دهن شده بسته نگشادند
۴۳۶۰ که در ایس کسر کار دان بر مانی
وخت گسار آشنایه جایی ساز
ما خود از دور ره نگه نظریم
- ۴۳۶۵ سرو ما گل قران نادی کرد
دست بر کار و پای رفته رکار
هم بساطش گرو پذیری کرد
آتش بی ر سبه آب میشتند
دیده بود آحت کدویی چند
لژ کلوها رسن برید بگاز
هر کدویی شکس چون طمی
طلی آنگه چه طلی، طلی رحیل
[هو آزاد شد ریسنه یور]
شحه نا کوس و محبت با سنگ
بر دبال کار خوش گرفت
پش آن همدان پرده شمس
برده در گشت و ساحت پرده چنگ
رفت یساری سسایدان ناری
سند از وصل او مرویدی
سرخ گل در کنار سرو رواست
سمت و ناری حورده ریستانش
نفسن گنج حرانه باز کعبه
بطرحور ر لاله حور ریزد
ثب عسلط شد چنان نمایی
تشنه گشته رآب حیوان دور
رحمه ای رو بر دست انیداری
نگدرد با سو من پرده رانست
رو عسر یسافتند همروان
یسافتندش کشیده پای دراز
بر مو حله آرمیده شده
بر کشیدندش از چنان خواری
آسپه در دوزخ آورد دم بسود
دور کسودند دان حبال بدش
سیدنی را سو عده حل دادند
چشم سیدر و مهراتر باش
کلفت آسپه سازد پردا
پاس درانه پاس ره داریم

آمدند آنکسهی پذیره کار
 تا دگر باره نسرکازی کرد
 آمد از خواجه پار غم برداشت
 سر رانش گرفت چون مستان
 [بود در کج ساخ جایی دور
 نسرکشیده هم بدیواری
 خواجه زن به بیعت بازگهی
 [یاسمن را هم درید بهار
 [شد صدرش گشاد و شرم بهمت
 حرم گل در آورید سر
 میل در سر نهادن برفته شور
 رویهی چند بود بر در غر
 گهرگی آورده راه بر سرشان
 رویهان از حرام مولی گهرگ
 سوزیمت شدند و گهرگ از پس
 سر دوندند سر دوچاره سنگسال
 خواجه را سازگه افتاد از پائی
 خود ندانست کن چه واقعه بود
 دل پرانیده و جگر پر خون
 وان پیر یخ زسی پریشانی
 آن دو گیلخ برابر افتادند
 دامنش دلیری گرفت بدست
 [بانگ روی رده که این چه فن است
 چند بر هم ری جوانی را
 [با عریی روی دساری
 چند بار افشش وها کردی
 او بسوگند عذر ها می خواست
 تا زیسته رسید خواجه برار
 در خجالت ز سرزنش کردن
 گفت زنهار دست از او در یسد
 [چون گناهی نیامد از مای
 [گهر گناهی درین خیانت هست
 گوهر او زهر گنه پاک است

پیش آن سرورند گهر صدر
 خواجه را بیعت دنیواری کرد
 خواجه کان دید خواجهی نگداشت
 جنت بیعتی در آن مستان
 یاسمن خرمی چسبید نور
 بر سرش پیشه در بش هاری
 ساخت اندر فضاش کارگهی
 یازین را در لو کشید پل
 منهدری دگر که نتران گفت
 مسر مساند در میان شکر
 سازی باز کرده گسد کوز
 بهم افشاده از برای شکر
 قاکند دور یک ردیگرشان
 کبانی سود سهمناک و بزرگ
 رهشان بر ساد خواجه وس
 رویهان پیش و گهرگ در دنبال
 دید افشگرگهی بجست از جای
 پنا سر هنه دویسد و حاک آلود
 تا چگونته رود زباغ سرون
 آمد بر رمیش پیشانی
 کن همه باز و عشو اش دادند
 کاشب از دست ما محرومی جنت
 در حمال تو این چه لهرمن است
 کشتی از هشوه مهرمانی را
 نکند هیچکس چنین سازی
 چسند نیرنگ و کسب کردی
 شنیدند از او حکایت راست
 نهم را دید در میان دو گار
 زحم این و نعلای آن خوردن
 پسر آزردده را مبارارید
 به از این سایش زدن راهی
 سوی فحلان کشید پاید دست
 گهر گناهی بود درامن حاک است

- ۴۶۸۵ چالکان جهان و چالاک
کسار ما را عیانیت لالی
[و آن نفس ها که کرد ما را حرد
سخت ما را چو پارسی در
تکه دپوش نکام خود بکند
۴۶۹۰ سر حرام آنکه دل نهاده بود
با عروسی بساز پریچهری
حاشیه تکیو جوانی در
[نک چون عصمتی بود در راه
کس از آن میوه در بر نه خورد
۴۶۹۵ چشم منم گونه دم و در بر
آپچه شده شد، حدیث آن نکم
توبه کردم به آشکار و نهان
که اگر در اصل بود ناخیر
بحالاش عروس خویش کم
۴۷۰۰ ساریس چو حب او دیدند
سر نهاد پیش او سر حال
که در او تحم نکویی کارند
ای پست و سجا که ربح نمود
وی سا دردها که در مرد است
۴۷۰۵ [بازگشتند نهان از نسا
چون سر آمد رکوه چننه سور
صبح چون عکوت اسطرلاب
[سادی آمد بکم گرفته چراغ
خواجه بررد علم سبطانی
۴۷۱۰ ریش عشق بازی شب دوش
چون شهر آمد از وادی
ماه دوشنبه رساند بهمه
لعل بافته و سرحد صفت
گسر سجوی رمرغ تا ماهی
۴۷۱۵ دولتی سین که یسوت آب رلال
چشمه ای یافد پالاک چون خورشید
در سپیدی است روشنائی روز
- همه هستند بده پاکان
از گنجه داده بود بر حلی
آبینی را به فی می برد
از چنان کار بد رهایی داد
بیک شد هیچ بیک به بکند
- دور از پس جا - حرام راده بود
بکند هیچ مرد مدبری
بسم کی و مهری دارد
سوار روت پیش گاه
که یکی چشم بد در او نگرد
حال از بسط شدت به بر ما
ایستاده دارم سدر زمان نکم
در پست برقم از حسدای جهار
وین شکاری بود شکار پذیر
حلمس آنچه هست بش کم
[حداقرویش پتر میدد
کافین بر چسب عینیه پاک
و مگرشت سبش نگه دارد
ربح پنداشند و راحه بود
همه جار دارویی در آن درد است
حیره گشت زچرخ نصبت باز
کرد از آفاق چشم بد را دور
بر عمود رمی تید لعل
ساعت را بشهر مرد زیاع
رست تو بند و بند و فریانی
آمده حاضرش چو دل مجوش
کرد مضمود را طیسگری
سب کایس چنانکه باشد عهد
مرغ بیدار گشت و ماهی صفت
همه را باشد این هواخواهی
وانگهی خورد از او که گشت حلال
چون سن صافی و چو سم سپید
در سپید سب به جهان فرور

همه رنگی بمب آلودهست
در پرستش بوقت کوشیدن
چون سمن سینه زین سحر پردخت
وس چنین شب سی سار و شاد
بسر رحش آسمان گمشده ساز
باده می خورد از کف ساقی

جز سیدی که پاک پالودهست
ست آمد سید پوشیدن
شه در آغوش خویش جایز ساخت
موی هر گسندی کشید ساد
کسره درهای هفت گشت باز
کرده اندوه و غصه در باقی

(۴۰)

صفت بهار

چون به تلخ مشتری و رحل
سیره همروش جو سی باب
باف هر چشمه رود صبی شد
بشت بو گشته خاک عودی پوش
[همستدال هوای نسوری
[باد نسوری از نسالة مو
۴۵۲۵
ریشی سر بسوزد در دین حاد
[ششم از خامس انبر شست
سرف کافوری از گریوه کوه
سره گوهر نمود پیش ر
[سرگس تر بچشم خواب آورد
۴۵۳۵
ساد صبح از نسیم نایه گشتی
[سر و کر سایه بادبان رده
چشم نیلوفر از شکوفه خواب
[عسجه های بو از شکوفه شاح
سوسن از بهر تاج سرگس مسه
[از شادایل شمعهای سهار
[شسید سرشک در دیده
[کتابانوحی گل به آب حیات
[سرگ سرین نگوهر آورد
[جمع بر جمع ست سر بگوش
[گشته هم سرگ و هم گیا راسی
۴۵۴۵
میل از حوشه های مشک آمیز

شاه انجم زخوبت شد بچشم
چشمه آب زنده گانی یافت
هر سیلی سسسلو شد
بباده خو گشت باده ناله فروش
[رسترو شد بعالم نسوری
[با ریاحین نهاد جان بگرو
رنگ خورشید گشت از آینه پاک
گرمی اندام زمهریر شکست
رود را آب دیده داد شکوه
داد مسسوسری آفریش را
هر که را چشم دید خواب ربود
سر سواد بخته عالی سای
جمع شمشاد را شکوه رده
جسان در انداخت به ممکن آب
کرده لؤلؤ چو سرگ لاله فراح
شوشه در نهاده سرکف دست
می نیامت ستاره کرده سار
رعمران خورده باز خنده
بر شادیق چون شسته سرات
شاح سوسن بتو تیا سود
دیم آسا فکشته سر سردوش
بن سمرانه و آن بمقراضی
سر قمر فل گشاده عطسه نیر

[داده حمیری بشرط هم‌مهدی
سوی سیمر از حرارت خویش
عمیقه با چشم گاوچشم نیاز
گل کاهردوی مشک‌سسم
مشک بید از درخت عبودشان
ارغوان و سمن برچر بید
رفت برگ‌دیر باد حران
گل گمر سست در شهبه‌هی
سبل آواز برکسده چو کبوس
[سرخی گس سیریدانی
سر سر سرو بانگ همتگان
سای قمری ناله محری
[باگ دراج سرحوالی کشت
[رسیدوان از بهشت‌نامه رسد
عبدالل از سوای پرده سنگ
ساع چون لوح نقش نه شده

۲۵۵۴

۲۵۵۵

۲۵۵۶

سسم را حط و یعهس
عسرب چرخ ر گداخته پیش
سرخ با گوش پیلگوش برار
چوب با گوش سار بر زر و سم
گناه کاهور و گناه مشک‌نشر
رابتی بر کشیده سرخ و سپید
شاح بر برگ بید دست‌گران
مهاک چون باد در هوا حوایی
همه شب تا بوقت بانگ خروم
پسند و پش‌ان سسلطانی
چمون طرب‌برود دل‌سواحتگان
خنده سوده رکسام گسک دری
کرده تخطی بتهای بهشت
در شب اراد خوانده حرفی چند
گشت عریث چون برشم چنگ
سرخ و ماهی شاصند شده

(۴۱)

آگاهی یافتن بهرام از بیدادکردن وزیر

شاه بهرام در چنین روزی
از نمودار هفت گسب خوش
چارندای رسیده پکی چست
چون درآمد در آن بهشتی کاح
کرد یو خسو و آفرین دراز
گفت باز از نگارخانه چنین
مسند پسیمان شاه را فهور
[چسپیان را وفا نداشتد و عهد
شکری تسیم بر کشیده باوج
سیمی آمد گرفت صحرایی
گر شه س کار را ندارد پاس
شه چو زمین قلمه یافت آگاهی
پیش‌رانکه در سر آید دام

۲۵۷۵

۲۵۷۶

۲۵۷۷

کرد شاهانه مجلس افروزی
گسندی را آسمان فراخته پیش
راه شش طایق هفت گسب جت
شد دلش چون در بهشت قریح
سر به سجده نهاد و سرود سطر
جوش لشکر گرفت روی رمب
شد دگروره ر بیک‌عهدی دور
زهر باشد درون و بیرون شهید
تا نه‌چمون رسیده فوج به فوج
هر بهنگی در او چو دریایی
چسب حوای با خورید به طایس
در سلا جت عانت حوایی
دام از می‌کشید و دست از جام

رای می‌زد که از کفایت و رای
 جر نگین و سپه مدید پناه
 چون سپه باز جست پنج مدید
 هم نهی دید گنج آکنده
 مانند صاحب جو شیر سی‌رمن
 شه شایم که داشت دسوری
 نام خود کرده ران جریده که خواست
 روشن و راستیش من ماریت
 [داده شه را بدم نیک هرور
 تا وزارت محکم سرسی بود
 راستروشن چو زو وزارت مرد
 شه چو مشغول شد توش و ناز
 فیه می‌ساخت مصلحت می‌ساخت
 گفت خلق آرزو طلب شده‌اند
 نسبت شایه را سرور و بزیب
 گفت اگر مالشی دهیم رواست
 [بسمت ما زره میری‌شان
 گور نمایم‌شان برقی و بهوش
 [مردمانی شدند و بدگهرند
 گرگ را گرگ‌ند باید کرد
 حاکمینی که زاده رمی‌اند
 ددگان در وفای نظر نسند
 خواننده باشی ردم غمزدگان
 جاء جمشید خور چون کرد
 [مال‌شان آب حوض و بشان میر
 [آب کز خاک تیره‌وش گورد
 شاه اگر مت خصم هشیار است
 چون سست ز پادشاه شود
 از شاهی کو سیاست انگرد
 دیو باشد رعیت گستاخ
 جهد آن کن که از سیاست خویش
 سفر بی به آشنایی کمر
 شه باید ماست پاده‌پرست

۴۵۹۰

۴۵۹۵

۴۵۹۱

۴۵۹۵

۴۶۰۰

۴۶۰۵

حصم را چون به‌سر در آرد پای
 کالت صورت است گنج و سپه
 چون به گنجنه رب گنج ندند
 هم سلاح و سپه پراکنده
 طو و رحیر و مملکت رمدن
 صاحب ترمی از حله دوری
 راستروشن ولی به روشن و راست
 راستی کز و روشنی تاریک
 و او رتعلق نیست نامی دور
 در وزارت خدای ترمی بود
 راستی‌ها و روشنی‌ها مرد
 نو پیداد کرد دست دراز
 مال می‌جست و ملک می‌اندوخت
 شوخ و گستاخ می‌داد شده‌اند
 داد بر کسیمی فته فریب
 تا شود کار مست از ما راست
 دده در کبار ما دلیری‌شان
 [بلال را چشم بند ممالد گوش
 بوسانی ز گرگ و هگ مترد
 رقص روساه چند باید کرد
 ددگانی به صورت آدمی‌اند
 حکم را جر به تیغ سر نسند
 که ساوش چه دید از ددگ
 سرور بیدار چون کردند
 گند آب او به حوض ماند دبر
 هم به تدبیر خاک خوش گردد
 شانه گور حنّه درد بیدار است
 پادشاهی برلر تاه شود
 دشمن و دیو هر دو بگریزد
 چون گذاری به پانی فرح
 شکسی روی ریاست خویش
 کس خود تیغ و شمشیر و من
 من لالم دارم و تو تیغ به دست

۴۶۰۰ از تسو قنبر و زمین سود تدبیر
 محشم را بحال مالش کن
 يك و بد بر تو هست هر دو حلال
 حواری کن خلق را بچاره و جیم
 چون رعیت رسول و حواری نور
 ۴۶۰۵ باد شاه دروی مرمسی
 [بجغائی که او بسودش راه
 تب بجایی که حواری از حد برد
 درستمکاری پی افشودند
 در ده و شهر جبر سبیر نمود
 ۴۶۱۰ تا در آن مملکت مانند سال
 همه را رستم و شن از کم و بیش
 از زر و گسوه و علام و کبر
 و بتاد از کسی همه از پیشی
 حانهداران رجور حانه بران
 ۴۶۱۵ شهری و لشکری رجبان سترو
 در تواری به گاو ماند و به کشت
 چون ولایت حرات شد حالی
 حر و ریری که دالت خانه و گنج
 شد و هنگام حشم و کینه و جنگ
 ۴۶۲۰ مهبان و یکاں یکاں بدست
 کس رستم و ریر عام مور
 هر کسی غدیری از دروغ بگفت
 بر زمین هیچ دخل و دانه نماند
 شد رسی مکنی و رسی مالی
 ۴۶۲۵ شد چو شفقت کند فراز آید
 شاه را آن بهانه سیر نکرد
 [از بسد گند حقایقه
 ره سامان کار خویش نبرد

هر که گویم گرفتاری است بگیر
 سی درم را به خون سگانش کن
 از مدار جان مغان و بیکار مال
 تا بمانی به چشم خلق عمریز
 مسد پسیو شده برقرار بسود
 کسرد با او به جور همدستی
 حور میکرد بر رعیت شاه [
 هسچکس را به هیچکس نشمرد
 می گرفتند! حانه می بردند
 سخی حر گرفت و گیر نمود
 هیچکس را نه ملک داد و نه مال
 راست و روشن شد بر شوت خویش
 در ولایت مسعود کس را بهیر
 محشم تر کسی به بروشی
 حمانه خویش میداد با دیگران
 همه آواره گشته کوه به کوه
 دحل را کس مسد کی نوشت
 دحل شده از حرانه شد حالی
 حاصل کس بود جرعم و ربع
 در حرانه به سوی دید به رنگ
 یت به ملک حال آن حرانی جست
 آنچه شب رفت و نگفت بهرور
 کس نهی دست گشت و آن بگریخت
 لاجرم مال در جرعه نماند
 ملک شده از مؤدیان حالی
 بر همه های خویش مدار آید
 يك سی وقت جنگ سیر نکرد
 کسرد چمتو شد باید اندیشه [
 عهد خود با زمانه پیش نبرد]

(۴۲)

قصه شبان با سنگ

شه چو سنگ آمدی رنگی کار

صید کردی و شادمانه شدی

چون شد آن روز غم عنانگیرش

بلندانه راند سوی صید سرور

کرد صیدی چنانکه بودش رای

چون رسید پسنگ و شیر و گراز

در نك و نساب از آنکه تاحه بود

گردد بر گردد آن رمین نباتات

دید دودی چو زدهای سپاه

کوه بر کوه پیچ پیچ کن

گفت آن دود اگرچه رتش حاسب

چون بر آن دود رفت گامی چند

گله گوسه بد سم قتل گروش

سنگی آویخته رشاح درخت

سوی خرگاه راند مرکب تیر

پیر چون دلد میهمان سرجمت

چون رمین میهمان پذیری کرد

اوش پیشکش فرود آورد

هر چه در خانه داشت ماحصری

گفت شک نیست کاین چنین حوئی

لیک از آسادی س طرف دور است

شه چو سان پاره شان در دید

گفت بان آنگهی حورم به درست

کاین مگ سته مسعد چراسا

برر گمت ای جون زساروی

ك سولنه سرور شدی شکار

چون شدی شاد سوی حابه شدی

رعیت آمد سوی بحیرش

با ردل هم بحور بشوید خون

عصه را دست ست و عم را پای

خواست نا سوی حانه گردد باز

مغزش از تشنگی گداخته بود

آب را بیش حست کمتر یافت

سر سر آورده سر گزشتن ماه

سر صعود فسلک بسبح کنان]

از فرورنده آب باید خواست

حورگی دید بر کشیده بلند

گشیه در قناب یحیی خوش

سته چون سنگ دست و پایش محبت

دید پیروی چو صبح مهرنگیر

سپر ستنگری میان درست

و آسمان را لنگام گیری کرد

وانگسه از مرکش فرود آورد

پیش او سرده و کرد لاله گری

بخت در خورد چون سو مهمانی

حوان اگر می نواست معذور است

شرابی آب خورد و دست کشید

را آنچه پرسم خبر دهیم محبت

شیر خانه ست گرگ شد چراسا؟

گویم آنچه رفت موی بموی

۴۳)

شرح دادن شأن حال سنگ را

کباب سگم بود پاسبان گله

از ولاداری و امیری او ۴۶۶۵

کرگله دور داشتی همه سال

من بدو داده حورید و خانه خویش

و سدیدان و جنگ دشمن سوز

گر من از دشت رفتی سوی شهر

گسر شدی سودم به مهر دراز ۴۶۷۰

چند سالم یتاق داری کرد

ت یکی روز بر صحیفه کار

هفت سرگوسفند کم دیدم

[بعد یث هفت چون شمردم باز

پاس می داشتیم برای و نه خوش ۴۶۷۵

گر چه می داشتیم به شها پاس

پس سنگ آگاه تر به کبر از من

باز چون کردم آن شهاب در ست

همه شب حاطرم به عم می بود

[ده ده و پسیج پنج می پرداخت ۴۶۸۰

تب سجایی که عیال صدقات

او کتادم مسکن مسیانی

[سرم کرد آن عم درشت مرا

گفتم بن رختام و چشم بد است؟

[« سگی این چنین که شیری کرد؟ ۴۶۸۵

تا یکی روز سرکرانه آب

[هم چنان سر برده بر سر چوب

سده گرگی ز دور دیدم چست

خواند سنگ و سنگ ربانی خوش

گرد او گشت و گسرد می افتاد ۴۶۹۰

عاقب بر سرین گرگ نشست

[آمد و خفت و آرمید نش

گرگ چون رشوه داده بود ز پیش

من بدو کار خویش کرده یله

شهاد بودم سهیمش می لو

درد را جنگ و گرگ و چنگ

خوانده او به سنگ، شأنه خویش

ساروی آهیی من شب و روز

گله از پاس او گسرتی مهر

گسله را او سخته مروری باز

رامه ماری و راست کاری کرد

رامه و نفس سرردم بشمر

از حساب غصه سر مردم

هم کم مدد کنی نگم ار]

بر خطای سگم به مد گوش

شدم هیچ شب حریف شاس

پاسبان ز هر لر یار از من

هم کم آمد چنانکه روز محبت

کردم به گوسفند کم می بود

چون یحی کن به آفتاب گداخت]

آنچه ماندش رمن ستد برکات

از گنجه صاحبی بی چوپانی

در جگر کلر کرد و کشت مرا]

دست کار کنم دیو و دد است

کبیت کین آشنا دلیری کرد]

حفته بودم در آمدم از حروب

دست و پای کشیده بی آشوب]

کاهد و روی خوش را می شست

سنگ دویدش سمهرمانی پیش

گه دم و گه دیوس می جسد

کام دل راند و رت کار از دست

سهر حق الیکوت بردهش]

جست حوالقنوم خدمت خوش

گوسفندی قوی که سرگله بود

سرد و خوردش بکمترین مصی

سنگ مبعون شهوتی که مراند

[آن گله را که کارسازی کرد

چند سموت مهاد داشتش

تا هم آخر گرفتش با گرگ

کسر دمش در شکسته رسدانی

[سنگ من گرگ راهمند من است

بسر امیانت حیاتی بر دوح

ریخت آن شد که تا نخواهد مرد

روستایی پس از زمین بوسی

هر که با مهران چنین نکند

شاه بهرام از آن سخن دانی

ین سخن رمز بود چون دریافت

گفت با خود کراین شانه پیر

در نسیمودار آدمیت من

چون نباشد اساس کار درست

ین که دستور تیرین من است

[باز پرسم از او که لشکر کو

تا نگردد که این خرابی چیست

چون شهر آید از گمناشگان

چون در آن روزنامه کرد بگه

دید سرگشته يك جهان مجروح

[گفتم در شرحهای مانم و مور

سام شه را بجور مد کرده

شاه دریافت کبان ز شیوه گری است

چون سگی کو رمه بگرگ سپرد

[خود سگان در سگی چنین باشند

مصلحت دیدم برداشتنش

گفت اگر مانش به مذهب خویش

چون رحمت کم درش را دور

ساندادان که روز روشن گشت

[صبح یثرحمی دوشمنیری

۲۱۹۵

۲۲۰۰

۲۲۰۵

۲۲۱۰

۲۲۱۵

۲۲۲۰

۲۲۲۵

پیش از بار دبه آبله بود

وین چنین رشوه خورده بود سی

رمه‌ای را با صحت گرگ بهاند

در سر گبار عشق باری کرد [

و حقا کرد و من گبه اشتمش

بشمش سوچنین خطای بزرگ

تا کنند پستند بهنده فرمانی

بلکه نصاب گوسفند من است [

وان امینی بهایی سفروخت [

از چنین بند چنان نخواهد مرد

گفت با شه راه الفسوس

هسیچ کس بسروی آفرین نکند

عسرتی بر گرفت پنهانی

خورد چیری و بسوی شهر شتاب

شاهی آموختم زهی تدبیر

لیکن شصاتم گشته رعیت من

از امین رحنه باز باید چست

در مقام گله امین من است

عالم اربیبست گشت ، میر کو [

و اصل و سبب خاموایی چیست ؟ [

خواست مشروح بازداشتگان

روز بروی چو نامه گشت سیاه

قبالی مانده هریکی بی روح

کشتن از شه شداعت از دستور [

نمیکانی بستم خود کرده [

درد خانه بقصد خانه‌ری است

شیون بگفت با شانه کرد

مخروشد چونکه بحر اشمنه

رورگاری مرو گداشتش

کس موفتش تسلیم بچاره پیش

در شا تیره به سبب نور

شب تاریک فرش خویش نوشت

داد مه را در خون شب سیری [

سارنگ بر سپهر زد سپهرام
 مسوثران آمدند از پس و پیش
 راست روشن در آمد از در کج
 شه در او دید حضمناک و درشت ۴۷۳۰
 گشت کای ملک من حراب از تو
 گنج حسود را بگوهر آکنده
 صلا و برگ از سپاه کردی باز
 حمانه بسدگان من بردی ۴۷۳۵
 [بر رعیت بجای رسم و حراج
 حق نعمت گذاشتی از باد
 هست بر هر کسی بملت خویش
 حسن سمعت شتاختن در کار
 از تو بر من چو راست روشن گشت
 [لشکر و گنج را رساندی رنج ۴۷۴۰
 تو گمان برده‌ای که وقت شراب
 رحه سازی تو جای مستان را
 سپهرانش حاکم باد اگر سپهرم
 گر زخود غلام باده و زود ۴۷۴۵
 رین سخن صدهار چو ساحت
 پس بهر بود نسا رسانی رشت
 از عمامه کمند کردندش
 پای در کشته دست در رنج
 چون بدان قهرمان در آمد قهر
 تا سمودیدگان در آن قریاد ۴۷۵۰
 چون شیدند جمله حیل و سپاه
 [شد آن بدشرفت می گفتند
 شه بر دانیان چنان فرمود
 هر کسی جرم خود پدید کند
 خستگانی رسند همه بیرون ۴۷۵۵
 شه از آن جمله هفت شخص گزید
 گفت با هر یکی گناه تو چیست ؟

یار خود کرد بر حلاق هام
 صف کشیدند بر مراتب خویش
 رمت بر صدرگاه خود گستاخ
 سنگ بررد چنانکه ورا گشت ۴۷۶۰
 ملک رافعه رنگ و آب و رو
 گوهر و گنج من پراکنده
 ناصیه را به برگ مانند و به ساز
 پای در خون هر کس افتردی
 گه کمر خواستی و گاهی تاج [۴۷۶۵
 بست شربت من ، که شربت داد
 کمر نعمت ز کمر است نش [۴۷۷۰
 نعمت افروان دهد به نعمت خور
 راستی رفت و روشنی نگذاشت
 تا به لشکر بجای ماند و نه گنج [۴۷۷۵
 عاقلا نه سر رسید حساب
 شکستی پای در درستان ر
 تبع فرست کند چو گیرد جام
 بیستم مسائل از سپهر کبود ۴۷۸۰
 همه در گردن و زمر انداخت
 سوی دوزخ فرستدش ز سهشت
 در کشیدند و بست کردندش
 پس چو وزرکن بود نه وزیر ۴۷۸۵
 شبه منادی روانه کرد شهر
 داد خواهند و شه دهشدن داد
 سر نهادند سوی حضرت شاه ۴۷۹۰
 زده را بهار می ستند [۴۷۹۵
 کسر دل در دناک خون آلود
 بد خود را بدن کلید کنند
 آمدند از هزار شخص بیرون ۴۸۰۰
 هر یکی را زحالی خود پرسید
 از کجایی و دودمان تو چیست ؟

(۴۴)

شکایت مظلوم اول

اولین شخص گفت با بهرام
راستاروشن بر حمله‌های درشت
هر چه بود از قماش و مرکب و چیر ۴۷۶۵
[هر کس از حیوی و حیوانی او
چون من انگهم حروش و بغیر
کو هواخواه دشمنان بودست
عوری کنند را اشارت کرد
بند بر پای من بهاد برور ۴۷۶۵
آن برادر زجسور او سرده
کرده زندانیم کون سالی است
شاه را چون رگفت آن مظلوم
هر چه دستور از او بعارت برد
کرده آزاد و خوشدلی دادش ۴۷۷۰

کای شده دشمن تو دشمن کام
در شکنجه برادرم را کشت
همه بستند حیات و حشمت نیز
سوحث بر من زندگانی او [
را از جسنایت، مرا گرفت و ریز
نسو چینی و نو چنان بودست
تا مرا نیز حانه عسارت کرد
کرد بر من سوای خود را گور
و من جگر خسته لب جان برده
روی شهم خجسته تر فانی است
آسجه دستور کرد شد معلوم
حمله بر خورنها بدو سپرد
بر سر شعل خود فرستادش

(۴۵)

شکایت مظلوم دوم

دوم شخص دوم بحضرت شاه
گفت کاین بنده طره داعی داشت
[چون بساط سهفت سبز و فراخ
در حران بود نو بهار مرا
روزی از راه آتشین داعی ۴۷۷۵
حلمتی کردمش به بیوه و می
هر چه در باغ بود و در حانه
خورد و خندید و خیمت و آرامد
چون رمائی بگرد باغ بگشت
گعب بر من بروش باعث ر ۴۷۸۰
گفتم این باغ را که جان مرا ست
[هر کسی را در آتشی داعی است
باغ بتلوکان نوست مدام
هر گهی سوی بوستان بهرام

در زمین بوس شاه جنت پناه
راستی از جهان فراعنی داشت
کعبه بر کله میوه بر شاخ [
ور پدر بود یادگار مر
سوی باغ من آمد آن داعی
میهمانی برای خدمت وی
پیش او ریختم شکریه
ور شراب آسجه بود آشامید
خواست کرد عشق را غیور داشت
تا دهم روشنی چراغ و
چون مردم که عیش دان من است
من بیچاره را همین داعی است [
من ترا باغان به سلطه علام
بر لب جوی و سبزه جوی آرام

۴۷۸۵	آنچه در دست چون می باشد گمت از این در گذر به به میار جهنم بسیار شد به شور و شر عافیت چون ز کینه شد مرست سامان جرم و حدت خوش وریدی آنکه در مظلوم گناه	۴۷۸۶
	کرد رسد اسم سرج و دمال نمک بدو داد بهج و کشت آساد	
	در سم است هوانچه می باشد باع فروش و رخت خود بردار باع بفروختم سرور و پرر نسیختی از دروغ سر من بست باع را بست از من دروش ایس تنظیم بدورم سر شاه این سحر را کینه هست دوسان حسده و بهج داد چون سعادت	

(*۶)

شکایت مظلوم سوم

۴۷۹۵	گفت زندانی موم ب شاه کنده سارار گند در سامود رفسنی گنه گهی سر بازار چون شام شدم ندانی لوقیسی جسمم استاد بچنگ آمد سوی شهر حوصه پر خواستم کن علاقه بروشم چسبون و ریر هست حیر شدند	۴۷۹۶
	خواندو از من خرید با حد شرم چونکه وقت به رسید سر از مر به حواسم بعه و درد رورکی چمد از سیاه و سپید و آخر الامر خواند پنهانم [سر گشاهم یکی بهانه شمرد موص عقد من که برد از دست او ز من گوهر آوریده بچنگ او در آورده در شکج کلاه [من جو گوهر بدستش انکدم نه دگنج و ریر بدگوهر	۴۸۰۰
	کسرد با حیوان پریدانم کمان بهار بدان بهانه سپرد دست و پایم به عقدها درست من از تو در شکجه مانده بچوسنگ من صد و پانصد مانده در بن چاه شد سه سالی که تا در این بندم گوهرش ساز داد و زر بر سر	۴۸۰۵

(۴۷)

شکایت مظلوم چهارم

چهارمین شخص با هزار هراس
مطربی عاشقم عریب و جوان
مهربان داشتم نو آینه
[مهرش از ماه روغنی پرده
۲۸۱۵
گل رنگیلی کنان بهشتش
میچ نام کرده کین دهن است
برده روغنی به تیرازاری
[حوی آن بهار زیباروی
۲۸۲۰
در ولایت درم حوریده من
از من آموخته نرانه و ساز
[هر در من یکدگر بیت حبه
من بدو رسد در چو شب هجرع
روشن و رستی چو شمع در نور
شمع در در برای خویش افروخت
۲۸۲۵
چون بر تشتم از جدایی او
بد بر من نهاد حیدر حید
او عروس من گرفتار بهار
چهار سال است کمر سم کاری
شده حالی ندو سپرد کبر
۲۸۳۰
بر عرومش داد شیرین

گفت کای درخور هزار سپاس
برضی خوش رنم چو آب روان
درخسور آفرین و نسیمی
رور چون شب براسرش مرده [
سرو را لوح در دستاش [
بوش در حنده کین شکرشکر است
تار زلفش زمشك تاتاری
حانه و باغ پرده رویاروی [
وز ولی نعمتان گریخته من
زدش دلبر و روح بواز
گرم صحت چو شمع و پروانه [
و رمن شادان چو سره باغ
راستروشن رسد گردش دور
در پردانه در آتش سوحب
راه حسنم سر و شادی او
پسعی آشنه را بدید یبند
من بردان مسعد هزار سپار
دارم بسی گنه بدین خواری
به بهی نکه با روان چیر
بیا عرومش زبند کرد ره

(۴۸)

شکایت مظلوم پنجم

شخص پنجم شاه انجم گفت
من رئیس فلان روضه گاهم
شبه شلم بخشور آرایسی
داده بود ای مردم مدولت شاه
۲۸۳۵
ار پی چنان دربرای شه شرو
[از دعا زاد راه می کردم

کای فلک ما شکوه طاق تو جفت
از مسطبدان دولت شاهم
حانه در گوش من مولایی
نعمت و حشمتی رمال و زجه
کردم آهمن را شادی غرق
حیری از بهر شاه می کردم [

- ۴۸۴۰ [حرم و تازۀ شهر و کوی من
دادم از مملکت فروی خویش
تنگ دستان زمیں فراح درم
هر که زو خواست زریذیر شدم
همیچ دربانہ در سعاد بہند
ہرچہ آمد ردخل دہستان
دخل و خرجی چنان کہ بایں بود
چون دربر این سخن نگوش آورد
۴۸۴۵ کند حایسیم را دست گشاد
گنت کاین مال دستارج تو بہست
یسا کہ کسیر کورہ تہای
قسمت مسن چنانکہ باید داد
۴۸۵۰ ہر معیشت کہ پتہ داشت تمام
و آخر لاسر دردمم کسرد
پنج سال مت کانتیریں رسان
شاہ ہر بود تا بہمت و سالی / / / / / بر سر منہ خویش شد بنا

(۴۹)

شکایت مظلوم ششم

- ۴۸۵۵ چون شخص ششم رسید شمار
کرد بر شہ دہای پیروری
من یکی کردارہہ شکریم
[سعدای از سپاہان سپاہ
خدمت شاہ می کم بہرست
از پی دشمنان شہ پیوست
شاہ سان پارہای بہمت خویش
۴۸۶۰ بندہ آن نان بہانت می خورد
خاص کردش وریر جافی رای
بندہ صاحب عدل و مال نہداشت
سارہا پیش او شدم سیر
۴۸۶۵ تہا عاری بہدل بہباید
[با چو اطلاقین پی نام
داری حست اندرایس پرگار
کای دحبس نو ححب ر زوری
کز باکان خویش گوہریم
پندرم سیر بسود بندہ شاہ]
پندرم سیر کردہ بود بہمت
میہوم جان و تیغ پر کہف دست
بندہ را دادہ بہر بہمت خویش
بر در شاہ بندگی می کرد
ما جہہ ہجکمی بہدارہ پای
بسخر آن مررہہ سال نہداشت
کو برای جدای دمنم گیر
بر عیالان من بہمختہد
روزی می سو کند ردیوانم]

دنگ حویش از حدنگ حویش تراش
 ناکند وحشتی و پیکاری
 تا بشکر بار باشد و جنگ
 کار گنل کن که تدرستی هست
 است و ریس و سلاح را فروش [
 عجز من بین و از خدای یترس
 من محض رسیده را محضی [
 من بشمشیر می زنم قدمی
 من زنم تیج با مخالف شاه
 گریه فراکشه بگیرم رود [
 بر من بیگانه دوان کشید
 چون کلوحم به آب نرمانی
 گه شاهم همی دهی تهدید [
 بیت سرخط من سپید و سیاه
 همه را رسیدگی بهارای من است
 کرکسان معرمان محوردیدی
 است و سار و سلاح من سینه
 موی رسانیان فرستادم
 تا دلم پرغم است و جان پر خون
 چاودان بلاد شاه بسده سوار
 رسم اقطاع او دوچندان کرد

سنگ برزد بمن که حاش باش
 شاه را نیست باکس آراری
 دشمنی مردوش بیدد سنگ
 پیشه کاهلان مگسیر دست ۲۸۷۰
 [شوشه گر سنت رباده مکوش
 گفتم از طمع دیورای یترس
 [بمای از کمی و کم رحنی
 تسو همه شب کشیده پای بنار
 گر تو در ملت می زنی قنمی ۲۸۷۵
 تو قلم می زنی به آب میاه
 [منان از من آنچه شه فرمود
 گرم شد گز من بین خطاب شنید
 گفتم کر ابلهی و نادانی
 [گیه بررقم همی کی نفد ۲۸۸۰
 شاه را من نشاندها برگاه
 مرشاهن بریر پای من است
 گبر سولا من مکسر دیدی
 بر نگفت و دوان بر من رد
 پس بدوحیم خوبان دادم ۲۸۸۵
 قرب شش سال هست بلکه فرون
 شاه بنواختش بخت و ساز
 چون لش را بطف میدان کرد

(۵۰)

شکایت مظلوم هفتم

برایه از شکر شه کشید طراز
 راهبندی رهروم خدای پرست
 حسرویش سرخه سراسر جمع
 دست پر شعل گیتی افشاند
 نایم اللیل و صایم الدهرم
 شب صفتی که جان و مایم نیست

هفتمین شمع چون رسید فراز
 گشت من کز جهان کشیدم دست ۲۸۹۰
 سنگ دستی قرح دیده چو شمع
 صانت را جریده بر خوانده
 از همه حور و حوای می بهره
 روز ناخورده کتب و نایم نیست

- ۶۸۹۵ در پریشنگهی گرفته قرار
هر که را سگرم رخصت جویم
کس نرسد سواد سرد من دستور
گفت بر تو هر گمان بد است
گفتم ای سیدی گمان تو چیست
گفت می ترسم از دعای بد
۶۹۰۰ کر سر کین زری و بدجوی
ر رعای شده، شنگیری
بیشتر زبکه آتش کیت
دست تو بدم از دعا کردن
۶۹۰۵ ریسر سدم کشید و ببال بد داشت
هیبت سالم در این حراس افکند
ببد بر دست من کمد رده
و فرو بسته از دعا دستم
لو مرا در حصار کرده بعض
۶۹۱۰ چون حدایم برفق شاه رهاند
شاه در پسر گسرفت راهد را
گفت جز بکه ای که ترس دعاست
[بیت دمسح دعا چنان بکند
لو که آن بد بجای خود می کرد
۶۹۱۵ تب دعای بدش به آخر کار
لژ تر و حثث هر چه داشت و بر
راهد آن فرش دله را بوش
گفت از این نقده که آرادم
دعص برداشت پی ترم و ساز
۶۹۲۰ رهروانی که آنچنان سودد
ب می پخته یخی استر جام
[آب دریا که آنچنان تیر است
این گروه از چه آدمی ستاند
بسخته است کر چس جانان
۶۹۲۵ [چون زمین را گفتم گرد آلود
شه در بین حشمانه خاکی
راژ می جست بر مصالح کار
- سسم حر حد پرستی کار
هر که یاد آید دعا گویم
خو بد و رفتم مرا بشد از دور
گر عنایت کنم بجای خود است
نا مگر با رخصت دادم رست
مرگ می خواهم از حدای خودت
در حق می دعای بد گویی
ترسم افتد بدین هدف تیری
در من افتد شسرو سرریب
دست تپانه دست با گردن
عسم این چنان دردناک شد
در دو پایم کشید و داس افکند
من بر افسللا دست رده
من بر او دست محکم بستم
من بر اسوان او حصارشکر
خوشی را دگر بهانه نماد
پسیر کافرکش مسجده را
راستروش نگفته چیری راست
حکم راهد چو رهبران بکند [
حسوبش را دعای بد می کرد
هم سر از تن رمود و هم دستار
گفت ما زاهد آن تو ست نگیر
رد یکی چرخ و چرخ وار بگشت
سهرم ده که سهرت دادم
آنچنان شد که کس بد بدش باز
از زمین بر آسمان سودد
دست بسابد هزار عوره حمام
از شمیرهای پازگی خمیر است [
هبه دیون آدمی نقاب
سرکشد جیب و درکشه دامن
ماید گل بر آفتاب سودد [
حش بماند شد بر عمارتی
با رگس چون مرد درشتی حار

- در حیدری جهان مظهر کسان
هر که مظلوم بود دادش داد
۲۹۳۰ چو رگبر و پرش آمد پاد
تا سحر که بخت از نخجلی
چون در اسن کوره سغال سرشت
[شیه چو یاران رسیده رحمانی
داد فرمان که تحت بار رسند
۲۹۳۵ عام را بار داد و نمود پشت
[سرستان ملک را بشاند
جمع کرد از حلائق انجوهی
آن همیشه ر که بود و بر
رسیده بر دار کرد و ساک نسود
۲۹۴۰ گفت هر کو چنان سوانرازد
[از حیاتب گری است بدنامی
طالعی کو چنان نماید زور
تا نگویی که عدل بی باز است
هر که سیح ر که بته پیش نهاد
۲۹۴۵ دور آهسته رو که تیرش است
گیر چه در دآوری زمین کش نیست
گر کنی صد هزار بازی چیست
[حوصه ای دارد آسمان یحید
در هر بی کرو سرده شوی
۲۹۵۰ [آنکه چون چرخ گرد عالم گشت
[عالم هیچکس سپیچش گشت
از عرصه ای این جهانی خویش
تا چو شمشیر نیز جل آماج
از جهان پیش از آنکه درگیری
۲۹۵۵ حباب را حو رکن خورش را خرد
در دو چیز است رستگاری مرد
هیچ سیر حواله پایه ندید
دره محبت که داغ به است
هر که در مهنری گنبدار گام
- مسجدت را سعدن چهره کسان
و نکه درویش بود رادش داد
دست از اندیشه بر شصه بهد
دیده مرهم نژد رنگدلی
چشمه آفتاب رحمان کشت
کرد بر تشنگان گل افشانی [
بر در بارگاه دار رسد
حاصلگان ایستاده تیغ بدست
عدل را باقه برسدی راند [
بر کشید از نظارگان کوهی
پای تا سر کشیده در ربحو
تا چو دران شرمساری مرد
رورگسارش چسب سر اندازد
ورسیدی هفت بد سرانجامی [
عسادلش چسبن کشته نگور
آسمان و زمین ساین کار است
کنده بر دست و پای خویش بهد
دستگیر است لك رودکش است
از حساسش کسی فراموش نیست
نحوری بش از آن که دوری تست
چند سربخ نفع گشایی چند [
پیش از آن رفته شو که مرده شوی
عانت جمل را گذاشت و گذشت [
چرخ پیچان سچرخ پیچش گشت [
شد بر حور روتدگانی خویش
هر چه دانت برد ندارد رفح
حان بر تا زمرگ جان بوی
کنز جهان جان چین توانی برد
آنکه سار داد و اندک خورده
هیچ کم ده به پیشگاه نرسید
از پی دوع کم دهن ده است
رین دو نسیم آوری بر آرد عام

- ۴۹۶۰ [در چنین ده کسی دها دارد
در جهان خاص و عام چون تو می است
چون سوان دل در آن عمل مست
هر عبارت که دیر افلاک است
[گذر از دامگاه و دیر عباس
رسده رفتن سدار سوهوس است]
- ۴۹۶۵ گری زمینی رسد بچرخ برین
گو سری بر فک رسد تاج
سبب ساگهان شبی مرده
[حاکمی صفت لسانی است
رطبی گو که میشت جاری ؟]
- ۴۹۷۰ حکم هر نت و بد که در دفتر است
[که خورد نوش داده ای در پیش
[نوش و پیش جهان که پیش و پس است
[بود در حجاب ظلمت و نور]
- ۴۹۷۵ کیست کو بر بک فراز محب
یارب آن کن که آرد آمانی
سرطامی در کسرم نگشای
لوش داده ای نکو نامی
- ۴۹۸۰ که نهی را به تو به دارد
به که خاص این جهان برای کسی است
کسو سحر تو باشد آستر
حاکم بر مرکبش که خود حاکم است
میرت دار شد دسر مناش []
رسده میرد از بت مسیح من است
هم رمیش سرو کشد برین
هم کشور کشد برین خراج
سرو فرو برده در دسر مرده
گنجده اش رسد از حلالی نیست []
یا کجا نوش مهره سیلاری ؟
هر در نوش و نوش در ره است
کز پس آن سحر بد باید پیش []
در دم و در دم یکی مگس است []
مهره هر زمهره عیسی دور []
کاش هم زمین بگیرد سحاب
سارود صافیت پیشینی
در پناه در خودش ده جیدی
آحسروش ده نکوسرانجامی

۵۱۳

پادشاهی دادن بهرام به آن مرد شبان

- ۵۱۳۰ پس از آمد داری سمرای سرگ
آن شان را بخواند و شاهی داد
سختی از کمار مسکنت برداشت
تا به من مدت از چنین تدبیر
شکر و گنج شد بر او نبوه
- ۵۱۳۵ باد کرد از سنگ و شبانه و گرگ
سختی و شک و هراس داد
بر کسی دست زور کس نگذاشت
آتش رو شد و پلاس حریر
بن بردید گذشت و آن از کوه

۵۲۱

عذرخواهی خاقان چین از بهرام

- چون خاقان حبیبه شد حیرش
ساز پس شد سداد در دسرش

- ۲۹۸۵ کس فرستاد هزار جوانی سی
گفت کار کشتی که شاهش کشت
سوی ماه ماه کرد و ما را خواند
تا بدان مشوهای طبع فریب
گفت کار پر رست و ره حالی
شبه زمستی سعدن پرتازد
۲۹۹۰ من کمر بسته ام بدم سازی
چون حیرهای شاه شنیدم
شبه بهنگام آشتی و سرور
من همان مفتی گوش حلته کشم
۲۹۹۵ دخترم سیرکنیز خانه دوست
آن ورق کان و زیر آشفته
[و آنچه آن حیرین حیرسی حواء
همه طومارها بهم در پست
شاه چو مرحواند ماه های وریر
سر هلاکش سپاسداری کرد
۳۰۰۰ پیکر عدل چون بنیده شاه
شده کرد از حیرین مظهر او
بسیخ دیگر حیرانی پر کند

(۵۳)

فرحام کار بهرام و ناپیداشدن او در غار

- ۵۰۵ امیر پیوند این حلاقه در
گفت چون هفت گند قرمی و جام
هفت در گند دماغ سرش
کز صنم خانه های گند خاک
گفت سر شاه خوش گرفت
دید کاین گند بسط آورد
۵۰۰ هفت گند بر آسمان نگذاشت
گسیدی کز لانا نگردد پست
هفت مسوید به خواند مویلداد
در زد آتش بهریکی با آگاه
کر گهر کرد گوش گیتی پر
آن صدا سازداد با بهرام
داد از این گسید روان خیرش
دور شو کر تو دور باد هلاک
از سون و ماه گوش گرفت
از همه گسیدی سر آرد گرد
او ره گسند دگر برداشت
تا قیامت در او تخبید ست
هفت گند به هفت مسوید داد
معنی آن شد که کرد آتشگاه

- ۵۰۵
 سرورین چو شصت سال رسید
 از سر هذوق شد حدی برست
 رو روی از قاج و تحب کرد کنار
 در چنان صید و صید ساحلش
 لشکر از هر صدایی پراکنند
 میل هر یک نگور صحرایی
 [گور جست از برای مسکن خویش
 و گور و آهو محوی ازین گل شور
 عاقبت گوری از کرانه داشت
 شاه دست گمان میرشته پناه
 کرد مرغود مرکب نگری
 از پستی صید می نمود شتاب
 پرگرفته بودند چادر پرش
 بود عاری در آن خراسان
 [رحه زری داشت چو چاهی
 گهور در غار شد روان و دلیر
 است در عار زری راند سوار
 او در آن عار پرده دار شده
 و و شاقان پنداری شاه
 [به ره آنکه در حیرت سوار
 دیده بر راه مانده با دم سرد
 [دیده بر راه مانده شکر را
 چو زمانی بر آن کشید دراز
 شباه جسد و عار می دیدند
 آن و شاقان رحال شاه جهان
 که چو شده بر شکار کرد آهنگ
 کس در این دآوری شد پاور
 همه گشته کاین خیال بد است
 صبر و پیل تن نام حدای
 و گویی نه که پیل این صنان
 [بند بر پیل تن زمانه نهاد
 بر شادان حلیه تحت
 راه آن طمعان درد آلود
- ۵۰۶
 با سمن بر سر سفته دمید
 رانست از حور بش پستی دست
 رفت با ویمزگان خود شکار
 بود بر صید خویش تاجش
 هر یکی گور و آهو افکندند
 او طمعان کار گور نهایی
 و آهو افکند یک از تن خویش [
 کاهوش آهوست و گورش گور]
 آمد و سوی گور جان نگذاشت
 سوی مسینوش مسی نماید راه
 داد یکسر آن نند را تبری
 در سان و جایهای حسرت
 و و شاقان یکی دو برائش
 حسوسر از چاه بخ به تاستان
 هیچ کس را به سردش راهی [
 شاه دنبال بو گرفت چو شیر
 گنج کسب صروی رسد بهار
 محرم سر و باز عار شده
 بود در عار کرده منزلگاه
 به سر بلزس شیفن شکار [
 نال لشکر کجا سوید گرد
 مسطر است آن دلاور را]
 لشکر از هر سویی رسید فرار
 مهره در صحر عار می دیدند
 باز گشتند هر چه بود بهن
 راند مرکب دین گرو به سنگ
 وین سخن را داشت کس باور
 قبول سادان می خرد است
 کی درین تنگنای گیرد جای ؟
 رسید خویشی و شد بهستان
 پیل نه زمانه را که گنبد ؟ [
 میرده آن و شاقان ر سحر
 گردی از عمار برده چو دود

[بانگی آمد که شاه در عذر هست

حاصگانی که یار غار شدند

[عار بن سه سود و کس به بدید

[صد ره از آب دیده شستندش ۵۰۵۰

چون بدیدد شاه را در عذر

دیده را به آب نر کردند

مبادر آمد چو صوخته جگری

جست شه را نه چون کسان دگر

گل طلب کرد و عار بی پر یافت ۵۰۵۵

ز فرو ریخت پشته پشته چو گدو

چاه کند و بگنج راه نیافت

وان زمین را که ریخته کرده عجز

آن شناسندگان کبه دانستندش

[ن چهل روز خاک می کنند ۵۰۶۰

شد زمین کنده تا دهانه آب

آنکه او را بر آسمان رحمت است

در زمین چرم و اسبوس باشد

هر چند را که زیر گردون است

مادر چون بهرورد با مادر ۵۰۶۵

گرچه بهرام را دو مادر بود

[کانچنانش ستاد که ساز بداد

مسافر چون رجوع مادر خاک

چون نش برود از دعاغش جوش

کای سمعت چو دم و دد پویان ۵۰۷۰

ستو یزدن و دیبعتی سپرد

بروداع و دیبعت دگرا

ساز پس گردد و کدر خوش ساز

چون رهانم چنین شید پدم

[رفت و آن دل که داشت برینش ۵۰۷۵

ساج و تحش به و اثرش سپرد

ی ز بهرام گور داده خیر

به که بهرام گور با ما نیست

آن چه بی که وقتی از سر روز

سازگردید شاه را کار است [

شاه پویان درون عار شدند

عسکرتان بمی مگس به بدید [

بلکه صد بار باز جستندش [

سر در عار صعب زدند چو عذر

مبادر شاه ر حیر کردند

ورم بر گم شده چنان پسری

کو سجا جنت و دنگر بر نظر

نک پسر پیش جست کمر یافت

تا کنند آن زمین گروه گروه

سومب حدش ر بچاه سیات

مانده آن خاک رحبه ریخته شور

عار بهرام گور حوالتندش

در جهن گورکن چنین چشید [

کسی آن گنج ر بدید به عوار

در زمین ساز جستش سمعت است

و آسمانی بر آسمان باشد

مادری خاک و مادری خون است

مادر خاک از او می تاند بار

مادر خاک میسرانتر بود

ساز چاره بیچاره ساز نداد [

کرد خود را سرد و رنج هلاک

آمد آواز هائیش بگوش

شیر مردان غصه ر جویان

چونکه وقت آمد آن و دیبعت برد

خوشتن را مکش چو بی خبر

دست کوتاه کن بر رنج دراز

بهر برداشت مبادر از بهرام

کرد مشغول کار فرزندان [

هر که رو و ارشی به حدت سرور

گور بهرام جوی از این بگنر

گور بهرام لیق پیدا نیست

بم داغی نهاد بر تن گور

- ۵۰۸۰ [داغ گورش مین بول بار
گرچه پای هزار گور شکست
خانه خاکدان دو در دارد
ای سه گر خاک و بهی توگری
[همو سواله که معده تو پود
از سرو پای تا بگردن و گوش
سر چسین رنگهای عطربه ساز
عابانی که روی سته شدند
سما صیانت نام سمندند
[ده ره جوی و شب شب حطراست
حاکم ران بحانه مسیر شوب
چون نو باری در دست بالایی
آسمان زیر دست حوامی - خیر
میرو و هسیچگونه باز مین
انجم آسمان حبابل تو مست
[نسنگی جمه را محل تویی
هر يك از تو گرفته تمثالی
تجه ینها کند نوی آن نور
حر یکی خط که نقطه پرور قوس
آفرین را تویی فرشته پاس
[سینت مردی من که بد بشوی
آنچه داری حساب نیک و بد است
یا دری زن که قحط مان شود
دیده کو در حجاب نور افند
چاشنی گیر آسمان رمی است
روی از این پهر سوی هم بر تاب
حجرهای با چهار دود آهنگ
[دودری شد چو کوی هزاران
پیش از آن کت برود کنند او ده
ره بحان رو که کالد کند است
مردهای را که حل مد باشد
وانکه داند که اصل جانش چیست
سما سپداری ای بهانه سج
- گور دغش سیر در بحر گر [بحر از پمال گور بر سب
تب یکسی ر سیر دگر آرد
چار حم در دکان رنگری
حیطی آید بمرنگ حور بررد [هست از این چار حیط عیریه پوش
چه بهی دل که داد باید باز
از چسین رنگ و بوی رسته شدند
کس رح بهی باز نگشاندند
شعه حصیت و درد مرگبار است [پر دستان سادست بر شوند
رپر هر دست خون چه بالایی
پسای مالا به از زمین بگریز
تا بهی از آسمان بر مین
چیتند از همه و ساین توس
نگوشای بر حیل نوی [سو چه گیری رهبر یکی نالی
و آنچه ینها خرد نوی ران دور
آن دگر حریف دفتر توس
و آفریننده را دیسل شانس
با دانی نگر که ده نشوی [و آنچه حوامی ولایت جرد است
با چنان شو که کس چنان شود
رسمان و فرشته دور هستند
مسیران فرشته آدمی است
چند از این خاک و باد و قش و آب
بر دل و دیده چون باشد تنگ
چارمدی چسو بند صبار [رحت بر گاو و بار بر حور به
بار کسم کن که بارگی نشد است
میل چنان موی کاید باشد
چنان نوی حصد ثواند زست
کین جهان و آن جهان و دیگر هیچ

[طول و عرض وجود بسیار است]

[هست چند آفریده ریشه دور]

آفرینش بسی است بیست شکی

۵۱۵

نقش این هفت لوح چار سرشت

[گزیده هفت از چهار صد باشد]

اوین سقظه و آخرین پرگار

در دویسها عین و در و صفتش

هو دویی اول از یکی شد راست

۵۱۶

هر که آید در این صبح سرای

و آسپه او را بر وال بیست پدید

و آنچه در هورمست در هار است]

[کاهی نیستشان ز ظلمت و نور]

و آفریننده هست لیک یکی

راستند اجر یکی قلم نوشت

ریمز يك داد و يك ستد باشد]

از یکی و یکی بگردد کار

در یکی بین و در یکی اصلش

هم یکی ماند چون دوی بر حاست

سایدش باز رفتن از سر پای

ملك باری است کردگار و حید

(۵۴)

در دعا و ختم کتاب

چون فرورنده شد به عکس و هبار

سام شب هشی سرو بسم

شاه چسبی قای رومی تاج

۵۱۷

یافته از ره شروع و اصول

بر زمین بومش آسمان بر پای

[در نظامی که آسمان دارد]

[این مروت که موی مشک دهد]

از زمین تا انیر دره و کعب است

۵۱۸

در عطا دادش سایل خویش

[تیغش آن کرده در هلات جنگ]

[سد برگش بولک موی شکاف]

در عین از دست صبح نیزه گشای

شش جهت از قنای او رومی

۵۱۹

ی نظامی اسبیدوار سبو

[رمی از قدرت آسمان داند]

[دور و نزدیک چون در آب سپهر]

[قایم عهد عالی بدرست]

با همه چون ملك بر آمدهای

۵۲۰

این چنین نامه بر تو شاید است

بفش این گنج میر رومی کار

کتاب گیرد ز نقش او دستم

جریتش داده چین و روم حراج

بخت شرح از وحش جمال قبول

و آفرینش ز جهان او بر جای

اجمیری مملکت دو بان دارد]

[بولژ تر چو حاك حشك دهد]

صافی او شد که مایه شرف است

زر مصری ریگت مکی پیش

کمانش تیز با تراش خدنگ]

[مایه کسوه را بکنده رای]

سیرهش از درج شاه حقه رای

هفت چرخ از کعبه او گرهی

بهم دورن روزگار سو

و سمات هم آسمان خواند]

[نیر و آهسته چون در آینه مهر]

[قایم نامه بکنده نوشت]

ور همه چون ملك سر آمدهای

کر تو جای سندیامی هست

چونکه شد لعل سته بر تاخت
گر صمغ تو دلپسند شود
[حارکان انگبین سرو رانند
میوه‌های دادمت رصاع صمیر ۵۱۶۵]
[دوق انیسجیر داده دانسه و
پیش بیروین بروش سر
حلقه سته پسو ردر دارد
دُر بدان رشع سرگرای بود
هر چه در مصم او رینک و بد است ۵۰
[هر ملك افسانه چاه اگانه
آنچه کوتاه جابه شد جسدش
و آنچه بودش درازی از حد نش
کردم این تحفه ر گزارش سفر
ب در آری بحسن او نظری ۵۵
غیب بسیار دهن اندك حرج
بست ناکرده دل ستمی چند
ب بداند کسر صمیر شگرفت
صمیر غی در و مصرغی کر دُر
آنچه بر هفت گنج حلقه راز ۵۰
عرض آن شد که چشم از آرایش
آن چه پسبی که بر بساط هراج
نگ چشمان معصم [معنی هم] هستند
[هم صرومی چو گنج مرسته
هر که اسر در گنادر در یابد ۵۵
می که بدش نیشکر قلم
می کلکم رکشمار از هر
مسئله کرد مسلم را حرام
چون من از قضا قضا حوش
بر ادا کسردن بر جابر ۵۱۷۰
وام داری به کمز تباهی شکمی
آهس تبیش از گریه تنگ
عمل بر دست دوسان معاص
آن نه در کعبه مسلمی است

برو بسم رسم تاراحت
چون صمیر تو سربله شود
ربرکانش ترانگبین خوانند
جرب و شیرین چوانگبین در شیر
صمیر مصادم در میانه او
ورزروش درویشان را مغز
در عسکرت کلبه پسو دارد
که کلیدش گره گشای بود
هسته رصم و اشعارت حیرت است
حلقه گنج شد به افسانه
کردم از مصم خود دراز قدش
کونهای دادمش بصنعت خویش
بست چرب استخوان و شیرین مغز
جوانهای دادمش بهر هنری
کرده در هر دقیقه درجی درج
بگر و گزرو چو عچه ربر پرند
هر چه هوام در آورم بدو حرف
تباهی از دعسوی در مسعی پر
ستم آرایش صراج و دراز
در فراجمی پسو آیدش
کرده ام چشم و گوش ر گشتاح
که رح از چشم تنگ سر بسد
ربر رلش کمند در هسته
تنکه در میانه آنکه در یابد
رطافشان سخن این حرم
مطازر رساند مس بر
راند نقاص لایحه انص
شماره را گنج در کشیدم پیش
وام در مس است رو بین در
در رو بین بود رسمی در می
لعل والناس ریخت صد فرنگ
در پی پسبی دستان الناس
مقدم دهر و روحانی است

۵۱۷۵ میخ زریں و سرکش رسمی است
 نوبت فانی نارسیده اوست
 جس از حبه زین حریف دری است
 سدی یاد خط این پرگار
 در دری چشون حصار پیوندد
 ۵۸۰ با برد ناله ر کجوتر شد
 من که در شهر بند کشور خویش
 سینه بر مرغ ساهو ستم
 ای قلب مر در تو حقه به گوش
 چون مرا دولت تو باری کرد
 ۵۸۵ از پس قسا و صداد حیرت
 زور بر چهارده ر ماه صیام
 یاد مر تو مبارک یمن پیوندد
 نوشی آب حیات از این نپات
 ای که در مکت جانورین ساد
 ۵۹۰ گر نرنجی راه معدوری
 سرمهای تو گر چه رنگین است
 هر چه هست از حساب گوهر و گنج
 آن اگر سرکشد سپاهد مال
 این حزینه که اصل درگاه است
 ۵۹۵ اس صحن را که شد حرد پرورد
 دولتی باش هر کجا سائی
 دولتت را کس به سرور باد

نام روین درین دمسحکمی است
 زرهی هم زره درینده اوست
 سوقس از کلاه او کمری است
 رآن بلند آفتاب فقط قرار
 ساهه را سرکبوتری بسدد
 بر آنکس که او رسد فریاد
 سست دارم گریز را پس و پیش
 کورساند شاه من رستم
 هم حطپوش هم حطایی پوش
 طبع بین ما چه سرکاری کرد
 گفتم این ساهه چو انفجرت
 چو ساعت زور رفت تمام
 ما نشینی براین سریر بلند
 رنده مانی چو خضر از آب حیات
 مکت ما عمر و عمر پاشادی
 مکتی ای گویمت بدستوری
 آنچه سرم مسعد است این است
 راحت یں تست وان دگر همه رنج
 دیر نری که هم رسد بر دل
 اسدالدهر با تو همراه است
 به دعوی تو حرم حواهم کرد
 در رگسات وکت بمراشی
 حاتم کار بر سعادت باد



معانی لغات و ترکیبات و شرح مشکلات

هفت پیکر نظامی

(۱)

۱ - بود هسی، وجود.

معنی بیت اول: جهان بود خویش را از تو دیده است، جهان تر آفریده خود می داند.

جهان: مخلوق جهان مجاز مصدر حال و محل.

۲ - ندایت: (بفتح اول) آغار، آتش.

ندایت انجام، انتها.

۳ - بر آوردن: ساختن، برپاداشتن.

بر آورنده سپهر بند: اشاره است به آیه ۲ از سوره رعد ۱۳ قرآن کریم الله الذی رفع السموات

بغير عمد

احجم افروز: انجم افروزنده، روشن کننده ستارگان.

انجمن پیوند: انجمن پیوندنده، گرد آورنده جمعیت حاضر اشاره است به آیه ۶۵ از سوره انفال ۸

قرآن کریم و الف بین قلوبهم ... سعدی اشاره ربایی دارد.

درون پراکندگان جمع دار که جمعیت باشند از روزگار

۴ - مدع (نصبه اسم فاعل) آفریننده.

۵ - سازمند، ساخته و آراسته.

بیت ۵:

ای همه و آفریدگار همه حدای و همه ای و آفریدگار همه ای. اگر گویم من محوتم را و خالق در این
عارب وجود خود را بر در مقابل او اثبات کرده ام و بر در عرفان درست نیست که در برابر خدا وجود
دیگری را ثبات کنیم پس باید اسم را حذف کرد و گفت همه حدایت و ما هیچ هستیم، حوجه عبدالله
انصاری همین نکته را در مناقات خود آورده و فرموده: حدای همه تو و ما هیچ مولوی هم تصریح در بیه

ماده بیان فرموده و گفته پیش او دو دانه، می‌گنجد تو دانه می‌گویی و او دانه با تو نمیرد پیش او دانه او نمیشود تو نمیرد؟ - ری نمیدانم، اما آنکه او نمیرد امکان ندارد به در خارج به در دهی که «هو حی الدی لا موت» او را آن طفل هست که اگر ممکن بودی برای او مردی نادر و رحمانی کنونی چون مردن و ممکن نیست تو نمیرد تا او بر تو محبت کند و دوی بر جیره دو مرغ را بر هم ندی موجود حسیت و آنچه دوبر داشتند بجهت بدل شدن می‌پرد. زیرا که دوی قاصد است، اما اگر مرده را بر او سدی پرد ری که دوی نمانده است.

مولوی در مثنوی هم این نکته را در دلفسانی گمجا شده است آنجا که گوید

آن یکی آمد در باری سرد	گفت یارش گیتی ای مستعد
گفت: «من» گفتش برو هنگام بست	سرچشم خوانی مقام خام نیست
خام را جگر آتش هجر و فراق	کسی پرسد کی و از هاند از نعل
رعب آن مسکین و سالی در سفر	در فراق بار مورید از شرر
بخنه شد آن سوخته پس باز گشت	سازگرد خانه انار گشت
حمقه سرد در د بصد ترس و اند	تسا سجد می‌ادب لعلی رلب
بگفت: «من» گفتش که بر در کیست آن؟	گفت: «سرد» هم تویی ای دلستان
گفت اکنون چون می‌ای من در آن	سپست گنجایی دومن را در سرا
سپست سوز و سر رشته دوت	چونکه بختایی در امر سوز در آن

۷ صورت نقش طاهر

صورت آریبی، خطی کردن، صورت ایجاد کردن

بیت ۸:

موجودات بحیات رده هستند و حیات بوجود نرسیده است، معروف روشن بر حداوت حال است.

۹ - او را آغاز از بی

احزانجام، ابدی.

۱۰ - تو بخش تو بخشیده، روی بخشیده.

۱ - اول لا دین، دلی.

سقی شمع قدیم، دیرین

آخر الاخرین ابدی.

بیت ۱۲:

اشهره است آیه ۱۵۱ از سوره ۲ مکه قرآن کریم «أَنَّا لِيهِ رَاجِعُونَ»

۱۳ - خیال بفتح و ل: صوری که در جواب دیده شود، هر صورتی که از ماده مجرد باشد مانند

صورتی در آینه، نور رنگین کمان، حالت دور راه، گمان، و هم. مولوی خیال را «بسیار هست» معنی کرده است.

هست بود و نیست بر شکل خیال

می‌رسید از دور مانند هلال

بیت ۱۴:

اشدیه است به آیه ۳ از سوره (احلاص) قرآن کریم ظلم یلد و لم یولد.

۱۵ - نکه: رمز

۱۶ - نااهل سجده شد: سجده پیدا نکرده کنایه از ابلیس و مردم ابلیس منش

۱۷ - مرغ (رور مرغ) - کنایه از خورشید. نظامی در شرفنامه بهمن معنی مکار برده است

جو رور دگر مرغ بگشاید بان نهی شد مرغ سپهر از خیال

فردوسی هم بدین معنی آورده است

سر او مرغ پرن تو خورشید دان جهان را تو بسیم و امید دان

۱۸ - دو سر پرده سپید و سیاه. کنایه از شب و روز

۱۹ - صفت گوش: علام حلقه نگوش، فرمانبردار

بیت ۲۲:

معنی عقل ما همه هوشیاری در درك كه تو بیهوش است [و تفسیر ندارد] ریز حد و مكال عقل

همین است.

بیخود، بیهوش.

۲۲ - پی گردیدن پی بریده گردیدن. پاشنه مرکبی بریده شدن (برای مع از راه رفتن).

و هم: پنداره تصور غلط.

۲۵ - جوهر: آنچه قائم بدات است.

شبهه آشفته

۲۷ - مع گردون: هفت فلك.

بیرون بودن ما چیری؛ بیرون بودن از چیری؛ جزو چیری نبودن.

بیت ۱۷:

معنی: ما جزو فلك هستیم با تو كه جزو هفت فلك نیستی هم مع بستیم

۲۸ - عقل کلی صف اول.

۲۹ - داج: تلريك

۳۰ - حال گردان: حال گرداننده؛ (یا محول الحال والاحوال).

۳۱ - آتش لعل (اصافه تشبیهی) آتش سرخ.

لعل آتش رنگ اصمت و موصوف. لعل سرخ. لعل سنگی است قیمتی و نوع بهتر آن سوخ رنگ است.

۳۲ - گیتی گرد: گیتی گردنده، نلت گردش

بردارد ردى دور شوید. دور شوید گفتن هنگام حرکت امیر در معابر شهر ننگهان وی که پیشاپیش

لوسی رفتند می گفتند و مقصودشان این بود که: کدر بروید و راه بدهید و از راه امیر دور شوید (از مسیر

بردارید) از راه بطرفی شدن).

بیت ۳۳

معنی: جهان و آسمان گردیده از خدمتگزاران دربار تو هستند.

۴۴ - نفس بند "نقاش" اینجا بمعنی "نفس بسته" آمده است (صفت فاعلی در معنی مفعولی)

۴۵ - کعبه نام ولی پادشاه از مسند کعب.

بیت ۳۴

معنی: اگر ستاره سعادت می‌دهد در این صورت می‌بایست کعبه در رب محض بود، باشد در حالیکه کعبه در رب محض نیست. معارف دیگر محض چون اوقات سعد و محض ر بهر می‌داند سعی می‌کرد که در بهترین ساعت با همسر خود بر دیگری کند و فر ندی خوشبخت بوجود بیاورد.

۳۶ - ده فتح اورا کند بهر محض

۳۸ - شمار هفت از پنج ندانسن گنایه از ندانگی و بی‌دانشی است.

۳۹ - دقیقه بکه ناریل

بهفته‌های علوم اسرار و رموز علوم.

۴۰ - ورق شستن "پاک کردن ورق از نوشته، معیاراً بمعنی ترک کردن، حافظ گوید.

شوی اوراق گر هملرس می که عم عشق در دهر ساشد

* * *

و سعدی گوید:

سر و سینه دست و دفتر شوی سراسی که پایان مداره میوی

۴۷ - ترسیدنی (ترسیدن) ی بیافت) لایق ترسیدن، قابل ترسیدن.

بیت ۳۵

معنی: اینکه گفتم هر سرگشته را از کار جهان برهان سحر خطایی بود که بر بدن آوردم زیرا وقتی که را دارم همه جهان را دارم و جهان نمی‌تواند مرا معقول خود گرداند. نظیر مفهوم پریت از مولوی

سام احمد سام جمله انیسست چونکه صد آمد بودهم پیش ماست

۵۰ - در بدیر: درید برده، قول کننده

در پذیرفتن قبول کردن.

۵۲ - عرض: مقصود

۵۱ - پرور (پس پروریده) پناه پرورده شده، صفت فاعلی در معنی مفعولی و بعضی پند پرور را

صفت مفعولی دانسته که ده از آخر آن حذف شده است (دمتور زبان فارسی پنج استاذ) باید گفت در

ادبیات عرب بر صیغه‌های مفعول و فعل و در رسم فاعل و مفعول اشراك دارند، گاهی بمعنی فاعل مانند

صبر و وصبر و گاهی بمعنی اسم مفعول مانند پرسول و جریح نگارفته است.

۵۸ - وقت هر شی کار: کتابة فی روز بیست.

(۲)

[نعت: وصف]

۵۹ - نقطه خط اولین پرگار: مرکز اولین دایره، اولین نقطه

اولین نقطه: موضوع ریاضی است، کوتاه سخن آنکه بعضی معتقد بودند که پیدایش عالم هستی از نقطه شروع می گردد و از حرکت نقطه خط بوجود می آید و از حرکت خط سطح حاصل می شود و از حرکت سطح حجم بوجود می آید، بنابراین اگر نقطه بود خط و سطح و حجم و بعد از آن دیگر ابعاد ثلاثه نبود. نظامی در حمرو و شیرین باین مطلب اشاره ای دارد:

از آن نقطه که خطش مختلف بود	سختین حسنی که آمد الف بود
بدان خط چون دگر خط بست پرگار	سطحی زن دوی آمد پس بدار
به خط چون کرد بر مرکز محیطی	بحجم آماده شد شکن محیطی
خط است آنکه بسط آنگاه اجسام	که ابعاد ثلاثش کرده شد سام

و حکیم ابوالفی سبنا در رساله و در حقیقت و کیمیت سلسله موجودات بر مطلب را بیان کرده است و از شعر جامی نیز آن را شعر در آورده:

نقطه را از تصرف او تمام	طول گشت آنکار و خط شد سام
حرکت کرد خط به خط عرص	یافت از وی وجود سطح نظام
سطح بر سمت سمت جگر یافت	استعدادات جسم گشت تمام
جسم هم از نسوع اشکال	وصف کثرت گرفت و شد اجسام
امتناهات و هم را بگسار	تا چو اول نبات انجام
سطح بسین در تعینات شتون	چند بر خط و سطح و جسم آرام

خاتم: باز پس، آخرین.

بیت ۵۹:

معنی بیت: حدیث اول مطلق الله بوری، اول چیزی که خط آفرید نور من و محمد من و است مناسب است. نظامی گوید هر چند آفرینش سن در آخر کار بوده است، اما نور وجود حضرت محمد (ص) پیش از همه آفریده شده است.

۶۰ - بر ساع آراصت نامی در معنی معمولی: بویاع آورده شده، موه بوی.

دره الناح: گوهر الفرو.

۶۱ - حواجه: سرو.

مؤید (نصم اور و فتح دوم و سوم مشدد): تأیید شده.

حواجه مؤید وای: حضرت رسول اکرم (ص).

۶۳ - ای کسی که در من بخواهد و جویدن و نوشتن نداند.

امهات: امهات برمه، مادران چهارگانه آب و آتش و خاک و باد.

فرسای زیر پای آورده

۶۴ - پنج بویت ردن کناه از اظهار قدرت و جاه.

شرعت: دین

چهار بالش، چهار بالش که هنگام نشستن در زیر و پشت و جانب راست و چپ بنگارند و بدانها بکند

کند

چهار بالش نه: چهار بالش بهند، مسد شیشه

۶۵ - طغیان کسی که ناخواسته به مهمانی رود.

بیت ۶۵

ساست دارد نا حدیث بولا محمد (ص) ما حلفت اندیا: اگر محمد (ص) بود دیار خلق می کردیم

و حدیث لولا: لولا حلف الافلاک اگر تو بودی هر آینه افلاک را خلق می کردم.

۶۶ - فشردن: استوار کردن.

بیت ۶۶

معنی: آدم که لوین گلش را حدیث استوار کرد و کالد حضرت رسول اکرم (ص) از قسمت خالص آن

گل بود و دیگران از رسوب آن بودند.

صافی خالص، پاکیزه.

درد (صم او): رسوب، نه شست

۶۷ - حظه حاتمیت، سخن خاتم النب بودن، اشاره است به حدیث: «لا نبی بعدی».

بیت ۶۷

شاره است به حدیث: «الفقر فحری» پیغمبر اکرم (ص) به فقر می نزدیک، در حالی که او سر را گنج بود

چه جای سخن او فقر است؟

بیت ۶۸

گفته اند که حضرت رسول (ص) سابه نه شست در (مرصاد بعد چنین آمده. این که نسله ای که

خواجه را سایه بود راست است زیرا که از یت و چه حواجه آفتاب بود که و راعی الی الله داده و مراجعاً میرا و

آفتاب را سایه باشد، از وجهی دیگر حواجه اسایه بود که حواجه سایه حق بود و سایه رسیده باشد (ص ۷۷)

جامی گوید

سایه سودش همچو خودین طرفه تراندر سر * * * از تاب حور دلای سر بودی سحاش دمار

جسمت نداشت سایه و الحق چنین سره زیرا که بود جوهر پاکت رمور حق
(دیوان ص ۸۴)

در کتاب و ترجمه و قصه‌های قرآن آمده و نیز از علامت نبوت وی در احادیث آمده است که میج
بر سر وی سایه داشتی و از لطافت وی سایه بر زمین بیفتادی (ص ۱۳۹).

نظمی در مخزن الاسرار گوید:

سایه مداری تو که سر مهری دو که تو خود سایه نور الهی
ص ۱۹۶

و خداوند حضرت رسول ص را در قرآن کریم نور خوانده است و قد جاءکم من الله نور و کتاب

مبین^{۲۰}

(ترجمه و قصه‌های قرآن ص ۱۴۰)

بیت ۷۰:

معنی پیغمبری که سایه از او روی سپید گشت و تیرگی از آن رفت. نظامی چنین می‌گوید. یز معنی
که «سایه از او روی سپید شده کافی نیست بلکه باید مگویم که خورشید از او روی سپید و نورانی شد.
۷۱ - قائم پاینده

قائم ملت پاینده کشور

قائم دواز: شطرنج نقره‌ها.

بیت ۷۱:

معنی: پاینده کشور و قدرتمندی بود که پادشاهان را از صحنه بیرون رانده و مات داده بود.

۷۴ - رفتن: برمی‌گردد

۷۵ - آهن: کایه نقره شمشیر.

۷۶ - برآست زین جستن: کنه از برای جنگ آمده شدن.

دوال کین: کمر کین، کمر دشمنی.

۷۷ - دوال زدن: تسمه چرمی بر طبع و کمر زدن.

بر طبع کسی دوال زد: بر شهرت و آوازه کسی خود را است داد. از شهرت کسی سود خود استفاده

کردن.

بیت ۷۸:

اشاره است به حدیث نولک لم یطعم الا فلان اگر تو بودی افلاک را نمی فریدم ،

بیت ۷۹:

اشاره است به آیه ۱۷ از سوره النجم) ۵۲ قرآن کریم مازع مصر و مطعی بگردید نظامی چشم و
تجارت از حد نمود

بیت ۸۰:

نظامی عبر عالم را همصدا فرارسد و مان حصرت رسول اکرم (ص) را حراره همم و رمال حیات
خود را بر دمانه حراره همم دانسته است
چونکه پیغمبر سدور همت هراس
دیک پسخی حسین به همت افراس

هفت پیکر بیت ۲۸۶

فاصله رومی حصرت آدم تا حصرت رسول کرم (ص) را مختلف نوشته اند. تاریخ حسب السیر معل
در کمال الدین حسین حواری می شهرار و هفتصد و پنجاه سال نوشته است.

۸۱ - حلقه داران : حلقه دارندگان ، کتبه از سیارات با اعتبار حرکت شان که شکل حلقه و دایره است.

کعبی (نصم او) : مریه ای

چرخ کعبی پوش آسمان مریه ای پوشش آسمان کبود

حلقه نگوش : کتبه از علام ، مطع و فرمانبردار.

۸۲ - چاربار : چهار حصه ابوبکر، عمر، عثمان، علی (ع).

گزین ماصل و عرع از هر لحاظ برگزیده

۸۳ - آفرین ، حیر ، سعد ،

آفرین ، تحب.

بوریش : نظر

بیت ۸۳:

معنی ، نظر او سعد بود بر حقیقت او آفرین داد بر طاعت او تهیت داد

بیت ۸۴:

معنی : در مقایسه با جن او که هر لحظه از امداد غیبی برخوردار است و معنی و آسمان
جسدی بیش نیست ، یعنی او روح عالم است

بیت ۸۵:

ظاهر از معجزات پیغمبر اکرم، من موده است نظیر آنچه که خداوند در حق حضرت مریم بطهور آورد.
حاقانی گفته:

رمان صبه یساح محمد آرد مطلق که سخن حشک پی مریم آورد غره
(دیوان حاقانی ص ۱۰)

۸۶ - این جسد: کدیه از آسمان و زمین که در بیت پیش یاد کرد.

سلمان: سلیمان ابن داود پادشاه یهود (جنوس ۱۷۲ فوت ۱۳۵ قبل از میلاد)

وی پسر و جانشین داود بود و در اسلام او انبای سی اسرائیل محسوب می شود. در روایات وی حاکم
بردو و انس شناخته شده.

بیت ۸۷:

معنی: معجزه اش از حار حشک رطب بطهور می رساند، رطب او برای دشمنان حار می گردد و این
امری شگفت آور است. [ظاهر مفهوم مصرع اول معجزه ای است که در بیت ۲۵ بدان اشاره کرد و مصرع
دوم اشاره به معجزه ای دیگر از آن حضرت است.]

سخن برای (ناحن پیرای): مقرصی که بوسیله آن ناحن پیر می چسبد.

بیت ۸۸:

اشاره به معجزه شق القمر است. آنچه آنکه سیب را در مشت فرار دهد و دو نیمه کنند پیغمبر اکرم (ص)
مقرص انگشت ماه را بدو نیمه کرد. انگشت مسحه خود اشاره بجانب قمر کرد و ماه دو نیمه شد و بعضی در
آسدن ماند و بعضی در پی کوه محضی گشت. و آیه کریمه: «الْقَمَرُ انشَقَّ» (القمر) ۱/ ۵۴ در آن
باب نازل شد (حبیب السیر ج ۱ ص ۲۴۰).

کو که او (مرجع صمیم خداست).

بیت ۸۹:

خدا اراده می کند تا قطع سیب ماه در دل مخالفین پیغمبر بیم ایجاد کند، همین است ناحن در ستانش
می تواند ماه را دو نیم بکند.

بیت ۹۰:

اشاره است به آیه ۶۰ از سوره النمل، ۲۷ قرآن کریم: «و سلام خلی عاده الذین مضی . و سلام
بر مدگانش که برگزیده.

۹۱ - گزیده انتخاب کننده خدا.

گزیده انتخاب شده، حضرت رسول اکرم (ص).

(۳)

بیت ۹۲:

معنی: زمین پرانش تنگ بود، پایه تخت را برعرش زد و معراج فرمود
۹۲ - پایه پست: کتابه از زمین خاکی.

بیت ۹۳:

معنی: برای تعظیم و بالا بردن او از این زمین خاکی جبرئیل براق بدست آمده بود
براق (مصم ولی. ۷ م ترکیبی که حضرت رسول اکرم ص) در شب معراج بر آن صویر شد و به آسمان
صعود کرد. نظامی در محور الاسیر صفت آن را کلکوش، کور نمایی، فاجه روش، درای فر همای
یاد کرده است

کلکوش، آن سار کسوتر نمای ساختار و گشت سفر همای

[بیت ۱۷۱]

و در مثنوی سلی و محور آن را برق سیر خوانده است
برقی که سراق بود ساس

رلسو روش نسو کرد رامن

بیت ۱۷۷،

و در مثنوی خسرو و شیرین آن را از نور معرفی کرده

رسیده جبرئیل از بیت معمور نگارین پیکری چون صورت رخ
به اسوه از خیر بستان در هستان تر چو دریایی رگور کرده زینش
قوی پشت و گران مل و سست حیز
برقی سوز سیر آورده از نور سرش بکر ر لگام و رانش از رخ
نهاده از بسادستان حوش عسرت تر نگشته و هم کس رورق شمشیر
سرنسیدن میرین و درشدن تیر

[خسرو و شیرین چاپ شوروی ص ۷۶۱]

و در شرقامه چمن مریم کرده.

سراقی شستاده ریرش چو سوز سهیلی بر اوج عرب قناته
سرخم دمی ملکه لؤلؤ صمی نه آمو، ولی ناله از مشک پر
از آن خوش عنان تر که آید گمان شتابنده سر و هم علوی خرام
سالم گشایی سرشنه وشی شبرنگی از شب چرا گشته صفت
چنان شد که از تیری گم او سراقی سوز سیر چو سوز
ادیم یمن رنگ از او یاقه روئنه چو لؤلؤ براریشمی
چو دندان آمو برآموده در در آن تیردوتر که تیر از کمان
از او سار پس مائده هفتاد گم به عالم گشایی، که عالم کشی
چو ماه آمده شجرانگی بدست سبق سر در برجش آرم او

قدم برقیاس نظر می‌گشاید مگر حدود قدم بر نظر می‌نهاد

جبرئیل (گبرئیل = مرد خدا): یکی از چهار فرشتهٔ مغرب که حامل وحی الهی برای انبیاست.

۹۴ - باد: کنایه از براق تیسرو.

پی حاکی: پای جسمانی.

افلاکی (افلاك + ی بست): آنچه که منسوب به افلاك است.

معنی جبرئیل گفت: بر براق سوار شو تا بر افلاك و افلاکی قدم نگذاری

۹۵ - پاس: نگهبانی.

حیل خانه: دزدان، حاکمان.

حیل خانه خاص: درگاه حضرت احدیت.

یتقی: نگهبانی.

مناق دار: مشورت حرامست.

خلاص: نائب، می‌عنس

معنی برای نگاهداری درگاه حضرت احدیت امشب مسئولیت‌تر است معدهٔ تست.

۹۶ - تیربناق: کنایه از محکم نگهبانی.

بطیر و تیرشاه که بر آن نام پادشاهان را می‌نوشتند و بدست علامن شاهي که به کشورهای خارج

مسافرت می‌کردند می‌دادند و آن معتزلة گذرنامهٔ امروز بود.

جیسیت: اسب یدک.

۹۸ - مهد: تحت روان.

۹۹ - همت بیخ، همت ریشه

از همت بیخ بر آوردن: ریشه‌کن کردن، از بین بردن.

بچار میخ در آوردن: کنایه از بی‌حرکت کردن، شوق گردانیدن.

۱۰۰ - سماک (بکسر دل): هر يك از دو ساره‌ای که در پای اسد باشد (سماک اعزلی، سماک رمع)

صمد: اسمی که رنگش مایل بر روی باشد، زرده

۱۰۱ - صطر مدیان شب: کنایه از ستارگان

سکار توان: برای پذیرایی تو آماده‌اند.

سربو شدن: فرشتگان.

۱۰۲ - مصر شهر، مصر

پرنگار: کنایه از ظك

بیت ۱۰۲ و ۱۰۳:

اشاره است بدانسان حضرت یوسف و ریحان را از مصر رلیحا را در عشق یوسف ملامت می‌کردند که

چهره علامی چنین شیفته شده. ریحان مجلس بریب داد و زنان بزرگان را دعوت کرد و بدست هر يك چاقویی و

نرنج یا سیبی داد و آنها مشغول پوست کندن میوه بودند که در این هنگام یوسف بر آنها وارد شد، و چون

ریایی او را دیدند همه تعجب کردند و گاهی آنچنان به یوسف روخته شد که کف را از مویح شناختند و دهنهایش را بریدند. آیه ۳۲ از سوره (یوسف) ۱۲ در قرآن کریم چنین آمده:

فَلَمَّا سَجَتْ بِهِمْ لُحُومُهُمْ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَثْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

پس رسماً گفت: فدایکم الهی منی به (آیه ۱۳۳ همان سوره) پس همان علام است که هر در عشق او سرورش می کردند

کاش آنانکه صیب من هستند

تسا بجای تریح در نظرت

رویت ای دلیستان بدیدیدی

بی خبر دستهای سریدیدی

(گلستان باب پنجم)

بوصح نظامی حضرت رسول کرم ص را در ریایی یوسف حوسه ناند گفت که بعبیر کرم صی

زیاد بود و نظامی در جای دیگر او را چنین تعریف کرده

طیبت بھی روی ب آب و رنگ

حکم خدا پوشدارو بچنگ

(المصباح ص ۹)

معنی پرشت زیبایی که پوشدارو (قرآنی) بچنگ دارد و همه بیماریها را این دارو مداوا می کند.

در بجاوب السیف بر آمده از حضرت علی بر ابطالب رضی الله عنه پرسیدند که صفت پیغمبر

مگویی گفت مودی بود میانه بالا، نه سحاب را و نه کوناها، روش مقیدی که سرخی ردی و چشمهای ساه

بود و مویش جعد و روی در عیت بکویی و جمال و موی سرش دراز و گش و ساه و بر طوبی ناکف و

گردن سمد از سینه ناف خطی ساه از موی نارین چنانکه گویی قلم کشیده بد و بر شکمش حریر و هیچ

جای موی نبود و سرش گرا بود نه کوچه نه برنگ و کف دست و پیش معتدل به پهر نه تنگ و پشس

بر رنگ و پهن (هندو شاه، بحار السیف به تصحیح عباس دقار تهران ۱۳۱۳).

در حقه الصدور اویدی درعت رسول اکرم (ص) گوید: شیرین نان ان افصح کوچک دهان انامح

(ص ۷) که اشاره است به حقیقت و انامح من استی یوسف و اکان یوسف احسن و لکی املح

۱۰۴ طره موی صاف کرده بریشانی

جعد پیچیده موی پیچیده

جعد سیاه سایه جعد

بوصح نوشته اند که حضرت رسول اکرم (ص) گسوی بلند داشته در حقه تفسیر طبری آمده

ام هابی گوید پیغمبر دیده که چهار دسته موی صاف و آویخته داشت ح ۶ ص ۱۳۱۰ و در کتاب

در حقه و قصه های قرآنی آمده چنین گوید که رسول حدی تا آن سال (حدیبیه همه سر موی داشت ان سال

موی بار کرده ان پس موی فراتگداشت مرسو (ترجمه و قصه های قرآن ص ۱۰۹۹) و در بعضی از

آه های در باحان شرقی سادب در رسمی است که موی سر پسران را در کودکی موقع کلاه کردن در

فست وسط سر مقداری بجان خود رها می کنند و مانند کاکل بند می ماند! در این کار معتقدند که خاطره

موی بلند حضرت رسول اکرم (ص) را یاد آورده‌اند و موجب حیر و برکت فرودشان و علاوه سبب شناسایی آنها در میان کودکان دیگر است.

معنی: آسمان را بر پر پایه خود در آرد و با گیسوی بلند طره آسمان را تازه کن و به آسمان رسیدی

ببخش.

۱۰۵ - شب روان کنیه از سیارات

شکوه دادن، آوردن، روشنایی دادن

تازه رو شادمان.

۱۰۶ - شب قدر شب برزش و اعتبار بهام دردد و به لبه القدر حیر من الف شهر آیه ۴ سورة ۹۷

قرآن کریم ۴.

نظمی در بلی و مجنون در ماره شب معراج گوید:

امشب شب فسرست ششانه قدر شب قدر حویش دریاب

(بیت ۱۶۳)

۱۰۷ - تازه تو کردن: رونق زیاد محبتیدن.

۱۰۸ - دیده بر فروردین چشم را روشن کردن

شفه: پاره از چیری.

شفه فرش: زمین

پوردیدن: پیچیدن.

ردور از دوری: بواثر دوری

معنی: چشم عرش را، عورت روشن کن، از خاک آن قدر دور شو که شفه خاک نوردیده و از نظر

ناپدید شود

در شرف ننه آمده

رجسریشته آسمان در گذشته

رمسی و رمان را ورق در سوخت

ص ۲۱.

۱۰۹ - بر سر آمدن: رجعت یافتن.

سر شدن، تموق یافتن، بالآخر شدن

۱۱۰ - سر در آوردن: سر را بیرون کردن از جایی

سر فراختن: سر فرازی.

معنی: برای سر فرازی، سر بلند کن، تا يك تاحت دو جهان را خاص خود گردان.

۱۱۱ - خیال صورت و همی، هر صورتی که از ماده مجرد باشد مانند شیء در آینه مولوی حال ر

و بیست هفت ماه سسی که خود را هست شان می‌دهد معنی کرده:

می‌رسید از دور مساند هلال بیست بود و هست بر شکل خیال.

معنی: برای دیدن خدا راه را از حیان حانی کن و به درگاه خدا، عریب فرما تا خدا را بحقیقت مشاهده

کنی

در محزون الاسرار گوید

آیت نسوری که روانش بسود
دیدش از آنجا که پسندیدنی است
دیده‌اش از دیده مدید بهمت
دیدم بچشمی که حیالش بسود
دیدم خیلار و حدادیدنی است
کوری آنکس که مدیدن نگفت

(بیت ۱۹۲)

و در بلی و محزون آورده:

هم حضرت ذوالجلال دیدنی
هم سر کلام حق شنیدی

(بیت ۱۸۵)

و در حسرو و شیرین گوید:

کلام سرمدی بی‌نقل شنید
خداوند جهان را بی‌جهت دید

(ص ۴۴۰)

و در شرفابه چنین سروده:

چنان دیدم که حضرت ذوالجلال
نه رنسو جهت بد نه زمین سو خیال

(ص ۲۴)

در کشف المحجوب عیون عثمان محوری آمده است [حسن بصری] شب که محبت خداوند را
سخانه تعالی بحواب دید گفت بار خدا یا رحمتی تو هر چه چهر است (ص ۱۵۷)
[مفسر من الحارث العافی] آن شب مر خداوند تعالی را بحواب دید که وی را گفت یا بشر... ص
۲۹۱ همان مأخذ، [میری سقایی] گفت من خداوند را تعالی و تقدس بحواب دیدم که گفت... ص ۱۶۲
همان مأخذ، دیدارش مریشیان را در... اندر دنیا مر او را مشاهده وی جایز (ص ۴۵۹ همان مأخذ)
ابوالوارس شاه بر شجاع الکرمانی (ص) چهل سال محبت چون محبت خداوند سخانه و تعالی را بحواب
دیدم گفت باو خدا یا من تو بهیداری شب می‌طلبیدم در خواب دیدم گفت یا شاه دو خواب بدان بیداریهای
شب بالنتی (ص ۱۷۴ همان مأخذ)

و بسند وی را یعنی در عقبی بچشم سربی را آنکه ذات وی را بسند (ص ۳۶۵ همان مأخذ)

و در تفسیر کشف الاسرار میدی آمده است که امیر تبارک و تعالی وعده دیدار خویش بومنان را در
مرای آخرت کرده است ج ۲ ص ۵۳۶ هـ

ما سخن آفرین شیعی مذهب طوس فردوسی علیه‌الرحمة فرماید.

ترا هر چه پرچشم بر بگردد
نگنجد همی در دل بسپرد

چنان دان که بزدان نیکی دهش
جر است ویران بر مگردان مش

ترجمه این حدیث است: کن ما میر تموه باو هانکم لی، ذق معایبه مطروق مصنوع مثکم مردود الکم

(حدیث مشوی ص ۱۴۲)

فردوسی جای دیگر نیز چنین سروده

بسه‌شندگان آفریده ر
سییی سر جهان ده بسینده ر

مویوی بر فرموده

هست آن پندار او زیور سره همه هرگز آن پسر به آمد تما اله
هر یکی در پرده ای موصول حوست و هم او آست کان خود عین اوست
(احادیث مشوی ص ۱۴۲)

بوصیح آیه ۱۰۴ سوره (انعام) ۶ قرآن کریم راه راست را نشان میدهد و می فرماید:
لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ غَیْبُ الْبُحُورِ (در یاب او را در سهوا و در می بند دیده را
واوست بارید بین آگاه).

۱۱۲ - حق القدوم پای مرد.

معنی: تا خداوند کریم پیاپی مزد دو جهان را در فرمات آورد

۱۱۳ - برآز، پنداری، سرست

معنی: وقتی که پیغمبر اکرم (ص) این پیام روح یواز را از جبرئیل بطور سر بسته شنید.

۱۱۴ - هوش، روح

نظامی گوید:

سرمود تا طوطیا هوش را کشند و پسرند از تنش هوش را
(شرفنامه ص ۱۰۱)

مولوی هم هوش را معنی روح بکار برده است

سرکش آن سرگیم و رو بهوش که جهان جسمی است سرگردان تو هوش

بردوسی هم بکار برده

هر پیش پیل زبان هوش خویش نهاده بدین گونه مردوش خویش
(شاهنامه ج ۶ ص ۲۲۸)

معنی: قرآن سخن روح را کمال بخشید و در عبودیت افروزد.

حلقه غلامی، حلقه بندگی، حلقه ای که نشان بندگی است.

۱۱۵ - امین هدای، جبرئیل امین

تزیل: فرود آوردن، ایمنی مراد قرآن کریم است. (نزیل ص رب العالمین آیه ۷۹ و ۴۳

سوره ۶۵ و سوره ۶۹ قرآن کریم).

امین خود، امین عقل، دارنده عقل استوار

۱۱۶ - امانت، کتابه از قرآن کریم

دیو، شیطان

دیو مردم مفتن

۱۱۸ - سوح میر، چراغ تابان، کتابه از وجود حضرت رسول اکرم (ص). و دعای الهی اله باده و سر حاً

سیراً (قرآن کریم سوره ۲۲ آیه ۴۵).

شد نقش مراد مهر پذیر، مرادش مکه قبولی یافت، خواستش پذیرفته شد.

۱۱۹ - گردن از طوق شافق: سرپیچی نکردن.

آن گمنا: کذب از دعوت حق و معراج حضرت رسول اکرم (ص).

طلوع برزین کتایه از هایت جداوند به سده اش.

۱۲۰ - برق کردار: مانند برق، سرعت.

تاری کتایه از مرکب.

عتیلی (عقیل) ی ۱: مسلوب عقل، حردمند، برگزیده اسرار براق و درده کرد است

عنوی حرام، آسمان رو، فلک خرامنده

کت: کتایه از برق.

نظامی در محرم الاسرار گوید

کشت و ش آں بازار گسیوتر نمای

فاجعه دو گشت مرهمای

(بیت ۱۷۱)

و در شرفنامه گوید.

وز آن تیز و تر که تیز از کمان

از آن حوش عیان تر که آید گمان

از و باز پس مانند هفتاد گام

شناسه تر و هم علوی خرام

(ص ۱۹)

معنی 'براق' از پایش بر عدووسی زده بید و مانند مهد کیکاووس که ماه در بالادشت شده بود.

[عدووس از دم بر سر خود چتر می راند، این چتر را دو نظر به ماه شبه است، بول آنکه شکل چتر دسره ای

است، دوم آنکه نقش روی پرده هم شکل دیوه است. براق از پای پر آورده بود و سرعت می رفت آنچنانکه

این پرده مانند مهد کیکاووس شده بود، (بر دلای مهد کیکاووس پیکر ماه شب شده بود)]

توضیح: سطر می رسد نظمی بر تصویر را بر روی نقاشیهای خیالی که در آن دوره از براق می کردند

ساخته است.

۱۲۳ - پرفکن کتایه از مانند و عاجز شدن

چهار عذاب کتایه از چهار عنصر (خانم ماده).

۱۲۴ - زیرو گام کشیدن: زیر قدم گذاشتن و گذاشتن

شب لنگد خورد یعنی شب عذاب افتاد و پس ماند.

نگام کشیدن: متوقف شدن.

معنی سرعت براق بعدی بود که گویی شب و ماه از حرکت باز مانده بودند.

۱۲۵ - گام گذاشتن، رفتن، حرکت کردن.

پیام: علاب شمشیر

پیام از پیام کشیدن: درخشیدن، طلوع کردن.

بیت ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷:

معنی حرکت و هم را نظر در آورده اید و سرعت درخشیدن برق را هم - پدهایت و سرعت چهر

گردی عقل را بینداید، سرعت روح فوت (هفت و دعای عارفان) را در نظر سوری که نوی در یک لحظه

همه جهان را می پیماید و دومی در یک آن همه جا را روشن می کند و سرعت عقل و تقدیشه هم فوق تصور بود

و دهی جوانمردان در کمترین زمان لزش را تا عرض می‌نوردد. همه این‌ها در بر سر سرعت براق لنگ و کند بودند و عرصه میدان آب برای براق میدانی مس تنگ بود زیرا براق پی و اختر از آب حرکت می‌کرد [نظامی در شرفنامه می‌گوید: آرام رفتن براق از همه جنس‌ها سریعتر بود و وقتی که به سرعت می‌رفت همه جنس‌ها موقوف و بی حرکت احساس می‌نمود و براق قدم خود را بر جایی که می‌دید می‌گذاشت گویی قدم در بر مظهر می‌نهاد]

چنان شد که از تیوی گم او سبق بسود بمرجش آرام او
قدم بر قیاس مظر می‌گذاشت مگر خسود قسوم بر مظر می‌نهاد

(ص ۲۰)

نظامی سرفتی تصویر کرده است که از سرعت نور بیشتر است زیرا نور آفتاب در مدت هشت دقیقه و سیزده ثانیه از خورشید زمین می‌رسد در حالی که گفته نظامی وقتی که خورشید را می‌دید پلای روی آن می‌گذاشت (یعنی ملاحظه) و کهکشان را تا می‌دید قدمش را بر کهکشان می‌نهاد.

بیت ۱۳۸:

معنی اگر تَك براق تا حرکت قطب دقیقه شود قطب منسوب مظر می‌آید.
بر جنوبی و آن شمالی شد مرجع صبر اشاره این قطب و مرجع صبر و آن براق است یعنی براق
قطب بالاتر وقت ظهور یک قطب شمال در جنوب براق قرار گرفت
۱۳۹ سطر (منح او و سوم) صفحه مقوی که بر آن بجای سطر هـ ریمان دوخته است و کاتان
آن را بر ورق گذارند و روی هر سطر ریمان دست کنند تا جای آن بر کاغذ نماند و بر آنجا سطر ی بیست
سمک (بکسر اول) هر يك از دو ستاره که در پای اسد باشد و آن دور سماکان نامند.

۱ - سماك اعزل ، یعنی سماك بی صلاح .

۲ - سماك رابع یعنی سماك بی‌دهان

معنی . سماك رابع و سماك اعزل خط صبر براق را بر آسمان جدول می‌زدند.

۱۴۰ تفتیح بریدن، محاراً یعنی پیمودن.

طع : ساط از پوست دباعت کرده که بر آن نشینند.

اوراق و رفته، برگها، سماکانه از نو در خوی قرار گرفتن افلاک است، در ذهن شاعر افلاک چون
لایه‌های پیاپی قرار گرفته است. عالم طبق طبقه پوست پیازی است.

معنی پیغمبر اکرم (ص) ، حرکت مورود براق طع افلاک ادر خوردید، صورت دیگر افلاک را پیمود

۱۴۱ - ده برداشت ، راه در پیش گرفتن

دور آسمان : گردش آسمان.

معنی راه دروازه جهان را در پیش گرفته دوری را از گردش آسمان کنار کرد یعنی دیگر گردش

آسمان برای او دور نبود بلکه نزدیک بود

۱۴۲ - بریدن : طی کردن.

شهر منکی، نویسه شهر جبرئیل

۱۳۳ - خط حمال - کابه از خط سیر ماه بدور کوره زمین.

سرمه‌ری طراوت و شادابی

شعابین: صورت، چهره

خوش مرجع صمبر: خوشه در مصراع و در مصراع دوم حصوت رسول اکرم (ص) است

معنی ماه رادر خط سیرش از ریوی چهره خودش صراوت و شادی محشود. نور ماه در ادبیات فارسی سیر شده شده.

۱۳۴ - نقره کاری دست دست کاری نقره، صفت نقره کاری، قطر نقره کاری.

رصاصی - مسوپ به فلح

کوره رصاصی - کوره قلعی، کوره‌ای که در آن نویسه صبع مسود کاری می‌کنند، رنگ عطردر رصاصی است.

رنگ ستن، رنگ کردن، نظیر نقش ستن معنی نقاشی کردن در بینیت از حافظ.

صبر نفس گه دست غرض بستند



چهر نقش نگار خوش باشد

و در بینیت از نظامی

مسححه اور کسه الف نقش بستند



بو در مسححه احمد شست

معنی: به هنر نقره کاری خوش بر عطر در رنگ لعلی داد.

۱۳۵ - برقع: روبنده نقاب

سمایی: برنگ سماب.

ره ره نهید، ره ره به سیدی پاک و بر گندم گویی و روشنی دلالت دارد و گروهی و راسر درید

(النفهم ص ۳۶۷).

معنی به ستاره ره ره از نور مهابی نقاب سمایی کشید.

۱۳۶ - تحت گاه سپهر عرش

مهر، خورشید

معنی چون بر عرش رسید بر مهر خورشید تاج درین به.

۱۳۷ - بهرم، مریخ، ستاره‌ای از سیارات منظومه شمسی که نور آن بچشم ما سرخ رنگ می‌رسد.

بوریحان در کتاب نفهم رنگ آرا سرخی تاریک نوشته است ص (۳۶۷)

معنی چون حبیبه شاه لباس سیر مسس شد و لباس سرح را بر ستاره مریخ محو کرد

۱۳۸ - مشری یکی از ستارگان منظومه شمسی است و بهر شتر رنگ آن صبدلی می‌باشد.

برشکی عدم جوت صندن در معالجه سر درد بکار می‌رفت آن را مانند کی آب روی سنگ می‌ساییدند و آب

برنگ صدل در می‌آمد و به پیشانی می‌مالیدند. در رفع سر درد مؤثر بوده است.

سعدی نظیر گوید:

یکی گرز پولا در مغز خورده کسی گفت صندل سالتن بدرد

(بوستان ص ۲۴۹)

بورجان بیرونی در التهم رنگ مشتری را گردناکی و سپیدی آمیخته برردی یا گندم گونی و
روشنائی و روشنائی و ناسدگی و دانسته است (ص ۳۶۷)
معنی مشتری را مبتلا بدرد سر دبد و سر تا پای صندل سالی شد و درد سرش را شد داد.

بیت ۱۳۹:

معنی سر تاجدار کیوان بر قدم های پیغمبر اکرم (ص) نوسه بد و ظلم سپاه و معطر بافت.

۱۳۰ - باد شنگیری باد سحرگاه

هیون، مرکب، است.

شیر زنجیری: شیر چشمگین و خطرناک.

۱۳۱ - رقیب مواظبه، نگاهبان، ایضا مراد از رقیب جبرئیل است.

ترکاز: جولان.

پویه حرکت

معنی جبرئیل که مگهائی و راهمائی حضرت رسول اکرم (ص) را داشت از جولان بازماند زیرا
به مرحله ای رسید که جبرئیل را از آن بالاتر رفتی قدرت بود معنی در موشان از قول جبرئیل گوید.
اگر بند انگشت سر تو پرم فروغ تجنی سورد پرم
و مرکبش براق نیز از حرکت بازماند زیرا هم از آن مرحله به بعد رحمت نداشت
۱۳۲ - دسنوری: اجازه: رحمت.

معنی چتر شکوه پیغمبر اکرم (ص) بجایی رسید که جبرئیل بری خود جاره توفیق خواست.

۱۳۳ میکائیل یکی از چهار فرشته مقرب حضرت الهی (جبرئیل، اسرافیل، عزرائیل، میکائیل)

اسرافیل یکی از چهار فرشته مقرب که بر طبق روایات اسلامی مأمور دمیدن صور و سرنگشتن
مردگان در روز رستاخیز است.

رصدگاه محل مراقبت، محل دیدمانی.

صور اسرافیل: شاحی (وقی) که اسرافیل در روز رستاخیز در آن دوبار خواهد رسید يك بار جهت
میراندن و بار دیگر برای رنجه کردن خلایق.

بهد جایگاه، تحت روان

[صور اسرافیل: محلاً بمشی اسرافیل].

معنی بعد از آنکه از جبرئیل پیش افتاد بجایگاه میکائیل و سپس به محل مراقبت اسرافیل رسید.

۱۳۴ - رفوف: نام مرکب حضرت رسول اکرم (ص)

صدره: صدره المنتهی، نام درختی است در آسمان هفتم.

معنی از براق بر رفوف نشست هر چند رفوف نور به صدره رسانند اما صدره و رفوف را پشت سر

گذاشت

بیت ۱۲۵

معنی همراهان را در سمه راه تزلزل کرد و راه لاهوت دریای یهودی را در پیش گرفت
دریای یهودی عالم لاهوت.

۱۴۶ محیط اقبانوس، مرد از محیط دریای یهودی که در بیت پیش آمده می باشد
حطوه قدم

معنی اقبانوس یهودی را جزء عبور کرد و گام بگام پیمود

۱۴۷ - سابق عرش پادشاه عرش الهی

مردان وسیله مالارفتن

بدر تملی، خواهش

کمند در صفا تشبیهی

معنی - وقتی که پادشاه تعجب الهی رسید تملی کرد تا بیشتر بردیت شود

۱۴۸ - حطوگاه: مقام رفیع، جایگاه بزرگ.

ستر - پرده.

معنی - از عرش مورانی بر سر بیرون برد و به مقام رفیع، در برابر پرده حضرت بهیت عزرا گرفت

۱۴۹ - لگام گیری: کنیه از استقال، عمل لگام گیر

لگام گیر کسی که بری احترام اسار و لگام مرکب شخص بزرگ را بدست بگیرد تا او را در آید.

معنی - حیرت او را فراگرفت و به حطو پدیری رسید در این حال رحمت خدا شمس خالص گردید و رفیع

حضرت رحمت خدا به استقال شتاف و از حیرت بدر آورد و مقرب گردانید

۱۵۰ - قاب قوسین: اشاره است به آیه ۸ و ۹ سوره (البقره) ۵۳ ق آن کریم، نم - ناتوانی و کار ناب

لوسین اوادی (معنی، پس نزدیک شد پس بود قدر دو کمان یا نزدیکتر از آن)

۱۵۱ - حجاب: پرده

معنی - او حجاب هزار نور را کنار زد تا نور حضرت احدیت را بی حجاب مشاهده کرد.

بیت ۱۵۲:

معنی همتی خود را بشمار گذاشت تا دیدن حد را بشناسد، نظامی در شرفنامه گوید

مسجد در روی را بجایی رساند که از بود او هیچ نما او رساند

چو شد در راه پیشی چرخ را بسوون آمد از همتی خویشتن

۱۵۲ دیده ریخت جهت بگردیدم، اشاره است به آیه ۱۷ از سوره ۵۳ قرآن کریم، اماراع البصر و

باطنی می نگردید بجایی چشم و تجاوز از حد نمود

معنی - دیده همه جهت تن شده بود و گویا هم همه جهت شو شده بود چنانکه از همه طرف درود و

حجب می نشید

بیت ۱۵۵ و ۱۵۶:

معنی شش جهت از بی‌ریخت و یک جهت شد زیرا پای شش جهت نمی‌تواند بی‌جهت را بیند
سایرین امور جهات را همان برداشته شد تا دیدن جدا برایش فراهم گردید.

۱۵۷ - رانده تیر کردن راست پستان اصطلاحی است در ترازو، وقتی که ترازو تراز شد رانده راست
می‌ایستد (الته مقصود از ترازو، ترازوهای قدیم است که دارای دو کفه و هر کفه را سه طناب از شاهی آویزان
می‌شد و رانده در پشت و وسط شاهی قرار داشت)

معنی وقتی که شش جهت راست می‌ایستد و هر کدام در حد خود ثابت و برقرار شود، حساب جهان و
جهت از میان می‌رود. زیرا جهان و نمی‌توان در یک جهت تصور کرد و همچنین جهت مطلق را نمی‌توان در
هر یک از شش جهت تصور کرد.

بیت ۱۵۸:

معنی اولین شرح آن بود که چشم می‌بایست از جهان صراط نظر کند یعنی متوجه جهان باشد و تا
وقتی که رانده بر جهان ثبات بسته بود دل پر از تشویش و اضطراب بود و وقتی از اضطراب و هابی یافت که
جهان را در نظر بیاورد.

بیت ۱۵۹:

معنی وقتی که دیده متوجه جهات باشد در این حال است که دیده می‌تواند بی‌جهت را بیند.

بیت ۱۶۰:

معنی همه حد بود آنجا و از پیغمبر اکرم (ص) فقط نفس (حیات) بود.

بیت ۱۶۱:

معنی جهت گم‌گذاشت همگی (بی‌نهایت) را ندارد و جهت نمی‌تواند بر بی‌نهایت احاطه داشته باشد.

بیت ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴:

معنی: پیغمبر اکرم (ص) حد را بی‌جهت دید و کلام حد را و بی‌نهایت و ذهن شیب، شربت مخصوص
میں فرمود و خلعت خاص درید و راه احلاص را بدست آورد و بقرب خدا رسید، شربت خاص را در جام
اقبال بدست معرفت سر کشید از آرزوهایش هیچ در ناکی نماند و به همه مراد خود رسید و نظامی در بی‌ی و
معجون گوید:

درخواستی خاص شد پستان

درخواستی آنچه بود کائنات

باز آمدی آنچنانکه خواهی

از حضرت حیضرت الهی

(بیت ۱۸۷ و ۱۸۸)

و در حضور و شیرین گوید

حلايق و برات شادی آورد ردوزح ——— آزدی آورد
اص ۴۶۱

۱۶۵ - مدارا (= مدغرة) . لطف ، نرمی ، مهربانی
ملو گردش (معراج).

بیت ۱۶۶:

معنی: مراد آنست که یعمراکم (ص ۱۹) در معراج سماع رو قیامت بری پیروان خود را کتب کرد
نظامی در بلی و محزون گوید:

گــنــبر شکسته از جـیـست نـوـوع کـرم در آسـتـت
آوردہ برات و ســگــان را لا بهر چو ب شکستگان د
(بیت ۱۸۹ و ۱۹۰)

۱۶۸ - سرمدی ' امدی

دین: و این را یعنی ملک سرمدی و
عقل: محرد.
عقبه: پای بند، ساق بند و دانونده شتر

بیت ۱۶۹:

هـ ص مصرع او هـ سـه می باشد که در ست قل ر یـن آمده است. معنی دین عقل ر ه عقبه پس
می دارد، بعبارت دیگر دین عمل را از رابعهای ناز و باز می دبرد
توضیح: نظامی در حـه همه جا عقل ر پیرو دین معرفی کرده است ر لیلی و محزون در ست
یعمیرا (ص ۱۹) گوید:

ای عقل سـواله پیچ معاونت جان پسنده شبن آسـتـان
صل از چه حبیبه شگرفت سر لوح سخن تبسم معرفت
هـ بهر مؤیدی ندارد قسماً دین محمدی ندارد
(بیت ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳)

و در محرن الاسرار هم این نکته را بیان کرده است:

عقل شرع تو ردیسی خون کشتنی جهان سرده ساحل مرو
(بیت ۳۲۱)

و در خسرو و شیرین بر پیر گفته است

رشرع خود یوت زانوی داد حره ر در پناهش پیروی راد
[خسرو شیرین، روحانی، ص ۷ بیت ۱۶۸]

(۴)

۱۷۰ - اشارت : اشاره : کتابه لڑ دستور، فرمان.

سراپردۀ سلیمانی : مراد سراپردۀ علاءالدین کرپ ارسلان پادشاه مراغه است.

توصیح : تحت سلمان محلی است در جنوب مراغه که حرايه های شهر قدیم شیر و آثار آتشکده آذرگشسب در آن است و مرکز حرايه ها در جاي اسب به عمق ۴۵ متر که صبح آب آن همیشه ثابت است. چون علاءالدین کرپ ارسلان مراغه و اطراف آن از جمله تحت سلیمان در بیر در فرمان داشته مدین سب گفته است که لڑ سراپردۀ سلیمانی فرمان رسید.

۱۷۱ - مرغ نال گشای مرغ پرند.

توصیح : مرغ و حروس جانگی پرواز می کنند، در نوشته های پیشین آنها را مرغ و سائر پرندگان ر که پرواز می کردند مرغ پرند می نوشتند در سناست ده آمده : مقصود من از پر گشتن با تو آسب که در سری مثنوی غوث اطفال درم کار پسران سهل بر ایشان چو مرغ پرند باشد در عظیم به اقلیمی توانند شد کار پوشیدگان سر که صعیف و بیچاره باشد (ص ۹۳).

ظافی در بیت شماره ۳۱۹۷ هفت پیکر ترکیب مرغ پرند را بکار برده است

پیش سیمرغ آفتاب شکوه شد چو مرغ پرند کوه بکوه

۱۷۲ - پرید، قصد.

هلال از شب عید بر آوردن ' سب عید شدن، سب شدی شبن عید ر مسلم گردانیدن. در ده مارک رمضان وقتی که هلال ماه شوال دیده شد عید فطر برگزار می گردند؟

۱۷۳ - باز یکی : دفع.

حجاب پرده.

معنی : هلالی بر آور سیار داریت و دقیق که حتی در پرده تاریکی هم کسی تواند آن را بیند. توصیح : هلال ماه در تاریکی بهر دیده می شود. یعنی بهمانی باشد که تاریکی معانی آن را هر کسی تواند تشخیص دهد.

۱۷۴ - سحر سازی : نغزگویی اشاره دارد به بان میالین اسعرا.

خیال بازی : کتابه لڑ شعر احساس انگیز

ممی : آنچه آن شعر بگو که سحر سری تو جادو را صید و فریفته خیال بازی تو کند.

۱۷۵ - پلین : طفل.

طفل بر آتش یعنی پسران گردانیدن کسی ر در عشق دیگری بری بی کار، صون و عریست و طفل می خوانند بنده نصیر و طفل در آتش امکنس.

عمل : بانگ جوشش.

۱۷۶ - انرده : مجعد.

۱۷۸ - کلت (بکسر اول) : قلم.

عطفه کلت : صریح قلم، آواری که از حرکت قلم پیدا می شود.

عصه‌ای از کنت دادن: یعنی قلم را نوشتن در آوردن
 بافه گشای بافه گشاید، روان کننده بوی خوش
 عالبه مخلوحي است از چند ماده معطر نظیر مشک و عود و غیر.
 توضیح: مشک بوی بسیار معطر و تند دارد و سبب جاری شدن اشک از چشم و آب زایی می‌گردد و
 عصه آور است، برای ملایم کردن آن را با مواد معطر دیگر نظیر عس و عود آمیخته می‌کنند تا از تندی آن
 کاسته گردد.

بیت ۷۸:

معنی نهشته‌های و مانند دانه مشک است بطوریکه قلم عصه می‌افتد و با دانه‌های خوشبوی
 خود می‌سازد و از آن عالبه تزیین می‌دهد و همه جا را با عطر ملایم خوشبوی می‌کند
 ۱۷۹ - رخص عیر کردن: پای کومان از میان عیر عبور کردن، کنایه از عطر گرفتن.
 سره را مشک: مشک عصاره شده در اصل امشب سیره را در حیر جای دهد، مشک را با چای حریر
 خوب نگه می‌دارد و در پراکندن بوی آن حلقه‌گیری می‌کند و انتشار عطر آن بعد اقل می‌رسد نظم می‌د
 شرفنامه گوید.

بسی که شد در مشکین حریر فرو شده مشک را آگری
 معنی نهاده‌گو که نه نوشته‌های تو عطر بگیرد و در عطر سره‌ها بیامیزد و مشک سره را ملایم و
 بصافت بخشد.

۱۸۰ - ریح بر، ریح بر

ورق شمردن: مجازاً بمعنی تألیف و تصنیف آمده است.
 گنج نه در ورق شمردن تست گنج پادشاه به ورق شمردن تو سنگی دارد بعضی هر چه بیشتر
 رحمت بکنی گنج بیشتر خواهی برد.
 ۱۸۱ - ریح برد: ریح بودن.
 ۱۸۲ - تلاانگور نا بگوید: شایه‌های در پیش از آنکه بزرگ و بار بشید از دم برگه معمولاً قطره
 قطره آب می‌دهد.

حصه خوش: مجازاً بمعنی شکفتگی و طراوت و خرمی است.
 ۱۸۳ مغربی استخوان دیده شده یعنی هر حویلی و هر برمی با معشای همراه است. همانگونه که
 همراه استخوان همراه است.

مگس دیور اصل در زمان ترکی ترجمه این اسم (= چپ) را به دیور اصل اطلاق می‌کنند. سعدی
 ترکیب آن را برای زینور اصل بکار برده است
 آفت اصل اندوخته دارد مگس محل
 شهد لب شیرین تو زینور میان ر

دیوان ص ۱۹۶

چشمه از سنگ برون آوردن از مع انگش از مگس محل و دراز در بار

- ۱۸۶ - ابر ہی آب : اثری که داران را بست.
در تورگرم نان ستر ' مثل است در معنی مایه توقع استفاده کردن، از فرصت استفاده بردن.
۱۸۵ - پرده بستن : حجله ترتیب دادن.
بکران پردگی : دختران ماکره پرده نشین، دختران ماکره محبوب.
۱۸۷ - مایه کتاب.
بغز نورد (در معنی معمولی) : بغز پور دیده شده، سودمند و خوب تألیف شده
معنی کتابهای خوب و بررسی می کردم تا مطلبی بیام که گفتدگی و شادی در راست شود و
خواننده از خواندن آن خوشحال گردد.
۱۸۸ - اختیار : برگزیده
نظامی جای دیگر گوید
مسدوس حصار شهر بار صمم و در کسمیرانش احسین پور صمم
(بیت ۱۴۹۸ همین کتاب)
در یکی مایه اختیار آن بود : مقصود نظامی شاهنامه فردوسی است.
۱۸۹ - چاک اندیشه : مراد فردوسی است.
۱۹۰ - قراصه ریزه های در و بیم که وقت برآشیدن برآفتد.
۱۹۱ - نقد کارکردن لریایی کار
نقد رر و سم سر و ریج.
اختیار کردن انتحاب کردن، برگزیدن.

بیت ۱۹۳

- معنی : آنچه که فردوسی بیهوشش ر گفته بود من نمیش را شعر آوردم، در واقع گوهری بیم سفته بود
من آرا کامل کردم.
گهر سفتی سخن خوب گفتن، شعر لطیف سرودن.
۱۹۴ - ماندهش : باقی گذاشتم آن را.
۱۹۵ - نقد عربی : نقد نو و بدیع، پول و مسکوک نو
۱۹۶ - نامه های بهان : کتابهای بزرگان.
۱۹۷ - ناری : عربی.
دوی، فارسی
سجاری مراد کتاب التاریخ تألیف محمد بن اسماعیل بن ابرهیم مکی به ابو عبدالله ولادت
۱۹۴ هـ ق و نات ۲۵۶ هـ ق است
طبری، مرد تاریخ الرسل والمنوک تألیف محمد بن جریر طبری ولادت حدود ۲۲۶ و نات ۴۱۰ هـ ق
است
۱۹۹ - حریطه، کیمه چومی، صندوق چرمی.

۲۰۰ - سر حمله ، خلاصه و بهترین

در سواد ظم در ساهی فلم ، کتابت

۲۰۱ گشتی (گفتن ، ی لیاقت) لانی گفتن ، توصیح اگسم گفتنی ، متأثر : معمول مطبوع عربی است و صورت صریح.

معبر : پیچید و سر و م که مو. د پسند خواننده است و شعری نگفته ام که عاقلان آن را اسهه کند

۲۰۲ مجوس ، مع ، درشتی

رند مجوس ، مع ، درشتی

رند - تفسیر اوستا که در دوره ساسانیان ایران پهنوی نوشته شده.

هفت عروس : هفت دختر از هفت پادشاه که همسر بهرام گور شدند.

۲۰۳ - عروسان چرخ هفت سیاره ، رحل ، مشرق ، مریخ ، شمس ، زهره ، عطارد ، قمر

۲۰۵ - نقطه ای بر نشان کار شود : نقطه ای به هدف برسد.

هفت خط : کدی که از هفت نلث هفت سیاره.

نشان کار : مضمون و مقصود فرهنگ معین و نشان کار در علامت حوبی کار و پیش آمد خوب

معنی کرده و این بیت را از نظامی

کاری بکس ای نشان کرم ریس چه که فرو شده بر آرام

شاهد آورده است

۲۰۶ - نقشه : نقاشی ، گلدوزی ، بافتن گل و زنجیره به فرش و پرده و نشان آن.

رشته سبزه ، اینجا بمعنی زده و ردیف آمده است.

بیت ۲۰۷:

معنی ، گلدوزی که ده معنی ایجاد می کند ما رشته بجهایی که بر بنگهای مختلف هستند سروکار داریم ، او همیشه سر پل رشته را بنگه میسازد ، یعنی ردیف بپ رشته را که چه وقت و بعد از کدام رنگ باید بافته شود در نظر می گیرد و بهمین سبب هرده نقشه بطور مرتب و همسان بوجود می آید ، اگر ردیف پل رشته را در نظر بگیرد همه نقشها در هم و بر هم و پریشان می گردد

بیت ۲۰۸:

از شعر کسی در این روش راست نرفته است ، یعنی نظم و ترتیب و هم آهنگی را رعایت نکرده اما در بیان ما داسی هست و در بین مرتبه است بنابراین ما درست رتیم اینها را در دهانکه ما شعر را در حدیث مردم را بر نیب جامعه قرار دادیم

شعر سخن صومعه بسپاد شد شاعری از مسبطه آزاد شد

محرر لاسرار بیت ۵۲۲

۲۰۹ - رسم : رسم کننده ، نقاش در بین رسم بمعنی کسی که برای اندازه گرفتن و صیقل بین دو

نقطه خط راست می کشد آمده است

رسم رشته پیمار رسم رشته پیماسده، کسی که فاصله دو نقطه را اندازه می‌گیرد
توصیف برای اندازه‌گیری فاصله دو نقطه که در فاصله چند کیلومتری قرار داشتند رشته‌ای صدمتری
ترتیب می‌دادند و دو نفر مأمور این اندازه‌گیری بودند، اولی سر رشته را زیر پای خود محکم نگه‌میداشت و
دومی رشته را در امتداد جهتی که می‌خواستند اندازه‌گیری کنند می‌کشید تا اینکه رشته راست و در خط راست
قرار می‌گرفت بعد هر دوم سر رشته را زیر پا محکم نگه‌میداشت و ولی از جای خود حرکت می‌کرد و سر
رشته را در امتداد نقطه مورد نظر پیش می‌برد و بدین طریق تا تکرار لغات زیاد فاصله دو نقطه اندازه‌گرفته
میشد. در اسکندریه نظامی آمده است که اسکندر بن روش اندازه‌گیری را در خشکی و نظیر آن را در
کنشی در دریا مکار گرفته است:

چون هرم جهان گشتن آماز کرد	سر رشته زدن رشته‌ها ساز کرد
ز فرسنگ و از میل و از مرحله	ندستی زمین را نکردی پله
مساحت گران داشت اندازه گیر	بر آن شمل نگذاشته صد دیر
رسم سه اندازه پیدا شده	مقادیر منزل هویدا شده
ز خشکی بهر جا که زد بهارگاه	رسم منزل بمثل پیمود راه
و گسر راه بر روی دوپاشی بود	طریق مساحت مپاش بود
دو کنشی بهم سار پیومه داشت	میان دو کنشی رس سه داشت
یکی را سنگر که خویش ماند	دیگر را به نظر رسم پیش راند
دیگر باره پس سه را پای دار	شناسه را در سکون جای داد
گاه آن گاه این را رسم ناحی	حفظ بین کریں سان رسم ناحی
بدینگونه مسح منزل شناس	در ساحل ساحل گرفتن قیاس

(شرفنامه ص ۷۳)

معنی من چون مساحت گر رشته پیماسم و از سر رشته بایم را پس و پیش می‌گذارم زیرا اگر پس و
پیش بگذارم مساحت از دقت می‌افتد و غلط می‌گردد

۲۱۰ - یکتا: يك لایه

رشته یکتا: رشته يك لایه است. معمولاً رشته را دو لایه یا چند لایه می‌کنند تا محکم تر گردد.
نظامی و یکتا را در معنی ایهامی هم در نظر داشته و از آن یگانه و بی نظیر را خواسته است
توصیف سخنان خود را به سنگهای قیمتی و داستان و رشته تشبیه کرده که این گوهرها را در این رشته
چیده و بوته کشیده. میگوید پیش از توانایی رشته من بر آن جوهر کشیده‌ام می‌رسم بحسن سنگینی این همه
جوهر را نیاورد و رشته تازه گردد و جوهرات پوشان شود. ا

جذب آنکه نظامی بر اثر وسعت معلومات وقتی که کلمه‌ای را در شعر می‌آورد موضوعات مختلف و
معانی گوناگون در مورد همین کلمه در ذهن خود نمایان می‌کند و ناچار يك کلمه را با معانی مختلف آن در
شعر می‌رقصاند اگر مهارت نظامی بود بین عمل سروده را از لطافت و شیرینی ناز می‌اشت. اما قدرت
سبحوری همه این پرده را فرو برده و در خود گذاشته است در بیتهای فوق‌الذکر ناچار به يك رشته
نگه‌داشتن سخن همین آورده و رشته از خط گردیدن و در رشته غلط گردیدن و در رشته راست رفتن و

درشته پدید می آید و باز سر رشته پای در پس و پیش نگذاشتن و درشته یکناپوش در حاضرش قدامتی می شود و آگاهانه و یا ناخودگاه در یومتن و بافتن سخن آنها را نیز وارد می کند، این روش ملرها در حمسه نظامی انقدن داده است. رجوع کند به صفحه ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ کتاب احوال و آثار و شرح معجز الاسرار نظامی تألیف نگارنده بر مظهر

بیت ۲۱۱:

معنی برای غسل که در آب گم کر شد کافی است اما آب شامندی صفت رنگری هم باید دامنه باشد، ولای شیرینی، روانی، سارین آب برای غسل کر دن رید پیدا می شود، اما مرن حوردرن کم پیدا می شود.

۲۱۲ - آب انداختن می ر در رحم فرودادن. سه هر با که می در رحم قرار بگیرد بچه وجود می آید بلکه در شرایط خاصی به اندن تبدیل می شود و ساری از این آب به احتیاج گم شده و مردم شده ست

بیت ۲۱۳

معنی من صحتگری هسم دست صدف از یک قطره آب مروارید می سازد، آیه در مقام بر مهرب به مشنی آب و عیب (هرینه گمران زندگی، لیلی آرام؟ البته که می ارزم، بونه بوش: عدای شیرین، غسل

بیت ۲۱۴

معنی سخن من غسل شیرین تر است ممکن نیست که سخاگوش من نداسه باشد یعنی در پاداش این سخن شیرین حتماً صدایی من خواهد رسید.

بیت ۲۱۵

در سخن پیچیدن، چیر و بحث کردن، سخن را به به قرار دادن، معنی چیر در تارة خوبی سخن و روی آوردن سخا سخن می گوئی این حدیث درست نیست بلکه دشمن طماع خوب شرط اصلی است، ۲۱۶ عقرب یکی از سرخهای دوزده گانه، سرخوی بد و خشم و بی شرمی دلالت دارد. (التفهیم ص ۳۲۵). نموس یکی از سرخهای دوازده گانه بر رشته طبعی، بخشندگی و مردانگی دلالت دارد (التفهیم ص ۳۲۵).

محمود: سلطان محمود غزنوی (طوس ۳۸۷ فوت ۴۲۱ ه ق).

نردوسی: حکیم ابوالقاسم نردوسی (ولادت ۲۲۹ فوت ۴۱۱ یا ۴۱۶ ه ق).

۲۱۷ - اسدی ابو نصر علی بن حماد طوسی، شاعر و حماسه سرای فر ر بهجم صاحب

گر شاسب نامه.

ابودن پادشاه محمودان که به اسدی خوشی عنایت و بدل و بخشش داشته و اسدی گر شاسب نامه ر نام از سروده است.

۲۱۸ - صدف و بر در قدیم معتقد بودند، صدف در فصل بهار بر سطح آب می آید و چند قطره باران بهاری را در خود می گیرد و تبدیل به مروارید می کند (الله عقده درستی بوده ربر مواد خارجی اگر در شکم صدف نراز گیرد صدف دور آن را نالایه های آهکی بی شمار می تند و مروارید درست می شود).
نظمی در بیت ۲۱۸ و ۲۱۹ به عقیده ندما نظر داشته.

۲۲۱ - عیار: اندازه.

عدد: شماره

معنی هر چیز اندازه دارد، سازه آن بودن است یا بعد است. سبب پایداری آن چیز بسبب عدد و عدد اجزاست (دانه دانه است غله در انار).

بیت ۲۲۲:

معنی حد اعلای عیار حداکثر داده است (زر دهنده، نقره دهنده) و از آن بیشتر نمی شود در حالیکه عدد در هم ضرب می شود و چند برابر و یا چندین برابر می شود.
توضیح: نظر می رسد شاعر قدرت مالی خود را محدود و قدرت مالی مصدوح را نامحدود خوانده است.

بیت ۲۲۳:

معنی، [شاعر بعد از آنکه قدرت خود را محدود نامید احساس این حقارت را نمی تواند تحمل کند بعد می گوید] این چه حرفی بود که درباره خود گفتم، آسم از ابر می رعد و درم از عدن میاشد، یعنی هر دو جناباد است و فراوان و بی مس.

بیت ۲۲۴:

معنی: بر صفحه جبرئیل رقم می رند بلکه قلم چینی من رقم می رند.

بیت ۲۲۵ و ۲۲۶:

معنی این اسون و سحر را (یعنی این اشعار را) که قلم چینی من آورده آن است پس تازه پوشان حجت باد) ربر فصل نوروز است و در فصل نوروز جامه های بپوشد، و این را از دیو چنان پنهان نگهدار که جز ستمان (مملوح) کسی او را بیند.

بیت ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰:

معنی: ر این کتاب مرا طبیب کن ربر روح و معر من توی همین سطرهاست و در همین سطرهاست.

آنچه از مر اسحاق است پوست و اسحقوانی پیش بست (کتاب روح آس است) و مغر من است و آن پیش و
 برستادم، موم صاف من مشوی هفت پیکر) سارده است و هنوز نقش خاتمی نچورده است بر عسل و در نور دور
 است تا پادشاه از نقش بگین خود چه نقشی در بن موم برده و چه معامله ای با این محنت من پیش آورد؟ دیر شاه
 است که می و بد مهر سرج یا مهر سیاه بر این برسد، (مهر سرج بر دانه شان است و ارزش موضوع نامه بوده
 است و نظامی بر و آن تمنا یعنی مهر سرج پادشاهی نظر داشته است). بن مخطوطه می گوید علامت پادشاهی
 پادشاه (مور النهر) و آن معنا می نامد طبعاً معنی علامت و آن معنی سرج است و آن طمعاً معنی نشان
 سرج.

(اسفندنامه این مخطوطه ترجمه موحّد ص ۴۴)

۲۲۱ - زر دهنی، زر خالص.

زر ده پچی - زری که خلوص آن صدی پنجاه است

معنی من و طیفه م در کم از اندام دانه ام و زر دهنی رده ام و زر ده پچی هرگز معنی رسم

بیت ۲۲۲:

در بست ۷۹ گفته شد که مشق در حریر می پیچند در بر میب می گوید سارده از من مشوی
 هفت پیکر) از کالای در شمشیر است و بن متع اگر برای کسی مقولاً معنی برای خود من سرمایه آورده ای
 است

۲۲۳ - حفتن: معیاراً معنی خوردن.

۲۲۴ اگر گور حن پخته نصر می رسد بعد از انهدام عمرتی خشت های نگار رفته در آن و
 در دوره در سدی دیگر نگار می برده و برای حوش رنگی آید در بهم می بیند و می توانستند
 و گوشت بازگرفتن
 اهی رورک، ناهوش

معنی کلمات خشت ها) همان ها هستند که شعرای پیش از ما در سدی شعر نگار برده اند ما آن خشت ها
 در دوره براس می دهیم و حوش بکب و حوش رنگ می کنیم و در زمان جدید (شعر تازه) نگار می بریم
 ۲۲۵ - معنی روش

رفت و مع شدن صورت پذیرفتن.

نور میوه تازه رس، نورس.

بیت ۲۲۵:

معنی روش سخن که پیش از ما واقع شده است از آن همه سخن کسی اندازه ما موم داده است.

۲۲۶ - توفیر اندوختن مال

تمام توفیریم اندوخته می توان - رسم

بیت ۲۳۷:

آب سراسر معر است و پوست ندارد میوه سراسر معر مرغوب است و حوات سراسر پوست است و
معر (واقعی) ندارد.

معنی در متون ادبی گذشته مطالعه کردم اصعب آن را مانند حوات (رؤیا) سراسر پوست دیدم، من
روش تازه آورده‌ام و شعری سرودهم که مانند آب روان و سراسر معر است.

بیت ۲۳۸:

معنی ناپیکه سحنم بر و نادر است موجود آن از متون گذشته مانده گرفته است.

۲۳۹ - در آوردن: مرورید را برشته کشیدن (شعر خوب سرودن)

داد به پیمانه پیمودن: کار پیمایش در پیش گرفتن، صماً نگذشتن عمر بر پیمام دارد.

معنی ر بی سخن گویی جز پیر و فوسوده شدن جسم خاصیتی دیگر برای من نمی‌ماند. در
معر الاسرار انسان را نادم سج، حوسه دامنر آنکه حیات پر کردن ششها از هو و حالی کردن هو بر
ششهاست، بنابراین انسان نادیمایده است.

حمنه سسهای سو ای بباد سج کسبل ریاست و ترازوی رنج

بیت ۹۰۴:

۲۴۱ - حرانه خاص گنشدن کتابه از سرودن شوییدی معر الاسرار، خسرو و شیرین و لیلی و

محمون واسکنند نامه.

خلاص: دهایی، نجات.

۲۴۲ - نزل: قوت، عسله هدیه.

نزل‌های صبح نزل: کتابه از اجابت دعاها می‌سرگامی است.

استغفرالله (استغفرالله + رابطه): به استغفرالله مشغول هستیم.

استغفرالله آمرزش می‌خواهم از خدا.

بیت ۲۳۱ و ۲۴۲:

داسکه بر همه گنج را باز کرده‌ام هنوز نتوانستم در نجات را بروی خودم باز کنم باوجود دعاها

پدیرفته شدو صبحگاه، باز ر خدا آمرزش می‌خواهم، معنی هنوز از اشتهاست خلاص ساتام

۲۴۳ - مسجع: حصرت عسی(ع)، و اینجا مراد از معجزة حصرت عسی است که با دم خود بیمار را

را شفا می‌داد.

درخت مرسم درخت خرمایی که مریم نامبروردگار آن را تکان داد و خرمای تازه بر او بارید.

هوهری لك مجدع النحلة تسائط عليك دطاً ر حياً. آیه ۲۶ از سوره ۱۹ [مرسم] قرآن کریم

معنی: و بکنن سوی خود تنه درخت خرمای که بر و می‌ریزند بر تو رطب تازه چیده

۲۴۴ - رطب رطب: رطب ریخته.

(۵)

۲۴۵ - حال سدری کنیه از سر و سحر

حال ناری ناسبهای هست بها خود را و دیگران را مشغول گردید

۲۴۶ - از سر عدل در گذشتن : ترک خیال کردن -

۲۴۹ - کهن سکه کنیه از دین

۲۵۰ - در از دهان بر آوردن ، شعر بفر سرودن -

۲۵۲ - دخل در آمد

۲۵۳ - حجب دلیل ، به معنی راهب

تبت : معجوبه

حد نگانی پادشاهی

۲۵۵ - عبده بکه گاه

علاءالدین کرپ ارسلان علاءالدین ، حاکم مراغه (ممدوح شاعر)

۲۵۶ - کرپ ارسلان : علاءالدین ، حاکم مراغه

انب ارسلان ، قوشرین پادشاه سلجوقی (جله من ۴۵۵ مقتول ۴۵۶ هـ ق)

۲۵۷ - آن سقر دم امیر برک که از جانب مشکشاه حاکم حلب شده بود ، (آن سقر بمعنی باز میبید

است) علاءالدین کرپ ارسلان از سل آق سقر بوده است

کمال بعد حرب به ست ربا آخرین حرف که انجدر اکمال می بخشید این حرف است بعد -

هور - خطی کلمه معصص قرشت بعد صظع و در حساب حمل ۱۶۰ برابر ، هزار است

بیت ۲۵۷

معنی : سل آق سقر بوجود علاءالدین قوی شده و بر اثر اخلاقی و رفتاری و قدرت او شهرت آن

سحران هزار بار افزوده شده

۲۵۸ - مهدی : مصبح عالم شریف

معنی علاءالدین مصلح زمان خودش می شد و دوستش آخرین دولت است یعنی تأیید قدرت در

جانوده بها خود بود

بیت ۲۵۹

معنی رسمی است که رجش فلک منور است ، بدین جهت هم خودش پررنگ است و هم م

بخشیده است

۲۶۰ - همسر ، همناه هم رتبه

هم کعب ، هم بخشش ، مجلزل اعشار جان و محل

هم بی ، هم پا ، هم قدرت

هرو: شیر

بیت ۲۶۰:

معنی علاءالدین کرپ ارسلان د آسمان همسر و هم رته و درخشش د ایر هم کف و در قدرت تا
شیر هم نیرو و همش هم شیر است (ارسلان یعنی شیر).
۲۶۱ - فصل در کید آمدن گشوده شدن.
فصل هستی در کید آمدن هستی بوجود آمدن.

بیت ۲۶۱ و ۲۶۲:

معنی فصل هستی گشوده شد و عالم از جوهری بوجود آمد علاءالدین عالمی است که هر لحظه از
کف سحشته خود بیش از هزار جوهر پدید می آورد.
۲۶۲ - شگرفی سرخ رنگ.
هم حرفی: دارای حرفی از یک جنس و اینجا معنی هم رنگی آمده است.
توفیع فرمان.

معنی توفیع سلطان سرخ رنگ است زیرا چهره سلطان سرخ و گل انداخته است، رنگ چهره
بر فرمان معکس شده و تأثیر گذاشته است و هر دو سرخ رنگ شده اند. (چون سطر می آید حد مشور و یا مهر
و طبری مشور سلطان سرخ رنگ بوده اند توضیحات بیت ۲۳ مراجعه کنید).
۲۶۴ - تصدیق: مراجعت
صحف گردون، کتلهای دنیا
فرق (مکسر لوی). اصل.

بیت ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰:

معنی تحت او آنچه بود بعد است که اندیشه نمی تواند به بندی آن برسد نام او علاءالدین است و
مرنه عالی دارد، اگر از فلک برتر شود صاحب ریرا فلک اگر بندی نداشته باشد پست است و خوار است اما در
کلمه علاء بندی وجود دارد معنی بندی برای فلک صفت است و مدح عین همان صفت است.
توضیح: در معنی علاء بحث فلسفی کرده است حاصل سخن آنست علاء همیشه بند و ارزشمند
است و فلک اگر علاء داشته باشد ارزشمند است، نظامی همی استدلال را در سوره سفا به شیرین و شکر
مکار بوده و گفته:

که شیرین جان و شکر جای جان است	ر شیرین تا شکر فرقی میان است
که شکر بهر شیرینی هریز است	بدانند این قدر هر کس تمیز است

هرو و شیرین ص ۲۸۶

و مانند ولند و وجدند و قدم که ارزشی جعبر لک معطر داشتن کند است.

۲۷۱ - رفیع: دوی بند زنان، نقاد.

معنی: بر تن دشمنان که از تو می‌هابان بران بری خود دوخته بد بوق شمشیر ضلالت بن مصاب سور
ست.

۲۷۳ - ازده ، استعاره از آسیب مهلک.

شیر: استعاره از مهلک که امشش کوپا (سلاح) شمشیر (جول) بوده است.

۲۷۴ - مصاب ، جنگ ، میدان جنگ.

۲۷۵ - ناچش ، مبره دو شاخه.

زدهای صم: پرچم مهلک زدها نشان بوده است.

۲۷۶ - مطرح: جای انداختن، نشانه.

۲۷۷: ناری حرس برده از شمشیر حرس: ریب می‌گردد و ناری می‌داند و از نالانگوان پاسی
می‌گرفتند یکی: بن مازب بر بود که حرس بدست شمشیر می‌گرفت و مثل شمشیر بران بچپ و راست تکان
می‌داد.

معنی: در شمشیر حرس ناری: دور کرده معنی شمشیر: فقط برای مسیر حق در باطل و خدا در شوحی
قرار داد ظییر گفته ابو تمام:

السيف اصدق من الراء الكتب

و شبر را بر اثر قدرت شمشیر مانند حرس بازی و مدار کرده است.

بیت ۲۷۸:

معنی: در حالت طبعی شیر می‌گیرد و در حالت مستی (که آن بر اثر شربک می‌است):
توضیح: شاره ست باستانی در دوره بهرام گور و آن چنان بوده است که کبروی سی از پهلو بن
بهرام گور در مجلس شاه در می‌خواری اسراف کرد و مریع رفت در میان راه از است افتاد و مرد و کلاخ دو
چشمش را کند. بهرام گور گزارش کردند بهرام گور می‌را حرام کرد.

حرام است سی در جهان سرور

اگر در سر دست است اگر سامور
تا اینکه پیر می‌نرم خود: محصله فرستاد و ناکام ماند پیر و در چند پیمانه می‌تقوب کرد و
نرمیش موفق شد و از حجله بیرون آمد، درین هنگام از شیرین بحیری یکی درجیر گم‌گشته و در حلاله
راه افتاد، بود و مردم از بوس پنهان شده بودند فرید پیر و مسیر رو می‌شود و بر اثر مستی بشیر همیشی
می‌دهد و در روی شیر می‌پرد و سوار شیر می‌گردد و دو گوش شیر را دو دست محکم می‌گیرد، درین حال
شیربان که بری یافش و گرفت شیر در جستجو بود می‌رسد و از این حادثه تعجب می‌کند و پادشاه گزارش
می‌دهد، پادشاه دستور می‌دهد تا معلوم کند که نژاد این حیوان در کبک که چنین عمل برگشت را انجام داده
است، پیر را پیش پادشاه رفته و چگونگی ر تعریف می‌کند و بهرام گور مجدداً سردم اجازه می‌گساری
می‌دهد.

حلال است میخواره باید گریه

شاید سارده ورا شمشیر زیور

همی سرکنده رهت از نرد شاه

سموند چنین گف کاکنون سید

که چندان خورد می که بر نره شیر

به چندان که چشمش کلاخ سیاه

حروشی برآمد همانکه ز در کسه ای پهلوانان زیرین کمر
 ماننداره سر هر کسی می خورید به آغل و فرجام خود بگرید
 چو می تان شدای بود رهمون بکوشید تا تن نگردد ربون

(شاهنامه ج ۷ ص ۲۲۴ و ص ۲۲۵)

زده دهنی . نوید هستی .

سهند : کوه آتشفشان خاموش است بین مراغه و تبریز ارتفاع ۲۷۰۰ متر .

دوشاخ دو شاخه بیری را گویند که پیکان آن در شاخه می باشد و برای قلم کردن شاخه درخت (وقتی که پرنده روی شاخه است) و پای شکار را می شود . وقتی که پرندهای روی شاخه درخت است اگر با تیر يك شاخه هدف قرار گیرد ممکن است که تیر به شاخه بخورد و در نتیجه پرنده از پا بیفتد و شکار نشود بهر سبب بیری دو شاخه می انداختند که اگر شاخه می خورد شاخه را هم فیچی می کرد و شکار را پایین می کشید . ممدوح شاعر يك تیر در شاخه دست و پای گرگی را در کوه سهند قلم کرده بوده است .

۲۸۰ - بدست و پای مردن : ترسیدن و قدرت دفاع نداشته بودن ، بی حرکت ماندن .

بیت (۲۸۱) :

معنی آن قدر دست گرگ و پای بلنگ را تا تیر قلم کرده که همه جا پر از دست و پای پریده است و صحر بر گور خرتنگ شده و حاکی و ریزی پیدا نمی کند که بروی آن پای گذارد .

۲۸۲ - گرگینه پوست گرگ .

پلنگینه : پوست پلنگ

۲۸۴ - دم خاریدن : کتایه از درنگ و وقت گذرانی بقصد انصراف از حمله .

سر شدن اسب : سکنسری رفتن و اتادن اسب .

۲۸۵ - جرم کمال زور آوردن : تیراندازی کردن .

جرم را بر گوزن گور : ماحض : گوزن را کشتن

صوح : شراب پامداد .

در آب بخسته آتش انگیرد : در پیمانه شور شراب سرخ می دریزد

عوبه : خنجر ، شمشیر ، نیزه .

بی شروع و دریم : بهی بحقیق ، حقیقتاً

جرور : غرور رفتن آب دریا بعد از مد

مد : بالا آمدن آب دریا .

جرور و مدش تازیانه و تیغ : لب و شر مرعوب واقع شده ، جرورش تازیده است و مدش تیغ

است .

سر تازیانه محشیدن : درحالی که سوار بر اسب است و تازیانه ای بردست دارد با اشاره سر

تازیانه جیس پا پولی را محشند این عمل را «سر تازیانه محشیدن» گویند

کیون : رحل (یکی از میادوات مظلومه شمسی) .

مشری، یکی از سارات منظومه شمسی
سمتد، ایسی که رنگش مایل زردی است، رده
ناف نانه

حق (نصم اول) : حوی و احلاق
جیب (فتح اول) : گریدن،
کب (بکسر اول) : فلم، حانه.

بیت ۲۹۲:

خلق و حوی او چون مشک مطرا و مانند غلم رسانان است که در گریدن مشک دارد و در دامن لعل
دارد قلم، تعبیر سرچی پوست و نه مرکب آلوده بود، سر و گردن، مشک در جیب و نعل در دامن تعریف
شده است. کوناه سخن، ممدوح احلاقی خوب و دستش بخشوده است.

بیت ۲۹۳:

از بخشش او و ز احلاقی خوب او همه خای مسک حوشبوی و ریبند شده است.
فرق بین سر نهادن، اظهار کوچکی و مدگی کردن.
تب تبع روانی تبع، بر مدگی تبع

بیت ۲۹۴:

در این بیت چهار عنصر طبیعی را شعر آورده: آب و آتش، خاک و باد.
معنی آب تبع از آتش مالا شوبه ایجاد می کند، خاک او حد پای او) باد عطر می بخشد.
۲۹۴. کله دیر ناجدار
که وار بندره کلاه

بیت ۲۹۵:

معنی کنای او بسیار بلند و گویا در است نظوری که فاصله زمین و آسمان را اگر با بندی کنای او
مسجد فاصله آسمان و زمین مانند پاره یک کلاه خواهند بود.
نظامی اعراق گفته است، ظیر آنچه ظهیر در تعریف قریب ارسال گفته
به کرسی نشسته بعد آمدن به روبرو پای
تا بوسه بزرگات قریب ارسال زند

* *

و سعدی را سرش کرده و گفته:

چه حاجت که به کرسی آسمان
نسبی زیر پای قریب ارسال

بیت ۲۹۸:

معنی [این بیت نیز اعراق دارد.] کمان ممسوح آن چنان قوی و بزرگ است که چرخ نه‌قصره کمترین
نیر کمان لوسب.

توضیح قصه واحد هون برابر پششت [طول چهار نگشت دست پهلوی هم] و طول تیر متناسب
سرتن جسمی تیر انداز بود و بلندترین تیرها به‌قصه یا نه مشیت بوده است و درباره آن در کتاب آداب الحرب
و الشجاعة آمده است: اندازه تیر به مشیت تیر انداز باید به‌طول جسمی از سر کتف تا سر انگشت میانگی و بقول
بعضی از استادان از زیر بغل تا سر انگشت سینه باید و بقول بعضی هر دو مشیت پیش گیرد و سر بر سر بدهد از
سر آرنج راست تا سر آرنج چپ سباید، اندازه تیر آنقدر باشد (آداب الحرب و الشجاعة ص ۲۴۶).
۲۹۹ - سگالش: اندیشه، اندیشیدن.

چار گوهر: چهار عنصر (آب و آتش و خاک و باد).

چهار بالش، چهار بالی که هنگام نخستن در پشت سر وزیر پا و جانب راست و چپ گذارد و

بد به تکیه دهند.

معنی، بر اثر بزرگی فکر و اندیشه چهار گوهر چهار بالی او و در اختیار او است.

۳۰۰ - در حصه بیج رده: درختی که از ریشه قطع کرده باشند.

چار میج ردن: نوعی از مجازاب بود که چهار میج شکل مربعی می‌رود و دست و پای

محکوم را به آنها می‌بستند و در فشار چهار میج بر او می‌دادند.

بیت ۳۰۱:

معنی آفتاب جلال او نور می‌دهد و ماه از آن بهره گرفته و روی ماه سرخ رنگ یعنی با نشاط
می‌کند و حصم از آن نوری بهره و روی سیاه می‌ماند.
توضیح رنگ گرفتن سبب سرخ از ماه جزو اعتقادات بوده است.
ابوالمرح بن مسعود روی می‌گوید:

مهبتاب می‌برد که به تفریح دهد رنگ تا خلق توانند به‌دهد بوی به تفریح

(ساب‌الالباب ص ۴۲۱)

بیت ۳۰۲:

معنی، حای شگفتی نیست اگر آفتاب ز رویی نعل در کوه سنگ ایجاد می‌کند و در کال نعل ایجاد
می‌کند. یعنی به استعداد سنگی دارد و جای محض نیست بر ما استعداد آن را داریم که سرخ روی شویم اما
دشمن استعداد آن را ندارد و روی سیاه می‌ماند.

توضیح در قدیم معتقد بودند که نعل بر اثر تابش آفتاب درون سنگی تشکیل می‌شود.

سنایی گوید

سپاه‌نایب که تانک سنگ‌اصی ز آفتاب * * * نعل گردد - رسد حشاش یا عقیق اندر یمن

و سعدی گوید

سنگی بچند سال شود مع پاره‌ای
ز بهار تا یک شش شکمی سنگ
و شعران دیگر گفته‌اند که هر سنگی مع و یاقوت می‌شود و سنگی به استعداد و قالب سنگ دارد
جلال یزدی گوید

چارچیراست که در سنگ اگر جمع شود
لص و یاقوت شود سنگ دهن خاوری
پاکی طبیعت و اصل گهر و استعداد
تربیت کردن حور از ملک سینایی
سده را این سه صفت همت ولی می‌باید
تربیت از تو که خورشید جهان آری

۳۰۳ - حرم دریده: مکتوفه کشیده شده.

درم حریبه: درم خریده شده، تصفیه

۳۰۴ - جرعه: جرعه‌اش.

معنی: جرعه جام او بکوه و دریا روری داده نام روری کوه و یاقوت و نام روری دریا درم است (در
بی ست لب و بشر نامرتب واقع شده است).

۳۰۵ - پاسنار: پاس دلزده، نگهبان

۳۰۶ - فیض محض: عطا.

سار توشه

نیت ۳۰۷:

معنی: او در برم و درم نام یافته است در برم و جام شراب جان می‌بخشد و در برم و مع جان می‌ستاند.
۳۰۸ - زهره شکاف: زهره شکافته شده. زهره کیسه صفر است در هنگام ترس معناری از زهر آه
کیسه صفر وارد خون می‌گردد و خون و رنگ عقیق درمی‌آید و بر روی می‌رند و اگر زهر آه بیش از اندازه
وارد خون گردد شخص می‌میرد و گویند زهره شکاف شده زهره ترک شد.
معنی: اگر پای به میدان جنگ گسارد سنگ از برش زهره شکاف می‌گردد و رنگ عقیق در
می‌آید.

نیت ۳۰۹:

معنی: بیع و هرانندود کاری می‌کند که آسمان از زمین دود برمی‌آورد یعنی حرکت سبب او و نور
دشمن از پیش او گردد و حاکی بر زمین ایجاد می‌کند که تا به آسمان می‌رسد، نظیر گفته فردوسی
نگر گران دستا مرد اشکوس زمین آهستین شد سپهر آسوس

توضیح: نظامی از آسمان معدوح را اراده کرده و بر یهام دارد بر یکه گردش فلک به اراده معدوح
کند و باری می‌نماید.

۳۱۲ - سعد نجوم طالع سعد، ماحوشمختی.

دُر پُدر (نصم فال): پشت سر هم و مرتب.

معنی سلطنت اولاد او پدر بر پدر تا اند مانند رشته مرویدی که به بح کشیده باشد مظلوم و مرتب

دار

۳۱۵ - وکاب گشای: وکاب گشایده مرکب انگیز، سوار کار ماهر

۳۱۶ - طراز: ماشیه

نقش این: منش نام این

نصرت الدین ملک محمد شاه، فرزند علاء الدین کرب ازسلان

۳۱۷ - رحید: مراقبت در احوال ستارگان

معنی نام پدر دیگر علاء الدین کرب ازسلان احمد و شاید نقش فلک اندین بوده ست نظامی در بن

بیت ۶ آیه ۶ از سوره ۶۱ قرآن کریم نظر داشته است آنجا که می فرماید:

و اذ قال عیسیٰ بن مریم یاٰ ای اسرائیل انی رسول الله الیکم مصداقاً بما بین یدی من التوریه و بشارت رسول

پائی من بعدی اسمع احمد . و هنگامی که گفت عیسیٰ پسر مریم ای من اسرائیل بدرستی که من رسول خدا،

سوی شما صدیق گنده مرا آنچه را میان دو دست من از توراه و بشارت دهده رسولی که می آید بعد از من

که نامش احمد است

بیت ۳۲۰:

شاعر می خواهد بیان دو فرید مصدوح فرقی پیدا نکند ایست می گوید وقتی که ر یث حد (معنی

علاء الدین کرب ازسلان) دو صبح پدید بداد می نوب بین دو صبح فرق گذاشت.

بیت ۳۲۳:

معنی در پیروی بعد ب نصرت الدین محمد شاه یر شده و او بوسیله بحث (که به حرف است) به

پایه پیروزی را پاداشته است.

فلک برای فلک الدین احمد چهار پایه نصب ر رده است. از مصرع دوم و فلک آرا چهار پایه

تحت رده و گفته من بعد اسمع احمد چمن بر می آید که فلک الدین احمد نامرد جانشینی پدرش بوده است.

۳۲۴ - مینایی: سیر رنگه، آبی رنگ،

دوینایی، دو چشم، دو نور چشم گنایه نژاد دو نورند.

۳۲۷ - محجوبه: رن پرده شیر.

معنی سب: از تن پیغمبر اکرم (ص)

بوصیح چمن به نظر می رسد که شعر علاء الدین کرب ازسلان رسیده بوده و سخن به

پیغمبر اکرم (ص) می رسیده است

بیت ۳۲۷:

معنی: همسر مستور داشت که چون نور صبح از لب پیمرا اکرم (ص) است بفتاب شب او بد

۳۲۸ - سوز، ساهی

شب سیمینی شب محبوب به سیمان (مرد ر سیمان علاءالدین کرب رسلا است به سیمان اسک
بر تحت سیمان حکومت داشت)

بنفیس بکته سال، در رویت همسر سیمان بن داود معرفی شده است، ظاهر آدم همسر علاءالدین،
بنفیس بوده است.

۳۲۹ - آبی چرخ هفت سار

امهات - مادران

امهات وجود: چهار عنصر (آب و آتش و خاک و باد).

توضیح: مرجع این در بیت ۳۲۹ و ۳۳۰ علاءالدین و مرجع آن بنفیس همسر علاءالدین است و
مرد رنگ و گنجان که در بیت ۳۳۱ آمده، فرزندان ممنوح و همسر او است.

۶

۳۳۴ - جلاجل جمع جلجل رنگونه ها و اینجا در معنی مهر، یعنی رنگونه مکار رفته است.
توضیح: پاسانان رنگولهای مکرر می بستند که موقع حرکت بصدای درمی آمد تا دزدان بحال نتوان
ببند، در این بست ماه را به رنگوله و شب را به صدوی پاسان مشبه کرده است.

۳۳۵ - مهره رو بیکه زن.

حمایل آنچه لازم و شمشیر و جامه که از دوش و بر آویزند.

حمیل کش حمایل کشیده، کسی که حمایل انداختی پادشاه بدوش دارد شاعر به تبع صبح
نظر داشته است.

نفس خوش بر آوردن راحت رنگی کردن و انجام به طبع صبح دارد و اصبح دانم آیه ۱۸
سوره ۸۱ نور آل کرم

۳۳۶ گله (بسم اول): موی مجعد و پیچیده.

ربم گله، علامان دهمی که موی مجعد و کاکل داشتند.

کنایی: بر رنگ و غریز بودن شاعر مظهر به پادشاهان طبرستان که لقب و کینه داشتند بر داشته

است

۳۳۸ جری (مسال حره): مقرری، عطیه

دوفان دو قرص نان (که از خود شید و ماه).

۳۳۹ - احری حور مقرری گیرنده، حقوقی بگیر

مقاس تحم

نوب رودی

جرعه کاس : جرعه پیاله شراب،

۴۴۰ - خاتم مهر، نگین.

معنی نصرت الهی پادشاهی را نام تو مهر رده است.

بیت ۴۴۲:

(ظاهرأ تحت پادشاهی کرب از صلان ماه زرین بر سر داشته است .

معنی ماه آسمن که از فلک تحت در پری خود ساخته است دور ماه در بهر تفسیه کرده است) یا تحت

تو سر سر گذاشته و خود را شبیه تحت تو ساخته است

آب چشم خاکلی : آب چشم انسان حاکی، اشک .

بیت ۴۴۳:

معنی اگر آب چشمه راه اخلاق و یاسحن تو مقایسه کنیم آب چشمه مانند اشک شور و کم مقدار

خواهد بود

۴۴۴ - حرف سوال

بیت ۴۴۴:

معنی اگر من را با تیغ تو مقایسه کنیم می بینیم شمشیر تو که بدون دشمنان رنگین شده همچنان سرخ

است که من در برابر آن بزرگ سوال دیده می شود و حتم تو بزرگوار سنگین تر است.

سك سنگ کم وزن، بی مقدار

بیت ۴۴۵:

معنی پادشاهان دنیا هر يك در سعادت خود را ابر کف حساب کردند، تو هم ابر کف هستی با این

رو که ابر کف تو بیانی و ابر بهار است و ابر کف آنها ابر زمستانی است که جز سرما و برف چیزی نمی دهد

و فعالیت طبیعی زمین را موقوف می کند.

نظامی در شرف نامه گویند :

برآمد ز کوه ابر کافور بار سرخ زمین گشت کافور خور

(ص ۲۵)

(توضیح : کافور بار یعنی برف ریخ و کافور حواله یعنی عین).

و خاصیت ابر بیانی در افشانی است :

امری آمد چو ابر بیانی کرد بر سر میرها در افشانی

(همه پیکر بیت ۲۲۲۲)

۴۴۶ - هرنامه کتاب علمی و ارزشمند.

۴۵۰ - ساز پندیرتن، اصلاح شدن حاله آسایش یافتن.

۴۵۱ - آخرین نامه : تعریف و تمجید

۳۵۲ - یرک پشرو سپه

۳۵۴ - کیان : دومین سلسله پادشاهی از دوره تاریخ افسانه‌یی ایران

هفت حوین : هفت جای خطرناک که در راه اسفندیار بود و هفت آفت مرگ که در راه رستم

است.

دوازده رخ : جنگی که بین ایرانیان و تورانیان که در اثنای آن پیران و سه کشته شدند.

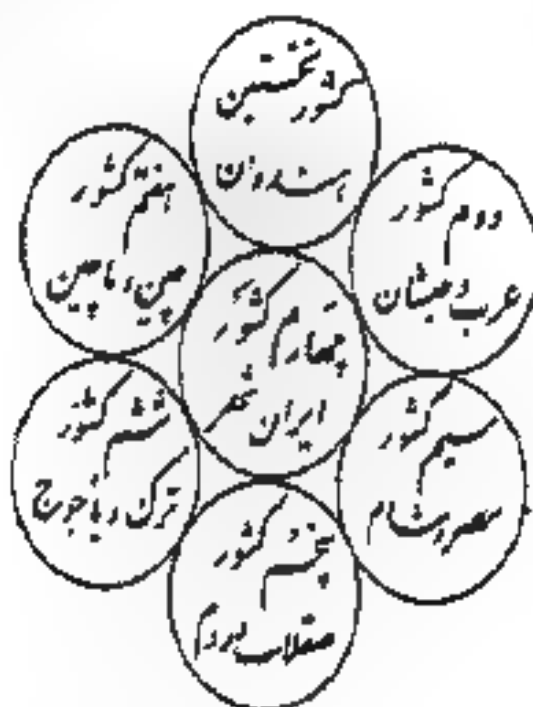
بیت ۳۵۵:

معنی : آسمان که داری هفت صبره و دوازده رخ ست سمره هفت حوین و دوازده رخ تو می‌باشد.

بیت ۳۵۶:

در التعمیم اوربعان بیرونی و بعضی از کتب دیگر طور قرار گرفتن هفت کشور بدین شکل تصویر

است.



شکل (۱)

معنی : بنابراین ایران در وسط قرار گرفته و سمره قلب جهنم است و کشورهای دیگر سمره تن هستند و گوینده از این سخنش حجت نیست زیرا کتب جغرافیایی و نجومی شاهد آن است.

۳۶۰ - محصور و سکندری : محصور بودن و اسکندر بودن.

۳۶۱ - آینه سکندر : ناصر خسرو در سفرنامه خود می‌نویسد و آنجا می‌آید که من دیدم

آبادن بود اسکندریه و آنجا یعنی بر آن مناره آینه‌ای حراشه ساخته بودند که هر کشتی را می‌دید که از اسب‌ها می‌آمدی چون بمقابله آن رسیدی آتشی از آن آینه افتادی و سوختی و رویان بسیار جد و جهد کردند و حبله‌ها نمودند و کس فرستادند و آن آینه شکستند (ص ۵۶ و ۵۷ چاپ برلین).

توضیح : در قدیم آینه‌ها را از فولاد آباده می‌ساختند بعد از آبگینه می‌ساختند.

نظامی در اقبالنامه از آینه آهلی سخن گفته است :

در آن کوره کالیه روشن کنند چوشکست از آینه جوشن کند

ص ۸۰

و در لیلی و مجنون نیز از آهین بودن آینه یاد کرده است

چون آینه گرچه آهیم — سنگ دلا چرائشم

(بیت ۵۹۶)

۳۶۲ - آبگینه : پیمانه تلوری

نه می در آبگینه کمان سمیر در آب حشک می کرد آتش تر

حصرو و شیرین ص ۲۸۱

معنی "سینه" تو بهر از آینه سکندر است (در دهان تو همه چیز معلوم است) و شراب پیمانه تو حاصبت

آب حیات دارد.

۳۶۴ - عقل : حوشمست.

عقب کشور همدان، عرب و حبش، مصر و شام، ایران شهر صقلاب و روم، سرک ناجوح و

مأجوج، چین و عاجین.

۳۶۵ - پنهان کشور صقلاب و روم، علاءالدین کرپ، ارسال از سل آفسقریان است و آنان شام

و بعضی از شهرهای روم شرقی را داشتند.

۳۶۶ - مرزبانی : حکومت ناحیه صوحدی، مرزداری.

۳۶۷ - طراز : زینت و آرایش.

۳۶۸ - اسکندر پسر فیلیپ مقدونی (جلوس ۳۳۶ و وفات ۳۲۴ ق. م. ا. م.)

رمطاحالین : حکیم نامدار یونانی (۴۸۴ تا ۲۲۲ ق. م.) برپا اسکندر مقدونی بود.

۳۶۹ - نوشین رون : نوشیروان لقب حصرو اول پادشاه ساسانی بیست و یکمین پادشاه ساسانی

(جلوس ۵۳۱ فوت ۵۷۹ میلادی).

بررجمهر : بررگمهر، طبق روایات وزیر فرمانده نوشیروان بود.

۳۷۰ - نازک : نوازنده و موسیقی دان معروف دوره خسرو پرویز.

۳۷۱ - ملکشاه السلطان معزالسلاوالدین ملکشاه بن محمد سعونی (ولادت ۴۴۵ فوت ۴۸۵

هجری قمری).

حواجه نظام : قوام الدین ابوعلی حسن برایی الحسن علی بن سحاق حسان طوسی (ولادت ۴۰۸ مقتول

۴۸۵ . ه. ق.) وزیر ملکشاه سلجوقی .

۳۷۸ - دهقان : ثروتمند، کسی که دارای زمینهای کشاورزی و باغهای انگور و سحار نمند و دست و

دل باز استند ایضا معنی پرورش دهنده انگور و می است.

بیت ۳۷۸:

اگر سانی باده ر باده گمار بدهد و بھاك برورد نام دهقان از باده می افتد و کسی بر د تربیت بدهد و

انگور رحمت نمی کشد

حرم گرداگرد کعبه، گرداگرد حابه، افراد خانواده.

بیت ۳۷۹

تو مانند کعبه و حرم بودی و دانش است و غیر از تو کسی نیست که کرم بجای و موهج عمل آورد
نظامی در این ست ممدوح را به کعبه تشبیه کرده است (تشبیه صمیمی). حاقانی و نظامی هر دو شاه را به کعبه و
کعبه را به شاه تشبیه کرده است، پادشاهان کعبه را دنیا را می و خودشان را قاعده سیاسی می دانستند و بر اثر طبع بین
قبیل پادشاهان در بعضی از مواقع به پادشاه «بنه عالم» می گفتند.

در همین کتاب هفت پیکر و وقتی که کبیرک از خدمت خود پادشاه سخن می گوید

بجای پشاه کلمه «قده» را بکار می برد

شیمی از مشقه می و دنداری

کسب دم آله «قسطه» را پسر ستاری

(بیت ۲۰۵۹)

و حاقانی شیروانی در وصف کعبه گفته

حابه خدایش خدایست لآخرش بام هفت

شده سرج شیمی تازی رومی صفات

(دیوان ص ۱۴۲)

که بجای کعبه «شاه مربع شیر» آورده است

درق (فتح اول)، ترویر، دیاکاری.

عمار: چنانچه بهرحال آورده. سینر صحن چین

کعبه، سازه، کتابه از مداحان متفق و چپوس که ممدوح را صفاتی که ندارد برده می کنند.

فریب غرور

بحری نمی حری.

بیت ۳۸۱:

بو کسی هستی که نرویر کیمیا سازان (مداحان) را نمی حری و غرور بحریل کنندگان را هم

نمی پذیری.

طایع رصدی: بهترین طایع دو بهترین ساعات.

کارنامه اندی: کتاب حاوی دان

بر تو ستم: بنام تو کردم.

۳۸۲ پر - میزد.

مقل خوشح

معنی: خوشحمت کسی که ربه ای کاشته و آن را نه چنین بیوای حابه آورده است (بروز از آن کس

ممدوح است).

۳۸۳. اندرهر: برای همیشه، جاویدان

بیت ۳۸۴:

این کتاب اندالهر برجای خواهد بود و چون اسم تو درین کتاب آمده است خوانندگان ما نام تو
صحنه گشایی خواهد کرد. سعدی نیز چنین مطلبی را در بوستان دربارهٔ ممدوح گفته است:
که تا بر سنگ ماه و خورشید هست در ایس دفترت ذکر جاوید هست
توصیح هر دو شاعر سعدی و نظامی زیرکی مخرج داده‌اند یعنی کتاب خود را عریف کرده‌اند و
باقی مانند نام ممدوح را از بزرگ جاوید مانس کتاب شمرده‌اند و درست هم همین است.
از نام او یعنی از نام ممدوح (علاءالدین کرپ لاسلان).

۳۸۵ - از پس قرانی چند: یعنی پس از گذشت چند دوره.

معنی آتیچان تألفی نکرده‌ام که پس از چند دوره آسمان منند آن را باطل گردانند
ظلم در کشیدن: باطل کردن.

۳۸۶ - دور هفت هزار: نظامی دورهٔ خود را دورهٔ هفت هزار (یعنی هفت هزار سال از حقیقت آدم
گفته‌اند) خوانده است.

افزار: ادویه خوشبو که در عذاریند از قیصر، دینار، کاکوتی، ریحان، درجین، رردچوبه، محبت و
هین و ریره.

دیک پحت: دردیک پخته شده، مطبوع

هفت افزار: سپهر خوشمزه و معطر داستان حبسی رنگی بهرام گور را به دیک پحت و هفت داستان
فرعی کتاب را به هفت ماده خوشبوی و خوش طعم کنندهٔ غذا تشبیه کرده است.
۳۸۷ - نوش، نگوار.

نوشی: (نوش + ی و جذب)

جان نروزی: قلعه کردن روح، خوشی.

۳۸۸ - چاشنی‌گیری: چاشنی گرفتن

چاشنی‌گیر کسی که در سر سفرهٔ پادشاهان اندکی از هر غذا می‌چشد تا اضمحلال حاصل شود که رهبر
در آن پیوسته.

جان فشان کردن: جان را فدا کردن. اینجا مراد از جان مشوی هفت پیکر است، زیرا شعر سخنر جان
خود بشمار آورده‌اند، نظامی گوید:

سخن جان است و جانداروی جان است مگر چون جان عزیز از بهر آن است

استی طوسی گوید:

سخن منجو جان را نگردد کهن که مررد جان است شیرین سخن

بیت ۳۸۹:

معنی: ای پادشاه که فلک در فلک‌الدین، فلک‌الدوله، و پدرش فلک‌الملک، بسبب خویشی که با تو
دارد سر بلند هستند و فلک رده و فلک پیوند هسی هم خوشی تو بقب فلک دارند و هم قدرت فلک
دارد (ناجیان قرب منین ممدوح بقب فلک‌الملک یا فلک‌المعالی داشته است).

۳۹۰ - رمی: رمی

رمیم رمیم همیم

۳۹۱ - بیشکر غلمی: شعر نیک و عذب سرودن

سواد رمی صامی زمیں، حالک ساء

۳۹۲ - شب بیری: شب برخاستن و راه و بار کردن ماحد

بیت ۳۹۳:

معنی: سفرهای شبیری سرودم، بوسه راه مارم و دربره شاه حاضر شوم و بر قدم پادشاه شکر افشایی کنم

بیت ۳۹۴:

معنی: [شعر می خواند عذر موقت محبت پادشاه را، دلیل بیان کرد، می گوید] پادشاه مانند آفتاب است دیده من قدرت دیدن چشمه آفتاب را نه رد و اگر بکده کنم دهنده ام به آب می نشاند سیلار مثل رجاء می شوم.

بیت ۳۹۵:

معنی: اگرچه آفتاب را می توان به آب زد یعنی نور آفتاب به آب می افتد ولی آب نمی تواند به آفتاب افتد. (او می تواند مرا بسد و بمن توجه نکند، او می می تواند او را ببسم)

۳۹۶ - چشمه، چشمه آفتاب، نظامی چشمه را به معنی آفتاب در جای دیگر نیز بکار برده است

در تعریف حضرت رسول ص، گوید

گر آمد سرورن ماه بوسه رجاء شد آن چشمه از چاه مراوح ماه

(البانابه ص ۱۷)

در لسی و مجنون گوید

لڑ چشمه عشق ده مسرا نور و بس سرره بکن رجشم من دور

بیت ۱۱۸۵

و چون عین، هم معنی چشمه، هم معنی خورشید و هم معنی در است نظامی خود را بکار می داند که یکی را بجای دیگری بکار برد پس سبب چشمه را بجای خود، شید بکار برده است؛ آفتاب را معنی در در همین کتاب؛

چند سینه از ایس حراپه کشیم آفتابی در آفتانه کشیم

(بیت ۵۴۷)

از این روش نظامی در جاهای دیگر تا کلمات دیگر رفتار کرده است. باید هم که حجت معنی دین و دلیل معنی را هم است نظامی حجت را معنی را هم بکار برده است؛

حجت معنک بغوث و قهر آینی در خدایگانی مهر

(هفت پیکر بیت ۲۵۳)

و باز می دانم دسعی یکی از اعمال حج است و سعی بمعنی کوشیدن هم هست، نظامی کوشیدن را
بحای دسعی بمعنی یکی از اعمال حج بکار برده است:

در پرستش بسوقت کوشیدم سبب آمدن سبب پوشیدن

(هفت پیکر بیت ۴۵۲)

و به عجب بحای و بیکوه و معتز آنکه عجب بمعنی شگرف و شگرف بمعنی بیکواست بکار برده است،
آن فرشته که آدمی لقب اوست زیر گسارند و زیر کی عجب است

(هفت پیکر بیت ۴۴۶)

معنی، هر چند چشم تاب دیدن خورشید را ندارد اما می تواند با خیالش خود را مشغول ندارد

۳۹۸ - دستگاه: قدرت و توانایی

معنی، به این کتاب امکان و قدرت آن را می بیند که در سم است غواشته شود و با اینکار پانگاه بر
کتاب صفا توجه تو بلند خواهد شد.

۳۹۹ - پشته زمین بلند

توصیح اگر آب چاه را بر زمین سد بریزیم سرانجام می شود ما فطرات دارند که از این پشته ها می باشد
چون به آرامی و فاصله و بتدریج است در پشته جذب می گردد
طالب گوید:

ایستادگی امور اگر طالب فیضی هرگز بخورد آب زمینی که شد است

بیت ۳۹۹ و ۴۰۰

زمینهای سد آب چاه را دوست ندارند و سیراب کننده آنها آب است و مرغهای که همیشه امر بر
سرش دارند ریز است مانند زمین های بی آب از چاه دیگران آب نمی خورد
۴۰۱ - آب: کتابه از بحشش و عطش.

معنی من محتاج بحشش دست پادشاه هستم و از آبهای دیگر دهان سست و صر نظر کرده ام.

بیت ۴۰۲:

معنی اگر برای این در (کتاب) قیمت تعیین کنم ارزش آن را پایین آورده ام بمعنی بی متبوی آتش
ارزشمند است که نمی توان آنرا قیمت کرد بنابراین به پذیرفتن پادشاه موکول می کنم قیمت کردن آن را به پادشاه
پادشاه گذاشتم.

۴۰۲ - پوشیدن، گوش کردن.

راه و: روش تازه، نغمه تازه.

انگشت کش: مشهور، معروف (معنی فاعلی در معنی مفعولی).

ماه بر هلال ماه (هلال ماه چون شان دهند بون ماه است لذا همیشه مورد توجه بوده است، مخصوصاً
هلال ماه شوال که معین کننده عید فطر است.

بیت ۴۰۴:

معنی: اگر بدش یی مشوی ر کوچت پانی چیری نمی خواهم ریم ماد از یی گلله بسیار مرده و از
عطرش استفاده کرده و چیری نداده است. این بیت نشان می دهد که ممدوح معرشفاس و ارباب و فاضل بوده
است.

۴۰۶ - اوفتادن - فنادن، مجار "معنی قرار گرفتن، واقع شدن.

بیت او فنادن: محوش آس بود.

۴۰۷ - آنچه دور افتد از عنایت تو - یعنی هر چه را که پسندی

۴۰۸ - هور - محورشید.

بیت ۴۰۹:

معنی: دشمنان تو درحالی که عمه گین هستند از شدت ناراحتی گاهی سرشان سنگ می رسد.
و گاهی سرشان را سنگ می گویند.

بیت ۴۱۰:

معنی: پیش دایمت در آن مقدار که داری بیشتر ماد از پیشی هایی که داری کمتر از همه داشت
۴۱۱ - زوال نابودی
مهجور دور افتاده، جدا مانده

(۷)

بیت ۴۱۲:

معنی: سحر هم نواست و هم کینه است و در یی عریف که گفته ام و است و هم کله است، جی
بحث هست

۴۳ - مادرکن (امانه نشیبه) و کن ر به مادر تشبیه کرده است و کن، سارده است به ده ۸۲
سوره [سن] ۳۶ قرآن کریم اما امیره اد، لردشیئا ان یقول له کن فیکور - جز این بیت امرش چون خواهد
چیری را آنگه می گوید بر او را شو پس می شود
معنی: مادرکن در آفریش فریدی بهتر از سخن نوازه است

بیت ۴۱۲ و ۴۱۵:

ماداد تصور کنی که سحوران مرده است، مرده است بلکه بر آب سخن سحر جو ر فرو برده اند، معنی: بر
آب سخن زندگی می کنند، از سحوران هر که ر که نام سری و صد، کنی از آب سخن جو ر چون ماهی سر در
می آید که اینجا هشتم بعد از دیگر سحوران در سحوشان رده اند در حیر و شیرین گوید
پس از صد مال اگر گویی کجا او زهرینی صد آید که ها او

ت سحر (اصافاً تشبیهی) سحر در روانی و حیات بخشی به آب تشبیه شده است.

۴۱۶ - روح : جان .

بی عیب : پاک بی نقص .

گنج خانه : مخزن

عیب : حد

۴۱۷ - او : مرجع صمیم و او سحر است

۴۱۹ - باد : پهلوده .

۴۲۱ - وجود : هستی .

انداندر : تا پایان روزگار . همیشه .

بیت ۴۲۲ و ۴۲۳:

اشاره است به حادث : من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کس خود را بشناسد همیشه رفته است و هر

کس خود را بشناسد باقی می باشد.

بیت ۴۲۴:

معنی سگر که در وجود تو چه چیز است که این راه هر که خود را چنانکه بود شناخت و داننده است،

آن چیزی که این را داننده است مانند من همین چیز است . معارف دیگر چیزی در وجود تو هست که آن سب

می شود که تو وجودت را درک کنی و ندانی و شناسی همین چیز است که همیشه باقی و رفته می ماند و هرگز

می میرد

مولوی نیز این نکته سیار دقیق را بیان کرده است

ای مراد تو همان اندیشه ای صافی تو استخوان و ریشه ای

پنج قرن بعد از نظامی و چهار قرن بعد از مولوی دانشمند فرانسوی ربه دکارت این مطلب را نظام خود

به ثبت رساند و گفت Je Pense donc Je Suis من فکر می کنم پس من هستم .

۴۲۵ - نگدری : نمی میری .

گرچه نگدری زبخت : اگر چه از هبت جسمانی نمیری

بیت ۴۲۷:

معنی بری دین آفتاب وجود دور به بی غار و در بی درد است ، این بی غیری و بی دودی را چه لایده

در حالی که کسی در آفتاب وجود نگاه نکند به بحر ابد بسد (آفتاب کنیه از وجود است)

۴۲۸ - عمارت آباد کردن .

گل خویش ن خویشت (گل معارف بمی بر آمده است ، باعتبار آنکه انسان از گل آفریده شده).

۴۲۰ - قطاب : مرجع ، تحقیق

معنی وقتی که دو را با دو جمع کنیم نتیجه آمیختگی آن ها چهار می شود نه کم و نه زیاد ، پس در

کتاب‌های ریاضی از اصول مسلم است، بر حساب کارهای توین مثل جویی است، یعنی هر شک و ندی که کنی نتیجه اش موجودت می‌رسد امروز بهای آن اصطلاح حساب دو دو تاست؛

۴۴۱ - بده (بصم لول) - توشه، بده، توشه یث روره

حدر بصم، جدری که جواب در سه نذرند ماند جدر ۲ و ۲

باع رسیده از هر چیزی

معنی کتاب بالغ که سرمایه و پیشوای کار محسد و کار ر، در نظر گرفتن نتیجه آن انجام می‌دهند هیچوقت در پی کاری که بی نتیجه است (جدر بصم) نمی‌روند و به آن تسیم نمی‌شوند.

۴۴۲ - صاحب ماهه اصیل، برزگوار - در نظر گرفتن بیت بعد صاحب ماهه به تخر و سرمایه دار هم

ایهام دارد)

دورین نده بگر

چنین باشد (نه بیت‌های پیش شاره می‌کند)

معنی یعنی اگر شخص صاحب ماهه باشد پیشین می‌شود و عمارت دل خود می‌کند و سر بحر صم فرو می‌آورد و اگر شخص بی‌ماهه باشد در اصطلاح خود می‌گویند و دسال کارهای بی‌نتیجه می‌رود

۴۴۳ - ماهیه مال دار، پول دار

شحنه بگهان

۴۴۴ - حواحه چین؛ تاجر چینی

ماهه کیسه مشك، ماهه مشك

انگیزد نام گیاهی است، مشك را با انگیزد می‌پوشاند تا بوی مشك پراکنده شود.

گوی برد: پیش افتادن، سفت گرفتن

بر بر پر عتاب بودن یعنی در هنگام پرواز پایین قرار از اوج عتاب قرار گرفتن

معنی «یکه هد هد» در اوج پرواز ندارد، اما در سرعت از پرواز جلوتر است معصودش است که اگر مال قوی باشد، مظهر و شیوه پرواز می‌تواند صعب آن را حیران کرد. همانگونه که هد هد نام پرواز از پرواز جلوتر می‌افتد.

موضح هد هد هیچوقت پرواز ماه و مال گشاده ندارد - بلکه هوا را بریده بریده می‌پیماید

۴۴۶ - بی خطر بی آسب.

بی خطران (خطر «بزرگی» اشخاص بی خطر، گمنامان، دو نان.

در این بیت «خطر» در دو معنی بکار رفته است. این یعنی بی خطر و در یک بیت به دو معنی بکار برده است.

ای دل هو چند در صغر خطر است کس خطر بی صغر کجا یابد؟

ادبوان این چنین.

بیت ۳۳۷:

معنی مرغ ریزد در جستجوی طعام ممکن است تمام افند هوشیاران همیشه «خطر روبرو هستند».

۴۴۸ - شکم حوآر: خورنده، سار حوآر

شکم و از داندانه گنجایش شکم.

بیت ۴۴۹:

معنی این همه از نادر زمین دوری می خورد و می برد در آخر حتی داندانه يك جو هم کم نمی آید،
زیر هر که هر چه را برده دوباره پس می دهد.

۴۴۰ - جویجو: پاره، پاره - ذره ذره.

رو از او یعنی از زمین.

۴۴۱ - گریه و حنۀ شمع نظراتی را که از شمع دور شده و در بیرون شمع محبوس می شود اشک
شمع می نامند در این صورت گویند شمع گریه می کند. و دوبار شدن کثافتۀ شمع را که شیه بار شدن
لبهای آن است حنۀ شمع گویند. موجهی دامعانی تصویر ریا ساخته و گفته.

ناهمی حندی همی گریی و از من نادر است هم تو معشوقی و عاشق هم هستی و هم شمع
(دیران موجهی)

معمولاً گریه شمع بسیار اتفاق می افتد و حنۀ شمع کمتر.

شمع دور، شمع مانند.

تاج زد: کنایه از شعله شمع است که بر ترقق سرش قرار دند.

۴۴۲ - مخرج دارویی است که از من و در می سازند. بر این ترکیب مقدار نعل که سرخ رنگ است
کم و مقدار در که سفید رنگ است زیاد می باشد.

توضیح: شاعر از نعل شکفته شد بهار که برنگ نعل است و از مردارید که کروی و سفید است
شک را اراده کرده است.

۴۴۳ - دستوار: چوب دستی، عصا، وسیله نکیه.

۴۴۴ - خرد: عقل.

معنی از خرد با انسان یاری می رسد. اگر خرد داشته باشی همه چیز داری. بطور گفته حواجه
عبدالله انصاری: الهی به آنکه عقل دادی چه دادی؟ و به آنکه عمل دادی چه دادی؟

۴۴۵ - داد چیزی را دادن. و طبعه خود را نیست به آن چیز در حد عنایت انعام: در

آدمی صورت: آدمی شکن

دیو بهاد: دیو سرشته.

۴۴۶ - رویی عمل داشتن

ریک غافل

صفت ناز و بیکو

۴۴۷ - ازلی: آغاز.

معنی در آغاز مقدرات معین شده، کوشش امروز ما در بهم ردن آن مقدرات سود ندارد.

۴۴۸ - سرشت: طبعه

معنی کار مکن زیر طبعه کار کردن در دوزخ و گاهی کردن در بهشت بهتر است. یعنی کار کردن در

هر کجا که باشد بنوده است و نسی در هر کجا که باشد بکوهیده است.

بیت ۴۴۹:

معنی عادت سار رشت است که انصاف در فکر کار خود باشد و بهر سکی کردن بدیگری باشد

۴۵۲ حارزمین ریح رسدن

طعن - سر ریش

۴۵۳ آفتاب (جمع آفتاب) ملاها

میر آمد آفتاب سرش آمد

۴۵۶ - ناشناسان : حریضان

نهان شاندن : کتابه ابر عبد دادن

۴۵۷ - زدها بر گنج معتقد بود که بر سر گنج از ده می جوید سعدی می گوید

هر جا که گن است حمار است و یا حمر حمار است و بر سر گنج مار است.

نظامی در خسرو و شیرین گوید:

چو ماری بر سر گنجی نشسته زشب تا شب بگردی روزه بسته

(ص ۱۱۲)



و در شرفنامه گوید:

نگفت این و سررد به سرو شکج چو ماری که پیچد رسورج گنج

(ص ۱۱۲)

و در لیلی و مجنون گوید

در شوشه تریش بسعد رنج پسچند چنانکه مار بر گنج

(بیت ۴۲۰۴)

۴۵۹ علف خواری گیاه خواری، غذا خوردن (گده ده معنی شادا با عصار بسمه مسبت باسم مسبت)

بیت ۴۶۰:

سعدی مصرع اول این بیت را از نظامی گرفته و گفته است

سگت بمرآن آدمی شراف دارد که دل مسردمان سزارد

بیت ۴۶۱:

از توقعات عدالتهن ظاهر است و س سعی رعی و ملزم انصاف آید لاجلام و بی معنی و توقعات

انوشیروان گرفته شده که او می گفت هر که رود جز و هر که حسد خواب بست، ناصر حضور هم گوید

در جهان دس سراسر دین سمر بیدت کرد گری همی خواهی چربس مر ترا بدید چمن

بیت ۴۶۵:

اشاره است بحديث . السعد من سعد لی بطن امه و الشقی من شقی غی بطن امه

(احادیث متوی ص ۲۵)

۴۶۶ - سحت گیری ' حرص ورزیدن

۴۶۷ - پیراستن ، ریت دادن .

حاکسار ' خاک آلود، ذلیل .

۴۶۸ - ز آدمی خیرد : از آدم پدید می آید ، مظهرش انسان است .

۴۶۹ - پوش : پانزهر ، نریاق

مهره : مهره مار، عده ای که در عقب سر بعضی اعیان یافت می شود چون از گوشت جدا کنند سرم

است بعد حریت یابد و آن را در معالجه سم ها بکار برند .

۴۷۰ - دعاردن نادرستی گردن .

۴۷۲ - مرقع پوش : حایه زنده پوشیده ، صومی .

سگسی . آرزو کنندگی ، مودی گری .

۴۷۳ - نافذاق درو ، خوش ظهر و ... باطن .

هم اتفاق ' یکی بودن ، موافق ، متحد

معنی : دوستان دوروی ، متحدان دشمنان ما هستند .

از سر ابتلا ، پیش از هر چیز

۴۷۴ - رزیدن : رنگ کردن

۴۷۵ - چارند . کتابه از چهار عنصر (آب و آتش و خاک و باد) که در بدن انسان به چهار نام دیگر

(صغرا ، سودا ، بلغم ، خون) نامیده می شوند .

۴۷۶ - بوسفان گرگ مسد بجای مسداله : گرگان بوسف هستند . گرگی در لباس بوسف هستند .

راهدان مسد (مسد بجای مسداله) مسدان به ساس زهد رفته اند متظاهر بر عهد هستند

۴۷۷ - جان بردن ' از آزار دیگران سلامت ماندن .

بد پستی : بدحواهی

۴۷۸ - حاش لله . پاکی است مرحدای و نه پناه بر حاشه

این چین سه مقصود از سه بدی و بد پستی است که در بیت پیش از آنها نام برد .

۴۷۹ - آتش نگختن کتابه از گنه کردن .

بخت جستن ' دنبال چیزی که آتش را شدت می دهد رفتن (کتابه از گناه) .

طنق . دواپی است که صداد آن مانع سوجنگی است .

ریختن : انداختن ، کتو گذاشتن .

بیت ۴۷۸ و ۴۷۹:

هرگز بدگان خدا نه بدی و بد پستی را برای خود می بندند و برای سوراخیدن خود . (در آتش

دورخ) آتش برپا نمی‌کند، هفت نمی‌جوید و داروی صلح حریق را از خود دور نمی‌کند.

۴۸۰ - فتنه، گنگنه و رزی

۴۸۱ - هفت نفسی و چهره‌اندی کن به از پای بند به عالم جسمانی،

هفت فعل، هفت آسمان و چهارمندی چهار عصر است

۴۸۲ - قلب، سکه ناصره، نفسی، برگهای لاله، ساعره به سکه ناصره نشسته کرده است.

(از رایت طرف برگها ساه است).

بیت ۴۸۲:

معنی: محضر راشتی یث دو سکه (آن هم سکه نفسی) بار رحب لاله در غارب برد

بیت ۴۸۳:

در من نام گیاهی است شاعر می‌نویسد ر بدو نیست تجربه کرده و در من است و گفته است که در من،

درم ندارد و بدین سبب باد هم بر پیکر او نمی‌پیچد و رحمتش را نمی‌برد

نظامی گاهی اسم یا صفت را تجربه کرده و از حیرت تصور خود در سبب می‌آورد در حسرت و

شیرین گوید:

رسان دهن مسرد در آن سرگین مست رانی ماند و آن دیگر شد ز دست

که در آن راه در تجربه کرده و گفته از دست رنایی شیرین، مرد در آن دان، دان را از دست دارد.

بعد زبان تراش باقی مانده معنی از نطق غنار و هر چه می‌دست فراموش کرد

۴۸۴ - از سعید، از سعید بحار آب شاع شده بسبب ندیدن سبب با سکه آب دارد نمی‌بارد، بعد از

یگر گنجی دارد، ولی کسی به مع نمی‌رسد. و خورشید پای برگنج است یعنی هر جا رو. گنج بخشی می‌کند

و به همه نور و گرما می‌دهد.

بیت ۴۸۵:

رمین بوسی معجزه معنی پای بوسی است در بیت پیش گفت خورشید به هر جا پای می‌گردد گنج

می‌بخشد، تو هم مانند خورشید باش در این بیت می‌گوید. تاریمی که پای و بوسه می‌دهد حاصل خیر گردد

۴۸۶ - بر آفتاب افشاندن، آشکار کردن، پر کده کردن

سنگ در چیری نشانیدن: سنگ ردن و چیری ز شکش

لعل آفتاب (اصابه تحصیفی): در قدیم معتقد بودند که بر اثر ناشر آفتاب در دل بعضی از

سنگها لعل ایجاد می‌شود.

صافی گوید.

لعل گر در در بدخشان باعقیق اندر می

سالها دید که تابک سنگ اصلی ز آفتاب

بیت ۴۸۶:

۴۸۷ - بر چشم روشن بودن در اوین رؤیت هلال ماه چشم را می‌سند و بجیری از قیل زر، آب، آئینه ... چشم می‌گشودند و معتقد بودند در اثر این کار آن ماه بر آن^۲ خوش خواهد گذشت. هلال ماه محرم را برنگاه می‌کردند و هلال ماه صفر را به آئینه نگاه می‌کردند.
چشم روشن کن جهان: چشم روشن کن مردم جهان (مجاز به اعتبار جان و معن).

بیت ۴۸۸:

معنی کلمه «رره» از دو حرف تشکیل یافته و هر دو می‌پیوند و پی‌وفا هستند و به ما بعد خود نمی‌پیوندند و متحد شونده نیستند و پراکنده هستند به سبب داشتن بی دو حرف پراکنده تا کی لاف می‌ری و خودستایی می‌کنی.
۴۸۹ - زر آکنده: آکنده شده از زر ابهام بهر دوستی و محبت بر وسم دارد.

بیت ۴۸۹:

رزمین دشت در بر آکنده کرده ست برای عدست آوردن زر حاکم زمین را زیر و رو و پراکنده می‌کنند. تو مثل زمین ماس و محبت در را از دلت بیرون کن تا مثل حروف «رره» و ماند زمین پراکنده شوی
۴۹۰ - رزیدن: رنگ کردن.

بیت ۴۹۰:

در نقاشی وقتی که پیکر زمینه رزمین داشت پیراهن آن را لاجوردی می‌کردند و پس - و ر - هم متناوب و سازگار می‌داشتند در تصویرسازی شاعرانه نیز این تناسب رعایت می‌شد. نظامی در شرحنامه گوید
زمین چو زر و آب چو لاجورد چو دیسای سیم ابرق و سیم زرد
(ص ۲۴۶)

نظامی در این بیت بخواهد بگوید اگر زر مایه شادی است رنگ لاجوردی نیز نشان ماتم است و این دو با هم اتفاق می‌افتد بنابراین داشتن زر بهر درد سرش می‌آورد.

بیت ۴۹۱:

معنی ترازویی که زر می‌سنجند مسگر شده درها می‌گردد یعنی از خانه‌ای خانه دیگر می‌برد و بر سرش سنگ می‌زنند (در کف‌اش سنگ می‌گذارند).
نوعی خانه ترازوی در سبب داشتند بعضی از خانه‌های ثروتمند داشتند و دیگران از آن^۳ به امانت می‌بردند.

۴۹۲ - کرده گجرت بهم: فرصت کی جمع کرده‌ای.

بانگی چند: ماقبل و فال و داد و فریاد

دانگی چند: چند دانگ، چند سکه طلا، مقدری پول.

۴۹۳ - لالائی بی‌سند و بار اصفت بجای موصوف، فرزند یا ورثه لالائی.
برده مارث مرده.

سیم کش (بفتح کاف) - سیم کشنده، همان پول
سیم کش (بضم کاف) - سیم کشنده، خرج کننده پول.

بیت ۴۹۲ و ۴۹۳:

عرض کن داد و فریاد از حلال و حرام چند دانگی بهم کرده‌ای (و حووب مرده‌ای، و ورثه بی‌سند و
ماری آمده و آن را از نو مارث برده، حالا خرج کننده ریده سیم و جمع کننده و همان پول مرده است. در
بن حالت برای تو چه مودی خوب داشت ؟)

۴۹۴ - مخرج (بضم او و کسر سوم) دارویی که تعدیل و تلخیص مزاج نماید، درویی که شط
بشد.

در حسرو و شیرین گوید

رحاظرها چو بساده گردد می‌برد زدهت چون مخرج درد می‌برد

(ص ۳۹۱)

طرب ' شادی و سرور

بهادی: دجیره کردن، در زمین دفن کردن

بیت ۴۹۵:

این بیت فقط در نسخه ۸ آمده است و رابطه‌اش با بیت‌های پس و پیش منطقی نیست

بیت ۴۹۶:

معنی بر عملی که خود را محاطر پول به ریج و سیم می‌گشایی در بررسی اصبت و سیم کشی معنی باشد.

سیم کشی (بفتح کاف)، حمل پول، پولداری

۴۹۷ - از پی سبکی: محاطر ورره.

۴۹۸ - نگداشتن دست کشیدن

نگداشتن ' باقی گذاشتن، چیری را مارث گذاشتن

چند مدی، چند دق بندی، تا کی دل می‌بندی.

چند برداری ' چه مقدار با خودت همراه می‌بری

بیت ۴۹۹:

معنی ' دپ چیری اصبت که سرانجام از آن دست سیمی‌داری و هر چه اندوخته‌ای از خود بجای

می‌گذاری به آن چیری که دست به برداری تا کی در می‌بندی ؟ و بر اندوخته خود چه مقدار با خودت می‌بری ؟

بیت ۵۰۰ و ۵۰۱:

معنی چهار خانه دیو است عجله کن تا چون خانه دیو حرات مگردی (دیو در حرابه ها و ویرانی ها باشد). اگر ایوان شاه به هم باشد باز دیو خانه می باشد.

۵۰۲ - حمل زر ' ناز زر -

۵۰۳ - سه حمل کارگر : کنایه از موالید ثلاثه (جماد، نبات، حیوان).

خانه بر (بفتح ب) : خانه پرده.

چار حمل خانه بر کنایه از چهار عنصر در تن انسان (خون و صبر و سودا و لیم)

۵۰۴ - الف (بکسر او) و سکون دوم و سوم. جوی گرفت، دوست شدن با کسی

بی الف : دوست ناشونده، خوی نگیرنده

داد بی الف : اگر الف را از باد حذف کنیم به می گردد که معنی ناحوب و رشت دارد

۵۰۵ - مسیح ' چوب یا میله ای از آهن که برای کتب کردن تکه های گوشت و به هم زدن آتش تنور

بکار می رود

تنماج نوعی آتش

تاج : کنایه از خوشه حرما که بمنزله تاج درخت حرماست.

معنی وقتی که - رحمت حرما از بار افتاد درخت حرما و خارهای آن در خدمت آتش قرار می گیرند،

پس برای سوزاندن بکار می رود.

۵۰۶ - خار تعلق خاطر، خار خار

دغل در شکم بودن : پادشاه شکم افتادن، کنایه از پر حوری.

برگگ : توشه زده، آذوقه، اینجا بمعنی عدا.

معنی : برای شکم خوار که علاقه زیاد به عدا دارد آتش تنماج از برگگ گل بهتر است.

۵۰۷ - دبدان کندن : کنایه از قطع علاقه.

خوردن پر (ناکسر نوب) پر خوردن.

در ' مروارید، معتقد بودند که صدف از باران بهاری قطره ای می گیرد و به مروارید تبدیل می کنند. اگر

بیش از يك قطره بگیرد مروارید تبدیل نمی شود. در این بیت شاعر کم حوری را تعریف کرده است.

۵۰۸ - دست در ریش کنایه از خواهش و تمنا کردن در زبان ترکی آذربایجان شرقی، مستقل

نوتدای ریش را با دست گرفتن بمعنی خواهش و تمنا کردن است.

هزار دندان داشتن : کنایه از مصرف کردن طعام بیشتر، پر حوری

معنی شانه هزار دندان دارد حلی پر حور است بری نامین حوراک از هر کسی گدایی و سوال و

خواهش می کند.

توصیح ' ریش - با شانه مرتب می کنند و این عمل را شاعر به دست در ریش هر کسی رهن محتاج

دیگران بودن و خواهش کردن تعبیر کرده است.

۵۰۹ - نوش دارو : پادشاه، داری حیات بخش

۵۱۰ - بی جگر، مجازاً بمعنی بی رحمت، بدون عصب و رنج

یا له نغمه‌ای رعدا

دکان قصاصی کبابه از دنیا می‌جگر بهم دارد به یکجای جگر ر نغمه قصه می‌گردد و با گوشه مخصوص
می‌فروختند و خریدار از قبول آن ناچا بود.
معنی در این دنیا نغمه‌ای بدون عصه و روح نیست می‌آید.

بیت ۵۱۱:

معنی: رحمتی زیاد کشیده شد تا اندکی چربی به پهنوی برسد (تا اندر منقعتی بدست آید).
به پنه چربی

۵۱۲ - گردان گونیت بک پارچه زن گوسفند یا گاو، قسمت پر گوشه زان
گردان با گردن است؛ ضرب المثل است، یعنی قصاص گردان را با گردن تو آما می‌فروشد

بیت ۵۱۲:

معنی صد هر رسو، سگسته گردن شد، معنی برحمت افتاد تا گردانی بدون گردن نصیب شد
۵۱۳ - قراضه دیره سیم و طلا، پون سیار اندک

بیت ۵۱۳:

معنی چون کار در مراد نیست می‌مردی از رسیدن به مراد بهتر است زیرا وقتی مرد کم بر آید عمرش
بر سر آید

بیت ۵۱۵ و ۵۱۶:

معنی انسان هر آرزویی را که دیر بدست آورد بین مژده است بریک شخص عمر طولانی خواهد
کرد، شخصی که عمر طولانی نخواهد بهر است که کاش دیر بدست آید، زیرا وقتی کسی به تمام
آرزوهایش برسد همان وقت عمرش هم پدید می‌رسد
۵۱۷ - سبب من رود شکفتن، رود آمدن
سبب برحمت از بین رفتن، رود پژمرده شدن.

معنی نهی که بوجود آمدن آن سالها طول می‌کشد عمرش هم طولانی است، اما گداز لاله که روز
می‌شکند زود هم پژمرده می‌شود.
سائی گفته

سالی پید که نایت سنگ اصنی را آفتاب
لعل گردد در دستان با عمیق اندر یمن
۵۱۹ - بهیمی سُم: بهیمی سم بودن، حیوانیت.
سالیان هم: کنایه از خاک

بیت ۵۱۹:

معنی: فر حیوانیت خود را آزاد کرد تا از این خاک به اعلا علین برسی. سعدی گوید
 طیران مرغ دیدی تورپای سد شهوت سحر آی تا سیس طیران آدمیت
 ۵۲۰ - از سر، ابتدا، پیش از هر چیز،
 شاخ هفت بیج هفت قلک،
 نعل چار میج - کتابه از چهار عنصر (آب، آتش، خاک، باد)

بیت ۵۲۰:

معنی: بر سرش شانه هفت ریشه رازی و برپایت نعل چهار میج، از لبه هر دو خود را رخت کن
 سنائی گوید:
 مکی در جسم و جان مرل که ای دو است و آن والا
 قدم زین هر دو میروم نه نه یسجدش نه آنجا
 ۵۲۱ - چاه بوریا بر سر کنده از بی دیا، چاهی که سرش را با بوریا پوشانیده‌اند و اگر سنگی بر رویش
 قرار دهی داخل چاه فرو می‌رود.
 معنی: از چاه دیبا که بوریا بر سر است همانند سنگ بر سر بوریا عبور مکی یعنی گره، طانت مردگان
 (چون سنگ) از سر بی چاه بگدازی مانند سنگی که در روی بوریا قرار می‌گیرد حواشی بود: که بلافاصله بر اثر
 شکافتن بوریا داخل چاه فرو خواهد افتاد
 توصیح: نظامی در این بیت تشبیه معرده به مرکب آورده است.
 مرده، شبهه.
 سنگ و بوریا - شبهه به نظر آنکه سعدی و معرده و به و بری در آفتاب تابانند و تشبیه کرده و
 گفته است:

عمر سوخت در آفتاب قشور اندکی مانده خواجه غمره شور
 ۵۲۲ - جان جدیدی صاحب جان بودن، رنده بودن، رنده ماندن
 تنومندی، تن دار بودن، جسمین بودن.

بیت ۵۲۲:

معنی: چون برق رنده (پیش از مرگ) بمیر تا حداث شوی (موتوا قبل موتو) جان مندی از بی
 مندی بهتر است. زندگی روحانی از زندگی جسمانی بهتر است.
 توصیح: حداث برق کنده از عرش رنده است که بعد از درخشیدن برق مگوش می‌رسد. با اینکه
 درخشیدن و عرش در اصل هم زمان بوده است، اما چون سرعت صورت بیشتر است. اول
 درخشش برق و بعد از چند ثانیه عرش آرا می‌شویم و این مثال خوبی برای دانستن اینکه زمان امر
 سببی است.

نظامی در این تصویر شاعر به میگوید برق فول خود را رسیده کشت و سخته دست یافت سنایی گوید
 معیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که اندیس از چنین سرگی بهشتی گشت پیش از ما
 نظامی بر اثر قدرت بیان گاهی از وعد و بر این چنین تصویر دلکش که در این بیت آمده است
 می آفریند و گاهی از آن تصویری بری ایجاد نفرت می سازد
 مانده

سوحن و حنده بدن سرور و گشونهی عمر دهد چون شرور

۵۲۳ - راندن سلوک

چنانکه رفتند آجنانکه ترا در راه عرفان می رانند

خواندن : دعوت کردن -

۵۲۴ - توکل کار خود را بعد سپردن، امید خدا بودن

۵۲۵ ده جد : صاحب ده

برون ده (نصرت ص ۱۴۰) بیرون از ده، کانه از احبب نداشتی

بیت: ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷ و ۵۲۸:

شعر از رنگی خصوصی خود گفتگو کرده و طهر بعد از آنکه همراهِ خود را برور زمان یکی
 پس از رنگی از دست داده دیگر همراهِ اعتبار کرده و بدانشتر همراهِ بدیل بود است اما کسی بر دیکش نا
 بی کار او معاصب کرده، در بر ایاب نظامی صراحتاً از کسی که مانع اردو ح او بوده گله کرده است
 معنی من مشکله گشای مشکله هشتم، او حوره به مشکل نفاذ هم اگر مهمانی بخانه من باید کسر و
 مدارم که برای مهمان حور بهد عاقل می داند که من با این اشارت می خواهم چه بگویم و در طلب چه هشتم
 و عاقل بکنه اشاره، من از بیوایی و بدانشش تونده گله ندارم و اختیار نکردن همراهِ بر اثر بی چیری بست،
 بلکه مانع کسی است که در رنگی من محصور دارد.

۵۲۹ - ترکی ترک نمودن، کنیه از سعید و رید و خوب بودن

حش : حشه، سرزمین سیاه پوستان.

دوع ن آتش دوع اشاره به اشعار خود و قدر بداشتی مردم را و اشعارش اشاره می کند

حوش : دند

معنی دما مانند سرزمین سیاه پوستان است و من هم سعید پوست هشتم، رهایی و سفیدی مر پدیرا
 دستبند آتش دوع ندید و دوست ندارم.

۵۳۰ - کوره طبیعت پر - بیا، باعتبار آنکه نارسیده ها و خام ها را برور زمان بچند می کند

حامی داشتم چو میوه را : انگور حام بودم، غوره بودم، یعنی سر سبز و خام، جوان و کم

تجربه

میوه را : انگور.

۵۳۱ - حصرم (بکسر اول و سوم) غوره انگور

توتیا دارویی که در معالجه چشم بکار می‌رفت، یشوع از آن معده واکس روی بوده است و نوع دیگر از آب و یا از آب هوره خشک شده درست می‌کردند و به آن توتیای حصر می‌گفتند. نظامی در مخزن الاسرار گوید:

از نوبی انگور شود نوبیا از کهی مسار شود ازدها

بیت ۱۱۸۴۵

در نحه حکیم مومن آمده: توبیای غوره: توتیای کرمانی ر شسته هفت بار به آب عورد ساییده و خشک کند. جهت دمه و حکه و حرارت عن نافع است و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقام امراض عن نافع است نحه حکیم مومن ص ۳۴۶.

بیت ۵۳۱

معنی: روزگار من در همان دوره عورگی منصرف می‌رسد و در درست کردن توتیای حصر می‌بگر می‌برد، بصارت دیگر از دوره جوانی که دوره حاس و سرمیزی است، می‌برد و در خدمت خلق بودم.

بیت ۵۳۲

معنی: اکنون که بعد انگوری رسیده‌ام به بیش رسواری گرفتارم، شیرام را می‌برد (اشعارم را می‌دزدند و نام خودشان می‌کنند).

توضیح: نظامی در لیلی و مجنون از این دزدان شکایت کرده است:

در سکر صرعیم بهی نیست	کسلاً شب چار شبی نیست
درد ز من و بجای سزد است	بد گویدم بن چه مانگ درد است
دزدان چو بکوی درد جویند	در گوی دود و درد گویند
در دردی من حلال بادش	بد گفتن من و مال بادش
ببند هسر و هسر نداند	بد می‌کند این قدر نداند
گرب مصر است سی‌بهر باد	گر کور شدست کورتر باد
او درد و من گلازم از شره	درد اشردن بسبب یس به آرام
نسی می‌چو بکدیه دن نهاده است	گو حیر و باکه در گشاده است
آن گوسفست سالزم مسودی	گر من ندی چه چاره بودی ؟
گنج دو جهان در آمییم	در دزدی مهاسی چه بیمیم

(بیت ۵۹۸ به بعد)

۵۳۲ جرعه رمی: جرعه ری ری رسمی بوده است، در مجلس شراب پیاد گد می‌که در آن مجلس بودند و عیب و یا در گذشته بودند پیمانه‌ای پیاد او بر زمین می‌ریختند و در میان غرب هم این رسم معمول بوده است، چنانکه مثل گفته شده بود:

ولار من کاس الکرام لعیب، حافظ نیز از این عمل یاد برده و گفته:

اگر شراب حوری جوعه‌ای نشان بر حاک از آن گناه که معنی رسد بعیر چه ناک

معنی: شراب حر حره را می‌بست و فلز رنگور بیش از آن بسست. یعنی انگور را به مصرف ساحل شراب و شراب را وسیله هستی و جرعه ریوی قرار می‌دهند (آحو کار بر زمین می‌ریزند).

۵۳۴ آب حنه الف ب ارمی که در پشت دیور سده و آندانها و حوصه‌ی بزرگ جویده است، آب استاده بین آب را در حوبها می‌رانند و به مصرف کشاورزی می‌رسانند.
ب معتقد بودند که اگر آب جویده به معدن بر زمین می‌گردد، در بیت ۵۳۵ این نکته را آورده است

معنی: ماند آب حنه بهر جا می‌رسد، باین ماست آب حنه می‌نامند. در دوره جوانی (عورگی) تو تب سجد و چشم روشنی یافتی در دوران پختگی را شیر ۴۰ بردی و چشم بردی و وسيله سر سبی فراهم کردی و بالاخره نگاه راجت.

بیت ۵۳۵ و ۵۳۶:

[معنی: او به آب حنه معنی دوم را در ذهن شاعر تلقی کرده و گفته: | گوشت آب اگر جویده در می‌شود این غلط فکر که ماند ریو اگر آب آنچنانکه آنها معتقدند جویده باید بقره گردد و در ریو آب ریخته می‌رود و به بزرگ بقره ی اسم، بنابرین به این معنی بقره شد آب حنه پذیرفتی است.

۵۳۶ - شدت غریزه درجه عرب

معنی: و قمر: در علم کمندای (شمسی) قلم شمس بهاینگر طلا و «قمر» بهاینگر «قمر» بود

معنی: قمر مولد و فرشتش در و ندارد فرق است بین شمس (در) و قمر (قمر)

۵۳۸ سببی یا معنی اگر ای را از سیم حذف کنیم «سم» می‌شود و اگر «سم» را بازگوه کنیم «سم» می‌گردد

۵۳۹ آهش شمشیر، کنایه از قلم.

قمر کار قمر سار، کسی که از قمر طرف می‌سازد

معنی: قلم من رنگار است، بیا در صحن قمر کاری تو را تماشا کن

۵۴۰ - در پوشد ساس درخت می‌پوشد

این به قمر فروختن از آهش چیزی ساختن و آهش به قمر فروختن

معنی: آهش را بقره می‌فروشد و ازین درآمد لیس رنگار می‌پوشد (نظراین بر اثر مهارت آهش دراه در تبدیل کرده است

۵۴۱ - وقت شمار وقت حساب، وقت عیدگیری (به روز قیامت ایهام دارد).

معنی: وای بحال زرگری که روز حساب زر او از قمر کم عبارت باشد.

بیت ۵۴۲:

معنی: از چهره تحریر بین حیات برای من سدر سحت است که خوشبختی با عود و هر سبب بلکه به سحت و اقبال بستگی دارد
سعدی گوید:

اگر به هر سر مویت هر دو صد باشد
 هر نیکار نباید چو بخت بد باشد
 عدد گوید
 هر خود ندارم و گر سیر هست
 چو طالع باشد هر هیچ هست
 (دهخدا نقل از عیسی)

فردوسی گوید

دسیژن فزون بود هومان برور
 هر عیب گردد چو برگشت هور
 (داستان نامه بهمنشاهی نقل از فردوسی)

۵۴۳ - مصر: مصیرت دریده، اینجا بمعنی صراف.

۵۴۵ - قصب: نوعی پنجه نرم و لطیف که از ایریشم بافته

شود - نوعی پارچه ایریشمی گران قیمت.

۵۴۷ - این حربه این دیو به عمارت حراب شده هم دارد اگر محل دفن در هم و دینار باشد.

آفتاب: طلا. به توضیحات بیت ۲۵۹ مراجعه فرمایید

آفتابه: ظرف مسی بوله دار در قدیم زر را در آفتابه قرار می دادند و سپس زیر خاک می کردند.

در سیمستانه آمده: دو آفتابه بحریدم و ده هزار دینار در هر یکی کردم (ص ۸۸).

حرینه دار: فرمود تا صد و چهل آفتابه زر در خزینه بدهد و سه قرانه مروارید و جامی زرین پر
 بانوت و جامی پر لعل و جامی پر پیروز، و همه پیش آفتابه بپاشد و چون حرینه دار از پس پردخت
 ص ۵۹ همان مأخذ).

آخر صد و پنجاه آفتابه زر و چندانی جوهر بهتر از زر در آفتابه (ص ۹۶ همان مأخذ). برخاست و هر
 دو آفتابه را به پیش مرد آورد و گفت این زر تو هست اکنون بگیر و هر جا که خواهی می رود (ص ۹۶ همان
 مأخذ).

مرد بیرون آمد و دو مرد حامل برای قاصی برد و آفتابه برگردان بپوشان می برد تا به
 سری عصبالدوله چون آفتابه های زر دید بحدید (ص ۹۶ همان مأخذ) آن دو آفتابه را بدان آراد مرد
 سلیم نمود (ص ۹۷ همان مأخذ).

و در رونق المجالس آمده و چاکر می رفت و می آمد و دوستان هر روز دینار در آفتابه ها بردوش حملان
 می آورد. (ص ۲۶۵)

در جوامع الحکایات آمده: تا شبی آن مرد حقه بود در خرابه دید کسی که می گفت در زیر فلان
 درخت آفتابه پر زر هست، آفریدگار عالم آن را به زوری تو گردانیده است، برو آن را بردار و تصرف
 خود آر. مصحح رفت و در زیر آن درخت تمییز کرد و آفتابه پر زر یافتند (ج ۱ از قسم ۲ ص ۲۲۶).
 معنی: سداد بین جهان اتاکی و ناچه اندازه تحمل کنیم تا کی زر را در آفتابه فروز داد و بر زیر خاک
 کنیم معنی روح مانند زر است و وجود حاکمی ما مانند آفتابه تا کی این زر را در این آفتابه و مدانی کنیم (شاعر
 به: موتو قبل ان موتوا نظر داشته است).

۵۴۸ - دهلیز: ممبر باریک: گمرگاه، کنایه از دیب.

معنی: آواز مرگ هر کسی از این گذرگاه بگوش می رسد، زوری آواز مرگ ما هم خواهد رسید.

بیت ۵۴۹:

معنی، مانند من چند کس بن قصه رگنند، خاف بر قصه گفتش عمر شدن بمورسید (و اسپام دارد
بر یک شعر در شعر خود حصه است)

۵۵۱ - پسج وه: آمادگي برای مسافرت و فراهم کردن وسایل ضروری مسافرت.

بیم گه، جای خطرناک، جای ترسناک

۵۵۲ - حر کنایه از تن، سعدی هم «حر» را معنی تر بکار برده است.

طسمی میروت طسمی از لاعبری نه درسد آنسی که خبرپوری

۵۵۳ آستان برون در بودن از دیرونی رفتن (مردن).

۵۵۴ - گونای می خبر مدعی بی اطلاع

معنی من آماره رفتن هسم «حرم» هم مصدر رفتن ندارد رفتن و مردن صلاه صورت و نازیدن
معنی آمد

دیده در صبه کور

آمدن ریب در، برشته کشیدن

۵۵۵ - از دیده تراوش شدن، یعنی چشم بهم گذاشتن و دیگر فرورفتن

۵۵۶ - پیل بکن: پیل را نزدیک

پیل بکن (بکسر کاف فارسی)، گلی که پیل در آن فرو می‌رود، و معنی تواند بیرون آید
سعدی گوید:

نگب آمد بر رویان سعید چو گل بساز شد پیلان سعید

توضیح نظامی زبانی سخن گفته در بیت ۵۵۷ «فیل» کنه، چاره‌جویی انس و مرگ آمده
است. و در بیت ۵۵۸ قدرت فیل و فیل چرخ نامیده است.

بیت ۵۵۸:

معنی پس چرخ خاک را معاف کرده است، پس چرخ قوی است خاک زمین گلی در رد که تواند پس فلك
را بلغزاند (معنی هزئت فلك بیشتر است).

۵۶۰ - بگر، بپندیش

آمدی بخت را دیده شدی، دید آمدی

معنی بگر کی اونی که دنیا آمدی از این همه چیز که اکنون داری در رو و آنچه داشتی؟

۵۶۵ - صوی ناوردی: سرای بخانه، سرای سبزه‌ده.

۵۶۱ - رام دریاو کو، در گردن ریز، راه‌مسکین آب و خاک هستی (پیام دارنده نومیدی بر اثر تعدیه

«هك» رقص چون توان کردند کسی که بر بار مسکین است معنی تواند بر قصد بگریز نو پهای فلك

معنی توانی در قصی

بیت ۵۶۲:

معنی: کوشش کن تا اوم آب و حال را بدی و تو بدی و یک مسد بی بار (بدن لاغر).
۵۶۳ - جو - کنایه از معذور کم.

بیت ۵۶۴:

معنی: قبل از اینکه افسرت را از تحت فرو بکشند باید راحت بگیری، یعنی پیش از مرگ از حال و
نعمت جهان دست نشویی

بیت ۵۶۵:

معنی: گاهی در یک روز بر اثر حسد همد شکوفه پاکیزه بر حال می افتند.

بیت ۵۶۶:

معنی: من که مانند گل بی سلاح هستم (تو که سلاح کردی)، از حمار حسد گریزانم (از حمار حسد
می ترسم).

بیت ۵۶۷:

تا شاید تن دلق پوش من مر در مقابل آتش حسد مسد صدف محافظت نماید.

طلق: دلرویی است که صمد آن مانع سوجنگی است. بیت ۴۷۹

۵۶۸ - بیمگاه: کنایه از دیا.

۵۶۹ - رباط کهن: کنو سرای قدیم، کنایه از دیا.

۵۷۰ - درند: درند زبندگی، درند حیثیت.

۵۷۱ - حصرت احدی: پیشگاه حدایی

(۸)

۵۷۲ - گوش پیچیده: ادب شده.

مکتب کن: دبیرستان آفریش

گوش پیچیدگان مکتب کن: آدمیان.

لوح سخن: کنایه از علم

۵۷۳ - علم را حارر عمل کردند: علم را به علم سپردند یعنی از روی علم عمل کردند.

۵۷۴ - رتن (بسم اوب) - پاك كردن، رویدن

حوانگاه: مرقه، آرمگاه.

حسین: کنایه از مردن.

۵۷۵ - هان: متوجه باش.

سدر شو مشه باش ، هشیار باش

۵۷۶ گل باغ سرمدی گل باغ اندی

باغ سرمدی کتابه یز پیغمبر اکرم (ص)

بهر نشانه، مگین

محمدی * بسوب به حضرت رسول اکرم (ص)

معنی پیغمبر اکرم (ص) همچون باغ همیشه حرم است تو ازین باغ گللی داری معنی به اسم مبارک
رسول اکرم شان یافته ای و نامت و محمد است.

بیت ۵۷۷:

معنی چور نام یو محمد شد سکنج هسی و طبل محمود یا نصیب بر آوره محمود غریبی
به جهانگشایی معروف شد ، سب یو به سکنجی و بیکوسیرتی معروف شو شاعر حدیث سلطان محمود.
غزوی و هر بدایش محمد و محمود نظر داشته است)

۵۷۸ - سکه مهرهای اسو به شکل ر فولاد که رویش نقش پون بسته شده بود و با آل پون می‌زدند ،
باعث سب و مسب به سکو به هم مجازاً سکه گفته اند

معنی : بر سکه ات سکنجی را نقش کن ، یعنی سکه تو نقش یکنامی داشته باشد تا در بلد دی مقام به چرخ
بلد برسی

۵۷۹ آجا کنده از گوره قو ، آردید

شهرید محصور

معنی * تا وقتی مردم و در خانه محصور بدم در آجا در خوشحسی یو سرانورم سوم معنی حریف
صالح بشی)

۵۸۰ - صحبت همدی کردن.

بگو سرانجامی ؛ طاقت بحیر بودن

۵۸۱ دغه بوی ؛ خوش بوی ، خوش اجلاو و خوش معنی

یاوه گوی ؛ یاوه گوی ، بیهوده گوشه .

بیت ۵۸۲:

معنی عجب بل هم شست برای بدام کردن صدق کاهی است.

بیت ۵۸۳:

معنی بدام افتادن پت شکار حام سبب می‌شود که صد شکار دیگر بدام افتد.

توضیح در کره پیه های آریایجان شرقی در فصل زمستان برای شکار کک در دمه کوه یاویه ای
اصلاح تفریبی صدمتر در نظر می‌گیرند و در رأس آن گودال کوچکی بطون و عرص هفتاد و پنج سانتیمتر و
عمق یک متر می‌کنند و بل در چوبی اهرمی بر روی آن نصب می‌کنند ، این در طوری کار گذاشته شده که اگر

بر روی آن به اندازه مسگمی یک کت فشار وارد شود باز می گردد و پس از افتادن شکر داخل دم بطور خودکار در بجه بسته می شود دو طرف بر دم و در طول دو صبح زدیوه به بوقه های حار دیوار مانندی در تعاف یک می رسد تا شکار به رأس راویه که محل دم است راهنمایی کند بر روی دم دانه می ریزد و دانه ها بر سطح بیرون دریچه می چسبند تا در بار و بسته شدن دریچه دانه ها داخل دام شوند پس دام را در آورده جان شرقی (بفتح اول و دوم) یا هر چه می نامند.

کبک از پرندگان است که خفاش بسته به وسعت دهانش بر رگت و مسگن صابراین در پرواز رودخیز و سبک خیز است در برخواستن تن است. در رستادن برای دانه از کوه مطرف دامه راه می افتد و چون به دیوارهای حار که در دو صبح راویه دام تعبیه شده می رسد در ابتدا آن راه را ادامه می دهد تا به دانه می رسد پس در کنار دانه گدازش همان و داخل دام گرفتار شدن همان دریچه دم بعد از شکار اول دوباره بسته می شود و کبک دوم فر می رسد و سوم و چهارم بعدی که دام پر می شود و دیگر دریچه نمی تواند داخل دام در شود شکارهای امیر شده برای رهایی سرشان را به دریچه دم می کوبند بعدی که سوی سرشان می ریزد و گاهی پوست سرشان چون آلود می گردد، حریر در شکار از ریختگی حوی سر کبک بدانند که این شکار با ویران شکار شده است.

نظامی در:

بیت ۵۸۳ این بیت به شکار کت نظر داشته است به توصیحات بیت ۱۴۴۶ بر رجوع کنید

بیت ۵۸۴

معنی بازماندی از بر سر عارت در داس مگانه رو خود در می بندد همین امر است می شود که در دال برای یافتن بر شکم صید نمود در راه حج مشکافتد

۵۸۵ - دامن گود کردن؛ دامن چیدن.

دیون گیر عاجز کنی

۵۸۶ - کاخ بازگروه نورد؛ آسمان، ظن.

۵۸۷ - مرکب اسب، کنایه از حوانی.

معنی با نشاط رفتن است و راهواری آن را در نظر بگیر مگر دشواری راه را در نظر داشته باش یعنی جوانی و نشاط و استیلا راه رفتن داری اما از دشواری راه آگاهی نداری

بیت ۵۸۸

معنی اگر مسافر سبید در این راه پیری برای پرواز سنده مکی بلکه چون حورشید باش که همیشه دیده بر راه دارد و راه را می باید بصحت راه روشن می کند سپس حرکت

۵۸۹ - محجیر شکار، صید.

حائانی گوید

نحصر سنان داب اصغر و اکبر که نجات النعش می گویند و کلب شامی و یمنی که شعریان می خوانند و اسد و ثور که حایه نگاه تو می دانند (ص ۸۷ مشآب).

دکمان و سیر داری تبر و کمان، اشاره است به برج قوس و ستاره عطارد که اولی را کمان و دومی را تبر سیر گویند

۵۹۰ - آهست آهست تو، بهاد تو، اصل تو

سنگ معاطس آهرا،

۵۹۱ - ستور: چهارپا، کتابه از تن باعتبار چهار عنصر (صفا و سود، و خون و سم).

گریوه تیز: گزیده تند

۵۹۲ - دور دورنگ روزگار دورنگ (اعمار شب و روز) و ایهم درد به دوروی و منافق

معنی: گزاف روزگار منافق بگی و سحنتی تو رسید صور باش (راه بردن فرج دار) و دلنگش باشد

هر آن سحنتی که با تو روی مسود گزافسان گیرش آسان شود رود

بیت ۵۹۳:

معنی: گاهی گزاف و مشکلی در کار پیدا می شود و مرا غمگین می کند اما بعد معلوم می شود همین گزاف

در حقیقت تقلیدی برای بازکردن مشکلات بوده است و سیر درشی ها مسب آسانی گردید، است

و معنی آن تکرار هوشنا و هو حیر لکم (و شدید که باحوش دارید چیزی را و آن بهتر باشد از برای شما

آیه ۲۱۳ سوره ۲ قرآن کریم)

بیت ۵۹۴:

معنی: بسیاری از خوبهت دلگیرای عم آور در تغییر دلالت بحوبی و دلخوشی دارد.

سبائی گویند

گریه در جواب مایه شادی است پسندگی از مسدست آری است

۵۹۵ - پیکان عم (اصافه تشبیهی) عم به پیکان تشبیه شده است.

جگر دوز: جگر دوزیده، جگر را سوراخ کنند.

درخ بره

درخ صبر (اصافه تشبیهی) صبر به درخ تشبیه شده است.

۵۹۶ - علاقه سبکی

۵۹۷ - عهده بر من مسئولیت عهده من، عهده می کنم

۵۹۸ - گوهر بیک گوهر خوب، کنایه از دوست خوب

عقد، گردن بند، کنایه از حلقه دوستان.

مربز دورمفکی

۵۹۹ - اصل نه: بدگوهر، بد ذات

معنی: بدگوهر یا کسی وفا نمی کند و همه بی وفایی می کند و در خطا کرد هیچوقت خطا نمی کند

۶۰۰ - معطی، عصم اول و کسر سوم، عطا کننده، بخشنده.

اصل لا بهعطی، اصل خطا نمی کند معنی عفو اصل کار بد و بد اصل کار خوب می کند و ممکن

بست که ترا چیر می‌شد.

۶۰۲ - در گشایی در باز کردن، کنایه از مانع را از میان برداشتن، مشکل را حل کردن.

در بندی، اشکال تراشی، ایجاد مانع کردن.

۶۰۵ - تیر طبع: مستعد، باهوش.

کاهل کوش: دیر جنب.

۶۰۶ - کور دل، کور باطن، کم استعداد.

قاصی القصات: رئیس قاصین.

هفت: نالیم هفت کشور (سراسر روی زمین).

۶۰۷ - صید مگال: صید اندیش، شکاری.

معنی آب دهان سنگ به هر چه برسد محسوس می‌شود مگر اینکه تعلیم پخته باشد در این صورت شکاری

که دریده و یا دندان گرفته حلال است.

۶۰۸ - راست رشته: پاک.

۶۰۹ - حصر نام یکی از انبیاست که به خواست خدا آب حیات خورد و زندگی جاوده داشت.

آب زندگی آب حیات، نام چشمه‌ای است در هضعات، آشفیدن آب آن زندگی جاودانی

می‌بخشد.

نقاس: تحمیل.

۶۱۰ - آب حیوان: آب حیات.

بیت ۶۱۱:

معنی جان ما مانند چراغ است و عقل منزله روح آن چراغ است. عین مانند جان است و جان من، تن

همان جانست، یعنی اگر روح را چراغ تشبیه کنیم عقل مانند روح آن چراغ خواهد بود که بدون روح چراغ

روشن نمی‌شود و اگر عقل را با جان معایه کنیم جان ما بمنزله تن خواهد بود و عقل بمنزله روح آن تن و

بدون عقل تن زنده نخواهد ماند، عذرت دیگر عقل جان جان است.

۶۱۲ - عطیت: بخشش.

عطیت احدی: فیض الهی.

رنده بدی: معاویان، ثمیرا.

۶۱۳ - حاصل این دو جز یکی بود یعنی عقل، جان و جان، عقل هر دو یک معنی است و دو چیز

مختلف نیست.

کان دودلری نظامی به پسرش خطاب می‌کند و می‌گوید، که آن دو یعنی جان و عقل را دلداری

و در این شکی نیست.

بیت ۶۱۴:

معنی: تا از این دو (عقل و روح) بعد بررسی، بحثا معرفت پیدا کنی به کسی هیچ کس مگوی زیر

جدا مع فت بانه ای و هم دت هجکس و بی ارش هسی

هجکس : نالایق، بی ارش

۶۱۵ - کم ردن حقیر شمردن

معنی روحی که بوسیده جان و عقل به وحدت و یگانگی جدا پی بردی، غش و جان را در برابر حضور احدیت حقیر شمار و ناچیز ندان بلکه دو عالم را زیر پای آورد و بچیز بدان (بی ارزش بدان).

و صبح پای بر تارک عالم ردن : یعنی بر فرق عالم پای گذاشتن.

۱ - زیر پای آوردن و حوار گرفتن

۲ - سر جاده بلند رسیدن.

در اینجا معنی اول مراد است مدعی گوید.

یکی در جسم و جان مرل که این دون است و آن را

فردا بر سن هر دو می رود به، نه سعادش به آید

۶۱۶ - سه مراد از سه، اناکم ثلاثه است که نزد مسیحیان اب، ای، روح القدس) باشد می شوند.

تثلیث

معنی در اعتقاد به اقسام ثلاثه روی برگردان که لیل قوی و تعبیر محکم برای آن نداریم و دو گانه پرستی را هم ترك كن بر این کار ثبوت است.

دو یعنی ثنوی، دو گانه پرست، قابل بدو اصل، اعتقاد بحدای هیر و شر، مانوس

۶۱۷ - يك رشته كنه از بگانه پرستی

معنی چون مردان حد راه گانه پرستی را در پیش بگیر، ثنویت را رها کن و سه را یعنی اب و بن و روح القدس را یکی کن، بعبارت دیگر آن سه تا را پر تو يك نور بدان.

مید احمد هاتف اصفهانی گوید

در کسب سلب ترسا	گفتم ای دل پیدام تو در بند
ره سوحدت نبلن تا کی	سگ تثلیث بر یکی تا چند
سام حق بگانه چون شاید	که اب و اس و روح قدس مهند
لب شیرین گشود ب من گعت	ورشکر چند ریخت از لب نند
که گر از سر وحدت آگهی	تهمت کافری سما مپند
در سه آیمیه شهد از لبی	پر تو از روی نسانك افکند
سه نگردد سریشم از او را	پریان جوانی و حریر و پرفند

۶۱۸ - ثالث ثلاثه . ظهراً اشاره است به آیه ۷۷ سوره که از قرآن کریم : لقد کرم الدین فالوا ان الله

ثالث ثلاثه . هر آنکه، مدرس که کافر شد تا آنکه گفت در صتی که خدا، اسم سه است

یعنی یکی از این سه تا (اب، ای، روح القدس) و از سوم (اس) را خواسته است

جان بردن . خلاصی یافتن، نجات یافتن

گوی بردن : پیروز شدن.

گوی وحدت به آسمان بردن . یکتا پرست شدن، بمقام والای بکاپرستی رسیدن

۶۱۹ - ریں دو * از این دو، یعنی عقده ثالث ثلاثه و ثوب
کم شدن از دو. از عقید ثوب و ثالث ثلاثه خود ر کنار کشیدن.
و آن یکی بالقی * بو حطت و یگانگی خدا پی بردی
معنی هر کس از افکار چند نا پرستی خود را دور کند به یگانگی خدا پی برده است. تو که بهین مقام
مبدی دیگر ضایع مگوی و بهانه مجوی یعنی مگوی که هور توحید راه برده ام.

بیت ۶۲۰:

معنی یعنی برك مسوی الله که نشانه یگانگی پرستی است برای انسان ممکن است و غیر از این هر
نصوری که کنی هوسی بیش نخواهد بود
۶۲۲ - سہی سرو بودن. کنایه از جوانی، تندرستی داشتن
مویابی دارویی که برای ترمیم شکستگی بکار برند
معنی وقتی که جوانی و تندرستی و انسان پیر و شکسته شد دیگر دست آوردن مویابی و مداوای
پیری امکان پذیر نیست و معنی توان جوانی را به او باز گردانید.
۶۲۲ - سرسیری جهان * کپه از جوانی، سرسری عمر.
۶۲۴ - کمر در بستن : آمادہ خدمت شدن.
توسیح : خدمت گلی، معطر کردن است
سر آمد ممتاز، سر بلند، سرافراز
۶۲۵ . لاله - استعاره از رخسار
نقشه : استعربه از موی.
۶۲۶ - ناتومندی . ضعف، ضعیفی.
معنی : پسب ناتومندی از کله داری و کمربندی بازماندم.
حمدك را که روح نمونه بود ... صرت المثل اسب

بیت ۶۳۰:

معنی احمدك که رویش در رشتی نمونه بود اگر این رشتی آله هم پیدا کند چگونه خواهد بود؟
یعنی زشت تر می گردد
۶۳۱ سایه تصویرى نارنگ از جسمی که در مقاص نور قرار گیرد بهیأ معنی حدود و محالف و
بدگوی بکار برده است در لیلی و مجنون گوید:
جاسد و قیون این رویی
چون سایه شده بهیش من پست
سایه که نیمه ساز مرد است
طبری کند و ندارد آرام
بیمبر کو بدشت سایه
دور از من و تو سژ حای
تعریض مسر گرفته پردست
در طرنگری گراف کردست
چون چشمش نیست کی بود شرم
آراد نبود از این طایفه

بیت ۵۸۰

سایه‌ای نگه‌دارنده از سایه (سایه = حدود)
 شمایل صوبه، صفت
 شمایل هر: تحلی مہات و تقوا.

بیت ۶۳۲:

معنی همچنانکه هر گوسفند گرگی بدسال دارد، هر کسی هم سایه‌ای بدسال دارد که مخالف اوست.
 ۶۳۳ - من تأمین: من تأمین به، کسی که امین می‌شماری
 معنی کسانی را که امین می‌سمویم همه را در حضور دوست و در دست دشمن دیدم.
 ۶۳۴ - فدا دوست کسی که بدگویو پشت سر کمال را دوست دارد.

بیت ۶۳۷:

معنی بی‌دانم بر صفت ر یعنی هر چه می‌شوم حرمش تو می‌شوم، فقط من - ارم^۹ یا اینکه همه
 این گونه هستند
 ۶۳۸ - دواکن دواکنده طیب
 دواکن دین طیب دل، کنایه از فرزند.
 گل من (بکسر بول و دوم)، خاک من، قبر من

بیت ۶۴۰:

معنی من از چیزی وایمه دارم آن را می‌توانی از من ببری و آن ایست که سر بر کسی نشوی و هزینه
 ردیگیت را خودت تهیه کنی و مرا رهین من دیگران نکنی.

بیت ۶۴۱:

زیر بار من کسی نرفته‌ام تو هم مرا زیر بار من کس حسته نکنی.
 دانه صدف: مروارید.
 ۶۴۲ - مرواری: صدف کسی بودن زیر سر پرستی کسی بودن.
 ۶۴۴ - سر پرستی ریست بردگری دانش
 کان کنی کن کان کردن، پیشه کر

بیت ۶۴۶:

معنی کان کردن پیشه کر و از ریج دین فراغت باش زیر بومینه ریج گنج بدست می‌آید و در کشت
 کردن به مستعملان خرج می‌گردد.
 سعدی گوید،

گنج خواهمی در صبا رنجمی بپر
خسرومن از منی بایست تسخیمی بکار
دشته تیر کتایه از تیغ روز، روشنایی صبح -

(۹)

۶۴۸ - گوهر آمی: گوهر آمیخته یا گوهر ریخته دهنده.

گنج خانه راز: خزانه اسرار.

گنج گوهر: کتایه از داستان بهرام گور.

بیت ۶۴۸:

معنی: قصه گوی وازدان داستان بهرام گور را چنین آغاز می کند.

۶۴۹ - ترازوی دوسر: ترازوی شاهین دار که دارای دو کفه است که هر کفه باسه یا چهار هفتاب از

سرشاهین آویزان است و تاره یا عقربه ترازو در وسط شاهین و پشت ترازو قرار دارد، طرح میزان بر شکل
ترازوی دوسر است.

۶۵۰ - بر سر آوردن: ترجیح دادن، برتر داشتن.

۶۵۱ - صلب: پشت، مجازاً بمعنی طعنه، در آذربایجان شرقی در ویلی ترکی بن تسمیه متداول است.

من ترجمه فارسی عبارت ترکی و در اینجا می آورم این بچه ار کمر کیست؟ یعنی پدر من بچه کیست؟ و یا
این بچه از نسل و طغی کیست؟

بیت ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳:

معنی: طغی پادشاهان هم درست مانند کپه های ترازوست که گاهی سنگ و گاهی لعل دارد. گاهی از

پادشاه خوب فرزند، حلاق و مذکار بوجود می آید و گاهی از پادشاه ظالم فرزند جهنده ار و رعیت سوار

بوجود می آید. دست بردگردد و بهرام گور هم این طور بود، یعنی از پادشاه ظالم فرزند جهنده ار و رعیت سوار
بوجود آمد.

بیت ۶۵۴:

معنی: بردگردد رعیت را می رود و ادیت می کرد اما بهرام می خواست و سست پدر و پسر مانند سنگ و

لعل و جار و حرم بود.

۶۵۶ - صبح بهرامی: صبح محبوب بهرام.

معنی: روزی که بهرام متولد شد و پادشاه گداشت و روشنایی صبح تیرگی و ندانی شب را پایان داد.

۶۵۷ - کوره تانان کیمپای سپهر: کتایه از صحنه ستاره شناسان.

۶۵۸ - ترازوی آسمان سنجی: ستارلاب. بنظر می رسد نظامی به معنای یس کلمه

یونانی astrolabos آشنا بوده است زیرا در یونانی معنی کلمه ستاره سنج است.

سیم ده پیمی - بقرة سده حاله و گناه از فرزند بر دگر د. یعنی ستاره شمس با توجه به اخلاق و رفتار و دگر
گرد انتظار بچه خوب را نداشته.

بیت ۶۵۹:

معنی اتفاقاً طالع بود و رده می (در حاکم) باشد و در دریای شور و تلخ مروارید و از سنگ
نص بوجود آمده بود.

بیت ۶۶۱ تا ۶۶۵:

این علامات دین طالع خوب هستند. موانع حوت و مشتری و زهره در حوت باشد، ماه در ثور و بقر در
حور باشد، اوج هریح در اسد پیدا باشد، حل در دلو باشد، دت روی در رحل آورده باشد، دت در حمل
تاده باشد و همه اینها سعادت و خوشحالی می بود را شهادت می دادند.

۶۶۸ - گانچه او می برد آنچه که او فکر می کند.

مدرسه انجمنی سرانجام بد دانش

۶۷۰ - رصد صد کنه، مجسمه ستاره شمر

حلقه جانش، ثروت

۶۷۱ - محرم، کنیه، ایران.

تاریخ عرب

تاریخ، قاضی، سرعت دواندر

۶۷۲ - همه جی

۶۷۲ - اللطاف، دل، پری جابه، محتسبه، یعنی در هر موردین خوشحالی وجود دارد.

محل آورد پیدا کند.

معنی از جایگاه دوست بهرام پیدا کند زیرا برای جیه و سرزمین ها دوتی و محبت است، یعنی

جابه در پیدا آوردن خوشحالی ها مؤثر هستند.

بیت ۶۷۳:

معنی پسر بهرام گور بری رده مانند پسرش بر بر محبتی که بهرام داشت قبول کرد که از بهرام
دور بعد و ریح دوری را تحمل کند.

۶۷۵ - سهیل ستاره ای از ثوب قدر اول در صورت فلکی سهیل که در آخر فصل گردد طلوع کند.

و میوه در آن وقت می رسند و چون در یمن کاملاً مشهود است آنرا سهیل یمنی خوانند.

۶۷۶ - نعمان ابن امری القیس بن عمر الحمیری معروف به نعمان السائغ، از ملوک حیره است وی پس از

مرگ پدر در جوانی سه ۴۰۳ میلادی از طرف پدر گرد او به پادشاهی حیره رسید و بهرام گور را با اشاره

پدرش (بر دگر داور) در حیره تربیت کرد، وی نامی دو کاح مشهور هم خوردن و دگر نام سدید است، از

این جهت وی را رب الحورنق و السدید نامیدند.

لاله لعل : لاله احمر، لاله سرخ، استعاره از بهرام گور.

سنان کبابه از یمن است. یمن یا عربستان خوشحش، خوش آب و هوایترین و پر جمعیت ترین منطقه

عربستان است.

۶۷۷ گل افشانی : سر و پای کسی گل افشاندن.

برگ لاله استعاره از بهرام گور

معانی مسوت به لاله نعمان، سرخ رنگ

معنی تا اینکه نعمان بی مندر بر بهرام گل افشانی کند و برگ و بالیده گردد و رنگ چهره اش چون

لاله گردد.

۶۷۸ آت دبه

دو حوض اندوختن.

۶۷۹ - عماری : کجاو، مهد

ماه : استعاره از بهرام گور

۶۸۱ - عیار : تدری

عربین پیشه می رود.

۶۸۵ - بر سینه. پهلوی.

بال گردن.

۶۸۷ فطرت سرشت.

۶۸۸ مندر دروید نعمان.

۶۸۹ - فراح سار : پر نعمت

۹۹۱ - جای آن کارگاه می شستند : جای آن بنا را آمده می کردند.

۹۹۲ - آرد نمودار او او داند راست. نقشه و طرح ساختمان از آن کس راست بیاید. یعنی نقشه اش

پذیرفته باشد.

(۱۰)

۹۹۴ رسنگ سرد موم یعنی آنچه از که میخواست دست او به سنگ شکل می دهد و سنگ در

دست او مثل موم نرم می شود.

۹۹۵ - سمنار : سمنار، سمنار رومی که قصر خورنق را برای نعمان بن منیر ساخت، نعمان برای آنکه

وی کاخی بنیر خورنق یا بهتر از آن برای دیگری بسازد. منور د تا او را از فراز کاخ خورنق بر می افکندند و

و حرا، سمنار از این رو در عرب مثل شده

نظامی این اسم را و سمنار تقدیم میم بر یون نگار برده است

سمنار : پدر زال و جد رسم.

۹۹۶ - دست برد. چنگ دستی، مهارت

۶۹۸ - هندو: مجازاً بمعنی چاکر، بنده

ریزه چینی: ریزه چیننده مجازاً بمعنی شاگرد

۷۰۰ - بیرون از این: علاوه بر این

رأی: تفسیر -

فیس: دو چیز را هم محاسبه، محاسب

رصد: رصد و خن بچیری، محلی که مسلمان ستارگان را در محاسبات نجومی تحت نظر و

مراقبت قرار دهند

رصدانگیر: رصدانگیرنده، رصدخانه سازنده

ارتفاع: مقدار مسافت بلند شدن کوکب از افق تا سمت الرأس

۷۰۱ - عسکوب: صیقلی از صلب استخرات که مثل ست

استخرات (معرب از astrolabos یونانی) ابزاری است که برای اندازه گیری موقع و ارتفاع ستارگان و

دیگر امور فلکی بکار می رفته.

۷۰۲ - بلناس: فیثوف مشهور به لقب صاحب الظلمات

۷۰۳ - روی ستارگان سپهر: پردگیان فلک، اسرار ستارگان آسمان.

شیخون: حمله ناگهانی در شب

کینه مهر: انتقام خورشید (در خصوص کشیدن ماه را)

معنی از در ستارگان آسمان سگاه و از حرکت شده ماه و از کینه خورشید شده (محسوف) با خبر است

۷۰۴ - ساز السعداء، صاحب

کسوت ساس

بیت ۷۰۵:

معنی: از گل طائی می سار و می آید که ستارگان آسمان در مقایسه با آن بی نور دیده می شوند.

۷۰۶ - ناز سمناری: آتش منسوب به سمنار بمعنی مهارت سمنار

۷۰۷ - بوم: سرزمین.

رومی: سکه رومی، حایه رومی

۷۰۸ - یکی در هفت شدن هفت بوم شدن، زیاد شدن

۷۱۰ - آت ابرو،

ساحس: قرنت دادن.

۷۱۱ - آهن سح: آهن کله.

۷۱۲ - زرمین چنگ: زرمین پیچ، کنده از لایق و ماهر

رواق: پیش خان، ایوان، محاسنی قصر آمده است.

۷۱۳ - قله گاه: جهتی که برای عبادت روی راسوی آن کنند. بجه بمعنی مورد توجه آمده است

معنی قصری ساخت که بر جهاش تا ماه کشیده شده بود و مورد توجه همه مردم قرار گرفته بود

۷۱۴ - ریم : آرایش

رنگ ناری : رنگ روشن و شفاف و درخنده همچون آتش

نقش سناری : نقش سیم و ناری داشت، یعنی برنگ ناره و آتش نظامی «کلمه سناری که اسم مهندس قصر است بازی کرده و بهام آورده که هم بمعنی نقش مسوب به سرانده قصر و هم بمعنی نقرای و آتشی است.

۷۱۵ - گرد کردن (بکسر اول) : جمع کردن

معنی : گویی فلکی بود که در حجم کوچکی جمع شده باشد و نه نلک بدور آن پرج می زد.

۷۱۶ - قطب : مدار

بیکر : صورت فلکی.

تنگلوش : تنوکر و س دشمن یونان شناس باللی در نیمه دوم قرن اول میلادی کتابی در نجوم یونانی تألیف کرد. این کتاب بعدها به پهلوی ترجمه شد و سپس از پهلوی به عربی ترجمه شد. اسم مؤلف کتاب به سبب اشتباهن بعد پهلوی به تنگلوش و تنگوشا تبدیل شده و سبب دایمی به داده اند موضوع این کتاب صور نجومی است.

۷۱۷ - مایده : حسنه، کوفه .

مقابل : معادل

معنی : دپلن آن برای خستگان بمنزله خواب بود یعنی به حست آرامش می داد و رونق و درخشش آن برای خستگان بمنزله آب بود.

۷۱۸ - حصانه (بکسر اول) : دسار سریند پارچه ای که در پیشانی نهانند.

حور : زن سیاه چشم، زن سیاه چشم بهشتی حور جمع حوراء است و در فارسی بجای مرد بکار می رود).

معنی : وقتی که آفتاب، بر آن قصر می تابد انعکاس نور چشم را حیره می کرد چنانکه حوری چشم را با سریند می بست تا از نورزدگی محفوظ بماند. (توضیح گفته اند که قرشگان از نور آفریده شده اند، بحواص نگویید انعکاس نور آن قصر بقدری شدید بود که حتی آفریده شدگان از نور هم باری دیدن آراء داشتند).

۷۲۰ سرشم : ماده ای است چسبده که از اندام گیاهی و جانوری تهیه می شود و در صنایع بکار می رود.

آینه وار آئینه مانند

۷۲۱ شتاب و درنگ : سرعت و آهستگی، یعنی گردش سریع و گردش کند اجرام فلکی

۷۲۲ - ناور دی : نوردنده، گردنده (ناورد بی سب).

۷۲۳ ازرق پوش : کنود پوش، کنود رنگ.

۷۲۴ - نورد : پیچش، پیچیدگی، پوشیدگی.

معنی : وقتی که آفتاب طلوع می کرد رنگ حورنق هم مانند رنگ حورشید می شد و زرد رنگ دیده

می شد.

۷۲۵ - کله (بکسر اول و فتح و تشدید دوم) : خیمه از پارچه تنک و لطیف .

کله رڼه کله سس، خیمه رڼه

حافظ گوید

می دمد صبح و کله بیت محاب

المصنوع المصنوع یا اصحاب

۷۲۶ رومی: کنایه از رنگ مسید

سودن جلوه کردن

رنگی: کنایه از رنگ سیاه.

معنی آن قصر نداشت و روز هم رنگی می کرد و یادگوش آفتاب هم تغییر رنگ می داد

۷۲۸ - حور ' حور' شود

بروی شدن، ماروق شدن، حس و جمال یافتن

حوروق فصری بوده است در کنار حیره مدخل لوان که بعد از بنامیر و نفیس دستور داد آن را

برای اقامت بهرام گور پسر یح دگر د (آنگاه که کورک بود) ساز داد

۷۳۰ - در حش در ناب، طلای حاضر

۷۳۲ بازداشت، جلوگیری کردن

معنی کش معنی کشیده.

معنی اگر آنگاه که هرم آتش در نفیوت یکی کتاب خام و ناصحت می ماند یعنی برای انجام کارها

بخش کردن و هدیه دادن ضروری است

۷۳۳ صاحب باب، در باب

۷۳۵ - وعده دادم وعده دادم

۷۳۶ چینی کار چینی هم، چینی صعب

نقش بستن، تصویر کردن، آفریدن.

حافظ گوید:

هر نمش که دست عقی بسازد

چو نقش نگار محوش ساخت

پرگار و سبزه ای برای ترمیم دایره، ایجاد معنی نقشه قصر

بیت ۷۴۰:

معنی: گفت اگر تو لازم دشت و موهای و اراده کنی فصری می سازم که خودت دو بر سر آن بی ارزش

باشد

۷۴۲ - انرو حش 'به آتش سرخ قادی شدن، کنایه از چشمگیری شدن

بیت ۷۴۸:

معنی همان گنج گرم سدر را بحال خود نگذارم بخای دیگر می رود و در روز و شب بر او را وادار

می کنند تا قصه ی بهتر از این بسازد

۷۴۹ - کار دار مأمور -

در قلعه، قصر

۷۵۱ - نشانه اثر

بیت ۷۵۳

معنی آتشی روشن کرد اما مصیب خودش از آن آتش دود شد و پنج سال کشید تا ما را به پشت نام برساند افتادش از نام در يك محظه بود.

بیت ۷۵۵

معنی اگر می دانست که این قصر سب مرگ و تیر او خواهد بود بلندی آن را سه گز بیشتر نمی کرد تا وقت افتادن سبم بدانند.

يك بصفت: يك وحب.

۷۵۸ - جادوی مطلق: سحر تمام

معنی نعمان را صاحب قصر حورنق و حورنق را جادوی تمام غیر محال می نامیدند.
توضیح: (نعمان در نوشته های عرب به «رب» حورنق و السدیر معروف است).

(۱۱)

۷۵۹ روضه رع.

۷۶۰ - قلعه رمی: مورد توجه و پرستش مردم روی زمین.

آفریش: همه آفریدگان.

۷۶۳ - سدیر: نام قصری در نزدیکی حورنق

بیت ۷۶۴

معنی از وقتی که سهیل آسمان در یمن تاییده بود ماه و حورشید آن پرستش را یعنی روی آوردن مردم بدین حورنق را بدیده بود.

۷۶۵ - عدن: ناحیه ای است در جنوب شرقی عربستان در ساحل حبش عدن، محل هند مروارید.

یمن: عربستان خوشبخت

در (بصم آورد) مروارید.

۷۶۷ - برج حمل از روج دوازده گانه وقتی که آفتاب در برج حمل قرار گرفت بهار آغاز می گردد

چهار آرای: چهار آورنده بهار آور.

معنی مانند برج حمل چهار آورنده شد، مخصوصاً از این جهت که بهرام در آنجا ساکن بود اهمیت و عزتش بیشتر شده بود (در کلمه بهرام، بهام واقع شده است و ستاره مریخ را نیز بهرام گویند و خانه شرف او برج حمل است)

۷۶۸ - زهره: ستارهٔ ماهی، ربه الخوخ زبانی و عشق و شادی.

۷۷۰ - رهگذر معبر، گذرگاه

بیت ۷۶۸:

معنی: وقتی که بهرام نام قصر رفت مناره زهره شدیدی بهرام جام شراب خود را بلند کرد.

۷۷۲ - فرودیدن، پایین نگاه کردن، از بالا پایین را تماشا کردن

۷۷۳ - نزهت، پاکی، خوشی و حرمت

نوبت (جمع ثابت): ستارگانی که حرکت نمی کنند.

۷۷۴ - شاخه های رنگارنگ: شش های پر گل و شکوفه و میوه.

برکشیدن سد کردن

۷۷۶ - راست چون قدیار: درست مانند قد معشوقه.

۷۷۷ - عارض: گونه

بنای طراز: زیباروان سرزمین طراز

سرح گشته ستاده از سر ناز: از سر ناز حالت شرمگین یافته و آمادهٔ خدمت ایستاده است.

۷۷۸ - سرسوخیش، به نهایی.

۷۸۰ - سدره مصمم سین: پیرهن سفید و گشاد بی بقیه با آسپه های کوتاه که با ران می رسد پس

پیرهن از جلد چاکی در وسط دارد که تا انتهای سینه دامه می داند و در آخر آن چاک کسسه کوچکی دوخته شده

است. این پیرهن از ابرشتهٔ زردشیر است و پوشش آن بر هر درخشنی که پس پائیده سنگی و تنوع رسیده

باشد و حب است اسجد قصر صدر رایه (سدره) تشبیه کرده است. حای مشه و مشه را عوض کرده است.

مطر غیر سد قصر صدر سفید رنگ بوده

رهی انباشته و روح و شیر یعنی راهی که به قصر می رسد از میان چراگاه انعام و احشام می گذشت

در بیت ۱۸۹ نیز حای حورس را که در فریگی سدر ایجاد شده بود حای پر نعمت افراخ (مارا) معرفی کرده

است. بوضوح، روح و شیر محاز با عبار صبت و مصمم معنی انعام و احشام مکار رفته است.

بیت ۷۸۱:

معنی: ناده در پیش قصر و مرغزار در پس قصر واقع شده بود، گویی نادر آجا نفس خود را از سده

گشاده بود، یعنی نادر معطر بود.

۷۸۴ - ساد، فرش

سوشری: نوعی پارچهٔ منسج، دمای شسری.

۷۸۶ - مسیح پرست مسیحی، مسوی.

در دست آمد: حاصره، آماده و ایهام به دست پر سینه هم دارد.

۷۸۹ - شراره گرم کتیه از سخن و بریر عیسوی مذهب معدن

سخت کوش، پر سعی، سخت کوشیده

دل سحت کوش : کنیه از دل بی رحم .

بیت ۷۹۰:

معنی تا ظلت همت حصار پیدا کرده بود بن چنین دره شکنی هیچ محسقی نکرده بود یعنی سعی
وزیر مانند مجبمی حصار دل نعمان را ویران کرد.

۷۹۲ - از سر چیری برخواستن : دست کشیدن، برک کردن.

۷۹۳ - ریخته برستن از چیری : از آن چیز دور شدن، قاصله گرفتن .

سلیحانی : کتابه از سلطنت .

پری . ح

۷۹۴ - ایت : این ترا

کیحسرو (کی بک نام) سومین پادشاه از سلسله پادشاهی کیانان، پسر سیاوش و فرنگیس دختر
افراسیاب کیحسرو بکی پسر مجنگ افراسیاب رفت و او را بکشت و کیکاووس پادشاهی بدو داد کیحسرو
سرانجام با طوس و گودوز و فریرز بکوهی رفت و خود نابدید شد.
فردوسی گوید:

مهره سربکی چشمه آمد پسید	جهانجوی کیحسرو آجا رسید
بدان آب روشن فرود آمدند	سحورده چیری و دم برزدند
بدان مهر مانان چمن گمشاه	که امشب برانیم رین جادگاه
سجویم گر گشته سی	کرین پس نیسد ما را کسی
چو حورشید تابان برآرد درش	چو بر آب کسوده زمین پندش
سوار و زر گمار جدایی سود	مگر با سروش آشنایی بود
ازین ری گمرتاب گیرد دم	در نبره گشته زمین بگسم
چوبهری ز تیره شب اندر چمد	کی سامور پیش چشمه رسید
بر آن آب روشن سرون بشست	همی خواند اندر نهان رسدواست
چمنین گفت ما سامور بخردن	که باشید بدوود تا جاودان
کنون چون برآرد سان آفتاب	نیسید دیگر مرا جر بحواب
شما ما گردید زمین ریگ خشک	ماشید اگر بلود از اسر مشک

(ح ۵ ص ۴۱۲ و ص ۴۱۴)

بیت ۷۹۴:

معنی دیگر، کسی او را بحدی خویش رسید. بن ر نعمان را) بوکیحسرو دمانه خودش بدان که از
نرها نابدید شد.

۷۹۵ - هانم : فرشته ای که از عالم غیب آواز دهد.

معنی : نا بکه بند (پسر نعمان) بری پیدا کردن پدرش سرعت عمل نگارست اما سروش دولت مدر

حواشی داده، یعنی چیزی از پدرش بدست نماند.

۷۹۷. صوك مانم

۷۹۹. جورس كرد، ظنم را حاقمه داد

بیت ۸۰۰:

معنی: از پرنگرد اوب (پسر بهرام گور) برای مندر (پسر نعمان، ارمن سپهبداری ملک و سپاه و خلیفه و درازش رسید

نحته، لوح.

بیت ۸۰۴:

معنی: دو مکس با هم هندرس بودند و در بوم هم و هم در افشانی می کردند

۸۰۸. مع موند زردشتی

مع دستانی معلوم.

۸۰۹. آبت: معجوبه

شمار سپهر، حساب فلك.

۸۱۰ هفت اختر هفت ساره عطارد (تیر) زهره (ناهید) قمر (یم) - مریخ (بهرم) - مری

او. بود - برحس - رحل (کبوتر) - شمس (خورشید)

دوازده برج: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، جدی، دلو،

حوب

درج (قسم اول) - جمعی از کوچک که در آن ریس، آلات و انواع عطر بهد

درج بدرج نسبت به قسمت.

۸۱۱ مجسطی ابکمر اوب و فتح ثانی نام کتابی است که در علم هیئت و علم ریاضی و

مجموع و جغرافیای آن معروف قرن دوم میلادی نوشته است.

نحته هندسی: صفحه هندسی، جداول هندسی.

۸۱۲. راصد: اختر شمار، محم.

معنی: چرخ آبی رنگ را اختر شماری کرده و قطر فلك را منقرض بد قطر انداره گرفته است.

۸۱۳ بهارخانه صبر آست که کسی چیزی ندیده و بر زبان نیاورد و محم از روی احکام و

مجوم آرا استخراج کند و بگوید.

بیت ۸۱۳:

معنی: وسیله خاطر و اندیشه جو. از صبر دوراندهان خبر می داد. (روح کنید به دستار بول از

مقاله سوم چهار مقاله نظامی هرومی).

توضیح: نظامی گاهی صبر را جمع و مدغم بر موصوف آورده و موصوف را مجرد گذاشته مانند بیت

۹۴۰ از همین کتاب حدیثهای رو شایعه و شکل و روشهای حدیث آورده است.

از میان دو شاخه های حدیث

۸۱۴ - رازهای : راز معیده، راز و نشان دهنده.

۸۱۵ - تحت : تحت حاك (برابر از منجمان)

میل قلم تحت حاك (از برابر منجمان).

۸۱۶ - بردوختن، پیوستن

۸۱۹ - نمودار، طریق امتحان و تحقیق درجه طالع، عمل شان دادن

ربیع : محاسبه نجومی، تعیین احوال و حرکات ستارگان.

اصولاب ستاره سنج برای که برای اندازه گیری موقع و ارتفاع ستارگان و دیگر مور فلکی بکار

می راند.

از روی عیب نقاب در کشیدن : یعنی غیب گوئی کردن

۸۲۲ سپهر چوگان بار، آسمان را سبب حرکت اجرام کروی (کواکب، چوگان بار و صعب کرده

اسمه.

۸۲۴ - تیغ صبح و دشتای صبح که در آغاز در پلک خط عمود بر افق سر می زند.

۸۲۴ - ستار گزاری : فن بکار بردن ستار

سپهرالکتن : کتابه از اسلیم شدن و عاجز آمدن.

۸۲۶ - جعه : جعه تیر، ترکش، تیردن

جعه ر برشانه یعنی پت جعه سیر را پشت سر هم را برشته می رود و حتی پت تیر هم

حقا می راند.

بیت ۸۲۷:

معنی، اگر شمشیر را بر سنگ می راند سنگ آب می شد و برنگ آتش در می آمد، یعنی سنگ را

می گذاشت

۸۲۸ - ستار بولک میره

بیت ۸۲۸:

معنی، همچنانکه « سس میره حلقه ر می راند، بهرام گور پت دانه اوزن ر ب بولک میره می رود.

بیت ۸۲۹:

با میره اش حلقه حلق شبر را می ریزد، یعنی میره اش ر حلق شبر فرو می برد و با شمشیرش گنجه ر افح

می کرد (باج می گرفت)

۸۳۰ - در نظرگاه از لحاظ

یعنی : تیر پیکان بار

معنی: از لحاظ راست اندازی سعدی ماهر شده بود که تیر پیکاردار او موی ر می شکافت

بیت ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳:

معنی: هر چه ر می - ند و فاصله روز می - ر حش اگر آن چیر سانه « نور بود (عزل) چیری را هم که نمی دید او ر دس مصلحت بود دولتش آن می - رد و شیرینان او وقتی که دور هم جمع می شدند (سحان) بریف (از شیرها) از شیر ی و شطاعت او سخن می گفتند.

۸۳۲ - ر می - گروه مردم

لوف: ادعای دعوی

۸۳۵ - نجم‌الدینی ستاره یسی، سهیل

(۱۲)

۸۳۶ - سهیل و ادیم معتقد بودند که ستاره سهیل در بعضی جاها روی پوست تأثیر می گذارد و پوست خوش بوی و سرخ رنگ می گردد
سعدی گوید:

سر همه محالم همی - ماند سهیل حایی - آیدن می کند حایی ادم

معنی: چهره ریای بهرام چون ستاره سهیل از سرزمین یمن حامی را در کر و آجا - رسیده و بخت گرد شد. یعنی سرزمین یمن بوجود بهرام آمد و خوش و حرم گردید.
۸۳۷ - بهیم: خوش گذرایی

معنی: هم چنانکه ادم از ستاره سهیل رنگ و بو می گیرد روی نعمان (پسر عنبر که « بهرام هم من و سان بود) از جمال بهرام نارنگی یاف

بیت ۸۳۹:

« نظامی در دست پیش گفت که نعمان و مندر بر اثر هرهای بهرام از لحاظ مهر بانی یکی بمنزله پسر مندر و دیگری بمنزله برادر نعمان. او شد در این باب آ و وصف بر سر گذر کرده و می گوید: پدري و برادری را کنار بگذار که بریف حوی نشد چنانکه باید گفت یکی چ گر فر شد و آن دیگر حدت کار.
۸۴۰ - رقیب - نگهبان

مجلس افروزی کتابخانه از عیش و عشرت.

۸۴۴ - مرده (در مصراع اول) محاد آ معنی عاشق و علاقمند

گور (در مصراع اول)، گور خور

گور (در مصراع دوم) - قهر

معنی: در شکل عاشق صید گور خور بود، مرده داشت قهر محتاج است

(شاعر صنعت نحس بکار مرده و صنفاً پیر کار بهرام که در پی گور سب می تاخت و مایه شد

اشارة ريو گانه‌ای دارد. نظامی بقاعدهٔ «وحدت عمل» آگاهی داشته است.

۸۴۵ - گورچشم پارچهٔ ابریشمی که نقشهای چشم گور بر آن نقش می‌کردند.

قر آکندی از گورچشم خبرید
بپوشید و فارع شد از تیغ و نیز
(ترهنگ معنی نقش از نظامی)

معنی هر تیر که در کمان می‌گشاد در چشم گورحری می‌نشست و از چشم گورحری جامهٔ گورچشم

می‌داشت.

۸۴۶ - اسیر است صرح یال و میاد دبال.

بیت ۸۴۷:

معنی از حملهٔ اندام، پای آن است پر برآورده بود و قدمش به ضرر و شکسته بود. یعنی آن است
پیش‌پیش راه ضرر حرکت می‌کرد.

۸۴۸ - پوشش: آوردیدن، پیمودن.

گری از چرخ و مهره زنده بردن. یعنی در حرکت آنها را عقب می‌گذاشت و از چرخ و زنده پیش
می‌رفت. نظامی چرخ را حریف چوگان باز و ماه را حریف بردار معرفی کرده که است بهرام مسافه را از هر دو
برده بود.

۸۴۹ - منزل. واحد مسافت. راهی که نشتن در يك روز می‌پیماید (۲۶ کیلومتر = شش فرسخ)

معنی گویی در وجود آمدن آن است فلک جوشی و قریب کرده بود یعنی آن است از سل فلک و
فلک راده بود (صفت فلک داشت)، بید يك سر پیش می‌داد، وجود بین مار از ماد مسفت می‌گرفت
وصح در ناری برد حریف قوی به حریف ضعیف پیش از ناری ستیاز می‌دهد. در اینجا نظامی
می‌گوید است بهرام بید شش فرسخ امتیاز می‌داد، یعنی بعد از آنکه ماد شش فرسخ راه رفته بود این است
حرکت می‌آمد و وجود شش فرسخ پیشی که در داشت باز در را بعد از اندک زمانی عقب می‌گذاشت و پیش
می‌افتاد.

بیت ۸۵۰:

معنی دم آن است صد مار را بر حمت انداخته بود و سم آن قر صد گورحری رکنده بود

۸۵۱ - گور سم - اسبی که سمش شده سم گورحری باشد.

گور بر گردش - گورحری بر گردش آفرین می‌گفت و ایهام به گرده به معنی عیار هم دارد
یعنی گورحری به گرد و حاکی که از دویتن آن است ایجاد می‌شد درود می‌فرستاد.

۸۵۲ - ولت وقتی: گاه، گاهی.

۸۵۳ - پشته توده.

معنی بیشتر از وزن کوه از گور و گورن پشته‌ها ساخته بود

۸۵۴ - گریوهٔ گور - توده‌ای رگوران شکار شده

گور گشتی قبر می گشت، قبر می شد

۷۵۸ - گریوه خورد: کوه خورد (صفت است)

گرفتاری ... آنگاه سریع می رفت که حتی گردن هم گردد و عصار حرکت آن است را نمی توانست ببیند.

۸۶۰ - یا یازو ... یا بوسینه تیر از پای در آورد و با بوسه کمند گرفتار کرد.

۸۶۱ - پشیمانی: پی در پی، توجه این ترکیب در زبان ترکی آذربایجان شرقی به کار می رود

(دال و دال)

بیت ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳:

معنی گور چهار ساله را شکار می کرد کمتر از چهار ساله را به مرغ خود - در آتش می زد و رها می کرد و این شانداره سر همگن بیان بودند و کسی حق نداشت از آن شکار کند

۸۶۷ - حنکی: اسب حنکی

معنی نظم می سخن به حد اشخاصی کشیده و می گویند. ماکه ... ام جدا دانند و هستیم یعنی سده حدایم بهر است که اسب حنکی خود را خوشتر برانیم از بدگی را بحری پیدایان بریم.

۸۶۸ - گورخان کنایه از بهرام

معنی هر که از گورخان مرغ یافت را نراحتی و آزار کنایه دیگر رهایی می دهد

۸۶۹ - گورخانه کنایه از دنیا

دست دراز: صافه امتعاری قدرت

معنی: در این دنیا تمام موجودات حتی مور صیقل دایم ندگی قدرت جدا را دارد

(۱۲)

بیت ۸۷۱:

(بهرام در مصرع دوم): ستاره مرغ

۸۷۲ - نرخت خوشی، حرمی

معنی بهرام در خوشی و نشاط شکار بود مگر پادشاه یعنی در کنارش بود و نعمان پسر مندر پشیمانی حرکت می کرد.

توضیح نکته نظمی بهرام گور ... نعمان و مندر و نعمان هم دوره بوده بعد اول که بهرام گور را در کودکی پدرش به او سپرد و بعد پادشاهی را رها کرد و سر به بیاض گذاشت و کسی از او خبری نیاورد و بعد از او پدرش مندر حاشین و شد و از پادشاه بران فرمان حکمرانی و صنعت یافت و همین مندر پسر داشت نام نعمان که با بهرام گور هم مکعب و همسال بود

۸۷۴ - راست: واقعه قید برای فعل مرکب و مکی شده

۸۷۸ - سته پیکان: تیر پیکان دار

۸۷۹ - صعب شیر: کتب شیر.

از هر دو معنی: از هر دو کتب.

۸۸۰ - موفار: انتهای تیر که به شکل ۷ است و زه کمان در آن می‌شیرد.

در رمین هرق شدن: برمین فرورفتن.

درع دره

درق، سپر (ایضا بفتح ول و سکون دوم و سوم و معنی مفرد آمده است)

معنی نیز تا سوار در رمین فرورفت، در برابر چپن تیری رده و سپر برق نمی‌کند، هر دو ر می‌درد و

سوراج می‌کند.

۸۸۲ - تیر بر گشادن: تیر انداختن، تیر رها کردن.

۸۸۳ - عجم شاهی: پادشاهی غیر عرب.

معنی چون عرب آنچه از عرب دست را دیدند، بهرام را برای شاهی ایران پسندیدند.

صورت آریان: نقاشی

بیت ۸۸۹:

معنی پادشاه تیر رده و آن دو شکار می‌شیر و گور هر مجروح شده و تیر ناموفار در حال فرورفته

۸۹۰ - جانور: رده.

(۱۴)

۸۹۲ - روصه بهشتی: باغ بهشت سان

کشتی، پیاله شراب که به کشتی شاهی داشت.

حاقانی گوید

کشتی صبا قدح گویی در یاس در آن کشتی در موج ردد دریا کهنر محمود سل

و حافظ گوید:

حافظ از دست مده دوت یں کشتی سوح در مـ طوفان حوادث سیر دیداد

بر می‌کشتی روانه کردن: ناده پیدایی کردن

۸۹۳ - سردسی: با اضافه کردن و گاهی بدون اضافه: فوری، بدون تشریفات کاری را انجام دادن

معنی این کلمه در زبان ترکی آذربایجانی شرقی رایج است تلفظ ترکی آن وال اوستی می‌باشد.

۸۹۶ - مادیان گور: گورمده

۸۹۷ - روحانی (بفتح راه): پا روح، مطبوع

تازه رو: حرم و ریا

۸۹۸ - پشت مالیده: دلبری پشنی صاف.

شوشه زر: شمش طلا.

شکم اندوده بشیر و شکر، شیر و شکری، سفد مایل برردی.

۸۹۹ - سرین (صبح سین) ناحیه سر.

۹۰۰ - رباری (رنار + ی وحدت)، کمریدی که دمایان مصرامی نکمر می‌سند کمرندی که

در ششای نکمر بندد

برقع روی بسته نقاب.

گلناری (گنار + ی وحدت).

گلنر: برنگ گل نلر، عتایی رنگ

۹۰۱ - جللی، کالبد، تن

معنی آن اوار هم نکال گوی برده بود و در میان بدامه کمالش از اندامهای ریگزش فرقه و قویو بود

بیت ۹۰۲:

در وجود آن گورخر آتش با گداه حوشتی کرده بود یعنی آتش همیشه گیاه را می‌سوزاند و در تن و

آتش و گیاه ملزگار شده بود، گنرخنی بود که لباس مطهر و صحت مه‌داده پوشیده بود

پلاسی جامه حش، کنایه از پوست گورخر

۹۰۲ - عاد، قوم عاده نام قوم عرب ساکن در استان جنوبی

چون تیر هارن: مانند تیر قوم عاد (تیر براد قوم عاد معروف بوده)

حجر کشیده آخته و بیر

چون اندر، محبت تیر

بیت ۹۰۳:

معنی، سیه‌اش صاف و سطح بود و در جستگی کتف محسوس بود گردش کشیده بود و رجستگی

کنده گوش احساس نمی‌شد.

۹۰۵ - سیرم، قسقه، دوال

ادیم سیه، چرم خوش‌بوی سیه رنگ

ماندن، نرنگ کردن، رها کردن.

رین کوهه، کوهه رین.

معنی، دوال بیر: پشت سیه رنگ بود وقتی که به کوهه رین می‌رسد دو ناحیه می‌شد و کوهه رین در

میان دو راه تر رگرفته و انتهای هر راه از سیه پایین (طرف دمنها) کشیده شده بود.

۹۰۶ - عصف تمایل، برگشتگی

کیصحت پوست، کمال

سواد سیهی

ادیم چرم

سیرم نقره

بیت ۹۰۶:

معنی: برگشتگی پوست کهن در گورحرر دوال سیاه، تناسبی یافته بود که نقره از سواد می یابد، یعنی همس طور که نقش سیاه بر نقره سید جلوه خاصی دارد برگشتگی خط سیاه پشت در کنار کفش همان جلوه را یافته بود.

۹۰۷: عمیق استعاره از خون.

در: استعاره از پنه

۹۰۸: خمر حمیری: خمر سرخ

دوال گردن: کنایه از رنگهای گردن

۹۰۹: رنگی از خون عده آوران از گردن و سینه معصی از چهار پایان که شکر گوشواره یا

رنگونه است

رنگی (رنگی + ی وحدت) ' یک نفر از اهل رنگبر.

دوالک ملز: دوال ملز.

معنی رنگی از خون بوسیله تسمه رگه برگردش آوران بود درست رنگی دوالک ملز بود

بیت ۹۱۰:

معنی کهنی داشت که مادرش مناسب بود و گردنش با سمش سرپاری می کرد یعنی فداکاری می کرد.

۹۱۳: وقت زوال: متعادل شدن آفتاب از وسط آسمان به سمت مغرب.

بیت ۹۱۵:

معنی گور در پیش بهرام بود و بهرام در پشت او است می تحت آرد از قبر معنی توان عمل یافت و

سنان ناگزیر ر قبر است، مظامی به سرسجام کار بهرام که در پی گوری است تحت و پد بد شد اشاره دارد

(وحدت عمل).

۹۱۷: شکار زن: شکارچی

۹۱۸: کوه پاره عظیم الجثه

دود آهنگ دودکش.

۹۲۰: میانجی مرگ: هزارالین

معنی: چون در وقت بی مرگ و ماری بود گویی مالک دوزخ و هزارالین بود

مالک دوزخ: رانیه، فرشته عذاب

دلیر: جسور، گستاخ

بیت ۹۲۲:

معنی دیدن خطری که محوور: تهدید می کرد، رعیت و نشاط شکار را: چیر کمر از شکر کردن

گورخر مصروف شد و برای تهاوش پافشاری کرد

۹۲۵ - پدر بجای

۹۲۷ - دادگر دانش دادگر در

بیت ۹۲۸ و ۹۲۹:

معنی بهرام، خود گشت اگر نگوییم این مور بیست وازدهاست و نه ازدها کار مشکل است و بهتر است
سر خود را بکنم، در این صورت از در حیات دو شب قیر شرمیده خورم بود، بهتر است داد گورخر و بدهم
از مرگ ترسی بیست هر چه دادند

۹۳۰ - هر گنگ نیز حدنگ

دو شاخه های حدنگ نیزهای دو شاخه که به آن مقراضه می گویند (صفت را معنای موصوف و
جمع آورده است، رجوع کنید به موصحات بیت ۸۱۳).

روح آهنگ (صفت برای مقراضه) نیز دو شاخه ای که دارای راویه بیشتر است.

۹۳۱ - توژ، پوست نازک و محکم حدنگ که به کمان ورین است می پیچیدند.

کمان سپید توژ کمانی که توژ آن سپید است.

کعب گشادی از معنی گاه حمیه آوردن.

۹۳۳ - هر دو جسمه * هر دو شاخه نیز

مشت او بر * چشمش را گور کرد.

۹۳۴ - سان سینه بولا بر

۹۳۵ - آمدن بر دیک شس، بانوچه به بیت شماره ۹۴۴ در آمدن معنی پایین درآمدن و از است

پیاده شدن آمده است

۹۳۶ - ناچج پیره کوناه و دو شاخه

۹۳۷ - هست مشت - بد ازای هست مشت، هشت قصه (مشت قصه برابر پک گز است).

برابر هشت مشت در حدود ۷۹ سانتیمتر است

۹۳۹ - شکج، پیچ و خم

۹۴۰ - آهن مطاراً معنی شمشیر

۹۴۱ - دم در بیت ۹۴۱، و ذمه اول معنی دهان و بفتح تلفظ می شود و دومی بهم خوانده می شود

و معنی دنباله و ذمه است.

۹۴۲ - پشت را چبری کردن * حم شدن و معاز بردن

معنی - پیش بردن بحال افتاد که ازدها را کشته و ازدها او را بکشته است

۹۴۴ - پای در صورت آوردن، سوار بر است شدن

۹۴۶ - تنگنار (صفت برای عار) صفت لغز، در گاهی که ورود دشوار باشد.

۹۴۷ - بر و وحش در حشش کنایه از حوشحال شدن

۹۴۸ - حشروانی: نوعی دینار شاهانه

پری حق .

روی سته بر مردم ، از مردم مخفی مانده .

بیت ۹۲۹:

معنی: وقتی که گورخر بهرام گور را به هم راهنمایی کرد گورخر نژاد لایه دور شد و از چشم ناپدید گشت .

۹۵۶ - معنی: شتر نری .

۹۵۷ - حساب گور کردن ' به آن دنیا و دور نیامت اندیشیدن

۹۵۸ - پاریج ' حق القدم ، پای مرد .

۹۵۹ - گنج یزدان: گنج محسوب

۹۶۰ - حضرت شاه: دربار یزدگرد (پسر بهرام) .

۹۶۱ - طوائف (جمع طریقه) ، چوهای خوب و پسندیده .

۹۶۲ - صرف کردن: بکار بردن ، هزینه کردن .

مشرف: نادرش

مستوفی: مأمور مالیات

گشادن: فتح کردن ، بدست آوردن

۹۶۳ - عزیزی: مادر حمندی ، باصرف کوشش و تحمل رحمت

بحواری: بی ارزش شمردن

۹۶۴ - نقش سده: نقاشی .

(۱۵)

۹۶۸ - حجره: اتاق

حازن از ... حازن از جست و جوی آن آسوده شده بود زیرا همیشه در سته بود و دینار و

درهمی در آن بود .

۹۷۲ - چشم بیننده: چشم بصیر .

چشم بسته زو ...: آگاهان، از آن نقش و نگار جواهر مسجی می کردند، یعنی ارزش

می گذاشتند .

۹۷۳ - دست گرین: عتبه، برگزیده .

۹۷۴ - عمری: کنایه از حجره پر نگار و نقش (عب ربه روان و عریان عمری نشین بودند)

معنی: ریزه کاری سیار ظریف در نقاشی دیوارهای آن اطاق بعمل آمده بود .

۹۷۵ - پیکر: تمثال

۹۷۶ - ماه تمام: مدتی که ماه چهارده شده

۹۶۷ - هفت 'عروسک، کنه از ریاری.

طراز شهری است دو ترکمنان شرقی دو سرحد چین نزدیک مرعانه که زنان آن بر مایه شهرت دارند و هشت آنجا به معروف است.

۹۶۸ - کفش حرام 'خوش حرام.

بیت ۹۸۰:

معنی دختر پادشاه مغرب آماریون نام داشت و آتشی بود که چون ماه روز روز کمال می یافت

۹۸۳ - حمایل سبب 'حمایل سبب

بیت ۹۸۵:

معنی در میان هفت تمثال پیکر بسیار زیبایی نقش شده بود که در وسط دایره بود و فقه تمثال در اطراف بود، این پیکر وسط ماند معر بود و دیگر تمثالها در برابر آن ماند پوست بودند معنی از همه بدتر بود.

و محض جوانی که تازه برویش موی دمیده

بیت ۹۸۶:

معنی 'نوجوانی که در دهانهایش از میان لپهای شکرش دیده میشد. (متبسم بود)

موی چون عاله بر چهره چون دهش احاطه داشت

بیت ۹۸۷:

معنی ماند سر و سببی سر بر افراخته بود و از تاج فاکر عرق در میم و در بود.

۹۸۹ - شکر حده مشتم المعنی بیت ۹۸۶ مراجعه کنند.

۹۹۰ - دیر سگر بوسیده است

۹۹۲ - در بیم در می ماند می همتا بر بیم به نورمدی گویند که پدر از دست داده است، بدیهی

است که او نظری معهود داشت زیرا بوجود آورنده از بین رفته است. همین سبب در بی نظیر در بیم گفته شد.

بیت ۹۹۳:

معنی در سبب نوشت بود که بر پیشانی را با ستارگان خواندیم و سپر یحیی نوشیم.

۹۹۴ - موش 'عمل شایند، عین کر، راهمی

۹۹۷ - مادین 'سبب ماده اینجا کنه از هر يك از هفت دختر.

نگش 'رخو، در طلب جفت گیری

فحل - است تر. کنه از مهرم گور

شعوس : خوشن، سرکش

۹۹۹ - کارنامه : کنایه از نقاشیهایی هست دختر

ره رهی عارت کردن

بیت ۹۹۹ و ۱۰۰۰

معنی : بیکه دسبس آن سر بوشت و دیدن هفت تمثال دلش را عارت کرد، اما شادیش صد بر شد، زیرا این دلیل درازی عمر بود و بر کامیابی اش امیدوار گردانید.

۱۰۰۱ - مدحرا برمی

۱۰۰۲ - رحمت بیرون بردن ترك کردن.

۱۰۰۳ - هیچ کس کسی، يك عمر

۱۰۰۴ - حیل خانه : خانه‌ها، دودها.

۱۰۰۵ - حور سرشت : حورها.

بیت ۱۰۰۱:

معنی : وقتی که بیرون می‌رفت در حیل شکار بود رفتی که به خانه می‌آمد آن اصاق و آن نقاشیه غمگارش بود.

(۱۶)

۱۰۱۰ - مهی : خبر دهد

۱۰۱۱ - از سر پیچ (ترکیب اضافی) : از لحاظ بیرو.

شیر برآ : بهرم گوز جوان و نیرومند و گرگ با تجربه شده است

۱۰۱۲ - خام کنند : پسمان کنند

۱۰۱۳ - الماس : استعاره از شمشیر نیز

آهن کنایه از گوز آهن (در مصراع دوم)

معنی : شمشیر از آهن حریف می‌سازد یعنی آهن را بر ابحتی می‌درد و گوز نو سنگ را حمیر می‌کند.

۱۰۱۴ - همچو شیران : شیر از آهنش می‌ترسد.

۱۰۱۵ - نظرگاه : محض نظر، چشم

دور ماندن : دور کردن، ترك کردن.

گرچه ناقص : : عطاسی فرزند را متورعین می‌داند و می‌گوید چشم اگر تور داشته باشد

ناقص است

۱۰۱۶ - یاد کنایه از موسیقی و آلات موسیقی، باعتبار آنکه بعضی از آلات موسیقی نادی هستند.

در لیلی و مجنون گوید

در حاکم عرب سجده بادی کمر دختر من بکرد بادی

بیت ۱۱۸۲۵

منائی گوید:

سرد در غسل دیسده و دار است هندی روح سده و ساد است
۱۰۲۴ غایت بوجه

معنی: چون در مصر مورد بوجه و سوش و حرم بود از این جهت ولایت پدر یارش نمی آمد.

۱۰۲۵ - در خوشی: در بوردیس، پیچوده، سپری کردن.

۱۰۲۶ - سیر آمدن ترک کردن، گناه از مردن (به بیت ۱۰۴۳ نگاه کنید)

کار بالا گرفته ... از اوج به حصص گرایید

بیت ۱۰۴۷:

معنی: تاج و تختی که از پدرش بود و او همان کار را کرد که با پادشاهان دیگر کرده بود، یعنی تاج و تخت دیگری روی آورد و او را ترک کرد.

۱۰۲۸ - سر، مجازاً معنی تاج

سر و سریر تاج و تخت

سهر و سپه: مردم شهر، بدعت در حال و محل و سپهین.

۱۰۲۹ - رها نکردن آزاد نگذاشتن اجازه ندادن

۱۰۳۱ - حمایت کشیدن: نگاه متهم بودن

توصیح: نزد گورد پدر بهرام گور که در کتب اسلامی بره کار (انیم) یاد شده، مورخان رومی او را عادل و

بیکوکار دانسته اند و بر تاجدلی از عیسویت حمایت می کرد.

۱۰۳۲ - بیابانی بدوی

عرب پرورد در عرب پرورده شده.

۱۰۳۴ - تازیان (تازی + ان). اعراب

۱۰۳۵ - گاه، تعب

۱۰۳۶ - داور زمین (بر کیب، صافی) حاکم عادل کشور.

بیت ۱۰۳۷:

معنی: بالیکه از گروه تاجداران بود اما نژادش به پادشاهان می رسید.

۱۰۳۸ - کمر هفت چشمه، کمر سی که به هفت گوهر قیمتی مرصع برین هست

شاه هفت کشور برسم کشید یکی هفت چشمه کمر بر میان

(شرفنامه ۲۵۶)

(۱۷)

۱۰۴۹ - کاسمان ... آسمان دور خود را در پادشاهی یزدگرد برآورده، یعنی دوره شاهی یزدگرد
پیدان آمده است.

۱۰۴۳ - نقش پیرویه بر ... پس کبود (س مانم پوشید و جامه های عقیق رنگ را از تن خود
بیرون کشید.

۱۰۴۵ - در بیکار و کینه مار کردن : جنگ را آغاز کردن.

۱۰۴۷ - آرام احترام.

۱۰۴۹ - سنگ دلی : حوی خواست و نگهانی (از شاه و مملکت خود) داشتن

۱۰۵۰ - در پشم خویش حش . محمود منگی بودن و از دیگری بی یاز بودن. نظامی در پشم خویش
بودن را نیز همین معنی نگار برده است.

گر خود گوسپندی رسد وریشم نه بر پشم کسان سر پشم خویشم
حسرو شیرین ص ۲۸۷

در مخزن لاسرلو گوید :

آن حور و آن پوش جو شیر و بلنگ کسوری آرا همه ساله بچنگ
پیت ۱۱۷۲
پس رار کدیه از مملکت، کشور، ملک

پیت ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳

معنی مرر از حیانت جعلت می برد و ناراحت می شود بغیر از حجالت هر چه از حواری نتو رسد
و عی ستمکاری و ظلم است، اما حجالت ستمکاری نیست بلکه پشیمانی از عین ناتجاست.
۱۰۵۴ - بی بخ دوار ' نادن گوید .

از دست شدن از دست رفتن، از حیطة قدرت بیرون رفتن

حدیو پرست شاه پرست، مطیع

پیت ۱۰۵۵ :

معنی ' شکارچی اگر مانائی کار نکند تیرش به شاه نمی خورد و شکاری نصیب او نمی شود

۱۰۵۶ - جادوی سخن پیوند جادوگر سخن پیوند شعر جادوگر

حسان بن سحر شروان شاه در نامه ای که نظامی نوشته و مشوی بینی و محبوب را خواسته نظامی .
جادو سخن جهان، خطاب می کند

کای سحر حلفه علامی جادو سخن جهان طامی

حواطم که بیاد عشق مجنون رانی صحنی چو در مکنون

(پیت ۲۳۷ و ۳۴۰)

این لقب و بی دست بی تناسب هم نیست زیرا در جایی که به شعر : سحر حلال، اطلاق می شود به شهر

بیز می توانم حاد و گره و ایجاد سخن گفت .

۱۰۵۷ - چون گل - چون گل معطر ، خوشبویی را از خود داشته باش (معنی گفته فردوسی را تکرار میکنم)

۱۰۵۸ - مانتکا عهد ارسب در سب ، یعنی حداثه اشاره است به به ۵ ر سوره ۳۰ قرآن کریم و عدله لا یحلف الله وعده و آیه ۲۱ از سوره ۳۹ وعدانه لا یحلف الله المیعد و آیه ۷ از سوره ۳ ان الله لا یحلف انمیعد

۱۰۵۹ - گونده دگر منظورش فروسی طوسی است که حربه پادشاهی بهرام گور را در شاهنامه آورده است.

معنی آنچه را که فردوسی گفته من تکرار نمی کنم ، و خوشی رسیدگی می کنم در حالی که او سر در باب حال کشیده است

توضیح می خوردن به معنی حلیفی پادشاه است زیرا نظامی اصلاً شراب نمی خورده است	چو آسجا رسمی می شرابکن بهجام
سوی خوابگاه نظامی حرام	میدار ای حصر پیروز پی
که از می مرا هست مقصود می	از آن می همه بی خودی خواستم
سدان پیجودی مجلس آراستم	مرا ساقی آن وعده اتری است
صوح از حرابی می از سجودی است	و گره به ایرد که ب بوده ام
به می دمر لب نیالوده ام	گر از می سدم هرگز آلود جام
حلال خدا باد بر من حرام	

(شماره ۲۸)

اندیشه مال : اندیشه مانده

بیت ۱۰۶۰:

معنی سخنان فردوسی را تکرار و اندیشه مایده خود نمی کنم زیرا این کار، حماقت و من حصص است .
مرمک نمی شوم

بیت ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴:

معنی تا می توانم کار ناد نوروردن را می کنم که تازه انجام می کند و کهن دوری نمی کند معنی می ورد
تا درختان و گلها و گیاهان پندار شوند و شکفته گردند، اما بارهای دیگر کهن دوری می کند گیاهان شکفته را به
حرکت و اهتر در می آورد و چون راه مقصد یکی می رسد ، بلکه نیز قلم دو تاست اما شانه یکی بش
سبب داستان مربوط به بهرام است هر کس هر چه میبوسد از گنفس و نایع نارنجی ، و ناگیر است ، نایکه در
سخن گویی سخن گفته شده را دوباره گنفس عادت من نیست باین وجود جایی که را گنفس مطلب چیده
سبب من می تویم از پلاس حریر ایجاد کنم یعنی من سخن را به نحو بسیار مطلوب عرص می کنم.

۱۰۶۵ منظور (نصیحه سم فاعل) آنکه در پارچه نقش و نگار ایجاد کند ، آنکه جامه را محظوظ
والوان زیبا سازد مانند فلاسور

دو نگارگر بوسیله کیمیا سخن نقدهای کهنه را تازه کرده و احیا نموده اند. آن (فردوسی) از مس نقره
حاصل بوجود آورد، این (طامی) نقره را برر حالص تبدیل نمود وقتی که مس غیر نقره پیدا کند، نقره اگر
عیار طلا پیدا کند شگفت آور خواهد بود

(۱۸)

۱۰۶۸ - عقد پیوند - عقد پیوندیده، پیوسته، گوییده.

سریر بلند، تعبت بلند، کنایه از داستان بهرام گور.

این چنین، چنین گفت

۱۰۷۰ - در گشاد: مار کردن، آغاریدن.

مان بستن، کمر بستن، آماده شدن

۱۰۷۶ - پولاد پوش زرد پوش.

۱۰۷۶ آهن جای آهن خاییده، قوی.

۱۰۷۸ - روارو: حرکت.

تف: تف، حرارت و گرما.

فردوسی گوید:

سهمی سم حیون و سر ماه گرد

سرورفت و سرورفت دور سید

(شاهنامه چاپ شوروی ج ۲ ص ۱۶۵)

۱۰۷۹ - کره نا نوعی میر دراز که در قدیم در روم می یو خند (کرنا) - حرنا - نای بزرگ.

فردوسی گوید

سرفتن گمردان لشکر رجای

خسروش آمد و ندان کرنا

(شاهنامه ج ۶ ۱۵۷۹)

روین حم: نقاره، نای روین

رهره: کیمه صغر، مجار آبمی جرأت

رهره را در جگر گم کرد: رهره ها آب شد.

۱۰۸۰ - کوس روین، طبل بزرگ

رخنه: آلت کوچک فلزی که بدن کوس را بند آوردند

کاسه مناره، کوس

رحمه ریختن - بویس.

۱۰۸۱ - طقهای آسمان: آسمان را با عساری هفت صبه و باعتباری نه طفه می دانستند

۱۰۸۲ - گرم کینه: کسی که کینه ای سحت دارد، سحت کوش

نظامی در خسرو و شیرین گوید

مگر درپای دور گرم کسبه شکنه گردد پس میر آنگینه

ص ۴۲۹

و در شرفنامه گوید

چو با کژدمی گرم کبخی کمی همین حسردش از حسرد بینی کمی

ص ۱۱۷۳

معی: بطلب تحت شاهی از بمن سوری پایتخت ایران حرکت کردند.

۱۰۸۳ - تحت‌الکاه. پایتخت

(۱۹)

۱۰۸۴ - صاحب‌نظر جهان پادشاه ایران (مقصود داور رمی است که بجای پیرنگرداوان بر ساحت شده.

بودند.

نژدهای دیگر، کنایه از بهرام

بیت ۱۰۸۵.

ستاره سپین همیشه بدین بیست و هنگامی که رویه مل فلک و رمی بیشتر می‌گردد، ستاره سپین مدعی دید، می‌شود (در اواخر فصل گرم طلوع می‌کند) و در این بهر مشاهده می‌شود، ما در نظر گرفتن حرکت فلک نظامی می‌گویند بین آسمان بر زمین ریخته شد در نتیجه از سرزمین این ستاره سپین طلوع کرد، معنی بهرام‌گور از این فصل یون کرد

۱۰۸۶ - تا کند. تا دشمی را چون گورخر از پای در آورد و مگور کند.

۱۰۸۹ - سرکشی به شب‌پای زرد نازمایی ر کنار گذاشتند و با عین و تدبیر محسن ساختند

مشورت کنند و متمنی‌الرای شدند که نامه‌ای به بهرام گور می‌نویسند

۱۰۹۱ - پوست باکنده ز به را کشند اگر پوست دانه‌ای نکنند و سپس بکارند نمی‌روند و شعر

معنی دهد، ساریر مقصود نظامی این است که دانه‌ای کاشتن که قان رویدن بود، عبارت دیگر سخن مفید و مشرب نوشتند

۱۰۹۴ - شاه نو بهرام‌گور

۱۰۹۵ - حاجان دل بکارش دادند، پوده‌دارن و دربانان بهرام‌گور برای بازماندن بعدی‌نگار ایرانیان

علاقه‌شان دادند و موحات حضور آس را فراهم کردند

۱۱۰۰ - نهی نامه نامه‌ی حالی، نامه‌ای و که نهی‌های همراه نداشته باشد در اصطلاح محلی آذربایجان

شرقی نامه نهی و نامه‌ی حالی و نامه‌ی حشک می‌نمید

سعدی میر ثانی بدون حورش را «نهی نهی» گفته است:

روده‌ی تنگ بیک نان نهی گردد سیر نعمت روی زمین پر بکند دیده‌ی تنگ

معنی بهرام کنایه از محسن معنی‌دار

پوست بادام - بفاوه نامه ابریشمی و نقش‌دار بوده

- ۱۱۰۱ - هم بروش : لغاف نامه از دیا و حاشیه دوری شده بود. درون نامه یعنی معان و کلمات داخل نامه روش و بورانی بود (چرخ روع دار قابی استفاده است و می توان آن را روش کرد).
- ۱۱۰۵ - نقش بد ، نقش بندیده ، آفریده.
- ۱۱۰۶ - پیوند ، کنیه از موجود.
- تعا ، خواست ، خواهش .
- معنی : همه موجودات فقط او را می خواهند و غیر از او را نمی خواهند
- نظیر مفهوم این بیت :

همه هستند سرگردان چوپرگار پسند آرسده خود را طبلکار
(صبر و شیرین ص ۶)

- ۱۱۰۷ - گره گشاده گره گشاده شده
- آفرین : سعادت و خوشی .
- معنی : مشکلات آرایش دهر جدا گره گشایی می شود و حادث که سعادت و خوشی را بهر تأیید رده است
- ۱۱۰۹ - آفرین پیوند ستایشگر .

بیت ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰:

- معنی : ستایشگر بعد از آنکه در نامه ستایش خداوند متعال را بجای آورده بود به پادشاه (پردگردد پدر بهرام) و به شهزاده (بهرام گور) درود فرستاده بود
- ۱۱۱۱ - ناد چیری را دادن : آن چیز را بهترین نحو انجام دادن.
- ۱۱۱۲ - کسر گرفتن : شکست یافتن
- حصولت حتم ، دعوی بخت و سجده .

بیت ۱۱۱۵:

- معنی : سر بلندی تاج و سرور را من داده و هیچ سرینده حقیر و پست باشد.
- ۱۱۱۷ - کاندگیسی است : پادشاهی عسی است که ، دهر آینه است ، ظاهراً شیرین و سرانجام کشنده و نابود کننده است.
- ۱۱۱۸ - پوش و توان قدرت مادی و معوی
- احتر جوان بودن : خوشحالت بودن.
- ۱۱۱۹ - خرسند ، نافع ، راضی
- کر خطر در جای بند قرار گرفتن خطر سقوط هم ندارد.
- صفت گوید .

- بر لب نام خطر توان جواب امر رفت
یعنی خواهی رواج اعجاز اندیشه کن
۱۱۲۳ - عالم دوست * دیار پرست
آرزو دشمن دشمن آرزو
معنی * دوستی مال و مقام دنیا را از آرزوهایمان دور می‌دارد
۱۱۲۴ - ملک المذنب ، پادشاه شاهنشاه ،
۱۲۵ - کد - شور ، رب دوستی و آرزو که کدب شود گر سنگی را می‌شداند * تشنگی را
می‌افزاید
۱۱۲۷ - صداع درد سر
۱۱۲۹ - شب و شنگیر شام و صبح ، روز و شب
۱۱۳۱ - اندیشه * مجازاً بمعنی ترس

بیت ۱۱۳۹:

- معنی . (دو فعل معنی مشت بو خود می‌آورد) کار و کرده است که کسی شکایتی نکند ، معنی
هر کاری که کرده است شکایت کننده‌ای دارد
توضیح همچنانکه در ادبیات دو فعل معنی مشت به حمله می‌دهند مانند بیت بالا ، در ریاضیات
هم معنی در معنی مشت بو خود می‌آورد ۷ (۲) /
۱۱۴۰ بره‌گر گناهکار ، شمر در متون اسلامی برگرد سود ، صفات انیم داد شد ، سب سب
سب حساسی بود که از حسویت می‌کرد و این فعل بر دشمنان را خوشایند بوده است
۱۱۴۴ - کوشیدن ، جنگیدن
معنی گر اعراض کنی آتش کارزار خواهی یافت و گر جنگ کنی بی‌نایده و آتش سرد کوفت
است

نظمی در شرفنده گوید:

- چنان گرم شد آتش کارزار
که از فعل آسمان سر آمد شرار
ص ۲۰۱

۱۱۴۱ برگزیده رنگی، راد و توشه.

۱۱۴۷ - کفاف: هزینه معیشت.

بنده فرمان: بنده فرمان، مصع (بناظر رعایت و رعیت شعر بدون اصانه آمده است).

(۲۰)

۱۱۵۰ - آتش که از چشم صبر

۱۵۱ - معنی * بهایت قدرت کوشش کرد که چشم را برور دهد و سکه صبر و شکب می‌شد.

بیت ۱۱۵۲:

معنی: بایسکه کاتب بی نامه چابک دینی بوده و عبارات آراسته نوشته و پند داده اما پند را پس هم انداره و حدودی دارد.

۱۱۵۷ - عین زین و صبر

۱۱۵۸ - دعوی حدایی، لوعومی، خود را جدا دانستن.

۱۱۵۹ - جدا دوست: دوستانه جدا جدا پیرست.

حدایی دوست: کسیکه حکومت استبدادی را پسندد، دوستانه قدرت ضامنانه

بیت ۱۱۶۱:

معنی: نگر بردگردد سنگ بود من گوهر همسم ایهام دارد به یسکه گوهر از سنگ بدست می آید

۱۱۶۲ - لعل صافی: لعل یکپارچه و بلوری

سثایی گوید

سایه مایه که تا يك سنگ اصنی را آفتاب لعل گردد در مدحش یا عقیق اندر بعض
بیکی حشش با بیکوکاری مری. طاهرأ چنان سطر می رسد که پدر بهرام گور در اواخر عمر در گگاهی
که او نیست می راند برگشته و پس مناسب بهرام گور می گوید. پدرم بدی کرد اما بیکی مرد

بیت ۱۱۶۵:

معنی: هر جا که عقل راهب باشد دین پیچه می رسد که رواج بدگویی بر اثر توجه کسانی است که
برای شدن بدگویی از خود شار می دهند یعنی اگر مردم بدشو باشد کسی بدگو نمی شود بدگویان و لئی
که می بینند که طرفدارانی دارند در بدگویی تشویق می شوند.

بیت ۱۱۶۶:

معنی: هر کسی که سرش بد دارد بدگویی می کند، کسی که سخنان بدگورا حریف است عمل او از
عمل بدگو بدتر است. یعنی گناه جلانی شده از گویده بیشتر است زیرا اگر شنونده اعتراض کند گوینده
بی کار رشت را ترک خواهد کرد.

۱۱۶۷ - گذشته برک کردن، رها کردن، اسجا بمعنی عفو کردن آمده است (در رسد ترکی

آذربایجان شرقی بهمین معنی مستعمل است).

گذشتن رها کردن

۱۱۶۸ - حشر خواستن پورش خواستن

۱۱۷۰ - محفل: خواستگاه یکجمله.

۱۱۷۱ - جواب دیده: جواب چشم، جواب طبیعی، حویلی که بچشم می آید، در مقابل حویلی که

بدلی می آید).

معنی: بهتر است انسان با جواب طبیعی ستیزه نکند یعنی انسان ناچار از جوابیدن است بشرطی که

مطلع پیر از جواب بر حیرد.

۱۱۷۲ - جواب من عفت من

حوالی سحت عفت شدید

بیت ۱۱۷۳.

معنی: بیدار محلی مرا باری داد و مرا از جواب عفت بیداری داد

۱۱۷۴ - بهی حوی، سلامت.

تبی داشتن تبهی نگه داشتن، حالی کردن.

۱۱۷۵ - سودگامی استداد

بیجودی: بی هوشی، کار نالوده

به پیش باز شدن، به استقامت شناس

بیت ۱۱۷۸:

کسی را بگناه گذشته مجاریت خواهم کرد بلکه اگر از بدکاری برگشته باشد ش. خواهم بود و عمل

نمی آورد در نظر خواهم آورد

مهور: دور شد.

مطر بیروزم عتاب می کنم.

بیت ۱۱۸۳:

معنی شرم را در داوری کنار خواهم گذاشت، یعنی هر که باشد بدون محاسبه عتاب را اجر خواهم

کرده روی کار من آن خواهد بود که فقط از خطا شرم و حیا بکنم نه از کسی دیگر

۱۱۸۴ - امن می تو

۱۱۸۵ - گشودن باز کردن، جدا کردن

۱۱۸۶ - آرزو: حرص و آرزو، شهوت.

بیت ۱۱۸۶-

معنی دیو شهوت و آرزو را از روی برداشتی که دیدم گناه من روی آورد گروگان یعنی آرزو را

صال می برم

بوصیح رسم پادشاهان بر من بود که از مردیگان معانعت خواهم کسی را گروگان می گرفتند و در دربار

نگه می داشتند تا چنانچه مخالف کار فاروا کر و بهمان شکست ملاقاته گروگان را رسیده و من

پشتو نه ای بود بری ایمنی

این مولوی نصیری بسیار علمانه و عرفانی از گروگان دارد:

همی مکن خود را حصی رهسان شو زآنکه عفت هست شهوت را گرو

می‌گوید: اگر شهوت باشد عیب معنی و بررسی خواهد داشت، سایر بر ارزش عفت وقتی است که شخص و بیایند و اسباب شهوت را بی داشته باشد اما چه ضرورت

۷ این تأویل میبخواهد بگوید انسان شهوت (آرزو) داشته باشد و بهار کند و بگناه پیفتد، اگر نتوانست بهار کند آن وقت شهوت (آرزو) را از بین برد.

۱۱۸۸ - مولد روحانی، زردشتی.

۱۱۸۹ - از خداوندی: سبب بزرگی.

۱۱۹۰ نگین در (امامه تفسیری)، مهر دل : در نگین انگشتری سخنان کوتاه و پر معنی می نوشتم.
مثلاً در نگین انگشتری پوشین روں نوشته شده بود بهمه بهمه بهمه یعنی بهتر بودن یا بهتر بودن است و بهتر
بودن یا بهتر بودن است.

۱۱۹۱ - سر: و تبس، طرمانده، کنایه از عشاء.

سرشانی برنگ لعل، پادشاه برنگ ، در بدن توکی آذربایجان شرفی ترجمہ میں ترکیب ہاش
جو ہاں و ہاں ہست۔

۱۱۹۶ - رند، ترجمه لوستا برمان بهیوی که هر وارش هم در آن بوده است.

گشتاسب (ویشہ + است) : داربد است ترسو، است از کلر اتادہ گشتاسب پسر بہر است پادشاہ گپہ است کہ خواہان پادشاہی از پدر بود، چوں پدر نی در نداد، گشتاسب رنجیدہ بروم رفت و در آنجا کتابوں دختر قیصر ر کہ دلانجہ او بود بروی گروہ، گشتاسب سپس دیوان برگشت و پادشاہی رسید، در سی می سال سلطنت وی ر رثنت ظہور کرد و چوں گشتاسب دیں اور پذیرفت مورد دشمنی ارجاسب پورتنی واقع شد و میان ایشاں جنگہا رفت تا مرنجام ارجاسب دست اسعدین روئیں تر پسر گشتاسب کشتہ شد.

کنان، کیانیان، سلسله از پادشاهان اساطیری برون و بنفست کرمس س از پادشاهان تاریخی ایران. پادشاهان این سلسله عبارتند از: کیقباد، کیکاووس بن قباد، کجسرو بن سیاوش بن کیقباد، کی مهراب بن کیوچی بن کی مش بن کیقباد، بهرام، گشتاسب بن بهرام، بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب، همای نابورویسی زن و برویتی دختر بهمن که پس از وی بر تخت نشست. داراب، تولی پسر همای، داراب دوم که با اسکندر جنگ کرد و شکست خورد. (دو نفر آخر این سلسله با دارپوشان و درپوشان سوم همعاشی تطبیق می کنند).

رہنہ دار (مذہ دار) کے احیا کیلئے وسائل نہیں خود ر وارث ہمیشہ (کائنات) میں دانستہ۔

۱۱۹۵ - سیماٹ 'یسر کیورٹ' کے پردست دیو گشتہ شد۔

اردشیر هفتم : اردشیر یکم، اولین پادشاه از سلسله ساسانی.

بيت ۱۱۹۲:

معنی: بادشاهی، قومیت، حدای و احزاب و رأی کمی نیست.

۱۲۰۰ ششصد و هشتاد و هشت کیست که مدتی در گوشت اول به تحب شانده و باور رسد لقب

॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

دستِ عهد : پیمان، بیعت،

١٦٠٦ . صحیح ، دلائل ، برهان

عهد: مسئولیت

معنی: دبیق و غلب قوی لازم است تا به پیمانی که با او ستاهم عمل نکنم.

عهدم را از عهد بیرون آوردن، ترک مسئولیت، بجان آوردن عهد

توضیح: «از عهد عهد بیرون آمدن» که بمعنی بجای آوردن پیمان است اشاره شود

از عهد عهد اگر بیرون آید مرد از هر چه گمان سزای بیرون آید مرد

۱۲۰۶ - تحت گیر: کنایه از شاه

معنی: پس در در میان که مخالف پادشاهی من و شاه متحد شماست در مقابل دانش و بیش من

ظمنی بیش نیست.

۱۲۰۸ - موقوف: تکیه داده شده و است.

۱۲۰۹ - محش: یکی از پادشاهان سلسله داسانی پیشدادی است.

۱۲۱۰ - آلت و سینه برابر، آلتی آلت + ی و حذف

معنی: ناح و سینه برابر پادشاهی است و خود پادشاهی پسند، آلت و بر - خواه باشد و خواه نباشد

در امر پادشاهی فرو می کند و پادشاه را از پادشاهی بی می دهد.

۱۲۱۲ - آفر بدون: آفر بدون، از پادشاهان سلسله پیشدادی

۱۲۱۷ - مور، مورچه پر دار

معنی: مورچه پر دار پر بدنه صفت علم محسوس است، جبرئیل پر بدنه عالم معقول است، نوع هم

بیستند یعنی «دور رس» و من یکی بیستم، من جبرئیل و دور

مرد (دائم الاماره) حریف.

پای پس پای پا، یعنی گری که بشکل پای پیل بوده (به پای پس هم بهام دارد)

۱۲۱۸ - برانه رس: آواز حوس، سرود گستر کنایه از بی حیا و خوش رنگی کردن

دیر گستاخ، بی پروا

سید مهره: نوق، که از اسحوان نوعی از صدف سارند.

سید مهره شیر: عرش شیر درخانی که دندانهایش را نشان می دهد

۱۲۱۹ - نور خورشید و برج حمل: خورشید در برج حمل نور قوی و معادل بهار دارد.

معنی: نور صدف چرخ بن چنین دو برابر خورشید برج حمل ارزشی ندارد

۱۲۲۰ - خرو: قوس، سرکش، بافرمال

۱۲۲۱ - خانه بر (صحنه) غاصب خانه.

۱۲۲۲ - دل با حگر خوردن: کنایه از عصه خوردن

بیت ۱۲۲۳:

معنی: تبع خوردن و دشنه خوردن یعنی «دفع و ریشه محروح و حسته شدن از عصه خوردن بهر است

گر دشنه را به ناف فرو کند و شمشیر را بگردن بزند رنج برده و رنج عصه خوردن کم است

۱۲۲۴ - حین خانه: خانواده

۱۲۲۶ - نان ده: نان دهنده، کنه از معانی و مندر.

نان حور: کنایه از رعیت (برائیان)

کی مسم می کی همسم، می از کیانیان هستم، من پررنگ هستم.

کی راده: از نزدیکان.

۱۲۲۷ - رهی: چاکر.

۱۲۲۸ - عهد سته نگشاید: عهد و پیمان سته شده گشوده گردد مشکل حل شود. (عهد به پیمان

شکسته گردد).

حجت دلیل، برهان

۱۲۲۸ - ارعده: حشمگیر

حورشی در شکم میاکنده، گرمسند

۱۲۴۰ - شیر داز: شیربان.

۱۲۴۱ - شرزه: ارعده، حشمگیر

۱۲۴۴ - چو آب: روش و روان

(۲۱)

۱۲۵۰ - سنک گوهر (بفتح میم و کسر لام): شاه نژاد

ملک نام: دارای نام پادشاهی (بهرام شاه)

۱۲۵۱ - آفتاب بگل اندود: کوشش برای پوشانیدن حقیقتی که هرگز پنهان نمی ماند، کار بی نتیجه

۱۲۵۲ - نبرده سوار: سوار جنگی

۱۲۵۳ - پای دانش: ستادگی کردن، مقاومت کردن.

بیت ۱۲۵۴:

معنی با قدرت تحت و ناج را می گیرد، سروران را بر سر می ستوران می برد

۱۲۵۵ - تحت آرمای کسی که میجوست تحت شیبی (پادشاهی) را تجربه کند

بیت ۱۲۶۳:

معنی مرد عاقل هیچوقت طعمه ای را که از دهان شیر بدست می آید بی احتیاطی نمی کند. یعنی

می ترسد و این کار را نمی کند.

۱۲۶۶ - شاه پرست: سده، مطیع، رعیت

۱۲۷۱ - داج: تاریک.

ناچه شب تاریک: نظیر مفهوم شب آتش است ناچه رایب سحر

۱۲۷۲ - حراج برده شدن: معنی کردن رعیت را مالک.

۱۲۷۵ - لبث هیهت ای دور است بعد است

۱۲۷۷ - رور فردا فردا در بعضی ساعات که روز حساب می آید یعنی رور آغاز می شود

(۲۲)

۱۲۷۸ - صبح زرین تاج : خورشید و تاج زرین برفرو صبح توصیف کرده است

کرمی زر : کنده از آفتاب

صباح کدبه از رور

معنی : مبادای که صبح شد و خورشید صبح کرد

۱۲۸ - نشانه کار (نشان کار) مقصود، منظور در فرهنگ معین نشان کار علامت حوی کار و

پیش آمد صواب معنی شده و این بیت را از نظامی

کاری مکس ای نشان گارم رین چه که فروشدم سرآرم

شاهد آورده در خطایی که در همین کتاب هم به معنی مقصود آمده است یعنی که ر فرهنگ معین

شاهد ذکر شده در لیلی و محزون چاپ وچید ص ۲۹ است

بر بیت در صبح قدیم چنین است

کاری بکس و سر کرم رور چسبه کسه فروشدم سرآرم

(لیلی و محزون ص ۱۱۵)

۱۲۸۴ - یکام دو اژدها در : معمول توسط در میان دو حرف اضافه (ب... در)

سعدی نیز گاهی معمول بواسطه را در میان دو حرف اضافه آورده است مانند

ساری دو منافع بیشمار است اگر حواشی مملکت سرکنار است

بیت ۱۲۸۵

توصیح مردم سارده سار در هنگام خواب گمان می کردند که زدهای آسمانی ماه را گزفته و

مو حواهد فرو بر... بری رهایی ماه به پشت دامها می رفتند و طشبه های مسی بهما در می آوردند و معصی

شمشیر آخته اژدهای حیائی و تهدید می کردند تا اژدها ترسد و ماه را رها کند.

نظامی در این بیت می گوید :

معنی این دو شیر میانه مانند اژدها بودند و تاج مانند ماه در میان دو شیر قرار داشت ماه در میان دو اژدها

تج با طشت رها نمی شد بلکه تنگ هم لازم بود.

۱۲۸۶ - دسال دم

بیت ۱۲۸۷ :

از حرکت دم شیران تصویر معنوی ساخته است، در بیان استعظام انگاری که می تواند مر... کلام ر

حرکت دمست و سر بر است و چپ نقوبت می خشد، نظامی گفته این دو شیر با حرکت چپ و راست دم با

می‌گردد که وجه کسی می‌تواند این تاج زر را از میان ما بردارد و درحالی که هیچکس نتوانسته از شیر و ازده هارت برد

سعدی بر گاهی سخن را حرکت توأم کرده و تصاویر بدیع آفریده است. در مجلس بحث رفتی که معرف برای تقدیر از سعدی بخاطر سخنان مستندی که گفته بود دستار قاصی را تقصد هدیه برای سعدی پیش می‌آورد، سعدی ضمن اینکه نازبان این هدیه قاصی را رد می‌کند و اشاره دست بر قبول نکردن خود را تقویت می‌بخشد:

معرف بدل‌داری آمد برش که دستار قاصی نهاد بر سرش
دست و زبان منع کردش که دور که بر سرم پاینده سرور
(بوسان باب چهارم)

۱۲۸۸ - آهین جگر: شجاع

ازدها شکر: ازدها شکافنده ازدها شکار کننده.

۱۲۸۹ - دو آماج گه: دو برابر فاصله تیررس، دو تیر پرتاب.

توضیح: تیر پرتاب در قدیم از واحدهای طول بود و آن فاصله تیرانداز تا محلی بود که تیر او می‌افتاد و آن را پیک تیر پرتاب می‌گفتند. ناصر خسرو در سفرنامه خود سندی گوشت بوقیس را یک تیر پرتاب و هر کدام از طول و عرض شهر مکه را دو تیر پرتاب نوشته است:

بوقیس چون گندی گرد است چنانکه از پای آن تیری ندرسد بر سر رسد (ص ۸۵) و این عرصه که در میان دو کوه است شهر (مکه) است دو تیر پرتاب در دو پیش بیست.

(مکوشش نادر وزیر پور ص ۸۶)

حکیم فردوسی بر این واحد را بکار برده.

بسر و سره و سرخ بریان نهاد بیک تیر پرتاب سرخوین نهاد
(ج ۷ ص ۳۴۲)

۱۲۹۲ - تیره دامن.

بیت ۱۲۹۲:

معنی: هیچ پشته‌ای در دشت وجود نداشت که بر آن پشته شیر نکشته باشد، یعنی در همه پشته‌ها شیر کشته بود (دو عمل معنی معنی مشت ایجاد می‌کنند).

۱۲۹۵ - دال کردن

۱۳۰۰ - دشنه در جنگ: کتایه از جنگ.

بیت ۱۳۰۲:

معنی: سر خود و تاج را از میان شیران بیرون برد، یعنی هم سلامت ماند و آسیب ندید و هم تاج را

برد.

۱۳۰۴ - بختیری: مساعدت، محبت بار بودن

(۲۳)

۱۳۰۷ - راصد مراقب.

معنی: مری مرتحب نخستین بهرم گور پیش از وقت مجمان ستارگان و مراقب کرده بودند.

بیت ۱۳۰۸:

معنی: حالع تحت بهرم گور در موقع جنوس به تحت سدی نور که صایع بسیاری قوی و نام است
اسدی (اسد + ی نیست): اسد مکی از مرجهای دوازده گانه

بیت ۱۳۰۹:

معنی: اسد ماه دوم ناستان است که اوج کتاب در بهت خویش است و آفتاب عطر در فران بود
۱۳۱۰ - رهره در نور از نظر نجوم هم خانه اند و موافق
مشتی در قوس از نظر نجوم هم خانه اند و موافق
خانه خانه ستارگان رهره و مشتوی مانند بهشت شده بود خانه اصطلاحی است در نجوم.
فردوس: بهشت

۱۳۱۱ در دهم ماه: ماه (قمر) در جدی (پنج دهم) قرار گرفته بود.

در ششم بهرم بهرام امرنخ اندر پنج ششم در که و نال بی ستاره محس است قرار گرفته بود.
محس آریسته محس عشرت و شادگانی به حضور سوزن سپاهیان بر پا داشته بود و آنهم
دارد بر اینکه ماه به جام و مریخ به بیع مجلس آرا دارند.

بیت ۱۳۱۲:

معنی: کبون (زحل) در برج میزان بود گنجی را که از زمین نیکوان بود می سجدند یعنی طلا و نقره
را برای نیاز نایب گزاری می صحیب و بخش بخش می کرد.
۱۳۱۳ - کشتی تحت (اصاده شبیهی) تحت را نکشتی تشبیه کرده است.

بیت ۱۳۱۵:

معنی: ثروت مملدان دینار و درم بی شمار نظر تحت باز شده کردند.

بیت ۱۳۱۶:

معنی: مومنان پادشاه جهل و امیران بهرم ر شاهشاه خوانند.

۱۳۲۱ - حطه عدن: سحبی در دارة احرای عدالت

لؤلؤ قر سجدان اردشمن و نازه.

معن نازه کن به از لب مرخ

۱۳۲۲ - حباداد: حادا داره، عطیه حادا

۱۳۲۵ - پشت و بخت کردن، ماسپاسی.

۱۳۲۹ - حوی قاتل

۱۳۳۰ - راست رشته: صاف و یک رنگ و صمیمی.

۱۳۳۲ - خشن: مجروح کردن، مجروح شدن

گوش راست بدست گرفتن: کتابه از راستی و درستکاری و اطاعت.

۱۳۳۸ - حفتگان حاك، مردگان.

بیت ۱۳۴۱:

معنی چون پادشاه بهو! اجرای عدالت را بیان کرد هر کس که مژده اجرای عدالت را شنید بدرگاه

خدا سجد کرد و از خدا شکرگزاری کرد

۱۳۴۴ - استواری: محکم کاری.

استواران: اعیان، اشخاصی که مورد اعتماد هستند

(۲۴)

۱۳۴۵ - ساروز، بارون

۱۳۴۶ - کمر هفت چشمه: کمری که هفت سنگ قیمتی در آن نشاء شده بود در بیت ۱۰۳۷

همین کتاب نیز آمده است.

۱۳۴۷ - چیمی: ساس از پارچه چیمی.

سیم طراز: نقره خالص

بیت ۱۳۴۸:

معنی او در حوی و ریایی بعدی بود که روم و چین به آن حوی و ریایی بودند و می‌بایستی به او

باج و خراج بدهند. (معمولاً صحیفان به‌الویا خراج می‌دادند).

۱۳۴۹ - چاربالش: پادشاهان هنگام جوس به چهار بالش بکيه می‌دادند (هر بالش در يك طرف نهاده

می‌شد).

پنج بوبت: در شانزده در دربار پادشاهان بزرگ پنج بار نماز می‌رود.

معنی چون حبشند بر چهار بالش تکه می‌داد و صدای پنج بوبت او تا حورشید می‌رسید.

توضیح: در فرهنگ معین آمده: «بوبت پنج وقت که بر در پادشاهان رفتند و این از عهد سلطان مسخر

مهر شده است و پیش از آن سه بوبت می‌رودند اما بعد از همین سب بر نظامی قورده پیش از دوره مسخر می

گزاره رسوم بوده است.

۱۳۵۳ - بر نفس‌ها گشاده گشت هوا: حقیقت از بین رفت و آردی جای آن را گرفت.

بیت ۱۳۵۵

معنی بیوه بر درختان شش و درم و دسر صرب شد

۱۳۶۵ - دو هو بی دوی بی تصمیمی

۱۳۵۸ - حمل بار

۱۳۶۰ - روزنامه نو کردن در امور دیوانی تجدید نظر کردن، و گزارش تازه فرستادن

توقیع فرمانی مختصر و مفید در روزنامه نوشتن

معنی در امور دیوی تجدید نظر شد و گزارش ها پادشاه می رسد و او در روز نامه ها فرمان می داد و
امور آن در انجام توقیع جان خود را گرو می گرداند یعنی فداکاری می نمودند.

۱۳۶۱ - نهاد بی زوری، بی زوری نگذاشت

۱۳۶۶ - دست دادن، قدرت دادن.

مولوی گوید

در محل مهر این رحمت چیست ازدهار دست داد کار چیست ؟

۱۳۶۰ - جیل حبه هاکی کنیه از دنیا

۱۳۶۱ - کش داشتش : خوش داشتش.

معنی خود در صورت ظاهر و بطور ساختگی خوش می داشت. ریز در آرزوی رسیدن بوصول هست
دحر ریز روی بود که در حوررق مثال آنها را دیده بود

۱۳۶۲ - منک بی بکه، کشور عشق.

۱۳۶۲ - شعل ساری : رسیده گی نامور.

بیت ۱۳۶۳:

معنی عشق ریده بود و سراع عشق می رفت (در عشق را می ردا) زیرا معنی و نس، بی عشق ریده

نهاد

در بلی و مجنون گوید

من قلوب را عشق می پدیرم گری میرد عشق من میرم

(بیت ۱۱۸۰)

بیت ۱۳۶۵

معنی وجود داشتن، عشق دشمن است، معنی هر شخص که هست شمار می آید از عاشقی شانی دارد
و هر کسی که عشق ندارد مردمانی بیش نیست و هب شمار می آید.

بیت ۱۳۶۶:

معنی : او صفا عشق را برگزیده، عاشقان دوستان خاص او شدند.

یا سوره دلان گر دهم آیم

(سطحی)

بیت ۱۳۷۷:

معنی: عشاق که مویسان حاضر بهرام شده بودند همان‌شان گل پروزان بی‌حار برای او بودند و همه بدون کار کردن اجرا حوران دربار او بودند.

بیت ۱۳۸۰:

معنی: گنج به پیشگاه بهرام از سراسر ممکت پایی می‌رسید و بی‌گنجهای نوسیله نبع از دشمنان بهارث گرفته شده بود و چون دربار می‌رسید سیر تازه‌ها به نوازندگان می‌داد.

۱۳۸۲ - سبز شاهی - حرمی و طراوت

پو فراخی ' فراوانی و گسترش،

توصیح: حورشید همه‌جا گیر است و همه جا تابنده است، بی‌مناسبت نظم می‌حورشید را برای فراوانی و شمه و وجه شبه را بی‌فراخی و قرار داده است.

بیت ۱۳۸۵:

وقتی که سدگان حد شکر نعمت را بجای بیاورند نعمت از دستشان می‌رود و به تنگی می‌باشند گرفتار می‌شوند و روزی را با شفت از آهن و سنگ و با حال کنس بدست می‌آورند اشاره است به آیه ۸ در سوره ۱۲ قرآن کریم لئن شکرتم لاریدکم و لئن کفرتم ان عذابى لشدید اگر شکر کنید هر آینه پاداه می‌دهم شما را و اگر کفر شوید بدستیکه عذاب من هر آینه سخت است.

(۲۵)

۱۳۸۷ - تنگ شد دانه: فقط شده دانه نایاب شد.

۱۳۸۸ - تنگی: قحطی.

راه زدن: عارت بدن

توصیح: سبب آنکه دره راه‌ها درون گفته‌اند بی‌است که درون راه در کمین گاهها محمی می‌شدند و وقتی که کاروانی و یا مسافری می‌رسید از کمین بیرون می‌آمدند و اول کاری که می‌کردند بی‌بود که آنها را به‌پیراه می‌پردند و بجای می‌رسانیدند که ناله و فریاد آن بجایی می‌رسد و هم‌جاذبت و پایشان را می‌بستند و اموال آنان را عارت می‌کردند و می‌بردند.

۱۳۸۹ - یامت غل...: بر اثر کمی غل عزت یامت (گران قیمت شد)، غل می‌تواند دو نوع عبرت

داشته باشد

۱- اینکه نعمت خداست و نعمت خدا عزیز و ارزشمند است

۲- بر اثر قحطی و نایابی حتی نانهای نامرغوب هم عزیز و گران قیمت می‌شوند.

نظامی می‌خواهد نوع دوم را تصویر کند همین سب عمارت «سلیمانی» را بکار برده است

۱۲۹۱ - مردار لانه حیوان

۱۲۹۲ - قلدانه بلند عزت گندم و جو، گری گندم و جو

بیت ۱۳۹۸

معنی هر چه از دایه محموله داشت همه از انارهای پادشاهی بخانه خود می‌پردد.

۱۳۹۹ - نو نو دانه، نوع دانه‌ها، علالت

کشیدن: حمل کردن

۱۴۰۴ - بیوا بی‌نوشه

آب اسرده مع نظامی - تنگی را به یخ‌زد آب تشبیه کرده، دیر تنگی یعنی گرفتگی حاضر و یخ هم گرفتگی آب است.

۱۴۰۸ - دیر کوشیدن، کوشش می‌وقته، دیر زمانی کوشش کردن

۱۴۰۹ - برات: نوشته‌ای است که حواله و جبهی یا جسی را بدهد

پیروزی: روایی حاجت.

۱۴۱۳ - عزت: مسی

۱۴۱۶ - حرصندی قناعت

بیت ۱۴۱۸:

معنی هر که متوب می‌شد آن چهار سال بده می‌ماند، در نتیجه هربه مرگ و میر از میان رفت و در مدتی هربه سب از بر بهتر چیری نمی‌واند داشت و دخل بی‌خرج بهر از همه چیز است و صبح حرج دو گونه است. حرجی که سب عادات بیشتر شود و هربه آمد کردن ریسر و احداث چاه و قنات و هربه رنگی که سب فعالیت بیشتر نماند و سلامتی است و در نتیجه سب آفرین منفعت بیشتر را سب می‌گردد.

حرج دیگری است که منفعت مادی نمی‌رساند، مانند هربه مرگ و میر و منظور نظامی از هبه حرج در عمارت و دخل بی‌خرج شده همین نوع دوم است.

بیت ۱۴۲۱

معنی شبیه‌ام که از ری تا صنها جانها بهم پیوسته بود چنانکه گریه می‌توانست از ری تا اصفهان بام برام برود عبارت دیگر: نفس آبادی بهم دیوار دیوار بودند که فاصله‌ای در میان نبود

بیت ۱۴۲۲:

معنی این سخن را که «گریه بام از ری تا اصفهان می‌توانست بروده» اگر تو باور نمی‌کنی صحت و مقیم آن بر عهده راوی است و بر عهده من «نظامی» که از دیگری شبیه بام نیست

بیت ۱۴۲۴:

معنی سراسر بختها اگر پر شده تر باشد میوه حرم در او ان خواهد بود. یعنی هر قدر جمعیت زیاد باشد عبادات کشاورزی میر بیشتر، در نتیجه صحت و ثروت قراون خواهد بود

۱۴۲۵ - تنگ، کم، معدود.

معنی حق گر کم باشد عد میر کمتر بدست می آید و اگر مردم بشن باشد دخل و برآمد و عد هم بیشتر خواهد بود.

۱۴۲۷ - رونطی بریط زن.

رلبی: در باب زن

چنگی: چنگ بوار.

۱۴۲۸ - حوصه می: می دان، ابرق.

۱۴۲۹ - ررکش: زرباب، ساس در کشیده.

۱۴۳۲ - شه فرمود: پادشاه دستور داد تا توشه و آذوقه بدهند.

۱۴۳۴ - کرد و خوری کردن و خوردنی (یعنی شععی که بتواند و خوردنی که لازم دارد برای او

فرام کرد)

۱۴۳۵ - رور بازار، رونق.

۱۴۳۷ - از جهان سراج افکندن. از مردم جهان سراج بگردن.

۱۴۳۸ - استاد دستان ساز، موسیقی دان، آهنگ ساز ماهر.

مطرب: آوازخوان.

پای کوب، پای کوبنده، رقاص، رقاصه.

لغت باز: عروسک باز، کسی که عروسکها را بصحنه می آورد.

۱۴۳۹ - سواد، سپاهی.

سواد شهر: حومه شهر.

۱۴۴۰ - رحت کش: رحت کشنده.

۱۴۴۱ - طالع نور: طالعی بسیار نیک و سعادت آور است.

ثور در رهه، رهه در ثور از نظر نجوم هم چنانند و موافق.

صاحب، صاحب دور: کد خدا. طالع ثور را هیلاج و رهه و کد خدا شمرده است، بی دو هر وقتی که

تفایق افتد دلیل خوشی و خوشبختی و شادی است. درباره هیلاج و کد خدا به حاشیه ص ۵۲۰ التمهیم اورینجان

بیرسی به تصحیح علامه جلال همایی مراجعه شود

(۲۶)

۱۴۴۲ - شکار کرد پسند، شکار را پسند کرد، شکار میل کرد.

۱۴۴۴ - انشقر: سب سرح یال و سرح دمال.

گور سم (صفت است) : اسبی که سمش به سم گورخر شبیه است.

شور عوع و فریاد از سر شادی

۴۴۵ مشتری ر . حانه مشرین موس است و حانه ببر کمان است، بیر انداز هنگام تیراندازی

تیرش را در حانه کمان فرو می راند

موس او کمان او .

مشتری پسمای - مشتری پسمانده کنیه از تیر انداز

۴۴۶ بره مس سپاهیان دهنه ای را دایره دور در میان می گرفتند و کمی حلقه را رنگ می کردند

عدای و حیوانات شکاری که در آن حلقه گرفتار شده بودند راه گریز نداشتند و می شدند سپاهیان را در آن طرف راهی برای بیرون رفتن حیوانات رها می کردند و میر در همانجا در کمین می پستاد و شکارها را که از گذرگاه می گذشتند، تیر می زد بشکر معون هم این چنین شکار می کردند و به آن ویرانه می گفتند آنها را پیدگال ببر کار را می کردند

تاریخ جهنگشای می نویسد : جان بهر وقت که عزیمت شکاری بزرگ کند و وب را اول دحور قصر رساند باشد نا لشکرها که بر مدار معطر رحال و حوار اردو ده باشد مستعد شکار گردند و بر حسب آنچه شرت رسد از ده نفر چند نفر بر شمشیر و تر حور هر موضعی که شکار خواهند کرد آلات آن را سلاح و چیزهای دیگر عین کنند و دست راست و چپ و قلب است گرداند و به امرای سرورگ معوض کند و حوین و سریات و ماکولات و مشروبات روان شوند و حلقه شکار با ماه و دو ماهه و سه ماهه فرو گیرند و شکاری را تدبیر و آهستگی می رسد و محافظت می نمایند تا از حلقه بیرون برآید و اگر ناگاه شکاری از سانه بجهت مس و علت آن بغیر و نظیر بحث و استکشاف رسد و امیران هزار و صدوده را بر آن چوب رسد و سیر باشد بیز که بکشند و اگر مثلاً صف را که «برکه» خوانند راست ندارند یا قدمی بیشتر یا مار پس بپند در تأدیب و مبالغه کند و معض نماید دو سه ماه شب و روز برین میوال را به گوسفند شکاری می رانند و بچهار خدمت جان می فرستند و از حوال شکار و کمی و بیشی آن علام می کنند که بکجا رسید و اگر کجا برسد تا چون حلقه بکشد بگر رسد بر مقدار دو سه فرسنگ رسها بکشد مگر متصل کند و بعد از رسیدن و شکر بر مدار دوش بدوش باز نهاده باشند میان حلقه معوض و حوش در مانگ و حوش آمده و نوع ساع در رفیر و حررش پندارند که وعده داد و حوش حشرت در آمد شیران ناگواران خوگر گشته ساع تا غالب سانس شده دثاب بالزانب بدیم آمده چون تصبیه حلقه رعایت کنند چنانکه بحر جولان برآید و حوش ممکن باشد بقتل جان یا چند کسی را بر جان در میان راند و یک ساعتی بپرانند و صد افکند، چون منور شود هم در میان برکه بر موضعی بند بیرون کنند تا چون پادشاه ردگان در آید بمایشی آن هم بکشد و بر تن بعد از اشن بوزن و امرا و عوام در آن چند روز برین حمله دهند تا چون از صید جیری نمایند مگر یکال و روگان معروض و مهرور، پیران و سالحو دگان بر سیل صراع پیش جان آید و دعا گویند و برافقای ندی حیوانات شصاعت کند تا از موضعی که به آب و علف نزدیکتر باشد راه دهند و تمامت شکاری را که انداخته رسد جمع کند و اگر شمار و خضر و غدا انواع حیوانات ممکن شود بر شمار ساع و گواران احصاء نماید (ج اور ص ۱۶ و ۲۵)

در سفرنامه هارکوپو نو نیز در این نوع شکار سخن رفته : ضرر شکار حیوانات بر پروردگار است که

صاحبان املاک و اراضی وسیع محلی را که این حیوانات زندگی می کنند محاصره کرده بعد بتدریج حلقه محاصره را تنگتر می نمایند تا حیوانات در تیررس قرار گیرند. توفت یا بوسیه سنگهای شکاری و یا بوسیه تبر آنها از پای دو می آورند (ص ۱۴۲).

به توضیحات بیت شماره ۵۸۲ که از شکار کنگ یا بره یا بره یادآوری شده است بیر مراجعه کنید. ۱۴۴۷ مطرح 'محل انداختن، محل انداختن تبر، مجاراً بمعنی محل انداختن شکار، و گسترش دام باعتبار سبب و مسبب. در فرهنگها مطرح را بمعنی کیسه ای که صیادان پرندگان صید شده را در آن اندازند تعریف کرده اند و این بیت از نظامی را:

که چون بایدم مطرحی ساختن شکاری در آن مطرح انداختن

(شرفنامه ص ۲۶)

شاهد آورده اند. در حالی که در این بیت که شاهد آورده اند هم مطرح بمعنی جدی انکس و شکار کردن حیوانات آمده است و بمعنی کیسه شکارچیان نیامده است.

بیت ۱۴۴۸:

معنی چون تیرها را از کمان گروه بر سر و پای شکار می ریخت و در هنگامی که حالی از تیر می شد دوباره ر بیر پر می کرد. (توضیح تیرهای کمان گروه، مهره مانند و کروی بوده بدان سبب در تشبیه شده است، رجوع کنید. به توضیحات بیت ۱۴۷۱)

۱۴۴۹ - ملاک بوعی فولاد جوهر در

ملاک تبر. نوك فولادی تبر

معنی. گامی بون فولادی تبر به سنگ می خورد و آتش حرقه می ریزد و گاهی به محجیر می خورد و شکار را بر زمین می انداخت.

بیت ۱۴۵۰ و ۱۴۵۱:

(نظامی می خواهد آتش ایجاد کرد تیر بهرم گور را موجه شدن بدهد می گوید) چون ران کباب و ماده ناب موجود بود برای کباب آتشی لازم بود که آن را هم تیر بر زمین می خورد و روشن می کرد
باسج تیر پیکان دار

بیت ۱۴۵۳:

معنی. تیر رحم درشتی ایجاد می کرد و بر اثر اصابت گرمایی بوجود می آورد که جدی رحم بسته می شد.

۱۴۵۴ - پی کردن: پی پای شکار را به شمشیر جمع کردن.

پی برداشتن تعقیب کردن، دنبال کردن.

معنی. یعنی اگر از مطرح تبر، شکاری سالم میرفت به شمشیر آن را پی می کرد و به دنبال می کرد و بالاخره آنرا گرفتار می کرد.

۱۴۵۶ - نته : نام خاص (نام کنیرك بهرم گور).

هزلزفته در او : هزلز دلدادگی و آشوب در وجود او بود

فنه شاه و شاه نته در او : عاشق پادشاه و پادشاه عاشق او بود.

۱۴۵۷ - کنش حرم : خوش حرام.

چو باد بر سر کشت : همچنانکه باد بهاری به کشتزارها روح و حرمت می دهد.

۱۴۵۸ - صحن : قدح ، گاه

پالوده : پت نوع حلو که چرب و شیرین بوده است.

بیت ۱۴۵۹:

معنی : ماهمه ربانی که داشت سرود جوان و رودنوار و رقاصه ماهری بود

۱۴۶۱ - سمع : آواز.

۱۴۶۲ - سمند تند کردن : اسرار تبریدن.

۱۴۶۵ - گشدن : رها کردن.

۱۴۶۶ - بمل گاه : بهمن.

نوسه بو حاك : بحیر مر محاك گذاشت معنی از حرکت باز ماند و افتاد

۱۴۶۸ - دیاری : مکاری.

۱۴۷۰ - تنگ چشم چشم نرین ، چینی چشم در بیت ۱۴۸۱ کنیرك را چینی تعریف کرده است.

تاتاری معولی (تاتارستان = معولستان).

بچشم در : معول بواسطه میان دو حرف اضافه آمده است (و.... در).

بچشم در تری : مورد توجه قرار می . معنی مصراع دوم بهامی برای تنگ چشمه بود.

می آورد و معنی ابهامی آن ، نوسه به مصراع دوم تنگ نظر است معنی کسی که دیدن حقیقیهای دیگران را

نمی تواند محمل کند؛ بیت بعد مؤید این توجیه است.

۱۴۷۲ - چه اندازم ؟ : چه چیر را هدف قرار دهم ؟

۱۴۷۳ - بوش لب : شیرین صحن .

مش : طبیعت

۱۴۷۴ - رح برافروختن : کنه از مهارت نشان دادن

۱۴۷۵ - بیج بیجی : مشکل تراشی .

بصح : قصد

معنی : بهرام گور چون مشکل تراشی کنیرك را احساس کرد در برابر قصد مد کنیرك که کاری معوض

که بهرام نتواند و شرمیده شود بهرام بفر چاره افتاد

۱۴۷۶ - کمان گروهه : کسی که مد ن گلو به و مهره گلین اندرید عرب تر قوس الساد می گفتند

میر معزی گوید :

راں خستگی بروی مه اندر نشان گرفت

رحم کمان گروهه تو ماه را بخت

(دیوان امیر معری ص ۱۸۷)

توضیح: دو بیت ۱۴۴۸ بهره کمان گروهه را به در تشبیه کرده است.

از بیت ۱۴۷۶ تا ۱۴۷۸:

معنی بی درنگ کمان گروهه را بدست گرفت و بهره ای در کمان گروهه فرودار و بهره را نشانه گرفت و درست در گوش شکار حی داد، از ناب بهره مغر شکار بجوش آمد، سبش را بطرف گوش برد تا بهره را در گوش بیرون آورد بلاصحنه تیر دیگری زد و با سیر سم شکار را مگوشش دوخت.

۱۴۷۸ - علاقه: دنباله.

۱۴۸۱ - دست برد: استادی، مهارت.

۱۴۸۲ - پر کردن: بسیار انجام دادن، زیاد تمرین کردن. (صرف الفعل معروف کار بیکو کردن از

پر کردن است).

پر کرده: بسیار انجام شده، بسیار تمرین شده.

۱۴۸۴ - ادب: پیوسته و همواره و دایم کاری را کردن.

صحت آمد: گران آمد.

۱۴۸۵ - بر تیر: معنی مانند تیر تیری بود که در حجب فرو آید، یعنی بهره ای حیبی ناراحت و

رنجیده شد.

۱۴۸۶ - بی مدار: حش، نامهربان.

۱۴۸۷ - کینه کش: کینه کشنده، انتقام کشنده.

معنی: پادشاهان که انتقام جو هستند حتی در زمان حوشی و خوشحالی بر کینه کشی می کنند.

۱۴۸۸ - ماچه: ماده.

حرسک: مکسر اور و فتح سوم) پنجم حش که قابلیت ریسمان شدنش کم است در صافت جاها و

ورشهای کم قیمت بکار می رود و از صاف کردن بجهای پشمنی حرسکی بدست می آید که هیچگونه مصرف

صحنی ندارد و برای اینکه بوسیله باد و هو جابجا شود و خد، ها را آلوده نکند بزیر خاک می کنند.

معنی از ماده آهو وقتی که مورد بی بختی قور گریب سواری سبی گیرند و ریس اسب سر و پش

سبی دهند، زیرا این کار از او ساخته نیست بلکه سرش را می برند و از حرسک پوستین درست می کنند.

۱۴۸۹ - مانین: باقی گذاشتن.

۱۴۹۳ - فتنه مارگاه: آشوب مارگاه، موجب فساد مارگاه.

۱۴۹۹ - داد پیشه: با صواب.

نظامی سرهنگ را دادپیشه تعریف کرده و خواننده از این تعریف پند داستان را می تواند پیش یسی

کند (که نو کنیز را میکشته است) این موضوع را که یکی از شرطهای مهم داستان نویسی است وحدت موضوع

با وحدت عمل، می گویند و آن چنانست که رنگ آخر داستان در او یل داستان بر دیده شود. این قاعده را

یونانیان اولین بار متوجه شده اند و بیست و پنج قرن پیش در کتابهاش آورده اند. کتابهای یونانیان سرمانهای

دیگر ترجمه شده و مورد استفاده من دیگر واقع شده است از نویسندگان و شاعران ایران بعضی از قبیل

فردوسی نظامی موبوت و ... بی قواعد را در آثار خود بکار برده‌اند، فردوسی در آثار داستان رسمی و
سهراب داستان را با هم و آندوه و بی وفایی و قانون لایزال مرگ انسانها شروع می‌کند.

اگر تشنه‌ای بر آید رکب
بمحل اکسندار آمده تبریح
ستمکاره خوانی می‌ارید اگر
هیزمند جوانمشی از بی‌هتر
و موبی در داستانهای خود آبر رعایت کرده است و نظامی هم به این نکته آگاه بوده است
۱۴۹۵ خواست کز کار او ببرد خواس که کلش را تمام کند (بکشد).

بیت ۱۴۹۶:

معنی: آن دلشد درحالی که چشمانش پر از اشک بود سرهنگه گفت می‌کار ناپسند را و مدان
۱۴۹۸ - ورکنیش ... : متعجب و برگشته کنیزکان پادشاه هستیم. عذاب در اصل جایی بوده (از
حمه کنیزان اختیارش نمود).

بیت ۱۵۰۰ و ۱۵۰۱:

معنی: اگر نسبت تقرب که به شده داشم فیضان بر غریب داد و ناه بر اثر حشر دسور تبه مر دار تو در
کشن من کوشش مکن و صر کن
۱۵۰۰ گستاخی تقرب مابین معنی در سرهنگها آمده و در صفت ر عفت کرد آمد در
کشف الاسرار مبنی بر تقرب را به مستحی (گستاخی) رحمة کرده و بکار برده است را آن جمعه
و محصل آنگاه شد که کار موت والا گرفت و محضرت عزت شایع شده (ح ۱ ص ۲۲۹)
۱۵۰۱ - ماست تبه
۱۵۰۵ - پریش سگول روز قیامت
۱۵۰۶ - هیچ کس نمی‌کسی بیستم، قدر بندی بیستم.

بیت ۱۵۰۸:

معنی: آن هفت گوهر هر کدام مدد مایاب است اقلیم بود در مد عمان سمة بیت آن گوهر بود
عبد بصید و فروش مروارید معروف بوده است
۱۵۰۹ - بوش راسه: راهمندی درست در همین کتاب در بیت ۹۹۴ نیز آمده است
گفت ما مانند از بوش رای گفتن از ما و ساختن وحدتی

بیت ۱۵۱۵:

معنی: ماه را در کام ازدها دادم و او را کشتم و بهران خون به در مرگس گریسم.
۱۵۱۸ کوشش نصر.

محیط سپهر (اصافه تشبیه) 'سپهر به دریای محیط تشبیه شده.
معنی: کوشش به دریای ملک بود که موجهای دریای بیگون آسمان را آن در تماس بود

۱۵۱۹ پای به

روان منظر ایوان چشم انداز

۱۵۲۶ مهر خورشید.

گوساله کنیه از برج نور خورشید در اودیبهشت ماه در برج ثور قرار می گیرد.

معنی خورشید گوساله کش دیده شده است (خورشید در فعل بهار، اما کسی ماه گوساله کش دیده

است. اگر ماه گوساله کش دیده شده تو روایت کن (آوردن: روایت کردن).

۱۵۲۶ - کارگو بودن تأیید کردن، نتیجه دادن، مؤثر بودن.

۱۵۳۱ - تنگ چشم: چشم تاریک، کنیز از سردمیں تاتار بود

۱۵۳۲ - خورانش: خورمانند، پرپوش.

۱۵۳۶ - نفل: آنچیکه با شراب خورنده مرده.

۱۵۳۵ - روصه خور: بهشت

بیت ۱۵۳۶:

معنی 'همچنانکه فتح و نصرت همیشه دست در رکاب پادشاه درد تو هم دست از رکاش برمدار یعنی

از او خواهش کن تا دعوت ترا پذیرد.

تازکش، آملکه تقاضای کسی را انجام دهد.

بیت ۱۵۳۹:

معنی برای اینکه تو سر بلند و مهر شوی نسیم خواست تو می شود (دعوت ر می پذیرد)

۱۵۴۰ - ستاره سرور دست سرور، بلند جایگاه

شیره اصل

۱۵۴۱ - سارمند شدن، درست شدن، فراهم شدن.

۱۵۴۲ - لعل ماند بجای: لعل را نانی گماشت و بر نداشت.

۱۵۴۳ - برگ مهمانی: زاد و نوشه مهمانی

۱۵۴۴ - سره خوب، بی نقص.

۱۵۴۵ - زاج: می، شراب.

ریحان گل و گیاه خوشبو منزهای خوشبو

(۲۷)

معنی، قبل از آن که شکارگاه برود و صید ببرد (معنی بجای مصارع)، صیدی را تماشا کنید، یعنی

ماریت چشم چینی) که بهرام گور و صید نمود (مجاز مصارع میگوید)

۱۵۵۰ - نرخت گه: جای سیر و حرم.

۱۵۵۱ سرهنگ خاص ملا همدان شخصی است که سنگ چشم ناتوان را در حایه حور نگهداشته

بود.

۱۵۵۲ - پر زمین بوسه دانی . ادای احترام کردن.

ساز بردن : سر فرود آوردن (برای احترام)

بیت ۱۵۵۲:

معنی : بنده دهی دارم که شب محشده ام، از جرعه ریزی ناده تو نطف پیدا کرده است.
جرعه ریزی رسمی بوده که در مجلس شرب بید روستان خاص و ن دوستان در گدسته جرعه ای
برحاک می ریختند. عصب شاعران در آثار خود از این عمل یاد کرده اند. حافظ فرماید
اگر شرب حوری جرعه ای فشان بر حاک از آن گناه که خبری رسد بهر چه ناک
و در ادبیات عرب بر سابقه دارد

وللارض من کاس الکرم نصیب

و مولوی گوید

یاساد این خانه حاک میر چونکه خوردی جرعه ای مر حاک ریر
و گاهی بید دشمنان کشته شده بر جرعه ریزی کرده اند در تاریخ بیهقی آمده بوسه ریزی بعد ر
آنکه در بوسه قتل حسرت موقوف شد. روری مجلس شراب رشب محطی مگو ارسته و غلامان سیر یسان
و نظریان همه حوس آور، در آن سر فرموده بود بوسه ل فرموده بود تا سر حسرت پنهان از ما آورده بودند
و بداشنه در صبی نامکه، پس گفت بوده ورده اند از آن بحوریم، همگان گفتند حوریم، گفت بارید آن
خلق بیوردند و از دور مکه برداشتند چون سر حسرت ر دیدیم همگان معجز شدیم و من از حال نشدم و
بوسه ل بحدید و بهای شراب در دست داشت بوسه ل ریخت و سر باز بردند و من در خلوت دیگر رور او
را بسیار ملامت کردم گفت : تو مردی مرغ دمی، سر دشمن چسب ناید، و این حدیث فاش شد و همگان او ر
بسیار ملامت کرده بدین حدیث و نعت کردند. (ص ۱۸۸)

۱۵۵۷ کریچه تنگ : خانه کوچک .

۱۵۵۹ - حیدر بهشت .

مولی چاکر

شاگرد . کنایه از کسی که زیر فرمان دیگری است، بنده .

بیت ۱۵۶۰:

معنی اگر پادشاه بر بالای آن عصر می بخورد (دعوت صبحی از پادشاه شراب) ستاره بر در آن قصر
حاک بوسی می کند، یعنی اورش و مریه تجا بیشتر می گردد و عظمت می یابد.
۱۵۹۱ - مگس ربور عمل ترجمه بر کلمه برهان رکبی چسباید در باطن شرفی به ربور عمل
گفته می شود.

معنی بصورت عقید مگس بحال و کار بوده و گفته

چشمه از سنگ بر و ن آورد و ساراز از میخ انگیزی از مگس محل و در از دریاب
دیوان ص ۴۴۴

حای دیگر گوید.

تنگ عمل اندوخته دارد مگس محل شهیدت شیرین تو رسور بیان ر
دیوان ص ۴۹۶

۱۵۶۲ - بک ونگی : خلوص ، مادگی و صمیمت .

سرهنگی : ناتوانایی

پیش برد آن محض سرهنگی ' یعنی با قدرت و توانایی که در عبارت برداری کرد محض خود را پیش
برد و دعوش قبول شد.

رنگار کرد حوشحال شد، نگرانی و تاریکی از دلش رفت و روشایی جایش را گرفت

۱۵۶۵ - مطر : ابور، بجای چشم انداز .

۱۵۶۶ - بازچر در بونک نالایی چتر و حینه مجسمه طلایی از باز و یا هلال ماه برای ریت نصب
می کردند.

۱۵۶۷ - بورد : حانه گسترده ، فرش .

کسوت . جامه .

طریف (جمع طریفه) : پیرهای مطیف و خوش بپسندیده

۱۵۶۹ - حنلی حرام : اسب .

۱۵۷۰ - سر بلندی طاق . در سر بلندی محصور معرکه بگانه بود .

۱۵۷۱ - رخ : مهرهای از مهرهای شطرنج که شکل برج است .

فرس . سب . یکی از مهرهای شطرنج که شکل اسب است و یکی از مهر شمالی ملک
شکل اسبی تو هم شده است .

طرح کردن طرح دادن . در اصطلاح شطرنج در کنار نهادن و معرول از عمل کردن . حرف نوی یک
یا چند سرباز خود را کنار می گذارد تا حرف صحت با او برابری تواند کرد
انگندن : شکست دادن ، مغلوب کردن .

معنی ' آن قصر برجی بود که حورق و بی ارزش کرده بود و رخ آن فرس آسمانی را شکست داده بود
(دربازی شطرنج رخ می تواند اسب را مغلوب کند)

۱۵۷۴ گیل جبهه (اصافه تشبیهی) شرح شدن پیشانی نگل تشبیه شده است .

حوی (بروزن می) ، هرق

۱۵۷۷ . نوشتن پیمودن .

پیست ۱۵۷۸ :

میران گفت پادشاه رنده باشد پادشاه کوثر و صاقیش حور باد یعنی در آن دنیا کوثر و حور نصیبش
باد اعتبار رنگ مدهی دارد . و اینکه داستان به پیش از اسلام مربوط است ، اما چون نظامی مسلمان و

حداشفاق است این رنگ را در میان بختیده است

۱۵۷۹ حرقه 'عجب' شگفت آور

۱۵۸۰ حر پستانداری است از سره سمورین که دارای پوست سرم قهوه‌ای با خاکستری و پرهاست.

قلم: پستانداری است از تیره راسو که دارای پوست نرم و صند و فیفتی است.

۱۵۸۱ مره گاو: گاو بر

۱۵۸۲ نکشت پیه خوش را مینی یعنی اگر پیه آن گاو بر خودش مارکی رسگی بر یک میل هم می‌تواند راه برد و حمل کند. (از تصویری است که شاعر در رنگر داشته است. نظامی در همین کتاب در تعریف گوسمندی می‌گوید: '

دسته مررنگ داشت قدری سنگین بود. که کفش پای‌های گوسمند از فشار و سنگینی دبه آبه و صاف ده بود.

گوسمندی قوی که سرنگه بود پیش از بار دبه آبه بوده

(هفت پیکر بیت ۴۹۹)

بیت ۱۵۸۳:

معنی سوگند بخدا که در این دوره کسی نیست که بتواند این گاو را با حفظه در میان سدا کند. «چه رسد به آنکه بالای قصر برد

۱۵۸۶ - سرنگشت زیر دندان مفتاح تعجب کردند انگشته تعجب بداران گزیدن.

۱۵۸۷ - ناکند دعوی سخن را است: تا ادعای خود را به ثبوت رساند

۱۵۹۰ - گاوکش حمل کننده گاو (یعنی ربابروی ناناری)

شیر: استعاره از بهرام گور

۱۵۹۱ - کار ساخته بود کار را ساخته بود، برای انجام کار آماده بود.

۱۵۹۲ - ربور و رب، رست و آرامش.

معنی چشم مستقر که مانند رنگس حمار بود. «گل رویش همراه کرد و متحد نمود (برای عزت کردن دلق بهرام).

۱۵۹۳ - تعوم: دفتری که در آن حساب روبرها و ماهها را طرح کند

مشک: مددای خوش بوی و ساه رنگ، گنایه از ریف ساه خوشبو

ماه ر مشک بر تویم ماه موی مشک دارد خود را روان کرد (نقویم به کنایه از چهره است).

عمره، اشیره بگوشه چشم

عمره را داد... به عمره جادوی گری را یاد داد (آب بهرام را ممنون و دیوانه کند)

۱۵۹۴ - سرمه فریب، سرمه‌ای که فرسوده عقل و هوش بود.

ناز: عشوه گری.

عجب عتاب، ملامت کردن، تهر و تندی

ناز و ابروس : عشوه گری را و ازار کرد که حریف را بهر ورزد و ملامت کند.

۱۵۹۵ - سرور رنگ : قد سرو خود را با لباس ارفعوانی پوشش داد (ایهام دارد بر رنگ مظلومان

لباس سرح می پوشیدند تا امیر از رنگ لباس آنها را شناسد و دلزدشان رسیده گی کند).

لاله : کنایه از چهره زیبا و گل انداخته.

حیران : یث نوعی که بلند و راست است.

لاله را قد : لاله را نقد کشیده آراسته گردانید (یعنی کمر است) زیرا کمرش قد را سستو

می نمایاند).

۱۵۹۶ - آمودن آراستن.

سرو مسبین : اندام سفید و کشیده

ماه : استعاره از چهره.

عقد (مکسر اول) گردن بد.

پروین : حوشه پرویز ، ثریا. مجموعه چند ستاره روشن در آسمان در اینجا گردن بد مروارید را به

عقد پروین تشبیه کرده (وجه شبه درخشش و کروی بودن است).

۱۵۹۸ - تاج عنبر کنایه از زلف.

طوق : ربودی که گرد گردن بر آید.

غصب : برجستگی که بر زنج مردم تیره پدید آید.

طوق غصب (اصافه تشبیهی) : غصب به طوق تشبیه شده است.

بن گوش : ناگوش ، بره گوش.

۱۶۰۰ - رنگی : اهل زنگار، سیاه پوست.

رنگی زلف : زلف سیاه.

حال هندورنگ : حال سیاه (هندورنگ به دزد و راهزن هم ایهام دارد)

سعدی گوید :

دو هندو از پس سنگی سر بر آورند که یکی چوبی داشت و دیگری کلوح کوبی و قصد قتال ما کردند

(گلستان).

رطب کنایه از لب

معنی : زلف سیاه و حال سیاه برای ندامت آوردن حرمای دب ، هم مجسک پستاده بودند.

۱۶۰۱ شبه : سنگی است سیاه رنگ.

شبه حال (اصافه تشبیهی) : حال در مباحی به شبه تشبیه شده است

عقیق : سنگی است سرح رنگ

عقیق لب (اصافه تشبیهی) : لب در سرحی به عقیق تشبیه شده است.

مهر رنگی : مهر سیاه، کنایه از حال.

۱۶۰۲ - فرق : راهی است میان موی سر

حوشاب : آبدلی، درخشان.

سناره کنیه از دانه‌های در

۱۶۰۴ - گوهر آویر، گوهر آویخته (صفت فاعلی در معنی معمولی).

۱۶۰۴ - کاهوری، سفیدرنگ

معنی: چهره ماه و شش خود را در نقاب سفید بسته بود مانند آنکه گل سرخ را در میان صبر قرار دهد

۱۶۰۵ - ماه دو هفته: ماه قدر، چهره ریز

هر هفت هفت پیریه، هفت قلم آرایش (وسمه، سربه، نگار، حچک، روت عازره، سفید

آب)

۱۶۰۶ برج گاو، برج ثور، یکی از برج دوازده گانه.

ماه در برج گاو یابد قدر، ماه در برج ثور قدر می یابد

گاوین تا... گاو را ملاحظه کنید چه نورانی داشت که اثر ماه برگردن گرفت

۱۶۰۹ شیر، سمعنه از بهرام

۱۶۱۰ - سود او بود در این کار بهرام سود می برد زیرا تنگ چشم تاتری را که بسیار دوست

می داشت رفته می یافت

۱۶۱۱ - بکرشمه چنان... تا ناله به بهرام گور بیان کرد

۱۶۱۵ - اتمان کلری پیوسته انجام داد

بیت ۱۶۱۵ و ۱۶۱۶:

در طول مدت زیاد بر اثر پیوسته انجام دادن بر این کار قدرت یافته‌ای تا اینکه حالا درون ریح و رحمت

و به آسانی می کشی و حمل می کنی (در ترازوی خود می سنجی)

توضیح: در ترازو سنجیدن را در زبان ترکی «چک مک» یا «چک ماح» می گویند که ترجمه فارسی آن

«کشیدن» است به همین سبب بهای کشیدن (در معنی حمل کردن) ضرورت و در ترازوی خود می سنجی» را

بکار برده است، حمل کردن = کشیدن = در ترازو سنجیدن، رجوع کنید به صفحه ۱۴۳ شرح محرن الاسرار

نظامی تألیف نویسنده این مخطوط.

۱۶۱۶ - سجده کردن: برای ادای احترام سر زدن.

سیم اندام سفید بن

معنی: نگار سیم اندام سجده را با دعایی هر چه تمامتر بجای آورد

۱۶۱۸ - هرامت: آنچه از پیش لازم باشد.

معنی: گفت برای پادشاه غرامت بزرگ است در بیکه آوردن گاو و بر پشت ماه بر اثر نعم پادشاه

دوختن سم گورخر را تا تیر و گوش آن بر اثر تعلیم حساب میکند

۱۶۲۰ - یارستن: توانستن

۱۶۲۱ - تشیع، عیب کسی را آشکار کردن.

هندویی کردن کوچکی کردن، نواصیح کردن (با متقابل شنیدن و نشانه هندویی و کوچکی آوردن

۱۶۲۲ - برقع : روی بند

۱۶۲۳ - عدرا نگین : کسی را معذور دانستن، کسی حق دادن، نفاسی در خسرو و شیروین

عدرا نگیر بودن را جوانمردی دانسته است

کسری سندی سپید تیر بودن جوانمردی است عدرا نگیر بودن

(ص ۳۴۸)

گل : استعاره از زیاروی

برگس : استعاره از چشم

آب گل - گلاب ، اشک

توضیح : تشبیه اشک به گلاب دو سبب داشته :

یکی آنکه در پزشکی قدیم گلاب برای فروشدن درد سر بکار می رفت و اشک ریح و گریه کردن هم برای تسکین آلام مفید شمرده شده بود و شاعران نیز این نکته واقع بودند. حاقانی شروانی مدیدن حربه های ایوان مدائن می رود و از ویرانه ها شکایت می شود که میگوید جسد در یسج لانه کرده اند و شب هنگام آوار شوم حور را سر داده و مار بدرد سر متلا کرده اند بری تسکین درد سر و از چشمانت گلابی بریز (گریه کن)

از دیده گلابی کی درد سر ما نشان از روح جعد الحق ما یم نذر دسر

(دیوان حاقانی ص ۳۶۳)

ماز در جای دیگر برای فروشدن درد سر اشک را به گلاب تشبیه کرده و گفته است

تب درد سرم فرو نشاند ایس اشک گلاسان مسراس

(دیوان ص ۴۹۹)

سبب دوم آنکه میان گلاب و اشک با توجه به دستگاه تقطیر با گلابگیری قدیم شاعری سیر نزدیک

وجود دارد، شکل ساره دستگاه فبریکی گلابگیری چنین بوده است

۱ - طرفی که گل سرخ را با مقداری آب در داخل آن قرار داده و با سرپوش لوله دار سر آن را

می بستند.

۲ - این طرف بوسیله سع آتش گرم می شد و گلبوگهای داخل طرف می جوشید و بخار آن از راه بویه

پناه می افتاد

۳ - بویه حاوی بخار را از داخل آب سرد می گذرانیدند تا در مجاورت سرد بخار به قطره تبدیل شود

و از انتهای لوله چکدن گیرد.

نگرش دقیق و فنرت تحلی و بیع ادبی شاعر شاعری میں این قطره گلاب و گریه انسان پند کرده

است.

۱ - دل به گل سرخ تشبیه شده است.

۲ - غمی و غصه ها به آتش تشبیه شده است.

۳ - اشک به قطره گلاب تشبیه شده است

این مطلب ساحت و پرداخته بوسیله این تصور است که شعرا ساره به این تشبیه و اجزاء آن

نصرت صریح با مصرع شاره کرده اند از آن جمله جلال الدین محمد بن عبد رزاق صنهاقی شاعر قرن ششم
محری از همه صریح تر و گویاتر تشبیه کرده و گفته است

چون کوه سیاه من و دل سرگشته گل درو ریزده دهن مایه و اشک چون گلاب

(دیوان ص ۴۲)

مسعود سعد سلمان اشک را باران عم نامیده و سبب تشکیک آن را حرکت محار حسرت از دل به سر
می دهد

بمحار حسرت چون بر شود زدل به سرم ریزد گاتم سیران غم سرود آید

(دیوان ص ۱۲۱)

بوالقاسم حسن عنصری شاعر دوره غزویان نیز بهر جهت بیان کرده است
گفتم دم سوزد و ردیده خون چکد گفنا که تا سرورد گل کی دهد گلاب

(دیوان ص ۱۰)

حاجانی شروانی گوید گرمی عقیقه دل آتشی آبی اش از مژگانه رو کرده است
در مژه در آتشی آسم که دل لب این غمها سرور دادست باز

(دیوان ص ۹۳)

بوالدین محمد الرحمن جامی مشابعت اشک و گلاب را چنین تصویر کرده است

در کرد یاد روی تو و دیده اشک ربحت هر گلی که چید دل رتو چشم گلاب کرد

(دیوان ص ۲۱۳)

تاج الدین آبی چشم و دل را به کارگاه آب و آتش بمی دستگاه تظیر تشبیه کرده و گفته
ای حسرت دمن درود فراق جمال تو ای چشم و دل که من و وصل تو بودی از ده چون گلاب گل از دل چرا چکد ؟

(سبب الالباب عوفی ص ۱۲۸)

و محمد بن محمد فراهی گوید :

ای رفته و می تو رفته خواب از دیده گل رفته و می رود گلاب از دیده
خون را جگر آتش از دل آب از دیده بار سیم سیم حالی

(سبب الالباب عوفی ص ۲۱۶)

نظامی در شرفنامه و خسرو و شیرین نیز گلاب را بجای اشک بکار برده است
سرافروخت آن ماه چون آفتاب فروریخت بر گل ز قمر گیس گلاب

(شرفنامه ص ۵۱۶)

رسادام تسر آب گل برنگیخت

گلایی سو گل بادام می ریخت

(حسرو و شیرین ص ۱۷۰)

* * *

درایی اصانه شرط است انك رتندن

گلایی تلح بر شیرین شانندن

(حسرو و شیرین ص ۲۲۰)

۱۶۲۶ - از دلو بك خانه حایى كردن . حلوت كردن.

سحن سگالی كردن : سحن لڑ روی آیدیشه و دلیل گفتن .

۱۶۲۷ - فته گران : ییگانگان

فته ریساروی (مصرع دوم بیت ۱۶۲۷).

۱۶۲۸ - فته : نام كبرك بوده است (مصرع اول بیت ۱۶۲۸).

فته آشوب (مصرع دوم بیت ۱۶۲۸).

۱۶۲۹ - ماندن گذاشتن ادر معنی متعدی.

بیت ۱۶۳۱:

معنی: بر اثر عشق و علاقه‌ای که شو دیرم رسیدگی از دست من نمی رخت یعنی کم مانده بود که جان بر سر
بی کار نگذارم.

بیت ۱۶۳۳ و ۱۶۳۵

معنی: در برابر مهارت تیراندازی پادشاه من ساکت ماندم و صبوری را پسند کردم علتش این بود که با
بی کار چشم نه را در پادشاه دور کردم و نگذاشتم که به پادشاه چشم زخم برسد زیرا هر چه مورد پسند چشم
قرار گیرد هدف چشم زخم می گردد.

۱۶۳۶ - صم آمدن من ریان رسید زیرا آسمان خلا فکار برکاری که بر اثر محبت بود تهمت که

داد.

۱۶۳۷ - سحن گرفتن (کسی را سحن گرفتن): تأثیر کردن سحن

۱۶۴۱ - حفاظ : نگاهداشتن

۱۶۴۲ - نرگوار : لایق بزرگان

۱۶۴۳ - تشریف : حجت .

۱۶۴۵ - شادی انگیزان : مردم را شادی تشویق کننده

شکر درین شکر افشایی .

(۲۸)

۱۶۴۸ - زماه تا ماهی : از زمین تا آسمان

۱۶۵۵ - در دگوش دشمنان ترسو، در فرهنگ معین «معاوض و معاوضه معنی شده است. در زبان ترکی وقتی که می خواهند شلک ترسیدن کسی را بیان کنند می گویند «ناخروون گوشش درد شد».

آب سیاه آبی که رنگ آن پیره و کدر باشد، بعضی ر آب روان وقتی که میخواهند ر زمین مانند آب ر سیاه می کنند مثل ماهی مرکب و بعضی دیگر آب را بهم می ریزند تا گل آنود شود و دیده شوند، مظمی هاین مضططر داشته و میخواهد بگوید که دشمنان متواری شدند.

۱۶۵۱ - هم لقب با برادر بزرگم ظاهراً بزرگم گور پراندی بزم برسی داشته است.

۱۶۵۳ - در داریوش

۱۶۵۴ - دستور: وریر -

۱۶۵۵ - سرخوش ' به نپسی

عالم هر ' جهان عمر، حینی هر مد

۱۶۵۶ - عارف اندیشه، صوفی مش

راهش آشنایه مذهب

۱۶۵۸ - موند موندل مه مغار، مسمعان

۱۶۶۱ - مشرب ماسر، مظهر هرینه -

مسالك و هه.

۱۶۶۳ - داد الامر ' فرمانرو

درستی فلم ' واسکاری و راست نویسی ' کنایه از حمیدوار در سنکار

۱۶۶۳ - دیب ' پیشکار، قائم مقام.

۱۶۶۴ عمل مأمور، کار ر

یست ۱۶۶۶:

معنی: مانند آب دور خود می چرخد دایم در فعالیت و حرکت بود و مثل آب هر چه را سد می آورد بین محتاجان تقسیم می کرد (ماز می انداخت).

توضیح: آب (آبیاب) آم + آب، آبیای آبی ر سبب گندم توسعه ناز چوبی به وسط سنگ بالایی که متحرک است می ریزد و پس از آنکه آرد شد مواز قوه گریز ر مرکز از لایه دو سنگ آب بیرون افکنده می شود مظمی بیرون پریش ر راه عبارت (بار انداختن) بیان کرده است او آب آشنایی ر شده ر تصاویر ریا از آن ساخته است:

در اقلانعه گوید.

برافکن سهم کمرگ را ب پلنگ

سو سو آر ر از من دوستگ

ص ۱۴۵

۱۶۶۸ - بی مددا معنی دد ر مدین بر حیح دد و بحای تنع حزم می دست گرفت.

۱۶۶۹ - حریفه: هم کار، هم شین

۱۶۷۱ - حار حار، حافان چین

خانه گیر - خانه گیرنده، کشور گیرنده (به مات کردن شاه در عرصه شطرنج بر ایهام دارد).

۱۶۷۲ - سحت کمان: تیرانداز ماهر.

۱۶۷۳ - ماوراءالنهر: ورز رود، آنطرف رودخانه جیحون و سیحون.

فردوسی گوید:

نگر پیرو بی نمدانی رسان / ورز رود را ماوراءالنهر دان

۱۶۷۴ - تیر آمدن: سرعت آمدن، حشمگین آمدن.

رستخیز فکندن: قیامت برپا کردن، کتبه از کشت و کشتار.

۱۶۷۵ - ترك تاز: حمه

۱۶۷۶ - دست پرور (صفت فاعلی در معنی معمولی). دست پرورده شده، در بیت ۵۶

همین کتاب پناه پرور را معنی پناه پرورده شده آورده است.

دژ: حوشی و عیش.

۱۶۷۷ - يك دلی: همراهی.

۱۶۷۸ - خورد: کتبه از نامه بهفته‌های خورد / وردهای بهفته: نامه‌های محضی.

پیش رو کردن (پهن‌راه): پیش از وقت قصد روانه کردن.

بیت ۱۶۷۹ - ۱۶۸۰

در باره پادشاه خودش ندانندیش کرده بکسر جمع کردن مال و نگهداری ملک خود افتاده بود و در نامه

معاقل گفته بودند که ما يك خواه تو هستیم (ترجیح و نه ایضا یا).

بیت ۱۶۸۲:

معنی اگر لازم است ما بروی تبع بکشیم و او را بکشیم و اگر کشتن او را نمی‌خواهند او را دستگیر

کرده و رسته بنویسند.

تبع در کسی داشتن: با شمشیر قطعه قطعه کردن.

۱۶۸۴ - نایب: پیشکار.

۱۶۸۷ - مرد کسی بودن (مرد «کسر دال» حریف کسی بودن)

۱۶۸۹ - ماندن، گدازش

۱۶۹۱ - نارغانه، بی‌خیال‌وار.

کاری کرد که آن کار را بردشمن خود عیب و محبت می‌داند. نتیجه آن شد که دشمن او بر کار او

بحدود

۱۶۹۶ - نارغ مال: آموخته خاطر.

بعضی بی‌قرص

بیت ۱۶۹۶:

معنی - بهرام گور عیش و نوش کردن حانات و نعل یک گرفت

۱۶۹۹ - بکذل: متحد و موافق

معنی همه متحد و یکی باشد در صدد به با اینکه صد دانه در - اما همه در يك خانه و در يك ج و متحدند.

۱۷۰۰ - حصص حصه دشمن غافل، گدیه از حاقان چین

معنی طامس بازی را پنهان نگهداشت و نهشی و که بیخواست فراهم ساخت.

۱۷۰۱ - جواب خرگوش داد، حریف را به جواب خرگوش مبتلا کردش دشمن طهاراً سدا را و اما

در حقیقت جواب رفته باشد

توضیح در موقع جواب جسمهای خرگوش در می ماند. بدین سبب کسی را که طهاراً چشمش در را

در واقع حفته و بی حرامت جواب خرگوش تشبیه می کنند. در فرهنگ ها جواب خرگوش به معنی عفت و تراوشی آمده است.

بیت ۱۷۰۲:

معنی برشته دشمن تیر را جواب رد زیر از ماجرای دشمن آگاه به.

۱۷۰۲ - شیعون بردن هنگام شب عتلاً عجوم برگدن

گردانادی ... (سرعت حمله را بهر می کند) همچنان سریع حمله کردند که گرد سم اسان آنها تا آسمان هضم رسید.

۱۷۰۳ - سیه کاری، کتافه از تاریکی، ظلمت

«چشمها سیه ماری کردن، در چشمها خیال ملر سیاه انگیزش

۱۷۰۴ - از پیش برگرفته چرخ شیی می ستاره و ماه، بی نور و تابش

۱۷۰۵ - گفنی (گفتی + ی استمراری): می گفتی.

۱۷۰۶ - مردم انصاف

بیت ۱۷۰۶ و ۱۷۰۷:

معنی گویی صد هزار رنگی سیه مساب تیغ دست بهر سو می دویدند اسان از سوس رنگینانی که

می دویدند چشم را ملر می کرد (وحشت رده نگاه می کرد) با اینکه چیزی نمی دید

۱۷۰۸ - هم رد: حمی که دارای دنا است (ستارگان)

۱۷۰۹ - حامی، ناپختگی

بدین حامی تا این حامی که دصمن داشت

شب عسیر شب تاریک

جنگ بهر می جنگ در محور مریح، جنگ سار سحت. توضیح ستاره مریح نام بهرم در

ادبیات فارسی نامیده می شود مریخ در یونان قدیم رسا سوع جنگ شمار می آمد.

۱۷۱۰ - همان گشتن بسبب ناحتی.

بیت ۱۷۱۱:

معنی بر هر که تیر می‌زد فوراً تیر از طرف دیگر بیرون می‌رفت عبارت دیگر تن دشمن ر می‌مست.

۱۷۱۲ - خدنگ : تیر پیکان دار.

چشم پرهیز (اصافه اقترنی).

بیت ۱۷۱۲:

خدنگ او مسگ حاره ر سوراج می‌کرد و چشم دشمنان در حالیکه از خدنگ او پرهیز می‌کرد کور

می‌شد.

بیت ۱۷۱۳:

معنی رحم پیدا بود اما تیر معلوم بود بر تن دشمن را صروح کرده و بیرون رفته بود تیر را هم

می‌دیدند. در حالیکه به رحم بنشسته بود.

۱۷۱۵ - تنگ آمدن : نزدیک شدن.

بیت ۱۷۱۶:

معنی کوه از او دشت و دشت از او کوه شده بود، یعنی بر اثر ناحت و تار کوه‌ها پس و دشت‌ها از

کشته پشته سته بود.

بیت ۱۷۱۸:

حاشی از تنش رحمت برداشت، یعنی بی جا شد.

۱۷۱۹ - طشت خون شفق، سرخی افق

وقتی که صبح نیل آفتاب ر بر آهیخت خورشید طلوع کرد (طشت خون در آسمان ظاهر شد. (انق

شرح شد).

بیت ۱۷۲۰:

هر جاتبع و طشت خون باشد قتل و خوربری در کار هست، تع خوربری می‌کند در قدیم وقتی که

می‌خواستند سر کسی را در پیش امیر از تن جدا کنند قطع چرمی می‌گسترید و روی آن شر می‌ریختند تا خون

ر جذب کند و محکوم ر چشم می‌بستند و آنجا می‌شدند و سیاه سر او را از تن جدا می‌کرد، گاهی بجای

ریگند، طشت می‌گذاشتند و خون محکوم را در آن جمع می‌کردند.

۱۷۲۱ - خون جدا بدون اصافه، صاحب خون، انسان

گوی سر (اصافه تشبیهی سرنگوی تشبه شده است.

۱۷۲۲ - زهره منع اول (کیسه صحر)

زهره می شکافت و صحرای داخل آن بیرون می ریخت.

بیت ۱۷۲۳.

معنی بیره سنان خود را در گرو منع کرده بود تا زدها ابرید و مسکافتد معنی بیره از خود کارآبی منع را نشان می داد

یا و پرو بیا و قدرت را تماشا کن و توقف مکن و پرو (جای خطر است).

۱۷۲۴ - ملز جهنده : بیت نوع مار که نظرف دشمن می بجهد، نوعی ایمنی
نموده بد باشد، حصر مانده باشد.

۱۷۲۵ - موی شکافت اصفیت برای نوك تیر) : موی شکافته.

۱۷۲۶ - لرق : راهی در میان موی سر

کمر گه کمر گاده، جای کمر مس.

۱۷۲۷ - منع ر تحریف کردن : منحرف کردن بیج نظرف کمر حریف

۱۷۲۹ - نوك (مفرد در معنی جمع) : لشکر نوك، ترکها.

ترکتار : حمله ناگهانی، شبیه حوب.

رحم صرب، صدمه

۱۷۳۰ - بهانه گاه گرمی جایی که برای گرمی دسار بهانه بودند چنگ شکست بجهم

تعهد کنند ... : شمشیر هایش از تعاقبت دار ماند و پای فرار سرعت یافت

۱۷۳۱ - آهش شه منع پادشاه

سخت جوشی کردن : خشونت و بی رحمی کردن

سخت کوشی : مقاومت در جنگ، پایداری

۱۷۳۲ - نمودار : دس، شانه.

۱۷۳۳ - منع ابر -

بیت ۱۷۳۴:

معنی به سپاهیان خود گفت دریابید که فتح روری و نصیب شمامت و رمن فتح رسیده است.

۱۷۳۵ - قلب گه : قلب سپاه، مرکز

۱۷۳۶ - ازدها : استعاره از شمشیر

۱۷۳۷ - درای قلب : فرمانده قلب سپاه.

۱۷۳۸ - جیمه : صاحب راست.

میسره : صح چپ

ساقه : رسانه سپاه

مقدم : پیشتر از سپاه

توضیح نقشه جنگی و تمرکز و آرایش سپاهیان علت شکل پنج دایره بودینت دایره در وسط نام قلب و دایره‌ای در دست راست نام میمه و دایره‌ای در سمت چپ نام میسر و دایره‌ای در شمال نام مقدم یا مقدمه و دایره‌ای در جنوب نام ساقه بعضی این آرایش جنگی را شکل پرده که در حال پرواز است تصور کرده‌اند که قلب مرکز فرماندهی بدن پرده و سپاهیان که در جلو تیرازی گیرند مقدم یا مقدمه و اوادی که در سمت هستند جناح (بال) راست و اوادی که در طرف چپ‌اند، حنا (بال) چپ و دنباله لشکر را که معمولاً، درون سپاه است ساقه نامیدند. رجوع کنید به کتاب «آداب الحرب و شجاعه».

ریختن پاشیده شدن

۱۷۴۰ سپه شیر کنده از سربازان بهرام‌گور

بزم شمشیر: کنایه از سربازان حاکم چین

۱۷۴۱ - یوراست صفاک

ماریوراست ازدهای صفاک

۱۷۴۶ رفتن (نهم راه): رویدن.

زمین رفتن: کنایه از زمین بوسی

۱۷۴۷ - پهلوی جوان: پهلوی خواننده، کسی که بریان پهلوی آواز می‌خواند.

پارسی فرهنگ: درنده غم و دلبازی

۱۷۴۸ - حوشاب آسار

نشین توئم

رباعه: از آلات موسیقی

۱۷۴۹ - قیاس انداز

۱۷۵۱ - بدامن: دامن دلس.

کلاه کلاه کلاه: در زبان آذربایجان شرقی «کلاه» بجای پیمانه بزرگ می‌رود و گاهی از کلاه

بجای ظرف و پیمانه استفاده شده است مثلاً باعان کلاه خود را از میوه پر می‌کند و برای مهمانان خود می‌آورد

در گویش محلی «سه کلاه گرد» و «دو کلاه فندق» و «یک کلاه» میوه رواج دارد.

(۲۹)

۱۷۵۵ ستاره: کنده از امیران

ماه: کنایه از بهرام‌گور.

نیت ۱۷۵۷

معنی لشکربری جنگ: دشمن و برافروزی صبح و امید لازم است اگر بین دو کار از شکر ساخته

باشد وجود مبهی با سنگ رقی نخواهد داشتند

سعدی بزرگوار چنین معنوی را شعر آورده

چه خوش گشت سازندگان اسیر
چه گردش گسوفند دردان سیر
چه مردانگی آید از رهبران
چه مردان لشکر چهل زبان

۱۷۵۸ - هیچ پرد در پردی (هیچ = ی و حذف)
۱۷۶۰ - کار جنگ.

۱۷۶۳ - ابرحی گوهر: ابرسل ابرج (ابرج پسر فردوس).

آرشی هر: مهارت آرشی

آرشی بهایقی که دانا بود از لشکر منوچهر پیشدادی در آخر دوره حکمرانی منوچهر قرار
بر آن شد دلاور براتی تیری رها کند و هر کجا که تیر فرود آید مرز و مرز و ثوران باشد
از قله دم و ساقی از آمل نیز ب می کند که در تمام د تا بهر روز برفت و نیکار حیوان (مغولی مرو) فرود آمد و
آنها مرز ایران شایسته شد

در ویس و رامین گوید

اگر جوتاند آرشی را که مانگیر
که از ماری مهر و انداخت يك شیر

ص ۲۷۳

۱۷۶۴ گوی یکی در بهمنان دستان برال، پسر گودرز، د مادم رستم و پدر بیژن است

رستم: پسر زال جهان بهمنان ایران از مردم دامستان

کنیت: در زبان عرب هر اسمی که بی اسم، بی آبی، پشت آغاز شده کنیت نامیده اند اما اینجا

معنی لقب آمده

۱۷۶۵ - کار جنگ

۱۷۶۶ - سیکه شوشه زر و سیم، قطعه طلا یا نقره گداخته و در قالب ریخته

حلاصی ناب، ناآمیخته

حاصل کردن، معنی شده کردن مثل شاه فرادادن.

۱۷۶۷ - بحث: جواب عجب رایت

۱۷۶۹ غم جهان خوردن: در اندیشه جلب دفع و دفع ضرر بودن.

۱۷۷۰ - حوصه می: پندانه می

حور (در عربی جمع و در فارسی معای مرد نیکار می رود)، دنی ریا چشم بهستی.

نیت ۱۷۷۱:

معنی من مانند یرق هستم که هنگام بارش ابر بوجود می آید در يك دست نازان (می) دارم و دست

دیگر تم (در حش) دارم. یعنی ما وجود می گماری از جنگ نیز می خبر بیستم

۱۷۷۲ - کار فرمودن: نیکار بردن

نیت ۱۷۷۳:

معنی جواب من مایه جواب خرگوس بهفته و معد گونه است در سخن جواب دشمن را می رسد

به توضیح بیت شماره ۱۷۰۱ رجوع کند

۱۷۷۴ - تأویل تفسیر

حمده شیر: دندان نمودن شیر بهنگام حشم.

مستی پیل است: مانند مستی پیل است که حرابی و زیان بیشتر بار می آورد.

۱۷۷۸ - رای آوردن: اندیشیدن

۱۷۷۹ - منش اندیشه.

بیت ۱۷۷۹:

معنی: «ناده اندیشه» و حدث می بخشم و دشمنان را ریی می برم و بر سر خاکش حراهریری می کنم.

۱۷۸۰ - کاحتران سپهر میگرد؟ (استهزام اندکاری، احترام سپهر میکار نیستند.

نکار خود مشغول اند یعنی طالع کار خود را می کند.

۱۷۸۴ - خواب ستر کنی: بخواب سنگین بردن، یعنی من خود را مشغول به پیش و پوش نشان

دادم و بن سبب شد که حاقان ناور کرده و در خواب غلبه احد.

بیت ۱۷۸۴:

معنی: «چنین کج رفتاری و غلط اندازی که بعضی آوردم ملاحظه کنید که رحمت درد (هندو) را

چگونه عارت کردم، یعنی ساز و برگ حاقان را در اختیار آوردم.

بیت ۱۷۸۴:

معنی: سگ است که سبب نابوایی شبهار می خواند و از خودش پاسانی می کند. (یعنی شیر چون

تو بنا است شبها خود را پاسانی می کند و هر وقت «خطر رویو» شد از عهده آن برمی آید.)

بیت ۱۷۸۵:

معنی: اگر ازده در داخل عار خوابیده شد سبب فقرت و صلاتی که دارد شیر بر بر در عار بر

می ماند و حق ورود ندارد.

۱۷۸۶ - آردگان ایرانیان.

۱۷۸۸ - کم سدان فرماندهان.

پیرنه ریت

۱۷۹۰ - باد باشد باد باد باشد باد باشد (بعد از باد دوم باشد) ر مفرقه حذف کرده است. پوچ،

تو حالی، می اثر

۱۷۹۱ - همسری، رقابت، همایی.

۱۷۹۳ - در سر شدن: سرغرو افتادن، از میان رفتن

سر شدن: پادشاه و بزرگ شدن.

۱۷۹۶ - اشکار شکار

۱۷۹۷ - گردن گور: گردن گور را بکنند آورد.

۱۷۹۹ - برابری کسی چین افکنس، کسی بر عدالت و رج انداختن
هدی شمشیر هندی.

۱۸۰۰ - تصور (مع پور پسر خدا)، نقشه پادشاهان چین

۱۸۰۱ - بالودن نهی کردن.

مصرع دوم مغز شیر را از دهی بیرون آوردند.

۱۸۰۲ - دهر کردن مغلوب کردن.

بیت ۱۸۰۶:

معنی: بت صفت و ر هزار برابر دیگران می شمارد، معنی شجاعتش و سخاوتش و رعیت پروری
هزار برابر دیگران بود.

بیت ۱۸۰۷:

معنی: هر پادشاهی بصفتی مشهور است و آن صفت در تاریخ نشان او محاسب می آید، بهرم گور
به نهایی برابر با هیئت پادشاهان است یعنی صفت بیک همه پادشاهان در او جمع است.
۱۸۰۸ - طارم (تارم) رشته یی است یونانی است و بمعنی حلقه چوبی، تر و چوب نمد است.
دولحتی: دری که دارای دو لنگ است.

بیت ۱۸۱۰:

معنی: سادش مانند مهر خانگونی است ماری است که مهر دارد و این مهر را رنگی و خوشی می باشد
(دروستان)

مهره مر: حاصلت پدر هر دارد و دو نوع است یک نوع در معدن ریخته بهم می رسد و آن
در جدی رنگ و این سادھی و خاکسری است و نوع ۲ - عده ای است که در عقب سر بعضی را تغییر نام
می شود، چون از گوشت جدا کنند نرم است اما بعد جگر بت پیدا می کند.

زدهای عدن، اصافه نشیپی. عمار است به ازده تسبیح کرده است نظیر گفته سوچهری دامغانی

عنان پر گسودن سرخش فکند، چو دو مار سپه سرشاخ چیدن

(دیوان ص ۶۴)

مارگرد: . . . مسه را چنان تیر می راند که مار را بر سم از پای دو می آورد

۱۸۱۲ - سر بیرون آمدن سر بیچی و نافرمانی، عصیان.

بیت ۱۸۱۳:

معنی: حرف عجیب و غرای بسیار خریب است بگویند او می بخورد با عدویش مسه می شود!

۱۸۱۹ - لعل اقبال (اصافه تشبیهی) اقبال به لعل تشبیه شده است.

بیت ۱۸۲۰:

سخنان پادشاه را به بافت و سخنان کاروانان را به کهریا (که قابس مقایسه «یا قلوب بیست» تشبیه کرده است.

۱۸۲۱ - آفرین درود و تحب

بیت ۱۸۲۲:

معنی هر جا که تحت پادشاه برقرار می‌گردد اگر آنجای چوب ماهی در پست‌ترین نقطه باشد ارزش و عرب می‌یابد و معاشر به راه می‌رسد.

۱۸۲۳ تارک برق سر

راست پا کز حساب و سروش تاج را دیگرگون کند.

۱۸۲۵ - مولا مدد، چاکر

۱۸۲۸ - هنرمدی: هنرمند بودن، فن و ادب دانستن

کمربندی کردن، خدمت کردن.

۱۸۲۹ - راه توشه: هزینه زندگی

۱۸۳۰ - مثال دین: فرمان دادن.

بمعدوری مثال دادن: فرمان معاف از کار برای کسی صادر کردن، حازه معافیت از کار دادن.

دستوری جاریه

بیت ۱۸۳۲:

معنی اگر، معاف شدن من موافق باشد تا رنده هشتم در خدمت پادشاه از پرستش و بجای آوردن آیس زندگی سرپیچی نمی‌کنم.

۱۸۳۳ - دست حارن: حارن جواهر مسجی کند، جواهر مسجد و یا وارد.

۱۸۳۵ - حمل داران: بارکنش.

حس بر حمل: بارنبرد، بارهای زیاد

۱۸۳۶ - زرخور: زرخور و خور.

مشک ناه، نافه مشک.

بکین پسمانه پسمانه

۱۸۳۷ - مربع عالی: خوب و بر

بیت ۱۸۳۹:

کشتی بخشش و یکی را در کوه جودی راند نظامی به آیه ۴۶ از سوره ۱۱ مقرر داشته

رقصی لامرواسوب عی الجودی بر کرم و گدا. د شدکار و قرار گرفت بر کو، جودی
۱۸۴۱ - آمده: زیب یافته.

۱۸۴۴ - ده و گیر جنگ و پیکار، در حضور و شیرین گوشت:

خلایقش در حالت سبب نیست ده و گیر از حد و بدان عجب نیست

ص ۴۳۵

(۳۵)

۱۸۴۸ - سراچه: سرای کوچک، اطو

روزنگ: کتاب مانی که دارای نقاشیهای خوب بود.

هفت کشور: سطح زمین در هفت کشور می دانستند بدین شرح، هند، اریه عرب و حبش،

مصر و شام، ایران شهر، صقلاب و روم، ترک و یاجوج، چین و ما چین

اگر این کشورها را در یک دایره بزرگ رسم کنیم ایران در وسط و شش کشور دیگر به ترتیب

گرددش عقربه های ساعت دور ایران قرار گیرد (در نقشه های جغرافیای قدیم چین رسم شده است) نظامی در

میان قرارگرفت ایران را دلیل برتری و خوبی ایران ذکر کرده است

همه عالم بر ست و اسر در سبب گوییده رین قیاس ححل

هفت پیکر، بیت ۳۵۶

بیت ۱۸۵۰.

معنی وخی که آن هفت دحیر هفت کیس) بدستش آمده کوره اش از هفت حوش فروکش کرد معنی

عشق و علاقه چون آغوش اعتدال یافت

۱۸۵۱ - کبان دومین سلسله پادشاهی از دوره تاریخ افسانه ای ایران

۱۸۵۲ - گوهری یافت گوهری بر نژاد خودش بدست آورد

۱۸۵۴ - بر سر هر دو علاوه بر آن دو (دختر و حوازه و تاج)

۱۸۵۶ - ترککار کردن تاج

۱۸۵۷ - نفس نژدن، حرب نژدن، اعراض نکردن.

۱۸۵۸ - مغرب شاه: شاه مغرب شمال و شمال غربی افریقا

رد مغربی: یک نوع دمنار که عارضش بالا بود.

۱۸۶۱ - رای لقب پادشاه هند

۱۸۶۲ - سواررم: ناحه ای از ایران قدیم، (قسمتی از ترکستان آمو و

۱۸۶۳ - سقلاب: املاو

۱۸۶۴ - کشور جدای پادشاه

بعبت: هروسب، اینجا کنایه از زیرروی

در یتیم در پی نظیر ر در یتیم گویند. زیرا یگانه فرزندی که پدر ر از دست داده دیگر نمی تواند نظیری مثل خود داشته باشد.

۱۸۶۵ - داد چبری را دادن: آجیر را در نهایت حوی و انصاف انجام دادن.

(۳۱)

۱۸۶۹ رورخانه: روزی ر گویند که سبب سرما در بیرون نمی توان برم پا کرد. برم را در خانه تربیت می دهند.

۱۸۷۰ - شمع: کنایه از گل

تندیل: از ریشه یونانی «تندیل» معنی چراغدان.

سگاه: خانه و مسکن.

بیت ۱۸۷۱:

معنی: راع مانگ و نوای بلبلان ر در دیده بود. با اینکه خودش درد بود برای پی گم کردن در باغ مانگ دزدی سر داده بود (یعنی فریاد می کرد آ آ دزد آ آ درد) تا سردی او پی تربیت.

نقاسی در لیلی و مجنون گویند:

بر دهن، چو مکوی درد جویند در کوی دوند و درد گویند

(بیت ۱۰۰)

بیت ۱۸۷۲:

معنی: راع سبب هندی دلرد (سبب پوش است) از هندوان دردی صعب نیست.

۱۸۷۴ - باد شگیری: باد سحرگاه.

بیت ۱۸۷۵:

معنی: قدرت سرما که از آتش تون و گرما ر گرفته بود آب راه یخ تبدیل کرد و یخ (فروغ خورشید و آتش) را چون آب سرد و نو کرد.

۱۸۷۶ - دهن: باد تند همراه با برف و سرما.

سفتش: سوراخ کردن.

سستن: جمع کردن.

بیت ۱۸۷۷:

معنی: شیر رفتی که می خواست مجوش بپاید می برید (از شفت سرما) و چون پیر می شد، و چون در اندام انسان به سرما تبدیل می شد.

۱۸۷۸ - قائم حیوانی است از تیرهٔ راسو که رنگ پشش خز مایی و زیر شکمش زرد است، اما در زمستان رنگش سفید می‌گردد، پوستش قیمتی است.

خواص: پرده‌ای است با پرهای سفید، پوست آنرا در تهیهٔ جامه‌های زمستانی بکار می‌برند. در نارنج پنهانی آمده است که نوالقصم بر آن جمله دند که در میان درهٔ میووری خواص دشمن و نای روانهٔ سرخ و نارنجی و رنگر چهرها و اسوار این دو بر است چون بودم که در میان که گمش هیچ چهر پوشیده ندارم (ص ۴۴۸)

و در چهرهٔ دامغانی عمیری‌های رنگین پرشت ستران سفید و چنین تصویر کرده است
عماری از سر سرکی که گفتم که طاووسی است پرشت حواصل

(دیو ۱)

سحاب: جانوری است برنگ خاکستری مایل به سیاه، پوستش قیمتی است و در تهیهٔ السهٔ زمستانی بکار می‌رود

بیت ۱۸۷۸:

کوه و زمین سفید و پوشیده از برف بود، سمن برنگ خاکستری و گویی جامهٔ مسجانی بدوش کشیده

۲۰

۱۸۷۹ - بهام (جمع بهیمه) چهارپایان

معنی: دو سنگال چهارپایان سکار می‌گردند و از پوست آن‌ها برای خود پوست می‌گیرند تا خود را گرم کنند

سو زمین در کشیدن سمور بر زمین فروکشیدن (تا سرها آزار ندهد)

نامیه: موکنته: سحاب

اعسکاف: شش: گوشه شش

بیت ۱۸۸۰:

از سمت سرها گیاهان سر خود را بر زمین فروکشید، بودند و با تاب گوشه شش و بدون فعالیت شده بودند

نامه عین و طبیعت غزب محزون الاسرار بیت (۱۳۶۴).

جهان دو رنگ: جهان حیل و گداز (دور رنگ با اعتبار شب و روز).

کیما کاری: اکسیر سازی.

لعن آتش (اصناف تشبیهی) آتش را لعن تشبیه شده

بیت ۱۸۸۱:

معنی: جهان حیل و گداز کیما کاری نموده و آتش را لعن مانند در در سنگ پنهان کرده است

توضیح: دربارهٔ آتش در سنگ فردوسی کتب آتش از میان دو سنگ را بهوشنگ است و راز است

یکی روز شاه جهان سوی کوه
پدید آمد از دور چیزی دراز
دو چشم از بر سر چو در چشمه حور
نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ
سرور کسانی رهانید دست
سر آمد بسنگ گران سنگ حرد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
شد مار کشته و یکس زار
جهاندار پیش جهان آفرین
که او را فروغی است این ابروی
نگفتا فروغی است این ابروی
شب آمد بر افروخت آتش چو کوه
یکی چنین کرد آن شب و داد، حور
رهوشنگ ماند این سده یا گلر

گمرا کرد با چند کس هم گروه
سبزه رنگ و تیره تن و تیر تاز
ر دود دهانش جهان تیراگون
گرفتار یکی سنگ و شد تیر جنگ
جهانروز ملار از جهانجوی دست
همان و همین سنگ شکست گرد
دن سنگ گشت از فروغ آدرنگ
ازین طبع سنگ آتش آمد فرار
بیش همی کرد و خواند آفرین
همین آتش آنگاه لاله بهاد
پرستید بساید آگر بخردی
همان شاه در گرد او با گروه
سده نام آن جنس فرجده کرد
سی ساد چون او دیگر شهریار

(شاهنامه چاپ شوروی ج ۱ ص ۱۲۲)

بعضی از شعر و نویسندگان آتش را در دل سنگ و بعضی در در آهن گمان کرده‌اند.

فوحی شاعر قرن پنجم وجود آتش را در سنگ دانسته است:

روزی درخشیم نو بر آتش افشاند
راکون چو آهنی بر سنگ موری

آتش رییم تبع تو در سنگ شد جهان
آسیبه گردد و شود اندر جهان جهان

(دیوان فوحی)

معدنی در آهن می‌داند:

پیداست خود که مرد کدام است ورن کدام
مردی درون شخص چو آتش در آهن است

در تنگای حلقه مردان سرور جنگ
و آتش بدون نیرید ر آهن مگر سنگ

(دیوان معدنی)

امیر معری گاهی آرا در سنگ می‌داند
آتش درخشم سو به حمر در بهشته شد

و آب از لطافت بر روان گشت از حمر

* * *

از آن بهیبت بهر گشت در میان حمر

(دیوان امیر معری)

معدنی در دل آهن بهیبت چشم ترا

و گاهی در میان آهن می‌داند:

ترا نتیجه سنگ است از آن قبل ماوی

(دیوان امیر معری)

میر سنگ درون ما در تو ماوی ساخت

و گاهی وجود آتش را در آهن و سنگ می‌داند:

آتش ربیم آنگه سوزد زخم او

ترسیده و گریخته در سنگ و آهن است

دیوان امیر معری

* * *

سگر این گوهر که از پولاد و سنگ آید برون

عالم تاریک را روشن کند خورشیدوار

حیرت بران سنگ و آهن را ز حرمت نور داد

تا میان سنگ و آهن نور پدید شد رسار

دیوان امیر معری

* * *

گلی سر رود اکو در میان خانه‌ها

بشیخ او در معر و کانون و شمع انصرائیر

ر آهن و سنگش است در ظلمت و نورش صاف

اصش از مرصعان و هرعش از قطران و قیر

دیوان امیر معری

* * *

گوهری گورا برادر ماه و حواهر مشتری است

گوهری گورا پدر سنگ است و آهن مادر است

دیوان امیر معری

ظہیر غارابی گاهی وجود آتش را در آهن می‌داند

سموم نهر تو ما کنوہ صانعی بسود

بمرد آتش سوخوم در دل پولاد

* * *

نو آن کسی که پیوسته طبیعت حرمت

کمین آتش سوخوم در دل پولاد

دیوان ظہیر غارابی

و گاهی در سنگ و آهن

آتش فروغ رای تو دارد از پس قبلی

دور گرفته‌اند چو جان سنگ و آهنش

* * *

اگر چو آتش و آست دولت چه عجب

که آمدست برون از میان آهن و سنگ
(دیوان ظهیر قاری)

انوری وجود آتش را در آهن می‌داند :

روری که چو آتش همه در آهن و پولاد

سر باد مشیت همسرون جیسولان ر
(دیوان انوری)

حافظانی شیروانی گاهی آن را در سنگ دانسته :

از آهن اگر عدش آتش رنهائی سازد

از سنگ بجای نف دینر کشد عدش
(دیوان حافظانی)

و گاهی در آهن

آتش ز آهن آمد و زوگشت آهن آب

آهن رخاره راد و زوگشت حاره مست
(دیوان حافظانی)

و گاهی در هر دو دانسته است :

را دل چون سنگ و آهن در دم آتش زدی

پس سنگ زلف از آتش ارمولان انگبختی
(دیوان حافظانی)

* * *

سبی در زئاشویی سنگ و آهن

سجر سسماز ست الزبایی سبی
(دیوان حافظانی)

عنصری وجود آتش را در آهن و سنگ دانسته است :

عد گاتا مش نشاط ساز بدانک

پدرش را آهن بودست و مادرش حجر است
(دیوان عصری)

نظامی گنجوی گاهی آتش را در سنگ و گاهی در آهن گفته است :

چو آتش گر را آهن سازد دیوار

چو گوهر گر شود در سنگ پنهان

بسرروش آرم به نیرو و بهیرنگ

چو آتش را آهن و چون گوهر از سنگ
(حسرو و شیرین)

*
x * x

————— صفت خاص او بسیار چند سرهنگ

————— درون آمد چو آتش از دل سنگ

(حسرو و شیرین)

*
x * x

نصایبری که موسسه شعر ابراسیم پیدایش آتش « آهن و سنگ در ادبیات فارسی آرایش یافته بسیار است و بطوریکه در بالا شرحه شد عدد مختلف است و عیب بر پاکب، گوی بر بوده است که شاعران اغلب علمی پس از آن را تصدیق و عقاید دانشمندان نیز متفاوت بوده است

نظریه محمد زکریای رازی و حکیم ناصر خسرو قبادمانی

نگاه حکیم ناصر خسرو و محمد زکریای رازی معتقد بوده

در جوهر آتش آری هبوسی کمتر است و حلاء مشتر است و همین جهت است که چون هو ر سنگ و آهن بر سم ناگشاده شود و آتش بر او پدید آید (ردالمحتارین ص ۸۸ و ۸۹)

حکیم ناصر خسرو و یحیی غفیر در می کنند و معتقد است که « آتش اندر هو از میان دو جسم چون سنگ و آهن و جز آن بدان نمی پدید آید که جوهر آتش است محذوف، از آنکه گرمتر است و چون سنگ را به آن برزد جری هوا به اشال گرفتار آید بدن حرکت که بعد پدید یابد گرمی آن جری که بین این دو جسم باگه گرفتار آید ریخت شود تا بر آن جری که به آن جری آمیخته است حشمت کند و چون آن جری گرم و حشمت شود آتش گردد و اندر آید بدن ری صفت گشته که بر آن جری باشد که هم پهنوی او باشد و آن جری ضعیف جری هبوسی شود بر آن نقطه آتش در دخیلترین ص ۸۸ و ص ۸۹

نکته جالب علمی و درست که در عصبه ناصر خسرو آمده بر است که حکیم «صطکاک تولید گرمایی کند» بوجه داشته است

گل حکمت (نکسر کاف فارسی): نوعی حاله درست که در برابر حرارت مقاومت بسیار دارد؛ از این رو برای آتشود کردن درون کوره ها یا ساختن تنور بکار می رود

کوره گند

کوره گل - نوعی از ظروف که در آن پهل گل می کشند

بوده، کهنه و پوسیده

بیت ۱۸۸۲

معنی گل از روی دانی خود به سر و روی گندم کهنه گل حکمت اندوده است تصور سرمایه آن در سورانه و از بین نبرد

توضیح مذهبی به معنی دو پهنوی سوره یعنی سوره سرما و سوره گرم «مطر دانه است و همین بوجه

شاعر سب شده گل حکمت را که برای پیش گیری (سوزگرماه کوره مال می کنند برای پیش گیری) و سوز سرما
برای کوره مالی بکار برد

۱۸۸۳ ربیعی رییق می ست) جیوه را بر پشت آینه می مانند تا صورتها را معکس سازد.

بیت ۱۸۸۴:

آنگونه آب، رییق باقی و تخته نعت نقره ناب شده است.

۱۸۸۴ - تا سحانه حانه رستانی که در آن آتش افروز است.

دشته طبع ... : طبیعت چهار فصل را یک جا رعایت کرده و فراهم نموده است.

هوش: روح

بیت ۱۸۸۵:

ممنی میوه های شیرین و شرابه های گوناگون را بجمع خواب و بیدار روح می داد.

۱۸۸۸ گوگرد سرخ رودشتی: آتش.

بیت ۱۸۸۹:

ممنی مانند حوی بود که بر اثر جوشش معقد شده باشد و مانند حریری بود که چون آلوده شده

رشد

بیت ۱۸۹۰:

ممنی مانند فندقی بود که غناب آن و رنگ داده باشد و سوده سیمایی بود که شگرف گشته بود.

بیت ۱۸۹۱:

ممنی: آتش مانند سیمه سرخی بود که بیانه اش را در آورده و با دانه انار پر کرده باشد.

بیت ۱۸۹۲:

ممنی: باغی بود که مردورزش از خواب بیدار شده و آن باغ را با شراب سرخ رنگ آبیاری کرده بود.

بیت ۱۸۹۳:

ممنی آتش مانند کهرابی بود که با فیروزه رنگ کرده باشد و مانند آفتابی بود که از مشک نقاب سه

است.

بیت ۱۸۹۴:

ممنی تاریکی ما نور هم سمره و هبه بواکه شده، از موی پیچده حور لاله ای روییده بود

۱۸۹۵ - قره العین: نور دیده، آنکه موجب خنکی و روشنایی چشم شود.

معنی: آتش نرکی رومی سب و لیش نور دسه همدوان بود همدوان در دیت فارسی به آتش پر سی معروف اند.

بیت ۱۸۹۶:

مشعل بوس بود (که درون ماهو را برانش روشن می کرد) چراغ حضرت موسی بود که به اسد دست آوردن آتش دیت و به پیمبری رسید، یعنی موسی و به پیمبری دلالت کرد، ریت دهنده برم حضرت عیسی و ناع حضرت ابراهیم بود که خداوند آتش را بر او گشتار کرد، اشاره سب به آیه ۶۹ از سوره ۹۱ از قرآن کریم فلنا یا نار کویی بردا و سلاماً علی ابراهیم، گفته ای آتش دهن سرد و سلامت بر ابراهیم.

۱۸۹۷ - شوشه: ریره، حورده.

مشکین سب

بیت ۱۸۹۸:

معنی: زکان سیاه رنگ و آتش عقیق رنگ بود گویی معدن یا قوت بود در تاریکی.

بیت ۱۸۹۹:

معنی: گوهری است که چشم در نور می بخشد و چون نوع یا قوت بردا سرح و کبود بود ۱۹۰۰ - شیرین: کتیه از رسته و گیسو معنی: نوعی موسی بود که با شرا ریت شده شد، گیسوی کتیر پر گل بود (مور را به سر و چهره ر نگل تشبیه کرده است).

۱۹۰۱ - حمله (فتح اول و دوم و سوم)، اطای آراسته برای هر وس و دما.

بره، گوشه ای از بزمگاه.

صودی: برگ و بوی خود، سیاه و جوشو.

گلدری: سرح رنگ

۱۹۰۲ - بحار گیه: دود

۱۹۰۳ - دورچی: مسوب بدورج

مشور فرمان

بیت ۱۹۰۴:

معنی: از لحاظ گرمی چون دوزخ و از لحاظ نور چون بهشت است.

۱۹۰۴ - کشت: عادتگاه کاروان

اهل کاروان کشت: ره وان کشت، کاروان

روضه ناع

روصه راه رهروان بهشت: اندر است به آیه ۶۹ از سوره ۴۱، قلن یا مارکونی مرداً و سلاماً علی

ابراهم ۴.

بیت ۱۹۰۵:

توضیح شرح اوستار رید گویند که در آن لغات هروارش هم وجود دارد بازند شرح زید ست که
در آن لغات هروارش وجود ندارد هروارش کنمائی است که از زبان آرامی مأخوذ است و در کتابها و رسایل
پهلوی بعد پهلوی ثبت می شده ولی در مروج ثرائب ترجمه پهلوی آن خوانده می شد چنانکه می نوشتند ملکا
و میخواندند (شاه).

معنی 'زید زرد دشت بر آتش بعه ساز است یعنی سرود بیایش آتش دارد و دوت همچون پروانه حرقه در
و عاشق آتش است.

حرقه مار حرقه بازنده، کتابه از سوخته شده (پروانه سرانجام در شعله شمع می سوزد).

نظمی و حرقه بازه را به دو معنی نگار برده است.

۱- سوخته شده در معنی حقیقی (سوحش و از بین رفتن) و در معنی مجازی به معنی عاشق که این دو
مورد را برای پروانه آورده.

۲- سوخته شده در معنی مجازی و عاشق و آتش مورد در درباره مع آورده است.

در تاریخ بهمن سوخته بمعنی عاشق نگارفته است و یکی از یثاں بوشتکین خاصه خادم بود که هیچ
خدمتکار به سیر محمود از وی نزد بکر بود و حرقه حلی غمتن خود سوخته او بود. ص ۱۲۲

۱۹۰۶ - آب امسوده آب منجمده بج

مسم گشادن: دوت کردن

معنی فاحته پرهی خود را افشانده بود (پراکنده بود) و دور سیح کباب می چرخید و رقاصی می کرد.

۱۹۰۸ - تومه پرنده رده 'بزم کوچک آراسته با پارچه ابریشمین. اینجا مراد شاعر منقل آتش است.

بیت ۱۹۰۸:

معنی کت و - راج به سیح رده شده بودند، گویی دست بهم داده و می رقصیدند و گرد خود
می چرخیدند.

۱۹۰۹ - چون ندرو چون قرلاون که سپر رنگ روشن دارد و بهمین سب در دیات فارسی برای

تصویر رنگ سرح روشن نگار می رود. نظامی در اقبالنامه گویند

شکم کرده پر زیر شمشاد و سرو حمروس سراجی بحون تندر

(ص ۱۹۹)

۱۹۱۰ - لاحت گول 'فاحه رنگه خاکستری.

فاحته: کذیه از یوف.

تیمت ۱۹۱۰:

آسمان خاکستری برف ر ریخته بود و برای کباب حون فاخته‌ها ر هم ریخته بود، یعنی فاخته‌ها را سر بریده بود.

۱۹۱۱ - جام آنگه گهر جام بلوری

آب حنث 'کتابه از بلور

آتش تر کتابه از شراب سرخ

معنی: پاده در جام بلور گویی آتش روان بود در سان آب پیغ سه

۱۹۱۲ - گورچشمان 'سناه چشمان

۱۹۱۵ - راح شراب.

شکر حنثه: رلال، شفاف

پخته کشته (نصم کباب فارسی) کشته پخته شده بود (کتاب مهیا شده بود).

۱۹۱۸ - مایه خویش دانش و علم خود

۱۹۲۰ - درج (نصح اوز و دوم): جمع درجه، پانجه.

دنبه مکه ماریک

۱۹۲۲ - نازک، فرق سر، محاراً معنی تاج، به اعتبار حال و محل.

پی سارک: قدم حیصه

۱۹۲۲ - فرحی دست فخرت توانایی و ثروت.

۱۹۲۴ - کتاب 'هریبه معاش

لاف دعوی حاصل، پیوده

۱۹۲۵ - حوصله چینه دان مرغ، ایجا کتابه از شکم

به نعل باش و نه در نه نعل، باشد و نه در باشد.

۱۹۲۹ - از راه شدن بیراهه رفتن.

۱۹۳۳ - هر کسی نل، همه بیان سخن شده، آن سخن همه را دلچسب آمد.

۱۹۳۴ - دم سخن

ریمه، کتابه از رجب فرمانبردار.

ردان، کتابه از نافرمانها، مخالفان

۱۹۳۶ - شید جور شید

نقش پیر، نقش آراسته

۱۹۳۷ - مساحت 'کتابه از عدم همیشه

۱۹۳۹ - حوده کار: دقیق.

۱۹۴۰ - کلک، قلم

گشادون: رول کردن

معنی: وقتی که نقاشی می‌کرد مانی از دیدن نقاشی‌های او سبب حسادت بی‌جان می‌شد، وقتی که سنگ

می نراشد و نهاد را فریفته خود می کرد

بیت ۱۹۴۱:

معنی: به نحو شایسته شاگردی عقل کرده بود و عاقل بار آمده بود و اوستاد محبتش سمنار بود
(پهندسی که قصر حورنق را ساخته بود).

۱۹۴۲ - آب: کنایه از سخنان روان و خوب

آتش: کنایه از علاقه و محبت

۱۹۴۵ - آسمان سنج: طالع بین.

عباس: از روی سنجش.

۱۹۴۷ - گل کاری: بنایی.

معنی: در نقاشی و سبزی گویی وحی صحت از آسمان فقط بمن آمده است.

۱۹۵۰ - حررگاه جال: کنایه از قهری که شیده خواهد ساخت (قهر هفت گند).

حرزگاه: پناهگاه

بر درمین ...: درحالی که در زمین رندگی می کند مثل ابله که معصوم از خطر خواهد بود.

۱۹۵۲ - صتم خانه: پنخانه

۱۹۵۱ - گزارش کار: طرح کار.

۱۹۵۲ - عتم: صتم اول و دوم: نشان

۱۹۵۵ - صداع: خودسر.

بیت ۱۹۵۲ و ۱۹۵۵:

هر کشوری را به ستاره های سبب می دادند و هم چنین هر روز هفته را. دانشمند بزرگ ابوریحان بیرونی
در کتاب التفهیم این نسبت ها را چنین ذکر کرده است:

اقلیم اول و روز شنبه به ستاره رجل اختصاص داد.

اقلیم دوم و روز پنجشنبه به ستاره مشتری اختصاص دارد.

اقلیم سوم و روز سه شنبه به ستاره مریخ اختصاص دارد.

اقلیم چهارم و روز یکشنبه به ستاره آفتاب اختصاص دارد.

اقلیم پنجم و روز آدینه به ستاره زهره اختصاص دارد.

اقلیم ششم و روز چهارشنبه به ستاره عطارد اختصاص دارد.

اقلیم هفتم و روز دوشنبه به ستاره قمر اختصاص دارد.

(ص ۳۶۹)

۱۹۵۹ - برنشانه کار بودن: برقرار بودن.

۱۹۶۲ - گند افراختن: گند ساختن.

۱۹۶۲ - کام و هوا: هوا و هوس بفسانی.

خانه آفرین : چهار آفرین ، خدا

بیت ۱۹۶۲:

معنی در همه خانه ها خدا را آفرین می گویم و عادت می کنم، و نمی دانم که خدا را در کجای بخوابم

بیت ۱۹۶۵:

معنی : بهرام گفت این سخن : بجای جای آفرین را داشته گفتم زیرا بجای آفریننده می باز از خدا و مکان است و اگر برایش جای فانیل شوی کفر اندیشده ای

بیت ۱۹۶۶:

معنی خداوند لامکان است و او را می توان در همه عادت کرد نو جای آفرین است و محدود در جای بست.

۱۹۶۷ - هوس ، آرزو

۱۹۶۸ - کارنامه ، گزارش کار ، شرح اعمال

معنی ریز در کارنامه ای که سمر در قصر حورنق نگاشته بود شرح کار هفت پیکر ، هفت اختر را دیده بود.

۱۹۶۹ - درج (مجموعه اول) ، صندوقچه جواهرات

در بشم در گزینش ، در گزینی طبر

۱۹۷۰ - در گرفت ، ناآرامی کردن

۱۹۷۱ - بی برانداختن ، بدون سجدیدن ، بدون تأمل در اقبالنامه گوید

سرانداختنی کردم از رای چیست که این مسدود بر که آمد درست

ص ۲۷

۱۹۷۲ - شیدان ، هاشق پیشه ، محزون

۱۹۷۴ - برگ و سبیل کار -

۱۹۷۶ - با ، چهره .

بیت ۱۹۸۰:

معنی هر يك از گنبد ها را مطیع و جامع ستاره ای قرار داد ، در حالتی که شرط اول را پیش می کرده ، رعایت نموده بود یعنی هر گنبد به رنگی که مورد علاقه آن ستاره است ساخت

بیت ۱۹۸۱:

معنی بهرام آمد کاج هفت گنبد را دید که در آن هفت کوکب با مهر دانی دست بهم داده و گرد آمدند

بودند (توضیح نظامی در عبارت «هم» دست داده بودند؛ میخواهد بگوید که «هم اختلاف و دشمنی را کار گذاشته بودند»)

بیت ۱۹۸۲:

معنی دید رفتار معمار با سمار در نظر اهل پیش مطلوب بوده و همه ناراحتانه از سکه چرا آن
به کار آفرینش معنی سمار و کشته است.

بیت ۱۹۸۶:

معنی رفتار معمار از روی محل بوده و رفتار من هم از روی کرم بسبب سکه کار دیا چینی است که
یکی سود باید برد و یکی زیان

(۳۲)

۱۹۹۰ - کبکمد کلاه، دارنده ناح کبکمد.

ناح ... ندرت و شوکتش همه جا را گرفت و همه رسید.

۱۹۹۱ - ناف ملک، پایتخت

معنی بیستوی سیارمند در پایتخت بر پا کرد آسپان که بیستون مرهاد از سرورگی و شکوه آن
می ترسید و می گریخت و روی پنهان می کرد.

بیت ۱۹۹۲:

معنی در آن بیستون که روی هفت ستون بنا شده بود هفت گنبد طبد ساخت.

۱۹۹۳ - فلک بیوند، هیک پیوسته، با فلک حویسی دارنده.

۱۹۹۴ - طبع طبیعت، خاصیت.

هفت سیاره: رحل، مشتری، مریخ، آتش، زهره، عطارد، قمر.

۱۹۹۶ - کیوان رحل.

۱۹۹۸ - مریخ، بهرام

بیت ۱۹۹۸:

آن گندی که پرگارش را نه مریخ بسته بود، یعنی به طبیعت مریخ ساخته بود. محموله آن همه از گوه
سرخ بود.

۱۹۹۹ - جامه ای که نشانه و پهلو آورید.

۲۰۰۰ - زب، دیور

امید، استواری

- ۲۰۰۱ - زوری : حصه ، نصیب
 ۲۰۰۲ - سرمسری : خرمی، طراوت
 ۲۰۰۴ - مهده : تعجب روان که با پس و یا چهارپای دیگر می کشیدند
 ۲۰۰۶ - نمودار، نشان، علامت، یجا رنگ جامه و اراده کرده است
 ۲۰۱۱ - دست، روش، نوع
 ۲۰۱۲ - حلوا : کنایه از وصال

(۳۳)

- ۲۰۱۷ - در شمعانی : معده مسوب به مهر پرستان، کنایه از سرای آفتاب معنی «روژه» است.
 عباسی : مسوب به عباس، مسوب به عطفای عباسی حاتم میاه شعر می عباس بود و رخت و جامه های
 گند مشکین هم میاه بود)
 معنی : زور فیه از روز روشن بهی مکان کرد و در سرای مشکین قرار گرفت.
 ۲۰۱۸ - عالیه قام : عالیه رنگ، مساه
 ۲۰۱۹ - هودسوری و عطر سازی : برم گسترانی
 ۲۰۲۰ - خربر سبید : کنایه از زور
 مشک سبید : کنایه از شب
 ۲۰۲۱ - یوبهار، تاردهار (به معنی در دانی که در سج بود و هم در بهار داشت بر بهار دارد)
 باد شگیری : باد صحری
 بو عطر، کانه از سخن دیدیر.
 ۲۰۲۲ - درج گهر : کنایه از دهان.
 گشادن : روشن کردن.
 نارکانه : طریقه

بیت ۲۰۲۲:

معنی : الهه ای بگوید که عشق و خواهش را بیفزاید.
 ۲۰۲۴ - نرك چشم : دری چشم ناریت
 نانه مشک ... مسحن خوش بوی و نر را آغار کرد.

بیت ۲۰۲۵:

بند گفت : پیچ یوب پادشاه تا اند نالای چهار مالش ماه داشت، معنی صدای پیچ یوب پادشاه تا اند
 بر آسمان بلند باد

بیت ۲۰۲۸:

معنی چون دعا را پایان برد سجده کرد، و گوارش عود را از شکر روان ساحت یمنی بسجنان شیرین آغاز کرد

گوارش: جوارش، معجونی که از ترکیب چند دارو می سازند.
گوارش عود: معجونی است منوی و بها مراد از سحان نعر است.

بیت ۲۰۲۹:

معنی از شرم در زمین می دید (جمله معترضه است) درحالی که از شرم و حیا بر زمین نگاه می کرد سخن گفت آن چنان سحر گفت که کسی به از آن نگفته و کسی به از آن نشیده است.

۲۰۲۰ - حرده کار: دقیق النظر، ریاکار، حریف کار

چاک اندیش تیر فکر

۲۰۲۲ - کموت لباس، پوشاک

۲۰۲۳ سواد سیاهی

سیکه، شمش

سیم، نقره

سیکه سیم کتابه از سعیدی اندام

۲۰۲۴ سپیدکار شدن روشن گردانیدن افشا کردن (بدین معنی در لغت نیامده است).

۲۰۲۵ - آیت: دلیل، شانه.

بیت ۲۰۳۰:

معنی چون شما بخواهید گذاشت که بر مطلب ناگفته بماند، ناچار من علتش را می گویم شاید باور نکنید.

۲۰۲۹ - مش را با گرگ ایمنی داد: دست برآوردن و ظلم و برداشتن.

۲۰۴۰ - تقلم: مسم کشیدن.

۲۰۴۱ - خروشان خروشنده زار و عمگین

بیت ۲۰۳۱:

معنی مانند گل هاخ بهمانندوست بود بروی هر کسی می حدید و محیط خود را معطر می ساخت چون گل سرح می شکفت و حندان بود.

۲۰۴۲ - ثری: حاک.

ثریا: پروین، حوشه پروین، در قدیم این مجموعه را شش یا هفت ستاره می دانستند با دوربین های نجومی عصر حاضر بیش از دویست ستاره دیده شده است

بیت ۲۰۴۲:

معنی - از خاک سر به آسمان رسانده بود، بسار غانی بود
 ۲۰۴۶ - لگام گیر: همان گیرنده، غانی است و گر قش تا سوارش پیاده شود.
 ۲۰۴۷ - نزل: آنچه پیش مهمان از طعام و جر آن دهند

بیت ۲۰۴۸:

معنی - شاه دو حور و سر او از مهمان، جوانی نهاد

بیت ۲۰۵۲:

معنی - سراسر عمرش بر همان قرار یعنی مهمان داشتن سپری شد تا عمر داشت از من روش وی
 را بگردانید
 ۲۰۵۳ - سیمرغ مرغ فسانه و که راند و حکیم و راندان تعریف شده است بدو رسم دانی. را از
 تربیت کرده است.

سر در کشیدن، عایب شدن، پنهان شدن

۲۰۵۴ - عتقا: مرغ افسانه‌ای، بعضی سیمرغ و عتقا یکی دانسته‌اند

۲۰۵۷ - قاجان داشت: تاریده بود و بهام داره به قاپدساهی داشت.

۲۰۵۸ - آب حیوان: آب حیات، صرّات المثل مشهور: آب حیوان درون تار یکی است، متعدد بودند
 چشمه‌ای در ظلمات هست، هر کس از آب آن بخورد جانوران و پند می‌ماند، سکندر برای رفتن آن به طلب
 شمال حرکت کرد. حصار در معیت اسکندر بود چشمه را یافت و از آنش خورد و پس از آن چشمه ناپدید شد
 (در اسکندرنامه نظامی ماجرای آب حیات رفتن اسکندر بطور مشروح آمده است)، در نتیجه حصار عمر
 جانوران یافت بعضی معتقدند که آلیس بر سر آب خورده و این دو نفر یعنی حصار و آلیس جانوران شده‌اند،
 گم شدگان در صحرا و دریاها را راهبری می‌کند این اعتقاد از نظر نفیوت روحه گم شدگان و نفیوت میه
 آنان بسیار مهم است

۲۰۵۹ - قبه: کتابه از پادشاه قبه طرعی است که هنگام عبادت روی به آن طرف می‌کند قبه
 مسلمانان کعبه است، پادشاهان در برابر قبله عبادت (کعبه) قبه میبایستی هم بر پا کردند و خود را قبله عالم معرفی
 نمودند در دوره قاجار این عیون شدت روح داشت و در قرون پیش از آن بر معمول بوده است چنانکه
 خانقاهی شروینی و نظامی گنجوی قله را شده و شاه را قله ذکر کرده‌اند. خانقاهی در تعریف کعبه می‌گوید
 کعبه که قطب هدی است معکب است از سکون

خود بود هیچ قطب مسکب از اضرب

هبت به پیرایش طوی کسب آسمان

آری بر گردد قطب چرخ رعد آسیاب

حانه حبیبش خدایت لاجرمش نام است

شاه مریع شمین تازی رومی بقات

(دیوان ص ۴۱)

مسعود سعد سلمان پادشاه را به کعبه نشیبه کرده و گفته است:

شاهان همه بسدگان اوستند
کعبه است عزیز و پیشگاهش
امروز چو او کدام شاه است؟
باز چه حجب پیشگاه است.
و پای دیگر گوید:

ای پیشوا و دینه خود امیدوار باش

کز عمر خویش دشت امیدوار نیست

(دیوان ص ۷۱)

حافظی در مشاآتش گوید

سده، سلام آن قلّة ممالك یرائیل بدین قنّه صامت ربانین رسانید

(ص ۵۴)

و در مثنوی تحفة المراقبین در وصف کعبه گوید

حوری سمثال عبیری پوش

شاهی محفل دواج مردوش

ص ۱۳۳

محتون خطاب به پدر گوید

شاه دمن و رئیس اطلال

روی عرب از تو عبیر حال

درگاه سو قسلة موجودم

رسد موجود تو وجودم

(بیت ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱)

۴۰۶۱ - ترککاری: حمله، تاخت و تاز و غارتگری کردن.

۴۰۶۲ - سواد، معازاً معنی دجیة، سرزمین.

بیت ۴۰۶۲:

معنی: سرزمین بهشت مرا دور کرد و سرپوشش بر سیاه نوشت. سواد در مصرع دوم معنی

«سماهی» است

۴۰۶۳ - سپیم: بهره، کنایه از سفیدی

معنی: کسی پرسد که این سیاه پوشی از کجاست و موهای سفید سرش را چرا تا سرید سیاه

می پوشانی (یا اینکه بر تن سمیت چرا همیشه جامه سیاه می پوشی).

۴۰۶۴ - سگالین: اندشیدن درباره موضوعی فکر کردن.

روی در پای مالین: بدای احترام کردن، پای کسی افتادن و از او چیزی خواستن.

۴۰۶۵ - بازو: کنایه از قدرت

آسمان را تشنه تراشیدن، کار بی نتیجه انجام دادن.

بیت ۴۰۶۲:

معنی: پرسیدن از حدیث بهفت و راز پوشیده را حودت پیشنهاد کردی (بیت ۴۰۶۳) و پاسخ را هم

تو میتوانی مگوی.

۲۰۷۲ خواندن دعوت کردی.

۲۰۷۳ - نامه کسی را خواندن از شرح حال کسی آگاه شدن.

بیت ۲۰۷۴:

هیچکس از سیمرخ چیزی تاکنون نداده است که کجاست و چگونه است

و صبح برخانی در دیات هارسی مشهورند که وجود آر ها ناپدید و محل شان نامعلوم است بعضی آنها

را اساطیری می دانند و عارفان نیز: عسک، سیمرخ، ققنوس، همد، نویسمار و خزیده ای نام میبرند که آتش به آن

نرمی کند، و گفته اند سیمرخ شنیده است و بو تیمار عمحوارک است

۲۰۷۵ - فیروزان - ولایتی است در بیبی - یا یحیی نظامی به معنی خورن فیروزان (فیروزان) به معنی گله

فیروزان داشته است

بیت ۲۰۷۵:

من از سیاهی و لباس سیاه که شعر خود ساخته ای خبر دهم

۲۰۷۸ - لاله - رازی، خواهرش

لایم های پنهانی کردن شوق و رعیت بخیری را نشان دادن.

من عرافی و او خرافانی - معنی تو فنی مان با وجود به مد و نسبت بهم بیگانه هستیم

۲۰۸۱ - جلدترین بهشت اعلی

۲۰۸۲ - تحریت خانه، قم خانه، عراقخانه.

۲۰۸۳ - سواد، شهر، ناحیه

۲۰۸۵ - سبب حمله.

بیت ۲۰۸۵ و ۲۰۸۶:

معنی 'و آن چیزی که در سرفروشت نام من - آن شهرست با من که برای تو خوانده و تعریف

نکرده ام اما قصه بسیار عجیب است، اگر گردم رؤیایی بیشتر از این درباره عیب سیاه پوشی خودم و آن شهر

چیزی نخواهم گفت.

۲۰۸۷ - رحمت بر خورستن، وسایل مسافرت را آماده کردن.

۲۰۸۸ - عود، اسرار، حجت کردن، خواندن

۲۰۸۹ - شیدا، دیوانه

۲۰۹۰ - بیدق، پناه، شصت

بیت ۲۰۹۰ و ۲۰۹۱:

معنی در صفحه شطرنج از هر طرف که ممکن بود سرانجام را جو می بودم اما هر فریبی ندیده بود

و حتی نقله رفتن با کینه هم ممکن نبود.

توضیح: نظامی اصطلاحاتی از بازی شطرنج در آثار خود آورده این اصطلاحات نشان می‌دهد و از بازی شطرنج آگاه و در بازی کردن آن مهارت داشته است.

فررین - مهره شطرنج که به آن وزیر نیز می‌گویند.

۲۰۹۲ - اندیشه: فکر، اسباب معنی آرزو.

۲۰۹۴ - پادشا: احتیاط دلو و در آن فایده نبود و زن بر کار خود پادش بودی.

کشمب الاسراج ۱ ص ۶۲۵.

۲۰۹۷ - از مشک علم بر کشیدن: جامه سیاه پوشیدن

۲۰۹۹ - تحت به تحت: تخته بر تخته، طاقه طاقه

۲۱۰۱ - نظر صاحب: دقت کردن.

۲۱۰۴ - کلاه دار کلاه داره. پادشاه، نظامی اسباب کلاه دار ر در معنی کسی که کلاه پادشاه ر نگه

میدارد بکار برده، عبارت دیگر در معنی وحشیکار، آورده است.

کمر بستن، آمادگی شدن، همت گماشتن

۲۱۰۵ - نقدهای دوتازه: سکه‌های براق و خوشرو، شاد کننده

بیت ۲۱۰۶:

معنی: وجود تو را که مانند آهن (سیاه پوش) بود زرانده کردم.

۲۱۰۷ - رپاروی: سکه زر، سکه شادی آور

۲۱۰۸ - صید کسی شش، فریفته و مطیع کسی شدن

۲۱۱۰ - برگ، زاده و توشه.

۲۱۱۱ - در نورد آوردن: عمل آوردن، کارستن

۲۱۱۲ - آرزوی بهمن: عذیبی که بهمن دوست دارد (کنایه از افشا کردن راز سیاه پوشی)

نظامی طرح آرزو ر معنی هدا بکار برده از آن جمله در همین کتاب آورده

از سسی آرزو که مرخوان بود آن نه جوان بلکه آرزودان بود

(بیت ۲۲۲۵)

در بیت بالا آرزودان را هم بمعنی جای عدا و سرفه بکار برده است.

و در شرحنامه گوید.

ز جو نهی زردین شود حاکم زرد

چو برگ راز برگ ریران شاخ

نکرد آرزو با معادل مکس

بر آن مآله جوان سوآرستند

سفرمود خاقان که آرند خورد

برو ریخت شاهه برگگی فراح

در آن آرزو گاهه فرخار دیس

بهشتی صفت هر چه در خواستند

(شرفیه چاپ شه روی ص ۲۸۴)

در مخزن الاسرار گفته.

ر آروزی داشته بدلی بداشت کر دو جهان هیچ بدندان بداشت

(بیت ۹۲۷)

نصرت‌الدین اسعد گزگانی «آرزوه» را معنی عذاب‌کار برده و گفته است

همدون پستهای پادشاهی دو شهر مانند انار پارسایی
به لهر و آرزوه سوغ بودند در هر کس به سکی سرگشودن

(نویس و رامین)

در مصباح الهادیه گوید:

از عیب پدید کرد جوانی آراسه همچو بوسنایی
موجود بحکمت انهی بر جوان همه «آرزوه» که حوامی
گفتا که طعام روح پرور ریس حول بدهان همی حور

ص ۳ و ۴

ابو نعیم بیهقی گوید: «از آن پیران حیوه و خوردبیه و آرزوده حواسی ص ۱۱

در کتاب رونق‌المجالس هم «آرزوه» بمعنی طعام آمده است

پس عارف را در دما همچنان باید بودی که که دلا شیر حواره که شیر دایه همی خورد و در بر مادر همی

دارد

چنین دید غارب را و ردوی از دما همی خورد و در بر عقی همی دزد که آن بجای صدر است

(ص ۱۲۲)

در حوامع‌الحکایات نیز آمده: «بن ساعت که می خواست به دیت شد بیرون آسم درحرکی دارم پسیح

ساله دامن من بگره و آرزویی خوش است (ص ۳۷۸)

حکیم ابوالقاسم فردوسی «آرزوه» را معنی غذا آورده است.

چنین دلا پاسخ که از پیش خورد مگر آرزو بلاز گردد بدارد

(ج ۸ ص ۲۷۰)

۲۱۱۲ - سخن از هر در فرو کردن: از هر بانی سخن گفتن

۲۱۱۸ - جدولندی، بزرگی و پستایی معنی سعادت آمده است

کهر بیدی، سنگی، خدمت.

۲۱۱۹ - کم عیار، کم ارزش، ناچیز

که یکی از دو صفحه ترازو که سنگ و جسر قرار دهند.

۲۱۲۰ - حواجه: بزرگ، سرور

علامی: سنگی

۲۱۲۱ - ورن دانش، قدر داشتن

سنگ داشتن ارزش داشتن.

توضیح درباره سنگ بداشت یعنی ب اندازه کم ورن است که اگر در ترازو قرار دهد کپه

مصرف نمی‌شود و به سنگ بدهن در کپه دیگر احتیاجی نیست.

۲۱۲۲ - گر شبه ، اشاره به چشم و ابرو

۲۱۲۳ - نقد خلاص : دیار و درم حالص و ندام عیار .

۲۱۲۵ - نازش : بی بیازی ، بزرگ منشی .

۲۱۲۶ - راندن : اسهال دادن ، سفر کردن .

بیت ۲۱۳۷:

معنی : مرد فصاحت و قوتی که این صحاح را بشیو از سخونت معلایمت گرایید ، (گرگ بود و لڑخوی
گرگی دور شد و به خوی گوسفندی گرایید ،
۲۱۳۸ - رمیده دل ، شیفته ، (در فرهنگها نیامده است)

بیت ۲۱۳۹:

معنی : وقتی که شب زمینی را سیاه پوش کرد و هو تاریک شد بحدی که کسی کسی را نمی دید (انسان را
بردمت چشم دور شد) .

بیت ۲۱۴۲:

معنی : گفت بر حیرت ناری نور در آشکار کم و صورت شان داده ر شان بدم

۲۱۴۵ - بریدن (بفتح اول) ، بردن .

۲۱۴۶ - در بقاب شدن : از چشمها پنهان شدن .

۲۱۴۸ - جلوه کردن : خود را نشان دادن .

۲۱۵۱ - دم (بفتح اول) نفس ، سحر

حالی بی درنگ

معنی : چون شخصی بی عیب دیدم ، بی درنگ در آن سبب نشستم

۲۱۵۳ - نواگرفتن : آرمیدن ، چاره یافتن

۲۱۵۴ - چیر مار : چیر سازنده ، موحات گرفتاری ر فراهم کننده (به حیه گر و حیه مار هم میگویند)

دارد .

چیر باز : بازیگر

۲۱۵۵ - کیمیا سازی : جادوگری ، بزرگ

۲۱۵۷ - مهجور دور شده .

۲۱۵۸ - حره (بضم اول) : ده ، قریه

گردن حرد : گردن حرد شده ، شکسته

حریمت (اصناف تشبیهی) : تحت را به حریمت کشیدن و حمل کردن تشبیه کرده است .

حریمت شد و رس را برد حرب المثل بوده است . ظاهر کسی که بر خیر سوار بوده و به دهی می رفته

و میان راه هر توفسی می کند و او را بر زمین می راند و توار می کند و رس (عنان) را می برد شخص زمین

حورده با گردن شکسته عازم ده می شود

۲۱۶۰ میل: ستون.

ربر دین (منح نا) مالا دین.

معنی سون بقبری بلند بود که اگر کسی مالای آن نگاه می کرد کلاه از سرش می افتاد اگر بطرف آسمان عمودی نگاه کنم کلاه از سر می افتد

۲۱۶۱. گروه رهن به بند رسیدن متوقف شدن. کشش طناب پایان رسیدن.

۲۱۶۲ - معنی من زمین و آسمان

۲۱۶۳ - میبایست * نشاء عذاب.

خان ساق رسیدن بهر گاه مشرف شدن، زحمت افتادن.

رهره شکاف برسان (صفت فاعلی در معنی متعربی).

بیت ۲۱۶۶

معنی دم جر آب ندانست که به لای سرم نگاه کند و کسی را جرأت بود که بزیر نگاه کند.

بیت ۲۱۶۷.

معنی از ترس چشمانم راستم و عاخری در پیش گرفتم
کشیده بر آورده مباحه شده. صفت برای میل

بیت ۲۱۷۱.

مرعی که مانند کوه بود آمد و بر سون نشست از آن مرغ نالم اندوهی آمد (دلشنگ شدم).
بدن در - معنوی بواسطه در میان دو حرف آمده (ب ... در)

۲۱۷۲ - کشیده معنی * در آن منقلب دراز

معنی سوارش چون ستونی شد بود و با مانند کوه بی ستون بود و دهن آن پرنده چون عازی در میان
آر کوه بود

بیت ۲۱۷۵

معنی هر لحظه بخاریس خودش رعیت می کرد و من پره های خود را با مقدار جستجو می کرد.
گزارش: جستجو (مهرنگ معنی همین است را شاهد آورده است)

بیت ۲۱۷۶ و ۲۱۷۷:

معنی وقتی که بیخ پرها را می جازید صدمی پر را سوار شد میوز می ریخت و هر پری را که
گردافشانی می کرد بر زمین مافه مشک می ریخت.

۲۱۷۸ - سرین مالای سر

معنی آن مرغ در بالای سر من بود و بحواب رفت بود من مانند عوفه شده در آب که چشمش در حال کمک است به او نگاه می کردم.
۲۱۷۹ - بحجیر شکار

بیت ۲۱۸۰:

معنی و اگر صبر کنم این جای بسیار خطرناک است، بین محنت و آفت برار گرفته ام، محنت در بالای سر من و آفت در زیر پاهایم. از مرغ می ترسم که شکارم کند. و از زیر می ترسم که بیفتم.
۲۱۸۱ - دم سردی کردن؛ نامهربانی کردن؛ دشمنی کردن.
۲۱۸۲ - اسباب اسباب دنیا؛ جامه و دیار (مقصود هدایایی است که به مرد قصاب داده بود).
۲۱۸۴ - خطرگاه؛ محل خطر
۲۱۸۵ - بانگ مرغ؛ بانگ خروس.
هنگام بانگ مرغ؛ صبح.
رمیدن؛ حرکت در آمدن.

بیت ۲۱۸۵:

معنی رفتی که صبح شد مرغ و حیوانات وحشی از لانه هایشان برای بدست آوردن طعمه بیرون می آمدند و حرکت آمدند (از میدان؛ در مقابل؛ آرمیدن؛ نگار برده و نظر می رسد که معانی این دو مصدر را صد هم می دانسته است).

بیت ۲۱۸۶:

معنی: دل آن مرغ هم از توف کردن سیر شد و حرکت گرایید.
۲۱۸۸ - پاگرد کردن؛ پای ر جمع کردن (مرغان هنگام پرواز پاهای خود را در زیر جمع می کنند و بلند پایار در امتداد بدن می خوانند).
حاکمی؛ کتابه از انسان.
۲۱۸۹ - مسافر سوز؛ مسافر سوزنده؛ موجب رنج مسافر
۲۱۹۰ - بر سر مار وانه ...؛ آسمان بر سر مار روان شد یعنی وقت سپری شد.
۲۱۹۱ - با سایه هم شمتی کردن؛ موقع ظهر درجایی شمتی (انها موقع ظهر است که آفتاب بر بالای سر ما قرار می گیرد و ما با سایه خودمان هم شمت می شویم).
معنی: موقع ظهر شد و مرغ کم کم بیان میل کرد.

بیت ۲۱۹۲ تا ۲۱۹۴:

معنی به سازه بندی لك بیره که بر من فاصله داشتیم. بدم بر زمین سبزه ای رنگ حریر کشیده شده بود و بوی عطر گیاهان و گلها همه جار فرا گرفته بود و من به آن مرغ سبز دعا کردم و دستم را از پای مرغ

رها کردم و به میان سیره راز نهادم.

لحظه نوکیلی است از عطرهای مختلف عود نادری، لادن، مشک، کافور و رنگر عطریات که در آنها گوی ماندی می سازند و می بویند در دجیره حواری مشاهی آمده و در عطرهای لحظه معدن و عالیه نیکار پدید داشت.

بیت ۲۱۹۵

معنی: در دبی گرم و امیدوار چو برق بر زمین افتادم در میان گلها و گلهای نطف قرار گرفتم

بیت ۲۱۹۶

معنی: یک ساعت تمام همان حالت ماندگی پایبدم در دلم اندیشه های نه پیداشده بود
۲۱۹۷ - ماندگی: حسنگی.

بیت ۲۱۹۹

معنی: بهی دیدم که آسمان در برابر آن مانند زمین بود (و آن «ع سیر بمنزلة آسمان بود) غبار و کودکی انسان حاکی به آنجا بر میخیزد.

۲۲۰۰ سیره بیدار: سیره شد و حیدان.

آب حفته بود آب آرام و بی صدا حرکت می کرد

۲۲۰۲ - جعد: دوی پیچیده

۲۲۰۳ - مرینس: مکنس.

۲۲۰۵ - در خوشاب در آبدار

عقب و در خوشاب کنایه از سگریره های چشمه

۲۲۰۶ - حصار پیرویه: آسمان آبی.

معنی: چشمه آبی بود که آسمان پیرویه رنگ را آن چشمه آب و رنگ گدایی کرده بود. معنی آن

چشمه در آب و رنگ سار می تر از آسمان بود

۲۲۰۷ - دم سیم: پون نقره کنایه از بولت های ماهی نظامی بولت ماهی: ددم ماهی معبر کرده

ست

سرع ماهی در مگر آگ می است

کانت ماهی درم ماهی است

محرر الاسرار بیت ۱۷۵۴

سیمک: جیره، آب معدن کنایه از آب چشمه.

۲۲۰۸ - ساح: در حسی است معروف

حدنگ: در حسی است سار محبت و محکم که در زیر سازی و زیر اسب بکار می بردند و بر

حدنگ و زین حدنگ در ادبیات معروف است

بیت ۲۲۰۹:

معنی . درختان حسنگ از سنگهای یاقوت آنها رنگ گرفته و سرخ رنگ شده بود.
 ۲۲۱۰ - حسنگ : درختی است زرد رنگ مایل سرخی سیار خوشبوی .
 عود : درختی است سرخ رنگ و خوشبوی . عود را برای اینکه محیط را خوشبوی کند می سوزانند و مشک و صندل ر می نمایند سعدی گفته

صندل و صبر ضایع است ن نمایند مشک بر آتش بهد و عود بسایند

صندل بای صندل نمایند (برای معطر کردن صندل را می ساینند).

۲۲۱۱ - سرگزیت : پولی که مسلمانان بر شمار از کافران می گرفتند حزیه .
 معنی در برابر طبیعت آن باغ حور تعلیم کرده و عمار برده بود و آنجا حور بود که بهشت ، آنجا مالیات سرانه پرداخت می کرد . (معمولاً افراد ضعیف به افراد ثوی مالیات و سر به می دهند) یعنی بهشت قابل مقایسه با آنجا بود و باغ گزار آنجا بود.
 ۲۲۱۲ - ارم بهشت .

مینو بهشت .

۲۲۱۳ - گنج پیم گنج پیمایده ، گنج پیمده .

۲۲۱۴ - الحمد للهی خواندم : یشکار الحمد لله (سپاس خدای را) خواندم .

۲۲۱۵ - کحلی ، سره ای ، میاهی

معنی ، قرمزی شفق رفت و میاهی شب پدید آمد

۲۲۲۲ - بیدان اردیبهشت ماه (از ماههای رومی تقریباً معادل اردیبهشت ماه).

۲۲۲۵ - راج ریحانی ، شراب صاف

۲۲۲۶ - در دستها نگار گرفتن : خناستنی

حور به دیه . پویی که در ازای خون مقتول باز ماند گل او دهد .

بیت ۲۲۲۷:

عمل شدن شکریه بود و بهای آن برابر بود با ارزش شکرهای سردبین حورستان (یعنی اگر کسی محصول شکر حورستان را ناپود می کرد بوی ده و عرامت آن (عمل لب آن ریازوس گانی بود).
 ۲۲۲۸ - علاقه : آویزه دستند .

بیت ۲۲۲۹:

معنی شمعهای لاین پادشاه در دست داشته آن شمعها دود و بوی به داشت و مقراض برای کوتاه کردن قبله شمع لازم بود و پروانه ای هم دور آن شمعها بود .
 توضیح شمع را که از به می ساختند بوی چربی داشت و دود می داد و رفته رفته فتنه اش دغال می بست و روشنائیش کم می شد برای رفع عیب با مقراض قسمت دغال بسته ر می چیدند .
 ۲۲۳۰ - کشی : خوشی ، لذت ، بیکویی .

رصدی: خود آریی.

۲۲۳۷ - شکر پاره: پاره شکر، کنایه از شیرین معنی و شیرین حرکات.
معنی هر کدام شیرین حرکت بودند و شمع در دست داشتند آری سکر و شمع همیشه خوب بوده
است (زیرا مقدمات بر شکر و شمع و معن و شراب است).

بیت ۲۲۴۰:

معنی: رینارویان با احترام او بلند شدند گویی قیامتی بر پا شد.

۲۲۴۱ - برنج روی بند.

مورد کفش

۲۲۴۲ - لشکر روم و رنگ کدیه از روی و موی

۲۲۴۳ - برمه رجب، نفچه دمی

برمه نرم برمه رنگ شادی رنگان.

معنی روی و مویش مانند صبح دورنگ بود رحمت رومان و طرب و شادی رنگان را داشت

توصیف: رنگین به شادی و نرم آریی مشهورند. عظمی می گوید:

پا سازی آن می که در دمی و ش است معنی ده که طعم چو رنگی خوش است

شرفنامه ص ۹۸

* * *

ساحس چو رنگی عشرت نگر

رکال ارمو سرش سیر

(حسرو و شیرین ۹۶)

۲۲۴۴ - تنگ چشم باریک چشم

ننگ چشمی محل واساک

همه سروی ... همه سرو قدان از حال بودند و از نور بود (گویی او مرشته بود و رنگین)

آدمی.

بیت ۲۲۴۵.

معنی: باریکی و وقار و حیای که داشت بدست آتش رده بود معنی همه را عاشق خود کرده بود

۲۲۴۶ - بوسه بالای سر.

معنی: به سحر می که پشت سرش پیچاده و آماده خدمت بود چنین گفت: از ائمه های بیگانه کسی در

ایضا هست

۲۲۵۰ - دستگیرانه مانند دستگیران، دستگیر یعنی پاسن و دروغه که خط کاران را گرفتار

می کند آمده و در فرهنگها دیده نشد (به باری گفته بیهوش دارد).

۲۲۵۵ - رپای شمشیر شمشیر بعد از سر بای شمشیر

بیت ۲۲۵۶:

معنی: زیاروی گفت برخیز آنجا جایی تو هست آنجا محل نشستن مدگان است و توسعه بیستی و
همان هستی

توضیح: در پیشگاه امیر و بزرگان حایهای نشستن قیلاً معنی می‌شد. مقامات بزرگ نزدیکتر به امیر
می‌نشستند و حتی داشتن اجازه نشستن یکی از سیارات بزرگ بود و در دربار کسانی بودند که همیشه سرپا
می‌نهادند و اجازه نشستن نداشتند حکیم ناصر خسرو قنادیانی در یکی از قصاید خطاب بخود کرده و
می‌گوید: در جایی که مطرب و قاصر اجازه نشستن دارند تو اجازه نشستن نداری و باید سرپا بایستی، شایسته
است این زبان ریاده گوی خود را ببری و امیری را مدح مکنی.

تو برپایی آنجا که مطرب نشیند سرگرد گسر پسری رهبان جبری را

ادیوان ص ۱۱۴

در تاریخ بهمنی آمده که عده‌ای در پیش سلطان می‌نشستند و عده‌ای می‌ایستادند.
امیر بنرمود تا نفع کوتوال را با حجت و بوالحسن ناصر که ساخت برداشته نشانده و دیگران
و بر پای داشتند (صفحه ۲۴۱).

و سلطان مرتجب بود در آن رواق که پیوسته است بدان خانه بهاری و آلتوتاش را شده در دست
و است تحت و امیر عبدالدوه بوسف عم را برار نشانده و اعیان و محتشمن دوست داشته و ایستاده (تاریخ
بهمنی ص ۵۷)

پیش از انقلاب جمهوری اسلامی در دادگستری (نشسته) امتداری محسوب می‌آمد و قاضی نشسته مزینی
پیش از قاضی ایستاده داشت.

۲۲۵۸ - دست پرورد، دست پرورده.

ریح هری: هری نا هنر

۲۲۶۱ - نفیس: منکه شهر و سماء معاصر سلیمان بن دارد که به ملاقات او رفت. در روایات وی همسر
سلیمان معرفی شده.

سلیمان بن داود پادشاه یهود (جلوس ۹۷۳ هجرت ۹۲۵ ق م) وی پسر و جانشین دادود بوده و در
اسلام از انبیای سی اسرئیل محسوب می‌شود.

تحت بلعین گفته‌اند که نفیس منکه (سماء تحتی) داشت و نرمان سلیمان دیوان آن تحت را پیش
سلیمان آوردند و سلیمان تحت را از آن خود نمود.

۲۲۶۳ - به یاد رفتن ارزش نداشتن، معبد فانیه نبود.

فسون خواننده: کسی که درس جادوگری و فسون خوانده است.

۲۲۶۴ - نشست و حساب: کنایه از هم صحبتی و معاشرت

۲۲۶۵ - نهی: بدرومی، سر، راز.

بیت ۲۲۶۶:

معنی: گفتم که هیچکس لیاقت همسری تر ندارد فقط سایه او همسر نو است. معنی می‌تواند تا تو

یکی شود و هم ستر گردد

۲۲۶۸ - سره مرد 'مرد بی عیب' (در اصل مرد سره - اضافه وضعی بوده است)

۲۲۷۴ - صبر سرشت : خوش نوبی و اشتها انگیز

بیت ۲۲۷۵:

معنی شده از آن پیرو، بهره و زنده می‌برد و از کاسه‌های بانو، جز انسار پیرو می‌گرفت.
توصیح معتقد بودند که رنگ، پیروهای و سر بینایی چشم را تقویت می‌کند و با قوت معوی در
نسب.

۲۲۷۸ - روانه شد معنی می‌نگرددش در آمد (معجز باعتراف است و معنی)

در باقی شدن، تمام شدن، متروک شدن.

سفته دُر : دختر باکره

۲۲۷۹ - دُر سفتن : سخن گفتن.

ترانه : زیباروی.

ترمه : سرود

۲۲۸۰ - میدان گشایش مگر دُر افتاده، روان گشت

دایره سنی : دست در دست هم دایره‌وار حرکت کردن

پویه : حرکت موروث.

۲۲۸۲ - دسیرد : عارت، دست دراز کردن سوی چیزی

۲۲۸۳ - وقایه : روسری، حجاب.

وقایه شرم (اصاف تشبیهی)، شرم به وقایه تشبیه شده است.

۲۲۸۴ - رطلی : کنایه از ماده حواری (رطل + ی است

حرا : سیاه مسه

۲۲۸۵ - باز گفت : اعتراض (در فرهنگ پامده).

بیت ۲۲۸۶:

معنی هر چه او بیشتر ممکن می‌گفت، من بیشتر بوسه می‌زدم.

بیت ۲۲۸۸:

معنی : بوسه‌اش لیدویر شدم و سیر راز و نیاز کردم

بیت ۲۲۹۳:

معنی نام تو ترک‌ناز است جای شگفتی است که لقب من هم بر کنار است و کلمه ترکی در نام داری و
من هم ترکی دیگر در لقب دارم.

۲۲۹۶ - هندوان را به - هم‌ها را از دهن برداییم.

بیت ۲۲۹۷:

معنی در اشاره چشم و ابرویش چاره‌ای یافتیم تا آن دوری (یعنی منع بوسه) از میان برنجید و بوسه رسانی مجاز باشد.

۲۲۹۹ - بازکش آینه که تحمل ناز کند.

۲۳۰۱ - کار از دست رفتن بی‌حیاط شدن

بیت ۲۳۰۲:

معنی خون در جگر بمجوش آمد آجنانکه صدای جوشش خون بگوش آن رباب‌روی رسید یعنی سخت تحریک شده بودم و او این مطلب را درک می‌کرد

۲۳۰۳ - رنگ آسمان تراشیدن کار بی‌نتیجه و بی‌فایده و بلکه معال کردن.

بیت ۲۳۰۶:

معنی رفتی که طبیعت بر تو عصبه کرد و توانستی با خود بر آیی با یکی از این سوپرویان آتش روشن شدن.

۲۳۰۹ - کز حوروش کنم خفای او را از حور - حالی می‌کنم جی او را از گروه حوردم جدا می‌کنم.

۲۳۱۲ - تشیع: به‌گویی.

مرکبه: اسب، اینها بمعنی بازگشت و خدمتکار آمده است.

بیت ۲۳۱۲:

معنی شهوت نوانسکین دهد و ما هم بی‌آبرو نشویم. (آبرویی برای جوی ما نگذارد).

۲۳۲۰ - کشی: خوشی، حوری.

۲۳۲۲ - چست: حور.

۲۳۲۳ - قصر ننگ‌مار، نصیری که ورود به آن مشکل است (به معنی بودن محل هم ایهم دارد)

چون هم وزیر... * مانند نوای هم وزیر که با هم کمال می‌یابند با هم سازگار شدیم

۲۳۲۵ - یاقوت ساز: دارای آرایش یاقوت یا قویی

عسر سوز: عسر سوزیده در ترکیب شمع بقفاری عسر بکار می‌بردند تا مجلس را معطر

گرداند.

۲۳۲۷ - چو گل در سده: به‌ش مانند گل و جامه‌اش مانند ییلا بود

۲۳۲۸ - صدف: کنایه از آلت تناسلی زن، در لپس و مجنون گوید.

بود از صدف دگر قلیله ناسعه دریش هم طسویه

۲۳۳۰ جو سخت بی برحاست مخصوص را (برحاستی اندن) به معقول برحاستی سخت تشبیه کرده

است.

مدار (صورت اضافه) و مدیل

۲۳۳۱ - غسل گاه: محل شستو

آمدن - حوص

۲۳۳۲ - عرض برد عادت، مدار.

۲۳۳۷ - گل خشک: گل بدون جمعیت و بیارویان، گل خالی

گللاه تر: موی کاکل که با گلاب شسته شده و خور تر بود.

۲۳۳۹ - آهوی شب (اضافه تشبیه): شب را به آهوی که داری مثلک است تشبیه کرده است

ماه گشای گشتن، کتابه از افشاندن مثلک سیاه رنگ و خوشوی

صدفی شد، سیاه شد.

بوصیج بیرون صدف پوسته ای است به رنگ که در گذشته برای درویشان کنشکول می بردند. اما

داخل صدف سفید و براق است. بنابراین صدفی: با توجه به بیرون صدف بعضی سیاه رنگ و با توجه به داخل

صدف سفید رنگ خواهد بود. نظامی به هر دو معنی یعنی هم به سیاهی و هم به سفیدی بکار برده است

درسی و محزون گوید

مسود ر صدف دگر قبله مسافت دریش هم طوبه

(بیت ۸۵۹)

در سال ۲۳۶۸ همین کتاب همین معنی آمده است

شب چون صدف ر سیاه پشی با مدهی و ما گرفته کشتی

(بیت ۲۵۵۴)

مجنون ر دو دیده صدف رنگ می ریخت سار در بحر سنگ

(بیت ۲۵۵۶)

در محزون الاسرار گوید

دشمن نوست این صدف مثلک رنگ دیده پر از گوهر و دل پر بهنگ

(بیت ۱۵۰۷)

در خسرو و شیرین گفته:

درین مشکین صدفهای نهانی سار درها که بی از معانی

(ص ۲۲۵)

و صدف را برای تصویر رنگ سفید در این سه بکار برده است

وان کسب سد گهر فشانده هم چون صدف سپید مانده

(بیلی و مجنون بیت ۴۴۵۰)

صدف بود گفنی مگر ماه چرخ درو عالیله مسوده عطار کسرخ

(شرفنامه ص ۲۵۲)

در صدای صبح بدست صفا عالیة بوی تو ساید صفا
(محرران اسرار بیت ۲۵۲)
حال چو عودش که جگر سوز بود عسلای صدف رو ز سود
(محرران اسرار بیت ۱۷۰۴)

۲۳۴۰ - عماری مهد کجاوه.

عماری حواب (اصاله تشبیهی). حواب به عماری تشبیه شده.

۲۳۴۲ - آب گل: گلاب.

۲۳۴۴ - لغت ناز: ناز بگر عروسکها، عروسک ناز

۲۳۴۵ - تخته زر: شوشه زر، شمش زر

نحت پونش روتحی

۲۳۴۶ - انگشته شش: برپاشش.

ساند: جامه.

معنی: جامه‌ای از حریر را چون چتری بر بالای نحت بستند.

۲۳۴۹ - معم: از هاین ترک که مسکن آنها در ترکستان شرقی میان ست و چین و فراتر است

عروس معنی: ربابی ترک زبان، عمار مصرع دوه به عروس عارنگر هم ابهام دارد

بیت ۲۳۵۰:

معنی: تخت از اوزبیت و آراسگی یافت نظیر گفته معنی؟

سرورها سارابند وقتی خوب رومان را تو معین فن چنان خوبی که ریورها بیارایی

(دیوان ص ۶۵۷)

بیت ۲۳۵۱:

معنی: جرو عایان بحساب پیامم معنی مرا جستند و پیدا کردند.

۲۳۵۲ - بر سر: اصده بر آنچه که قبلاً بود. علاوه

۲۳۵۴ - بیا: آتش، عدا.

معنی: عداوتی که در حور ساط عدا بود و در خورنده شادی و ایجاد شاد می کرد چندی.

نوصح: عداوتی که در آن رهران بکار می بردند. غلب شاد آور می شد.

در شرفنامه گوید.

در آن مویه رهران دیر شد که چرن، رهران شادی انگیز شد

(ص ۲۲۶)

سمودت گساین ز عهران گونه خاک کسد هرد را بی سبب حصد هداک

(ص ۳۶۶)

علاوه بر عطر و رنگ طبیعی، شاد بختی عهران سب گران نیستی این گیاه شده است.

۲۲۵۷ موش شیرینی -
نوش گوار: خوش گوار -

بیت ۲۲۵۸:

معنی: عشق با ناله همدست و در نتیجه بیرون آمدن می.

بیت ۲۲۶۱:

معنی: چشم و ابرو ناراض و خدمتکارانش شاره‌ای کرد و آب از کنار و دور شدند.
۲۲۶۲ - تاب، گرمی، حرارت

بیت ۲۲۶۳:

در مصرع اول دو تعریف بهینه است: ۱ - دستم را چون دلف او بر کمرش بدم
۲ - رلش بلند بود و تکمر می‌رسید و بکمر او دست برده بود پس هم از رلف او پیروی کردم.

بیت ۲۲۶۶:

معنی: قاریده است محبتشم گونه خواهد بود، و حشمت از بدگی خواهد کرد.

بیت ۲۲۶۷:

معنی: آبرو رهنده بیروشی می‌افتد، ابو الفتح سنی گوید
لکل نسبی ادا ماتم بمصر لایع مطلب العیشی نسل
نویسه ابو الفتح شاعر قرن ۴
(هر چیز که نکمال برسد معصیان می‌پذیرد، پس نسل محو می‌شود و فریفته شود).

بیت ۲۲۶۸:

معنی: عرق شده و پاشیده ام.
۲۲۷۰ - در برنجیر کردن: در را مارنجیر متنی
رنجیران (رنجیر + ی نسب + آن جمع) دیوانگان
حاجانی شروع می‌کند به سلسله پیچان را در معنی رنجیران = دیوانگان، تکرار کرده
تا سلسله ایوان بگسست مدین را در سلسله شد دحله چون سلسله پیچان
می‌گوید: ر وقتی که رنجیر عدس انوشیروان از ایوان مداین گسسته شد دحله از بر واقع شده و
مانند دیوانگان شد

بیت ۲۳۷۳

نظمی با برکنی مفادۀ نزدیکی و مباشرت اشاره کرده است

بیت ۲۳۷۴

اشاره به مباشرت و نزوم آن.

بیت ۲۳۷۵

معنی یکمی که کشته تو است (در گلو) تر دارد آب مده ریرا آب در ده سو وجود دارد بید

به نشگان بر می

ده در گلو کنایه از کشته و کشته کنایه از عاشق است (کنایه بدر کنایه

توصیح ده در گلو یعنی کسیکه بوسیله ده حفه شده و مرده در تاراج بییقی دستانی آمده که پیلان
 سکنیکی با استفاده از پشت میں آن را در کنار درخت حرما می بر مردی نگهبان داشت و بر درخت می رفت و
 حرما را عارت می کرد پیر مرد شکایت کرد و چون ظلم فیدن عند سلطرا مشاهده افتاد دستور داد که ده در
 گلویش کنند بییقی از قول آلتوتاش گوید. منظمی بدر سری پرده آمد و بحر و شبد و بوب مرا بود و من
 بیرون حرگاه بودم «بارم و «سیر و شمشیر و کس و ناچج بودم. امیر بر آواز داد پیش رفتم گمت آن منظم
 که حروش می کند بیار بیاوردم او را گفت از چه می بانی گمت مردی درویشم و سی حرما دارم لك پیل را
 بردیک حرما من می دارند پیلان همه حرما من را بایگان می ببرد الله الله خداوند فرما و صد امیر
 رصی الله عنه در ساعت بر نشست و «دو علام سوز و وی بودیم بر تنیم و منظم در پیش از اتفاق عجب را
 چون بحرما من رسیدیم پیلان را یافتیم. پس بر این حرما من بسته و حرما می میرد و آنگاه نه که امیر بر دور
 پستاده است و ملکت الموت آمده است بحرما من امیر به ترکی مرا گفت ره کمان جداکن و بریں رو و از آنجا
 بر درخت و پیلان را بره کمان بیاور من رفتم و مرد بحرما من بودند مشغول چون حرکت من شد باز بگرست تا
 بحر و شبد بحیدر رسید و رسیدم و بر او را گرفته و آهنگ ره در گردن کردم و حفه کردن کردم وی جان را
 آویختن گرفت و بیم بود که مرا بیدستی امیر سید و براند و بانگ به مردك بر برد چون آواز امیر شنید از هوش
 شد و سست گشت و من کار و تمام کردم میر فرمود تا رسی آوردند و پیلان را بر رص دستور بپسند و منظم
 ر هرار درم دیگر سواد و درخت حرما از وی خرید و حشمتی بر رنگ افتاد چنانکه در همه روزگار امارت او
 ندیده و شنیده که هیچ کس را ره ره بود که هیچ جای میی نصیب از کس نماندی و چند بار پست قسم و
 پیلان بر آبی درخت بود» آخر رسن بیرینده و مرد از آنجا ستاد (ص ۴۵۰).

۲۳۷۷ - آب من (در مصراع دوم): آبر و حیثیت من

بیت ۲۳۸۰

نظم پوشیده به مباشرت و نزدیکی اشاره کرده است

بیت ۲۳۸۲

معنی فرص می‌کنم بر می‌ترشد حی شسته و پریده به خربنگ افزاده و نه حنك دریده شده است معنی
 صلاً نه‌افق بیفتاده، و خربنگ افزاد و حنك دریده شدیه صرب الفمل است.
 ۲۳۸۳ - نعل بر آملی بودن در خط آردو بی‌تاب شدن و حرکت در آملی.
 ۲۳۸۷ - برد ناحتی کنیه از بازی کردن، مباشرت
 ۲۳۸۸ - شیر مرغ جمن کاری را که انجام آن معذور نیست ظلمین
 ۲۳۸۹ - دست آوردن دست «اریدن»
 ۲۳۹۰ - رطله شب دوس جیره شب گذشته معنی امشب هم مانند شب گذشته بازویی و همراه
 نو می‌کنم

۲۳۹۲ - قر نعل: گلی است سار خوشوی
 ۲۳۹۳ - حوی خوش: جوی آب رلال.
 معنی منظور نظامی است در آب لان هم معنی ریده می‌شود و هم ماه آسمان. ماهی امی نور.
 بدست آوردن ماه آسمان را معنی توان از آب گرفت معنی کار محال است

بیت ۲۳۹۱:

نظمی در بیت داشتی همسر - دو کرده است در سرودن این بیت و شاید در مدتی که مشور
 هفت پیکر را می‌سرود همسر نداشته و همسرش را از دست داده
 ۲۴۰۲ - دست مد کردن بازی کردن.
 ۲۴۰۴ - جامه گارر شوی کردن جامه را سفید کردن، از صبح و سرور آفتاب کانه آورده است
 صبح رنگر
 سوی کوره، اینجا حمزه رنگرزی را داده کرده است.
 معنی دور روشن شد و سوی شب صبح شکست، معنی رنگ ساهی از بین رفت
 ۲۴۱۰ - مسد - شست‌گاه، تکیه‌گاه
 ۲۴۱۱ - دل انگیزی: شوق و وعیت
 «از تیر شدن رونق نافت» رونق داشتن
 ۲۴۱۳ - هم آشیان: کنایه از هم بستر

بیت ۲۴۱۶

معنی همه کامها برای من مهیا بود این از محب و طالع من بود که این وضع را برای من فراهم کرد

بیت ۲۴۱۸

معنی با خود دایک خوشی ربا، داشتم مداسم و رند، جویی کردم و رین دفن حومی در سب شدم.
 ورق از حرف شستن: حرف را از ورق شستن بقاء کردن، او نیز برد، ردودن.

۲۴۲۰ - طره 'موی پیشانی'.

عبرین طره سرای سپهر کتابه از شد.

بیت: ۲۴۲۰:

معنی: شب طره ماه را با خورشید دورانی کرد (ماه از خورشید کسب نور می‌کند).

۲۴۲۱ - تازه روی، طراوت، تازگی.

بیت: ۲۴۲۱:

معنی: صدای بهم خوردن زیر دست و پای زیارویان همه جار فراگرفت.

۲۴۲۲ - سبزه در دست 'برجستگی کف دست' را سبب گویند.

نار در سبزه کنده بر نارستان

۲۴۲۳ - خلق گشادن 'گفتگو کردن'.

بیت: ۲۴۲۲:

معنی: مانند شبهای گذشته شمع‌ها پیش و پس‌شان را روشن می‌کرد سخن دهن، رکنار نگذر ریرا

شمع همیشه در پیش می‌باشد همه روی به شمع می‌نشینند (انظامی خطاب به خود می‌گوید: تو گفتمی شمع در

پس داشتند این سخن ائمه است، ریرا شمع همیشه در پیش است.)

۲۴۲۴ - پرده خوانستن، سرود خواندن.

پرده‌داران، حاجیان - بیجا مراد از پرده‌داران، نوازندگان است. ریرا پرده موسیقی را در اختیار دارند.

بناز نشستن: برای زدن ساز بنشیند

۲۴۲۵ - صرف (یکسر اول)، خالص

صرف از جوانی رنگ: شراب لعلی، شراب ناب.

راست کردن: آماده کردن.

۲۴۲۶ - حرف: راییق

بیت: ۲۴۲۳:

معنی: در طرف راست خود مرا جای داد.

توضیح: در طرف راست بررگان نشستن يك نوع اعتبار و نشانه احترام بوده است.

صاحب تازیانه بیهقی گوید: او حوچه (احمد حسن میمنی) میر حسنك را، هر چند خواست که پیش

وی نشد نگذاشت و بر دست راست من نشست و دست راست حوچه بوالقاسم و بومهر مشکان را نشاناد

هر چند بوالقاسم کثیر معری بود ماحرمش سعت بررنگ بود و بوسه بر دست چپ حوچه ز پس نیز

سعت بر تاپید ص ۱۸۴

نزدیک نشستن نیز انبازی بشمار می‌آمده است. چنانکه در اسرار التوحید آمده. يك رور شیخ قدس الله

و حواله‌گیری در حائقاء خویش شعله نور سید جل مشهور سلاه آمده بود و در پهلوی شیخ شسته بود
شیخ نواله‌مس شمنی در آمد شیخ او را بر دست سید اجل نشاند سید او آن شکسته پس شیخ روی به وی
کرد و گفت ای سید شمه که دوست دارم برای مصطفی (ص) دوست دارم؛ اینان را که دوست دارد بود
حد، دوست دارد (ص ۲۳۱)

مناز طرفه راست بر چپ از قرنها پیش مأمول و مداول بوده است. گویند نزد دو حمهر پرسیدند که
چرا انگشتری را بدست چپ کسب گفت راست را راستی راست است. و در قرآنی کریم دو حد را اصحاب
الشمال و بهشبان را اصحاب الیمین فرموده است. و در اسرار التوحید آمده: شیخ یوسف و شیخ خوانی صاحب
غریب و برگزیده بود دست و سی سال محاور مکه بوده او گفت حکم این حد را که الید الیمنی لا یمس
والید الیسری لا یمس الیسری سال است ما دست است من ریم ر ف من بر سیده است الاست
ص ۱۶۷.

در کتاب ترجمه و قصه‌های قرآن می‌خوانیم

و نگاه جدای تعالی بر رسا! وی را د پش وی گردانند سعاد در دست آدم نهاد و سقار در
چپ آدم نهاد مصطفی علیه السلام را پیشانی آدم نهاد روح را در فضای آدم نهاد و پیغمبر دیگر را در
پشت وی نهاد ص ۲۸۶

در شاهنامه فردوسی گویند که اسفندیار رستم را در طرف چپ خود جای می‌دهد و دستم حتراف
می‌کند.

دست چپ خویش بر حای کرد	دست چپ می‌سپارد
چو سیده گفت بر به حای من است	چو سیده گفت بر به حای من است
به بهمن سرمود کرد دست راست	نشستی ساری از آن کم بر است.

ج ۶ ص ۲۵۳

در ارتش بیر کسی که درجه‌اش بیشتر است در دست راست همراهش که از او در درجه پایین تر است
هرکت می‌کند.

دست چپ و دست راستی بر دو اسم در معنی سیاسی از مجلس کشور فرانسه شهرت یافت در آن
مجلس مخالفین دولت در صددیهی طرف چپ می‌نمود و موافقین دولت در صددیهی طرف راست. بهمین
سبب دست راستی معنای موافق دولت و دست چپ معنای مخالف دولت معبر شد و سپس دیرت بعد گسترش
یافت و به کمیونیست‌ها و طرفداران کارگر و طرفداران سرمایه‌داری مصلاق می‌شد.

۲۴۲۶ در نشان شدن حمام لبریز شدن

۲۴۲۷ - تراوده، گیاهی است با گل‌های از عذایی

می‌درآوردی می‌ارغوانی

شیره شیرۀ نگور، نوش، اصل

به‌بوده قصه‌ای جزو دهستان دودانگه بخش صا آباد استان مرکزی از محصولات آن کشمش

(انگور) است

۲۴۳۸ واله شبته از عنس

۲۴۳۹ - دیوان (دیو + ان جمع) : کتابه از شهوت و خواهشهای معانی .

معنی : از خواهشهای من آشکار شد و دیوانگی ام ظاهر شد. تاجر این دیوانه را به طاعت بستد تا از نقش در این مانند. به عبارت دیگر « طاعت را به مشغول گرداند

۲۴۴۰ - طیزی : خوش حرامی .

۲۴۴۱ - شیعی : آشتی ، بهوس انداختن .

صرعی : مصروع ، عشی .

توضیح : صرعی و ماه بو : قدما معتقد بودند که صرمیان از دیدن ماه بواشتگی زیاد پیدا می کنند و مرعشان شدت می یابد.

نظامی در جای دیگر گفته

یا چو صرعی که ماه نو بیند برجهد گاه و گاه بنشیند

نعت پیکر بیت (۳۴۱۴)

۲۴۴۲ - سیم ساده : نقره خالص ، کتابه از اندام سعید

معنی : او در خودداری کردن سخت می شد من هم از بی تایی مست و بی اختیار می شدم

۲۴۴۵ - ستیره : لعلوج ، بالرمال .

سیرة حور : حور ستیره ، حوری بالرمال .

بیت ۲۴۴۶ :

معنی : دست دراز به آرزویش نمی رسد

۲۴۴۷ - مهر از کان برداشتن : طسم کان را شکستن و ماطل گردانیدن .

کان به مهر : به بهکارت ، بهام دارد .

بیت ۲۴۴۷ :

معنی : طسم کان را نمی توان شکست نمی توان این مهر را برداشت

۲۴۴۸ - حرم بی : رجعت حرم

بیت ۲۴۵۱ :

نادمیدن صبح شمع را خاموش می کردند

۲۴۵۲ - آب شکر : حلاب

۲۴۵۳ - پری دیدن : چن دیدن ، چن رده شدن ، دیو نه شدن .

۲۴۵۴ - بلیث گوش : بعل کوچک گوش . کتابه از گوشواره

در حرم و شیرین گوید :

رنعلکهای گوش گوهر آویز : فکندی عسده در سعل شبدر

(ص ۳۰۶)

بعل در آتش نهان می قرار گردید پس در فرسنگ معین آمده در محوم مکتوبه سم است که درون
بعل است نام محبوب و معشوق او معصی او را بوسید و آن را در آتش نگه دارد، معتقدند تا زمانی که آن
مع در آتش شد محبوب شد آدلحانه عاشق باشد و گویند برای رهایی از تأثیر این طلسم باید آن بعل را از
تش در آورند و سوراخ کند

۲۴۵۵ - ششون ماه شیخون ماهروی

کوشدن - جنگیدن، مارد کردن

۲۴۵۶ - دست داشتن - دست برداشتن، از دست دادن

۲۴۵۸ - لب دندان گردیدن - لبوس خوردن

آب دندان مریدن، بحای عهد - ترشح آب دهان را فرو بردن

۲۴۶۰ - دم سرد دادن - محض سرد گفتن، جواب رد دادن، سب آه کشیدن کسی شدن

۲۴۶۱ - بحیار - حوشنبح

معنی اگر تو یاری کنی محبت من کار آبی پیدا می کند و حوشنبحی در گرو یاری محبت است

۲۴۶۲ - بار افتادن - کناه از درمانده شدن

کار افتادن - واقعه ای در مسن، حادثه ای اتفاق افتادن

۲۴۶۴ - آهر سرین - آهر کفل

جواب حرگوش دادن - حبه کردن

۲۴۶۵ - پیر گرگ روه باز - گرگ حبه گر، کنایه از دبا

روه باز - روه مری کسوف، مکرر، حبه گر

۲۴۶۶ - شیر گیر - چون حبه شیر

پلنگی - پلنگیه، پوست پلنگ که بر روی آن نشیند

در محراب الاسرار گفته

سینه روزه چو پلنگی سوز / ناله آهوشده رجیر شیر

(ست ۷۳۲)

و در لیلی و معجون گویند

در سده پلنگ وحش راده / ریش چو پلنگی لوفاده

(ست ۲۵۹۷)

بیت ۲۴۷۰

معنی در محمل ناز تو تا سرحد یاد کردن جان می کوشم زیرا من نابوی فرشته هستم

۲۴۷۲ - پیش کش کردن - فدا کردن

بیت ۲۴۷۳:

معنی اگر شب اوب وفاداری می کردی در جهان بی نظیر بودی یعنی شب اول و تنی که گفتم با منی

از کبرگان عیش ساز و از من دست سار و رعی شدی و این شن بی وفایی است

۲۴۷۵ - ری : سوی ، طرف .

۲۴۷۹ - دُر : مروارید در بیت ۲۴۷۹ کنایه از سکونت است.

۲۴۸۱ - ماده حام : یک نوع شراب که بسیار قوی بوده است. فردوسی گفته :

نهفتن سدهو گشت جام آورید / سی معنه گسر نسبت جام آورید

۲۴۸۲ - قریب دهن ، وعده دروغ .

معنی ظاهر آگوش می کردم ، گفته او ادر دلم راه ندادم زیر بی پایه بودن سخن تو را درک می کردم.

۲۴۸۴ - سکونت آرامش

آه هم ... یعنی شہوت بر من سحت عله کرده بود.

۲۴۸۵ - بیس قریه و رای عبادان : آن طرف عبادان آبادی دیگر وجود ندارد. یعنی عبادان را به خاطر

آبادی دیگری که وعده می دهند از دست مده (صرب المثل و معروف است).

۲۴۸۶ - از پیشی مکی افتادن : ربا ده جویی فایده ر تقلیل می دهد.

۲۴۸۹ - دست داشتن : دست کشیدن ، توطئه کردن.

۲۴۹۰ - دم داشتن : ربا ده بودن ، بفس داشتن.

۲۴۹۱ - چار سیخ دوحس کشتن و دستها و پایها را مسح بر زمین دوحس (چهار پایه سحت راه پزار

میج تشبیه کرده است).

۲۴۹۲ - طع گسترده و ریگت ریختن : در زمان پیشین سفره چرمی نام طع پهن می کردند و روی

آن مقداری ریگت می ریختند و سپس محکوم را بر آن می شانند و چشمانش را می بستند و جلاد سرش را از

تن جدا می کرد. گسترده طع و ریختن ریگت برای آن بود که چون بر حومه و بر ساطح خانه نبود بکند و جدب

حائک و ش گرزد.

در تاریخ بیہقی آمده : چون بین سرای رسیدم بافم افشین را بر گوشه صدر بسته و طععی پیش وی

فرود صفا باز کشیده و بودلف شوارزی و چشم بسته آنجا نشاندد و سیاف شمشیر برده دست بسته و افشین

را بودلف در مناظره و سیاف منتظر آنکه بگوید ده تا سرش بیدارد (ص ۱۷۴).

۲۴۹۷ - گل نگین : معجونی است مقوی (اسجاس) و رحسار اراده شده است.

بیت ۲۴۹۹:

معنی : تو مرا می سوزانی و این سوزانیدن سبب رنگی می می شود زیرا اجراع وقتی که می سوزد رده

است و وقتی که خاموش است مرده بحساب می آید

منوچهری دامغانی در تعریف شمع گفته

چون میری آتش سر تو رسد رده شوی / چون شوی سمار بهتر گردن از گودن ردن

(دیوان)

بیت ۲۵۰۰:

معنی: اگر آفتاب و سور و گرمی گردش نکند و نور خود را عمودی بر من مدهد، روزها کوتاه می‌شود و شب فحطی می‌گردد (ازوری از تنگی روز تنگ می‌شود)

توضیح: آفتاب در ناستان حد اعلای بلندی می‌رسد و روزها طولانی می‌شود در سطح سب گرمی و تحریر آنها می‌شود همین بحر معنی بحری حاصه از این بحر در پایو و رستان و بهار به صورت باران بر من فرود می‌آید پس اگر گرمای ناستان باشد بر من کم خواهد بود و در نتیجه فحطی بوجود خواهد آمد. (تندی محبوه را موحه نشان داده و گفته که او مانند آفتاب است و سور آفتاب سب فراوانی نعمت می‌گردد)

بیت ۲۵۰۱:

معنی: از بوندی و مخالفت می‌پسند و این برخلاف روزی من است اما بعیری که از تندی تو کردم (بیت پیش از این را گفتم که نتیجه سوحس به فراوانی نعمت خواهد شد این مذهب عبرت‌آموزی است که سب به جواب به سع خود بعیر می‌کند)

بیت ۲۵۰۲:

اشاره است به «انوم احوال موت» * حواله نکران مرگ است

بیت ۲۵۰۳:

در این بیت به طلب مطلب علمی اشاره کرده است و آید این هست که رؤیا در خواب همان چیزهایی است که چشم انسان در بیداری دیده است، عبارت دیگر خیالات شب نتیجه رؤیت‌های چشم است که گاهی شکل معظم و معمول و گاهی نامنظم و نامعقول خیال می‌نماید

۲۵۰۴ - تیر شدن * نند و چشمگیر شدن، بُر نند شدن، در این بیت به هر دو معنی نظر داشته است

۲۵۰۵ - جوش خون: کنایه از عشق و علاقه، شهبوت.

آتش مهر: کنایه از شهبوت، آرزو

۲۵۰۶ - گره (بکسر اول): دور، کمر.

آوردن - آوردن.

بیت ۲۵۰۷:

معنی: رود بسریع در گنجینه رنم تا بوصل برسم.

آموختن: ریخت دادن.

بیت ۲۵۰۸:

معنی: آن توانه برش برای صبر کردن از من مهلت می‌خواست اما من مهلت ندادم.

بیت ۲۵۰۹:

معنی: در آدرویی که من داشتم در گفته و شانی بود رازیه و خواشید کرد و بی فایده بود.

بیت ۲۵۱۰:

معنی: سوگند خورد که خزان مال تو می باشد، مش این سخن راست می آید یعنی امشب هنگام آن

بیت

۲۵۱۱ - جهان افروز: کنیه از ماه و خورشید

۲۵۱۲ - همراه پرداختن: خزان و عارت کردن.

۲۵۱۳ - محال: ناممکن

۲۵۱۴ - کور آویر: آویر به معنای کور (مهره مثل ترکی است) کور چیزی را که گرفت را

معنی کند:

۲۵۱۵ - حارش: شوق و رعیت، شهبوب.

۲۵۱۶ - بدسته راستی دادن: سست کردن گره، مقدمات گشودن گره را فراهم کردن.

۲۵۱۷ - ستیره کاری: لجبازی، سرسختی کردن.

۲۵۲۴ - دم سرد: کنایه از آه

۲۵۲۵ - ترکاز: غارتگر (الفی که شخص مسافر برای خود گفته بود) به بیت ۲۲۹۳ رجوع کنید.

رک ناز: نام زیاروی به بیت ۲۲۹۱ رجوع کنید.

بیت ۲۵۲۶:

شب گذشته منتری و زهره را چون ماه، حلقه بگوش خود کرده بودم!

۲۵۲۷ - علاقه بد: علاقه بسته شده

نواره نند: بریده نند، پارچه از نند

گزییدن (فتح اول): گازگرفتن، بدیدن فشار دادن.

معنی: گاهی از در علاقه بسته شده را می گشودم، یعنی بوسه می ردم و گاهی پارچه نند را می گزیدم.

۲۵۲۸ - دست خوش: معام، جابره.

ازدهاست مهد کشم: مهد کشن من زدهاست سدر به مهد و ریمان را به ازده تشبیه کرده است.

بیت ۲۵۲۹:

معنی: گنج با ازدها بسیار فری دارد، آن گنج توویر و نادرست بود و حقیقت داشت این چه ریمی

سبد و جنب واکه می رسم حقیقت است

۲۵۳۰ - و موسسه ایجاد کردن نوری می جمع در ضمیر.

بیت ۲۵۳۰

معنی: من در این خیال بودم که حرکتی به آن سید سکون داده، بعضی شخصی آن را حرکت ندارد داشت.

بیت ۲۵۳۲:

معنی: چون محبت من از شیبین نهانه سیر شده بود (دستاورز دیگران را قبول نمی کرد).
ندان سبب سببم از ستون پایش آمد از آن بزم عیبی دور شدم.

۲۵۳۶ - جوش رعیت و علاقه

۲۵۳۸ - سخاوتمندی، بدون گفت و گو، بدون چون و چرا.

۲۵۴۲ - تکام، مطلوب

بیت ۲۵۴۶:

معنی: برای بدست آوردن آب حیات و سکندر رهبری عالم تا یکی شدم. (اشاره است مداستر
سکندر که نظامی در سکندریه آورده است) برای طلب آب حیات به طبقات ربوبی آب حیات را
داده او پهن ماند.

بیت ۲۵۴۷:

معنی: شکوه و ریای ماه سبب سیاهی رینه آسمان است، سیاهی شب نور را شکوهمند می کند
همین سبب چتر پادشاهان را از پارچه سیاه می سازند.

بیت ۲۵۴۸:

مهر بیست و هشتم در نظر الحوت است ماه در هیچکدام از ستارگان حوت جای نمی گیرد، بلکه از
محدودات نظر الحوت می گذرد. در شب بیست و هشتم جرم ماه سیاه و در نظر رمپین قابل رویت نیست و در
این حلقه هیچوقت صورت رخ نمی دهد نظامی این امر را فایده سیاهی محاسب آورده است.

۲۵۴۹ - جوان رویی خط در آفرین، نظرم رویی

۲۵۵۰ - سامی: مردی چشم.

معنی: چشم بومیه مر. ملک (که سیاه است) جهان را می بیند. جامه های سیاه چرک نمی شوند. بعضی
جامه های سفید رود چرک می شوند. این جامه های سیاه رود چرک نمی شوند.

۲۵۵۱ - مهور: جامه ابریشمی لطیف

بیت ۲۵۵۱:

معنی: چون جامه ابریشمین سیاه بود مهد ماه انتخاب شد
موصیغ در پوشش مهدا اغلب جامه سیاه بکار می بردند.

۲۵۵۲ - هفت اورنگ ، دباکبر ، دباصغر ،

ربر هفت اورنگ ، در جهان ، در دین .

هفت رنگ ، رر ، آبی ، نارنجی ، سرخ ، بنفش ، سرخ ، یلغور ، مه رنگ ، آبی ، فرور ، ررد را

رنگ اصلی می نامند و رنگهای دیگر بر ترکیب دو فای تمه حاصل می شود . اگر سه رنگ اصلی را با هم یکی

کنیم رنگ سیاه بدست می آید و اگر همه رنگها را با هم ترکیب کنیم رنگ سفید بدست می آید .

بیت بالاتر از صافی رنگ : غیر المثل است .

(۳۴)

۲۵۵۵ - ترزوی صبح (امام تشیهی) صبح را به ترزو تشیه کرده است ربر صبح تادی است می

روز و شب به اندازه شب سیاه است و نه اندازه روز روشن .

رر : کنایه از نور خورشید .

۲۵۵۶ - چراغ جهان : خورشید ، کد به از پادشاه .

۲۵۵۸ - وعیدی : خود آرایی .

معنی : چون گل ررد با انگشتی ررد رنگ و نگین کهرابی خود را آراستد .

۲۵۵۹ - زرفشانان : دینار ویران ، محش کتان .

بیت ۲۵۶۱ :

معنی : شب فرارسید اما شب نباید گفت بلکه حیطه ناز باید نامد ربر بری عاشقان بخون طلب شب

چون حیطه ناز و پرده سرایی است .

۲۵۶۲ - طبر رد : تند سوخته ، کد به از سخنان شیرین .

بعل : کنایه از لب ،

لعل : با طبر رد جهت کردن سخنان شیرین بر زبان آوردن .

۲۵۶۳ - عنا : سرود

۲۵۶۴ - نار بوارش

۲۵۶۶ - رنده در : رنده نارنده ، احیا کننده

طان صبرك ، طولانی به عمر تو

حدایگن ملوك : شاهنشاه .

۲۵۶۷ - سر را ربر پای کردن : سر را از دست دادن .

۲۵۶۸ - گرارش : بیان .

سره : ناسه خالص ، بی عیب .

مجمره : آتش دان .

دم خود را محور مجمره کردن : سخنان خوب و ناره گفتن .

- ۲۵۶۹ - طاق : یگانه ، بی مانند .
 ۲۵۷۲ - حرمندی : نداشتن ؛ اینجا بمعنی بی نیازی آمده است
 ۲۵۷۵ - بک نئی : ملک تن بود ، تنها بودن .
 ۲۵۷۶ - چارو ناچار : خواه ناخواه
 ۲۵۸۰ - اظه گیر : اظه گیرنده ، از اینهمه دنگران سود گیرنده
 ۲۵۸۱ - گراف : افراط و تفریط . بهبوده تعریف کردن .
 ۲۵۸۲ - غروب قرب
 ۲۵۸۴ - بونصصول : با و سر
 ۲۵۸۵ - حرم : پیرامون خانه که بدان متعلق باشد . اینجا بمعنی «محرم» آمده است
 ایار : مردی شجاع و کار دان که مورد توجه سلطان محمود غزنوی قرار گرفته بود
 محمود : سلطان محمود غزنوی .
 ۲۵۸۶ - محبوق (از مکایک یونانی) : سنگ انداز
 ۲۵۸۷ - بحای خوش بودن : وظائف خوب آشنا بودن

بیت ۲۵۹۲:

معنی : سبب اینکه طالبش در حساب رن ، مساعد بود ، دلی وصلت نکرد . و کنیزی شبیه سیر پید
 نکرد .

- ۲۵۹۴ - پردر حر : بوده حرمه
 ۲۵۹۵ - خورانهی رنای سید پوست فرح چشم : خور در زبان فارسی در معنی مهر ، کار می رود
 ۲۵۹۶ - دست ناکرده ، مکر ، دست نه خورده .
 صح : شهری است در ترکستان که مردم آن بر سبزی شهره اند
 خطا : چپ ، شمالی
 ۲۵۹۷ - عام امروز خورشید ، زیا
 مهر ساز (بکمر او) : بوحود آورنده محبت .
 مهربان سوزنده : عاشق کش
 ۲۵۹۸ - ستاره سحری : ستاره صبح ، شمری .
 معنی : ستاره سحری در برابر آو بی نور دیده میشد
 ۲۵۹۹ - سینه گوش : برده ، سده
 در ناسفته : مروارید سوراخ شده ، مکر
 معنی : مرده ی مکر آیدمان رسانی که بر فروش های آن را برابر بهای جان بحمین رده است

بیت ۲۶۰۰:

معنی : لشکر ، سواران سرح و پوشانده مروارید بود (یعنی دندانهایش مانند مروارید بود) ، تلح پاسخ

بود اما شیرین حنانه.

۲۶۰۱ - شکرریز حنانه: حنانه شکرریز بده، کنایه از لب.

۲۶۰۲ - بواله، لقمه حوراکی

بواله جگر، خون، کنایه از عم و عمه.

۲۶۰۴ - لاری، بی خیال، راحه و فارغم، درین مصراع معنی ویشی دارم، آمده است.

۲۶۰۵ - بحاس برده فروش

بیت ۲۶۰۸

معنی معلوم و شنیدن کی بود مانند دیدن، را دارد یعنی صفات خوب و از تعریفهایی که کرده بودند.

بیشتر و زیبایی او چشمگیر بود.

۲۶۱۲ - آرزو خواه: آرزو خواهند، وصال طلسم

۲۶۱۵ - آرزو خواهی، وصال طلسمی

حنان گاهی، ستوه.

۲۶۱۶ - مکاس: چانه زدن در معامله، اینجا معنی وصرار ورزیدن آمده است.

بیت ۲۶۱۸

معنی، او بد پست است و تو بر بد پست هستی این دو اخلاق با هم سازگار نیست.

۲۶۱۹ - باز دادن، پس دادن کالا به فروشنده.

بیت ۲۶۲۱

معنی کبری را که می پستد بدون اسکه بهایش، بدنی به شستن خود بهر دست یعنی حاضریم بدون.

به تقدیم کنم

۲۶۲۴ - حمام دست، ناشی، ناورزیده

«حمام دست نرد ناحش» کنایه از مشکل بودن کار است. بر مرد حمام بر طریق حساب و

پیش بینی ناری نمی کند، بلکه هر چه دستش میرسد بهره را حاشا می کند و طرف از نمی تواند حرکت های او

را پیش بینی کند.

۲۶۲۵ - دلیر حریدن، با جرأت و اطمینان حریدن

۲۶۲۶ - سرگرایی کردن اصطلاحی است در ترازوهای دو کفه که چریدن کفه، سرگرایی شاهین

همراه است.

بیت ۲۶۲۶

معنی سرانجام عشق چرید و پیروز شد و خاک در چشم دره و دست و قدرت رجعت، یعنی مادیات را

عشق شکست داد و پادشاه بدون اینکه گرانی بهار در نظر آورد کبیرک را حرید.

کدخدایی درایو، در کشف الاسرار مبنی آمده ست گفت آن وقت که مصطفی در بیامی روت
در خاندان او چندان غسل بود که در مداولات و مکار شدی و عرکز ننگ رسید و ردیف است که حضرت
او رسم و در کدخدای من شغل است باز محبت بر محبت چون کسم ج ۹ ص ۱۷۱.
در رسم پای کشیدن مفره و زیر پای ریختن. خوارگرفتن دوم و دینار را
گنبد صیم اندام فربه و سست

بیت ۲۶۲۷:

درم و دیس را حوارگرفت و آن کبرک را که از فربهی مانع گشت سبیل بود بحریه

بیت ۲۶۲۸:

ازین آرزو صرف نظر کرد (از وصال چشم پوشید) و ناریاروی زندگی آغازید

۲۶۲۹ - اهل پرده: پرده نشینان، اهل حرم

۲۶۳۰ آشکرا شیر: مظهر ستیر شده.

۲۶۳۱ - در حمت و حیر: باب مباشرت و نزدیکی.

۲۶۳۴ دم دادن: افسوس کردن، از رویه منحرف کردن یادکردن. معرور بودن کسی در سرکی

در بحال شرقی صبر المثلی است معروف دی ی بی زیر الینه بی ویر ترجمه به دیوانه ده شده و ندیش
هم تیل شده

حاجه: قلم.

بیت ۲۶۳۴:

معنی آن پیرزن آمد و سخنانی بر زبان آورد که موجب اعجاب کنیز از خدمت پادشاه می شد و کنیز
را که در خدمت ماند قلم در دست و راست نویسن بود خواست خشم بدهد و منحرف کند

بیت ۲۶۳۵:

آنچنان در نظر پادشاه عزیز شد که پادشاه بر اثر عشق و محبت علام آن کنیز شد.

صبر مفهوم این بیت:

محمود عربوی که هزاران علام داشت عشقش چنان کشید که علام علام شد.

۲۶۳۹ - عاری: زیرکی، بیجا معنی «ناقرمانی و سرافاز زدن از وصال» آمده است

۲۶۴۲ - قلعه آن در آب کرده: حصار دور قلعه را حندق می کنند و آب در حندق می انداختند تا

کسی نتواند نزدیک قلعه شود، اما اینجا مقصود نظامی تحریک شدن کنیز است.

سجیق سنگ سار، این نوع ریشه یونانی دارد و اصل آن، مکانیک بوده است.

آتش منجیق: کبابه از شهوت.

۲۶۶۳ - گل گلاب بگیر گلی خوشه، گل سوری، گل محمدی که از آن گلاب می گیرند.

۲۶۴۴ - رطب دانه : دانهٔ رطب.

۲۶۴۵ - گیاه وش : گیاه نانب.

طشت ماه : ماه چهارم.

آفتابه کنش : آفتابه دار، خدمتکار.

۲۶۴۸ - در انگیزی : ایجاد رعش.

شکرری کردن : کنایه از سخنان شیرین گفتن.

۲۶۴۹ - تسدیس : اگر یکی از دو ستاره برج سوم باشد از دیگر، گویند يك تسدیس

همی نگرند (التفهیم ص ۴۰۰).

پس مقدار تسدیس همیشه شست درجه است سوی چپ و سوی راست (التفهیم ص ۴۴۶)

آن برجی که يك مر دیگر را از تسدیس و تثلیث همی نگرند دوستی میان ایشان هست

(التفهیم ص ۴۴۶).

(توضیح اگر صفحهٔ ساعت را در نظر بیوریم عدد ۱۲ است به عدد ۲ و نسبت به عدد ۱۰ وضع

تسدیس دارد)

سلیمان و بنقیس : سلیمان بن داود و همسرش بنقیس

سلیمان و بنقیس جو رهرو در تسدیس شسته بود یعنی با کمال محبت دو کنار هم شسته

بودند.

۲۶۵۰ - گشاده از پیوند : مست و بی حس.

۲۶۵۲ - شناختنی (شناختنی به ی یافت)، شایستهٔ شناختن

علاج شناختنی است (شناختنی به ی یافت)، شایستهٔ علاج کردن است.

۲۶۵۵ - حصرت : پیشگاه

لوح محفوظ : نفس کلیه فلکیه است بر آینه در جهان ساری و جاری می شود مکتوب و ثابت و

مرتسم در نفس کلیه فلکیه است با لوازم و حرکات و حالات خود همچنانکه بوسیلهٔ قلم در لوح حسی مرسوم

حسیه مرتسم می شود از عالم عقل صور معلوم و مصبوط بوجه کلی در نفس فلکیه - که قلب عالمی است -

مرتسم می گردد و از آن جهت آن را لوح محفوظ گویند که صور غایب بر آن همواره محفوظ و مصون از

تغییر و تبدیل است و بر يك نسق مستمر است (فرهنگ معین).

۲۶۵۶ - چاره ساز : سعد

۲۶۵۹ - هم نفس شدن : هم صحبت شدن با هم سخن گفتن

هوس بل : رعش.

۲۶۶۳ - خامتن : از بین رفتن، نفوذ شدن.

۲۶۶۵ - حلف : جانشین، فرزند.

۲۶۶۷ - چراغ وجود : پیمبر، سفیدان

۲۶۶۹ - چشمهٔ نور : کنیه از حورشیبه.

۲۶۷۱ - حرز تعویذ : چشم آویر.

۲۶۷۱ - دست چمن . سلطان دبا (حسرت سلیمان پادشاهی و پیمبری را يك جا دار بود.

۲۶۷۲ - روضه : باغ ، بهشت

رسوس : نگهبان بهشت

۲۶۷۵ - منظور : مصور ، پند افزاده

معنا : آرزو کردن ، خواستن .

۲۶۷۷ - زمستن (فتح لوز) . بخت نادر (در بیت ۱۲۶۷۷).

بیت ۲۶۷۲:

معنی : دست من بی حس بود و دیگران با دستشان حس گشت می کردند و چون گل همیشه در دست دیگران بودم ، حالا دستم در دست شد و من از دستگیری دیگران راحت شدم.

۲۶۸۰ - بر سر طفل (سربسورت اضافه) برای سر سلامی طفل ، درباره طفل

بیت ۲۶۸۴:

معنی هیچ دیده شده که هوس طبیعت تو را براه کند و نفس کسی دیگر طمع بدهی

۲۶۸۸ - روانه : متحرک ، رانده

۲۶۹۱ - فرد از مهرنایی ، دور از مهرنایی ، ناهمزمان

۲۶۹۲ - ندمهری : بی مهری

بیت ۲۶۹۴:

پادشاه را به چشمه آب و کنیز را به سرو کنار چشمه تشبیه کرده چون چشمه صاف و بی حرکت است ، بهر این هکس سرو در آب راسب دیده می شود ، نظامی می گویند سرو چون پادشاه را صاف و راستگو دید عکس العملی نظیر آن از خود نشان داد و جز راست گفتن چاره ندید

۲۶۹۵ . استوده ، بدارك ، باحسب ، شوم .

۲۷۰۰ - جان دوست ، رنده مانند را دوست دارنده .

از عیبه پوست گشادن : چیرنی را پهن نکردن

توضیح : عیبه را در لهجه های محلی آذربایجان شرمی : حیه : یز گونده و آن دو کبسه چسبیده بهم مثل حرف W لاتین بطول و عرض تقریبی ۵×۹ سانتیمتر از چشم و یا سایر اشیاء می نافت نوع پشمی آمر : خور حیره می نامند ، در دور دهانه یی دو کبسه حلقه هایی از چرم تعبیه شده است که بی حلقه ها را بطور چپ راست از هم می گذرانند و دو حلقه آخر را حلقه قفس می بندد (امروزه را حیره ریب جای آن حلقه ها را گرفته است) از عیبه پوست گشادن ، یعنی این حلقه های چرمی را باز کند و محتوای کبسه ها را از نظر پنهان نکند در تاریخ بیشتی عسرتی آمده است مدین فرر ، پس از معاد دیگر پیش امیر نشسته بودم که اسکندر حواریم را بدیوان آورده بودند حلقه برافکنده و بر سر رنده دیوان بان دسته بود که هر اسکنداری که چنان رسد سحت مهم باشد آبرایاورد بدم و نگشادم نامه صاحب برید بود برادر نوالصح حاتمی امیر ددم مستد و حواری و بیست از

جای شده دانستم که همی افتاده است ص ۱۳۱۹ معصیده نگارنده نامه در عیبه‌ای بوده که حلقه‌های آن را چنانکه در بالا توضیح داده شد بسته و آخرین حلقه‌ها را پس از قفل زدن مهر هم رده بوده‌اند.

۲۷۰۱ - سرپوش از خوان افتادن: آشکار شدن راز

۲۷۰۲ - ضمیر: ناطق، راز درونی.

۲۷۰۶ - سرآمدن: خاموش کردن شمع.

۲۷۱۱ - میده: آرد گندم دوبریجه: آرد بی موس

ناصر خسرو گوید.

سوی نگار یکسان بود گاه و دانه
یکام خزاندر چه میده چه جو در
(از همگ معین تنقل از ناصر خسرو)

نوت: عدد حوراک.

بیت ۳۷۱۲:

معنی شکمی آهیس و محبت لارم است که آسبای آن از عداستوه بید و عدا را هم کند
۲۷۱۲ گشاده رو خوش رو، خندان و زیبا

بیت ۳۷۱۳:

معنی وقتی که در مرد خوش رو، دید اگر هم به از هم محمود نگه کرد این شانه محبت است و اگر فقط محمود نگردد و به مرد نگاه نکند شانه بی میلی است.

در نگاه است در مانند گاه است مولوی گوید.

که بیم کوهم رهبر و حیم و داد
کوه را کسی در رسید نهد ماد
آنکه از سادی رود از جاحضی است
زاد که ماد مایوانی خود بسی است

(مشوی ۱ / ۵ - ۲۷۹۲)

۲۷۱۵ - بجوی: اندازه يك جو زر

بجوی: با کسی که مانند جو (کم ارزش) است.

سر در آوردن: تسلیم شدن، سر فرود آوردن.

معنی در تزاروی زر اگر اندازه يك جو زر قرار دهی آن که سر خود را درود می آورد گویی تعظیم می کنی در هم وقتی در کسی را دید هر چند آن شخص مانند جو بدلیله و بی ارزش باشد باز خود این را به او سر فرود می آورد.

۲۷۱۶ - پسته بل: پسته و رسیدن آثار چون لعل است.

بیت ۳۷۱۷:

معنی در ساد انگور مانند طلس معصوم است تا وقتی که انگور هم ست سر سبز و با طراوت است و طلس هم تا خط نیاورده با طراوت و ریختن است و خوشی که انگور رسیده و پخته شد رو سیاه می گردد و

طفل هم دانی که نالغ شد روش بود بر می آورد و روسیاه می گردد. در هم و تنو که بخت شد طراوت و سرسبزی را از دست می دهد.

۲۷۱۸ - مادگان (ماده جان) : زبان.

کده * حاره

کد و نامند نام کدو دارند، بعضی شبیه کدو هستند.

معنی ماس کدو هستند وقتی که کدو جام است و سر است قابل سقاده و وقتی که کدو رسیده و سخت شد قابل استفاده است (کدوی سر و جگر هگمی که نارس و جام هستند بی حوراک خوب هستند) ۲۷۱۹ - عصمت * عفت، خود در زرد نگه داشت

معنی در با عفت شوهر خود را می بیند و شوهرش در نظرش زیباست شب نالسا که مساه است اگر ماه داشته باشد (در عصب) شب را خواهد بود

۲۷۲۲ - يك چشم رد يك لیمه، يك نحوه

۲۷۲۲ - بر کار کردن بکار مردن

۲۷۲۴ - تیر بر چشمه شانه مرد به معصود ناب شد

۲۷۲۵ - بریدن (مصم لول) : پیچودن.

بیت ۲۷۲۶

معنی نالسا که شده بود اما در برابر آب صوری نمود و روزنگار سر هفت می گذشت.

۲۷۲۹ - نورسده جون در دریاچه شرقی چوپان جون (ده دو در ده ساله) نورسده می گویند

تی تی (ی) فردی

هتس، قوی و قدرتمند.

معنی در جوانی در عاجز کرده فردی تهنس را شکست داده و ایهام دارد رسمی از فردی شکست

خورده است.

۲۷۳۰ - چاره گیری * حله

معنی گفت هنگام آن است که ناحیه پری را برهش دیو در آورم، یعنی ریسروی را بازی بگیرم

۲۷۳۱ - مهد - کجاره، آرنگاه

قالب : کنیه از شاه

قلعه ماه، یون ریسروی در بیت (۲۶۴۲) را استعاره از آلت تناسلی زن آورده است

معنی * یون پادشاه راه یاسم و قلعه ریسروی را ویران کنم

توصیح چون ریسروی پیرون وابه نصر راه می داد پیرون یون را قلعه نامیده است

۲۷۳۲ - رحم صریح

کمان پیرون، علاوه بر معنی کمان تیر اندازی به معنی حمیده پیرون هم ایهام دارد

معنی : تا دیگر رحم هیچ تیر اندازی با قدرت کمان پیرونی برآوردی نکند

۲۷۳۳ - مسود گرانه جادوانه، چون آسمونگران

- ۲۷۴۴ مکانات: جرای عمل به عمل مدایی بود که او پیران را از خانه خود بیرون رانده بود
جهان افروز: خورشید، کنایه از کبیرک زیاروی.
۲۷۴۵ - کره: حمام؛ کره: توسن؛ اسب جوی ناهریان
۲۷۴۷ - رایص: تربیت کننده کره توسن.
توسن: کره سرکش، اسب ناهریان.
۲۷۴۸ - حشمت بی: این چاره جویی را مؤثر دانسته. (حشمت قالب درست آمدن ضرب المثل

(است)

۲۷۴۹ - شوح: ستیز

رعنا: ریاض

مهره بازی کن: لغت بازی، چابکدست.

۲۷۵۰ - ریاضت دادن: تربیت کردن.

برم سم: کنایه از کسی که رود رام می شود، رود تسیم می شود.

۲۷۵۱ - معق زدن: پشتک زدن.

۲۷۵۲ - تکلف: خودسایي.

تکلف: باریج

گرفته: پذیرفته، قبول کرده.

بیت ۲۷۵۲:

پادشاه ظاهر کرد و با رحمت نفسی را که او پیران قور کرده بود بازی می کرد.

۲۷۵۳ - شست فکندن: تلاف انداختن، صید کردن.

۲۷۵۴ - باز: دلیری؛ عشوه

ممی: در پیش زیاروی خانگی جگر خود را می سمت یعنی دلش خون می شد.

گوهر معنی: کنایه از مباشرت، نزدیکی

۲۷۵۵ - عبرت: رشک، انحصار طلبی.

بیت ۲۷۵۷:

ممی پی برد که بی حيله از تنور پیران میه گرفته است (اشاره است به طوفان روح که گفته اند از تنور

پیرانی در کوزه آب جوشیدن گرفت).

خاقانی گوید:

بی رال مدایس کم از پیران کوفه

بی حیره تنگ این کمتر دُتنور آ

(دیوان ص ۳۵۹)

۲۷۵۹ - همایون چهر: حبسته روح، دیا

۲۷۶۰ - در ناسته: زیاروی بکر

در سمن گناه از عاشرت و نزدیکی

بیت ۲۷۵۵ و ۲۷۵۶:

معنی دست صبح از خوشی دادی او در آخر بدی (سرکه فروشی) کردی فرص می کنم که از من
تبع برده میر گشته ای، علت اینکه مرا در دم شیر بداخته ای چه بوده است؟

بیت ۲۷۵۷

معنی از دهایی را در برابر دیدگانم قرار دادی تا بر اثر غصه معیوم؟

بیت ۲۷۵۸

معنی برای کشتن من مکاریدن مار سراوار پیست تا تبع خود بکشی بهتر است.

بیت ۲۷۶۰ و ۲۷۶۱ و ۲۷۶۲:

معنی مرا نگاه کن که در این ماحو می جبر هشتم آگاه کن، میرم که در آسمان مرگ برادر گرفته ام.
بعد و بعد تو سوگند می خورم که اگر از این معما که تر چه کسی راهم می کرد راز برداری آن طور که
می خواهی تا تو سرش جواهرم کرد و مانع وصال جواهرم نیاید.

۲۷۶۳ - اعتماد - حیار کردن

۲۷۶۶ - پیرن و رم - همسند پیرن (که همواره محتاج داروانند) مرا با دلو و فوازش کرد.

مرور (بسم اول و فتح دوم و سوم مثلند) غنایی که سمل را دهند.

۲۷۶۹ - گرمی: محبت

توضیح: دهن نظامی در این سبب منوچه این مطلب شده است که آهن را برای نرم شدن گرم می دهند.

در بیت بعدی این نکته را روشن تر بیان کرده است

۲۷۷۲ - دود افکن افسونگر، ساحر

۲۷۷۳ - دود ناراحتی، کینه از سحر

۲۷۷۴ - حمل - برج بره، آفتاب وقتی که به برج حمل می رسد بهار آغاز می گردد.

بر العجور میرم پیرن ۹۰ آن هفت را است تر آخر رسدن سه روز آخر بهمن ماه و چهار روز

اول اسفند ماه) پیرومی در التهمیم می نویسد که اصل معنی عرب اصل این معنی در (میر العجور) می دانند یعنی

سرهای آخر زمستان من ۲۶۶

سرو موسی بوی کنایه از بهرام گور

بیت ۲۷۷۷ و ۲۷۸۲:

با کنایه و استعاره و کامابی آن دو را شرح داده است

۲۷۸۱ - نقش را پرند گشتن از روی معنی پرده برداشتن

دُرُج (صم اوس) ' صدو پیچہ -

۲۷۸۲ - ریب ریب

۲۷۸۳ دوق نشاط و حوشی -

حلوائ زعفرانی: حلویی که در آن زعفران بکار برده باشند (معمولاً زرد رنگ بوده است)

نظامی در همین کتابه گوید

گرچه حلوائ ما شانه رسید / زعفرانش سروز باید دید

(رنگ زرد شب سفید دیده می شود) بیت ۲۶۶۲

بیت ۲۷۸۴:

معنی 'زردی زعفران دقت مکی در این دقت کن زعفران خورده خندان می گردد.

توضیح: از خواص زعفران ایجاد سروز و شادی است. نظامی در این باره گوید:

زرد آن میوه زعفران دیر شد / که چون زعفران شادی نگیز شد

(شرفنامه ۲۲۶)

* * *

کسبک سرور را بسی سبب خنده ناک

(شرفنامه ۲۲۶)



مردم گای عمران گونه خاک

که در حلویی پشان زعفرانم

(حمز و شیرین ص ۱۳۶)

سرنگ آمیری صفت من آسم

۲۷۸۵ گاو موسی اشاره است به سخن موسی به پیروانش بحضرت موسی قوش را گفت خدا

می فرماید که بکشید گدوی را بکشید او خدا بخواد رنگ آب گاو را برای ما بیان کند موسی گفت وای سقره

صفره ناله نوبه سرانظریره آن گدوی است زرد خالص است رنگش سرور می سازد بگورندگان را.

(قرآن کریم سوره ۲ آیه ۶۳ و ۶۴ و ۶۵).

۲۷۸۶ - طین احمر، گل زرد که در پزشکی بکار میرفت.

(۳۵)

۲۷۸۸ چتر سرسر: سایبان سرنگ، وقتی که پادشاه بجایی میرفت بالای سرش چتر می گرفتند.

۲۷۸۹ - سبز چرخ: مراد ماه آسمان است.

چون فرشته صبر در سبز: فرشتگان را سبزی پوش دانسته اند.

۲۷۹۱ - سرور مردوار: کنایه از آسمان.

باغ انجم (اصافه تشبیهی): ستارگان باغ گل تشبیه شده است.

معنی چون لب شد و ستار گذر - در آسمان درخشید

۲۷۹۲ آ رنگ رنگ

نگ لنگه بار

بیت ۳۷۹۲:

معنی: از او خواست تا رنگ شکر را بنگشاید یعنی سخن نگوید.

بیت ۳۷۹۳:

معنی: زیاروی بعد از ادای احترام پرده راز را برای بهرام گور گشاده.

۲۷۹۷ - عقد، گردن بند.

عقد ممسکت: رشته امور کشور

۲۷۹۸ عقین که به در است

چشمه قد کده نر سحان شیرین

۲۷۹۹ - انگین در موم شای عسل - روم به خانه های مدس شکل رمور که از موم می سازد تشبیه

کرده است و آن شخص به عسل که آن خانه ها را پر کرده است تشبیه کرده. کلمه بحوسدن است شخص معنی خوشحال و نشاط می دهد و نسبت به خانه های رمور معنی پر شده از حوس یعنی پر از عسل معنی می دهد.

۲۸۰۰ هر پاکی و نقوی - این معنی از فرهنگها صوت شده. در کشف الاسرار میدی میجوایم دوریکیم و شمار هری و پاک می کند ح ۱ ص ۴۰۷ و اعلام کیا، پسری هری، پاک رور افروز ح ۶ ص ۱۲۴.

بر سر علاوه

۲۸۰۱ - پیوسته و صمیمت است معنی و همسر آمده است.

۲۸۰۲ - در نظر شدن: مورد توجه قرار دادن

۲۸۰۳ - از سر ناز از روی صحر، بر رنگ شده.

۲۸۰۴ - ترک تادی کردن ناگهان تاحت آوردن

دست یازی دست درازی

۲۸۰۵ - لمانه پوشش پارچه ی

حام ناپیر سه

۲۸۰۶ برقع - دوی بند.

۲۸۰۸ ثیر بك رحم کناه از نگاه

دو جای دوختن، بی حرکت کردن، مات و مبهوت کردن.

۲۸۱۰ - شسته روی ربك بك چهره.

حون قدر مراد رنگ حوص حون ندر و سست و گل رنگ نظامی در جای دیگر میو همین

معنی مکاربرده است:

خانه سرسبزتر و سایه سرو پاده گلرنگ تر رحوں ندر و
هفت پیکر بیت (۱۹۰۹)

۲۸۱۱ - جواب عمر: عمره حمار آلود

جواب بستن: جواب کسی را با سون مه کردن

توضیح: جواب بستن: جواب کسی را طولانی و سنگین کردن است. میدانیم که نگاه کردن به چشمان کسی که جواب آلود است اندر ر بحواب می کشاند. نظامی هم می گوید هر کس جواب عمره او را می دید، حواش بسته می شد و بحوابهای خوش و شیرین می رفت و ایهام دارد برای که جواب برچشمش حرام می گردید.

بگو بحواب که شب بیا بیدار من حریره ای که مکان تو بود آب گرفت
۲۸۱۲ - فته، آشوب.

۲۸۱۳ - بناب: پریچ و شک.

حواصل پرتده ای از دانسته درازبایان با پرهای سبده منوچهری گویند:

عماری از سو ترکی تو گفتمی که طاووسبست بر پشت حواصل
۲۸۱۵ - ناسلمان کافر، ظالم، سنگین.

۲۸۱۶ - بی خود بی اختیار

نگارگرفتن: دندان فرو بردن بجیری.

۲۸۱۸ ماه تنها حرام ماه تهنه رونده، کنایه از دیدار ماه آسمان با ستارگان می چرخد و ریه روی زمین تنها حرکت می کند (تنه حرم قرینه صافه آمده است) صمناً ایهام به معنی نه حرام، خوش حرام بی نظیر هم دارد.

۲۸۱۹ - بی به تعجیل برگرفتن: با شتاب دور شدن.

حوں کسی را نگرفتن حویش کردن: سه کشتن کسی شدن، کنایه از عاشق کردن کسی را

(عاشق = مرده)

۲۸۲۰ - خانه بر (بفتح با) خانه برنده، دیر.

۲۸۲۲ - مردم مرد هستم قدرت خویشی داری دارم.

۲۸۲۵ - محمل برون بردن: جای دیگر رفتن، جایی را تورا کردن.

بیت المقدس: قدس، اورشیم.

۲۸۲۸ - در خداوند گریختن: به خدا پناه بردن.

۲۸۲۹ - دیو، شیطان

۲۸۳۱ - پرورش انگشت: صبر خواستن را وسیله قرارداد

۲۸۳۲ - حریم، پیرامون

خانه پاک - بیت المقدس

بیت ۲۸۳۳.

معنی: هم سفرش حار راه لو بود، معنی لو ر می رجایید.

۲۸۳۴ - بکه گیه 'ا بر د گیر بدد

بکه موضوعی دلیر

بیت ۲۸۳۴:

معنی: مشر پر هیر کار ر - بچنان حتموشی کنده بود که گویی دروی فراموشی صورت: و سخن ر

بادش رفته

۲۸۳۹ - ره می 'نده

۲۸۴۱ - رمی: زمین.

۲۸۴۲ - در آورده می در قدیم علم ادب ر در آورده قسم می ده بستاند صرف، محو، عروض، بخت،

مشتاق، قرص الشعر، انشاء، قایه، معانی، بیان، حط، (ادبیات).

صرف و محو، عروض، معد لعة

علم المعانی، بیان الحط، قایه

لسم اشتاق و قرص الشعر انشاء

تاریخ همد العلم العرب احصاء

لمت نامه ده جدا

مطبی در لیلی و مجنون هم آورده.

اسرار آورده علومش

سرم سب چسب که مهر موش

(بیت ۴۲۹)

۲۸۴۹ - ندانه کم و بیش آمدن لحط سالی و نرخ سانی

۲۸۵۰ - قاروره شیشه کوچول و مدور که بصورت مثانه ساخته اند و در آن بول کنند و به پرست برتند تا

دیدن آن مرض می برد.

۲۸۵۱ - معن در آتش آوردن بی قرار گرداندن کسی را در عشق.

گوهر سرشت

۲۸۵۲ - اکسیر جوهری گدازنده که ماهیت اجسام ر تغییر دهد و کامتر سازد مثلاً جیوه را نقره و

س را طلا سازد.

۲۸۵۳ - باد سحر: ورد، رمز، سحر.

پیمه دورنگ، سید و سیاه

۲۸۵۶ - دانش آباد: محفل علمی، دفر العلم

محفل (منطقه اوب) ملک دانا

۲۸۶۰ - پر که بن: کاری و سیر نکو کردن، در صورت المثل نیز آمده: کار مکو کردن از پر کردن

است

۲۸۶۲ - دحان محترق: دود سوزان، دود سوخته شونده

۲۸۶۳ - شیرگون: شبوی رنگ، سبزه رنگ.

در فام برنگ در ، صفت

مراج طبع

۲۸۶۴ - حبش 'وریدن'.

بوالفصول : بیهوده گوی .

۲۸۶۵ - مادجسان : مادرزاده .

بیت ۲۸۶۷:

معنی : همان را بدست حکمت پیور، یعنی از روی حکمت سخن بگویی

۲۸۶۹ - شکوه 'بزرگی، عظمت

۲۸۷۱ - حجت 'دلیل، برهان.

سستی 'سست دادن.

معنی گفت باز مرا از شیبس دلیل محروم کردی و نقش ر بنیم سست دادی و فلسفه و حکمت

آفریش را نگفتی

۲۸۷۲ - معاك 'برورفتگی گودال

۲۸۷۳ - تبع 'قله کوه .

۲۸۷۴ - از سر جوش : بر روی چشم

۲۸۷۷ - پرده : پرده عیب

نقش بیرون پرده : عالم شهوده، عالم مادیات .

۲۷۷۸ - پی عطف و انس 'بیراهه رفتن.

اجتهاد : رای صواب جستن.

عطف خواندن - تعبیر نادرست.

۲۸۷۹ - پرده انداختن 'نقاب از روی کار برداشتن، کنایه از دور بیاست.

عطف محسن 'به عطف رفتار کردن . کبیر دادن.

۲۸۸۰ - درخت عالی شاح : کنایه از اسرار آفریش.

گفتاح بی پروا، بی ادب.

۲۸۸۱ - عزیمت : الحسون

دیو 'اللس ، شیطان.

بوالفصولی : بیهوده گفتن

۲۸۸۳ - تاله 'محاراً معنی آورده .

۲۸۸۴ - بپیر 'فریاد، ناله و راری

بجوش 'گرم، جوشان.

۲۸۸۵ - سطر (مستبر) 'توسعه.

عالی شاح . درای شاحه های بلند.

۲۸۸۶ شاط پدیر شاط پدیر ده شد. در ندیم می دانستند که نگاه کردن به سیره سنایی ر تقویت می کنند.

۲۸۸۷ - آکبدن: ملهون ساحس

الحق براستی.

آب خوش آب شیرین

۲۸۸۸ - ریحان تو: اسپرغم تازه

سفر (بصم اور) - هر چیر ساخته شده از گل پخته و ایچ مجازاً بمعنی گلدار آمده است

بیت ۲۸۹۱:

معنی: 'نگو که آب این حم از کجاست. گر، بی حم صحراست و کوهپایه بیست که تصور شود از چشمه های آن کوهستان بوجود آمده است

۲۸۹۲ - مرد: ثواب

۲۸۹۳ - صدمه: آسیب

۲۸۹۴ - نمط: روش.

۲۸۹۵ - هو: نفس: مردم، هر لحظه

۲۸۹۶ - وادی: مراحلی میان دو کوه، صحرا

صد در صد: صد فرسخ در صد فرسخ و یا صد مل در صد میل.

بیت ۲۸۹۵ و ۲۸۹۶:

معنی: ملایط بصریق استهزاء به شر پرهیزکار می گوید: آری درست گفتمی در این بیان که در اثر گرمی، صد مین در صد میل آب پیدا می شود کسی محاصر کسی دیگر هر ده آب بدوش می کشد و می آورد و در بی حم می ریزد تا صوبی کرده باشد، او.

۲۸۹۷ - وضی گاد: محل توقف

دماز: صیاد

صیدکار: صیاد.

۲۸۹۸ - شاحت: نشان دادن، نصب کردن

۲۸۹۹ - غرم (بصم اور): گوسفند ماده کوهی

۲۹۰۲ - گره گشودن: حل کردن.

بیت ۲۹۰۵:

معنی: من و تو سب آن حقیقتی که در بهان خود داریم در حق دیگران همان گونه ظن می بریم، من خیال می کنم که این مع آب را برای ثواب ساخته اند و تو خیال می کنی رای گرفتار کردن چهارپایان بی آزار صحر تعیه کرده اند (من بیک اندیشم و تو بداندیش هستی).

۲۹۰۶ - پیشی : از پیش ، مقدماً

۲۹۱۶ - سلیم دل ، ساده ، ابله .

معنی : شر گفت ای مرد ساده بر حیر و در پی هم رنگ آمیزی مکن یعنی آب صاب و دلال آن را

چرك بدن میبازد

۲۹۱۵ - در انگیزی : رخت ، بیل .

۲۹۱۷ - آینه و سرکه : آینه های قدیم عیب فلزی بود و سرکه خاصیت اسیدی دارد و آینه فلزی را

کدر می کنند

درد نه نشین مایعات ، اینجا بمعنی کدر کنسه آمده است .

۲۹۱۸ - ناز : خوشی .

۲۹۲۰ - گود کردن : جمع کردن ، بهم نزدیک کردن دست و پای

۲۹۲۲ - تاب : ریج

۲۹۲۵ - حرام راده ، بی اصل ، کنازه نزدیک .

سلام : گردن نهادگی .

سلام : حرام کردن ، اذیت نکردن ، نافرمانی .

۲۹۲۱ - نمونه حصال دارای عادهای نمونه (پرسیل استرها) و را نمونه حصن تعریف می کنند

۲۹۳۶ - ساده کردن : پیراسته .

۲۹۳۵ - مساحت گر : مساحت ، پیمایند .

بیت ۲۹۳۵ :

معنی : شاحدهای از درخت جدا کرد چون ساحان دریا برای دانستن عمق آب بدانجا هم فرو برد .

بیت ۲۹۳۶ :

معنی : تعریف و حمی بر آب بوده در راه کن و آبراجم تعریف مکن بلکه چاهی زرف بود .

شگرف بیکو .

۲۹۳۷ - دده ، حیوان درنده .

چه حاك چه خاك ،

۲۹۴۱ - سرین : مالای سر ، مالای قبر .

۲۹۴۲ - گریزی ، حبه گری ، زیرکی

درش آنتی آنتی و واکتیر درای دست چوبی که کشگران برای سواح کردن چرم و

صورت دادن سورت استعمال می کنند و بری گشودن گره میر از آن استفاده می کنند و اینجا کنایه از بر سرکی و

هشیای است .

۲۹۴۴ - سر بکمند آوردن ، شکار کردن و دست آوردن .

۲۹۴۵ - نه مرد به زن : محبت . کسی که به محبت مردان را دارد و نه زنان را

۲۹۴۸ - فصل فیصلهء حل و فصل کردن امور : توجیه مشکلات

۲۹۴۹ - شمر : حد و اندازه

اصل کار : کدیه از مقدس

معنی : توجیهی که من و تو از امور داریم اگر چه حد و اندازی داشتند و بی حساب بودند

هر یک دربارهٔ بوجه خود دلیلی داشتیم اما دربارهٔ اصل کار بعضی مصراآت حرفی نزنیم

بیت ۲۹۵۰:

معنی : هر محبی که دربارهٔ آن هم ردیم تور اندیشهٔ خود را روش کردیم.

بیت ۲۹۵۲:

معنی : از وقتی که رشتهٔ سروشت گره خورده و پیچیده شده هیچکس از راز گره نا خبر نبوده است.

۲۹۵۲ - معنی : روشن.

۲۹۵۵ - بهیم (جمع بهیمه) : چهارپایان.

۲۹۵۸ - سلب (فتح اول و دوم) : جامه، لباس

دی مصری : نوعی پارچهٔ قیمتی که در مصر می‌بافتند.

عمامه : جامه‌ای که بشور سر پیچند دستان

قصص : نوعی از پارچه ظریف بافته شده

۲۹۵۹ - خورد : بسته، پیچیده شده.

۲۹۶۰ - درست : سکه طلا (تمام عیار).

۲۹۶۱ - سر مهر : مهرور، مهر شده

۲۹۶۲ - آهن : زن، افر، جانورده

۲۹۶۵ - استعانت : یاری گرفتن، اسباب معنی یاری کردن آمده

عسر : حیاقت.

۲۹۷۱ - رد مرد : پیر مرد این معنی از فرهنگش فوت شده) در تاریخ بیهمی آمده رد مرد

بو حمد بر حاسب ، خادم رقت ... [ملطون مسعود] گفت بر سر ب مسوئیان چه مال حاصل کرده آورده‌اند؟

گفت شایسته هر اردیبار، گفت آن حاصل بدو بخشیدم حرمش پیری تر و حق حرمت تو! ص ۱۲۸
در مشوی آمده

در سرا عدل سلیمان در دوید

پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود؟

نک نظر انداخت پر از چشم کس

راد مردی چاشتگاهی در رسید

رویش از غم زرد و هر دو لب گسود

گفت هر آئیل در سر یس چسیر

ج ۱ بیت ۹۵۶ به بعد

و در کشف الاسرار میبوی راد معنی من و سفل آمده

دو او ناسیح کیست و پدر ما پیری است برادر بزرگ ج ۷ ص ۲۸۸.

۲۹۷۷ مصاعت - متاع، کالا.

۲۹۷۹ - آسمان فرهنگ: عالی دانش، غیب دان (در فرهنگها نامیده است)

رنگ ترور، حیه.

۲۹۸۰ مسط - فرش

۲۹۸۴ - بلعست: کسی که در مستی عریضه کشد و شرارت کند.

دعوی انگجتن - ستیره و پرحاش کردن.

دستان - بعه، بو، اینجا بعضی صحیح آمده است.

۲۹۸۷ - محیط: دریای بزرگ

موج زی موج، متلاطم

آب در دهن ماندن کتابه از عروق شدن.

۲۹۹۰ - چیه، مردور - معامراد نیز بی روح معصامت.

۲۹۹۱ - حالی - نگاه

روشن کردن - شکار کردن، ثبت کردن.

۲۹۹۲ - شگروف، سکو

ورق را حرف بحرف بازخواندن در جریانات ماجرا آگاه شدن

بیت ۲۹۹۳:

معنی در شیبیدن مرگ شوهر خود ساعتی پیرشان شد و اشکی بر دیده جاری کرد و از این حد تجاوز نکرد (یعنی شیون و غریبانه نکرد).

۲۹۹۶ - حلال رادگی - پاکی سل.

روگشائیگی: خوش اخلاقی، خوشرویی

بیت ۲۹۹۸:

معنی: يك مردی آن بخت که شخص در آمدن حرکت کند بی عمل در يك مگس هم ساخته است، بلب مرد است که قریب دینار در کارش رهنه بینورد

توضیح: بعضی از عرفا مدعی بودند که در هوا حرکت می کنند و بر روی آب راه می روند نظمی این عمل را جو گرفته است. حوجه عبدالله انصاری بر نایب ادعای موافق بود چنانکه گوید اگر در هوا پری مگسی باشی، اگر در آب روی خسی باشی، دل بدست آرتا کسی باشی.

۳۰۰۶ - کینه سرشت - کینه نور

ماربیرنگ: مار جادو، ماری که جادوگر ساخته

زدهای کشت: ازدهای معص، در قدیم اگر زدهایی در معده لایه داشت معاصر بعد يك نوع احترام

پیدا می کرد، مطهر، کونتر حرم

بیت ۳۰۰۵:

معنی سالہاست کہ من از او در ریح بودم از ربایی من از او جریدی مودہ است

مسحیدن : از ریزی کردن

۳۰۰۶ - بمن بر (مفعول بواسطہ در میان دو حرف اضافہ) 'من

۳۰۰۷ - ماد محارز بمعنی محو

مہر فکنس : کنایہ از تسلیم شدن و فروتنی کردن

بیع کشیدن : تبع رہا کشیدن ، پر حاش کردن

۳۰۰۸ عوعا ہرج و مرج

۳۰۰۹ - روی بہفتی : ہوش

بر دیک بہ مہوم یاد کروا اموانکم بالحبیر

۳۰۱۲ - مایہ : زر و سہم

متر (مکسر او) : حجاب ، حیا

حمت حلال : ہمسر شرعی

۳۰۱۳ - نکاح : عقد رہشویی

۳۰۱۴ - جسی : ہمسری

۳۰۱۵ - اردت : علاقہ صدی

۳۰۱۷ - مہر حبشک : کنایہ از روی بند

عقبی تر : عتیق آبدار ، کتابہ از رحسار

۳۰۲۰ - حیدہ در گوش : علامہ بندہ

حلقہ نگوش : مضیع ، فرمانبردار

۳۰۲۱ - بوی خوش کردن ، مواد معطر مکارو دن

۳۰۲۲ - تاب : گرمی

۳۰۲۳ - شفتی : آشتی شدن

معنی : زیبہار شیفستگی مرا بہ دیوانگی حمل و تعمیر بکی

۳۰۲۴ - دو دبدہ : جی دبدہ ، جن ردہ

افتادہ : مصروع

معنی اگر بسندہ دیہ حال افتادہ و مصروع می شود قاصص کن یسندہ پری جگہ بہ جود ہود

۳۰۳۰ - بعد از گر بخش بہ حب پناہ یں (مفعول بواسطہ در میان دو حرف اضافہ قرار گرفتہ)

۳۰۳۲ - بو الہوس : ہوس کار

حریم : پیرامں

۳۰۳۴ - بکی دہ شدن دہ برابر شدن

۳۰۳۶ - کاویں : مہریہ

۳۰۳۷ - اسون چشم بد ، تعویذہ دعای چشم رحم

۳۰۴۸ - کسوف گرفتنگی خورشید و ماه اسما بمعنی گرفتنگی ماه آمده است.

۳۰۴۹ - هپار پارهٔ ررد که در قدیم جهودان بر کتف می درجند تا از سیمانان تشییعی داده شوند بمعنی از وجود او پارهٔ رردی و دور کرد یعنی او را سنگ شوهرش که جهود بود رها کنید و او را شد و حدادین ساخت.

۳۰۴۰:

معنی چون در لحاظ ریاضی با بهشتیان و حوریان همسری می کرد. او را مثل ترشنگان و حورین جامه های سبز پوشاند معتقد بودند که فرشتگان سبز پوشند (به بیت ۳۰۴۲ نوحه شود).

بیت ۳۰۴۳:

در قدیم می دانستند که رنگ سبز بینایی را تقویت می کند.

(۳۶)

بیت ۳۰۴۶:

در دیماه روزها و در تیرماه شبها کوتاه هستند (یعنی کمتر از ۱۲ ساعت هستند).
۳۰۴۷ - ناف هفت . وسط هفت . روری که در وسط هفت قرار گرفته است ناف هم در وسط مدن
مدن قرار گرفته است).

۳۰۴۸ - روز بهرام . روز بیسم همراه شمسی بهرام روز نامیده می شد.
بهرام ستارهٔ مربع و رنگ آن سرح است.

بیت ۳۰۴۸:

پادشاه با روز و رنگ هم نامی کرده بود. یعنی نام خودش بهرام بود. روز بهرام و رنگ بهرامی هم انتخاب کرده بود.

۳۰۵۰ - مقلاب: مقلاب، اسلاو (سرزمین چکوسواکی و یوگسلاوی)
۳۰۵۱ - زآستین رفت از رخانش گرد: مجاز بمعنی رسم خنثیت را بجای آورد.
۳۰۵۲ - معجوق: علم
طاس خورشید (اصطلاح تشییعی) خورشید به طاس تشییع شده است.

بیت ۳۰۵۲:

معنی چون شب علم ساه خود را بر افراشت و پرند سعید خورشید را در هم خرید (یعنی روز قرمیان رفت).

۳۰۵۶ - سرح سید شهد آمیز کنایه از زیاده روی.

۳۰۵۵ - در 'برواریت'، کتابه قر سحر.

صعيق سنگی است سرح رنگه، کتابه لزل

۳۰۵۶ - ماه خرگه: ماه جمعه. بر بالای خیمه صورت ماه نور می داد.

۳۰۵۹ - بلل کان: کتابه از حکایتی که در ضمیر داشت

کان بلل: بهرام گور

۳۰۶۱ - عمارت سر: یاد کند

۳۰۶۴ - زهره: ناهید، از ستارگان سعد است.

مشری اور مرد، از ستارگان سعد است.

۳۰۶۵ - تنگ: بیخه دار، بلر

تنگی شکرش: تنگ بودن دهان شیرش

معنی دهان او شیر و کوچ بود بار شکر از دیدن آن عمگیر می شد، ننگدلی بار شکر ر کمر من
آر ریسروی ننگتر بود معنی در پی بیت و تنگی در هم در معنی محسوس (تنگی کمر و هم در معنی معصوم
(تنگی در) بکار برده است.

۳۰۶۶ - جگر حور: جگر خورنده، عمگیر، محور (مشت جگر در مشکی بوده معنوش و غیر

خالص و به بن معنی هم بهم دارد)

باغ او، باغ وجود او نظامی وجود ریدار باغ تشبیه کرده و مست تشبیه بن است که چون شاعر هر
یک از اعضای سر را به گاهی تشبیه کرده اند مثلاً قد را به سرو و شمشاد، رخ را گل سرح و لاله، و بوی را
به سسل و مورد، و چشم را به بادام و لب را به عسجد و دهان را به پسته و جگر را به شمشه و عصب را به تربیع، و
به حسنگی ریح را به مست و ... تشبیه کرده اند نظامی تشبیه را کل به کل نبرده و وجود ریسروی را باغ گفته
و همه گهار و میوه و گل و حویلی را در برگیرد گفته مولوی، چونکه صد آمد و دهم پیش مست

۳۰۶۷ - ناز مرویی، طراوت و شادابی، خرمی

نگار نقاشی.

بیت ۳۰۶۸:

معنی حصار دنده و برگس را بحواب گشته بود، تار سرین سده ناز او بود معنی تار او از سرین

بیش بود

۳۰۷۰ - ره پرستان: نگهبانان، عاشقان.

۳۰۷۲ - عس: ترتیب

ورن در نوشتن وری گردانیدن، کنیه از خواندن و بهام به نوشتن نامه و کتاب هم دارد.

۳۰۷۳ - بیرنگ نامه: کتاب جادو، اسوره نامه، کتاب جیل (عم الحین) دانش بیرنگه.

۳۰۷۴ - هب رلف (اصافه تشبیهی) رلف به نقاب تشبیه شده است

سر کشیدن: سرپیچی کردن

بار: تحمل سختی، رنج، مشقت.

سعدی گفته:

یار شاطر باش به یار حاضر.

بارنامه: ریح نامه (به این معنی در فرهنگ پیامده است).

بارنامه شوی: مشقت شوهرداری.

۲۰۷۵ - بهشت وصول: بهشت برین (این ترکیب در فرهنگ پیامده است).

بیت ۳۰۷۲:

معنی: گویی ماه و خورشید فریدی بوحود آورده بود و رهرو به آن بچه شیر عطاره را داده بود
 بوضوح در جدون بر و مدگی سبارات ستاره عطاره را هست و بیکن همانند آن شود که نا او یابرد
 یعنی ماده، ماده و مانر بر، محاسن می آید و در یحاهم چون آن را با رهرو که ماده است آورده، بنابراین
 حالت مادگی دارد و شیر دادن هم صفت ماده است.

بیت ۳۰۷۸:

معنی: از هر طرف با اتماس و آرام بخواستگاری آمدند.

۳۰۸۰ - جست و جوی: پرسش، کنایه از خواستگاری.

۳۰۸۱ - دستوری: اجازه

بیت ۳۰۸۲:

معنی: چون عمل از خانه اش دور گردد نارنجور از نام و در مزاج او بشود

۳۰۸۹ - عروس حصاری: زیاروی قلعه شیش

ساز کردن: بیست انجام دادن.

از سواد از لحاظ بزرگ منشی، از لحاظ عشوه گری

۳۰۹۲ - رویدر: نام قلعه ای است از ولایت نوریان گویند از جاسب والی آبجا دختران گشتاسب را

گرفت و در آن قلعه محبوس داشت و اسبند یار از راه هفت خون رفت آن قلعه را گرفت و از جاسب را کشت و

خواهرن خود را خلاص کرد در نزدیکی مراغه نیز قلعه ای به همین نام بوده است. پس در از مستملکات

علامه الدینی کرپا از سیلان که مضمی هفت یکسر نام او سروده بوده است. شاعر از پی در در همین کتاب نام

برده و گفته است

مقدس و هروان روحانی است

آن به در کعبه مسبانی است

سام روپسین در نر رمحکم است

میخ درین و مرکب رمی است

سوقس از کلاه او کمری است

جلال الرحمه زن حریم دری است

(بیت ۵۱۷۴ به بعد)

۳۰۹۳ - سقلاب: اسلاو.

بانوی سقلاب: میگه سقلاب مضمی در خسرو و شیرین هم از ملک بانوی سقلاب

یادآوری کرده است

چو گن مودم منك نانوی مسلات

گنور در نانوی شیشه‌ام چو گلاب

(ص ۳۱۴)

ظہراً اشارہ است بہ یک حادثہ تاریخی *

در بانو: نانوی حصار نشین، منکۃ قلعه

۳۰۹۵ - راهداری: عیار، نگهبان راه، مسافر.

معنی اهدارن: راه پرستہ بود و کامکاران را بی‌کام کرده بود (آرروی ک‌مکون از او سرآورده

بود)

۳۰۹۶ - طبع‌ها: طبع، چهار عنصر (حاک و آب و باد و آتش).

بہم قبایس گرفت: با ہم سخن گفتن، روانہ چهار عنصر را با ہم سخن گفتن.

۳۰۹۷ - رلز روحانی: اسرار پشت پردہ، اسرار غیب.

بیت ۳۰۹۹:

معنی صفت مردمی چیست؟ ستارگان در سوخت مردم چه تأثیری دارند

۳۱۰۱ - ریز خورد آوردن: پوشش، ثبت و ضبط کردن.

۳۱۰۲ - بارہ: حصار، دیوار قلعه

۳۱۰۳ - طسم شکل صورت عجیب کہ ترسز حراہ و دقایب نصیب کنند

۳۱۰۴ - پیکر: تندیس، مجسمہ

۳۱۰۶ - رقب: نگہبان

بیت ۳۱۰۹:

معنی پیکرها در دست بیع داشتند و هر که نزدیک قلعه میشد آن مجسمہ‌ها را شمیر سر آن کسی را

کہ می‌خواست بہ قلعه راه یابد از تن جدا می‌کردند

توضیح در گرشاسمۃ امدی طوسی از قلعه‌ای سخن رفته کہ نگہبان آن مجسمہ‌ای از چوب بود و
تیر و کمانی بہ نسبت داشت ہر کس قلعه نزدیک می‌شد ہدف تیر قرار می‌گرفت گرشاسم بن مجسمۃ بی‌انداز
را از کلر انداخت و در قلعه رگشود در درگاہ مجسمۃ شیری می‌بید کہ دہشش پر آتش و شعلہ ور است.
دشمنان ہمراد او حقیق می‌کنند و برین نتیجہ می‌رسند کہ بن دو طلسم از چہ، یعنی تعدیہ می‌کرده‌اند
(گرشاسمۃ ص ۴۵۶)

۳۱۱۰ - آسمانی: عادی، بلند

معنی آن قلعه در بلندی چون آسمان بود و درش ہم مانند در آسمان در چشمها پنهان بود.

۳۱۱۲ - کارخانہ چین: کارخانہ چین.

بیت ۳۱۱۴:

معنی همچنانکه صدف قطره آب را گریخته و مروارید می سازد او هم در نقاشی می توانست آب را گره بزند معنی نقاشی او در نظر برجسته و انگیزه دهنده می شد.

۳۱۱۴ - سواد سیاهی .

معنی : با قلم سیاه نور را تصویر می کرد، یعنی با سایه روشن آنچه را صحنه ای می آفرید که افسان خیال می کرد چراغ و یا آفتاب و منته نقاشی را روشن کرده است.

وصیح نظامی حوریان را از نور و خطه و جامه آنها را سایه تصویر کرده است

۳۱۱۵ - شهر بندی یافتن قلعه شدن، حصار کشیدن.

برج ادر مصرع دوم بیت (۳۱۱۵) يك قسمت از دوازده قسمت منطقه البروج

۳۱۱۶ - پرد جامه ابریشم بی نقش و نگار که معمولاً بر روی نقاشی و نوشتن بامه نگار می بردند زمینه

سیاه را در نقاشی و زمینه سفید را در نوشتن نامه

۳۱۱۷ - صورت : تمثال ، تصویر

۳۱۱۸ - هوا : مین ، غلاظه ، عشق .

بیت ۳۱۱۹:

معنی به علاقه مند و عاشق من نگویید که چون پروانه برای دیدن نور پیش بیاید و از دور لاف عشق و

محبت نراند.

بیت ۳۱۲۲:

معنی کسی که نتواند سئوالات من جواب بدهد اگر چه شخص بزرگ باشد رود حرد و بی رزش

می گردد.

ظاهر^۴ مقصودش آنست که کشته نمی شود (زیر مشکلات و طلسمها را شکسته و به قلعه راه یافته است)

اما تو نزد من قدر او بی ارزش می گردد و نمی تواند همسر من باشد.

۳۱۲۵ - طوق پوش از طوق برداشتن یعنی مقصود خود را شانه دادن و بیان کردن. آشکار کردن.

۳۱۲۶ - تاجگاه : جای تاج، کنایه از پیشانی دروازه است که شیبه تاج ساخته شده بود.

۳۱۴۵ - دشمن کام ، بکام دشمن، بدست

۳۱۴۷ - لغتی : اندکی، مقداری .

بیت ۳۱۴۸:

و کسی که بر مقداری از این طلسمها پیروز شد برگزودن بقیه دست بدست

۳۱۴۹ - در سر چیری شدن : در راه بدست آوردن چیزی کشته شدن.

معنی: شهرها را حش و سور شهر در یست می‌دهد مادر این شهر سوگت شهر آر می‌کرده و
سرهارا آوران نموده بودند

۴۱۶۱ - سواد پرتد، رمینه سیه رنگ پرتد، پرتد سیه

ستن معنی کردن، به تصویر آوردن، حافظ می‌ستن را با این معنی مکار پرده است
هیر معنی که دست حق بلند جز معنی نگار خوش نمیشد

بیت ۴۱۶۴:

معنی: اطراف تصویر از بالا تا پایی سرهای کشگان آویخته شده بود.
گوهر بهنگ آید گوهر بهنگ آید ده گوهری که اگر بطب آن بروی، بهنگ بهنگ
می‌اشی، سعدی گوید

آنجا که در شاهوار است بهنگ مردم حوار است

۴۱۶۶ - هوس نامه، نامه هوس انگیز، پوش نامه

۴۱۶۸ - خار در دبا ظهیری خوب و بطبی پر از ربع و آسیب

بیت ۴۱۷۱:

معنی: اگر از عشق دست نبردم باید مردم را این رشته بدهم نظر معهود می‌یست
رسته‌ای سرگردم افکند دوست
می‌کشد آنجا که خاطره حواه رست
۴۱۷۱ - دلیری: گستاخی، بی‌باکی
حال معنی: حال سینه شدن، کشته شدن.

بیت ۴۱۷۳ و ۴۱۷۴:

معنی: حور گیسو بی مثال را پریان برای جلب توجه کردند. پری حادوگر است و برای مقابله
آن باید از جادو استفاده کرد.

۴۱۷۵ - زبان سد کردن ساکت کردن، مطاب کردن

سرسری بهبوده

۴۱۷۶ - گوشه‌ها از دم گرگ رهیدن: کنه از خطر مرگ نجات یافتن

۴۱۷۸ - تصرف دست مکار روی

خرداندیش: کوتاه فکر

۴۱۷۹ - ساز: آلت موسیقی

پرده اصطلاحی است در موسیقی، راه، بهنگ

ساز بر پرده جهان ساختن: مقصدی را برای قمار کردن

سست گرم بر می‌شدند

۲۱۸۲ - مادر: آه

بیت ۳۱۸۳:

معنی: درحالی که چشمانش بر اثر اشک شده بود از مشاهده آن تفتان صرف نظر کرد زیرا در
عجله کردن مرگ خود را می دید.

بیت ۳۱۸۴:

معنی: این قلعه قصر شیرین (جایگاه شیرین محبوه فرهاد) را سادش می آورد و از طرفی سامرادی و
مرگ فرهاد را نیز بپادش می آورد.

۳۱۹۲ - دیوبند دیوبند، تسخیر کننده دیو

درشته پیوند درشته طبیعت، فرشته گوهر.

۳۱۹۴ - نومن: اسب سرکش، نافرمان.

لگام کشیدن: زیر فرمان آوردن، تربیت کردن.

هم دمنی: کمک، یاری.

اوتادن: واقع شدن.

بیت ۳۱۹۵:

از او کمک و یاری سرزده بود، همه مشکلات بوسیله او حل شده بود.

۳۱۹۷ - سیمرغ: پادشاه مرغان، عطار در منطق الطیر آن را مقصود و مطلوب همه مرغان

قرارداده است.

آفتاب شکوه آفتاب جلاله بسیار بانشکوه

مرغ پرنده: مرغی که پرواز می کند در ادبیات به مرغ و خروس اعیان مرغ و به مرغان

دیگر مرغ پرنده گفته می شود.

۳۱۹۹ - فترک: ترک نشد، تسمه و دوالی که از پس و پیش زین آویزند.

بوصیج درباره دست فترک کسی ردی وقتی که سوار و پیاده ای با هم پراهی می رفتند. پیاده

برای کم کردن حسنگی فترک سوار دست می زد و سوار را اندکی در رفتن کمک می کرد و می کشید بدین
سبب در ادبیات فارسی بدست فترک کسی رده معنی یاری خواستن و یاری گرفتن نگارنده است.

سوس: نظامی از سوس گل پیچ (عشقه) را اراده کرده است که برای راست نگهداشتن خود از

گیاهان دیگر کمک می گیرد (فترک دیگران دست می رند).

مدان درستن: کمر خدمت بستن، کلری بستن.

بیت ۳۱۹۹:

گل را کمر بسته به در کرده اند. در فاصله گلبرگها و حقه گل سبب است که کمی ستهاند. کمر

بستن گل را گاهی به ای تصویر قدرت مانند کمر پادشاهی بستن:

- گل کمر بسته در شهشاهی خاک چو نر باد در هوا جوی
(هفت پیکر بیت ۴۵۵۵)
- چند چو گل حیره سری مسجن سر بکلاه و کمر ابراهمن
(محرر الاسرار بیت ۱۶۱۱)
- و گاهی برای تصویر خدمت (مانند بیت ۲۱۹۹) بکار برده اند و در حالت اخیر خدمت گل ایست که
در دست هر که باشد خدمت می کند و شام او را معطر می سازد
- عجبه کمر بسته که م سده ایم گل همه تن جان که بتو رندیم
(محرر الاسرار بیت ۱۹۲)
- چون گل کمر در رویه می بست رویین در پای و شمع بر دست
(اسلی و معجون بیت ۲۱۱۰)
- و گاهی برای تصویر عادت
- بسته چو گل در تار و روی پریشان واکمر بستند گوی
(حسرو و شیرین ص ۱)
- ۳۲۰۰ حصر رد مسلمان نام یکی از انبیاست که موسی را در سد کرده و رد صویر بر مسمی
ممتاز در محفلان عربی در تشخیص هویت او اختلاف دارند، بعضی گویند در شخصیت «اسیاه» سی و
هجرجس، قدیس صورت حصر د آمد، حوجت رویاب سلامی، وی یکی از جانور نال است
- ۳۲۰۱ چشمه استعاره از دانشمند، بسوی
نفس برزدن سخن گف
- ۳۲۰۵ حسابهای هفت محمولات، قواعد پهن.
- ۳۲۰۷ سگالش به نشین.

:۳۲۰۹

- معنی در خطه روحانی روی آورد، همت مردان حد را همراه خود کرده نامحنتی را بر تو آسان کند
به ابیات ۳۲۱۸ و ۳۲۱۹ و ۳۲۲۰ بوجه ترجمان نامعنی اصلی بن بست آسگار گردد.
- ۳۲۱۰ قیاس مسجن.
- از قیاس بر حاشتن آنچه که از مسجن بدست می آید سیجه گرفتن از قیاس
- ۳۲۱۱ - تیر همت: عارف، راهب

بیت ۳۲۱۲:

- جامه صرح کردن: نهاده دادجو می بوده است
- در سیاست نامه آمده است: شیدم که یکی از ملوک مگوش گران بوده است چنان اقدام کرد که کسانی که
ترحمش می کنند سحر مظلومان با او راست مگویند او چون حال بدند ترجمانی ترجمان که موافق آن کار باشد
نمود که مظلومان بدند که جامه صرح پوشد و هیچکس دیگر پوشد نام ایشان را شاسم و آن مدت بر پایی

شستی و مصحرا باستانی و هر که را با حاتم سرح دبدی فرمودی تا گرد کردندی پس بجای حالی شستی و ایشان را یث پت خوانندی نه به آواز بلند حال خویش گفتندی و او انصاف ایشان را می دادی و آن همه احتیاط از بهر جواب آن جهان را کرده اند تا چبری را ایشان پوشیده نگردد. ص ۱۲

تظلم: دادخواهی.

آرزو: مطلوب و مقصود.

تشیع: عیب کسی را گفتم.

۳۲۱۲ - دریای خون: کنایه از اطراف قلعه که محل کشته شدگان بود.

۳۲۱۳ - حاتم چون دیده کرد خون گود: دیدند اشک خویش می ریخت و حاتم را هم همرنگی

دیده و محبت، یعنی سرخ پوشید.

بیت ۳۲۱۳ و ۳۲۱۲ و ۳۲۱۵:

دستی که با طراب قله رسید در حالیکه حاتم از ر چو دیده حواله داده بود ز روی خود را
محبوب باورد بکه فریاد دادخواهی را به گویی از ظلم در سر داد که چو چندین غریبی گناه گشته شده اند
۳۲۱۶ - چتر: حلقه ای که بگردن حیوانات فلانیه، قید گرفتاری.

۳۲۱۷ - حاتم در خون ریز حاتم سرخ پوشیدن به شانه دادخواهی بنویسید بیت ۳۲۱۲ توجه

فرمایید

حیمه بیرون رفت: در بیرون قلعه حیمه برپا کرد (برای اقامت خود).

۳۱۲۹ - همت: دعای حالصانه، بیروی ناطی، بوجه لب و قصد اوست بجمع قوای روحانیه حق

برای حصول بکمال خود یا برای دیگری.

۳۲۲۰ - درخ: روه.

۳۲۲۱ - دستوری: چاره.

۳۲۲۳ - رقیه: دعا، الفسون.

۳۲۲۴ - پیوند: ترکیب.

۳۲۲۵ - همه را چترش نکند بچاه: چتر گمدهش همه را بچاه افکند.

۳۲۲۶ - تیغ ها: شمشیرها و ایجا کنایه از زخم ها و ضربات.

تیغ کوه: قلعه کوه (کنایه از قلعه که در قلعه کوه بود).

معنی: از کوه آن طلسمها را طر کرد و صریح قوی خود را بر وی فتح تیغ کوه (قلعه) نگهداشت.

۳۲۲۷ - دهل: دهل.

دهل را زیر دوات کشیدن: مواخنه.

دوات: تسمه چرمی.

۳۲۲۸ - کتده: حنق، گودل.

بیت ۳۲۲۸ و ۳۲۲۹:

معنی: عکس العمل آن صدار در اطراف قلعه بررسی کرد. اثر انعکاس صد جای در زیر زمین شناخته شد و آثار را کند، صدا برای یافتن رجه کلیدی شد و چون رجه را یافت در همانجا در قعه پدید آمد.
۳۲۲۰ - ماه خرگومی: زرباروی خرگاه بشین.

۳۲۲۵ - بهت. معنی.

بیت ۳۲۲۸:

معنی: چون از کنار قلعه بدر دروازه شهر رسید نیشل دختر را از بالای دروازه شهر باز کرد.

۳۲۲۹ - عوشتن نوردیدن، پیچیدن.

آفرین، سعادت، خوشی.

۳۲۴۰ - بقهر: با خشونت، جدی، سخت گیرانه.

۳۲۴۱ - آفرین کردن: آموزش، خواهی کردن برای مرده (نثار برست خواندن).

۳۲۴۲ - نگار انسان: نگار اشنانده صفت فاعلی در معنی مفعولی. حایه های قیمتی صفت، به همه

در و نام نوجوانانده شده بود (بر رسم هدیه).

۳۲۴۶ - سردی کردن: بی مهری کردن.

۳۲۴۸ - بافتهای مشک سیاه: کدیه از سباهی شب.

عالیه بوی خوشی است مرکب از مشک و عنبر و جز آن پر رنگ میاه

عماری کجاوه

معنی: وقتی که شب بر کجاوه ماه عالیه سیاه و خوش بوی را افشانند یعنی چون شب فرا رسد.

۳۲۴۹ - موکب: گروهی سوار و پیاده که در التزام رکاب پادشاه باشند.

عماری کنو: محفل ران، کجاوه کشنده

۳۲۵۴ - هزیر: شبیه کتاه از مرد شجاع

بیت ۳۲۶۲:

معنی: اگر در پی راه عاجز آمد خرگاه خود را بحر ابطا هر جا که خودست می راند یعنی دنبال کار خودش می رود و در بیت ۳۲۳۲ گفته بود که اگر پرسشها را جواب ندهد پیش من حوار می گردد، یعنی کشته می شود. و دنبال کار خودش می رود.

۳۲۶۱ - شستادن: حرم خانه، حوانگاه.

۳۲۶۸ - میانرنگ: آبی رنگ

بیت ۳۲۶۸:

معنی: صبح که چرخ آبی رنگ آسمان را بر اثر شفق سرح گردانید. آسمان به سنگ تشبیه شده، نظامی می دانسته که آس: معنی سنگ است و آسمان: معنی تشبیه می دهد بصورت دیگر معنی آسمان سنگ است (است).

۳۲۶۹ - همت نرد، کنایه از همت بسیار.

شش خانه: کنایه از شش جهت (شرق و غرب، شمال و جنوب، بالا و پایین)
زرخ شش خوشه: کنایه از ستارگان.
یک دانه، کنایه از خورشید.

بیت ۳۲۶۹:

معنی چون در بین گیتی که مانند صحنه برداشت ستارگان پدید شد و خورشید طلوع کرد.
توضیح: در خانه اصلی برد همت مهره در شش خانه روبروی هم قرار گرفته‌اند و این امر نشان می‌دهد
که نظامی بازی برد و یا لااقل طرز چین مهره‌ها را می‌دانسته است.
۳۲۷۰ کیار بررگان

بیت ۳۲۷۲:

معنی خورده‌ها در سفره چندان بود که همه جا را فرا گرفته بود و بازگاه گنجش این همه وسایل و
عدا را نداشته.

رنگ طرح: زرد و توشه تراوان.

۳۲۷۵ آرو عدا، خوراکی، رزق بدین معنی از فرهنگها فوت شده است). در متون گذشته بارها
آرو و معنی عدا آمده است. در وس درمیں بحرالدین اسعدگرگانی می‌خوانیم.

همیدون پندهای پادشاهی	دو بهره باشد اندر پادشاهی
بساهو و آرو مملوع بودن	دل هر کس سیکی برگشودن

حکیم فردوسی فرماید:

یکی گشت سالار خوالنگران	همی نالد از شاه و از مہتران
که چندانکه او خود کند آرزوی	بسارم سهم کاسه بر چسار سوی
نبود سیازد بر او سیز دست	بزرزد بدو مرد خسرو پرست
چنین داد پاسخ که از پیش خورد	مگر آرو باز گردد بزمرد

(توقعات انوشیروان نفل از شاهنامه ص ۲۴)

و نیز رجوع کنید شاهنامه چاپ شوروی ج ۸ ص ۲۷۰

در وی المجالمن آمده پس عارف را در دنیا همچنان باید بودن که کودک شیرخواره، که شیر دِه
همی خورد و دل بر مادر دارد چنین باید عارف را، آرووی از دنیا همی خورد و دل بر عقبی همی دارد که آن
مخای مادر است ص ۱۲۳.

عدا، چمن جامی به معنی «بیره» نگارنده است.

نام اسال گشت و گنو کرد	ورن انگور آرو کردند
سسوی ده جستم از وطن دوری	نن بهام برج مردوری
دستم اینک چو پنجه مزدور	ز آله بر چو خوشه انگور

چون رده دستمرد خود مستم
مسائل علوم و لب حندان
نک دو سداگر لشکر تو
سر مس حسته عبارت ورده
هچکس را چو من طالع مد

پس شد از آرو شدن مستم
رو نهادم سوی سر زدن
در ره عدل و طلم یاور تو
مستم ز آرو تهی کردند
سر نامه بهی رآب مد

اهم از رنگ ص ۲۷۲

روحی گوید.

سه حاجه مرزا گوید که مشین
اگر حواجه بود یا نه تو در قصر
به درین مرزا گوید که نگار
پسائش و آروها حواه در حور

(بسم الله من از روحی)

مقدمی در شرفنامه نیز آرو را معنی عد و آروگاه را معنی صفة عد آورده است
سمر بود حاقان که آرسد خورد
فرود بحث شطانه سرگی لراح
در آن آروگاه فرخار دهن
بهشتی صفت هر چه در حور ستند

زحوانهای ررس شود حاک رد
چو برگ رز از برگ ربران شاح
مکسر آرو سا معمل مکس
سر آر مآند حور سر راستند

اشر فنامه چاپ شوروی ص ۳۸۴

در محزون الاسرار آرووی داشته را معنی عدای بات آورده

ر آرو وی داشته دسان داشت
کر در حور هیچ بدیدان داشت

ص ۲۲۷

در لیلی و مجنون گوید:

سی باده کسایت است مستی
سی آرو آرو پسرستی

(ص ۱۲۸۷)

در زبان ترکی آذربایجان شرقی و طاماری، کسی گوید که علاقمند به یک نوع عد است و بدستش
بسی رسد. این کلمه در اصل «طمع آرو» یعنی عدا حواهی بوده است

در تاریخ بهمنی آمده و حدطای بود مرا زنی پارسا و خویش دلو و قرآن حوان و دشت دانسته و
این چهره‌ی پاکیزه ساحتی از حوردنی و شرفها بعایت سکو و اندر آن آیی بود پس حد و حد من هر دو
بحدت آن حد و نه رادگان مشغول گشتند که اشل را آجا فرود آورده بودند و در آن پیران حله‌ها و
حوردیه و آروها حواستدی و وی در آن توق کردی نامحت یکو آمدی ص ۱۱۱

بهمنی - در حای دیگر نفس راسه نوع دانسته و گفته است ۱ - نفس گوینده ۲ - نفس حشم گیرنده
۳ - نفس آرو و سپس نفس آرو را چیس تلفظ کرده -

۱ - نفس آرو وی است دوستی طعام و شراب و دیگر بدتها ص ۴۰۲

آرو دان : معنی عد

بیت ۳۲۷۷:

معنی چون عدا باندازه لازم حورده شد، رفع گرسنگی شد و برای مراح راحتی و حرمتی پدید آمد.
 ۳۱۷۸ - محك (نکسر اول و فتح دوم و تشدید کاف): سنگی است که عیار طلا و نقره را در آن
 آزمایش می‌کنند.

زیر حلاص: زیر تمام، زیر حلاص.

۳۲۷۹ - ماندن: ترك کردن.

۳۲۸۹ - لغت: هر وسيله محاراً بمعنی ریناروی

لغت طراز: رینارویان سرد می‌شود

معنی دختر ریناروی که گویی به لغت طراز مازی آورده و معنی بود در پس پرده لغت مازی.
 شروع کرد

۳۲۸۵ - بر مسجیدن اندازه گرفتن، تحصیل زنده

معنی بود وقتی که مروارید را در دهن مسجین رد و در بن دو مروارید در صمیر او جای گرفت.

بیت ۳۲۸۹:

معنی چون عیار آن پنج مروارید را یکی بدید، سنگ آنها را ساید و شکل عیار آورد

۳۲۹۰ - قصه وار: اندازه یث قصه، یک مشت

۳۲۹۱ - نکه را دریافتن: موضوع مهم و ناریک را فهمیدن.

۳۲۹۲ - ره آورد: چیزی که سافران از راه آورده، سوغات و ایضا کنایه از ظریفی است که در آن

پنج در سوده شده و به شکر و شیر آمیخته شده بود

۳۲۹۳ - عیار کردن: مسجیدن، دور کردن.

۳۲۹۶ - عطای: هوراء، بی درنگ

۳۲۹۸ - شجره: گوه گرین قیمتی که شب چون چراغ می‌درخشد.

شب چراغ: روشنایی روز: نظیر آنچه سعدی گفت:

شب گشتی آن جسم گشتی فرور دری بسود از روشنایی برور

۳۲۹۹ - لعل یکتا: کنایه از دختر پادشاه.

عقد: گردن بند

۳۳۰۱ - هم طویله: هم رشنه، ایضا بمعنی «همانند» آمده است

قیسه: کنایه از عیار، کنایه از خانوادگی.

۳۳۰۳ - دریا: استعاره از شاهزاده

حورشید: استعاره از شاهزاده

۳۳۰۴ - هم عقد: هم رشنه، همانند

۳۳۰۶ - مهره ازین مهره ای کنود رنگ، جس مهره از گل رس است و روی آن عاب آبی رنگ

داده اند و برای دفع چشم بازو می‌نهند.

بیت ۳۳۳:

معنی دشت مهره دو مروارید ورود که از حسن آن دو تابور و با آنها راست و موافق نمی آمد
۳۳۱۸ - هوش نیر کردن، دقت فکر کردن.

بیت ۳۳۱۹:

معنی در عرصه کردن آن دو عدد در می خواستم بگویم عمر دو روز بیش نیست
ارزش این دو روز را دریاب

بیت ۳۳۲۰:

معنی شاهزاده بر آن دو مروارید سه تایی دیگر ورود، معنی اگر عمر بجای دو روز پنج روز هم باشد
رودگذر است و به آن اعتماد نیست و باید از فرصت استفاده کرد

بیت ۳۳۲۱ و ۳۳۲۲ و ۳۳۲۳:

معنی من مرواریدها را سودم و با شکر امیخته کردم پیغم من می بود که بی عمر دو ورد یا پنج
روزه شهوت آورد و شیرین است. آیا با سود یا غلم کنیم می توانی این شکر را از بی درهای سوده شده
حداکسی^{۱۱}

بیت ۳۳۲۴:

معنی ساهرا ده روی آنها شیر رحمت و شکر در شیر حل شد و ساییده شده مروارید نه نشین نگردید
۳۳۲۵ - بر حاسی بند شدن، مجازاً بمعنی حل شدن، جدا شدن.
۳۳۲۶ - نکاح پیمان ازدواج، وصلت.

بیت ۳۳۲۸:

معنی از که گوهری برای من فرستاد پیغامش این بود که دهمند گوهر یکتا است و همتا ندارد.

بیت ۳۳۲۹:

معنی من آن در را، گوهری رنگر طیر آن همراه کردم. پیغام دادم که من حمت و همتای او هستیم.

بیت ۳۳۳۰ و ۳۳۳۱:

معنی او که این دو گوهر را در جهان می نظیر دند مهره کبود رنگ را برای دفع چشم رحم در
نهانست

۳۳۳۲ - آموس ریس داس.

بر مهر مجازاً بمعنی کامل

معنی: من که مهره را برای خود ریت قرار دادم به رحمت او کاملاً راضی بودم.

بیت ۳۳۳۳:

معنی: مهره‌ای را که او فرستاد با توجه به محبت قلبی من مانند مهر گنج است که بر حریفه وجود من رسیده است.

بیت ۳۳۳۵:

معنی: پنج راز پنهانی از او سؤال کردم و او جواب داد لذا سبطانی او پنج بیت ردم بوقیبت و سبط او را اعلام نمودم (در قدیم در درگاه پادشاهان بر رنگ در مدت شبانه روز سی بار بوق و دهل می‌زدند).

۳۳۳۵ - حامی، ناپختگی، سرکشی.

تازیانه حام: تازیانه‌ای که از چرم حام سازند و سخت پیچنده و سوزنده باشد.

۳۳۳۶ - ست، روش

۳۳۳۷ - شکرریز، شکر افشانی

رهره: ستاره ناهید (عروس را به رهره تشبیه کرده است).

سهیل (آرگی): ستاره‌ای است از نوبت قدر اوی که در آخر فصل گرما طلوع می‌کند و میوه‌ها در آن وقت می‌رسند چون در یمن کاملاً مشهود است آنرا سهیل یعنی گویت (دادار به سهیل تشبیه کرده است).

۳۳۳۸ - ست، روح، شاد و بی‌غم

حججه: طاق عروس و داماد.

گرائی بردن: ریح مراحمه کردن.

بیت ۳۳۳۹:

معنی: یعنی یو صال رمیست.

۳۳۳۹ - مهره خویش: مقصود مهره لریق است که شاهزاده فرستاده بود و عروس برای دفع چشم

رحم آنرا بدست بسته بود.

دو برگس مست: کنایه از دو چشم حمار.

۳۳۴۰ - مهر (بسم او)، دریت ۳۳۴۵ بمعنی همکاری آمده است.

۳۳۴۱ - کنایه مرد، آرزو

۳۳۴۲ - سپیدی حال، خوشحالی، سعادت

۳۳۴۳ - سدهی: کنایه از عم و ریح

گوگرد صرخ: کنایه زرد

بیت ۲۲۵۲:

معنی: چون د روح آمیخته است چون از طافب روح بر حور در است، نه شمعین سب سرج رنگ است.

بیت ۲۲۵۵:

معنی: چون این حکایت حور پادشاه رسد معر هر از بوی و عطر این حکایت پر از گل سرج شد.

۲۲۵۶ - رجب: باب: حالف

ریحانی شرباب صاف شده

(۳۷)

۲۲۵۸ - شکوفه مهر طنوع حورشید.

بیت ۲۲۵۹:

معنی: پادشاه چون حورشید عالم امروز بود، همان طور که لباس حورشید پیروزه گوی سب حاشه پادشاه هم قیروره رنگ شد.

۲۲۶۱ - نقاب مشکین: روی پوش سیاه رنگ، کنایه از ساهی شب.

نقاب: نقب زنده، اینجا کنایه از جاسوسان درماری است.

نقیب: کسی که مأمور تبارجاری و نفوذ امر الی است یا صفتی است.

۲۲۶۲ - بانوان: در حور بانوان، شایسته بانوان

۲۲۶۶ - عنجه گل: کنایه از دهان و لبها

بیت ۲۲۶۲:

شماغه قدر بر درگ گل ست، عصر شیرین و خوشوی در لبهای حور آفرید، سخنان شیرین گفت. شماغه: دمنبوی.

۲۲۶۵ - آفرین حوران: سرود گوی

۲۲۶۸ - صبح در صر

۲۲۷۰ - یعمایی: مسوب بولایت یعما که مردمان زیبا روی دارد.

۲۲۷۰ - هندو: کنایه از خدمتکار، چاکر

۲۲۷۱ - همراهِ هم سال

۲۲۷۲ - خسته چرخ: فرخنده کنایه از مادن

بیت ۲۲۷۸:

معنی: وقتی که شب عجم سیاه حور در رد و نقره زور را قلم سب در کشید.

۳۳۷۹ - دستان ترانه

معنی آواز خوش

۳۳۸۰ - دل گرو کردن: دل سپردن

۳۳۸۱ - الحق: برستی

۳۳۸۴ - درگی، درگاه، محل دوا، دروگر

۳۳۸۵ - همال: شریک

۳۳۹۲ - داور: صلاح ده باشد صرب العنل است) اگر قاضی ده در اهالی همال ده باشد صلاح

مردم آن ده است.

۳۳۹۳ - قاح: تاریک

معنی ویر ممکن است که در تاریکی شب نصف کالا را رود پنهان کنیم تا مالیات اندک باشد

۳۳۹۶ - دوپاس و سم پنج ششم (در فعل بهار معادن ده ساعت)، شب ر به سه پاس منقسم

می گردد.

۳۳۹۸ - از ره افتادن از راه محرف سس، به حقیقت پیوست یعنی یقین کرد که بیراهه رفته است.

۳۴۰۰ - فرصه دهانه رود، دهانه جوی

میل فاصله ای در حدود ۱۴۸۲ متر

۳۴۰۱ - فرسنگ: هر شش کیلومتر یک فرسنگ است

معنی: خط دایره شهر را پشت سر گذاشتیم و از شهر بجای دور شدیم

بیت ۳۴۰۲:

معنی آنچه را می بینم درست بحسین می رسم و درست تشخیص می دهم، شاید غور اثرات سستی در

من باقی مانده است.

۳۴۰۴ - پس رو: پیرو، دنبال رو

۳۴۰۶ - مرغ کنایه از خردس

وقت آواز کردن مرغ - کنایه از سرزدن صبح، وقت خردس جوان.

۳۴۰۷ - مرغ صحنگی خردس

پرافتدب آواز خواندن، اعتبار آنکه آواز خواندن خردس با بالیدن همراه است

دهاق شب: مفر شب (اصابه اسفاری)

جای بست هست همه صور بی اساس.

۳۴۰۸ - خیال پرست، خیال دار.

۳۴۰۹ - شیدا: آشفته.

گمراهی (در معنی حقیقی): راه را گم کردن.

۳۴۱۰ - معش: سوراخ کردن، راحت کردن

۳۴۱۱ - بیم سور: بیم موخته

۳۴۱۵ - عاز بر عاز : پر از عاز

۳۴۱۸ - شاه شب (اصافه نشیبه)، شب راه شاه و دیگپایه را به تحت تشبیه کرده است.

سه پایه دیگپایه نام صورت فلکی، ستاره‌ای است روشن که در میان آسمان گذرد که در سوره خود بر مثال مثلث متساوی الاضلاع باشد و عوالم آن را دیگر پایه خوانند، نام دیگر آن عبوق است. دیگپایه را هفتمه نیز گویند. نظامی در لیلی و مجنون گویند:

و آن کسوک دیگپایه کسودار در دنگ فلک فشانده افوار

بیت (۲۷۱۴)

۳۴۱۹ - سیاه نامی سیاه نامی، ساء رنگی.

سنت : بوجود آوردن، نقش کردن.

سپید کاری : آفتابگری، سفیدگری

بیت ۳۴۲۳:

معنی : چون بارهاشان گران و سنگین بود آهسته می‌رفتند.

۳۴۲۵ - هم بصری، همدمی

۳۴۲۹ - ناله : برای رصدی حد.

فر ناله : در راه حد

سره - حوت و بیکو

۳۴۳۱ - رم ارم دات العمد. سوره نحر، ۸۹) آیه ۷) عال آن را بهشت شدد دانسته‌اند. یحیی کتابه

از ناع و بهشت است.

۳۴۳۲ - همل شریک

۳۴۳۹ - موی : مویه، گریه و دراری، روحه.

۳۴۳۷ - هبیل : ترسانده، عوی

۳۴۴۲ - دلیل : راهبر

میل (نکسر او) ۱۴۸۲ متر رایک میل گویند.

۳۴۴۴ - دهل بر کشیدن : دهن دادن

بیت ۳۴۴۴:

معنی : چون آواز را که سمره طبل پیدا داشت است سر داد، آفتاب درین بر سر کوه ظاهر شد.

۳۴۴۵ - قص بر کلید، قفل باز، قفل می‌کشد، از سر کسی باز شدن، از آن کس جدا شدن.

(باز شدن هر دو معنی : گشوده شدن، از کسی و از جایی دور نگ داشتن).

بیت ۳۴۴۷:

معنی : چون روبرو روشن شد و حاله بر اثر ریختن خون شب (شفق صبح) رنگین شد.

بیت ۳۴۵۱:

معنی: بازماندن از راه صلاح نبود باینکه راهی نداشت راه رفتن را ترك بکرد.

۳۴۵۹ - زرق مای رباکار

بیت ۳۴۶۱:

معنی: ریح گفتش در به تحم افشاندن تشبیه کرده است [صحن مؤثر و کاری گفت.

دیلین ' خوندن دعا و دمیدن محو یا دیگران.

لاحول - محنصر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و آن را بری دانیدن دیو (شیطان)

حو سه

۳۴۶۷ - بانگ مرغ: بانگ هروس، گنایه از دمیدن صبح.

۳۴۶۸ - هلا نام غوی است بر، همسر هلا

هلا نام غولی است (۱۵۵)

۳۴۷۰ - جیبت اسم ینک

ربان در کشیدن از چیری، معنی نگفتن، خاموش ماندن.

۳۴۷۱ - ادهم: اسب سیاه رنگ

۳۴۷۲ - باوه گشته: رها شده.

براق نام اسب حضرت رسول اکرم (ص) اسب در شب معراج در یحی بر داشت تندر است

۳۴۷۴ - قدر مایه مقداری.

کمر کوه گردنه کوه.

۳۴۷۶ - رود: آلت موسیقی است.

ربط: آلت موسیقی است

۳۴۷۸ - عون در عون: پر از عون، پرادید

غل - رنجبری که دست و پای ر بند

۳۴۸۱ دیو ناد، گردنادر توصیح حرکت گردنادر در بیکره شمالی مطابق گردش عقربه های

ساعت و در بیکره جنوبی خلاف آن است. این عمل علت فیزیکی دارد حرکت کره زمین از مغرب

به مشرق است و گردنادر اثر گرم شدن آبی هوای جایی است، هوای گرم بالا می رود و هوای سرد می خواهد

جای آن را بگیرد حرکت هوای سرد در شمال سوی منطقه حاره و در بیکره جنوبی از جنوب مغرب خط

استواست بر خورد حرکت زمین با حرکت هوای سرد و برآیند این دو می شود که گردنادر بیکره

شمالی در جهت حرکت عقربه های ساعت و در بیکره جنوبی خلاف آن باشند.

دیوچه، رالو.

۳۴۸۳ - صبق (فتح اوز و سکون ثانی) دسب ردن، کف ردن (محاط رعایت وزن شعر مفتاح اول

و دوم خوانده می شود).

۳۴۸۶ شخص زن

کاسب، قالب، هکل

۳۴۸۷ لُح لب حیوانات (شتر و غیر شتر) لب منیر و گنده.

قطران: شیره درخت صوبیر که پس از جوشیدن شاحه‌ها بدست می‌آورند و آن تیره و سیاه رنگ است.

قطران و: دارنده‌ی ساء

قیر کلاه: ابرنده کلاه سبزه

۳۴۸۸ - قح گرای شاح رس:

گاو و پس: هم گاو و هم پس

۳۴۸۹ - مکر (منتع کاف) رشت

ربانی: موکل آتش، مأثور دوزخ

۳۴۹۰ - سح شابه شاح و شانه گوسفند و گاو، که گاه آن رور بهم می‌رودند بر آن می‌سازند مردم و جلب کنند آنان بوده است.

۳۴۹۱ - در دم آوردن، بصله در آوردن، بواجش

۳۴۹۲ - از پای پر بر آمدن: کنایه از سرعته گرفتن و رقص کردن است

بیت ۳۴۹۸:

معنی: نکی که دور تا دور ما ماند کم ما فرا گرفته بو شک و تعجب ازدهای حفت سر است

۳۵۰۱ تاب پیشش

بیت ۳۵۰۲:

معنی: او مانند حامله شده پرورد بود، میل او را کوه در پیشایش خود حرکت در آورده بود معنی

سبهای بدن پرورد و نار پرورده‌هاست گناهان سیه پرورد هستند تا مبینی بیاد مقوم می‌دارد و پیش میل راه

می‌افتد و تسیم می‌شوند و سبهای وریده‌ای هم هستند که مانند صحره سادگی دارند

۳۵۰۵ ترا گنجش: حرکت در آوردن، بلند کردن.

۳۵۰۶ - شیر: کنایه از برج آمده است و آفتاب در او مرده‌ها در آن برج قرار می‌گیرد.

دهانه سیر: ممکن است سرخی شفق را مراده کرده باشد

حلی: بی درنگ، غور

بیت ۳۵۰۸:

هکل غولان را که ساه بودند و هر نه می‌کشیدند به حوشش دنگ سیه روی تلبیه کرده است

(بیت‌های ۳۴۸۷ و ۳۴۸۶ دفع فراموش)

۳۵۰۹ - دیوسوار، کنایه از ماهان

دیو دسه: بری رده جن رده

۳۵۱۱ - تفسید: گرم شدن.

۳۵۱۵ - مع بریح: رشته رشته، طبقه طبقه.

بیت ۳۵۱۶:

معنی چون بر گشتن کسی تیغ کشید اسدا سقره چرمین پهن می کند و روی آن شن می ریخت.

۳۵۱۸ - تومس: توانا

۳۵۱۹ دامگاه معن دم، جای خطرناک

کوچ راه زه کوچید و ده کوچه ده: ایهم دارد.

۳۵۲۰ سهم رز، ترسان، مضطرب

بیت ۳۵۲۱:

چنان سریع می رفت که تیر پرتاب شده به او نمی رسید از تیر سریعتر حرکت می کرد.

۳۵۲۲ - پوشش: پیچودن.

رسی - ریمین.

بیت ۳۵۲۶:

معنی « خود گفت من سودا مرچ و حیالاتی هشتم هوای بیجا هم خشک است و خودم تنها هشتم

هوای خشک و نهایی نوزختی شخص سودایی مراحم را شتاب می بخشد»

۳۵۲۷ - خیالهای درشت: خیالهای ترس آور و وحشتناک.

۳۵۲۹ - حافیت گاه: جای سالم، جای بی خطر.

۳۵۳۰ - نقب: سوراخ

۳۵۳۱ - چهار: چاه گوبه، چاه مانند.

پابه پاه

بیت ۳۵۳۲:

اشاره به داستان حضرت یوسف است که برادرش او را دو چاهی قرار دادند

چون ریس ... (وجه شبه سستی است) پایش سست شده بود

۳۵۳۳ - حجاب بهفت: حجاب بهت، یعنی چاه که او را از نظر پنهان نگهداشته بود.

۳۵۳۵ - ساز کردن مرتب کردن، اصلاح کردن.

بیت ۳۵۳۶:

معنی «چاه تاریک و سیاه بود ماهن» دیده خود برای رینه سیاه نقش تصویر می کرد، دمال نقشی بود.

۳۵۳۷ - بك درم ویر: اندازه بک درم، اندازه دایره بک درم ویر

معنی آن مور در میان تاریکی چاه چون گیسوی بود که در مابین رسیده است.

بیت ۳۵۳۹:

معنی سوراجی دند که آسمان بند نور مهتاب را در آن سوراخ پیوسته داده بود.

۳۵۴۰ - قناره - پارچه گرد و بند.

۳۵۴۱ - چنگ و ناخن در جیری نهادن - چنگ و ناخن کزکری -

۳۵۴۵ - ارم - ارم ذات العبداء (سورة صحر (۸۹)، آیه ۷) بهشت شداد.

۳۵۴۶ - روضه گاه - باغستان

۳۵۴۷ - عبودان - درخت میوه (دار - درخت)

برومندی - بارداری - پر میوه بودن

محلده پیوستی - سر بر زمین گذاشتن

معنی درختان میوه بر اثر محصول زیاد سر بر زمین نهاده بودند.

۳۵۵۰ - حرف پاییز

۳۵۵۱ - لعل جامه‌ای - حقیق - جامه‌های سرخ می نامند

درج - صندوفجه - کروی شکل

عقیق - سنگی است سرخ رنگ و قیمتی

بیت ۳۵۵۲:

معنی «نه مانند گویی بود که از مشب پر کرده باشد (خوشبوی بود) پسته در لابه‌ای خشک حبه‌تر

داشت

بیت ۳۵۵۳:

معنی سعه روی شفتالو که نظیر خاک نایل بود زرد رنگ بود و همه دیگرش که در مقعر سور

خوشبید بود سرخ بود. از این شفتالو که مثل نافوت سرخ و زرد است فراوان بود.

۳۵۵۴ - نقمة حنظل - يك نوع میوه در فرهنگها لقمه حنظل و لقمه ناصی و برم آورد که نوعی

عداسه معنی کرده‌اند.

معنی مور یا نقمة حنظل رار و بار می‌کرد از لب نقمة حنظل سه نوبه ریخته و جای گار در لب مافی

مانده بود [نظر نگارنده، نظامی و دالون سعد (قیسی شیرین = قیسی نا) در ده کرده که در نیمه آن ماند

بول است و حالهای نرم بر پوست آن دیده می‌شود درست مانند جای دندانهای سب که گار گرفته است.]

۳۵۵۵ - شکر امرو - يك نوع گلابی

عقاب - يك نوع میوه که سرخ رنگ و شیرین است.

عقد - گردیدن

۳۵۵۶ - صحن کاه - مدح

پالوده: نوعی از شیرینی که شهد و مغز بادام در آن بکاربرد

۲۵۵۷ - کلاه کز به دن: تهاجر کردن، خود را برتر دانستن.

سید و سیاه (انگور سید و سیاه رنگ) معیاراً بمعنی همه چیز.

۲۵۵۸ - محصر خون مش: بخون کسی فتوادادن و حکم قتل کسی و وشتن

معنی انار چون آتش بود و انگور آنداز هم بخود بود بدین سبب بکشتن انگور فرمان نوشته بودند. تا او را بکشند و آتش را با آتش بخوشانند و می پخته و اهرم کنند.

صائب گوید: بخون خویش سرانجام می دهد محصر

سیه دلی که چو طاووس در حدود آرایبی است

۲۵۵۹ - بخت بند کسی که از موم درخت بخت و درختان دیگر برای رست می سازد.

معنی شاخ نارنج و برگ تازه ترنج مقدری ریخته بود که سبب شده بود تا در هر کج باغ بخت بندی شب و آبه را در بخت ساری سرمشق قرار دهد.

۲۵۶۰ - شمع سنده باز

نیرنگ: سحر و جادو.

حقه: ظرفی که معمولاً شعله بازها در باری از آن استفاده می کردند.

۲۵۶۱ - طبرخون غاب

طبرخ: سبب، قند لور

بیت ۳۵۶۱.

معنی میوه های گوناگون همچون سیب و سجد و انار که هر سه مانند غناب سرح بودند و مانند قند

سفید شیرین

۲۵۶۲ - دل نازن قطع علاقه کرد.

دورج سر: خانه رحمت دار، جایگاه رنج و عذاب.

۳۵۶۳ - نوشین بار، گوارا و شیرین

شیرین کار: سبب، تازه و نو

سعدی گوید:

سند های رعب از بخت فرو آورند

نخستین قصا و قدر شیرین گیر

(دیوان ۴۴۴)

بیت ۳۵۶۴:

معنی مقدری شیرینی بود که لبهاش از اثر آن شیرینی سحت شکافته شد و ابهام درد بر یکه صدای

چاک چاک شدن بش بگوشش می رسد.

۳۵۶۵ - بی داع: بی مدح

۳۵۶۶ - بادهان بر (معقول در میان دو حرف اصانه) - ساهن، بر ماهان.

بدست و پای مردن: از کز افتاد، سست شدن دست و پای .

۳۵۷۴ - عذر سازی عذر ترشی، عذر خواهی

۳۵۷۶ - سر گذشته: سر گذشته

۳۵۷۸ - نرم گفتاری: نرم سحی، از روی محبت و ترحم سخن گفتن

۳۵۸۱ - گه ساد و گهی سبیل شدن: به حوادث گوناگون دچار شدن.

۳۵۸۲ - حجت جراح: منظور نور ماه بود که به چاه افتاده بود.

۳۵۸۵ - فریضه: واجب

معنی بر ما میبایس کرد واجب شد باید خدا شکر گویم که تو از محبت بجات دافتی

۳۵۸۸ - قامت نمودن: قامت را نشان دادن

آفریش: مخلوق، یحیا کناه از يك مخلوق، کسی.

۳۵۹۰ - از خود حالی شدن: دیوانه شدن، بیهوش شدن

دیو دهنه: حشرده پری رده

حالی: بی درنگ.

۳۵۹۱ - دهه: درسه، حیوان صبح.

دیو: شیطان

۳۵۹۲ - بددوره: بداندیشه، بسیار بد

بیت ۳۵۹۳ و ۳۵۹۴:

کلیه تاریکی روشایی است، پس از تاریکی و سج به نور و راحتی رسیدن سراوار است، اما من سیه
در میه و رحمت در زحمت آنچنان دیندهم که از سیاهی دیده خودم هم می ترسم.
۳۵۹۵ دهی حشک شدن: از این رفتن ترشحات دهان، آشنها را از دست دادن
دیده تو گشتن: گریه کردن

بیت ۳۵۹۶:

نظیر گفته به ظاهر همدانی:

ردمت دیمه و دل هر دو فریاد که هر چه دینده بسد دل کند یار
سازم حسری سشش ریولاد رسم سو دیده تا دل گردد آراد
نگاهی آنچه را که می دیدم باز نمی کردم و چشمهایم را دست می مالیدم که بدق نگاه کنم و ندانم
آنچه را که می بینم حقیقت دارد یا نه؟
۳۵۹۷ - گام زدن: قلم برداشتن
راه بریدن: راه رفتن

لاحول لاحول ولا قوة الا بالله گفتم

معنی هر قدم را که بومی دانستم لاحول می گفتم و ره که می رفتم سمانه گویان می رفتم (دیوان

لا حول و سعة الله می گیرد)

۳۵۹۸ - آب حیات آب زندگی، یادآور این مفهوم است، (آب حیوان درون تاریکی است،

۳۵۹۹ - ارم : ارم ذاب العاصدة (سوره الفجر (۸۹) آیه ۷)، بهشت شداد.

۳۶۰۱ - حریم پیرامن

۳۶۰۲ - دیولاح جای دیو

مهل : قمر سناك.

۳۶۰۴ - رنگی مار، رنگی گویه

دیو مردم : شیطان و ایضا یعنی عول آمده است.

بیت ۳۶۰۶ و ۳۶۰۷:

معتقد بودند که کارهای دیو بازگونه است در داستان اکنون دیو و رستم در شاهنامه آمده است که اکنون دیو رستم را به هوا می برد و از رستم می پرسد که او را به دریا اندازد یا کوه رستم می داند که کار دیو و پروه است و می گوید که به کوه بیندازد در شعله رستم را به دریا می اندازد و رستم به آب می افتد و شه کتان خود را ساحل می رساند و رنده می ماند، از زبان فردوسی شوی:

یکی آرد و کس که ت از هوا	کجا آید اکنون کس کن
بکوه، نکمت بی رمان یا به آب	ببین تا کدایت به آید صواب
چو رستم بگفتار او سگرید	هو در کف دیو و پروه دپس
چمن گف ما خویش پیلش	که به نامردن هر انجمن
گرا نداردم گفت بر کوه طار	تسن و استخوانم نباید بکار
سدریا به آید که اندردم	کس سببه ساهیان سازدم
و گر گوم او را بدردیا نکن	بکوه اکنون بد گهر بهرمن
همه بازگونه بود کار دیو	که فراد رس بد کیهار جدیو

(ج ۴ ص ۴۰۵)

۳۶۰۸ - قریب ذك حيله گر

مغاك : گودال، کنایه از دبا.

۳۶۱۱ - بی مددی، ناتوانی.

حکم نامه : مشور قدرت.

بیت ۳۶۱۲:

معتقد بودند که کارهای سحر بقا ندارد، اما کارهای معجزه بقا دارد یعنی کار سحر پس از مدتی باطل و بی اثر و ناچیز می گردد درحالی که در معجزه این طور نیست. مثلاً وقتی که در برابر مارهایی که جادوگران به سحر ساخته بودند حضور موسی به امر خدا عصا را انداخت، عصای موسی از رهایی شد و همه آن مارها را تبعید و وقتی که موسی عصای خود را برگرفت دیگر از آن مارهای جادوگران نری باقی نمانده بود و اگر

عصای موسی بر اثر جدو بود می‌بایستی وقتی که بحالت اور برگشت جسد درهای جادوگران را می‌ماند،
درحالی که چسب بود و عصای موسی واقعاً آنها را خورده بود و بهمین سبب جادوگران به جدای او دامن
آوردند، پیمبری اور تأیید کردند

۳۶۱۴ - کتف دلی، تدفکر، بداندیش، می‌رحم.

۳۶۱۶ - اشتبه کردن، خشونت وریدن، عدى کردن

نشوش اضطراب، درخنى

۳۶۱۸ - دردی، د + ی سبب) درد، نه شبر مافات

صافی صاف، دلال، پاك

بیت ۳۶۱۹:

معنی گویی که مادر امشب مر رفته است و حیات دوازه سالار داده سبب معنی گویی مرگ را رفته
و دوازه رفته شدای.

بیت ۳۶۲۱:

معنی همه این گله اعتراف می‌کنند که این باغ مطلق است یعنی هیچگونه ثلث و تریبندی در
مانکب من بریر باغ سبب مسم بودن آن جدی است که سبب بریان هم شهادت می‌دهد
توضیح نظامی با آوردن بحر گلی بقیست کاعتراف سبب تصویر را تقویت کرده است. معنی نیز از
پن روش استفاده کرده است و در تصویر نوای کسی که آوار دبحر اشی داشت گفته

مرخ یسوان رهول او سپرد

مغرم سرد و خلق خود ندید

۳۶۲۳ - محضتم: فریاد

۳۶۲۴ - بحرمن: حرم، حرم

بحروار: حروار، حروار

۳۶۲۷ - شاد بودن: علاقتند بودن، راضی بودن، حرمندی بودن

۳۶۳۰ - نازکتر: تحمل کننده ناز

۳۶۳۱ - دست عهد: دست پیمان، در پیمان سبب است همدیگر را دست می‌گرفتند و اصطلاح

همدیگر دست می‌دادند و این عمل نشانه پدیرتن عهد و پیمان بود

۳۶۳۶ - میثاق پیمان

۳۶۳۸ - گسترش، فرش

۳۶۳۹ - صعه، ایوان

کیوان: سناره رحل

۳۶۴۰ - رحام: برادر

معه: طام، نقره حالص

۳۶۴۲ - جناح: بال

پردهٔ جناح در در دو جناح در پرده می‌آویزند و کمری هم به میان پرده می‌بستند.
معنی: پرده بسیار بلند بود بعدی که کمر پرده به آسمان می‌رسید و آسمان بر آن بوسه می‌زد.

۲۶۴۲ - صندل بی، درخت صندل.

۲۶۴۳ - ربور افکنده: برگها بهم داده شده، در هم شده.

معنی: برگها بهم داده شده و بر زمین صاف می‌افکند.

۲۶۴۵ - تخته‌ی درست: تخته‌های بك پارچه

۲۶۴۸ - آب کبود، آب رذال.

۲۶۵۱ - گوش گردانیدن: گوش بگردانیدن، نشیندن.

۲۶۵۲ - دوستی خواستن: شانه‌هایی پرسیدن که صحبت عمل را نشان بدهد.

۲۶۵۴ - شیر و شهد: کنایه از سازگاری و سازش

بیت ۳۶۵۵:

نزدیک به مفهوم این بیت از حافظ:

روان مظهر چشم من آسمانه تست کرم ما و فرود آکه خانه خانه تست

۲۶۵۴ - چشم بد: کنایه از آفت.

۲۶۵۸ - باین، بالشت، تپچه هنگام خواب بر سر می‌نهد و بیجا باعتیار حسن و محل بسمی

خوانگاه آمده است.

بند باین صفت خوانگاهی که در بستی قرار گرفته است.

۲۶۵۹ دوال سایی: مدهازی

دوال یا مردمی که در بیان‌ها و جنگها ریست کند و دارای پاهای دراز و باریک مانند دوال و تسه

چرمی‌اند و خود را شل وانمود کنند و مسافران را وادار سازند که اشان را بر پشت خود حمل کنند در این

صورت پاهای خود را بدور گردن آن بیچارگان می‌پیچند و اگر موافق میلشان حرکت نکند آنان را حمله

می‌سازند (فرهنگ معین).

بیت ۳۶۶۰:

معنی بعد از آنکه بالارفتی دوال را جمع کن تا کسی دیگر بر آن نتواند استفاده کند.

۳۶۶۱ - ملو، کنده از دوال چرمی

بیت ۳۶۶۲:

رعمران رنگ درد روشن به خداده می‌دهد که در هنگام شب مقابل نور چراغ رنگ درد احساس

نمی‌شود، اما در روشنی روز رنگ رعمرانی خد، دیده می‌شود.

خلوی رعمرانی، نوعی حلواکی شیرین و سب رعمران شادی آور هم هست.

۳۶۶۳ - سرود گلابی، از نظر پسرشکی قدیم طبع را حشک می‌کنند (بسمانه شفل

از دجیره حواری شاهی.

بیت ۳۶۶۳:

معنی: نا اسکه گلابی خوردن در شب سبب ناراحتی است اما نار شکافته شده حبه و دست آورده صبح است (انار از میوه های ملیح است). انار حصان را از شفق صبح کنایه آورده است.

۳۶۶۷ - معبر: حوسوی، عسولود.

خانه فروش گنبد خانه را ترک کردن و جای دیگر رفتن نظامی وحدت عمل را در نظر داشته روبرو هور جایگاه خود را ترک نکرده است و از این اشاره احساس می شود که او جایگاه خود را ترک نخواهد کرد.

۳۶۶۸ - رُفان، رن لوانس

گرده ردد (بکسر کاف فارسی) نوعی نان که مشکلی فرصت از روی و آرد درست می کنند، در آذربایجان شرقی به آن نان انارک می گویند.

۳۶۷۱ - شمامه: دستنوی. شمانه کافور و صندل برای بیماری سودا مفید بوده است

بیت ۳۶۷۳:

معنی: مدهن که تازه بختی پیدا کرده و بر آن استراحت می کرد از دیدن عروس خواهان آنها شد و به آنان دعوت کرد

۳۶۷۴ - حصص (فتح او) دانه سب، در نای برر حصص آخر فیده است که به آن دسحور گویند.

معنی: هر یک از آنها در ریایی ماه را تا دست خون شکست داده بود.

۳۶۷۵ - نصبت، پارچه کتان.

۳۶۷۷ - برمه، برم کوچک

پیشگاه: فرشی که پس خانه اندکند.

ساخت، فرش، شادروان

نگشاده: گسترده.

۳۶۷۸ - ضمع بر ضمع بر از ضمع

روی در روی برابر هم

۳۶۷۹ - در ذالتاح مرواریدی که بر تاج نصبت کنند افرهنگ معنی و همین است را شاهد آورده

است اما سطر می رسد در ذالتاح در بین بیت مروارید درشتی است که در وسط گردن قرار می دادند و مهر رویه رویان را بدان نشانه کرده است

عمد گوهر: نگردنبد گوهر، کنایه از دختران زیبا

۳۶۸۱ - مرغ وار هاندلس

مرغ را از هوا در کشیدن کنایه از جوشی صد.

۳۶۸۲ - وحه گری: صدای موزون ایجاد کردن.

صرب دست دادن

بیت ۳۶۸۶:

معنی: نادی آمد و حبه ها مکاربرد تا از پستانهای تریج مانند پوشش را کنار زد

۳۶۸۵ - صرداز: دیوانه

شکر ریختن برای پیمانه بوی خوش سوخته چوب صند و تریج و نارنج را شکر در

آتش می ریختند.

۳۶۸۶ - صماع: آواز خوش.

۳۶۸۷ - تریج طبع گشای: کندی از پستان.

صندل مای: صندل مانند کفایه از برانگیختگی شهوت.

۳۶۸۹ - بی قیست: پیش از فرارسیدن روز قیامت.

۳۶۹۰ - صرهبان طبع: دیوانگان نفس، شهوات.

۳۶۹۲ - حور را بودن: به عدا حور دن مشغول بودن.

بیت ۳۶۹۳:

معنی: عداهایی که آتش و آب نندیده بودند، یعنی غداهای بهیسی

۳۶۹۵ - زیره ما آتش زیره.

اما: آتش.

۳۶۹۶ - ناربا: آتش انار.

۳۶۹۷ - رة شیر مست: بره ای را گوشت که شیر مادر را خورده باشد و از مادر او شیر نخورده باشد.

طهار: سرزمین طهارستان.

پردازی: پرورده شده، فریاد صحن.

۳۶۹۸ - گرد (نکسو اول): قرص نان

۳۷۰۰ - کلیچه، نانی که با آرد و برنج و شکر و روغن تهیه می شود.

طرب، عطر

بیت ۳۷۰۱:

معنی: مگو خوانی آوردند بگو جهانی آوردند.

۳۷۰۳: خود، چوبی است معطر

صندل خام: درخت سبز صندل.

عود صندلی، خوشبوی مسوب صندل، کدیبه از مادن که در تحت بسته شده سرریزی

شاحه های صندل بسته بود

۳۷۰۴ - عود پاش: عود پاشیده، معطر کننده.

عودی . برونک عود.

صدلی^۱ برونک صدل

معنی : خوش بویی در بالای درخت صد است بوی معطر و با بوی صد آمیخته و جامه صدی
بر دوش دارد.

بیت ۳۷۰۵:

معنی هم چنانکه عود سیاه را با صد رد می آمیزند و عطر پرورده درست می کنند. شب عود ما را با
صدل او می آمیزد (پرد سیاه شب سبب خلوت می شود و با بوضالی هم می رسیم).

بیت ۳۷۰۶:

معنی از بوی عطر معر ما ابهرمد کر ما بوی عطر تو ام با خوش طبعی و مزاج باشد بهتر است، یعنی
خوش طبعی کردم و گفتم شب عود ما را با صدل او خواهد پرورده.

طیبت : خوش طبعی، مزاج .

۳۷۰۷ - آشنا نفس آشنا یار

هوس بخش : در مکر انجام کاری بودن.

۳۷۰۸ - زیر خوانش او را بریر آمدن دعوت کن تا از درخت پایی آید.

حدال صورت رؤیایی. بیست هست اما موی حی و بهتر از دیگران معنی کرده و ایست

هست بیام نامیده است

مسی رسید از دور مساند هلال

توضیح : نظامی باز دیگر وحدت عمل داستان را نشان داده و با آوردن این عبارت نشان می دهد

گفته است که این همه صحنه ها خیالات و بی اساس بوده و در پایان داستان هم همین نکته فحش می آید.

۳۷۰۹ - خوان پیش بودن . گسترده بودن خوان.

بیت ۳۷۰۹ و ۳۷۱۰:

معنی : اگر آن جوان از بالای درخت پایین ناید به او بگو که سمر گسترده و بیرونی صاحب جوان

معشوق مهمان خوبی ربا د است و دست سوی خدا می برد مگر بیکه میهمان آمده و سر سفره نشسته و مشغول
خوردن شود.

۳۷۱۱ - یونان : وصت.

درنده داشتن : غمگی داشتن، منتظر داشتن

۳۷۱۲ - لاله : خواهش .

۳۷۱۴ - پای کش : رونده، پیش قدم.

۳۷۱۵ - میانجی : واسطه .

بیت ۳۷۱۵:

معنی هوراً بدسال آن واسطه به راه افتاد زیرا او خودش در طلب میانه می بود

حوش در نهاد آوردن؛ شهوت انگیزه شدن

۲۷۲۱ - هم جوانی 'هم سفرگی' هم سفره بودن.

۲۷۲۲ - بواله لقمه عدا.

۲۷۲۳ - یاقوت کنایه از شراب سرح

قوت (روزن عود) عدا

۲۷۲۴ - از میانه پی کردن کنایه از میان برداشتن

توصیح؛ پی کردن پی رنگ و پی پای انسان یا حیوان را شمشیر قطع کردن.

پردوسی گوید

دگر سرکان را همه کرد پی شمشیر سپردن بر من نی

و چون پی پای قطع گردد انسان و یا حیوان از حرکت و جابجایی می ماند و عاجز می شود، بدین

مناسبت معنی مجاری دیگر پیدا کرده و بعضی از فعالیت انسان، از من برداشتن شده است.

شع عطار گوید

چو گن برگه حیاحوی کرده حاش خیال و هم را پی کرده جانش

(اسرارنامه)

بیت ۳۷۲۵:

معنی چو شرم از میان رفت عشق ماهان بر عروسی گرم شد [در جمعه مهر ماهان بر ماه گرم شده

ایهام است و شاعر حورشید و ماه و نیز در نظر داشته و میدانیم که ماه از مهر نور و گرما می گیرد.]

۳۷۲۸ - نور؛ نوحی از بیاب است. ماده پیری که از شیر بریده حاصل می شود... با شکر و

شیر حورید.

بیت ۳۷۲۹:

معنی تنش مانند سیماب سفید و برزان بود وقتی که بادیست می گزفتی آنقدر لطیف بود که از انگشتان

بیرون می رفت (سیماب را اگر در مشت بگیریم از لای انگشتان بیرون می رود)

نظامی در خسرو و شیرین از لرزش سیماب تصویری ساخته؛

گاهی سرنگار صمبش روی دست گهی لرزید چون سیماب پیوست

(خسرو و شیرین ص ۳۸۲)

و از گریختن سیماب تصویری دیگر آورده؛

سر آن سر کاسمان سیماب ویزد

چو سیماب از دست سمن گریزد

(خسرو و شیرین ص ۳۹۶)

بیت ۳۷۳۱:

معنی: ماه او را از خود زیباتر دیده و دیور خود را بر سر آن عروس نثار کرده بود
 ربورجه مشورده، حرمین ماه
 ۳۷۳۵ رحیق، ماده ناب.

بیت ۳۷۳۵:

معنی: بوحالشان رسید
 ۳۷۳۷ - غریت، هرم، عور.

بیت ۳۷۳۹:

معنی: تعریف از مهار کنار نگد و آن در دهانگو سنگ آن در هرمس نامی که دهنی فراح داشت و
 نوحی دهدش فرجه زمین و آسمان را فرا گرفته بود.
 ۳۷۴۰ - بچته پشت: کوثر پشت
 نعودالله: پناه می‌بریم بحد.

توز: پوست حدنگ که بکمان پیچید

معنی: کوثر بود مانند کمانی بود که نوز آنرا پوشیده داشت (پرچرو).

۳۷۴۲ - جنب پر: کسی که هشت دم را در کوره می‌پرد و به آخر تبدیل می‌کند.

تعار: طرف گلبر که در گزلی در آن رنگ می‌ریزند (الباب و سه و ... را در بهارنگ

می‌کند.)

۳۷۴۳ - کام: دهن

۳۷۵۰ - سبکی: شربت، شرابی که جوشانده شده و دوسوم آن بهار شود و یک سوم آن باقی ماند

شحنه، دروغه.

منان: دیرکی، حینه.

۳۷۵۱ - خانه بزدگرفتن: خانه اجاره کردن.

بیت ۳۷۵۲:

در مصراع که در آن کوی شحه باشد درد، سندالیه درد است و شحه مسند، عصب دیگر فرق است
 می. شحه درد باشد و درد شحه باشد عصب اول فادریست است. پرا هجوت شحه دردی نمی‌کند، و
 درد بواس شحه در می‌آید.

۳۷۵۴ - اسنلم کردن: هدیه کردن، خشوت راندن.

۳۷۵۶ - سیم ساق: دارنده ساق سفید.

بیت ۳۷۵۲:

معنی: در ریزش آتش از لوله‌های سیاه قرار گرفته و از ریزش آب جاری بوده به معنی توجه کن یعنی از ترس
 بی‌احتیاطی دراز دفع می‌کند. (معنی این مطلب را آشکار نکرده و با اشاره و معنی گیر مطلب را ادا کرده است)
 ۳۷۵۹ - ره‌ره شکاف اصفت ناعسی در معنی مبعولی: ره‌ره شکافته شده، ره‌ره ترك شده
 معنی: ناله‌اش مانند ناله رقی بود که عصلات ناف طفلش در رحم جانش شده باشد
 ۳۷۶۰ - دیو سپید دیو یا پهلون مازندری که برکیش باطل بود و بردست رستم کشته شد
 آتش اندرید می‌زد: مادن را به بندرزان تشبیه کرده و نوسه‌های دیو را به آتش
 ۳۷۶۱ - مرغ خروس
 ۳۷۶۲ - حرب سغال

بیت ۳۷۶۳:

معنی: آبهایی که در شان حزب یعنی بد و ظاهرشان مانند لعل و خوب بودند همه رفتند
 ۳۷۶۵ - ریحان رور تانده (رور تانده صفت ریحان است کنایه از خورشید)
 ۳۷۶۷ - حاك در دیده خیال شدن، کور شدن دیده خیال
 ۳۷۶۸ - طره: شگفت
 ۳۷۶۹ - پارگین: گند آمد
 بحرستان محل بحار، محل دود
 ۳۷۷۰ - میو داران، درختان میوه (دار که درخت)
 ۳۷۷۲ - نای، چنگ، رباب هر سه نام آلات موسیقی
 ۳۷۷۳ - نمط: مد، نوعی فرش رنگین
 دعاءت اسوده: کنیف و آنوده (چرم را با موادی از قل آهك و پوست انار و ماده کثیف
 دیگر می‌آلودند تا تحت تأثیر خاصیت آنها دعاءت و پرورده شود)
 ۳۷۷۴ - ربوری: مشک
 کافوریز، کافوریزه: ظاهر آظرفی بوده برای کافور، کافورپاش
 کافوری: بونگ کافور
 ۳۷۷۵ - چو آب در دیده: مانند اشك صاف و رلال
 پارگین: گند آب
 ۳۷۷۷ - حاشا: نه چینی است، هرگز ماده،
 پلاش: پراش
 حراحت: چرك، ریم
 ۳۷۷۸ - راج: باده
 ریزش: سرریز
 منترج: میور

۳۷۷۹ - اسعمر الله : از حد، آبروش می‌نظم.

۳۷۸۱ - پیوند پیوستگی

۳۷۸۲ - محسنان : جایگاه رنج و زحمت.

بیت ۳۷۸۲ و ۳۷۸۵:

معنی : گنگه بود که هر چه در دین دنیا داریم ازدهایی است با چهره ماه، ظاهر آری و دوست داشتنی
با در حقیقت رشت و ریان آور است. اگر پرده نقاب برافتد معلوم خواهد شد که اینها با چه چیزها عشق‌داری
می‌کنند.

۳۷۸۷ - پوستی سرکشیده بر سر خون، کنیه از چهره آری.

بیت ۳۷۸۶ و ۳۷۸۷:

معنی : این نگارهای ریا از رومی و چسی در حقیقت رشت و سیاه‌اند پوستی بر روی خون کشیده، شده
بروش حدت و شادی آور و اندرویش مژر است

بیت ۳۷۸۸:

معنی : اگر تراش ظاهر گرمه را شکافیم و کنار بگذاریم گلشن و آتش و زنده خواهد شد، هرگز
کسی آنرا دوست ندارد. (حمامها بر در و دیوار دارای نقش گلنگر بوده است)
گلشن، آتش‌دان حمام.

۳۷۸۹ - مصر : بیا و آگاه

مار مهر : مهرهای است در سر بعضی از ماران سمی وقتی که از گوشه جدا شد برم است و بعد
مدی سعت و منحصر می‌شوند، خاصیت پادهر دارد.

سله (سله) : رنیل

۳۷۹۰ - معمل : مادن

جامی گوید

آفرمی که این معمل کرد روز عیش مرا میل کرد

خرطه، کیسه چرمی.

گره عود : توده عود، عود گلوله شده، سه عود

۳۷۹۳ : در حد اگر یمن، بعد پناه بردن.

۳۸۰۰ : بر سر خویش بالای سر خود.

هم بر خویش : هم پهنوی خویش.

۳۸۰۱ - فصل بستان، فصل بهار

۳۸۰۲ - فینتی گوهر (الف تفحم)، گوهر سیار قیمتی

۳۸۰۳ : حصر برد مسلمانان، یکی از ایست که موسی را ارشاد کرده و بردن وینان بر معنی

مستار دارد. محضان عربی در تشخیص هویت او اختلاف دارند، بعضی گویند: دو شخصیت (المیاء ی سبی و
«جرچیره» قدیس بصوت حصر درآمده، بموجب روایات اسلامی وی یکی از جاوده‌انان است.

۴۸۰۵ - از موی پای: ایستاده.

۴۸۰۶ - آب ریدگانی: آب حیات، کنیه از حصر.

۴۸۰۷ - سنگ بی درنگه: پراختی.

۴۸۰۸ - سلامت گاه: محل امن.

۴۸۰۹ - مصر: شهر.

۴۸۱۰ - ازرق: کبود.

۴۸۱۲ - سنگ: کنیه از بهاد.

بیت ۳۸۱۳

معنی: لباسهای کبود دوستان را شبست، رنگ ازرقی در تار و پود و بهاد لباسها رنگ گرفته بود و
لباسها معیر رنگ مداد ناچار هم رنگ دوستان شد و به سبایش را ازرقی کرد و او هم مانند فلک رنگ روزگار
و پذیرفت [نظامی می‌داند که آسمان بی رنگ است و رنگ ازرقی که چشم ما می‌آید رنگ طبقات هوا در
برابر نور خورشید در مدت روز است، بنابراین فلک خودش رنگی ندارد و رنگ روز گرفته است. بهاد
چون دید دوستان کبود پوئی می‌کنند، او هم رنگ آنها را پذیرفت و خود را ازرق پوش کرد.

بیت ۳۸۱۶:

معنی: زرق رنگی است که آسمان بلند خوشتر از آن رنگی بی‌فته و پرند و پوشش خود را زرقی
انتخاب کرده است.

بیت ۳۸۱۷:

معنی: هر کس هم رنگ آسمان شود، بعضی از زرق پوشی گرفته مانند دشت قرص آفتاب مان خون او
می‌گردد.

بیت ۳۸۱۸:

معنی: گل ازرق که در رنگ کردن مو به کار می‌برند از قرص آفتاب تدبیه کرده است
قرصه: تان گردد.

۳۸۱۹ - گل ازرق: گل آفتاب گردان. گل آفتاب پرست

بیت ۳۸۱۹ و ۳۸۲۰:

معنی: هر طریقی که آفتاب سر می‌گرداند و حرکت می‌کند گل آفتاب پرست هم رویش و رجسب آن
مسو کند، بر مسب هندی‌ن گل ازرق را گل آفتاب پرست می‌نامند، هندی‌ن سورج مکھی (مکی)

Sooraj Mokhi می گوید و معنی آن روی محورشید است. ریداد اسماء نور محمد جان پاکسانی

(۳۸)

۲۸۲۲ - مشتری ستاره اورمزد

توضیح قصاید از روزهای هفته ر به یک ستاره از هفت سار، سب می ددند و روز پنجشنبه را به مشتری که ستاره سعد است مسموم می کردند.

۲۸۲۳ - ماه گشای گشس بوی معطر پخش کردن، طلوع صبح ر بگشودن ماه تشبیه کرده است عود - کنده از ماهی شب

حاک صندل سای * حاک صندل ساینده، معجزه معنی حاک صندل رنگ
معنی چور دمس صبح ماه گشایی کرد و بوی حوس پراکند و حاک صندل رنگ عود سباه شب را سوخت و از میان برد (عود وقتی که سوخت خاکستر می شود که به رنگ روز است)
۲۸۲۴ - نمودار، شانه

قام رنگ

صدلی رنگ صندل

گند سیر، قصر، ایوان، کاح

بیت ۳۸۲۶:

معنی می گویم که ر دست عروس چینی می خورد بلکه می گویم ر دست حورالعین آب کوثر حور.

حورالعین حور در عری ران، سپید پوست فرام چشم و در فارسی معنی ملود (در سپید پوست فرح چشم استعمال می شود)

کحلی رنگ سرمه ای رنگ

۳۸۲۸ - صدف، کنایه از آسمان.

تودن زیت دلب

کام بهنگ، استعاره از شب تاریک.

بیت ۳۸۳۸:

معنی وقتی که آسمان سرمه گون دهان بهنگ شب را فرا گیرد (ستارگان) ریت دار. یعنی چون شب شد.

۳۸۲۹ از خاطر گردد نشانیدن، رفع دلنگی کردن، خوشحال کردن.

۳۸۳۰ - از چهره چپ گشادن، خوش و خندان شدن

رطب کنده رب

جوی انگین : گدازه از معیان شیرین .

گشادن . روان کردن .

۳۸۲۵ - اندیشاك : دلتنگ .

رین شکسته و بسته : یعنی من چینی هستم و بران شما که حرف می‌رم شکسته و بسته ادا

می‌کنم .

۳۸۲۶ - راح - ناده ناب .

ریحانی ناب ، معطر

سکاه (سرکه + آهن) : ماده سیاه رنگی است که برای رنگ کردن چرم بکار می‌بردند و

ایضا کتابه از دلتنگی و غصه .

سکاه افشانی - پالک کردن سکاه . رنگ را ردودن ، در بیت ۲۸۲۹ بهرم گور از عروس خواسته

بود باز خاطرش گردد نشاند و عروس در پاسخ آن می‌گوید در برابر شراب ریحانی که دروی سیار نوی برای

بودن عدهاست و طبعه من سیار سگین است که مانگتر داستانی سکاه خاطرت و بردایم .

۳۸۲۷ - رهران و حده . در پزشکی قدیم یکی از خواص رهران را فرج بعضی و نشاط آوری

دانسته‌اند .

۳۸۲۹ - مژ : کلمه مهملی است از و کژه .

خریظه گشادن : کتابه از دهان باز کردن و سخن گفتن

توضیح : خریظه کیسه‌ای است که دهانه آن موسیه کشیدن طناب جمع می‌شود و شادتی است

دارد

۳۸۴۰ - ماه مهر پرست : ماه آفتاب پرست (بهرام به آفتاب تشبیه شده است) .

۳۸۴۲ - جوال : ظرفی است باده شده از پشم .

جوال گوشه . گوشه جوال .

راه نوشه : نوشه راه .

بیت ۳۸۴۳ :

معنی : کار هر یک ، نام او مناسب بود یعنی «حیره» بیکوکار و «شره» ندکار بود

بیت ۳۸۴۵ :

معنی : حیر آب و آذوقه را به مصر ب می‌رساند اما شر نوشه راه را در حیره می‌کرد .

۳۸۴۶ - بحر . ده

۳۸۴۸ - خشك سار : خشك زاره بی آب و گیاه .

بوم : سرد می .

سموم : باد گرم مهك . در خسرو و شیرین گوید :

پدید آمد سمومی آتش انگیز به گلگون ماند در آخور به شب‌بیز

۳۸۵۰ - حاك مشك

۳۸۵۱ - فارغ بی خبر، آسوده خاطر

۳۸۵۲ - هر دور هر دو توضیح آن، علامت جمع بست بلکه یک نوع علامت معروفه است در تاریخ بهیمنی آمده گفت مردی درویشم و سی خرما داره یک پیل رو بزرگ خرما نان من میسوزد و پیدان همه خرماهای من رنگان می برد ص ۴۵۰. ول و خرماسی گفته بعد و خرماسان، گفته که وان، در خرماسان یک نوع عهد دهی را می رساند

۳۸۵۳ - وحیق و معانی، شراب ناب و معطر

۳۸۵۴ - لاله: خوش، اظهار نیاز، نصیحت

۳۸۵۵ - آب دستان اناری است که دانه های آن هست ندارد.

آب دندنی از جگر خوردن: معنی خون جگر خوردن.

بیت ۳۸۵۶:

معنی چشمه یزش را نمی توانست باز کند.

۳۸۶۰ - پیشین: بعد ظهر وجه تسمیه اش است که اوس نماز که جبرئیل به حضرت رسول اکرم

تعلیم داد نماز ظهر بود.

پس پیشین: پس از نماز ظهر

میان دو عصر: میان نماز ظهر و نماز عصر

بیت ۳۸۶۱:

معنی: و آب یی دو پارچه حل در سنگ رجوعان چمنه بود آبی بود که برای رفع تسنگی سواران

آن استفاده کرد.

۳۸۶۲ - آب دیده: آبی که دیده آن را در می یابد، سراب (بدر معنی در فرهنگها نامیده است)

آب دهان: آب واقعی

۳۸۶۳ - رنگ آنداز: رنگ آندازنده، کتبه از وشره.

۳۸۶۵ - ست حساره: بیکوکاری

بیت ۳۸۶۶:

و آب در مصراع اول به معنی آبرو آمده است. این دو گوهر را پشتوانه حیثیت و آبروی خود قرار داده

۳۸۶۷ - ورق گشادن: رو بروی قرار دادن.

۳۸۶۸ - از سنگ چشمه ترانیدن، کار بی نتیجه انجام دادن.

فارغم زین فریب از این فریب تو بی نیاز هستم

فارغ باش: آسوده خاطر باش، هکتر لرزب من باش.

بیت ۳۸۷۰:

معنی من حریفی نیستم که من حریف را بچورم، من از شیطان هم آدمی فریفته‌تر هستم

۳۸۷۱ - مهره تو: مهره ناری تو (کلمه «ناری» را قرینه حذف کرده است).

حفه ناری: شعله ناری

۳۸۷۲ - مصبری اصم اول: قدر ناری.

۳۸۷۴ - برار: به پنهانی و مراد از پنهانی خوث و تنهیی است

۳۸۷۹ - آتش گرم: کنیه از حسن (طبیعت خون‌تر و گرم است)

۳۸۸۱ - درویش تهی دست

۳۸۸۲ - نوش: گوارا

۳۸۸۳ - خط دادن: مدرک مکتوب دال بر مصابت تسلیم کردن

۳۸۸۴ - داوری: واقعه، قصه

۳۸۸۵ - سره برد: مرد کارساز.

سرد مهری: بی مهری.

۳۸۸۸ - آب چشم: اشک.

۳۸۹۰ - دهن گرم: دل نشنه.

لریفت: لریفته شد، شبیه شد

معنی نشنه‌ای که بتواند از آب سرد صبر کند وجود ندارد

۳۸۹۱ - تنع: استر، سر تراش

دشنه: کارد برنده و دنگ نیز

شریتی: جوعه‌ای

۳۸۹۲ - آب خوش: آب گوارا.

بیت ۳۸۹۳:

معنی حیر گمان برد که اگر نگفته شر تسیم شود و خود را برای دادن چشم در اختیار شر قرار دهد

او نگفته‌اش عمل خواهد کرد و از این کار مصروف خواهد شد و در نتیجه بیم به بیسواری مندل خواهد شد.

۳۸۹۴ - حاک نشنه: انسان نشنه (انسان از حاک آفریده شده).

۳۸۹۵ - چراغ دو چشم: صاف نشینی، چشم به چرخ نشیه شده است

۳۸۹۶ - نرگس: استعاره از چشم.

گوهر: استعاره از کرة چشم.

۳۸۹۷ - هبت: قصه.

۳۸۹۸ - تهی: حالی، تنها.

۳۸۹۹ - از حیر و شر آگاهی ندانستن که به از هوش رفتن

۳۹۰۰ - دبد: سبک (ماضی مجدی مصارع)

بیت ۳۹۰۱:

معنی حیر بر روی خاک و خون می عید خوب بود که چشم داشت و خود را نمی دید زیرا هبت و
 آتچان وحشت ناک بود که اگر می دید از ترس قالد تھی می کرد.
 توضیح: گاهی چهره انسان بر اثر درد و رنج آتچان می گردد که خودش بحسن ندیدن آن را ندارد!
 مدین است است که به بیمار آتیه می دهند تا قیامه خود را ببیند

۳۹۰۲ - آفت آب

۳۹۰۶ - صحرا گشت: صحرا گشت

۳۹۰۷ - مرلگاه: جای فرود آمدن.

۳۹۰۸ - جای راماندن: ترك محل کردن.

۳۹۰۹ - پنجه گشادن: پنجه باز کردن، کبابه از در احتیاج گرفتن، آمدن و ساکن شدن.

۳۹۱۰ - همت: ریسری

۳۹۱۱ - آب از رنگ جگر حورده: یا خون جگر پرورش یافته، باز پرورده

۳۹۱۲ - حامی: خالص بودن.

نقره خام، نقره سپید، نقره خالص

درج: صدویچه جو هرات.

آنگین شامی: بلوری که در شام می ساختند و معروف بوده، معدی گوید.

گفت گوگرد پرسی خواهم بردن بچین که شده لیمی عظم آورد و از آنجا کاسه چس بروم آرم و
 دیبای روسی بهد و فولاد هندی به خطب و آنگین طلایی به یس و بر دیبایی به پارس و ران پس ترك تجارت كنم
 (گلستان ص ۱۰۴)

۳۹۱۳ - رسن بگردن: اسیر.

۳۹۱۴ - جعد بر چعد (فتح اول): پیچ پیچ، مجعد.

۳۹۱۵ - فریب: حبله، اسب.

معنی: جذبیت اشاره چشم و روی او که مست از اسونگری بود بر اسب دور نگار عنه کرده بود

۳۹۱۶ - پیدالی کردن: عاشقی پشه کردن.

۳۹۱۸ - پسته: استعاره از دهن.

۳۹۱۹ - ماه خرگامی: ماه چادر نشین، دیبای

۳۹۲۰ - حانی چشمه.

۳۹۲۱ - پنهان پوشیده، مسور

۳۹۲۳ - حنه: معروح

۳۹۲۴ - نمرع: رزی

۳۹۲۵ - روز رفتن: بربك رفتن

۳۹۲۶ - رهنك: اسوس بر تو.

حاکسار: حاك آلود

۳۹۲۷ - ر بهار حیدر دین : حیانت کردن.

۳۹۲۹ - طرقة : عجیب

۳۹۳۲ - گرم دین : تشنه، جگر ناله.

۳۹۳۴ - چرخ دیده : کنیه از دختر کرد.

۳۹۳۵ - نام جدای بردن : نام حیدر ذکر کردن.

معنی : دختر کرد نام حیدر چشمان کنده شده را در جایش قرار داد.

مولوی در داستان شاه و کنیز گفته که پیرشکان در معالجه کنیز عظم خود معرور شدند و آن شاه‌النه

نگفتند، در نتیجه حیدر عجز بود آن را بشن داد.

گر حیدر خواهد نگفتند از نظر پس حیدر مسودشان عجز شر

بوصح . عبارت : نام حیدر عجز هم در آذربایجان شرقی معمول است و بجای «شاه‌النه» مردم عادی

«نام حیدر» نامیده می‌گویند. روابط تحاری آذربایجان شرقی : شهرهای اشکی و شران و گنجه سب شده

که اغلب اصطلاحات در هر دو ناحیه یکی گردد.

۳۹۳۶ - تور : پوست درخت حدنگ است و یجی معنی پوست و بیاض چشم آمده است.

مقله (قسم اول) تحم چشم

بیت ۳۹۳۷:

معنی : در پای وحیره آمدن پرومانده بود که می‌شد از جایش حرکت آورد و همراه بود.

۳۹۳۸ - حرقه : جامه.

۳۹۳۹ - قایم : از جلو کشیده، پیشرو

۳۹۴۰ - سگه : چادر، حیمه، نگاه، سعدی گوید :

رسنگاه حساتم یکی پیر مرد طبع ده درم سسنگه فانید کرد

۳۹۴۲ - اهل خانه شمردن : از اهل خانه خود محاسب آوردن، محرم شمردن.

۳۹۴۷ - اربابان برسد . اگر نا جان برسد، یعنی اگر زنده برسد.

چشم داشتن : دید داشتن، انتظار داشتن فردوسی گوید .

اگر چشم داری بسدیگر سرای بستر دینی و صلی گیر جای

۳۹۴۸ - راه آوردن : دست کسی را گرفتن و او را هدایت کردن.

۳۹۴۹ - سب : تکیه گاه، تکیه.

۳۹۵۰ - دم سرد : کنده از آه

سردرد نهادن : با عم و رنج سربالاش نهادن.

۳۹۵۱ - صبر شکستن : اندک مایه طعام خوردن.

۳۹۵۲ - خوش صبر : کنانه از نازاخی .

از آن : از آن کور

۳۹۵۶ - الماس : اسناره از دشته تیر

جزع (بفتح زول) سنگی است سیه و سفید و پهاکنیه از چشم است.

۳۹۵۹ - تاب : ریح

۳۹۶۱ - سارگرقتن : فراهم شدن.

۳۹۶۲ - آحور : آشحوره محل آب

۳۹۶۳ - گشاده گشتن : خوش و حرم شدن، اتساع یافتن

۳۹۶۴ - پرکنیده : بیرون آورده، مالارده.

۳۹۶۵ - حه حور پوشش لرشتگان، حابه حوریان (معنقد بودند که پوشش فرشتگان سر است.

حور دن بهشتی، در عربی «حور» جمع «حوراء» است به معنی ری سپید پوست که سیاهی چشم و موی او نبات ناشد ولی در فارسی «حوره» را مفرد گویند و در جمع «حوراء» گویند

۳۹۶۶ - آب حیات آب رنگو حشر، ناه چشمه ای در «طلماب» - «تسابیز» از آب آن چشمه زندگی جاوید می بخشد.

صرعی مصروع، عشی

۳۹۶۸ - لاله : حوش.

۳۹۷۰ - بازکردن : چیدن.

پوش دارو دژوی رنگی دجش

حسه مجروح.

۳۹۷۱ - بازگذاشتن : رها کردن، ترك کردن

۳۹۷۲ - صافی، صاف، حاصل نظامی بن کلمه ر درست بکار بوده (بصورت اسم فاعل).

نظر گاه : بجای دیده، جای چشم، چشم خانه

۳۹۷۴ - نجات : نجات (در فرهنگها «نجات» بضم او و بمعنی نجات یافته آمده است ظاهراً

نظمی «نجات» بفتح او و بمعنی نجات بکار بوده است.)

کارسار کنسارنده، حد.

بیت ۳۹۷۳.

معنی : سرش به بستر نهاد و منتظر لطف و عنایت خدا شد

۲۹۷۵ - طلا (= عتی) : دروی مالبدی

۲۹۷۷ - بعنه (بکسر اول و فتح دوم و کسر چهارم) درست، مانده

۲۹۷۹ - رمد (بفتح ول و دوم) : درد چشم.

حراس : سنگ بزرگ که بر روی روعر کشی می چرخاند.

گاوحراس گگوی که حراس را می گرداند، نا چشم سه دور دستگه روعر گیری می گردد

معنی گوید

روان تا شب و شب همانجا که هست

چو گدای که عصار چشمش سب

۳۹۸۰ - دل گشادن : خوشحال شدن.

معنی : هل حابه از ناراحی رها شد و خوشحال گشتند و چون بهمان حابه قدرب بینی خود را یافته بود طبق معمول رن و دختر خانه روی خود را پوشانیدند.

۳۹۸۲ - دو ترگس : استعاره از دو چشم

بیت ۳۹۸۲ و ۳۹۸۳:

چون جوان دبه گشاد و سد از چشمان برداشت. دختر کرد بر رویی او علاقه مندتر شد.

۳۹۸۲ - آر ده : مجیب.

۳۹۸۵ - حرم ، حرامیدن.

۳۹۸۷ - زهی پیوند : پیوستگی بسیار خوب و در خور تحسین. فاضا هر گوید :

چه خوش گرمهرانی هر دو سر سی که یکسر صهرانی درد سر بی

۳۹۸۸ - از راه چاکری : بعنوان خدمتگری.

کمر ستن : آماده خدمت شدن.

۳۹۹۱ - تن آسانی : آسودگی ، راحتی.

۳۹۹۲ - تولا ، دوستی

حان و مان : خانه و اهل سرای.

چیر : مال ، دارایی.

۳۹۹۳ - به خانه در آوردن حرف احاطه بر او و آخر معصوم بواسطه در گذشته معصوم بوده است

مانند گفته سعدی

شکر آندرش مرید معیت (گلستان)

اگر خواهی سلامت بر کردار است

سدریا در مسامع سیما است

گستاخ ، مغربه مأوس ،

معنی : از گذشته او بسیار پرسش می کردند.

بیت ۳۹۹۵:

معنی : از مد و بیش هر چه اتفاقی افتاده بود همه را گفت.

بیت ۳۹۹۹:

معنی : چون عابد صومعه سر بر خاک نهاد و بعد شکر کرد که او را از چسب آفتی نجات داده بود

۴۰۰۰ بی احلی : نابهنگام ، بی هنگام.

۴۰۰۱ - زبانی : موکل آتش این کلمه در هر بی جمع «ربیه» است، اما در فارسی مفرد گیرند.

۴۰۰۳ - نازیس : دلرای ناز. مراد از آن دختر گرد است.

۴۰۰۴ پرسش حسب
تشی خوردن شصه خوردن

بیت ۴۰۰۵:

معنی: حیر عاشق دختر کرد شد. رمه گوی را که از و بافته بود نو سب از عشق و سالم سرد امر نص
عشق شد.

۴۰۰۷ - ممکن نشد: ممکن نحو نهاد شد (خاصی بجای مستقل)

۴۰۰۹ - بدرویشی: سب مهر، به جهت فقر

۴۰۱۰ - زیرکانه: مانند زیرکان، چاره خوانانه از روی ساسیه

سفر بر آوردن: سفر کردن

معنی: مهر است که از چنین امر بزرگ و هوشماری سفری را مطرح کنم (معنی نظر سال را سب
بحر دم سالام).

نظمی در نگاریدن: زیرکانه سفری بر آورم، نظمی را به تصویر در آورده و در آن نشان داده که مسئله
مسافرت را پیش آوردن زیرکانه مطرح شد.

۴۰۱۲ - شمار نکرد، اندیشه

بوصح: حیر را به گد و دختر را به گنج نشسته کرده است.

۴۰۱۳ - اول حال: اشاره است به تشنگی حیر، در صحرا و از دست دادن چشمان.

۴۰۱۴ - گلش نکسر اول: وجودش باعث آنکه انسان از حلك آفریده شده است.

معنی: چون دلش رخته ای. اشت عاشق دحیرا از رخته سب شد از وجودش اشك شکوفه کس،
معرفت دیگر چشمش پر از اشك شد.

قدرت تصویر سازی در حور: اهمیت است، نظامی اشك در چشم دیده شدن را به شکوفه کردن تشبیه
شده، شکوفه کروی شکل است و در روی شامه می ماند و بر می سرریز می شود و هنگام ظهور بر بندرج
ظاهر می شود.

۴۰۱۶ - نمانده: استس میده شده.

نار داده: دوباره داده شده، محشیه، عطا کرده.

۴۰۱۷ - بل ریره، ریره مان حوان.

۴۰۱۸ - دغ نشان.

تقریب سپاسگزاری

معنی: ارزش دغ تو پیش از ارزش پیشانی من است. معنی در حق حقیری احساسی من بزرگ کرده ای
شکر سکی های تو من از شناسی و شکرگزاری من است.

بیت ۴۰۱۹:

معنی: از حورم بوی حوان تو می آید یعنی خورم از سفره تو پرورش یافته است.

۴۰۲۰ - جوان بر سر: جوانی که بر سر حمل می شود کنایه از طوق بر از طعام

دست داشتن بر چیزی: بر چیزی امکان داشتن، قدرت داشتن

سر بر جوان: سر بریده بر جوان

معنی: سفره پر از غذای ندارم که تو پیاداش این همه یکی پذیرا کنم، اما می توانم سرم را فدای تو کنم و در پیش تو بسم.

۴۰۲۱ - مگس جوان و نان: کنایه از طفیلی در محضر الاسرار گوید:

پنجه غشوان و مگس کس مشو هر چه به پیش آیدت از پس مشو

بیت ۱۲۷۵

۴۰۲۲ - بواله خواری: باده.

۴۰۲۳ - دستوری: اجازه.

۴۰۲۷ - همت: توجه قلبی.

بیت ۴۰۲۷

اگر چه ظاهراً از کدر تو دور می شوم توجه قلبی من از حالت درت بریده نخواهد شد.

۴۰۲۸ - چشمه بور: حورشید کنایه از کرد.

معنی: از جدایی و دور شدن من رابع یکی و با رستم موافقت کنی و بهام دود بر اینکه مر از نظر دور نداری و مانند حورشید که به ماه نور می دهد عنایت تو با من باشد.

۴۰۲۹ - همت قصد و عزم

گشاده دل کردن: امکان پرواز دادن، اجازه حرکت دادن.

۴۰۳۰ - جیل خانه: دودمان.

۴۰۳۱ - بر جاستی: بر پا شدن، بلند شدن

۴۰۳۲ - مغرور حشمت شد: مغرور غمگین شد، از طراوت افتاد

۴۰۳۳ - سر فرو بردن: بصر رفتن

افسردن: محمّد شدن.

۴۰۳۴ - پیشکار: خدمتکار

۴۰۳۶ - باری: بهر جهت.

معنی: از همی دیگر خارج خوردن و میر بحساب بیآور

۴۰۳۷ - دست داشتن: قدرت داشتن.

۴۰۳۸ - به مدعیان دادن: اختیار خود را به دست مردمان دادن.

بیت ۴۰۴۰

معنی: دهری بهر آن و خدمت دوست است اگر نگویم ریاست من گفته من بیکو بیست ریبرار

محترم تعریف کرده ام ریبر عطر آست که خود بیوید نه آنکه عطر نگویید

۴۰۴۴ - آردی شکر و ساس

۴۰۴۴ - مایه : سرمایه، ثروت.

۴۰۴۵ - رحل : کوچ کردن، کنایه از مرگ.

۴۰۴۶ - دل خوشی : حیر خوب، شادمانی

سجده بردن : نهادن بنا گران هفت عضو خود (پیشانی، دو کف دست، دو سران، دو شست

پا) بر زمین یا شرایف مخصوص و خواندن ذکرهای لازم. عمل مذکور در عنوان عظیم نگار می‌برد.

۴۰۴۸ - هرون : فاصد که بر کمر رنگه داشت تا او را شناسند و در هرن مانع او نگردد.

صفت گویه، شکل، ماند

مرع حرورس.

جلال (صبح اول و کسر چهارم) : جمع طالع، رنگ‌ها.

۴۰۴۹ - از سر طالع شماریون تحت : مطالع سعد

سطل مشربی حورشید.

بیت ۴۰۴۹:

معنی : صبح ماند پاسبان شمس، کمر رنگ‌ها دلو سارگان دانسته بو تا رسیدن روزه حیر سدهد و

او را حرورس صبره صدای رنگ‌ها های ریز و بود و سپس حورشید طالع سعد را افق صبح کرد و مر تحت

فرماندهی روزه شست.

پیوند از دواخ، وصل

۴۰۵۱ - تحم طمه

برومند ناثر

توصیح نظامی در بین بیت نکاح را ریشه وصل دانسته و موجود آمدن فرزند معید و از نده را

موقوف به ر شمرده است.

۴۰۵۲ - (هره : سناره ناهله : استعاره از دختر کرد. و هره را انهدید : آناهیدا. بقبحه، بیاحت، ووس

سر گوید.

عطرد : سناره تیر (دیر فیک) استعاره از «حیره»

۴۰۵۴ - آب کوثر آب حاتم، گناه از وصال

۴۰۵۵ - حانی چشمه : در نهجه طالعش به چشمه حنی : گوید و هم «ح» تلفظ کند در یلاق

آسالم و طه حنی و وهر حنی و دکر حنی و هر يك اسم چشمه‌ای است.

بیت ۴۰۵۹:

معنی : آنچه‌اند که خانه و دمه و دولت و ثروت همه به «حیره» ملحق گرفت

۴۰۶۰ - رحمت برگرفت : کوچ کردن.

۴۰۶۲ - اراج : پهن، ریاد

۴۰۹۳ - نان کیسه بر پوست گوسفند.

نعبه: آماده، چادادن جاسازی کردن، قراردادن.

۴۰۹۴ - صرع - مرض عین.

نام - معروف.

۴۰۹۵ - فبوس: اسوس، دروغ

۴۰۹۸ - دیش بهر: عام

۴۰۹۹ - آفت دیو: دوردگی.

دیو شیطان.

۴۰۷۰ - سودا، معامله، به سیالات ناطه نیز بهام درود.

معنی همه در کار آن دختر بیچاره شده بودند، حتی شیطان خیال انگیز هم در معالجه او عاجز شده

بود.

۴۰۷۲ - آزادی شکر، حق شناسی.

۴۰۷۵ - تبحار: تعهد، پرستاری کردن از بیمار

بیت ۴۰۸۲ و ۴۰۸۳:

معنی من طبعی در مال و دامادی پدش، ندانم بلکه در راه خدا این کار را انجام می‌دهم.

۴۰۸۷ - سره مرد: مرد کارदार

۴۰۸۹ - حبسته: فرح، مبارک

بهرست: دارای خبر و خوبی

چاره سگال: چاره اندیش

۴۰۹۱ - محرم: حیوانندی نزدیک که مکاح او روا باشد، نزدیک، خویش

جلوت سرا: اطاق مخصوص

۴۰۹۲ - گاوچشم - فراخ چشم و سیاه چشم

آشفته: خشمگین

۴۰۹۶ - گرد بفتح اول، غبار، تیرگی، اینجا معنی بیماری آمده است

۴۰۹۷ - ولوله آشوب

سودا: جنون.

معنی: از آن آشفتگی که بر اثر سودا بود نجات یافت و بعد از خوردن شربت بحواس رفت.

۴۰۹۸ - بهیب: ترس و بیم.

۴۰۹۹ - سوخن: سووش، بهست مانند

۴۱۰۱ - سر برداشتن: کتیه از پیدارشدن.

۴۱۰۲ - از شدت حوشحالی کفش را فرموش کرد و بی کفش راه افتاد

۴۱۰۴ - بهوش و برای بهوش و با عقل

۴۱۵۴ - روی بر خاک ردى سجده کردن.

معنى روی برخاک نهاد و سجده شکر بحای آورد و بدختر گفت تو کسی هستی که بحر عقرب فری
رفته است، یعنی از خنور شد یقین و اعمس فری شدی و بهام درد برینکه مثل ماند و فقط عین است
۴۱۵۹ - جریده: روزنامه، نامه.

جریده: جهد: کوشش نامه، کارنامه سعی

۴۱۶۶ - دل ز عهد گشادن: عهد شکستن.

۴۱۶۸ - رخصت: اجاره.

۴۱۷۳ - کله بستن (انکسر او): محبیه زدن از پارچه نرم و لطیف

شهر آرای ساختن شهر راریت است، شهر را آیین بستن

۴۱۷۴ - طاق گوشه: گوشه طاق

۴۱۷۵ - غایب خط: آنکه بوی سبزش میانه باشد.

بیت ۴۱۷۷:

بوصال رسید.

۴۱۷۹ - محشم: صاحب خدم و حشم

۴۱۸۰ - چهره اش مانند برقی بود که حور راع در آن شسته باشد پیش از نظامی این تصویر ر

بحر ندین امجد گرگانی در مشوی ویس ورامین نگار برده است

دو ریش مشک و رخ کبود و شگرف چوراعی او ستاده کشیده سرف

همسبدون ناز و آدرگون و گلگون سرخ چور سرف سرف و ریخته حور

۴۱۸۲ - دستور: دجاره

دستور: وزیر.

۴۱۸۵ - کسری: محبوه لقب پادشاهان سامانی.

کیکاؤوس: دومین پادشاه از سلسله کانیان.

نحت کیکاؤوس: مقصود نحت طاقدهیس است.

۴۱۹۱ - از میان برخاستن: کنایه از مردن.

۴۱۹۲ - در شمار گرفتار: محاسب آوردن، رسیدگی کردن.

بیت ۴۱۹۴:

معنى اشاره که در سفر همراه حیر بود و چشمانش ر در آورده بود، بدحوایش ملای سر او گردیده

یعنی بدکاری و بدحوای شرمست مرگش شد

۴۱۹۸ - جبین فرخ کردن: شاد و خندان بودن.

فارغ می حیر

فارغ از حیر: یعنی حیر را شناخت

- ۴۱۵۰ - کارنامه : عمل و کار، دفتر عمل.
 ۴۱۵۱ - روی خود راه خون خود نشستن : یعنی بوجبات قتل خود را فراموش نیاوردن.
 ۴۱۵۲ - تنع نمودن : تهدید کردن.
 جام رساندن : پذیرایی کردن.
 ۴۱۵۷ - گوهر کمر : مراد دو پاره نعل است که خیر داشت.
 ۴۱۵۹ - پشت : پشتی، کمک.
 ۴۱۶۰ - چند پاهای : محله پناه بردن.

بیت ۴۱۶۱:

معنی : وای بر حال تو که شر بدگوهر هستی قصد جان من کرده بودی و اکنون از دست من جان سالم
 بخواهی برد.

- ۴۱۶۲ - رهبر امان : رهبر امان.
 ۴۱۶۴ - چاک سیر : تسمه، مریخ السیر.
 ۴۱۷۱ - تعبیه کردن : آماده کردن، قرار دادن.

بیت ۴۱۷۲:

معنی : خیر دو پاره گوهر را به پیش کرد و راحت و آرام گوهری بوازش کرد.
 ۴۱۷۷ - آهن نمره نمدن و پلاس حریر شدن : یعنی ناملازمات و مشکلات به خوبی و شادی تبدیل

شد.

- پلاس : جامه خشن.
 ۴۱۷۸ - حاره : حاره، سنگ ساه و سحت.
 ۴۱۷۹ - استوارکاری : محکمی.
 ۴۱۸۲ - صمدل شوی کردن : بزرگ صمدل در آوردن.
 ۴۱۸۷ - خاک : کایه از انسان (بعضا آنکه از خاک آفریده شده است).
 معنی : اگر پوست انسان بزرگ صمدل است جای تعجب ندارد زیرا خاک صمدل رنگ است و انسان
 هم از خاک آفریده شده است.
 ۴۱۸۸ - چست : مغز، خوب.
 بران شکسته : خراب کردن یا لهجه ای که زبان خودش باشد.
 ۴۱۸۹ - جای از مین جان کردن : در دل و روح خود جای دادن.

مقرس بند کایه از آسمان

۴۱۹۲ - برج پنجم : برج آمد.

پنج بخت و دن ، پنج وقته بقاره ردن باشد که در شانروز پر در سرای سلاطین می بواحد

۴۱۹۳ - سخن ترکستان شرقی ، کنایه از مشرق

طلایه و معدن از سر بزن که پیش فرستد تار که و کف دشمن واقف شود خود در

رنگ : نام دبل سیاه پوست ساکن افریدی شرقی ، اینجا کنایه از میانه‌ی شب است.

مندان تنگ نکردن ، قصور نکردن

معنی : نامیاهی شب از انق مشرق ظاهر نشده بود پادشاه از عیش و شادی کوتاهی نکرد.

۴۱۹۴ - سرمه : گرد برم شده مولود آهن : بقره که در قدیم جهت سیه کردن مژه‌ها و پلکها بکار

می رفته است ، سرمه بیابانی چشم را تقویت می کند.

معنی : دلی که شب ، سرمه‌ی که فلک پرورش داده بود چشم ماه و ستاره در روشن نمود ، معنی دین

سیاه آسمان که بر اثر سایه زمین پیدا شده بود روشنی ماه و ستارگان را قوت بخشید.

۴۱۹۵ - شب شین : شب شینده ، کسی که بزم شده می نشیند

سپیده دم رده : سپید اندام ، کنایه از جو رشید هم هست.

۴۱۹۶ - صدای گنگ حوش : اشاره است بر یکه طوق عقیده میثاقور شده کرات مملو در قواصل

معنی از یکدیگر قراردادن و هر یک را گردش خود آواری ایجاد می کند که مجموعه آن آوازها روح عالم

است و گوش آدمی قادر نشدن آن نیست زیرا که از آغاز خلقت خود بدن جو گرفته است ، ولی چون روح

آدمی بر حوش از روح عالم است و در هر دم با هم گنگ است پس انسان می تواند آن همه را آوازه را

بوسیله موسیقی حسد کند هنر شاعری ص ۲۱۸.

و مولوی نیز همین نکته اشاره‌ای دارد

پس حکیمچنان گفته اند این نوحه را از دواز چرخ بگسرقیم مس

بانگ گردشهای چرخ است ای که خلق می سرانمش به طور و به طلی

معنی : بهرام از آن عروس حواس از صدای قصه گنگی شکل خود آواز از عیوش را سردهد و

ایده - ار - که گنگ بر اثر انعکاس ، صدای خوش آید می کند.

۴۱۹۷ - آفرین : درود

۴۱۹۹ : طیبیت ، خوش طبعی

۴۲۰۰ : سرمه خوب ، بی عیب

۴۲۰۳ - زیره ها آش برده .

گرد (بکسر اول) ، نوعی نان ، نازک ، نالی که شکل قرص می یابد.

کلیچه نان کوچک روعی

رُنان : نوعی نان (بیت ۳۶۶۸)

بیت ۴۲۰۶:

معنی: از عریف انار صرف ظرکس زیر چلی نواران و نقل مستان شده بود از نار پستان بگو که
سراسر خانه پر از نار پستان بود

۴۲۰۷ - پرورش: تعدیه، خوردن و یجا بمعی نوشیدن آمده است.

۴۲۰۹ - از طاق گمتن: از دوری و جدایی سخن گفتن

از جهت گمتن: از وصلت و نکاح رسیدن سخن گفتن

۴۲۱۰ - شهید در شیر: دوست داشتنی

بیت ۴۲۱۱:

معنی: مرغ و ماهی از آهنگ صحر او آرامش می یابند.

۴۲۱۲ - شقیق: استعاره از لب

چشمه یوش: سخنان شیرین

گشادن روان کردن

۴۲۱۳ - شکرستان: معدن شکر، شکرزار

ظریفی: خوش طبعی

بیت ۴۲۱۶:

معنی: باغ او کینه ناعها بود و بعهای دیگر حرم آن باغ بخت می آمدند.

بیت ۴۲۱۸:

معنی: همدند میانه انار سر تا پای وجود او دل بود (دانه های نار را به دل تشبیه نموده است).

میانجی واسطه

بیت ۴۲۲۰:

معنی: مرغان در هوا صدای از غوغا ساخته بودند.

نوصیح: پرندای است کوچک که بر بالای کشتزارها در هوا استاده و آواز می خواند تا جنس مقابل را

فریاد خود کند.

بیت ۴۲۲۱ و ۴۲۲۲:

معنی: حار تیری که در آنجا وجود داشت برای آن بود که چشم رجم بدن باغ برسد. سرو آن باغ

پیش نگل نرو رده و بی حرکت در یسویی باغ حیران شده بود و زیرا انداز سروها حرم بود و از نسلان دل

میرود.

۴۲۲۶ - متوا دادن: گرویدن.

۴۲۲۳ - خط پرگار کتایه از پی و اساس ساختمان
چهار مهره عرص ديوار را چهار مهره قرار داده بودند
مهره گلوله‌هایی از گل رس که محتای حضرت در دیوار می‌چیدند
معنی اساس چهار دیوار آن ناع را نا دیواری چهار مهره ساخته بودند، یعنی دیواری محکم و استوار

بیت ۴۲۲۵:

معنی - توانگران به داشتن آن چنان ناع حضرت می‌خوردند.
ریشه عرع بمطور آمایش
پیرامتن: آواستن با کم کردن

بیت ۴۲۲۶ و ۴۲۲۷:

معنی صاحب ناع هر هفته ناع میرفت و خود را با درخت و گنجا مشغول می‌کرد و از عطر «حیی» بهره می‌گرفت.

۴۲۲۰ - پیشین گاه 'ظهر' وقت نماز ظهر
ناع روضه نهشت (جز فر هنگها پادده است)
۴۲۲۱ - چون سنگ: سحاب
۴۲۲۲ - جان ناری دلیری و دسادگی
۴۲۲۵ - نگار برسته: رنگین شده، خنایسته
برم آهسته خوش حرکت نظیم

بیت ۴۲۳۶:

معنی - حتی میوه‌ها هم به آن زیار و بان فرشته شده بودند
برگه جان داده برگه هم در طبع آن مجلس برده بود (عاشق شده بود).
۴۲۳۸ - سرگر سلق برگشتن، مصروف شدن
۴۲۴۱ - رکن - گوشه، پایه
۴۲۴۲ - صوفانه: صوفی‌وار
پای بر آوردن پایکوبی کردن
۴۲۴۶ - تردد، رفت و آمد بقصد نگهبانی.
۴۲۴۸ - گستاخ: دلیر، بی پروا
۴۲۴۹ - خشت: آوردن، محروح کردن
۴۲۵۲ - تور حنه گر: (بصورت اصافه) - تو که رخنه گر هستی.
۴۲۵۳ - رقیب: نگهبان.

بیت ۴۲۵۹:

معنی هر کس به ملک خودش بچینی وارد شود مالکیت او حواری می‌گردد. و ملک او از ارزش می‌افتد.

بیت ۴۲۶۱:

معنی: جنگ تو میان رف و محبت در دلها ترا گرفت.

بیت ۴۲۶۲:

معنی وقتی که صاحب باغ شناخته شد آن دو نفر بگهین هر دو به صاحب باغ علاقمند شدند.

۴۲۶۴ - طبع میں ورعت

معنی آشتی کردن با او را سرور دیدن زیرا او را با طبیعت خودشان آشتی یافتند. (شهوت پوست

یافتند).

۴۲۶۷ - یکدن "متفق" یک ری.

۴۲۶۸ - حصص یار (اصافۃ مقنوبه): یار حصص.

حصص: طرف دعوا.

معنی پس عدلی که طرف دعوای حق میدهد باعث می‌شود که رحه باغ هم تعمیر و محکم شود.

بیت ۴۲۷۲:

مصراع دوم دعاست که بصورت جمله معترضه آمده است.

۴۲۷۴ - شمع بی‌دود، شمع بی‌صبر، سرتا پا نور.

معنی بی‌داع: تمثال بی‌عیب.

بیت ۴۲۷۵:

مصراع دوم جمله معترضه است.

بیت ۴۲۷۹:

معنی تا بتو تسلیم شود و خدمت کند.

بیت ۴۲۸۰ و ۴۲۸۱:

شهوتش بر انگیزه شد (به توضیح بیت ۴۲۶۴ رجوع فرمایند).

۴۲۸۲ - شکیفتن صبر کردن، آرامیدن.

معنی: صفت حیوانیش بر صفت فرشتگیش عده کرد و فریب سخنان رهن را خورد.

[نظامی در آثار خود تصاویری از نفس حیوانی و روح غلوی که در انسان است ساخته و پیروی را با

شکست انسان را در تقابل با این دو صفت بحوی نشان داده است. در داشتن صبر و شیرین وقتی که صبر و

شیرین را که بی‌حر از نامحرم در استخر بشوول آب‌نی بود تماشا می‌کرد می‌ویسید چون شیرین به نگر بستن

حسرو متوجه شد آن چش نگاه کرد که حسرو مجبور شد از دیده برگزید نظامی انصاف حسرو پرویز را
چس تصویر کرده است]

جوانمردی خوش آمد را ادب کرد سطرگانش دگر جایی طلب کرد

(حسرو و شیرین ص ۱۸۲)

۴۲۸۴ - دن مجایی قرار آوردن : جایی را اس و مناسبه بری کاری دانست.

۴۲۸۵ - غرنه ، دلاخانه

۴۲۸۶ - ناب عرفه وسط دلاخانه .

شاخ شاحه

شاحه در تصویر جاست است از آنکه منع نور باصل و شمع نور قوع (شاحه) می باشد

۴۲۸۷ - از سوراخی که کوچک بود رویدگان بسیاری را دید

بیت ۴۲۹۱:

سور مهمانی

از راه دل نگیری : قصد جلب دلی

معنی هر کدام برجستن هر دوسی خود شکو اشنائی کرده بود و آواز می خواند.

زدها کنیه از دلبه سینه دراز

گنج ، کنیه از چهره

توصیح : معنی بودند که ترش تر گنج از دهی است که نگهانی است.

سعدی گوید .

بهر جا که گل است عاز است و ما گنج بار است و آنجا که بهنگ مردم حوار است در شاهوار

استعاره

بارج ، استعاره از پستان . در حسرو و شیرین گوید

در این پستان مرا گنجو حیر و ستان تریح عسیمب و تریح پستان

(ص ۳۲۹)

بیت ۴۲۹۲:

معنی پستانهایش رسیده و رسیده مریح شده بود

بیت ۴۲۹۳:

معنی . یعنی آن سبب پدمت آوردنی بود از دین آن جز حضرت حاصل نمی شد

۴۲۹۵ - روضه گاه : بهشت .

۴۲۹۶ - حوضه . اسعر

رحام سنگ مرمر .

معنی یعنی حوص کوثر علام و خدمتکار آن استخر بود، عبارت دیگر آن استخر بهر از حوص
کوثر بود.

در لیلی و مجنون گوید

آب که در این عمل رنجد / برخاست نو عینه بویسد

(بیت ۵۱۷)

۴۲۹۷ - آب دینه : اشت

سقم دیده : بی ترس و آرام

۴۲۹۸ - آندان : حوص

روشنه : پاک و تمیز

بیت ۴۲۹۹:

معنی یعنی از ماه تا ماهی در آن آب هوید، بود. روی آب چون آینه ماه آسمان را منعکس می کرد و
در زیر آب هم ماهان را نشان می داد. بنابراین از ماه تا ماهی در آن دیده میشد.

۴۳۰۰ - آب چون آفتاب آب روشن.

۴۳۰۱ - قرطه پیراه

۴۳۰۲ - صبره (صم اوز) سینه بند.

۴۳۰۳ - سیم مراد (ترکب اضافی) 'سیم آرزو، قره دجواه کنایه از سس سفید.

سواد، صباهی و کنایه از ربع سیاه.

۴۳۰۴ - ماه و ماهی ریزرویان چون ماه و ماهیان شجر هر دو گروه در استخر شاور بودند دین

آب از ماه تا ماهی را به اضطراب و بیقراری کشانده بود.

بیت ۴۳۰۵:

معنی [سخن از تأثیر نور ماه بر ماهان استخر است] زمانی که ماه به استخر نور می افشاند ماهیان

حرکت در می آیند

۴۳۰۶ - ماهی انگیزی - کنایه از تحریک شهوت انگیزی (دهی کنایه از آلت تناسلی).

۴۳۰۷ - دست تاز کردن : دست همدگر و گرفتن و چرخ زدن.

۴۳۰۸ - لعب بازی

کرو (کسر اول) : زورق، سعدی گوید:

جونی پاکاز و پاک رومود / که با پاکیزه روی در کرد بود

شندستم که در دریای اعظم / نگر دایمی در افتاد با هم

نار و نارنج را کرد کردن یعنی سوز پستانها و رنج و عذاب خود شده بودت معذرت دیگر روی شکم

شنا می کردند

۴۳۱۰ - بیسنون بی سنون کنایه از نرم و لطیف و نرینه سرین گویی که قافله مستخوان است.

ستون گبر بطیر ماهی انگیز است ۴۴۰۶، شهوت انگیز (ستون کنایه از آفت ناسی
 ۴۴۱۱. حوصله‌های سیمین: پیکر هر زبانه‌ری به حوصله سیمین تشبیه شده که از شیر قصر شیرین پر
 شده باشد

معنی: حوی شیری که در قصر میریز جری بود بر آن حوصله‌های سیمین می‌ریخت
 ۴۴۱۲ - گستاخی جودارت و دیری
 ۴۴۱۳ - صرعی عنی، معتقد بودند که صرعان چون ماه نو پسند مرص‌شان شدت می‌یابد
 نظامی در بیت (۲۴۴) همین کتاب گوید:
 شبستم چون حری که جویند با چو صرعی که ماه نوید

بیت ۴۴۱۵:

معنی: جوش جوش آمده صدای مردان از تمام رنگها شنیده می‌شد
 ۴۴۱۷ - ۵۵۵ بی‌قمانی می‌دیدندون اینکه قیمت گردد اندام‌های محبت سراپا پیاده را می‌دید
 ۴۴۱۸ - مرغ مرغ روح،
 مار، کنایه از آفت ناسی،
 معنی: نزدیک بود که روحش از رحمت دش‌نور صعد و مارش هم از سوراخ بیرون صعد

بیت ۴۴۱۹:

معنی: اما مارش دلیری و جودارت مکرر ریز سوراخ جیبی تنگ بود!
 ۴۴۲۰ - نشسته رو، ربارو
 پرند، حریر، پریاں.
 در پرندها رهند، یعنی ناسه‌های حریر خود را پوشیدند.
 ۴۴۱۲ - آسمان گون، آسمان رنگ، آبی، پرورده‌ای.
 در حسرو و شیرین گوید:
 پریدی آسمان گون سر میان رد شد اندر آب و آفتاب دو جهان رد
 در آب نیگون چون گل نشسته پسوندی سلگون تا ناب شده
 معنی: پرمایه آسمان ختاب کرده و سرزنش نمودند زیرا در زمایی به آنها نمی‌رسید
 ۴۴۲۲ - رومی کنایه از سندی

بیت ۴۴۲۳:

معنی: چهره‌اش چون آفتابی و شمعش چون هلالی و لب او چون حریری که رسد کسی به آن
 نرسده بود

۴۳۲۴ - صبر ، ناز

عمره اشاره به چشم و لبره.

تیر پیکان ترا نمود کشته تر.

بیت ۳۳۲۵:

معنی از دیدن سرو پرده او که ناز پستان و سیب رخ و تریح صعب داشت بجان آب آتش افتاده بود،
معنی وقتی که تصویر این چنین سرو با آن چنان میوه در آب می افتاد آب مصعوب و بی قرار می شد و باید
گفت در انار این سرو هم آب افتاده بود یعنی پستانش شانه بلوغ داشت.

۴۳۲۸ فته ریارو

فته تر عاشق تر

هدوان و نور نظامی مانوان هدوستان ر در نظر داشته که به نور احترام خاص می نایب بودند و
نور و ظلمت پایه اعتقادات آنان را تشکیل می داد.

بیت ۳۳۳۰:

معنی . صاحب باغ گوجه در طبع پارسایی داشت (بیت ۳۲۸۱) اما لند (= پنهانی) از راه راست
محراب شد و به هم صحتی آن زیاروی علاقه میداد
رخی ، افسوس .

بیت ۳۳۳۱:

معنی . یعنی به نوازش بلا لامبله عکس العمل مسا می دادند و محبت را بی پاسخ نمی گذاشتند. معنی این
بکه را از رنگی روزانه گرفته هست. وقتی که پشت گره تعمیر باشد و دست بر آن بکشد جرقه می ریزد و
صدای جرقه و نور در هنگام شب محسوس است، و این پدیده فیزیکی است که بر اثر مالش الکتریسته پیدا
می شود ، شانه کردی موی سر بر الکتریسته ایجاد می شود، به همین سبب شانه بعد از تماس ، مویها می تواند کاه
و خرده های کاه را موی خود جذب کند.

۴۳۳۲ - آهوانگیر ، آهوانگیرده کسی که شکار را سوی شکارچی می راند

حتن ترکستان (چین)

یور ، حیوانی است از تیره گربه ها که پیر پلنگ گویند و برودی اهلی می شود و ، سان انس

می گیرد.

۴۳۳۳ شکر باری : شیرینی .

کله داری : سطل .

نصب ، قسمی پارچه ظریف که از کتان بافتند.

۴۳۳۴ - حجنگه : پنهان گاه، پرده گاه.

حاجب پرده دار .

حاجانه مامد هجیر.

بیت ۴۴۳۶

معنی : صاحب باغ در میان ریاری وین کسی را که پسندیده بود شایه‌ایش با آن دو نفر در میان گذاشت.
نقش بند : نقش سده : نقاش : آرایشگر : اینجا بمعنی واسطه آمده است.
۴۴۳۷ - 'مسک' : مو قار.

بیت ۴۴۳۸:

معنی : گویی آهو سوزند بلکه شیر سرمست بودند.
۴۴۴۱ - طرفه : معشوق (در مصراع اول)
طرفه : عجیب، شگفت آور (در مصراع دوم).
۴۴۴۲ - فرس : مقصود.
ساحته بودن : آماده بودن.

بیت ۴۴۴۶:

معنی : آنچه در آینه دربارش شبیه بود خوب و ریبار بود.
۴۴۴۷ - عتیب اعدان : عتاب، نار.
شکیت آمدن : می صبر کردن.
۴۴۵۳ - جوش از استخوان برخاست : سحت تحریک شدن.
رعنایی : تکرار.

بیت ۴۴۵۴:

معنی : رعب ریاری چنگ نواز را مانند چنگی که او بدست می گرفت بدست گرفت و چون دل خود در برکشید.
۴۴۵۵ - سکه خویش و بر زدن : نشاندار کردن (اثر گار رعب بر صورت ریاری را به سکه زدن تشبیه کرده است).

۴۴۵۶ - گرمی : کنایه از شهوت

۴۴۵۷ - بوش چشمه : چشمه بوش، کنایه از بکارت.

آب حیات : کنایه از بکارت

۴۴۵۹ - معنی پاتن : تحت فشار جسم سنگین قرار گرفتن.

۴۴۶۰ - دیرینه کهنه قدیمی

معنی : چون صاحب باغ شخص نیکوکار بود کارش به مدکاری پیجامید

۴۴۶۱ - بویی دشت از کنار حفر گدشتن

بیت ۳۴۶۱:

معنی: صاحب دغ جان منام بدر بود و ریز روی هم بویش در ر چنگ از ره باید.

۴۴۶۲ - فرجی گاه: میدان، جای مسطح

۴۴۶۶ - پیدا کردن: آشکار کردن

شیدا: دیوانه

۴۴۶۷ - حبه: دودنه

بیت ۳۴۶۸:

معنی: عاشق حقیقی دردست است جوشی هایش باناکامی همراه است.

۴۴۷۰ - از دست بردن: بی اختیار کردن.

بیت ۳۴۷۵:

معنی: آن دو ریز روی که واسطه کار بودند و گوهرها را با هم به رشته می کشیدند

سداغ: رقص و آواز.

۴۴۷۷ - یوسف: کنیه از صاحب دغ

باوه گشته: گم گشته

ربط: زن عریز مصر که دوستدار یوسف بود.

۴۴۷۹ - تشویر خوردن: شرمناک شدن

۴۴۸۰ - برازگمن: آهسته و به نحو سعی گفتن

بیت ۳۴۸۲:

معنی: روز از کارها پرده برمی دارد، اما شمس به رازها پرده می کشد.

۴۴۸۶ - انقاس (جمع نفس): سداها، مرکبها.

انقاسی: سیاه

سمور انقاسی: سمور سیاه

رواج: بالا پوش

رطاسی: ناحیه ای است پیوسته به حران (کار رودولگا) پوست روپاه آنجا زرد رنگ و

معروف بوده است.

معنی: چون شب بالا پوش زرد رنگ روز را زیر سمور سیاه پنهان کرد. یعنی روز پنهان یافت و شب

شد.

۴۴۸۷ - يك ميع آفتاب: آفتاب را به يك ميع تشبیه و ستارگان را به هزار ميع تشبیه کرده است.

جوش هزار ميعی: جوشی که از قطعات سلسار پولاد بهم دوخته باشند، نظامی آسمان و

ستارگان آن را در هنگام شب به جوش هزار ميعی تشبیه کرده است.

۴۳۹۱ هفت اندام هفت عضو سر (سر، سینه، شکم، دو دست، دو پای) و عقیده بعضی (سر، دوپهل، دودست، دوپای).

معنی: برای کامجویی و کامیابی مشقت محراب شده بود.
۴۳۹۲ - نمودناله پناه می بریم بحد.

بیت ۳۳۹۳

معنی: خواست تا بوصولش برسد

۴۳۹۱ - تاب امهراب.

۴۳۹۷ قبیله یوعی خوراک از گوشت

۴۳۹۹ جنگ در (معمول واسطه م) دو حزب صافه در جنگ

۴۴۰۸ - بدگال روع در صاهر بعضی در بدگال از انار قره تمدان روع می خردیدند و در خطابی

که سر راه قرار داشت قرار می دادند و در فرصت مناسب از آنجا بدار می رسانیدند

حجره نمود گرفتار: حصار ای را اجاره کردن.

۴۴۱۰ - جیره حیران و سرگشته.

از سوس حیری دمدم: پریده رنگ و وردگوبه شدن.

۴۴۱۲ - فرص واجب.

۴۴۱۴ - دستان ساز: جنگ یواز

۴۴۱۶ - اوج گاه، بلندی.

۴۴۱۹ - زاد سرو: آزاد سرو.

بساط سامانی: فرش های سامانی، ظاهر نقش و نگار بهر داشته است.

۴۴۲۰ - قران (بکسر اول)، گرد آمدن دو ستاره یا بیشتر یک جا.

قران نادی: منظور شاعر قران سال ۵۸۲ است که پیشگویان گفتند که طوفان و باد دس را

ویران خواهد کرد و هرگز چنین طوفانی اتفاق نیفتاد و سجا مقصود آنست که صاحب باغ و ریاض را بی هم بردیث شدند اما بوصول نرسیدند.

۴۴۲۲ - خانه گیری کردن: اشاره بازی مرد است، خانه گیری برای آنست که مهره های حرب را در

خانه جور نگاه دارد و از حرکت باز دارد.

هم بساط: حریف بازی

گردیدنی کردن، تسلیم شدن، بردن حریف و قبول کردن.

۴۴۲۳ - قلعه ستاندن: کنایه از وصال

معنی: خواست تا بوصول برسد و آتش شهوت خود را با آب می خاموش کند.

۴۴۲۴ - آخته بیرون آمده.

۴۴۲۶ - حص: طلب.

۴۴۲۷ - طبل رحیل: طبل کوچک کرد.

سعدی، گنجہ باد :

خجیل آنکس کہ رفت و کآر ساحت
کوس رحلت دید و بار ساحت
(گلستان)

۴۶۶۸ - هوز: صدایی که از جام برنجی یا مسی برحیرد، طنین.

ہاتھ نہ پور آتے ہیں : بلند شدن ہاتھ، پور نہیں آتا۔

۴۶۲۹ - محاسبہ نہی کنندہ کو امور ممنوعہ در شرح

شعبه، دله و عه .

۴۶۲۰ - کیش، یگداشت: کناه لڑا عجبہ نرک کرین.

۴۶۳ - پژوهش‌های راه‌اندازی، راه‌اندازی، راه‌اندازی

۴۶۲۴ - پرومیدی - تمنع ، گامیابی

۴۴۶ از طریق بهره‌وری از پستان و ریح و میب و اناری از ستن او بخورد ارنجندن نه میب و

یستای به انبار تشیه شده است)

۱۳۳۸ - طبرزد: محمد سعید، نات.

طبر حون سرخ پید (کتابه از آلت قاسمی) (برای جسی مذکر)

لالہ : گنگی است سرخ (کتابہ لڑ آلت ناسلی) " " " موٹا

۵۶۳۹ - علف شدن: آب آورده شدن.

۴۴۴ - حاتمی: ترک کردن

۴۴۹ - بحریہ : نواعتیں

کچھ آواز ہو ی غیر اصولی و نادوست۔

٢٢٢

معنی: ای روزگار همه راه تو کج روی است، زخمه‌های به آهنگ راست بون

۴۴۴ - یوزش سار: علامت حواء.

لیٹ ۴۴۴۷:

نوعه‌ای حکایت کرد سوزین ترازو دورح چنانکه دورخ در برابر آن دم سرد بود.

۴۴۴ - یس + عاشق

۴۴۵۲ - ره نگره داشت: مرثیه بودن.

ياس دارانه ، ياسيان نگونه

۴۴۵۴ - ترکمانی: جولاء،

۴۴۵۵ - حواجگی بگداشتن: حواجگی را ترك كردن و بدا گسي شدن.

۲۲۵۷ - یاسمن خرمین : خرمی یاسمن، یاسمن برآرد.

بیت ۴۴۵۸:

معنی: گل‌های یاسمن بر دیواری حریفه بودند و پرچم خود را بر آن دیوار برافراسته بودند در بالای آن پشته‌ای بود و در پایین آن غیری وجود داشت.
 ۴۴۶۱ - صدرش (بسم او) - صدرواش، سپیدش.
 صدر افتخار (ول): سپید، مجاراً بمعنی جامه که سپید می‌پوشد و جامه که در می‌پوشاند.
 معنی: به جامه دیگریش ر که نمی‌توان، بسم آنرا بر زبان آورد باز کرد.

بیت ۴۴۶۲:

معنی: فوز وصال حاصل نشده بود که نلک کوپشت بازی دیگری پیش آورد
 ۴۴۶۸ - چاره سگال - چاره‌اندیشی،
 ۴۴۶۹ - بارگه از پای فتادن: حیفه حرام شدن.
 ۴۴۷۹ - سگه - سگاه، جایگاه.

بیت ۴۴۸۰:

معنی: رویا روی ر در میان دو نگاهان دند (دو گنگر): دو یقه مهرامی که برای سریدن شمع بگرد می‌رفت.
 ۴۴۸۳ - راه رفتن از راه منحرف کردن، تنگ بواجتن.
 ۴۴۸۴ - محل - محسوس بر
 ۴۴۸۵ - حاله، کدیه از تن انسان که از حاله آفریده شده است.
 ۴۴۸۷ - عذیت ازلی: توجه ابروی
 برحالی درستی
 معنی: آن آفت‌ها که ما را از وصال بازداشت آفتی بود که ما را از تحت نگاه بازی داشت بنابراین آفتی با آفتی از میان می‌رفت.
 ۴۴۹۴ - عصمت پاکدامنی.

بیت ۴۴۹۵ و ۴۴۹۶:

معنی: اگر چشم بد به حرکت میوه برسد دیگر نمی‌توان از میوه آن استفاده برد، درین کار که ما می‌خواهیم انجام دهیم چشم صدها دام و دد ما می‌نگریست، لذت سبب شد که ما موفق شویم
 ۴۴۹۸ - در پذیرفتن: قبول عهد کردی، عهد کردن

بیت ۴۴۹۹ و ۴۵۰۰:

اگر ازدواج او ما من ملامت باشد او را از طریق حلال عروس خود می‌گردانیم
 ۴۵۰۱ - حد برمی: زهد و تقوا
 جان دارو: موش دارو

بیت ۴۵۰۴ و ۴۵۰۵:

معنی: بسیار نفاق می افتد که انسان به رنجی مبتلا می شود همین رنج بسیاری از ناراحتی ها را از بین می برد و خداوند در قرآن کریم می فرماید: و عسی ان تکرهوا شیئاً و هو حیرکم و عسی ان تحبوا شیئاً و هو شرکم. سوره بقره ۲ آیه ۲۱۳.

۴۵۰۶ - حیر: حیران، متعجب.

لغت: ناز، بازیگر

۴۵۰۷ - چشمه: نور: آفتاب

۴۵۰۸ - امطر: لای: ستاره صبح

عبود: ستون

لغات: کدیه: از شعر آفتاب

۴۵۰۹ - چراغ: کنایه از حور رشید.

بیت ۴۵۱۰:

معنی: صاحب باغ سطر و قدرت خود را بازیافت؛ از آن عم و بنده فرمانی نفس بخت یافت
۴۵۱۳ - گایس: پیمان، پند و اندرز

بیت ۴۵۱۲:

معنی: بوصول رسیده.

مرغ: پیدار گشت: صبح رسید و حروس: بانگ کرد.

ماهی: خفت: کنایه از اینکه به آتش شهوتش آبی ریخته شد

بیت ۴۵۱۵:

معنی: اگر تحقیقی کنی همه جا بداران عریضه: جنب جویهای دیرینه زیر راز خنده نسل و موجودات در همین هو حوامی و عشق و زری است

۴۵۱۷ - دولتی: صاحب دولت، حوشمت.

۴۵۲۰ - کوشیدن: معنی کردن، یکی از اعمال حج است: دویدن میان صفا و مروه: هفت بار.

سست: عادت، رسم، روش.

۴۵۲۴ - درمائی کردن: بدور افکندن.

(۴۰)

۵۵۲۵ - تلبث: مشتری و رحل: تلبث: مشتری و رحل: و حمل را قرآن بر برگ خواند که در هر بهار

و شصت سال بکار بوقوع می یابد و بهترین اوقات و سعادتست: ترین ایام است

شاه معجم خورشید.

حوب از برجهای دوازده گانه مطلقه البروج

حمل از برجهای دوازده گانه مطلقه البروج

توضیح: وقتی که خورشید از حوت به حمل میرسد اول بهار است.

۴۵۲۶ - حصروش - حصرماتند.

حصر نر - مسلمانان نام یکی از انبیاست که موسی را ارشاد کرده و نرد صوبیان سیر مقامی

ممتاز دارد، معتقدند که او آب حیات خورده و همیشه زنده است.

۴۵۲۷ - ناب: میانه، وسط.

سبل راه.

سلسیل ماه چشمه‌ای است در بهشت.

۴۵۲۸ - خودی پویش: خودی پوشیده، خود رنگی

ماه حر خوشبو

۴۵۲۹ - فائو: سبزه جدید، پیمان تازه.

جان نگر و بهدن جان را به کسی سپردن.

معنی: باروروری فائو سال جدید را با گلها و ریاحین است و در آن ماه متعهد شد که جان خود را

به ریاحین سپرد.

۴۵۳۰ - انیر: عطسه فوق هواء آسمان.

دهریر: سرمای سزار سخت

۴۵۳۱ - کالوری: سمبدرنگ.

آب دیده: اشک، آب رلال.

بیت ۲۵۳۲ -

معنی: سیره به چشمه، نوت به چشمه (سیره: پیش را گوهر نمود) و به آفریش طراوت داد، (معتقد بودند

که رنگ سیر بیانی را نفی می‌کند)

بیت ۲۵۳۳ -

معنی: رنگس تازه با چشم خواب آلودش به هر که نگاه کرد آن شخص را نیز بخواب کشاند.

توضیح: خواب و دهر دره در بیننده تأثیر می‌گذارد و او را خواب و دهر دره می‌کشد

۴۵۳۴ - نانه گشای معطر

بیت ۴۵۳۵ -

معنی: نانه گشای د بوی خوش گویی بر سیاه تر گشای سفید عالیه سبیده بود (معنی: تر بر گشای

نانشه سیاه است).

۴۵۳۷ - مادانه ؛ شراع ؛ صایه مان .

جعد - موی پیچیده .

بیت ۴۵۳۸:

معنی : بیوفرا آبی خواب آورده بود برای اسکه حواش نبرد توی آب رفته بود .

مکمن : کمین گاه .

۴۵۴۰ - شوشه ، شمش .

۴۵۴۱ - شیدیل ، شاحه نورسته .

شماه - دستنوی .

معنی - بدون اینکه قیمت بره شده باشد ستارها (شکوفه ها) در زمین افشاند می شد گفته اند در صبح

قیمت ستارگان از آسمان فرو می ریزند صائب گوید :

شکوفه از افاق شاح همچو اختر ریخت

شار صبح قامت شد آشکار اسرور

(حاشیه هفت پیکر وحید نفل از صائب)

بیت ۴۴۲:

زعفران و حنہ ؛ معتقد بودند که زعفران حنہ آورده نظامی در شرفنامه گوید .

رد آر موی زعفران ریزر شد

که چون زعفران شادی انگیز شد

ص ۲۲۶

۴۵۴۲ - کاتب الوحی ؛ وحی توس ، فرشته الهام بخش

۴۵۴۴ - آمودن ، آراستن ، زینت کردن .

توتیا - سره

۴۵۴۵ - جعد بر جعد بسته ؛ موی ها را بهم پیچانده

دیلیم فردی از قوم دیلم ، گیلانی .

آما - باد

۴۵۴۶ - مقراصه شیه نیچی

مقرصی ؛ نوعی جامه .

معنی . رنگ شیه مقراص و چمن شیه مقراصی شده و هر دو هر شدند و شاد .

توضیح مقراصی را بدین سبب مقراصی خوانده اند که پرده های آن را ب مقراص می چیدند و یک

بوحث می کردند .

۴۵۴۷ - سسل ؛ نام گلی است .

بیت ۴۵۳۷:

معنی سسل شکوفه های انبوه و معطر را پیش قرنفل نهاده و سست شده که قرص عطره تیردند

قرنفل نام گلی است
 ۴۵۴۸ - خبری ماه گلی است
 هم مهدی هم مهد بودن، هم کجایه بودن، هم صحنی
 خط مشور
 ۴۵۴۹ - میسپر، معای طبعی
 عقرب: از روح دوازده گانه

بیت ۴۵۴۹:

معنی بیش عقرب چرخ را بی اثر کرده است.
 ۴۵۵۰ - گاو چشم، نام گلی است.
 پلنگوش: نام گلی است.
 ۴۵۵۱ - مشت سیم، مشت بوی
 بناگوش، نومه گوش
 ۴۵۵۲ - عورتشان، هود مانند.
 ۴۵۵۳ - رات علم، پرچم.
 معنی: گل از عنوان در پیش بید علم سرخ و حسن علم میباید رده است.
 ۴۵۵۴ - دست گر بدن افسوس خوردن
 ۴۵۵۵ - هواخواهی: خدمت کردن
 ۴۵۵۶ - کوس، رشگر در مجمل التوریح و المنصهر آمده هرمود تا به شک هندوار به نوشتند
 و از وی کوسان خواستند و کوسان بر سر پهنوی حیاگو بود ص ۶۹ و در ویس و زمین فخریه بر اسعد
 گرگانی آمده:

شهشه گت با کوسان نایی * * * رهسی شایسته کوسان سریسی

سرودی گت کوسان نوآیین در او پوشیده حال ویس و رامین

ص ۲۲۰

۴۵۵۷ - سربیدانی طراوت
 هیچ بوبت ردن بر در پادشاهان پنج بار بوق و طبل می زد
 ۴۵۵۸ - طرب رود اسم سازی است از آلات موسیقی
 دل نوحه مهران، آور حوا

بیت ۴۵۵۹:

معنی نمری نانه صحری را سرد به بود و نقری محروم می خوانند که چند، را بر کشت دری راه است

۴۵۶۰ - دراج - پرندۀی از راستۀ کبک ها .

تقطیع کردن - پاره کردن شعر به اجزای و ارکان عروضی

بیت ۴۵۶۱:

رند و اف کنایه از سن

بهشت نامه رند : اوسنا (نقاشی به گانه ها که معنی سرود است نظر داشته است).

اوراد (جمع ورد) دعاها

۴۵۶۲ - عندهیب بلبل

پردۀ تنگ پردۀ ریو، نوای ریو

ناربت . لاجر

۴۵۶۳ لوح مصحف

نقش سد : نقاش

شاطمند شادان

(۴۱)

۴۵۶۵ - نمودر مویه و سرمشق .

مسی . برآمال هفت گند خود گندی که در مندی بیش از آسمان بود سحبه بود . با توجه به ست

۴۵۶۶ - ظاهراً نام این قصر شش طاق بوده است .

۴۵۶۹ - نگارخانه چین ، کشور چین

۴۵۷۰ - مانند ' ترط کردن ' کنار گذاشتن

بیت ۴۵۷۱:

معنی : درون و بیرونشان یکی بیست ظاهر آخوب و باطن بد هست

بیت ۴۵۷۲:

هر بهنگی در او چو دریایی ، وجه شبه فراح دهی است .

۴۵۷۴ - طمس : پیمانه ، کاسه

۴۵۷۵ - عایت خواهی - سلامت طبی .

۴۵۷۷ - پای سر در آوردن ، سرنگون کردن .

۴۵۷۹ - جمع تند ، پنج هر در يك جا نهد .

۴۵۸۱ - شیر پی دندان ، شیر پیر .

طوق ریوری که گرد گردن بر آرد .

۴۵۸۳ - جریده گروہ، دسنه.

معنی: در جریده خوشنامان نامی که می خواست برای خود انتخاب کرده بود و هم خوش را درست روشن نگشته بود و نه روشن بود و نه راست.

بیت ۴۵۸۲:

معنی: روشن و راستی او بسیار ضعیف بود؛ راسخ کج و روشیش تاریک بود.

۴۵۸۵ - هرور، فریب

بعیق بستگی

۴۵۸۷ - نومی: وریر بهرام گور.

بیت ۴۵۸۹:

معنی: فتنه برپا می کرد و خوبی و صلاح مملکت و عیب را نادیده می گرفت مال و منک اندوخته می کرد.

۴۵۹۰ - ر و طلب کامجو

شوح، بی حیا

گستاح، بی ادب، جسور

۴۵۹۱ - ناب، قائم مقام.

کیمای فتنه - فتنه را به کیمیا تشبیه کرده وجه شبه بی دندگی و زبان بهشتی است

۴۵۹۲ - مالش تشبیه

بیت ۴۵۹۳:

معنی: نعمتهایی که از ما دارند به صفت بی یاری و سیری، آردن به در کار ما نیاید کرده است.

۴۵۹۴ - مالیدن، تپیه کردن.

بری ربهوش: عاقلانه و هوشیارانه

معنی: چشم به مسکت را گوشمال می دهد.

۴۵۹۶ - گروگند: گرفتار.

رقص رویاه: رویاه نازی

۴۵۹۷ - دمی: زمین

دندگان: درندگان.

۴۵۹۹ - درس عمر دگان: تراژدی عمگین

۴۶۰۰ - حاه شکوه و حشمت

همشید: یکی از پادشاهان سلسله پیشدادی که صفاک بر او شورید و او را بکشت.

دار: داریوش سوم (جلوس ۳۳۶ تا ۳۳۰ ق م) که در زمان او اسکندر به ایران تاجب و او

شکست خورد و بقول نظامی بدست سرهنگان کشته شد.

بیت ۴۶۰۱:

معنی مال آنان مانند آب حوص است و ایشان سیر هستند و از آب حوص استفاده نمی کنند و آب حوص اگر بی مصرف ماند می کنند.

بیت ۴۶۰۲:

معنی آب که از خاک گل آلود و بیریه می گردد باز «افزودن خاک (و یا تصفیه بوسیله ریگ و شن) صاف می گردد».

۴۶۰۵ - میاسد انگیزش : تنبیه کردن.

۴۶۰۶ - گستاخ ، دلیر ، بی باک ، بی ادب

معنی اگر محبت نگیری و بحال خود گذاری پای تراش می دهند یعنی پستی از گنیم خود فراتر می گذارند.

۴۶۱۱ - محشم : مالدار

مالش کردن : تنبیه کردن.

بحور سگانش کردن در فکر کشش بودن.

۴۶۱۲ - چهاره : حیل ،

چپ ، مال .

بیت ۴۶۱۷:

معنی 'مکسی ارزش فائل نشد

۴۶۱۸ - خانه برد : خانه را تاراج کردن.

۴۶۱۹ - دیر : ناله و قریاء

۴۶۲۱ - راست و روش : عفتی و آشکارا.

بیت ۴۶۲۳:

معنی کسی که مندار بودند بجای آنکه از پیشی به درویشی یافتند آنانکه عی توید محتاج نرد بر

کمی مال بدرویشی اتانند ، حق از حاشیه وحید دستگردی بر هفت پیکر).

۴۶۲۴ - خانه بر (بفتح با) : خانه برید ، غارت کننده خانه

ماندن : گذاشتن ، ترك کردن

۴۶۲۶ - دلدك (دلدكة : منتج اول و سوم و چهارم) : پایان رسیدن حساب و بوسه.

دحل : درآمد.

معنی 'در اطراف کشور به گاری ماند و به کشتی و درآمدی بود که کسی در دفاتر حساب مسکت

مالیات آن را بوسه.

بیت ۲۶۲۹.

- معنی: دوزخ به نه اشیاء قیمتی دید و نه طلا و نقره
 و صبح مواد عصری از کالای ارزانمند جدا شده بود.
 ۴۶۳۰ - منی خبر دهنده جاسوس
 ۴۶۳۱ - آنچه شب رفت و انگشت برور خرچشی نکرد، حققت را آشکار نکرد
 ۴۶۳۴ - مؤدی مالیات دهد
 ۴۶۳۵ - شفقت مهرنسی
 ۴۶۳۶ - سیر نکرد نافع نکرد

(۴۲)

- ۴۶۳۹ - ننگ آموختن: دلگیر شدن، حسنه شدن
 ننگی کار - سحی کار
 ۴۶۴۱ - عم عسگیر شدن: عم حنیار را از دستگیر گرفت، بی آرام شدن.

بیت ۲۶۴۲.

معنی: [چون اسفاره از غم و اندوه هست] یعنی ناشکار کردن و خون ریختن عم را از دش شود.

سرد

- ۴۶۴۵ - ننگ و تاب دوس و پیچیدن.

بیت ۲۶۴۶

معنی: هر چه برای یافتن آب کوشید، مفید واقع نشد
 ۴۶۴۷ - توضیح: ماه و ازدها معتقد بودند که ازدهایی ماه را یکام فرو می برد و حساب اسفاده می شود

- ۴۶۴۸ - کوه بر کوه پشته بر پشته
 صعود ننگ: بالای فلب
 سحی قصد، ننگ
 ۴۶۵۱ - معنی خوش گوشت آب پر
 ۴۶۵۲ - چون سنگ سخت، محکم
 ۴۶۵۳ - مهر نگیر خورشید بر آرد، دوری
 ۴۶۵۴ - پرستنگری، خدمت

همان در ستر : آماده شدن برای کاری

۴۶۵۵ - چون زمین : افتاده، فرونش، بانهایت فروتنی

آسمان : استعاره از بهرام گور.

۴۶۵۶ - ماحصری : منسوب به ماحصر، طعام اندک، حاصری.

لا به گری، النحاس، خواهنش

۴۶۵۸ - در حور لایق

۴۶۵۹ - بی هوا : بی چیز، نهی

۴۶۶۰ - نان پاره، ماحصر، حورال

۴۶۶۱ - سبب : نالان، معدب

گرگند : گرقار، اسیر.

(۴۳)

۴۶۶۴ - یله کردن : زها کردن

۴۶۶۷ - شانله چوپان

معنی : لور سنگ می نایمیم بلکه اسم لور را نگهبان خودم گذاشته بودم.

۴۶۶۸ - بازوی آهنین : عصا، کتابه از کماق قوی

۴۶۷۱ - یتاق داری : نگهبانی

راست بازی : درستکاری

راست کاری، امانت

۴۶۷۲ - صحیفه : کتاب، نامه.

صحیفه کار، کارنامه، دفتر حساب

نقش شمار ردن : شمردن

۴۶۷۵ - گوش آمدن : شنیدن، مجاز، معنی گمان کردن، ناور کردن.

۴۶۷۶ - حریف طرف مقابل، همواره اینجا مقصود از کسی است که گوسفند را می دردد.

۴۶۸۰ - پرداختن : جدا شدن، خالی و تهی شدن.

۴۶۸۱ - صدقات (جمع صدقه) : چیزهایی که در راه خدا دهند.

رکات : آنچه بحکم شرع درویش و مستحق را بدهد.

۴۶۸۲ - گله صاحبی : گله داری

چوپانی : گله دانی

۴۶۸۵ - شیرین کردن : شجاعت و جرأت بکار بردن

دیری : گستاخی، حسرت.

لیست ۳۲۸۷:

معنی: مردم را بر سر چوب نکیه داده بودم و پایش را بی حرکت داشته بودم

۴۶۸۸ - چیست چالاک

معنی: دستش را بر زبان میس می کرد و بروی خود می کشید

۴۶۸۹ - سنگ رانی: بر دانی که سنگ می دهد

۴۶۹۰ - دیوس: چوبی سی سطر که سر از کلمت گیره در باشد. یحاکدیه از آیت تناسی آمده

است.

۴۶۹۱ - سرین (بصم او). کفل

معنی: کارش را که نگهبانی بود رها کرد.

۴۶۹۲ - حق السکوت: مردی که برای فاش نکردن اسرار کسی یا کمائی گیرند

معنی: بردهاں سنگ مهر حق السکوت خورده بود و بر رشوت خود را قبال گرفته بود.

۴۶۹۳ - حق المدوم: حق القدم، پیچود

۴۶۹۴ - سر گله: بهترین گوسفند گله

معنی: دلبه نزدیکی داشت به جدی که از مسگینی دسه پایش طاول رده بود

توصیح: نظامی بری نشان در لوبهی تصاویر جالبی دارد در جای دیگر فریبی گاوی در چنین گنه

گاوی: نگه چه گاو جور پبلی

دکشد پی حوش ر میلی

(هفت پیکر ست ۱۵۸۲)

۴۶۹۵ - معبود: هرین شده

بدن گنداش

۴۶۹۶ - کار سازی کردن: مرتب و خوب نگهداشتن

معنی: برای نشان دادن شهوت حد گله: بگرگ سپرد

۴۶۹۸ - محاف: داشتن: محسودن

گشتن: بخشودن

۴۷۰۰ - مدهرمانی: فرمانبرداری، اطاعت

۴۷۰۱ - راهب: راهب: راهب

گرگ راهب: گرگی که به راهروان حمله کند در نتیجه از ترس آن راهب می شود.

قصاب: گوسفند کشیده گوسفند

۴۷۰۲ - پردوحس: پیوستن

۴۷۰۴ - رحمت: حاره

۴۷۰۶ - راه: موسی: طریق ظنر

۴۷۰۶ - عرب گرفتن: پیگیری

۴۷۰۷ - رمز: اشاره

۴۷۰۹ - نمودار: مثال

۴۷۱۰ - بازجستن : تحقیق کردن، سؤال کردن.

۴۷۱۱ - حفاظ : نگاهداشتن

۴۷۱۲ - مشروح : توضیح داده شده. اینجا مراد دفتری بود که علت گرفتاری بازداشتگان را در آن می نوشتند.

۴۷۱۵ - روزنامه : نامه اعمال

۴۷۱۶ - قاب : کالبد، تن، جسم

بیت ۴۷۱۲:

معنی در دفترهایی که ماتم و شدیدی شرح داده شده بود. نوشته بودند که وزیر درباره این مجرم شفاعت کرد و پادشاه قبول نکرد و اعدایش دستور داد
۴۷۱۹ - سانه پری (بفتح با) : سانه را بردن، غارت کردن.
۴۷۲۰ - شیون انگیزش : ناله و دعای ایجاد کردن.

بیت ۴۷۲۱:

معنی. عادت سگان چنین است که وقتی کسی احساس کردند عواجز پ می کنند.

فرو گذاشتن : معرول کردن.

۴۷۲۲ - ماندن، گماشتن.

مصفا : مقام، شغل رسمی.

ربیع بلند کردن، برداشتن، مراد رفع قصه و قصه برداشتن است و آن چنان بوده که مظلوم شکایت خود را می نوشت و در مسیر سلطان کمین می کرد و با دادن او شکایت خود را با دوست بلند می کرد و در عمل راه قصه رفع کردن، قصه برداشتن می گفتند و اینجا مقصود آنست که اگر وزیر را در مصفا خودش نالی گذاریم کسی از او شکایت نخواهد کرد

بیت ۴۷۲۳:

معنی. اگر از مصفا او را معرول کنیم مردم ظلم های وزیر را درگو خواهند کرده در شب تاریک نور بهتر دیده می شود

۴۷۲۵ فروش نوشن، ساط را جمع کردن

۴۷۲۶ يك رحمی ايك رحم + ی است) جنگجویی که با يك صربه کار حریف را می سارد.

دو شمشیری (دو شمشیر + ی است) کتایه از صبح صادق و صبح کاذب

بیت ۴۷۲۶:

صبح دو شمشیری قوی صریح، ماه را از حریف شب سیری داد، بقی شب را کشت و خوش را برافتن و بخت و ماه از این واقعه دلتنگ و بی حوصله شد.

۴۷۲۹ - صدرگاه صدرخای ، خای دربر

گستاخ برپرو

۴۷۳۱ - رنگ و آب رونق

۴۷۳۳ - مار کردن : بریدن ، خند کردن.

۴۷۳۷ - ملت : مذهب .

معنی : در هر دینی کفر نعمت از کفر مذهب بدتر است.

بیت ۴۷۳۸:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ شَكَرْتُمْ لَا رَيْبَ لَكُمْ (آیه ۲ سوره ۱۴) . [ابراهم] اشاره کرده است.

۴۷۳۹ - راست روش گشتن : بدرستی معلوم شدن.

۴۷۴۲ - بهره خاک بودن ، کژاله از بودن

۴۷۴۵ - چیر : فید گزنتاری

۴۷۴۶ - ربانی : موکل دوزخ ، اینجا مراد از مأثور محازات.

۴۷۴۸ - کنده : پای بند چوبین

وررکی . گاهکار .

۴۷۴۹ - بهرمان کارفرما ، اینجا وظایف میده است.

بهر عذاب

بیت ۴۷۵۲:

معنی : با گفتن اعمال بدش او را عوارض می کردند و عذاب می دادند.

بیت ۴۷۵۲:

معنی : هر کس نهضتی را که ورزیده است من کند و بن حقیقت گویی ، برای سجات خود

رسیده قرار دهد

(۴۲)

۴۷۵۸ - دشمن کنم : مذهب ، منهور

۴۷۵۹ - زخم درشت صبرت سنگین

۴۷۶۱ - عین : صبر و ریا

میوختن . مجازاً بمعنی صدمه روحی و معنوی دیدن.

بیت ۳۷۶۱:

معنی: چون من به سبب آن خیانت مانگی و فریاد کردم و ریر مرا گرفت.

۳۷۶۴ - عوری: يك نفر از مردمان عور (عور نام جایی است)

تت، چشمگین

بیت ۳۷۶۵:

معنی: خانه را بر من چون گور کرد، یعنی خانه را خالی و به عذاب خانه مبدل کرد

۳۷۶۶ - جگرخسته: رنج دیده.

بیت ۳۷۶۷:

معنی: دیدن روی شاه برای من فالِ سارکی است

۳۷۶۹ - حوسها: دینه، بهای حور

(۴۵)

۳۷۷۱ - زمین بوس، رمی بوسیدن در پیش امیر (از رسوم و تشریفات دربار بوده است).

۳۷۷۲ طرفه تازه و نو

راستی: براسنی، حقیقتاً

۳۷۷۳ - بساط بهشت، پهنه بهشت.

کله بر کله: قوره نوده، آنبوه.

۳۷۷۵ - آتش دای: کنایه از حصاد

ماعی: سرکش.

۳۷۷۹ - دشت گرفت: سر به سر نهادن، کنایه از دیوانه شدن.

بیت ۳۷۸۰:

معنی: نامه دار و ثروتمند شوی.

۳۷۸۱ - عشق داز، وسیله معاش، وسیله زندگی

۳۷۸۲ آتش کنایه از عشق

معنی: هر کس دایع عشق چیری را دارد (هر کس به چیری علاقمند است) من هم به این دایع علاقمندم.

بیت ۳۷۸۳:

مدام، همیشه.

بیت ۳۷۸۵:

معنی یار لدم است بوی گنم.
۴۷۹۲ - چون تعداد: یعنی آبادان

(۴۶)

۴۷۹۵ - دریادار: ساحل، شهری که در کنار دریا باشد.
۴۷۹۶ - شناسا شناسنده.
۴۷۹۷ - لؤنؤ مروارید.
شجرع . گوهری که در شب مانند چراغ نور می‌دهد.
شجرع سحر: کتبه از حورشید.
رونق - فروغ و روشنائی
۴۷۹۸ - حوصله . پینه‌دان مرغ
حوصله پر: کتبه از میوه، دست پر خور، کسه پر بود.
چشم روشن: خوشحال.
علاقه هر چیزی که آویرد
۴۸۰۱ - آورم: شرم و حیا، ملائمت.
۴۸۰۳ - بهانه سرده: عذر ناجیه، عذر ناموجه
۴۸۰۴ - ساد و سپید: وعده و بیم
۴۸۰۵ - حوی نائل: جانی
۴۸۰۶ - آن بها یعنی قیمت در را.
۴۸۰۷ - عقد رفته مروارید
عقد و گره

بیت ۳۸۰۸:

معنی هم چنانکه سنگ - می‌شکند (آرد می‌دهد) و از آن گوهر بیرون می‌آورد
۴۸۰۹ - شکنج کلاه: چین کلاه
۴۸۱۱ - بر سر: علاوه، علاوه بر آن.

(۴۷)

۴۸۱۳ - برط: از آلات موسیقی است.
۴۸۱۴ - مهربان: یار مهربان (صفت سعادتمند).

نو آیس نو جوان.

۴۸۱۵ - مهر (پیکر آوی)، خورشید، کتابه از چهره ریا.

بیت ۴۸۱۵:

معنی خورشید رویش روشنائی منه را از بین برده بود (منه در پیش آفتاب جلوه ای ندارد) روشنائی
روز در مقابل نور ریمائی از چون شب بوده؛ یعنی مرده و تاریک نظر می رسید.
۴۸۱۶ - گیتی کسلان: خدمتکاران از اهالی گیلان.

بیت ۴۸۱۶:

معنی سرو در مکتب او طبع مکتبی بیش بود و لوح در پیش داشت تا چیزی از رعنائی یاد بگیرد.
[سرو را لوح لوح سرو].
۴۸۱۷ - هیچ کتابه از دهن (در کوچکی).

بیت ۴۸۱۷:

معنی برای یک مازار از رونق شکر را شکند حسه هاش را؛ شاهد آمیخته بود
۴۸۱۸ تیر ناداری * مازار گرمی

بیت ۴۸۱۸:

معنی: تار زلفش مشتری فراوان داشت و رونق مشک تاتلری را از بین برده بود.

۴۸۱۹ - بردن تاراج کردن.

۴۸۲۰ - ولایت تصرف

درم حریده - بدد

ولی نعمت: آنکه بر کسی حق نعمت دارد.

۴۸۲۱ - ترانه، آواز جوانی.

۴۸۲۲ - گرم صحبت، علاقت، عاشق.

۴۸۲۳ - رنده دل، شاد.

بیت ۴۸۲۶:

معنی برای دیدن روشنائی او در صدد یافتن راهی بر آمدم. خود را به پروانه و محبوبه راه شمع شبیه
کرده است.

۴۸۲۷ - چند، چند، چند پیوسته و از روی دل و ایجا معنی خنده طنز آمیز آمده است.

آشفته شوریده، دیوانه.

۴۸۲۸ - هروس، ربی که تازه ازدواج کرده است.

۴۸۳۰ - حالی ، بی درنگ

بیت ۴۸۳۰:

کیر ر تنها ملو سپرد سکه عروس را با ساری مال و ثوب ملو سپرد
۴۸۳۱ - شیربها: پول یا چیزی دیگر که داماد به پدر و مادر عروس می دهد

(۴۸)

۴۸۳۲ - جفت ، هم سر ، فریب

۴۸۳۳ رصدگاه رصدخانه

۴۸۳۴ - مولائی: ندگی

۴۸۳۵ - مدولت شاه از برکت پادشاه ،

۴۸۳۷ - راد راه : توشه راه ،

۴۸۳۹ - سملکت فروری روشن و مانور کردن سملکت

برات دادن : نوشته حواله کردن

فراع درم : پول دار

بیوه از ، فرید بیوه

۴۸۴۲ - بد : حس

۴۸۴۵ - بگوش آوردن : شنیدن

دیگ بیدار (اصافه نشینی) : بیدار راه دیگ نشسته کرده وجاشه روسیاهی و طبعان

۴۸۴۶ کدخدایی : از ره امور ، احساسی مال و دارایی آمده است در کشف الاسرار آمده است

گفت آن لب که مصطفی از دنیا می رفت در خندان و چندین شل بیوه که در مداوت بکار شدی و مراکار
سنگ رسد و نزدیک است که محضرت او رسم و در کدخدای من غسل است من دار این مخالفت چون کشم

ج ۹ ص ۱۷۱

گشاد : جدا کردن

دست بر مال نهادن : تصرف در آوردن

۴۸۴۷ - گنج : کتابه از دارایی و در آمده

۴۸۴۸ - اکسیر : جوهری گنازنده که حیوه ر نقره و مس را خلا کند

کوره تافتن : کوره روشن کردن

۴۸۵۰ - معشت : آنچه بوسیله آن امر از معاش کند

بها به جام : عسل ناپخته ، عسل ناموجه

۴۸۵۱ - دردمند : عسکی ، محزون

بیت ۴۸۵۱:

معنی، آزاد بودم و مرا رندانی کرد.

۴۸۵۲ - جان و مان: جان و هن خانه

(۴۹)

۴۸۵۴ - داوری جستن، نظم کردن.

۴۸۵۵ - حلق (نصم آوردن) حوی، عادت.

۴۸۵۶ - گوهری: پاک‌نژاد، اصیل

سپاسیال: شکرگزاران.

۴۸۶۰ - بن پاره: رسمی که برچاگری می‌دادند تا از درآمد آن امرار معاش کنند.

مت احسن

۴۸۶۲ - حاصر کردن: جبر و بوال پادشاه قرار دادن

جافی رای: ظلم اندیش.

پای داشتن: پایداری کردن.

۴۸۶۳ - میان: درآمد املاک

۴۸۶۴ - سیر فریادخواه

۴۸۶۵ - عیار (بکسر اول): امتحان، اندازه کردن.

نعمت‌ییدن: رحم کردن

۴۸۶۶ - اطلاق (اطلاق + ی بست) کسی که از سپاهگیری آزاد است و با کسی که از رندان آزاد

شده کاری ندارد

بی‌نان: بی‌روزی، بی‌حمیر.

روزی نو کردن: جیره تازه معین کردن.

۴۸۹۷ - رنگ از حدنگ خویش تراشیدن: بازماندی خویش را بوسیله خودبر آوردن.

۴۸۷۰ - کاهل: تپل

بدصت گرض: پیشه کردن.

کارگل: کارگیری ساختمان.

سعدی در گلستان گوید:

در حندق طربلس با جهوداتم مکار گل بداشتند (باب دوم)

۴۸۷۱ - وشه: عدم اندک

۴۸۷۲ - طبع سرشت

دیوری: شیطان مشر

۴۸۷۳ - کسی: بی‌چیزی

کم رختی بی ساز و برگ

۴۸۷۴ - شب پای نیاز کشیدن راحب حفت

۴۸۷۵ - قلم ردن: پیروی نوشتن، کنیه از اذره کردن کاری و سله قلم

شمشیر قدم ردن: با شمشیر نگهبانی کردن.

۴۸۷۶ - آب سیه: دوده، مداد، مرکب.

بیت ۴۸۷۷

معنی: بچه را که شاه بمن داده از من بگیر و گرنه به پادشاه شکایت می کنم.

فراک: ترکند

فراک گرفتن: چنگ به فراک دادن و دلداده‌ای کردن.

۴۸۷۸ - گرم شدن: شمشیر شدن.

خطاب: سخن رویاروی

دوات کشیدن: دوام را بقصد ردن برداشتن

۴۸۷۹ - کلوخ و آب: کلوخ در آب ناز می شود و دوام می آورد

۴۸۸۰ - ررق: ریاکاری

تمیید: پیروی کردن.

۴۸۸۱ - گاه: تحت

معنی: کارها طبق فرمان من صورت می پذیرد.

بیت ۴۸۸۲

معنی: دیده ماندن پادشاهان سبب پایداری من است.

۴۸۸۳ - نولا (نولی): دوستی کردن

۴۸۸۴ - سار: برای است.

۴۸۸۵ - دژحم: جلاد

حوی: لائل، حانی.

۴۸۸۸ - رسم: تریسه.

انقطاع (نکسر اول): بخشیدن ملت با قطعه، رسمی نکسی که از در آمد آن رندگانی را نگهدارند.

۴۸۸۹ - طراز: آرایش، ریت

معنی: یعنی سپاسگزاری کرد

۴۸۹۰ - رهرو: عارف، سالک

۴۸۹۱ - تنگدست : می چیر

وراح دیده : چشم و دل باز . بضمده

معنی : خود را می سوزانم و بدیگران نور و آسایش می دهم .

۴۸۹۲ - جریده دفر .

دست افشاندن صرف نظر کردن .

۴۸۹۳ - قائم اللیل شب رفته دار .

صائم الدهر . همیشه روزه .

۴۸۹۴ - حان و مان : خانه و خانواده .

۴۸۹۵ - رصاجشن . جلب رصایب .

بیت ۴۸۹۷ :

معنی : دربر کسی فرستاد و مرا احضار کرده رفتم ، مرا نزدیک خود جای داد بلکه دورتر از خود نشاند

(نشان بی مهری) .

۴۸۹۸ - بجای خود بجاء سرواز .

۴۸۹۹ - میدی : بزرگ من .

۴۹۰۱ - از سر : از روی

کین وری : انتقام

۴۹۰۶ - حر آس آس بزرگ که بوسیله چهارپا گردانند اینجا کنایه از سنگ گرد و میان سوراخی

است که پیای رندانی می بستند .

کلب و داس : کلبه آهی است بشکل میخ و داس آهی است بشکل هلال که « همدیگر باز و بسته

می شد و پیای رسانی می بستند .

۴۹۰۷ - کمند ردن . پیچیدن .

دست مد ردن : برداشته شدن .

معنی : او دست مرا « کمند بسته بود درحالیکه از قدرت معنوی من خبر نداشت که من دست فلک را

می بندم .

۴۹۰۸ - دست ممکت قدرت وزارت .

۴۹۱۱ - محاهد کارور کننده با کاهان

بیت ۴۹۱۳ :

معنی : دفع کردن دعای راهبان این گونه بست و راهز را مثل دربان به سد و رجیر نمی کشد .

۴۹۱۶ - آن نیست (بکسر حرف) مثل سب .

۴۹۱۷ - فرش داده (سکون شین) کنایه از بخشش مادی ، فرش داده ر نظامی بجای وسایل معاش

و زندگی بکاربرده است

نوشتن پیچیدن، ایضا کنایه از پیچیدن و کنار گذاشتن

چرخ وار: سه فلک

۴۹۱۸ - آزاد وارسته.

معنی رنجد گفتن از مال در وارسه هستم من دعای بهتر در حق تو کردم تو چیزی ندی که از مال
دما بهتر باشد (مردش آرای است)

۴۹۱۹ - ترم ' سرود

۴۹۲۱ - غوره جام ' غوره سبز و نارسده.

معنی هزار محبت و ریح باید دید تا می پخته ای در جام بدست آورد

۴۹۲۲ - ضمیر، نالاب.

بازگین گند آب

بیر، حاد، سوراخنده

۴۹۲۳ - این گروه: مقصود از کسی است که مانند وزیر طالع هستند.

دیو ' شطرنج

۴۹۲۴ - جیب کشیدن مجازاً معنی گردن کشیدن و سر پیچیدن (بعبار حال و محل).

دامن در کسیدن، مجازاً معنی دور شدن، خود را کنار کشیدن.

۴۹۲۵ - گلیم گردنکود: کنایه از حاکم، زمین

سایه گل (مکسر کاف فارسی) کنایه از سایه زمین (شب سایه زمین است).

اندودن آلودن.

معنی چون زمین سایه خاک را بر روی آفتاب کشیده، یعنی چون شب شد

توضیح نظامی می دانست که شب همان سایه زمین است، یعنی سایه خاک است بنابراین سایه سب

می شود که خورشید را بسیم و از طرف دیگر خورشید بگن اندودن، مثل سیر است و به کاری که سایه

ندارد و بی نتیجه است مثل می آورد در اینجا هم چون شب همیشه سیر بر ندارد و پس از چند ساعتی ردوده

می شوده سایرین پوشیدن سایه زمین خورشید را همیشه بپست و دوامی ندارد و بی نتیجه است

۴۹۲۶ - حشمت حاکم: حاکمی: کدیه از زمین

حشمت ممانک: خشک آمده و ایضا حشمت ممانک شدن را محازر معنی پریشان شدن بکار برده

است

۴۹۲۷ - دست بر شقیقه نهادن: محازر معنی بکسر فرورفتن

۴۹۲۸ - کوره سعال سرش: جهان حاکی

۴۹۲۹ - ریحان باران وسیده: ریحانی که حبس شده و گیسو گهایش ریخته شده باشد.

نیمت ۴۹۳۲ و ۴۹۳۳:

معنی وقتی که خورشید در این گلدان زمین ریحان کاشت (معنی شب سپری شد و روز آمد

بهرام گور بر تنه گن گل آشنای کرد، یعنی آردوی داد و دهان را برآورد و بر زمین آورد

- ۴۹۳۶ - ناله مرشدی راندن ' ناله را در سطر همه قرار دادن، که به از کاری را آشکار کردن.
 ۴۹۳۷ - برکشیدن بیرون کشیدن، برتب دادن.
 نظارگان تماشاگران.
 ۴۹۴۰ - سراور حزن، طعین کردن، ظلم کردن.

بیت ۴۹۴۱:

- معنی: نتیجهٔ حیالت بددلی آمده
 ۴۹۴۳ - میج: کلید دلی که پهای محرمین می‌زدند
 کدینه: جویی است که گاران و دقان حمامه را بدن دقانی کنند.
 گنده: پی بند جویس
 ۴۹۴۷ - چست: غز، خوب.
 ۴۹۴۸ - حومه: استخر
 یج بند: یج بسته، مسجد
 نفع کشودن: سر شبتهٔ فقاغ و نار کردن، اینجا معنی فقاغ خوردن آمده
 معنی: آسمان استخری است مسجد از یج آن برای فقاغ معنی تویر استفاده کرد و اگر بکوشی بی‌فایده

است

بیت ۴۹۴۹:

- معنی: پیش از مرگ از حواب عست بیدار شود.
 ۴۹۵۱ - چرخ پیچیدن، گرداندن چرخ، حله.
 چرخ پیچ (صافه مقلوب): پیچ چرخ، حرکت چرخ، گذشت زمان.

بیت ۴۹۵۱:

- معنی: خداوند، گردش زمان قدرت او را سر آورده و ملاحزه او را کشت
 ۴۹۵۹ - جان آهنگ: آنکه جان را از تن بیرون آورده عزت
 معنی: تا وقتی که شمشیر تیر عزرائیل جالت را بیرون می‌کشد و معیم بن جهان را از تو دور می‌کند
 ناراحت نگردی.

بیت ۴۹۵۲:

- معنی: پیش از آنکه بمیری سعی کن حالت را از دنیا نجات دهی تا از مرگ در امان باشی

بیت ۴۹۵۵:

- معنی: پاکترین حواسدن و کمتر خوردن متوانی جانته را از دنیا نجات دهی.

۴۹۵۶ - کم ده . کم دهنده ، کم فروش
 پیشگاه صدر محض مقام بزرگ
 ۴۹۵۸ - دوه (کمتر از دو) و ششده (۱۶) تازده
 محاسب بهی کننده از امور مجموع در شرح
 دوع به دواع بدهده ، دبع رساننده ، مجزات کننده
 دوع کم ده دوع ر کم دهنده ، کسی که دوع ر کمتر از گنجایش پیمانه به مشتری می دهد
 ۴۹۶۰ - ده ، در یکی
 بهی " صحه ، عایت
 به ، ارزش ، ایضا کنده از زر و سیم

بیت ۴۹۶۲:

معنی چگونگی می توان بکاری عنایت داشت که سرانجام آن کار عین و از زندگی است
 ۴۹۶۴ - دیورن ، رنگی طولانی کردن
 سر دار شدن ، سلطنت و قدرت بالا جوهر مست نابودی می گردد
 ۴۹۶۵ - موقوس بودن ، آرزو بودن و غمی بودن
 معنی از مردم فقط مسیح است که رنده بدار رایت و در آنجا به آسمان صعود کرد و همیشه رنده است
 برای بغیه این آرزو هوسی بیش نیست . ظاهر آن به آیه شریفه
 و ما فلول و ما صبوه بل شبه لهم ... سورة [نساء] آیه ۱۵۶ از قرآن کریم نظر دارد
 ۴۹۶۶ - دمیسی انسان طاکی .

معنی هر یک از چهار عنصر عشق حیر طبیعی خود هستند ، بنابراین اگر خاک بر آسمان برسد ، مالاخره
 سوی جایگاه خود بر می گردد .

۴۹۶۹ - حبیب : خواری ، پستی .

لا امانی من ناک مدارم ، کتابه از می پروا .

معنی خاک صفت خواری و بی پروایی دارد ، از این دو صفت مرکبتر نیست و حر نهائی از مدار حالی
 نیست .

توصیح معتقد بود که بو مرگجهایار نگهبانی می کند سعدی گوید هر جا که گل است جایار است
 و بو سر گنج مار است . (گلستان) .

۴۹۷۰ - نوس مهره مهره مر که حاصبت پادهر دارد و آن عده ای است در معر بعضی از مارها که
 گوشه ای است ، اما بعد از آنکه در مقابل هوا مانند صحت می گردد .

بیت ۴۹۷۱:

معنی ، در بیره بیک و ناکدما اگر در صفت دایری کنیم در می یابیم که پوشش آلوده بهر است و رهش
 نگیب دارد ، یعنی سختی راحتی و راحتی سخی است

بیت ۴۹۷۲:

معنی . هر که در ابتدا باد بوش بخورد بعد از آن بیش چای گرای خواهد خورد

بیت ۴۹۷۳:

معنی . شیر می و رهر جهن که پشت سر هم است در دهان و در دم ربورت قرار دارد، از ربور با دهان عمل می سازد و با دم پیش می رند.

بیت ۴۹۷۴:

معنی مهره حر در حجاب نور و طلب همیشه باقی می ماند گاهی برای دفع چشم رحم از گردن حر آویخته می شود و گاهی از گهواره عیسی
۴۹۷۹ - دآوری سرای ' دادگاه .

(۵۱)

بیت ۴۹۸۲:

معنی . آهر نور تبدیل شد و پلاس به حریر تبدیل شد یعنی ، اصل گلوچه از میان برخواست.

(۵۲)

۴۹۸۴ حله شدن صدا پیچیدن

حنیده شدن حیر : حیر پیچیدن و منتشر شدن

۴۹۸۶ کشتی لایق کشش

۴۹۸۸ عشوه : حرکتی که بدان دل دیگران را جلب کند

بیت ۴۹۸۹:

معنی : وقتی که این نامه را خواندی بی درنگ در آمدن عجله کن.

۴۹۹۰ - آب از دست بر در انداختن . کنایه از بهوش آمدن، صائب گوید :

بك صبحدم نظرف گلستان گلشنه ای شپم همور پرورخ گن آب می زند.

۴۹۹۴ - سعه گوش : گوش سعه شده، حد متعارف

حلقه کش : کسی که حلقه بندگی را در گوش دارد

معنی در عالم خودی پادشاه چین هستم اما در برابر تو علام حشی هستم.

۴۹۹۸ - پیچش پیچیدن

بهم در ' ما هم نظیر گفته سعدی :

درفشانی و سومی سهم دریده است چو قاصد که جراح و مرهم به است

بیت ۵۰۰۱:

معنی پیکر ربابی عدالت که مجسم شاه رسید عیوت پادشاه را روانگیخت و از هر چیز دیگر
سید و سباد) علاقه و محبت خود را برد و فقط جمال ربابی عدالت را پرستند.

(۵۳)

۵۰۰۴ - لعل پیوند کتایه از قصه موسی، تاریخ نگار
علاقه در کتایه از داستان بهرام گور.

بیت ۵۰۰۵:

توضیح ظاهر بهرام از هفت گنبد صدای هادی را می شنود که او را فرا رسیدن مرگش حس
می دهد در شاهنامه فردوسی آمده که مجسم بهرام گور گفته بودند که شصت سال عمر خواهد کرد
کسب او ستاره شعر گفته بود رگستار پند بر آشفته بود
که باشد تو از مدگانی به نیست چهارم به مرگت مدید گریست

شاهنامه چاپ شوروی ج ۷ ص ۴۴۷

و در اینجا هم آن صدای بهرام یعنی سر رسیدن عمرش را یاد آوری کرد
نظامی هم عمر او را شصت سال گفته است (بیت ۵۰۱۲ همین کتاب).

۵۰۰۶ - گنبد دماغ کله، کاسه مغز

گنبد روان: سپهر، فلت

۵۰۰۷ - صم خانه: تنجانه

معنی عصا به بهرام گور گفت که اگر سه "های ریش" ترک کنی و بعد روی آوری مرگت از تو
دور خواهد شد.

۵۰۰۸ - خوش گرفتن: مضطرب شدن

خوش گرفتن: ششیدن، بولک معطاع کردن.

۵۰۰۹ - مساط: مساط: صم

از همه گنبد (اصافه مفلوکه) از گنبد همه، از گنبد سر همه.

گرد بر آوردن: بھاك آوردن، هلاك كردن.

بیت ۵۰۱۰:

معنی هفت گنبد را به آسمان اهورمرد (رفعت کرد و راه گنبد دیگر را که جاویدان ست بر پیش

گرفت

بیت ۵۰۱۲:

معنی: هفت گند را به هفت آتشکده تبدیل کرد.

۵۰۱۴ - با سمن ز کتایه از موی سبید.

بیت ۵۰۱۳:

معنی: در چنان شکار از پی صید کردن خودش می تاخت یعنی این مار می رفت تا خودش شکار شود.

۵۰۱۹ - گور تنهایی: قبر، مرگ.

بیت ۵۰۲۱:

معنی: در مصرع اول: گور، معنی گورحر و در مصرع دوم معنی نیر و آهوی در مصرع اول

معنی هزال و در مصرع دوم معنی عیب و نقص آمده است | آهوی: دیا عیب و نقص است و گورحر

این دیا نیر است یعنی ظاهرش زیبا و باطنش زیدربخش است

گل شور کنیز، در دیا، شوره را.

۵۰۲۲ - گورخان: کنایه از بهرام گور.

۵۰۲۳ - ترشته پاد: مورد حمایت ترشته

مینو، بهشت.

۵۰۲۴ - مرکب انگیزی: تاجتر

بکوان تند: است تیررو.

یری دادن: سریع رفتن، سرعت محسوس

۵۰۲۶ - بوندچارپر: کنایه از اسب.

و شاق علاء

بیت ۵۰۳۷:

معنی: از چاه یخ که در گرمای تابستان بدست آید خوشتر بود یعنی هوای خنک داشت.

بیت ۵۰۴۰:

معنی: معنی بهرام مانند گنج که محروم بود که می بایست به غار سپرده شود.

۵۰۴۱ - پرده دار: حاجب.

معنی: پرده دار عرو و محرم سر و بار غار شد.

۵۰۴۳ - سرباز پس شدن: خیال برگشتن داشتن

۵۰۴۴ - دم سرد آء

گرم بر آمدن: نشانه پیدا شدن.

۵۰۴۵ - دلاور: کنایه از بهرام گور.

بیت ۵۰۳۶:

توصیح عار را به ماز و بهرام را به مهره مار که خاصیت پدرهر دارد تشبیه کرده است.

۵۰۳۸ - بهن ' پوشیده .

۵۰۳۹ - گریو + راه دشوار

۵۰۴۰ - داوری قضیه ، و نه

۵۰۴۱ - دالغ ، کسی که سن نوع برسد . کورک

۵۰۴۲ - هم جدی : برای نیم و تبرک و نعظم و تحسین مکاررود این ترکیب شکل هموخته در
رمان ترکی آذربایجان شرقی هنوز هم مکرر می رود و آنرا در مفهوم «ماشاءالله» مکرر می یزد.

بیت ۵۰۴۳:

یادآور این صریح العمل است و بیش یاد هم دوستان کرده است

۵۰۴۴ - یل س - موعی بازی در شصتج

۵۰۴۵ - و شافکال (وشافک + آن) : کودکان، علامان کم سن و سال

۵۰۴۸ - یز عار کنه به ار ندیم

بیت ۵۰۵۰:

عار را با اشل چشم شمشو دادند

بیت ۵۰۵۵:

معنی هر قدر پیشتر جستجو کرد ناامیدتر شد و کمتر شای بدست می آورد

۵۰۵۷ - یوسف : کنایه از بهرام گور .

۵۰۵۸ - عجزو زن پیر (مادر بهرام گور)

۵۰۶۷ - ساز چاره ، وسیله چاره ، آلت چاره ، دارو

چاره ساز : چاره سازنده

توصیح اشاره است به حدیث لکل داء دواء لا الهرم و الموت

بیت ۵۰۶۹:

چون سوز نار حتی به مغزش زد آواز همدی و شید

هانف آواز دهنده عیبی

۵۰۷۰ - شیرو مردن عیب : کنایه (از مردان حداء اولیاء الله).

۵۰۷۱ - ودعت امانت.

۵۰۷۲ - وداع : طرود کردن، ودیع

بیت ۵۰۷۱:

معنی: آن را در نظر بیاور که وقتی سب قدرت داغ بر تو گور می‌نهد.

۵۰۸۲ - حاکدان، کنایه از رمی.

دودر: کنایه از زلزل و مرگ.

بیت ۵۰۸۳ و ۵۰۸۲:

معنی: ای انسان که صول تو سه گز و عرص تو یک گز است و سب از چهار حطه (حوس و صغرا و سودا و بسم) تشکیل یافته درست مانند چهار حم در دکان رنگر است، هر غذایی که بعد تو آن را می‌پرد و قاتل هضم می‌کند هر یک از چهار حطه آن غذا را شکلی که از لازم دارد رنگت می‌کند یعنی در می‌آورد.

بیت ۵۰۸۵ و ۵۰۸۶:

معنی: از سر تا پای از گوش تا مگردن از این چهار حطه عاریه پوش است برای رنگهای عاریتی بپزد دل سست و علاقه‌مند شد که این رنگها را پس باید داد.

۵۰۸۷ - عایان، کنایه از ارواح.

۵۰۹۰ - حاکمار، حاکمانند.

معنی: حاکمانه‌ها (مادیات) حاکم بر می‌شوند آرمش آنها در میان حاکم حاصل می‌شود و زیردستان هم مزبور دست می‌گروند مادیات به مادی می‌گرایند.

بیت ۵۰۹۱:

معنی: تو از عالم بالا هستی چه به زیر دستی من می‌دهی و اشک حوین می‌ریزی.

بیت ۵۰۹۲ و ۵۰۹۳:

معنی: اگر می‌خواهی آسمان زیر دست تو باشد رحیر و از زمین دور شو پشت سر هم نگاه مکن یعنی مگر بازگشت هم مانش زیرا اگر پشت سر نگاه کنی از آسمان بزمین سقوط خواهی کرد ریزر پشت سر نگاه کردن شانه علاقه است و همین علاقه دوباره تر بحایگاهی که قلاً علاقه‌مند بودی می‌کنند.

بیت ۵۰۹۴:

معنی: ستارگان آسمان جمال و زینت تو هستند و همه آنها وسایل تو هستند.

سعدی گوید:

برو باد و مه و خورشید و فلک در گارند تا تو مانی بکف آری و سعادت بحوری

هسته از سهر تو سرگشته و درماندگار شرط انصاف است که تو درمان سیری

۵۰۹۵ - مجال، بینان.

معنی: تو ممرال مدانی هستی که همیشه این وسایل را ر تنگی نجات می‌دهی و در پناه وجود تو

هر نحایی می‌کنند و استعدادی خود را ارائه می‌دهند.

تنگلوشا تئوکروس د ششم یونانی شناس داسی در بیعت دوم قرن اول کتابی در محوم به یونانی تألیف کرد. این کتاب بعدها به پهلوی ترجمه شد. در موقع ترجمه کتب تئوکروس از پهلوی به عربی که به کتاب الوجوه و محدود معروف شده بعت اعتشاش خط پهلوی اسم مؤلف به تنگلوشت و تنگلوشا و غره بدین شده و هست داسی بدان داده اند موضوع این کتاب صور نجومی اخیر از صور چهل و هشت گانه معروف بطبیوس است.

بیت ۵۰۹۶:

معنی هر يك از حرام آسمانی از تو مثال گرفته یعنی آنها را بری تو آفریدند و نباید از آنها فال گیری و سر نوشت خود را از آنها بخواهی

بیت ۵۰۹۷:

معنی تو موری هستی که انجم از آن آفریده شده است و تو از آنها نیسی که حرید را پیدا باشد و بفال بگیری

بیت ۵۰۹۸:

معنی حر يك خط که نقطه پرورنده یعنی آفریننده بو است بقیه از حروف دگر تو هست یعنی معطر بو آفریده شده است

بیت ۵۰۹۹:

معنی تو بجای آورنده شکر و سپاس هستی و خدا را راه شناسده هستی

بیت ۵۱۰۰:

معنی بیك مرری را در نظر بیاور و بدان بوجه کس تا بدشوی تا دادن همراه هستی مواصب باش و بد مشی شوی

بیت ۵۱۰۱:

معنی حر حساب بيك و بد چیری بداري و بخواهی داشت جواب بو ولایت عقی است.

بیت ۵۱۰۲:

معنی 'پا به دری روی آور که قحط نان باشد و پا دالاترا از آن باش و چنان شو که دیگری را آن ممکن است یعنی به استعدا روی آورده

بیت ۵۱۰۳:

معنی ربه های که نور قوی بد آن نور برای چشم مانند حجایی می شود و نمی گذارد که چیرهای

دیگر را ببیند از فرشته و آسمان دور می افتد یعنی توجیهی به آسمان و نوشته مسدود و حد را می خواهد.
نظامی در محزن الاسرار گوید

دیده کسکه صور ازلی بساندش صبر بحیالات فسر و نابدش
(پیت ۱۸۴)

۵۱۰۴ - چاشنی گیر چاشنی گیرنده.

معنی: رمی، حاکم، کنایه از انسان.

معنی: انسان از حاکم آفریده شده و چاشنی آسمان (روح) را در خود جای داده است. به عبارتی دیگر بدن حاکی میرمان فرشته (روح) شده است.

پیت ۵۱۰۵:

معنی: از این چهار راه عم روی برگردان و در بند چهار عنصر آب و آتش خاک و باد، خون و صبر و سودا و بلغم، ماض.

۵۱۰۶ - حجره کلبه.

دود آهنگ، دردکش

چهار دود آهنگ: کنایه از چهار عنصر

۵۱۰۷ چارصدی توبه پستی که چهار بند دارد و مسافران پیاده و روستائیان آن را به پشت

فروبنده (کنایه از چهار عنصر).

پیت ۵۱۰۸:

کوی طراران را دو در بوده است که اگر از یکی آیند از دیگری فرار کنند. این دین مانند کوی طراران

است و دو در دارد (تولد و مرگ) و توبه پست مسافر اینجا چهار بندی است.

۵۱۰۸ - ده کنایه از جهان.

روح پرگاو و بار بر خر نهادن، کنایه از کوچ و آماده حرکت بودن (مثل موثاقیل بن عتوا)

پیت ۵۱۰۹:

معنی: نمی گذرد و است تو با روح راه را طی کن باز این مسافرت را کمتر انتخاب کن و سنگ روح باش

زیرا اسب تندرو است (مرگ تندرو بر اثر سرعت طر را از پشت می افتکند).

پیت ۵۱۱۰:

معنی: مرده ای که در حال احتضار است میل جانش بسوی تن است و علاقمند به داشتن تن است.

پیت ۵۱۱۱:

معنی: کسی که بداند حقیقت روح چیست، روح او بدون تن می تواند زندگی کند.

بیت ۵۱۱۲:

معنی: بر حذر باش تا گمان نبری که این جهان و آن جهان دیگر همه هیچ هستند.

بیت ۵۱۱۳ و ۵۱۱۴:

عصب و طول و عرض وجود از حد تصور ما بیرون است و آنچه را که ما می‌اندیشیم در داخل عر وجود است و بیرون از آن نیست و بیرون از عار لریه‌گانی هستند که از نور و طبیعت گاهی ندارند و حقایق آنها هستند.

توصیح نظامی در این بیت به مثل افلاطونی نظر دارد افلاطون معتقد بود که بی‌سایه‌اند عذری است که انسان در درون تاریک آن قرار گرفته

در بیرون عار آتشی روشن است موجودات از جوی بی‌آتش عبور می‌کنند و ساق آتش از سورجی بداحل عار می‌افتد انسان درون عار، این سایه‌ها را می‌سند و حقیقت می‌پندارد. در حالی که این اشکال بر اثر سایه روشنی پدید آمده‌اند و سایه هستند و حقیقتی ندارند. اصل آفرینش در بیرون عار است و حقیقت در عالم دیگر است و بی‌سایه‌هاست عقیده افلاطون در آثار بعضی از شعر نو نویسندگان رن فارسی تأثیر گذاشته از آن جمله مولوی در مشوی می‌گوید:

مرغ بر بالا پران و سایه‌اش	می‌دود بر خاک سمان مرغوش
سپهری صباد آ، سایه شور	می‌رود چندانکه می‌ماه شور
بی‌حرکات عکس آ، مرغ هواس	بر حیر که اصل آن سایه کجاست
بیراسته‌ارد پسوی سایه بی	ترکیش حالی شود از حسد و حو
ترکش عمرش بی شد عمر روت	از دویس بر شکار سایه نیست

(دفتر اول بیت ۴۱۷)

۵۱۱۱ - هفت لوح چار سرشت کتیه از آب و صحر و ایهت اربعه (آب و آتش و خاک و باد) و نتیجه

آنها یعنی حمار و مات و حیور

۵۱۱۲ - زیر یک داد و ستد بودن: تحت یک قاعده و نظم برارداشتن و تحت یک حکم بودن

بیت ۵۱۱۸:

معنی: این نقطه و آخری پرگار آفرینش از روشن و نظام یکی بر یکی خارج نیست. الواحد لا یبصر

به الا الواحد

بیت ۵۱۱۹:

معنی: دور رحمت می‌دور و بوجه نور حبس نکند زیرا که دو اضافه شش یک مر یک دیگر است و همنش واحد است.

۵۱۲۱ - هیچ برای: برای موفقی این دنیا

از سرپای رفتن - می‌درنگ رفتن

(۵۲)

۵۱۳ عکس تصویر شود در آئینه و اینجا بمعنی «مشکل» آورده است.

عیار چاشنی دروسیم.

گنجینه حیرت مرصع است از گنجینه.

رومی کار: رومی روش، رومی صفت.

۵۱۲۴ - آب گرفتن به آبرو و محبت رسیدن.

۵۱۲۵ - جریه، سربزه، مالیات.

بیت ۵۱۲۶:

معنی از لحاظ اصول و مروج دولت دین از جمال او ریا و دلپسند شده است، یعنی به اصول شرح
سیار پای بند و در انجام فرایض دین کوشاست

بیت ۵۱۳۲:

معنی ظلم بر میر بوسی او قید کرده است و جاه و مقام او مسبب پایدار ماندن آفرینش شده است.

بیت ۵۱۳۸:

معنی در تنظیم و ترتیبی که آسمان دارد مهری و جیره آسمان بیشتر از دو عدد بان نیست
(آفتاب و ماه).

بیت ۵۱۳۹:

معنی مسبب داشتن اخلاق خوش و مروت لؤلؤ قیمت را مانند حلق می بخشد.
انیر: کرة آتش، آسمان.

بیت ۵۱۴۰:

معنی از خاک تا آسمان سراسر درد و کف می باشد مدح من صاف بین درداست زیرا که مایه شرف
و آبروس.

۵۱۴۲ - تراش حدنگ - تراشه چوب حدنگ.

۵۱۴۳ - موی شکاک: موی شکافنده، بسیار تیز و دقیق.

پید برگ، نوعی از پیکان تیز

ناه کوه، ناه آهوی کوه.

ز نای افکنس از نای جدا کردن.

۵۱۴۴ - مرغ زره.

بیت ۵۱۳۲:

معنی: در هفت درخشندگی از صبح شعاع خورشید و گرفته است و میره‌ش از دره ماه حلقه روده است (یعنی در هفت درخشنده و تیره‌اش بند و پاره کننده دره ماه است).

بیت ۵۱۳۵:

معنی: شش جهت دو برابر قایق زردی است و یک گره کمند او هفت چرخ را در بر می‌گیرد.

بیت ۵۱۳۷:

معنی: زمین مسطح در و شکوهی که داری ترا آسمان می‌دهد و آسمان هم ترا آسمان می‌دهد (یعنی فونی خود حساب می‌کند، معمولاً ما بالانو از خود را آسمان می‌گوییم).

بیت ۵۱۳۸:

معنی: «ه» هم دوری و هم نزدیکی دوری از ساحت مقام و شکوه که از ما بالانو هستی و از ساحت لطف و محبت ما نزدیک هستی (مانند عکس سپهر در آب مستحضر، تند و آهسته باشد عکس خورشید در آینه هسی).

بیت ۵۱۳۹:

معنی: قائم عهد دنیا هستی تا تو هستی قائم می‌آید.

بیت ۵۱۴۰:

معنی: «پ» همه مانند منك رفتار کردای و از همه مردم چون ظك سرآمد و برتر هستی.

۵۱۴۱ - نامه: کتاب (مثنوی هفت پیکر).

معنی: سرور است که بر کتاب نام تو شود برتر تو امید مند نامی برای سرینده هست.

بیت ۵۱۴۲:

معنی: وقتی که محل بر تاج این مثنوی بسته شد از بیم تاراج نام تو کردم تا دیگران در آن طمع نباشد.

بیت ۵۱۴۳:

معنی: اگر سمع قلوب افتد و دپسند تو نباشد، سر شده این کتب مانند محب تو سر بلند خواهد بود.

۵۱۴۴ - ترانگی: ترجمین: حار شتر که در ترکیب آن ساکار وجود دارد.

معنی: حار شتر که به صنعت شیرینی معروف است، عافلان اسم آنرا ترانگی می‌خوانند و دیگر نام حار در بر آن اطلاق نمی‌کنند (یعنی اگر این کتاب حار باشد چون اسم و وصف تو در آن آمده ترانگی نامیده می‌شود).

بیت ۵۱۴۵:

معنی: میوه‌ای در باغ صغیرم بتو داده‌ام (مثنوی هفت پیکر) که چرب و شیرین است و مانند نگیبی است که در شیر آمیخته باشد.

بیت ۵۱۲۶:

معنی: دانهٔ این میوه طعم انجیر دارد درحالیکه مغز مادام در میانش آکنده است.

بیت ۵۱۲۷:

معنی: طاهر پسندها را ظاهرش نمر و زیباست، باطن پسندها را درویشی پریز دارد.

بیت ۵۱۲۸:

معنی: حقایق است پر زور و عباراتش از معانی پر است.

بیت ۵۱۲۹:

معنی: در برشته‌ای خوب کاشته می‌شود که کلید آن رشته گره گشاید، یعنی نیازمندیهای شاعر را

برآورد

بیت ۵۱۵۰:

معنی: عباراتی که در این مثنوی بکاررفته همگی ریز و شانهٔ خرد می‌باشد. معنی معانی پر در عبارت

بنا آیده است.

بیت ۵۱۵۱:

معنی: هر داستان قصه جداگانه است، نام این کتاب را همانند باید گفت بلکه باید کتاب گنج نامید.

بیت ۵۱۵۲:

معنی: هر داستانی که کوتاه بود بوسهٔ قدرت شعری تمام قد کردم و جامه‌اش را ساندانش متناسب

ساختم.

بیت ۵۱۵۳:

معنی: داستانی که بسیار طولانی بود با مهرت خود کوتاه کردم.

بیت ۵۱۵۴:

معنی: گزینش این نهمه را خوب انجام دادم اسحوانش چرب و مغزش شیرین است.

بیت ۵۱۵۵:

معنی: برای اینکه بریایی آن توحه کسی چهرهٔ او را به هر هی گوناگون جلوه دادم.

۵۱۵۷ - دست ناکرده بگر

۵۱۵۸ - دو حرف : کنایه از وگس، معنی «باش و است».

۵۱۶۰ - هفت گنج خانه راز : کنایه از هفت قصه از دختران هفت پادشاه.

بیت ۵۱۶۰ و ۵۱۶۱:

معنی چون چشم در عرخی و فراوانی آسایش می‌یابد و هر قدر چشم انداز وسیع باشد آرامش چشم بیشتر است بدین سبب هفت گنج خانه راز را در ضمن حکایت بهره‌گور آوردم.

بیت ۵۱۶۲ و ۵۱۶۳:

معنی در نظر می‌آور که تنها میدان داستان را وسعت داده و چشم و گوش را رحنی و دلسری افزوده، بلکه در نظر می‌آور که در این میدان لوح معانی تنگ چشمی هم هستند که از سنگ چشم درج پنهان داشته‌اند یعنی معانی درنگو هم هست که هر کس نمی‌تواند آن را دریابد و وسعت نظر می‌خواهد تا آن که در درک کند.

بیت ۵۱۶۴:

معنی هر کدام از این داستانها مانند گنج سر سینه هستند کلبه در شان در زیر دشت سه شده است، یعنی اگر کسی به جرئت حدیث دقیق شود راز سر سینه و نکته دقیق بر او آشکار می‌گردد.

بیت ۵۱۶۵:

در مصراع دوم ترکیب اول، دریانده مصم اول و ترکیب دوم دریانده، مفتح اول به معنی دریافتن و درک کردن و فهمیدن.

۵۱۶۶ - بشکر قلم : شیرین قلم، شیرین سخن.

حرم کنایه از مثنوی هفت پیکر

۵۱۶۷ - نی کنگ (اصنه یانی)، می قلم

سسل تر : کنایه از معانی و هنرهای تازه

۵۱۶۸ عطار د و سینه خانه عطارد سینه است، یعنی این دو با هم موافق تراند و شرف عطار دانند رسیده است.

الماص لایح القاص قصه گوی، قصه گوی را دوست بدار.

بیت ۵۱۶۸:

معنی چون سسل تر من به عطار د رسد او که دیر فلک و قصه گوی سسل از لحاظ اینکه قصه گوی، قصه گوی را دوست نمی‌دارد سسل تر من از عطار د دیود و خاص خودش کرد

۵۱۶۹ - قناعت خرسیدی.

بیت ۵۱۷۰:

معنی در موسم کردن در مباح یعنی زری که پادشاه جاپره خواست داده رویین در (قلعه معروفی که محل گنجهای علاءالدین کرپ از سلاطین بوده) پس و ام در است.

بیت ۵۱۷۱:

معنی رویین تنی بن قلعه از بی درمی نیست (افلاس قلعه از محکمی است نه صواب المنل و مفلسی در محکم است و نظر دارد.
۵۱۷۲ - گریوۃ ننگ 'راه صعب العبور (راه قلعه).

بیت ۵۱۷۳:

معنی: لعل را برای دست دوستان و انماس تیر و برنده را برای پای دشمنان ریخت.

بیت ۵۱۷۴:

معنی آن جا قلعه محوان مکه آنجا را کعبه مسلمانان بنام، جای پاک برای سالکان روحانی می باشد. مقدس: جای پاکیزه.
۵۱۷۵ - مرکب، کنه از نفس
معنی: آن قلعه مانند حصا و میح درین است است یعنی شستگاه پادشاه است و نام رویین در را سب محکمی به آن داده اند.

بیت ۵۱۷۶:

معنی کوههای اطراف در بلندی به آن برسیده اند، رده درین میر برای رسیدن به آن شکست خورده و رده شان دریده شده است.

۵۱۷۷ - جبل الرحمة: نام کوهی است در مکه

یو قیس نام کوهی است در مکه

معنی جبل الرحمة در مقابل بلندی ی قلعه مانند در است ایهام دیودرینگه در آن قلعه باب رحمت است و کوه یو قیس در مقابل کلاه او کمری بیش نیست.

بیت ۵۱۷۸:

معنی خط این پرنگار که نقطه مرکزی آن پادشاه است همیشه پاینده باد (هم قلعه را دعا و تعریف کرده و هم دودمان پادشاه را)

بیت ۵۱۷۹ و ۵۱۸۰:

وقتی که قلعه ای محاصره می شد ساکنان قلعه نامه ای را موسیه کوتاه تر به کسی می فرستادند که بعرضه محاصره شدگان برسد.

بیت ۵۱۸۱ و ۵۱۸۲

معنی من در شهر خودم مانند ساکنان قلعه در محاصره هشتم پس و پیشم بسته است بدین جهت نامه را
بر پر مرغ نامه بر ششم تا شاه برساند و من حتماً بحادث خود هم دقت (ماضی بحای مستقبل) امر انجام یافته
نظمی کرده است.

بیت ۵۱۸۳

معنی ای پادشاهی که فلک بر در تو حلقه بگوش بست یعنی فلک فر داسر تو است) از حصار درگسرنده
و داس حصای پوشنده هستی.

بیت ۵۱۸۴

معنی دوست تو به دوق و استعداد من یاری داد در نسخه طمع مر سحرکاری عمیقی بعمل آورد.

بیت ۵۱۸۵

عدد از (تا = ۵۰۰) و (ص = ۹۰) و (ح = ۸) از هجرت سوی یعنی عدد از سن ۵۹۸ بعد از هجرت
بر نامه را ماسد المعرب گفتم اشاره به آیه ۵۸ از سوره ۶ قرآن کریم «وادی سنعی موسی قومه نعما اصرب
معصاك الحجر فانصجرت منه ثلث عسرة عبا» و چون دوازده دستان در هفت پیکر مطرح شده است باین جهت
باین آیه تبرک جسته است.

دوازده دستان عارسد از داستان بهرام گوره داستان ناباید شدن معنی هفت داسد از هفت دحر،
داستان سمیر و خورتی صاحب او داستان چوپان و سنگ، داستان بهرام ما کثیر و.
۵۱۸۶ - ماه صیام ماه روزه.

بیت ۵۱۸۷

پیوند کنایه از شعر

۵۱۸۸ - حصر باعقاد مسلمانان یکی از یعمران است.

۵۱۹۱ - بزم محفل: مجلس جاویدان، کنایه از مشوی هفت پیکر

۵۱۹۴ - بدالدهر همیشه.

۵۱۹۶ - تراشی: خدمتکاری.

من الله التوفیق و علیه التکلان

براث - روحانی مهرماه ۱۳۷۱.

هفت پیکر نظامی گنجوی (متن علمی و انتقادی)

اختلاف نسخه‌ها

به تصحیح: دکتر برات زنجانی
استاد دانشگاه تهران

مرکز تحقیقات و آموزش حقوقی

اختلاف نسخه‌ها

در تصحیح هفت پیکر نظامی علاوه بر نسخه چاپ ترکیه و نسخه مصحح وحید دستگردی از پنج نسخه خطی استفاده کردیم.

۱ - نسخه مورخ ۷۱۸ هجری قمری با علامت اختصاری «ح» نشان داده شده این نسخه را متن قرار داده‌یم و در حال حاضر اقدام نسخ شمار برود و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود و شماره ۵۱۷۹ ثبت شده است.

۲ - نسخه مورخ ۷۸۸ هجری قمری با علامت اختصاری «و» نشان داده شده و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود و شماره ۵۱۴۲ ثبت شده است.

۳ - نسخه مورخ ۷۹۰ هجری قمری با علامت اختصاری «هم» نشان داده شده و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود و شماره ۱۴۱ / ثبت شده است.

۴ - نسخه مورخ ۹۱۶ هجری قمری با علامت اختصاری «و» نشان داده شده و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود و شماره ۲۴۰ / ثبت شده است.

۵ - نسخه مورخ ۸۱۲ هجری قمری که اصل نسخه در برنیش موربوم شماره ۲۷۲۶۱ نگهداری می‌شود و نسخه عکسی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود و شماره ۶۰۸۲ ثبت شده و علامت اختصاری برای این نسخه حرف «ح» انتخاب شده است.

۶ - بیت‌هایی که در میان این علامت [] شده ایانی است که در نسخه اساس نیامده و از نسخ دیگر نقل شده است.

در فهرست ذیل شده شماره بیت و سپس علامت اختصاری نسخه و بعد از آن اختلاف نسخه‌ها ثبت شده است.

بیت ۲ - نسخه د، ز، ح، ی بیت همه چیز

بیت ۳ - نسخه ج، ر، ح: افزودن صحن.

۴ - ج: مدأ آفریدگان ه: بدیع آفریدگان.

۵ - ج، ه: از تو گشت ج، ر: ای بظف.

۶ - ز: مثل ماندت

۸ - ز: چمنه موجودات ج، ر: تله بل از ه: بی‌کرم وجود

۹ - ه: او را از دلی سبق و شمار د: آخر الاخری تا آخر ح: از آخر کار

۱۲ د هست و بودتست تو ابالای سطر درست شو

۱۳ - ه: بوجود تو ست ج، ر، و: بوجود تو ست.

۱۴ - د، ر: تو ترادی و دیگران - دیگران دادند

۱۶ - ج، ح: این بیت را ندارد ه: نقل بر قفس بسته در ای

۱۸ - ج: سفید و سیاه.

- ۲۴ - د چو که جوهر (الای سطر : خان که) : ز کس نداند که خای چین بکجاست
 ۲۵ - ه تو که جوهر نه وز کی رسد.
 ۲۶ - ح همه جا خود ویی و جای نه همه جا ویی د د یو بیرون رهت گردویم ر ما تو بیرون
 رهت بیرویم ه بیرون همه بیرویم
 ۲۷ - ح پای بیرون رهت بیرویم
 ۲۸ - بیست در سحبه ح باید ر که ری تو یانه د بکرد در و بگا
 ۳۰ - ه سر گردان ح جزو کسی نیست
 ۳۲ - ج، ه، ر، ح، گل و سنگ
 ۳۳ - د : پردرث می رند
 ۳۴ - ه : کرد کرده نسب
 ۳۵ - د : که خود لر.
 ۳۷ - د : کیست از مردم ه، ر : کیست کز مردم د که نگنجیه ره برد ه ره نگنجیه ای بر
 ۳۸ - ج : این و گنج ج، د، ه که نداند ستاره هفت از پنج
 ۳۹ - د : دیبهای نجوم احاشیه ریفهای ه چرخ هست از دیبهای ده ه ر نایکاک
 ۴۰ - د : خواندم و راز ه خواندم سیر
 ۴۲ - د ه هر کرا حایست ج هر کجا نایست
 ۴۳ - د : نفس من بی صبحی
 ۴۴ - ج : این بیت را ندارد
 ۴۵ - د، ه، ر، مدرکس
 ۴۶ - د، ه، ر، یو می، دی
 ۴۸ و ۴۹ - در سحبه : د، ه، ر ۴۸ و ۴۹ بجان هم آمده است
 ۴۹ - د : کین همه خطاست
 ۵۱ - د، ه، ر بر تو پوشید
 ۵۲ - ج : تویر آری د : که هم تو نتوانی
 ۵۲ و ۵۳ - در سحبه ه، ر - بخای هم (پس و پیش) آمده است
 ۵۶ - ج : این بیت را ندارد ز مدرکس مرانش
 ۵۷ - ج : هم را
 ۵۸ - ح : و تاجدار ه که وقت کار بود
 ۵۹ - ر : حاتم آفرینش آخر کار
 ۶۰ - د، ه، ر یو بر باغ هفت
 ۶۳ - ح : این بیت را ندارد د : آب در حاشیه می ر : مهتاب و سایه ه امنی مهتاب د فرش
 سایی (الای کلمه فرش را تورا ه عرش سایی و عرش و سایه
 ۶۶ - ج : این بیت را ندارد د که رامش مشرد (الای کلمه آدس) د صاف او بود

- ۶۷ - د: و آخرین روز (نای کلمه: دور) ج: خضه خاتمش همه داند.
- ۶۸ - د: موصوف (نای کلمه: موصوف).
- ۶۹ - ه: فقر و چندان گنج ز چندین گنج
- ۷۰ - د: وانك روسابه گشت روز سعید ز: وانكه كشتی رسابه روز سپید
- ۷۲ - ز: رانك افتاد
- ۷۲ - ج، د، ه: مانكو کرده ر
- ۷۴ - ج، د: ازین سر - از آن سر
- ۷۵ - ج: جان گشای ه: مرهمش دل نوار د: آهش شمساز.
- ۷۶ - د: آنكه بر او ه: ز: آن طرفها كه راه دین بسته ج: دول دین.
- ۷۸ - ه: گزیده آوریده
- ۸۱ - د: این بیت را ندارد ز: چشم كحلی.
- ۸۲ - د: این بیت را ندارد.
- ۸۳ - ه: را آفرین بوده.
- ۸۴ - ج: كه هر نفس
- ۸۵ - د: محل را بر هواچو، بیت ۴۴ و ۸۵ در نسخه‌های ه، ز: مؤخر و مقدم آمده است.
- ۸۶ - ه: ر: آن جسد را حیات ازین.
- ۸۷ - ه: معجزین حار حشك را رطبت ز: معجز حار خشك او رطبت.
- ۸۸ - ج: ناحن یزور انگشش.
- ۸۹ - د: ر: ر قطع بیم کند.
- ۹۰ - د، ه: ز: کین گزین بود و آن.
- ۹۱ - د: کین (نای کلمه: زین) گزیده برگزیده.
- ۹۲ - ج: نحت بر عرش گشت ه: ر: بر عرش بست.
- ۹۳ - ه: رمابه دست د: جبرئیل آمد و.
- ۹۴ - د: ه: نازمیت گردد ز: نازمین بر تو گردد
- ۹۶ - ج: چون نوین یتاقت آوردم ر: یتاق آوردم - یتاقت آوردم.
- ۹۷ - در نسخه ز: بیت ۹۶ و ۹۷ مؤخر و مقدم آمده است.
- ۹۸ - نسخه د: این بیت را بعد از بیت ۱۰۰ آورده است.
- ۹۹ - ج، د، ه: هفت و پنج
- ۱۰۰ - د: چرخ سنده نگدراں از شمال ر: نگدراں از شمار د: در کثر ایون قدس ه: قدسیان را در آرم می‌کند
- ۱۰۲ - د: مصر آرم
- ۱۰۶ - د: این شب ندر ه: شب شب قدر وقت دعاست: ز: شب شب تست وقت دعاست

- ۱۰۷ - در سجدہ این بیت بعد رست ۵۴ آید است
- ۱۰۸ - ه رقعہ در خورد
- ۱۰۹ - ه ر سر بر ور
- ۱۱۰ - ه ز از عمار حالی
- ۱۱۱ - د ه ز تا بحق القدوم آن قدمت
- ۱۱۲ - ج آن پیم
- ۱۱۳ - د ه و این امین حد، قول و دلیل (د: بالای کلمه وین امین خود
- ۱۱۴ - ج بر امانت د دومین امانت (بالای کلمه بر امانتی)
- ۱۱۵ - ر: اورساند
- ۱۱۶ - د: آن سرخ تاق (بالای کلمه: سراج میر) - طوق رو جز پیش تنوں
- ۱۱۷ - ج طوق وز کمند تاق د: آن کمند مست (بالای کلمه: تاق)
- ۱۱۸ - د ه ز طوق زر چرخ شنید یافت - د (در حاشه)
- ۱۱۹ - سجدہ دوم مصراع بین است را مؤخر مقسم آورده
- ۱۲۰ - د: در عقیبی پا ه بر عقیبی پای د گشت رجا ح گشت رجا
- ۱۲۱ - د: چون بر آورد (بالای کلمه: آورد از پای) پرطوسی ه و ر این بیت را ندارد
- ۱۲۲ - د: می پرید آمچن که از نك و نك ز نكران نك و تاب
- د: پر کمندش ز پیش چار عقاب
- ۱۲۳ - ر: بین است رابع از ست ۱۳۰ آورده است
- ۱۲۴ - ج: د ه. گزار دگام
- ۱۲۵ - ج: بود یاد هو پس همه سنگ - پی غراحی
- ۱۲۶ - د: این جنوبی و آن (بالای کلمه: گر جنوبی و گر) ز گه جنوبی و گه شمالی
- ۱۲۷ - د: سطرش را ه در مسیرش سناك ز: در مسیر سناك آن ج: د گاه داج نمود
- ۱۲۸ - ج: بطع پای د: شد تعطم بطع بین اوراق ه: ر: در نوشت آن مبحثه را اوراق د
- در نوشت این
- ۱۲۹ - د: دور (بالای کلمه: دوری) از دور
- ۱۳۰ - ه: می پرید آن منارن منکی (ز: منکی)
- ۱۳۱ - ج: دله سرسری
- ۱۳۲ - ج: ه از کورۃ رصامی
- ۱۳۳ - د رهرة از
- ۱۳۴ - ه ز: گرد رافش مکرکار صبور
- ۱۳۵ - د: چون وظیفۃ شام (بالای کلمه: حلیفه، ج: د سرح روی د: بالان کلمه سرح پوشی)
- ۱۳۶ - ج: از سر دینه گشت صمدن صاری: ز: کره هشتن مای
- ۱۳۷ - ه: ر جرم کیوان

۱۴۰ - ج: و ب و خ زمان ر: دیو و جیری

۱۴۱ - د: هم رفیش (بالای سطر: هم رفیش) ز: هم رفیش ه: دو مصراع موح و مقدم آمده.

۱۴۲ - - چترش آجا رسید (بالای سطر: من آجا رساند) ه: ر: من آجا رساند د: پفت ارو جبرئیل دسوری ه: دید در جبرئیل دسوری ر: حواست رو جبرئیل سحج افزوده چون پر جبرئیل ماندش باز بود بان صحت از کمند یاز سحج دافزوده: چون ازو جبرئیل.

۱۴۳ - د: ه: ر: این بیت را ندارد ر: افزوده از پر جبرئیل و میکائیل پای برزد صفت اسرائیل
۱۴۴ - د: درو رفت گرچه گشت سدره گشای رورق (بالای سطر: درو رفت) و سدره هر دو ماند بجای ه: گشت در آن بحث بر رحمت گوی ر: درو رفت گرچه گشت سدره بجای ه: ر: درو رفت و سدره هر دو آمد بجای

۱۴۵ - د: ه: ر: نیم ره

۱۴۶ - د: زین محیط ه: قطر بر سطر ج: قطر بر قطر آنچه دید نوشت.

۱۴۷ - ج: د: ندارد ه: هر شی خوان

۱۴۸ - د: عرش روحانی د: در حطرهای سر سحانی ه: ر: در حطرگاه سر سحانی.

۱۵۰ - د: در گذشت ارده اوادنا ه: ر: نا شد بقرب اوادی ج: در گذشت از تن از اوادی.

۱۵۲ - ج: د: از هر چه عیب بود.

۱۵۴ - ج: بکره مقام - گرچه چپه راست می شبد ملام.

۱۵۵ - د: گشت شش.

۱۵۶ - ز: این پرگار

۱۵۸ - د: ناحب بر جهت (بالای سطر: تا هر ا) ه: ناحب بر سطر د: اضطراب بست (بالای

سطر: نرسد)

۱۵۹ - ج: بیت ۱۵۹ و ۱۶۰ مؤخر و مقدم آمده د: دیبده بی جهت ر: دیدن بی جهت نشان

باشد.

۱۶۱ - ز: کجا جهت

۱۶۲ - ه: ز: بی حدوث از قدم کلام شبد.

۱۶۳ - ه: ره احلاص ر: مراد خلاص

۱۶۴ - د: جامی اقبال (روی سطر: جامش اقبال) د: ه: دافی بدش از دافی ج: معاند از دافی

۱۶۵ - ج: بامدیدی د: بامدلاو چو (بالای سطر: بامدیری) ر: بامدیدی.

۱۶۶ - د: وقف گاه.

۱۶۷ - ج: از ملندی در آی.

۱۶۸ - د: ولی ر دین.

۱۶۹ - ج: د: ه: خض را کز عقیه داری پاس

- ۱۷۱ - د، ه، ر: تا کم بر در سلیمان حای
 ۱۷۲ - ح: بر آرازش
 ۱۷۳ - ج: کز حباب تاریکی - بروز تاریکی
 ۱۷۵ - ج، د: فلسفی
 ۱۷۶ - ه: موسی
 ۱۷۷ - ح: پای کوی شب پرده جنگ - پای کوی بنیسه (بالای سطر: مس است) سرده
 جنگ - ر: پای کوی سست برده جنگ بیت ۱۷۶ و ۱۷۷ در نسخه ز: مؤر و مقدم آمده است.
 ۱۷۸ - ج: بلا صبح ناله نای د: بلا صبح ناله گشای (بالای سطر: عالیله سانی)
 ۱۷۹ - ج، د، ر: بر هریر کند
 ۱۸۰ - ج: ورق سپردن - ز: بورق
 ۱۸۱ - د: این بیت را ندارد. بیت ۱۸۱ و ۱۸۲ در نسخه ز: مؤخر مقدم آمده است.
 ۱۸۲ - د: ناگرد در (بالای سطر: ناگرید) ح: بید آخر
 ۱۸۵ - د: مصرع دوم (خانه در مد برگشای - ر: مصرع دوم) روگردن و: دی

برای

- ۱۸۶ - د: این سخن درخواست ه: آن عرص
 ۱۸۷ - د: جستم از جامهای
 ۱۸۹ - ج: رسید محبت - نظم داده محبت ه، ر: سم - نظم
 ۱۹۰ - ج: بود از آن لمس د، ه: ماند از آن
 ۱۹۲ - ر: از همه بنفش
 ۱۹۳ - ر: گهر نیم سفته
 ۱۹۴ - ج: بدان قرار د: برقرار ز: ماند لوهم بر آن
 ۱۹۵ - د، ه، ح: چنان ترکب ح: که هم در آن ترکب
 ۱۹۶ - ج، د، ه: نامه‌های پهل
 ۱۹۷ - د، ه، ز: در سواد بخاری و طبری ح: که تازه بود و دری
 ۱۹۸ - ه: نسخه‌های پرکنده - نسخه‌های پرکنده - د: به افکنده ه: در دینی افکنده - در دهنه

آکنده

- ۱۹۹ - ج، د: آن ورق ح: در خطبه ستم
 ۲۰۰ - ج: چون در آن درج د، ر: گشت سرجمه
 ۲۰۱ - ح: بدو خند ه: برو خند ر: درو خند ج: گفتم آن گفتی ح: آن گفته
 ۲۰۲ - د: آن نامه جو پرید (بالای سطر: نامه را چو) - ح: حلوه دادمش بهمت عروس
 ۲۰۴ - ه: کند یکی یاری ر: کند کاری
 ۲۰۵ - ر: آخر ز هفت که یار شد
 ۲۰۶ - ه: ر: نقشبند از چه نقش ده دارد - ح: نقشبند چو نقش ده دارند

- ۲۰۷- هـ. ر. مریک رشته ج. ح. هـ. سرتقطها هـ. همه سیرگها ر. همه سرنامها
 ۲۰۸- ج. ح. در میان راست د. بدین رشته.
 ۲۰۹- ج. ح. این بیت را ندارد ج. ح. ملک و سام ج. ز. نگردد رایم.
 ۲۱۱- ج. ح. این بیت را ندارد ج. ح. نتوان خورد.
 ۲۱۲- د. این بیت را ندارد ز. و مردم
 ۲۱۳- ج. ح. از این آب ز. مثنی آب.
 ۲۱۴- ج. ح. که سخا د. کز سخا ج. ح. که سخا جوی من.
 ۲۱۵- هـ. این بیت را ندارد د. طالع ز. و من ج. ح. در معارین سخن
 ۲۱۶- ج. ح. عفرست.
 ۲۱۷- ج. ح. اسدی را که جود و د. اسدی را که بود بدل و راحت د. طالع و طالعش
 ج. ح. این بیت را ندارد.
 ۲۱۸- ج. ح. هـ. ر. ح. از صدف و لایله.
 ۲۱۹- ج. ح. کابر د. ایر آنچه از هوا هـ. این بیت را بعد از بیت ۱۸۹ آورده است.
 ۲۲۱- د. این بیت را ندارد ج. ح. هـ. دست - مد دست.
 ۲۲۲- د. ز. بیش مار که باشد ج. ح. این بیت را ندارد
 ۲۲۳- هـ. من چه گویم که این گفت مست ر. من چه گویم این چه جای مست هـ. ر. این بیت
 را بعد از بیت ۲۱۷ آورده است. د. من چه گویم خود این.
 ۲۲۴- د. جبرئیل ولی نه چس هـ. نه جی قلم ر. جبرئیل نه حسوی قلم د. ح.
 بر صحنه کشد چس
 ۲۲۵- د. هـ. ز. که جی آورست.
 ۲۲۶- ج. ح. آجنان بود دیو بهانش - کوبند هـ. زدیو مهمانش.
 ۲۲۷- د. این بیت را ندارد.
 ۲۲۸- ج. ح. موم سالم هـ. ح. موم سرد ز. موم ساده رهبر خادم دور.
 ۲۲۹- ج. ح. فاسلیان رهبر ج. مهر را بر چه کرد صورت پیش د. مهر من بر چه گونه آرد
 ج. ح. بر چه صورت آید.
 ۲۳۰- ج. ح. اگر صبا.
 ۲۳۱- ج. ح. ده دهر بر رسم ج. ح. بیت ۲۲۰ و ۲۳۱ را مؤخر و مقدم آورده است.
 ۲۳۲- ج. ح. اگر سحر کسی هـ. گوی سحر ج. ح. مایه عس غیر مرا
 ۲۳۴- د. ماکه عسکر تراش یی بند لوگیر هـ. آجر تراش ر. آجر تراش این.
 ۲۳۵- د. ران نقطها. ر. که بود پیش د. کسی نداشت.
 ۲۳۶- د. الفاظ شان. ر. الفاظ خود د. هـ. ر. تمام قلیبریم.
 ۲۳۷- ج. ح. مفر خوردیم چه آب - مبدیم جواب د. خوردیم بخواب.
 ۲۳۸- ج. د. یا همه بی دری د. بی سخی ج. ح. رو لزان.

- ۲۴۹ - ح ران در
 ۲۴۰ - ه: و گنج
 ۲۴۱ - د: بیاتم بحلاص ز بیاتم بحلاص.
 ۲۴۲ - د: ه: هم با مستعبر الیهام.
 ۲۴۳ - ج: این بیت را ندارد ح: دانش تو در دست مردم تست.
 ۲۴۴ - ح: چون تمریر.
 ۲۴۵ - ر: ای دلارین ج: بحیال ه: ای دل ار تو
 ۲۴۸ - ه: اولین نصی
 ۲۴۹ - - آ: دیگر
 ۲۵۰ - ه: ثنای شاه.
 ۲۵۱ - ه: فصل دیگر ز: بیروزی
 ۲۵۲ - ج: دجل هفت ح: چرخ هفت ز: کند بدو نسلم.
 ۲۵۳ - ه: بقوت قهر ر: آبت رحمت حلالی دهر
 ۲۵۴ - ه: تحت ستار
 ۲۵۶ - د: شه قرن ارسال ه: شاه کره ارسال ر: شاه الب ارسال ه: به راز ارسال ر
 بهر از اسلمان.
 ۲۵۷ - د: جدو، کمال (الای سطر "حدو اب" ر: آب وجد
 ۲۵۸ - ه: آخر عهد است.
 ۲۵۹ - د: ه: ر و هم بردگی
 ۲۶۰ - د: همه بر آسمان - هم سرشیر و ر: هم کثام هریر.
 ۲۶۱ - ح: کلید آید پدید آید
 ۲۶۲ - د: دوست آن جوهری د: ه: ز: ه: راز جوهر.
 ۲۶۳ - ه: این بیت را ندارد د: رجش حرفی ج: ح: رنگ توفیق
 ۲۶۴ - ه: بن پس را ندارد د: ز: صرح رو ح: بی گواشمال تصدیقش
 ۲۶۵ - ح: صف گردون د: ر: غرق دریا
 ۲۶۶ - د: ه: ر: بحری و بری آفرین
 ۲۶۷ - ج: کر بردگیش د: در بردگی چمن
 ۲۶۸ - د: در بلندی برابر ه: وز بردگی برادر فلکس ر: در سندی برادر فلکس
 ۲۶۹ - ج: گذشت از منک ح: ام اورنا علا
 ۲۷۰ - ز: فلک بی علاچه نابد پست ح: مر علاه فلک ح: در علای فلک
 ۲۷۴ - ج: زدها صورتست
 ۲۷۵ - ر: ناچش بر نوادهای علم
 ۲۷۶ - ر: نگی مفرحش

- ۲۷۷ - ز: باری حرس داده ج. حرس را او در آوریده.
 ۲۷۸ - ر: شیر گیرد. شیرگیری.
 ۲۷۹ - ج: گرگ آریده را بکوه و سمه ه. بکوه سمه د: بکوه سهند (بالای سطر
 نگرز و کمنه) ح: بگوز و کمنه ه: بیک دو شاخه نکند
 ۲۸۰ - ج: شب چو از گرگ د: دست و پا حورده (بالای سطر: پرده).
 ح: شاه از گرگ.
 ۲۸۱ - د: این بیت را ندارد ح: نیرش از دست و پای گرگ و پسگ
 ۲۸۲ - ر: بر مگاشش رحون.
 ۲۸۳ - ج: که تبع گیرد ح: د: گیرد از تبع او.
 ۲۸۴ - د: این بیت را ندارد
 ۲۸۶ - د: این بیت را ندارد.
 ۲۸۹ - د: ره ر: شه چو در باست د: هر رمنندش بتاریانه.
 ۲۹۱ - د: مشتری را بر سپهر.
 ۲۹۲ - د: باز حلقش چو کک او در فن. در دامن ح: چو کک عطر رسان.
 ۲۹۳ - ه: ز: گشته از منبت و لعل ه: بند هالیه.
 ۲۹۴ - ج: پیادشاهی او ز: به آشنائی او
 ۲۹۵ - د: بر حاکم اب او ح: از آب.
 ۲۹۶ - د: آب و آتش ائیر را نگیزد مادر سپهر انگیز.
 ۲۹۷ - د: چمن کله داری.
 ۲۹۸ - ج: چرخ به قه
 ۲۹۹ - ج: بچار مالش.
 ۳۰۲ - د: کان را بعل.
 ۳۰۳ - ر: حرم خریده ح: این بیت را ندارد.
 ۳۰۴ - د: داده خرعش بکوه و کان بالقوت ه: مکان و در بالقوت ر: درشان و ح: نام او
 ح: داده خرعش
 ۳۰۵ - د: پاس دارد دو حکم د: رای او حکم خلق ر: صم حدای
 ۳۰۷ - د: یافته کام ز: این بیت را ندارد.
 ۳۰۸ - ج: پای در کند
 ۳۰۹ - د: زهر آلود ر: این بیت را ندارد.
 ۳۱۰ - د: ریر گرفت فیروزی ر: غرضی داد.
 ۳۱۲ - ج: نظم اسلاف د: نظم اوصاف ر: در ابد داد.
 ۳۱۳ - ه: مادرید.
 ۳۱۴ - د: دو ملک زاده اند (بالای سطر: ملک براده).

- ۳۱۵ - ج: بدولت وری.
- ۳۱۶ - د: نقش آن یزطران دولت و گاه ۵، ر: افسر و گاه ۵، ح: نقش بند طراز افسر.
- ۳۱۷ - ج: ح، نام او ۵، م این ۵، ج: من بعد ۵، من بعد اسعه ۵.
- ۳۱۸ - د: ورجو صورت شناس ۵، ر: که حکمش ۵.
- ۳۱۹ - ج: ۵، این بیسه را ندارد ۵.
- ۳۲۰ - د: ز چون شاید.
- ۳۲۱ - د: ۵، ر: ح: نیم آ را وین رفتح ۵.
- ۳۲۲ - ج: مصرع ین مرتب ۵.
- ۳۲۳ - د: سه پادشاه تحت ۵.
- ۳۲۵ - د: برین دوح - دور قصص ۵، در جنوب ۵.
- ۳۲۶ - د: دو مصرع موخر و مقدم آمده ۵، ر: رور و شب ۵.
- ۳۲۷ - ج: محمدی نقش ۵.
- ۳۲۸ - د: ۵، در حفاظ حظ سیمانی ۵، ر: در حفاظ شب ۵.
- ۳۲۹ - ر: این جو آباد و جدید ۵، چشم امهات (بالای سطر: حم امهات)
- ۳۳۰ - ج: این بیت را ندارد ۵، ر: عمر این حصر در رق لو آب ۵.
- ۳۳۱ - ج: این بیت را ندارد ۵، ر: رین گل ۵.
- ۳۳۲ - ج: این بیت را ندارد ۵، ر: چهل شامی او ۵، کاندی که اندی ۵، که اندی ۵.
- ۳۳۳ - ج: این بیت را ندارد ۵، ر: دولت سر گردش (بالای سطر برگرد خود) ۵.
- ۳۳۵ - ج: صبح روشن درو ۵، د: صبح مغرب که شد بالای سطر صبح مغرب که شد ۵.
- ۳۳۶ - د: مثل او از گدایی ۵، ر: مشک پیری ۵.
- ۳۳۷ - ج: سرهنگی ۵.
- ۳۳۹ - د: رقیاس ۵.
- ۳۴۲ - ج: ۵، ر: رکردست - سرکردست ۵.
- ۳۴۳ - ج: ۵، د: آب پاکی او (بالای سطر: اصل پاکی) ۵، ح: چون آب چشمه ۵، چشم ۵، ر: چشم پاکی ۵.
- ۳۴۴ - ج: این بیت را ندارد ۵.
- ۳۴۶ - ج: جز بیات ابو توکان نه پیداست ۵، ر: جویک ابر تو ۵، جز یکی ابر تو ۵.
- ۳۴۷ - ج: دل دهند ۵.
- ۳۴۸ - ج: این بیت را ندارد ۵.
- ۳۴۹ - د: ۵، ر: که هر نامه ۵.
- ۳۵۰ - ج: از هر مدح ۵، در هر مند ۵، کی پذیرد باز ۵.
- ۳۵۱ - د: و آخرین نامه ۵.
- ۳۵۲ - د: ۵، ر: در برگ نامه ولایت ۵، ر: پایدار و حور ۵.

- ۳۵۳ - ۵، ز: کز تو دید ۵، ز: باغ نادیده آن دروردین.
- ۳۵۴ - ج: کوکان را - هفت جوان حویده و دوازده رخ.
- ۳۵۵ - ۵، بروح آن ح آسمان را در فراویدست چون زمین در رحمت او قدیست.
- ۳۵۶ - ج: همه عالم نراند وینان ج تن اند ۵، تنه ۵، تنست یران.
- ۳۵۷ - ج: دل به از تن بود ۵، دل به از تن بسی.
- ۳۵۸ - ج: جای مهتران.
- ۳۵۹ - ۵، آن قویی - که همه ملکند.
- ۳۶۰ - ۵، رعدل و علم ج: رعدل و علم.
- ۳۶۱ - ۵، حصر نیز آری آب ۵، ج: آب حیوان ناستند.
- ۳۶۲ - ج: گوهر آینه است سینه تنست ۵، گوهر آینه است ۵، ر: گوهر آینه است.
- ۳۶۳ - ج: ایردش دارد.
- ۳۶۴ - ۵، ران سعادت که سرورث داند.
- ۳۶۵ - ج: تنست - تنست ۵، بر تنای میرانی (مالای سطر: مردمانی)
- ۳۶۶ - ۵، ۵، پنجم آن ج: پنجم آن بری
- ۳۶۷ - ۵، ۵، پوشیران.
- ۳۷۰ - ج، ۵، ز: که وا.
- ۳۷۱ - ۵، ۵، ز: ح که شد ملکش ۵، ر: داشت دین.
- ۳۷۲ - ج: یافته نام.
- ۳۷۳ - ج: حصران گزری کام گزاف ۵، ج: حصرانی دگر ز کام و گزاف ۵، ر: فرط گزاف
- ۵، ز: حرانه بخشی ج: میرند از راه دمان تو لاف.
- ۳۷۵ - ۵، ۵، ر: در حاله ۵، ر: گود می ریزد.
- ۳۷۶ - ۵، ر: شور ۵، ۵، ر: بریارد مگر پشیمانی.
- ۳۷۷ - ج: کاورد نار میوه های بهشت.
- ۳۷۸ - ۵، ر: ح: چون باغ را.
- ۳۷۹ - ۵، ر: داشت کرمیست.
- ۳۸۱ - ۵، ۵، ز: فریب طنازان.
- ۳۸۲ - ج: تو سم.
- ۳۸۳ - ج: دحل و دانه ۵، دحل و دانه تو ۵، آورد دانه (مالای سطر: سخانه) ۵، بخانه تو ۵،
- سخانه از.
- ۳۸۴ - ۵، کاند دهر
- ۳۸۵ - ج: دیگری الحق چنین بهشت مدار ۵، ر: دیگری الحق ۵، ر: بهشت هزار.
- ۳۸۶ - ۵، ر: پوشش ۵، پوش لزبهر جوان فروری.
- ۳۸۸ - ۵، ز: پوشش ۵، پوش لزبهر جوان فروری.

- ۳۸۹ - ج: فلک پیوند د، ه: هم فلک رای و هم منک پیوند.
 ۳۹۰ - ج: من از رسم د، ه: ز، ح: کی رسم.
 ۳۹۲ - ج: نگه حیری ح: شهم بخون ریری.
 ۳۹۳ - د: آن شکر تنگهای (بالای سطر نوشته های) ح: راه شاه
 ۳۹۴ - ج: آفتابی نو شاه د: ز: آفتاست د، ه: ز: دیده من شده برابرش آب
 ۳۹۵ - د: ه: بر آب - بر آفتاب ز: آفتاب
 ۳۹۷ - د: حریفه شده ه: ز: در حرایب
 ۳۹۸ - د: دستگاهیش رده بسم.
 ۴۰۰ - ح: د: بخون همی آب چاه ه: ر: نشه ای را که ابر
 ۴۰۱ - ح: دهر
 ۴۰۲ - ه: نقص در نامدار د: نقش دریا اگر
 ۴۰۳ - ر: رهره ه: کی انگشت کش پناه بود.
 ۴۰۴ - د: ورغیسی
 ۴۰۶ - د: آنچه بیست آفتاب ز: هر چه يك وقت زدوب ه: عهد آن حیر باد د: بر نو باد
 درست ز: باد بر تو درست
 ۴۰۸ - ج: باشد دور د: دوست شاد و دشمنانت کور.
 ۴۰۹ - ج: رسد سر
 ۴۱۰ - د: یشت هست جاود بی ناد د: ه: ر: یشت هست د: در همتا یشت ح: یشت
 هست.
 ۴۱۱ - ج: ود، ه: این بیت را ندارد
 ۴۱۲ - د: آنچه آن سخن است اندرین سخن سخن است.
 ۴۱۳ - ج: ر: آفرینش فصاحت
 ۴۱۴ - د: در آب ه: این بیت را ندارد.
 ۴۱۵ - ه: بر بیت را ندارد
 ۴۱۶ - ج: چو عیب ه: در خازن گنج
 ۴۱۸ - ج: ناز آن.
 ۴۲۰ - د: یا بعضی یا حیوانی ح: فاسانی
 ۴۲۱ - د: مژدنی که در جونی کیست (بالای سطر: که در وجود آن) ز: آن چیست
 ۴۲۲ - ج: ه: این بیت را ندارد.
 ۴۲۵ - ر: چون که خود ر: ح: نگری هر چه نگردی بصحت د: نگری گرچه نگردی
 درست.
 ۴۲۶ - ج: رین در آیند و آن دگر
 ۴۲۷ - د: ز: روزی بی عار

۴۲۸ - ج هر کس از گیل - عمارت دل ه هر يك از دل د - بکند کس عمارت دل ریش -
۴۲۹ - د - هم نگوید.

۴۳۰ - ج در حساب تو آمدن ر کتاب ز: دو و دو چند شد چهار اقطاب د ه این بیت

را ندارد

۴۳۱ - د - بالغ کارید.

۴۳۲ - ز: مرد پرمایه د بر ر هست.

۴۳۴ - د شک را انکود.

۴۳۶ - د - این بید با حوران (بالای سطر ناموران) بی خطر گشت ه - کار بی خیران.

۴۳۷ - ه - بختجوی

۴۳۸ - ز: شکم جار بست ج از زمین بهر او.

۴۴۰ - ه - يك يث هم د - يك يث را سو

۴۴۲ - ح: حله اش کم شد است و گریه اش پر.

۴۴۲ - د دوستی هست و دوستاری ه: دانشی هست و داستاری

ز: دوستی هست و دوستداری.

۴۴۴ - ح: مرد آن به کرو ه: آنت از و  آنگه رو.

۴۴۵ - ه - ر آدمی صورت نیست.

۴۴۶ - د - ر بر کاند زبر کی

۴۴۷ - ج در از - هر که يك باید بود ه در از - گرچه آنچه باید بود

و هر دو را

۴۴۸ - ج - کار می کن که به ه - کار کن هم

۴۵۰ - ج - در حق نیکوین د - این بیت را ندارد.

۴۵۱ - ج: نیکوی یش بکی آرد پیش د: بیکویی پیش.

۴۵۲ - ج: این بگوید - آن بحد د: این نگردید که آمد ز: این نگردید

ه که سر آمد.

۴۵۲ - ر: پنگورت فرو مگوید س

۴۵۵ - ر - به از آن بر عم

۴۵۶ - د: ناشن - بالای سطر ناشن) و روحی

۴۵۷ - ج - ناسید چو ازدها

۴۶۰ - ر - چشم پر عیب

۴۶۱ - ج - ناحقه را ج ناحطت

۴۶۲ - ر - که بوی خوش - حوی خوش

۴۶۴ - د - گاه جان دادن ج: هم بر آن هست وقت جان دادن

۴۶۵ - ج - مردنش هست هم.

- ۴۶۶ - د: چون ترا صد هزار پیش بکشت (بالای سطر: چون تو صد را زیور تانی).
- ۴۶۷ - ز: حامل حاك
- ۴۷۲ - د: گر کسی (بالا سطر گر کسی) ج: دلی خود کجا کند
- ۴۷۴ - ز: هر دو را بر خلاف رنگ وزید
- ۴۷۵ - د: این بیت را ندارد
- ۴۷۶ - ج: دین مستند - راهبان پستند
- ۴۷۹ - د: جفت جویند. بالا سطر: جفت جویند ج: 'عد جویند
- ۴۸۲ - د: حو اندود
- ۴۸۳ - ر: روه نمند هیچ ج: یارد هیچ
- ۴۸۴ - د: گنج در سر
- ۴۸۵ - د: تارویی (بالای سطر: تارویی) از زمین پوست و تر گردد
- ۴۸۶ - ز: بر آفتاب نشان
- ۴۸۷ - ج: ز: ح: زروشن کن خود خود است
- ۴۸۹ - ج: ه: زمین پراکنده
- ۴۹۰ - ج: لاجوردی کند ر: لاجوردی کند د: لاجوردی بوده پرهش
(بالای سطر: رند)
- ۴۹۱ - ج: بین ترزو
- ۴۹۲ - ه: کرده گیرد بهم د: کرده گیرت بهان
- ۴۹۳ - ر: آمده لائالی و د: سسکن مرده
- ۴۹۵ - ج: ه: ر: این بیت را ندارد
- ۴۹۶ - د: این بیت را ندارد ه: آنچه خود را در ریج و بیم کشی
ز آبل خود را ز ریج و بیم کشی
- ۴۹۷ - ج: الهه است آنکه از بی
- ۴۹۸ - ج: خریته - کز سوش نگداری و نگداری ج: حربه برداری
- ۴۹۹ - ج: مصرع اول بی بیت را مصرع دوم بیت ۴۹۸ قرار داده ج: مصرع دوم را ندارد
- ۵۰۰ - ج: ه: این بیت را ندارد ز: ردید
- ۵۰۱ - ج: ه: این بیت را ندارد ز: گز خود این دیو خسروانه بود
- ۵۰۲ - ج: حمل خو
- ۵۰۳ - ج: این بیت را ندارد
- ۵۰۵ - د: باز صرند (روی سطر: به که سازند) ر: سیم نمازش
- ۵۰۶ - ج: حاری ز: برگ تپماح
- ۵۰۷ - ج: 'محور دن د: در حاشیه آورده
- ۵۰۹ - د: بیوشد روی ره

- ۵۱۱ - د: شد سی سنگ نصیب رهرسوی (بالای سطر): صد جگر یاره شد)
ر: تاقیر آمد بهی ه: تا در آمد بهی.
- ۵۱۲ - د: شیر شکسته.
- ۵۱۳ - د: ویت یث از بهر یث ه: وین یکی بهر یث قرصه.
- ۵۱۴ - ج: بهرادی به.
- ۵۱۵ - د: در حاشیه آورده.
- ۵۱۷ - ج: لعل گردید ج: لاله زود آمد و سگ.
- ۵۱۸ - د: خویشتن سلا و خویشتن سوزی (بالای سطر): جلوه سازی (ی).
- ۵۱۹ - ه: پای نگن ازین د: ز مدلی حم
- ۵۲۰ - ز: ازین این شاح.
- ۵۲۱ - ج: مرد چون سگ نوریانگردد د: سگ نوریان
- ۵۲۲ - د: جان جدا به تراز (بالای سطر): جان جدا به تراز.
- ۵۲۳ - ه: ز: بر روی شو.
- ۵۲۶ - ز: کیست کاندریان.
- ۵۲۸ - د: گله زان کی که بیست هست مر: (بالای سطر): که هست.
- ۵۲۹ - د: حشش بحرنه - دو عشارش بحورند (بالای سطر): خوش بحورند.
- ۵۳۱ ر: محصور می - تونیهای محصور می.
- ۵۳۲ - د: که او جرعه ه: می بجز جرعه زمین ج: حدانگورش د: ر: قدر انگوریش اری.
- ۵۳۶ - ج: این بیت را ندارد د: عایت آب صفت ر: عظیم د: ه: بدین تسلیم.
- ۵۳۷ - د: شاه ر.
- ۵۳۸ - ج: سیم بی باک - ه: ناشگونه ج: وازگونه د: سیم بی بار من ممویه بود ه: سیم بی یاس
- میمه
- ۵۳۹ - ج: ه: چه نقره کار
- ۵۴۰ - ج: این بیت را ندارد ر: مرد آهن فردوسی نخواست.
- ۵۴۲ - د: این چنین تم (بالای سطر): چایتم ه: گر جوی نیست دولت.
- ۵۴۲ - ه: وقت شناس.
- ۵۴۶ - د: چه برده بایم بیم (بالای سطر): چه برده باید بیم.
- ۵۴۹ - ه: جد کس گفتست - حسست د: هم درین عصه
- ۵۵۱ - د: ر: ناله رس دریمگه.
- ۵۵۲ - ج: حرد شدم.
- ۵۵۳ - د: کاشیانم برون زود ه: کاشیانم برون در ز: کاشانیم برون در.
- ۵۵۴ - ج: گویان و بی خبر.
- ۵۵۵ - ج: این بیت را ندارد ه: ر: از دیندها فراموش

- ۵۵۶ - ز هر چه می خوانی د. عطی ر عطف
 ۵۵۷ - ج پلکبھی د پیر ره کنست (نالی سطر سیا) د پیر پهای (نالی سطر
 پیگیهای).
- ۵۵۸ - ج بجین میل
 ۵۵۹ - ج که آمدن ه. ر: زبخت ه. ر: چه داری د: زیر که داری
 ۵۶۰ - ج دوسه ناوردی ه. دریل ناوردی د: زین دو سنگ ناوردی.
 ۵۶۱ - ه. فام دری.
 ۵۶۲ - د: جمله وم ناتو دس و ه. یومانی
 ۵۶۳ - ج فلک رست رحت ر. ار تحت
 ۵۶۴ - ج شکوفه ناک ز: دود باشد د عار جسد
 ۵۶۵ - د. ر سلح رجنه د: زخاک جسد (نالی سطر، رجارا.
 ۵۶۶ - د. خلق ریزد بر آتش رصدم
 ۵۶۷ - ر اسپین کی توان سر بردن.
 ۵۶۸ - ر: چون گذشتیم
 ۵۶۹ - د حیر آواره
 ۵۷۰ - ر ناه حوی - ناه گوی
 ۵۷۱ - ج ه. باشد و مس د. بر هر کس نالی سطر: صد کس
 ۵۷۲ - د. حرانند نالی سطر (از درانند) ج: حیر وقتاد.
 ۵۷۳ - د: در وقتد در دلم ه. در وقتید بدم
 ۵۷۴ - د: ه. ر. درنده در ره.
 ۵۷۵ - ج: داس ربوی گران
 ۵۷۶ - ج: این بیت را ندارد د: ناندن ه. حان ناشکوه نورد
 ۵۷۷ - د که بدین ره پری ه. ر: گریز ره
 ۵۷۸ - ج: بر آن ستور د: ه. ز برای گویوه
 ۵۷۹ - ج: چون رسید بیلکی راصردن.
 ۵۸۰ - ج: این گره ه. ز کان کلید
 ۵۸۱ - ج: کان بود ه. واصل دبحوش است
 ۵۸۲ - ج: آن روز
 ۵۸۳ - ج: عقد خود
 ۵۸۴ - ه: چون عهد جدای د: که زین و ران ه: عهد بوس
 ۵۸۵ - د: از آن نگریز
 ۵۸۶ - د بر تو گرشور معطی کامر بد گفته اند لایحطی (نالی سطر آن خواندی که اصل.
 ۵۸۷ - ج ه. ار راه آنکه د: در حاشیه آورده.

۶۰۲ - د: در گشایی یکی نه درسی، بالای سطر: در گشایی کنی و برمدی) ج: در گشایی کنی و

درمدی.

۶۰۳ - ج: هرگز آموختن ه: ز آب و آب از سنگ.

۶۰۵ - د: که شد از بی دلی (بالای سطر: کاهلی) ج: ه: شد از بی دلی.

۶۰۷ - ج: ه: عیب شگال.

۶۰۸ - د: کراست رشته شود ه: چو راست رفته شود.

۶۱۰ - د: حر آب حیوان (بالای سطر نه آب حیوان) ج: جانت با عقل د: ه: عقل

۶۱۱ - ج: ه: ز این بیت را ندارد.

۶۱۲ - د: ر: عطبه.

۶۱۳ - د: حاصل آن دو - کان توداری ز: جان دوداری.

۶۱۴ - ه: نه ازین دونه آن یکی برسی ج: مگوی هیچکسی.

۶۱۵ - ج: کان یکی یاقی ج: بل بر تارک د: نصحت بر تارک.

۶۱۶ - ه: که مجبلی د: که آن نویست ر: که آن دعویست.

۶۱۷ - ز: چون شیران

۶۱۸ - د: جان بیری - جان وحت ادر حاشیه گوی رحمت.

۶۱۹ - ج: حبله مگوی د: کم شوی - (پس) و آن پانته بهاه مجوی.

۶۲۰ - ج: ه: مایه دسترس ه: هر ج ازین ~~که~~ هر چه رین نگردد.

۶۲۱ - د: در حاشیه آورده.

۶۲۶ - د: بزم اندم در بیان و سومندی (بالای سطر: ناتومندی)

۶۲۷ - د: راستی را کتون نامردم (بالای سطر نه آن مردم).

۶۲۸ - د: در ورگارم گرفته بست.

۶۲۹ - د: آن یکی را (بالای سطر: احمدک را)

۶۳۱ - د: به بر خطر.

۶۳۲ - د: سینه من در جهان - کوبه بین و گرگان پس ه: کوبه.

۶۳۳ - د: هیچ می نگرم - دوست پس.

۶۳۴ - د: چون قفا دوستند (بالای سطر: قفا دشمنند) ج: در که آورده.

۶۳۵ - د: از میان (بالای سطر از جهان) ه: همچنان بر ناست ر: حرم مرده رنك نجاست

۶۳۶ - د: سالخورد ج: ده ه: آراو آرزو پندیر.

۶۳۷ - ج: گویی این قصه ه: همین بلا دارد ج: ده ه: با همه کس خود این

۶۳۸ - د: نازداری دواکن ه: رزمین بوس

۶۳۹ - د: چون شکم تو.

۶۴۰ - ج: آنچه از خاطرم ر: آنچه خاطر آرو ه: آنچه آرو خاطرم

۶۴۱ - د: ریز پای کس ر: ریز هر نفسی نخست

- ۶۴۲ - ج ۴۱ هـ - بدانه - بپناه
 ۶۴۳ - ز: چه کار باشد.
 ۶۴۴ - د ۵۰ هـ، ز: سر برگی د: طوق هر کسی از طوق سر برگی
 ۶۴۵ - د: سنگان (بالای سطر یکسان) هـ: رخوان کسان.
 ۶۴۹ - ج: بر ازویی هـ: ترازو دوسر ج ۵۰ ز: در یکی گهر.
 ۵۰ - هـ: در کف آورد
 ۶۵۲ - هـ: گاهی آید ز: گاه سگی
 ۶۵۵ - هـ: هر که کین د: هـ: در شکسته زایی ز اولطف.
 ۶۶۰ - د: در فیروزی
 ۶۶۱ - ج ۱۰ ر، جو نعل در باغوت
 ۶۶۵ - ر: هر کوکی سعادت - هـ: چو بر جیس بر سعادت د، هـ: چو بر جیس بر سعادت بیش
 ۶۶۷ - ج: چون نگه کرد دید.
 ۶۷۱ - ر، ر: تارد - سارد.
 ۶۷۳ - د: زانکه گفتم القع دول هـ: القع و دوز ج: البقاء
 ۶۷۴ - ج: پند از مهر د: درو و مهرانی
 ۶۷۷ - ج: از برگ د: گردد این
 ۶۷۹ - ر: خود عماری گاه هـ: خود عماری راه ز، گردش آغوش خود عماری ا
 ۶۸۰ - ج: ز مهر نامی تر.
 ۶۸۳ - ز: کس هوا حشک و جان او گریست.
 ۶۸۵ - ج ۴ هـ، ز: پرویل
 ۶۸۶ - ج: خایی کن - فرایی کن
 ۶۸۷ - د: گوهر فطرتش ساند پاک
 ۶۸۸ - هـ: ر سبکمر
 ۶۸۹ - ج: جست و جویی فراخ و ساز د، هـ: فراخ سر هـ: مکتوب اراج و بلند
 ۶۹۰ - د: آنچه نمان جا - و آنچه سجز همان هـ: و آنچه بود از همان ر: و آنچه بود ر: شار کار
 ۶۹۱ - د، هـ: جای آن کارگاه می جستم ر: نقش آن کارگاه می بستند
 ۶۹۲ - ج ۵۰ د، هـ: آن نمودار او
 ۶۹۳ - هـ: حور رسید.
 ۶۹۵ - د ۵ هـ، ز: سام سلی و نام.
 ۶۹۶ - ر: بهم دیده ها.
 ۶۹۸ - ج: بی بیت را ندارد هـ: دره چین د: درد چین (بالای سطر ریزه چین)
 ۷۰۰ - ج: بی بیت را ندارد
 ۷۰۴ - ج: سازین بس

- ۷۰۵ - ج: برآریند - برهید.
- ۷۰۶ - د: از طب کاری ه ه آن طلب ه: زیاد سماری ز، زکار سماری
- ۷۰۷ - ه: هم برومی قرست از روش.
- ۷۰۸ - ج: این بیت را ندارد د: يك اندر همت (بالای سطر: یکی در همت).
- ۷۰۹ - ج: این بیت را ندارد
- ۷۱۱ - ز: برما کردگار.
- ۷۱۲ - ج: سال آخر
- ۷۱۴ - ج: برپر رنگاری ه: نقش سماری
- ۷۱۵ - ج: فلکی پاره پاره کرد.
- ۷۱۶ - ج: قطعه آن پیکر - سنگاریده صدهوار (بالای سطر: تنگلو شاه صدهوار).
- ۷۱۷ - ه: تشه را نقش او د: تشه را روئس
- ۷۱۹ - د، ز: پرآرایش
- ۷۲۰ - ه، ر: صقلش از.
- ۷۲۲ - ه: یافتی از سه پیل نوردی ج، د، ز: از سه رنگ نوردی.
- ۷۲۳ - ج: کاسمان ه: صخدم آسمان.
- ۷۲۵ - ه: چون زدی کله خورشید.
- ۷۲۶ - د: گاه رومی گرفت.
- ۷۲۷ - ه، ز: بسیار از آن د: او صاحب.
- ۷۲۹ - د، ز: که يك بیمه
- ۷۳۱ - ج: این بیت را ندارد ر: یادگر وقت.
- ۷۳۲ - ج: این بیت را ندارد ه: چربوار نازدیری.
- ۷۳۳ - ج: کانش درم - صاحب الباب دولت و.
- ۷۳۴ - ه: عدهای اسدوار.
- ۷۳۵ - ه: پیش ازین برومی از آن
- ۷۳۶ - ر: کارهای چینی کار - به ازین ستمی.
- ۷۳۷ - ج: من آنجا رنج د: برایش
- ۷۴۰ - ر: ین زيك گندی.
- ۷۴۱ - ز: ین زيك گندی.
- ۷۴۲ - ر: ین زيك گندی
- ۷۴۵ - د، ه، ر: گلست د گورهای
- ۷۴۹ - ج: پادشاه بدان کز او ر: مانك او ه: بدو کزو دورسنه
- ۷۴۷ - ه: بروصد.
- ۷۴۹ - د: نازمش در انکتد برود.

- ۷۵۰ - د: ر بیست را ندارد ه: ناگه آن سرور را
 ۷۵۱ - ج: بیست را ندارد
 ۷۵۳ - د: آتش افکند و ه: انگیزت و خود
 ۷۵۵ - ج: گور کلا یکتا دست از سرش
 ۷۵۷ - ج: بر آن نا ه: بدان نا
 ۷۵۸ - د، ه: ر: می خواند - می خواند
 ۷۶۰ - د، ه: ر: بهار چین
 ۷۶۲ - ر: و استانش
 ۷۶۳ - ه: بیست گفته شد ر: به چو آب ر: بر سر بر خورنی گفت هر کس مدینه ای چون آید
 ۷۶۴ - ج: نامه مهتاب شد ه: دیده مهر ز: از پرستش نه ملک دیده نه مهر
 ۷۶۶ - ر: عددی از نور او گرمی شد
 ۷۶۷ - ج: حصن بهرام
 ۷۶۹ - د، ز: کوشکی دید کرده چون ز: آفتاب برون و ماه درون
 ۷۷۱ - د، ه: ر: باد بران
 ۷۷۳ - د، ه: ر: بتهای ۷۷۲ تا ۷۷۹ را ندارد
 ۷۸۰ - د، ه: دهی انباشته چو روعن کو شیر و دهی انباشته بروعن و شیر
 ۷۸۱ - ج: نادانانه
 ۷۸۷ - ج: ر: گفت ایزد و ر: بهر در هر چه
 ۷۹۰ - ر: مافک - د: چنین شد بر کنار
 ۷۹۲ - د، ه: دین و دینی بهم ز: باشد راست
 ۷۹۳ - ج: چوپری
 ۷۹۶ - ج: آشفته دنگ ر: که سیه گشت حانهران
 ۷۹۷ - ر: ماتمش را چنانکه بد داشت
 ۸۰۰ - د: رمل و سپاه
 ۸۰۱ - ر: مامک از آن ه: ر: مکه ران
 ۸۰۳ - ر: سدی یث رمان
 ۸۰۴ - ج: د، ه: بر یکی تخته
 ۸۰۵ - د، ه: این ر: آن رین ر: از این بی از آن
 ۸۰۷ - ر: بحر آموجن
 ۸۱۱ - ج: د، ه: محط هندسی
 ۸۱۲ - ج: قطره نا قطره قطره پیوسته
 ۸۱۳ - ه: از به سخانیهای ر: بدانش خویش
 ۸۱۴ - د، ه: دانش آموز دید و بر مگرشای ر: هرگز گشای

- ۸۱۵ - ج: 'میش نهاده'.
- ۸۱۶ - د: 'گرمینی گز آسمانی بود'.
- ۸۱۷ - د: 'این بیت را در حاشیه آورده' ه: 'در دوحه'.
- ۸۱۹ - ز: 'و بیج اضطرلاب' ج: 'در کشیده'.
- ۸۲۰ - ج: 'گروه از کثر جرح'.
- ۸۲۳ - ه: 'ز: چون از آن پایه بر گشت بزرگ'.
- ۸۲۵ - د: 'که مدورند پریان'.
- ۸۲۶ - ج: 'حجه را بر نشانه' ه: 'ز: جفته را بر نشانه'.
- ۸۲۷ - ج: 'ولکن آتش رنگ'.
- ۸۲۸ - ج: 'پیش تیرش' د: 'در حاشیه: تیر از انگشتی بیرون کردی' (مصرع دوم در نسخه عکسی ما نگرفته است)
- ۸۲۹ - ج: 'این بیت را ندارد'.
- ۸۳۰ - د: 'مطش' (بالای کلمه یلکش ۱) ر: 'یککش را معوی'.
- ۸۳۱ - د: 'زدی گر سانه بودی آن از نور' ج: 'از سایه ارمی از نور'.
- ۸۳۲ - د: 'وانکه او هم ندید' ز: 'بدانچه بود صواب'.
- ۸۳۳ - د: 'این بیت را ندارد' ه: 'شیر پاسک پاسگاه ربه' ر: 'شیر پاشان پاسگاه ربه'.
- ۸۳۴ - د: 'ز: نگاه بر پیل'.
- ۸۳۷ - د: 'ز: پور و معص'.
- ۸۳۸ - ه: 'ز: گشته صبان و مذور'.
- ۸۳۹ - ه: 'ز: این رهی آن غلام خدمتکار'.
- ۸۴۰ - د: 'این نقیض' ه: 'آن رقیض' - وین رقیض ز: 'وان حریفش معجس افروزی'.
- ۸۴۱ - ه: 'آن بعلم' - وین شاد'.
- ۸۴۲ - د: 'بررگی بهرام' ز: 'سواری بهرام'.
- ۸۴۳ - ج: 'مردۀ را که بود گور گریز'.
- ۳۴۵ - د: 'ه: ر: هر کجا بیرش از کمان شتافت' ج: 'گور چشمی رگور چشمی یافت'.
- ۸۴۶ - د: 'اشقر ناد پای'.
- ۸۴۷ - د: 'ه: دست برکن' ج: 'دست گردون شکسته'.
- ۸۴۸ - ج: 'از خوردی که نوشدی در راه' ر: 'جرح و مهر از راه'.
- ر: 'گوی بردی همی ز مهر و ماه'.
- ۴۸۹ - د: 'حلقش' (بالای کلمه جشش) ه: 'با حلقش' ز: 'یا جشش فلت' ج: 'متزل پیشی'.
- ۸۵۰ - د: 'دید: بود دیش' ه: 'داده بود دیش' ر: 'بیج صد باد داده بود دیش' ج: 'بیج صد گور کنده'.
- ۸۵۳ - ج: 'د: دورماندی تنک سواران' ر: 'ه: صفتی از سم سرون گوران را'.

- ۸۵۴ - ح: ملالت‌ها - بدو کردی ه. د. بدو کردی ز: دین بر لوستی.
- ۸۵۵ - د: ه. چون بهرستان.
- ۸۵۶ - د: ه. سنگ دارد ورن.
- ۸۶۰ - د: یاسار و گرفت.
- ۸۶۶ - د: ندی را رند نگشادی ه: ندی رند نگشادی
- ۸۶۷ - د: نام د: ع
- ۸۶۸ - د: از چار گورخان
- ۸۷۳ - د: از شکوه و پیکر
- ۸۷۵ - ه: شهریار جهان.
- ۸۷۷ - ز: شه کمن برگشاد و
- ۸۷۹ - ه: صفت از هر دو صفت بیرون جست ز: و آنکه از هر دو صفت بیرون جست.
- ۸۸۰ - د: (در حاشیه) چه درع و چه دلق
- ۸۸۱ - د: ز: تیر تا پر شست
- ۸۸۲ - ز: از شست
- ۸۸۳ - د: وحم آجنان - بجهاندارش پشیدند.
- ۸۸۹ - ه: صفت رائی دو شکار
- ۸۹۰ - د: کیی رقم
- ۸۹۱ - د: شهریار مهن.
- ۸۹۶ - ه: در حاشیه آورده
- ۸۹۷ - ه: در حاشیه آورده
- ۸۹۹ - د: ه. کشیده تا سر دم د: از سرین تا دم
- ۹۰۱ - د: ه. و هر هان طیش
- ۹۰۲ - ه: کلمه پلاس و خط رده و مالای کلمه (باس) نوشته است
- ۹۰۳ - د: مالکاس
- ۹۰۴ - ز: گردی امن لؤ کناره دوش ح: ین بیت را ندارد
و: کناره گوش.
- ۹۰۶ - ز: یافت آنچه
- ۹۰۸ - د: ای بیت را ندارد ه: بر تن اوی - گردن اوی.
- ۹۰۹ - د: رنگ از چون بر او ه: رنگ آن چون.
- ۹۱۰ - ز: گردی تا دوش سر نازی.
- ۹۱۱ - د: بر بی گور
- ۹۱۲ - ز: چو شیر دوز
- ۹۱۳ - د: بر دمال.

- ۹۱۶ - ر: چون غناں نافتی توان از گور
 ۹۱۵ - ر: گور خوان.
 ۹۱۷ - د: ه ازدها دید حصه بردار.
 ۹۱۸ - ز: ح: بشکار افکشی بسیج شده
 ۹۲۲ - د: شیر شد، ز: بشکار افکشی،
 ۹۲۵ - ه: وندر آوردیم چه تقدیر است.
 ۹۲۶ - ر: زد بر آن کوه آتشی بیاد
 ۹۲۲ - ج: ازدها دیده باز گشاد فراخ - ضمت شاه.
 ۹۲۳ - ر: هر دو پیکار - راه پیش بر تیرش بست ه هر که دید آفرین پیوست
 ۹۲۹ - ر: شکج شکوه.
 ۹۴۰ - ه: از آهن ر سرور آهن - شد دشمن
 ۹۴۱ - د: از سرش ز از دشمن بر شکافت دشمن.
 ۹۴۶ - د: در گرفت گور ح تنگ باز پرور د: شد در آن تنگنای غار پرور ه: تنگ و تار
 ۹۴۷ - ز: چونکه شد اندکی مسخنی
 ۹۵۲ - د: طلب آمدند بر پی شاه ز: دو طلب آمدند ه: طلب طلب آمدند
 ۹۵۵ - ج: گنج دادن و غار
 ۹۵۷ - ج: شاه جو خود را حساب ز: شاه با خود ه: زدها را اسیر مور کند
 ۹۶۰ - د: ه: دو شتر نار
 ۹۶۱ - ز: بمذرو پدرش ه: طریقی دگرش.
 ۹۶۳ - د: این چنین گنج خانه گشاد ه: ز: این چنین چند خانه گنج گشاد.
 ۹۶۶ - ج: ه: ز: بدین صفت ز: نگاشتی بر سام.
 ۹۶۷ - ز: از دشت د بحر می نگذشت.
 ۹۶۸ - د: ز: جستجوی او رمنه
 ۹۶۹ - ه: حرا نه داران.
 ۹۷۰ - ج: حازن خانه را
 ۹۷۱ - د: شاه چون قتل برگشاد چه دبد
 ۹۷۲ - د: چون خزیه
 ۹۷۳ - د: مصراع اول بجای دوم و دوم بجای اول آمده د، ر نقش آن کارگاه گزین ه: آن کارگاه

کارگزین

- ۹۷۵ - ج: هر یکی زو.
 ۹۷۸ - د: کنش حرامان.
 ۹۸۰ - ج: آفتابی چو ماه در گردون.
 ۹۸۱ - د: ز: قیصر همایون رای ه: هم همایون و هم همایون رای.

- ۹۸۲ - ه. دومی نام خوب ر: فرشی نام خوب
 ۹۸۳ - ز. کرد این همه.
 ۹۸۴ - ج. د. گوهر افروز و.
 ۹۸۵ - ج. آن همه مهر
 ۹۸۶ - ج. برشکرس
 ۹۸۷ - د. چون یکی مروج. ه. ر. چون موی سر بر لرخته سر. رده در سیم
 ۹۸۸ - ر. ویر من ج. یں من.
 ۹۸۹ - د. ه. ر. و در آن منان ر. و او همه
 ۹۹۰ - د. ه. ر. دیر پیکر و
 ۹۹۱ - ج. کبر چو نحوی از آن برآرد سر
 ۹۹۲ - ج. یں سب را در.
 ۹۹۳ - د. ه. ر. نحو. کشتیه.
 ۹۹۴ - ج. بموش و رای ه. بموش و ا. گفتن ازها شناخت ر. حد. ز. نمونه رای
 ۹۹۷ - ج. ز. مادیان گشتن بود د. ه. شیر مرد جوان.
 ۹۹۹ - ر. ز. بر کلامه د. شدمان شد از آن یکی
 ۱۰۰۰ - د. ز. بکه از هموش ج. پرامبدش امبدواری داد
 ۱۰۰۲ - د. ز. شاه چو از خانه - بخارمان سپرد ه. شاه از آن خانه ر. چون شاه از خانه
 ۱۰۰۵ - د. حیل ماه کس در آن خانه هم (بالای مصر سوی آن خانه کس) ه. سوی آن خانه
 کس
 ۱۰۰۶ - ز. سوی آن در شدی
 ۱۰۰۷ - ج. در گشتی و در نشی بهمت - نقشهای هر شکفت ه. نقشهای هر پشت د. ر.
 نقشهای خوب سرشت
 ۱۰۰۸ - د. بوسنای
 ۱۰۰۹ - د. چون برون شد ه. کاندی خانه عمگسارش بود ر. ووب پرگرد پدر بهرام و گاهی
 یافتن بهرام از آن
 ۱۰۱۰ - ج. بار گفتند هر کسی ه. باز گفتند هر یکی د. باز گفتند حاسدان.
 ۱۰۱۲ - د. ز. چو سنگ ه. کزدم ازدها
 ۱۰۱۴ - ج. آهن از بطلن و هر پر ز. آهش
 ۱۰۱۵ - ر. دیر رنگانی
 ۱۰۱۶ - ج. از آتش امده
 ۱۰۱۹ - ه. بشکار و شراب.
 ۱۰۲۱ - د. در حاضه: خاکمش کرده
 ۱۰۲۳ - د. آنچه نایستن - بود و يك جو نبود او و ارج ه. بود پش جو ر. داد و پش جو.

- ۱۰۲۵ - ۵: دور چون بست زوری ه، د: باری تو سود.
- ۱۰۲۶ - ۵: کلر بالا گرفت و ریر آمد.
- ۱۰۲۸ - ۵: سریر و تحت از شاه (بالای کلمه تحت، تاج) ه: سر سریر ز شاه
ر سریر ملت رشاد
- ۱۰۲۹ - ه: یکی ره نکند
- ۱۰۳۰ - ج: تبع و سر بلندی داشت د، و: گوهر تبع و
- ۱۰۳۱ - ج، ه: ز: نر حباب
- ۱۰۳۲ - ه: درین نظر.
- ۱۰۳۳ - ه: مصراع او، بجای دوم آمده، آن بیامانی.
- ۱۰۳۴ - ه: رسید برج
- ۱۰۳۷ - ر: چش نامداران.
- ۱۰۳۸ - ج: خبر یافتن بهرام گور از وفات پدر ده، ه: ز: عنوان ندارد
- ۱۰۴۰ - ز: دوری از سر گرفت.
- ۱۰۴۱ - ه: تحت گیر تا حورش
- ۱۰۴۳ - ز: ولین آیین - نقش هر روز.
- ۱۰۴۴ - ر: وانگه آورد عرم شاه چوشیر عرم راه چوشیر ح: برکشید با سخنان ه: برکشید
- ۱۰۴۵ - ده، ه: ز: دراز کند ه: در جنگ ر جدل فراز کند
- ۱۰۴۶ - ه، ز: بهر ندی مدام
- ۱۰۴۷ - ج: آرام من
- ۱۰۴۸ - ه: چو بر می است کند.
- ۱۰۴۹ - د، ر: گو سندان کشته را رسد
- ۱۰۵۰ - د: در حاشیه آورده
- ۱۰۵۲ - د: دروغ باشد و درد
- ۱۰۵۳ - ر: هر چه بیم د: باشد این
- ۱۰۵۴ - د، ه: ردست د: جدای پرست (بالای کلمه خدا، حدیو)
- ۱۰۵۵ - د: بیو او ر: شده (بالای کلمه نشانه)
- ۱۰۵۵ - د: لشکر کشیدن بهرام گور سود دشمن ج: عنوان ندارد. ر: کلمه چند در حسنه الحال
گفته.
- ۱۰۵۷ - ۵: چون گل از دود (بالای دود، کام) - دود تو عظم دامن تو س: در حاشیه، کام تو عطر
سای کام)
- ۱۰۵۹ - ه: خوردیم و
- ۱۰۶۰ - ج، ه: ر: حمال خود بکنم
- ۱۰۶۲ - د، ر: چون ره بگنج خانه یکی است.

۱۰۶۲ - ج: گفته را گفن و: این بیت را در حاشیه آورده ه: گرچه در شیوه‌های در بعض ر شرط

بیت.

۱۰۶۴ - ر در باشد.

۱۰۶۵ - ج: در مطرز گفته‌های کهن د: بشهای کهن

۱۰۶۶ - د: وی کند نقره‌ای زر خلاص

۱۰۶۷ - د: این بیت را در حاشیه آورده است.

۱۰۶۷ - د: غور بسازد ه: شکر کشیدن بهرم بست عجم ر لشکر کشید شده بهرم بدرالملک

عجم به جنگ، بدر

۱۰۶۹ - ر گرچه بهرام گور

۱۰۷۰ - ج، ه: بر طلب کردن ه: کینه برگشاد بست مان

۱۰۷۱ - ج، د، ر: داد نعمان مسرش ر: در طسکاری جهانباری

۱۰۷۲ - د: که باید گفت - از آنک باید بست ه: جوهر افرون

۱۰۷۳ - ج، ه: این بیت را ندارد د: در حاشیه آورده.

۱۰۷۵ - د، ه: در هم تند صدف ر سوار

۱۰۷۶ - د، ه: پوش آهن د: قله گشای.

۱۰۷۷ - د، ه: قائم کشوی ج: صفت جنگ ساختن شاه بهرام.

۱۰۷۸ - ج: مرکب شاه ه: لشکر شاه ج: آذ، ه: تم صافی و سید

۱۰۷۹ - د، ه: کره‌های روین هم ج: در جگر کرده.

۱۰۸۰ - د: در حاشیه آورده د: ر: ریخت زخمه نواز

۱۰۸۱ - ر: رس نفس و خروش

۱۰۸۲ - ج، د، ه، ر: عنوان را ندارد

۱۰۸۴ - د: کاردهای دگر گشاده بالای سطر: زدهای دمن: گشادریان: گشاده‌ها.

۱۰۸۵ - د: وز زمین (بالای سطر، و زمین)

۱۰۹۰ - د: در حاشیه آورده ج، ه: این بیت را ندارد.

۱۰۹۱ - ه: عقل شسته ر: دانه کشند.

۱۰۹۲ - ج، د، ه: این بیت را ندارد.

۱۰۹۴ - د: رسید آمد.

۱۰۹۵ - ه: بدشان دادند.

۱۰۹۶ - د: ران دوری.

۱۰۹۷ - ج: پیش رفتند و داشت میبوس - سجده بردند با هزار هراس

۱۰۹۸ - ج: ده ه: آنک از.

۱۰۹۹ - د: صفت نامه کسری بجانب شاه بران ر: رسدن نامه پیرانین نزد شاه بهرام گور.

۱۱۰۰ - ج: این بیت را ندارد د: پوست نامعز ر: معز و پوست

- ۱۱۰۱ - ج ه این بیت را ندارد.
- ۱۱۰۲ - د: اروهستی.
- ۱۱۰۸ - د سر حانیه آورده ر. این بیت را ندارد ج. که رود حکم از هم بین و هم آن
- ۱۱۰۹ - ج: د چون فرور گشت د: ر: آفریننده را درودی چند
- ۱۱۱۰ - ج: د گفت بر شاه شاهزاده.
- ۱۱۱۱ - د: هم ملث فر
- ۱۱۱۲ - د: هم خردمند و هم جهان دیده ه: جهان دینم - پسندیم
- ۱۱۱۵ - ر: تحت و سریر (الای سطر تاج و سریر) - بود سر بلند هیچ حقیر ج: د: تحت و سریر) - بود سر بلند هیچ حقیر ج: د: داد و تاج ج سر بلندیم داد و تاج و سریر.
- ۱۱۱۶ - د: پیشوی رسین (الای سطر: پری).
- ۱۱۱۷ - ر این بیت را ندارد د هم برین ج: د: کانگیت
- ۱۱۱۸ - ج: همیشه روان.
- ۱۱۱۹ - ج: دو حسد د ازو حسد.
- ۱۱۲۰ - ج: لکن ج: د: ه: د: ج گرم کردند (نسخه پاریس ۲۶۳ ق برم کردند).
- ۱۱۲۱ - د: شاه شدم - ناح گاه شدم ه: داشتندش
- ۱۱۲۲ - ج: آرد و دشمنی ر: قناعت - وست.
- ۱۱۲۳ - ج: از چنان همزه مالت الملك.
- ۱۱۲۵ - ر: از هزاران چنین گیاهی شور
- ۱۱۲۶ - د: مانوازش د: ر: دوستداری از سپهر کبود
- ۱۱۲۸ - ج: داری و پس.
- ۱۱۲۹ - ج: ر: آشکار - در حوامه
- ۱۱۳۰ - د: ربادی دور (الای سطر: ز شادی دور)
- ۱۱۳۱ - ج: گاهی اندوه دشمنان پیشه - از دشمنان ماند پیشه د: از دشمنان براندیشه.
- ۱۱۳۲ - د: جان و عیش
- ۱۱۳۴ - ر: این پیشه
- ۱۱۳۶ - ه: که دیرم ر: که دور از شاهی د: داری از شاح دولت (الای سطر: دین و دوست)
- ۱۱۳۸ - ج: لکن از
- ۱۱۳۹ - ر: کو بگردست ه: ر: کان بگردست
- ۱۱۴۰ - د: چون چنانش (الای سطر: رین چنانش)
- ۱۱۴۱ - د: وزسی ر: ازسی بهر حوریزی.
- ۱۱۴۲ - د: بهادر نحمه
- ۱۱۴۳ - ر: به گزین نحمه باز گردی پس.
- ۱۱۴۴ - ه: آتشی گرم - آهنی سرد بایی.

- ۱۱۴۵ - ه وقت جدت کنم روانشانی ر بر تو هر دم کنم در انصافی
 ۱۱۴۶ - ر پست آید - سودمند آید.
 ۱۱۴۷ - د: در حاشیه ج، ه، این بیت را ندارد
 ۱۱۴۸ - ج، ه، این بیت را ندارد
 ۱۱۴۹ - ج، ه، این بیت را ندارد ر: چون زمین پیر تاج گردد میر
 ۱۱۵۲ - د با چسب گرمی - بعد از اندیشه باز دارد جواب ر: پاسخ دادن شاه بهرام گور ساما

ایرانیان ر

- ۱۱۵۴ - د، ه، ر گرچه کاتب بود چاب دست نده گوینده را.
 ۱۱۵۷ - ر: عیب مانند
 ۱۱۵۸ - ج، ه، من جدا دوستم و خود پرورد.
 ۱۱۶۰ - د: من بجرمی که رفت معدوم (ناله ای سطر: بجرمی نکرده) ه، من مبردی بکرده ر:

بجرمی که هست.

- ۱۱۶۱ - ج، د، ه، کان گر سنگ
 ۱۱۶۲ - ه که جدا
 ۱۱۶۳ - ج این بیت را ندارد.
 ۱۱۶۵ - ر بدنگوی بدشوئاس ر بدبود کور بدشوئاسد ج بدبود کوبه بدشوئاسد
 ۱۱۶۶ - ه، ر، هر که او در سرشت نگه است ج گفتن از بدشیدنش ر گفتن از بد
 شودش ز گفتن از شیدنش

- ۱۱۶۷ - د، ه، او خائب ر: از شکایت - در گذارید از آنچه
 ۱۱۶۸ - د بیک من گر اجل نگیرد ز گرتم را اجل نگیرد. ه، ر: بدیچ، رفت.
 ۱۱۶۹ - ج: بعد از این بیت عنوان «چند کلمه در حال خویش فرماید» دارد، د، ر عنوان ندارد
 ۱۱۷۱ - د در حاشیه آورده ز حقیقت
 ۱۱۷۳ - د کور بیدار بحث من ناری (ناله ای بحث هشتم) - کرم او بحث خوب بیداری (ناله ای

سطر: دادم از جواب بحث بیداری

- ۱۱۷۴ - ج، د، ه، روی در بوی درم.
 ۱۱۷۶ - د مصباح را علاج سازشوم ز حسنگار را علاج ساز.
 ۱۱۷۷ - د، ه، ر: در خطای کسی
 ۱۱۷۸ - ج با نمودار یص بهشم شد.
 ۱۱۷۹ - ج، د، آن خورم که ناند خورد
 ۱۱۸۰ - ه، ر: خربه کس ه، د، کنم خربه و من
 ۱۱۸۰ - ه، ر خربه کس ه، د، کنم خربه و من
 ۱۱۸۳ - د بکنم آنچه باشد آن آرام
 ۱۱۸۴ - ه، ر منک و مال ر بود من ر

- ۱۱۸۵ - ه: بنان برافزایم ز: برافزایم.
 ۱۱۸۶ - ز: آردوم در راه.
 ۱۱۸۷ - ج: آنچه بپسندد.
 ۱۱۸۸ - ج: موبدی پیر از میان د: گفت واپس: پیرتر موبدی بدان برحاست.
 ۱۱۸۹ - ز: مار از تو جدا موبدی - هم جدا شد و هم هر دمندی.
 ۱۱۹۰ - د: برای خوب سرشت ه: را خوب سرشت د: حرد آن برنگین مهر نوشت (مالای
 سطر: حردش برنگین دل نوشت). ه: برنگین دل سشت.
 ۱۱۹۱ - ج: شه توریبی هم شن هم تو شاهی ایر و هم توانشی بی د: سرشانی تو شاهی ایر
 و مه را
 ۱۱۹۳ - ه: رسده گشتاسپی ر: از نوادگیان بجز نو که ماند
 ۱۱۹۵ - د: نمره نو نوی (در حاشیه: موبه دل) ه: نوبه و نوی.
 ۱۱۹۷ - ر: ملک ر بی توانختاری.
 ۱۱۹۸ - ج: بر این نهند ه: همه بر لب زبان.
 ۱۱۹۹ - د: سنگدارین بدیم ر: در آن شدیم.
 ۱۲۰۱ - د: ووناییم از و و شکر او ر: ویرناییم روی از در او.
 ۱۲۰۲ - ه: کار د این عهد را ر: عهد د: کار د اندیشه را ر: عهد برون.
 ۱۲۰۳ - ه: شکند عهد و
 ۱۲۰۴ - ز: در نسخه (ر) بیت ۱۲۰۳ و ۱۲۰۵ مؤخر و مقدم آمده است.
 ۱۲۰۶ - ج: وگر چه پیر د: اگر چه شیر شماسست ر: اگر پیر شماسست.
 ۱۲۰۷ - ج: که یکی مری را.
 ۱۲۰۸ - ه: بر مدارای عسر ر: بر مدار او وینک حواهی
 ۱۲۰۹ - د: ب جنبید ر: بیت ۱۲۱۲ مدارای بیت آورده است.
 ۱۲۱۰ - ر: بیت را ندارد د: تاج و تاج آن تست شاهی نه.
 ۱۲۱۲ - ج: زهر که را پای و سر بر فرحت ه: هر که را پای بود
 ۱۲۱۵ - د: تنیده بر طاری
 ۱۲۱۶ - ز: رسید بر در ج: خواهد بار
 ۱۲۱۷ - د: پای مرد پیل
 ۱۲۱۸ - ه: ز: که ماند
 ۱۲۲۰ - د: ر: بدین گنه کاری.
 ۱۲۲۶ - د: ر: بدین گنه کاری
 ۱۲۲۷ - د: چو شیر زبان.
 ۱۲۲۸ - ج: کی بود محال ه: محالف راج
 ۱۲۳۰ - د: ه: آن دگر کسان.

- ۱۲۳۲ - حر بهیر معان (دلای کلمه پور معان) د. ه. ر. شاید داد.
- ۱۲۳۳ - د: کابچہ می گویم ر: راست کلری و راستی
- ۱۲۳۴ - ح لکر ر: راست پیمان
- ۱۲۳۵ - ر یں دمن آن کنم که رای شماست
- ۱۲۳۷ - ز. تاج سپہم در میان دوشیر او را بود ه. او را بود که هست.
- ۱۲۳۸ - د. ر نامداران دوشیر غریبه
- ۱۲۳۹ - د. ه. ز وحشی و نیز چنگ و حشم آلود
- ۱۲۴۱ - د. ر: در میان. و نره شیر
- ۱۲۴۲ - د. ه. مرق و برار ز' مرق تمام - کار دولت از و گرفت نظام ه. دغریب و
- ۱۲۴۵ - ه. نامه مهر خود نهاده برو تمام داده برو.
- ۱۲۴۶ - د. ه. ر. پرستندگان خوش سپرد د. چنانچه باید برد
- ۱۲۴۹ - ح: گشت هر يك
- ۱۲۵۲ - د. کازدها را کند تیر شکار.
- ۱۲۵۴ - ز. سرور را برد پای سنور
- ۱۲۵۵ - و بدون بودیم - آتش کشته بر پیرورم / د. آشی کشته
- ۱۲۵۷ - د. بیک یں شیر حاجتی ه. کاکھی آن. ه. ر. کاکھی می دهد رشیر و رگرگ
- ۱۲۵۸ - د. مار گفتند شرط شاهشاه
- ۱۲۵۹ - ه. یلب سخن برشوده / د. يك سخن باشیند.
- ۱۲۶۰ - ز' نعمت پرست.
- ۱۲۶۱ - ه. تحت و تاج ز' گفت از این ج. که از و کام شیر
- ۱۲۶۲ - ر. باشوم کشته
- ۱۲۶۴ - ح. د. ه. مع و نظام
- ۱۲۶۵ - ج. این بیت را ندارد
- ۱۲۶۶ - ح. بر کشدم دست.
- ۱۲۶۷ - ج. د. ه. حسروان و تاجوران ه. که سر.
- ۱۲۶۸ - د. ه. ر. حلاوتی ز. دان صفت شد که تو خردندی.
- ۱۲۷۳ - ج. ج. گر شود ه. گر شود نیز کشته ر. گر ترسد.
- ۱۲۷۴ - ج. این بیت را ندارد ز. در کنند - از ولایت
- ۱۲۷۵ - ج. این بیت را ندارد.
- ۱۲۷۶ - ج. شرط نصه ر. بگرد ر. برار
- ۱۲۷۷ - د. رور مرغا هو در لور آید
- ۱۲۷۷ - ه. تاج بردن بهرام از میان دوشیر و پیدشاهی نشین او ر: - و بر سبب نشین
- ۱۲۷۸ - د. ر. صحت از عاج

- ۱۲۷۹ - ه. کار دنان و کار فرمانان - قوی نمان.
- ۱۲۸۲ - ج. شیر ماسیر تر
- ۱۲۸۳ - ج. ه. شیر دگری چنانک بود.
- ۱۲۸۴ - ج. در میان شیر سیاه د. در میان دو شیر سیاه.
- ۱۲۸۵ - د. آن به آواز طشت رسته رمیع (بالای سطر مده باو بطشت رسته رمیع) وین سبب نهی
نه سک پنچ بالای سطر (نه بطشت نهی بطشت و پنچ) ه. به به آواز تست رسته رمیع
- ۱۲۸۶ - د. این دو شیر ه. د. دو ازدها
- ۱۲۸۸ - د. و گکیشان.
- ۱۲۸۹ - ز. کس در آماجگه.
- ۱۲۹۰ - ز. سوی شیر آید از محبت.
- ۱۲۹۲ - ه. د. سوی شیر آمد از کمین گه دشت و سوی شیر آمد از سیاه دشت.
- ۱۲۹۳ - ج. برادر و دشت ه. که بر آن دشت.
- ۱۲۹۵ - ه. د. ج. ربال
- ۱۲۹۶ - ز. ربون بودی - چون بودی.
- ۱۲۹۹ - ج. این بیت را ندارد د. در حاشیه آورده.
- ۱۳۰۰ - ج. ر. دشه در دست.
- ۱۳۰۲ - د. شه بهیدارشان ه. چورای آورد - بر پر پای آورد د. ز. سر هر دو بریو.
- ۱۳۰۲ - ج. سرشار پاره نکرد ه. از دهان شیران بره
- ۱۳۰۵ - ه. عوان: بر تحت شستن بهرام ز: یادنامهی شستن بهرام بجای پدر
- ۱۳۰۶ - د. ز: طالع و تحت ه. طالع تحت پادشاهی.
- ۱۳۰۷ - ج. این بیت را ندارد.
- ۱۳۰۸ - ه. د. اسدی بود کرده طالع ز: طالعی پایدار و ج. پایدار ثبت تحت.
- ۱۳۱۰ - ج. گشت چور
- ۱۳۱۳ - ه. چون باین ر. شاه بینک حصال.
- ۱۳۱۵ - ج. رحد و شمار
- ۱۳۱۶ - ج. بیعت بهتر و سپاهی
- ۱۳۱۷ - ه. د. چونکه دهد.
- ۱۳۲۰ - ز: همچنان هر کس
- ۱۳۲۱ - د. بر آسمان.
- ۱۳۲۲ - د. رعدال تازه (بالای کلمه رعدال تازه).
- ۱۳۲۳ - ز: حن حاده
- ۱۳۲۴ - ه. د. بر حنا حوام
- ۱۳۲۶ - ج. ز. دانم آن

- ۱۲۲۹ - ج. بیست را بداند
 ۱۲۳۰ - ج. نهم - ه. ر: راست خانه شوید ج. راست خانه روید.
 ۱۲۳۱ - ر: رستگاری در راستی یابید.
 ۱۲۳۲ - ه. گزینید که خواهد جست ر. که باید جست
 ۱۲۳۳ - ج. چون برآسودم ر: برآسایم - بگنایم ج: عدل بگشودم
 ۱۲۳۴ - ج. ظلم را داد و
 ۱۲۳۵ - ج. بیست را بداند و د: در حاشیه آورده
 ۱۲۳۶ - ج. این بیست را ندارد و بر خدای
 ۱۲۳۷ - ج. این بیست را ندارد.
 ۱۲۳۸ - د: رمن قزول از است چرخ کبوتر ج. بر جمعگان دهر و رنگان را ز ما مان و درود
 ه. از من قزول
 ۱۲۳۹ - د. با اس (بالای مهر رمن مان) ه. رمن مان و مید ر پیش بر اندیشه دار بر حفتگان
 دهر بویید.
 ۱۲۴۰ - ج: آتک از این شاد
 ۱۲۴۱ - ۱۲۴۰ - ه. ز: شکر کر.
 ۱۲۴۲ - ه. استواری بر اسنواران.
 ۱۲۴۳ - د. عوای عادت شاه بهرام که در پادشاهی چگونگی بود ه. صفت داد و رهنش بهرام ر
 بین بهرام گور در پادشاهی
 ۱۲۴۴ - ه. بخت هشت پایه
 ۱۲۴۵ - ه. چینی بر تنش ز میان طوایف ه. بر رسم طرار
 ۱۲۴۸ - د. دروم ناح ستان ر: این بیست را ندارد د. ورکویی
 ۱۲۵۰ - ز: عدل را پ و سر پند آمد.
 ۱۲۵۱ - و. گاو ناز آمده گشت ریدم
 ۱۲۵۵ - ج. مسکه های درم فرو گرفت و سنگ بر درم.
 ۱۲۵۶ - ج. ه. ر. بر وند در ست
 ۱۲۵۷ - ج. بیست ۱۲۵۷ تا بیست ۱۲۶۹ را بداند ر: پادشاهان دهر طرفی
 ۱۲۵۸ - د. کشور لوی - بر در لوی ج: د. ه. ر. رحمت کشور مسجده مورخ ۱۰۶۲ رحمت کشور
 ۱۲۵۹ - د. ه. قلعه را با کلبه سپردند.
 ۱۲۶۱ - ه. کار ملک بر مساحت ر. چو با کار ه. بصر و ده بواخت ر. بصر مایه بواخت.
 ۱۲۶۲ - ه. این بیست فقط در مسجده (ه) آمده.
 ۱۲۶۴ - ر. ر. همیشه
 ۱۲۶۶ - ر. بر جهان دانش

- ۱۳۶۸ - د: صد بکشتی
- ۱۳۷۱ - د: غیر حور در عیش خویش ر حویشتی ر بقلد خوش . عیش را در زمانه کش می‌داشت.
- ۱۳۷۲ - ج: ه: ملك بی بکته را.
- ۱۳۷۳ - ج: وان دگر هفته عشق مازی ر: کارسازی کرد.
- ۱۳۷۴ - د: این بیت را بدلود.
- ۱۳۷۹ - ر: او جهان را بخوشدلی د: ز: داد برداد حرمی می‌کرد
- ۱۳۸۰ - ه: عادت تغ
- ۱۳۸۱ - ج: ین بیت را ندارد د: در حاشیه آورده ر: آوریده جهان
- ۱۳۸۲ - ج: ملک از لو - که جو حورشید ه: که حورشید پی
- ۱۳۸۳ - د: مردمانش زعره نعمت و مال (بالای سطر: مردمان از غرور) ز: در غرور.
- ۱۳۸۶ - ج: از فراخی شود د: لبت ز آهن و.
- ۱۳۸۶ - ه: عنوان ندارد. صفت تنگی که در عهد بهرم بود و سوازش بهرام رعایا را ر: صفت تنگسال و سوازش بهرام رعیت را.
- ۱۳۸۷ - د: بر برست و رشاح ر: در جهان فراخ د: عنوان دارد. فراخ شدن تنگی سال از عدل شاه بهرام ج: عنوان دارد تنگ شدن فراخ سال از عدل بهرام
- ۱۳۸۹ - ر: تنگ شدن جهان در آن تنگی ج: یفت نال غم سبک سگی د: عزت از سبک
- ۱۳۹۱ - ر: حور و گه مردار
- ۱۳۹۲ - ر: برگشادار مند.
- ۱۳۹۳ - ج: کاندس و از دحیر.
- ۱۳۹۶ - ج: آنچه از اندر د: رنج از انبار - وقت نهار (بالای کلمه . وقت ببار).
- ۱۳۹۷ - ر: رمی حوردی.
- ۱۳۹۹ - ز: شترانش.
- ۱۴۰۰ - ر: چاره کار. ه: بی سم و کشت ه: و: حزان
- ۱۴۰۲ - ز: وز چنان پیشه.
- ۱۴۰۳ - ج: حنی جهان رنگی د: که آن رنگی (بالای کلمه . که لوی) ر: که او رنگی بود.
- ۱۴۰۷ - ج: تنگیت قدرت.
- ۱۴۰۸ - د: اگر چه گوشم.
- ۱۴۰۹ - ز: برات فیروزی ج: نویی آنک از برای د: ار برای پیروزی (بالای کلمه برات).
- ۱۴۱۰ - ز: یکی ز جانوران.
- ۱۴۱۱ - ز: جرع چه سود مر.
- ۱۴۱۳ - ج: و پادشاهی.
- ۱۴۱۵ - ج: چار مالت کنون نعمت مشور د: چار ساله شده شد

- ۱۴۱۶ - ج: کس شصدم چهار سال.
 ۱۴۱۷ - د: فرح آن شاه که او ج از رعیت خود باز ه مرگ را دارد.
 ۱۴۱۸ - ج: دهر بی طرح بود.
 ۱۴۱۹ - ز: در خلایق ه مانده کوه ر به دشت عدد و نه کوه.
 ۱۴۲۰ - ج: که تری ه، ر سپهان.
 ۱۴۲۱ - ج: د: ه شخصی از ری.
 ۱۴۲۲ - ر: عهده بوری اوست بر من بست.
 ۱۴۲۳ - ه: دهر ما محل شاح تو باشد.
 ۱۴۲۵ - ج: این بیت را ندارد ه، ز: حلق چون نگ.
 ۱۴۲۲ - ج: این بیت را ندارد ز: حلقی از و خنود.
 ۱۴۳۳ - ج: و د: ر این سار ندارد ر: یونگری دروش بالای سطر ر: وانگر و دروش.
 ۱۴۳۴ - ج: ز: ه این بیت را ندارد د: در حاشیه آورده.
 ۱۴۳۵ - ج: این بیت را ندارد.
 ۱۴۳۶ - ج: این بیت را ندارد ر: نیمه کسب و نیمه می خورد.
 ۱۴۳۷ - ج: این بیت را ندارد.
 ۱۴۳۸ - ج: این بیت را ندارد.
 ۱۴۳۹ - ه: گرد کرد مولد هر شهری ^{باز} داد هر شعله از آن.
 ۱۴۴۰ - ج: رحمت کنش باشد که خوش باشد.
 ۱۴۴۱ - ر: که در لور هر ه.
 ۱۴۴۲ - د: دیوان دارد: چشم گرفتن شاه بهرام در شکار از کنیرک چینی ه: حکایت بهرام گور در شکارگاه یا کنیرک چینی ز: داستان شاه بهرام گور یا کنیرک چینی.
 ۱۴۴۲ - ج: شاه پشاور شد شکار پسند.
 ۱۴۴۴ - د: شور می کرد بالای سطر شیر می کشت و گور می انداخت.
 ۱۴۴۵ - د: ه: و قوس باشد ه: گشته مشری.
 ۱۴۴۶ - ج: این سار ندارد.
 ۱۴۴۷ - ر: مشری بهص.
 ۱۴۴۸ - ج: دستش از د: ه: حالی و نیز.
 ۱۴۴۹ - ج: در دهن.
 ۱۴۵۰ - ز: چون بود در گور.
 ۱۴۵۱ - ج: ز: به جمع شه.
 ۱۴۵۴ - د: در حاشیه آورده ر: شاح شد گرم در هکدن.
 ۱۴۵۳ - ج: د: ه: ر: برسی بکشتش بر حیم درشت ر: د: می کرد هر که ر: می کشت می ر: سحبه
 مورخ ۷۱۴ است.

- ۱۴۵۴ - ج: واٹ از لو ه. آٹ از لو
 ۱۴۵۹ - ر: برقص چانک ری.
 ۱۴۶۰ - ج: این بیت را ندارد از هواسر را
 ۱۴۶۳ - د: ه. ز: از بانان د تنگ کرد ز شاه پرگور کرد سمند
 ۱۴۶۴ - ز: شیرکمن.
 ۱۴۶۵ - د: در نیم چرخ شصت ر: نیم بخش دست نهاد د: شصت گشا.
 ۱۴۶۶ - د: ه. ز: بر کتل گاه ر: گور رد تیرش.
 ۱۴۶۹ - ز: تنگ چشم مایاری
 ۱۴۷۱ - ج: د: کر صفت مرون آید
 ۱۴۷۲ - ه. چون بازم - از سرش.
 ۱۴۷۳ - ز: زن گراف گوی.
 ۱۴۷۵ - ر: گفت حواهم که رخ د: سر آن گور
 ۱۴۷۷ - ر: گور ر: مهره در مکنک - گور محوش.
 ۱۴۷۸ - ز: آن گروه برون
 ۱۴۷۹ - د: ه. گوش و سم را بیکدگر ر: سم و گوشش د: ه. ر: در دوح.
 ۱۴۸۰ - د: در حاشیه آورده ز: چون سر او سم او - بشر اشم در آمد
 ۱۴۸۳ - ر: هر چه نعیم کرده باشد. ج: ه. د: گرچه دشوار شد شاید کرد
 ۱۴۸۴ - ج: د: ه. در سم گور.
 ۱۴۸۵ - ج: شاه را کین شید صحت آمد د: شاه را این شید.
 ۱۴۸۶ - ج: در بر آن میه
 ۱۴۸۸ - ج: بی بیت را ندارد د: جرسکی ر.
 ۱۴۸۹ - ج: گفت اگر ما منش - گور کتم د: گفت ارماتم بن
 ۱۴۹۰ - د: ز: چو از جنس هم بردن.
 ۱۴۹۱ - د: سهناک چو گورگ.
 ۱۴۹۲ - د: ر: حویث بر از د: بی کنیک ماز
 ۱۴۹۳ - د: دروری عقل سراسست ر: روی عدلی رواست.
 ۱۴۹۶ - ج: گفتش ای دیند.
 ۱۵۰۱ - د: شاه رگرمی سیاسی فرمود
 ۱۵۰۲ - ر: شاه را نکستم بفریب
 ۱۵۰۳ - . گرمی که شاه ازین شد شادج گرم بر آن گشته شاه
 ۱۵۰۴ - ه. گرم بود تنگدل ج: ور بود تنگدل ز: ایمنی باشم
 ۱۵۰۵ - د: نور پورش رهی
 ۱۵۰۶ - ج: روزی آید و گرچه ه: روزی آید و گرچه د: کاینچه کردی.

- ۱۵۰۷ - ج گفت و عقد.
- ۱۵۰۸ - د: هزار: هر یکی روز: ز: زهرج او بیست.
- ۱۵۱۰ - ر: گشت دربار روزگار میر
- ۱۵۱۱ - ج: کار من کن که من ر که من درین کارم.
- ۱۵۱۲ - د: د: ز: من خود آن چاره‌ها
- ۱۵۱۲ - ج: رست آن
- ۵۱۵ - گفت و ر
- ۵۱۶ - ج: برتر آمد
- ۱۵۱۸ - ر: کوشکی رست برکننده.
- ۵۲۱ - ر: یادگوساله.
- ۱۵۲۴ - ج: مهر گوساله کنش بود بیمار
- ۱۵۲۷ - ج: د: ر که یکی گاو گشت شش ماهه نسخه مورخ ۷۶۲ را من قرار دادیم.
- ۱۵۲۹ - ه: هیچ ریحی بیامش
- ۱۵۳۰ - ج: گرچه در گور برست را ندارد ج: بعد ریس بیت عدوان دارد مهمانی ساجس
- سر هگ شاه بهرم گور د: د: ر: عنوان ندارد
- ۱۵۳۲ - د: ر: گفت این بلد را چ: پیار بهوش
- ۱۵۳۴ - ر: و آنچه ماند رشمع و لعن شراب
- ۱۵۳۵ - د: ه: چو هوسه خور شراب و کتابه
- ۱۵۳۶ - ر: نه چو آمد
- ۱۵۳۷ - د: دل پذیری کن بالای کلمه جر پذیری
- ۱۵۳۸ - ج: طمع آزاد و ملرکش ه: طبعی آزاد
- ۱۵۴۰ - د: گاه شیرش دهیم (بالای کلمه: گاه شهیدش دهیم).
- ۱۵۴۱ - د: ه: سودمند شود
- ۱۵۴۲ - ز: مرد سر هگ ماند دانه بخای - که چانش
- ۱۵۴۴ - ر: از نهدی خوب پاک سرم
- ۱۵۴۶ - ر: رنن ساه بهرام به مهمانی سر هگ ر: رنن شاه بهرام به مهمانی سر هگ و هر نمود
- ر: لارام جنگی ه: عنوان ندارد ج: تا که آید مصیبت بهرام.
- ۱۵۴۷ - ه: شکار صحراد.
- ۱۵۴۸ - ج: تا چگونه صدی
- ۱۵۴۹ - ج: چون بر آن ره گذشت
- ۱۵۵۲ - ج: چنان سود عتاب د: چنین شید عتاب
- ۱۵۵۴ - ه: جرعه ریاده تست
- ۱۵۵۶ - ج: نه مکلف

- ۱۵۵۷ - د: سردر آرد بدین درجه تنگ ج: سر برگ چهار.
- ۱۵۵۸ - ر: خانه پرکشید سر تا ماه.
- ۱۵۵۹ - د: د: حلد مولا.
- ۱۵۶۰ - ر: ستاره بر سر او.
- ۱۵۶۲ - د: ینه پاک.
- ۱۵۶۵ - د: د: ز: چون بهشت آراست.
- ۱۵۶۷ - ج: کموت رومی و طروت چین.
- ۱۵۶۸ - د: گشاده گردد مغز. گشاده د: و مغز.
- ۱۵۶۹ - ج: ریه حگی حرام د: ریه حگی حرام ر: همه در پای است شاه فکک - بر سر آن تار
- گوهر چند
- ۱۵۷۱ - ج: د: د: ر: رخ خورق - فرش افکند.
- ۱۵۷۲ - ج: د: د: ه: میان آمد آنچه باید کرد د: میان آنچه می باید کرد ز: شرب مرد.
- ۱۵۷۳ - ه: نرم شاهی ساخت ج: پی روان کرد.
- ۱۵۷۴ - ج: پی بیت را ندارد.
- ۱۵۷۵ - ج: جاگفت س: خوش است و نرم فراح.
- ۱۵۷۶ - ج: ه: ه: کن پی ه: طای بند و ه: شود نمکند ر: که هر بر سرش رود.
- ۱۵۷۷ - ر: از پی شصت سال.
- ۱۵۷۹ - ر: از من این طره.
- ۱۵۸۰ - ر: دختری چون ماه.
- ۱۵۸۲ - ه: شصت پایش ر: چنان برد برد سب.
- ۱۵۸۲ - ج: چو گاو چون ز: گاه آنگه چو گاو.
- ۱۵۸۴ - ج: از زمین بر رویه ش.
- ۱۵۸۶ - ج: این بیت را ندارد ه: ز: سر انگشت را ندان سفت.
- ۱۵۸۷ - د: گر بود زیور باشد (بالای کلمه "هون باشد) ز: نبود و در زیور باشد.
- ۱۵۹۰ - ج: دقت از پیش - حکایت حریفش.
- ۱۵۹۱ - د: کار ساخته بود (بالای کلمه - نیز ساخته بود).
- ۱۵۹۲ - ج: بر سر حتاب کشید.
- ۱۵۹۵ - ر: لاله را سر و بوستانی داد.
- ۱۵۹۶ - ج: دو برآموده.
- ۱۵۹۷ - ج: کرد چون جان عاشقان.
- ۱۵۹۸ - ج: تاج عبر بهاده - کشیده ناب.
- ۱۵۹۹ - ج: این بیت را ندارد.
- ۱۶۰۰ - ر: هر دو بر یک طرف ستاده بیچنگ.

- ۱۶۰۱ - ح: سیره حال
 ۱۶۰۲ - ج: بجز غش از دانه‌های
 ۱۶۰۳ - ج: چون بر صحن
 ۱۶۰۵ - ه: از آنچه باید دانست
 ۱۶۰۷ - د: بردگوار
 ۱۶۰۸ - د: ر: پایه بر پایه بردودند نام ه: پایه بر پایه بردواند نام
 ۱۶۰۹ - ه: یسناره پای
 ۱۶۱۰ - ج: بود در یافت
 ۱۶۱۲ - ه: کایچه من ه: ر: پیش شه شته یی
 ۱۶۱۳ - ه: از روئین برد
 ۱۶۱۴ - ج: شاه گفتا به رورمندی
 ۱۶۱۶ - د: در ترازوی خویش صحتی
 ۱۶۱۷ - ه: مراد سم اندام
 ۱۶۱۹ - ج: بر بیارم نام ه: بر ببرد نام
 ۱۶۲۰ - ز: چون ردی - باید برد د: شاید برد
 ۱۶۲۱ - ح: عنوان دندرد: دیس شاه مهر کت کنیر: ﴿﴾ و باز شناختن د: دیدن شاه بهرام کنیر: را و
 شناختن ورن کردن ه: ر: عنوان ندارد
 ۱۶۲۲ - ه: ر: باز کرد چه دید ه: اشک برمه و: اشک برمه نشانده
 ۱۶۲۴ - د: مایری خود بالای کلمه: تا پری رح
 ۱۶۲۵ - د: گفته گر
 ۱۶۲۷ - ج: ر: این بیت را ندارد
 ۱۶۲۸ - ج: ر: این بیت را ندارد
 ۱۶۳۰ - ج: بنامه هیچ ر: کوه هم را در آورد
 ۱۶۳۲ - ج: در حقیق - آن سم گود را ر: با سم صحت او بدوحت
 ۱۶۳۳ - ه: ر: درین ج: بر زمین
 ۱۶۳۴ - ج: در آن شد صورت
 ۱۶۳۶ - د: ه: هم آمد ج: د: ه: که لژدهای سپهر
 ۱۶۳۷ - د: ه: ز: آن سخن
 ۱۶۳۹ - د: چن باور بار: مهرهایی چنین
 ۱۶۴۰ - د: این بیت را ندارد ج: بر آن نظری - کاید از جسم او چنین گهیری
 ۱۶۴۱ - ج: د: حفاظ آن
 ۱۶۴۲ - د: ه: یکی ه: بر یکی بر عوص ز: هر یکی
 ۱۶۴۴ - د: هم باوداد (بالای کلمه: ری باوداد

- ۱۶۴۵ - ز: شد سوی شاه.
 ۱۶۴۶ - ج: مردمان را.
 ۱۶۴۹ - ج: شهره شد نام.
 ۱۶۵۰ - ج: دشمنانش بگوشه شد.
 ۱۶۵۱ - د: برسی نام.
 ۱۶۵۲ - ج: نسل از نسل.
 ۱۶۵۳ - ج: این بیت را ندارد.
 ۱۶۵۵ - ج: سه پسر داشت او که هر پسری ر داشت بود.
 ۱۶۵۶ - د: ه: آنچه مد بود.
 ۱۶۵۷ - ر: رای شناس - پارس را پیش نبود
 ۱۶۵۹ - ج: د: ه: این بیت را ندارد.
 ۱۶۶۰ - ج: د: ه: این بیت را ندارد.
 ۱۶۶۱ - ز: آن دگر - باز خواه: باغ خواه
 ۱۶۶۲ - د: وان سه دیگر.
 ۱۶۶۳ - ر: شه ندیشانی.
 ۱۶۶۵ - ج: بزم فروز ز بکار خود نجیب و درور
 ۱۶۷۷ - ج: و آنچه بود
 ۱۶۶۸ - ج: گفت هر که - دین بدینار و ای در بفا که داد نفع بهجام
 ۱۶۶۹ - د: ه: ز: حاصلش باد و حور دیش: ه: داده ست.
 ۱۶۷۱ - د: حان حلقان ز: از چین.
 ۱۶۷۳ - ج: د: ه: این بیت را ندارد.
 ۱۶۷۴ - ه: گذشت آمد.
 ۱۶۷۵ - د: این بیت را در حاشیه آورده.
 ۱۶۷۷ - ج: و آنچه بودند
 ۱۶۷۸ - د: هر یکی در وردهای نوره (بالای سطر: در بهنهای).
 ۱۶۷۹ - ج: چاره ملک و ملک خود کرده ه: چاره ساز و ملک.
 ۱۶۸۱ - د: یا حرام ر سبت بحرام.
 ۱۶۸۲ - ر: ورده بدش کنیم.
 ۱۶۸۳ - ج: کاتبی زانکه ز: تواند خواند د: این سخن پیش شاه ملک رساند.
 ۱۶۸۵ - ز: با چنین حربه.
 ۱۶۸۶ - ر: ه: در جهان گرم شد.
 ۱۶۸۷ - ج: ز: سراو ه: از در او.
 ۱۶۸۸ - ه: رساند پیل و درود.

- ۱۶۸۹ - ج پای دره نو نوح داری و تحب ه نه تاج ماند
 ۱۶۹۰ - ر: جان جانب
 ۱۶۹۱ - ج برود و خانه نشسته
 ۱۶۹۲ - ر: دشمن بخورده
 ۱۶۹۳ - ر: آنچه از حصص پسته
 ۱۶۹۴ - د: روروش ترکار روی سطر شکار
 ۱۶۹۵ - ج رصیده
 ۱۶۹۶ - ه کورشه ایس است و قارغ حال
 ۱۶۹۷ - د: ه: حوار دیگر
 ۱۶۹۸ - د: ه: ح: هر یکی دیده و آورده ده ز بر زمین ازدها - براسه
 ۱۶۹۹ - ج: جو نار یکده ده ه: ر: از یکی بدانه
 ۱۷۰۰ - ز: مهر بهاد مهر سازی ج: ه: ر: حقه بازی کرد
 ۱۷۰۲ - ج: خوش کرده ز: عنوان دلورده: ششون کردن شاه بهرام برخاقان و طفر یافتن
 ۱۷۰۴ - د: ه: ز: کرد با چشم ه:
 ۱۷۰۶ - ج: گفتی آن ر گفتا ده ز: سوسو می دوید ه: می روید
 ۱۷۰۷ - ج: وگر چه هیچ
 ۱۷۰۸ - ج: چشم روش - همجو ررحم ز: چون حنی سر گرفته
 ۱۷۱۰ - د: در حاشیه آورده
 ۱۷۱۲ - ج: دشمنان می گفند
 ۱۷۱۳ - ج: تیر پید و رحم آبجایی ز: رحم برجا و تیر برجا نه
 ۱۷۱۵ - د: ریت فرسنگ ز: گرد سندان لو نباشد درنگ
 ۱۷۱۶ - ج: او چو ابوی ج: دشب از او کوه و کوه شد چون ه شد دست ز: کوه شد از دست
 ۱۷۱۷ - ج: که ریل برم گشت ازو چو حمیر د: بچون چو حمیر ز: بچون چو حمیر
 ۱۷۱۸ - د: ه: بر تن هر که
 ۱۷۲۰ - ز: مصرعها را ملحق مقدم آورده ر: خون باشد - خون باشد ه: بیع طشت
 ۱۷۲۱ - د: ر: از سی بون که ریخت خسرو گرد
 ۱۷۲۲ - ر: ورسی تن ج: ره ره صغر و ره قلی ه: و ره نه
 ۱۷۲۳ - د: تیره کرده زبان تیغ ج: کازدها را رید سار برو
 ۱۷۲۷ - ج: گزینحویف
 ۱۷۲۸ - ج: تیر از بی سان ز: شاید از حصص او ه: ارسال
 ۱۷۲۹ - د: برده او ه: رحم دیده در فو ز: و رچام رحم سحر برده او
 ۱۷۳۰ - ج: در بهانه کار و گزیر
 ۱۷۳۱ - ج: آتش شه

- ۱۷۲۲ - ز: بیره می رند و تیر .
- ۱۷۲۳ - ه: بو . پشن .
- ۱۷۲۴ - ز: میووری .
- ۱۷۲۵ - ز: ننه رازجای .
- ۱۷۲۶ - د: حمله بودند و : حمله دادند پشت داد پشت .
- ۱۷۲۷ - ه: برظفر .
- ۱۷۲۸ - ج: قلب در سینه .
- ۱۷۲۹ - ه: رمور و رخاگ ده ز کشت او .
- ۱۷۳۱ - د: تیر چون مار و لاسب شده ج: مار لو بر مس شده .
- ۱۷۳۲ - ج: ترک تلزو دشته ه: گرد و گریز .
- ۱۷۴۴ - ج: شده رعیت سار .
- ۱۷۴۵ - ه: برجهان کرده تار .
- ۱۷۴۶ - ه: ز: در حور فتنش .
- ۱۷۴۷ - د: فارسی فرهنگ .
- ۱۷۴۹ - ج: شاه فرهنگ دلو .
- ۱۷۵۰ - ج: از عنایت ز: هزار اشتر .
- ۱۷۵۲ - ج: د: حریقه خویش .
- د: عتاب کردن شاه بهرام بالشکر - ه: سوژنش کردن بهرام لشکر کشان را ر: نکوهش کردن بهرام برانان را .
- ۱۷۵۴ - ج: تاج محشی و نامداری .
- ۱۷۵۶ - د: گفت ای میر و مهنزان ه: ز: کاری میر و مهنزان .
- ۱۷۵۷ - ر: یی نشده .
- ۱۷۵۸ - ر: کو بوقت برد ج: مردی کو .
- ۱۷۶۰ - ج: این یسا را ندارد .
- ۱۷۶۱ - ج: این بیت را ندارد ر: بگاہ گوید .
- ۱۷۶۲ - ه: تا که دیدم .
- ۱۷۶۳ - ج: کایرجی هنرم - گهرم ز: آن زند لای .
- ۱۷۶۴ - د: این را کوان و آن ز: رگبو - وان نگفتی هزیر و این د: وان بکینه .
- ۱۷۶۵ - ج: چونکه کاری نهاد کاری ه: چون که کار بود کاری ز: چونکه هنگام بود کاری ز: چونکه هنگام بود کاری .
- ۱۷۶۶ - د: این بیت را ندارد ج: با همه این سب که نیست - بکم باز هیچ .
- ۱۷۶۷ - د: خوشتر آنست که هر ج: گویند اهنون که .
- ۱۷۶۸ - ج: او چنین سرکشی باشد د: در چنان شه کسی .

- ۱۷۶۹ - ز: گرچه می‌می‌خورم ج که غم کار همگنان محورم.
 ۱۷۷۰ - ه: از لب حور ج تیغ از جوی
 ۱۷۷۳ - ه: عصم را سدد.
 ۱۷۷۵ - ج: شیر در وقت حشم
 ۱۷۷۶ - د: هست بی‌حیر باشد - باشد
 ۱۷۷۹ - ه: چون نفس را
 ۱۷۸۳ - ز: یکی پی علف د رحمت چسی بگر.
 ۱۷۸۴ - ج: پاسبانی ز خوش محبت
 ۱۷۸۵ - ج: شیر بر در پرش
 ۱۷۸۶ - ج: داستان خود ز داستان تمام بگفت.
 ۱۷۸۷ - د: پاسخ عاجز به
 ۱۷۸۹ - ه: قن کردست - کردید
 ۱۷۹۰ - ر: بر فرق تو.
 ۱۷۹۲ - ج: این همه را ندارد
 ۱۷۹۳ - ج: مصرع‌های را مؤخر مقدم آمده جمع هیچکس جز نو تاجور.
 ۱۷۹۴ - ه: ز ساه ز آنچه دسیم با رحمت شاه [ج: در سید و سیه ز سید و سیه
 ۱۷۹۵ - د: زدها را سوخت - دوحه
 ۱۷۹۶ - د: شیر بگداور گور بحجیر [ه: شیر بگداور گور بحجیر ز: شیر بگداور کان و بحجیر
 ۱۷۹۷ - ج: کیست آنکه وقت ح: سحر او نیست ر: گردن کرگدن کشد.
 ۱۷۹۸ - ج: هدف بهان د: هدف رهن پستگ (بالای سطر رخام پستگ) ه: هدف رمال
 ۱۷۹۹ - ر: گه سها سها
 ۱۸۰۱ - ج: کر هر
 ۱۸۰۲ - ر: کمر می‌صدهار
 ۱۸۰۳ - ر: مهر ناکینه
 ۱۸۰۴ - ج: ه: ر: گریز آورد هر کسی.
 ۱۸۰۵ - ر: بجدین مرد ج: د: ه: کس بخواهد کرد
 ۱۸۰۷ - ج: این بیت را ندارد
 ۱۸۰۸ - ج: سخته بر هر سری چون در طالعش در تیغ بر هر سری
 ۱۸۰۹ - ه: چون دیگ
 ۱۸۱۰ - د: مهر مار.
 ۱۸۱۱ - ج: ز هر تنی گو ز: استخوانش چو مفر بگذازد
 ۱۸۱۲ - د: هر که بر تیغ ز: هر که با تیغ
 ۱۸۱۳ - ز: مستی او کمال

- ۱۸۱۹ - ج: ده هـ. این بیت را ندارد.
 ۱۸۲۰ - ج: که این سخن د: کار داناان که این.
 ۱۸۲۱ - ر: شاه ستر.
 ۱۸۲۲ - ج: گرو چه پیشی بود.
 ۱۸۲۳ - هـ: بر سر او - انصر او.
 ۱۸۲۵ - ر: سرو از سید.
 ۱۸۲۶ - ج: ر: تو دارم.
 ۱۸۲۸ - ز: مدتی شد که از خردندی
 ۱۸۳۰ - د: تاجه شوم ر: سوی حاه شوم
 ۱۸۳۲ - د: سرنگردانم از پرستشگاه ز: از پرستش گاه.
 ۱۸۳۳ - ر: مصری، عربی، ععانی
 ۱۸۳۸ - ر: گذار کوه.
 ۱۸۴۰ - ج: ه: حد و قیاس د: فروش لعل ز: فروش بل
 ۱۸۴۲ - ر: بر سرین واحت کر شه دید از پس تا عس بدو بخشید د: داد تاجی کر آن رخس

حنید

- ۱۸۴۴ - ز: این بیت را ندارد د: هـ، ج: کرده و داد
 ۱۸۴۵ - ج: پس شدیر ز: این بیت را ندارد د: هـ. کار هر یک.
 ۱۸۴۶ - هـ: و می بردست.
 ۱۸۴۷ - د: ر: پیشی یاد.
 ۱۸۴۸ - ج: ملک اورنگ همت هـ: ملک ازنگ ز: ملک رور شک همت.
 ۱۸۴۹ - د: خوب برشت.
 ۱۸۵۰ - د: (در حاشیه) دیگش.
 ۱۸۵۴ - ج: د: نا حزینه.
 ۱۸۵۵ - ج: حص و دینار و گنج و گوهر.
 ۱۸۵۷ - ج: دم نرد نفس.
 ۱۸۶۰ - ج: سهی سرورفت ر: سوی هندستان.
 ۱۸۶۳ - د: ر: نه کرد سقلاب ج: چون که پیغام کرد و سقلاب.
 ۱۸۶۴ - د: ر: چون ر کشور گشای ج: چو ز در سیم.
 ۱۸۶۵ - د: ر: خوش و جوانی
 د: صفت مجلس نشستن شاه بهرام گور هـ: صفت جشن بهرام گور و بنا کردن همت گند
 ز: صفت جشن گاه شاه بهرام و بنا کردن همت گند
 ۱۸۶۶ - هـ: از نور صبح د: آسمان برگشاده.
 ۱۸۶۷ - ز: حاک آن روز و آبخان ورور.

- ۱۸۶۸ - ج ' شد محوی .
 ۱۸۶۹ - ر . شمع و قدین داستان (در حاشیه . بوسان)
 ۱۸۷۰ - ج . سلا رابع - برع
 ۱۸۷۲ - د ' حدوی شب (بالای کلبه . ص)
 ۱۸۷۳ - ح ' یزیت را اندود ر : باع چون سل (س از نسخه مورخ ۷۶۲ است).
 ۱۸۷۶ - ح . جسم را سفت و چشمه ها می بست.
 ۱۸۷۸ - ج ' در کشیده نکوش
 ۱۸۷۹ - د ' ه یوسبر کرده ز ' پوستی کنده.
 ۱۸۸۰ - ح ' وحشی بر کشیده
 ۱۸۸۱ - ح ' لعل را آتش
 ۱۸۸۲ - د ' نکورده بوده د سرور اندوده ج کوره بوده (متن از نسخه مورخ ۸۴۹ است)
 ۱۸۸۳ - ه ' نقره آب (حاشیه : نقره ناب)
 ۱۸۸۴ - ح : داشت طع .
 ۱۸۸۵ - د ' بویهای مفر آمیز .
 ۱۸۸۶ - ه ' میوه ها و
 ۱۸۸۷ - د ' آتش انگیزه ج ' نسیان و عود
 ۱۸۹۱ - ج : بدل نار دانه افکنده ر بدش نار دانه افکنده
 ۱۸۹۲ - د : باغی از حواب کشته به دورش . ه ' از حواب حسته مردورش ج حست مردورش
 ۱۸۹۴ - د ' از بواله نور
 ۱۸۹۵ - د ' از مس رومین .
 ۱۸۹۸ - ر ' این شه رنگ و آل عقین .
 ۱۹۰۰ - ج ' عروس د عسری رکال در روی ر عسری رکال بر سر او ه عسری رکال در

برار

- ۱۹۰۱ - د : حطه عود و برم ر ' برم رنگری
 ۱۹۰۲ - ه ' ماه سیاه (حاشیه . ماه سیاه).
 ۱۹۰۳ - ج : بهشتش نور . د . بهشتش مشهور
 ۱۹۰۴ - ر : دورح کاروان و اهل کشت ز ' باع بهشت
 ۱۹۰۵ - ج ' درد و زردشت د ' حقه باز بر او ه حرقه باز بر او
 ۱۹۰۶ - ج ' از : گشاده مشم
 ۱۹۰۹ - د : حانه سیرتر .
 ۱۹۱۴ - ج ' می و نقل و شراب ر . می و نقل و سماع د ' ر ' می گساری و عسگساری .
 ۱۹۱۵ - ح ' گلگون چو شکریں حده بعته کشته به آتش رده ر کشته نشی
 ه ' بچه ای کشته و آتشی رده

- ۱۹۱۶ - ز: در سماع نرم شده.
- ۱۹۱۷ - ز: این بیت را ندارد. د: در حاشیه آورده.
- ۱۹۱۸ - ز: گفته چیری.
- ۱۹۲۰ - ج: کاسبان نه دارد.
- ۱۹۲۱ - ز: هیچ خسرو و خسروان - این بدیدست آشکار و د: آشکار.
- ۱۹۲۴ - ز: ابنتی هست و تندرستی و کهای ه: است آن دگر. ر: این سه پایست
- ۱۹۲۵ - ه: نه لعل داش و نه در
- ۱۹۲۶ - ج: این بیت را ندارد.
- ۱۹۳۰ - ج: ده ه: این بیت را ندارد.
- ۱۹۳۱ - ج: د ه: تا همه ساله شاه بودی شد.
- ۱۹۳۲ - ج: گو لدا کند شاید.
- ۱۹۳۴ - ج: ه: از در آن دمه را ... ج: یی سخن
- ۱۹۳۷ - ج: شکل رسمی
- ۱۹۳۸ - ج: این بیت را ندارد.
- ۱۹۴۰ - ز: از لطافت ج: جان زمانی شد. ز: جان ستد در زمانی از و هاد.
- ۱۹۴۱ - د: کرد شاگردی ح: بود سمنارش. ه: بو سمنار اوستاد.
- ۱۹۴۲ - د: اوستاد نازها.
- ۱۹۴۵ - د: گفت از شاه ه: ز. گفت اگر شاه من از صحنه مورخ ۸۴۶ است.
- ۱۹۶۲ - د: گند آعارم ر: و آنچه گفتی د: ه: خانه‌ها را
- ۱۹۶۶ - ر: موخر مقدم آورده. ز: آسمان مسجیم
- ۱۹۴۸ - ه: که بیارد.
- ۱۹۵۰ - ج: جای در هر بگه جان دارد - در زمین.
- ۱۹۵۱ - د: کز صنعت کار ج: هفت گند کنم چو هفت حصیر.
- ۱۹۵۲ - د: در حاشیه آورده.
- ۱۹۵۴ - د: هر گندی (مالای سطر: هر کشوری) ه: برکن ایمن.
- ۱۹۵۵ - د: هفت ر - هفت گند کنم چو چند بدید (مالای سطر: در راهی ستاره هست پدید).
- ۱۹۵۶ - ح: عیش سار. از این بیت تا بیت ۲۰۳۵ نسخه (ج) افتادگی دارد.
- ۱۹۵۸ - ه: گردین گفته.
- ۱۹۶۱ - د: ه: عانت کار
- ۱۹۶۲ - د: گند آعارم ر: و آنچه گفتی د: ه: خانه را.
- ۱۹۶۴ - د: ه: آن همه ر: خانه بهتر آفرین حساست.
- ۱۹۶۵ - ر: جای جان آفرین
- ۱۹۶۷ - ر: شاه گفت این و نارگشت حموش

- ۱۹۶۸ - هـ: سحر ز هفت گند شید او کله.
- ۱۹۶۹ - د: وړی پیکر.
- ۱۹۷۰ - د: این بیت را ندارد. د: کاگهی داشت.
- ۱۹۷۱ - د: این بیت را ندارد. د: بی براند حص ندارد.
- ۱۹۷۲ - د: ازو درخواست د کارها را راست د کارها همه راست.
- ۱۹۷۳ - د: برگ برد (بالای کلمه، برگ سپرد).
- ۱۹۷۴ - د: شیر بر طالع (بالای کلمه: شیده بر) د: بر چنان طالعی.
- ۱۹۷۵ - هـ: د: از اترقی هـ بهرست.
- ۱۹۷۶ - د: کرد بر طالعی.
- ۱۹۷۷ - د: بدو منل د که سیش.
- ۱۹۷۸ - هـ: د: چه دید هفت.
- ۱۹۷۹ - هـ: د: کاید کامیانه شد هـ ناصبار.
- ۱۹۸۰ - د: قطب آفرش ر.
- ۱۹۸۱ - هـ: شهر آمد.
- ۱۹۸۲ - د: آن نه از محل و این نه از کرم لب ج. د: آن نه از محل بود و این کرم است.
- ۱۹۸۳ - د: این بیت را ندارد. هـ: هفت گند بهرام گور و طوب کردن بهرام بر آن.
- هفت هفت گند هفت پیکر که شده ما کرده بود.
- ۱۹۸۴ - ج، د: رناب کلک انگشت.
- ۱۹۸۵ - د: کرد بر طبع.
- ۱۹۸۶ - د: کرد قیاس.
- ۱۹۸۷ - د: صدی گشت رنگ پیریه.
- ۱۹۸۸ - د: مریح بود - در کارش.
- ۱۹۸۹ - هـ: وانکه او را آفتاب داد. د: داشت خبر (در حاشه: داشت اثر).
- ۲۰۰۰ - د: یافت بوند. د: فیروزه گون رهبروری.
- ۲۰۰۱ - د: داشت سرسری د: طاعت شاه هـ: چو طاعت د.
- ۲۰۰۲ - د: هفت پیکر.
- ۲۰۰۳ - هـ: کرده هر دجری.
- ۲۰۰۴ - د: از سودنه خانه.
- ۲۰۰۵ - هـ: چنانک اروا بود.
- ۲۰۰۶ - هـ: بهردسی.
- ۲۰۰۷ - د: که گلش تازه گشت. هـ: که گلش مار گشت.
- ۲۰۰۸ - هـ: عوان دارد: نشس به سور روز شبه در گند مشکین و حکایت گفتن دخترای هندوستان ز عشرت کردن بهرام شاه روز شبه در گند مشکین.

- ۲۰۱۶ - ر: دیده بر منش
 ۲۰۱۷ - د: در سواد عباسی ر: بر سواد عباسی.
 ۲۰۲۰ - د: بست ماه
 ۲۰۲۲ - ه: ر: گویدش ماذگانه لعطی چند.
 ۲۰۲۸ - د: حتم و برد ز: عنوان دارد: حکایت گفتن فورک رای هند
 ۲۰۲۹ - د: گفت و زشرم ز: که گفت کس.
 ۲۰۳۰ - ه: ه: خرد کاران.
 ۲۰۳۲ - ز: سر بر گموتش
 ۲۰۳۳ - د: ز: باز جسته.
 ۲۰۳۵ - ج: معنی رایت
 ۲۰۳۶ - ه: ز: که از راستی ج، د، ز: گفت احوال.
 ۲۰۳۷ - ه: گویم لر بیک داورم دارید.
 ۲۰۳۹ - ج، ر: کامکار برگ.
 ۲۰۴۵ - ز: جان نهاده توصیح: (خادمانی لطف پرورده) در هر پنج نسخه که ما در اختیار داریم
 (حازنایی) آمده است.
 ۲۰۴۶ - ج: زراه گیر شدند.
 ۲۰۴۷ - ج: این بیت را ندارد ه: ز: چون شریف ه: در حورمیه.
 ۲۰۴۸ - ج، د، ه: ج، این بیت را ندارد.
 ۲۰۴۹ - ز: شه پرسیه.
 ۲۰۵۰ - ز: و زن سالار
 ۲۰۵۲ - ج: این بیت را ندارد ه: بر این قریه - تا شد عمر ازین قریه.
 ۲۰۵۳ - ج: همچو سیسغ سر کشند.
 ۲۰۵۴ - ه: ه: خبر داد.
 ۲۰۵۸ - ز: که آن سیاهی.
 ۲۰۵۹ - ر: آب کعبه را
 ۲۰۶۱ - ج: «سین حسروی»
 ۲۰۶۲ - ر: از برای لوم (در حاشیه، از پاص)
 ۲۰۶۳ - د، کان سواد ه: که آن سواد د: صیحت آن.
 ۲۰۶۶ - د: (در حاشیه آورده)، بر زمین یارگی گرا ه: ز: یاری گرا.
 ۲۰۶۷ - ه: ر، ج: هم نودانی و هم نومی.
 ۲۰۶۸ - ج: این بیت را ندارد، د: ناله را بگشانت.
 ۲۰۷۲ - ج: نزل او چون د: برافرودم
 ۲۰۷۴ - د، نگذارین ه: نگذارنیز ج: حرم ده دکاروان و

- ۲۰۷۶ - ہ - رخصت دور .
 ۲۰۷۹ - د - ارہیج لامہ ہ: ز: ماوی آن لایہ
 ۲۰۸۱ - د - ہ: ز: شہری آراستہ .
 ۲۰۸۳ - ج - عام آن شہر د: نام آن شہر نام مدهوشان (نلای نام دوم شہر).
 د - ج: عرب نامہ ر: نام آن شہر جای مدهوشان .
 ۲۰۸۴ - ہ - ہرک از آن شہر
 ۲۰۸۵ - د - آن صبت است .
 ۲۰۸۷ - ج - آروی مراد اندر .
 ۲۰۸۹ - د - بیم آن شد
 ۲۰۹۰ - ج - د: ر: گشت و گو گردم .
 ۲۰۹۱ - ہ - ہ: من از آن کردہ بود .
 ۲۰۹۲ - ج - د: دسم بدار شکیب
 ۲۰۹۳ - ر - این سخن کس
 ۲۰۹۵ - ج - آج از اقلیشہ
 ۲۰۹۶ - ز: آن شہر بار .
 ۲۱۰۰ - ج - چشم: حوال خوش - بکس خبر را بداد
 ۲۱۰۲ - ج - خوب رویی لطیف آہستہ
 ۲۱۰۳ - د - این بیت را بداد
 ۲۱۰۴ - د - این بیت را بداد
 ۲۱۰۵ - ج - صدہائی بروہ
 ۲۱۰۶ - ہ - دور پاریور
 ۲۱۰۷ - ر - گہ مدیی و گہ مدباروی
 ۲۱۰۸ - - - آن جوانمرد ر آن
 ۲۱۰۹ - ج - کامد از مار لو
 ۲۱۱۱ - ج - خدمت خوب
 ۲۱۱۲ - ج - خوردہا خوردیم
 ۲۱۱۴ - ج - نکام خود د: ر بکار خود
 ۲۱۱۵ - ج - عذر خودہ نطست ہ: خواست نطست
 ۲۱۱۷ - ج - ہ: این ہمہ دادیم
 ۲۱۱۹ - ج - ہم درین گفتہ ہم عیار بود د بی عیار ہ: گفتہ کم عیار
 ۲۱۲۳ - د - از حربہ
 ۲۱۲۴ - ر - ورگراماہ
 ۲۱۲۶ - ج - گفتہ یامن رانمندی د گفتہ یامن رانمندی ر رانمندی نو

- ۲۱۲۸ ج: داده تو بر
 ۲۱۲۹ ج: بی بیت را ندارد.
 ۲۱۳۰ د: ه: در چون تو برگنج ر' از تو خوشوی.
 ۲۱۳۱ د: ه: گرانه این را ج: وره این را.
 ۲۱۳۳ ر: مار گفتم حکایت دل خوش.
 ۲۱۳۴ ه: ندان طرف.
 ۲۱۳۵ ج: که هر چه این د: که هر چه ازین ج: از شاهد.
 ۲۱۳۶ ج: بی مصیبت چو سیه پر نشد - شادمانه بزم چراکشید.
 ۲۱۳۷ ج: آنگهی کین سخن رمن شنید - گوسفیدی شد و ز گرگ رسید.
 ۲۱۳۸ ج: مرد قصاب چون رسید دلان - دیده بر هم نهاد چون عجلان
 ۲۱۳۹ ر: گفتم پرسیدی آنچه هست حواسه.
 ۲۱۴۱ د: کین چه می خواهی.
 ۲۱۴۵ ر: چون پری را آدمی پرید مرا.
 ۲۱۴۸ ه: در آن سد
 ۲۱۴۹ د: که هر که خاموشد - سیه پر نشد
 ۲۱۵۰ د: آنچه پرسیده شد.
 ۲۱۵۱ ه: ششم در آن.
 ۲۱۵۲ د: ه: این بیت را ندارد.
 ۲۱۵۶ ج: نگردن رست ز نگردن چست.
 ۲۱۵۷ د: ریخت بد
 ۲۱۵۹ د: گرچه شد - جز از رستم.
 ۲۱۶۰ ه: که ریز دیدش.
 ۲۱۶۱ ر: این سد.
 ۲۱۶۲ ه: داشتم افعان.
 ۲۱۶۷ د: ه: دیده بر هم نهاده.
 ۲۱۷۵ د: خویش را گریزش می کرد.
 ۲۱۷۸ د: او شده بر سر و و.
 ۲۱۸۰ د: ه: گر کنم حسر
 ۲۱۸۱ د: بی وفایی و ناجوانسردی د: ماین سردی ه: نه آن سردی.
 ۲۱۸۵ ه: مرغ هر و خشی
 ۲۱۸۷ ه: و آن قوی میه ر: ز: وان قوی پای را
 ۲۱۸۸ د: ناوچ برود.
 ۲۱۹۲ ر: تابان حد

- ۲۱۹۲ - ر: بخت کرر تر گلاب و عبیر
 ۲۱۹۵ - ر: برگسی تاره و
 ۲۱۹۶ - ر: افتادم - دادم
 ۲۱۹۸ - ر: دندم آن حانگه سی پس و پیش.
 ۲۲۰۲ - د: ه: ر: گریه چمن
 ۲۲۰۵ - د: در میان شعیق
 ۲۲۰۶ - ر: کردار و
 ۲۲۰۸ - د: سرو و شاخ حدنگ ز بشف کوه ید و سرو و حدنگ
 ۲۲۱۰ - ه: یاد بو عود جوی و.
 ۲۲۱۱ - د: سرگزین (در کنار مصراع جبرئیل).
 ۲۲۱۴ - ه: پروا الحمد.
 ۲۲۱۵ - د: ر: دیدم آن دیده‌های روضه نواز د بالای سطر: روضه‌های ریخته بود
 ۲۲۱۸ - ر: شدم و ر.
 ۲۲۱۹ - ه: شکر می‌کردم
 ۲۲۲۰ - ه: آرایش دگرگون ز اندوخت قرمری
 ۲۲۲۱ - ز: زره شاند عمار
 ۲۲۲۲ - د: کرد بر کوهی (با خط دیگر "بر سردها")
 ۲۲۲۳ - د: رفته گشت و سم دیده (با خط دیگر سم رده شد) آمد آوازه پسندیده بخط دیگر همه
 راه از نان چو تنگه شد.
 ۲۲۲۴ - ر: صد هزاران حور
 ۲۲۲۵ - ه: جو شمع روحانی.
 ۲۲۲۶ - ز: همه بردست
 ۲۲۲۷ - ج: د: ب: علی ز حده چون بهار خورستان
 ۲۲۳۴ - د: رور
 ۲۲۳۸ - ر: شب چراغان شب چراغ (با خط دیگر "چراغ")
 ۲۲۳۹ - ه: مانو همایون.
 ۲۲۴۱ - ه: برقع از رو کشید موره ر از رخ فکد و.
 ۲۲۴۶ - د: رنگ از پس
 ۲۲۴۷ - د: ر: روم دلا و زمه چنگ ر روم بود و زمه
 ۲۲۴۴ - د: ر: حال او.
 ۲۲۴۸ - د: ه: هیر بر گرد
 ۲۲۴۹ - ز: در میان بر حلت د: هر چپ و راست.
 ۲۲۵۱ - ه: مانو مانو

- ۲۲۵۲ - ه: بر آن گفت .
- ۲۲۵۵ - ح: ده ه: این بیت را ندارد .
- ۲۲۵۷ - ر: رمعه .
- ۲۲۵۹ - د: آی پیش .
- ۲۲۶۰ - ه: مانو فرشته
- ۲۲۶۱ - ه: جای دریاں .
- ۲۲۶۲ - د: این بیت را در حاشیه آورده ه: این بیت را ندارد
- ۲۲۶۴ - د: بهانه مگیر - لسانه مگیر (در حاشیه محوی - مگوی) ه: بهانه مساز - فسانه مساز
- ۲۲۶۴ - ز: تست حکم .
- ۲۲۶۷ - ز: که در آبی
- ۲۲۷۰ - د: ز: خادمی دست - نشاند آمد
- ۲۲۷۲ - د: باس آن شب .
- ۲۲۷۳ - د: حوین خوردی .
- ۲۲۷۴ - ه: حوردهای همه
- ۲۲۷۶ - ر: در زمان آورد .
- ۲۲۷۹ - ه: هر ترایی ز: هر عزایی
- ۲۲۸۰ - ه: بوسه بدست ز: به بر آید پای و پویه نشست .
- ۲۲۸۳ - ه: ز: شد بدین شراب .
- ۲۲۸۴ - ز: که عاشقان حراب .
- ۲۲۸۷ - ز: دست و پای - تا من یش گفت .
- ۲۲۸۸ - ز: میدان جست و جوی .
- ۲۲۹۰ - ه: گفتنش دل پسند نام تو کیست .
- ۲۲۹۱ - ز: نازنین مهر روی سیم ندیم - گفت من ترک‌داره نام .
- ۲۲۹۲ - ه: بود بهم .
- ۲۲۹۴ - ه: ترک وار در سازیم - بر آتش
- ۲۲۹۵ - د: نوش عاشقانه ر: بغل و می نوش عاشقانه .
- ۲۲۹۹ - د: که ناز بارکش است ز: که بار بارکش است .
- ۲۳۰۰ - ه: من یکی هستم .
- ۲۳۰۳ - ه: گفت کامشبه .
- ۲۳۰۴ - د: عاشق آن به
- ۲۳۰۶ - د: چون بدین جا .
- ۲۳۰۷ - ز: ر آن کنبران .
- ۲۳۰۸ - د: آنچه در چشم

- ۲۳۵۹ - د حکم کن خورشید ه نو آورم خالی
 ۲۳۶۰ - ه. ر. یں پیمار ندارد
 ۲۳۶۱ - ر کاتب را
 ۲۳۶۲ - ر. وردگر شب
 ۲۳۶۳ - ر. وردگر نایت
 ۲۳۶۴ - ه گفت چو
 ۲۳۶۵ - ه. من در آن ماه دیده مانده شگفت.
 ۲۳۶۶ - ه کز شگر می.
 ۲۳۶۷ - ه هندو حالش
 ۲۳۶۸ - ر: صبح و سبب
 ۲۳۶۹ - د سته بر سر نو
 ۲۳۷۰ - ر: تا وقت صبح
 ۲۳۷۱ - د ه. گاه روز آ
 ۲۳۷۲ - ه در کلاه و
 ۲۳۷۳ - د: حریفه خانه ر آمدم رن نشاط گاه.
 ۲۳۷۴ - ه. هر و میان بحث
 ۲۳۷۵ - د: من بدان میر.
 ۲۳۷۶ - د: با گل صبح و.
 ۲۳۷۷ - د چو صبر بر سر آب
 ۲۳۷۸ - ه صبر کنش
 ۲۳۷۹ - ه چون شد از مرعرا ر: آب گل نهاد جوی مجوی.
 ۲۳۸۰ - ر: ساط نور
 ۲۳۸۱ - ج: شور شیرین از آن میان بر حاست - نعتان آمدند از
 ۲۳۸۲ - ج: بوی نو بهار.
 ۲۳۸۳ - ر: بر سر جوید مر نشان مر.
 ۲۳۸۴ - د: ه. ز: هم تریب و قنای ه. بهاد و.
 ۲۳۸۵ - ج: در خورد نشاط د ه و آورد در تن خوردند ز: در خوردند بهر و نشاط
 ۲۳۸۶ - د: ه. ر. هر کسی خورد و از خورش برداشت.
 ۲۳۸۷ - د: ه. ر. ر. ر. ر.
 ۲۳۸۸ - ه عشق را ناده کرده
 ۲۳۸۹ - ه هندو خویش
 ۲۳۹۰ - ج گفت هان گاه بفری.
 ۲۳۹۱ - ه بوسه درت

- ۲۳۶۷ - ه. افتد عاقبت
 ۲۳۶۸ - ج. گفتش چاره‌ای رهبر - حار رپای .
 ۲۳۷۰ - ج. این بیت را ندارد.
 ۲۳۷۲ - ج. اینک اینک بیج د. يك اینك سر من آنك نیج (بالای سطر: آنك آنك تیج).
 ۲۳۷۳ - ج. این بیت را ندارد.
 ۲۳۷۴ - ه. جوی آبی تو آب جوت ج. این بیت را ندارد.
 ۲۳۷۵ - ز. تشنه‌ای را که در فداه تست - که آب داده تست ح. این بیت را ندارد
 ۲۳۷۶ - ج. هر چه روتر که جاش رعت یار ه. د. این بیت را ندارد ر. که آب جوامی
 ۲۳۷۷ - ج. منهی آب من .
 ۲۳۷۸ - ج. این بیت را ندارد د. آیی را نگیم (بالای سطر حاکمی را) ر. حاکمی را مگیر - آب
 حومی در آب
 ۲۳۷۹ - ج. این بیت را ندارد ز. ز تشنگی -
 ۲۳۸۰ - ج. این بیت را ندارد
 ۲۳۸۱ - ج. گوی چین است کار د. آرد و پریم
 ۲۳۸۲ - ر. که نه افتاد خرنه حک درید
 ۲۳۸۳ - د. ه. ز. در آتش باش .
 ۲۳۸۴ - ر. بیش باشد آن -
 ۲۳۸۵ - ر. حمال باشی دور
 ۲۳۸۷ - د. ه. ز. برد و ما کنیز کار می باز .
 ۲۳۸۸ - ه. بترک داع نگوی ج. این بیت را ندارد
 ۲۳۸۹ - ج. هست کامرانی د. ز. چه داری دست .
 ۲۳۹۰ - د. ه. ز. با شکب سار .
 ۲۳۹۱ - د. پایه گریز ج. پایه چون بریز
 ۲۳۹۲ - ج. این بیت را ندارد
 ۲۳۹۳ - د. ه. ماهی از حوصه نیست د. شصت ز. ماهی حوصه خوش نیست .
 ۲۳۹۵ - د. ه. روزه بستم رچیرهای دیگر ز. روزهاستم چو روز دیگر
 ۲۳۹۶ - د. در حاشیه آورده ه. از سر عشوه - بر سر تابه صید می کردم .
 ۲۳۹۷ - ز. برآمد تابه د. نوش و شرابه ج. رجوش شراب
 ۲۳۹۹ - د. کردران - که بدو آتشم (بالای سطر: کایدن).
 ۲۴۰۰ - ج. حوری الحق
 ۲۴۰۱ - د. خوش دل آن شد ج. خوب روی و نرگفتاری ر. گرمود بازی . آنچه‌ان بازی .
 ۲۴۰۳ - ز. تا گاه صبح
 ۲۴۰۴ - د. ه. چون کرده جامه د. ه. ر. رنگ رز وارش شکست سبوی .

- ۲۴۰۵ - د: ه: دور گشت از مشاطه .
- ۲۴۰۶ - د: من تشنه بربر
- ۲۴۰۷ - ز: بانجان رچین .
- ۲۴۰۸ - د: ه: دلف ترکی در آورم مکر - دل نوری در افکنم بجگر
- ۲۴۱۰ - ز: چون نسیم را عرص میباید
- ۲۴۱۱ - د: ی: بیت را ندارد ر: بدین در انگیزی .
- ۲۴۱۲ - ه: چنگاه ج: این بیت را ندارد
- ۲۴۱۳ - ج: حواله گاهم حور
- ۲۴۱۴ - ه: حنك مسکین .
- ۲۴۱۵ - د: بوم افان و خوشدلی ج: آفتاب شب
- ۲۴۱۶ - ج: هیچ ناکامین نبودمرا د: بحث بد بود ز کامی که کان بود - بحث من کان نبودمرا
- ۲۴۱۷ - ر: قیاس - سپاس
- ۲۴۱۸ - ز: زیاده می جستم
- ۲۴۲۰ - ز: برکشید به مهر
- ۲۴۲۲ - ه: ر: در آسمان
- ۲۴۲۳ - ه: سبب در دلت و ناز بر نشینه ر: سبب تر دشت و ناز بر نشینه
- ۲۴۲۴ - د: حلقه بگشادند
- ۲۴۲۵ - ج: آفتاب ماه شان - در برانکنند
- ۲۴۲۷ - ج: تر دشت و ناز
- ۲۴۲۸ - ه: ر: مهربان پرد مرا ه: ز کار بشتند ج: کار بشتند
- ۲۴۲۹ - ج: باده لرغوانی .
- ۲۴۳۰ - ج: ه: کاورند آن
- ۲۴۳۱ - د: ه: ر: بختاوت خود
- ۲۴۳۲ - ه: آرزوی گشتم
- ۲۴۳۴ - د: ر: کامهای صدف
- ۲۴۳۵ - ج: ر: حور حورده شد مر
- ۲۴۳۶ - د: ر: کامهای صدف
- ۲۴۳۷ - ج: این بیت را ندارد ه: ز: می حور و نندی
- ۲۴۳۸ - ج: در کمرگاه او کشیدم دست
- ۲۴۳۹ - ج: ناز دیوانه ر: سن مستد رسن من ز دست بگستند
- ۲۴۴۰ - ج: در شب آموختم ر: وز شب آموختم سی بازی .
- ۲۴۴۱ - ج: یا چو مصرع
- ۲۴۴۲ - ر: این را بیت را ندارد

- ۲۴۴۲ - ر دست
 ۲۴۴۳ - ر دست در دست
 ۲۴۴۵ - ج این بیت را ندارد
 ۲۴۴۶ - د ه که عرص کونه است و ج کز طمع گونه
 ۲۴۴۷ - ج این بیت را ندارد
 ۲۴۴۹ - ر ناده می‌موش تا کتاب رسد
 ۲۴۵۱ - ج رایت دمید
 ۲۴۵۲ - ج پس نگویی که ب
 ۲۴۵۴ - ج این بیت را ندارد
 ۲۴۵۶ - ز ناندوخی بیستم
 ۲۴۵۷ - ه از زمینی تو هم من از ج این بیت را ندارد
 ۲۴۵۸ - ج این بیت را ندارد
 ۲۴۶۰ - ز زرد
 ۲۴۶۱ - ج این بیت را ندارد
 ۲۴۶۲ - د گفتی اند - ز کار توام ه چه کار افتد
 ۲۴۶۴ - د نادیم تا چند
 ۲۴۶۵ - ج د این گرگی پیرج زگرگی روی
 ۲۴۷۱ - ج این بیت را ندارد
 ۲۴۶۸ - ج میرم اشب
 ۲۴۶۹ - د ناز من کش که ر ناز می کش که - پادشاهی کشد
 ۲۴۷۰ - ه ه ر نگر تو از صحنی من از چشم
 ۲۴۷۱ - د ر این بیت را ندارد ج گفت ران توام نو دست ندارد
 ۲۴۷۳ - ج لکن این آرزو که می‌جویی ه زود می‌پویی
 ۲۴۷۴ - ه ر این بیت را ندارد
 ۲۴۷۵ - د ه ز این بیت را ندارد
 ۲۴۷۷ - ج اگر از بید
 ۲۴۷۸ - ج می‌ستان
 ۲۴۷۹ - ه سینه تراست - تراست ج د جز درون آن دگر (ج این دگر)
 ۲۴۸۰ - د نگر بدین کرده شست (بالای سطر: رعشت) ه وین شب هور ر نگر برین ده روی
 ۲۴۸۱ - ه چون شوی دل زیاده جام ز چون کنم طارعب زیاده و
 ۲۴۸۲ - ر چون ازو کام
 ۲۴۸۳ - ر چند کوشم - آتش نرم
 ۲۴۸۵ - ج ه ر ای نادان

- ۲۴۸۸ - د' کوسوی گنج راه داند برد ه' که سو گنج راه داند برد
 ۲۴۸۹ - ر از چه بیم و چه رنج
 ۲۴۹۰ - ح: این بیت را ندارد ز بدست نگذارم.
 ۲۴۹۱ - ج: بر بیت را ندارد د' یادگر طمع خواه و خوم. ه: یادگر طمع حواد و ریگ بر
 ۲۴۹۵ - ح: ریگن بحر د' ه: رایگان بحورد - و آردویی بختان
 ۲۴۹۶ - ج: این بیت را ندارد ر' انگین بی مگس که گل بی خار. ر' انگین بی مگس جو گل
 بحر د' بالای سطر: بی مگس این بیت آن یکی می خار
 ۲۴۹۷ - ح: این بیت را ندارد ر' کرکسی گل انگین بحورد ه' تحورد آبکسی.
 ۲۴۹۹ - ح: این بیت را ندارد د' ز جو چرخ
 ۲۵۰۰ - ج: این بیت را ندارد ه' آفتاب از بگرد.
 ۲۵۰۲ - د: حفته يك هر دو ه' حفته و مرده يك هر دو.
 ۲۵۰۴ - د: نیز شو باز گرد چون تیری ه' ر' بی شو نا بگرد
 ۲۵۰۵ - ج: خون آتش
 ۲۵۰۶ - ر: درمناش در آوردم دست.
 ۲۵۰۷ - ج: شکر آلود.
 ۲۵۰۸ - د: این بیت را در حاشه آورده.
 ۲۵۰۹ - ج: ه' این بیت را ندارد ر' کرد لاله بسی و سود داشت.
 ۲۵۱۰ - د: ر' امشب امید و کام دل فرداست ه' امشب امید کام دل فرداست. ج: خزینه
 ۲۵۱۱ - ج: این بیت را ندارد د' ه' پرده‌ای رود
 ۲۵۱۲ - ج: خزینه
 ۲۵۱۳ - ج: امشب شب است.
 ۲۵۱۴ - د: ه' ز گفت من ح' دلف آویر ز در کمرش کرد. ست آویر
 ۲۵۱۵ - ج: حواشم ر.
 ۲۵۱۷ - د: چونکه دد آن ر' چون دد او
 ۲۵۱۸ - ج: خزینه قد
 ۲۵۱۹ - ج: آنچه دارم د: تو آنچه داری ری ر' چنانکه داری رای دیده باز گشای.
 ۲۵۲۰ - ج: د' ه' من شیری.
 ۲۵۲۱ - د: ر' چون یکی لحظه ه' بعد از ۲۵۲۱ افزوده: چون یکی لحظه دد و در رسم برره
 صبر لحظه ششتم
 ۲۵۲۳ - ح: سوی نهاد خود ر' در تماچو ملا خود دد.
 ۲۵۲۴ - ج: من بیچاره يك بادم. من تنها و لك، دی ه' ولت بازی
 ۲۵۲۵ - ج: د' ز، تو کناری و تو کناری
 ۲۵۲۶ - د: ه' من پسر را در ر' حلقه کرد: بگوش

- ۲۵۲۷ - ج. د. ه. این بیت را ندارد.
- ۲۵۲۸ - د. ه. این بیت را ندارد ح: مهر کشم.
- ۲۵۲۹ - د. ه. این بیت را ندارد.
- ۲۵۳۰ - ج: جشی تازه شد بجای سکون.
- ۲۵۳۱ - ج: 'زان دوی' ه: گشاد رسد.
- ۲۵۳۲ - ج. ه. سدم زارس بریر آمد ز. سدم لؤ ستون.
- ۲۵۳۳ - ج: کرد گریح.
- ۲۵۳۶ - ز: ورتضم د. ه. ز: من در این جوش گرم جوشیدم - پوشیدم.
- ۲۵۳۸ - ج. د. ر. این بیت را ندارد.
- ۲۵۳۹ - د. ه. ز: شو پرند ساه ه: پیش من آرد.
- ۲۵۴۱ - ج: 'انکنم آن سیدمی'.
- ۲۵۴۲ - ج: این بیت را ندارد.
- ۲۵۴۳ - د: کز چنان تحت و آرزوی نکام ز: کز چنان بچه آرزوی نکام.
- ۲۵۴۴ - ج: ورره بهمت.
- ۲۵۴۷ - د. ه. همچو سندن بریر تحت سیاه ه: همچو سلطان بریر چتر سیاه.
- ۲۵۴۸ - د. ه. ز: 'داس ماهی چو پست ماهی پست'.
- ۲۵۴۹ - ج: 'این بیت را ندارد'.
- ۲۵۵۱ - ج: 'سیفوریه - مهر و ماه شدی' ه: 'بندی'.
- ۲۵۵۲ - د. ه. ز: 'زیر سیاه تمام'.
- ۲۵۵۴ - ج. د. ه. بر آن گفته آفریش ج و ه: شاه بهمت د: گروت شاد د. ه: شستن بهرام (ه: بهرام گور) رود یکشه در گند در د (ه: روی) و حکایت کردن دختر قیصر روم - شستن شاه بهرام گور رود یکشه در گند زرین و عشرت کردن.
- ۲۵۵۶ - ه: ار چرخ جهان.
- ۲۵۵۷ - ج: تاز رو بر کشید ز: چون خورشید تاج بر سر نهاد چون چمشید د: تاج درین نهاد.
- ۲۵۵۸ - ج: ر: پشت چون زرد گل ز: در عینی د: ه: کهر بایی و رنگ صغریایی.
- ۲۵۵۹ - ر: تابکی خرمش در حد شد.
- ۲۵۶۰ - ج: خرمی را چو در نهاد شد.
- ۲۵۶۱ - د. ه. نه اش که حجره.
- ۲۵۶۲ - ج: شاه با شمع ز: شه بدی.
- ۲۵۶۳ - ج: ارغون سازی ز: در حاشیه آورده.
- ۲۵۶۵ - ج: چیمی ساز ز: چیمی ناز ج: که هداوت.
- ۲۵۶۶ - د. ه. عز و نصرت (ه: نصرت) هدا یگان ر: عز و نصرت.
- ۲۵۶۷ - د: 'نثار پای' ه: ر: سیل پای.

۲۵۶۸ هـ عنوان ندارد ج حکایت کردن دختر قصر همدی ر حکایت گفتر همدی دختر ایصر

رو

۲۵۷۲ - ر: (در حاسه) داشت با آن همه تو مندی د، ه، ر: دل بهاد از چهل بحر صدی

۲۵۷۵ ج: يك تى و يك تایی.

۲۵۷۶ - ج: چار تا چار ش

۲۵۷۸ - ج: هر یکی تا بهمنه ای - بهاد از حد.

۲۵۸۲ هـ رسم و عادت خوشی ز رسم و عادت پیش

۲۵۸۴ - ر: از باران کاورد کبر در

۲۵۸۵ - ج: این بیت را ندارد ر: حواسی - گفتر آن را.

۲۵۸۶ - د ه این بیت را ندارد.

۲۵۸۷ - د ه این بیت را ندارد.

۲۵۸۷ - د ه: يك کثیرش.

۲۵۸۸ - ز: بد مهر بود

۲۵۸۹ - ج: به کثیر فروخت مشهور.

۲۵۹۱ هـ رسم جسجوی د، ه بی مردی که باز داشته شد ر که بار داشته شد د، لای سطر میة

طافتش شکاف شد

۲۵۹۲ - ج این بیت را ندارد

۲۵۹۵ - د، ه، ر از بهر خانه چینی (نسخه د، لای سطر نگارخانه چین).

۲۵۹۶ - ز: حنائی نیر.

۲۵۹۸ - ج در میان بد کثیرگی ر در میانان کثیرگی

۲۵۹۹ - د، ر در فروش د بهان جان ر: بهای جار

۲۶۰۰ ج: مرجان لبك ر: ویک شکر چند

۲۶۰۲ - ج: این بیت را ندارد ز، والة شکر است.

۲۶۰۳ - د: پذیر شده گیر شدم.

۲۶۰۴ - ج جمال او بیسی - از همه دلبرش مگر سی ر دائم که پسندی د: جمال دلبری

۲۶۰۵ - د، ر کاورید محاس د، ه، ز: پردگان ر شاه.

۲۶۰۶ - ه، ز: آورد شاه

۲۶۰۷ - ج آنچه محس گفت

۲۶۰۸ - د: رانکه گوینده ه در پسند و نظر

۲۶۰۹ - د: گفت شاه ر: چه طمع دارد و خوی

۲۶۱۰ - ج آنچه گوئی بها برانرایم ر: آنچه گوئی بها درانرایم.

۲۶۱۱ - د، ه: گفت کین نوش بخش نوش لمان ز: کین نوش حد شهید لمان.

۲۶۱۲ - ه. چس که سی حال

- ۲۶۱۳ - ج: هیبت داشت ده ه: و آن نه می‌گوست.
- ۲۶۱۴ - ه: دهده من.
- ۲۶۱۸ - ج: یحیی نگه‌دار - بود در کار.
- ۲۶۱۹ - ج: رس او را ه: چو دیگرش باز ر: داده گیرش چو آن دگر باز.
- ۲۶۲۰ - ج: ده ه: یسی از دیگران.
- ۲۶۲۱ - ج: آنچه طاعت د: هر که طاعت ه: هر چه صحت.
- ۲۶۲۲ - ج: رلا بر بدن.
- ۲۶۲۳ - د: ر: در دلش هیچ نقش مهر برست ه: مهر نقش ترست.
- ۲۶۲۴ - ز: حد حیوان درو.
- ۲۶۲۵ - د: نه برعت (بالای سطر: نه رعش).
- ۲۶۲۷ - ج: حسین در سانی ز: برر بحریه.
- ۲۶۲۸ - د: ده ر: در یک آرزو برو ه: بدو) - گشت ماری و ازدهایی رست.
- ۲۶۲۹ - ز: حرمت نعل پرده.
- ۲۶۳۰ - ه: ر: شیر پنهان.
- ۲۶۳۱ - ه: حجت و حاست - نکر و رست.
- ۲۶۳۳ - ه: با افتاد.
- ۲۶۳۴ - ز: حایه راست حواست هم دادن.
- ۲۶۳۵ - ج: بدان صحوره.
- ۲۶۳۷ - د: نه فوننی نگر (بالای خط: ناصونگر).
- ۲۶۴۰ - ه: ناشی فرصت آچنان.
- ۲۶۴۱ - ه: ده ه: پرکار.
- ۲۶۴۲ - د: قلعه‌ای را در آب ج: ز: قلعه این د: پرکار.
- ۲۶۴۵ - د: ده ه: گیه فنی.
- ۲۶۴۸ - ج: ده: از بهر آن ر: وانگه از مهر ج: ه: ر: کرد یا تازه گن.
- ۲۶۵۰ - گذشته ر پیوند.
- ۲۶۵۲ - د: ده دست و پای.
- ۲۶۵۵ - ج: در صحنه ج: این ست بعد از ۲۶۵۶ آمده است.
- ۲۶۵۶ - د: ده: ز: چاره‌ای کو ه: ر: بتوین.
- ۲۶۵۸ - ج: ده: ر: ه: آن سخن.
- ۲۶۶۰ - ه: رفت و جبریل.
- ۲۶۶۱ - ز: گفت این ر: ده: ز: وان دو اند. جهان.
- ۲۶۶۲ - ز: (در حاشیه) تو و آنکس که ناتوان شد جفت.
- ۲۶۶۳ - ج: رنج آن طفل.

- ۲۶۶۴ - د این بیت را در حاشیه آورده.
- ۲۶۶۵ - ج، ر، حانه دند.
- ۲۶۶۶ - د، ناچه خواهی د، هر چه خواهی ر: چنانچه شرط وفاست
- ۲۶۶۷ - ج، باز پرسید آن.
- ۲۶۷۰ - ج، کان هست.
- ۲۶۷۱ - ج، ر: منک تو جمله آشکار و نهان هر دو داری و بیست آن پنهان
- ۲۶۷۲ - د، ه، یی بیست و سار د ج مهر پیغامبری و ملک جهان حکم جرم تو مرگهون و مهران
- ۲۶۷۳ - ه، این بیت را بعد از بیت ۲۶۷۰ آمده است.
- ۲۶۷۵ - د، ه، از تندی بد ر: از تماشای او در حاشیه 'از تمنای او'
- ۲۶۷۶ - ج، د، ر: آن راز
- ۲۶۷۷ - ج، د: گفت ملا.
- ۲۶۷۸ - ه، چون پریرج بر آن پریراده - کز جهان تا چین خزینه و کنج (کدا)
- ۲۶۷۹ - ج، د، ر، حوت چون
- ۲۶۸۰ - ج، د، ر: وور تو یاب
- ۲۶۸۱ - ه، بل سحر گویم د چانه حرا نه ر چنین حرا نه ج گرچه داری همه برای سپهر
- ۲۶۸۳ - ج، ه، گفت پیغامبر
- ۲۶۸۴ - ج، د، ر، خزینه و
- ۲۶۸۵ - ر، ه، نصفه راز.
- ۲۶۸۷ - ج، طفل چون این شید آمد راسه د' و ز زمیں
- ۲۶۸۸ - ز، گفت باپ دوست شد پایم (در حاشیه روانه شد)
- ۲۶۸۹ - ه، بر، ربح
- ۲۶۹۱ - د، ه، و ز مهرمانان مرد
- ۲۶۹۲ - ه، تو ملان.
- ۲۶۹۴ - ز: سو و تارند.
- ۲۶۹۶ - ج، رسید حالی مرد.
- ۲۶۹۷ - د، هر یی که ما را در مرد چون هردی که خواهد داد (بالای کلمه مرگ)
- ۲۶۹۸ - ر: دهر در کام جان - دهر د انگین.
- ۲۶۹۹ - د، برکس این جان - د: بیج از او ه به آج برو ز: چنانچه در محفل ج تا چنانچه ران صبر
- است
- ۲۷۰۰ - د، ه، د، توان.
- ۲۷۰۱ - ه، ز خون ارتداد ر: نگدارو
- ۲۷۰۲ - ر: حال خوشتن پنهان.
- ۲۷۰۴ - د، ه، ر، کز کیران.

- ۲۷۰۷ - ه بر کند چو گلش
 ۲۷۱۱ - ز: خود گرمیست ده ه نان کره نه قوت ح: این بیت را ندارد.
 ۲۷۱۳ - د هم بخود هم باو ه هم باو هم بخود
 ۲۷۱۴ - ج: این بیت را ندارد.
 ۲۷۱۵ - ه ز: زن که در ج: این بیت را ندارد.
 ۲۷۱۶ - ر: حقه لعل پخته باشد و در ج: این بیت را ندارد.
 ۲۷۱۷ - د ر: چو انگور خام بی گنه است ه: خامشان پخته، پخته رومیه است ر: خام سرسخت
 (در حاشیه سرسخت).
 ۲۷۱۸ - ج: این بیت را ندارد.
 ۲۷۱۸ - ج: این بیت را ندارد ه: مادگان در کرد و کند.
 ۲۷۱۹ - د، ز: شب که به دید ماه روی ه: که به یاس.
 ۲۷۲۰ - ج: جز خود از راستی ز: از پرستندگان من اندر کس
 ۲۷۲۱ - ج: گرختی پیش.
 ۲۷۲۲ - د، ه ز: لاجرم گرچه از تو ز: بی تو يك دم ردن بپارم.
 ۲۷۲۲ - ج، د: بر کار هیچ
 ۲۷۲۶ - ج از صوری
 ۲۷۲۷ - ج، د: کان شه
 ۲۷۲۸ - ه: که بان آرزو ز: که بر آں آرزو
 ۲۷۲۹ - د: طاهرش کرده غارمیده رنی ز: از رنی او فاده نهمنی ج: این بیت را ندارد.
 ۲۷۳۰ - ج، د، ه: رقص دیوان در آورم پیری.
 ۲۷۳۲ - ج: نادگر تیر رحم هیچ رمی ناکمان در در کمن ر: نادگر تیر رحم تیر رمی
 ۲۷۳۳ - ج: ناصد بسون به پیش شه پردخت ج، د: خلوت ساحت
 ۲۷۳۵ - ج: گشت می باید ز: تو رام گردد رام.
 ۲۷۳۶ - ج: دو سه جای - پیش لورین کن ای همیون رای
 ۲۷۳۸ - ج: آں مرید - آں قاشق.
 ۲۷۳۹ - د: مهربانی کنی (روی سطر: مهره باری)
 ۲۷۴۰ - ج، د، ر: او خود
 ۲۷۴۱ - ج، د، ر: مهر بازی.
 ۲۷۴۲ - ر: بر ساحت - می ناست
 ۲۷۴۳ - ز: گناه مازی - د گشودی دست.
 ۲۷۴۴ - ج: ناز، این نمود و با آن - جگر ایضا و گوهر آنجا
 ۲۷۴۶ - ز: مدگی بگذشت ج: بیکی موی.
 ۲۷۴۷ - ه: که آنچه بن

- ۲۷۴۹ - د: تا اشی خلوت (بالای سطر ' شب جنوب).
- ۲۷۵۰ - ز: دست آورد و رشت از آن حفتی ده، ر: این بیت را ندارد فر ۲۷۴۴ آورده.
- ۲۷۵۱ - ج: گشتی
- ۲۷۵۲ - د: راست گوی راست
- ۲۷۵۳ - د، ه، ر: گرچه هر روز کان گشاید گام ه: صبح بوده.
- ۲۷۵۵ - ز: شام سرک
- ۲۷۵۶ - ز: گرچه از من محوره ج: بچه ندازیم تو در دم شیر
- ۲۷۵۷ - ه: جان بزم
- ۲۷۵۸ - ر: در خورد باری ج، ه: چون کشی هم نسخ تو باری.
- ۲۷۵۹ - د: ویر چنین یاری.
- ۲۷۶۰ - ج: حوی ده ر نام بزم
- ۲۷۶۱ - د: معذر
- ۲۷۶۲ - ج: قفل گنج گهر راندارم معذر این باز رصای شه صرم ر: معذر این ر صای شه
- سارم.
- ۲۷۶۳ - ز: چون بدید اعتماد.
- ۲۷۶۴ - ج: آنچه سرار خویش بود بگفت باز. گفتی و نگفتی مر گفت.
- ۲۷۶۵ - ر: آتشی تیر کرد و سوخت
- ۲۷۶۷ - ر: بیرون دارم از تو دور به است. ج: بیرون ردوا است
- ۲۷۶۸ - د، ه، ز: من و غم مروری - داشت فاحوره آن مرور بود
- ۲۷۶۹ - ج: نشی ند برای د: سحی ند بوی
- ۲۷۷۰ - ج: بر صند را ندارد د: حربه آهن بگردد.
- ۲۷۷۱ - ر: گربه ایجا که یا قوج درد تو بهر تو دوی
- ۲۷۷۲ - د، ه: آتشی لر تو بود.
- ۲۷۷۳ - ج: رود آن آتش از میان د: دود دود انکی
- ۲۷۷۴ - ج: چونکه خورشید از حمل شده شاد - که برید العجوز آرد. ر: کی زبرد العجوز آرم یاد
- ۲۷۷۵ - - شید برار
- ۲۷۷۹ - ج: سرو و مو من جوی.
- ۲۷۷۷ - د: ر: گشت صچه پرست (د: بالای سطر، دین است)
- ۲۷۷۹ - ج: این بیت را ندارد ه: ماهی در در نگیر انکت.
- ۲۷۸۰ - ج: این بیت را ندارد.
- ۲۷۸۱ - ج، ه: شه جو از نقش چین یزد ر: شه جو آن نقش از پرس.
- ۲۷۸۲ - ج: گردش از زبهای زری کرد
- ۲۷۸۴ - ر: دوق حلواي ر شعرائی اوست

- ۲۷۸۴ - ج: حنبله را بین که زعفران.
 ۲۷۸۵ - ر: رنگ شمع داده برردی بافت
 ۲۷۸۶ - د: از آن سب
 ۲۷۸۷ - ر: حبس بکام د ه، نشستی بهرام روز دوشنبه در گنبد سبز و حکایت کردن نازنین (ه و حکایت کردن دختر حورر شاه).
 ز: شستن شاه بهرام روز دوشنبه در گنبد سبز و حکایت خواستن.
 ج: نشستن بهرام روز دوشنبه در گنبد سبز و حکایت خواستن.
 ۲۷۸۸ - ز: شاه برافروخته د ه، ر: چون فروخته باغ
 ۲۷۸۹ - د: رحمت و سوی.
 ۲۷۹۱ - ج: د ه، ر: باغ انجم نشاند برگ بهار ر: چون بر آن میرد.
 ۲۷۹۲ - ج: حرامده صیر صیر آرنگ ر: ران حردمد سیر و سبز آرنگ ر: شاه از آن حورروی صیر آرنگ - قائل شکر.
 ۲۷۹۳ - د: گشاده پرد.
 ۲۷۹۴ - ج: گشت ای جان من ر: گشت کای جانها.
 ۲۷۹۶ - ر: سرتو در تو د، نص: اپنگامی.
 ۲۷۹۸ - ج: از سرور بلند و حکایت ه عنوان ندارد ر: حکایت گفتن درستی دختر کیکاوس.
 ۲۸۰۰ - ج: د ه، د: داشت این جمله.
 ۲۸۰۱ - ج: با چنان.
 ۲۸۰۲ - د ه، ز: مردمان بر نظر.
 ۲۸۰۴ - ز: در رهش ج' د ه، ر: دست بازی (سخه چاپی و حید - دست بازی)
 ۲۸۰۵ - د ه، ز: پیکری دید.
 ۲۸۰۶ - ر: شر قفرغ همی گشت براه
 ۲۸۰۸ - د: تیری از عمر، دوح: ه: تی یک عمره دومب.
 ۲۸۰۹ - ز: آچنان صد هزار توبه
 ۲۸۱۰ - ج: د ه، ج: من گل د: روی شسته ولی.
 ۲۸۱۱ - ج: جواب عمره
 ۲۸۱۳ - ج: این بیت را ندارد
 ۲۸۱۵ - ج: این بیت را ندارد.
 ۲۸۱۶ - ه: با چنان حال و دلف.
 ۲۸۱۷ - ج: جانش از تن بکزد پروازی د ه، ر: چون رطملی که برگری نگازی
 ۲۸۱۸ - ج: د ه، ماه پنهان حرام.
 ۲۸۱۹ - ج: برگرفت به پیش ج، ز: کرد حوی.
 ۲۸۲۰ - ر: باز کرد دیده ر جواب ج: خانه دل ز عشق بود حراب ز، کوچه پرفته دید و حاه

حراث

- ۲۸۲۱ - د: گفت گر پیشتر دوم و: در پیش دوم.
 ۲۸۲۲ - د: هرج ازین.
 ۲۸۲۳ - د: شهوتی کان (بالای مصر گر) ح: عیش صافی من او آن شد درود. د: مردم او هم که
 حال سواهم مرد بالای مصر: مردم آخر رعم!
 ۲۸۲۸ - ج: ده. د: این بیت و بیت ۲۸۲۹ را بعد از بیت ۲۸۳۰ آورده است.
 ۲۸۲۹ - ه: کرد او را بحکم خود تسلیم.
 ۲۸۳۰ - ه: چون به آن.
 ۲۸۳۱ - ج: این بیت را ندارد.
 ۲۸۳۲ - د: ه. و: چون بسی مسجده رد بر آن سر حاکم.
 ۲۸۳۲ - د: ه. و: بود هم سمرهای در آن رانش یک خواهی طبع بدخواستش.
 ۲۸۳۴ - ر: نگاه بکته.
 ۲۸۳۵ - ه: زو بهر بکته‌ای.
 ۲۸۳۶ - ه: کس رفتار.
 ۲۸۳۷ - د: دانه بر داوری هراموشی.
 ۲۸۳۸ - د: ر. بعد ر. بیت.
 ۲۸۳۹ - ج: ده گفت.
 ۲۸۴۰ - ح: یک عالمه د. د: یک آدیباں ح: ایام آدمیان.
 ۲۸۴۱ - ح: و آنچه را رأی و عقل.
 ۲۸۴۲ - ه: همه دانم بغل خویش.
 ۲۸۴۳ - د: یک فنی بود در.
 ۲۸۴۴ - ح: هر چه باشد. د: همه هستند زیر.
 ۲۸۴۶ - ج: ورنه د ورنه را آنچه میر هست. ه: ورنه و آنچه هست. د: درو - درو.
 ۲۸۴۷ - ج: و ه: دانم آرا.
 ۲۸۴۸ - د: بچندین سال.
 ۲۸۴۹ - د: ه. و: ندانم کم بیشی - خیر هم بیشی.
 ۲۸۵۰ - د: کاف تن (بالای کلمه 'تس') رتی.
 ۲۸۵۱ - ج: این بیت را ندارد.
 ۲۸۵۲ - ج: د: را کسیر و این بیت را ندارد. ج: چو ر گردد.
 ۲۸۵۲ - ج: که بر دم. د: ر: عار پیشه کنم.
 ۲۸۵۴ - ر: کان گوهر کافرید.
 ۲۸۵۵ - ج: در آسمان. و: هر چه بر می و آسمان.
 ۲۸۵۶ - ج: همچو من دیو کی و استادی.

- ۲۸۵۷ - ز: چون چنین بر شمرد
- ۲۸۵۹ - د: ز: گفت ابرویه ج: کابرمیه ز: و ابر دیگر سفید همچون شیر
- ۲۸۶۰ - ج: این چنین ه: کند.
- ۲۸۶۳ - ز: ابرکو د: زرقاست د: ر رطوبت هم.
- ۲۸۶۶ - د: آهیم ه: گفت بشر د: نگردد راست.
- ۲۸۶۷ - د: گفت در دست حکم اوست ه: سرود پیر ران.
- ۲۸۶۹ - ج: از دیگرها چرا شود شکوه د: از دیگر کوهها ربود.
- ۲۸۷۰ - د، ه: ر: گفت بشر.
- ۲۸۷۱ - ج: صحبت.
- ۲۸۷۲ - ج: کوه راسگه
- ۲۸۷۳ - ز: وانگه پیش.
- ۲۸۷۴ - ج، د: ر: از سر هوش.
- ۲۸۷۵ - ج: من که از ز: من نه از کار و دوی حرم ج، ه: در همه عالم از.
- ۲۸۷۶ - ج: راه بی دانشی نباید رفت.
- ۲۸۷۷ - د: بالای کلمه (چون خوانیم)
- ۲۸۷۸ - ج: این بیت را ندارد.
- ۲۸۷۹ - ج: با صط دیدگان ز: با علط مانندگان.
- ۲۸۸۰ - ج: د: ر: بود دست.
- ۲۸۸۱ - ز: در دل دیو و الفصولی ماند.
- ۲۸۸۲ - ج، د، ه: وان فصولی د: نکرد از سرگم ه: نکرد از آنها کم.
- ۲۸۸۳ - ج: ره بیان د: ره بیان و (بالای کلمه در بیان).
- ۲۸۸۵ - ه: منبر.
- ۲۸۸۸ - ر: چون بدید.
- ۲۸۹۰ - ج: ز: وین سعالین.
- ۲۸۹۱ - ج: نگو که نامکجاست باش تا این سخن نگوید راست د: کوهپایه نگردان و کوه
- پایهست و گردان.
- ۲۸۹۲ - د، ه: ز: گفت بشر ز: که کرده اندیشی.
- ۲۸۹۳ - ز: رصدهای ج: در زمیشت نشسته اند از بیم د، ه: زیم.
- ۲۸۹۴ - ج، ه: گفت اگر پاسخ د: گفت چون - هر چه گفتی و گفته ای.
- ۲۸۹۶ - ج: حاصه از وادی ر: که از تنها و تاب.
- ۲۸۹۷ - ج: دامداران است.
- ۲۸۹۸ - ج: سر این هم.
- ۲۸۹۹ - د: تا چو گرگ و گور ج: آهوی و گور.

- ۲۹۰۰ - ج، د: سوی آن سحر .
 ۲۹۰۲ - ر کند آن صید .
 ۲۹۰۳ - ج، ه، د: چنین گشای
 ۲۹۰۴ - ج: بهفته کار ز بهفته جوی
 ۲۹۰۵ - ر من و تو آنچه در گمان داریم ج به همه کس گمان چنان .
 ۲۹۰۶ - ج پند سیوش گفت .
 ۲۹۱۱ - ج: چرا بر من نسیب ز کز عریضی .
 ۲۹۱۲ - ر برین فروشیم ه تن راز ره فروشیم بویسم و دسوفروشیم
 ۲۹۱۲ - ر آنگ این خم
 ۲۹۱۴ - د، ه، ر: گفت بشر
 ۲۹۱۵ - ج، د: آب خوردی توان ر آب جاری در د ج چو کس را ندو چو روی
 ۲۹۱۶ - د آب دهان
 ۲۹۱۷ - ر: چو کس توان ه بدردی آلود
 ۲۹۱۸ - ر: چون تاب رسید لب نوشی او به آب رسد .
 ۲۹۱۹ - ه گفت وار ر هر رشت خود نکرد پدید
 ۲۹۲۰ - ج، ه کند جسته ج، ر: کرد بوحم
 ۲۹۲۱ - ج، ه: چون درو شد حمی به ه چو در بوجست حم به ج: نامعش
 ۲۹۲۲ - ج، د، ر: کند رسنگاری
 ۲۹۲۳ - د عاقبت عرقه شد به آب ه، عرق شد بر آب
 ۲۹۲۴ - ج: بشر از آن مرد شسته دل بر تاب د: دل در تاب دیده کرده ر دیده کرده ه رهی
 ۲۹۲۶ - ج رسم از چرت این بکوه وصال ر بکوه خصال د: حوا خصال و بلای سطر
 (دیده)
 ۲۹۲۷ - د، ه، ر: در ستار دارد سنگ ر نگهی
 ۲۹۲۹ - د، ه ر این چنین سفله
 ۲۹۳۰ - ز برین گفت و گو مرد ج بدین گذشت
 ۲۹۳۱ - ه جستجوی د، ه، ر بعد از این بیت فروده عرقه ای رسد جز او شده گم سر چوون حم
 بهده بر سر حم چون مفهوم این بیت پایت ۲۹۳۹ سازگار بود . لذا این بیت را بر سر فرمودیم .
 ۲۹۳۲ - ه و ر این بیت را ندارد .
 ۲۹۳۴ - ج: سم نالای - ساده کردش بر خم ناحن
 ۲۹۳۶ - د، ه: ز که دید چامی ه، ر سر به آفر ر: بر آوریده
 ۲۹۳۷ - ج: بیم حمی بهده ه بر سر وی - شاور آوی
 ۲۹۳۸ - د، ه این بیت را ندارد

- ۲۹۴۹ - د، ر، ی، یس، ر، سارد
 ۲۹۴۰ - د درکشند
 ۲۹۴۱ - ه، بحر و سنگ ج بر گل او شست مادل
 ۲۹۴۲ - ج، گفت آن ویرکی و ریت کو
 ۲۹۴۳ - ز، وان همه دعوت
 ۲۹۴۵ - د کشند آن دعوی ه کوشد آن ز: چون شدی بهتر از دوازده متن د، مردی توای نه مرد

و ۴ رن

- ۲۹۴۶ - ج وین نمودی د، ه کارهایی (ه کارها را) رچاٹ اندیشی،
 ۲۹۴۷ - ج 'سرگرتنه' د، ر: سر به ده د، ه، ر: چون بلیدی بدوریسی (د: رودوریسی).
 ۲۹۴۸ - د، ه، بر آن چنان.
 ۲۹۴۹ - د: آن نگفتم ز: این نگفتم
 ۲۹۵۰ - ز: این حم د آتش اندرخم ه: خود آگندیم
 ۲۹۵۲ - ز: تا که این رسته را
 ۲۹۵۳ - ر، اندرین سبط د گرچه هر چه اندر آن ر: ه، گرچه شرح
 ۲۹۵۴ - ج 'این بیت را سدرد' ر: اگر تو شاکره و من هستم.
 ۲۹۵۵ - د، ه، د، ر، که خودم.
 ۲۹۵۶ - ج، ز: در او گمان د، ه بود جان ج، د، ه، ز: یک من یک بود
 نسخه مورخ = ۸۴۰ هـ ض من،
 ۲۹۵۷ - ه، آن سخن د، ه، ز رحمت او نارجست.
 ۲۹۵۸ - ج عماده و قصش ه مصر و عماده ز: درق مصری.
 ۲۹۵۹ - ه: آن نورد ج کیسه ای ران نورد باز افتاد ر: بیرون افتاد.
 ۲۹۶۰ - ج 'زن کهن سالی که بود'
 ۲۹۶۱ - د: مهر آن برداشت (بالای سطر: مهر (رو) ر: سر مهر او نگذاشت.
 ۲۹۶۴ - د، ه: به آنکه اهل
 ۲۹۶۵ - ه، ر، ما امانت
 ۲۹۶۶ - ج 'ای بی گنم' ه، هم از آنجا حورم.
 ۲۹۶۶ - ه، بعد از ۲۹۶۶ این بیت را افزوده است. زه روش برگزفت و راه نوشت - سوی شهر آمد

از حوالی دشت

- ۲۹۶۷ - ه، این بیت را ندارد
 ۲۹۶۸ - د، ه، یک دور و شهر نافت از حواب و حورد (ه حورد و حواب) حواری بهر ر، یث
 دور و شهر ز 'نافت از حورد و حواب چندی بهر،
 ۲۹۶۹ - ج، د، ه، این بیت را ندارد.
 ۲۹۷۰ - ج، د، ه، را لدمردی.

- ۲۹۷۲ - ج چندمین خانه
 ۲۹۷۳ - ه. ر درین کان در آستانه اوست.
 ۲۹۷۴ - ج حمامه ر ر سوی آن شد که ناف خیر
 ۲۹۷۵ - ج ه. آن در از روی
 ۲۹۷۹ - د. ر: چه رسم دید و چه سنگ ج دید چه رنگ
 ۲۹۸۰ - ج چوب دروب
 ۲۹۸۱ - د: سوشن روی کرد ر: که تو برگو سحر که هست صواب.
 ۲۹۸۳ - د: در سخن ها خبر (دلای کلمه در هر ها سخن شنیدن) نمودن نو.
 ۲۹۸۴ - د. ه. ر. وان بر آشتش.
 ۲۹۸۵ - ر: برسی بودن
 ۲۹۸۷ - د عاقبت آب مرد
 ۲۹۸۹ - ج گفت اگر عرقه شد د گفت گر عرقه ه: گفت او عرقه ر و حقه
 ۲۹۹۰ - د سپریم
 ۲۹۹۱ - ر اینک یک
 ۲۹۹۲ - ه کر. ما آن د، ر کرده ب.
 ۲۹۹۳ - ج 'کارخان شگرف ر' آن ور قی خوانه بود
 ۲۹۹۴ - ج: زان خروشی نکرد و ران نگذشت ه: ز آب گذشت.
 ر و خروشی نکردنی نگذشت.
 ۲۹۹۶ - ر: بر خروشی ورو
 ۲۹۹۸ - د. ر. جرد انگیزی از مگسی
 ۲۹۹۹ - ج این بست را ندارد ر: دجه نارش.
 ۳۰۰۰ - ر: لایق آید برد
 ۳۰۰۱ - ج: راسی ر هزار چندان بود
 ۳۰۰۲ - ج لاجرم جور نداشت در حور.
 ۳۰۰۴ - ج این ست و سدره ه عقدت
 ۳۰۰۵ - ج: در نسجم
 ۳۰۰۶ - د: ز: من پایین د: من در.
 ۳۰۰۷ - ه و او کشیده
 ۳۰۰۸ - د. ه. ر: از سومن - از درمن.
 ۳۰۰۹ - ج. د. ه. گرد و وینج ج مردگان را بدی نشاید
 ۳۰۱۰ - ر از میانه
 ۳۰۱۱ - ه مرد و کار د: بر ناشویی
 ۳۰۱۲ - ج. ه. ملک ر خانه و ملک هست و حسن و جمال.

- ۳۰۱۳- د ه ر: کارما بر فرهم آور
 ۳۰۱۶- ه نصه شد گشت
 ۳۰۱۷ ز ر: قع ار کمر
 ۳۰۱۸ ح: صحر و حالس ر حوی و جملش
 ۳۰۱۹- د ه ر، دیده بودش جهان جهان افروز
 ۳۰۲۱- ه کرد و جان ر بوی خوش بود
 ۳۰۲۲ ح: ین بیت را ندارد ر: دیده ام ای
 ۳۰۲۵- ر: وایچ بیسی - دیر گه شد که دو ج، بدنی شد که در
 ۳۰۲۶- ز: بر نعت بود
 ۳۰۳۰- ج: از پای.
 ۳۰۳۱- ر: شرط بد در پیش.
 ۳۰۳۲- د ه، ز: نکردم طمع
 ۳۰۳۳- د ه ر: دوستی کو جمال ر کار جمال، و مالم داد نوحرام است از حلالم داد
 ۳۰۳۴- د، ز: زانکه بد یکی ده شد ج، ه آگه گشت یکی ده گشت
 ۳۰۳۵ د ه ر: کار خویش
 ۳۰۳۶- ج: گشت ما او شاه دبی جفت ر، کرد ما او شره کایین د گشت ماوی
 ۳۰۳۷- د پیر پیچهر ه بر خود مسون چشم خود
 ۳۰۳۸- ج، ز: شلبد برست ج: ه ه ر: هار وردی ج: عیلو زودی.
 ۳۰۴۰- د ه، ز: سبز دوحث ز: جامه سبز دوحث
 ۳۰۴۱- ر: نه از علامت ج: سروری در خورد
 ۳۰۴۲- ر: گردد غیر
 ۳۰۴۴- د ه، ز: پسر ه ج: - رلستی سیره خوشتری رنگ است د: پیرین رنگ ه بی رنگ
 ۳۰۴۵- د ه، ز: ماه برم آرای د: - و حکایت کردن دختر اقلیم چهارم
 ر: ... و عشرت کردن
 ۳۰۴۷- ج: شاه را در خور آمد و بهبود
 ۳۰۴۸ ج: شاه و ماه هر دو کرده.
 ۳۰۴۹- ج: ربوری در ساخت.
 ۳۰۵۰- د: رنگ چون آتش و لطف آبی
 ۳۰۵۱- د ه، ز: این بیت را ندارد.
 ۳۰۵۴- ر: شرح سب رنگ آمیز
 ۳۰۵۶- د: حورش و ماه
 ۳۰۵۷- ه هر گهر ه، ز: برقرار از هر سخن
 ۳۰۵۹- ه: لعل کانی بکان ر: بکل نعل ستود

- ۳۰۶۴ - ه. ر شکر شمع
 ۳۰۶۵ - ر گل کسی کاه
 ۳۰۷۱ - ر. پیر یه خردمندی
 ۳۰۷۲ - ه. د. ه در شنه
 ۳۰۷۵ - ه. چه انهن بود.
 ۳۰۷۸ - ر پروشد گرم.
 ۳۰۷۹ - ه. وان پروز ز. آن پروز این پروز د وان رو خود
 ۳۰۸۰ - و. جوی جانوران - وض شود.
 ۳۰۸۵ - ه. واز پدر
 ۳۰۹۱ - ز. در استوار شدی - حصار شدی.
 ۳۰۹۲ - ز. قلعه بود رویین در.
 ۳۰۹۳ - ه. بانو سدلای ز هیچ ناتو آن ندیده جواب
 ۳۰۹۴ - ز. راه برست
 ۳۰۹۷ - ز. ر رزو جانی آوریده بدست
 ۳۰۹۸ - ز. چه شود آب
 ۳۰۹۹ - ز. وانجم را چه
 ۳۱۰۰ - ز. و آدبی زاد را
 ۳۱۰۴ - ز. پیکر آن طلسم ه. هر یکی دهره ای گرفته پیچک
 ۳۱۰۶ - ز. هر یکی کو.
 ۳۱۰۷ - ز. نگام شمار
 ۳۱۰۸ - ز. هر یکی پی
 ۳۱۱۰ - ز. کوه از آن پاره کاسمانی بود - همچو مه در سمانهای بود
 ۳۱۱۲ - ج. ه. کارنامه چینی
 ۳۱۱۳ - ر. آب همچون صدف گره سنی.
 ۳۱۱۴ - ه. پروز ر از دور
 ۳۱۱۵ - ه. بهر مندی ر. شهر یاری یافت - شهر یاری یاب.
 ۳۱۱۶ - ز. و پای - نداشت پیکر
 ۳۱۱۷ - ز. با سر پیکر ه. پرتله نشست ج. نشست.
 ۳۱۱۹ - ه. زدور ز. نگوی از دور.
 ۳۱۲۰ - ه. در چنین قلعه ر. برین در
 ۳۱۲۱ - ر. هر که را این نیکار می آید
 ۳۱۲۴ - ه. دومین شرطم ر. گرده ای ند را.
 ۳۱۲۵ - ه. سیمین شرطم ز. سیومین شرط.

- ۳۱۲۷ هـ ره سوشهر ز شرط چرم
 ۳۱۲۸ - د هـ پرسم' روی حدیثهای هر
 ۳۱۲۹ هـ و آنچه از این شرط ر گرازیی شرط
 ۳۱۳۰ هـ سرکه یی پند را ج، د هـ هر که یی ند را
 ۳۱۳۱ - د هـ در حاشیه وانکه ره در سخن
 ۳۱۳۲ - ز هـ مامدادان کزین ورق
 ۳۱۳۳ - د هـ تاج در درید
 ۳۱۳۴ هـ کوتلدش بر چومن ر: کافکنده بر چومن
 ۳۱۳۵ - ح: آن ورق ر برد - ره ر سپرد ر: و آن ورق ه ره ر برداشت
 ۳۱۳۶ - ج: بر در قلعه است
 ۳۱۳۷ - ج: رغبت است بر حرد
 ۳۱۳۸ هـ حصدده شد جبری
 ۳۱۳۹ - ز: چون بیفتاد این حدیث ج: رخ نهادند
 ۳۱۴۰ - ج: این بیت را ندارد
 ۳۱۴۱ - د هـ هیچ کوشیده‌ای
 ۳۱۴۲ - ج هـ هم حدیثش ر چهاره
 ۳۱۴۳ - ج: این بیت را ندارد
 ۳۱۴۴ - ج: در سردار
 ۳۱۴۵ - ج: بر سر شد
 ۳۱۴۶ - ج: این بیت را ندارد
 ۳۱۴۷ - د هـ ز: تاریس سر ه: بریده گشت قهر ز: که شد بریده قهر
 ۳۱۴۸ - ج: این بیت را ندارد د هـ جز بسوك
 ۳۱۴۹ - د: این پریرخ ز: و لن پریرخ ج شهر آراسته
 ۳۱۵۰ - د ری - اوی ه تاریدین سایه
 ۳۱۵۱ ر پدشازاد
 ۳۱۵۲ هـ ریرد و خوب و درسد و دلبر
 ۳۱۵۳ - ج: تا خود تازه دل جو
 ۳۱۵۴ ر شسته در
 ۳۱۵۵ - ز: در هر سه ه دهر سه و
 ۳۱۵۶ - ج: جمال زیبایی ر: دلکشی کز جمال و
 ۳۱۵۷ - ز: آفرین کرد د کامد از ه و چنان رفیعی
 ۳۱۵۸ - ر پیکر بهنگ

- ۳۲۱۷ - د، ه، ر بدین شغل
 ۳۲۱۸ - د، ه، ز ازین شغل ر: یافت آگاهی
 ۳۲۱۹ - ج: همت کارگر د: کویر آن کار رود یابد.
 ۳۲۲۰ - ج: پولاد بست.
 ۳۲۲۵ - ج: این بیت را ندارد د: چیر او بکند ز: همه را کند و او بکند بچه.
 ۳۲۲۶ - ج: آن ظلم را
 ۳۲۲۸ - ج: این بیت را ندارد ز: آن صدا پارای زار و جست ه: آن رسد را.
 ه: کرده بود درست ز: کند و راں رجای نمود درست.
 ۳۲۲۹ - ه: این بیت را ندارد
 ۳۲۳۴ - ر: کنم ترا بهتر.
 ۳۲۳۵ - د: چو آب دانی.
 ۳۲۳۶ - د، ه، شغل پیوند ر: شعل و پیوند.
 ۳۲۳۷ - ر: رستگاری خوش ه: گرفت از پیش.
 ۳۲۳۸ - د، ه، ز: برکشید پیوند.
 ۳۲۴۰ - ج: همه سر ه.
 ۳۲۴۱ - ج: وان بر کشنگان
 ۳۲۴۲ - د: نثار کن ه: نثار کنان د، ه: شرافشان ر: همه نام و مرش نگاروشان.
 ۳۲۴۴ - ج: سازد این پیوند.
 ۳۲۴۹ - د: و رهبری شست
 ۳۲۵۱ - د، ه، ز: خویش از و نهفت.
 ۳۲۵۲ - ز: کرد او را پدر حکایت
 ۳۲۵۳ - ج: چاره کردند و در فاده شدند.
 ۳۲۵۴ - ج: در سر عجز.
 ۳۲۵۵ - د: این منک
 ۳۲۵۶ - ه: پای فشر د: ز: چو کوه و پای فشر
 ۳۲۵۸ - د: چون سه شرط او از این چهار بود.
 ۳۲۵۹ - ج: شاه گفتش.
 ۳۲۶۲ - د: و در درین ره.
 ۳۲۶۲ - ج: شد مقرر که باشد.
 ۳۲۶۶ - ج: شاه گفت این چنین
 ۳۲۶۷ - ر: بیشتر راں سخن.
 ۳۲۶۸ - ر: رسنگ
 ۳۲۶۹ - ج، د، ز: یک حوشه.

- ۳۲۷۰ - ز: سحبا میار
 ۳۲۷۲ - د: در حاشیه آورده ز: برکشیده میبش ه: مهمان سرای بازگشت
 ۳۲۷۴ - ه: رویه شد
 ۳۲۷۵ - ه: نرسی کله رو بر آن خون ز: آن به جوان بود کار رودن
 ۳۲۷۶ - ج: این ست و ندارد
 ۳۲۷۷ - ر: خورد چون در گذشت از انداز - رپورش
 ۳۲۷۹ - ر: میهمان را حدی خویش نمید
 ۳۲۸۰ - د: روی روی ه: روی روی
 ۳۲۸۴ - د: در حاشیه آورده
 ۳۲۸۵ - د: ه: ز: مرلوتوی خود بر سجده - عبره کردش چنانکه در گنجید
 ۳۲۸۶ - د: ر: ران جواهر د: ه: ر: سه دیگر بهار
 ۳۲۸۷ - د: ز: پیک نامور - سوی آن نامور
 ۳۲۸۸ - ر: چون بدید لؤلؤ ج: برداشت گشت
 ۳۲۸۹ - ج: سودشان حیار ر: بر آن سنگ سودشلا چو عیار
 ۳۲۹۰ - ج: قدری از شکر بدین افزود ج: آن ذرو
 ۳۲۹۲ - ج: نشاند گشت
 ۳۲۹۳ - ج: ه: ر: سوی نانوی ه: از پیش
 ۳۲۹۴ - د: وانچه رومانه شد حمیرا نکرد ه: وشت از او سده به حمیری کرد ر: وانچه رومانه شد حمیرش کرد
 ۳۲۹۵ - ج: این ست را ندارد
 ۳۲۹۶ - ج: بیکد از دست د: ه: ر: داد نابود پیش راه پرست
 ۳۲۹۷ - ر: و داد غریب
 ۳۲۹۸ - ز: داد يك خروش آن چهارامور
 ۳۲۹۹ - ه: خوب بزاد
 ۳۳۰۰ - ه: آن واپدید: بیکدگر نگشت
 ۳۳۰۱ - ه: نادریت ج: چون چرامی بهم مینا آن - (دلای سطر: شب چرامی)
 ۳۳۰۴ - ج: آن دو دانه ریکدیگر مشاحت ر: وین هم دو عقده زار هم
 ۳۳۰۵ - در میان در حوشاب د: برونق و آب
 ۳۳۰۶ - د: و: میوم باب
 ۳۳۰۷ - ه: دار با آک
 ۳۳۰۸ - د: ز: مهر نانش چو ج: مهر بر سه نهاد و خوش
 ۳۳۰۹ - ج: بسند آن مهره - در دست کرد
 ۳۳۱۰ - ج: حمیرکار

- ۳۳۱۱ - د، ه، ر: چگونہ یار منست - اختصار منست (ز: اختیاری).
- ۳۳۱۲ - د، او: او: ح، ز: دیار کشور.
- ۳۳۱۳ - ه، د: نادوست ز: دانا، دیم و دانا - د: دانش من.
- ۳۳۱۴ - د: غریبانهش.
- ۳۳۱۵ - ر: ایکه من دیم.
- ۳۳۱۷ - د، ه، ز: ناپورده هور نیاز ز: نواز.
- ۳۳۱۸ - د: گفت اول ه: گفت کاول ر: گفت از بول.
- ۳۳۱۹ - د: در سودن از آن ر: در دور شد.
- ۳۳۲۰ - ج: او بر آن دو سه ه: و او که بر آن سه دگر.
- ۳۳۲۱ - ج: در او در افزودم د: بدو در افزودم ر: بر او در افزودم ه: آن درو.
- ۳۳۲۲ - ج: این بیت را ندارد.
- ۳۳۲۳ - ج: گفتم این ر: نه کیمیا کرد.
- ۳۳۲۴ - د، ه، ر: او که شیری دو آن من.
- ۳۳۲۵ - ج، د، ه: چو باد.
- ۳۳۲۹ - ز: من که در عقد د، ه، ز: و نمودم.
- ۳۳۳۰ - ه: و او چو در جسته‌ی ز: او که در: کی سیمی ز: سومی.
- ۳۳۳۱ - د: در پی.
- ۳۳۳۲ - ج: مهره بدر د، ز: مهره بهم.
- ۳۳۳۳ - ز: مهره مهر لو سینه ه: بر حرانه.
- ۳۳۳۴ - ج: یی بیت را ندارد.
- ۳۳۳۵ - ج: رفت خانی ز: تاریانه.
- ۳۳۳۷ - ج، د: کاین ست.
- ۳۳۳۸ - ه، ر: منست و عود.
- ۳۳۴۰ - د، ه، ز: دو سگ روح و بهم سپرد، ر: سویش را میان کرانی برد.
- ۳۳۴۱ - د: یی بیت ر: آورده کان یا قوت چون رسید مکان جان کمی را بدو رسید ر: جان ه: ر: کان کن فعل چون رسید مکان.
- ۳۳۴۲ - ه، ز: و گاولش - و گاه ربطش.
- ۳۳۴۳ - ج: آخر الامر یافت بروی دست.
- ۳۳۴۴ - ج: بر دستش.
- ۳۳۴۵ - د، ز: یی بیت را ندارد ه: مهر گوهر ز: گمندان برداشت.
- ۳۳۴۶ - ر: ریت تا او ساز و گامه.
- ۳۳۴۸ - ر: بدین صرخه ج: این بیت را ندارد.
- ۳۳۴۹ - د، ه، ر: براب رانندش.

- ۳۳۵۰ - ر: سر حق آرایش ج، د، د: نه ایست.
 ۳۳۵۲ - ج: حرن که آفرشی د، ه، سر ج را.
 ۳۳۵۶ - ر: در سر ج، ه: شش بهرام روز چهارشنبه در گند از رق و حکایت کردن دختر پادشاه

قیم پنجم

- ر: شش شاه بهرام روز چهارشنبه در گند از رق و عشرت کردن.
 د: شش شاه بهرام روز چهارشنبه در گند پیروزی و حکایت کردن دختر پادشاه مغرب
 ۳۳۵۸ - ر: گشت پیروزی گون
 ۳۳۵۹ - ه: پیروزی گون
 ۳۳۶۱ - ر: ریت پیروزی شاد
 ۳۳۶۲ - ه: مانوسه.
 ۳۳۶۴ - ج: در بر گشت
 ۳۳۶۶ - ز: تو گشت.
 ۳۳۶۸ - ه: عنوان ندارد - ر: حکایت گشت آفرین دختر شاه مغرب
 ۳۳۶۹ - ر: ماهن نام (بالای سطر ماهن نام).
 ۳۳۷۰ - ه: همدواو
 ۳۳۷۲ - ر: ریرکی چند - ه: ناسخ و سرود
 ۳۳۷۵ - د: ه: بوستان لطیف - دوستان را.
 ۳۳۷۷ - ر: مردم از نوشته دیگر.
 ۳۳۷۸ - ج: روز و رقیب
 ۳۳۸۰ - ر: همت خوشدلی کرو کردند.
 ۳۳۸۲ - ز: نانش ماه گرم کرد
 ۳۳۸۴ - د، ه: ردور کامد.
 ۳۳۸۶ - ر: درین هنگام
 ۳۳۸۷ - ر: گفت مشه.
 ۳۳۹۰ - د: بیست و نود و همدرد.
 ۳۳۹۲ - د، ر: به سودی د: ز ناح - ر: از ناح
 ۳۳۹۴ - ز: حریف رسال.
 ۳۳۹۶ - د، ر: يك دو پاس تمام
 ۳۳۹۷ - ه: واو و ناسال
 ۳۳۹۸ - ر: فقط بیست و نود و بعد از این ۳۳۹۹ آورده مانوسه به نسخ چاپ ترکیه اینجا آورده شد.

۳۴۰۰ - د: فرج بیل

۳۴۰۲ - ه: که من مگر هشتم - صورتی

- ۲۴۰۴ هـ. ر. ماتك و تاب.
- ۲۴۰۵ هـ. ر. ز پیش می ماند - مانده را جوید.
- ۲۴۰۶ هـ. ز. مرغ داد آواز.
- ۲۴۰۹ هـ. ر. چو گمرهی شید.
- ۲۴۱۰ هـ. ر. تعب ماندگی.
- ۲۴۱۱ هـ. شمع بیم هرور.
- ۲۴۱۲ هـ. ر. گرمتر شد ز آتش.
- ۲۴۱۳ هـ. جست گل - ر. باغ گل.
- ۲۴۱۵ هـ. ر. غار در غار و نژدهی پیش.
- ۲۴۱۶ هـ. ر. برست شد ریش.
- ۲۴۱۷ هـ. پیش می رهشاش می.
- ۲۴۱۸ هـ. د. ناپرد.
- ۲۴۱۹ هـ. سیاه بافی - د. سیاه ماری ج - رودنگار از سیاه کاری.
- ۲۴۲۲ هـ. بود دیگر.
- ۲۴۲۵ هـ. مانگ بررد که هان و هان چه کسی.
- ۲۴۲۶ هـ. د. هوشارم نام.
- ۲۴۲۷ هـ. ر. گشت یجا.
- ۲۴۲۹ هـ. د. یسهای - الله و فی الله تو کان کر لوبه هـ. دید کرد.
- ۲۴۳۰ هـ. ز. آدمی رادم.
- ۲۴۳۲ هـ. ز. مرد آمد.
- ۲۴۳۴ هـ. ج. این بیت ر سره.
- ۲۴۳۵ هـ. ج. ره گم کرده را بعن نهی.
- ۲۴۳۶ هـ. ز. بیکی موی رسته.
- ۲۴۳۸ هـ. ج. این بیت را ندهرد - د. در حاشیه آورده - ز. شریف مل نو بود.
- ۲۴۳۹ هـ. ز. چون می خلق.
- ۲۴۴۱ هـ. د. گام و گم.
- ۲۴۴۲ هـ. جز پس.
- ۲۴۴۴ هـ. ج. فادهل.
- ۲۴۴۵ هـ. آ. دوزخندان که می از دودیه ناپدید - د. مرد وزن هر دو بی - نژدرشت ناپدید.
- ن دوتن گر عیش کلید - صبح شد هر دو ناپدید.
- ۲۴۴۶ هـ. د. ر. ربای د. همانند بجای.
- ۲۴۴۸ هـ. د. گشت ماهان در آن گریو تشنگ - د. دند جای پلنگ.
- ۲۴۴۹ هـ. ج. ر. رانکه خورد.

- ۳۴۵۱ - د، ه: راه شد رهروی.
- ۳۴۵۲ - د: راهرو مانده باز ماند ز راه ر: راهرو باز مانده گشت از راه.
- ۳۴۵۳ - ج، د، ر: از روی گن ه: از بهنگان.
- ۳۴۵۴ - ج: این بیت را ندارد ز: خویش را چو دید زبان.
- ۳۴۵۵ - ج: گفت ی در ررق نما - ایجا.
- ۳۴۶۰ - د، ه، ر: گر خبر باز دادی از رازم.
- ۳۴۶۱ - ج: نحمی انداخت ر: نحمی نکند.
- ۳۴۶۲ - ر: به آورد خوب حرام.
- ۳۴۶۳ - ج: و ایچه ه، ر: گوش کرد نگف.
- ۳۴۶۴ - ج: بر شید - د: بد پشت.
- ۳۴۶۵ - د، ر: دردم د، ه: از هلاک دو عول و که مکورستی.
- ۳۴۶۶ - ز: کز هلاک جان - اگر هستی.
- ۳۴۷۰ - ج: عنان برکش ه، ر: بر لوس برشین عنان برکش.
- ۳۴۷۱ - د، ه: بریم باد پای.
- ۳۴۷۲ - د، ر: عاجر و باوه ه، عاجر باوه د، ه: بریر آن پرنده گشت.
- ۳۴۷۳ - ر: آتچان پیش رو لوس.
- ۳۴۷۴ - ج: فرومایه ر: وز حضورگاه کوه.
- ۳۴۷۵ - د، ه، ز: که سوی ه.
- ۳۴۷۸ - ر: کوه و صحرا بجای سیره و گل ه، عل بر غر.
- ۳۴۷۹ - ج: این بیت را ندارد، ر: دشت و صحر.
- ۳۴۸۰ - ر: و درو رشت.
- ۳۴۸۱ - د: چون گردد د.
- ۳۴۸۲ - د: های و هو تا به آسمان ه: هو هو بی به آسمان.
- ۳۴۸۴ - ج: این بیت را ندارد ز: هر مایی.
- ۳۴۸۵ - ه: چون بدین.
- ۳۴۸۶ - ج، د، ر: سهمنك بنند.
- ۳۴۸۷ - ج: این بیت را ندارد ه: عجبی قای و.
- ۳۴۸۸ - ج، د، دار شاح ه: گاو پلی.
- ۳۴۹۲ - ج: وز این بیت را ندارد.
- ۳۴۹۶ - ج: پای دو پر.
- ۳۴۹۷ - ج: این بیت را ندارد ر: زدهایی که دید چهر پری - محطیم گرره مار هفت سری.
- ۳۴۹۸ - ج: عجب زدهایی.
- ۳۴۹۹ - ج: مالك وش د، ه: دورح فش ج، ه: از گردش.

- ۲۵۰۱ - ج: می‌گفت - ربای رس
 ۲۵۰۲ - ج: بیشتر کرده
 ۲۵۰۵ - ج: سر سر می‌نکند
 ۲۵۰۶ - ج: د: صبح بانگ
 ۲۵۰۷ - ه: ز: چون ردم
 ۲۵۰۸ - ج: این بیت را ندارد ز: از جوش
 ۲۵۰۹ - ج: ه: افشاده دیو ز: دیو رفتگان
 ۲۵۱۰ - د: ه: برآرد ج: چون کسی مرده د: برده بلکه (دلای کلمه حسنه) ز: نمی‌حسند
 ۲۵۱۱ - ج: ر: آفتاب ه: تا تسبیح آفتاب ج: بر جهان خبرش
 ۲۵۱۲ - ج: این بیت را ندارد ز: دیدش از چپ و راست
 ۲۵۱۴ - ج: این بیت را ندارد
 ۲۵۱۵ - ج: این بیت را ندارد
 ۲۵۱۶ - ج: این بیت را ندارد ز: بر سر دراز کشید
 ۲۵۱۷ - ج: این بیت را ندارد ه: ز: علم بخون ز: ریخت طمع
 ۲۵۱۸ - ج: این بیت را ندارد ر: طاعت و هوش
 ۲۵۱۹ - ر: رف از آن کارگاه آن ددگان ز: کوچه راهی
 ۲۵۲۰ - ج: ه: ه: برداشت می‌دوید
 ۲۵۲۱ - ج: تیر بر برناب
 ۲۵۲۳ - د: رمی سیر ج: ه: عالم می‌بود
 ۲۵۲۴ - ج: آب خویشتن - از پی خوابه
 ۲۵۲۷ - ج: این بیت را ندارد ه: ه: خاطر می‌جان
 ۲۵۲۹ - د: ر: پس در منزل و هر راهی ه: پس به هر تری و هر راهی ج: ر: عاقبت گاهی
 ۲۵۳۳ - ه: ه: تا پایان
 ۲۵۳۴ - ج: ر: سر نهاد لحنی
 ۲۵۳۶ - ج: نقب می‌ست
 ۲۵۳۷ - ج: رنگ سید ج: د: بر سواد سابه
 ۲۵۳۹ - ه: ه: بدو پیوند ز: در آن یون
 ۲۵۴۰ - که از غوره نور
 ۲۵۴۱ - ج: د: ه: برود کرد فواج
 ۲۵۴۲ - ج: زویرون ه: سر توانست او برود بردن د: ازو
 ۲۵۴۳ - د: این بیت را ندارد ج: کرد مع گلشن ه: مع و گلشن ر: طیف روش
 ۲۵۴۴ - ج: بجهت سود د: این بیت را ندارد
 ۲۵۴۵ - ر: نه رباع

- ۲۵۶۷ - ج: این بیت را ندارد.
 ۲۵۶۸ - ه: ر از ندارد.
 ۲۵۶۹ - د: ه: این بیت را ندارد.
 ۲۵۷۰ - د: ه: این بیت را ندارد.
 ۲۵۷۱ - ج: این بیت را ندارد.
 ۲۵۷۲ - ر: چو مشک - پسته با حسد لب از تو حنث ج: این بیت را ندارد.
 ۲۵۷۳ - ج: این بیت را ندارد د: شعله شمع ر: کوه باقوب
 ۲۵۷۴ - ج: این بیت را ندارد.
 ۲۵۷۵ - ج: این بیت را ندارد ه: شکر خدی ر: شکر ابرو.
 ۲۵۷۶ - ج: این بیت را ندارد ر: کرمه در جامش
 ۲۵۷۷ - ج: این بیت را ندارد ر: سفید و سیاه
 ۲۵۷۸ - ج: د: این بیت را ندارد ر: آب انگور و نار
 ۲۵۷۹ - ج: این بیت را ندارد
 ۲۵۸۰ - ج: این بیت را ندارد د: از نارنگ
 ۲۵۸۱ - ج: د: ه: این بیت را ندارد
 ۲۵۸۲ - ج: نوشهر بار - درین گار (ز) شاهی شیرین کار
 ۲۵۸۳ - ج: این بیت را ندارد ر: چاک چاک دشت
 ۲۵۸۴ - ج: ناگه از گوشه ای سخن که نگیزد
 ۲۵۸۵ - ج: رخسار رخ محوش ر: رخسار و کمر
 ۲۵۸۶ - ج: گفت کای درد از کجایی تو به که نامن سخن سرائی تو
 ه: کای دیو ز گفت ای میوه دردگدا آمده رهبر چو
 ۲۵۸۷ - د: ه: و چه دردی چه اصل ر: چینی و چه اصل دانست - چونی و کیشی چه

گوست

- ۲۵۸۸ - ج: آن حدیث ز چون بر او پیر این حدیث ه: بدین حدیث.
 ۲۵۸۹ - د: دور مانده رجای (بالای سطر) رجایش بیگانه
 ۲۵۹۰ - ز: خوب دمی د: سوی او (بالای سطر) پیش او
 ج: کرد پیش.
 ۲۵۹۱ - ر: برگو که سر - وریایی که آمد او را پیش.
 ۲۵۹۲ - ج: تاجه دیدی تو چه آمد پیش د: ه: وریایی که آمد
 ۲۵۹۳ - ج: هر شنی دل مجلسی دادی د: آن زراحت و محبت
 ۲۵۹۴ - ر: و سر انجام ناامید شد.
 ۲۵۹۵ - ج: این بیت را بعد از بیت ۲۶۰۰ آورده است.
 ۲۵۹۶ - ج: این بیت را بعد از بیت ۲۶۰۰ آورده است.

- ۳۵۸۶ - ج: زرشک و دردی
 ۳۵۸۷ - ج: پس بر سید ز: رو بر سید.
 ۳۵۸۹ - ج: این بیت را ندارد. د: از دماغ درد ز: شورش بود.
 که سی شریک شرار.
 ۳۵۹۰ - ج: این بیت را ندارد. د: چنین شود ز: چنین بود.
 ۳۵۹۱ - ج: این بیت را ندارد. ه: در یکی در هزار.
 ۳۵۹۲ - ج: این بیت را ندارد. ز: او کشیدین بکند و آسم ر. - دده و دیو هر بد درد.
 ۳۵۹۳ - ج: این بیت را ندارد. ه: در سیدی میاه ز: سید شاید.
 ۳۵۹۴ - ج: این بیت را ندارد.
 ۳۵۹۵ - ج: حشمت دینه. د: دهی خشت و
 ۳۶۰۰ - ج: امسی بر جاست. ر: ترس دوشینم از روان برخاست. ج: بیت‌های ۳۵۸۴ - ۳۵۸۵ ر
 اینجا آورده است.
 ۳۶۰۰ - ج: بیت‌های ۳۵۸۵ و ۳۵۸۶ را بعد از بیت ۳۶۰۰ آورده است.
 ۳۶۰۱ - ج: این بیت را ندارد. ر: ای درج و عم.
 ۳۶۰۲ - د: ه. این بیت را ندارد.
 ۳۶۰۳ - د: بهول بی علم.
 ۳۶۰۴ - د: ه. شدت مردم.
 ۳۶۰۶ - ج: این بیت را ندارد. ر: کج نازد.
 ۳۶۰۹ - ج: این بیت را ندارد. د: در جهان خنده.
 ۳۶۱۰ - ج: این بیت را ندارد. ر: براسی بوشند. - انگین خوشد.
 ۳۶۱۱ - ج: این بیت را ندارد.
 ۳۶۱۲ - ج: سحر معجز. ه: معجز سحر از آن پدید آمد. ر: سحر و معجزه. د: درو ندید.
 ۳۶۱۳ - ج: راضی ز: شاهد دل شد.
 ۳۶۱۴ - ه: این گریه ملان. ج: د: این کثیف دلان.
 ۳۶۱۵ - ج: در خیالت.
 ۳۶۱۶ - ه: آن همه.
 ۳۶۱۷ - ه: این بیت را ندارد.
 ۳۶۱۸ - ج: این دردی.
 ۳۶۱۹ - ج: د: جهان ساد است. ه: کاشت.
 ۳۶۲۳ - د: کم گردد. ه: هر گهی که کم. ر: دهر وی آنگهی که کم گردد.
 ۳۶۲۴ - ج: سرای و دیوار است.
 ۳۶۲۶ - ز: دین سه شد.
 ۳۶۲۹ - ج: که دلگشای بود.

- ۳۶۲۰ - ج بازکش داشتم د هر چه خواهند.
- ۳۶۲۱ - د گروقی کسی ج: مکن پمان.
- ۳۶۲۴ - ج: چو کردیم.
- ۳۶۲۵ - ج: ه. شد بدو.
- ۳۵۶۱ - ج: ه. ب. یب ر. دارد.
- ۳۵۶۲ - ج: پوشین باز - زین کار ز' صاحبهای شیرین کار.
- ۳۵۶۳ - ج: این بیت را ندارد ر. چاک چاک دشر.
- ۳۵۶۵ - ج: ناگه از گوشه ای صاف - که نگرفت.
- ۳۵۶۷ - ج: رخصتم رفته بجوش ز: ز چشم و کمره.
- ۳۵۶۸ - ج: گفت کای درد از کجایی تو ه که ه من سخن صریح تو.
- ه کی دیر ر گفت ای دیو میوه دردگدا آمده رهبر چرا.
- ۳۵۷۰ - ه: ه. بو چه دردی چه اصل ر. چشمتی و چه اصل داشتد جوانی و کیسی چه گویندت.
- ۳۵۷۱ - ج: آن حدیث ر. چون بر لوی بر حدیث ه. بدین حدیث.
- ۳۵۷۲ - د: دور مانده رجای (بالای سطر) رجوش بیگانه.
- ۳۵۷۵ - ر. خوب دستی د: سوی (بالای سطر) پیش او) ج: کود پیش.
- ۳۵۷۶ - ر: برگو که سر - وز لای که آمد تو را پیش.
- ۳۵۷۹ - ج: تا چه دیدی تو چه آمد پیش تو ه. وز لای که آمد.
- ۳۵۸۰ - ج: هر کسی در مجلسی دادن سر به: آن را راخته به محبت.
- ۳۵۸۱ - ر: و سر انجام نایب شدن.
- ۳۵۸۳ - ج: این بیت را ه. از یب ۳۶۰۰ آورده است.
- ۳۵۸۵ - ج: این بیت را ه. از یب ۳۶۰۰ آورده است.
- ۳۵۸۶ - ج: در شرف و رازی.
- ۳۵۸۷ - ج: ه. پس برسد و: رو برسد.
- ۳۵۸۹ - ج: این بیت را ندارد د. از دعایم رود ر: شورشی آورد که سی شریک شرار.
- ۳۵۹۰ - ج: این بیت را ندارد د. چسب شود ر. چسب بود.
- ۳۵۹۱ - ج: این بیت را ندارد ه. در کی دره او.
- ۳۵۹۲ - ج: این بیت را ندارد ر. لو کشید این فکند و آمد رد. د. و دیو هر بد برد.
- ۳۵۹۳ - ج: این بیت را ندارد ه. در سیدی صاف ز. سمد شاید.
- ۳۵۹۴ - ج: این بیت را ندارد.
- ۳۵۹۵ - ج: حشک دیده د: دهی حشک و.
- ۳۶۰۰ - ج: و ایسی بر جاسب ر. ترس دوشیم از روان بر جاسب.
- ج: بیهی ۳۵۸۴ و ۳۵۸۵ را سجا آورده است.
- ۳۶۰۰ - ج: بیهی ۳۵۸۵ و ۳۵۸۶ را بعد از سب ۳۶۰۰ آورده است.

- ۳۶۰۱ - ج: این بیت را ندارد ز' ای زریح و عم
 ۳۶۰۲ - ه: این بیت را ندارد
 ۳۶۰۳ - د: چهل بی علف
 ۳۶۰۴ - ه: شدند مردم
 ۳۶۰۵ - ج: این بیت را ندارد ز: کج عارت
 ۳۶۰۹ - ج: این بیت را ندارد د: در جهان حسد
 ۳۶۱۰ - ج: این بیت را ندارد ز: براستی نوشید - نگین جوشد
 ۳۶۱۱ - ج: این بیت را ندارد
 ۳۶۱۲ - ج: سحر معر ه: معجز سحر از آن پدید آمد ز: سحر و معجزند د: درو سید
 ۳۶۱۳ - ج: راضی ز' شاد دل شد
 ۳۶۱۴ - ه: این کربه ملان ج: د: این کثیف دلا
 ۴۱۵ - ج: در خیالت
 ۳۶۱۶ - ه: آن همه
 ۳۶۱۷ - ر: این بیت را ندارد
 ۳۶۱۸ - ج: این دردی
 ۳۶۱۹ - ج: د: جهان به بادست ه: گامشت
 ۳۶۲۳ - د: کم گردد ه: هر گهی که کم ر: دحل وی آنگهی که کم گردد
 ۳۶۲۴ - ج: سرای و دینارست
 ۳۶۲۶ - ز: دل بسته شد
 ۳۶۲۹ - ج: که دنگشی بود
 ۳۶۳۰ - ج: بارکش باشم د: هر چه خواهند
 ۳۶۳۱ - د: گرو فابی کنی ج: یکس پیم
 ۳۶۳۴ - ج: چو کردیم
 ۳۶۳۵ - ج: ه: شادند
 ۳۶۳۶ - ج: رود بدست ه: سحت بدست د: حشک بدست (بالای کلمه: رود بدست)
 ۳۶۳۷ - د: پایگاهی بدو پایگه پرد ج: گسترشهای
 ۳۶۳۹ - د: تافك برآورده ه: کینوی طاق او درآورده
 ر: گلشی گرد نو درآورده
 ۳۶۴۰ - ج: همه دیو بر صحن د: دیوار ه: هرورندگی چو ملر تمام
 ۳۶۴۱ - ج: شحصهای سرو خدنگ
 ۳۶۴۲ - د: ز: در گهی سه ه: بر که سه
 ۳۶۴۳ - ج: پیش این - بند روح
 ۳۶۴۴ - ر: در رمین

- ۴۱۴۶- د، ه، ز. روم و خوش و چو برنگهای درخت.
- ۴۱۴۷- ج. بدین رحمت ه، ه. آب طعام
- ۴۱۴۸- ج. آرمحسنت کوره ه، سمره آویختن بار سپید
- ۴۱۴۹- ر. مر روم تاکنم برگ و ساز د، ه. خانه خوش کنم رهبر تو در ر. از برای تو خانه خوش ر.
- ۴۱۵۰- د. تاندم ر. ازین هیچگاه فرود
- ۴۱۵۱- د، ه، ز. هر که مرسد ترا نگردان - در خوانش سخن مگوی
- ۴۱۵۲- ه. بهیای هیچکس ج. مشکب - هیچکس صریب
- ۴۱۵۴- ه. چو شیر چو شهد.
- ۴۱۵۵- د، ه، ز. آشیان من آشیانه سب
- ۴۱۵۷- د. پیر سوگدش
- ۴۱۵۸- ج. بردن پایه دوانی بود گفت بر سو که مصلحت این بود. ز. کز بی آن حجت
- ۴۱۵۹- ج. یی مت را ندارد
- ۴۱۶۰- ج. در زمین ه. آن دوان ر. در زمین برکش ج. تو حواله دار.
- ۴۱۶۲- ج. این بیت را ندارد ه. امرود ما
- ۴۱۶۴- د، ه، ز. پیر گفت این را.
- ۴۱۶۵- ج، ه. بدان رحمت.
- ۴۱۶۶- د، ه. همه بدان پست
- ۴۱۶۷- د، ه. ز. چو باد شمان
- ۴۱۶۸- ج. نان کشید. نهان سفید ز. از رفاق سصد و.
- ۴۱۶۹- د، سمره کوره ز. مرد کرد
- ۴۱۷۰- ج. بدان تحب رومی آیش - چینی آیش ر. ه. فرم رومی.
- ۴۱۷۱- ج. کرده ربع ر. ربع و
- ۴۱۷۲- ج. بابت شمع.
- ۴۱۷۳- ج، ه. شاه بر تحب.
- ۴۱۷۴- د، ه. همه سلطان در آمدند راء ه، ر. همه حصن تمام برده د. همه قصل بالای

کلمه (حصن)

- ۴۱۷۶- ج، ه، د. شمع بر دست خویش چو چراغ
- ۴۱۷۷- ج. این بیت را ندارد ر. پیشگاه ساط
- ۴۱۷۸- ج. یی بیت را ندارد
- ۴۱۷۹- ه. آن پری رو
- ۴۱۸۰- د، ه، ز. رفت و
- ۴۱۸۳- ج. طرب دستشان

- ۳۶۸۴ - ج: این بیت را ندارد ر: ناد آمد ر: ه: ترویج ستانها.
- ۳۶۸۵ - ج: ندارد ر: شب سودای آن شکر
- ۳۶۸۶ - د: ه: ز. این بیت را ندارد
- ۳۶۸۷ - ج: این بیت را ندارد د: این ترویج
- ۳۶۸۸ - د: ه: ز: کرد صدره که چاره‌ای سازد د: حوشتن را از آن خواندازد.
- ۳۶۸۹ - ج: خوب سرشت - در آید او بهشت.
- ۳۶۹۰ - ه: شد بر صریان.
- ۳۶۹۱ - ج: د: ه: وان بتان.
- ۳۶۹۲ - ج: نشاط را بودند د: ساط پیمودند.
- ۳۶۹۳ - ج: این بیت را ندارد
- ۳۶۹۴ - ج: کرده خوشوی نورمشك و گلاب ه: ر: بمتك و عود و گلاب.
- ۳۶۹۵ - د: ه: ر: این بیت را ندارد
- ۳۶۹۶ - ج: این بیت را ندارد د: ه: ر: ز: با خوشتر.
- ۳۶۹۷ - ج: این بیت را ندارد
- ۳۶۹۸ - ج: این بیت را ندارد ز: گردان سفید
- ۳۶۹۹ - ج: این بیت را ندارد
- ۳۷۰۰ - ج: این بیت را ندارد
- ۳۷۰۱ - ج: ندیگونه ه: حوان نه حونی جهانی آوردند ر: حوان نه حوان بل جهانی
- ۳۷۰۴ - ج: این بیت را ندارد د: خود پوشی
- ۳۷۰۵ - ج: این بیت را ندارد ه: شب عود سیاه د: ه: مصدنی پرورد
- ۳۷۰۶ - ج: داده نصیب د: رطب هست ز: معرهار.
- ۳۷۰۷ - ه: می‌دند هوسی.
- ۳۷۰۸ - ج: نزد ما آورشن بدسازی
- ۳۷۰۹ - ج: آن مهران ازین د: ه: آن مهران از آن
- ۳۷۱۰ - ج: کوبحوان د: که بحون دست خوش نگشاید ج: مگر آن دم.
- ۳۷۱۳ - ج: ج: ه: سلی شد بر او - نازش حش
- ۳۷۱۴ - ج: ج: این بیت را ندارد د: پای کنش بودش ه: چنان رقص پای خوش باشد ر: بر چنان رقص پای خوش.
- ۳۷۱۵ - د: کوبدان کار خود ه: که در آن کار خود میانجی ر: و بدر آن گفتگو میانجی.
- ۳۷۱۶ - ج: این بیت را ندارد ه: نامه از پیر شد خود.
- ۳۷۱۷ - ج: خوش در نهاد آورد ز: خوش در نهاد د: ج: بید آورد.
- ۳۷۱۸ - ج: چون برده برگرفت - رفت مهمان.
- ۳۷۲۰ - ج: در سلك - این گهر ریخت و آن گهر افشاند.

- ۲۷۲۱ - د. کاسچین رجب ه. ر. است شرط مهمانی.
- ۲۷۲۲ - ه. کرد مردم.
- ۲۷۲۳ - ر. جام باقوت رعت و قوت روان.
- ۲۷۲۴ - ز. طی کردند.
- ۲۷۲۵ - چور رستی رجب ج. گشت بر مهر ماه ماهن گرم سحره ه. بیت ۴۷۲۴ و ۴۷۲۳ را بعد از این بیت آورده است
- ۲۷۲۶ - د. در حاشیه آورده ه. این بیت را ندارد.
- ۲۷۲۷ - د. در حاشیه آورده ج. روح چوسیمی.
- ۲۷۲۸ - ج. ه. بر بیت را ندارد د. در حاشیه آورده
- ۲۷۲۹ - ر. بر چوسیم ج. بروی رود از پشت ر. از طاعت یرون حید زنگشت
- ۲۷۳۰ - د. ه. این بیت را ندارد.
- ۲۷۳۱ - ج. ربور ماه شد د. در حاشیه آورده ه. این بیت را ندارد
- ۲۷۳۲ - ج. د. ه. بر بیت را ندارد
- ۲۷۳۳ - د. ه. ماه چهار مهر سر پیچید - مهر ماهان نماه در پیچید.
- ۲۷۳۴ - ج. این بیت را ندارد ه. این بیت را بعد از بیت ۲۷۲۶ آورده است
- ۲۷۳۵ - د. ه. چون در آن نور چشم و چشمه نور (سحره د بالای کیمه قد) چشم او گشت چشم بدر دور سحره د بالای سطر کرد بگو نظر چشم پسد
- ۲۷۳۶ - ج. آفریده همی ر چشم جدای
- ۲۷۳۸ - ر. کازدها و کس ساند چندان.
- ۲۷۳۹ - ج. این بیت را ندارد
- ۲۷۴۰ - ج. حصه مشی د حصه پشی د. ه. که بو کشد رنوز ز. چون دهانی که مرکند از پور
- ۲۷۴۱ - ج. این بیت را ندارد
- ۲۷۴۲ - ه. ر. دهی چون لوبد رنگ و ران.
- ۲۷۴۳ - ج. مهران راتنگ.
- ۲۷۴۴ - ج. بر مسج
- ۲۷۴۵ - د. ه. ر. کای بچنگ د پریده برت ر. گزیده برت.
- ۲۷۴۶ - د. تا موسی لب و ریحان
- ۲۷۴۸ - د. در حاشیه آورده ز. آن رعت چه ه. ر. ویر رس
- ۲۷۴۹ - د. ه. رماه ج. نظر مند لوزاه
- ۲۷۵۰ - د. ه. کاورد سیمی ز کاورد سعری.
- ۲۷۵۱ - د. ر. که در آن کوچه
- ۲۷۵۲ - ج. ایچین سچین نمی شاید ر. ایچین کی که ایچین شاید
- ۲۷۵۳ - ج. گور سازم

- ۳۷۵۴ - ج: هر دم آشوب .
- ۳۷۵۵ - ج: دیده ماهی
- ۳۷۵۷ ر: ریش آن - می شد اور ریش معنده امیر ج می شد از ریش آب ه از ریش آنچه
معی گیر .
- ۳۷۵۸ - ز: این بیت را ندارد .
- ۳۷۵۹ - ج: این بیت را ندارد . د: در شکاف .
- ۳۷۶۰ - ج: دیو مسند .
- ۳۷۶۱ - ج: مرغ دیو .
- ۳۷۶۲ - ز: طبعت از میان ده لژ آن میان بر حاست ز: این حالات از جهان
- ۳۷۶۳ ج: آن همه حال و کار و باغ و سراي - همه رفت و ده رفت کس
- ۳۷۶۴ - د: ه: بر در کاج در ناساتنگه که صبح گشت فراح ه: روز گشت فراح
- ۳۷۶۵ - ج: چون زو کان زورور
- ۳۷۶۶ - ج: ده دورخی یافته و: دید چاهی رشت .
- ۳۷۶۷ - ز: مالش چند ج: ده خاك در دیده و .
- ۳۷۶۸ - ج: ران بی کاصل او ه: ران می
- ۳۷۶۹ - د: صفت راعصر آن بخارستان ه: ر: صفت ر مصری ز .
- ۳۷۷۰ - ه: سر و شمعاده
- ۳۷۷۱ - ج: این بیت را ندارد
- ۳۷۷۲ - ج: گور جانوران د: بالای کلمه گور (پشت)
- ۳۷۷۲ - ج: این بیت را ندارد ه: دعوت آلوده .
- ۳۷۷۴ - ج: این بیت را ندارد د: ناکاهور بیر ه: تابکاهور ضر .
- ۳۷۷۵ - ز: جویهای چو آب .
- ۳۷۷۶ - ج: آمکه او حورده - وانکه از
- ۳۷۷۷ - د: ه: ز: ته جس راحت - بسکه پالایش
- ۳۷۷۹ - ج: استغفراللهی خواند
- ۳۷۸۰ - ز: ز: ره گزیر ج: روی آن نه که تابدار ز: ه: روی آن به که پایدار .
- ۳۷۸۱ - ج: کاری است - کردری است ه: بی چه پرگار است د: بی چه پیکار و بی چه پرگار
- است .
- ۳۷۸۲ - ه: دوش دیم د: ه: دیم امروز .
- ۳۷۸۳ - ج: د: نمودن بد و حوار چه سود چه سود ر: حاصل روزگار ه: چه بود
- ۳۷۸۴ - ج: چو عباب ر: وانگهی ته
- ۳۷۸۵ - د: ه: ز: دانی از ج: کالیهان ما که عشق .
- ۳۷۸۶ - ج: این بیت را ندارد

- ۳۷۸۶ - ج ' این بیت را بسازد ، برشی در کشیده ، ر : پوستی در کشیده ، پوستی در کشید .
 ۳۷۸۸ - ز : گر نگرمایه بر کشید
 ۳۷۸۹ - ج ' این بیت را بسازد
 ۳۷۹۰ - ج ' این بیت را بسازد ، د ، ه ، سی دعل ، ه : کین در حریطه ، ز : نامه مشک .
 ۳۷۹۲ - ج : این بیت را بسازد
 ۳۷۹۳ - ج ، د ، ر - خون روح
 ۳۷۹۴ - ه ، ه : خود را و گشت حال معاذ ر گشت قدر حال
 ۳۷۹۵ - ه ، ه : سجده کرد و زمین ر : سجده کرد و زمین معزگان .
 ۳۷۹۷ - ه ، د ، ه : تو صبی راه و دیگر کن
 ۳۷۹۹ - ج : ساعتی در جدای خود ، د ، ه : خود مانید
 ۳۸۰۰ - ز : برگرفت از بر خویش ، د ، ه ، ر : دید شخصی شکل و پیکر خویش .
 ۳۸۰۱ - ر : پوشی فصل ، د ، ر : صبح رویی .
 ۳۸۰۲ - د : قیمتی گوهر که قیمت بالای نمت ، گوهر .
 ۳۸۰۴ - ز : بیت بدست
 ۳۸۰۵ - ج : پید بارگشای
 ۳۸۰۶ - د : تشنه بدکب ز تشنه بد آب
 ۳۸۰۷ - ج : دیده در بست و یک رس
 ۳۸۰۸ - ج : برده بود دیو ر
 ۳۸۰۹ - ج : رخ در شاندر ر گشاده کرد
 ۳۸۱۰ - ج : دید باز خویش
 ۳۸۱۱ - ه ، د : هر چه از آعار .
 ۳۸۱۲ - ج : باری از دوستان ، د ، ز : جامه ارقی رهبر
 ۳۸۱۳ - ج : این ست را بدلود ر شست آن ازرقی
 ۳۸۱۴ - ه ، کرد در
 ۳۸۱۸ - ج ' این ست را بدلود ر کر آن حصاب کند قرصش از .
 ۳۸۱۹ - ه ، د : او نظر
 ۳۸۲۱ - د ، ر ' در کنش کشید ، د : کنارش گرفت صفت مهر .
 ج : شستن بهرام در پنج شنبه در گند صدفی ، د : شستن شاه بهرام
 روز پنجشنبه در گند صدفی فام و حکایت دحتر حاقن چین
 ه : شستن بهرام گور روز پنجشنبه در گند صدفی و حکایت کردن دحیر پادشاه اقلیم ششم
 ر : شستن شاه بهرام گور روز پنجشنبه در گند صدفی و شربت کردن ، ج : تن بهرام روز پنجشنبه
 ر گند صدفی و حکایت خواندن .
 ۳۸۲۲ - ج : هست روزی ، ز : پنجشنبه که هست

۳۸۲۳- ج: صبح گشته د: عود را ساحت و صیدی گشت حاک.

۳۸۲۴- ج: د: ر: صدلی کردم.

۳۸۲۶- ج: این بیت را ندارد ر: دده خورد شد ر: صحت بهت چین - و آب ه: می نگویم زدست

حورالعین.

۳۸۲۷- ج: این بیت را ندارد

۳۸۲۸- ج: این بیت را ندارد

۳۸۲۹- د: نشانم گردد ه: چو بگشاد - و رطوبت جوی انگین بگشاد

۳۸۳۰- د: ز: ر: حبه چین

۳۸۳۱- د: جان و جهان.

۳۸۳۲- ج: رنگ دو صحر است.

۳۸۳۳- ج: یادش می بخش

۳۸۳۵- ج: اندیشه ناک د: زین زبانی ر: زین زبان شکسته است

۳۸۳۶- ج: این بیت را ندارد د: راه ریحانی ر: شکافن.

۳۸۳۷- ج: د: نشان جان - از پی (د: و پی).

۳۸۳۸- د: ه: ر: این بیت را ندارد.

۳۸۳۹- د: کج صبی را ج: این بیت را ندارد ه: در نشاط.

د: حکایت ز: حکایت گفتن معاناز د: حتر حافان چین

۳۸۴۰- ه: چون دعا گفت ج: پشاه را بوسه داد بر کف دست.

۳۸۴۲- ج: نام آن حیر و نام این

۳۸۴۵- د: ر: عه این می درود و آن

۳۸۴۶- ج: هر دو ازین گوش - در مانی

۳۸۴۷- د: نور از آتش

۳۸۴۸- د: ه: ر: شمل را سموم.

۳۸۵۰- د: ه: ز: شکی از آب - در خریطه نگاهداشت.

۳۸۵۱- د: ز: نست در چاهست.

۳۸۵۲- د: ر: گرم و راه خراب د: ه: ز: هر دو می تاختند ه: تک و تاب

۳۸۵۳- ج: چون گرمی رسید روز شفت

۳۸۵۶- د: ه: ز: نور فیک ج: د: ر: حیق رمانی

۳۸۵۷- ر: گرچه از آب تشنگی د: آب بدندان ر: لب و دندان لاله.

۳۸۵۸- د: لب و دندان از ر: و آب دلدی

۳۸۵۹- ج: که تشنه شد - گشت گیتی سیاه بر نظرش.


۳۸۶۰- ج: این بیت را ندارد ه: شکست طاعت.

۳۸۶۱- ج: داشت با خود دولن رمای آندار و مربع و کانی.

- ۳۸۹۲ - ج. دو بعد پهن
 ۳۸۹۳ - ه. رنگ آسوار
 ۳۸۹۴ - ز. و آتشم را
 ۳۸۹۵ - ج. یا من بخش یا بس فروش د. ز. یا بهمت بخش یا فروش
 ۳۸۹۸ - ج. جسمه ای
 ۳۸۷۰ - ج. این بیت را ندارد د. ه. چه حریفم که این ز. نه حریفم که آن نه ردیو آرمی
 ۳۸۷۱ - ج. این بیت را ندارد
 ۳۸۷۲ - د. صوس و فرس رین صافری ر. از معامری ج. مامری
 ۳۸۱۳ - ج. این بیت را ندارد د. ه. قاشهر آرمی
 ۳۸۷۵ - ز. گهری بایدم
 ۳۸۷۶ - د. ه. گف حیر ر. گفت آن چه گوهرست بگو - گوهر جو
 ۳۸۷۷ - د. ه. ر. کان دو گوهر ه. ز. لزان آن لزان
 ۳۸۸۰ - ج. کندن بدو د. خوشگوار آید - چه کار آید بالای کلمه آید: بود فرشته
 ۳۸۸۱ - د. ضدم دروش
 ۳۸۸۲ - د. ه. ر. برو فروش ج. این بیت را ندارد
 ۳۸۸۳ - ه. و سچه دره بر بدب خط بدانچه لرم چیر د. ر. بدب خط بدانچه لرم بر
 ۳۸۸۵ - ج. این بیت را ندارد
 ۳۸۸۷ - د. این بیت را ندارد ه. ر. این توان
 ۳۸۸۸ - ز. حیر بدند ج. آب چشمش
 ۳۸۸۹ - ج. ازین بخواهد بود د. ه. جان از این دار از آن
 ۳۸۹۰ - ج. این بیت را ندارد
 ۳۸۹۱ - د. ه. ر. بر حیر و
 ۳۸۹۲ - د. ه. ر. دند آتشین د. ه. ز. آتشی خوش بکش به آبی خوش
 ۳۸۹۳ - ج. د. ه. طس چنان بود ز. از پی بیم
 ۳۸۹۴ - ه. دشنه ر. نگشا
 ۳۸۹۵ - ر. نایبش کشتن
 ۳۸۹۵ - ر. نایبش کشتن
 ۳۸۹۸ - ج. هم بگدشت
 ۳۹۰۰ - ز. می غلطید ج. مصرع دوم - کس ملای چمن بچشم ندید د. ک. چشمی
 ۳۹۰۱ - ج. این بیت را ندارد
 ۳۹۰۲ - ج. رفت گرگ
 ۳۹۰۳ - ه. ز. بدد کسی
 ۳۹۰۴ - ج. این بیت را ندارد ز. اربوانگر

- ۳۹۰۷ - د: هر کجا دیدی آب خورد و گیاه ه هر کجا دید آب و خورد و
 ۳۹۰۸ - ج: این بیت را ندارد
 ۳۹۰۹ - ز: دور دور دیر ج: پیچیده اینجا
 ۳۹۱۲ - ج: این بیت را ندارد د: دو حاشیه آورده
 ۳۹۱۴ - ج: این بیت را ندارد
 ۳۹۱۵ - ج: این بیت را ندارد ر: ز انصاف
 ۳۹۱۶ - ج: این بیت را ندارد د: بیایلی کردن (بالای سطر: به یسلی)
 ۳۹۱۷ - ج: این بیت را ندارد
 ۳۹۱۸ - ج: این بیت را ندارد ر: داه صته
 ۳۹۱۹ - د: در طلب ز: نه طلب
 ۳۹۲۰ - ج: چشمه سرد د: خانه کرده بود دور ج: بود از آن چشمه آب تا سنگه د: بود از آن

حاجه

- ۳۹۲۱ - ر: جوانی - خانه مهمانی
 ۳۹۲۲ - ه: شد ز دور
 ۳۹۲۳ - ج: بر پی نانگ شد ر: در پی  حبه در خانه
 ۳۹۲۴ - ز: دردم می افشاند
 ۳۹۲۶ - ج: گفت آید چه - خاکسار خون
 ۳۹۲۷ - د: ه: بر تو که خورد
 ۳۹۲۸ - ج: گر من راده
 ۳۹۲۹ - ه: قصه نا
 ۳۹۳۰ - ز: این بیت را ندارد
 ۳۹۳۱ - ج: و که من ه: گر یکی قطره
 ۳۹۳۳ - ه: آنچه شایب
 ۳۹۳۴ - ج: جان سو بریده او د: ز از جرع
 ۳۹۳۵ - ز: دله اش را که کنده بود رحای ج: درهم انکس برد
 ۳۹۳۶ - ج: گر حراشیده شد سپیده نور (ر: سپیدی) به در حلقه مانده بود ز دور
 ۳۹۳۷ - د: ر: زور زد
 ۳۹۳۸ - د: ه: ر: به در چشم او نهاد و بیست
 ۳۹۳۹ - ج: این بیت را ندارد
 ۳۹۴۰ - ز: رب هر دو
 ۳۹۴۱ - د: ه: این بیت را ندارد
 ۳۹۴۲ - ز: کراهن
 ۳۹۴۳ - ه: کاهسته ز: گفتش آهسته

- ۳۹۴۴ - ج: حوینن بود ه: سرگذشتی که دید.
- ۳۹۴۷ - د: گفت کاردم.
- ۳۹۴۸ - ج: حوینکه آورد د: سوی بارگاه آورد ز: سوی بارگاه آورد.
- ۳۹۴۹ - د: ه: ز: جای کردند و حوان نهادنش - شور باوکیاب دادنش.
- ۳۹۵۱ - ج: ح: کد خدا کرد چون رذشت آمد در روزیش سرگذشت آمد.
- ۳۹۵۲ - ر: جوش صغرا از آن.
- ۳۹۵۴ - ج: بیبشی دد حسنه.
- ۳۹۵۴ - ج: گفت این ج: ه: ر: این چنین.
- ۳۹۵۵ - ج: این بیت را ندارد ر: گذشته بدز محب.
- ۳۹۵۶ - د: ه: ر: جرع را.
- ۳۹۵۷ - د: ه: شد ریی دیده نظرسته.
- ۳۹۵۸ - ه: ز: گفت کز شمع آن درخت شد د: ه: ر: بایست کرد برگی چند.
- ۳۹۵۹ - د: ه: ر: کوتی برگ و آب از نو بر آب و استن سودر آنجا و تاب آورد ر: او.
- ستن ر: از و سوزن
- ۳۹۶۱ - ه: کز چنین ج: این بیت را ندارد.
- ۳۹۶۲ - ج: بر بیت را ندارد د: ه: که خانه هاست.
- ۳۹۶۳ - ج: این بیت را ندارد.
- ۳۹۶۴ - ج: بر بیت را ندارد د: دوری در مس.
- ۳۹۶۵ - ج: این بیت را ندارد ه: چو حوصه حور.
- ۳۹۶۷ - د: ه: ز: چون ز کرد آن شد.
- ۳۹۶۸ - ه: ز: و از پدر.
- ۳۹۶۹ - ج: راه گرفت و رفت د: ه: راه برداشت ر: ه.
- ۳۹۷۱ - د: آورد و آب.
- ۳۹۷۲ - ج: کرد صافی و هیچ درد نماند ز: این بیت را ندارد د: ه: هشانه.
- ۳۹۷۳ - ج: داروی و د: ه: د: حسنه چو دید.
- ۳۹۷۵ - ه: و آن طلی.
- ۳۹۷۶ - د: ه: ر: دارو از دیده برگشادندش.
- ۳۹۷۷ - ر: چنانکه بودش نحت.
- ۳۹۷۸ - ج: مصراع دوم داد پزدان رحوشدش لاس ج: رحوشدایش شناس.
- ۳۹۸۰ - ج: دیده درستند ز: دل نهادند و مهر درستند.
- ۳۹۸۱ - ج: مهر مان شد ر: مهر نانی کرد.
- ۳۹۸۲ - ز: از سد.
- ۳۹۸۴ - ج: حیرت از نظیف ساری او.

- ۲۹۸۵ - ج: پوت حمت حرام ر: حیر حرام
 ۲۹۸۷ - ج: بود آن - حیر هم سته دل ره پیوند د هم دور سته حیر هم پیوند
 ۲۹۸۸ - ه: پیر کرد د سته از ره
 ۲۹۹۰ - ج: داشتی جمله پاس خورد و بزرگ ز: داشتی پاس خورد و بزرگ
 ۲۹۹۱ - ج: ارتن آسی ر: بر تن آسانی
 ۲۹۹۳ - ج: نکرد لراخ ر: چست و جو گشت
 ۲۹۹۵ - ج: ز: حذب خورد
 ۳۹۹۷ - د: وانگ از دیده گوهرش بر کند ح: وانگ شردیده حواست چون بر کند
 ۳۹۹۸ - ج: بر گهر کند و آن - آب نادره
 ۳۹۹۹ - ج: این گهر کند و آن - آب آب نادره
 ۴۰۰۰ - ج: این بیت را ندارد در: کر چنان در: آن شکوه ر: برسد بین
 ۴۰۰۱ - ه: ران ریانی
 ۴۰۰۲ - د: فرخ از نام گشت ه: مرضی از نام ز: لرجش از نام
 ۴۰۰۳ - ج: بازش حدتش
 ۴۰۰۵ - ز: پرو سپرد د که ناریافت سرد
 ۴۰۰۶ - د: ز: گاو و گوسه
 ۴۰۰۸ - ج: توان برد جز به ملک و مال ه: حرازه ده ه: توان یافت
 بی هزینه (ه: خرازه) و سن
 ۴۰۰۹ - د: ر: مرکزیشان حرم ده ه: د: کی بهم چشم ز بریشی
 ۴۰۹۰ - د: ه: ز: گو چین خطری ج: کر چنان خطری
 ۴۰۱۱ - ج: د: ه: رخشه
 ۴۰۱۲ - ج: ه: نشه و در برابر د: تشنه و برابر ه: زاول حال
 ۴۰۱۴ - ه: که داشت ملش
 ۴۰۱۶ - ه: سی بهاد
 ۴۰۱۷ - د: ه: حیوان ریزه و ر: بخور ریزه تو د: حمت جان تو
 ه: ر: حمت حیوان تو
 ۴۰۱۹ - ج: بوی جان د بوی جان
 ۴۰۲۰ - د: ر: سر بری ز: سر بری حیوان
 ۴۰۲۱ - د: ه: ر: همگی بر جگر مشاید سود
 ۴۰۲۳ - ج: بکرم
 ۴۰۲۴ - ج: خدمتی تو
 ۴۰۲۸ - ه: ر: بچون تو ح: ه: ر: کر درون حلم
 ۴۰۲۹ - ج: مرع جام گشاده

- ۴۰۴۰ - ه سخن پادشاه به کشی زد
 ۴۰۴۱ - د، ر. های و های فتاد در چپ ه' های های اوتاد در چپ.
 ۴۰۴۲ - ج: از سی گریه ده، ر. گفتی آمی دلد ه: گفتی کابی دلدو
 ۴۰۴۳ - ج. پیش کار آن جای.
 ۴۰۴۴ - ج: پر همه پایگاه تو داری.
 ۴۰۴۵ - ز: بیست سیر و چیر هست مرا
 ۴۰۴۶ - ه. حوری مهران، گه گوشت چه بگوشت، ر. ه چه بگوشت
 ۴۰۴۷ - ه. هست منست
 ۴۰۴۸ - ج: بچین - احبار می بداندی
 ۴۰۴۹ - ج. میرم تا رسد.
 ۴۰۵۰ - ج: کین مجرا شید - صحبه برد آچنانکه دانی بر
 ز: آچنانکه شاد.
 ۴۰۵۱ - ج. چون سحر بدین موشی گفتند - از سر لاله و کشی حفتند.
 ۴۰۵۲ - ج. صبح صادق بسته بود کمر ز: صبح صادق صفت.
 ۴۰۵۳ - ج. شاه حورشید رفت بر سر تخت ده، ر. سلطان مشتری.
 ۴۰۵۴ - د، ه. کرد کار مکاح کردن.
 ۴۰۵۵ - ج. سکاهی که راه و پیوند، ر. که راه پیوند، ج. تحم افقال
 ۴۰۵۶ - د، ه. ر. نور حورسد بر شکوه شناخت، ه. نایب.
 ۴۰۵۷ - د، ه. ر. تشنه حوش ز از آب حیون بش.
 ۴۰۵۸ - ج. شکر کردند و نداد
 ۴۰۵۹ - د: خود نگذاشت.
 ۴۰۶۰ - د، ه. که مل و ملک و رده ز، که ملک و مل و رده.
 ۴۰۶۱ - ج. که از او صبر بود درمان جوی، ر. که از او جانش گشت درمان.
 ۴۰۶۲ - ج. ران ستود دو شاح
 ۴۰۶۳ - د، ه. ز: بیت ۴۰۶۲ و ۴۰۶۴ مؤخر و مقدم آمده است.
 ۴۰۶۴ - د. آن یکی در علاج ه آن یکی در علاج، ر. آنکه در علاج صبر معاد د، آن یکی

خود

۴۰۶۵ - ز: پاکسی رانز برگ باز نگفت، ج. آن تو را ز دیده باز نهفت.

۴۰۶۶ - ج: به میشد دوا پس کرد، ز. دروغ می خورد.

۴۰۶۷ - د، ه. ر. هر پرشکی ج. آمد بر آمد

۴۰۶۸ - د، ه. ر. این بیت را ندارد

۴۰۶۹ - ج، د، ز. پادشا

۴۰۷۰ - ج و د. از جسدش

- ۴۰۷۴ - ح: آن دختر ج، د، ه: چاره‌ساری.
 ۴۰۷۵ - د: یی‌یب را ندارد، ه، و: بی‌دوایی که دید آن پیمار کشته چندین پرشک در تبار (د

کشت چندین)

- ۴۰۷۶ - ر: چه و شهر چه از کسان غریب.
 ۴۰۷۷ - د، ه: یی سخن گشته ر: در آروزی.
 ۴۰۷۹ - ح: آن خبر د: یی سخن د: این طفل را (ه، و: آن طفل) خلاص ما خود دید
 ۴۰۸۰ - د، ه: پادشاه گفت ح: کز ره این چاره.
 ۴۰۸۱ - ه: ریح ازو ر: فصل و حدای ج: تا تو شاه شرط بجای
 ۴۰۸۲ - ح: کز طمع هست بند را دوری - بر ابد بهشت و خوش حوری.
 ۴۰۸۴ - ز: بوقت پیروزی د، ه، و: کند بسبب این غرض دوری.
 ۴۰۸۵ - د: راه دادش بدست نویسی ماه ج: بدست بوشش راه.
 ۴۰۸۶ - د، ه، و: یی بیت را نداری
 ۴۰۸۷ - ح: گفتش ای سره مرد
 ۴۰۸۸ - د، ه، و: ر: بیت نام تو گفت.
 ۴۰۸۹ - د، ز: شاه نامی حصه.
 ۴۰۹۱ - ر: ونکه او را بجای می‌سپرد.
 ۴۰۹۲ - ه: دید خوب ز: پیکری خوب دید چون
 ۴۰۹۴ - ح: گره بدورده ز: برزگره رده
 ۴۰۹۵ - ح: سود از آن - سرد و شیرین که شربش سوخت.
 ۴۰۹۶ - ه: دلداتا پادشاهزاده د: برو شاند آن.
 ۴۰۹۸ - ه: حفت ایمن.
 ۴۱۰۰ - ه: آن پری رح ج: حال او بهمه بماند د: حال خود.
 ۴۱۰۱ - د، ه: سیم روز ر: سیوم روز ح: که در سر داشته
 ۴۱۰۲ - ج: چو این مژده در سریر د، ز: مژده اش بگوش
 ۴۱۰۴ - ر: شکر حق گفتش بدختر گشته.
 ۴۱۰۵ - د، ه، و: ز: فته را دوری
 ۴۱۰۶ - ر: شرمگش.
 ۴۱۰۷ - ح: شد چو رفت از در سرای برون د: شهرت از در سرای برون. ج: کم شده
 ۴۱۱۱ - ج، د: تا سری که د، ه، و: شرط خود را.
 ۴۱۱۲ - د، ه، و: تا چو عهدش بود.
 ۴۱۱۳ - ج، د، ه: گویکی سرشو نتاج بند.
 ۴۱۱۴ - ج: آنکه او شد ز: آن کز و شد
 ۴۱۱۵ - د: جز او باشد ر: جز او باید

- ۴۱۱۰ - ر د ر عی
- ۴۴۱۸ - ح محضرت شاه ه. حشمت یقین
- ۴۱۱۹ - ه گوهر و بافته ر گوهر قیمتی د. ه. در زمان پیش شاه
ر در زمان نزد شاه
- ۴۱۲۱ - ح، د، از پر خویش ز. نصیحت خویش
- ۴۱۲۲ - د بحر آبی ر چند صفت حمامی و کمرش
- ۴۱۲۲ - ج. شهر سرای - شهر را ساختند ر. شهر بازار ساختند.
- ۴۱۲۴ - ر. صفای گوشه.
- ۴۱۲۵ - ه. عنوان مشکب
- ۴۱۲۷ - ج 'پر سو گنج رفت سلطان وار - بوسه می داد بوزج دلدار ه مهر آنکش
- ۴۱۲۸ - ج 'خط حوی
- ۴۱۳۰ - ح دلرای سگرن چهره خوب خط و یکو حری.
- ۴۱۳۱ - ح، ر. آینه گشته دیده هاش سبزه ه گشته دیده هاش
- ۴۱۳۲ - ج چشم دار نور.
- ۴۱۳۲ - ر هم شرعی که کرد محبت ر. ج دوی او نادر سید
- ۴۱۳۴ - ح 'جوهری بین
- ۴۱۳۵ - ح کمر و تاج و تاج یکاوس گنج کسری و تاج یکاوس
- ۴۱۳۷ - د، ه خود آ
- ۴۱۳۸ - د، ه، ز شادمانه گهی مدحتر کرد - ه برد از جهنم نلب می برد
- ۴۱۳۹ - د، ه. این بیت را ندارد ز: او یکو حوی از صاف و رای خلق مهر یافته جای.
- ۴۱۴۰ - ر تا چنان که مکجواهی بخت - برساند بادهایی
- ۴۱۴۱ - د، در حاشیه آورده ه این بیت را ندارد ر: و کار
- ۴۱۴۲ - د، ه، ز: ملک آن شهر در شمار
- ۴۱۴۴ - د، ه شرکه در راه بود هم سفرش ح گشته سر
- ۴۱۴۵ - ج معامله د، ه، ر. حیر دید آن جهود را بشاخت
- ۴۱۴۶ - ح شخص را سرد و بدیع ر این شخص
- ۴۱۴۶ - ه و او سو ع
- ۴۱۴۹ - د، گفت خبرش بگو که نام تو چیست ر که نام تو.
- ۴۱۵۰ - د، ه: در همه کار نامه
- ۴۱۵۲ - ه و خواهی
- ۴۱۵۲ - د، ه گفت خبر
- ۴۱۵۴ - ج نام دلی شر - میرتب هم نام شر ز میرتب از نام هم بردی.
- ۴۱۵۵ - ر چشم آن کنیدی از پی آب

۴۱۵۶ - ج: شریک ز' بودی آبی

۴۱۵۸ - ج: ر. نقشه جگر برده.

۴۱۵۹ - مقل آنک از حدای گیرد پشت د مقل آنکو حدای گیرد پشت ه مقل آن که حدای

گیرد پشت.

۴۱۶۱ - د: ه وای برجان تو که بدگهری ز. و بدگهری.

۴۱۶۲ - ج: ه خویش را بر سر زمین د خویش رود بر زمین ز خویش را بر آرد زمین

۴۱۶۳ - د: ه' ریدمن (ه' ما) بین که بد مردم ر' در بدمن بین که بد کردم.

۴۱۶۴ - ج: نهاد نام نو.

۴۱۶۶ - ه: آن کی تو ز کن در این چنین ه: ز کاید از نام.

۴۱۶۷ - ج: داد ما بدش ه: دد بر بادش ز: بود بر بادش.

۴۱۶۸ - ج: از آن شادی.

۴۱۶۹ - د: کرد خون خواریت ه: کرد خون خواره رفت ج: نیج رد ارقصا د: تبع رد

برقصا

۴۱۷۱ - د: ه: ر: در تنش چست.

۴۱۷۲ - ج: بوسید پیش کرد.

۴۱۷۴ - د: نهاد نگفت.

۴۱۷۵ - ج: د: د: بدان شد ارانی - بدوست بورانی ه: آر دو گوهر بدان شد ارانی - بدوست

بورانی.

۴۱۷۷ - ج: آهش زرشد و.

۴۱۷۸ - ج: بر بیت را سارد.

۴۱۷۹ - ج: بر بیت را سارد.

۴۱۸۲ - ه: داد آن نوم.

۴۱۸۵ - ز: دل آردش روم.

۴۱۸۷ - ج: این بیت را ندارد د: ه: صدل از رنگ خاکبای عجب است.

۴۱۸۸ - د: چو آن حکایت.

۴۱۸۹ - ج: د: ه: از میان چانش کرد - بدبانش کرد

ج: نشستن بهرام دو روز آدینه در گند سید د: نشستن شاه بهرام دو روز آدینه در گند سید و حکایت

کردن دختر کسری ز: عشرت کرد شاه بهرام دو روز آدینه در گند سید ه: نشستن بهرام گور روز آدینه در

گند سید و حکایت گفتن دختر پادشاه اقلیم هفتم.

۴۱۹۰ - د: جامه را کرد.

۴۱۹۱ - د: ر: ه: گند سید طراز ه: شد سو گند

۴۱۹۲ - د: درج ه: دهره برج ر: دهره برج هفتم الیش

۴۱۹۴ - ج: این بیب را ندارد.

- ۴۱۹۵ - د شب نشی
 ۴۱۹۷ - ح: بعد از آن کافری د: پیش از آن ح: د: خواند بر شاه و بر سر بر
 ۴۱۹۸ - ح: و در دهایی
 ۴۱۹۹ - ح: ه: آنچه از طبیب من بیاید راست ح: د: رهبر طبیب خواست ر: رسید طبیب
 خواست ر: آنچه از طبیب من بیاید راست ح: حکایت کردن نازیری د: حکایت ر: حکایت گفتن
 نازیری د: ح: ح: بر شاه.
 ۴۲۰۰ - ح: د: کورمی.
 ۴۲۰۱ - ح: کاشنای ه: خوانش ر: که خانه ش
 ۴۲۰۲ - د: به ده د: ه: حوردهایی چگویم
 ۴۲۰۳ - ح: این بیت را ندارد ه: کلیچه های ز گردهای کلیچه های رفاق
 ۴۲۰۴ - د: ه: ر: بر حی از پسته بر حی
 ۴۲۰۵ - ه: وضع - از میانه ر: و از میانه
 ۴۲۰۶ - د: خود همه خانه نازیشان.
 ۴۲۰۷ - ح: این بیت را ندارد ه: ناندازه من
 ۴۲۰۸ - ح: در هم آوریم
 ۴۲۰۹ - د: یکی از جیب و یکی از جیب بالای سطر یکی ر: حق و دیگری
 ه: یکی از جیب دیگری از جیب
 ۴۲۱۱ - د: ه: ر: بر آن سخن
 ۴۲۱۲ - ح: عاشقان را بر آورید حروش ر: عاشقانه بر آورید حروش
 ۴۲۱۳ - ز: موسیقی و لب
 ۴۲۱۵ - ر: لڑکهایست بر
 ۴۲۱۶ - ه: باغ ها گرد او چو باغ حرم ح: موضعی داشت همچو صحن لرم
 ۴۲۱۷ - د: از روی خود د: ه: د: میوه هایی چو
 ۴۲۱۸ - ح: بر بیت را ندارد د: چون میانجی.
 ۴۲۱۹ - د: ه: سیره در گرد ر: افزوده آب کوثر نه آب حانی بود بوا داده هر که را دل بود
 ۴۲۲۰ - ز: این بیت را ندارد د: ه: مرغ در مرغ
 ۴۲۲۱ - ه: تیر حارثی ح: ر: رحم مستان بود
 ۴۲۲۲ - ح: چار میوه
 ۴۲۲۳ - ح: این بیت را ندارد ر: دوری راه
 ۴۲۲۴ - د: ر: ز روی مرغ
 ۴۲۲۷ - ح: د: و عشر آغشی
 ۴۲۲۸ - د: ه: این بیت را ندارد ز: سر
 ۴۲۲۹ - ح: ه: باغ پر سرور د: ه: د: جان نوازان (د: بالای سطر دل)

- ۴۲۳۴ - د ه. این بیت را ندارد.
- ۴۲۳۵ - د ه. این بیت را ندارد. ر: مصرع‌ها را مؤخر و مقدم آورده.
- ۴۲۳۶ - د ه. بعد از ۴۲۲۲ آورده است. ر: هر درختی. ملك جان داده (د بالای سطر برگ)
- ۴۲۳۷ - ج عاشق بشد. ر: حاضر ندید.
- ۴۲۳۸ - د ه. ز: سی گفت.
- ۴۲۴۱ - د ه. ز: بر در خویش جو. ه. دیوار باغ خود. ر: دیوار باغ را.
- ۴۲۴۲ - ر: بر آورده‌ایی.
- ۴۲۴۳ - ج این بیت را ندارد. ر: یگر که.
- ۴۲۴۵ - د ه. ز: زان گلی چند بوستان. ز: بدید لغور. ج: بدید آن دور.
- ۴۲۴۶ - د ه. بن بست را ندارد. د ه. ر: دوسم سیه ملکه سیمین ساق درین باغ داشتند یتاق. د داشتند و تاق (بالای و تاق یتاق).
- ۴۲۴۹ - ج، د: رحم برداشتند. ز: بستندش. ج، د ه. پنداشتند، بستندش.
- ۴۲۵۰ - ز: در داد تر در آن. ج: از تهمت مسکری.
- ۴۲۵۱ - ج: آورد، بچنگ. د ه. ر: مالگه‌ایی پرورند درشت.
- ۴۲۵۲ - ج: يك عار است. د ه. این بیت را ندارد.
- ۴۲۵۳ - ج: این بیت را ندارد. د: بیست باغ.
- ۴۲۵۵ - ج: این بیت را ندارد. ه: پای و دست.
- ۴۲۵۶ - ج: این بیت را ندارد. ه: تاتویی شب زن.
- ۴۲۵۷ - د ه. ر: بر من این داغ هم رداغ من است.
- ۴۲۵۸ - ج ه. ه. ملك او رود بر من. د: رود او ملك بر.
- ۴۲۶۰ - ج، ز: جمال او دیدند. د ه. نشان او.
- ۴۲۶۱ - د: در این گواهی. ج: شست دوری.
- ۴۲۶۲ - د: چو بوجه شد. بهر ساخته شد. ه: بهر تاخته شد. ر: آخته شد.
- ۴۲۶۳ - ج: این چنین تو دست. د: این دید دست از تو. ز: این چو بین.
- ۴۲۶۵ - ج: این بیت را ندارد. د: این بیت را بعد از ۴۲۶۱ آورده است.
- ۴۲۶۷ - ج: این بیت را ندارد.
- ۴۲۶۸ - ج: این بیت را ندارد. ه: باغش.
- ۴۲۶۹ - ج: این بیت را ندارد. ر: بوجه‌ها. ورشیمون.
- ۴۲۷۰ - ه. ز: شستند پیش.
- ۴۲۷۱ - د ه. که از و خواجه باد.
- ۴۲۷۲ - د ه. مویه‌هایی است. ماهر و تاق مهر تاق.
- ۴۲۷۳ - د ه. رن خوب رو.

- ۴۲۷۴ - ج دود نهش
- ۴۲۷۵ د، ر (مصرع دوم) حاك در آخورد خود كردیم.
- ۴۲۷۶ ه خبر ناما.
- ۴۲۷۷ ج این بیت را ندارد. ه ز شاد می بین ر در این
- ۴۲۸۱ ر گرچه از طبع ه د طبع پادشاهی
- ۴۲۸۵ د، ر شاهن قصر ر عرق بود
- ۴۲۸۶ د، ه عرق ح رف است د ه رهراں دیوش
- ۴۲۸۷ - ر: عرقه سوراخی
- ۴۲۸۸ د چشمه مك مك سدرند
- ۴۲۸۹ - ج - این بیت را ندارد ه سم پستانی
- ۴۲۹۰ - ج - این بیت را ندارد د روشنی چراغ ز روشنی دیده چراغ ه
- ۴۲۹۱ ج در این بیت را ندارد
- ۴۲۹۲ - ج این بیت را ندارد ز ازده داشته.
- ۴۲۹۲ - ج این بیت را ندارد ه نام آب
- ۴۲۹۴ - ج بر سر ندارد ه باغ را سسوار
- ۴۲۹۵ - ج چمنی پرنگار سروستان.
- ۴۲۹۶ ر حوضه ساختند رنگ پر نوشته د دیوشه
- ۴۲۹۷ - ج بر سر ندارد د ماهین سم دریده ه ماهیانی مسم دریده
- ۴۲۹۹ - ر: حوض دیده.
- ۴۳۰۱ ح از سد گوه
- ۴۳۰۲ ه چو در آب
- ۴۳۰۳ - ج: این بیت را ندارد.
- ۴۳۰۴ - ج: این بیت را بعد از ۴۳۰۱ آورده است ح: شسته هر دو د: ماه را مهی اوته.
- ۴۳۰۵ - ج: این بیت را ندارد د: ماه در آب د: ماهی است (بالای سطر بگریزد).
- ۴۳۰۶ - د ه کرده بر ماهیان درم دیری (مصرع دوم) ر کرده ماهی.
- ۴۳۰۸ - د: پی بر آب افشردند - گرو بردند ه ز: ساعتی بر در بر افشردند.
- ۴۳۰۹ - ج این بیت را ندارد ه ر: از ر مار ه گفت رنه
- ر: افزوده و آن زمین می نمود ساق و سرین کوه می گفت و می درید زمین
- ۴۳۱۱ - ه: حوی شیرین د حوضهای شیرین (بالای سطر سمین).
- ۴۳۱۲ - د، ر یاری و یارگی نداشت چه سود
- ۴۳۱۴ ج یی یس و سار.
- ۴۳۱۵ - ه رنگ بر حوش
- ۴۳۱۶ - ر و نك دانی چندانك می دانی

۴۳۱۷ - ه: این بیت را بعد از بیت ۴۳۱۴ آورده است.

۴۳۱۸ - ج: این بیت را ندارد.

۴۳۱۹ - ج: این بیت را ندارد. د: یک سوراخی.

۴۳۲۰ - د: بر پرده.

۴۳۲۱ - ج: و آسمان.

۴۳۲۲ - د: تشر روی رخس همه رنگی. ه: پیش روی رخس همه رنگی. ر: روی روی چو

رلف چون رنگی

۴۳۲۳ - ج: این بیت را ندارد. ز: صمدش از صمد ه: ار حنه شکر

۴۳۲۵ - د: چو سرو

۴۳۲۷ - ر: بدستای روی ج: هشیار عمن.

۴۳۲۸ - ج: هندوان بر سر

۴۳۲۹ - ج: این بیت را ندارد. د: در آن شهر (بالای سطر: جمع).

۴۳۳۰ - ج: رفته

۴۳۳۱ - ج: یک لحظه - پیش حواجه شد بر سر چشم ز: کاش بر قنای نداندر چشم.

۴۳۳۲ - د: آهوان گیر. ج: این بیت را ندارد. ر: و آهوان.

۴۳۳۴ - د: در حبابکه

۴۳۳۶ - ج: در پسند

۴۳۳۷ - ج: ه: این بیت را ندارد.

۴۳۳۸ - ج: حواجه ناگفته هر دو بر چیستند

۴۳۳۹ - ه: ر: این پری زاده راه تیل و رنگ (ز: وان پری).

۴۳۴۰ - ج: این بیت را ندارد. د: ر: گریه.

۴۳۴۲ - ه: ز: و کار او

۴۳۴۳ - ج: کار بت. ه: ر: کار او را جو چنگ.

۴۳۴۵ - ج: آن پری. ه: آن پیکر پیکر پسندیده

۴۳۴۶ - ج: این بیت را ندارد. ز: نکوتر.

۴۳۴۷ - د: حواجه کر مهر در شکست آمد. بالای سطر: کر مهر تاشکب. د: ر: در عتاب آمد.

۴۳۴۸ - ه: گفت اسم تو چیست گفتانور - گفت چشم بد از تو گفتا دور

۴۳۴۹ - د: گفتا سار. ر: برده‌ت چه پرده گفتا ساز. د: ه: پشت چه پیشه گفتا باز. ز: چه پیشه

گفتا باز

۴۳۵۰ - د: این بیت را ندارد. ه: این بیت را بجای ۴۳۴۸ - آورده است.

۴۳۵۱ - ه: ز: بوسه دهیم.

۴۳۵۲ - ج: د: گفت کای

۴۳۵۳ - ه: ز: جوش از استخوان. ج: شرم رضایی.

- ۴۳۵۵ - د، ه، ر از یکی تاده ورده تاصد (مصرع دوم).
 ۴۳۵۶ - ج یوسف دل.
 ۴۳۵۷ - ه، آ: ساجوه.
 ۴۳۵۸ - د، ه، ز: شتاب شیر ر گزیده برور.
 ۴۳۵۹ - ه، ج: جاگ سحت بود.
 ۴۳۶۰ - ج: کار بیگانه بدیرج آمد ر خرقه برینه.
 ۴۳۶۱ - ج، د، این زمویی و او زمویی، ز: آن رمویی و این رمویی.
 ج: آن سو آن ه، آن سو جست.
 ۴۳۶۲ - د، ه، ز: عمارت گاه.
 ۴۳۶۳ - ه، از آن عم ز عم درد د رت برگونه ای.
 ۴۳۶۵ - د، ه، بر کنار.
 ۴۳۶۶ - ج: چوبابه.
 ۴۳۶۷ - ج، ه، ز: ساله و درود ج: بد بر عاشق هسته.
 ۴۳۶۹ - ج: این بیت را ندارد ه، چند باز.
 ۴۳۷۰ - د، ه، د، دست د، عاشق مسیم ^{نیز} عاسیم بر دل بسته.
 ۴۳۷۲ - د: رتبع و تیر ه، رتیر ^{نیز} بیع چه بیم.
 ۴۳۷۴ - ج: نولک چسی.
 ۴۳۷۵ - ر: نشاط مسخ.
 ۴۳۷۶ - ه، بر دو چرخ ج: ر: سع.
 ۴۳۷۷ - د: باوه کرده.
 ۴۳۷۸ - د، ه، ج: جستدش ه، آرد رار.
 ۴۳۸۰ - د، ه، ز: این بیت را ندارد.
 ۴۳۸۱ - ج، د، ه، از تو در کار.
 ۴۳۸۲ - ج: این بیت را ندارد.
 ۴۳۸۳ - د، ه، شبی در کنار د امشش در ز: مگر آن مه رخی که دلیر.
 ۴۳۸۴ - ج، د، این ستار سازد.
 ۴۳۸۵ - ج: ماسرسانه.
 ۴۳۸۷ - د: بیع بر تیغ آفتاب ج: حنن شب چون هزار ه: جشن شب.
 ۴۳۸۸ - ج: آن رهقانش د: برور.
 ۴۳۸۹ - ر: و آفتابی.
 ۴۳۹۰ - ج: چون کند ه: کی کند.
 ۴۳۹۱ - د: مجشتر کام.
 ۴۳۹۳ - ج، ر: سمت کند - صانر بارونن جفته کند.

- ۴۳۹۴ - ج: ۵۵۵. دید مرغی.
- ۴۳۹۵ - ج: ۵۵۵. جسد بر مرغ ج: حواچه را جسد و در صحنه در دو نازین افتاد. ه: صحنه
بر دو نازین افتاد
- ۴۳۹۶ - ج: ۵۵۵. تاسه در دل فکده. ه: تب در پای
- ۴۳۹۷ - ه: ز: تاسه بخته بین
- ۴۳۹۸ - ز: چنگ در برگرفت.
- ۴۴۰۰ - ج: پر کشیده. قد: ح: حلقه افتد.
- ۴۴۰۱ - ج: راز عشق
- ۴۴۰۲ - ج: راز
- ۴۴۰۳ - ه: دید برگرفت. ز: حام می برگرفته بود بدست.
- ۴۴۰۵ - ج: رکود نو. د: رکود خود - بی نویسه بر حساب.
- ۴۴۰۶ - د: پرده نازش. ز: پرده ساروش - آگهی یافتن از رازش
ج: آگهی راز نازک آوازش
- ۴۴۰۷ - ه: جستجوی
- ۴۴۰۸ - د: حیره‌ای را گرفته بود مرد. ر: بر ریش حیره گرفته.
- ۴۴۰۹ - ج: زیر شمشاد و بید و سرو و چلنگ
- ۴۴۱۰ - ه: حیره گشتند.
- ۴۴۱۱ - ر: ناز جستند آنچه
- ۴۴۱۲ - ج: از بهته. ز: رسید کارانو
- ۴۴۱۳ - ج: آواز نگشاده.
- ۴۴۱۴ - ه: مهر نو کرد.
- ۴۴۱۵ - ه: ز: و بردار پیش. ر: و بردار پیش. د: ه: ر: لایق خویش
- ۴۴۱۶ - ج: لوح آن درختن سخت
- ۴۴۱۷ - ج: بی بیت را در
- ۴۴۱۸ - د: پیش گرفت. ه: خویش گرفت. ه: چون در اندر. ر: چون دلش در.
- ۴۴۱۹ - ج: بی بیت را در
- ۴۴۲۰ - ج: این بیت را در. ه: ز: در کنارش گرفت.
- ۴۴۲۱ - ج: در در آمده. ز: خواجه را در آمده
- ۴۴۲۲ - ه: ر: خانه گیر شده. ه: پذیر شده.
- ۴۴۲۳ - ه: دید پرده به گدوی.
- ۴۴۲۵ - د: بر زمین پرواز
- ۴۴۲۶ - ز: هر طبعی.
- ۴۴۲۷ - ج: بانگ و حیل. ز: طبل و آنگه.

- ۴۴۲۸ - ج: این بیت را ندارد ه: بانگ اندر نوبتاد ز: اوفتاد سوز
 ۴۴۲۹ ه: کوس محض ز: ناچنگ
 ۴۴۳۰ - ج: گشت بگداشت.
 ۴۴۳۲ - ج: چست بشت و صاحب
 ۴۴۳۶ - ج: ور رحدانش ه: ز: ازیر و سیه ه: سئاش
 ۴۴۳۷ - د: ه: ر: دست برگنج در دراز - نا در گنج خانه.
 ۴۴۳۸ - ج: این بیت را ندارد ر: بر طر حون
 ۴۴۴۰ - ج: ماند پروانه در برابر نور - ه: قر آب.
 ۴۴۴۱ - د: ه: تو بکژاری ر: کج آوازی د: ه: ر: ضربای رن.
 ۴۴۴۲ - د: ه: تو مریده کزدهی و رواست ز: پرده کج مردانه رواست.
 ۴۴۴۳ - ج: گفته شد چو دمسازان د: ه: کین غزل گفته شد چو دمسازان ج: خبر داشتند

همه‌اران.

- ۴۴۴۵ - ج: این بیت را ندارد ه: حاکی
 ۴۴۴۶ - ج: حاری.
 ۴۴۴۸ - ج: تکارهای خودش د: ه: ار آر جال
 ۴۴۴۹ - د: ه: ر: بدل سه بد
 ۴۴۵۰ - د: ه: ر: مهربانی و مهربانتر
 ۴۴۵۱ - د: خالی ساز
 ۴۴۵۲ - د: ه: ر: پی بگه داریم.
 ۴۴۵۴ - ج: ه: ر: حواجه زاروت ه: حواجه زاروت و
 ۴۴۵۵ - ر: مدار حواء.
 ۴۴۵۶ - ر: درین ستان.
 ۴۴۵۷ - ج: این بیت را ندارد د: ر: یاسمین
 ۴۴۵۸ - د: پیش و بین ر: بر سرش سه ترش.
 ۴۴۵۹ - د: ز: مران ه: ران بیافت د: ه: اندر میناه ز: اندر میان.
 ۴۴۶۰ - ج: این بیت را ندارد
 ۴۴۶۱ - ج: این بیت را ندارد ر: سه صدی.
 ۴۴۶۲ - د: خرنی گل
 ۴۴۶۴ - د: ه: ر: درین عار د: دو هم افتاد
 ۴۴۶۵ - ز: آورده بر سرش ج: ز: یک دیگرشان دورتر زد دیگرشان
 ۴۴۶۶ - ز: سهناک برگ
 ۴۴۶۷ - ج: ز: شدد گرگ ج: ز: پس - بر کنر حواجه.
 ۴۴۶۸ - ز: زد چاره ه: ر: ج: برد سال

- ۴۴۶۹ - ج، د: ناده. ه: پای ج و جست رجاى د: جست رجاى.
 ۴۴۷۰ - د، ز: سو سو می دویط خاك آلود. ه: سو سو می درید جواب آلود.
 ۴۴۷۱ - ج، ه: حگر پرداخ - پرو دود ران داغ. د: رخانه پروی (بالای سطر، رباع).
 ۴۴۷۲ - د، ه: ز: این بیت را ندارد.
 ۴۴۷۳ - د، ه: ر: آن دوسروش د، ه: مارو برگش. ه: کان همه ز: نان و برگش.
 ۴۴۷۴ - د، ه: ر: دامن دلش گرفته چنگ - چو دری در دهانه ر در میانه دو بهنگ.
 ۴۴۷۵ - ج: این بیت را ندارد. ر: ردیدکین.
 ۴۴۷۶ - د، ه: ر: از کینه.
 ۴۴۷۷ - ج: این بیت را ندارد.
 ۴۴۷۹ - ج: عدرهایی ر، عدره‌ها را.
 ۴۴۸۰ - ج: قاکه ناگه رسید. د: صبح را دید (بالای سطر، شمع).
 ۴۴۸۳ - ج: این بیت را ندارد.
 ۴۴۸۴ - ج: این بیت را ندارد. ز: جدیت.
 ۴۴۸۵ - ه: رگهر پاکست د هر گناهی که نداردین. ه: هر گناهی بودیرین. د: هر گناهی که

هست ازین

- ۴۴۸۶ - ز: بنده پایکان.
 ۴۴۸۷ - ج، د، ه: ز: از غایت / در خطا داده. ه: ر: از خطا داده است.
 ۴۴۸۸ - ج، د: این بیت را ندارد.
 ۴۴۸۹ - ج: از چنان کارها.
 ۴۴۹۰ - ر: بهجت خود. ه: يك و بد بکند.
 ۴۴۹۲ - ج، ه: چنان پر بچهری. ز: بدین پر بچهری.
 ۴۴۹۲ - د، ه: ز: مردمی و مهر دانی در د.
 ۴۴۹۴ - ج: این بیت را ندارد. د، ز: نتوان رفت باز.
 ۴۴۹۵ - ز: که در او چشم ندیده نگردد.
 ۴۴۹۷ - ج: این بیت را ندارد. د: آنچه دلزم برونش.
 ز: کانیچه دارم در وریان.
 ۴۴۹۹ - د، ه: ز: وین شکر لب.
 ۴۵۰۰ - د، ه: خدمتش رانیچه بود. ز: رانیکه بود.
 ۴۵۰۱ - د، ه: ر: کاریسان که کار او.
 ۴۵۰۴ - ج: که گنج نمود. ه: پنداشت عشق و راحت بود.
 د: پنداشت راحت.
 ۴۵۰۵ - ج، ز: بر مرد د، همچنان دارویی.
 ۴۵۰۶ - ج: این بیت را ندارد.

- ۴۵۰۷ - ج : کرد فاق ج : کرد آفای راز ظلمت دور.
- ۴۵۰۸ - ج : در تند طاب
- ۴۵۰۹ - ج : این بیت را ندارد د : ناعهار (روی صفر باعدن را)
- ۴۵۱۰ - ج : رسب ران باغ و سده و اثر منده سده.
- ۴۵۱۲ - د : ه : کاپوین
- ۴۵۱۴ - ج : در ناسته و.
- ۴۵۱۵ - د : ه : گریسی د : گرنسی د : آن هوا.
- ۴۵۱۶ - د : ه : ر : که بود حلال.
- ۴۵۱۷ - ه : چون سمن
- ۴۵۱۸ - ج : در سید سب ز : در سیدی است.
- ۴۵۱۹ - د : ه : ر : که او ساله دست ز : جز مصلی
- ۴۵۲۰ - ر : صفت آمد د : ه : ر : افزوده هرح از آلودگی شود بوسه پاکیش و نص کند سپید
- ۴۵۲۱ - ج : خوب سیرت چو رین
- ۴۵۲۲ - ج : وین چسب همنه ها و ساز و ساز
- ۴۵۲۳ - ج : وین چسب همنه ها ز : ساز و ساز
- د : ه : کرده درهای.
- ۴۵۲۴ - د : ه : این بیت را ندارد ج : شاه می خورد - کود استوه.
- د : آگاهی بائن شاه بهرام از دربر ندادگر و قصه شان و سنگ
- ج : حریفان بهرام از بیداد کردن و ریر ه : صفت و رور و بهار
- ز : قصه شان و سنگ و آگاهی بائن شاه بهرام از بیداد و ریر
- ۴۵۲۷ - ج : د : - چو سندیلی شب.
- ۴۵۲۸ - ج : چوب عودی د : ه : مشدیر ز : مشك تر د : ه : ناهه حر ه : ماد حاك فروش
- ر : ناهه هرگشت پای ناهه فروش
- ۴۵۲۹ - ج : این بیت را ندارد.
- ۴۵۳۰ - ج : د : ه : این بیت را ندارد ر : بهار حاجن بهاده
- ۴۵۳۱ - ج : د : ه : رنگ خورشید ج : رانه
- ۴۵۳۲ - ر : دبدو شیر ج : این بیت را ندارد
- ۴۵۳۳ - ج : ر : برگ کاکوری
- ۴۵۳۴ - د : ه : ر : سره گوهر زوده د : دوده
- ۴۵۳۵ - ج : ج : این بیت را ندارد ر : هر که را دبدو جواب چشم بود
- ۴۵۳۷ - ج : این بیت را ندارد و : سرو کوسه بر زمه ر : د
- ۴۵۳۸ - د : ه : ز : نقه آف
- ۴۵۳۹ - ج : این بیت را ندارد

- ۴۵۴۰ - ج بهاد
 ۴۵۴۱ - ج این بیت را ندارد ه. کرد ناز
 ۴۵۴۲ - ج این بیت را ندارد د ه ر از سرشت د فارحیدیه
 ۴۵۴۳ - ج این بیت را ندارد
 ۴۵۴۴ - ج این بیت را ندارد د: شاح سرین ه. مناح ستر
 ۴۵۴۵ - ج این بیت را ندارد
 ۴۵۴۶ - ج این بیت را ندارد ز: مقراصه آن
 ۴۵۴۷ - د: مثل انگیز
 ۴۵۴۸ - ج این بیت را ندارد د. بشرطه عهدی ز: داد حیری
 ۴۵۵۰ - ج این بیت را ندارد د. گاویش ر. بنا گوش ناز
 ۴۵۵۱ - ج ه: خودیسان ج ه ر. انش
 ۴۵۵۲ - د. صرح سپید ز. رایت افراشته ساه و سید
 ۴۵۵۳ - ج: این بیت را ندارد د ه ه. سدر برگ باد ه. شاح برید برگ
 ۴۵۵۴ - ر بر کشید
 ۴۵۵۵ - ج: این بیت را ندارد ه. بسیر  صرح گل ر
 ۴۵۵۶ - ج: نای قمری زبانه - یکام
 ۴۵۵۷ - ج: این بیت را ندارد
 ۴۵۵۸ - ج: این بیت را ندارد د ه ه. در شش آورده خوانده
 ۴۵۵۹ - د ه ه. توای تیر آهنگ
 ۴۵۶۰ - د: کرده
 ۴۵۶۱ - ج. فرشته پیش
 ۴۵۶۲ - ج: سدی چست ر مردی چست د پیکر چست ه تنگی چست ر هفت پیکر

چست.

- ۴۵۶۳ - ه. بدال بهشی
 ۴۵۶۴ - د ه: کافین کرده بودید ر: کافین کرده بود نماز
 ۴۵۶۵ - ج: این بیت را ندارد ز: زهره بک اندرون و
 ۴۵۶۶ - ج: ز: رسید فوج د ه ر صید موج موج ر پر کشید تاراج
 ۴۵۶۷ - ج: ز: سیل آمد
 ۴۵۶۸ - د: گرشه آن شعل را ه: این شعل ر: گرشه این شعل را ندارد پاس
 ۴۵۶۹ - د ه ه. ز: شعله چو زنده یافت د ه ه. در تلا کرد
 ر: در تلا - بد عقب
 ۴۵۷۰ - ج ر حام
 ۴۵۷۱ - د ه ه. رای آن د ج سر درید پای

- ۴۵۷۸ - ر. و گنج سیاه
 ۴۵۷۹ - د. این بیت را ندارد.
 ۴۵۸۰ - ه. هم سلاح و سپر ز: هم سلاح و سلسه.
 ۴۵۸۱ - ج. 'طوق و زنجیر' د. 'طوق و زنجیر و'
 ۴۵۸۲ - ر. 'داد دسوری' ج. 'ناحد: نرس.'
 ۴۵۸۳ - ح. روشن راست.
 ۴۵۸۴ - ج. روشن و سنیس د. بس تاريت - روشنی کور و راستی تاريت.
 ه. 'راستی کوز و' ر. 'راستی کوز و روشنی تاريت'
 ۴۵۸۵ - ج. این بیت را ندارد
 ۴۵۸۶ - ج. تمام بررسی
 ۴۵۸۷ - ج. راستی رفت و راستی نمره.
 ۴۵۸۸ - د. ه. دست کرد در آرز.
 ۴۵۸۹ - د. ز. ملک می جست و مل.
 ۴۵۹۱ - ج و ه. پرور و بریت ر. کیمی کیه
 ۴۵۹۲ - د. ه. ز. این بیت را ندارد.
 ۴۵۹۲ - ج. این بیت را ندارد.
 ۴۵۹۳ - ج. 'این بیت را ندارد' ر. 'تصد گوش.'
 ۴۵۹۵ - ج. این بیت را ندارد. ه. 'ندید و نه گوهر همه رگ رنگ بهتر'
 ۴۵۹۶ - ح. این بیت را ندارد. ر. چند شاید کرد.
 ۴۵۹۷ - ه. 'دگانی نگور آدمیند' د. 'دگانی' ز. این بیت را ندارد
 ۴۵۹۸ - د. ه. پروقا ر. این بیت را ندارد
 ۴۵۹۹ - د. 'راه عم ردگان' ه. 'این بیت را ندارد' ر. 'چه آید از ددگان.'
 ۴۶۰۰ - ج. شاه جمشید
 ۴۶۰۱ - ح. ر. این بیت را ندارد د. 'مالشان آب حوصی و اشان شیر.'
 ه. 'مالشان حوصه است و اشان سیر - حوصه ماند'
 ۴۶۰۲ - ح. ر. این بیت را ندارد ه. 'تیره فش' د. 'تدیر آب'
 ۴۶۰۳ - ح. میرهشپار ر. شاه مستیست حصم ج. شخته گر حفت ر. گر شخته گر حفته
 ۴۶۰۵ - ح. د. 'آن شهی.'
 ۴۶۰۶ - ز. گر گداری
 ۴۶۰۷ - ر. کر سامت.
 ۴۶۰۸ - ج. رآشایی - خویش را شناسی.
 ۴۶۱۰ - د. ه. ر. 'از تو مهر آید و ز من'
 ۴۶۱۲ - ج. 'از بدان حوصه' د. 'هر دو بر تو هست حلال' ر. 'یک و نه هست هر دو بر تو'

حلال.

- ۴۶۱۳ - د: پستل و بچیز ز چاره و چیز ه: تا بایی بچشم.
 ۴۶۱۶ - ج: این بیت را ندارد ه: رعیت و شاه.
 ۴۶۱۷ - ج: لزمه و خرده - کس کسی را بهیچکس
 ۴۶۱۹ - ج: نفیر نماند - گیر نماند.
 ۴۶۲۰ - ج: اندر آن - ماند نه مال ز: ماند نه مال.
 ۴۶۲۱ - ج: راست روشن شده بر شوت خویش د: بر شو.
 ۴۶۲۴ - ه: بردگران.
 ۴۶۲۵ - ج: بجان.
 ۴۶۲۶ - ج: نه کار بود و نه کشت - دخل خود را آتی که بود مکشد.
 ۴۶۲۷ - ج: دهن شاه را حرا نه شد حالی د: حزنه
 ۴۶۲۸ - د: که خانه بودش و گنج ج: نبود الاربع.
 ۴۶۲۹ - ه: ر: شاه را چون بساز کردن جنگ گنج و لشکر بوده شد د: تنگ
 ۴۶۳۰ - ج: نسب حال از خرابی جست ز: میهمان را.
 ۴۶۳۱ - ه: ر: کس زیم ز: آنچه شد گفت
 ۴۶۳۲ - ه: این بیت را ندارد.
 ۴۶۳۳ - ج: در رمی ه: ر: لاجرم گنج
 ۴۶۳۴ - ج: ه: شد ر: می مکشی ه: ملک شهر ز: ناز مویان.
 ۴۶۳۵ - ه: این بیت را ندارد د: شفقت برد.
 ۴۶۳۶ - د: این بهانه.
 ۴۶۳۷ - ج: این بیت را ندارد.
 ۴۶۳۸ - ج: این بیت را ندارد ه: (مصرع دوم) بهیچکس ر: بهیچکس نشود
 ۴۶۴۲ - ه: ه: یک ته سوی صید رفت (ه: راند) برون
 ۴۶۴۲ - ج: ست عم ر: بیت برد و عم
 ۴۶۴۵ - د: ه: تاب آموک ز: تاب من که ناحیه.
 ۴۶۴۶ - د: ه: ر: آب نایش
 ۴۶۴۷ - د: در گرفت
 ۴۶۴۸ - ج: این بیت را ندارد ر: کوه بر کوه ه: بر صعب
 ۴۶۴۹ - ج: اگر نه آتش ه: کان دود ه: ر: از فرو رفتنش آب شاید (د: نابد) خواست.
 ۴۶۵۱ - ج: گشته از آفتاب سحری جوش.
 ۴۶۵۲ - ج: خرگاه رفت و برگشت راند - دید پیری که لاله می افشاند ه: مهر آمیز.
 ۴۶۵۶ - ه: این بیت را ندارد.
 ۴۶۵۷ - ه: این بیت را ندارد د: پیش آورده کرد ز: پیش آورد کرد

- ۴۶۶۰ - ج (مصرعه، مؤخر و مقدم آمده، شربت - پاره جوان در - د.
- ۴۶۶۱ - د، ه، ر: خودم رنجست کایچه پرسم (ه رانچه پرسی) حیردهی بدست.
- ۴۶۶۲ - ج، د، گشت کن - شیر حوتست د: شیر حوتست ه شیر حوتست و
- ۴۶۶۳ - ج، گشت پر د: این جوان د، ز: عنوان ندارد
- ج: شرح دامن فلان حال سنگ سنگی بهرم.
- ۴۶۶۴ - د، ه، ر: کین سنگی بود من بدو کرده کار خوش به
- ۴۶۶۷ - د، ه، ر: جز خانه
- ۴۶۶۸ - ج، ر: نازوی آهین
- ۴۶۶۹ - ه سوشه.
- ۴۶۷۰ - د، ه، ر: شدی شعل من
- ۴۶۷۱ - ج: سپاسداری کرد
- ۴۶۷۲ - د، ه، ر: گله را
- ۴۶۷۳ - ج: وان دگر همه بیرهم دیدم د، ه: عظم در حساب د نویسم ه کم دیدم.
- ۴۶۷۴ - ج: این بیت را ندارد د هم نمرود.
- ۴۶۷۵ - د، ه، ر: در خطای کسم ر: بر خطای کسم.
- ۴۶۷۷ - ج، ه، ر: وین سنگ د، ز: وان سنگ ج: هر ار ناره
- ۴۶۷۸ - د، ه، ر: بود محبت.
- ۴۶۷۹ - د، ه، ر: ز: کز گله
- ۴۶۸۰ - ج: این بیت را ندارد ه: یحی کو.
- ۴۶۸۱ - د، ه، ر: ماند او مش.
- ۴۶۸۳ - ج: این بیت را ندارد ر: این عم.
- ۴۶۸۴ - د، ه، ر: رجنه کورچشم ز: کوچه چشم د، ه، ر: دام و دد است.
- ۴۶۸۵ - ج: این بیت را ندارد.
- ۴۶۸۶ - د، ه، ر: کنار آب
- ۴۶۸۷ - ج: این بیت را ندارد
- ۴۶۸۸ - د، ه، ر: کاند و گشت سنگ برابر است ز: کاند و شد سنگش برابر است
- ۴۶۸۹ - ج: بدرنایی بهرنایی خوش
- ۴۶۹۰ - ج: گرد می گشت - گاه پوز می حساند ر: گرد می گشت
- ۴۶۹۱ - ج: بر سر گرگ کم خود راند چو سنگ سرمست.
- ۴۶۹۲ - ج: این بیت را ندارد
- ۴۶۹۳ - ج: چو ناده بود رشوت زو طلب داشت حق خدمت خویش.
- ۴۶۹۵ - ج: بر دحور دنس - کار کرده بود سی.
- ۴۶۹۶ - د: ز شپوتی د، ه، ز: گله ای را.

- ۴۶۹۷ - ج: این بیت را ندارد.
- ۴۶۹۸ - د: ه: قوام باشندش ج: نکردن د: می گذاشتمش. ه: این خطا کرد می گذاشتمش.
- ۴۷۰۱ - ج: این بیت را ندارد.
- ۴۷۰۲ - ج: این بیت را ندارد. د: وین لمبی
- ۴۷۰۳ - ج: رخصتم هست نا ز: این بیت را ندارد
- ۴۷۰۴ - د: ه: ز: این بیت را ندارد.
- ۴۷۰۵ - ج: باری.
- ۴۷۰۷ - ج: آن سخن پند بود - بسوی
- ۴۷۰۹ - د: نمودار این است
- ۴۷۱۰ - د: ه: چون مانند
- ۴۷۱۱ - د: ه: ر: وین که در بساط ه: ر: پتهای ۴۷۱۰ و ۴۷۱۱ مؤخر مقدم آمده است
- ۴۷۱۲ - ج: ه: این بیت را ندارد د: در حاشیه آورده (عالم از بساط مانده) مش: از بساط مخرج
- ۷۶۷ است.
- ۴۷۱۳ - ج: این بیت را ندارد. د: ه: واصل و سید بن حرابی کیست.
- ۴۷۱۴ - ج: ز: خواست تفصیل.
- ۴۷۱۶ - د: ز: نام هر يك نوشته بر (د: در) مشروح
- ۴۷۱۷ - ج: این بیت را ندارد. ر: گفت.
- ۴۷۱۸ - ج: این بیت را ندارد.
- ۴۷۱۹ - ج: د: ه: ز: شاه دانست کان چه شیوه.
- ۴۷۲۰ - د: ه: کو گله.
- ۴۷۲۱ - ج: این بیت را ندارد. ز: چوب
- ۴۷۲۲ - د: ه: ر: روز کی ده فرو
- ۴۷۲۵ - د: ه: ر: فرش خود نوشت.
- ۴۷۲۶ - ج: این بیت را ندارد. د: رحون خود.
- ۴۷۲۸ - د: ه: بر مانت خویش.
- ۴۷۳۱ - د: ه: ر: کای همه ملک من - رفته رونق ز من و آب.
- ۴۷۳۲ - د: ه: ر: آگندی - پراگندی
- ۴۷۳۳ - د: ه: ز: از سپه گرگنی ناز
- ۴۷۳۵ - ج: این بیت را ندارد. ر: بکای رسم حراج
- ۴۷۳۶ - د: ه: ز: یاد شربت رم که
- ۴۷۳۷ - ج: این بیت را ندارد. ر: کهر ملت رکهر صحت یش
- ۴۷۳۸ - د: ه: حویی بود. ه: این چنین کنی و زود نه وریز
- ۴۷۴۰ - ج: این بیت را ندارد. ز: گنج رساندی

- ۴۷۴۱ - د: ه: ز: چه گمان.
- ۴۴۴۲ - ه: ر: رخت بستان د دست مسنان ح شکلی پال
- ۴۷۴۲ - د: ه: بهرمن خاك ناد
- ۴۷۴۴ - ر: رباره ورود
- ۴۷۴۵ - ج: رین سخن
- ۴۷۴۶ - ج: رمانه رشت د: ه: ر دواندش ریخت.
- ۴۷۴۸ - د: حویو بود ه: این چنین کس وزو مودنه وریر.
- ر: این چنین کس اسیر مده وریر
- ۴۷۴۹ - د: ه: چو: به آن بهرمان.
- ۴۷۵۰ - ج: دهد آن داد ه: مستکارگان ز: دستم دستگان
- ۴۷۵۱ - ه: چوشیدند
- ۴۷۵۲ - ج: این بیت را ندارد.
- ۴۷۵۳ - ر: چنین فرمود
- ۴۷۵۴ - د: ز: پند کند د: کند کند ه: از آرنه کند.
- ۴۷۵۵ - د: ه: مدیانی رسد ر: مدیانی رسد حسه.
- ۴۷۵۶ - د: ز: رحل او برسد
- ۴۷۵۷ - ج: رنج و ناز کیست ج: آمدن مظلوم اول بحدیث شاه
- ه: حکایت مظلوم اول ر: شکایت مظلوم اول د: شکایت مظلوم اول از وریر بیدادگر
- ۴۷۶۰ - د: ه: از معاش (د: علای سطر: قماش) د: ه: ر: آنچه بود
- ۴۷۶۱ - ج: این بیت را ندارد
- ۴۷۶۲ - ه: چون انگیزتم.
- ۴۷۶۳ - د: او چنین بودست د: لای سطر: چنان).
- ۴۷۶۴ - ج: مردکی رشت ر
- ۴۷۶۵ - د: برای مار گور.
- ۴۷۶۶ - ج: بجور او د: ه: آن برادر بجور جان برده - وین برادر بدست و پامرده ج: وین برادر
- بجور جان برده.
- ۴۷۶۷ - ج: می بردان نموده به مال است - فل: لب ر: برقلی است
- ۴۷۶۸ - ه: دستور گفت
- ۴۷۶۹ - و: بوی سپرد د: ه: در خوشی
- ر: آورده - آفرین گوی شد ز حضرت شاه در زمین بوس شاه یافت پناه
- ج: آمدن مظلوم دوم بحدیث شاه - د: شکایت مظلوم دوم از وریر بیدادگر ه: ر: شکایت مظلوم
- دوم
- ۴۷۷۱ - د: ه: ر: کرد شخص دوم دعای دراز (ز: دغریسار) - در زمین بوس شاه نموده بوار

- ۴۷۷۲ - ه. گفت باقیم در کبابی بود - کاشنایش روشنی بود.
 ۴۴۷۳ - ج: این بیت را ندارد.
 ۴۷۷۴ - د: رود از راه ج. از باغی
 ۴۷۷۵ - د: روز از راه ج: از باغی
 ۴۷۷۶ - ه. ز: میهمان کردمش.
 ۴۷۷۸ - ج: حجت و آشامید - انجمید - ر. آنچه خواست آرمید.
 ۴۷۷۹ - ر. چون زمانی بصره باغ نشست گشت از عشق باغ من سر مست د: باغ گردد مست
 بالای سطرگرددست.
- ۴۷۸۰ - د. ه. دماغ ترا - چرخ ترا.
 ۴۷۸۱ - ج: که حذر و مال من است ه. د که عشق دان (د بالای سطر 'عیش دان).
 ۴۷۸۲ - ج: این بیت را ندارد ه. ر من درویش را.
 ۴۷۸۳ - د. ر: 'عشاق و ملک ه. و ملک.
 ۴۷۸۴ - د. ه. ر. این بیت را ندارد د. ه. ز: هر گهی کافقت باغ شتاب میوه جور داده نوشی بر لب

آب

- ۴۷۸۵ - د. ه. ز: این بیت را ندارد و بجای آن این بیت را آورده.
 و آنچه حیرد رطیح (رطیحی) چو می پشت آرم بدست سیم نی
 ۴۷۸۶ - د. ه. بهانه سار - رحمت و ابر در.
 ۴۷۸۷ - ه. چهل بسیار ج. ه. ز: هر دهم برور و برور
 ۴۷۸۹ - ج. در حانت ر. دو جنایت.
 ۴۷۹۰ - ج: آن تظلم میاورد بر شاه ز. این تظلم میاورد بر شاه.
 ۴۷۹۱ - ج: چنین بد حال د. ز: کمینه رفت دو سال.
 ۴۷۹۲ - ر: باغ و گرد آزاد ه: باغ داده چون ز: مرد از آن باغ شد بهشت آباد
 د شکایت مظلوم سیم از وزیر بیدارگر ه. ز: شکایت مظلوم سیم (ه. سیم)
 ۴۷۹۳ - د: زندانی دگر ه: زندانی سیم ز: زندانی سیوم.
 ج: که تر باد سوی نیکی راه د: هر که خواهی ه: که ترا سوی. هر ج
 ۴۷۹۴ - ج: ز: دل صو.
 ۴۷۹۶ - د. ه: زندانی ج: در یکتایی.
 ۴۷۹۷ - ج: دانه‌ای چند ز: گوهری چشم د. لؤلؤ چشم.
 ۴۷۹۸ - ج: بدان دو ناله در.
 ۴۷۹۹ - ج. دو دانه فروشم - وان بهانگه.
 ۴۸۰۰ - ج: وزیر جهان ج. ه. کان من بود عهد مروری.
 ۴۸۰۱ - ج. ورم.
 ۴۸۰۲ - ج: گردد برمت زهر بدی آغاز.

۴۸۰۳ - ا و ه

۴۸۰۴ - د روزگی چندم ح عشوہ می‌داد و جان من

۴۸۰۵ - ر آم الامر .

۴۸۰۶ - ج این بیت را دارد ز یکی بهانه می‌برد

۴۸۰۷ - د ه ز عسده .

۴۸۰۸ - ج آورد بجنگ

۴۸۰۹ - ج د ر : آورد د ه بر شکج .

۴۸۱۰ - ج د ه این است را بسود

۴۸۱۱ - د د لزدان باز و ریور .

ج آمدن مظلوم چهارم بخدمت شاه . د شکایت مظلوم چهارم از وزیر پیدادگر ه ه ر : شکایت
مظلوم چهارم .

۴۸۱۲ - ج هر سباس هزار لیس د در مصرع دوم * هزار هراس (بالای سطر هزار

سپاس) .

۴۸۱۳ - ج د : مطریم عاشقم ز پیرط خوش

۴۸۱۴ - د ر جیبی شک درد بوجیبی * جیبی شک درد بوجیبی

۴۸۱۵ - ج این بیت را بسود [از مهرنی از ماه

۴۸۱۶ - ج * این بیت را بسود د . گبه گیلی کشان ر : گل رنگی کشان .

۴۸۱۸ - د در حوشه آورده * این بیت را ندارد

۴۸۱۹ - ج این بیت را ندارد د * برده روی بروی

۴۸۲۰ - د ز وی نعمتان دیده من

۴۸۲۱ - ج من آموخته توبه و سار . ر ترم و سار د د دور و روح نواز بالای سطر .

دستریب

۴۸۲۲ - ج این بیت را ندارد . د * هر دو ه هم چو شمع و بالای سطر * گرم صحبت) .

۴۸۲۳ - د ر اوین ه و لوین

۴۸۲۴ - ج چو سرو از نور

۴۸۲۵ - ه فروخت د به تش ه در بر آتش

۴۸۲۶ - چ بروشانی نو .

۴۸۲۹ - ج می‌ریم بی‌گنه ه بصلحواری ز * بدین گنه خواری

۴۸۳۰ - ر شک ه هزاران چو

۴۸۳۱ - ر نوعی سروسش ج آمدن مظلوم پنجم بخدمت شاه ر شکایت کردن مظلوم پنجم

از وزیر طالم ه ر شکایت مظلوم پنجم .

۴۸۳۲ - د ه ز کای فلک با چهار طاق تو جفت

۴۸۳۳ - ه ر کز مطیعان .

- ۴۸۳۴ - ج کار خود را به کشور ه شمس شاه را به کشور
 ۴۸۳۵ - ج داده است د ه ه ششم
 ۴۸۳۶ - ج ز کرم اقلان را
 ۴۸۳۷ - ج این بیت را صادر
 ۴۸۳۸ - ج این بیت را صادر و: حرم تار
 ۴۸۳۹ - د: برابر زری
 ۴۸۴۰ - ج: سیر یوه ه ر: یوه خازن هم
 ۴۸۴۱ - ز: در مانده ر ساند - که زهای
 ۴۸۴۲ - ز: مصرعها را موخر مقدم آورده ز: در منک د ه پرمال و منک
 ۴۸۴۸ - ج: یا کسی را از راه ناته ای - یا بحر و مال
 ۴۸۴۹ - د: دهم سرت ه بد بری
 ۴۸۵۰ - ج: هر ساعت که داشت شده
 ۴۸۵۱ - د: و آخر کار ه نکردنم ج: ز: تند خود نکرد
 ۴۸۵۲ - ج: چار سال است د ز تا در این ه تا بدین
 ج آس من مظلوم ششم بحدت شاه د شکایت کردن مظلوم ششم از وزیر ظالم
 ه ز: شکایت مظلوم ششم
 ۴۸۵۳ - د: (مصرع دوم) در سر بخت خود شکست چهار
 ۴۸۵۵ - ز: دعای پیروزی ج: گفت حق تو
 ۴۸۵۶ - د: کرد در
 ۴۸۵۷ - ج: این بیت را ندارد د: از سپهیان
 ۴۸۶۰ - ز: رحمت خویش - بخت خویش ه داده بد رحمت یش د: بخت خویش
 ۴۸۶۱ - ه: در حق شاه سبکی
 ۴۸۶۲ - ز: کافی رای
 ۴۸۶۳ - ج: این مزرعه
 ۴۸۶۴ - د: چدره پیش
 ۴۸۶۵ - د: چدره پیش
 ۴۸۶۵ - ج: ز: ز صدل د: بعدل نماید
 ۴۸۶۶ - ج: این بیت را ندارد د: بی نام ز: روزگی
 ۴۸۶۹ - ج: د: لشکری برادرش
 ۴۸۷۰ - ه: چو ندرستی
 ۴۸۷۱ - ج: این بیت را ندارد
 ۴۸۷۲ - ج: این بیت را ندارد د: از کمی و کم حسی
 ۴۸۷۴ - د: این بیت را ندارد

- ۴۸۷۶ - د، ه، ر: بحون شاه.
 ۴۸۷۷ - ج: این بیت را ندارد.
 ۴۸۷۸ - ه، آ: خطاب
 ۴۸۸۰ - ج: این بیت را ندارد. ز که بوزم همی کند نهید
 ۴۸۸۱ - ج، د: بیست بی من خط
 ۴۸۸۲ - ه: معرشتن کرکسی
 ۴۸۸۵ - د، ه: سوی ریدان حور.
 ۴۸۸۶ - د: میر هست فرون ر شش سال هفت شک
 ۴۸۸۷ - ج: شاه داد
 ج: آمدن مظلوم هفتم صحبت شاه. شکایت کرد مظلوم هفتم بر وزیر ظالم
 ه، ر: شکایت مظلوم هفتم
 ۴۸۸۹ - د، ه، ز: بردل از شکر (د: بالای سطر "برل")
 ۴۸۹۰ - ج: راهز راهز
 ۴۸۹۱ - د: در حاشیه آورده. ز: موخته را بر او جمع
 ۴۸۹۲ - ج: عادت. د: در حاشیه آورده.
 ۴۸۹۳ - ج: جواب و خورد. ر: آبی بهرلم
 ۴۸۹۴ - ج: کاب ماضم.
 ۴۸۹۵ - ج: در پرستشگری!
 ۴۸۹۶ - د، ه، ر: یاد آرمش.
 ۴۸۹۷ - د: سوی من. ج: حواث و خم نشان من از دور.
 ۴۸۹۸ - ر: گفت بر من تر
 ۴۸۹۹ - ج: گشای سدی. ر: گشای حواصی این گمن.
 د: نارس و بدسم (بالای سطر، توانم)
 ر: نارسا توانم. ه: این بیت را ندارد.
 ۴۹۰۱ - ر: این بیت را ندارد. ج: کوسرکین و رای و مذحوبی. د: از سر
 ۴۹۰۲ - ج: شبه و سنگیر - يك غير
 ۴۹۰۳ - ج: بر من افتد. ز: این بیت را بعد از بیت ۱۹۰۱ آورده است
 ۴۹۰۵ - ر: گشت و پاك.
 ۴۹۰۶ - ج: بدین حراس. د: درین حراس. ه: در ربانم کلد و پای بست
 ر: کلد و دس.
 ۴۹۰۷ - ج: بر من افلاك.
 ۴۹۰۸ - ر: فروست. ج: بدودست.
 ۴۹۰۹ - د: در حاشیه آورده. ر: او مر در حصار کرده نید.

- من و هریر بچرخ برده کمنه گ
 ۴۹۱۰ - د، ه، ز: شاه رساید
 ۴۹۱۱ - د، ه: شیر کافر
 ۴۹۱۲ - ر: جز بکه که ترک - ه، ر: نگشت چیزی.
 ۴۹۱۳ - ج: این بیت را ندارد.
 ۴۹۱۴ - د، ه: آنکه آن بد - ه: بجای او
 ۴۹۱۶ - ج: آنچه داشت.
 ۴۹۱۷ - ز: یکی چرخ چرخ دار
 ۴۹۱۸ - ج: بهتر که که بهرک دادم - ه، ه: بهرک ده
 ۴۹۱۹ - ح: رقص برداشت بی رطوبت و ساز در پیرن آن همه ساز - و آنچنان - د، ه: بی مقطع

سار

- ۴۹۲۰ - د، ه: و هروان آنگه - کز زمین صر.
 ۴۹۲۱ - د، ه: نامی پخته یا تن در جام.
 ۴۹۲۲ - ج: این بیت را ندارد ز: آنچنان نیر است - خیره است.
 ۴۹۲۳ - د، ه: اوج آدمی این بیت را در حاشیه آورده است.
 ۴۹۲۴ - د، ه: کز چنان.
 ۴۹۲۵ - ج: این بیت را ندارد و: گردد آلود (بالای سطر: آلود).
 ۴۹۲۶ - ج: سحت عناک شد رعناکی.
 ۴۹۲۷ - ج: در مصالح
 ۴۹۲۸ - د: جغای چنان.
 ۴۹۲۹ - د، ه: این بیت را ندارد ج: درویش بدحرجش داد
 ۴۹۳۰ - ج: ز اندیشه.
 ۴۹۳۱ - ج، ه، ز: لوز آن صحنی.
 ۴۹۳۲ - ج، ه: کوره سفال
 ۴۹۳۳ - ج: این بیت را ندارد.
 ۴۹۳۴ - د: رید - رید.
 ۴۹۳۵ - ج: داد خود
 ۴۹۳۶ - ج: این بیت را ندارد
 ۴۹۳۸ - د: پای را در کشید ز پای در کشیده د: بالای سطر: پای تاسو.
 ۴۹۳۹ - ج: کرد با دم سرد - هر که در شهر بود شادی کرد.
 ۲۹۴۰ - ج، د: هرکان ج: چنین در اندازد.
 ۴۹۴۱ - ج: این بیت را ندارد.
 ۴۹۴۲ - د، ه، ز: کان چنان که ز: نماید شور

- ۴۹۴۲ - د: عمل بی‌کار است (بالای سطر: همن بی‌یارا ج: کاسمان،
ج: ز: درین کار.
۴۹۴۴ - ج: بیج کینه یش
۴۹۴۵ - در نسخه (د) و (ر) بر بیت ۴۹۴۵ تا ۴۹۷۸ بعد از بیت ۵۱۲۲ آمده است
۴۹۴۵ - د: دروی آهسته رو - دیرگیر است و رود
۴۹۴۶ - د: گرچه نو داوری ج: از حساب کشش
۴۹۴۸ - ج: بر بیت را ندارد د: چندار بی بح
۴۹۴۹ - د: این بیت را ندارد
۴۹۵۰ - ج: این بیت را ندارد ز: مصرع دوم: عالم هیچکس بهیچش رشت.
۴۹۵۱ - ج: این بیت را ندارد ر: مصرع دوم این بیت را ندارد.
۴۹۵۲ - د: آن جهانی د: مصرع دوم: تار و مهر
۴۹۵۳ - د: تا شمشیر و تیر جان ز: چو شمشیر مرگ تیر
د: از آت پر دنداری ز: بدتری رنج
۴۹۵۴ - ج: جان بر از مرگ تا که حال ببری.
۴۹۵۵ - د: خانه را حوار - از جهان
۴۹۵۶ - د: آنکه سیار دلد یا گم خورد.
۴۹۵۷ - ر: ماه لیدد د: کم حور پیانگه (بالا سطر: کم ده)
ر: پیانگه نرسید.
۴۹۵۸ - د: از پی کم دهان دوع ده است.
۴۹۵۹ - ج: ر: گزارد کام د: بر آرد کام ز: دین دو ناواری
۴۹۶۰ - ج: این بیت را ندارد.
۴۹۶۱ - د: تمام بی‌سی است ز: نویسی است د: از بهر کسی است
۴۹۶۲ - ر: چه خون ده درین ز: توان در د: ز: که معلول.
۴۹۶۴ - د: بگدر از دم او دیر ج: این بیت را ندارد.
۴۹۶۶ - ر: فرو برد
۴۹۶۷ - ج: مص کشور و دهده حوج ز: ور کسی
۴۹۶۸ - ج: ر: ناگه بهییش
۴۹۶۹ - ج: این بیت را ندارد
۴۹۷۰ - د: مهره تا کجاست بی‌باری
۴۹۷۲ - ج: این بیت را ندارد د: که حوره نوش پاره در پیش.
۴۹۷۳ - ج: این بیت را ندارد د: یکی نفس است (بالای سطر: مگسی).
۴۹۷۴ - ج: این بیت را ندارد
۴۹۷۵ - ج: بر زمین بر آرد د: بر زمین قرار د: و اعرش

- ۴۹۷۶ - ج: یارب آن ده د: که هست آسانی - ناورث عاقبت.
- ۴۹۷۷ - ج: در پناه در تو سارش د: در حمایت گه تو سارش جای.
- ۴۹۷۸ - د: اولی داده بکونامش - و آخری دهنگو سرانجامش.
- ۴۹۷۹ - ج: شاه از آن د: پس از این (بالای سطر: شاه از این) ر: پس از این.
- ۴۹۸۰ - ج: مبحواند شاهی ز: وان شان.
- ۴۹۸۱ - ج: حنم از کار ج: د: روبرو دست ر: دست روبرو بخدا داشت.
- ۴۹۸۲ - ه: چنین تدبیر ز: از جهان تدبیر.
- ۴۹۸۳ - ه: آن ز دریا گشت و این.
- ۴۹۸۴ - ج: رسید این خبرش د: ضربه شد.
- ۴۹۸۵ - ج: بی‌دعای لو.
- ۴۹۸۶ - ز: گشت آن گشتی ج: آتشی بود.
- ۴۹۸۸ - ج: فضل فریب ر: ساده دل پیرد شکب.
- ۴۹۸۹ - ج: گر سواهی شتاب د: کین سواهی.
- ۴۹۹۰ - ج: کاب از دست.
- ۴۹۹۳ - ج: کارها میکند د: که شاد کرد.
- ۴۹۹۵ - ج: د: محترم چون ز: د: خورن کثیر.
- ۴۹۹۶ - ج: این بیت را ندارد.
- ۴۹۹۷ - ج: بهم در برد - خسرو بزم طومرها بهم پیچید.
- د: داتا بک بیک محسوس ریخت ز: داد تا سپاه یک شنید.
- ۴۹۹۸ - ج: شاه بر خواند.
- د: ر: تیر شد چون قلم بدست دبیر.
- ۵۰۰۱ - ج: سپید شاه د: عبرت انگیزت ج: ز: ه: عبرت انگیزت.
- ۵۰۰۲ - ج: شه که باد از جمال مظر او.
- ۵۰۰۳ - ج: شد ار او حرسد.
- ۵۰۰۴ - ج: است تاحتر بهرام از پی گور و ناپید شدن د: انجامش روزگار بهرام گور.
- ه: در سپری شدن روزگار بهرام گور ز: در سپری شدن روزگار شاه بهرام و کلمه چند در موصله.
- ۵۰۰۵ - ج: ز می جام.
- ۵۰۰۶ - ج: د: درین.
- ۵۰۰۸ - د: کز فسون امالای سطر (از) ه: از فسون و بهانه ر: کز فسون.
- ۵۰۰۹ - ز: از همه گندان.
- ۵۰۱۰ - ر: به آسمان د: ه: ز: گندی.
- ۵۰۱۱ - د: کز قفا - در او نگردد دست ر: کز قفا ه: در و توان بنشست.
- ۵۰۱۴ - ز: هر دو تن چون - معشه بدید.

- ۵۰۱۶ - ج: تحت خود بکنار - ویزگان سوی شکار
 ۵۰۱۸ - ج: گور آهو د - گور آهو بی کندید
 ۵۰۱۹ - ج: طلب کرده د و اوسطکار
 ۵۰۲۰ - ج: این بیت را ندارد ز: مسکن خود - تن خود
 ۵۰۲۱ - ج: این بیت را ندارد د: مجور کاهوش کاهوست و
 ۵۰۲۲ - د: گذار دشت ر: گور خانه گذشت
 ۵۰۲۵ - ر: جنگاه حرب
 ۵۰۲۶ - ز: و شاقق در برابرش
 ۵۰۲۷ - ز: و د حاری
 ۵۰۲۸ - ج: این بیت د: دارد
 ۵۰۲۹ - ج: گرت
 ۵۰۳۰ - ج: سپرد عار
 ۵۰۳۱ - ج: سرینار د: شاه از آواز پرده دار شده - و او هم آغوش بار غم شده
 ۵۰۳۲ - ز: پرده دری شده
 ۵۰۳۳ - ج: این بیت را ندارد
 ۵۰۳۵ - ج: این بیت را بعد از شماره ۵۰۳۲ آورده است
 ۵۰۳۶ - ز: از هر سوی کشیده ترار
 ۵۰۳۷ - ج: جسته عار
 ۵۰۳۸ - ج: وین ر: آنچه بود
 ۵۰۳۹ - ج: در آن د: برین شکوفه تنگ
 ۵۰۴۰ - ج: کس بدین د: کس برین
 ۵۰۴۲ - ج: شاه بهرام د: سکونت و رای - چون در این
 ۵۰۴۳ - ج: که پس چون مستان د: آن بستان
 ۵۰۴۴ - ج: این بیت را ندارد
 ۵۰۴۵ - ج: حبیبه و نعت علامکان
 ۵۰۴۶ - ج: گرده
 ۵۰۴۷ - ج: این بیت را ندارد د: تنگ آمد
 ۵۰۴۸ - د: اهل کار شدت ر: اهل کار بدید
 ۵۰۴۹ - ج: این بیت را ندارد
 ۵۰۵۰ - ج: این بیت را ندارد
 ۵۰۵۱ - د: در حاشیه آورده
 ۵۰۵۲ - د: صده از آب دسه تر کردند بالای سطر: دینهار باب تر کردند
 ۵۰۵۳ - ج: جست دیگران

- ۵۰۵۵ - ج: خار هم بر پاست.
- ۵۰۵۶ - د: این بیت و بیت بعد از آن را بعد از ۵۹۹۰ آورده ج: تا کند.
- ۵۰۵۸ - د: وان رسیها
- ۵۰۵۹ - د: حاك بهرام (بالای سطر: خار بهرام).
- ۵۰۶۰ - ج: این بیت را ندارد.
- ۵۰۶۳ - ج: حرم استخوان - آسمانی
- ۵۰۶۵ - ج: مادی خون پرورید شار ز: پرورد در ناز ج: مادی حاك از او
- ۵۰۶۷ - ج: این بیت را ندارد.
- ۵۰۷۰ - د: شیر مرغان (بالای سطر: شیر مردان)
- ۵۰۷۱ - ج: مصراع دوم: باز تو را بجای وحدت برد.
- ۵۰۷۴ - ج: مادر بهرام.
- ۵۰۷۵ - ج: این بیت را ندارد.
- ۵۰۷۶ - ج: مصراع دوم: لیک بهرام رسیده رفت مرد
- ز: باد بر آمده آن چراغ سرور د: هر که را وارثی معاند ببرد
- ۵۰۷۹ - ج: که رفت از سر زور ز: آنچه گفتی از سر شور
- ۵۰۸۰ - ج: این بیت را ندارد ز: دل او را بگو به آجو.
- ۵۰۸۲ - ج: تا یکی نگذرد دگر ز: تا یکی را بود یکی آورد
- ۵۰۸۲ - د: سیه خاکدان پنج گری (بالای سطر: ای سه گز خاک و پهی تو گری ر: بر سه گز
- ۵۰۸۴ - ج: این بیت را ندارد.
- ۵۰۸۵ - ر: پای تو نگردن - هست این چار خط
- ۵۰۸۷ - ج: بوی سه شدت
- ۵۰۸۸ - د: د: ر: تندید - نگشاید
- ۵۰۸۹ - ج: این بیت را ندارد ز: شعله در خوابید
- ۵۰۹۰ - ز: ز خاک سیر
- ۵۰۹۱ - ز: خون چه آلابی.
- ۵۰۹۲ - ز: پای ملا.
- ۵۰۹۳ - ج: رآسمان.
- ۵۰۹۴ - د: آن همه.
- ۵۰۹۵ - ج: این بیت را ندارد د: یکی جمله ر: تنگوشاه.
- ۵۰۹۶ - ج: بهر یکی
- ۵۰۹۷ - ج: این بیت را ندارد د: آنچه آسپا کند تویی آن دور آید خورد ر: اینها خورد
- ۵۰۹۸ - د: ز: و لا دگر
- ۵۱۰۰ - ج: این بیت را ندارد ز: مردی مهل - وادایی.

- ۵۱۰۱ - د: وسجه خوانی ر: وسجه داری.
- ۵۱۰۲ - د: ر: نان سود چنان بود
- ۵۱۰۳ - ج: دیده گر
- ۵۱۰۵ - ز: ماد و خاک و آتش.
- ۵۱۰۷ - ج: این بیت را بدود
- ۵۱۰۸ - د: ر: زده ز: ناز و بر گاو و رحمت بر حر
- ۵۱۰۹ - ز: ز: که مار کین.
- ۵۱۱۱ - ج: حال جاش
- ۵۱۱۲ - ج: کین جهان است و آن دگر هیچ ر: کین جهان است و آن جهان. همه هیچ
- ۵۱۱۲ - ج: این بیت را بدود د: و بیج در حور ماست آن عار است.
- ۵۱۱۴ - ج: این بیت را بدود
- ۵۱۱۵ - ج: آردشده بیست جز که یکی ر: آفریده بیست هست یکی
- ۵۱۱۶ - ر: جز قلم یکی د: قنشت.
- ۵۱۱۷ - ج: این بیت را بدود د: هفت و چهار صد
- ۵۱۱۸ - ر: نقطه آخرین
- ۵۱۱۹ - ج: بین در
- ۵۱۲۰ - ج: هر دو را بوی - ملزیک مایه کز یکی شد او را دست ز: ملزیک ماند
- ۵۱۲۱ - ج: هر یک آید ز: مایه اش در گشت
- ۵۱۲۲ - ر: ندارد ر: و آنچه آن را د: ر: بیت ۴۹۴۵ تا ۴۹۷۸ در اینجا آورده است.
- ج: در دعای حتم کتاب گوید ر: در حاتم کتاب و دعای پادشاه عهد.
- ۵۱۲۳ - ج: دوستم
- ۵۱۲۵ - ج: روم و چین و د: ز: درین قاج د: قاف.
- ۵۱۲۶ - د: وصول و فروع - بحث اشوع و رای اشوع
- ز: اصول و فروع - بحث اشوع و جاء اشوع
- ۵۱۲۷ - ز: در میان
- ۵۱۲۸ - ج: این بیت را ندارد. د: حرب مملکت.
- ۵۱۲۹ - ج: این بیت را ندارد. د: ر: حار خشک
- ۵۱۳۰ - ج: ز: دود و کب د: که میوه شرف
- ۵۱۳۱ - د: در دهب دادش.
- ۵۱۳۲ - ج: این بیت را ندارد و: آن کرد نیز حرس
- ۵۱۳۳ - ج: این بیت را ندارد د: مکن.
- ۵۱۳۴ - ج: نیر و نیر و ز: نیر و گشتی
- ۵۱۳۶ - ج: امیدوار از تو - روزگار از تو

- ۵۱۳۷ - ج: این بیت را ندارد. ز: و آسمان هم آسمان.
 ۵۱۳۸ - ج: این بیت را ندارد. د: در آینه چهر (بالای سطر: در آینه مهر).
 ۵۱۳۹ - ج: این بیت را ندارد. ز: قایم نماند.
 ۵۱۴۰ - ج، د: چون فلک در آمده ای.
 ۵۱۴۳ - ج: دل پسند آید - سر بسد آید. د: دل پسند شود - سر بلند شود.
 ۵۱۴۴ - ج: این بیت را ندارد. ز: خار گزانه گین برو ماند - ترحمین.
 ۵۱۴۵ - د: خوب و شیرین ج: ترو شیرین نفر چون انبر.
 ۵۱۴۶ - ج: این بیت را ندارد. ز: دانه او - مپانه او.
 ۵۱۴۷ - و: دروش نفر - از بردش.
 ۵۱۴۸ - ح: در عبارت در نسخه ج بعد از این بیت های ۵۱۴۹ و ۵۱۴۵ و ۵۱۴۷ و ۵۱۵۰ آمده

است

- ۵۱۴۹ - د: در آن رشته سزای و: در پر آن رشته
 ۵۱۵۰ - ج: اثرات خرد
 ۵۱۵۱ - ج: این بیت را ندارد.
 ۵۱۵۲ - د، ز: طایه شد.
 ۵۱۵۳ - ر: و نك بودش ح: و صفت.
 ۵۱۵۴ - ر: این نامه را.
 ۵۱۵۵ - ج: این بیت را ندارد. ز: رود حل
 ۵۱۵۶ - ج: مگر چو روی غنچه.
 ۵۱۵۸ - ر: بر آورم.
 ۵۱۵۹ - ج: مصرعی رد
 ۵۱۶۰ - ج: سیم حانه ر: روح دراز
 ۵۱۶۱ - ج: پذیرد آرایش.
 ۵۱۶۲ - ج: آنچه بیسی ر: و آنچه بیسی
 ۵۱۶۳ - د، ز: از چشم تنگ
 ۵۱۶۴ - ج: این بیت را ندارد.
 ۵۱۶۵ - د: آن در ر: این کان
 ۵۱۶۶ - ز: رسانده.
 ۵۱۶۸ - ز: کردت سسش د: گرچه القاص لایح القاص ج: کرده سبش
 ۵۱۷۱ - ج: نهی کرمی
 ۵۱۷۲ - د: آهن سر آن گریوه سنگ ر: سی فرسنگ.
 ۵۱۷۳ - ز: در دست - وره جای دشمن
 ۵۱۷۴ - و: این نه در

- ۵۱۷۵- ج ۱ در هیچ برین نه دره دور می . ج ۲ دره دور می .
- ۵۱۷۶- ج ۱ در سینه او - زرهی هم زره دریده او د' یاسه در ناف
ه زرهه هم زرهی هم زره دریده اوسته.
- ۵۱۷۷- ج ۱ جل الرحمة را د' ذری کمری.
- ۵۱۷۸- ج ۱ وان شد.
- ۵۱۷۹- ج ۱ پیوند - شد و نامه یو کورتی.
- ۵۱۸۱- د: گویو که ر که ریر که پس و پیش
- ۵۱۸۲- د: نامه در مرغ دمر د و چون رسد.
- ۵۱۸۳- ج ۱ حطابش و هم خطابی.
- ۸۵ د: و پس پند و بودنه قران - گفتم بن نامه را چو نامه ورن (ز: نامورال
۵۰۹۰- ر: گویو که د: گویم بکته ای.
- ۵۱۹۳- د: آن گر صد رسد - دیروری تو که ز: آن اگر چه رسد دیرزی تو که
- ۵۱۹۴- د: ر: حاصل درگاه
- ۵۱۹۵- د: و بردعای
- ۵۱۹۷- ر: این بیت را رسد
- ج تم الکتاب الموسوم به هفت پیکر دعوت الله تعالی و حسن توفیق به ۷۱۸ د تم الکتاب الموسوم
به هفت پیکر محمدانه تعالی و حسن توفیق و وصی الله علی حیر حلقه محمد و آله اجمعین و قد فرغ من تحریره
بی تاسر شعبان المعظم سنه ثمان و ثمانین و سعمائه و حرر العبد الضعیف علی بن اسماعیل بن عربشه العسقی
الهم امر نکاته و لغارته و لجمع المسلمین و المسلمات م

هفت پیکر نظامی گنجوی (متن علمی و انتقادی)

فهرست لغات و ترکیباتی که در تعلیقات این کتاب معنی شده است
با ذکر شماره بیت

به تصحیح: دکتر برایت زنجانی
استاد دانشگاه تهران



{آب}

- آب : آبرو ۲۲۷۷
 آب : کتابه لڑ سخن روان ۱۹۴۲
 آب : بخشش ۴۰۰
 آب : از دست بر رخ انداختن : به هوش آمدن ۴۹۹۰
 آب از رنگ جگر خوردن : ماحون جگر پرورش یافت ۲۹۱۱
 آب اسرده : آب منجمد ۱۴۰۴ ، ۱۹۰۶
 آب انداختن : مسی ر دو رحم قرار دادن ۲۱۳۰
 آبای چرخ : هست سیاره ۲۲۹
 آب تیغ ، روانی و برندگی تیغ ۲۹۵
 آب چشم : اشک ۲۸۸۸
 آب چشم حاکی : آب چشم انسان حاکی ۴۴۴
 آب چون آفتاب : آب روشن ۴۳۰۰
 آب حیات ، کتابه از بکارت ۴۳۵۷
 آب حیوان : آب حیات ۶۰۱ ، ۲۰۵۸
 آب خشک : بلور ۱۹۱۱
 آب حقه ، آب آرام ۵۲۴ ، ۲۲۰۰
 آب حقه : کتابه از در و نقره ۵۳۶
 آب حور : آشکور ۴۹۶۲
 آب خوش : آب شیرین و گوارا ۲۸۸۷ ، ۳۸۹۲
 آسان : حوض ۲۳۳۹ ، ۴۲۹۸
 آب دو دهن مانع : عرق شدن ۴۹۸۷
 آب دندان : یک نوع آب ۳۸۵۸
 آب دندان مزید : ترشحات دهان را فرو بردن ۲۴۵۸
 آب دندان از جگر خوردن : بجای آب خون جگر خوردن ۳۸۵۸
 آب دهان : آبی که از دهان ترشح می کند ، آب وانی ۲۸۶۲
 آب دهنه : اشک ۴۲۹۷ ، ۴۵۳۳
 آب دهنه : کتابه از سرب ۳۸۶۲
 آب زندگانی : آب حیات ۴۸۰۹
 آب زندگی : آب حیات ۶۱۰
 آب سخن : اضافه تشبیه ۴۱۴

- آب ساء مرکب، عدد ۴۸۷۶
 آب سه ب تیره ۱۶۵۰
 آب شکر، حلات ۲۴۵۲
 آب کود: آب رلال ۳۶۴۸
 آب کوثر: کنایه از آب حیات ۴۰۵۴
 آب گرفتن: نه آبرو و نعمت رسیدن ۵۱۲۴
 آب گل، گلاب ۲۲۴۳
 آب گل: اشک ۱۶۲۳
 آبگینه، پسته طوری ۳۶۲
 آبگینه شاهی طوری که در شام می ساختند ۳۹۱۲
 آتش: کنایه از عشق ۱۹۴۲، ۴۷۸۲
 آتش، کنایه از حشم، صغرا ۱۱۵۰
 آتش اندرین ردن کنایه از به سر ردن ۲۷۶۰
 آتش انگیزش کنایه از گناه کردن ۴۷۹
 آتش از کنایه از ضرب سرخ ۱۹۱۱
 آتش خوردن عصه خوردن ۴۰۰۴
 آتش گرم: کنایه از خون ۳۸۷۹
 آتش لعل: آتش سرخ ۲۲
 آتش مهر: کنایه از آبرو ۲۵۰۵
 آتش معجب: کنایه از شهوت ۲۶۴۲
 آتشیر، راعی حسادت ۴۷۷۵
 آخته بیرون آمده ۴۴۲۴
 آخرالحرین، اسی ۱۹
 آخر انجام، اندی ۹
 آدمی صورت آدمی شکل ۴۴۵
 آرد، کنایه از صفا ۳۲۷۵
 آردو مطوب ۲۲۱۴
 آردو: حرص، شهوت ۱۱۸۶
 آردو حویه وصال طب ۲۶۱۲
 آردو حوالهی وصال طب ۲۶۱۵
 آردودان: معدن صفا ۳۲۷۵
 آردو دشمن: دشمن آردو ۱۹۱۳
 آردو طلب کام جو ۴۵۹۰

- آرش: پهلوان کماندار ۱۷۱۳
 آرشی هنر: دلربا هر آرش ۱۷۱۳
 آرننگ: رنگ ۲۷۹۲
 آرد: رسته ۴۹۱۸
 آردگان: ابر بیان ۱۸۸۶
 آرده: محب ۳۹۸۳
 آزادی: شکر و سپاس ۴۰۴۳، ۴۰۷۹
 آرم: احترام ۱۰۴۶
 آرم شرم و حیا ۴۸۰۱
 آس: عسل ۴۵۴۵
 آستانه برون در بودن: کتابه از مردن ۵۵۳
 آسمان: استعاره از بهرام گور ۴۶۵۵
 آسمان: راه نیشه تراشیدن کاری نتیجه ۲۰۶۶
 آسمان صبح: طالع بین ۱۹۲۶
 آسمان فرهنگ: عیب دان ۲۹۷۹
 آسمان گور: آسمان رنگ ۴۳۲۱
 آسمانی: عالی ۳۱۱۰
 آشکارا ستیر: ظاهر سیر شده ۲۶۳۰
 آشفته: بار ۳۷۰۷
 آشفته: خشنگیل ۴۰۹۳
 آشفته: شوریده ۴۸۱۷
 آفات: بلاها ۴۵۳
 آفت: آسیب ۲۹۰۲
 آفتاب: کتابه از پادشاه ۲۷۳۹
 آفتاب: خلا ۵۴۷
 آفتاب به گل بر بدوش: کاری نتیجه ۱۲۵۱
 آفتاب شکوه: شکوهمند ۳۱۹۷
 آفتاب: طرف می لوله دار ۵۴۷
 آفتاب کشت: بخدسکار ۲۹۴۵
 آفت: آسیب ۲۹۰۲
 آفت دیو: دیوردگی ۴۰۶۹
 آفرین: سعادت ۱۱۰۷، ۲۲۴۹
 آفرین: درود ۱۸۲۱، ۴۱۹۷

- آفرین: سپاهگزارى ۴۰۱۸
 آفرین: سپاسداری ۴۰۲۲
 آفرین: حیر ۸۳
 آفرین پیوند: ستایشگر ۱۱۰۹
 آفرین حوال: درودگوی ۲۲۱۵
 آفرینش مخلوق ۳۵۸۸، ۷۱۰
 آفرین کردند: امرش خواهری ۲۲۴۱
 آفریننده: تعریف ۳۵۱
 آفرینش: حیات ۸۳
 آق سنقر: امیر تترک که حاکم حبس بود ۲۵۷
 آکنیدن: مدح و ساجتن ۲۸۸۷
 آگر: آگور، خشت پخته (آجر) ۲۳۴
 آلت: ابرار ۷۱۰-۱۲۱۰
 آلت: مایه ۷۶۸
 آمودن: ریت دادن ۵۵۶، ۱۵۹۶، ۲۵۰۷، ۲۳۲۲، ۳۸۲۸، ۴۵۴۴
 آمودن: ریت یافته ۱۸۴۱
 آن بهارا: مروج صمیر آن وقت در است ۴۸۰۶
 آن بکسر نور: مال (بکسر لام) ۴۹۱۶
 آنجا کنایه از قبر ۵۷۹
 آنچه شب رفت وانگفت: در خبر چیزی نکرد ۴۶۲۱
 آوریدن: آوردن ۲۵۰۶
 آهر: گرز آهنین (در مصراع دوم) ۱۰۱۴
 آهر: نبع ۷۵، ۵۳۹، ۹۴۰، ۱۷۳۱
 آهر: کنایه از قلم ۵۳۹
 آهن بقره فروختن: از آهن وسایل ساختن و فروختن ۵۴۰
 آهن: نهاد (آهنت = نهاد تو) ۵۹۰
 آهن حای: آهن حایده، قوی ۱۰۷۶
 آهن زر شدن: بهتر شدن، مطلوب شدن ۴۹۸۲
 آهن صبح: آهن کار ۷۱۱
 آهن بقره شدن: بهتر شدن ۴۱۲۷
 آهنین جگر: شجاع ۱۲۸۸
 آهوانگیر: شکار را سوی شکارچی هدایت کننده ۴۳۳۲
 آهو میری: آهو کمال ۲۴۶۴

- آهوی شب: امده تشبیهی (وجه شبه سیه رنگ داشتن) ۲۲۳۹
 آیت: اعجوبه ۲۵۳، ۸۰۹
 آیت: دلیل ۲۰۳۵
 آینه سکندر: مناره‌ای که آینه حرافه داشت و اسکندر ساخته بود ۳۶۱
 آینه‌وار: مانند آینه ۷۲۰
 آینه و سرکه: دو چیز ناسازگار ۲۹۱۷

الف

- اما: آتش ۲۲۵۶، ۲۱۹۵
 ام‌الدهر: تا پایان روزگار ۳۸۴، ۴۲۱، ۵۱۹۶
 ابر بی آب: ابر بی باران ۱۸۴
 ابر سفید: ابر بی باران ۴۸۴
 ابله گیر: ابله گیرنده ۲۵۸۰
 ثیر: کوفه آتش، بالاتر از هوا قرار دارد ۵۱۳۰، ۴۵۲۲
 بختیاد: رای صواب چش ۲۸۷۸
 بجری (ممال اجراء) مقرری ۳۳۹
 بجری حور: وظیفه بگیر ۳۲۸
 بحدك ر که رح نموده بود: صرب‌الغفل است ۶۳
 بحر جوان بودن: خوشحالت بودن ۱۱۱۸
 اختیار: برگزیده ۱۸۸
 بختیار کردن: انتخاب کردن ۱۹۲
 بدمان کاری را پیوسته بجام دادن ۱۴۸۴، ۱۶۱۵
 ادهم: اسب سیاه ۳۴۷۱
 ادیم: چرم ۹۰۶
 ادیم سیاه: چرم سیاه خوش بوی ۹۰۵
 ارادت: علاقه‌مندی ۳۰۱۵
 ارتفاع: مندی کوکب از افق ۷۰۰
 ارشیر ناک: ارشیر نایکان ۱۱۹۵
 ارژنگ: کتاب مانی ۱۸۴۸
 ارسطاطاليس: ارسطو ۳۶۸
 ارغنده: خشمگین ۱۴۲۸
 ارم: ارم‌دات‌الصاد ۲۴۳۱، ۳۵۳۵، ۲۸۹۹
 ارم: بهشت ۲۰۶۲، ۲۲۱۲

- از آب پنج سته آتش انگختن: شراب سرح را ۲۸۶
 از آدمی حیرد از آدم بدید می آید ۴۶۸
 از آستین از رخاغنش گود رسد: رسم خدمت بجای آورد ۳۰۵۹
 از آن از آن کرده از او ۲۹۵۶
 از بد و بیک خانه حالی کردن: حوت کردن ۱۶۲۴
 از پیشی بکمی افتادن: از ریاده خواهی صبر کردن ۲۴۸۶
 از پای پر برآمدن: سرعت گرفتن ۲۴۹۴
 از پای نشستن: نشستن بعد از سرپایی ۲۲۵۵
 از پس فرنی چند: پس از گذشت چند قرن ۳۸۵
 از پس مرده مد مشید گشت: نزدیک به مفهوم: دکر و امواتا کم بالحیر ۳۰۰۹
 از پس صنگی: مخاطر یک مسکه در ۴۹۷
 از جفت گشتن: از وصال سحر گشتن ۴۲۰۹
 از جهان خراج افکندن: معاف کردن ۱۴۳۷
 از چهره چین کشادن: خوش و خندان شدن ۳۸۳۰
 از حاضر گرد فشاندن: رفع دلتنگی کردن ۳۸۲۹
 از جداوندی: سبب بزرگی ۱۱۸۹
 از خود حاسی شدن: بیهوش شدن ۳۵۹۰
 از حیر و شرنگاهی نداشتن: از غرض رفتن ۳۸۹۹
 از دست بردن: می: اختیار کردن ۴۳۷۰
 از دور: بر اثر دوری ۱۰۸
 از دیده فراموش شدن: بکفر فرورفتن ۵۵۵
 از راه افتادن: از راه منحرف شدن ۲۳۹۸
 از راه چاکری: بعنوان خدمتگرری ۳۹۸۸
 از راه طرح: منظور آسایش ۴۲۲۶
 از راه شدن: بیراهه رفتن ۱۹۲۹
 ازرق: کبود ۳۸۱۰
 ازرق: کبود ۷۲۳
 از روی عیب نقب کشیدن: عیب گویی کردن ۸۱۹
 از ره دل انگیزی: مقصد جلب دها ۸۲۹۱
 از سر: ابتدا ۵۲۰
 از سرپای: ایستاده ۳۸۰۵
 از سرپای رفتن: بی درنگ رفتن ۵۱۲۱
 از سر پیجه: از لحاظ بیرو ۱۰۱۱۱

- از سر جوش : از روی چشم ۲۸۷۴
 از سر چیری بر جاستن : دست کشیدن ۷۹۲
 از سر خیال در گذشتن : ترك خیال کردن ۲۴۶
 از سر طالع همایون بحث : طالع سعد ۲۰۴۹
 از سر ناز : از روی فخر ۲۸۰۴ ، ۲۰۸۹
 از سنگ چشمه تراشیدن : کار بر نتیجه ۲۸۶۸
 از سنگ موم ساختن : بسنگ شکل دادن ۶۹۴
 از عوس خیری دمدن : زرد رنگ شدن ۴۴۱۰
 از طاق گفتن : از دوری و جدائی سخن گفتن ۴۲۰۹
 از عنایت کسی دور افتادن : مورد پسند واقع شدن ۴۰۷
 از عیبه پوست گذاشتن : چیری را پنهان نکردن ۲۷۰۰
 از قیاس برخاستن : آنچه از قیاس بدست آید ۳۲۱۰
 از کار سر بردن : از کار روی برگردانیدن ۱۵۱۰
 از سر بردن : از کار روی برگردانیدن ۱۵۱۰
 از ماه تامه‌هی : از زمین تا آسمان ۱۶۴۸
 از مشت عجم بر کشیدن : جامه سیاه پوشیدن ۲۰۹۷
 از میان برخاستن : کنایه از مردن ۴۱۴۱
 از میانه پی کردن : از میان برداشتن ۳۷۲۴
 از ناف افکندن : از ناف جدا کردن ۵۱۳۳
 از نفش مراد مهر پذیر شدن : بر آمدن حاجت ۱۱۸
 از هر دو سمت : از هر دو کف ۸۷۹
 از همت بیخ بر آوردن : ریشه کن کردن ۹۹
 ازدها : استعاره از اسب ۱۷۳
 ازدها : استعاره از شمشر ۱۷۲۶
 ازدها : کنایه از دلف سیاه دراز ۴۱۹۲
 ازدها : استعاره از مهرم گور ۱۰۸۴
 ازدها دستی : قوی دستی ۲۷۸
 ازدها شکر : ازدها شکافنده ۱۲۸۸
 ازدهای عجم : ازدهای پرچم ۲۷۵
 ازدهای عنار : اصافه شیشه‌ی ۱۸۱۰
 ازدهای گشت : ازدهای معده نظیر اکبوتر حرم ۳۰۰۴
 اسباب : اسباب دین ۲۱۸۴
 استنات : ناری مگرفتن ۲۹۶۵

- اسفهرالله: آموزش می‌خواهم از خداوند ۳۷۷۹، ۲۴۲
- اسواران: معتمدان ۱۲۴۴
- اسوارکاری: محکم‌کاری، استقامت ۴۱۷۹
- اسواری: محکمی ۴۱۷۹، ۱۲۴۴
- اسد: از بوجهای دوازده‌گانه ۱۳۰۸
- سدی: سدی طوسی (شاعر) ۲۱۲
- سراییل: یکی از فرشتگان مقرب ۱۴۳
- سفرلاب: ستاره‌سیح ۲۵۰۸، ۱۲۰۱
- اسکندر: پسر فیلیپ مقدونی ۲۶۸
- اشربت: کتابه ار فرمان ۱۷۰
- اشتم کردن: ضحوت و زبردن ۳۷۵۴، ۳۶۱۷
- اشقر: اسب سرخ یل و سیاه‌دل ۱۴۴۴، ۸۴۶
- اشکار: شکار ۱۷۹۶
- اصل بد: بدگوهر ۵۹۹
- اصل کلر: مقدرات ۲۹۴۹
- اصل لایحظی: اصل خط نمی‌کند ۶۰۱۰
- اطلائی: کسی که از سپاهی‌گری آزاد است ۴۸۶۵
- اعتکاف‌نشین: گوشه‌شین ۱۸۸۰
- اعتماد: وثوق، احتیاط کردن ۲۷۶۳
- فاده: مصروع ۲۰۲۴
- فروخن: کتابه از خنمگیر شدن ۷۴۳
- فریدون: فریدون ۱۲۱۲
- فرار: ادویه خوشبو ۲۸۶
- فرمن: محبت شدن ۴۰۳۳
- فرده: شجاعت ۱۷۶
- فصیح: تعویذ ۳۰۲۷
- افسون‌گرا: چاودانه ۲۷۴۳
- افکندن: شکست دادن ۱۵۷۱
- افلاکی: منسوب به افلاک ۹۴
- اقباض: استفاده کردن از درآمد زمینی ۴۸۸۸
- اکسیر: ماده‌ای که من را احلا کند ۲۸۵۲، ۴۸۴۸
- الب: ارسلان: پادشاه سلجوقی ۲۵۶
- الحق: پراستی ۲۸۸۷، ۳۳۸۹

- الحمد لله خواندن: شکر کردن ۲۲۱۴
 الف حوی گرهش ۵۰۶
 القاصر لا یحب القاص: نهمه گوی نهمه گوی را دوست ندارد ۵۱۶۸
 القاص: استعاره از دشنه نیز ۱۰۱۴، ۳۹۵۶
 امانت قرآن کریم ۱۱۶
 امروء: گلابی ۳۰۶۳
 امهات: چهار عنصر ۱۳
 امهات وجود: چهار عنصر ۳۲۹
 امی: کسی که درس بخونده و خواندن و نوشتن نداند ۶۲
 امید: اسواری ۲۰۰۰
 امین جدای: جبرئیل ۱۱۵
 انجم افروز: روشن کننده ستارگان ۳
 انجمن پیوند: انجمن پیوندده ۳
 انبال: کیسه چرمی ۴۰۶۳
 انداختن چیزی را به هدف انداختن، هدف قرار دادن ۱۴۷۲
 اندودن: آلودن ۴۹۲۵
 اندیشك: دلتنگ ۳۸۴۵
 اندیشه: محاراً بمعنی ترس ۱۱۳۹
 اندیشه: فکر، محاراً بمعنی آرزو ۲۰۹۲
 اندیشه مل: اندیشه مالیده ۱۰۶۰
 انقاس: ملاده ۴۳۸۶
 انقاسی: سیاه ۴۳۸۶
 انگبین در موم: شان غسل ۲۷۹۹
 انگزود: نام گیاهی است ۴۲۴
 انگشت کش: مشهور (صفت فاعلی در معنی معمولی) ۴۰۳
 انگیزه شدن: برپاشیدن ۲۳۴۶
 اوج گله: بلندی ۴۴۱۶
 اوراد: دعاها ۴۵۶۱
 اوراق: برگها ۱۳۰
 اوسناد دستان سبز: قصه گو ۱۴۲۸
 اوتادن: واقع شدن ۳۱۹۵، ۴۰۶
 اوز آغار ازلی ۹
 اوز الاولین: نرسی ۱۱

- اول حال: اشاره است به تشنگی و خیر در سالان ۳۰۱۳
 اولین نقطه: آغاز پیدایش ۵۹
 اهل اهن حرم ۲۶۲۹، ۲۹۶۳
 اهل خانه شمردن: محرم شمردن ۳۹۴۲
 اهل کاروان کشت کاهران ۱۹۰۴
 یار مرد میانه‌ای که مورد توجه سلطان محمود بود ۲۵۸۵
 یار ایضا ۱۲۵
 یرحی گهر: از بسل امیرح ۱۷۶۳
 یمن: بی‌ترس ۱۱۸۴، ۱۶۹۶
 یس: این برا ۷۹۴
 ای همه: مقصود خداست ۵

ب

- باحوی: یا شخصی کم ارزش ۲۷۱۵
 با حاك سحبه پیوند کردن: سرپرست گداشتن ۳۵۳۷
 د حام دست فرد ماضی: کلاه از مشکل بودن کار ۲۶۲۴
 داد: کنایه از محبت ۳۰۰۷
 داد: کنایه از برق ۱۴
 داد: کنایه از بیهودگی ۴۱۹
 داد: کنایه از موسیقی ۱۰۱۸
 دادبانه: سایه‌بان ۴۵۳۷
 داد بر سر کشت روح از ۱۴۵۷
 داد: پیمان پیمودن: کاری حاصل در پیش گرفتن ۲۳۹
 داد بی‌الف: ۵۰۳
 داد جیلان: داورنده ۲۸۱۵
 داد سحر: در مرتبه سحر، ورد جادو ۲۸۵۳
 داد سرد: آه ۲۱۸۲
 داد شگیری: ناد سحرگاه ۱۴۰، ۱۸۷۳، ۲۰۲۹
 داد حام: عاده بسیار قوی ۲۴۸۱
 دار افتادن: در مانده شدن ۲۴۶۲
 دارط: موسیقی بان معروف دوره خسرو پرویز ۳۷۰
 دارگه از پای افتادن: حیمه خرب شدن ۴۴۶۹
 دارنامه: رنج نامه ۳۰۷۴

- دره: حصار ۲۱۰۴
 داری: تفرجهت ۴۰۲۶
 داربست: لای ۴۵۶۲
 داریکی: دقت ۱۷۳
 دازار: تیر شدن، رونق یافتن ۲۴۱۱
 دازجس: تحقیق کردن ۴۷۱۰
 دازچتر: مجسمه، درکه در بونک، لای چتر نصب می‌کردند ۱۵۶۶
 دازدندن: پس دادن ۲۶۱۹
 دازدوده: دوباره داده شده ۴۰۱۶
 دازداشتن: جلوگیری ۷۳۲
 دازکردن: چیدن، جدا کردن ۴۷۳۳، ۳۹۷۰
 دازگداشتن: رها کردن ۳۹۷۹
 دازگشت: اعتراض ۲۲۸۵
 دارو: کتیه، ار قدرت ۲۰۶۶
 داروی آهین: عصای آهین ۴۶۶۸
 داری: حرس، از شمشیر بردن: شمشیر را در جای خود به کار بردن ۲۷۷
 داسایه: هم نشستی کردن: ترار سیدن، موقع ظهر ۲۱۹۶
 داسنگ: باوقار ۴۳۳۷
 دایع: مجسم، اصفه تشبیهی (آسمان و ستارگان) ۲۷۹۱
 دایع او: باع و جود او ۳۰۶۶
 دایع روصه: بهشت ۴۲۲۰
 دایع سرمندی: کتابه از پیغمبر اکرم (ص) ۵۷۶
 دایعی: سرکش ۴۷۷۵
 داکمان و تیر: دارای تیر و کمان (برج قوس و عطاره) ۵۸۹
 دالغ: رسیده ۴۲۱
 دالین: داشت ۴۳۳
 داسایه: مالدار ۴۳۳
 دالوق: دورو، خوش ظاهر و بد بدناطن ۴۷۴
 دانگ مرغ: دانگ خروس ۲۱۸۵
 دانگ به هوز افتادن: پیچیدن صدا ۴۴۲۸
 دانوانه: در حور دانوان ۲۴۹۲
 دانی: سقلاب: ملکه سقلاب ۲۰۹۲
 دانیگی: چمد: نایل و قل ۴۹۲

- تناب: پرپیچ و شکن ۲۸۱۲
 تان طرلز: وینارویان طراز ۷۷۷
 تنکلف: بارنج ۲۷۴۲
 نحای خود: صراولر ۴۸۹۸
 نحای ماندن: باقی گذاشتن ۱۵۴۲
 نچاره: نجه ۴۹۱۲
 نچشم در: در چشم (مفعول بواسطه میان دو حرف صافه ۱۴۷۰
 نچشم در: باز کردن مورد توجه قرار دادن ۱۴۷۰
 نچنگ در: در چنگ (مفعول میان دو حرف اصافه) ۴۲۹۹
 نجان رسپلن: رنده رسپلن ۳۹۴۷
 نجای خویش بودن: بوضایف خویش آشنا بودن ۲۵۸۷
 نجوش گرم ۲۸۸۳
 نجوی: بپلک جوی (از در) ۲۷۱۵
 نهار: دمه ۲۸۶۹
 نهار منان: محل نهار ۳۷۶۹
 نهار گیاه: دود ۱۹۰۲
 نهاری: مراد کتاب و استریح است ۱۹۷
 نهاروشی: مدون گفتگو ۲۵۲۸
 نهاره در: در خانه (مفعول در میان دو حرف اصافه) ۳۹۹۲
 نخت طابع ۳۹۷۴
 نختی شترقوی ۹۵۶
 نختار خوشبخت ۲۴۶۱
 نخبیری: صاعدت ۱۳۰۳
 نخبلا در گن: نخب: نخبه پناه بودن (مفعول میان دو حرف اصافه) ۳۰۳۰
 نخرمن: خرمن خرمن ۳۹۲۴
 نخرور: خروار خروار ۱۸۳۶، ۳۹۲۴
 نخبیدگی: رجم کردن ۴۸۶۵
 نجوی: باجوری ۹۶۳
 نخوان شالیدن: عدا دادن، احسان ۴۵۶
 نخوان سگالش کردن: دو فکر گفتن کسی بودن ۴۶۹۱
 ندام: دامن دامن ۱۷۵۱
 ندانه کم و بیش آمدن: قحطی و فراخ سالی ۲۸۴۹
 ندایت: آغاز ۲

- بد بودن : خطرناک بودن ۱۷۲۶
 بد پسندی : بدخواهی ۴۷۷
 بددرب : سیلر بد ۳۵۹۲
 بدرویشی : سبب فقر ۴۰۰۹
 بدست : وجه ۴۸۷۰
 بدست گرفتن : پشه کردن ۴۸۷۰
 بدست و پای مردن : ترمیدن و ترکار افتادن ۲۷۵۱ ، ۲۸۰
 بدستجاسی : بدعاقبت بودن ۶۶۸
 بدست : کسی که در مستی غریبه کشد ۲۹۸۴
 بد مهری : بی مهری ۲۹۶۲
 بدولت شاه : از برکت شاه ۴۸۳۵
 بر زمین نومه دادن : ادای احترام ۱۵۵۲
 بر : مینه پهلو ۶۸۵
 بر : میوه ۲۸۳
 بر آفتاب افشاندن : آشکار کردن ۴۸۶
 بر آوردن : بر پا داشتن ۳
 بر آبروی کسی چین افکندن : به ریج افکندن ۱۷۹۹
 برات : حواله جسم یا وجه ۱۴۰۹
 برات دادن : با نوشته حواله دادن ۴۸۳۹
 برادر بهرام : غریبی ۱۶۵۱
 برار : پنهانی سر بسته ۱۱۲ ، ۳۸۷۴
 برارگفتن : آهسته گفتن ۴۲۸۰
 بواسطه زین بستن : آماده شدن برای جنگ ۷۶
 بواق : مرکب حضرت رسول اکرم (ص) در معراج ۹۲ ، ۳۳۷۲
 برای و بهوش : عاقلانه ، هوشیارانه ۴۵۹۴
 برنگیختن : حرکت در آوردن ۲۵۰۵
 برخط : از آلات موسیقی ۲۴۷۶ ، ۴۸۱۳
 برخطی : برخط رن ۱۳۲۸
 بر تو بستم : بنام تو کردم ۲۸۲
 برجای دوختن : بی حرکت کردن ۲۸۰۸
 برج : یک قسمت از درازده قسمت منطقه البروج ۳۱۱۵
 برج بهجم : برج اسد ۴۹۹۲
 برج حمل : برج اور از منطقه البروج ۷۶۷

- برج گاو: برج ثور ۱۶۰۶
 برجامتن: بلدین شدن ۴۳۲۵، ۴۰۳۱
 بردا برد ردن: دور شویدن، دور شو بد گفتن ۲۳
 برداشتن: همراه بودن ۴۹۹
 بردالعجور: سرمای پیرن ۲۷۷۴
 بردست: خاصر، آمدة حمت ۷۸۶
 بردن: مارث بردن ۴۹۲
 بردن: تاراج کردن ۴۸۱۹
 بردوحس: پیوستن ۸۱۷، ۴۷۰۲
 برده هر: کسی که برده می خرد ۲۵۹۴
 بردیدن: از راه نظر می شدن ۲۳
 برسر: علاوه ۱۸۵۴، ۲۲۳۲، ۲۸۰۰، ۲۸۱۱
 برسر مالای سر ۲۲۴۶
 برسر آمدن: رجحان یافتن ۱۰۹
 برسر آوردن: برتر داشتن ۶۵۰
 برسر خویش: مالای سر خویش ۳۸۰۰
 برسر خویش: تنهایی، صفرده ۷۷۸
 برسر طفل: درباره طفل ۲۱۸۰
 برمسجیلین: تخمین بردن ۳۲۸۵
 برطس: ناحیه ای است نزدیک خورن ۴۳۸۶
 برطل کسی: دوال ردن: از شهرت کسی استفاده کردن ۷۷
 برفروختن: خوشحال شدن ۹۴۷
 برقع: روی بند ۱۳۵، ۲۷۱، ۹۰۰، ۱۶۲۲، ۲۲۴۱، ۲۸۰۶
 برو کردار: مانند برق، سرعت ۱۲۰
 برکار کردن: نگار بردن ۲۷۲۳
 برکشیدن: بیرون کشیدن ۷۷۴، ۴۹۳۲
 برکشیده: بالا برده ۳۹۱۴
 برگ: راد و توشه ۲۱۱۰
 برگ: وسایل کار ۱۹۷۴
 برگ: هنرینه ریدگی ۱۱۴۶
 برگ: جان داده، برگ عاشق شده ۴۲۳۶
 برگ فراخ: زاد و توشه فراوان ۲۲۷۴
 برگ لاله: که از بهرام گور ۶۷۷

- برگ مهمانی: زاد و توشه مهمانی ۱۵۴۲
 برمی‌گشتی روانه کردن: داده پیمایی ۸۹۲
 برنده کار بودن: برقرار بودن ۱۵۵۹
 برومند: با ثمر ۴۰۵۱
 برومندی: بارداری ۳۵۴۷
 برومندی: نفع ۴۴۲۴
 بروی شدن: حس و جان یافتن ۷۲۸
 بره شیر مست: بره شیر کامل خورده ۳۶۹۷
 برهوس بودن: آبرو گونه داشتن ۴۹۶۵
 برید: فاصد ۱۷۲
 بریدن: بریدن ۲۱۴۵
 بریدن: پیچیدن ۲۷۲۵، ۱۲۲
 بریدن شکسته حرف رن: لهجه صحبت کردن ۴۱۸۸
 بررجمهر: بررجمهر ۳۶۹
 برر چشم روشن کردن: در دین هلال ماه بزرگ بگذاشتن ۴۸۷
 بزرگوار: لایق بزرگن ۱۶۴۳
 برم: محفل: مجلس جاویدان ۵۱۹۱
 برمه: برم ۲۲۴۳، ۱۹۰۱، ۳۶۷۷
 برمه رنگ: شادی و مکیان ۲۲۴۲
 بره‌گر: گناهکار ۱۱۳۰
 بره بر عتاب بودن: پائین از اوج عتاب پریدن ۴۲۵
 بره: برای رن سار ۲۴۲۸
 بره کردن: بیت ساختن ۳۰۸۹
 بره: جامه، فرش ۷۸۴، ۲۳۲۶، ۲۹۸۰، ۲۱۷۷
 بره بهشت: بهشت ۴۷۷۳
 بره سامانی: فرش‌های سامانی ۴۴۱۹
 بره: بره: بره: عمر نور دنده ۵۰۰۹
 بره: کدیه از یمن ۶۷۶
 بره: دس ستن ۴۹۹
 بره: نقاشی کردن ۲۴۱۹، ۲۱۱۱
 بره: بست دادن ۲۸۷۱
 بره: محمدرکن ۱۸۷۶
 بره: طاق بگانه در سر بندی ۱۵۷۰

- سر تازیانه کشیدن ، اشاره تازیانه کشیدن ۲۹۰
 سر خویش ' منتهایی ۱۶۵۵
 سرشت : طبعاً ۴۴۸
 سر شدن اسب ' سکندری خوردن و افتادن اسب ۲۸۴
 سرهنگی : مقدارت ، بزور ۱۵۶۲
 سیمد مجرم - نظامی سجد ۳۱۲
 سیج . قصد ۱۴۷۵ ، ۴۱۴۸
 سیج ره . آمدگی روی مسافرت ۵۵۱
 شمشیر قدم ردن ' نگهبانی ۴۸۷۵
 بصاعت کالا ۲۹۷۷
 صغیری ، رجمندی ۹۶۳
 پیله همانند: درست ۳۹۷۷
 سر گاد پهلوی ۱۴۶۶
 پنده - جای ۶۷۲
 صفر : با حیثیت ۳۲۴۰
 بنیاس نحیباً ۱۹۴۶ ، ۱۹۵۳
 نگاه ' مطابق میل ، مطبوب ۲۵۴۳
 نگاه دوازده در در کام دوازدها (معمول بواسطه در میان دو حرف اضافه) ۱۲۸۴
 نگران پردگی دحیران ناکره پرده شین ۱۸۵
 نکلان: کلان کلاه ۱۷۵۱
 نکل : کیل کیل ، پیمانه پیمانه ۱۸۳۹
 نگدشتن ' مردن و دست کشیدن ۴۹۹
 نگدشتن ' نافی گدشتن ۴۹۹
 نگش ' درخواه ۹۹۷
 نگوش آوردن - شپیدن ۴۸۴۵
 نلارک ' نوعی فولاد چوهردار ۱۴۴۹
 نلارک تبر : نولک تولادی تبر ۱۴۴۹
 نلغار : سفارستان ۳۶۹۷
 نلعه . توشه یت زوره ۴۳۱
 نلیس : ملکه شهر صفا و همسر سلیمان ۳۴۸ ، ۲۴۶۹
 نلد نالین : جوانگاه نلد ۳۶۵۸
 نلساس ' نلسوف مشهور ۷۰۲
 نلهاان بر : نلهاان (معمول در میان دو حرف اضافه) ۳۵۷۱

- بهر: بر من (مفعول در میان دو حرف اصافه) ۳۰۰۶
 بویی رستن: از کنار خطر گذشتن ۳۲۶۱
 بنانهاده، اساس نهاده شده ۳۰۱۶
 بناگوش، نرینه گوش ۴۵۵۱
 بنام، معروف ۵۵۹
 بصحت آمدن: توبه ۵۵۹
 بند بسته راستی دادن: گره راست کردن ۲۵۱۶
 بندگان روعی درد، چاکرانی که روعی ارباب را می دردد ۴۴۰۸
 بنده فرمان: مطیع ۱۱۴۸
 بنده فرمانی اطاعت ۴۷۰۰
 بنفشه، استعاره بر موی ۶۲۵
 بنفیر، فریاد حواله ۳۸۶۳
 بنگاه، خانه و مسکن ۱۸۷۰
 بنگر، بنبیش ۵۵۹
 بن گوش، بناگوش ۱۵۹۸
 بنگه: چادر، جایگاه ۳۹۴۰، ۳۴۸۰
 بنوادرن، گرو دادن ۳۲۲۲
 بیکی خمتی، بایکوکاری مردن ۱۱۶۳
 بو: خطر، کتایه از سخن دلپذیر ۲۰۲۱
 بوالعصرون: بیهوده گوی ۲۵۸۳، ۲۸۶۴
 بوالعصولی: بیهوده گویی ۲۸۸۱
 بوالهوس، هوسکار ۳۰۲۴
 بود هشی، ا
 بودلف: اودلف پادشاه مجبور ۲۱۷
 بوسه برخواستادن: کتایه از سر بر زمین آوردن ۱۴۶۶
 بوقیس: نام کوهی در مکه ۵۱۸۲
 بوم: سرزمین، ۷۰۷، ۳۸۴۸
 بوی خوش کردن: خطر نگر بردن ۲۰۲۱
 بها: ارزش ۳۹۶۰
 بهانه سر، علیرضا ۴۸۰۳
 بهانه نگاه گوی: جنگ شکست انجام ۱۷۳۰
 بهانیدورن: بر سر نداشتن ۲۲۶۴
 بهیم، چهار پایی ۱۸۷۹، ۲۹۵۵

- به پیش مار شدن : سقالب کردن ۱۱۷۶
 به چهار مسج در آوردن : متوقف گردانیدن ۱۹
 به چرم کمان زور آوردن : تیر انداختن ۲۸۵
 بهرام : مریح ۱۳۷، ۸۷۱
 بهرم در برج ششم : نشانه و نال است ۱۳۱۱
 بهر ه حاك بودن : کنایه از مردن ۴۶۴۳
 بهشت : رضوان : بهشت بریں : ۳۰۷۶
 بهشت نامه رند : اوستا ۴۵۶۱
 به مثل آوردن : پند کردن ۶۷۴
 بهم در : تا هم ۴۹۹۸
 به معدوری نشان دادن : فرمان معاف از کار ۱۸۳۰
 بهم قیاس گرفتن : استعین ۳۰۹۶
 هم کرده گرفتن : جمع کرده فروش کردن ۴۹۲
 بهوش و نری : ناقص ، عاقلانه ۴۱۰۳
 به دست انداز : بسیار خوشنمره و کامل ۲۸۶
 بهی : حوی ، سلامت ۱۱۷۴ ، ۴۹۶۰
 بهیج برید : در بریدی ۱۷۵۸
 بهیمی سم : حیوان بودن ۵۱۹
 بهایی بدوی ۱۰۳۲
 بی جی : ماهنگم ۴۰۰۰
 بی و بر : با و تدرب را تماشا کن و برو ۱۷۲۳
 بی پرونداج : بدون سجیدن ۱۹۷۱
 بیب الممدس : اور شیم ۲۸۲۵
 بی جگر : بدون غصه و رنج ۵۱۰
 بی خرد و لر : نادان گونه ۱۰۵۴
 بی خطر : بی آسب ۴۲۶
 بی خطران : گممان ، دیوان ۴۳۶
 بی حلی : درستی ۴۴۸۷
 بیخود : بیهوش ۲۲
 بیخود : بی اختیار ۲۸۱۷
 بیخودی : کار ناجا ۱۱۷۵
 بیبار شدن : متنه شدن ۵۷۵
 بی دایع : بی ریح ۳۵۶۹

- بدبرگ ، نوعی از بیکان قیر ۵۱۲۲
 بی دوع و دریع : بحقیقت ۲۸۹
 بیدق : پیده شطریح ۲۰۹۰
 بیدل - عاشق ۴۴۴۹
 بیدلی کردن : عاشقی پیشه صحن ۲۸۱۶
 بیرون از این ، علاوه برین ۷۰۰
 بیرون ده بودن ، کنایه از احتیاج داشتن ۵۲۵
 بیستون ، قره و برم (نافه استخوان) ۲۳۱۰
 بی شمیر ، بدون بنگ ۱۱۴۹
 بی قیامت ، پیش از رسیدن قیامت ۲۶۸۹
 بی مدارا : حش ، نامهربان ۱۴۸۶
 بی مددی : ناتوانی ۲۶۱۱
 بیمگاه : کنایه از دنیا ۵۶۸
 بیمگه : جای خطر ۵۵۱
 بی نان ، بی چیره ۴۸۶۶
 بیش بر آفرینش هستی : کور کردن ۹۳۳
 بی و بی چیر ، تهی ۴۶۵۹ ، ۱۴۰۴
 بیوه راد : مرد بیوه ۳۸۴۰

پ

- پادشاه : حیدر دار ۲۰۹۴
 پارسی فرهنگ : دلریده علم و ادب پارسی ۱۷۴۷
 پارگیس : گند آب ۳۷۶۹ ، ۳۷۷۵ ، ۴۱۲۲
 پارح : پای مرد ۹۵۸
 پاس : نگهبانی ۹۵
 پاسدار : نگهبان ۳۰۵
 پاسدارانه : پاسدار گونه ۴۴۵۲
 پاگروه کردن : پای را جمع کردن ۲۱۸۸
 پالایش : تراوش ۳۷۷۷
 پالودن : تهی کردن ۱۸۰۱
 پالوده : نوعی شیرینی ۳۵۵۶ ، ۱۴۵۸
 پای بر آوردن : پاکوبی ۴۲۴۲

- پای سر در آوردن سرنگون کردن ۴۵۷۷
 پای پیل : نوعی گرز ۱۲۱۷
 پای داشت : یسارگی، ۱۲۵۳، ۴۸۶۲
 پای در سر آوردن : بر است سوار شدن ۹۴۴
 پای کش : دریده ۳۷۱۴
 پای کوب : رقص ۱۴۲۸
 پای به پای به ۱۵۱۹، ۳۵۲۱
 پای به پست : رمیز، حاله ۹۳
 پاحت : محاراً بمعنی فکر کردن ۹۶۸
 پخته کشته (نصم کاف) : کشته پخته شده ۱۹۱۵
 پخته نعل : انار رسیده ۲۷۱۶
 پذیره شدن نکر : مایں شدن ۳۴۱۶
 پرافساندن : محاراً آواز خواندن ۲۴۰۷
 پرداختن : جدا شدن، خالی شدن ۴۶۸۰
 پرده : پرده عیب ۲۸۷۷
 پرده : اصطلاحی است در موسیقی ۲۱۷۹
 پرده بر انداختن : پرده از کار برگرفتن ۲۸۷۹
 پرده بستن : حجله ترتیب دادن ۱۸۵
 پرده تنگ : پرده ریز ۴۵۶۲
 پرده جاح در پرده دو طرف در ۳۶۴۲
 پرده دار : حاجب ۵۰۱۲
 پرده شناس : راه دین، دبیر ۴۴۲۱
 پرده نو بستن : سرود خواندن ۲۴۲۸
 پرستش : خدمت ۴۰۰۴
 پرستشگری : خدمت ۴۶۵۳
 پرستش : سؤال رور قیامت ۱۵۰۵
 پراکندن : عاجز شدن ۱۲۲
 برگردن : کاری را به تکرار کردن ۱۴۸۲، ۲۸۶۰
 برگزیده : بسیار امرین شده ۱۴۸۲
 برگار : محاراً بمعنی نهشه ۷۳۶
 برگار : کنایه از دست ۱۰۲
 بره : حریر ۴۲۲۱
 پروازی : فرقه ۳۶۹۲

- پورش : حورش ۳۳۷۷، ۲۲۰۷
 پروین : نریا ۱۵۹۶
 پرهستن : روشی است در شکار کردن ۱۴۴۶
 پری : جن ۷۹۳، ۹۴۸
 پری دیدن : دیونه شدن ۲۴۳۵
 پس پیشین : پس از نماز ظهر ۳۸۶۰
 پسته : اسناره ار دهن ۲۹۱۸
 پسرو : پیرو، سال رویم ۳۴۰۴
 پشت : پسبان ۳۱۵۹
 پشتاپشت : پی در پی ۸۶۱
 پشت بر نعمت کردن : ناسپاسی ۱۲۲۵
 پشت را چتری کردن : نماز بردن ۹۴۳
 پشت مانیده : برای پشی صاف ۸۹۸
 پشته : رمی نموده ۳۹۹، ۸۵۶
 پلاس : حابه حش ۹۰۲، ۳۱۷۷
 پلاس حریر شدن : بهر شدن کلر و وضع ۴۱۷۷، ۴۱۸۲
 پلیل : فلص ۱۷۵
 پلنگی : پسگینه، پوست پلنگ ۲۴۶۶
 پلنگینه : پوست پلنگ ۲۸۴
 پناه پرور : پناه پرورده شده (صفت فاعلی در معنی معمولی) ۵۶
 پسر لر : کنایه از مملکت ۱۰۵۰
 پنجمین کشور : مغلاب و روم ۳۶۵
 پنج دیدن : پنج هر ر در یکجا دیدن ۳۵۷۹
 پنج بوست کردن : پنج بار بوق و طبل زدن ۱۲۴۹، ۴۱۹۲، ۴۵۵۷
 پنج بوت زدن : کنایه از اظهار قدرت و جاه ۶۴
 پنجه کشادن : در اختیار گرفتن ۳۹۰۹
 پنهانی : مسور، پوشیده ۳۹۲۱
 بوده : کچه ۱۸۸۲
 پورش انگیزتن : عذر را وسیله قرار دادن ۲۸۴۱
 پورش ساز : عذر خواه ۴۴۴۴
 پوست : دامه : لعافه از دیا ۱۱۰۰
 پوست بی مهر : تو حالی، کنایه از خواب، رؤیا ۲۳۷
 پوست ناکنده دانه را کشتن : دانه شمر کاشتن، کلمه میند ۱۰۹۱

- پوستی بر کتیده بر سر خون: چهره رسا ۸۸۷
 پولاد پوش: رره پوش ۱۰۷۶
 پویه: حرکت، مودون ۱۴۱، ۲۲۸۰
 پویه، چرمی ۵۱۱
 پهلوی خوان: پهلوی خواننده ۱۷۴۷
 پی برداشتن: تعقب کردن ۱۴۵۴
 پی به تعجیل برگرفتن ۲۸۱۹
 پیچ پیچی: مشکل تراشی ۱۴۷۵
 پیچیدن: ازدها برگنج، معتقد بودند که بر سر گنج ازده می خوابد ۴۵۷
 پی حاکی: پای جسمانی، پایایی که بر حاکم را می رود ۹۴
 پیخص: پیچیدن ۴۹۹۸
 پیدا کردن: آشکار کردن ۴۳۶۶
 پیروستن: رست دادن، راستن تا کم کردن ۴۶۷، ۴۲۲۷
 پیراه: زینت ۱۷۸۸
 پیر گرگ: دویه باز: گرگ پیر حيله گر ۲۴۶۵
 پیروزی: بر آورده شدن حاجت ۱۴۰۹
 پیسه: دورنگ ۲۸۵۳
 پیش رو کردن (متع راء): پیش از وقت قاصد فرستادن ۱۶۷۸
 پیشکار: خدمتکار ۴۰۳۳
 پیش کش کردن: تقدم نمودن، فدا کردن ۲۴۷۲
 پیشی از پیش، مقدمه ۲۹۰۶
 پیشین: نماز ظهر ۲۸۶۰
 پیشین گاه: ظهر ۴۲۳۰
 پیشگاه: مرشی که پیش حازه انکند ۳۶۷۷
 پیشگاه: صدر مجلس ۴۹۵۷
 پی علط راندن: بیراهه رفتن ۲۸۷۸
 پی فرجی: فراوانی، گسترش ۱۳۸۲
 پیکان عم: اصافه نشیبه ۵۹۵
 پیکر: تمثال، تندیس ۱۷۵، ۳۱۰۳
 پیکر: صورت فلکی ۷۱۶
 پی کردن: پی های شکار را جمع کردن ۱۴۵۴
 پی گردیدن: پی بریده گردیدن ۲۳
 پیل بداء: نوعی حرکت در بازی شطرنج ۵۰۴۴

- پس مکتب: میل ر ترک کردن ۵۵۷
 پس گل: زمین گلاب که میل در آن عاجز ماند ۵۵۷
 پیلگوش: نام گلی است ۴۵۵+
 پی مبارک: قسم حجسته ۱۹۲۲
 پیوند: توکب ۲۱۲۴
 پیوند: وصلت ۳۷۱۱، ۲۸۰۱، ۳۷۸۱، ۴۰۵۱
 پیوند: موجود ۱۱۰۶

ت

- تاب: گرمی ۲۳۶۲، ۳۰۲۲
 تاب: ریح ۳۹۵۹، ۳۹۲۳
 تاب: پیچش، صطراب ۲۳۹۶، ۲۵۰۱
 تاجخانه: خانه رستمائی ۱۸۸۴
 تاجاری: معلولی ۱۴۷۰
 تاج: کتابه از حوشه خرمایردخت حرما ۵۰۵
 تاج زر: کتابه از شعله شمع ۴۴۱
 تاج عسیر: کتابه از دلب ۱۵۹۸
 تاجگ: جای تاج (اصطلاحی است در معماری) ۳۱۳۶
 تاجه شب نازی: نظیر شب آمتی است تاجه ریه صحر ۱۲۷۱
 تارک: فرق سر ۱۹۲۲
 تازه مو کردن: پ. رونق کردن ۱۰۷
 تازه رو: حرم، شد ۱۰۵، ۸۹۷
 تازه رویی: طراوت ۳۰۶۷، ۲۴۲۱
 تازی: عربی ۱۲۰، ۱۹۷
 تازیان: اعراب، ۶۷۱، ۱۰۲۴
 تازیانه حمام: تازانه ارجم حمام ۳۳۲۵
 تلومین: سرعت دواین ۶۷۱
 تافته: مجاراً معنی آورده ۲۸۸۲
 تا نظر قطره پیچیدن: تقریب قطر قطره اندازه گرفتن ۸۱۲
 تاویل: تفسیر ۱۷۷۴
 تماچ: نوعی آتش ۵۰۵
 تثلیث مشری و رحل و حمل: قرن بزرگ ۴۵۲۵

تحت : تحت حاك (از ابرار مجمان) ۸۱۵

تحت آرمای، کسی که پادشاهی را تجربه می‌کند ۱۲۶۰

تحت شمس : تحت مشهوری که دیوان پیش سلیمان آوردند ۲۲۶۱

تحت به تحت، طاقه طاقه ۲۰۹۹

تحت پوش : روتختی ۲۳۴۵

تحت کبکاووس : مقصود تحت طالدیس است ۴۱۳۵

تحت گاه پاتحت ۱۰۸۳

تحت گاه عرش ۱۳۹

تحت گیر : کایه از پادشاه ۱۲۰۶

تحت گیر جهان : پادشاه ایران ۱۰۸۳

تحت : لوح ۸۰۴

تختهای درست تحت های بکیرجه ۲۱۴۵

تخت زر تخت زر ۲۳۴۵

تخت هندسی تحت جدول هندسی ۸۱۱

تحت : بطه ۴۰۵۱

تدرو، غزنوی ۱۹۰۹

تدروی آسمان سنجی : اسطرلاب ۶۵۸

تدروی دومر : ترازوی شاهین دیر ۱۴۹

تدروی صبح : (اصانه تشبیهی) ۲۵۵۵

تراش خدنگ - تراشه جوب خدنگ ۵۱۳۲

ترانگین ترنجین ۵۱۴۴

ترانه ربابروی ۲۲۷۹

ترانه، سرود ۲۲۷۹

ترانه ردن آواز خواندن ۱۲۱۸

ترده، رفت و آمد ۴۲۴۹

ترسدی : لایق ترسیدن ۴۷

ترك : لشکر ترك ۱۷۲۹

تركاز : عارنگر ۲۵۲۵

تركاز : جولان ۱۴۱

تركتر : حمله ۱۶۷۵

تركاز ناگه حمله ناگهانی ۱۷۲۹

تركاز کردن : حاضر ۱۸۵۶

تركازی عارنگری ۲۰۶۹، ۴۴۵۴

- ترکاری کردن : ناگهان تاخت آوردن ۲۸۰۴
 ترك چشم : دارای چشم مارپشت ۲۰۲۴
 ترکی : ترك بودن، سفید و ریبا بودن ۵۲۹
 ترك مار : اسم خاص ۲۵۲۵ (به بیت ۲۲۹۱ رجوع شود)
 قریح طبع گشای : کنایه از پستان ۲۶۸۷
 قریح : سرود، آواز ۴۸۲۱، ۴۹۱۹
 قسیدیس : بهم بگریستن دستانه ماراوبه ۶۰ درجه ۲۶۴۹
 قشرب حطمت ۱۶۴۲
 قشع : غیب کسی را گرفتن ۴۲۱۴، ۱۶۲۱، ۲۲۱۲
 قشیر خوردن : شرمسار شدن ۴۲۷۹
 قشویش : اضطراب ۲۶۱۶
 قشع : مزاحمت ۲۶۴
 قشرف : دست بکار زدن ۳۱۷۸
 قشوع : زاری ۲۹۲۴
 قشلم : ستم کشیدن ۲۰۴۰
 قشلم : دلاخواهی ۳۲۱۲
 قشیه : آماده ۴۰۶۳
 قشیه کردن : آماده کردن ۴۱۷۱
 قشیرت خانه : مزاحانه، عم خانه ۲۰۸۳
 قشیر مستگی ۴۵۸۵
 قش : حوررت ۱۰۷۸
 قشیدن : گرم شدن ۳۵۱۱
 قشطیع : کنایه از پیمودن : ۱۲۰
 قشطیع کردن : پاره کردن شعر به اجراء عروضی ۴۵۶۰
 قشط : پیروی ۴۸۸۰
 قشوم : دفتر ۱۵۹۳
 قشلف : خودسای ۲۷۴۲
 قش و تاب : دویدن و پیچیدن ۴۶۴۵
 قشام تویر : اندوخته فراوان و کامل ۲۳۹
 قشام خواهش : آرزو ۶-۱۱، ۲۶۷۵
 قش آس : آسودگی ۳۹۹۱
 قش : خشمگین ۲۷۶۴
 قشگ : ننگه مار ۲۷۹۲، ۲۰۶۵

- تنگ : کم، معدود ۱۴۲۵
 تنگ آمدن : نزدیک شدن ۱۷۱۵
 تنگ آمدن : دلگیر شدن ۴۶۳۹
 تنگ بار : صفت عبور ۹۴۶
 تنگ چشم : چشم تاریک ۱۴۷۱، ۱۵۳۱، ۲۲۴۴
 تنگ چشمی : سبیل بودن ۲۲۴۴
 تنگ دست : بی چیر ۴۸۹۱
 تنگ شدن دهن : قحطی ۱۳۸۷
 تنگوش : نام کتاب دانشمند یونانی ۵۰۹۵، ۷۱۶
 تنگی : قحطی ۱۲۸۸
 تنگی شکر : تنگی دهن ۲۰۹۵
 تنگی کار : سختی کار ۴۶۳۹
 توامند : توانا ۳۵۱۸
 توامندی : تن در بودن ۵۲۲
 تنی (تن + ی) : فردی ۲۷۲۹
 نیره : دامن ۱۲۹۲
 توتا : سره، دارویی که در معالجه چشم نکار سی رمت ۵۳۱، ۴۵۴۴
 توره گز : (صمیر بصورت اصافه)، تو که رجه گز هستی ۲۲۵۲
 توز : پوست درخت خدیگ ۳۷۳۱، ۳۹۳۶
 توز پوست درخت خدیگ ۹۲۱
 توسن : سرکش ۲۷۲۷، ۳۱۹۴
 توش و توان : قدرت مادی و معنوی ۱۱۱۸
 توشه : صفا، ننگ ۴۸۷۱
 بوفیر : اندوختن مال ۲۳۶
 توفیق : عرمانی مختصر و مفید ۱۳۶۵، ۲۶۲
 توکل : کار خود را بحد سپردن ۵۲۴
 تولا : دوستی کردن ۳۹۹۲، ۴۸۸۳
 تهمزن : بوی ۲۷۲۹
 تهی : حالی ۳۸۹۸
 تهی داشتن : حافی کردن ۱۱۷۳
 تهی نامه : نامه حالی ۱۱۰۰
 تیر بر چینه نشانه نرفتن : مقصود رسیدن ۲۷۲۴
 تیر بر گشادن : تیر انداختن ۸۸۲

- تیر بنای: کتابه از حکم نگهبانی ۹۶
 تیر يك رحم: کتابه از نگاه ۲۸۰۸
 تیر: حاد، سورنده ۲۹۲۲
 تیر آمدن: بصیرت آمدن ۱۶۷۴
 تیر دزاري: بازار گرمی ۲۸۱۸
 تیر بینکان تر: مورد کشته تر ۲۳۲۲
 تیر شدن: تند و خشمگین شدن ۲۵۰۴
 تیز طبع: مسند ۶۰۵
 تیر همت: عارف ۲۲۱۱
 تیری دادن: سریع راندن ۵۰۲۴
 تیغ: استره ۳۸۹۱
 تیغ: قلعه کوه ۲۸۷۳
 تیغ در کسی داشتن: با شمشیر قطعه قطعه کردن ۱۶۸۲
 تیغ را تحریف دادن: معریف کردن ۱۷۲۷
 تیغ صبح: روشنائی آغاز صبح ۸۲۴
 تیغ کشیدن: تیغ زبان کشیدن ۲۰۰۷
 تیغ کوه: قلعه کوه ۳۲۲۶
 تیغ نمودن: تهدید کردن ۲۱۵۲
 تیغ ها: رحم ها ۳۲۲۶
 تیمار: تهدد ۴۰۷۵
 تیمار: عکس و اندیشه ۴۰۱۲

ث

- ثالث ثلاث: سوم سه تا یعنی یکی از (اب و یں و روح القدس) ۹۱۸
 ثری: حاله ۲۰۴۴
 ثوات: ستارگانی که حرکت نمی کنند ۷۷۲
 نور در ره: نشانه سعادت ۱۳۴۱
 ثوی: پروین ۲۰۴۲

ج

- جادوی صحر: پیوند: شاعر صحر ۱۰۵۶

- همدوی مطلق: سحر تمام ۷۵۸
 حافی ری، طبع اندیش ۴۸۶۲
 جام آنگینه گهر: جام بلوری ۱۹۱۱
 حاتم نمودن: جام را نشان دادن، وعده عشرت ۴۱۵۲
 حامه چون دهنه خون آلود: جامه سرخ ۳۲۱۳
 جامه در خون ردن: سرخ پوشیدن ۳۲۱۷
 جامه سرخ کردن: نشانه نازخواهی بوده است ۳۲۱۲
 جامه گذارشوی کردن: جامه سبک کردن ۲۴۰۴
 جان آهنگ: جان را از تن بیرون آورنده ۴۹۵۳
 جانان دوست: محبوب را دوست دارنده ۲۷۰۰
 خانناری دلیری ۴۴۳۳
 جان بریدن: سلاطین مانند ۴۷۷، ۶۱۸
 جان بگرو نهادن: جان را به کسی سپردن ۴۵۳۰
 جان بناف رسیدن: به مرگ مشرف شدن ۲۱۵۶
 جان هدایی: صاحب جان بودن ۵۲۲
 جان دارو: نوش دارو ۴۵۰۵
 جان دوست: ریدد مانند را دوست دارنده ۲۷۰۰
 جان سمن: کشته شدن ۳۱۷۲
 جان فروری: حوشی ۳۸۷
 جان نشان کردن: جان فدا کردن ۳۸۸
 جان کاهی: سوه ۲۶۱۵
 جانور: ربه ۸۹۰۰
 جاه: شکوه ۴۶۰۰
 جای از میان جان کردن: درون جای دادن ۴۱۸۹
 جای را ماندن: ترک کردن جای ۲۹۰۸
 جای کارگاه: رانست: جای نارا آماده کردن ۶۹۰
 جبرئیل: از فرشتگان مغرب ۹۳
 جبل الرحمه: کوهی است در مکه ۵۱۸۲
 چین تراش کردن: نداد و حداث بودن ۴۱۴۸
 جگر جسم: همدی که جگر آن تحقیقی نامک ماند (بجنر ۱۰) ۴۳۱
 جرعش: جرعه ۳۰۴
 جرعه ریوی: رسمی بوده در فاده خواری ۱۵۵۴
 جرعه ریوی بر سر خصم: برگزین دشمن می ریختن ۱۷۷۹

- جرعه زمین: جرعه‌ای نر می که بر می می رسد ۵۳۳
جرعه کاس: جرعه پاله شراب ۲۲۹
جرحت: چرك ۳۷۷۷
جریده: دوریده ۴۱۰۹
جریده: دفتر ۴۸۹۷
جریده: گروه، دسته ۴۵۸۲
جریده: جهد: کوشش نامه ۴۱۰۹
جرر: فرو رفتن آب دریا بعد از مد ۲۸۹
جر و مدش نازیکانه و تیغ: لف و نشر مرتب به کار رفته ۲۸۹
جرع: سنگی است میاه و سفید ۲۹۵۶
جره: سرها ۵۱۲۵
جش: ورزیدن ۲۸۶۴
جست و جوی: خواستگاری ۳۰۸۰
جست: که از آسمان و زمین ۸۴
جسته: جعه تیر ۸۲۶
جعد: موی پیچیده ۱۰۴، ۲۲۰۲، ۴۵۳۷
جعد بر جعد: پیچ بر پیچ ۲۹۱۴، ۴۵۴۵
جعت: همسر ۴۸۲۲
جعت حلال: همسر شرعی ۳۰۱۲
جعی: همسر ۲۰۱۴
جگر حسته: ریح دیده ۴۷۶۶
جگر خوار: نمکین ۳۰۶۶
جگر دور: جگر دوریده ۵۹۵
جلاجن (جمع جلعل): رنگوبها ۳۳۴، ۴۰۴۸
جلوه کردن: خود را نشان دادن ۲۱۴۸
جمشید: از پادشاهان پیشدادی ۱۲۰۹، ۶۶۰۰
جناح: مال ۳۶۲۴
حنایت کشیدن: نگاه منعم بر ۱۰۳۲
جنگ بهرامی: جنگ در خور مرغ ۱۷۰۹
حیت: اسب بید ۹۶، ۳۴۷۰
جوان: ظریفی است بافته از پشم ۲۸۴۲
جول: گوشه گونه جوان ۳۸۴۲
جول روی: نازه خط در آوردن ۲۵۴۹

- جو سمو: پاره پاره، دره دره ۴۴۰
 جور می کردن: ظلم را حاکمه دادن ۷۹۹
 جوش: رعیت ۲۵۳۶
 جوش از اسنحوان برخاستن: صحت تحریک شدن ۳۳۳۵
 جوش در نهاد آوردن: نگهخته شدن شهوت ۳۷۱۷
 جوش خون: کتابه از شهوت ۲۵۰۵
 جوش گرفتن: مضطرب شدن ۵۰۰۸
 جوش صبر: بازاحتی ۲۹۵۲
 جوش هزار میخی: آسمان ۵۳۸۷
 جوبه اشیر: مقداری بسیار ناچیز هم نداشته ۵۶۳
 جوهر: آنچه قایم بدات است ۲۴
 جوی انگین: کنده از گفتار شیرین ۳۸۳۰
 جوی حوش: جوی آب رلال و شیرین ۲۳۹۲
 جهان: مخلوق جهان ۱
 جهان امروز: کتابه از خورشید و ماه ۲۵۱۱
 جهان امروز: خورشید، کتابه از کنیرک زیاروی ۲۷۲۲
 جهان داش: رنده بودن، سلطنت کردن ۲۵۰۷
 جهان دورنگ: جهان جبه گز ۱۸۸۱
 جیب (منع اول): گریبان ۴۹۲
 جیب کشیدن: مجازاً بضمی گردن کشی ۴۹۲۴
 جیبه مردار ۲۹۹۰

ج

- چبٹ ندیش: تیر فکر ۲۰۳۰
 چبٹ اندیشه: مراد فردوسی طوسی است ۱۸۹
 چبٹ سیر: تندرو ۴۱۶۴
 چربالشی: چهار عدد بالشی که هنگام نشستن بکار می بردند ۱۳۴۹
 چار مد: چهار عصر ۴۷۵
 چارسی: توبره پشتی ۴۵۶۶
 چارندی: چهار عصر، توبره پشتی ۵۱۰۷

- چدر جمال خانہ: کتابہ از چہار عنصر ۵۰۲
 چار گوہر: چہار عنصر ۲۹۹
 چار میخ دوحس: نوعی شکجہ ۲۳۹۱
 چار میخ ردن: نوعی از مجازات ۳۰۰
 چار و ناچار: حواء و باحوہ ۲۵۷۶
 چارہ ساز: حداد ۲۶۵۶
 چارہ ساز: چارہ سازندہ ۵۹۶۷
 چارہ سنگال: چارہ اندیش ۴۴۶۸، ۴۰۸۹
 چارہ گری: حیلہ ۲۷۲۰
 چاریدر: چہار حلیہ ۸۲
 چاشنی گیر: کسی کہ از عدا می چشد تا مہوم شود کہ مہوم است یا نہ ۳۸۸، ۵۱۰۴
 چاشنی گیری: چاشنی گرفتار، بزین ۳۸۸
 چاہ بوربا برسر: کتابہ از دنیا ۵۲۱
 چاہسار: چاہ گوہ ۲۵۲۱
 چہر: سپان ۲۷۸۸
 چست: نوز، خوب ۴۹۴۷، ۲۲۲۲، ۴۱۸۸، ۴۶۸۸
 چراغ: کتابہ از حورشید ۴۵۰۹
 چراغ از پیش برگرفته: کتابہ از شب بی ستارہ ۱۷۰۵
 چراغ جہان: کتابہ از پادشاہ ۲۵۵۶
 چراغ دو چشم: (اصافہ تشبہی) ۳۸۹۵
 چراغ دہدہ: کتابہ از دختر کرد ۲۹۳۴
 چراغ وجود: پیمبر اکرم (ص) ۲۹۶۷
 چراغ بیج (اصافہ مقلوب): حرکت چراغ ۴۹۵۱
 چراغ پیچار: گودانندہ چراغ، حداد ۴۹۲۹
 چراغ کحلّی پوش: آسمان کیبود ۸۱
 چراغ رار: مانند نلک ۴۹۱۷
 چرم را بر گورن گورن کردن: گورن را گشتن ۲۸۵
 چشم بند: کتابہ بر آبت ۲۶۵۶
 چشم بینندہ: چشم بصیر ۹۷۲
 چشم پرہیز: (اصافہ اقترانی) چشمی توام با پرہیز ۱۷۱۲
 چشم داشتن: آبیاد دانش ۲۹۴۷
 چشم روشن: خوش حال ۴۷۹۸

- چشم روش کردن جهان: چشم روش کن مردم جهان ۳۸۷
 چشمه دانشمند ۲۲۰۱
 چشمه: چشمه آفتاب ۲۹۶
 چشمه فند: صحار حوب ۲۷۹۸
 چشمه نور: کتابه از کرد ۴۰۲۸
 چشمه نور: حورشند ۲۶۶۹، ۳۵۰۷
 چشمه نوش: سحان شیرین ۳۲۱۲
 چغت پشت: کوزپست ۳۷۴۰
 چنانکه رانند: آبنجانکه ترا در راه معرفت می رانند ۵۲۲
 چیر: چیر کمل، خم کمل ۳۲۱۵
 چیر قد: گره تازی ۳۲۱۶، ۴۷۴۳
 چیر در: نارنگر ۲۱۵۲
 چیر ساز: گره تاز کنده ۲۱۵۳
 چنگ: از آلات موسیقی ۳۷۷۲
 چنگ و رندان در چیری نهادن: نا چنگ و دهن کار کردن ۳۵۴۱
 چنگی: چنگ بواز ۱۴۶۸
 چو آب: روش روان ۱۲۴۴
 چو آب در دیده: صاف و رلال ۳۷۷۵
 چو بخت من بر خاصیت: تشبیه (مخصوص به معقول) ۲۲۳۰
 چوبانی گلهمانی ۴۶۸۲
 چون انعام: سحت نیز ۹۰۳
 چون بغداد: یعنی آباد ۴۷۹۷
 چون بید: یعنی لوران ۴۰۹۴
 چون ریس: افتاد ۴۶۵۵
 چون سازگاری نه وزیر: موافقت ۲۲۲۳
 چون سنگ: یعنی سحت ۴۲۳۱، ۴۶۵۲
 چون فرشته سیر در سیر: فرشتگان را سیر پوش دانسته اند ۲۷۸۹
 چهاربالش: هنگام نشستن چهاربالش به چهارطری نهادن ۲۹۹
 چهاربالش نه: چهاربالش نهنگ، مسدشتن ۶۳
 چهار دود آهنگ: کتابه از چهار عنصر ۵۱۰۶
 چهار عقاب: کتابه از چهار عنصر ۱۲۲
 چهار مهره: نوعی دیوارسازی که عرص دیوار چهار مهره بوده است ۲۲۲۳
 چه حاکم: چه حاکم، کتابه از قبر ۲۹۴۰

چیر مال، دارایی ۳۹۹۲، ۴۹۱۳

چیسی لباس، پرچۀ چیسی ۱۳۴۷

چیسی کار چیسی مهارت ۷۳۶

ح

حاجت برده در ۴۲۲۴

حاجت الدب ۷۳۳۰

حاجانه: مانند حاجان ۴۲۳۴

حاشا: چه چنین است ۲۷۷۶

حاش الله: پاکی است هر حشای را، پناه بر خدا. ۴۷۸

حال گریان: حال گرداننده ۲۰

حالی: آنگاه ۲۹۹۲

حالی: می درنگ ۲۹۵۱، ۳۲۹۶، ۲۵۰۷، ۳۵۹۰، ۴۸۳۰

حش: حشه، سرزمین میاه بوستان ۵۲۹

حش: طناب ۴۲۲۶

حجاب: پرده ۱۵۱، ۱۷۲

حجاب گه: پنهان گاه ۴۳۳۴

حجاب بهت: حجاب بهت ۲۵۳۴

حجت: دلیل ۲۵۳، ۱۲۰۲، ۱۳۳۶، ۲۸۷۱

حجره: اطاق ۹۶۸

حجره: کله ۵۱۰۶

حجره: مزد گرفتن: اطاقی کرایه کردن ۴۴۰۸

حججه: اطاق عروس داماد ۱۹۰۱، ۳۳۴۰

حرام راده: بی اصل ۲۹۲۵

حره: حجر، شمشیر ۲۸۷

حرر: نبرد ۱۷۸۹، ۲۶۷۱

حررگاه: پناهگاه ۱۹۵۰

حررگاه: کتایه از قصر ۱۹۵۰

حرم: کتایه از متوی همت پیکر ۵۱۶۶

حرم: گرداگرد کعبه ۲۷۹

حرم دریده: مکتوب ۲۰۳

حرون: تونس ۱۲۲۰

- حرب سبب، کدیبه از رور ۴۰۲۰
 حرب ربین، هم کار ۱۶۶۹، ۲۴۳۰
 حرب همورد ۴۶۷۹
 حرب پیرامون خانه ۲۵۸۵، ۲۸۲۲، ۳۰۲۲، ۳۶۰۱
 حساب گور کردن به نیامت اندیشیدن ۹۵۷
 حسابهای هفت: محمولات ۲۲۰۵
 حصار پیروزی، آسمان ۲۲۰۶
 حصرم: حورۃ انگور ۵۳۱
 حصرت: پیشگاه ۲۶۵۵
 حصرت احدی: پیشگاه حدایی ۵۷۱
 حصرت شاه: دربار پردگرد ۹۶۰
 حفاظ: نگاهداشتن ۱۶۴۱، ۴۷۷۱۱
 حق السکوت: مردی که برای دشمن کردن اسرار می دهد ۴۹۹۲
 حق القدوم پای مرد ۱۱۲، ۴۶۹۳
 حقه: ظرف گروی شکل ۲۵۶۰
 حقه باری ۲۸۷۱
 حکم نامه: مشور قدرت ۳۶۱۱
 خلق گشادن: گهنگو کردن ۲۴۲۴
 حلقه بگوش: مطیع، علام ۸۱، ۳۰۲۰
 حلقه در گوش: علام ۳۰۲۰
 حلقه علامی: حلقه بندگی ۱۱۴
 حلقه کش: کسی که حلقه بندگی در گوش کشد ۴۹۹۴
 حلو، کدیبه بر وصال ۲۰۱۲
 حلوی زعفرانی، بومی حلو ۲۷۸۳، ۳۶۶۲
 حله حور: پوشش فرشتگان ۳۹۹۵
 حمال: جامه ای که شانه و پهلو آویزند ۱۹۹۹، ۲۳۵
 حمایل بست: حمایل بسته ۹۸۳
 حمص، برج بوه ۲۷۷۴، ۴۵۲۵
 حمص بار ۱۲۵۸
 حمل بر حمص: باراندر بار، بارهای زیاد ۱۸۲۵
 حمل دلرین: بارکشان ۱۸۲۵
 حمل در: بار زر ۵۰۲
 حواصل، پرده های است و پرهای سفید ۱۸۷۸، ۲۸۱۴

- حوت از بروج دوازده گانه ۴۵۲۵
 حور اجمع در معنی ممر (زن سپید چشم بهشتی ۷۱۸، ۱۷۷۰، ۱۷۷۵، ۳۹۶۵
 حورافش حور مانند ۱۵۳۶
 حورالعین: زنان سفید پوست و راح چشم ۲۵۹۵، ۳۸۲۶
 حور مرشت: مرشته بهاد ۱۰۰۷
 حوصله، چنه دان ۱۹۲۵، ۴۷۹۸
 حوصهای سیمین: بدنه های سفید ۴۲۱۱
 حومه: استخر ۴۲۹۶، ۴۹۵۸
 حوصه می: پیمان ۱۷۷۰، ۱۴۲۸

خ

- حاتم: مهر، نگین ۳۴۰
 حار: کنایه از تعلق خاطر ۵۰۶
 حار در دنیا: ظاهری خوب و باطنی پر از رنج ۲۱۶۸
 حار رسیدن، رنج رسیدن ۴۵۴
 حارث: رخصت ۲۵۱۵
 حاره: حار ۴۱۷۸
 حاسن: برخاستن، از بین رفتن ۲۶۶۳
 حاصی کردن: مال شاه قرار دادن ۱۷۱۶، ۴۸۶۲
 حاك: کتابه از انسان ۴۱۸۷، ۴۴۸۵
 حاك تشنه، انسان تشنه ۲۸۹۴
 حاكدان: زمین ۵۰۸۲
 حاك در دریده چال شدن: کور شدن دیده حال ۲۷۶۷
 خاك سار، خاك مانند ۵۰۹۰
 خاك سار: خاك آلود ۴۶۷، ۳۹۲۶
 خاك صندل ساي: خاك صندل رنگ ۲۸۲۳
 خاکی: کنایه از تنیدن ۲۱۸۸
 خام، نابیراسته ۲۸۰۵
 خام دست: ناشی ۲۶۲۴
 خام کنند (اصالة تعصیمی)، رسانان کنند ۱۰۹۳
 خانه، قلم ۲۶۲۴
 خامی: ناپختگی ۱۷۰۹، ۴۴۲۵

- حامی: خالص بودن ۳۹۱۲
 جان: خانان: خالان چین ۱۶۷۱
 جان و بان: خانه و اهل خانه ۳۹۹۲، ۳۸۵۲، ۳۸۹۴
 خانه: اصطلاحی است در نجوم ۱۳۱۰
 خانه آفرین: جهان آفرین، خدا ۱۹۶۲
 خانه بر (بفتح با): خانه برنده ۵۰۳، ۱۲۲۱، ۲۸۲۰، ۴۶۲۴
 خانه بردن: تاراج کردن ۳۶۱۸
 خانه بری: تاراج کردن ۳۷۱۹
 خانه بمرد گرفتن: خانه اجاره کردن ۲۷۵۱
 خانه پاك: بیت المقدس ۲۸۳۲
 خانه پوش گشس: خانه ر توك کردن ۳۲۶۷
 خانه گیر: خانه گیرنده ۱۶۷۱
 خانه گیری کردن: حاکمی در نازی مرد ۳۳۲۲
 حامی: چشمه ۲۱۲۰، ۴۰۵۵
 حانی: اسب حنی ۸۶۷
 حانی حرام: اسب ۵۶۹
 حان: ترکستان چین ۴۱۹۲ و ۴۳۲۲
 حاصه: غرغ ۴۰۸۹
 حاصه جراح: فوجده ۳۲۷۳
 حاصه جراح: کنیه از ماه و نور ماه ۲۵۸۲
 حدابناهی: خدا پناه بودن ۴۱۶۰
 حدانوسی: رعد و تفراف ۳۵۰۱
 حداداد: عطفه خدا ۱۲۲۳
 حلدوست: خدا پرست ۱۱۵۸
 حلدوسی: بزرگی ۲۱۱۸
 حلدنگان ملوك: شاهشاه ۲۵۶۶
 حلدنگانی: پادشاهی ۲۵۳
 حلدایی دوست: دوستدار قدرت ظالمانه ۱۱۵۹
 حلدنگه: در حنی است ۲۲۰۸
 حلدنگ: تبری که از حلدنگ ساخته شده ۱۷۱۲، ۹۲۰
 حلدو پرست: شاه پرست ۱۰۵۴
 حر: کنیه از تن ۵۵۲
 حراب: کنیه از دبا ۵۴۷

- حراج مرد، شمش: از مالیات معاف کردن ۱۲۷۴
 حرآس: آس بزرگ ۳۹۷۹، ۴۹۰۶
 حرآم: حرآمدن ۳۹۸۵
 حراحت: (صفت تشبیهی) ۲۱۵۸
 حرصم شد و رمن بر پرد: صرف المثل است ۲۱۵۸
 حرد: عقل ۴۴۲
 خرداندیش: کوتاه فکر ۳۱۷۸
 حرده کار: دقیق کار و ریاکار ۱۹۳۹، ۲۰۴۰
 حرمس باری شیر در آوردن: شیر را بباری گرفتن ۲۷۷
 حرسک: پشم نامرغوب ۱۲۸۸
 حرسند: قانع، راضی ۱۱۱۹
 حرسندی: ناعت ۱۴۱۴، ۲۵۷۲
 حرقه: حاه ۲۹۳۸
 حرقه‌دار: حرقه دارنده، سوخت ۱۹۰۵
 حرما بن: درخت حرما ۲۴۴۸
 حروشان: راز و غمگین ۲۰۴۱
 حره (بضم او): ده، قریه ۲۱۵۸
 حریظه: کینه چرمی ۱۹۹، ۳۷۹۰
 حربف: پاییز ۳۵۵۰
 حز: موعی پارچه ابریشمی ۵۴۵
 حز: پسته‌اندازی که پوشش لیمنی است ۱۵۸۰
 حرا نه پرداختن: حرا نه را عارت کردن ۲۵۱۲
 حرا نه خاص گشادن: کنایه از سرودن حصه ۲۴۱
 حو حمری: حز صرح ۹۰۸
 حوی: سفال ۳۷۶۳، ۳۴۴
 حوش: آوردن، مجروح کردن ۴۲۴۹، ۱۲۳۲
 حوشه: مجروح، دردمند ۲۹۲۴، ۳۹۷۰، ۴۲۶۷
 حشروانی: دینار شاهانه ۹۴۸
 حصف: حواری ۴۹۶۹
 حشت حانه حاکی: کنایه از زمین ۴۹۲۶
 حشت مناک: حشت آب دیده ۴۹۲۶
 حشت پر: کسی که حشت حمام را می‌برد ۲۷۴۲
 حشمته: نقاب درصت آمدن، موفق شدن ۲۷۳۸

- حشت سار: حشترار ۲۸۲۸
 حشت مغز شدن: عمگین شدن ۴۰۲۲
 حصوبه حام: دعوی بپخته ۱۱۱۲
 حصل: داد ۲۱۷۲
 حصم: طرف دعوی ۲۲۶۸
 حصم حفته: دشمن غائل ۱۷۰۰
 حصم بار (اصالة مقبوض): بار حصم ۲۲۶۸
 حصر نام یکی از انبیا ۶۰۹، ۳۲۰۰، ۲۸۰۳، ۴۵۲۶، ۵۱۸۸
 حصروش: خصر مانند ۲۵۲۶
 حظ: مشور ۲۶۴۸
 حظ: چین شمالی ۲۵۹۶
 حظاب: سحر رویاروی ۲۸۷۸
 حظة حاتمیت: سخن حاتم انبیا بودن ۶۷
 حظة عدل: سخی درباره عدالت ۱۲۲۲
 حظ پرگار: اسامی صاحبان ۲۲۲۳
 حظ حداب: خط سیر ماه بدور زمین ۱۳۳
 حظ دادن: نوشته و سند د. ن. ۳۸۸۳
 حظرگه: جایگاه بزرگ ۱۴۸
 حظرگه: محل حظر ۲۱۸۲
 حظوه: قلم ۱۴۱
 حفتگان حاک: مردگان ۱۲۳۸
 حفتن: کدیه از مردی ۵۷۵، ۲۳۳
 حفتن: کتاه از صفت ۱۷۶۷
 حفتن مامی: کدیه از دفع شهوت ۲۵۱۴
 حلاص: ناب ۹۵، ۱۷۶۶
 حلاص: رهایی، نجات ۲۴۱
 حلیح: شهری در ترکستان ۲۵۱۶
 حلد: بهشت ۱۵۵۹
 حلدبرین: بهشت اعلی ۲۰۸۹
 حلف: جانشین ۶۷۰، ۲۶۶۵
 خلق حوی: عادت ۲۹۲، ۲۸۵۵
 خلوت: سر از اطاق مخصوص حرم سرا ۴۰۹۱
 حم زر: کدیه از آسمان و ستارگان ۱۷۰۸

- ححر کشیده : ححه و نیر ۹۰۳
 ححده احد : ححده کتان (از روی مسحره) ۲۸۲۷
 ححده خوش : طراوت و حرصی ۱۸۲
 ححده شیر ، دستان سودن شیر ۱۷۷۴
 ححده شدن : صدای پیچیدن ۲۹۸۴
 ححیده شدن حبر : منتظر شدن حبر ۲۹۸۲
 حواب هر گوش دادن ، قرب دادن ۱۷۰۱ ، ۲۲۶۲
 حواب سس : حواب کسی را با فنون سد کردن ۲۸۱۱ ، ۱۷۸۲
 حوانگاه : مرقه ، آرانگاه ۵۷۴
 حواب دیده (اضافه اختصاصی) حواب چشم ۱۱۷۱
 حواب همزه : عمرة حبلر آلود ۲۸۱۱
 حواب من (اضافه) : عفت من ۱۱۷۲
 حوابی سحت ، عفتی شدید ۱۱۷۲
 حواجگی نگذاشتن : ترك حواجگی ۲۲۵۵
 حواجه : سرور ۶۶ ، ۲۱۲۰
 حواجه چپ : تاجر چپی ۵۴۲
 حواجه بوبد رای : حضرت رسول اکرم (ص) ۶۱
 حواجه نظام : نظام الملك وزیر مکنشاه ۳۷۱
 حوازم : ناحیه ای از ایران قدیم ۱۸۶۲
 حوان بر سر : خوانی که بر سر حمل می شود طبق طعام ۲۰۲۰
 حوان پیش بودن : گسترده بودن حوان ۴۷۰۹
 حواندن : دعوت کردن ۵۲۳ ، ۲۰۷۲
 حوادکامی : اسلحه ۱۱۷۵
 حور : حورشید ۷۲۸
 حورد را بوس : حوردن مشغول بودن ۳۶۹۲
 حوردن پر : پر حوردن ۵۰۷
 حورشید : استعاره از شاهزاده ۳۳۰۲
 حورشی در شکم بیاکنده : گرسنه ۱۲۳۸
 حورنی : نام قصری است ۷۲۸
 حوش : لذت ۵۲۹
 حوش آبدار و درخشان ۱۶۰۲ ، ۱۷۲۸
 حون به : دیه ۲۲۲۷ ، ۲۷۶۹
 حون تدر : کنیه از رنگ سرخ روشن ۲۸۱۰

- خون جدا صاحب خون، نسا ۱۷۶۱
 خون کس را بگردن کردن: سب کشت شدن کسی شدن ۲۸۹۹
 حوی قاتل ۱۳۲۹، ۴۸۰۵، ۴۸۸۵
 حوی (برورن می). عرق ۱۵۷۴
 حمال بیست هفت ما ۱۲، ۱۱۱، ۳۴۰۷، ۳۷۰۸
 حیال نازی: با حین خود را مشغول کردن ۲۴۵
 حیال باری: کنایه از شعر احساس انگیز سرودن ۱۷۴
 حال پرسه: حیل باز ۳۴۰۸
 حاس سازی کنایه از سرودن شعر ۲۴۵
 حیالهای درشت: حایهای ترس آور ۲۵۳۲
 حیرمند سودمند ۴۰۸۹
 حیره: حیران و سرگشته ۴۴۱۰، ۴۵۰۶
 حیری نام گلی است ۵۵۴۸
 حیران، بک نوع بی بلند و راست ۱۵۹۵
 حیت: مشک ۳۸۵۰
 حیر خانه: دودمان ۹۵، ۹۰۰۵، ۱۲۲۴، ۴۰۳۰
 حیل حایه خاص: پیشگاه حضرت احدیت ۹۵
 حیل خانه حاکی: کنایه از دنیا ۱۳۷۰
 حیمه بیرون ردن: حیمه برپاداشتن ۳۲۱۷

د

- داج تاریک ۲۹، ۱۲۶۱، ۲۲۹۳
 دادیشه: با انصاف ۱۴۹۴
 داد گیری را دادن آن چیز را بهترین نحو انجام دادن ۴۴۲، ۱۱۱۱، ۱۸۶۵
 دادگر دانیدن: داد کردن ۹۲۷
 دارا: داریوش سوم ۱۶۵۳، ۴۶۰۰
 دارای قلب: فرمانده قلب سپاه ۱۷۳۷
 داع: شدن ۴۰۱۸
 داع نه: داع نهاده ۴۹۵۸
 دامان در کشیدن: محاربه می دور شدن ۴۹۲۴
 دامگاه: محل دام ۳۵۱۹
 دامن گرد کردن: دامن چیدن ۵۸۵

- دامیار: صیاد ۲۸۹۷
 دانش آباد: دارالمص ۲۸۵۶
 دانش بهر: عظم ۴۰۶۸
 دانگی چد: چند سکه طلا ۴۹۲
 دانه صدف: مروارید ۶۴۲
 داوود صلاح ده باشد: صوبه مثل است ۲۲۹۲
 داوود مبین (ترکیب اصفی) حاکم عادل ۱۰۴۶
 داوری: وقعه ۲۸۸۴، ۵۰۴۰
 داوری جیس: نظم کردن ۴۸۵۴
 داوری سرای: دارگاه ۴۹۷۹
 داهی: زیرک ۲۲۴
 دایرهستن: دست دست دادن و دایره‌وار حرکت کردن ۲۲۸۰
 دماست اندوده: کثیف، آلوده ۲۷۷۳
 دیوس: چوبدستی (کتابه از آلت تناسلی) ۴۶۹۰
 دبیر شگر: دبیر مت سنز ۹۹۰
 دحار محترق: دودسوران ۲۸۶۲
 دحل: در آمد ۲۵۲، ۴۶۲۷
 ددان: درندگان، کتابه از مخالفان ۱۹۲۴
 ددگان: درندگان ۴۵۹۷
 دده: حیوان درنده ۳۹۳۷، ۳۵۹۱
 دُر: مروارید ۷۶۵
 دُر: کتابه از بکارت ۲۴۷۹
 دُر: استعاره بر پیه ۹۰۷
 دُر: کتابه از صحن ارزشمند ۲۰۵۵
 در آمدن: نزدیک شدن ۹۲۵
 دُر آمودن: مروارید پرشته کشیدن، شعر سرودن ۲۲۸
 درج: پرده‌ای است ۴۵۶۰
 درازدهان بر آوردن: شعر مفر سرودن ۲۵۰
 در بانی شدن: تمام شدن ۲۲۷۸
 در بانی کردن: بدور انگیدن، ترک کردن ۴۵۲۴
 در بند (بسم دال): پشت سر هم ۲۱۲
 در بر مجید کردن: در راه رجوع جستن ۲۲۷۰
 در بند: در قبه حیات ۵۷۰

- درست داشتن: عمگین داشت ۳۷۱۱
 در بندی کردن: مانع ایجاد کردن ۶۰۴
 در پدید: قیوم کننده ۵۰
 در پدید رفتن: قبول کردن ۴۴۹۸، ۵۰
 در پردر سن: لباس پوشیدن ۳۳۲۰
 در پشم خود حفت: متکی بخود بودن ۱۰۵
 در پیکار مار کردن: جنگ را آغازیدن ۱۰۴۵
 در قاتلج: مرواریدی که بناج دورند ۳۶۷۹، ۶۰
 در تنور گرم نان بسش: از فرصت استفاده کردن ۱۸۴
 درج صد و پنجاه: ۸۱۰، ۱۹۶۹، ۲۷۸۱، ۳۵۵۱، ۳۹۱۲
 درج صف اول و دوم: پانصد ۱۹۲۰
 درج بدرج: نسبت به قسمت ۸۱۰
 درج گهر: کنایه از دهان ۲۰۲۲
 درخت بیخ رده: درختی که از ریشه قطع شده ۲۰۰
 درخت عالی شام: اسرار آفرینش ۲۸۸۰
 درخت مریم: درخت خرمایی که مریم آبر تکان داد و ثمرها نارید ۳۴۲
 در حد اگریختن: مصداق پناه بردن ۲۸۲۸، ۳۷۹۳
 در حفت و حیر (نکسر راه): باب معاشرت ۳۶۳۶
 در حورد: لایق ۴۶۵۸
 در خوشاب: در آیدار: ۲۲۰۵
 درد (بصم اول): رسوب، ته شین ۲۹۱۷، ۶۶
 در دم آوردن: نواختن ۳۴۹۱
 در دهند: عمگین ۴۸۵۱
 دردی (بصم اول): منسوب به درد ۳۶۱۸
 درست: مسکه طلا ۲۹۶۰
 درستی حواستن: نشانه ظنیدن برای صحت عمل ۳۶۵۲
 درستی قلم: راستکاری و راست نویسی ۱۹۶۲
 در صحن پیچیدن: حیر و حث کردن ۲۱۵
 در سر شدن: سرور و افتادن ۱۷۹۳
 در سر چیری شدن: در راه چیری کشته شدن ۳۶۵۰
 در صحر دگان: ترازدی عمگینان ۳۵۹۹
 در سفتی: کنایه از معاشرت ۲۷۵۰
 در شمار گرفتن: مصداق آوردن ۴۱۴۲

- درخ - زره ۵۹۵، ۳۲۲۰، ۵۱۲۴
 درخ صبر (اصاله تشبیهی) ۵۹۵
 درغام - رنگ در ۲۸۶۳
 درخش - آلتی برای سوراخ کردن چرم ۲۹۴۲
 درخشان شدن - لبریز شدن ۲۴۳۶
 درق - سپر ۸۸۰
 درگرفتن - تأثیر کردن ۱۹۷۰
 درگشادن - آغازیدن ۱۰۷۰
 درگشایی کردن - مشکل را حل کردن ۶۰۲
 درگه - درگاه، دروازه ۳۳۸۴
 درم - حریده شده ۳۰۳، ۴۸۲۰
 درم سیم - پود نقد ۲۲۰۷
 درمنه - نام گیاهی است ۴۸۳
 در میان - در میان مجلس ۳۷۳۰
 درناسته - مکر ۲۵۹۹، ۲۷۵۰
 در نظرگاه - از لحاظ ۸۳۰
 در نظر نشاندن - مورد توجه قرار دادن ۲۸۰۳
 در نقاب شدن - پنهان شدن ۲۱۴۹
 در پوشش - در آوردن ۱۰۲۵
 درویش - تهی دست ۳۸۸۱
 دره (بکسر ا و تشدید مردم) - تازیانه ۴۹۵۸
 دری - خرسی ۱۹۷
 دریا - استعاره از شاهزاده ۳۳۰۲
 دریاناو - ساحل ۴۷۹۵
 دریای یهودی - غنم لاهوت ۱۴۵
 دریای خون - اطراف قلعه که کشتارگاه مردم شده بود ۳۲۱۲
 دریتم - در بی مانند ۱۹۲، ۱۸۶۴، ۱۹۶۹
 در قلعه ۷۴۹
 دریانو - مانوی قلعه شین ۳۰۹۲
 درحیم - جلاد ۴۸۸۵
 دست - روش، نوع ۲۰۱۱
 دست آوردن - دست یاریدن ۲۳۸۹
 دست افشاندن - صرف نظر کردن ۴۸۹۲

- دستار ترانه ۲۹۸۴، ۳۳۷۹
 دستار ریزگی ۳۷۵۰
 دستار سار: چنگ یواز ۴۴۱۴
 دست بود مهرت ۱۹۶، ۱۴۸۱
 دست بر شقیقه نهادن: مکر فرو رفتن ۴۹۲۰
 دست بر مال نهادن: تصرف آوردن ۴۸۴۶
 دست بدردن: بدست هارنجیر زدن ۴۹۰۷
 دست بدکردن: نازی کردن ۲۴۰۳
 دست بدکردن: چرخ ردن ۴۲۰۷
 دست پرور (صفت فاعلی در معنی معمولی) دست پرورده شده ۱۶۷۶
 دست پرورد: دست پرورده ۲۲۵۸
 دست خوش: نعم، جابر ۲۵۴۸
 دست دادن قدرت دادن ۱۳۶۶
 دست داشتن دست برداشتن ۲۴۵۶، ۲۴۸۹
 دست داشتن: قدرت داشتن ۴۰۳۷
 دست در ریش کنده از حواشش کردن ۵۰۸
 دست رور قدرت ۸۶۹
 دست عهد: پیمان ۱۴۰۰، ۳۶۲۱
 دستگاه، قدرت و توانایی ۲۹۸
 دست گردان: اسوس خوردن ۴۵۵۴
 دست گردان: متحجب ۹۷۳
 دست گیرانه: مانند دست گیران ۲۲۵۰
 دست ممیک قدرت ۴۹۰۸
 دست ناکرده مکر ۲۵۹۶، ۵۱۵۷
 دست نداشتن بر چیزی: قدرت نداشتن بر چیزی ۴۰۲۰
 دستور: عصا، چوبدستی ۴۴۳
 دستور: فرمان ۱۹۳۵
 دستور وزیر ۱۶۵۴، ۴۱۲۲
 دستوری، اجاره ۱۴۲، ۱۸۲۰، ۴۰۸۶، ۳۲۲۱، ۴۰۲۴، ۴۱۲۴
 دست یاری: دست دراری ۲۸۰۴
 دشب گرفتن: سر بصران نهادن ۴۷۷۹
 دشمن کام: تکام دشمن، بدبخت ۳۱۴۵، ۴۷۵۸
 دشمنه کارد ۳۸۹۱

- دشه در چگ 'کنده از چنگال ۱۴۰۰
 دعوی انگیزش منیر کردن ۲۹۸۴
 دعوی جدایی فرعی ۱۱۵۸
 دغاردن 'نادرستی کردن ۴۷۰
 دق مصری نوعی جامه ۲۹۵۸
 دقیقه بکه طریت ۳۹، ۱۹۲۰
 دکان نصیبی 'کنایه نزد ۵۱۰
 دلاور: بهلول شجاع (بهرم گور) ۵۰۲۵
 دل انگیزی ایجاد رعیت ۲۴۱۱، ۲۶۴۸، ۲۹۱۵
 دل بجایی قرار دادن بجایی را اس دانستن ۴۲۸۴
 دل بکار کسی دادن: بکار کسی صمیمانه خدمت کردن ۱۰۹۵
 دل نداشتن: قطع علاقه کردن ۲۵۱۳
 دن خوشی شادمانی ۴۰۴۶
 دل ر عهد گذادن 'عهد شکنی کردن ۲۱۱۶
 دل صحت گوش: دن بی رحم ۷۸۹
 دیکش: جداب ۳۵۹۹
 دن گرم 'دل نشه ۲۸۹۰
 دل گرو کردن 'دن سپردن ۳۳۸۰
 دن گشادن: خوشحال شدن ۳۹۸۰
 دل بواخته مهرمان، آوار حولی ۴۵۵۸
 دل یا جگر خوردن: کنایه از غم خوردن ۱۲۲۲
 دیو گشتاح، بی پروا ۹۲۲، ۱۷۱۸
 دلیر خرمین: اطمینان خریس ۲۱۲۵
 دلیری: گشتاحی ۳۱۷۲، ۴۶۸۵
 دین رهبا ۳۴۴۲
 دم (صنع ارب) دهان ۹۴۱
 دم - کنایه از سخن ۳۷، ۱۹۴۲، ۲۱۵۱
 دماغ شنه: مفر شنه ۳۴۰۷
 دم جاریدن - کنایه از بهر ارب ۲۸۲
 دم خود را به جور مجمره کردن سخن خوب گفتن ۲۵۱۸
 دم دادن: معرور کردن ۲۶۳۴
 دم دانستن: زنده بودن ۲۴۹۰
 دم سرد آه ۲۵۲۴، ۲۹۵۰

- دم سرد دادن : سخن سرد گفتن ۲۴۶۰
 دم سردی کردن : نامهربانی کردن ۲۱۸۹
 دمه : دانه قلعه برف و سرما ۱۸۷۶
 دمیدن : دعا خواندن و دمیدن ۲۴۶۵
 دسائی : دم ۱۲۸۶
 دسائی کردن : کتابه از قطع علاقه ۵۰۷
 دو : کتابه از تنویر ۶۱۶
 دوات کشیدن : دوات و نه نصب زدن برداشتن ۴۸۷۸
 دواج : بالا پوش ۴۲۸۶
 دوازده برج : برجهای دوازده گانه منطقه البیروج ۸۱۰
 دوازده رخ : حسگی بود میان ایران و توران ۳۵۴
 دوازده فی : هم ادب را دوازده فی می دانستند ۲۸۴۳
 دواکی : طیب ۶۲۸
 دواکی دس : طیب دل ۶۲۸
 دوال پا : مردمی با پاهای دوال مانند ۳۶۵۹
 دوال ردن : نسمة چرمی بر طبل ردن ۷۷
 دوال سایی : سدازی ۳۶۵۹
 دوالک باز : دوال باز ۹۰۹
 دوال کین : کمر دشمنی ۷۶
 دوال گردن (ترکیب اصافی) : کنه از رنگهای گردن ۹۰۸
 دو آماجگه : دو تیر پر تاب ۱۲۸۹
 دو بینایی : دو چشم، کنه از دو فرزند ۳۲۴
 دو پاس و بیم : ده ساعت (نر شب) ۳۳۹۶
 دو حرف : کنه از دگر ۵۱۶۳
 دوختر : انبوهن ۶۷۸
 دود : ناراحتی ۲۷۷۳
 دود آهنگ : دودکش ۵۱۰۶، ۹۱۹
 دودافکر : افسونگر ۲۷۷۲
 دودر : کتابه از راد و مرگ ۵۰۸۲
 دور آسمان : گردش آسمان ۱۳۱
 دورین : آینده نگر ۴۳۲
 دور دورنگ : روزگار دورنگ ۵۹۲
 دور ماندن : دور کردن ۱۰۹۷

دور همت هراز: نظامی دوره خودش را همت هراز نامیده است ۳۸۶

دورج سرا: خانه ریح ۲۵۶۲

دورجی: مسووب به دورج ۱۹۰۳

دو شاخ: دو شاخه، نوعی تیر ۲۷۹

دو شاخه‌های خدنگ: خدنگهای دو شاخه ۹۲۰

دو شمیری: کتابه از صبح صادق و کذب ۴۷۲۶

دوغ با آتش دوغ ۵۲۹

دوغ کم ده: دوغ کم دهنده (کم فروشنده) ۴۹۵۸

دولتی: صاحب دولت ۲۵۱۶

دورجت: دری که درنگ است ۱۸۰۸

دو، دن، دو قرص، کتابه از حورشید و ماه ۲۳۸

دو ترگس: استعاره از دو چشم ۳۹۸۲

دو ترگس مست: دو چشم حمار ۲۳۴۴

دو هوایی: دردلی، بی تصمیمی ۱۳۵۶

ده: جهان ۵۱۰۸

ده: ریرکی ۴۹۶۰

دهانه شیر: ممکن است سرخی شفق مراد شاعر بوده است ۳۵۰۷

ده پنجه: روی که عبار آن صدی پجاه است ۲۳۹

ده حلا: صاحب ده ۵۲۵

ده خداوند: صاحب ده مالک ۱۵۵۱

دهقان: ثروتمند و مالک زمینهای کشاورزی ۳۷۸

دهل: طبل ۲۲۲۷

دهل برکشیدن: دهن دادن ۲۴۴۴

دهل در شکم و دهن: یاد در شکم افتادن ۵۰۶

دهیر: معبر ناریک، کتابه از دیا ۵۴۸

دهر حشک شدن: از بین رفتن فرشخت دهان ۳۵۹۵

ده و گیر: جنگ و پیکار ۱۸۴۴

دید: بیند (مضی بجای مضارع) ۲۹۰۰

دیده بر فروریدن: چشم را روشن کردن ۱۰۸

دیده ترگشتن: گریه کردن ۳۸۹۵

دیده درسته: کور ۵۵۴

دیر بودن: زندگی طولانی کردن ۴۹۶۴

دیر شناسی: بعد مسووب به مهرپرستان، کتابه از رور ۲۰۱۷

- دیر کوشیدن: دیر زمانی کوشش کردن ۱۴۰۸
 دیرینه: کهنه ۴۲۶۰
 دیگر: ملأ: اصابه تشبیهی ۴۸۴۵
 دیگرپایه: سه پایه: نام صورت فلکی ۳۴۱۸
 دیگر: بحث: مصوح ۲۸۶
 دیلم: گیلان ۴۵۴۵
 دیلم گله: علامان دیلمی که موی متحد داشتند ۳۳۶
 دیو: کنایه از شهوت ۲۴۲۹
 دیو: شیطان ۱۱۶، ۲۸۲۹، ۲۸۸۱، ۳۵۹۲، ۴۰۶۹، ۴۹۲۳
 دیواناد: گردن باد ۳۴۸۱
 دیوسا: بهند کشیده: ریو ۳۱۹۲
 دیوچه: ریو ۲۴۹۱
 دیو دیده: جی دیده ۳۰۲۴، ۳۵۰۹، ۲۵۹۰
 دیو رای: شیطان مشی ۴۸۷۴
 دیو سپید: ریو مارندران که بدست بر مقام کشیده شد ۲۷۶
 دیو سوار: استماره: ار: ماهان ۳۵۰۹
 دیو کنده: دیو جای ۳۵۱۱
 دیو لاج: جای دیو ۲۶۰۳
 دیو مردم: عول ۴۶۰۴، ۱۱۶
 دیو نهاد: دیو سرشت ۴۴۵

ذ

ذوق: نقد ۲۷۸۳

ر

- راح: می، شراب ۱۵۴۵، ۱۹۱۵، ۳۷۷۸، ۳۸۳۶
 راح: ریحانی: شراب صاف ۲۲۲۵
 راز: روحانی: اسرار: عیب ۳۰۹۷
 راز: می: راز: بهیله ۸۱۴
 راست: واقعاً: در حقیقت ۸۷۴، ۷۷۶
 راست: ماری: دوست کاری ۴۹۷۱

راست رشته: ملك ونگنه پاند ۱۲۳۰، ۶۰۸

راست روش گشتن بدرستی معلوم شدن ۴۷۳۹

راست کم دن، آمده کردن ۲۴۱۹

راست و روش: علمی و آشکارا ۴۹۲۱

راستی برآستی ۴۷۷۲

راست یاگز کردن 'بهین خود تغییر دادن ۱۸۲۳

رحد: مجسم ۶۷۰، ۸۱۲، ۱۳۰۷

رندن است راندن ۲۱۳۴

رندن: سوك ۵۲۳

راه آوردن دست کسی را گرفتن و راه آوردن ۳۹۴۸

راه اصولی: طریق طتر ۴۷۰۴

راه برداشتن: راه در پیش گرفتن ۱۳۱

راه بریدن: راه رفتی ۳۵۹۷

راه بند: راه مدسه ۴۷۰۱

راه توشه: هزینه، توشه راه ۱۸۲۹، ۳۸۴۲

راه‌دل: صبار ۳۰۹۴

راه ردن: از راه منحرف کردن ۴۴۸۳

راه ردن، عادت کردن ۱۲۸۸، ۹۹۹

راه شاس: آفت به‌مدت ۱۶۵۷

راه و: روش تازه، بعه تازه ۴۰۲

رای: نقب بزرگان و پادشاهان هد ۱۸۶۱

رای آوردن: آندیشیدن ۱۷۷۸

رایت: علم ۴۵۵۲

رایض: تربیت کننده است ۲۷۳۷

رایض هری: مربی باهر ۲۲۵۸

ریب: از آلات موسیقی ۳۷۷۲، ۱۷۴۸

ردبی: دواب زن ۱۴۲۸

رماند کهن: کاروانسرای قدیم، کتابخانه دبا ۵۶۱

رب الحو: بق، صاحب قصر حوربق ۷۵۸

رحیق: شراب طب ۳۳۵۶، ۳۷۲۵

رحیق ریحانی: شراب ناب ۳۸۵۶

رحیل: کوچ کردن ۴۰۴۵

رج: مهره‌ای از مهره‌های شطرنج ۱۵۷۱

- رحام، مرمر ۲۹۶۰، ۲۹۹۶
- رخ برافروختن: کتابچه از مهرت شانداد ۱۲۷۲
- رخت برستن از چیری، دور شدن از چیری ۲۹۳
- رخت برخواستن: وسایل مسافرت و آماده کردن ۲۰۸۷
- رخت بر گاو و بار بر هر بهارن: کوچک کردن ۵۱۰۸
- رخت بر گرفتن: کوچک کردن ۴۰۶۰
- رخت بیرون بردن: ترک کردن ۱۰۰۲
- رخت کش: رخت کشنده ۱۴۴۰
- رحصت اجازه ۴۱۱۸، ۴۷۰۲
- رحنه داشتن در: حرابی حال ۲۰۱۲
- رده: رخت و لباس ۲۲۲۳
- رودین رنگ کردن ۴۷۲، ۲۹۰
- رسم: رسم کننده ۲۰۹
- رسم رفته پیا: اندازه گیرنده فاصله و نقطه ۲۰۹
- رسمهیز فکندن: بیست بر پا کردن ۱۶۷۴
- رسم جهان پهلوان ایران ۱۷۶۴
- رستر، سجات یافتن ۲۶۷۷
- رسم، ترتیب ۳۸۸۸
- رسم مگردن: اسیر ۲۹۱۲
- رشته: سلسله، ردیف ۲۰۶
- رسمی: نعلی مسوب به تلخ ۱۳۴
- رصد: مراقبت در احوال ستارگان ۳۱۷
- رصدنگیر: رصد انگیرنده ۷۰۰
- رصدگاه، رصدخانه ۱۴۲، ۴۸۳۲
- رصد جیش: جلب رصدیت ۴۸۹۶
- رصولان نگهبان بهشت ۲۹۷۲
- رطب: کتابچه از لب ۱۶۰۰، ۳۸۳۰
- رصد تراز حسن حشمت اشاندن: ظهراً یکی از معجزات پیمبر اکرم (ص) بوده است ۸۵
- رطب ریو: رطب و برنده ۲۴۴
- رطب دانه: دانه رطب ۲۶۴۴
- رطلی: مسوب برطل، دوده حواری ۲۲۸۴
- رعا: ریا ۲۷۲۹
- رعائی: خود را بی ۲۲۳۰، ۲۵۵۸

- رختانی: تکبر ۴۲۵۳
 رختن (بهم اول): روییدن پاک کردن ۱۷۴۶، ۵۷۲
 رختن: واقع شدن ۲۲۵
 رختف: نام مرکب حضرت رسول اکرم (ص) در معراج ۱۴۴
 رخت: بسد کردن ۴۷۲۲
 رخت: نرمی کردن ۷۴
 رقاق: نوعی نان، نان لوش ۳۶۶۸، ۴۲۰۳
 رقص بر عیبر کردن: کنایه از عطر گرفتن ۱۷۹
 رقص در راه: رویه بازی ۴۵۹۶
 رقیب: نگهبان ۸۶۰، ۳۹۰۴، ۴۲۵۳
 رقیب: نگهبان، جبرئیل ۱۴۱
 رقیه: ده ۳۲۶۳
 رکاب کشای: مرکب انگیر ۳۱۵
 رکن: گوشه ۴۲۴۱
 رمد: درد چشم ۳۹۷۹
 رمر: اشاره ۴۷۰۷
 رمه: کنایه از رعیت، گروه مردم ۸۳۳، ۱۹۲۴
 رمیدن: به حرکت در آمدن ۲۱۸۵
 رمیده: شفته ۲۱۳۸
 رنج برد: رنج بردن ۱۸۱
 رنگ: حیل، ترویج ۲۹۷۹
 رنگ آسمان نرانشیدن: کاری قابله و محال کردن ۴۴۰۳
 رنگ بستن: رنگ کردن ۱۲۴
 رنگ از حدنگ خویش نرانشیدن: بجز خود را بر آوردن ۴۸۶۷
 رنگ ناری: آتش رنگ ۷۱۴
 رنگ و آب: درق ۴۷۳۱
 روبرو: حرکت ۱۰۷۸
 رواق: ایوان ۷۱۲
 رونق منظر: ایوان چشم انداز ۱۵۱۹
 روانه: مشعر ۲۶۸۸
 روانه شدن: متقی، نگرش آمدن می ۲۲۷۸
 رویه باز: مکار ۲۴۶۵

- روح: جان، روان ۴۱۶
 روحانی (شع ر): با روح، مطوعی ۸۹۷
 روده: گلت موسیقی ۳۴۷۶
 دور: دور، رزق ۱۴۳۵
 روز: بهرام، دور بیسم هر ماه شمسی ۳۰۴۸
 دورخانه (نصورت اصافه): دوری که برم در خانه باشد ۱۸۶۹
 روز فردا، فردا صبح ۱۲۱۷
 روزنامه: نامه اعمال ۴۷۱۵
 دور به دور کردن: تجدید نظر کردن در کار ۱۳۶۰
 دوری: حظ، نصیب ۲۰۰۱
 دوری: دور کردن، جیره ناره تعیین کردن ۴۸۶۶
 روشت: پاکیزه و سیر ۲۲۹۸
 روشن کردن: آشکار کردن ۲۹۹۲
 روصه: باغ ۷۵۹، ۱۵۵۹، ۱۹۰۴، ۲۶۷۳
 روصه بهشتی: باغ بهشت ۸۹۲
 روصه حور: بهشت ۱۵۳۵
 روصه گاه: بهشت ۴۲۹۵
 روصه گاه: عستان ۳۵۴۶، ۴۲۹۵
 روگشدرگی: خوش اخلاقی ۲۹۹۶
 رومی: مسوب به روم (سکه رومی، جامه رومی) ۷۰۷
 رومی: کنیه لژ رنگ سبید ۷۲۶، ۲۲۲۲
 رومی گار: کار رومی، رومی روشن ۵۱۲۲
 رونق: لروح، روشائی ۶۷۹۷
 روی: برحاک کردن: مسحه کردن ۴۱۰۴
 روی: مسگان سپهر: اسرار ستارگان ۷۰۳
 روی: سنن مردم، معنی ۱۴۸
 روی: خود را بچون شستن: موجد به مرگ خود را فراموش کردن ۴۱۵۱
 روی: در پای مالیدی: اذای احترام کردن ۲۰۶۴
 روی: در روی، بر بر هم ۳۶۷۸
 روی بهفت: مردن ۳۰۰۹
 روی: هم: بنا ۱۰۷۹
 روی: در: نام قلعه ای است ۳۰۹۲
 ره آورد: چیزی که مسافران از راه آوردند ۳۲۹۳

رها نکردن : آرید نگذاشتن ، جازه ندادن ۱۰۲۹

ره پرستان - نگهبانان ، عاشقان ۴۰۷۰

رهرو : عارف ۴۸۹۰

رهگذر : معبر ۷۷۰

ره نگهبانش ، مراب یون ۴۴۵۲

رهی : نطفه ۱۲۲۰ ، ۲۸۳۹

رهصفت دادن : تربیت کردن ۲۷۴۰

ریحان - گل و گیاه خوشبو ۱۵۴۵

ریحان بلبلان رسیده : ریحان حبس شده ۴۹۳۲

ریحان تر : اسپرعم تازه ۲۸۸۸

ریحان زور ، کنایه از خورشید ۲۷۶۵

ریحانی : شراب صاف نموده ۲۲۵۶ ، ۲۸۴۶

ریحی : دورانکسن ۴۷۹ ، ۵۹۸

ریحی : پاشیده شدن ۱۷۴۸

ریوش : سوزیز ۲۷۷۸

ریزه چین : محارز انصافی شاگرد ۴۹۸

ریك آنداز : صاحب و دارنده آب ۲۸۶۳

ز

زاد راه ، توشه ۴۸۳۷

زاد سرو : آزاد سرو ۴۴۱۹

زاد مرد : پیر مرد ۲۹۷۱

زاهدان صفت (اند) : مستند بجای مسندالیه ، ممتاز لباس رهد رفته اند ۴۷۶

زبان مد کردن : ساکت کردن ۳۱۷۵

زبان در کشیدن : خاموش ماندن ۲۴۷۰

زان شکسته وسته : کنایه از لهجه داشتن ۳۸۲۵

زبانی : موکل نقش ۳۴۸۹ ، ۴۰۰۱ ، ۴۷۴۶

زبردیدن (بفتح زون) ، بالا دیدن ۲۱۶۰

زبون گیران : صاحبز کفشان ۵۸۵

زحم ، صریت ۱۷۲۹ ، ۲۷۳۲

زحم دوشست : صریت سنگین ۴۷۵۹

زحمه ، آکنی برای مواجش کوس ۱۰۸۵

- رَحْمَه رَحْمَت : نواختن ، بصداء آوردن ۱۰۸۰
 رَحْمَه گری : صدای موزون ، بحدک کردن ۳۹۸۳
 رَدَن ساز رَدَن : نواختن ۵۸۲۱
 زَر کَنایَه از حورشید ۲۵۵۶
 در آکنده ، آکنده شده از زَر ۴۸۹
 در آوند ، گیاهی است ۲۴۳۷
 در پوشیدن : لباس زربفت پوشیدن ۵۴۰
 در حشمت : زورناز ۷۲۰
 در خلاص : در خلاص ۲۲۷۸
 در دگوش : کندی از دشمن فرسو ۱۶۵۰
 در دهمی : زرباز ۶۵۹ ، ۲۳۱
 زَرع شش حوشه : کَنایَه از ستارگان ۳۲۶۹
 در فشان ، دسار دیران ۲۵۵۹
 ورق (منح اول) : ریاکاری ، قزویر ۳۸۱ ، ۲۵۲۹ ، ۲۸۸۰
 ورق نمای ، ریاکار ۲۴۵۹
 در کش : زورناز ۱۴۲۹
 در معری : یک نوع پودر طلا ۱۸۵۸
 درین جنگ : کَنایَه از لایق ۷۱۲
 در عمران و حشمت : در عمران و احسنه آوردن دانستد ۳۸۳۷ ، ۴۵۴۲
 زکات آنچه بحکم شرع درویش را دهد ۴۹۸۱
 زلف زنگی زلف بیا ۱۹۰۰
 زلفچا زلف مزور مصر ۳۲۶۸
 در موریو : سرمای بسیار محنت ۳۵۲۲
 رمی زمین ۳۹۰ ، ۲۸۴۱ ، ۲۵۲۲ ، ۳۵۹۷ ، ۵۱۰۴ ، ۵۱۷۵
 رمین بوس : رمین بوسه در پیش لیر ۴۷۷۱
 زمین بوسی : محاراً بمعنی پای بوسی ۴۸۵
 رمیم (رمی + ام) : رمین هشتم ۲۹۰
 رمسی : انسان حاکی ۳۹۶۹
 رناری (رنار + وی وحدت) : کمربند نصرانیان ۹۰۰
 رنوری : مشک ۳۷۶۴
 رنجریان : جوانگان ۲۳۷۰
 زرد ، نفسیر اوستا ۲۰۲ ، ۱۱۹۲
 زرد مجوس ، کتب زرتشتیان ۲۰۲

- رنده اسی: جاویدان ۶۱۲
 رنده دار: احاکتده ۱۱۹۲، ۲۵۶۶
 رنده دل شد ۴۸۲۲
 رن [مانند] گاه است: سلك ورن و زود از جای شونده ۲۷۱۴
 رنگ: نام قایل سیاه پوست ۴۱۹۳
 رنگار از آینه پاک کردن: کتیه از خوشحال شدن ۱۵۶۶
 رنگی: هل رنگار ۱۶۰۰
 رنگی: کتابه از رنگ سیاه ۷۲۶
 رنگی از خون: عده گوشنی آویزان از گردن و سینه بعضی از چارپایان ۱۰۹
 رنگی سار: رنگی گونه ۳۶۰۳
 رنگی، مک مهر از اهل رنگار ۱۰۹
 ربه: لدر ۴۱۶۲
 روان: ناودی ۴۱۱
 ره دو گلو: کتابه از کشته، عاشق ۲۳۷۵
 ره: غیب ۳۰۶۴، ۳۲۳۷، ۱۳۵، ۷۶۸، ۴۰۵۲
 ره: کیمه صبرا ۱۰۷۹، ۱۷۲۲
 ره: در نور: نشانه طالع خوب ۱۳۱۰
 ره: دو جگر گم شدن: آب شدن ره: ۱۰۷۹
 ره: شکاف، ترساننده ۲۱۶۵
 ره: شکاف (صفت فاعلی در معنی معمولی) ره: شکاف شده ۳۰۸، ۲۱۶۵، ۳۷۵۹
 ره: سوس از ۳۳۳۰
 ره: پیوند: پیوستگی بسیار خوب ۳۹۸۷
 ری: سوی، طرف ۲۴۷۵
 رب: ریت ۷۱۴، ۲۰۰۰، ۲۷۸۲
 رباروی: کتابه از صکه رر ۲۱۰۷
 ریقی: جیره ای ۱۸۸۳
 ریح: محاسبه نجومی ۸۱۹
 ری: خواندن: کسی و فرود آمدن دھوت کردن ۳۷۰۸
 ری: دوال کشیدن: وحض ۲۲۲۷
 ری: نصب، ری: پوشش نصب ۴۲۲۲
 ری: کانه: مانند ری: کان ۴۰۱۰
 ری: عاقل ۴۴۶
 ری: کی: عاقل داشت: ۴۴۹

- ریز گام کشیدن: زیر قدم گذاشتن و گذاشتن ۱۲۴
 ریز نورد آوردن: ثبت و ضبط کردن ۳۱۰۱
 ریزه ها: آتش ریزه ۳۶۹۵، ۳۲۰۳
 ریزه هفت اورنگ: در دنیا ۱۵۵۲
 ریزه یث دوست بودن: محبت یث قاعده ۵۱۱۷
 ریزه کوهه کوهه ریزه ۹۰۵
 ریزه خورده: حیات کردن ۳۹۲۷
 ریزه افکنده: در هم شده ۳۶۴۴
 ریزه ها: سرور ما ۳۷۳۱
 ریزه و ریزه: زیت و آرایش ۱۵۹۲

س

- ساج درختی است ۲۲۰۸
 ساختن: ترتیب دادن ۷۱۰
 ساخته بودن: آماده بودن ۴۳۴۲
 ساده کردن: پیراستن ۲۹۳۴
 ساز: آلت موسیقی ۳۱۷۹
 ساز: توشه ۴۰۶
 ساز: پراق اص ۴۸۸۴
 ساز: اسعد، ساخت ۷۰۴
 ساز بریده جهان ساخت: رفتار مناسب وقت داشتن ۳۱۷۹
 ساز پذیرش: اصلاح شدن حال ۳۵۰
 ساز چاره: وسیله چاره ۵۹۶۷
 ساز چیری را کردن: وسایل چیری را فراهم کردن ۳۲۲۰
 ساز کردن: مرتب کردن ۳۵۲۵
 ساز گرفتن: فراهم شدن ۳۹۶۹
 سازمند: ساخته و آراسته ۵
 سازمند شدن: درست شدن ۱۵۴۱
 سازور: پارو ۱۲۴۵
 ساقی عرش: پایه عرش ۱۶۷
 ساقه: دنباله سپاه ۱۷۳۸
 سام: پسر رال و جد وستم ۶۹۵

- سایه: یوماً بمعنی حدود ۶۳۱
 سایه بان: نگه‌دارنده از سایه، نگه‌بان سازه ۶۳۱
 سایه گل (الکر کاف): سایه زمینی، شب ۴۹۲۵
 سایه‌دانش پیغمبر اکرم (ص): پیغمبر آفتاب است و آفتاب را سایه باشد = ۷۰
 سبزپوشان: فرشگان ۱۰۱
 سبز چراغ ماه آسمان ۲۷۸۹
 سبز شاهی: حرمی و طراوت ۱۳۸۲
 سر میدانی طراوت ۴۵۵۷
 سیره بیدار: سیره با طراوت است ۲۲۰۰
 سیره و مردولر: کنیه از آسمان ۲۷۹۱
 سمع گردون: همت فلک ۲۷
 سق شعار پیشین، قدیم ۱۵
 سنک: بی‌درنگ ۳۸۰۷
 سنک آمدن: رود شکفتن، رود آمدن ۵۱۷
 سنک روح: نداد ۳۳۴۰
 سنک سنگین: کم وزن ۳۴۴
 سبوی: کوره، حوره، رنگری ۲۴۰۴
 سبیکه: شمش در و سیم ۱۷۶۶، ۲۰۳۳
 سیل: راه ۴۵۲۷
 سیاسان: شکر گران ۴۸۵۷
 سیج سرای: سرای موقی ۵۱۲۱
 سپیدکار شدن: روشن گردانیدن، مطهر ۲۰۳۴
 سپیدکاری: افشاگری ۳۴۱۹
 سپید مهره: بوق ۱۲۱۸
 سپید و ساه: انگور سپید و ساه ۲۵۵۲
 سپیده دم: راده: سپید اندام ۴۱۹۵
 سپیدی حال: خوش بختی ۳۳۴۷
 سپر افکندن: تسلیم شدن ۸۲۴
 سپر افکندن: تسلیم شدن ۴۰۰۷
 سپهر بر سر روانه گشتن: گشتن زمان ۲۱۹۰
 سپهر چوگان: از آسمان بازیگر ۸۲۴
 ستاره: کنیه از شخصی بزرگ ۱۷۵۵
 ستاره: کنیه از دانه‌های در ۱۶۰۲

- سناره: سحری، شعری ۲۵۹۸
 سناره: سریر، بلند سریر ۱۵۴۰
 سر: پرده، حجاب ۱۴۸، ۳۰۱۲
 ستور: چهارپایه، کنیه از تن ۵۱۹
 سنون: انگیر، شهوت، نگیر ۴۲۱۰
 سیره: لجوج ۲۴۴۵
 سینه: حور، نافوس ۲۴۴۵
 سینه: کاری، لجاجت ۲۵۱۷
 سجده: بردن، برای احترام سر فرود آوردن ۱۹۱۷
 سجده: بردن، نماز بردن ۴۰۴۶
 سحر: سازی، سرگویی ۱۷۴
 صحت: آملین، گور، آملین ۱۴۸۵
 صحت: جوشی کردن، خضوت کردن ۱۷۳۹
 صحت: کمان، تیرانداز ماهر ۱۶۷۲
 صحت: کوش، صحت کوشنده ۷۸۹
 صحت: گیری، حرص، ورزیدن ۴۶۹
 صحتی: کش، صحتی کشنده ۷۲۲
 صحتی: یالغن، نعت، نثار قرار گرفتن ۴۳۵۹
 صحن: از هر دری فرو کردن، از هر بابی سخن گفتن ۲۱۱۳
 صحن: راه سرهنگی پیش بردن، جدی صحبت کردن و نتیجه گرفتن ۱۵۶۲
 صحن: سنگالی کردن، از روی ندیشه سخن گفتن ۱۶۲۴
 صحن، کسی را گرفتن، تأثیر کردن صحن ۱۶۲۷
 سدره: نام درختی در آسمان هفتم ۱۴۴
 سدره: (نصم اول) پیراهن سفید و گشاد ۶۸۰
 سدیر: نام قصری بوده است ۷۶۲
 سر: رئیس، پادشاه ۱۱۹۱، ۱۷۹۳
 سر: مجار، بمعی تاج ۱۰۲۸
 سرآمد: آفتاب، آفتاب سرش آمد ۴۵۳
 سر پرده: سیمانی، سر پرده علاءالدین کرب از سلان ۱۷۰
 سراج: سیر، وجود، حضرت رسول (ص) ۱۱۸
 سراچه: طاق کوچک ۱۸۴۸
 سرافراحت: سرفرازی ۱۱۰
 سرافراحت: طعمان کردن ۴۹۴۰

- سرانداختن: شمع را خاموش کردن ۲۷۰۶
 سرانگشت زیر دندان میفتی: تعجب کردن ۱۵۸۶
 سرای ناوردی: سرای متیرنده ۵۶۰
 سرمار پس شدن: خیال برگشتن داشتن ۵۰۲۲
 سرشرد نهادن: با عم سر ببالش نهادن ۲۹۵۰
 سربرخون (نصورت اصلاحه): سربریده شده برخوان ۴۰۲۰
 سربرداشتن: بیدار شدن ۳۱۰۱
 سربرون آوردن: سرپیچی کردن ۱۸۱۲
 سربرمین تو کشیدن: سر را برمین فرو بردن ۱۸۸۰
 سریکسد آوردن: شکار کردن ۲۹۴۴
 سر مهر: مهرور ۲۹۶۱
 سریه مهر: مجازاً بمعنی، کاملاً ۳۳۳۱
 سرپرستی: ریاست بودیگری داشتن ۶۴۳
 سرپوش از جوان افتاد: آشکار شدن راز ۲۷۰۱
 سرجمه: خلاصه و بهترین ۲۰۰
 سرخ صیبه شهد آید: و بیاروی ۲۰۵۴
 سرخ گشته: شرمگین ۷۷۷
 سر در آوردن: سر را بیرون کردن از جایی ۱۱۰
 سر در آوردن: تعظیم کردن ۲۲۱
 سر در کشیدن: پنهان شدن ۲۰۵۲
 سردسی: هوری و ندون تشریفاتی کاری را انجام دادن ۸۹۲
 سرد مهری: بی مهری ۳۸۸۵
 سردی: بی مهری ۳۲۴۶
 سر را بر پای کردن: سر را از دست دادن ۲۵۶۷
 سرمبری: حرمی، طراوت ۱۲۳، ۲۰۰۲
 سرمبری جهان: گدازه نر جو می ۶۲۲
 سرمری: بیهوده ۳۱۷۵
 سرشبان: بزرگ شدن، پادشاه ۱۱۹۱
 سر شدن: تقوی یافتن ۱۰۹
 سر فرو کردن: شکر رفتن ۴۰۳۳
 سرکشیدن: سرپیچی ۳۰۷۲
 سرکشی را به پشت پای زدن: نامرمانی را کنار گذاشتن ۱۰۸۹
 سرگذشته: سرگذشت ۳۵۷۶

- سرگراییدن برگشتن ۲۲۲۸
سرگرای کردن سرگرای شاهی ترازو ۲۶۲۶
سرگزیده: جزیه ۲۲۱۱
سرگله بهرس گوسفند گله ۲۶۹۴
سرمدی: اندی ۱۶۸
سرمه گرد برم منده سولفور آهن ۴۱۹۴
سرمه نوب: سرمه نوب دهنده عقیق ۱۵۹۲
سروری منده کسی بودن ۶۴۳
سردسیر نوح و نحت ۱۰۲۸
سرو سوسن بوی استعاره از بهرام گور ۲۷۷۶
سرو سوسن اندام سفید و کنسده ۱۵۹۶
سره ناب و خوب ۲۵۶۸، ۱۵۴۴، ۳۴۲۹، ۴۲۰۰
سره مرد: مرد کار ساز ۲۸۸۵، ۴۰۸۷
سره مرد: مرد بی عیب ۲۲۶۸
سرو بلند: کنایه از دامستان بهرام گور ۱۰۶۸
سروش: مارهای چسبیده ۷۲۰
سرسین کفش ۲۶۹۱
سرسین: لای سر ۸۹۹، ۲۱۷۸، ۲۹۴۱
سست گرفتن: نرمی نفس دادن ۳۱۷۹
سطر نموده ۲۸۸۵
سمال: ظرف از گل پخته، گلدان ۲۸۸۸
سفالین: حم کدیه از خاک زمین ۵۱۹
سفت شیر کتف شیر ۸۷۹
سفس سوراج کردن ۱۸۷۶، ۳۴۱۰
سفته گوش: علام حبه بگوش ۱۹
سفته پیکان: تیر پیکان دار ۸۷۸
سفته گوش: برده سه ۲۵۹۹، ۴۹۹۴
سفر بر آوردن: سفر کردن ۴۰۹۰
سقلاب: اسلاو ۱۸۶۳، ۳۰۵۰، ۳۰۹۳
سکاه افشانی: رنگ زدایی ۲۸۳۶
سکوت آرامش ۲۴۸۴
سکه را برد زدن: شانداز کردن ۳۳۵۵
سکه: مهرهای استوانه شکل که با آن پول ضرب می کردند ۵۷۸

- سگانش: اندیشیدن ۲۹۹، ۳۲۰۷
 سگاییدن: اندیشیدن ۲۰۶۴
 سگ دلی: آرارکمدگی، مودی گری ۴۷۲
 سگ دلی: حوی حراست و نگهبانی ۱۰۴۹
 سگ ربانی: بر دانی که سگ می بهمد ۲۶۸۹
 سلام: گردن نهادگی ۲۹۲۵
 سلامت گاه: محل سلامت ۳۸۰۸
 سلام حرام کردن: اطاعت نکردن ۲۹۲۵
 سب: جامه ۲۰۸۵، ۲۹۵۸
 سسیل: نام چشمه‌ای است در بهشت ۴۵۲۷
 سطار شرقی: خورشید ۴۰۴۹
 سه: زمین ۲۵۱۲، ۳۷۸۹
 سیمان: پسر داود پادشاه یهود ۸۹، ۲۲۶۱
 سیعدن و نقیص: سلیمان و همسرش ۲۶۴۹
 سیماسی: مسووب به سیمان ۲۲۸
 سلیم دل: ساده ۲۹۱۴
 صباغ: رقص و آواز صوبیه ۴۱۱، ۲۶۸۶، ۴۲۶۵
 صماک: هر يك از دو ستاره که در پای شیر باشد ۲۹ و ۱۰۰
 سمک: اسب ورد ۱۰۰، ۲۹۱
 سمک تفکر کردن: اسب و سرعت رانند ۱۴۶۲
 سمار: سمور، معمار رومی ۶۹۵
 سمور انقاسی: سمور میاه ۴۳۸۶
 سموم: بادگرم و مهک ۲۸۴۸
 سنان: نوع بیره ۸۲۴
 سنان سفته: سنان بونک تیر ۹۳۴
 سنان گزاری: هنر نگاربردن سنان ۸۲۴
 سسل: مسم گلی است ۴۵۴۷
 سسل تر: کتابه از معانی ناره ۵۱۶۷
 سبت: روش ۳۳۲۹، ۴۵۲۰
 سحجاب: جایوری است بزرگ حاکمتری و پوشش فنی است ۱۸۷۸
 سحجید: اوربانی کردن ۳۰۰۵
 سنگ: که به از نهاد ۳۸۱۳
 سنگ داشتن: کنایه از ارزش داشتن ۲۱۲۱

- سنگ در چیری شاندر : سنگ ردن و شکستن ۴۸۹
 سنگ مفطیس : آهن ربا ۵۹۰
 سواد : سیاهی ۳۲۸، ۹۰۹، ۱۴۳۹، ۲۰۲۲، ۲۰۶۲، ۲۱۱۴، ۲۳۰۲
 سود : شهر، ناحیه شهر ۲۰۸۴
 سود پرد : پرد سیاه ۳۱۶۱
 سودر می : سیاهی زمین، خاک سیاه ۳۹۱
 سود قلم : کتبه از کتات ۲۰۰
 سواد شهر : حومه شهر ۱۴۳۹
 سؤال سر سینه : معم ۳۲۶۵
 سوختن : معازله معنی صلحه روحی دیدن ۴۷۱۹
 سودا : معامله ۴۰۷۰
 سودا جون : ۴۰۹۷
 سودارده : دیوانه ۲۱۸۵
 سور : مهمانی ۴۲۹۱
 سوزار : انتهای تیر ۸۸۰
 سوز : ماتم ۷۹۷
 سه : کنایه از لقانیم ۹۱۶
 سه جمال کارگر : (جماد، بابت، حیوان) ۵۰۳
 سهم رد : توسل ۳۵۲۰
 شهد : کوه آتشفشان خاموش بین مراعه و تریز ۲۷۹
 سهیل : ستاره آرگو ۶۷۵، ۳۴۲۷
 سهی سر و بدن : جوانی، تندرستی داشتن ۶۲۲
 سهیل وادیم : معتقد بودند که ستاره سهیل بر روی پوست گرمی گذارد ۸۳۶
 سیاست : تنبیه ۱۵۰۹، ۲۱۶۵
 سیاست انگجتر : تنبیه کردن ۴۶۰۵
 سیامت : سوکیومرث ۱۱۹۵
 سیاه نامی : سه نامی ۲۴۱۹
 سیاه و سپید : وعده و بیم ۴۸۰۴
 سیاهی : مردمت چشم ۲۵۵۰
 سیاهی : کنایه از غم و رنج ۳۲۴۸
 سیم در دست : کنایه از کف مرجئه دست داشتن ۲۴۲۲
 مسج : تور آشوب ۵۰۵
 سدی : سرور من، ورنگ من ۴۸۹۹

- سیر آمدن: کنایه از مردن ۱۰۲۶
 سیرم: نسیم، دوال ۹۰۵
 سیر نکردن: قانع نکردن ۴۶۲۶
 سپمبر: معنای طبی ۴۵۴۹
 میهور: جامه ابریشمی ۲۵۵۱
 میبکی: نوعی شراب ۳۷۵۰
 سیم: نمره ۹۰۹، ۲۰۳۳، ۲۰۶۲
 سیم: کنایه از سپیدی ۲۰۶۳
 سیماب: آب سفید ۲۲۰۷
 سیمایی: برنگ سیماب ۱۲۵
 سیم اندام: سفیدتن ۱۶۱۷
 سیم بی‌یا و بازگوه: مس ۵۲۸
 سیم ده پچی: نقره نیمه خالص ۶۵۸
 سیم در پای کشیدن: خوارگرفتن سیم و زر ۲۶۲۷
 صیمغ: صفا ۲۰۵۲، ۳۱۹۷
 سیم ساده: نقره خالص ۲۴۴۲
 سیم ساق: داربسته ساق سفید ۳۷۵۶
 سیم طراز: نقره خالص ۱۳۴۷
 سیم کش (بفتح کاف): حمال پول، دحیره کننده پول ۴۹۲
 سیم کش (بفتح کاف): حمل کردن پول، مالسازی ۴۹۶
 سیم کش (بضم کاف): خرج کننده پول ۴۹۲
 سیم مراد: نقره در خواه ۴۳۰۳
 سیه شیر: کنایه از سرملزله بهرام گور ۱۷۴۰
 سیه کاری: کنایه از تاریکی ۱۷۰۴
 سه مازی کردن یا چشم ه: در چشم‌ها منظره‌ها را ایجاد کردن ۱۷۰۴

ش

- شاد بودن: راضی بودن ۲۶۲۷
 شادی انگیزان: شادی تشویق کنندگان ۱۶۴۵
 شاح: شاح ۴۲۸۷
 شاخ شانه: شاخ و شانه گوسفند ۳۴۹۰
 شاح‌گرای: شاح رنده ۲۴۸۸
 شاحه (نور): دسته‌ای از شمع نور ۴۲۸۷

- شاهی رنگارنگ بر گل و سیاه ۷۷۶
 شایع هفت بیج کدیه ر عصب فلث ۵۲۰
 شاگرد. بنده، خدمتکار ۱۵۵۹
 شاه انجم حورشید ۴۵۲۵
 شاهپرست. شاه، مطیع شاه ۱۲۰۶
 شاه نمب (اصافه تشییعی) ۳۴۱۸
 شاه نو: کنایه از بهر مگور ۱۰۹۴
 شمانه: چوپان ۳۶۶۷
 شب پای ناز کشیدن. راجب حسن ۲۸۷۴
 شجرع. گوهر گرانبها ۳۲۹۸، ۴۷۹۲
 شجرع مبر: کدیه از خورشید ۴۷۹۷
 شب خیری. شب برحاشی و راز و ملاز کردن ۳۹۲
 شب روان. کنایه از سیراب ۱۰۵
 شستار: حوا، نگاه ۳۲۶۷
 شب عبرین. شب نارت ۱۷۰۹
 شب قدر. شب ارزش و اعتبار (لیله القدس) ۱۰۶
 شب لگد خورد: شب عقب نماندن پس ماند ۱۲۴
 شب مشین. شب نشین ۴۱۹۵
 شب و شنگیر: شام و صبح ۱۱۲۹
 شبه. مسگی است عیاه ۱۶۰۱
 شبه حال (اصافه تشییعی) ۱۶۰۱
 شیخون. حمله ناگهانی در شب ۷۰۲
 شیخون بودن. هنگام شب حمله کردن ۱۷۰۳
 شیخون ماه. شیخون ماهروی ۲۴۵۵
 شتاب و درنگ. سرعت و آهستگی ۷۲۱
 شجیه. دروغ، مگهان ۳۲۳، ۳۷۵۱، ۴۴۲۹
 شخص تن ۳۴۸۶
 شراره گرم. کنایه از سخن ویرانجوی مذهب ۷۸۹
 شرتی: حرعای ۲۸۹۱
 شرره. لعلده، حشمگین ۱۲۴۱
 شریعت. دین ۶۴
 شست و کشیدن: صید کردن ۲۷۴۳
 شسته روی. ریا روی ۲۸۱۰، ۴۴۲۰

- شش خانه : شش جهت ۳۲۶۹
 شعل ساری : رسیدگی به امور ۱۳۷۳
 شفقت ، مهربانی ۴۶۳۵
 شقه پاره از چیری ۱۰۸
 شقه فرش : زمین ۱۰۸
 شکار پسند کردن : شکار میل کردن ۱۴۴۳
 شکار دن : شکارچی ۹۱۷
 شکر امروز : يك نوع گلابی ۲۵۵۵
 شکر باری ، شیرینی ۴۳۴۳
 شکر پاره : کتابه از صحن شیرین ۲۲۲۷
 شکر خنده ' رلال ، شفاف ۱۹۱۵
 شکر خنده تبسم ۹۸۹
 شکر ریز ، شکر افشانی ۴۳۴۷
 شکر ریختن ' شکر باعود در آتش ریختن ۳۶۸۵
 شکر ریزان : شکر افشانی ۱۶۴۵
 شکر ریز خنده ' کتابه از لب ۲۶۰۱
 شکر ریزی : صحن خوب گفتن ۲۶۴۸
 شکر سار : معدن شکر ۴۲۱۳
 شکم حوار : خورنده ، سیر حوار ۴۲۸
 شکم وار : پاندره گنجایش شکم ۴۲۸
 شکج : پیچ و خم ۹۲۹
 شکج کلاه : چینی کلاه ۴۸۰۹
 شکوه دادن ' نور دادن ، روشانی دادن ۱۰۵
 شکوه کردن گل ' گره کردن ۴۰۹۴
 شکوه مهر ' طوع حورشیب ۳۳۵۸
 شکوه بردگی ۲۸۶۹
 شکیتش ' صبر کردن ۴۲۸۲
 شگرف : بیکو ۲۹۹۳ ، ۲۹۳۶
 شمار : حد و اندازه ۲۹۴۹
 شمار از هفت پنج دانستن ، کتابه از سادگی ۲۸
 شماره ، دستبوی ۲۳۶۴ ، ۳۶۷۱
 شعیل : شاعه نورسته ۴۵۴۱
 شعیل ، حویط ، صفات ۶۳۱

شمسین هنر: تجلی و نگو و مهارت ۱۲۱

شمر: تالاب ۴۱۲۲

شمس: طلا ۵۳۷

شمع: استعاره از گل ۱۸۲۰

شمع بر شمع: پر از شمع ۳۶۷۸

شمع می دود: شمع سر تا پا نور ۲۲۶۴

شمع وار: شمع مانند ۴۴۱

شموس: نوس ۹۹۷

شماختی: شامسه شماخت ۲۶۵۳

شهاب: شناسنده ۴۷۹۶

شگرفی: سرخ رنگ ۲۶۳

شوح: طنز ۱۷۲۹

شوح: بی حیا ۴۵۹۰

شور: عوا ۱۴۴۴

شوشتی: روحی دنا ۷۸۲

شوشه: ریز ۱۸۹۷

شوشه: شمش ۴۵۴۰

شوشه زر: شمش طلا ۸۹۸

شهر: ملکی: شهر جریل ۱۲۲

شهر در شیر: دوست داشتنی ۴۲۱۰

شهر مردمان: شهر ۱۰۲۸

شهر آرای: مساحت شهر آیین ستن ۴۱۲۳

شهرت: محصور ۵۷۹

شهریدی: قلع شین شهر ۳۱۱۵

شید: حور شید ۱۹۳۶

شیدا: دیوانه ۲۰۸۹

شیدا: آشفته دیوانه ۴۳۶۶، ۳۳۰۹

شیداسد: عاشق پیشه ۱۹۷۲

شیر: برج اسد ۲۵۰۷

شیر: استعاره از اسب ۱۷۲۶

شیر: استعاره از بهرام گور ۱۶۰۹، ۱۵۹۰

شیر: استعاره از کرب از سلا ۲۷۲

شیر: پولی که داماد به پدر و مادر عروس می دهد ۴۸۲۱

- شیر بی دندان: شیر پیر ۴۵۸۱
 شیردار: شیردان ۱۲۴۰
 شیر زنجیری: شیر چشمگین ۱۴۰
 شیرگون: شیری رنگ ۲۸۶۲
 شیرگیرانه: چون حمله شیر ۲۴۶۶
 شیر مردن عیب: مردان جدا ۵۰۷۰
 شیر و شکر: سعید میل بزرگی ۸۹۸
 شیر و شهد: دو چیز سازگار ۳۶۵۴
 شیر: اصل ۱۵۴۰؛ ۲۴۳۷
 شیر مرغ جستن: در پی کار محال رفتن ۲۲۹۸
 شیری کردن: شجاعت: شان دادن ۴۶۸۵
 شیرین کار: بدیع و تازه ۲۵۶۲
 شیرین کار: خوش حرکات ۲۳۷۵
 شیفتن: آشفتن شدن ۲۴۴۱، ۴۰۲۲
 شیهه: آشفته ۲۵
 شیون انگیزشی: فائ و فغان ایجاد کردن ۴۷۲۰

ص

- صاحب دور: کدحدا (اصطلاح نجومی) ۱۴۴۲
 صاحب بایه: سرمایه دار، امین و نزرگوار ۴۳۲
 صافی: صاف، خالص و پاکیزه ۶۶، ۱۱۶۲، ۳۶۱۸، ۴۹۷۲، ۴۵۱۷
 صاقم البحر: همیشه روزه ۴۸۹۳
 صاغ: رنگرز ۲۴۰۴
 صبح بهراسی: صبح مسوب به بهرام ۶۵۶
 صبح زرین تاج: صبح که از خورشید تاج بر دورد ۱۲۸۷
 صبوح: شراب ماندک ۲۸۶
 صحبت: همدمی ۵۸۰
 صحسی هم صحبت ۵۸۰
 صحراگشت: صحراگشتن ۲۹۰۶
 صحف گردون: کتابهای دیر ۲۶۵
 صحن: کاسه ۱۴۵۸، ۲۵۵۶

- صحیفه، کتاب ۲۶۷۲
- صحیفه کار - کارنامه ۲۷۶۲
- صدع در دسو ۱۱۲۷، ۱۹۵۵، ۲۳۱۸
- صدای گسد: اشاره برگرفتن موسیقی از گردش چرخ ۴۱۹۶
- صددرصد، صد من در صد میل ۲۸۹۶
- صدر سینه ۴۴۱۱
- صدرش، صدره اش، سینه سدش ۴۴۶۱
- صدرگاه، صدرجای، جای وزیر ۲۷۲۹
- صدره: سینه بد ۴۲۰۲
- صدف، کتبه از آبت تناسلی زن ۲۳۲۸
- صدف، کتبه از آسمان ۳۸۲۸
- صدف وابر، معتقد بودند مریضه از نقره هارن بوجود می آید ۲۱۸
- صدفی شد: سیاه شد ۲۳۳۹
- صدقات، احسان ها در راه خدا ۴۶۸۱
- صدقه آسیب ۲۸۹۲
- صرع مرض عرش ۴۹۱۴
- صرعی: عشی ۲۴۴۱، ۲۹۶۶، ۴۳۱۴
- صرعیان طبع شهوت ۲۶۹۰
- صرعی و ماه نو: نشانه شلب صرع ۲۴۴۱
- صرف، حالص ۲۴۲۹
- صرف او عونی رنگ: شراب یعنی ۲۴۲۹
- صرف کردن، نکار بودن ۹۶۲
- صعود فلک، بالای فلک ۴۶۴۸
- صفت، گونه، مانند ۲۰۴۸
- صغرا شکستن: سد که ماه عدا خوردن ۳۹۵۱
- صفق دست رهن ۲۴۸۲
- صته، ایون ۳۶۲۹
- صلب پشت، مجازاً بمعنی نظم ۶۵۱
- صلدن: نوعی درخت ۲۲۱۰
- صلدن بن: درخت صلدن ۳۶۴۳
- صلدن سای، صلدن ساید ۲۲۱۰
- صلدن سای: کتبه از برانگیختگی شهوت ۳۶۸۷
- صلدن شوی کردن، برنگ صلدن در آوردن ۴۱۸۲

- صبل حمام، درخت سبز صمدل ۳۷۰۳
 صبللی: برنگت صبلن ۳۸۲۴، ۲۲۰۳
 صم خانه، تنجانه ۱۹۵۲، ۵۰۰۷
 صوراسرافیل: بونی که اسرائیل در رستخیز خواهد بود ۱۴۲
 صورت تمثال ۳۱۱۷، ۷
 صورت آریون: نشان ۸۸۷
 صورت آرایبی: حلو کردن ۷
 صوفیانه صوفی‌وار ۴۲۲۴
 صید سگال شکاری ۱۰۷
 صیدکار صیاد ۲۸۹۷
 صید کسی شدن: فریفته و مطیع کسی شدن ۲۱۰۷

ض

- صابط: حفظ‌کننده ۳۰۵
 صرب: مواختن ۴۴۴۱
 صرب: دست‌زدی ۲۶۸۳
 صمیر: باص ۲۷۰۲

ط

- طارم، خانه چوبین ۱۸۰۸
 طاس: پیمانه ۴۵۷۴
 طامن خورشید: اصافه نشیمنی ۲۰۵۳
 طانی: بی‌ماند ۲۵۶۹، ۲۰۷۵
 طاق گوشه گوشه طاق ۴۱۲۴
 طالع نور طالع مک ۱۴۴۱
 طالع رصدی: بهترین طالع در بهترین معاد ۲۸۲
 طال عمرک: طولانی باد عمر تو ۲۵۶۶
 طبر حون عتاب ۳۵۶۱
 طبر حون: سرخ بید (کنیه از آلب قاسمی) ۴۴۳۸
 طبر زد: نقد موجه، کنایه از سخنان شیرین ۲۵۶۲
 طبر رد: مات، نقد ملور ۳۵۶۱، ۴۴۳۸

ظ

ظریفی: خوش طبعی ۴۲۱۳

ع

عاد قوم عاد ۹۰۳

عارض: گویه ۷۷۷

عارف اندیشه: صوفی منش ۱۶۵۷

عاقبت خواهی: سلامت طلبی ۴۵۷۵

عاقبت نگاه: جای سلامت ۳۵۲۹

عالم افروز: خورشید، زیاروی ۲۵۹۷

عالم هنر: جهان هنر، سیلر هنرمند ۱۶۵۵

عالی شامخ: درای شامخه‌های بلند ۲۸۸۰

عامل: مأمور، کاردار ۱۶۶۴

عاسی: منسوب به سی عاس ۲۰۱۷

عبرت گرفتن: پندگرفتن ۴۷۰۶

عتیب: کتاب ۱۵۹۴، ۲۲۴۷

عجب: تعجب، بی‌کوی ۴۴۶

عجم: کنایه از ایران ۶۷۱

عجم شاهی: سلطنت بر ایران: ۸۸۳

صجوز: زن پیر: ۵۰۵۸

عدد: شماره ۲۲۱

عدن: ناحیه‌ای در عربستان ۷۶۵

عذر انگیزتن: کسی را معذور دانستن ۱۶۲۳

عذر خواستن: پوزش خواهی ۱۱۶۸

عذر سازی: عذر تراشی ۳۵۷۴

عرب پرورد: در عرب پرورده شده ۱۰۳۴

عرق: اصل ۲۶۵

عروس: زنی که تازه ازدواج کرده ۴۸۲۸

عروسان چرخ: هفت سیاره ۲۰۳

عروس حصاری: زیبایی، قصر نشین ۳۰۸۹

عروس یغما: زیبای ترک نژاد ۲۳۴۹

- عرب: شش ۶۸۱
 عربیت: اصول ۲۸۸۱
 عشوه: حرکتی که دیگران را جلب کند ۴۹۸۸
 عصانه: سرش، دستار ۷۱۸
 عصمت: عصب ۲۷۱۹، ۴۴۹۴
 عطار: نیر ۴۰۵۲
 عطار: و صله: شرف عطار: دیر صله است ۵۱۶۷
 عطرسای: خوشبوی کننده ۱۰۱
 عطر: مایان شب: کدیه از ستارگان ۱۰۱
 عصه: کلاه: صریح قلم ۱۷۸
 عطف: تمایل، برگشتگی ۹۰۶
 عطش: محش ۶۱۲
 عطیت: احادی: ویر لاهی ۶۱۲
 عریث: هرم ۳۷۳۷
 عقد: رشته مروارید، گردن بند ۲۷۹۷، ۴۸۰۷، ۴۳، ۳۵۵۵، ۱۵۹۶
 عقد: کتابه از حلقه در میان ۵۹۸
 عقد: پیوند، کتابه از شاعر و نویسنده ۱۰۶۸
 عقد: گوهر: گردن بند گوهر ۳۶۷۹
 عقد: ملکوت: رشته امور کشور ۲۷۹۷
 عقرب: از بروج دوازده گانه ۲۱۶، ۴۵۴۹
 عش: خرد ۱۶۹
 عش: کلی: عش اول ۹۸
 عشق: کتابه از لب ۲۶۹۸، ۲۰۵۵، ۴۲۱۲
 عشق: سگی است سرخ و فیمنی ۱۶۰۱، ۳۵۵۱
 عشق: کدیه از خون ۹۰۷
 عشق: کتابه از رخسار ۳۰۱۷
 عشق: صافه تشبیهی ۱۶۰۱
 عشق: و در کتابه از سنگ ریزه ۲۲۰۵
 عقبه: پای سب، رانوبند ۱۶۹
 عقلی: مسوب، عقل، خردمند ۲۱۱
 عکس: تصویر شئی در آینه ۵۱۲۴
 علاء: مدین: کرب از صلا حاکم مرقه ۲۵۵
 علاء: آویزه ۱۶۷۸، ۲۲۲۸، ۴۷۹۸

علاقه: سنگی ۵۹۶

علاقه‌بند: علاقه بسته شده ۲۵۲۷

علاقه در: داستان بهرام گور ۵۰۰۴

علب‌حواری: گنجا‌حواری گنجا‌حواری ۴۵۹

علم (بفتح او و دوزم): بخش ۱۹۵۲

علوی خرام: آسمان پیم ۱۲۱

عمارت آناه کردن ۴۲۸

عمارت ساز آناه‌کننده ۳۰۶۱

عماری: مهد، کجاوه ۶۷۹، ۲۳۴۰، ۳۲۴۸

عماری: کنایه از حجره زرنگار ۹۷۴

عماری حوت: امثال تشبیهی ۲۳۴۰

عماری کش: محفل ران ۲۲۴۹

عمایه: جامه‌ای که دور سر پیچند ۲۹۵۸

عمده: تکیه گاه ۲۵۵

عمود: ستون ۴۵۰۸

عقاب: یک نوع میوه ۲۵۵۵

عنان به بغداد: اختیار خود را به اشخاص به دادن ۴۰۳۸

عنان‌گشادن: اسم تاجس ۱۷۱۰

عنايت: توجه ۱۰۲۴

عنايت ازلی: توجه یزدی ۴۴۸۷

عبر سرشت: خوش بوی ۲۲۷۴

عبر سوز: معطر کننده ۲۳۲۵

عبرین: کنایه از رلف و گیسو ۱۹۰۰

عبرین طره سرای سپهر: کنایه از شب ۲۳۲۰

عسکوت: طبقه‌ای از طبقات اسطیلاب ۷۰۱

عبدالپ: سبیل ۴۵۶۲

عقا: سرع اسانه‌ای ۲۰۵۴

عود: کنایه از سیاهی شب ۲۸۲۲

عود: چوبی است معطر ۲۲۱۰، ۳۷۰۲

عودپاش: معطر کننده ۳۷۰۴

عودی پوش: عود رنگ پوشیده ۴۵۲۸

عودسوری: عطر سازی: برم‌گذرانی ۲۰۱۹

عود صدفی: خوشبوی صدفی رنگ ۲۰۱۹

- عود شدن: خود مانند ۴۵۵۲
 عودی: رنگ عرد ۳۷۰۴، ۱۹۰۱
 عهد بسته نگذاشت: عهد و پیمان گسسته گردد ۱۲۳۶
 عهده: مسئولیت ۱۶۰۲
 عهده بر من: مسئولیت عهده من ۵۹۷
 عهده را از عهد بیرون آوردن: عهد را با سوردن ۱۲۰۲
 عذر تذر و ۶۸۱
 عذر کردن: سنجیدن ۲۲۹۲
 عیاری: مکاری، دیرکی ۱۴۶۸، ۲۶۲۹
 عیش دان: وسیله معاش ۳۷۸۱

غ

- غار بر غار: پر از غر ۲۴۶۵
 غایب: محو طی از چپ ماده معطر ۱۱۷۸، ۲۲۴۸
 غایب: محو آنکه موی میلش ساء باشد ۶۱۲۵
 غایب فام: غایب رنگ، سیاه ۲۰۱۸
 غایبان: کتابه از ارواح ۵۰۸۷
 غس: زبان و ضرر ۱۱۵۷، ۴۷۶۱
 غس آمدن: زبان رسیدن ۶۶۲۶
 غدر: خیانت ۲۹۶۵
 غرمت: آنچه ادایش لازم باشد ۱۶۱۸
 غرض: مقصود ۵۲، ۴۳۴۴
 غره: بالاخانه ۳۲۸۵
 غرق شدن: غرق شدن ۸۸۰
 غرم: پیش کوهی ۲۸۹۹
 غرور: فریب ۲۵۸۲، ۴۵۸۵
 غسل گاه: محل شست شو ۲۳۲۱
 غل: ربخیر ۳۴۷۸
 علامی: ندگی ۲۱۲۰
 غلط: باطل، غلط رفتار کردن ۲۸۷۹
 غلط خواندن: تعبیر نادرست ۱۸۷۸
 غلط شدن: بر آورده شدن ۳۴۳۹
 غنم: نانگ خوش ۱۷۵

- غمار : جسته ، بسیار سخن چین ۳۸۱
 عم جهان خوردن : ناندیشه سرور و مع بودن ۱۷۶۹
 صمر باز ۴۳۲۴
 عمره : اشاره به چشم و ابرو ۱۵۹۳ ، ۴۳۲۴
 عم عنانگیر شدن : غمین و بی تاب شدن ۴۶۴۱
 غنا : سرود ۲۵۶۲
 ضجه گیل : گنایه از دعای و لای ۳۲۶۴
 هودن : خوابیدن ۲۰۸۸
 غوره : جام - غوره سیر ۴۹۲۱
 عوری : يك نفر از مردان عور ۴۷۶۴
 صوعا : هرج و مرج ۳۰۰۸
 عور در غول : پر از عور ۳۴۷۸
 عیار : پاره زر در که جهودان پر کف می دوختند ۳۰۲۹
 عیب : خطا ۴۱۶۱
 عیرت : رشک ۲۷۴۵
 عیلا : نام عول (نر) ۳۴۶۸

ف

- فحه : گنایه از برف ۱۹۱۰
 فحه گون : خاکستری ۱۹۱۰
 فارغ : بی خیال ۲۶۰۴ ، ۲۸۵۱ ، ۲۸۶۸ ، ۴۱۴۸
 فارغ از فریب : بی نیاز از فریب ۳۸۶۸
 در خانه : بی خیال و از ۱۶۹۱
 فارغ مال : آسوده حاضر ۱۶۹۶
 فام : رنگ ۲۸۲۴
 فراك : ترك بند ۳۱۹۹ ، ۴۸۷۷
 فراك گرگتن : چنگ به فراك ردن ۴۸۷۷
 فرت : مستی ۱۴۱۳
 فنه : آشوب ۱۶۲۸ ، ۲۸۱۳
 فنه : زیر روی ۱۶۲۷ ، ۴۳۲۸
 فنه : نام خاص ۱۶۲۸ ، ۴۳۵۶
 فنه : گناه ورزی ۴۸۰
 فنه : عاشق ۱۴۵۶

- فتنه مارگاه : موجب همد مارگاه ۱۴۹۳
 فتنه تر : عاشق تر ۴۳۲۸
 فتنه گران : بیگانگان ۱۶۲۷
 فتوی : رای، حکم ۱۲۹۰
 فعل : جس تر ۴۴۸۲
 فعل : اسماو (کنایه از بهرام گور) ۹۹۷
 فعل : نك دان ۲۸۵۶
 عدلت : حساب ر بیان رسانیدن ۴۶۲۶
 فرج : بهر ۲۰۶۲
 فرج آهنگ : دارای فرجه بیشتر ۹۳۰
 فراخی دست : قدرت و ثروت ۱۹۲۳
 فراخ درم : پول دار ۴۸۴۰
 فراخ دیده : محشده ۴۸۹۱
 فراخ ساز : پیر نعمت ۶۸۹
 فراخی گاه : میدان ۴۲۱۲
 فرارفتن : نزدیک رفتن ۳۹۲۵
 فراشی : خدمتکاری ۵۱۹۶
 فرد از مهربانی : نامهربان ۲۶۹۱
 فردوس بهشت ۱۳۱۰
 فردوسی : حکیم ابوالقاسم فردوسی ۲۱۶
 فروری : مهره‌ای از شطرنج ۲۰۹۱
 قوس : اسبه مهره‌ای از شطرنج ۱۵۷۱
 قوسای روبرای آورنده ۶۳
 قوسنگ : شش کیبوتر ۳۴۰۱
 قرشه پناه : مورد حمایت قرشه ۵۰۲۲
 قرشه پیوند : قرشه گوهر ۲۱۹۳
 قرش داده : بخشش مدی ۴۹۱۷
 قرش نوشتن : بساط را جمع کردن ۴۷۲۵
 قرص : واجب ۴۴۱۲
 قرص ایرد : عادت ، ملز ۲۳۲۴
 قرصه : دهانه رود ۳۴۰۰
 فرق : راهی از میان بوی سر ۱۷۲۶ ، ۱۶۰۶
 فرق ردن : سر نهادن ۲۹۵

- فرودیدن : باین نگاه کردن ۷۷۲
 فروگذاشتن : معزول کردن ۴۷۲۲
 فریب : غرور ۲۸۱
 فریبه : حيله، افسوس ۳۹۱۵
 فریب ران : وعدة دروغ ۲۴۸۳
 فریب ناك : حيله گر ۳۶۰۸
 فریبه : واجب ۳۵۸۵
 فریبت : فریفته شد ۳۸۹۰
 فسوس : دروغ ۴۰۶۷
 فسون خواننده : درس جادوگری خواننده ۲۲۶۳
 فشردن : استوار کردن ۶۹
 فصل : فصله ۲۹۴۸
 فصل نیشان : فصل بهار ۳۸۰۱
 فطرت : سرشت ۶۸۷
 فقور : لقب پادشاهان چین ۱۸۰۰
 فقع گشودن : سر شیشه فقاغ را باز کردن ۴۹۴۸
 ففعل در آتش ریختن : بقرار گرد آیدن کسی را ۱۷۵
 فلک پیوند : با فلک خویشی دارند ۱۹۹۳
 فی الله : در راه خدا ۳۴۲۹
 فیصل : محشر ۳۰۶

ق

- قاب قوسین : باندازه دو کمان ۱۵۰
 قارور : شیشه مدور بشکل مثانه ۲۸۵۰
 قاصی القضاة : رئیس قاضیان ۶۰۶
 قائم : از تیره راسود و پوشش نیمنی است ۱۸۷۸، ۱۵۸۰
 قالب : کالبد ۴۷۱۶
 قامت بی نیامد دیدن : قل از قیمت اندامهای پرمه را دیدن ۴۳۱۷
 قاید : پیشرو ۲۹۳۹
 قایم : پاینده ۷۱
 قائم نبین : شب رعددار ۴۸۹۳
 قائم انداز : شطرنج باز ماهر ۷۱
 قایم ملک : پاینده کشور ۷۱
 قبالة : سند جدید ۴۵۳۰

- قصه وار: داندازه يك مشت ۳۲۹۰
 قبه كناه از پادشاه ۲۰۵۹
 قله رمين مورد توجه مردم رمين ۷۶۰
 قله گاه كناه از جایی كه مورد توجه نرنگيرد ۷۱۳
 قینه كناه از خانواده ۳۳۰۱
 قصر بلندی دانه (سكون را): عزت گندم وجو، گرانی ۱۳۱۲
 قدر مایه: مقداری ۲۴۷۴
 قدوم باز آمدن ۱۱۲
 قرصه: ریزه سیم و طلا ۵۱۳، ۱۹۰
 قرن گرد آمدن دو ستاره یا بیشتر در يك جا ۴۴۰
 قوس نادی واقعه ای كه در ۵۸۲ انتظار می کشیدند ۴۴۰
 قردن برین نور دیده ۱۸۹۵
 قرصه نان گرد ۲۸۱۷، ۲۸۱۸
 قرطه: پیراهن ۳۳۰۱
 قریفل: گسی است حوضو ۲۳۹۲، ۴۵۳۷
 قصاب گوسفند: كشته گوسفند ۴۷۰۱
 قصب: نوعی جمه ۵۴۵، ۲۹۵۸، ۳۶۷۵، ۴۳۳۳
 قصر تنگه بر: قصری كه ورود به آن مشكل است ۲۳۲۲
 قصاب: مزج، آمیختگی ۴۳۰
 قصب: ملبار ۷۱۶
 قصر: شیرة درخت صوبر ۲۴۸۵
 نظران قا: دارنده قای سیاه ۲۴۸۷
 نص می كند: فعل باز ۲۴۴۵
 نص دو كلیك آمدن: گسوده شدن ۲۶۱
 قد دوست: كسی كه پشت سر ندگویی كند ۱۳۳
 قفس هسنی در كلبه آمین: وجود آمدن هسنی ۷۶۱
 قلب سكه ناسره ۴۸۲
 قلب گه: قلب سیاه ۱۷۳۵
 قلعه در آب حصار کردن تحريك شدن ۲۶۴۲
 قلعه سنانین كناه از وصال ۳۴۲۲
 قلعه ماه قلعه ریاروی (كناه از نكارت) ۲۷۲۱
 قلم در كشدن: باطل گردانیدن ۳۸۵
 قلم بردن: چیری را نوشتن ۴۸۷۵

- قله ' نوعی خوراک ۴۳۹۷
 قمر ' کتابه از نمره ۵۲۷
 قناعت ' حرسه ۵۱۶۹
 قنن ' چراغ ۱۸۶۰
 قولره ' پارچه گرد و مدور ۲۵۴۰
 قواره ' قند بریده قند پاره قند ۲۵۲۷
 قوب ' حد ۳۳۹، ۲۷۱۱، ۳۷۲۳
 قوس ' یکی از مجرای دوازده گانه ۲۱۶
 قوس ' کمان ۱۴۴۵
 قهر ' عذاب ۴۷۴۹
 قهر کردن ' مغلوب کردن ۱۸۰۲
 قهرس ' کارفرما ۴۷۴۹
 قیاس ' اندازه، معیشت ۱۷۴۹، ۳۲۱۰
 قیامت ' نمودن قیامت را نشان دادن ۲۵۸۸
 قیر کلاه ' دارنده کلاه سیه ۳۶۸۷
 قیرون ' ولایتی است در نیس ۲۰۷۵
 قیمتی گوهره، گوهر بسیار قیمتی ۳۸۰۲

ک :

- کابیر ستن ' پیمان ازدواج ستن ۵۵۱۳
 کاتب الوحی ' فرشته الهم بحضر ۴۵۴۳
 کاح ناز گونه ' ورد آسمان، فلت ۵۸۶
 کار جنگ ۱۷۶۰، ۱۷۶۵
 کار نردست رفتن ' بی اختیار شدن ۲۳۰۱
 کار افتادن ' واقعه ای رسیدن ۲۴۶۳
 کارخانه چین ' کارگاه، چین ۳۱۱۲
 کاردار ' مأمور ۷۴۹
 کار ساخته بود ' کار را ساخته بود ۵۹۱
 کار ساز ' حد ۳۹۷۴
 کار سازی کردن ' مرتب و خوب نگاه داشتن ۴۶۹۷
 کار فرمودن ' بکار بردن ۱۷۷۲
 کارگری بودن ' تأخیر کردن ۱۵۲۶
 کارگل ' کارگری مستخدم ۴۸۷۰

- کارنامه: نامه عمل ۱۹۶۸، ۴۱۵۰
 کارنامه: کنایه از نقاشی ۹۹۹
 کارنامه ادبی: کتاب حاویدان ۳۸۲
 کاسه کوس ۱۰۸۰
 کافوریز: نوعی ظرف ۳۷۷۳
 کافوری: بزرگ کافور، سمید رنگ ۳۷۷۴، ۱۹۰۴، ۴۵۳۳
 کالد: کلبه ۳۳۸۶
 کام: دهان ۲۷۳۳
 کام بهنگ: استعاره از شب تاریک ۳۸۲۸
 کام و هو: هوا و هوس هم‌سی ۱۹۶۳
 کانه: مراد ۳۳۴۶
 کان به مهر: نگار ۲۴۴۷
 کان لعل: استعاره از بهرام گور ۲۰۵۹
 کان کنی: کان کردن ۶۴۶
 کاوین: مهره ۲۰۳۶
 کاهن: تنبل ۴۸۷۰
 کاهل کوش: دیر جنب ۱۰۵
 کات شور: کنایه از آرزو ۱۱۲۵
 کت: استعاره از براق ۱۲۶
 کنیف دل: بد فکر ۳۶۱۳
 کحی: سرمایه ۴۸۲۸، ۲۲۲۰، ۸۱
 کد حلی: مال و دربی ۴۸۴۶، ۲۹۲۶
 کدو نام: نام کدو داشتن ۲۷۱۸
 کده: خانه ۲۷۱۸
 کدشه: از کلات کارنگاران ۳۹۴۳
 کرب لرسلا: علاءالدین حاکم مراغه ۲۵۶
 کرده و خورد: کردن و خوردن فعل و زندگی ۱۳۳۴
 کرسی زر: کنایه از آفتاب ۱۲۷۸
 کرسه: اشاره به چشم و ابرو ۲۱۲۲
 کرو: رورق ۳۴۰۸
 کره خام: کره نوسن ۲۷۳۵
 کره‌های: نوعی نای بزرگ ۱۰۷۹
 کریمچه تنگ: خانه کوچک ۱۵۵۷

- کز آواز: نواى غير اصولی ۴۴۴۱
 کسر گرفتن: شکست یافتن ۱۱۱۷
 کسری: خسرو، لقب شاهان ساسانی ۴۱۳۵
 کسوت: لباس ۷۰۴، ۱۵۶۷، ۲۰۴۲
 کسوف: گرفتگی خورشید و ماه ۲۰۳۸
 کشتی: لایق کشتن ۴۹۸۶
 کشتی: پیاله شراب ۸۹۲
 کشتی تعنت: احیاء تشبیهی ۱۳۱۴
 کش خرام: خوش حرام ۹۷۸، ۱۶۵۷
 کش داشتن: خوش داشتن ۱۳۷۱
 کشور حدای: پادشاه ۱۸۶۵
 کشی: خوشی ۲۲۲۰، ۲۲۲۰
 کشیدن: حمل کردن ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹
 کشیدن: برآورده ۲۱۷۰
 کشیده: منقار: منقار دراز ۲۱۷۲
 کعب: هزینه معاش ۱۱۳۷، ۱۹۲۴
 کفش نگذاشتن: کتایه از عجله کردن ۴۴۳۰
 کفه: یکی از دو صفحه ترازو ۲۱۱۹
 کلاهسار: تاجدار ۲۹۷
 کلاه کز نهادن: تظاهر کردن ۲۵۵۷
 کلت: قلم ۱۷۸، ۲۹۲، ۱۹۴۰
 کلوخ و آب: بی‌دوام و ناسازگار ۴۸۷۹
 کله: حیمه از پارچه ۷۲۵
 کله بر کله: توده توده ۴۷۷۳
 کله پستی: حیمه ردن ۴۱۲۲
 کله‌دار: کلاه‌دارنده، حشمت‌کار ۲۱۰۴
 کله‌داری: سبک ۴۳۲۳
 کله‌ردن: خشمه ردن ۷۲۵
 کله‌ور: ماندازه کلاه ۲۹۷
 کلید و داس: کلید آهنی شکل داس و میخ ۴۹۰۶
 کلیچه: نان روعی ۴۲۰۴، ۲۷۰۰
 کمال ابجد: حرف یغ ۲۵۷
 کمان پیروز: قله حمیه پیروز ۲۷۳۲
 کمان سپید توژ: کمانی که نوژ آن سفید است ۱۳۱

- کمر گره: نوعی از کمان ۱۴۷۶
 کم ده: کم دهنده، کم فروش ۴۹۵۷
 کمر بستن: آماده شدن ۲۹۸۸، ۲۹۰۴
 کمر بدان: فرماندهان ۱۷۸۸
 کمر بادی: بندگی ۲۱۱۸
 کمر بادی کردن: خدمت ۱۸۲۸
 کم رختی: بی سار و برگ ۴۸۷۲
 کمر در بستن: آماده خدمت شدن ۶۲۴
 کمر کوه: گره کوه ۲۴۷۴
 کمر گه: کمرگاه، حای کمر، میان ۱۷۲۶
 کمر هفت چشمه: کمری که هفت سنگ قیمتی داشت ۱۰۳۸، ۱۳۴۶
 کم زدن: حمیر شمردن ۱۱۵
 کم عیار: کم ارزشی ۲۱۱۹
 کمند: کنایه از دعوت حق ۱۱۹
 کمند زدن: پیچیدن ۶۹۰۷
 کمند باز: اصابه تشبیه ۱۴۶
 کمی: بی چیری ۴۸۷۲
 کمین گشادن: از محمی گاه حمله کردن ۹۳۱
 کنشت: هادنگاه ۱۹۰۴
 کنیت: اسم پوشیده، لقب ۱۷۶۴
 کنده: پای بند چوبین ۴۹۳۲، ۴۷۴۷
 کنده (صع اول): حدود ۲۲۲۸
 کیمای قنه: اصابه تشبیهی ۴۵۹۱
 کیموری: انتقام ۴۹۰۱
 کینه سرش: کینه تور ۲۰۰۴
 کینه کش: انتقام کشنده ۱۴۸۷
 کینه مهر: انتقام حورشید ۷۰۲
 کبول: ستاره رحل ۲۹۹، ۱۹۹۶، ۲۶۳۹

گ

- گار گرفتن: دستان لرزیدن ۲۸۱۷
 گام زدن: قدم برداشتن ۲۵۹۷
 گام گذاشتن: رفتن و حرکت کردن ۱۲۵

- گاو چشم : فراخ چشم و سباده چشم ۴۰۹۴
 گاو چشم : نام گلی است ۴۵۵۰
 گاو خراس : گاوی که خراس می گرداند ۲۹۷۹
 گاو کش : حمل کننده گاو ۱۵۹۰
 گاو موسی : گاوی که فرمانی آرا موسی خواست ۲۷۸۵
 گاو و پیل : هم گاو و هم پیل ۲۴۸۸
 گاه : صحت ۱۰۳۵ ، ۴۸۸۱
 گزائی کردن : دفع مراجعت کردن ۳۲۴۰
 گزری : زیرکی ۲۹۴۲
 گرچه نگری زینت : گرچه از هیئت جیمانی جمیری ۴۲۵
 گرد : عمار . نار حنی ۴۰۹۶
 گرد (بکسر اول) : نوعی نان ، قرص نان ۲۶۸۹ ، ۴۲۰۲
 گرد (بکسر اول) : دوره کمر ۲۵۰۶
 گرد بر آمدن . عمار و شاه پنداشدن ۵۰۲۲
 گرد بر آوردن . هلاک کردن ۵۰۰۹
 گرد دران : گوشت یث پارچه از ران گوسفند ۵۱۴
 گرد دران نا گردن : صرب المثل است ۵۱۲
 گردش (گرد + ش) : گردیدش ، حرکتش ۸۵۲
 گرد کردن : جمع کردن ۷۱۵ ، ۲۹۲۰
 گردن از طوق تنافس : سرپیچی نکردن ۱۱۹
 گردن حرد . گردن شکسته ۲۱۵۸
 گردن ررد : نوعی نان ۳۶۶۸
 گردن داشتن : ترك کردن ، رها کردن ۱۱۶۷
 گردن . فرض کردن ۴۹۲
 گردن پذیر ۲۷۴۲
 گردن بند . گردنار ۴۵۹۶ ، ۴۶۶۲
 گردن راه بند : گرگی که راهروان حمل می کند ۴۷۰۱
 گردن به پوست گردن ۲۸۲
 گرمی . شهوت . صحت ۲۷۶۹ ، ۴۲۵۶
 گرم دل : نشئه ، جگر تافت ۲۹۳۳
 گرم شدن : خشنگی شدن ۴۸۷۸
 گرم صحت . علاقه ۴۸۲۲
 گرم کینه : صحت کوش ۱۰۸۲

- گره رس به بند رسیدن: متوفی شدن ۲۱۶۱
 گره خود توبه عود، سینه ر چوب عود ۳۷۹۰
 گره گشاده: گره گشاده شده ۱۱۰۷
 گره گشودن: حل کردن ۲۹۰۳
 گرویدگی کردن: برتدگی حریف را پذیرفتن ۶۶۲۲
 گریوه: راه سخت ۵۰۳۹
 گریوه تنگ: راه صعب‌العبور ۵۱۷۲
 گریوه نیر: گردیده تند ۵۹۱
 گریوه گور: توده‌ای از گورین شکار شده ۸۵۷
 گریوه نورد: کوه نورد ۸۵۸
 گریه تاك انگور: پدید شدن آب از دم برگ انگور ۱۸۲
 گزارش: جسسجو ۲۱۷۵
 گزارش: بیان ۲۵۶۸
 گزارش کار: طرح کار ۱۹۵۱
 گزب: افراط، سائقه ۲۵۸۱
 گزیدن: ندیدن بشار دادن ۲۵۲۷
 گزین: حاصل و مرغ از هر لحاظ برگزیده ۸۲
 گزیده: برگزیده، حضرت رسول اکرم (ص) ۹۰
 گزیده: جدا ۹۰
 گشتاح: مغرب ۲۹۹۳
 گشتاح: دیر، بی پروا ۲۸۸۰، ۴۲۴۸، ۴۵۹۰، ۴۶۰۶، ۴۷۲۹
 گشتاحی: مغرب ۱۵۰۰
 گشتاحی: جسارت و دئیری ۴۲۱۲
 گسترش: فرش، بساط ۳۶۳۸
 گشادن: روان کردن ۱۹۴۰، ۲۰۲۲، ۳۸۳۰، ۴۲۱۲
 گشادن: فتح کردن ۹۶۳
 گشادن: گستردن ۳۶۷۷
 گشادن: رها کردن، جدا کردن ۱۴۶۵، ۴۸۶۶
 گشاده از پیوند: بی حس ۲۶۵۰
 گشاده مال کردن: جازه حرکت دادن ۴۰۴۰
 گشاده رو: خندان ۲۷۱۳
 گشده گشتن: خوش شدن ۳۹۶۳
 گشتاسب: پادشاه کیان ۱۱۹۳

گشودن: جدا کردن، باز کردن ۱۱۸۵

گفتنی: لایق گفتن ۲۰۱

گل (بکسر اول): کتابه تراسان ۴۰۱۶

گل: حاك فیر ۶۳۸

گل: استعاره از زیباروی ۱۱۲۳

گل انگبین: معجونی است ۲۴۹۱

گل ارق: گل آفتاب گردان ۳۸۱۸

گل اشانی: ناز گل ۱۷۷

گلخانه: موی کاکل ۲۳۳۷

گل باغ سرمه: گلی از باغ ابدیت ۵۷۶

گل جبهه: اصافه تشبیه ۱۵۷۴

گل حنك (بضم اول): گل حالی ۲۳۳۷

گلخن: آتشدان ۳۷۸۸

گل خویشتن: تن خویش ۴۲۸

گل درید: مدنی لطیف تر از لاس ۲۲۲۵

گل شور: شور و راز، کعبه از دنیا ۵۰۴۱

گل کاری: بناپی ۱۹۴۷

گل گلاب انگیر: گل خوشبو ۲۶۴۳

گل ناز: برنگ گل افروز ۹۰۰

گلدری: سرخ رنگ ۱۹۰۱

گلّه (بضم اول): موی مجعد ۴۴۶

گلّه صاحبی: گلّه داری ۶۶۸۲

گلیم گرد آلود: کتابه از حاك ۴۹۲۵

گمرهی: راه را گم کردن ۳۴۰۹

گند: تراش گند ساختن ۱۹۶۲

گند دماغ: کاسه مغز ۵۰۰۶

گند روان: سپهر ۵۰۰۶

گند سرا: قصر ۲۸۲۵

گند سیم: اندام دره و سجد ۲۶۲۷

گنج: کتابه از دارایی ۴۸۴۷

گنج: کتابه از چهره ریز ۴۲۹۲

گنج پرداز: گنج بخشنده ۹۵۹

گنج پیدا: گنج نامیده ۲۲۱۴

- گنج خانه حریه ۲۱۶
 گنج خانه ری حریه اسرار ۲۴۸
 گنج گوهر کتبه از داستان بهرام گور ۲۴۸
 گنج حیر: بر حاسنه از گنج ۵۱۲۲
 گوارش، جوارش، معجون ۲۰۲۸
 گوارش خود: کتبه از معجون خوب ۲۰۲۸
 گور: گور سر ۸۸۲
 گور: قبر ۸۸۴
 گور تهایی: قبر ۵۰۱۹
 گور چشم: سیاه چشم ۱۹۱۲
 گور چشم: پارچه ابریشمی که نقشه بی شبیه چشم دارد ۸۴۵
 گورخان: بهرام گور ۵۰۲۲، ۸۶۸
 گورخانه: کتبه از دنیا ۸۶۹
 گور سم: آسی که سمش شبیه سم گور باشد ۱۲۲۲، ۸۵۲
 گور گشتن: قبر گشتن، قبر شدن ۸۵۷
 گوساله: کتبه از برج نور ۱۵۲۳
 گوشتند از دم گرگ رهیدن: حجاب یاض ۳۱۷۶
 گوش آمدن: شنیدن ۴۶۷۵
 گوش پیچیده، ادب شده ۵۷۲
 گوش راست بدست گرفتن: کتبه از رهنمی ۱۲۲۲
 گوش گردانیدن: گوش بگردن ۳۶۵۱
 گوش گرفتن، نشیندن، ترك معاع ۵۰۰۸
 گوگرد سرخ: کتبه از زر ۳۲۵۱
 گوگرد سرخ زردشتی: آتش ۱۸۸۸
 گوهر: استعاره از کرة چشم ۲۸۹۶
 گوهر: سرشت ۲۸۵۶
 گوهر آمای: با گوهر زیست دهند ۱۳۸
 گوهر آویز: (صفت فاعلی بحای معولی) گوهر آویخته ۱۶۰۳
 گوهر بهنگ آویز: گوهر بهنگ آویخته ۳۱۶۵
 گوهر نیک: پاک نژاد ۴۸۵۶
 گوهر سفتن: کدیبه از ماسرشت ۲۷۴۴
 گوهر کمر: کتبه از دو پارچه لعل که در کمر داشت ۴۱۵۷
 گوی از چرخ و مهره از ماه بردن: در حرکت پیش افتادن ۸۴۸

- گویای بی حور مدعی بی اطلاع ۵۵۲
گوی بردن پیش افتادن ۶۱۸، ۶۲۵
گوی سر: اصابه تشبیهی ۱۷۲۹
گوی وحدت به آسمان بردن: بکاپرست شدن ۶۱۸
گهر مفتح: شعر نصیف سرودن ۱۹۲
گه سیاه و گه سپید شدن به حوادث گوناگون دچار شدن ۳۵۸۱
گیاه و ش: گاه مانند ۲۶۴۵
گیتی گرد: فلک گردش ۳۲
گیمی کسان: خدمه گیلانی ۶۸۱۶
گیو: یکی از پهلوانان داستانی ایران ۱۷۶۴

ل

- لاامالی: بی پروا ۴۹۶۹، ۴۹۷۲
لاه: خویش، رازی ۲۰۷۸، ۳۷۲۱، ۳۸۵۷، ۴۹۶۸
لاه پنهانی کردن شوق و رعیت نشان دادن ۲۰۸۷
لاه گری: التماس ۴۶۵۷
لاحول: لاحول و لا قوة الا بالله گفتن ۳۴۶۵، ۳۵۹۷
لاول: دعوی ماطل ۱۹۲۴، ۸۲۳
لاله: استعاره از چهره ۶۲۵، ۱۵۹۵
لاله گمی است سرخ رنگ (کنایه از آلت تناسلی) ۴۴۳۸
لاله راقه حیرانی دادن: کنایه از کمرستن ۱۵۹۵
لاله نعل: استعاره از بهرام گور ۹۷۶
لبه دندان گزیندن افسوس خوردن ۲۴۵۸
لحنی اندکی ۳۱۴۲
لحظه ترکیبی از عطرها ۲۱۹۲
لشکر روم و رنگ: کنایه از روی و موی ۲۲۴۲
لعل: کنایه از شعاع آفتاب ۴۵۰۸
لعل: ناری ۴۳۰۸
لعلت عروسک، ریسروی ۹۷۷، ۱۸۹۴، ۳۲۸۱، ۳۹۱۰
لعلن طراز: زیارویان طراز ۳۲۸۱
لعلت بلز: ناریگر، عروسک باز ۱۴۲۸، ۲۲۴۴، ۴۵۰۶
لعل: استعاره از لب ۲۵۶۲
لعل آتش رنگ: لعل سرخ ۴۲

- نعل آفتاب: نعلی که آفتاب بوجود می آورد ۵۸۹
 نعل اقبال: اصالة تشبیهی ۱۸۱۹
 نعل با طبر رد جهت کردن، سحان شیرین گفتن ۲۵۶۲
 نعل پیوند، کنایه از قصه نوبس ۵۰۰۴
 نعل تاره، لب سرح ۱۳۲۲
 نعل جامه‌ای رخیق: جامه‌ای سرخ می‌ناب ۳۵۵۱
 نعل صدعی، نعل طوری ۱۱۶۲
 نعل کار: کنایه از داستان ۳۰۵۹
 نعل یکتا: کنایه از دختر پادشاه ۳۲۹۹
 نعله پوشش پارچه‌ای ۲۸۰۵
 نعلج، لب حیوانات ۳۴۸۷
 نه: چهره ۱۹۷۶
 نعله حلیفه، بك نوح نبوه ۳۵۵۴
 نگام کشیدن: متوقف شدن ۱۲۴
 نگام کشیدن بریر فرمان آوردن ۳۱۹۲
 نگام گیر: هتان گیرنده ۲۰۴۶
 نگام گیری: گرفتن افسر است تا سوار پیاده شود ۱۴۹
 نلقاع دول: برای جایها خوشبختی هاست ۶۷۳
 نه: برای رهای جدا ۳۴۲۹
 نوح: صفحه ۲۵۶۳
 نوح سخن: کنایه از علم ۵۷۲
 نوح مخطوط: نص کلبه فکیه ۲۶۵۵
 نور: نوعی از لیسیت است ۲۷۲۸
 نؤنؤ بر وارید ۵۷۹۷
 نؤنؤ تر سحان تازه ۱۳۲۲
 نس قریه و رای عاذن، صرب المثل است ۲۴۸۵
 نیت هیات: دور هست ۱۹۷۵

م

- ماچه ماده ۱۴۸۸
 ما حصری: عدم اندک ۴۹۵۷
 مادرکن: اصالة تشبیهی ۴۱۳
 مادگان: زبان ۲۷۱۸

- مادمان: است ماده، کنایه از دختر ۹۹۷
 مادیان گور: گور ماده ۸۹۶
 مار: کنایه از آلت تناسلی ۴۳۱۸
 مار: کنایه از بول چرمی ۴۶۶۱
 ماریوراس: ازدهای نسلک ۱۷۴۱
 مار جهنده: یک مرغ ۱۷۲۴
 مار مهره: عده‌ای که در مغز بعضی از ماران وجود دارد ۳۷۸۹
 مار نیرنگ: مار جادو ۳۰۰۴
 مالش: تنبیه ۴۵۹۲
 مالش کردن: تنبیه کردن ۴۶۱۱
 مالک دورح: رشته عذاب ۹۲۰
 مالیدن: تنبیه کردن ۴۵۹۲
 مانسن (در معنی متعدی): ترک کردن ۹۰۵، ۱۴۸۹، ۱۶۳۰، ۱۶۸۹، ۳۲۷۹، ۴۴۴۰،
 ۴۷۲۴، ۴۶۹۶، ۴۵۷۰، ۴۷۲۴
 ماندگی: خستگی ۲۱۹۷
 مانمشن (ماندم + ش): آنرا باقی گذاشتم ۱۹۴
 ماده: حبه ۷۱۷
 ماوراءالنهر: ورانرود ۱۶۷۳
 ماه: استعاره از چهره ریا ۱۵۹۶
 ماه: استعاره از بهرام گور ۶۷۹، ۱۷۵۵
 ماه تمام: سر ۹۷۶
 ماه تهی خرام: ماه تنها رو ۲۸۱۸
 ماه خرگاه: ریبای چادرشین ۳۲۳۰، ۴۹۱۹
 ماه خرگه: ماه حبه ۲۰۵۶
 ماه در برج دهم: نمر دو جدی واقع می‌شود ۱۳۱۱
 ماه دو هفته: استعاره از ریباجهر ۱۶۰۵
 ماه صیام: ماه روزه ۵۱۸۶
 ماه مهر پرست: ماه آفتاب پرست (بهرام گور) ۳۸۴۰
 ماه نو: هلال ماه ۴۰۲
 ماه و ازدها: سبب وجود آمدن خسوف ۴۶۴۷
 ماه و ماهی: ماه آسمان و زیارویان شنلور در آب ۴۳۰۴
 ماهی انگیزی: تحریت شهوت ۴۳۰۶
 ماهی: زر و سیم ۳۱۰۲

- مایه سرمایه ۴۰۴۴
 مایه خویش دانش خویش ۱۹۱۸
 مدح، آفریده ۴
 مصور بصیرت دارنده، صراف ۲۷۸۹، ۵۴۳
 مثالت، مرلت، درجه ۵۲۷
 مثال دادن: فرمان دادن ۱۸۳۰
 مجال میدان ۵۰۹۵
 معاهد: کارزار کشته ۴۹۱۱
 مجسطی: کتابی در هشت که نظمیسوس تألیف کرده است ۸۱۱
 مجلس انزوری: شیش و عشرت کردن ۸۴۰
 محبره: نقش ۲۵۶۸
 معجوس: مع، ورنستی ۲۰۲
 محال: ناممکن ۲۵۱۳
 محتسب: مہی کننده از امور متنوع ۴۴۲۹، ۴۹۵۸
 محتشم: ماندگار و فرومند ۳۶۲۳، ۴۱۲۹، ۴۶۱۱
 محجوبه: ری پرده نشین ۳۲۷
 محرم: خویشاوندی که نکاح با او حرام است ۴۰۹۲
 محصر خون بستن: محوون کسی قوا داد ۳۵۵۸
 محنت: سنگ آرمایش غار طلا ۳۲۷۸
 محمدی: مسوب به حضرت محمد، ص ۵۷۶
 محمل پروان بودن: مسافرت کردن ۲۸۲۵
 محنتستان: جای محنت ۲۷۸۲
 محمود: سلطان محمود غزنوی ۲۱۶، ۲۵۸۵
 محیط: دریای بزرگ ۱۴۶، ۲۹۸۷
 محیط سپهر: املاک تشبیهی ۱۵۱۸
 مد: لا آمدن آب دریا ۲۸۹
 مدار گردش (معرج) ۱۶۵
 مدارا: ترمی، بطف ۱۱۵، ۱۰۰۱
 مدام: همیشه ۴۷۸۳
 مرتفع: عالی، خوب ۱۸۳۷
 مرد: (بصورت اصناف)، حریف ... ۱۲۱۷
 مردار: لاشه حیوان ۱۳۹۱
 مرد کسی بودن: حریف کسی نبودن ۱۶۸۷

- مردم . انسان ۱۷۰۷
 مردم (مرد + ام) : مرد هشتم ۲۸۲۳
 مرده : مجازاً بمعنی عانس ۸۴۲
 مردنی : حکومت ناحیه سرحدی ۴۶۶
 مرغ : حروس ۲۴۰۶ ، ۲۲۶۷ ، ۳۷۶۱ ، ۴۰۴۸
 مرغ : کنایه از خورشید ۱۷
 مرغ زال گندی : مرغ پرده ۱۷۱
 مرغ بیدارگشس : سرزدن صبح (ریت دانگ حروس) ۴۵۱۴
 مرغ صیگاهی : حروس ۲۴۰۷
 مرغ پرده . مرغ پرواز کننده ۳۱۹۷
 مرغ رار : مانند لیل ۳۶۸۱
 مرغ پوش : صوفی ۴۷۲
 مرکب : کنایه از جوانی ۵۸۷
 مرکب : است و مجازاً بمعنی خدمتکار ۲۳۱۲
 مرکب : کنایه از شبین ۵۱۷۵
 مرکب انگیری : تاجن ۵۰۲۴
 مرغ . بهرام ۱۹۹۸
 مراح : طبیعت ۲۸۶۳
 مرد ثواب ۲۸۹۲
 مرور : عداوت بیمار ۲۷۶۸
 مزیدن . مکیدن ۲۲۰۲
 مز : کلمه مهملی است بر اکثر ۲۸۳۹
 مساحت : کنایه از علم هندسه ۱۹۳۷
 مساحتگر : صاحب ۲۹۳۵
 مسافر مور : موجب ریح مسافر ۲۱۸۹
 مسالت : راه ۱۱۶۱
 مسام گشادن : دوب کردن ۱۹۰۶
 مستراح : میرز ۲۷۷۸
 مستمند : فالان ، معذب ۴۹۶۲
 مستوفی : مأمور مالیات ۹۱۲
 مسطر : جدول نگار . ۱۲۹
 مسند : نشنگاه ۲۴۱۰ ، ۳۹۴۹
 مسیح . حضرت عیسی ۲۴۲

- مسح پرست، عیسوی ۷۸۶
 مشتری: ستاره اورمرد ۱۳۸، ۶۹۱، ۲۸۲۲، ۳۰۶۴
 مشتری پیمای تیر مدار ۱۴۴۵
 مشتری در قوس: شدی طالع خوب ۱۳۱۰
 مشرف: بازرس ۹۶۲، ۱۶۶۱
 مشروح: شرح داده شده ۴۷۱۴
 مشمد: شصدهزار ۲۵۱۰
 مشت: ماده‌ای است خوشبو ۱۵۹۳
 مشت سیاه: کنایه از شب ۲۰۲۰
 مشکین: سیاه ۱۸۹۷
 مشت ناله: ناله مشک ۱۸۲۶
 مشت سیم: مشک‌نوی ۴۵۵۱
 مصاب: جنگ ۲۷۴
 مصر: شهر، مرز ۱۰۲، ۲۸۰۹
 مظرب: آواز جوان ۱۴۳۸
 مطرح: شانه ۲۷۶
 مطرح: محل ساحت نیر و شکار ۱۴۴۷
 مطرز: آینه در جامه نقش و نگار ایجاد کند ۱۰۶۵
 معاف: داشتن، محسوب ۴۶۹۸
 معطی: عط، کنده، محشوه ۶۰۰
 معنق: میان زمین و آسمان ۲۱۶۴
 معنق زدن: پشتک زدن ۲۱۴۱
 معبر: خوشبوی ۲۱۶۷
 معیشت: آنچه بدان امرار معاش کنند ۴۸۵۰
 مع: موند بر تشنی ۸۰۸
 معاك: گودال ۳۶۰۸، ۲۸۷۲
 مع دسنانی: معلم ۸۰۸
 معرب شاه: پادشاه معرب ۱۸۵۸
 معربادام: کنایه از سخنان معنی‌دار ۱۱۰۰
 مغربی: اسحوون، روس بدون سحتی ۱۸۲
 مغربی: پوست: آب ۲۴۷
 معمل: نادان ۳۷۹۰
 مصرح: دارویی که از مع و در عازت و نشاط آورد ۴۴۲، ۴۹۴
 معدرو: بکه ناز ۲۲۵

- مقبل : معادل ۷۱۷
 مقمری : قماربازی ۳۸۷۲
 مقبل : سوشعت ۳۶۴، ۲۸۳، ۱۱۷۱
 مقدس : حای پاکیزه ۵۱۷۴
 مقلم : پشتار سپاهیان ۱۷۲۸
 مقرایی : نوعی جامه ۴۵۴۶
 مقرایه : قیچی مانند ۴۵۴۶ ج
 مقرنس : نای بلند و مدور ۴۱۹۰
 مقرنس بید : کنایه از آسمان ۴۱۹۰
 مقله : محم چشم ۲۹۲۶
 مگاس : پانه‌ردن ۲۶۶۶
 مکافات : جرای عین نه ۲۷۲۴
 مککت کن : دیرستان آفرینش ۵۷۲
 مکمن : کمین گاه ۴۵۳۸
 مگس : زیور عسل ۱۸۳، ۱۵۶۱
 مگس جوان و نال : کنایه از طفیلی ۴۰۲۱
 ملت : مذهب ۳۷۴۷
 ملعون : شرین شده ۴۶۹۶
 ملك الملك : پادشاه، شاهنشاه ۱۱۲۴
 ملك بی تکه : مملکت عشق ۱۳۷۲
 ملك جهان : سلطنت دنیا ۲۶۷۲
 ملكشاه : ملكشاهن محمد سلجوقی ۳۷۱
 ملك گوهر : شاه‌نژاد ۱۲۵۰
 ملك نام : دارای نام پادشاهی ۱۲۵۰
 ممکن نشد : ممکن نخواهد شد (مضی بحای مستقل) ۴۰۰۷
 مملکت لروری : مملکت راروش کردن ۴۸۳۹
 مثال : در آمد املاك ۴۸۶۴
 مسر دار شدن : منضت به نابودی کشیدن ۴۹۶۴
 مت : احسان ۴۸۶۵، ۴۸۶۰
 من تاس : من تأمین به ، کسی که این می‌شماری ۶۲۳
 مسحین : عجم ۴۰۵۳
 مسحون : علم ۳۰۵۲
 مدر : مرز به معیار ۶۸۸
 منزل : واحد مسافت (۲۶ کیلومتر) ۸۴۹

- مترنگه: حای فرود آمدن ۳۹۰۷
 مش: طبیعت ۱۴۷۲
 مش اندیشه ۱۷۶۹
 منشور فرمان ۱۹۰۳
 منصب: مقام، شغل رسمی ۴۷۲۲
 منظر: ابوان، چشم‌انداز ۱۶۶۵
 منظور: مقبول ۲۶۷۵
 من عراقی و او خراسانی: علم توافق ۲۰۷۸
 منکر: رشت ۳۴۸۹
 منهن: حیردهنده ۴۶۳۰، ۱۰۱۰
 موند: روحانی زرتشتی ۱۱۸۸
 موند: موبدان: مسمان، سمع ۱۶۵۸
 موح زن: موح ۲۹۸۷
 مودی: مالیات دهده ۴۶۳۴
 مور: مورچه پردار ۱۲۱۷
 موره: کفش ۲۲۴۱
 موقوف: وابسته ۱۴۰۸
 موک: مترمین، کاب ۳۲۴۹
 مولا: بده، چاکر ۱۸۲۵
 مولائی: بدگی ۴۸۳۴، ۲۳۱۰
 مومایی: دلروی شکستگی ۶۲۲
 موی: مویه، گریه ۳۴۲۶
 مؤید: تأیید شده ۶۱
 موی شکاب: موی شکانده ۱۷۲۵، ۵۱۳۲
 مهجور: دور افتاده ۴۱۱، ۱۱۸۱، ۲۱۵۷
 مهد: نصب روان ۹۸، ۱۴۲، ۲۰۰۴، ۲۷۳۱
 مهدکش: حامل مهد ۲۵۲۸
 مهدی: مصحح ۲۵۸
 مهر: شاه، نگین ۵۷۶
 مهر: کتابه از مکارن ۳۳۴۵
 مهر: حورشید ۱۳۶، ۱۵۲۴، ۴۸۱۵
 مهر لژ کال: برداشتن، طلسم کال را شکستن ۲۴۴۷
 مهر انگیز: حورشید بر آرمیده، نورانی ۴۶۵۳
 مهران: بار مهران ۴۸۱۴

- مهر بن سوز عاشق کشت ۲۵۹۷
 مهر بر بسته: مکر ۲۳۲۸
 مهره تو: مهره ناری تو ۲۸۷۱
 مهر حشک کتایه از روی بند ۳۰۱۷
 مهر رنگی که به از حال ۱۶۰۱
 مهر سار ز بکسر میما بوجود آورده محبت ۲۵۹۷
 مهره: مهره ملر ۴۶۹
 مهره: گلوهایی از گل رس که بجای حشک بکار می برد ۴۲۲۲
 مهره ازرق: مهره کنود رنگ ۲۳۰۶
 مهره نازی کن: لعنت نظر ۲۷۳۹
 مهره خویش: مهره ازرق خویش ۳۲۳۳
 مهره ملر مار مهره که خاصیت پادشاه دلدرد ۱۸۱۰
 به نعم باش و به در: نه نعم باشد و به در باشد ۱۹۲۵
 مهول: ترسناک ۴۶۰۴
 میان بستن آمده شدن ۱۰۷۰
 میانجی واسطه: سبب ۲۷۱۵، ۴۲۱۸
 میانجی مرگ: عرائین ۹۲۰
 میان در بستن: کمر خدمت بستن ۲۱۰۹۹، ۳۶۵۴
 میان دو سار: میان معاصر عصر و ظهر ۳۸۶۰
 میان پیچان ۲۶۳۱
 میج کلید داس که پیای مجرم می رفت ۴۹۴۴
 میدان تنگ نکردن: تصویر نکردن ۴۱۹۳
 میدان گشادن: بگردش و حرکت افتادن ۲۲۸۰
 میده: آرد بی سپوس ۲۷۱۹
 می زروندی: می از خوانی ۲۴۲۷
 میصره: جناح چپ ۱۷۲۸
 میش را: گرگ ایسی دلقن است مقرر کردن ۴۰۳۹
 مع از ۱۷۳۴
 میکانین: یکی از فرشتگان مقرب ۱۶۴
 میل فاصله ای در حدود ۱۶۸۲ متر ۲۴۴۰، ۳۳۴۲
 میل سون ۲۱۶۰
 میل قلم تخته حاک ۸۱ (از آلات محاسب)
 میمه جناح راست ۱۷۲۸
 میبارنگ: آمی رنگ، سب رنگ ۳۲۶۸

میایی سررنگ، آبی رنگ ۳۲۴

میو: بهشت ۲۲۱۲، ۵۰۲۳

میوهش: بهشت مانند ۶۰۹۹

میوه دار: درخت میوه ۳۵۲۷، ۳۷۷۰

میوه زر: انگور ۵۳۰

ن

ناهل سجده شدن: ایستادن ۱۶

نارالم، کودك ۵۰۴۱

ناتومندی: صعبی ۶۲۶

ناجیح: نیره کوتاه و در شاخه ۹۲۶، ۲۷۵

ناحن برای: ناحن برای ۳۶۹۶

نارما، آتش انار ۳۶۹۶

نار در مینه، کتابه از پستان ۲۴۲۲

نار سناری: کتابه از مهرت سمنار ۷۰۶

ناریج، اسناره از پستان ۴۲۹۲

نار و ناریج را کرو کردن: شای مینه کردن ۴۳۰۸

نار: عشوه گری ۱۵۹۴، ۲۷۴۴

نار: خوشی و عیش ۱۶۷۶، ۲۹۱۸

نار: نوارش ۲۵۶۴

نارزش: بی بیاری ۲۱۲۵

نارزکانه: طریقه ۲۰۲۲

نارکش: آنکه تحمل نار کند ۳۲۹۹، ۳۶۳۰

نارکش: آنکه تقاضای کسی را بر آورد ۴۰۰۳

نارستوده: نامبارك ۲۶۹۵

ناشتا مشان: حریص ۴۵۶

ناشکيب آمدن: بی صبر بودن ۴۳۴۷

ناب: میانه، وسط ۴۵۲۷

ناب: نافه ۲۹۲

ناب: حرفه وسط بالاحانه ۴۲۸۷

ناب منك: پایتخت ۱۹۹۱

ناب همت: عهده، وسط همت ۳۰۴۷

نانه لامر: فرمانرو ۱۶۶۲

نانه: کیسه مشک، نافه مشك ۴۳۴

- ناله بوی : حوش بوی ۵۸۱
 ناله حو : حوش بو ۴۵۲۸
 ناله کوه : ناله آهوی کوه ۵۱۳۳
 ناله گشای : معطر ۴۵۳۶
 ناله گشای : روان کنده بوی حوش ۱۷۸
 ناله گشای گشتن : مشک افشانی ۲۳۳۱ ، ۲۸۲۳
 ناله مشک : کاپه از سخنان حو ۲۰۲۴
 ناله های مشک سیاه : سیاهی شب ۳۲۲۸
 ناله بر بلندی راندن : کاری را آشکار کردن ۴۹۳۶
 نام خدای : برای تعظیم نگار می رود (ماشاءالله) ۵۰۴۲
 نام خطای بردن : نام خدا را ذکر کردن ۲۱۳۵
 نامسلمان کافر ، ظالم ۲۸۱۵
 ناله : کتاب ۱۸۷ ، ۵۱۶۱
 نامه کسی را خواندن : از شرح حال کسی آگاه شدن ۲۰۷۳
 نامه های مهان : کتابهای بزرگان ۱۹۶
 نایه : نمو کننده ، سفت ۱۸۸۰
 نان پاره : ماحصر ۴۶۶۰
 نان پاره : زمینی که از دو آب آن لمرار معاش کنند ۴۸۶۰
 نان حور : کنده از رحمت ۱۲۲۶
 نان ریزه : ریزه نان ۴۰۱۷
 نان ده : نان دهنده ۱۲۲۶
 ناوردی : مسوب ناورده ، نوردیده ۷۲۲
 نای : از آلات موسیقی ۳۷۷۲
 نایب : پیشکار ۱۶۸۴ ، ۱۶۶۳ ، ۱۱۴۸ ، ۴۵۹۱
 برده سوار : سوار جنگی ۱۲۵۲
 تپخته باشد در : نارسیده ، نرسیده ، نرسیده است ۲۷۱۶
 نجوم الیمانی : ستاره یمنی ، سهیل ۸۲۵
 نحاس : برده فروش ۲۶۰۵
 نح برنج : رشته رشته ۲۵۱۵
 نحجیر : شکار ۵۸۹ ، ۲۱۷۶
 نحری : نمی حری ، زردش قاین بستی ۳۸۱
 نحلی بند : کسی که از عوم محل ملزد ۳۵۵۹
 مردناخن : کنده از مامشر ۲۳۸۷
 مردبان : وسیله مالارفتن ۱۶۷

- برسی : نام وزیر مهور گور ۴۵۸۶
 برگس : استعاره از چشم ۱۶۲۲، ۳۸۹۶
 برم آهسته : حوش حرکت ۴۲۲۵
 برم سم : رود و دم شوینده ۲۷۴۱
 برم شمشیر : کاهن در میدان جنگ ۱۷۴۰
 برم گمنامی : برم سحی ۳۵۷۸
 بره گاو : گاومر ۱۵۸۱
 برل : عدا ۲۴۹، ۲۰۴۷
 ترف های صبح نرول : اجابت دعا های صبحگاهی ۲۴۲
 برهت حرمی ۷۷۳، ۸۷۲
 برهت گه : جای سبز و حرم ۱۵۵۰
 سینه در دختر : کمره ۲۲۷۹
 سق ربیب ۳۰۷۲
 شاختن : شاندن ۷۸۹۸
 شاط پدر : شاد ۲۸۸۶
 شاط مد : شادان ۴۵۶۳
 شان کار : مطبوب ، مقصود ۲۰۵
 شانه اثر ۷۵۱
 شانه کار : مقصود ۱۲۸۱
 شست و حدیث : کنایه از معاشرت ۲۲۶۴
 شید : ترم ۱۱۴۸
 شسته : کسی که بجای یزدگرد به تخت نشسته بود ۱۲۰۰
 نصرت الدین ملک محمد : پسر علاء الدین حاکم مراغه ۳۱۶
 طبع : ساط لوز پوست دسعت کرده شده ۱۲۰
 طبع گستردن و ریگ ریختن : مقسمه برای کشتن ۲۴۹۴
 نظارگان : تماشاگران ۴۹۳۷
 نظر ساختن : دقت کردن ۲۱۰۱
 نظر گاه : جای نظر ، چشم ۱۰۱۷، ۲۹۷۲
 نظر بفر وختن : عایت نکردن ۱۱۸۲
 نعت : وصف ۵۸
 نعل بر آتش بودن : در طب چیری بی تاب بودن ۲۲۸۳
 نعل چار بیخ : کنایه از چهار عنصر ۵۲۰
 نعل در آتش آوردن : می قرار گردانیدن ۲۸۵۱
 نعل در آتش نهادن : می قرار گردانیدن ۲۴۵۴

- بک گوش : من کوچک گوش ۲۴۵۴
 بحد : ابن امری القیس بن عمروالحمی ۲۷۶
 بحدانی : منسوب به لاله بحدانی، سرخ رنگ ۲۷۷
 بحدوالله : پناه می برم بحد ۲۷۴۰، ۲۳۹۲
 بحدیم : خوش گذرانی ۸۲۷
 بحدورد : بفر نور دیده شده اصبت ناعنی در معنی معمولی ۱۸۷
 بحدمه : آواز خوش ۲۳۷۹
 بحدت جسد : دنبال چهری که آتش را شدت می دهد رفتن ۲۷۹
 بحدس بردن : گفتگو کردن ۲۲۰۱
 بحدس خوش بر آوردن : راحت زندگی کردن ۳۳۵
 بحدس نردن : اعتراض نکردن ۱۸۵۷
 بحدیر فریاد و ناله ۲۸۸۶، ۴۶۱۹
 بحدقاب : شب رنده ۲۳۶۱
 بحدقاب راب : اصابه تشبیهی ۳۰۷۴
 بحدقاب مشکین : میاهمی شب ۳۳۶۱
 بحدق : سوراخ ۴۵۳۰
 بحدق : زرد و سیم ریح ۱۹۲
 بحدق خلاص : دیار خالص ۲۱۲۳
 بحدق هریب : نقد و زیدع ۱۹۵
 بحدق کار کردن : ارزیابی کردن ۱۹۲
 بحدق های روتازه : سکه های تازه و براف ۲۱۰۵
 بحدق خام : نمره خالص ۲۹۱۲، ۳۶۲۰
 بحدق کار : نمره ساز ۵۳۹
 بحدق کاری دست : دست کاری نمره ۱۳۴
 بحدق بند : نقاش ۲۰۶، ۹۶۴، ۲۳۳۶، ۴۵۶۲
 بحدق بند : نقش سته عصمت فاعلی در معنی معمولی ۲۲
 بحدق بشتن : تصویر کردن ۷۲۶
 بحدق شمار ردن : شمردن ۲۱۷۲
 بحدق بی دایع : تمثال بی عیب ۴۲۷۴
 بحدق بیرون پرده : عالم شهود ۲۸۷۷
 بحدق پیرا : نقش آراییده ۱۹۴۶
 بحدق را پرده کشادن : پرده برداشتن ۲۷۸۱
 بحدق سمعاری : نقش سیم و نار داشتن، سیم و آتشی ۷۱۴
 بحدق بر نشان کار شدن : هدف رسیدن ۲۰۵

- نقطه خط اولین پرکار مرکز لولیس دایره ۵۹
 نقل آنچه که با شراب خورده ۱۵۲۴
 نقب: مأمور رسیدگی به احوال مردم ۲۳۶۱
 نکاح: عقد زناشویی ۳۰۱۳، ۱۶۴۶، ۳۲۲۷
 نکه: رمر ۱۵
 نکه: دریافتن، فهمیدن ۲۲۹۱
 نکه گیر: ایراد گیرنده ۲۸۲۲
 نکشد پیه: حویض را مینوی: تصویری از فریبی گذر ۱۵۸۳
 نگو سرانجامی، غایت معیر بودن ۵۸۰
 نگار: نقاشی ۲۰۶۶
 نگار افشان: نگار افشانده شده (صفت فاعلی در معنی مفعولی) ۳۲۴۳
 نگار برسته: رنگین شده ۴۲۳۵
 نگارخانه چین کشور چین ۴۵۶۹
 نگارگرفتن در دست ها: خناستن ۲۲۲۶
 نگداری: نمی میری (گذشتن = مرگ) ۴۲۵
 نگین در: اصافه تشبیهی ۱۱۹۰
 نماز بردن: معروفود آوردن برای احترام ۱۵۵۲
 نماد بی روری: بی روری نگداشت ۱۳۶۴
 نمط: روش ۲۳۵، ۲۸۹۴، ۲۹۵۳، ۲۷۷۲
 نمودار: مثال، نشان ۱۷۳۲، ۲۰۰۶، ۳۸۲۲، ۴۵۶۵، ۴۷۰۹
 نمودار: کنایه از نقشه ساختمان ۶۹۲
 نمودار: عمل شدن دین ۸۱۹
 نمودن: جلوه کردن ۷۲۶
 نموش: عمل شان دادن ۹۹۴
 نموش راست: راهمندی درست ۱۵۰۹
 نمونه: حاصل، دارای عدت نمونه ۲۹۲۶
 نوبت: نوبت ۴۸
 نوبخش: روری بخشیده ۱۰
 نواگرفتن: آراستیدن ۲۱۵۳
 نواله: لقمه، خوراک ۲۶۰۲، ۳۷۲۲، ۵۱۰
 نواله خواری: تقده ۴۰۲۲
 نواله جگر: خون ۲۶۰۲
 نواله نوش: عذای شیرین، عمل ۲۱۴
 نوبیاع آورد: نوبیاع آورده شده (صفت فاعلی در معنی مفعولی) ۶۰

- بوی: میوه تازه رسیده ۲۳۵
 بویو دانه: انواع دانه‌ها، علالت ۱۳۹۹
 بو حط: جوان موی دمیده ۹۸۶
 بورشش: نفر ۸۳
 بود حورشید و برج حمل: نشانه اعتسال ۱۲۱۹
 بود: کتبه از نامه ۱۶۷۸
 بود: سته ۲۹۵۹
 بود: جامه گستردنی، فرش ۱۵۶۷
 بود: سته ۲۹۵۹
 بود: جامه گستردنی، فرش ۱۵۶۷
 بود: پیچش ۷۲۴
 بودیدن: پیچیدن ۱۰۸
 بوسیده: جوان ۲۷۲۹
 بوش: شیرینی ۲۲۵۷
 بوش: تزیین، پدرهر ۴۶۹
 بوش گوار: ۳۸۸۲، ۳۸۵
 بوشتن: خوردن ۸۴۸، ۱۵۷۷، ۳۲۳۹، ۳۵۲۲، ۴۹۱۷
 بوش چشمه: چشمه بوش، کتابه از مکارنه ۳۳۵۷
 بوش دارو: داروی حیات بخش ۵۰۹، ۳۹۷۰
 بوش گوار: داروی حیات بخش ۵۰۹، ۳۹۷۰
 بوش گوار: بوش گوار ۲۲۵۷
 بوش لب: شیرین سخن ۱۴۷۲
 بوش مهره: مهره مار که خاصیت پدرهر دارد ۶۹۷۰
 بوش نامه: نامه رعیت انگیز ۳۱۶۰
 بوشن بار: گوار و شیرین ۳۵۶۳
 بوشن روان: آتشپروان پادشاه ساسانی ۳۶۹
 بونی چارپر: کتبه در است ۵۰۲۹
 بهاد: دحیر کردن ۳۹۴
 بهان: پوشده ۵۰۲۸
 بهان حانه: صمیر ۸۱۳
 بهانی: اندرونی، سر ۲۲۶۵
 بهایت: انجام ۲
 بهفته: معما ۳۲۳۵
 بهنک‌های علوم: اسرار و رموز علوم ۳۹

- بهفته‌های خورد، خورد‌های بهفته ۱۶۷۸
 به مرد برون محض ۲۹۴۵
 بهیبت: ترس و بیم ۴۰۹۸
 بهار، تملک خواستن ۱۴۷
 بیم، غلاف شمشیر ۱۲۵
 بیرنگ: سحر و جادو ۳۵۶۰
 بیرنگ نامه: انصاف نامه ۳۰۷۲
 بیسن: از مذهب رومی (از دیبشت ۵۰) ۲۲۲۲
 بیست بالانتر از سیاهی رنگ: ضربه المثل است ۲۵۵۲
 بیشکر قلم: شیرین سخن ۵۱۶۶
 بیشکر قلمی: شعر نثر سرودن ۳۹۱
 بیك اوفتادن: خوشبخت بودن ۴۰۶
 بی‌کالت: بی‌قلم ۵۱۶۷
 بیم سور، بیم سوخته ۳۴۱۱
 بیوشیلر: گوش کردن ۴۰۲

و

- وادی: روحی مان دوکوه ۲۸۹۶
 وانگرفتن: مارگرفتن ۲۳۴
 واله: شیشه، عائق ۲۴۲۸
 وام در باوکوه: در کردن تصویر از فریبی ۵۹۱
 واحد حسنی ۴۶۱
 وداع: بدرود کردن ۵۰۷۹
 ودیعت: نمانت ۵۰۷۹
 ورق از حرف شستن: ردود ۲۴۹۸
 ورق را حرف بحرف بازخواند: از جریات آگاه شدن ۲۹۹۲
 ورق در نوشتن: خواندن ۳۰۷۷
 ورق شستن: پاک کردن ورق از نوشته ۴۰
 ورق شمردن: مجاراً بمعنی تألیف و تصنیف ۱۸۰
 ورق گشادن: روپروی قرار دادن ۲۸۶۷
 وررکن: گناهکار ۴۷۴۸
 وری داشتن: قدر داشتن ۲۱۲۹
 ورسوه: ایجاد کردن فکری بی‌مع در ضمیر ۲۵۳۰
 وشاق: غلام ۵۰۲۷

- و شافکان * کودکان، علامار ۵۰۴۵
 وطن گاه : محل تولد ۲۸۹۷
 و صده جیره مفرری ۲۳۹۰
 و عده دادم و عده داد مر ۷۲۵
 و فاه روسری ۲۲۸۲
 و قایه شرم، اصافه تشیهی ۲۸۸۲
 وقت آواز کردن مرغ، صحر ۳۴۰۶
 وقت مرض کار، کنایه از روز نیست ۵۸
 وقت وقتی، گاه گاه ۸۵۴
 ولایت، تصرف ۴۸۲۰
 و لوله : آشوب ۴۰۹۷
 ولی نعمت، آنکه بر کسی حق نعمت دارد ۴۸۲۰
 و هم : پندار ۲۳
 و یحل السوس بر تو ۲۹۲۶



- هاتف رشته‌ای که از غب آواز دهد ۵۰۶۹، ۷۹۵
 هارون : پیک، نگهبان ۴۰۴۸
 هان * متوجه داش ۵۷۵
 هائل : ترسانده ۳۴۳۷
 هردوان هر دو ۳۸۵۲
 هر دو چشمه : هر دو شاحه تیر ۹۳۳
 هریمس هریم ۲۸۹۵
 هر همت : هر همت پیریه ۱۶۰۵
 هرار دیدان داشتن، کنایه از پر حوری ۵۰۸
 هرار گفته داشتن، هریر دلفه دگی دار بودن ۱۴۵۶
 هریر شیر ۲۶۰، ۲۲۵۴
 هشت هشت بدرازی هشت هشت ۹۳۶
 همت : همت جای خطرناک که در راه است یار بود ۲۵۴
 همت اختر : همت سیاره ۸۱۰
 همت اقلیم، همت کشور ۶۰۶
 همت اندام * همت مصونان ۴۳۹۱
 همت اورنگ : دب اکبر ۲۵۵۲
 همت خط، کنایه از همت فک ۲۵۵۲

هفت سیزه : سیرت منظومه شمسی ۱۹۱۴

هفت هزار ساله : کتابه از عمر دنیا ۸۰

هفت عروس : هفت دختر که همسر بهرام شدند ۲۰۴

هفت قلعی و چار بندی : کتابه از پای بندی عالم جسمانی ۲۸۱

هفت کشور : هفت نظم ۱۸۴۸ ، ۲۶۴

هفت گنج خانه راز : هفت قصه از هفت دختر ۵۱۶۰

هفت لوح چار سرشت : آناه سعه و امهات اربعه ۵۱۱۶

هفت برد : هفت سیاره ۲۲۶۹

هفت هرو : دوره نظامی ، عصر نظامی ۸۰

هلال از شب عید بر آوردن : عید را مسلم گردانیدن ۱۷۲

هم آشین : کتابه از هم بستر ۲۴۱۲

هم بفاق : متحد ، یکی شده ۴۷۳

همال شریک ۲۲۸۵ ، ۲۴۲۲

همیون چهر : حصه رخ ۲۷۴۹

همسر خویش : هم پنهوی خویش ۳۸۰۰

هم ساه : حربه داری ۴۴۲۲

هم پی : هم پا ، هم قدرت ۲۶۰

همتا : قصه عزم ۳۸۹۷ ، ۲۰۲۹

همت : توجه قلبی ، دعای حسانه ۳۲۱۹ ، ۲۰۲۷

هم حرفی : کتابه از هم رنگی ۲۶۳

هم جوانی : هم سره بودن ۳۷۲۱

هم دهنی : کمت ۲۱۹۵

هم راد : هم سن ۳۲۷۱

همسر همتا ۲۶۰

همسری : رقابت ، همنایی ۱۷۹۱

هم طویله : هم رشته ، همانند ۲۳۰۹

هم عقد : هم رشته ۳۳۰۴

هم کف : هم بخشش ۲۶۰

هم مهدی : هم کجاوه بودن ۴۵۴۸

هم نفس شدن : هم صحبت شدن ۲۶۵۹

هم نفسی : همنمی ۳۴۲۵

همه گند ، گند بر همه ، سر همه ۵۰۰۹

همسو : چاکر ۶۹۸ ، ۲۲۷۰

همدول : رادو آتش انداختن ، عیمهاره از بین بردن ۱۲۹۴

هندون و بور، نظامی مانویان هند را در نظر داشته ۴۳۲۸

هندورنگ: سیه ۱۶۰۰

هندویی کردن: توابع کردن ۱۶۲۱

هندی، شمشیر هندی ۱۷۹۹

هر: پاکی و تقوی ۲۸۰۰

هرمندی: هنرمند بودن ۱۸۲۸

هرنامه کتاب علمی و ارزشمند ۳۲۹

هنگام مانگ سرع سحر ۲۱۸۵

هو: عشق، میل ۳۱۱۸

هوا بر نفس گشاده گشتن: به آزادی رسیدن ۱۳۵۲

هواجوامی: حمایت کردن ۴۵۵۵

هور: حورشید ۴۰۸

هور: صدایی توأم با طنین ۴۴۲۸

هوس: میل، رغبت ۲۶۵۹

هوس: آرزو ۱۹۶۷

هوس پختن: در فکر انجام کاری بودن ۳۷۰۷

هوس نامه: نامه هوس انگیز ۳۱۶۶

هوش: روح ۱۱۶، ۱۸۸۶

هوش تیر کردن: دقت فکر کردن ۳۳۱۸

هیج: کتابه از دهن در کوچکی ۴۸۱۷

هیچکس: فالایق، بی ارزش ۶۱۲، ۱۵۰۶

هیچکسی: کسی، یک نفر ۱۰۰۳

هیلا: نام عولی است (امده) ۳۴۶۸

هیون مرکب ۱۴۰

ی

یارستن: توانستن ۱۶۲۰

یار عار: ندیم ۵۰۴۸

یاصبح: تبر بیکان دار ۱۴۵۱

یاسمن: موی سید ۵۰۶۳

یاسمن حرم: یاسمن ربو ۴۴۵۷

یاه گوی: یاهو گوی ۵۸۱

یاقوت ساز: دارای آرایش نافوت ۲۳۲۵

یاقوت: کتابه از شراب سرح ۳۷۲۳

- مار گردن ۱۲۹۵، ۶۸۵
 پاوه گشته، گم گشته ۴۳۷۸
 پاوه گشته: رها شده ۳۶۷۲
 پتان: نگهبانی ۹۵
 پتان دار: مشور حراست ۹۵
 پتان داری: نگهبانی ۴۶۷۱
 پیچ بند: پیچ بسته، محب ۴۹۴۸
 یحیی جوش: گوشت آب پز ۴۶۵۱
 یرک: پیشرو سپاه ۲۵۲
 یعلی: تیر پیکان دار ۸۳۰
 نعم: از قابل ترک ۲۲۶۹
 یعمایی: مسلوب به یمن ۳۳۷۰
 یکتا: یک لایه، ایله، مایی ظیر ۲۱۰
 یک نی: تنه بودن ۲۷۲۲
 یک تنی: تنها بودن ۲۵۷۵
 یک چشم رد: یک لحظه ۱۷۲۲
 یک درم وار: اندازه یک درم بول ۳۵۲۷
 یکس: متع ۴۲۶۷، ۱۶۹۹
 یکر: تند است تیررو ۵۰۲۳
 یک وشته: کتاه از یگانه پرمش ۶۱۷
 یک رنگی: خلوص ۱۵۶۲
 یک زخمی: جنگجوی که با یک زخم حریف را از پای در می آورد ۴۷۲۶
 یک مع آفتاب: آفتاب را به مع تشبیه کرده ۴۳۸۷
 یک در هفت شش: هفت برابر شش ۷۰۸
 یکی ده شدن: ده برابر شدن ۳۰۳۴
 یله کردن: رها کردن ۴۶۶۴
 یمن: غرستان خوشبخت ۶۷۵، ۷۶۵
 یور: یور بلیک ۴۳۲۲
 یوسف: استعاره از زیباروی مانک باغ ۴۲۷۸
 یوسف: استعاره از بهرام گور ۵۰۵۷
 یوسفان گرگ (مسند محای مسدالیه): گرگان یوسف شده اند ۴۷۶

کشف الایات هفت پیکر نظامی (با ذکر شماره بیت)

به تصحیح: دکتر برات زنجانی
استاد دانشگاه تهران



آ

آب اسرده را ۱۹۰۶
آب اگر نیست ۲۹۳۱
آب او آتش ۲۹۶
آب او حورده ۲۹۱۵
آب این حم بگوی ۲۸۹۱
آب این حم که در ۲۸۹۸
آب چشمه که ۲۴۳
آب حیوان ۶۱۰
آب در چشم ۱۵۱۹
آب در دیده‌ران ۲۱۸۲
آب در دهنه گفتش ۱۴۹۶
آب در زیر ۴۲۱۹
آب دریا ۴۹۲۲
آب را چرك ۲۹۲۷
آب كز خاک ۳۶۰۲
آب گل ۳۰۷۰
آب گوشت ۵۲۵
آبی الحق ۲۹۰۸
آبی انداخته ۲۱۲
آتش از حقیقت ۴۴۹۰
آتش ارواح ۱۸۸۷
آتش انگیزت ۷۵۴
آتش انگیزش ۲۷۶۹
آشت را ۲۲۱۳
آتش گرم بایی ۱۱۴۴
آتش بر رد ۳۵۸۹
آشتی بود از ۲۷۷۲
آشتی چون ۹۱۹
آشتی حواست ۱۷۰۱

آشتی زو نشاط ۱۸۸۸
آشتی کرده ۹۰۴
آشتی گر زدم ۱۶۲۶
آحر از هفت ۲۰۵
آحر الامر حواند ۴۸۰۵
آحر الامر دردمند ۴۸۵۱
آحر الامر «دیان» ۸۹۶
آحر العاص ۲۲۴۳
آحر کار چون ۱۹۶۹
آدمی کو ۲۶۰۸
آدمی کست ۱۸۲۲
آدمی قزی ۴۵۹
آرد آن معده ۷۶۲
آرزو هست ۲۴۶۷
آر روی خود ۲۲۱۴
آر روی چنانکه ۲۵۰۹
آری آوی کسی ۲۸۹۵
آسمان با روح ۳۵۵
آسمان را بریز ۱۰۴
آسمان ریز دست ۵۰۹۴
آسمان بر سرم ۲۱۶۴
آسمان کافاب ۲۴۱
آسمان گون پرده ۴۲۲۱
آسیاوار ۱۶۶۶
آشتی کردش ۴۱۶۴
آکیده حسی ۲۸۸۷
آفتاب از بر ۷۱۸
آفتاب از توان ۲۹۵
آفتاب از بگردد ۲۵۰۰
آفتاب از درون ۷۷۰

آمد از هر طرف ۴۴۷۶	آیت آبه ۴۱۳۱
آمد اسانه تا ۴۲۱۰	آفتابی است ۲۹۴
آمد ران ۲۲۲۳	آفتابی معالم ۲۵۷۰
آمد سوی شهر ۴۷۹۸	آفتابی پندید ۲۱۲۴
آمدنه آن نشان هر گاهی ۴۲۹۹	آفتابی در لوح ۱۳۰۹
آمدنه آن نشان وفا کردند ۴۳۸۸	آفتابی هلال ۴۲۲۲
آمدنه آن سریر ۲۴۲۴	آفرین بر حلال ۲۹۹۱
آمدنه آنگهی ۴۴۵۳	آفرین را تویی ۵۰۹۹
آمدنه از خبر ۷۶۱	آفرینش پی ۵۱۱۵
آمدنه از ده ۴۳۳۲	آفرینش گره گشاده ۱۱۰۷
آمدنه از کش ۲۲۲۰	آفرین کردش ۹۰
آمد و خمت ۴۶۹۲	آفرین گفت ۳۱۱۳
آمده لامالی ۴۹۳	آفریننده حریف ۴
آمدی زیر آن ۴۱۸۲	آگه از روی ۷۰۴
آب اگر سرکش ۵۱۹۳	آگه از علم ۴۲۱۵
آن کین حدای ۱۱۵	آگهشن به ۱۲۸۸
آن نشان دیده ۹۸۸	آگهی به که ۳۶۸۴
آن فرشت ۴۱۵۱	آگهی یافت از ۲۷۲۸
آن بر شوقش ۲۹۸۴	آگهی یافت تحت ۱۰۸۴
آن برادر ۴۷۶۶	آلت ضرریش ۶۷۸
آن پری ۵۶۰	آلی کان رواق ۷۱۰
آنچه بودش ۵۱۵۳	آمد آن بر ۲۲۴۱
آن بهم صحبتی ۲۹۸۳	آمد آن نای ۲۹
آن بیابان سخن ۴۵۱۷	آمد آن پیرن ۴۶۲۴
آن بیابان که گرد ۳۶۰۳	آمد آن دستگیر ۴۴۱۴
آن پری پیکر ۳۱۱۲	آمد آن ماه ۲۴۲۵
آن پرچهره بود ۳۰۱۹	آمد آن یار ۲۵۲۱
آن پرچهره جهان ۱۵۲۲	آمد آورد پیش ۳۱۷۲
آن پری رخ به روز ۴۱۰۰	آمد آورد تازیش ۳۹۷۱
آن پری رخ که بود ۲۶۷۹	آمد از بشر ۲۸۷۱
آن پری رخ که شد ۳۱۵۵	آمد از ننگهای ۹۵۱
آن پری راده در زمان ۲۲۴۸	آمد از خواب ۴۴۵۵
آن پری راده را ۴۳۲۹	آمد از گید ۳۸۲۵

آنچه زو نگداری ۴۱۹	آن جفاپشه ۴۹۲۸
آنچه زو خاطر م ۶۴۰	آن جوان محبت ۳۳۴۱
آنچه شد ۴۶۱۷	آنچ لزو بیم ۱۹۳
آنچه کونا ۵۱۵۲	آنچنان بر پیش ۳۴۷۳
آنچه گفید ۱۲۲۶	آنچنان دلق ۲۶۶۳
آنچه گفنی ر ب ۳۰۰۱	آنچنان در ۶۹۰
آنچه گفنی که ۱۹۶۲	آنچنان دروخت ۸۲۵
آنچه فائده ۱۷۹۴	آنچنان رفت ۱۰۵۸
آنچه مقصود ۲۴۷	آنچنان ری ۴۵۲
آنچه من دیدم ۳۳۱۵	آنچنان شد ۲۵۲۱
آن خراسنده ۲۹۱۹	آنچنان کردمش ۲۱۹۰
آن خوف ۴۷۶۳	آنچنان کر حجاب ۱۷۳
آن حله ۴۴۸۸	آنچنان کر فیس ۳۲۱۰
آن دعا ۴۱۹۸	آنچنان کر ۲۲۶
آن دگر فصل ۲۴۹	آنچه آن حدیث ۴۹۹۷
آن دو کس ۳۴۴۵	آنچه از حصم ۱۹۹۳
آن دو گل رح ۴۴۷۳	آنچه از دانه ۱۳۹۸
آن دو گوهر ۴۳۷۵	آنچه او حورده ۳۷۷۶
آن رسد ۱۱۷	آنچه او هم ۴۱۲
آن رسن ۲۱۵۵	آنچه ایپ ۵۰۹۷
آن زمان ۲۵۲۸	آنچه برگشته ۱۱۵
آن زمخت ۲۵۸۰	آنچه بر من ۱۴۲۴
آن ز مس ۱۰۶۶	آنچه بروی ۳۹۵۵
آن زمین ۵۰۵۸	آنچه بر هفت ۵۱۶۰
آن شب از ۴۰۱۴	آن چه بی که بر ۵۱۶۲
آن شان را ۳۹۸۰	آن چه بی که وقتی ۵۰۷۹
آن شبه رنگ ۱۸۹۸	آن چه سی که درعرا ۲۷۸۴
آن صلا را ۳۲۲۸	آن چه پذیرفته ۱۹۷۳
آن صم رفت ۴۴۲۱	آنچه پوشیده ۲۱۵۰
آن عروسان ۲۳۲۵	آنچه داری ۵۱۰۱
آن عمده ۲۹۷۰	آنچه دانست ۴۴۶۳
آن فراسی ۱۳۸۶	آنچه در دست ۴۷۸۵
آن فرشته ۴۴۶	آنچه ریحان ۳۷۷۸

آن نماید ۳۰۹	آن قدر داجتم ۱۱۸
آن نه دز ۵۱۷۳	آن قدر دپد ۳۹۳۷
آن ورق ۲۹۹۶	آنک از او شد مر ۴۱۱۴
آن وشاقان پستاری ۵۰۳۲	آنک ماو ۷۶
آن وشاقان ز سال ۵۰۳۸	آنک صبت ۳۵۰
آن همه رعبت ۲۷۴۸	آن کم گر ۱۳۲۸
آن همه رنگهای ۲۳۰۵	آن کبیران ۲۴۲۲
آن یکی پا ۵۱۳	آنکه از قدر ۶۹
آورد تحفه ۱۸۳۴	آنکه از من ۲۵۲۲
آوریش ۴۲۷۹	آنکه اور ۵۰۶۲
آوریدی جهان ۱۳۸۱	آنکه اول ۱۳۱۶
آهت گر چه ۵۹۰	آنکه ماتو ۳۳۳۸
آهن تیش ۵۱۷۲	آنکه چون ۴۹۵۰
آهن شه ۱۷۳۱	آنکه داند ۵۱۱۱
آهن من ۵۳۹	آنکه در پیش ۲۱۶۲
آهو انگیر ۴۳۳۲	آنکه در جا ۱۹۶۶
آهوی ترک ۲۰۲۴	آنکه در چشم ۲۳۰۸
آهوی شنه ۲۳۳۹	آنکه در دور ۳۰۷۵
آید آراز ۵۴۸	آنکه در عقل ۱۷۷۷
	آنکه دیوش ۴۴۹۰
الف	آنکه رفق ۴۵۵
اندی ۵۱۷۸	آنکه ران ۱۰۹۸
ابو بی آب ۱۸۴	آنکه صد شیر ۱۲۹۶
ابرتیر ۲۸۶۲	آنکه طعت ۲۶۲۱
ابرجون سبل ۲۸۷۲	آنکه نه بود ۱۶۵۶
ابروادی ۲۴۲۱	آن گره را ۳۱۸۸
ابرهوج ۲۱۹	آن گله را ۴۶۹۷
ابری آمد ۲۲۲۲	آن که از ۵۵۲
ابری از کوه ۲۸۵۸	آن مبصر که ۵۳۳
الیهان صبت ۱۷۷۶	آن مفرح که ۴۴۲
الهی بین ۴۹۷	آن مسافر ۲۰۵۰
نوی زوندید ۲۹۳۲	آن بکر دست ۱۱۳۹
احمدك راکه ۶۳۰	آن نگر ۴۱۶۴

از پی صید ۵۰۲۵	ادهم بادپای ۳۲۷۱
از تراروی ۶۵۰	ارغوان و سمن ۴۵۵۲
از تر و حشک ۴۹۱۱	ارم آرام ۲۲۱۲
از تو بر من ۴۷۲۹	از مد گند ۴۹۲۷
از تو داریم ۱۸۲۶	از مد و بیك خانه ۱۶۲۴
از تو قهر و ۴۶۱۰	از مد و بیك هر که ۲۰۷۰
از تو تیز ۵۴	از مری علف ۳۹۰۶
از تو یك ۲۶۲۶	از برون هر کسی ۲۵۹۰
از حدت ۱۰۳۱	از بزرگان پادشاه ۳۱۵۲
از جوانی بود ۲۵۴۹	از بزرگان ملك ۱۴۱۶
از جهان این ۵۴۲	از بزرگی ۲۱۷۲
از جهان پیش ۴۹۵۴	از بیره ۱۱۴۰
از جهان دل ۱۸۶۵	از سی آردو ۱۱۴۰
از جهودی رهاند ۲۰۳۸	از بسی بویهای ۱۸۸۵
از چیر عالمی ۱۱۲۴	از سی حور ۱۷۲۱
از حد دولت ۴۱۱	از سی رنجها ۳۹۸۱
از خلاوت ۲۵۶۴	از سی سر که شد ۲۱۵۲
از حد نگش ۱۷۱۲	از بسی کو رهبر ۱۱۴۱
از حلاق ۱۴۱۹	از سی گور ۸۹۵
از حورشها ۳۲۷۶	از سی نعل ۱۴۱۴
از حیانت رسد ۱۰۵۲	از ناگوش ۳۲۸۲
از حیانت گری ۴۹۴۱	از ساهای ۴۲۲۴
از در افتاد ۵۸۲	از پرستندگان ۲۷۲۰
از دغازاد راه ۴۸۲۷	از برمدش ۳۰۳۹
از دعای شانه ۴۹۰۲	از پرستده ۲۲۹۲
از دگر روز ۲۰۴۷	از پس نا ۵۱۸۵
از دل پاک ۳۷۹۲	از پس چند ۱۶۴۴
از دمنش ۹۴۱	از پس شصت ۱۵۷۷
از رعت ۴۷۴۵	از پس گره ۴۰۳۳
ازرق آست ۲۸۱۶	از پی آنکه ۴۷۹۰
از ره سینه ۴۴۲۶	از پی جی ۴۸۳۶
از ره و رسم ۲۷۴۶	از پی دشمنان ۴۸۵۹
از رد و گوهر ۴۹۲۲	از پی دورح ۴۷۹

از عدم روز ۲۷۵۲	از زمین پرکش ۳۶۶۰
از عرب تا عجم سولر ۱۲۸۰	از زمین تا ائیر ۵۱۳۰
از عرب تا عجم سولایی ۱۸۲۷	از زمینی تو ۲۴۵۷
از عرفین شور ۲۹۱۱	از سپهدار ۱۶۹۵
از صامه ۴۷۴۷	از سر این خیال ۲۴۶
از عرصهی ۴۹۵۲	از سرین ساح ۵۲۰
از لروح ۲۱۳	از سر بی خودی ۲۱۴۹
از ظك ۲۸۴۶	از سر تاج ۱۰۴۱
از قبای چنو ۲۹۷	از سر تنان ۱۷۶۱
از فبا و کلاه ۲۰۵۶	از سر دانش ۱۰۲۱
از فص را ۳۹۰۹	از سر دوستی ۲۷۲۲
از قصاصوی ۴۱۴۲	از سر صدق ۵۰۱۵
از کوی ۱۳۳۱	از سر طالع ۴۰۴۱
از کف ۲۴۳۹	از سر عشق ۲۲۹۶
از کلاه و کمر ۱۶۸۹	از سر فتنه ۱۳۶۵
از کمان چنو ۲۹۸	از سر فرخی ۲۲۰۰
از کنیران ۲۷۰۴	از سر گنج ۷۹۲
از گله ۳۹۶۰	از سر همدی ۸۰۳
از گناه گذشته ۱۱۷۸	از سر و پای ۵۰۸۵
از لی شد ۳۳۲	از سولد ارم ۲۰۹۲
از مریدان ۵۲۴	از سواد قلم ۲۱۱۴
از من آموخته ۴۸۲۱	از سواران پره ۱۴۴۶
از من او را ۲۱۱۹	از سه بگمر ۶۱۶
از میان دو ۹۲۰	از شیرار ۷۲۰
از بی جر ۱۶۰	از شکر توشه ۳۹۲
از نظرگاه ۱۰۱۷	از شگرعی ۲۲۲۰
از مکورویی ۴۱۳۹	از شما کیست ۱۷۵۸
از مکویی و بیک ۲۱۰۳	از شمایل ۴۵۴۱
از نکویی در او ۲۲۱۴	از شهی کو ۴۰۶۵
از نمودار پناه ۲۰۰۹	از صاعقان ۱۴۲۰
از سودار هفت ۴۵۶۵	از طبعی ۱۹۳۸
از نهان ۸۱۳	از ظلمی ۳۱۰۹
از وفاداری ۴۹۶۵	از عجم سوی ۶۷۱

انجم آسمان ۵۰۹۴	از هم آریشی ۲۰۴
انجم چرخ را ۲۰۹۶	از همه خورد ۶۸۹۲
انجمن با بزرگوران ۱۲۴۴	از هنرمندیم ۱۱۱۴
انجمن ساخت ۳۲۷۱	از هنر هر چه ۲۵۷۹
انجمن ساختند ۱۰۸۹	از یکی تخته ۸۰۴
اندک سکه ۱۶۱۵	از یکی سو ۷۷۹
اندکی برگین ۴۰۹۴	از یمن تا عدن ۱۰۷۵
اندکی خوردم ۲۲۱۹	از ده دیده ۹۳۲
انگبین لب ۲۴۹۶	از ده را ۹۳۷
انگبینی بروغن ۱۴۵۸	ازدهایی گرچه ۱۷۸۵
انگبینی جو نقره ۴۹۱۲	ازدهایی چهار ۳۴۹۶
اودان لستان ۹۸۹	ازدهایی رسیده ۱۲۱۶
او بدندان ۴۶۶۸	ازدهایی نشسته ۴۲۹۲
او بر آن ازدهای ۳۴۹۹	اسب در عار ۵۰۴۰
او سوگند ۴۴۷۹	اسب دهان ۳۴۹۲
او چهار ۱۳۷۹	اسدی ر ۲۱۷
او چنان و ۲۶۱۸	اسدی کرده بود ۱۳۰۸
او چو ابری ۱۷۱۶	اشق رنگت ۸۷۵
او چو حاشاک ۳۵۰۲	اشق گور سم بصرا ۱۴۴۴
از چو در جست ۳۳۲۰	اشق گور سم جوزین ۸۵۲
از چو در کثر ۱۳۶۶	اشقری باد پای ۸۴۶
از خرامان ۱۴۰	اشت چون ۳۴۱۱
از در آن دیو خانه ۲۴۲۱	اصل باد ۲۸۶۸
از در آن غار ۵۰۳۱	اصل باد تو ۶۰۰
از در آن میوه ۲۵۶۵	اعتدال هوای ۴۵۲۹
از در آورده ۴۸۰۹	عتمادی می کنم ۱۳۳۶
از زمین گوهر ۴۸۰۸	عمر ایزد ۱۸۲۴
اوست آن ۲۶۲	امروز پیش ۶۸
اوستادن کثر ۶۹۹	امشب از چشم ۳۶۵۶
اوستادی شعر ۱۹۳۷	امشب از مارکن ۳۶۶۱
اوست از حمله ۱۸۱۵	امشی با شکیب ۲۳۹۰
اوست دارنده ۱۱۰۸	امشی برامید ۲۵۱۲
اوست در برم ۳۰۷	امی و امهات ۶۲

ای سونہ رخ ۴۱۴۷	ای تارح ۴۴۰۴
اور شدہ بر سرین ۲۱۷۸	ای بنو رسہ ۴۲
ار غروس مرا ۴۸۲۸	ای بچٹ من ۳۷۴۵
اوتاد بر کمی ۴۱۲۳	ای محضر ۳۶۰
اوتادم من ۴۶۸۲	ای بر آرمہ ۲
اوتادم چو برق ۲۱۹۵	ای سا بوالمصوب ۲۵۸۴
اوتادہ رسر ۴۳۲۵	ای بسنیز ۶۰۵
اوتروستہ ۴۹۰۸	ای سا حوال ۵۹۴
و کہ آن مد ۴۹۱۲	ی سا تودہ ۴۵۰۵
و کہ آن شیر ۳۲۲۲	ای سا رنجہ ۴۵۰۴
او کہ بر دو مہ ۲۳۲۰	ای پسر ہاں ۵۷۵
او کہ داد ۳۲۲۸	ی چہاں دیدہ ۱
او کہ در دھری ۳۴۰۳	ای چہاں را ۱۰
اول آیین ۱۰۴۲	ای چین ۲۷۵۲
اور از بھر ۳۲۱۱	ن چو حورشید ۳۸۳۴
اول الاولین ۱۱	ای حنک ۱۱۲۲
اور لو ۱۳۱۸	ای دل از ۲۴۵
اوش پیشکش ۴۶۵۶	ی رہرام ۵۰۷۷
اوش دلدہای ۴۹۷۸	ایردم گرد ۳۰۲۲
اوش گرچہ ۴۰۵۵	ای روز ۲۹
رسم حواں ۲۱۱۱	یسنادہ چو ۴۳۱۶
اور شب ۲۴۱۳	ای سہ گر خاک ۵۰۸۳
ون نامہ ۱۱۰۲	ای حنک بر در ۵۱۸۲
اولین دختر ۱۸۵۱	ی فلک ۳۸۹
اولین شخص ۴۷۵۸	ای کمرستہ ۳۳۳
اولین فصل ۲۴۸	ای کہ در ملت ۵۱۸۹
اولین گل ۶۶	ای مراکشہ ۱۹۲۹
اولین نقشہ ۵۱۱۸	یعی ہست ۱۹۲۳
و مرا ۴۹۰۹	این معلم ۸۴۱
او ہمی رستہ ۲۳۲۱	این بدانہ شنی ۲۹۲۸
و ہمی شد ۲۱۴۲	این بروم ۳۴۲۸
او ہمی گفت ۲۵۱۲	ین بروز ۳۰۷۹
اہل خانہ ۳۹۸۰	این نگت ۴۸۸۴

این سنگ ۶۶۷۷	این سنگ ۷۴۲
این مه رنگ ۷۶۱	این جسد را ۸۶۱
این شد ۴۲۰۹	این چهره نازی ۳۶۱۴
ای نظامی اسدولتر ۵۱۳۶	این چنین است ۶۵۲۲
ای نظامی بلند نام ۳۷۳	این چنین گنج ۹۱۳
ای نظامی پناه پرور ۵۶	این چنین نامه ۵۱۴۱
ای نظامی جهان ۱۶۷	این چو آتای ۳۲۹
ای نظامی رنگشنی ۲۰۹۴	این حربه ۵۱۹۴
ای نظامی مسیح نو ۲۳۴	این دوارا ۶۰۸۳
این عزیمت ۲۸۸۱	این دو گوهر بدوست ۶۱۷۵
این فریدون ۳۱۵	این دو گوهر در ۲۸۶۶
اینک سرور ۷۷	این رقمهای ۲۷۸۶
این کشید ۲۵۹۲	این رقبش ۸۶۰
این که دستور ۶۷۱۱	این زد و آن ۶۵۴
اینکه خود را ۴۹۶	این زمن ۱۵۷۹
این گرانمایه ۳۶۴۰	این زمویی ۴۳۶۱
این گروه ۴۹۲۲	این زند ۱۷۶۳
این گهر پاره ۱۶۴	این زمرت ۳۲۲
این گهر چون ۳۸۷۴	این سم بر ۳۱۲۷
این گهر سفت ۳۹۹۸	این صحن چون ۳۹۶۷
این مثل ۱۱۲۳	این صحن را که چاه ۲۲۰
این مخالف ۱۲۰۶	این صحن را که شد ۵۱۹۵
این مگمه ۳۳۲۸	این صحن رمز ۴۷۰۷
این مگوید ۴۵۳	این سخن گر ۱۴۲۲
این نگویم ۱۱۴۶	این سخن گشت ۶۰۷۷
این نه کام است ۲۵۰۱	این سخن گفت شاه ۱۹۶۷
این وطن ۲۹۸۷	این سخن گفت و نحتی ۴۱۸۲
این همه سر کشیدن ۲۳۷۳	این سخن گفت و از ۲۹۵۲
این هوس ۳۱۸۴	این سخن گفت و چون ۲۳۱۶
ای هزار ۱۶۴۰	این سخن گفت و رفت ۲۰۸۲
ای همه بر نو ۳۶۱۶	این سخن گفت و شد ۲۱۴۳
ای همه خانه ۱۹۶۳	این سخن گفت و عقد ۱۵۰۷
ای همه سر ۳۱۶۹	این صفالین ۲۸۹۰

ای همه صرب ۴۶۴۱	ماده می روت ۲۲۴۲
ای همه هست ۳۶۲۵	ماده نوروری ۴۵۲۰
	ماده از ۲۷۵۰
	ماده چند ۸۹۳
	ماده در حمام ۱۱۹۱
	ماده چون ۲۷۸
	ماده می خورد از کف ۴۵۲۴
	ماده می خورد که خود ۲۴۴۹
	مادی آمد مکف ۳۰۵۹
	مادی آمد رره ۲۲۲۱
	مادی آمد بمود ۲۶۸۴
	مادی پیش ۷۸۱
	ماد جدان ۵۹۱
	مارگاهی مدو ۳۶۲۸
	مرگه مر ۴۷۲۷
	مارها پیش ۴۸۶۴
	مار مانگی ۴۴۲۸
	مار تب کرده ۲۳۹۷
	مار پر سم از او ۴۷۱۲
	مار پر سم صرای ۲۹۶۴
	مار پر سمیش آن ۲۶۶۷
	مار پر سمیدکان ۳۵۸۷
	مار پر سمیدکاین ۱۵۵۱
	مار پر سمین ۲۰۶۷
	مار پس شد ۳۲۹۹
	مار پس گرد ۵۰۷۳
	مار جستم ۱۹۶
	مار جستم از آنچه ۴۴۱۱
	مار جستم از حقیقت ۴۳۷۸
	مار جستم حال ۳۹۹۴
	مار جستم ۴۰۳۳
	مار چون تحت ۸۲۰
	مار چون کردم ۴۶۷۸
ماحول زیرکی ۲۹۲۲	
ما پدر ۳۳۱۰	
ما پری چهره ۳۰۲۷	
ما مکش ۱۲۸	
ما تن مرد ۳۵۰	
ما توام دوستی ۲۲۳۶	
ما توانگر ۱۳۹۵	
ما چهار گوش ۴۷۰	
ما جهودی ۴۱۴۵	
ما چنان جان ۸۴	
ما چنان رب ۲۸۱۶	
ما چین طلسمی ۶۶۶	
ما چنان گریبی ۱۱۵۲	
ما چنان لعنتان ۳۶۸۹	
ما چین حوی ۲۸۰۱	
ما چین ست ۲۰۱۵	
ما چین بعضی محضت ۱۸۶۳	
ما چین بعضی لوح ۲۶۸۵	
ما حریهان نمی ۱۶۶۹	
ما خود نلدیشی ۳۳۹۸	
ما خودش بر ۲۷۲۰	
ما بر تو ۵۱۸۷	
ما پیش از ۹۱	
ما تابر سپهر ۳۰۸	
مادری چون ۴۲۵۸	
ماد معری ۲۸۵۲	
ماد صبح ۳۵۳۶	
ماد گورقص ۱۷۹	
ماد محبوبه ۳۲۷	

۴۶۸۵ باسگی این	۲۴۲۱ باز خوبان
۴۲۸۲ باسمن مسگان	۱۱۵۹ باز خود را
۲۴۵۵ باشیخون ماه	۶۲۸ باردار ای
۱۱۷۹ باشمه آن	۲۲۱ باردی بی
۲۶۴۱ باشه از	۲۴۳۹ باز دیوانم
۲۷۳۳ باشه انصون	۴۴۰۷ باز رفتند
۴۴۹۲ با عروسی بدان	۱۰۶۰ بارش بدیشه
۳۶۵۵ باغ دغ تو	۲۴۵۱ بار فرمود
۴۴۰۲ باغضان دغ	۳۹۷۰ باز کرد از
۴۲۳۳ باغ پرشور	۲۱۹۸ باز کردم نظر
۴۷۸۲ باغ پندار	۲۷۴۲ باز کرده بی
۴۵۶۳ باغ چون	۱۷۳۵ باز کوشید
۲۲۸۸ باغ داری	۲۵۰۶ باز گردش
۱۵۵۹ باغ در باغ	۱۲۴۸ باز گشتند سوی
۲۸۰۹ باغ ر در	۲۵۰۶ باز گشتند نعتان
۴۲۳۱ باغ را بدست	۴۴۱۳ باز گشتند و راه
۲۷۶۹ باغ را بدست جبهه	۱۰۴۶۱ باز گفتا چرا
۴۲۹۴ باغ را باز	۳۶۹۰ باز گفتار
۲۵۷۲ باغربان	۲۴۰۲ باز گفتا مگر
۴۴۷۷ با عربی ز روی	۳۱۷۳ باز گفت این پرند را
۳۶۱۴ باغ و گل	۱۹۶۵ باز گفت این سخن
۱۸۹۲ باغی از جواب	۲۱۳۲ باز گشت بدو
۲۶۰۹ باغ روشنند	۱۲۹۰ باز گفتند نصه
۴۰۶۵ باکس احوال	۲۶۹۱ باز گو ای
۴۳۱ بالغانی که	۲۰۳۵ باز گویی ز منک
۱۴۲۱ بام بر نام	۶۲۶ باز ماندم
۲۳۳۰ بامدادان چو نعت	۳۴۵۱ باز مدین
۳۲۶۸ بامدادان که چرخ	۸۵۳ باز مانندی
۴۷۲۵ بامدادی که دور	۲۷۷۹ باز ماهان بکار
۱۲۷۸ بامدادان که صبح	۳۲۸۱ باری آموز
۱۲۲۸ بامدادی دو شیر	۲۷۷ باری حرس
۱۶۵ بامداری و عهد	۴۱۱۱ باسری کو
۲۲۷۲ با من آن بت	۲۵۴۶ با سکنگر

پا همه نادری ۲۲۸	نام آن کس ۴۱۶۶
پا همه نزلهای ۲۴۲	نام آن یار ۳۴۲۴
پا همه بیکویی ۱۴۵۹	نام آن ای ۱۳۳۰
پا هزاران هزار ۲۴۲۷	باشیندهای ۱۲۰۰
پا هوا در ۷۲۶	پا سکو کرده ۷۲
میرم رنج ۴۰۸۱	بانگ آن ۲۴۲۷
پیر ساریش ۳۰۵۲	بانگ بر سر ۲۹۰۹
تولای خود ۳۹۹۲	بانگ برداشت ۱۲۹۸
تویر دلا ۵۰۷۹	بانگ برزد بر آن ۲۶۳۵
بجز از خوبی ۳۰۷۱	بانگ برزد بر او ۲۴۲۵
بهر او کبست ۱۷۹۷	بانگ برزد پس ۴۸۶۷
بهر این چند ۴۱۲۲	بانگ بروی ۴۴۷۵
بجز ایسم سرای ۳۶۲۴	بانگ درج ۴۵۶۰
بجز این هر چه ۱۰۵۳	بانگ در دیده ۱۸۲۱
بجانی که ۴۶۱۶	بانگ ران سو ۳۴۷۷
بجوی زر ۴۸۱	بانگی آمد ۵۰۴۷
بچسب پی ۱۷۸۳	بانگی از ازدها ۹۲۸
بچسب خواب ۱۷۸۲	بانو آن در ۲۳۰۰
بچسب دل ۳۱۸۱	بانو آن شیر ۳۴۹۴
بچسب ره ۲۷۵۹	بنوی چین ۲۸۳۰
بچسب شرط ۲۱۳۸	بنوی حنه ۲۰۱۱
بچه گور ۹۲۲	بنوی سرح روی ۳۰۵۰
بهر در ۲۶۶	بدرم بید ۱۵۸۸
بخلالش عروس ۴۵۰۰	بوی آن ۲۸۱۲
بخیاست رنده ۸	بوی اربحت ۱۲۹۲
بخت چون ۲۵۳۲	بوی از لا ۲۰۷۹
بخت و راجو ۴۴۸۹	پا همه این ۱۷۶۶
بخت از دور ۲۴۸۵	پا همه چون ۵۱۴۰
بخت از باری ۲۴۶۱	پا همه خوبی ۲۱۷۲
بخت من بین ۳۲۱۱	پا همه حورده ۴۲۹
بجداگر ۱۵۸۴	پا همه در ۳۸۱۴
بجای جهان ۳۸۸۴	پا همه ریرکی ۲۲
بجای و بیان ۲۷۶۱	پا همه سنگ دبی ۱۰۴۹

بد آن بد ۲۷۵۲	بر دو این ۵۱۰
مد پند آمد است ۲۶۱۷	بر دو باغ ۴۲۴۱
بدر حسی مطهر ۲۸۸۵	بر دو خویش ۴۳
بد گهر ۵۹۹	بر دو شهر بست ۳۰۴۰
بد جیدیش ۲۹۰۶	بر دو شهر شو ۲۱۳۶
مدونوک ۹۳۳	بر دو گنج ۴۱۲۷
بد و نیت از ۲۵	بر دیش بد ۴۴۴۹
بر امانت ۴۷۰۲	بر دو روزی ۲۱۱۰
بر نقل گاه ۱۴۱۶	بر دو سر هتک ۱۴۹۴
بر بهایم ۱۸۷۱	بر دلیران چین ۱۷۰۱
بر پرد ارچه ۳۱۶۸	بر دم از ۲۰۹۵
بر پرید ۱۲۳	بر دن تاحش ۱۳۰۵
بر پی ناله ۳۹۲۲	بر دو صمانش ۶۷۹
بر تر از هر ۲۰۵۷	بر رخس آسمان ۴۵۲۳
بر تمای بن ۳۱۴۲	بر رهش ۲۸۰۴
بر تمای من ۲۵۱۱	بر د از ۱۲۲
بر تن دشمنان ۲۷۱	بر زمین آمد آسمان ۱۰۸۵
بر جست ۳۴۷۰	بر زمین آمد آسمان ۴۴۲۹
بر چین دختری ۴۰۴۲	بر زمین بازویی ۲۰۶۶
بر چینی جه ۵۲۱	بر زمین بوشش ۵۱۲۷
بر چین رنگها ۵۰۸۶	بر زمین بوسه ۱۵۵۲
بر چین عهد ۱۵۱۳	بر زمین ز آهن ۱۴۴۹
بر چین قلعه ۲۱۲۰	بر زمین سیره ۲۱۹۲
بر چین منطری ۱۵۴۰	بر زمین هیچ ۴۶۲۳
بر حرام آموکه ۴۴۹۱	بر زن یس ۲۷۱۴
بر خدا خوانم ۱۳۲۲	بر سپیداریش ۸۰۰
بر خورش تنگی ۱۳۸۸	بر صد پرو ۷۶۲
بر دو و خوردش ۴۶۹۵	بر سر آتش ۱۹۰۷
بر دو بلند ۴۴۶۸	بر سر آن نل ۲۲۳۱
بر ده آوارشان ۳۶۸۲	بر سر او ۷۷۱
بر ده پرور ۲۷۴۰	بر سر ماده ۱۷۷۸
بر ده رونق ۴۸۱۸	بر سر تحت شده ۱۷۴۵
بر در آن ۲۲۲۷	بر سر تحت شد قرار ۲۲۵۰

بر گشاده از ۲۲۱۲	بر سر جون ۳۹۰۰
بر گشادم ۲۴۱	بر سر در ۳۲۰۷
بر گشادم ۴۸۰۶	بر سر سرو ۴۵۵۸
بر گشت سرین ۲۵۲۲	بر سر شاهی ۷۷۲
بر گشای ۴۱۸۰	بر سرش ۱۷۰۲
بر گشت يك ۲۹۱۵	بر سر صورت ۴۱۱۷
بر من آن شد ۲۲۱	بر سر وطن ۲۶۸۰
بر من این جان ۱۶۹۹	بر سر و رویش ۲۷۴۴
بر نشسته ۹۹۰	بر سر بر آی ۲۲۵۹
بر نشاندن ۵۰۴۵	بر سر بر بلند ۲۶۶۶
بر طمی ۴۹۷۷	بر صای عروس ۴۱۲۶
بر سودار ۳۸۹۴	بر طبایع صام ۳۰۹۷
بر وداع ۵۰۷۲	بر طبعی ۵۳۴
بروی از بیج ۲۳۲۴	بر عروسیش ۴۸۲۱
بروی از سع ۴۰۴۷	بر عطارد ۱۳۴
بره شبر مست ۳۶۹۷	بر ف کاهورن ۴۵۳۲
بر هلاکت ۵۰۰۰	بر فلك جون ۲۹۰
بر هوای ۴۱۸۳	بر قع از ماه ۱۶۲۲
بره و مع ۴۲۰۳	بر ق کردار ۱۲۰
برم موشین روان ۳۶۹	بر ق و ارم ۱۷۷۱
برمی آراست ۳۳۳۸	بر قیامی موافق ۴۰۲۲
برمی آراستند ۲۲۴۷	بر کسد جون ۲۷۰۷
برم های تو ۵۱۹۱	بر کشید آن ۲۹۴۰
برمه خسرو ۳۶۷۷	بر کشیدش ۲۲۹۵
برند صید ۲۹۰۲	بر کشیدت ۳۶۸۱
برساند سریر ۱۲۵۴	بر کشیده درین ۲۰۰۳
برست چور ۲۵۵۸	بر کشیده در خط ۴۲۲۲
برسان ۲۴۷۸	بر کشیده صمی ۱۴۲۷
برست در ۳۱۰۳	بر کشیده علم ۴۴۵۸
برسته بر ۱۳	بر کنارم چاه ۲۰۶۰
برسته گردد ۲۱۵۲	بر گن او ۲۰۶۲
برس کی ای ۱۰۵۶	بر گزاری ۲۸۳
برس که جانم ۲۴۶۰	بر گ شاح ۲۹۶۶

بعد از این روزی ۱۱۷۴	مس گره ۵۹۳
بعد يك ساعت ۳۳۳۱	مس مصر ۳۷۸۹
بعد يك هفته چون رسید ۱۵۱۴	مس محفل ۳۷۹۰
بعد يك هفته چون شمردم ۳۶۷۳	بسیاهی مصر ۲۵۵۰
مقلده جهود ۳۰۰۴	مشرانی ۳۹۸۹
ملاحم ۲۷۶۸	مشره لو ۲۸۳۵
ملازمان ۲۱۲۲	مشره جامه ۲۹۷۳
مراعت ۱۸۴۶	مشرانگی ۲۸۷۳
مربك ۳۶۰۵	مشر چون از مصر ۲۹۶۷
مربی هزار ۳۳۲۶	مشر چون باز کرد ۲۸۲۰
مسون و ۳۳۲۳	مشر چون خوبی ۳۰۱۸
مفاعت ۲۳۶۶	مشر زار سو ۲۹۲۴
مگلر از دنگه ۳۹۶۳	مشر کن حور ۳۰۴۵
مگلر از نار ۳۲۰۶	مشرکان دید ۲۸۰۸
مگلر از ۱۰۰	مشر گفت مصافحتی ۲۹۷۷
مگلر شد از ۱۱۶۷	مشر گفت از ۲۸۹۲
مس آما ۳۷۱۲	مشر گفت که ۲۸۶۰
مس آله ۲۴۰۱	مشر گفت ابردی ۲۸۷۰
مس آواز ۳۵۵۶	مشر گفت ای سلیم ۲۹۱۴
مس از عشق ۷۷۵	مشر گفت ای نهفته ۲۹۰۴
مسی بر صوب ۲۷۷۷	مشر گفت بر ۲۸۶۶
مطاسن ۳۷۹۵	مشر گزیده ۲۸۲۷
مندیای ۳۶۵۲	مشر سکومیر ۲۹۳۸
مندی بر پای ۳۷۶۵	مشر هر قصه ۲۹۸۲
مندی بر پختن ۵۰۴۴	مشکار افکشی ۸۹۳
مندی بر دست ۳۹۰۷	مشکار اندرون ۱۳۵۳
مندی بر مس ۳۸۲۷	مشکار و می ۱۰۱۹
مندی صبرش ۳۳۶۱	مطبرد ۳۳۴۸
مندی آن ۳۸۶۹	مطریبی که ۳۲۴۰
مندی را ۲۹۰۳	مطب کردن ۱۰۷۰
مندیای ۳۸۵۷	مطسمی که ۲۱۵۴
مندی بازرگان ۳۷۹۳	مندی از آردش ۳۲۵۱
مندی دارد ۱۵۵۴	مندی از آن شیرور ۸۸۵

بود بردی ۲۲۶۹	سده صاحب ۴۸۶۳
بود بهتایی ۳۲۸۱	سکاحی که آن ۲۰۱۳
بود مینی ۲۱۶۰	سکاحی که اصل ۴۰۵۱
بود نعمان ۷۸۴	سگر از هر چه ۴۱۸
بود نعمت ۱۲۲۳	سگر اول ۵۵۹
بود هفت ۸۱۰	سوارشگری ۴۴۴۶
بود هم سوره ۲۸۳۳	بود نااو ۱۶۴۷
بودن چون ۳۵۶۰	بود نا راهوارش ۱۲۷
بوده یردع ۸۶۶	بود بروی ۱۵۲۰
بوده یردست یار ۲۲۸۷	بود بهرام ۱۰۱۸
بوده زد ۲۴۴۵	بود برویر ۳۷۰
بوده می گیر ۲۲۸۷	بود پیری ۱۶۵۱
بوده و گاز ۴۳۵۵	بود تابع روز ۳۹۷۵
بودی سیسیر ۴۵۴۹	بود ناوقت ۲۲۲۹
بودی غور ۳۱۰۳	بود چون نشنای ۴۲۱۲
بوده از آن ۴۰۱۰	بود چون عیجه ۲۶۳۰
بوده اگر بودمی ۱۱۱۹	بود حاشا ۳۷۷۷
بوده از ۳۶۲	بود خوب و ۴۲۶۲
بوده چه گویی ۲۵۵۲	بود در خانه ۲۵۸۰
بوده ایش حاک ۴۷۴۲	بود در روضه گاه ۴۲۹۵
بوده یمت شد ۴۴۶۷	بود در کنج ۳۴۵۷
بوده از ۲۶۲۰	بود در ناف ۴۲۸۷
بوده کربن ره ۲۷۵	بود دستورش ۱۸۶
بوده نا این ۱۸۸۰	بود سرهنگ را ۱۵۱۷۱
بوده نا خواب ۱۱۷۱	بود سرهنگ حاضر ۱۵۵۴
بوده نا عهد ۱۰۵۱	بود سرهنگی از ۱۴۹۱
بوده دریای ۲۱۸۴	بود سان از ۲۶۵۰
بوده دل ۴۹۸	بود شیرین ۲۷۸۰
بوده دندان ۵۰۷	بود عاری ۵۰۲۷
بوده رسد شوم ۱۲۶۲	بود کارش ۲۰۰۴
بوده گرمی ۱۲۵۵	بود کردی ۳۹۰۴
بوده نا دل ۴۱۱۹	بود - سخی ۲۲۴۵
بوده نا را ۲۰۳۴۱	بوده لقیم ۲۴۱۵

به که مایه ۲۶۹۰	پیشی چور ۲۷۴۲
به که محض ۲۸۲۵	بی وایی ۲۱۸۱
بی بکلف چاکه ۱۵۵۶	پیشی حصه ۳۹۵۳
بی جهت ۱۵۶	پ
بی حر بود ۷۵۴	پادشاه آتشی است ۷۴۴
بی حر شد ۲۵۳۴	پادشاهان که در ۳۴۵
بیخ دیگور ۵۰۰۳	پادشاهان که کینه ۱۴۸۷
بی خرد وار ۱۰۵۴	پادشاهی در نو ۲۰۶۱
بیخ و تحم ۲۶۵۰	پادشاهی که ملک ۲۵۲
بیخود افتاد ۳۴۲۰	پادشاه ریگزار ۱۲۵۷
بد برکش ۵۱۳۳	پادشاه شرط ۴۰۷۱
بست به روی ۳۶۶۴	پادشاه همچو ۷۴۶
بیست و نه شب ۲۴۱۱	پاسح آراستند ۱۲۶۷
بیستوی رنگ ۱۹۹۱	پاسح شاه ۲۰۶۴
بیستوی همه ۴۳۱۰	پاسحی دادکای ۲۹۹۵
بیش از آن ۲۰۹۱	پاسحی داد و گفت ۲۸۳۹
بیش از اندازه ۱۲۳۹	پاسحی داد ۲۳۸۳
بیش از این ۴۰۲۱	پاس دار ۲۰۵
بیشتر از ۴۱۰	پاس شب و ۹۵
بیشتر بودی ۷۲۷	پاس می داشتیم ۴۶۷۵
بیشتر رنگ در ۱۳۹	پای آن نه ۲۷۸۰
بیشتر رنگ رنگ ۳۸۴۲	پای اورین ۲۰۱۰
بیشتر رنگه کوه ۸۵۶	پای نگشی ۵۱۹
بیشتر رین ۲۲۶۷	پای بیگانه ۱۰۴۲
بیشتر گور ۸۶۰	پای در ریز ۱۵۲۲
بیک اندیشه ۱۵	پای در کنه ۴۷۴۸
بیکای قدرت ۱۴۰۷	پای نه در ۲۶۴۱
بیکای مطرحش ۲۷۶	پایگه جوی ۱۰۸۳
بی گمان شد ۹۴۲	پای می کوت ۲۵۰۱
بی مرادی ۲۱۵۰	پایه بر پایه ۱۶۰۸
بی مصیبت ۲۱۳۶	پایه کار ۱۳۶۶
بیسی از پرده ۲۷۸۵	پایه است ۴۹۲۴
بیش ۴۹۶۸	

پدر از آتش ۱۰۱۵	پس برمود کاورید ۲۲۷۲
پدر از بهر ۶۷۴	پس ره ۳۲۲۲
پدر از جست و ۲۰۸۰	پسری خوب ۸۰۲
پدر از دیدش ۴۲۵۱	پس نشان ۲۹۶۲
پدر از لطف ۳۴۱۴	پس يك لحظه ۲۲۴۱
پدرش بزدگرد ۶۶۷	پشت بر ۱۳۲۵
پدرم دیگر ۱۱۶۱	پشت قوسی ۳۷۴۱
پدر مهران ۲۰۸۶	پشت مالیده ۸۹۸
پدری و برادری ۸۳۹	پشته ای ۳۹۹
پدیر آورده ۸۴۷	پلهای چند ۱۷۵
پردهای سه ۳۶۲۲	پنج سال است ۴۸۵۲
پرده بریند ۱۸۵	پنجمین کشور ۳۶۵
پرده طلعت ۲۷۶۲	پنج موبت ۶۴
پرده کزدمی ۴۴۴۲	پنج نشان ۱۲۰۳
پرسم از تو ۳۲۲۵	پنج کارگر ۷۱۱
پرسم اور ۲۲۶۵	پورش انگبخت عسر ۲۸۲۱
پر سمت گر ۳۴۶۰	پورش انگبخت ور ۳۰۸۵
پر سهی سرو ۲۲۲۸	پوشک می ۲۳۷
پرکتان و ۵۴۵	پوشی بر ۳۷۸۷
پر گرتنم جو زاع ۲۲۵۲	پوش می کرد ۲۴۱۷
پر گرتنم جو مرغ ۱۷۱	پوش از پیه ۹۰۷
پر گرفته بوند ۵۰۲۶	پوشوی جوان ۱۷۴۷
پروایی ۲۱۷۳	پوش به معجین ۲۸۱۹
پرویشگاه ۹۸۰۴	پیچ صدمار ۸۵۰
پر همد ۴۲۵	پیر این ۳۶۶۴
پری آنگ ۲۷۹۳	پیر نعت ۱۲۶۰
پس از آن داوری ۴۹۷۹	پیر چون داد ۲۶۵۷
پس از آن کاورمی ۴۱۹۷	پیر چون دید علیر ۳۵۷۴
پس بحالان ۱۸۵۳	پیر چون دید میهمان ۴۶۵۴
پس پانجم ۴۸۸۵	پیر دستی ۳۶۲۶
پس پیشین ۳۸۶۰	پیر زن را ۲۶۲۷
پس نذری ۴۲۶۸	پیر زن کان ۲۷۲۷
پس برمود تارانی ۴۷۴۶	پیر گفت ای جوان ۴۶۶۲

پیکر عدل ۵۰۰۱	پیر گفت ای زند ۲۰۶۱
پیکر هر طلسم ۳۱۰۴	پیر گمش ۲۶۶۷
پیکر هر یکی ۲۰۹۸	پیر مرد از ۲۵۸۴
پیکری سه ۳۱۶۱	پیری آمد ۳۵۶۷
پیکری چون ۸۹۷	پیری از ۱۰۲۶
پیکری دید ۴۰۹۲	پیش از آب ۵۶۴
پیل پیکر ۵۵۷	پیش آن صه ۳۶۲۳
	پیش آن گاو ۱۶۰۶
ت	پیش آن لعنار ۲۲۸۵
تا لراو ۲۴۸۲	پیش از آن راصد ۱۳۰۷
تا لرا این ۶۱۴	پیش از آن حالتش ۶۶۹
تا اگر ۴۰۸۶	پیش از آن کت ۵۱۰۸
تا امینان ۱۳۹۴	پیش از این گر ۱۱۶۹
تا به آبی ۳۷۹۴	پیش اسون ۲۱۷۴
تا تمسید ۳۵۱۱	پیش او در ۲۰۵۱
تا بجایی رسید گوساله ۱۵۲۷	پیش بیرویان ۵۱۴۷
تا بجایی رسیدشان ۲۲۸۴	پیشتر در ۱۴۶۱
تا بجایی که خواری ۴۶۱۷	پیشتر رانک رمب ۱۵۴۸
تا بجایی که عامل ۶۱۸۱	پیشتر رانکه آتش ۴۹۰۲
تا بعدی که ۲۸۵۹	پیشتر رانکه در سر ۴۵۷۶
تا بحن القلوم ۱۱۲	پیش چون من ۲۲۵۷
تا بدانجا رسید کز جسی ۲۵۱۶	پیش خواند و ۲۳۱۸
تا بدانجا رسید کز چپ ۳۴۸۲	پیش دختر ۳۲۸۰
تا بدانجا که آن ۳۲۵۵	پیش رفتم ۲۲۵۴
تا بدانجا که بود ۳۹۴۱	پیش رفتند ۱۰۹۷
تا بدان جای ۲۱۹۲	پیش سیمع ۳۱۹۷
تا بدان جرم ۴۷۸۹	پیشگاهی فرخ ۳۶۲۱
تا بدان چاه ۳۵۸۲	پیشم آمد ۳۵۹۱
تا بدان حد ۱۴۹۹	پیش مطن ۴۵۷
تا بدان عشوه ۴۹۸۸	پیش می شد ۳۳۹۷
تا بدینگی که ۳۷۶۱	پیش میره ۸۲۸
تا بدنام ۲۱۲۵	پیش کاهلان ۶۸۷۰
تا بداند ۵۱۵۶	پی خط ۲۸۷۸

تاج راسر ۲۷۹۶	تا بدانی که هر چه ۵۵۶
تاج زر ۱۲۸۲	تا بدانی که هر که ۱۱۴۹
تاجش از سر ۱۲۰۷	تا بدین پایه ۶۲۰
تاج شاهان ۱۲۴۱	تا بدین کاخ ۵۸۶
تاج عبیر ۱۵۹۸	تا بر آن حور ۲۲۴۷
تاج کیوان ۱۳۹	تا برد نامه ۵۱۸۰
تاجوانی ۶۲۱	تا برید از ۴۰۶۹
تاج و تخت ۱۲۱۰	تا برون شد ۱۰۰۹
تاج و تختش ۵۰۷۶	تا برگان ۱۹۲
تاج و نحی ۱۰۲۷	تا ب سرما ۱۸۷۵
تا چهار داشت ۲۰۵۷	تا سولار ۸۸۰
تا جهان ممکی ۲۰۲۶	تا شهری ۴۰۶۶
تا چنان بهره مند ۸۱۸	تا معاری رسید ۹۱۶
تا چنان داردش ۲۸۲۹	تا بگوید ۴۷۱۳
تا چنان شد بچشم ۲۶۳۸	تا بماند ۱۲۳۸
تا چنان شد بریرکی ۸۴۲	تا بنعمان ۶۹۳
تا چنان شد که خان ۴۰۵۹	تا بود در تو ۲۲۰۵
تا چنان شد که فرق ۳۵۴۲	تا بود در شاد ۱۹۴۹
تا چنان شد که کس ۱۷۱۵	تا بود عمر ۱۹۵۹
تا چنان شد که یک ۴۱۴۰	تا بوقتی ۵۸
تا چو از حصرت ۲۶۵۵	تا بهیغره ۳۵۳۰
تا چو شمشیر ۴۹۵۲	تا به هر جا ۱۴۴۰
تا چو شهش ۲۰۸۷	تا به مولایت ۲۲۱۰
تا چو غرم و ۲۸۹۹	تا بیایم ۲۶۵۰
تا چو معدن ۶۷۷	تا تن ۶۳۶
تا چهل روز ۵۰۶۰	تا تو نم ۱۰۶۱
تا خبر یافت ۳۱۹۳	تا بوی ۲۲۵۶
تا حدایم به نعت ۴۰۸۴	تا ج برداشن ۱۲۲۶
تا حدایم متصل ۴۰۳۱	تا ج بر سر ۱۳۰۴
تا حدایی که ۲۸۲۶	تا ج بر فرق سر ۱۰۲۸
تا در آیین خود ۱۴۰۳	تا ج بر فرق شه ۱۷۹۰
تا در آن اوج ۶۸۵	تا جستان ۱۰۹
تا در آن ملکوت ۴۶۲۰	تا جلداری ۱۱۹۲

تا در آری ۵۱۵۵	تا رمان را ۱۰۲۴
تا در ابام او ۱۳۹۷	تا ستم‌پگان ۴۷۵۰
تا در این آب ۲۹۱۰	تا سحر گه ۴۹۲۱
تا در این باغ ۲۹۲۸	تا سر تا جور ۱۳۰۱
تا در این کوره ۵۲۰	تا سلیهار ۲۲۹
تا در ی یافت ۴۲۰۱	تا شب آنحاشا ط می کردند ۳۲۷۶
تا دعای بدش ۴۹۱۵	تا شب آنجا شط و بازی ۲۰۱۹
تا دگر ماره ۴۴۵۴	تا شب آنجا بگه ۲۲۱۸
تا دگر زخم ۲۷۲۲	تا شب آن روز ۳۴۵۲
تا دگر تشنه ۲۹۱۸	تا شب از ۳۸۲۷
تا دل شاه ۲۰۱۲	تا شبی خلوت ۲۷۴۹
تا دم صبح ۲۴۴۲	تا شبی فرصی ۲۶۴۰
تا دو سال ۱۹۷۸	تا شود شد ۱۹۸۴
تا دویدند ۲۹۲۳	تا شوی ۲۲۶۵
تا رسیدم ۲۳۲۹	تا عروسان ۲۰۲
تا رسیدن ۵۰۹	تا عذری ۴۸۶۵
تا رسیدند ۳۸۴۶	تا فلک بر کنید ۷۹۰
تا ریل ۸۷۷	تا فلک رشته ۲۹۵۲
تا ران ند ۲۱۷۵	تا یامت ۵۰۸۸
تا رینگه ۴۴۸۰	تا انگور ۱۸۲
تا رشع ۲۲۱۲	تا انگور کو ۲۵۵۷
تا ثالث ۶۱۸	تا بر تک ۴۴۱۶
تا راج ۲۰۲۲	تا کند صید ۱۷۴
تا ررنجم ۳۵۹۸	تا کنوش ۱۶۱۶
تا رشهری ۲۱۳۷	تا کیومرث ۱۱۹۱
تا زمین ریر ۱۸۱۷	تا گه روز ۲۴۰۳
تا رمینی ۴۸۵	تا مگر چاره ۳۹۴۶
تا زه تر ۱۰۷	تا مگر دن ۵۶۷
تا زارویی ۱۴۵۷	تا من آنجا ۵۷۹
تا زه رویش ۳۰۹۷	تا من آیم یارگاه ۳۱۲۸
تا زه کردی ۴۲۲۸	تا من آیم شهر ۳۲۲۳
تا زری و پارس ۸۰۸	تا می بخت ۴۹۲۱
تا زری اسن ۱۸۳۸	تا نیتند ۴۳۶۲

۲۲۹۳ ترکاز است	۵۱۱۲ ناپیداری
۵۳۷۴ ترک چگنی	۲۱ ناصوابی
۴۱۸۸ ترک چس	۴۹۹۳ نبرد برخس
۲۸۲۴ ترک شهوت	۳۶۱۸ نبرد شاه
۲۳۵۹ ترک من	۱۵۸ ناظر برجهان
۱۸۹۵ ترکی از	۲۸۹۳ ناگرد
۵۲۹ ترکیم را	۴۱۴ ناگویی سخنوران
۲۳۷۵ تشنه‌ای ر که در	۴۹۴۳ ناگویی که عدل
۲۳۷۶ تشنه‌ای را گر	۵۹۸۲ ناهس
۴۰۱۴ تشنه بود	۴۵۸۶ تارارث
۲۸۵۸ تشنه در آب	۷۱۲ تاهم آخر بدست
۴۹۵ تشنه ر که	۴۶۹۹ تاهم آخر گرفتیش
۲۹۰۰ تشنه گردند	۲۷۶۷ تاهمان پیرز
۳۹۲۳ تشنه گرم	۱۹۳۰ تاهمه ساله
۴۰۵۳ تشنه مرده	۷۶۴ تاپس تاب
۳۶۷۱ تکه رده	۴۶۷۲ تاپکی روز بر صحنه
۱۹۲۵ ن چو پوشیده	۵۶۸۶ تاپکی دور بر کرانه
۲۷۲۹ ن چو صواب	۲۵۹۴ تاپکی روز مرد
۱۹۲۴ تدرستی	۱۶۴۲ تحفه‌های
۱۲۵۲ تندبیری	۲۲۶۱ تحت بلعس
۵۱۶۲ تنگ بهشمان	۷۵۶ تحت پاه
۲۲۴۴ تنگ بهشمنی	۱۲ تحت حمید
۴۸۴۰ تنگ دستان	۱۰۸۷ تحت گیرد
۵۸۹۱ تنگ دستی	۸۱۵ تحت و منش
۱۳۸۹ تنگدل شد	۸۱۱ تحت همدستی
۲۰۶۵ تنگ شکر	۲۳۴۵ تحتی از
۳۹۱۸ تنگی پسته	۱۱۹۴ تحفه بهمنی
۵۰۹۵ تنگی جبهه را	۳۶۱۵ ترس تو
۳۰۱۱ تو لر آجا	۲۶۰۰ ترس دوشیم
۲۹۵۴ تو طار	۲۸۶۹ ترسم این پرده
۲۹۹۳ تو بدین	۲۴۰۵ ترسم این پیر
۲۴۸۰ تو بر آن	۲۹۲۶ ترسم این چرکن
۲۱ تو بر مردی	۱۷۲۹ ترند از آن

تو بر چشم ۴۸۷	تیرگی را ۳۵۹۳
تو بمن گر ۲۰۱۵	سیر مار ۱۷۲۴
تو به کردم ۴۴۹۸	تیری از ۸۷۸
تو چه حقی ۲۵۷۰	تیرکاری ۴۲۲۱
تو دمی بی میانجی ۲۸	تبع لڑاين سان ۱۷۲۸
تو دمی صبح را ۱۷	تبع لڑاين سو ۷۴
تو دمی و تو ۲۲	تبع اگر وادت ۱۶۸۲
تو زیر شش ۱۵۰۵	تبع اگر یزدی تارک ۸۲۷
تو میدی ۱۸	تبع اگر یزدی بهرق ۱۷۲۶
تو شدی ۲۵۶۶	تبع بر دشمنان ۱۰۴۵
تو شه گر ۴۸۷۱	تبع بر خون ۱۷۲۰
تو قلم ۴۸۷۶	تبع چون ۳۵۱۶
تو کتر پش ۳۷۲	تبعش آن ۵۱۳۲
تو که جوهر ۲۵	تبع صبح ۸۲۴
تو که دام ۲۹۵۵	تبع و دشت ۱۲۲۲
تو که دور ترا ۱۷۵۴	تبع هدی ۱۸۲۹
تو که سرسری ۶۲۳	تبع بک صبح ۴۳۸۷
تو گشاییم ۳۷۹۷	
تو گمان ۴۷۴۱	ج
تو مرا ۴۱۵۹	جام زر ۲۵۵۷
تو بردی ۱۶	جاش ۱۶۴
تو به آنی ۴۱۵۵	جام می ۴۴۰۲
تو همه شب ۴۸۷۴	جامه بر کتبه ۲۹۲۰
تویی آن ۱۴۰۹	جامه را ۳۲۱۲
تیر اگر ۸۲۶	جامه و رجب ۳۸۹۸
تیر بر هر ۱۷۱۱	جامه زر ۲۹۹۲
تیر چون مار ۱۷۴۱	جامه هم رنگ ۱۹۵۷
تیر خوش ۱۷۰۲	جان سبری ۳۰۴۳
تیر در بیم گرد ۱۴۶۵	جان چراغ ۶۱۱
تیرش از سوی ۱۸۰۹	جان در افک ۵۷۱
تیرش از دست ۲۸۱	جان که جوهر ۲۶
تیر شه ۱۴۷۹	جان یکی ۲۱۱۹
تیرگی چند ۶۳۹	جاء جمشید ۴۶۰۰

جای حالی ۴۳۹۰	جهد بر جملہ چوں ۳۹۱۶
جای در حرر گاه ۱۹۵۰	جمع کرد از ۴۹۲۷
جای کردند ۳۹۶۹	جمعی از ۲۲۷۱
جایگاه بست ۴۲۵۹	جملہ حق ۱۶۰۳
جای من ۱۲۱۵	جملہ در بندم ۲۹۶۳
جراثیم ۲۶۵۴	جملہ در پیش ۳۲۰۴
جراثیم ۲۲۴	جملہ سرها ۳۲۴۰
جمل الارحمه ۵۰۷۷	جملہ موجود ۳۵۵۰
حرثه نادره ۱۱۲۶	حوضو ۴۶۰
حز محکم ۲۰	حور سن کرد ۷۹۹
حز نصلال ۴۹۸۶	جوی آبی ۲۳۷۲
حز نگنج ۴۵۸۷	جوی شیری ۴۳۱۱
حز به آمو حس ۸۰۷	جهت از ۱۵۹
حز به بیکار ۱۱۸۲	جهت آر ۴۶۰۷
حز پری جهره ۲۶۲۲	جهت سیر شد ۴۷۸۷
حز نو ۳۷۹	جهت سیر کرد ۲۹۳۹
حز حونی ۲۶۷۰	جهت کردم ۱۹۵
حز در حست ۲۶۳۱	جهت کی ۴۲۰
حز دویی ۲۲۰۵	جهت می کرد ۶۰۰
حز کسی ۳۱۰۹	جفهای ۲۹۹۰
حز وریری ۴۶۲۸	
حز بل ابر ۳۶۶	چ
حز یکی خط ۵۰۹۸	چمکان جهن ۴۴۸۶
حز یکی حوی ۲۶۱۳	چانک آندشاهی ۱۸۹
حز یکی دختر ۶۰۳۹	چانک و سرو ۴۱۲۵
حست مادی ۲۸۶۴	چانکی ۱۹۵
حست بر موش ۴۳۹۵	چار بالاش ۱۳۶۹
حست جایی ۶۸۹	چار بندی ۴۵۶۶
حست شه را ۵۰۵۴	چار باین ۳۹۰۲
حست کوهی ۲۰۸۲	چار پایی ۳۴۹۷
حستم اسوان ۲۹۰۰	چار سال است ۴۸۲۹
حسم از ده ۱۸۷	چار سالت ۱۶۱۵
جهد بر حد سینه ۲۵۴۵	چار ضمه ۲۲۵۸

چشم درم که ۲۷۰۲	چار نه ۳۶۲
چشم را سرمه ۱۵۹۴	چار لرسنگ ۳۴۰۱
چشم روش ۴۱۳۷	چار گوهر ۱۵۳۲
چشم شه ۳۲۴	چار مین شحص ۲۸۱۲
چشم صد ۲۴۹۶	چار مین شرط ۲۱۲۷
چشم مالید ۲۵۱۲	چاره آن ۲۵۶۷
چشم بنور ۲۵۲۸	چاره کار ۲۸۲۲
چشمه ر ۲۸۷۸	چاره ای ماندم ۳۱۷۶
چشمه ای راه قطره ۲۳۸۴	چاره ای کان ۲۶۵۶
چشمه ای رازبهر ۶۸۰	چاره ای کی ۲۴۵۹
چشمه ای کایر ۲۲۰۶	چاره سازان ۴۲۲۸
چشمه ای یاف ۲۵۱۷	چاره سازی ۳۱۹۲
چشمه گرم که ۳۸۸۰	چار باوش ۸۲
چشمه های ۲۲۰۵	چاشمی گیر ۵۱۰۴
چفت پستی ۲۷۴۰	چاشمی گیرش ۳۸۸
چبری کرد ۱۴۲	چاکری را ۲۹۴۲
چند لڑ این داستان ۲۷۷۵	چاکری کو ۲۹۴۸
چند لڑ این قصه ۲۰۹۰	چاهساری ۲۵۳۱
چند مار ۴۲۷۸	چاه کند ۵۰۵۷
چند ناشی ۵۷۰	چاهی آنگاه ۲۹۴۷
چند بر هم ۴۴۷۱	چرخش آسما ۱۴۲
چند بیداد ۵۲۷	چرخ روشن ۱۷۰۸
چند پرسیدم ۲۰۹۲	چرخ تن ۲۹۱۲
چند چون ۵۱۸	چشم از دست ۲۹۷۷
چند جنوا ۲۲۰۴	چشم او را ۷۹
چند حمالی ۵۰۲	چشم با چشمه ۳۹۶
چند مالی ۲۵۶۹	چشم نگار ۲۸۸۵
چند سالم ۴۱۷۱	چشم نشه ۳۸۹۲
چند کوشیدم ۲۲۸۲	چشم چون ۲۸۱۳
چند گونه ۲۵۷۷	چشم حواجه ۲۲۸۸
چند گویای ۵۵۴	چشم حواهم ۳۸۸۷
چند که ۲۲۱۲	چشم دهن ۲۸۸۲
چند نوب ۴۱۹۸	چشم درم رجون ۴۰۲۸

چون بدین گه ۳۲۷۲	چنگ در من ۳۷۴۹
چون بدربای ۲۲۱۳	چنگ می رد ۴۲۱۹
چون بدستان ۶۳۲۷	چنگ و ددان ۲۷۴۷
چون بدید ۱۲۱۷	چنگ و ناحی ۲۵۴۱
چون بدین طالع ۱۳۱۳	چوب اگر ۷۲۲
چون بدین فرخی ۲۰۴۷	چوب دستی ۲۵۷۵
چون بدین کثر ۲۲۱۷	چون از آن چشمه ۲۰۰
چون بر آسود ۲۹۶۸	چون از آن چشمه ۲۲۰۱
چون بر آشفتم ۲۸۲۶	چون از آن عول خانه ۲۶۱۸
چون بر آمد بر این ۲۱۷۰	چون از آن ماندگی ۲۱۹۷
چون بر آمد چهار ۶۸۱	چون از آن مر عرار ۲۰۶۰
چون بر آمد رمان ۱۶۲۸	چون از این ۲۸۵۷
چون بر آمد رکود ۴۵۰۷	چون اسیری ۲۱۵۷
چون بر آن آب ۲۹۰۷	چون اشکوت ۱۷۰
چون بر آن تحت ۳۶۷۰	چون باخسون ۲۸۵۱
چون بر آن داستان ۲۰۸۸	چون باندازه ۴۲۰۷
چون بر آن درد ۲۶۵۰	چون بنوع ۴۱۵۲
چون بر آن ده ۱۵۴۹	چون بیسم ۲۶۷۵
چون بر آن شد ۲۵۲۲	چون بینه ۱۵۲۹
چون بر آن نور چشم ۳۷۳۶	چون بیسی ۳۹۱
چون بر آشاند ۲۰۲۰	چون بیان چاهخانه ۲۵۳۳
چون بر این قصه ۲۰۵۲	چون بیان شد ۳۳۵۵
چون بر این قصه هفت ۴۰۱۱	چون تثلیث ۴۵۲۵
چون بر این گفته ۱۹۷۲	چون تدبیر ۲۰۴۷
چون بر این گنج ۲۱۳۰	چون بحر ۲۲۶۹
چون بر این سره ۲۷۹۱	چون بچرم ۲۸۵
چون بر این گونه ۳۷۰۱	چون محافل حیده ۲۹۸۴
چون بر این ساعتی ۳۴۸۵	چون محافل رسید ۱۶۸۸
چون بری ۴۱۵	چون پند چارسی ۲۳۰۶
چون برید ۱۸۶	چون بدان جایگاه ۲۸۲۰
چون بریدند ۲۸۴۲	چون بدای سرحی ۲۲۴۸
چون ساط ۲۷۷۳	چون بدای تهر من ۲۷۴۹
چون سرحی ۳۳۴۹	چون بدان معکمی ۲۰۹۰

چون تو عهد ۵۹۷	چون یسی سجده ۲۸۳۲
چون تپلی شد ۱۰۲۸	چون یسی شک ۲۴۲۹
چون جوان جوش ۳۷۱۷	چون شخص ۴۸۵۴
چون جوانمرد ۳۱۹۶	چون شهر آمد از حصار ۳۲۲۸
چون جهان رو ۳۱۰	چون شهر آمد از گماشگان ۴۷۱۴
چون جهان صعب ۳۴۵۳	چون شهر آمد از وفا ۴۵۱۲
چون چنان دند ماه ۲۴۴۴	چون عهد ۴۵
چون چنان دند ترک ۲۷۷۶	چون نرمان ۱۲۶۹
چون چنان دند بوش ۲۰۲۱	چون قصر ۹۵۹
چون چمن هفت ۱۹۷۹	چون به گرمی رسید ۲۱۹۰
چون چین است ۵۴۶	چون نگر می شد ۳۸۵۳
چون حجاب ۱۵۱	چون بنیاس ۷۰۲
چون حدیث ۲۰۵۱	چون بهمان ۳۵۷۱
چون حمر ۴۹۹۲	چون بان ۴۰۱۷
چون حداد مع ۳۰۰۸	چون بردیث ۲۲۲۳
چون حدادید ۲۵۴۴	چون سیروی ۲۰۰۹
چون حدایم ۴۹۱۰	چون بودرا ۱۴۵۰
چون خرد ۲۲	چون بهر ۳۱۴۲
چون خورش ۳۲۷۷	چون بهشت ۶۱۹
چون خورتق ۷۵۹	چون بهم صحبتیش ۲۱۰۴
چون در آمد تحت ۱۲۶	چون بهنگام ۴۱۱۰
چون در آمد ساق ۱۴۷	چون پذیرفت ۳۱۳۲
چون در آمد شب ۲۵۲۲	چون بر افشاد ۳۴۰۷
چون در آمد نگور ۱۴۱۴	چون پری ۲۶۷۸
چون در آمد نرد ۳۴۵۷	چون پریراد ۲۱۴۵
چون در آمد در آن ۴۵۶۷	چون بش ۵۰۶۹
چون در آمد رحت ۲۴۵۳	چون برا ۳۶۲۶
چون در آمد زحواب ۳۵۳۵	چون نم ۲۱۵۲
چون در آمد سیاه ۴۳۵۸	چون نوا ۴۹۶۲
چون در آمد شکار ۹۱۷	چون تواری ۵۰۹۱
چون در آن برج ۲۱۱۵	چون تو خود را ۴۲۵
چون در آن برم ۱۹۴۳	چون تو در چاه ۱۴۱۴
چون در آن روز سه ۴۷۱۵	چون تو صد ۳۴۲۹

چون در آب قصر ۲۲۲۳	چون در آب قصر ۲۲۲۳
چون در آب کار ۸۲۳	چون در آب کار ۸۲۳
چون در آب مران ۲۱۲۶	چون در آب مران ۲۱۲۶
چون در آب معتم ۲۴۱۷	چون در آب معتم ۲۴۱۷
چون در آورد ۱۲۱	چون در آورد ۱۲۱
چون در شانش ۲۹۴۱	چون در شانش ۲۹۴۱
چون در او دید ۴۳۴۶	چون در او دید ۴۳۴۶
چون در او رفت ۲۹۲۱	چون در او رفت ۲۹۲۱
چون در این کوزه ۴۹۲۲	چون در این کوزه ۴۹۲۲
چون در این گفت ۲۹۲۰	چون در این گفت ۲۹۲۰
چون در این هفت ۳۲۶۹	چون در این هفت ۳۲۶۹
چون در حتی ۹۲۰	چون در حتی ۹۲۰
چون در کان ۲۸۸	چون در کان ۲۸۸
چون در عه ۲۸۲	چون در عه ۲۸۲
چون درون ۴۲۴۸	چون درون ۴۲۴۸
چون در عاظم ۲۰۲۸	چون در عاظم ۲۰۲۸
چون در ۲۵۶۸	چون در ۲۵۶۸
چون در عا کرد ۴۸۴۰	چون در عا کرد ۴۸۴۰
چون در عا گفت ۲۷۹۸	چون در عا گفت ۲۷۹۸
چون در عایی ۲۰۵۹	چون در عایی ۲۰۵۹
چون در گره ۲۳۹۸	چون در گره ۲۳۹۸
چون در صبح ۲۸۲۳	چون در صبح ۲۸۲۳
چون در وضع ۲۲۰	چون در وضع ۲۲۰
چون در برگس ۳۹۸۲	چون در برگس ۳۹۸۲
چون در هل ۲۴۴۴	چون در هل ۲۴۴۴
چون در رسد ۵۹۲	چون در رسد ۵۹۲
چون در رسد ۲۱۶۱	چون در رسد ۲۱۶۱
چون در رسیدم نتاج ۱۲۲۷	چون در رسیدم نتاج ۱۲۲۷
چون در رسیدم بعد ۵۲۲	چون در رسیدم بعد ۵۲۲
چون در رسیدم شهر ۳۳۸۹	چون در رسیدم شهر ۳۳۸۹
چون در رسیدن پیش ۳۶۷۶	چون در رسیدن پیش ۳۶۷۶
چون در رسیدن سوی ۸۸۶	چون در رسیدن سوی ۸۸۶
چون در رسیدن و ۱۰۹۵	چون در رسیدن و ۱۰۹۵
چون در طب ۲۴۴	چون در طب ۲۴۴
چون در عیت ۴۶۱۴	چون در عیت ۴۶۱۴
چون در بار ۵۶۱	چون در بار ۵۶۱
چون در بهرام گور با ۱۰۱۰	چون در بهرام گور با ۱۰۱۰
چون در بهرام گور ۱۳۴۵	چون در بهرام گور ۱۳۴۵
چون در پا ۲۲۸۲	چون در پا ۲۲۸۲
چون در ترتیب ۳۱۲۴	چون در ترتیب ۳۱۲۴
چون در زحل ۲۰۸۰	چون در زحل ۲۰۸۰
چون در حست ۴۷۲۴	چون در حست ۴۷۲۴
چون در خون ریزه ۲۴۲۵	چون در خون ریزه ۲۴۲۵
چون در حوران اونداد ۲۷۰۱	چون در حوران اونداد ۲۷۰۱
چون در دی ۷۲۵	چون در دی ۷۲۵
چون در دیو ۳۵۰۹	چون در دیو ۳۵۰۹
چون در روحان ۳۷۶۵	چون در روحان ۳۷۶۵
چون در شاهان ۱۸۰۶	چون در شاهان ۱۸۰۶
چون در صید ۴۶۴۴	چون در صید ۴۶۴۴
چون در فتنه گران ۱۶۲۶	چون در فتنه گران ۱۶۲۶
چون در فرمان شاه ۳۳۶۸	چون در فرمان شاه ۳۳۶۸
چون در فرمان شاه ۲۵۶۴	چون در فرمان شاه ۲۵۶۴
چون در کار ۴۹۲۰	چون در کار ۴۹۲۰
چون در کشور ۱۸۶۴	چون در کشور ۱۸۶۴
چون در کود ۳۲۲۶	چون در کود ۳۲۲۶
چون در گرمای ۲۴۱۲	چون در گرمای ۲۴۱۲
چون در گرمی ۲۵۲۱	چون در گرمی ۲۵۲۱
چون در زمانی بر آن نبود ۴۴۳۲	چون در زمانی بر آن نبود ۴۴۳۲
چون در زمانی بر آن کشید ۵۰۲۶	چون در زمانی بر آن کشید ۵۰۲۶
چون در زمانی مگرد ۴۷۷۹	چون در زمانی مگرد ۴۷۷۹
چون در زمانی بر این ۲۲۳۳	چون در زمانی بر این ۲۲۳۳
چون در زمانی گذشت ۲۲۴۶	چون در زمانی گذشت ۲۲۴۶
چون در زمانی نشاط ۳۶۹۲	چون در زمانی نشاط ۳۶۹۲
چون در من نام ۲۹۶۵	چون در من نام ۲۹۶۵
چون در من میر ۱۱۴۹	چون در من میر ۱۱۴۹
چون در من از ۴۹۲۵	چون در من از ۴۹۲۵

چون شدی راست گوی ۲۷۵۲	چون رمس مهمن ۴۶۵۵
چون شدی سیر ۲۴۷۵	چون ز هاتف ۵۰۷۴
چون شدی شمع وار ۲۷۷۳	چون ز هر گونه ۲۱۱۲
چون شکر ریز ۲۶۰۱	چون سپه ۴۵۷۹
چون شکیم ۲۴۷۱	چون ستوی ۲۱۷۳
چون شکیسته ۳۱۰۲	چون سخن در سخن ۱۹۱۹
چون شاما ۴۷۹۶	چون سخن گفته ۱۲۲۲
چون شیدم ۲۲۹۱	چون سخن گو سخن پایان ۱۹۲۲
چون شنیدند جمله ۴۷۵۱	چون سخن گو سخن به آخر برد ۴۰۴۰
چون شبند کان ۴۰۰۱	چون سرو سم ۱۴۸۰
چون شود شد شیر ۱۲۵۳	چون سعادت ۴۱۷۷
چون شوی گرم ۲۴۸۱	چون سگی ۴۷۲۰
چون شه آمد ۱۹۸۱	چون صن ۴۵۲۱
چون شه از ۱۵۷۲	چون سوار ۳۴۶۴
چون شه انصاف ۱۲۴۱	چون سه ۳۲۵۸
چون شه بن ۱۱۸۸	چون سهی سرور ۹۸۷
چون شهشه ۱۵۶۶	چون سهی سرور برد ۱۸۶۰
چون صدا ۳۲۲۹	چون سهیل از دیار ۶۷۵
چون عرب ۸۸۲	چون سهیل جمال ۸۲۶
چون غلب ۳۹۰۸	چون سیاست ۴۶۰۴
چون غزل ۴۴۴۳	چون شب آرایشی ۲۱۲۰
چون فراغت رسیدشان ۳۷۲۲	چون شب آمد عرض ۱۴۱۰
چون فراغت رسیدمان ۲۲۷۷	چون شب آمده ۲۶۵۱
چون فرو دید ۷۷۲	چون شب آمد از سره ۴۱۹۴
چون فرو رنده ۵۱۲۲	چون شب از ماه ۳۲۴۸
چون فرو گفت ۲۹۸۸	چون شب آنگه ۲۵۴۰
چون فرو گفته ۱۱۰۹	چون شد آن چاره ۳۲۰۶
چون غریب ۲۴۸۳	چون شد آن روز ۴۱۴۱
چون قدر مایه راه ۳۴۷۴	چون شد آن دهوی ۲۹۴۵
چون قدر مایه شد ۱۴۷	چون شد آن مرغزار ۲۳۴۲
چون نظادوستند ۶۳۳	چون شد آوازه ۳۰۷۶
چون قلم را ۳۱۱۳	چون شد انگیزه ۲۴۴۶
چون قوی ۲۱۳۲	چون شدم ۱۸۲۹

چونکه صبرم ۲۰۳۰	چون کم و بیش ۳۲۸۹
چونکه عهدش ۴۱۱۲	چون کند ۸۵۹
چونکه ماهان به ماه ۲۷۳۴	چون کنیز آن هرور ۲۵۸۳
چونکه ماهان سوا ۳۷۵۵	چون کسیران بحال ۴۲۶۰
چونکه ماهان چنان ۳۵۶۲	چونکه ایران ۳۵۷
چونکه ماهان ر چنگ ۲۷۹۱	چونکه بانوی ۲۵۵۳
چونکه ماهان ر رفق ۳۵۸۶	چونکه بگرد ۲۳۰۴
چونکه ماهان ر روی ۲۵۷۸	چونکه بر درگ ۴۷
چونکه ماهان سلام ۳۸۰۶	چونکه بر شد ۷۶۸
چونکه ماه دو هفته ۱۶۰۵	چونکه برگنج ۲۳۰۰
چونکه مستی ۳۷۲۵	چونکه مشاحتش ۳۳۸۵
چونکه مهر ۲۹۵۹	چونکه بهرام شرط ۱۲۷۰
چونکه میدان ۹۲۵	چونکه بهرام شد ۲۰۱۶
چونکه ناگفته ۲۰۳۷	چونکه بهرام کینه ۱۹۹۰
چونکه نعمان در آن ۲۰۶	چونکه بهرام گور ۱۰۳۹
چونکه نعمان شد ۷۹۱	چونکه پنجم ۳۸۶
چونکه وقت ۴۸۰۲	چونکه پیغام ۴۰۸۵
چونکه سنگم ۲۱۸۵	چونکه تیر ۹۶
چونکه يك نقطه ۲۵۲۶	چونکه حوسه ۱۱۵۰
چون گذشتم ۵۶۹	چونکه دهخ ۸۶۵
چون گران ۲۳۹۳	چونکه دید آن ۱۸۸۸
چون گریان ۲۵۵۵	چونکه دید او ۲۵۱۷
چون گشادی ۳۲۳۲	چونکه دیدم ۲۲۸۶
چون گشایم ۲۵۱۹	چونکه روز ۲۷۸۸
چون گل آن ۴۶۲	چونکه سر ۳۸۰۰
چون گل از کام ۱۰۵۷	چونکه سزاران ۷۲۷
چون گل باغ بود ۲۰۴۳	چونکه سمنار سوی ۷۰۸
چون گل باغ سرمدی ۵۷۶	چونکه سوی ۲۵۲۳
چون گنامی ۴۴۸۳	چونکه شد جبرئیل ۲۶۵۹
چون لیش ۴۸۸۸	چونکه شد کارهای ۴۱۷۶
چون دسی ۲۱۵۱	چونکه شد لیس ۵۱۴۲
چون محمد برقص ۱۲۰	چونکه شهزاده ۸۱۴
چون محمد زجیر ثیل ۱۱۳	چونکه شیران ۱۲۹۹

چون محمد شدی ۵۷۷	چون هر مند ۸۲۱
چون مراد دوت ۵۱۸۴	چون از ۶۱۰۵
چون مراد بد مند ۲۲۵۰	چون یکایک ۹۵۲
چون مراد بد مهربان ۲۴۲۲	چون یکی یاقتی ۶۱۵
چون مساحت ۲۹۳۵	چه مسا ۱۶۶۰
چون مگس ۴۷۴	چه ستم ۳۵۷۷
چون من از چشم ۳۸۸۱	چه سخن ۴۹
چون من از قلعه ۵۱۶۹	چه عجب ۲۰۲
چون من الحق ۳۸۰	چه عرص ۲۱۸۲
چون من انگشتم ۲۷۹۲	چه محل ۲۴۷۲
چون من این ۵۴۹	چید فر ۳۵۶۳
چون مش ۱۷۷۹	چیبیا ۴۵۷۱
چون میان ۳۶۵۴	چیبی ۱۳۴۷
چون من تلخ ۲۲۹۶	چيست پادش ۲۱۱۸
چون باشد ۴۷۱۰	چيست فرزند ۲۶۵۲
چون باشد حصای ۲۵۲۷	چيست کان را ۲۴۰
چون باشد ز باز ۱۰۶۶	چيست کان يست ۳۹۷
چون ند ۲۵۲۹	
چون بود ۷۹۸	ح
چون سی ۱۶۲	حاجی ۲۱۳۱
چون نخواست ۱۱۴۲	حاش نه ۴۷۸
چون ندید ۳۰۴۰	حاصل این ۶۱۳
چون ندیدند ۵۰۵۱	حاصلی يست ۲۳۹
چون نشستم ۳۲۱۷	حان از آن ۲۷۹۴
چون نشسته ۴۲۷۰	حال پرسیده شد ۴۴۴۷
چون نظر برگشاد ۲۴۲۲	حال خود ۳۹۰۱
چون نظر ساختم ۲۱۰۱	حال گردان ۲۰
چون نکردم ۲۰۳۲	حالی آن ۳۸۶۳
چون نگارده ۸۹۰	حالی انگشتری ۴۲۹۶
چون نگجید ۹۲	حجت آست ۱۲۳۷
چون وزیر این ۴۸۴۵	حجت مینکت ۲۵۲
چون وزیر ملت ۴۸۰۰	حجی باید ۱۲۰۲
چون ولایت ۴۶۲۷	حجریای ۵۱۰۶

حاجه آنگو ۴۴۹۲	حجره خاص ۹۶۸
حاجه دروادی ۲۸۹۶	حججه ۱۱۰۱
حاجه حوی ۲۲۵۸	حربه ر ۲۷۸
حاجه کای ۵۸۹	حق نعمت شحات ۴۷۲۸
حاك بی ۴۱۶۹	حق نعمت گداشن ۴۷۳۶
حاك پیراستن ۴۶۷	حقة سته ۵۱۴۸
حاك تیره ۲۹۴	حکم آن ۴۱۴۲
حاك جادوی ۷۵۸	حکم کردند ۱۷۰
حاك راپیل ۵۵۸	حکم کی ۲۳۰۹
حاکساران ۵۰۹۰	حکم هر یک ۴۱۷۱
حاکش از ۴۲۱۷	حکم مقصد ۸۰
حاك و مادی ۵۰۳	حلقه داران ۸۱
حاکپانی ۴۵۹۷	حل و عقد ۱۳۵۶
حاکپی را ۲۳۷۸	حمل داران ۱۸۳۵
حالی از ۲۸۱۵	حمه بردند چون ۱۳۰۰
حاجه برداشت ۳۱۱۶	حمه بردند داده ۱۱۳۶
حاجان خانان چو ۱۶۹۰	حور سر ۲۲۱۱
حاجان خانان روانه ۱۶۷۱	حوصه ی ۳۷۷۵
حاجه ای دید ۹۷۲	حوصه ای دارد ۴۹۴۸
حاجه ای هفت ۳۹۰۴	حوصه ای ساخته ۲۲۹۹
حاجه نندگان ۴۷۳۴	حوصه می ۱۴۲۸
حاجه خاکندان ۵۰۸۲	حیرش ۱۴۹
حاجه داران ۴۶۲۴	
حاجه داری ۲۶۳۲	خ
حاجه در کوچه ۳۷۵۱	خام ۳۴۰
حاجه دولت ۲۷۹۵	خار آرا ۵۰۶۱
حاجه دیو دو خانه ۵۰۱	خار بردند ۴۲۶۹
حاجه دیو شد ۵۰۰	خارکان ۵۱۴۴
حاجه سر ۱۹۰۹	خارکر نعل ۵۰۵
حاجی سرد ۳۹۲۰	خارن آمد ۹۷۱
حاجیم ده ۲۷۶۰	خازنی ۲۲۷۰
حاجم قصه ۱۲۷۶	حاجی گردش ۴۸۶۲
حاجت شاه ۴۸۵۸	حاجیگانی ۵۰۴۸

۱۱۷۲ جواب من	۲۴۲۲ خدمش
۳۰۶۸ جواب مرگش	۴۷۷۶ خدمتی کردمش
۴۵۱۰ حواجه بررد	۶۲۷ خدمتی مردوار
۴۲۲۸ حواجه برفته	۲۴۴ حرد است
۳۴۲۹ حواجه پداشت	۱۹۳۹ حرده کاری
۴۴۰۸ حواجه چون	۲۹۳۸ حرقه در
۴۲۴ حواجه چن که	۱۲۲۰ خرقه با
۲۶۱۱ حواجه چن گشاده	۴۸۳۸ خرم و تازه
۴۲۵۰ حواجه در داده	۴۴۶۲ خرمن گل در
۴۲۸۶ حواجه در عرقه	۲۸۱۰ خرمنی گل وی
۴۴۱۵ حواجه دستش	۲۵۶۰ خرمنی را
۴۴۱۶ حواجه رابارگه	۹۰۸ حرقه صری
۴۲۵۲ حواجه راجوشی	۳۵۲۸ حسم
۴۳۲۴ حواجه رادر حجابگی	۴۷۵۵ حسنگانی
۴۲۹۹ حواجه رادر عروق	۲۷۴ حسروان دگر
۴۲۸۰ حواجه راکان	۹۴۸ حسروانی نهاده
۴۴۲۱ حواجه رانه	۵۰۴۲ حسرویلش
۴۴۵۹ حواجه رن نه	۲۵۴ حسرو تاج
۴۲۴۲ حواجه ران بی خبر	۱۲۶۸ حسم ز سر
۴۳۱۲ حواجه کان دید	۱۲۲۲ حطبه عدل
۴۲۲۷ حواجه کاه از	۸۹۹ حطه مشکین
۴۲۴۷ حواجه کز مهر	۲۲۳۸ حقم از
۴۲۶۳ حواجه گو شه	۴۱۲۱ حقمی حاصل
۴۲۳۶ حواجه نقشی	۲۹۱۶ حلق از آن
۴۶۱۳ حوارکن	۱۴۲۵ حلق تا تنگ
۱۴۷۶ حواست اوس	۱۴۳۰ حلق یکبارگی
۴۱۹۶ حواست نادر	۲۳۶۲ حیونی
۳۲۶۲ حواست نادانوی	۲۹۳۶ حم ره کز
۹۴۴ حواست ناپای	۲۲۹۹ حده می داد
۴۳۹۲ حواست نادر	۱۷۷۲ حده و مستیم
۴۳۱۸ حواست نادر میان	۱۷۷۲ حواب خرگوش
۴۴۳۷ حواست نادر دست	۴۹۵۵ حواب ر
۲۵۶۳ حواست نادر سازد	۲۸۱۱ حواب غمزش

خواست تا سر ۳۶۸۸	خواستی کو ۲۵۱۵
خواست تا پوش ۴۳۵۷	خواست ۲۶۲۹
خواست دستوری ۴۱۲۲	خواست رویان ۴۲۳۴
خواست رفتی ۱۶۳۱	خواست روی و ۲۱۰۲
خواستش ۱۸۵۲	خواستی آن ۴۸۱۹
خواست کر راه ۴۴۲۴	خواست درون ۳۲۷۹
خواست کز کار ۱۴۹۵	خواست در ۶۵۹
خواستم تا به پیشکر ۳۹۱	خواست سگان ۴۷۲۱
خواستم تار پای ۲۲۵۵	خواست بدانت ۴۴۷۵
خواستم کان ۴۷۹۹	خواست از آن آب ۳۵۲۳
خواست بر سر ۴۵۲۰	خواست از آن سرد ۳۶۶۹
خواست اور ۲۲۶۳	خواست سوگند ۲۵۱۰
خواست این را ۲۵۸۵	خواست و خندید ۴۷۷۸
خواست بقیس ۲۶۶۴	خواستهای ملوک و اشراف ۱۵۴۴
خواست سرهنگ ۱۶۴۲	خواستهای بدیده ۳۶۹۴
خواست سگ ر ۴۶۸۹	خواست حصم ۱۲۲۲
خواست شافش ۱۴۹۲	خواست آن ۱۷۶۷
خواست شه را ۹۲۷	خواست آیت ۱۱۲۵
خواست شه زاده ۳۲۷۲	خواست از حد ۹۷۳
خواستم و ۴۰	خواست دل ۲۴۰۱
خواست و از ۴۸۰۱	خواست آن ۸۶۲
خواست باشی ۴۵۹۹	خواست که ۲۲۵۲
خواست بود ۲۵۷۳	خواست اندر ۲۳۰۲
خواست نیرنگی ۲۰۷۳	خواستی از ۱۸۸۹
خواستی آن ۲۵۸۲	خواست خوش ۲۶۷۳
خواست ز پرورده ۲۲۷۵	خواستی به آب ۲۳۲۲
خواست زرین ۳۲۱۴	خواست را بشوید ۱۳۷۱
خواست بهادت باز ۲۴۴۴	خواستی ر جو ۶۰۹
خواست بهادند خاثران ۲۲۷۴	خواست رفتن پیش ۲۹۴۴
خواست بهاده ۲۰۴۵	خواست رفت و ۱۶۸۵
خواست بهند ۳۴۲	خواست روی ۲۹۸۱
خواستی آریسته ۴۲۰۲	خواست آزاده ۴۱۱۸
خواستی از لعل ۲۶۹۳	خواست از ایشان ۳۹۹۵

۵	حیر تا کرد ۳۹۸۸
۶	حیر بوسید ۴۱۷۳
۷	حیر پر سید ۴۱۴۹
۸	حیر چون دیدگان ۴۰۹۸
۹	حیر چون دید کو ۲۸۵۵
۱۰	حیر چون رفته بود ۳۸۹۹
۱۱	حیر چون شد ۳۹۹۳
۱۲	حیر در کار ۳۸۸۸
۱۳	حیر شد حدیثی ۴۰۸۷
۱۴	حیر شد زن ۴۰۶۱
۱۵	حیر فارغ ۳۸۵۱
۱۶	حیر کان بکه ۴۱۶۷
۱۷	حیر کاین ۴۰۴۹
۱۸	حیر کز مردم ۴۰۷۹
۱۹	حیر گفت آن ۳۸۷۹
۲۰	حیر گفت از ۳۸۷۹
۲۱	حیر گشتا ۴۱۵۱
۲۲	حیر گفت ای حرام ۴۱۵۳
۲۳	حیر گفت ی مرشته ۲۹۲۸
۲۴	حیر می خورد ۲۸۴۵
۲۵	حیر میر از ۳۹۸۳
۲۶	حیر گشته ۴۴۱۰
۲۷	حیر یک ۴۰۰۵
۲۸	حیر تا بر تو ۲۱۴۲
۲۹	حیر تا بر خوری ۳۷۱۱
۳۰	حیر تا ترک ۲۲۹۴
۳۱	حیر تا در تو ۱۰۳
۳۲	حیر تا نشه ۴۸۰
۳۳	حیر و اما ۴۲۷۹
۳۴	حیر و برگرد ۲۲۴۸
۳۵	حیر کی از ۳۸۵۰
۳۶	داد بهرام ۱۰۹۶
۳۷	داد تا بروی ۳۲۴۱
۳۸	داد تا راں ۱۸۴۲
۳۹	داد تا شاه ۴۰۹۶
۴۰	داد تا نزد ۳۲۹۱
۴۱	داد چندان ۱۷۵۲
۴۲	داد حاکم ۱۸۵۵
۴۳	داد دختر ۴۱۰۸
۴۴	داد سر هیک ۱۵۶۳
۴۵	دادش از ۱۰۲۲
۴۶	داد فرمان ۴۹۳۴
۴۷	داد کردن ۳۰۸۴
۴۸	دادم از ۴۸۳۹
۴۹	دادم اندیشه ۲۰۹۲
۵۰	دادمش ۲۱۰۵
۵۱	داد بهمان به بعضش ۷۲۹
۵۲	داد بهمان و سدرش ۱۰۷۱
۵۳	داده بود ۴۸۲۵
۵۴	داده تو ۲۱۲۸
۵۵	داده جرعش ۳۰۴
۵۶	داده حیری ۴۵۴۸
۵۷	داده شه ۴۵۸۵
۵۸	داده نقاش ۱۸۷۴
۵۹	داده هر ۶۶۵
۶۰	داد یکتا ۳۲۹۸
۶۱	دادیم ۲۱۲۷
۶۲	دادم از داده ۵۵۸
۶۳	دارو و دیله ۳۹۷۳
۶۴	داشت از ۱۹۹۱
۶۵	داشت اسکنر ۳۶۸
۶۶	داشت اول ۲۰۴۲
۶۷	داشت با آن ۲۵۷۲
۶۸	داشت تا خود در ۳۸۶۹

داشت با خود کنیر کی ۱۴۵۵	دختری را ۴۰۰۸
داشت باغی ۴۲۱۶	دخت سفلاب ۹۷۹
داشت دور ۱۴۴۱	دخت کسری ۹۸۲
داشت بهرام ۸۰۱	دحل او ۲۶۲۴
داشت صوکی ۷۹۷	دخل و خرجی ۴۸۴۴
داشتندش ۴۰۰۳	در گار ۴۵۹۸
داشتند ۱۱۲۱	در آن باره ۲۱۹۰
داشتی تا ۲۷۵۷	در ادا ۵۱۷۰
درم از داده ۱۵۵۸	در لزل ۴۴۷
در و دیده ۲۹۷۳	در اشارت ۱۷۲
دخ تو ۴۰۱۸	درین دژ ۲۱۲۶
دخ گورش ۵۰۸۰	در ندان ۱۷۵۱
دانش ۴۴۷۴	در بدان ۵۱۴۹
دانش آموخته ۳۰۷۲	در نهایت ۱
دانه بر ۳۷۵	در بر آورد ۱۵۹۶
دریم این را ۲۲۱۱	در بر آورد ۳۷۲۴
دخت او بر ۱۸۵۹	در بر بجز ۲۳۷۰
دخت حاقان ۹۷۷	در بررگی ۲۶۸
دخت حور رمشه ۹۷۸	در برن ۲۹۷۳
دختر آمد ۲۱۲۴	در صبی ۴۲۴۹
دختر او ۴۰۷۲	در بیان گرم و بی آبی ۲۸۸۲
دختر خوب ۲۰۸۲	در بیان گرم و راه ۲۸۵۳
دختر خویش را بهوش ۴۱۰۳	در پر مشش ۴۵۲۰
دختر خویش را سپرد ۴۰۵۲	در پر مشنگهی ۴۸۹۵
دختر رای را ۱۸۶۱	در پیشانی ۲۱۶۸
دختر رای هند ۹۷۶	در تراروی آسمان ۹۵۸
دختر شاه ۹۸۰	در ترازوی مرد ۲۱۲۱
دخترش خواست ۱۸۵۴	در تصرف ۳۹۷۸
دختر شرمگین ۴۱۰۶	در نصحت که ۹۲۵
دختر قیصر ۹۸۱	در نك و تاب ۴۹۴۵
دخترم خود ۴۹۹۵	در ثمنه که چون ۲۴۰۷
دختر مهران ۴۰۴۰	در تمنای آبخش ۴۲۲۵
دختری داشت ۴۱۳۰	در تمنای هیچ ۱۱۰۶

در تن هر که ۱۷۱۸	در دورا ۲۶۵۳
در تو بنگر ۲۲۴	در درو ۱۲۹۲
در تو دیم ۲۷۲۱	در دری ۵۱۷۹
در جفای ۴۹۲۸	در دل التاد ۳۳۷۶
در جواب سحر ۱۹۷۱	در دن سحشان ۱۰۴۸
در جهان خاص ۴۹۶۱	در دو چیز ۴۹۵۶
در جهان فاش ۱۶۸۶	در دو ۳۱۸
در جهان کیمت ۱۶۱۲	در دویها ۵۱۱۹
در ح باقوت ۱۵۹۷	در دهم ماه ۱۳۱۱
در جراح ۲۸۹۵	در ده و ۴۱۱۹
در چنان بیستون ۱۹۹۲	در رکایش ۱۶۷۲
در چنان خانه ۳۶۶۷	در روارو ۱۰۷۸
در چنان دور ۱۴۴۲	در ره دین ۶۲۴
در چنان صید ۵۰۷۱	در زد آتش ۵۰۱۳
در چنان مورخانه ۸۶۹	در زد آمد ۲۹۷۵
در چین دور ۴۷۶	در زمین چرم ۵۰۶۲
در چین ده ۴۹۶۰	در زمین ۳۷۷
در چین روزها ۱۹۵۶	در سپیدی ۴۵۱۸
در چین ره ۵۸۵	در ستمکاری ۴۹۱۸
در چین شعل ۴۰۹۰	در سفا ۲۱۵
در چین فصل ۱۸۸۴	در سر آمد ۲۳۵۸
در حساب تو آمد ۴۲۰	در سرافکندم ۲۵۴۰
در خجالت ۴۴۸۱	در سرایی ۲۰۹۹
در خداوند ۲۸۲۸	در سرکام ۲۶۹۸
در حیران بود ۲۸۲۸	در صلاح ۸۲۴
در حریصم ۲۲۲۲	در سواد ۳۲۸
در خرید ۴۴۰۹	در سوم روز ۴۱۰۱
در خطای ۱۱۷۷	در سهی سرو ۶۲۲
در خود بر ۲۳۸۶	در سیاهی چو ۲۰۵۸
در حور تخت ۱۲۷۵	در سیاهی شکوه ۲۵۴۷
در حورق ر سز ۱۹۴۲	در شافروری ۷۲۱
در حورق نگاشتند ۸۸۸	در شب تیره آن ۱۱۸
در خیال فروغ ۲۶۱۱	در شب تیره کر ۱۷۰۴

در شبی عهبرین ۱۷۰۹	در سال آن ۲۲۴۹
در شکرریز ۲۳۳۷	در میان بود لعین ۳۲۲۲
در صوحش ۲۸۹	در سال بود مردی ۱۹۲۵
در صوری ۲۵۰۸	در سال پیکری ۹۸۵
در عجب ماند ۱۶۱۰	در میان ۲۵۹۸
در عش از ۵۱۳۴	در بردش ۲۸۴
در حد ۵۱۳۱	در نظامی ۵۱۲۸
در عمارت ۳۲۴۹	در نظرگاه ۸۳۰
در عم آن ۳۶۸۷	در نگردنگی ۱۹۴۷
در فلان کوی ۲۹۷۲	در نمودار آدمیت ۴۷۰۹
در کانی ۳۳۵۳	در نمودر آن ۳۳۱۹
در کشیده بجای ۹۰۰	در نمودر ریح ۸۱۹
در کشیده نقاب ۲۰۷۴	در روحی ۴۶۲۶
در کمان ۹۳۱	در نوشت ۳۲۲۹
در کمر ۱۲۹۷	در ولایت ۴۸۲۰
در کنار آجنانک ۳۷۲۰	در هر اطراف ۲۸۴۷
در کنارش کشید ۴۴۲۰	در هزار ۲۱۱
در کنارش کش ۴۴۲۵	در هم آبیستم ۴۲۰۸
در کنارش گرفت ۱۶۲۲	در هم افکند ۱۷۳۳
در کنبران ۲۳۱۷	دره محاسب ۴۹۵۸
در که نالم ۵۰	در همه تومسی ۳۱۹۴
در گرفت ۱۹۷۰	در همه حیل ۱۰۰۵
در گشادند ۲۳۹۵	در همه سفره ۲۳۸
در گشادی ۱۰۰۷	در همه کاری ۳۰۹۵
در گل شوره ۳۷۶	در همه گرچه ۱۹۶۴
در گمان ۲۷۴۷	در هوای طبیب ۱۸۶
در گنجینه را ۲۵۰۷	در هوایی کز ۴۹۴۹
در مدبرای ۱۰۰۱	دریرک دارای ۳۵۲
در مدد بیش ۲۱۲	در ملک آرزو ۲۶۲۸
در مصانی ۱۸۰۵	در یکی حلقه ۱۸۳
در مفاک ۳۴۶۷	در یکی لحظه ۱۴۶۷
در مفاکی ۳۴۵۴	در بین ۸۳۵
در مکافات ۲۷۲۵	در دگنج ۳۰۹۲

دست از ۲۵۹۲	دن رنیمار ۴۰۱۲
دست او ۲۶۳۵	دلستان را ۴۴۱۸
دست بخنده ۷۴۲	دلغریبی معمر ۳۰۶۲
دست بر چشم ۲۱۷۴	دلغریبی که چون ۴۲۱۱
دست بردش ۶۹۶	دل قوی شد ۱۶۴۹
دست بردم با اعتماد ۲۱۸۷	دل قوی کی ۳۲۴۱
دست بردم چو رلف ۲۳۶۲	دل گرمش ۲۸۹۰
دست بر سرخ ۲۲۵۷	دم از ۳۱۸۰
دست بر سیم ۲۴۴۳	دل ماهان ۳۲۹۴
دست تو ۴۹۰۴	دل مکن ۴۸۹
دست چون ۴۹۰۴	دل نهادم ۲۳۹۵
دست خود را سبک ۳۸۰۲	دل نهم ۳۶۳۰
دست خود را بس ۳۸۰۵	دل و جانی ۲۴۹۲
دستش ۱۴۴۸	دمه سوهان ۱۸۷۶
دست کیوان ۱۳۱۲	دوامی ۱۱۶
دستگاهیش ۲۹۸	دردری ۵۱۰۲
دست ناکرده چند ۲۵۹۶	دور آهسته ۴۹۴۵
دست ناکرده دلستانی ۵۱۵۷	دور چون ۱۰۲۵
دست و پای ۳۹۲۴	دور دارم ۱۱۸۳
دست و پایش ۴۲۶۶	دور کرد ۱۹۲۴
دست و ساعد ۲۲۲۸	دور گشتند ۴۳۹۷
دستپای ۴۲۲۵	دور منکش ۲۲۵
دشمنانت ۴۰۹	دور و نزدیک ۵۱۳۸
دشمن ۳۰۰	دوری از سر ۱۰۴۰
دشمنی ۴۸۶۹	دورح اهل ۱۹۰۴
دل آن ۲۱۸۶	دورحی و ۱۹۰۲
دل باقال ۱۹۲۱	دو سبک ۳۳۴۰
دل بر آن ۱۴۸۶	دوستانی که ۴۷۳۰
دل پراند شه ۴۷۱	دوستانی لطیف ۳۳۷۵
دل قوی ۳۵۹	دوستی ۴۷۱
دل چو ۲۷۱۰	دوسمیر ۴۲۴۶
دل در انداز ۱۵۲۷	درش بودم ۳۴۳۱
دل در لو ۲۹۸۷	درش دلدن ۳۶۸۴

دیده‌ای را ۳۹۲۵	دولت آجا ۴۱۷۸
دیده بر نحت ۲۹۷۳	دولت ۵۱۹۷
دیده بر راه مانده ۵۰۲۴	دولتش ۲۲۶
دیده بر راه مانده بشکر را ۵۰۳۵	دولتم ۴۱۶۰
دیده بگشاد بر ۲۴۱۳	دولتی ناشی ۵۱۹۶
دیده بگشاد بر حوالی ۳۵۳۶	دولتی بین ۴۵۱۶
دیده بگشاد دید ۲۷۱۶	دو مهرز ۱۰۶۵
دیده بر هم ۲۱۷۶	دولت‌نارده ۲۱۴
دیده بر یث ۱۵۴	دومین شرط ۲۱۲۴
دیده کو ۵۱۰۲	ده ده و ۴۶۸۰
دیده مردم ۳۴۰۸	ده دیگر ۹۶۱
دیده نازین ۲۸۹۲	ده شرور ۹۶۰
دیده‌هار ۵۰۵۲	دهی چون ۱۲۱
دید یارین ۲۸۱۰	دید ماعی ۳۵۴۵
دید یث ۴۱۶۰	دید چیری ۲۹۵۲
دیر ری به ۵۱۶	دید خود را ۲۸۰۸
دیر گاهست ۴۰۲۵	دید در گرد ۲۵۱۴
دیو باشد ۴۶۰۶	دید دودی ۴۶۴۷
دیو سد ۱۰۱۳	دید سرگشته ۴۷۱۶
دیو بود آنکه ۳۴۲۷	دید شخصی ۳۳۸۴
دیو دیدم ۳۵۹۰	دید شیری ۸۷۶
دیو راست و ۱۷۹۵	دید عصری ۲۷۲۷
ذ	دید کافانه ۱۹۸۲
ذنب آورده ۶۶۴	دید کاین حل ۱۳۷۰
ذوق انجیر ۵۱۴۶	دید کاین گند ۵۰۰۹
ر	دید کر تشگی ۳۸۸۹
راج گلگون ۱۹۱۵	دید کوهی ۲۸۶۹
راج و ریحان ۱۵۴۵	دید گنجینه ۲۷۸۲
رار پوشیده ۵۱	دیدم از دور ۲۲۲۴
وارداران ۴۴۰۹	دیدم افکنده ۲۳۲۴
راز گویم ۵۵	دید معبود ۱۵۳
	دید نرمت گهی ۱۵۵۰
	دیدنی آن پیکر ۳۱۸۷

راسته جوانی ۳۶۰۶	رحه کاوید ۳۵۴۴
راسته حواص ۱۱۲۸	رست لژ آن ۴۰۹۷
راست روشن بزحمه ۴۷۵۹	رستمی کز ۲۵۹
راست روشن چو ۴۵۸۷	رستی در کشیده ۱۸۸۰
راسته روشن در آمد ۴۷۲۹	رستی را ۲۰۴۴
راست گهنر ۲۶۸۹	رستی سر ۴۵۲۱
راسی را ۲۶۱۲	رسم انصاف ۱۲۵۰
راصد چرخ ۸۱۲	رسم رب ۲۹۱۲
راه برسته ۲۰۹۴	رشته‌ای ۲۱۸۹
راه برداشت ۳۵۲۰	رشته یکناست ۲۱۰
راه چون از ۲۳۹۹	رضی در فاده ۲۲۸۰
راه چون رفته ۲۲۲۳	رضی کو ۴۹۷۰
راه حویش ۱۱۱	رغبت آمد ۲۷۵۰
راه در گنج دان ۹۵۵	رغبت افزوده ۲۳۶۰
راه در واره ۱۳۱	رغت کام ۹۹۸
راه رو را ۵۵۱	رغت هر کسی ۳۰۷۸
راه می جست ۴۹۲۷	رفت از آجا ۲۸۲۷
رای ایند ۱۰۹۰	رفت بر ۲۶۸۰
رایبایی ۲۷۳۷	رفت جبریل ۲۶۶۰
رای می رد ۴۵۷۷	رفت روی ۴۲۳۰
رح سحوی ۲۰۶۲	رفت شخص ۴۷۷۱
رحت او جست ۴۱۷۱	رغم آن ۲۴۰۲
رحت او هر چه ۲۹۹۱	رفت ماهان بر آن ۳۶۶۵
رحت برست ۷۹۳	رفت ماهان در آن ۳۴۴۸
رحت خود ۲۷۹۰	رفت ماهان میان ۳۴۴۲
رخ توا ۲۴۷۹	رفت مدار ۶۸۸
رخ چو سیمی ۳۷۲۷	رغمی ۴۷۹۵
رحمت آن ۴۷۰۳	رغم و ۲۳۵۲
رخدای ۳۵۲۹	رغم نیر ۱۴۸۲
رخه در ۲۷۳۱	رب و آن ۵۰۷۵
رخه دیده ۳۹۶۰	رمت و آورد ۲۶۰۶
رخه زری ۵۰۲۸	رب و لژ ۱۵۴۲
رخه سازی ۴۷۴۲	رمت و برداشت ۲۹۵۸

رفت و رفت ۳۵۰۸	روز چون جامه ۲۴۰۴
رفته گیوت ۴۰۳۶	روز چو عکس ۳۴۲۷
رفتی ویدی ۲۵۳۵	روز خانه ۱۸۶۹
رفرفش ۱۴۴	روز روشن ۴۳۸۴
رفص برداشت ۴۹۱۹	روز روسی ۲۲۷
رفص در پایشان ۳۶۸۳	روز شبیه ۲۰۱۷
رفص در هر ۴۲۳۶	روز فردا ۱۲۷۷
رفص مرکب ۵۸۷	روز فرمود ۱۴۳۶
رفص میدان ۲۲۸۰	روز گارم سحر می ۵۳۱
رنگ برگ ۴۳۱۵	روز گارم گرت ۶۲۸
رنج برد ۱۸۱	روز کی چند از صبا ۴۸۰۴
رنج بر لب ۱۸۰	روز کی چند چو بر آسایم ۱۳۳۳
رنجها دیده ۲۰۴۰	روز کی چند چو گرت ۳۲۰۷
رنجهای گذشته ۴۳۶۵	روز کی چند زیر ۲۳۷۲
رنگ ازرق ۲۸۱۵	روز کی چند صبر کن ۱۵۰۲
رنگ سری ۳۰۴۲	روز کی چند می شاد ۲۸۸۲
رنگ ششاه ۲۵۵۲	روز فاحوره ۴۸۹۴
رنگ هر گنبدی جدا گانه ۱۹۵۲	روز نه بی عذر ۴۲۷
رنگ هر گنبدی ستاره ۱۹۹۵	روز و شب بود ۲۱۸۵
روبان ۴۴۶۶	روز و شب سالکان ۱۹
روپهی چند ۴۴۶۴	روز یکشنبه ۲۵۵۶
روپندی ۲۵۲۹	روزی آرامی ۴۴۷۴
روز آدینه ۴۱۹۰	روزی آمد راه ۲۰۴۸
روز اول ۹۵۶	روزی آمد غریبی ۲۰۷۱
روز باشد ۵۶۵	روزی آید ۱۵۰۶
روز پر چاره ۵۱۸۶	روزی از بهر ۱۹۷۶
روز بودم ۲۴۱۴	روزی از تاج ۵۰۱۶
روز بهرام ۳۰۴۸	روزی از راه ۴۷۷۵
روز پشویه ۲۸۲۲	روزی از دورهای ۳۰۴۶
روز پشم ۳۹۷۹	روزی از روضه ۸۹۲
روز تار و زار این ۱۵۲۶	روزی از شهر ۳۱۵۹
روز تار و زار شاه ۴۰۷	روزی از طالع ۱۷۵۳
روز تار و زار قدرش ۲۱۰۶	روزی از نور ۱۸۶۶

ز	روزی از هفته ۱۳۷۲
ز آب انگور ۳۵۵۸	روزی نذر ۸۷۰
ز آب جعن ۱۶۷۴	روستای پس ۴۷۰۴
ز آب خوردن ۲۹۲۲	روشن و راستی ۴۸۲۴
ز آتش انگیز ۷۸۹	روشن و راستیش ۴۵۸۴
ز آتش عشق ۴۵۱۱	روشنی پیش ۷
زاد سروی ۴۴۱۹	روشنی چراغ ۲۲۹۰
زاد مردی ۲۹۷۱	روحه‌ای ۲۱۹۹
ز آدمی ۱۱۰۴	روحه گاهی ۳۵۴۶
ز ازدها ۳۷۳۹	رومیان ۶۹۸
ز آسمان ۷۲۸	رومی و زنگیش ۲۲۲۲
زاع جز ۱۸۷۲	روشنی کز تو ۲۵۳
زاع مانده ۱۹۷۳	روی آن ۱۵۲۱
ز آفتاب ۳۰۹	روی از آن ۱۴۰۵
ز آلت ایمن ۴۲۶	روی از این ۵۱۰۵
ز آلت گریک ۳۵۵۴	روی اگر ۲۳۰
ز آفرین بود ۸۳	روی برخاک ۴۱۰۴
ز آفرینش ۲۱۲	روی بسته ۴۰۰۴
ز آلت راه ۳۲۰۸	روی بهرام ۲۲۵۶
زبان بر رگی ۲۹۹	روی در کش ۴۲۷۷
زبان بنا ۳۷۸۶	روی صحرای ۸۵۷
زبان بهشم ۲۴۲۳	روی نعلان از آن ۸۲۷
زبان پیروی ۳۲۰۲	روی نعلان از این ۷۴۲
زبان جلاجل ۳۴۹۱	ره بجان رو ۵۱۰۹
زبان جوانی ۳۷۱۶	رهروانی ۴۹۴۰
زبان چنان ۶۸۶	ره پستان ۴۶۳۸
ز آنچه گوییده ۲۶۰۸	ره در این ۵۶۸
زبان خراسانه ۲۷۹۲	رهروانی ۴۹۴۰
زبان سحرها ۱۹۷	ره ره خوب ۵۰۸۹
زبان سحر هوش ۱۱۴	ره سایی و ره ۲۶
زبان سعادت ۳۶۴	ره نوردی ۸۴۸
زبان سواران ۳۲۵۳	ریحه آسمان ۱۹۱
زبان سیاست ۲۱۶۵	رنگ رنگین ۳۵۱۵

زرفرو ریخت ۵۰۵۶	زان عنایت ۱۰۲۲
زرفشانان ۲۵۵۹	زان فرومایه ۲۶۰۲
زر که زرد ۲۷۸۶	زان حسنه ۲۰۲۳
زر که گوگرد ۲۳۵۱	زان کنیزان ۲۲۳۵
زر مصری ۲۹۶۰	زانکه بر ۱۰۰۰
زشت باشد ۳۳۶۷	زانکه در ۱۹۶۸
زلف ترکی ۲۴۰۸	زان گرامیه ۲۱۲۲
زلف دلبر ۳۳۵۴	زان مروت ۵۱۲۹
زلف سبیل ۲۲۰۲	زان سطلها ۲۲۵
زلف شب ۳۲۶۱	زان بهادرم ۲۱۲۹
زمنی از قدرت ۵۱۲۷	زان ولایت ۲۵۸
زمنی سیر ۳۵۲۳	زان هریان ۲۲۵۴
زن چو از ۳۰۲۲	زن همه ۱۶۹۷
زن چو از ۲۰۲۶	زان یکی ۴۰۶۳
زن چو انگور ۲۷۱۷	ز اول روز ۹۱۳
زن چو زر ۲۷۱۵	ز اول صبح ۲۱۸۹
زن چو مرد ۲۷۱۴	ز آن ۵۰۴۶
زن درون ۲۹۸۰	زاهد آن ۲۹۱۷
زند زردشت ۱۹۰۵	زاهد از ۴۲۳۰
زند گشتاسبی ۱۹۳	ز آهر ۱۰۱۴
زند وای ۴۵۶۱	ز آهی ۲۶۱
زنده برادر ۴۹۲۹	زحل از ۶۶۳
زنده چرن ۵۲۲	زخم در ۴۲۴۹
زنده رفتن ۴۹۶۵	زخم دیدن ۱۷۱۳
زنده شد ۳۹۳۴	ز دیه فرتک ۲۱۹۹
زن دژنی ۲۹۹۳	ز زمین ۱۹۲۳
زن کشی ۱۳۹۰	زربخروار ۱۸۳۶
زنگی از ۹۰۹	زربخوردن ۴۹۴
زنگی زلف ۱۹۰۰	زرد گوشان ۱۶۵۰
زن نمی خواست ۲۵۷۳	زردو ۴۸۸
زن و فرزند ۱۱۸۴	زردی است ۲۷۸۴
زنی آنکه ۱۵۸۵	زردی شعله ۱۹۰۲
زوطب ۲۲۷	زرد و بردن ۵۸۴

سازمند از ۵	زهره‌ای ۳۰۶۴
ساز و برگ ۲۷۲۳	زهره بر ۲۱۹۲
ساعتی بود ۱۵۲	زهره در ۱۳۱۰
ساعتی در ۳۷۹۹	زهره رالز ۱۳۵
ساعی دست ۲۲۰۷	زینبهای ۱۸۸۴
ساعی ران ۲۹۹۴	زیر آن ازدهای ۳۷۵۷
ساعی گرد ۲۲۲۹	زیر آن تحت ۲۲۱۷
ساعی لب ۲۳۰۸	زیر بندم ۴۹۰۵
ساعی مانند ۲۱۲۸	زیر حلی ۱۵۶۹
ساعی نیک ۲۱۹۶	زیر حوائض ۳۷۰۸
ساعی چند ۲۷۲۴	زیر موش ۲۲۲۲
ساق چون ۹۰۳	زیر خود ۳۴۹۵
سالن از ۳۹۶۴	زیر کان راه ۱۹۱۷
ساقین ۲۴۳۹	زیر ک ۳۱۵۸
ساقی موش لب به مسر ۴۰۵۴	زیر و بالا جو ۲۱۶۳
ساقی موش لب کلید ۳۹۳۲	زیر و بالا و پیش ۱۵۵
ساکنی ۲۷۴۸	زیر و بی ۲۶۹۶
ساکنها شد ۳۰۵۵	زیست ما او ۳۲۴۹
سالی از ۱۳۸۷	زین حکایت ۳۲۳۰
سایه‌ای ۹۳۲	زین در ۱۱۹
سایه شد ۳۳۱	زین سخن ۴۷۴۵
سادی ۲۱۴۷	زین صیامی ۲۰۷۷
سیرپوشی به ر ۳۰۴۱	زین کیران ۲۳۰۷
سیرپوشی چو فصل ۲۸۰۱	زین هوس ۲۱۶۶
سیر پوشید ۱۴۷	زیر و ۲۷۳۱
سیره حصر ۴۵۲۶	زیر و ریب ۱۵۹۲
سیره در زیر ۲۸۸۹	
سیره گوهر ۴۵۳۴	
ست آن ۲۳۰۹	سن
ست از ۱۶۷۳	ساخته ۲۳۵۵
ستم گرگ ۱۳۶۳	ساده دل ۳۶۱۳
سجده ۱۶۱۷	ساز او ۱۴۶۲
سحر عمره ش ۳۹۱۵	ساز این ۷۰۴
	ساز بر ۳۱۷۹

سرعت برق ۹۷	سخت شد ۲۷۶۶
سرعت عمل ۱۲۶	سخت گیری ۴۱۶
سر فرو برد ۱۹۰۷	سختی از ۴۸۹۱
سرکہ پر ۱۸۱۲	سختی بجا ۱۷۲۰
سرکہ بتوان ۲۹۱۷	سختی جوشن ۲۱۴
سرمسیر ۳۱۷۰	سختی کو ۴۱۶
سرنہادم ۲۳۲۲	سر پہ آهن ۹۲۰
سرنہادند ۲۵۰۴	سربالین ۲۳۲۶
سرو آزاد ۷۷۶	سر بر آورد ۴۰۲۴
سروء ثابت ۲۶۴۵	سر بر آوردم ۲۲۴۰
سرو بن برکشید ۴۴۰۰	سر بر افراختی ۲۵۷۹
سرو بن چون ۵۰۱۴	سر برون رہ ز مہل ۱۴۲
سرو بود ۲۲۴۱	سر برون زد ز عرش ۱۴۸
سرو پراسی ۴۲۲۷	سر برون کرد ۳۵۴۳
سرو نشہ ۲۲۸۹	سر بریدہ شدہ ۲۰۶۶
سرو گارنگ ۱۵۹۵	سر بلندان ۶۹۲۶
سرو رانی ۱۷۹۱	سر بندی چنان ۲۱۷
سروری بہ ۶۴۳	سر بندی دہ ۵۷
سرو کتر سایہ ۴۵۳۷	سر بندی ش ۹۴
سرو نارسہ ۲۶۹۴	سر بندییم ۱۱۱۵
سرو و شمشاد ۳۷۷۰	سرنو ۱۱۹۱
سروی آب ۲۹۱۱	سرخ در ۲۰۴۹
سریٹ ۶۱۷	سرخ صبی ۱۸۹۱
سفتہ بر سمت ۸۷۹	سرخ گل ۳۳۵۴
سفتہ گوشہ ۲۵۹۹	سرخود را ۲۰۷۸
سفرہ آویختہ ۳۶۲۸	سرخي آرایش ۲۳۵۰
سفرہ نان ۲۶۱۸	سرخي گل ۴۵۵۷
سکہ بر نقش ۵۷۸	سر در آرد ۱۵۵۷
سکہ عنق شد ۱۳۷۶	سر در آور ۱۱۰
سنگ مدافع ۶۰۸	سر در نقش ۴۴۵۶
سنگ بر آن ۴۶۰	سرسوی ۳۲۳۲
سنگ بود ۱۷۸۴	سر شاہان ۴۸۸۴
سنگ ملعون ۴۶۹۶	سر صد ۱۲۹۵

سنگ من ۲۷۰۱	سیم میو ۵۳۸
سنگی آویخته ۴۱۵۲	سیمش چون ۲۰۹۱
سم سوی ۱۴۷۸	سیمش وقت ۱۵۹۱
سسل از ۴۵۴۷	سیم در پای ۲۱۲۷
سسله کرد ۵۱۱۸	سیم راکی ۵۳۷
سنگ از ۲۸۵۲	سیم ساقی ۲۷۵۶
سنگاد ۳۲۸۸	سینه فارغ ۹۰۴
سو سو ۲۵۰۲	سینه مرغ ۳۷۷۱
سوحتم ۲۰۲۸	
سود و راں ۴۰۹۵	شس
سودی ۳۲۸۸	شاح در ۳۱۴۴
سورتو ۲۴۹۹	شاح صند ۳۱۷۱
سوس از ۴۵۴۰	شاح نزع ۳۵۵۹
سومین شرط ۳۱۲۵	شار بادی ۳۶۳۴
سوی بالا ۲۱۶۶	شار گشتد ۴۲۶۵
سوی حوص ۴۳۰۱	شادمان جان ۱۹۲۲
سوی حرگاه ۴۶۵۳	شادمان زیستد ۴۰۵۶
سوی حم شد ۲۹۳۱	شادمانه ۴۱۲۸
سوی خواجه ۴۴۴۴	شاعران ۱۷۴۸
سوی درنگ ۱۲۵۸	شام ۲۲۶
سوی دستش ۲۶۸۶	شانه ۵۰۸
سوی شهر ۲۵۴۱	شاه آن ۴۱۴۱
سوی کاح ۳۲۵۰	شاه از آن ۲۶۳۶
سوی گیفت ۲۰۱۸	شاه از آبجا ۲۷۶۳
سوی ما ۴۹۸۷	شاه از آن جان ۴۱۹۵
سوی هر سرو ۴۲۱۷	شاه از آن جمعه ۴۷۵۶
سوی هر شهر ۱۲۹۳	شاه از آن سرخ ۲۰۵۴
سه پسر ۱۶۵۵	شاه از آن گور ۹۱۴
سبب چون ۲۵۵۱	شاه از آن مرد ۱۴۰۴
سبب را ۸۹۱	شاه از آن مگ ۳۸۲۹
سیم ۹۰۵	شاه از آن بوبهر ۲۰۴۱
سبب ۹۵۶	شاه از او ۱۶۵۴
سینی ۴۵۷۳	شاه از برانین ۱۹۸۴

شاه از این ۲۷۲۳	شاه چون شیر ۱۴۵۲
شاه اگر جای را ۱۵۵۵	شاه چون گرم ۲۶۴۲
شاه اگر صفت ۴۶۰۳	شاه چسبی ۵۱۲۵
شاه با او ۲۷۴۱	شاه حالی ۴۸۳۰
شاه با حصص ۱۷۰۰	شاه حواری ۳۶۰۲
شاه ناریور ۴۱۹۱	شاه دانست ۵۰۲۲
شاه باند که ۱۲۳۱	شاه در برگرفت ۴۹۹۱
شاه بر شد ۱۵۷۰	شاه در مطرح ۱۴۴۷
شاه نواختن ۴۸۸۷	شاه در هر که ۲۶۲۲
شاه بهرام از آن ۴۷۰۶	شاه در نالت ۴۷۱۹
شاه بهرام از این ۱۲۹۳	شاه را آن بهانه ۴۶۳۶
شاه بهرام خوی ۱۵۳۸	شاه ر آن جواب ۱۴۸۵
شاه بهرام در چین ۳۵۶۴	شاه ر این سخن ۱۶۲۷
شاه بهرام در میان ۱۷۲۵	شاه را این قریب ۳۷۳۸
شاه بهرام روز و ۱۶۹۴	شاه بر این ۲۷۲
شاه بهرام روزی ۱۵۴۷	شاه را چون ۴۷۶۸
شاه بهرام کایر جوب ۱۲۰۴	شاه را در زمان ۳۲۴۵
شاه بهرام کایر صانه ۹۹۵	شاه را در طهر ۱۷۳۷
شاه بهرام گور ۱۹۱۳	شاه را شد ۳۲۵۹
شاه پر سید ۱۰۴۹	شاه را محتشم ۴۱۲۹
شاه یحییان ۶۲	شاه را من ۴۸۸۱
شاه تشیع ۱۶۲۱	شاه را میر ۴۱۱۷
شاه جای ۴۱۸۹	شاه را بیست ۴۸۶۸
شاه چستند ۵۰۳۷	شاه را هفت ۱۹۵۳
شاه چندانکه ۲۵۸۷	شاه روزی رسیده ۱۶۷
شاه چندان گرفت ۱۷۴۳	شاه روزی شکار ۱۴۴۳
شاه چون خورد ۱۵۷۴	شاه زاده ۸۰۶
شاه چون دید بیج ۱۴۷۵	شاه شکر ۲۴۳۰
شاه چون دید توسی ۳۲۳۵	شاه عالم ۱۶۸۱
شاه چون دید قدر ۱۳۹۲	شاه فرمود تا مجلس ۳۲۷۸
شاه چون دید کو ۱۵۶۲	شاه فرمود تا بهت ۴۸۵۳
شاه چون سرسد ۱۳۲۱	شاه فرمود تا رگوهر ۱۸۳۴
شاه چون شد ۱۴۱۲	شاه فرمود تا کمر ۹۵۴

شاه غرمود کاررد ۲۶۰۵	شبهم از ۴۵۲۲
شاه فرهنگ ۱۷۴۹	شب و ۱۱۲۹
شاه گان ۸۸۲	شبه حال ۱۶۰۱
شاه کرپ ۲۵۶	شبی از پیش ۱۷۰۵
شاه کرد ۵۰۰۲	شبی از مشمی ۲۰۵۹
شاه گشتا چین ۳۲۱۶	شخص پنجم ۴۸۳۲
شاه گشت از ۲۷۰۸	شاه به پیروزه ۳۲۶۰
شاه گشتا که ۳۲۵۹	شد مبادن ۲۲۸۴
شاه گشتا گروتم ۱۹۶۰	شد مبدال ۳۷۱۵
شاه گشت ای ۴۱۲۰	شد برافروخته ۲۷۸۹
شاه گشتایی نه ۱۶۱۴	شد برون ۴۰۹۹
شاه ماییم ۱۲۳۰	شد پرستاده در ۲۲۰۴
شاهم ۱۲۰۹	شد پرستاده نزد ۳۲۹۲
شاه نامش ۴۰۸۹	شد پرسنده ران ۲۱۳۹
شاه نان ۴۸۶۰	شد چو برج ۷۶۷
شاه نعمان از آن ۱۸۲۱	شد درم آن باره ۱۹۹۲
شاه نعمان نمود ۶۸۲	شد در آن چاه ۲۵۳۲
شاه هنگام ۴۶۲۹	شب درون ۴۲۴۲
شاهمی آمد ۲۲۴۲	شد روبه ۲۴۳۷
شاه بك ۱۴۶۹	شب زب ۴۶۲۴
شب اورا ۲۴۷۴	شد زماهان ۴۴۰۹
شب به آخر ۲۳۷۱	شد زمین ۵۰۶۱
شب پیاس ۴۳۴	شد سلیمان ۲۶۵۸
شب چو از ۳۲۷۸	شد سوی خانه ۳۲۴۲
شب چو ز ۴۲۸۶	شد سوی شهر ۱۶۴۵
شب چو خیر ۲۱۴۰	شد فرستاده ۳۲۸۴
شب چو عود ۲۷۰۵	شد کنیز ۴۲۶۴
شب چو متجوق ۳۰۵۲	شد مایه ۲۰۰۰
شب چو نقش ۳۴۱۹	شد شعلم ۴۸۳۴
شب روان ۱۰۵	شد یغیش ۹۲۶
شب ز حالش ۳۹۱۷	شربت خاص ۱۶۲
شب سودا ۴۶۸۵	شریتی آب ۳۸۶۵
شب شب ۱۰۶	شر چو ۴۱۶۸

شمعهای بیست ۲۲۹۹	نور خیر ۲۸۴۹
شسید ۴۵۴۲	شر حلقی ۴۱۵۴
شبه آتجا ۲۰۰۸	شور در آب ۴۱۴۸
شوخ چشم ۲۷۲۴	شرط او را ۱۲۷۲
شوح و رع ۲۷۲۹	شرط اول ۳۱۲۳
شورش باغ ۲۲۴۴	شرط ما ۱۲۶۸
شورشی باز ۲۴۲۲	شرکه آن آب ر ۲۸۵۴
شورو آشویی ۲۳۴۸	شرکه آن دید ۲۸۹۴
شورشهای ۱۸۹۷	شرکه حشم ۳۸۶۷
شوی من ۲۱۳۰	شرکه در ۴۱۶۲
شه به آن ۲۵۶۲	شرکه همراه ۴۱۴۴
شه نامید ۴۶۰۹	شرم زد ۴۴۴۵
شه بتادیشن ۱۲۰۲	شستشان ۳۸۱۳
شه بحویی ۱۸۶۸	شنه رویان ۴۳۲۰
شه بدو ۴۸۹۲	شن جهت قر ۵۱۲۵
شه بر آن اشتر ۸۵۸	شن جهت چون ۱۵۷
شه بر آن گفته ۲۵۵۴	شن جهت را ۹۹۱
شه برار ۸۵۱	شن هزار ۱۴۳۸
شه برایشان ۱۶۶۴	نصب پایه چنان ۱۵۸۲
شه به ریدان ۴۷۵۳	نصب پایه روان ۱۵۱۹
شه بنار ۱۸۴۴	شکر امرو ۳۵۵۵
شه بهنگام ۴۹۹۳	شکر کن ۲۴۶۹
شه پرستان ۱۲۴۷	شکر یردان ۱۳۸۴
شه چو آن ۲۷۸۱	شکمی باید ۲۷۱۲
شه چو آید ۱۵۳۶	شمع بر شمع ۳۶۷۸
شه چوار ۲۸۰	شمع ر در ۴۸۲۵
شه چو این داستان چو در ۱۷۸۶	شمع راسحتند ۲۲۸۱
شه چو این داستان شید ۲۷۸۷	شمع وار انشی ۲۴۹۸
شه چو داران ۴۹۲۳	شمع وارت ۴۴۱
شه چو بر رنگبر ۹۲۳	شمع وارم ۲۱۵۱
شه چو بر قفل ۹۵۰	شمع و قندیل ۱۸۷۰
شه چو بر گوش ۱۶۳۲	شمع پیش ۲۴۲۶
شه چو تنگ ۴۶۳۹	شمعهای ۲۲۲۵
شه چو بر جوان ۴۹۹۹	

شیده نامی ۱۹۳۶	شه چو رفت ۴۱۰۷
شیر از آن ۶۴۴	شه چو راں خانه ۱۰۰۲
شیر و او ۱۰۱۲	شه چو راں ترک ۱۶۷۵
شیر عاشیر ۱۲۸۲	شه چو رین ۴۵۷۵
شیر مافان ۸۳۳	شه چو سر هگفتن ۱۵۸۶
شیر رار آورد ۱۲۴۰	شه چو شعت ۴۱۲۵
شیر دارین ۱۲۸۱	شه چو مشعول ۴۵۸۸
شیر داری ۱۱۸۲	شه چو نان پاره ۴۶۶۰
شیر در خوش ۱۸۷۷	شهد انجیر ۳۵۵۶
شیر در لب ۱۷۷۵	شه در آن ۹۶۹
شیرش ۱۷۹۶	شه در ار ۴۷۲۰
شیرگیرانه ۲۴۶۹	شه در این ۴۹۲۶
شیرگیری ۲۷۸	شه دگر باره ۹۴۶
شیر مرد ۱۸۰۲	شهری آراسته ۲۰۹۷
شیر نو ۱۰۸۶	شهربان ۲۲۳۴
شیر و گور ۸۸۱	شهری و ۴۶۲۵
شیرتم ۲۴۴۱	شه ران ۱۷۵۶
ص	شه ریس جست ۲۵۹۱
صاحب باغ ۴۲۶۲	شه زس کر ۲۵۸۹
صاحب ماه ۴۲۲	شه رده ۸۸۹
صاحب من ۲۰۶۸	شه زگر می ۱۵۰۱
صبح چون بر کشید ۶۴۷	شه زگنج ۴۸۱۱
صبح چون، تیغ ۱۷۱۹	شه زمستی ۴۹۹۰
صبح چون دم ۲۵۰۷	شه شیدم ۴۵۸۲
صبح چون عکیرت ۴۵۰۸	شه عبارش ۱۶۵۸
صحنم ۷۲۳	شه که این ۴۱۰۲
صبح روشن ۱۱۶۲	شه که با خود ۹۵۷
صبح رویت ۲۴۵۱	شه که بهرم ۸۷۱
صبح مفرد ۳۳۵	شه که تختش ۱۵۹۹
صبح وارم ۲۷۵۵	شه نترسید ۹۲۹
صبح هارون ۴۰۴۸	شه نمودار ۱۷۳۲
صبح يك ۴۷۲۶	شهرس ۲۸۲۳
	شیده بر طالعی ۹۷۵

ط	صبر کردن ۲۵۱۳
طاعت ۱۳۳۷	صبر کن ۲۴۴۸
طاقش ۲۴۴۹	صحنی جوی ۵۸۰
طاقی از ۷۰۵	صحب گردون ۲۶۵
طالع تحت ۱۳۰۶	صحن خلوی ۳۶۹۹
طالع خوشدلی ۱۹۲۹	صد جگر ۵۱۱
طامش ۱۶۱	صدره از آب ۵۰۵۰
طبع اشاء ۱۶۷۹	صدره کنند ۴۲۰۲
طبع ماهین ۳۶۸۶	صد سر از ۴۱۱۳
طرفه آن ۱۵۸۰	صدف از ۲۱۸
طرفه درماند ۲۹۳۳	صدف این ۳۸۲۸
طرفه را چون ۳۴۴۱	صلفی مهر ۲۳۲۸
طرح کرده ۱۵۷۱	صدهر بر آدمی ۲۴۸۸
طفل بی دست ۲۶۷۶	صدهر لزان ۲۸۷۲
حص کایر ۲۶۸۷	صله لزان گل ۲۲۰۰
طوطی ۲۷۷۸	صرف کرد ۹۶۲
طول و عرض ۵۱۱۲	صبق و ۲۴۸۲
	صفا ۳۶۳۹
ظ	صبا شاهان ۶۵۱
ظالمی کو ۴۹۳۲	صنبل از ۲۱۸۷
ظلمتی ۱۸۹۴	صنبل سوده ۴۱۸۵
ظن چنان ۳۸۹۳	صنبل و خود ۲۴۱۰
	صندن و فرسهای ۳۷۷۴
ع	صمی دید ۲۸۰۵
عاجرش ۲۷۲۹	صورتی دیک ۲۸۰۹
عارب ۱۶۵۷	صورتی کر ۲۱۶۲
عاشق آن ۴۳۷۳	صید ر ۱۴۷۷
عاشق آن شد ۴۳۶۸	صید کردی ۴۶۴۰
عانت بر سرین ۴۶۹۱	صید گاهش ۲۸۲
عاقبت چون ۴۷۸۸	صید ۱۴۷۱
عاست را ۵۸۹۲	صیقل از ۷۲۰
عاجت رحمت ۲۲۱۷	
عاقبت عشق ۲۶۲۰	

عزیرین ۲۴۲۰	عافت گوری ۵۰۲۲
عذلیب ۴۵۶۲	عدت مسکت ۲۰۹۴
عکونی ۲۴۴۰	عالم آسوده ۲۲۶۰
عود پاشی ۳۷۰۴	عالم هیچکس ۴۹۵۱
عوض عقد ۴۸۰۷	عالم را ۴۹۲۵
عهد پیشینه ۲۰۵۷	عدل ر ۴۱۷۹
عهد خود ۵۹۶	عدل من ۱۹۸۶
عیب يك ۵۸۲	عدل می کرد ۱۳۴۴
عیسی ۴۲۱۴	عدنی بود ۷۶۵
عیش از آن ۴۱۲۸	عذران ر ۴۲۷۵
عیش خوش ۳۳۸۰	عذرها ۴۲۶۷

ع

عار بر غار ۳۴۱۵	عروش را ۱۰۸۱
عار بن ۵۰۴۹	عرم دارم ۴۰۴۶
عادیانی ۵۰۸۷	عشق با ۴۴۷۲
عسم ۱۶۳۶	عشق پوشیده ۴۳۶۹
عرصه عرصه آن ۵۳۰	عشق جون ۳۷۱۸
عرصه آن شد ۵۱۶۱	عشق می «حتم ۲۲۸۹
عرضی کز تو دلستان ۴۴۹۴	عصمت زن ۲۷۱۹
عرضی کز تو نیست ۵۲	عطر سالیان ۱۰۱
غره دیرینه ۴۳۶۰	عطسه ده ۱۷۸
غسل گاهم ۲۳۳۱	عطاف ۹۰۶
عطند ۵۳۶	عقد پیوند ۱۰۶۸
عم بسی ۷۹۶	عقل با جان ۶۱۲
غمت از ۱۶۳۰	عقل داند ۵۲۷
غم دشمن ۱۶۹۲	عقل در گنبد ۵۰۰۶
غمزه ۴۲۲۴	عقل رایا ۱۶۹
غمزه می گفت ۲۲۹۸	عقل کلی ۲۸
غم گور ۹۲۴	عکس رویش بر ۲۸۱۴
غچه با ۴۵۵۰	عکس رویش ر جنس ۲۹۳
غچه گل ۲۲۶۴	علم را ۵۳۷
غچه های ۴۵۲۹	عهده ۲۵۵
	عمر نادت که داد ۴۰۵
	عمر نادت که هست ۴۸۲۳

عوریه ۴۷۶۴	قائم عهد ۵۱۳۹
ف	قصه واری ۲۲۹۰
فارغ ۲۸۰۶	قلدر اهل ۲۲۹
فانی ۴۲۳	قندرش از ۴۰۰۲
فصح ۲۹۵	قندی ۲۰۶۹
فته مارگاه ۱۴۹۲	قرب ۴۸۸۶
فته نشست ۱۶۶۸	قسمت ۴۸۴۹
فته را ۲۸۰۷	قصه حصروان ۱۸۰۲
فته می ساحت ۴۵۸۹	قصه چشم ۲۹۵۶
فته نامی ۱۴۵۶	قصه چور گفت ماه ۳۸۲۱
فتوی ۱۲۹۰	قصه چور گفت حور ۲۰۴۵
فرح آن ۱۴۱۷	قصه حود ۲۵۸۲
فرخ و روشن ۱۸۶۷	قصه شد ۲۰۱۶
فرش بر ۱۵۶۸	قصه شیر ۲۱۵۶
فرشهار یختند ۲۲۳۲	قصه گو ۲۰۸۹
فرشهای ۳۶۴۶	قصه گوهر ۳۹۹۶
فرض گشت ۴۴۱۲	قصه نائینه ۴۱۷
فرقش ۱۶۰۲	قطبی ۷۱۶
فصل دنگو ۲۵۰	قطره ای ۲۳۷۹
فصل آخر ۲۵۱	قطره بر ۱۴۶
فصل ما ۲۹۴۹	قتل عم ۱۲۵۲
فست از طالع ۲۰۴۱	قتل گنج ۲۷۶۲
فلک بی علا ۲۷۰	قتل هستی ۲۶۱
فلکی پای ۷۱۵	قلعه آن ۲۶۴۲
فلکی کو ۳۴۹۸	قلعه داران ۱۳۵۹
فدنی ۱۸۹۰	قوت جان ۲۲۹۵
فلسوف ۳۲۰۵	قصر از ۱۸۵۷
ف	ک
قاب نوسین ۱۵۰	کاتب البهر ۳۸۴
قاصدش ۱۸۶۲	کاتب الوحی ۴۵۴۳
قاب قافی ۵۱۷۶	کاتب نامه ۱۰۹۲
	کاتبی ۱۶۸۳

کامست ۲۵۹۵	کادمی ۱۳۶۹
کام دل ۲۲۸۹	کار از این ۲۴۶۳
کامشب ۴۲۸۱	کار او را ۴۱۱۵
کار بیانی ۱۰۳۳	کار بی رونقان ۱۳۶۳
کار چنان ۴۰۰۰	کار جر ۱۱۲۷
کار چنانست ۹۹۱	کارداران چو ۱۸۲۰
کار چنانش ۵۰۶۷	کارداران حویش ۷۴۹
کانچه او ۶۶۸	کارداران ز جمعه ۱۳۵۸
کانچه در نامه ۱۱۵۳	کارداران و کار ۱۲۷۹
کانچه شه ۱۷۸۸	کارداران اوست ۱۸۱۶
کانچه گوینده ۱۰۵۹	کارروی ۲۷۶۵
کانچه من ۱۶۱۲	کار سازم ۲۱۶۲
کار سرما ۳۲۴۱	کارش آن ۱۴۰۲
کار فیضت ۳۵۸۸	کارش الا ۸۴۳
کار کنی ۶۶۱	کار کنی ۴۴۸
کار گر گنج ۲۸۵۴	کار گاهی ۷۱۴
کار در وقت ۲۶۱۵	کار گر نیز ۷۵۱
کارولین ۳۳۴۷	کار ما را ۴۴۸۷
کای معلت ۵۰۷۰	کار من جز ۱۲۴۰
کان تو ۴۲۵۲	کار من طرف ۳۹۲۹
کان رطب ۲۶۴۴	کار عالم چیر ۱۹۸
کایرد از ۱۴۱۳	کار عالم رو ۱۳۵۲
کای ز داغ ۴۲۵۳	کار واری ۱۳۷۸
کای طک ۳۰۵۶	کار هر کس ۱۸۴۵
کای گشاینده ۳۷۹۹	کاسمان بین ۲۰۶۱
کاین به بهمان ۳۲۸۳	کاسمان ر ۶۴۹
کاین چنین ۲۸۳۶	کاسمان مسجم ۱۹۴۹
کاین خرج ۱۹۲۰	کاسمان قله ۷۶۰
کاین سخن ۴۲۸۵	کاش کار ۱۳۳۴
کاین سنگ ۴۶۶۲	کاشکی ۱۹۲۷
کاین سنگم ۴۶۶۴	کاشنایی ۴۲۰۱
کاین فسون ۲۲۵	کاتاب آمدی ۷۲۴
کاین هوا ۶۸۳	کاتاب من ۲۷۷۴

کیر از ۳۱۹۱	کرد صحرارو ۲۱۹۱
کله حلهیم ۴۸۳۶	کرد حسدی ۴۶۴۳
کرد آزاد ۴۷۷۰	کرد قصری ۷۵۲
کرد آن ۱۲۴۴	کرد کاند ۳۹۵۱
کرد از آن برگها ۴۰۶۳	کرد کان دستان ۳۹۹۹
کرد از آن شیر ۱۰۱۶	کرد گبر ۱۱۰۳
کرد از آن گنج ۱۷۵۰	کرد گریان ۴۰۳۲
کرد از آن لعتان ۲۳۹۹	کردم آهنگ ۲۵۲۲
کرد و لو ۲۷۲۱	کرد مهر ۳۴۹۴
کرد و تشنگی ۲۷۲۶	کردم این ۵۱۵۴
کرد و باد ۱۳۵۱	کردش در شکنجه ۴۷۰۰
کرد بر خسرو ۴۵۶۸	کردش صید ۲۱۰۷
کرد بر ست ۳۳۳۶	کردش لاله ۲۰۷۸
کرد بر شه ۴۸۵۵	کردمی عشق ۱۱۴۵
کرد بر گور ۵۰۲۴	کردمی کوشکی ۷۳۸
کرد بروی ۳۵۰۶	کرده ۸۶۹۱
کرد بر یاد ۴۰۰۶	کرده م وی ۳۶۴۵
کرد بسیار ۳۰۰۳	کرده بر هر ۴۲۸۹
کرد بیدار ۱۱۷۳	کرده چندین ۶۹۷
کرد پیر ۳۳۳۹	کرد هر دختری ۲۰۰۵
کرد جهدی ۳۹۲۹	کرد هر سیه ۴۰۵۸
کرد چون دیدگان ۳۹۵۷	کرده شاگری ۱۹۴۱
کرد چون دید لاله ۲۹۶۹	کرده رندانم ۴۷۶۷
کرد چون شیر ۴۱۶۹	کرده شاه ۱۶۶۲
کرد چون مرغ ۴۲۲۵	کرده گبرت ۴۹۲
کرد خوشدل ۴۰۵۰	کرده ناصی ۸۸
کرد را بود ۳۹۱۰	کره دام ۲۷۳۶
کرد رندانیم ۴۷۹۱	کر جهان ۳۱۱۸
کردش آگه ۳۵۷۹	کر جان ۲۵۴۳
کرد شاه ۱۰۲۰	کر چه ۲۱۳۴
کرد شکلی ۲۳۶۱	کر حسنی ۱۴۱۱
کرد صافی ۳۱۷۲	کر دلم ۳۱۶۷
کرد صحرانشین ۳۹۰۵	کر رنای ۲۶۹۶

کمرین ۱۱۳۲	کر سر سجه ۱۰۱۱
کمر ۱۳۴۶	کر سر کین وری ۴۹۰۱
کم نکردند ۳۳۰۶	کر صسم ۵۰۰۷
کند از پای ۳۰۸	کر گله ۴۶۶۶
کندت ۲۳۱۱	کر لغالت ۱۹۴۰
کوسم ۳۹۵۹	کر نژادش ۱۰۲۹
کوره ای ۳۸۴۷	کر همه ۴۲۳۵
کوره تان ۶۵۷	کژدم از ۶۰۱
کوره ش ۱۸۵۰	کژمزی ۲۸۳۹
کور شاه ۱۶۹۶	کس از آن ره ۳۱۵۱
کوره پر کرد ۳۹۲۱	کس از آن میوه ۴۴۹۵
کوس روین ۱۰۸۰	کس بر آن ۱۹۴۲
کوش تا خلق ۴۶۱	کس برین ۲۰۸
کوش تا ملک ۱۶۸	کس بگردت ۲۰۵۸
کوش تا وام ۵۱۲	کس در این ۵۰۴۰
کوشکی لرح ۷۱۲	کس ز قوس ۴۶۳۱
کوشکی داشت ۱۵۱۸	کس فرستاد و خواند از ۷۰۷
کوشکی دید ۷۶۹	کس فرستاد و خواند همان ۶۷۶
کوکسی کو ۲۴۹۷	کس فرستاد سوی ۱۸۵۸
کوه قائم ۱۸۷۸	کس فرستاد نزد ۴۸۹۷
کو هواخواه ۶۷۶۴	کس فرستاد و پادشه ۴۰۸۰
کوه و دریا ۲۸۴۴	کس فرستاد و عسر ۴۹۸۵
کوه و صحرا زسن ۱۰۸۱	کس نیرسید ۲۰۶۳
کوه و صحر ز دیو ۲۴۷۹	کس ندیدش ۷۹۴
کوهه بر ۴۶۴۸	کس ندیدم ۱۷۶۵
کوهی از فیر ۹۱۸	کس نیخواست ۱۰۲۵
کوهی از گرد ۲۲۰۸	کشت چندان ۱۷۱۷
که اگر ۴۴۹۹	کشتیم را ۲۷۵۸
که بخون ۳۷۱۰	کشتای ۴۰۰
که جو بهرام ۱۰۶۹	کفش ۴۴۳۰
که چو شه ۵۰۲۹	کمی ۹۱۰
که خورد ۴۹۷۲	که ۴۱۲۳
که در او ۴۵۰۳	کمتر اجری ۳۳۹

گاه سازد ۱۷۹۸	که در این باغ ۴۲۷۹
گاهم ۱۱۳۹	که در این کار ۴۲۵۰
گاه مدر ۱۲۲۵	که ربای ۱۸۹۳
گاهی ۲۵۹۶	که رکده چون ۲۰۳۹
گر تحریف ۱۷۲۷	که ز نامحرمان ۲۲۲۷
گر ترس ۱۲۷۲	که ز هر خشک ۳۰۹۸
گر بجوی درون ۴۰۱۹	که شیدم بوردی ۲۰۳۰
گر بجوی ر مرغ ۴۵۱۵	که شیدم که ۴۱۰۹
گر بحون ۲۰۸۹	که فلاں روز ۲۰۲۶
گر مدار ۳۰۰۹	که کند هر گر ۲۹۹۷
گر بدور عشق ۲۶۱۰	که ملبه ای ۲۹۹۹
گر بدو مشکلم ۲۲۶۱	که من ۲۴۲۰
گر بدی کرد ۱۱۶۳	که بخواهیم ۱۲۰۱
گر بدین راحی ۲۴۸۰	کیست او ۳۷
گر بدین شادی ۳۶۲۷	کیست جز ۶۱
گر بر آن ۱۵۰۳	کیست کر عاشقی ۱۳۷۵
گر بر آنی ۲۵۰۳	کیست کو بر فك ۴۹۷۵
گر بر آورد ۱۸۰۳	کیست کو گنج ۲۴۹۵
گر بر آید ۲۴۷۶	کیست زر ۴۸۶
گر بر این ۵۸۸	کی سم ۱۲۲۸
گر بسمع ۵۱۴۳	کیب ۱۸۸۱
گر بصورت ۴۰۲۷	
گر بود باد ۴۵۸	گی
گر بود پاسخ ۲۶۴۷	گامی ۱۵۲
گر بود دیو ۳۰۲۳	گاوی بر گردن ۱۶۰۹
گر به وحشی ۴۲۹۳	گاوی چشمی ۴۰۹۳
گر پدر ۱۱۵۸	گاوی میشی ۲۷۳۸
گر نو آبی ۲۲۹۲	گاوی نازاده ۱۳۵۲
گر نو در ۴۸۷۵	گای ۱۵۸۳
گر نوزان ۷۸۸	گاه آید ۶۵۲
گر نولا ۴۸۸۲	گاه ما ۴۱۲۶
گر تونیز ۲۶۰۳	گاه بر بیر ۸۲۳
گر جز ۲۲۸۱	گاه رخ ۲۴۴۲

گرچه رویش ۳۹۸۵	گرچه جوانم ۲۱۲۹
گرچه ز العاقل ۲۳۹	گرچه چنین کار ۱۵۴۱
گرچه زان ۲۶۲۹	گرچه چنین مرهم ۳۹۶۱
گرچه زین ۲۰۱۳	گرچه آن ۹۹۹
گرچه شافعی ۲۶۲۳	گرچه آهو ۲۴۶۲
گرچه شیر ۱۸۰۱	گرچه از راه ۲۷۲۵
گرچه صاحب ۱۱۱۶	گرچه امرو ۲۶۶۳
گرچه طاقت ۲۲۱۶	گرچه ایرانیان ۱۰۴۷
گرچه طعم ۶۲۱	گرچه اید ۷۸۵
گرچه کاتب ۱۱۵۲	گرچه باتو ۴۲۰۵
گرچه مندر ۷۹۵	گرچه بر جان ۲۲۷۱
گرچه من می ۱۷۶۹	گرچه بر مایی ۶۲۵
گرچه موقوف ۱۲۰۸	گرچه بسیار راحت ۲۱۹۰
گرچه می داشتم ۴۶۷۶	گرچه مبار چاره ۴۰۶۷
گرچه ز جنس ۱۰۳۷	گرچه نگشاد ۳۱۴۸
گرچه هر يك ۲۶۰۷	گرچه ناست ۶۹۹
گرچه يك دم ۳۰۲۹	گرچه بود آن ۲۱۵۹
گرچه خراشیده ۳۹۳۶	گرچه بودند ۴۲۲۹
گرچه خورد شاه ۱۵۶۰	گرچه بهرام ۵۰۶۶
گرچه خودم ۱۷۷۰	گرچه بهرام سو ۱۰۲۰
گرد آن آندان ۴۲۹۸	گرچه پای ۵۰۸۱
گرد آن باغ ۳۳۸۳	گرچه پس ۲۲۰۵
گرد آن بزم ۱۹۰۸	گرچه پیکان ۵۹۵
گرد آن روشایی ۳۵۲۸	گرچه تیمار ۴۰۲۴
گرد آن صورت ۳۱۶۲	گرچه حلوا ۳۶۶۲
گرد او گشت ۴۶۹۰	گرچه خوانش ۲۶۰۲
گرد بر گرد آن دروازه ۷۸۳	گرچه در پشم ۱۰۵۰
گرد بر گرد آن دو ۱۷۸۹	گرچه در تاب ۳۸۵۷
گرد بر گرد آن زمین ۴۶۴۶	گرچه در توری ۴۹۴۶
گرد بر گرد آن ۲۴۱۵	گرچه در شیوه ۱۰۶۳
گرد بر گرد او ۲۲۲۵	گرچه در طبع ۴۲۸۱
گرد بر گرد باغ ۴۲۴۰	گرچه در ناله ۴۰۴۱
گرد در آرزوم ۲۴۶۸	گرچه دست ۴۵۴

گور نشی ۴۶۷۰	گور درآبد ندانه ۲۸۴۹
گور شه این ۴۵۷۴	گور درآید راه ۵۲۶
گور قاصت ۲۳۶۵	گور در این راه پری ۵۸۸
گور کسی پرسلت بگردن ۳۶۵۹	گور در این راه غرش ۲۲۶۲
گور کسی پرسلت که ۴۶۸	گور درون ۲۹۷۸
گور کشد ۱۲۷۴	گور دشر اختر ۱۹۲۸
گور کشی ۲۲۷۲	گور د شه خاله ۱۵۶۱
گور کم ۱۲۳۵	گور د عالم ۱۶۶۷
گور کسی صد ۴۹۲۷	گور د کافور ۲۲۰۴
گور کبان ۳۵۴	گور د کرد ۱۴۳۹
گور گن چون ۴۶۹۳	گور د گر ۲۳۱۴
گور گن در قلم ۲۷۹	گور د گینی ۳۱۵۴
گور گن را ۴۵۹۱	گور د لیت ۲۶۱۷
گور گنهای ۴۴۸۴	گور د لیری ۳۱۷۲
گور کسی آورده ۴۴۶۵	گور د ن از ۱۱۹
گور ماثم ۱۸۳۰	گور د سد ۵۱۲
گور داری ۱۸۴	گور دبی دلم ۶۴۱
گور بریدی ۵۲۲	گور د ویدی ۳۱۱۱
گور مسیری ۲۸۴۸	گور دهای ۳۶۹۸
گور شد بوسه ۴۲۵۶	گور دی از ۸۷۴
گور شد کر ۴۸۷۸	گور رسد ۲۸۴۸
گور گشتم ۲۴۰۹	گور ز تنگی ۱۴۱۰
گور من آن با ۴۹۶۵	گور ز خود ۴۷۴۳
گور من آنها ۲۹۶۶	گور ز گریه ۲۷۸۸
گور من آیم ۳۶۵۳	گور ز گشتایی ۱۵۰۰
گور من از ۴۶۶۹	گور ز گور ۷۵۵
گور می ۴۳۰۰	گور ز می ۴۹۶۶
گور ندیدی ۲۷۳	گور ساره ۳۶
گور نوحی ۵۱۹۰	گور ستاند ۱۲۹۱
گور نسازم ۳۷۵۲	گور سری بر ۴۹۶۲
گور سالیب ۴۵۹۴	گور سگی ۴۷۲
گور ت ۱۸۲۲	گور سه جمال ۵۰۳
گور ت چشم ۲۵۰۳	گور شعی ۲۳۸۵

گفت از این گوهر ۳۱۵۶	گفته رانجا ۲۷۷۱
گفت از این نقد ۴۹۹۸	گفته زین ۳۱۷۱
گفت اصل ۴۳۵۰	گفته سبقر ۲۵۵۱
گفت اگر نادم ۱۹۶۵	گفته نگرید ۱۳۳۲
گفت اگر بادت ۷۴۰	گفته هفت ۵۱۱۷
گفت اگر بر پیش ۲۸۲۱	گفته نهی ۴۰۴۲
گفت اگر بشوم ۱۰۰۳	گفته نیابد ۳۷۰۹
گفت اگر حاکم ۱۶۲۵	گفته نیم ۲۹۲
گفت اگر غیر ۴۱۷۰	گفته نبوخی ۴۰۴
گفت اگر زینچه ۷۲۵	گفته وفا ۳۶۳۱
گفت اگر شیتیم ۳۰۲۳	گفته یکی ۳۱۰۸
گفت اگر غرق ۲۹۸۹	گفته کردی ۴۰۳۱
گفت اگر گفنی ۲۵۳۴	گفته بالو ۲۰۳۶
گفت اگر گویم ۹۲۸	گفته ما ۱۷۴۴
گفت اگر مالشی ۲۵۹۲	گفته لقیس ۲۶۶۵
گفت اگر مانمش برور ۷۴۸	گفته پید ۲۴۷۵
گفت اگر مانمش به صفت ۴۷۲۳	گفته عاجر ۲۰۸۱
گفت اگر مانمش ستیره ۱۴۸۹	گفته ماهن ۲۴۶۱
گفت امشب ۲۳۰۳	گفته معان ۸۲۸
گفت ای ۲۸۳۱	گفته از ۲۹۳
گفت در ۲۶۸۸	گفته هم ۲۵۴۶
گفت ه شر ۲۸۸۹	گفته هر يك ۱۲۴۹
گفت با خود ۴۷۰۸	گفتی از ۸۵۵
گفت با حوشتن ۳۷۸۱	گفت آن ۴۶۴۹
گفت با حیر ۴۰۳۵	گفت آوردم ۲۹۴۷
گفت باز از ۴۵۶۹	گفت آفت ۲۹۴۲
گفت باز این ۲۹۲۵	گفت آبی ۴۲۵۲
گفت دارم ۲۸۷۱	گفت از آن ۱۲۶۱
گفت با کرد ۴۰۱۵	گفت از اول ۲۰۲۵
گفت ماهر ۴۷۵۷	گفت از این خوش ۷۸۵
گفت باید که داریم ۲۰۷۶	گفت از این بگذر ۲۸۶۹
گفت باید که رخ ۱۴۷۴	گفت از این در ۴۷۸۶
گفت بر ما ۹۴	گفت از این گو ۱۵۸۷

گفت بر و ۴۸۹۸	گفت چون هفت ۵۰۰۵
گفت برخیز تا ۲۲۵۱	گفت حیا ۱۶۲۸
گفت بر حیر تیغ ۲۸۹۱	گفت خلق ۴۵۹۰
گفت بر حیر حای ۱۲۵۶	گفت دانم ۲۹۵۸
گفت بر حیر میهان ۲۶۲۷	گفت در دست ۲۸۶۷
گفت بر حیر و این ۳۱۳۵	گفت در نسل ۲۱۹۵
گفت بردست ۸۹۱	گفت ربع ۳۲۱۵
گفت بر دم ۲۴۶۵	گفت روسی ۲۵۶۵
گفت بر سه ۱۶۱۸	گفت ز اول ۳۳۱۸
گفت بر شو ۳۶۵۹	گفت رمدانی ۶۷۹۳
گفت برگنج ۲۴۴۶	گفت ز بهار اگر ۴۱۶۳
گفت برگو که ۲۸۶۵	گفت ز بهار دست ۴۴۸۲
گفت برگوی ۲۶۶۶	گفت ز چهار سر ۱۵۱۰
گفت برگوی سر ۳۵۷۶	گفت سوگند ها ۲۴۶۷
گفت بر و ۲۵۸۵	گفت شخصی ۲۷۹۹
گفت بر من ۴۷۸۰	گفت شر آب ۲۸۷۷
گفت شری ۲۸۴۰	گفت شرط ۲۹۶۲
گفت نگذار ۲۰۷۴	گفت شرکای ۳۸۸۶
گفت لعبس چشم ۲۶۶۹	گفت شکر ۳۳۲۵
گفت لعبس کای ۲۰۵۱	گفت شک ۴۶۵۸
گفت عومه ۴۳۵۱	گفت لب ۱۴۸۱
گفت با گر ۳۵۲۵	گفت شهری است ۲۰۸۱
گفت بیرون ۴۱۵۲	گفت شهری ز ۲۵۶۹
گفت پردت ۴۳۲۹	گفت شیرین ۴۲۱۲
گفت پوسیدی ۲۱۳۹	گفت عذر ۱۲۰۵
گفت پر کرد ۱۴۸۲	گفت فرمان ۱۵۶۴
گفت پیغمبر ۲۶۸۲	گفت کابری ۲۸۵۹
گفت تا ۲۸۹۴	گفت کاسر ۱۳۲۳
گفت جر ۴۹۱۲	گفت کاشت ۲۳۸۷
گفت جدین ۲۱۱۶	گفت کار پر ۴۹۸۹
گفت چون آمدی ۳۳۸۶	گفت کار گریزی ۲۹۴۲
گفت چون شه ۴۱۹۹	گفت کان کشتی ۴۹۸۶
گفت چون من ۲۰۶۹	گفت کان لعنی ۴۳۲۷

گفت کای پشواوی ۲۶۷۹	گفت ما ۲۶۷۷
گفت کای تنگ چشم ۱۴۲۰	گفت ماهان رما ۲۴۰۰
گفت کای جان ۲۷۹۴	گفتم ای کتاب ۲۴۵۰
گفت کای چرخ ۳۲۶۵	گفتم ای مانو ۲۲۶۰
گفت کای حسرو ۲۷۵۱	گفتم ای خواجه ۲۱۲۰
گفت کای حواجه ۳۸۰۲	گفتم ای دستگیر ۲۰۶۵
گفت کای رخنه ۳۱۳۱	گفتم ای دلپست ۲۲۹۰
گفت کای ررق ۱۴۰۶	گفتم ای دیو ۲۵۶۸
گفت کای ره‌نشین ۲۴۵۹	گفتم ای سعت ۲۴۸۷
گفت کای ره‌نورد ۲۴۶۲	گفتم ای سیدی ۲۸۹۹
گفت کایزد ۷۸۷	گفتم ای من ۲۰۲۲
گفت کای ملک ۴۷۲۱	گفتم این باغ ۴۷۸۱
گفت کای میران ۱۵۷۵	گفتم این رخنه ۴۶۸۴
گفت کاین ننده ۴۷۷۲	گفت مردم ۲۸۶۴
گفت کایجا ۳۴۲۷	گفت مردی حویب ۳۴۲۶
گفت کاین شخص را ۴۱۴۶	گفت مردی عرب ۳۵۷۲
گفت کاین شخص ثانوان ۳۹۵۴	گفتمش همسر ۲۲۶۶
گفت کاین حمله ۹۷۰	گفتمش نارگو ۲۰۷۵
گفت کاین را ۲۶۶۱	گفتمش چاره ۲۳۹۸
گفت کاین مال ۴۸۴۷	گفتمش کای ۲۵۳۷
گفت کاین نقد ۱۵۲۳	گفتمش گفتمی ۲۰۱
گفت کر اسبی ۴۸۷۹	گفت ممکن ۴۰۰۷
گفت گر جمله ۲۰۶۰	گفت من ترک ۲۲۹۱
گفت گر چنگ ۴۲۱۷	گفت من حصرم ۲۸۰۳
گفت کر سنگ ۳۸۶۸	گفت منذر نکار ۸۸۷
گفت گفتم ۴۴۲۲	گفت منذر که ۹۶۴
گفت لله ۳۴۲۹	گفت من خود ۲۱۲۶
گفت ما باشد ۹۹۴	گفت من کر ۲۸۹۰
گفت مدر ۲۹۴۵	گفت به را ۱۵۱۵
گفت ما را ۱۱۸۹	گفت می قرسم ۴۹۰۰
گفتم ار ۲۱۷۹	گفت نارد ۲۲۶۲
گفتم از طبع ۴۸۷۲	گفت نام تو چیست ۲۸۳۸
گفتم از همدی ۲۲۹۲	گفت نام تو چیست گفتا ۴۲۴۸

گفت نام ۴۱۵۰	گندی کو ۱۹۹۶
گفت نان ۴۶۶۱	گنج بر سر ۴۸۴
گفت بمان گر ۱۹۸۳	گنج ۲۵۲۹۶
گفت بمان چو ۷۳۹	گنج خود ۴۷۳۲
گفت و از ۲۰۲۹	گنج داران ۱۳۱۵
گفت رفت است کانه ۲۱۴۱	گنج در ۱۳۸۰
گفت رفت است اگر ۲۷۲۰	گنج ران ۱۰۷۲
گفت رفتی چو ۲۶۴۹	گنجی ماده ۱۹۷۴
گفت رفتی ز شهر ۲۸۴۱	گو چو ۳۱۱۹
گفت و بحث ۲۹۲۶	گور اگر ۸۶۱
گفت ها ۲۳۶۴	گور بر حاست ۱۴۶۲
گفت بر شاه ۱۱۱۰	گور بهرام ۹۱۱
گفت بودیش ۲۲۴۲	گور جست ۵۰۲۰
گفته در ۴۷۱۷	گور چشمان ۱۹۱۲
گفت هر جا ۱۸۲۲	گور چیدن ۱۲۱۸
گفت هر کس در ۱۰۲۲	گور چون ۹۴۵
گفت هر کس که ۱۶۶۸	گور خان را ۹۴۹
گفت هر کو ۴۹۴۰	گور کار پیش ۹۱۵
گفته ما ۱۶۸۰	گور در ۵۰۲۹
گفت یکدم ۲۱۴۸	گور و آهو ۵۰۲۱
گفت یث سطره ۲۵۱۸	گوری آمد ۱۳۷۲
گفتی صد ۱۷۰۶	گوری الحق ۹۱۲
گل ازرق ۲۸۱۸	گوسفندان ۱۵۳۴
گل ز حکمت ۱۸۸۲	گوسفندی ۴۶۹۴
گل رنگینی ۴۸۱۶	گوش بر ۴۲۴۲
گل طلب ۵۰۵۵	گوش پیچیدگان ۵۷۲
گل کابور ۴۵۵۱	گو گلاب ۴۶۹
گل کمر ۴۵۵۵	گومن این ۱۵۱۱
گل نمودن ۳۷۸۳	گوهر آمای ۶۴۸
گل هر ۲۳۹۲	گوهر آموده ۱۸۴۱
گله گوشت ۴۶۵۱	گوهر او ۴۴۸۵
گند مغز ۵۰۰۸	گوهرت ۲۷۹۷
گندی کر ۵۰۱۱	گوهر چشم ۴۱۵۷

لب پستان ۲۴۵۸	گوهرش ۱۸۹۹
لب پر آ ۳۷۳۵	گوهرش را ۳۳۴۵
لب جو برگ ۲۸۱۲	گوهر فطرتش ۶۸۷
لب جو مرجان ۲۶۰۰	گوهر کان ۲۰۳
لب گل ر ۲۲۰۳	گوهر گوش ۱۶۰۳
لب لعلی ۲۲۲۷	گوهر نیک ۵۹۸
لب هسان ۳۷۴۹	گوهر و سنگ ۶۵۲
لخت بر ۱۸۰۸	گوهری نایبم ۳۸۷۵
لختی از ۱۸۳۱	گوی برده ۹۰۱
لرز روزان ۲۴۴۲	گویدار ۳۲۶۳
لشکر از بهر ۱۷۵۷	گویم ارزانک ۲۸۲۸
لشکر از هر ۵۰۱۸	گوی انده ۲۴۶۲
لشکر انگبخت ۱۰۷۲	گوی این ۶۲۷
لشکر ترک ۱۷۴۲	گه بر انگبختش ۲۵۰۵
لشکر خویش ۱۷۳۴	گه بر قم ۴۸۸۰
لشکر گنج ۴۷۴۰	گه خورم ۲۴۰۹
لشکر و گنج شد ۴۹۸۳	گه در ابروی ۱۷۹۹
لشکری بشتر زرینک ۱۷۳۹	گه دروغی ۲۶۱۰
لشکری بشتر زبور ۱۰۸۲	گهری یافته ۴۱۱۹
لشکری بی ۴۵۷۲	گه ز تصور ۱۸۰۰
لطف سیر ۵۱۵۶	گه گزیدش ۳۷۳۲
لستان ۲۲۴۴	گه گشادم ۲۵۱۷
لختی ۳۷۲۶	گینی ۳۳
لعل ۳۴۴۶	گیرم از ۲۷۵۶
لعل بر ۵۱۷۳	
لعل ستان ۲۸۸۳	
لعل پیوند ۵۰۰۴	
لعل کو ۵۱۷	
لعل ناسته ۴۵۱۴	
لعل و در ۱۸۴۰	
لعلجایی ۳۴۸۷	
لعل شیرین ۳۹۸۶	
لؤلؤی ۴۷۹۷	
	ل
	لا ۲۹۶۸
	لاجرم از تو ۲۷۲۲
	لاجرم چار ۱۴۰۱
	لاجرم عاقبت ۹۵۸
	لاجرم هر ۳۸۲۰
	لاله جون ۷۷۷
	لاله رابین ۴۸۲

بیٹ از ۴۶۵۹	ماکہ یا نام ۸۶۷
بیٹ چون راہ ۱۰۶۲	ماکہ جیری ۲۷
بیٹ چون شہ ۲۸۲۷	ماکہ دان ۲۲۱۳
بیٹ چون عصمتی ۴۴۹۴	ماکہ در پردہ ۲۸۷۷
لیٹ چون من ۲۷۰۲	ماکہ لختی ۴۲۵۵
لیٹ دفع ۴۹۱۳	ماکہ مثل ۱۹۲۶
لیٹ شرط ۴۰۸۲	ماکہ مولای ۱۸۲۵
بیٹ غلب ۲۸۷۶	مالشان آب ۴۶۰۱
بیٹ ہندگان ۱۱۹۹	مالشی چند ۲۷۶۷
بیٹ عارش ۴۳۱۹	ماند بی حود ۳۵۱۰
بیٹ مکی ۱۱۵۷	ماند پروانہ ۴۴۴۰
پیکر از حام ۱۱۳۸	ماند پیمان ۴۵۷۰
لکڑی از راہ ۱۲۳۴	ماند حیران ۲۶۲۴
پیکر ایرانیان ۱۱۲۰	ماند عاجز ۴۵۸۱
پیکر این آرزو ۲۴۷۲	ماندیم ۲۵۹۵
پیکر این شرط ۱۲۵۷	ماند مادن ۳۷۶۴
پیکر این شصت ۱۵۷۶	ماندہ را ۷۱۷
	ماندہ ران ۱۹۰
	ماندہ چون تشہ ۱۰۰۸
	ماندہ چون صابہ ۲۵۲۵
	مانہ این ۹۹۳
	مانہ پیش ۴۲۰۶
	مانہ ناو ۱۲۸۵
	مانہ بخشدہ ۲۳۱۹
	مانہ بر آب ۴۳۰۵
	مانہ تنہا ۲۸۱۸
	مانہ چون ۳۷۱۹
	ماندہ در نور ۶۶۲
	مانہ دوسیتہ ۴۵۱۳
	مانہ را در خط ۱۲۳
	مانہ را در نقاب ۱۶۰۴
	مانہ را مثل ۱۵۹۲
	مانہ و حورشید ۳۰۷۷
م	
ماچہ آہو ۱۴۸۸	
مان حود ۴۴۵۲	
مادر آمد ۵۰۵۲	
مادر انگار ۳۶۱۹	
مادر این ۲۵۲۶	
مادر حور پرورد ۵۰۶۵	
مادر حور و جور ۵۰۶۸	
مارگان ۲۷۱۸	
مادر مگست ۴۲۰۰	
مادہ گاوی ۱۵۲۱	
مادہ گرگی ۴۶۸۸	
مادہ ہلا ۳۴۶۸	
مادیاتان ۹۹۷	
ماکہ اگر ۲۳۴	

مرد لئون ۳۲۸۵	ماه و ماهی ۴۳۰۴
مردم از بیم ۱۷۰۷	ماهی از ۲۴۹۴
مردم از تشنگی ۳۹۳۰	سایان ۲۲۰۷
مردمان از ۱۳۸۳	ماهی را ۲۷۷۹
مردمان در ۲۸۰۲	ماه و ملت ۳۰۱۴
مردمان را ۳۰۹۹	مجلس ۳۲۷۰
مردمان همچو ۱۳۹۱	مجلسی ۱۵۳۵
مردمن بدست ۴۵۹۵	مختتم را ۴۹۱۱
مردمانی همه ۲۰۸۲	مدتی گشت ۲۰۵۳
مردم بین ۱۴۲۶	مدتی هست ۱۸۲۸
مرد محبت ۳۵۱۸	مرتفع ۱۸۲۷
مردمی کرد در ۱۳۶۷	مرد آهن ۵۶۰
مردمی کرد و ۱۳۶۲	مرد اختر ۱۹۷۷
مردمی کن ۳۴۳۵	مرد ماه ۴۳۲
مردمای ۵۱۱۰	مرد محرد ۳۲۹۷
مرد هر ۴۱۲۶	مرد به رای ۲۹۱۹
مرد گور ۸۴۴	مرد نا ۷۳۴
مردمنش ۷۵	مرد بی دیله ۳۹۷۸
مردی آمد ۲۴۳۲	مرد چون دید ۳۲۲۷
مردش ۴۲۸۲	مرد چون هر ۱۶۹۷
مردغ لبید ۲۲۸۸	مرد حاقن ۱۶۸۷
مردغ با سیه ۲۱۹۱	مرد دیرك ۱۲۶۲
مردغ با مرغ ۴۲۲۰	کرد سرهنگ از ۱۵۰۹
مردغ با گرد ۲۱۸۸	مرد سرهنگ لعل ۱۵۴۲
مردغ دیرك ۴۳۷	مرد صیاد ۲۹۰۱
مردغ و ماهی ۳۶۹۵	مرد نصابت از ۲۱۰۸
مردغی آمد ۲۱۷۱	مرد نصابت کاین ۲۱۲۷
مردغی نگاشتم ۲۲۸۲	مرد کاگه ۲۱۲۵
مردک خوش را ۳۴۵۸	مرد کر صید ۱۰۵۵
مردک خوش گرم ۳۴۵۶	مرد کو را ۳۴۲۴
مردکز ۱۸۱۹	مرد گرمس ۳۹۵۰
مردان ۳۸۷۷	مرد گفتا ۴۲۵۷
مردی او ۱۸۱۳	مرد گفت ۳۴۲۹

مگر افان ۱۷۲	سنی و عاشقیم ۴۳۷۰
مگر بی ۲۶۵۷	سنی و مددگی ۲۴۱۰
مگرم هم ۴۰۲۳	س چو ۱۰۶۷
مک لو ۱۳۸۲	سطرش ۱۲۹
مک بی بکیه ۱۲۷۲	مشری ز نفوس ۱۴۴۵
مک بی گوشمال ۲۶۴	مشری ز رفوی ۱۳۸
مک تو جمه ۲۶۷۱	مشری زار رهرو ۲۵۲۶
مک رایر تو ۱۱۹۷	مشری زر ۲۹۱
مک راپاس ۱۱۲۲	مشل یوس ۱۸۹۶
مک ر ز آفریش ۳۵۱	مشک ۳۰۹۱۶
مک راکیم ۷۱	مشک بو ۴۵۲۸
مک من ۳۶۲۱	مشک ید ۴۵۵۲
مک و مال ۲۶۸۴	مصرعی زر ۵۱۵۹
مکی ۲۰۳۹	مصحات ۱۱۷۶
مگر آن ۱۹۱	مصحت ۴۷۲۲
من از این پایه ۲۳۹۱	مضرب آمد ۲۷۷۸
من از این شعل ۱۲۶۶	مضرب آواز ۶۷۲۲
من اگر چشم ۱۱۶۸	مضربان ۲۴۲۸
من اگر چند ۱۷۸۱	مضربی ۴۸۱۳
من باین ۳۰۰۶	معجزش ۸۷
من محرمی ۱۱۶۰	معر بی استخوان ۱۸۳
من محضی ۳۰۱۴	معر تا ۱۰۰
من بدو داده ۴۶۶۷	معر ه را ۳۷۰۶۱
من بدو رسد ۴۸۲۳	معر ماهان ۳۳۸۲
من بر آن سره ۲۳۲۶	معر من ۲۵۰۲
من بر آن گفته ۲۲۵۲	معرها ۱۹۱۶
من بر آن مرغ ۲۱۹۴	معرها ۱۹۱۶
من صحنی ۱۲۲۱	مصل ۲۸۳
من سیروی ۲۲۸۴	منلی و ا ۱۱۷۰
من بیکی ۲۹۵۶	مکن ار ۱۴۹۷
من نه ۴۸۰۳	مگر آنکو ۱۳۲۹
من ترا ۲۰۲۷	مگر آن ماه ۴۳۸۳
مجبوی ۲۵۸۹	مگر اسباب ۲۱۸۳

من که در یانم ۲۲۱۲	من چو رسام ۲۰۹
من که سر ۶۲۵	من چو شیر ۱۲۲۷
من که در پیش ۱۱۵۶	من چو گوهر ۲۸۱۰
من که در شهر ۵۱۸۱	من چه ۲۲۳
من که دیوی ۲۲۶۲	من حام ۲۴۸۶
من که شاه ۲۵۴۲	من خود از چاره‌ها ۱۵۱۲
من که لشکر ۳۳۲۱	من خود از گنج ۱۱۴۵
من که قانع شدم مانند ۲۱۱۷	من خود انور ۲۵۲۶
من که قانع شدم بخانه ۶۴۲	من خود اندیشه‌ها ۳۸۳۵
من که محتاج ۴۰۱	من در این ۲۵۳۰
من که مشکل ۵۲۵	من دگر ۲۴۲۸
من که گاوی ۱۶۱۹	منذر ۸۰۹
من که مهره ۲۳۳۲	من روم ۲۶۴۹
من که ناشناس ۴۰۰۹	من رقیب ۴۸۳۳
من که نقاش ۵۱۶۶	من رهاش ۳۰۰۷
من که هضم ۱۱۱۲	من ر شیرین ۲۵۲۰
من که هم ۲۳۲۹	من ستم‌مند ۲۵۲۸
من گرفتارم ۲۶۱۲	من سرگشته ۴۸
من ۴۱۵۸	من سیه ۲۵۹۴
منمای ۴۸۷۲	من شدم ۲۱۵۸
من میان ۴۰۴۵	منظر از ۱۵۶۵
من نشسته ۲۴۰۶	من کر ۲۱۳
من نه کر ۲۸۷۵	من کمر ۴۹۹۱
من و انصاف ۹۶۹	من کثیر ۲۰۴۸
من و این ۲۴۴۰	من که از ۱۷۵۹
من و بهتر ۳۳۶۶	من که این ۲۶۰۲
من و تو ۲۹۰۵	من که بر ۱۲۱۴
من همان ۴۶۳۰	من که بودم در آن ۱۶۳۴
مهمان ۴۶۳۰	من که بودم درم ۲۵۴۵
من یکی را ۴۸۵۶	من که پاسبان ۲۴۸۹
موندان را ۱۶۴۹	من که جان ۲۷۰۰
موندانش ۱۳۱۹	من که چون ۵۶۶
موندان گری ۱۱۹۸	من که خوردم ۳۳۲۶

میج زرین ۵۱۷۵	مورکی ۱۲۱۷
می خورد ۱۷۶۸	موز با ۳۵۵۴
می خورم ۱۷۷۲	موش ۴۲۲۴
می دواندش ۳۵۰۴	موم افسرده ۱۷۶
می دویدد ۲۸۸۴	موم صاف ۲۲۸
می دمی ۳۸۶۹	مونس ۱۴۹۸
می رزم ۵۵۲	مهران ۴۷۲۸
می رو ۵۰۹۳	مهدی ۲۵۸
می رود ۸۷۲	مهر آن ۹۹۶
میربان از خورد ۱۵۶۷	مهرمانتر ۳۹۸۳
میربان چون ۴۱۱۴	مهربان چونک ۳۳۰۸
میربان کاین ۱۵۹۰	مهرمان داشت ۴۸۱۴
میربان کرد ۱۵۷۲	مهر بر چرخ ۹۸
میربان گفت ۱۵۷۸	مهر بیرون ۱۷۷
می ردم ۳۵۹۷	مهر آن ۱۸۴۹
می زدند آب ۴۲۰۳	مهر برداش ۲۴۴۷
می زدند آن ۱۲۸۶	مهر پیغمبری ۷۶۷۲
می شد آبی ۴۲۹۷	مهر سعاد ۲۹۶۱
می که پیر ۱۲۲۲	مهرش ۴۸۱۵
می که جز ۵۲۳	مهر گوساله ۱۵۲۴
میل در ۴۴۶۳	مهره ارق ۳۲۲۱
می نعل ۱۹۱۴	مهره او ۳۳۲۲
میل هر ۵۰۱۹	مهره ای از رق ۳۳۰۶
می نه ۱۷۳۸	مهره حواج ۴۴۲۲
می نگویم ۳۸۲۶	مهره خویش ۳۳۴۴
می نماید ۳۷۰۷	مهرشان ۲۶۰۷
می نمایی ۲۴۵۲	مهرهای ۱۶۳۹
می نهاد ۲۲۵۶	مه زگردن ۱۶۱۱
میوه ای ۵۱۴۵	مه که از ۳۴۲
میوه بر ۳۵۶۱	می برید ۱۲۲
میوه دارانش ۲۵۴۷	می پیرد ۳۰۶
میوه نو ۱۱۹۵	می چکید ۳۸۶۲
میوه ها بر ۱۳۵۵	می حرامید ۲۸۰۳

میوه‌ها و ۱۸۸۶	میوه‌ها و ۲۰۵۵
میوه‌های ۲۲۱۶	ناله‌ای ۲۹۲۲
میوه‌های است ۳۶۲۲	ناله چنگ ۴۳۶۶
میوه‌های بروب ۳۵۴۸	ناله چون ۱۴۶۰
میوه‌های لطیف ۴۲۰۵	ناله کوه نای ۱۰۷۹
میوه‌های ناه ۲۰۴۴	ناله آبر ۳۱۷
میوه‌های خود ۲۷۱۴	نام آن شهر مار ۲۰۹۶
میوه‌های می ۲۲۶۸	نام آن شهر شهر ۲۰۸۳
میوه‌های ۴۲۷۲	نام و ۲۶۹
	نام این حصر ۲۳۰
ن	نام بن خیر ۲۸۴۴
ناپسند ۱۹۸۳	نام تو چیست ۴۰۸۸
ناچش ۲۷۵	نام تو کاشدای ۹
ناچمی و ۹۳۶	نام خود و ۸۶۳
نار پستان ۴۲۹۳	نام خود کرده ۴۵۸۳
نار میله ۳۱۵۶	نام‌دولن ۱۰۸۸
نار کر ۲۷۱۶	نام‌داز ۱۷۶۰
نار - آن ۲۷۴۴	نام شاهنشاهی ۵۱۲۴
نار پرورده ۲۳۱۷	نام شه ۴۷۱۸
نار تو ۲۴۷۰	نام نعلان ۷۵۷
نارینان چو ۴۵۰۱	نام برندگان ۱۲۴۶
نارینان مصر ۱۰۲	نام بر مرغ ۵۱۸۲
نارینان ۳۹۲۵	نام چون شد ۱۰۹۳
نارینان رخت ۳۷۱۲	نام حواندند ۱۲۵۹
نارینان سو ۲۰۵۵	نام را مهر بر کشاد ۱۰۹۹
نارینان گفت ۱۴۶۹	نام ر مهر خود ۱۲۴۵
ناقاده ۶۲۹	نام دهانم ۱۲۲۶
ناب حلقش ۲۹۲	نام کس ۱۱۸۵
ناب هر ۴۵۲۷	نام محور ۴۵۶
ناگه آمد ۳۶۸۶	نام من ۴۴
ناگه آورد ۳۴۵۵	ناورم ۱۱۸۰
ناگه آورد ۴۴۳۹	ناپسند شده ۴۵۹۱
ناگه تو ۳۵۶۶	ناپسند شده ۴۶۱۵

نمایی مانم ۱۱۴۸	نمره‌ای رد سان ۳۷۵۸
ناید لزمن ۱۴۰۸	نمره‌ای زد چنانکه ۲۰۲۰
نای قمری ۴۵۵۹	نمره‌ای رد چو طعل ۳۷۵۹
نای و چنگ ۲۷۷۲	نعلک ۲۴۵۴
نبرد دیو ۱۱۸۶	نعمت ما ۴۵۹۳
نص ۲۸۵۰	نعمت و ناز ۴۰۲۷
نود در ۴۹۷۴	نفر گویان ۲۳۳
ننوان بر پدر ۱۱۶۳	نهری ۴۶۰۸
ننوان بر حلاف ۱۲۵۱	نص از ۱۳۷۳
ننوان بود ۴۷۷	نقش ۸۵
نخرد ۲۳۲	نقش آن ۲۹۵۱
نحری ررق ۳۸۱	نقش این بر ۳۱۶
نص تا نص ۱۴۲۴	نقش این کارگاه ۷۳۶
نهد ۲۷۰۵	نقش این کارنامه ۲۸۲
نهی آب ۲۳۷۷	نقش این نامه ۲۰۲
وردان ۳۶۵۸	نقش این هفت ۵۱۹۶
رسد ۲۸۷۱	نقش شد آمد ۱۶۵
روگن تر ۴۵۲۵	نقش شدی ۲۰۶
برگش ۳۸۹۶	نقص در ۴۰۲
نرم کرد ۴۶۸۳	نقطه ۵۹
رم و نزل ۲۷۲۸	نکه گیری ۲۸۳۴
نرو ماده ۳۴۶۶	نکم ۱۱۷۵
نره گاوی ۱۵۸۱	نگدارم با هیچ ۱۱۴۷
نسبت ۲۱۹	نگدارم که آب ۳۸۷۳
نسبی باز جست ۳۲۰۹	نگدارم بر بهانه ۴۲۸۲
نسبی گیرم ۱۹۴۸	نصیم ۱۱۸۷
نس ۲۵۷	نوباع ۶۰
نسش ۱۶۵۳	نرحطی ۹۸۶
نسیدی ۴۶۳	نور حورشید ۱۲۱۹
شود آب ۲۷۷۰	نور چشم ۴۰۱۹
نصرت ۳۲۲	نور شمع ۲۷۸۵
نظرش ۷۰۱	نوش بخشد ۱۸۱۰
نظم ۳۱۲	نوش ساقی ۲۳۵۷

نوش لب رفت ۴۳۹۸	بیک دایه ۱۲۳۳
نوش لب ران ۱۴۷۴	بیک ری ۱۱۸۱
نوش لب گفت ۳۲۶۰	بی کلکم ۵۱۶۷
نوش و بیش ۴۹۷۳	بیک مرد ۲۹۹۹
نوشی آب ۵۱۸۸	بیک مردان ۴۰۴۸
نوشی از مهر ۲۸۷	بیک مردی بین ۵۱۰۰
نوعردمان ۳۶۷۲	بیک مردی نه ۲۹۹۸
نوعردمی ۱۹۰۰	بیک و نه ۴۱۱۲
نوک ۲۷۲	بیم خورد ۶۰۷
نه چنان ۳۸۵	بیمه هم ۲۹۲۷
نه چو من ۱۱۲۰	
نه حریفم ۳۸۷۰	و
نه دلش ۲۶۲۵	و آتش ۷۴۵
نه ره آنکه ۵۰۴۴	و آگهی نه که پیل ۵۰۴۳
نه ری ۲۵۹۲	و آگهی نه که هر چه ۳۷۸۴
نه زمین ۱۶۳۳	و بهر ۲۸۶۳
نه ز یک ۴۰۶۲	واجب آن شد که پا ۲۶۶۲
نه شکبی ۴۲۳۸	واجب آن شد که کار ۵۵۰
نه که بهرام ۵۰۷۸	و آخر الامر خواند ۴۸۰۵
نه مرا ۳۷۹۸	و آخر الامر دردمند ۴۸۵۱
بیت کز ۴۷۹۲	و آخرین ۶۷
بیت بیت ۳۸۰۴	وارث ملک ۱۲۶۵
بیر چون ۴۰۸۸	وارث مسکت جیغ ۱۲۶۴
بیر ممک ۴۰۸۸	وارث مسکت نوی ۱۱۳۷
بیر کرده ۱۷۲۲	وام دبری ۵۱۷۱
بیرهش ۸۲۹	واشترانش ۱۳۹۹
بست از بستی ۵۲۸	وام دریا ۵۹۱
بست از هیچ ۱۲۳۵	وان تار ۲۱۹۱
بست باری ۱۲۷۱	وان ست ۴۳۴۲
بست چون ۵۱۴	وان تر شد ۴۱۵۶
بست در ۲۸۵۶	وان بهر ۲۹۸۵
بست ممک ۲۴۹۰	وان بیابانیان ۳۶۰۴
بیک حواهان ۱۷۸۰	وان پری پیکران ۱۹۶۹

- وان پری پیکر پسدیده ۳۳۴۵
 وان پریرخ زور ۲۶۲۹
 وان پریرخ ریس ۴۴۷۲
 وان پریرخ سه زور ۶۱۰۰
 وان جواهر ۳۲۸۶
 و آنچه دیدم ۱۹۲
 و آنچهانست ۱۹۵۱
 و آنچه آن ۴۹۹۷
 و آنچه از ۲۹۸۶
 و آنچه او خورده ۳۷۷۶
 و آنچه او ر ۵۱۲۲
 و آنچه او هم ۸۳۲
 و آنچه بودش ۵۱۵۳
 و آنچه در سر ۲۰۸۵
 و آنچه دور ۴۰۷
 و آنچه ریحون ۳۷۷۸
 و آنچه زانار ۱۳۹۶
 و آنچه زو ۱۴۵۴
 و آنچه گفتن ۴۲۹۲
 و آنچه معصود ۷۰۹
 و آنچه من ۲۱۱۵
 و آن حلال ۴۴۸۸
 وان دعاها ۴۱۹۸
 ون دگر فصل ۲۴۹
 وان دگر مشرف ۱۶۶۱
 وان رقیبی ۳۱۰۷
 وان رمانی ۱۸۱۴
 ون زمیں ۵۰۵۸
 ون متسکاره ۳۵۰۰
 وان سرانجام ۳۵۸۱
 وان سدیگر ۱۶۶۳
 وان سرچه ۱۸۴۸
 وان شلن ۲۹۸۷
 وان شکر ۲۲۸۵
 وان شناسدگان ۵۰۵۹
 وان صسم رفت ۴۴۳۶
 وان صسم نیز ۴۱۳۴
 وان طسمی ۳۲۰۳
 وان عروس ۲۰۸۹
 وانك از او ۷۰
 وان كسان ۴۲۶
 وانك او پنبه ۵۴۴
 وانك تا اهل ۱۶
 وانك بردند ۱۶۷۷
 وان كنیرك ۱۴۶۸
 وانك آمد ۳۲۵۶
 وانك از آفتاب ۱۹۹۹
 وانك از نهر ۲۶۳۸
 وانك از دیده ۳۹۹۷
 وانك از زین ۲۰۰۰
 وانك انگشتری ۳۳۲۷
 وانك با آرزو ۲۳۶۷
 وانك او ۲۹۱۶
 وانك بر فقه ۳۲۵۷
 وانك برگشتن ۱۴۳۲
 وانك بود از ۲۰۰۱
 وانك بودش ۱۹۹۷
 وانك پید ۴۰۷۳
 وانك پی ۳۱۳۳
 وانك پیچد ۷۴۷
 وانك تیش ۲۸۷۳
 وانك داند ۵۱۱۱
 وانك دانش ۶۰۴
 وانك راده ۴۶۵
 وانك زین ۳۱۴۱
 وانك شد ۱۴۳۴

وانکه گیتی ۲۹۴۴	وزنه دستور ۱۶۶۰
وانکه لحنی ۲۱۴۷	وزن سببی ۱۷۲۲
وانکه مریخ ۱۹۹۸	وزن پی آمکه ۳۷۹۰
وانکه مارا ۲۹۴۸	وزن دگر سو ۳۲۴۷
وانکه نه کرد ۲۰۰۲	وزن دگر گوشه ۷۸
وان گراز ۳۷۶۰	وزن دگر نسجه ۱۹۸۵
وانگه آن ۷۵۰	وزن زمین ۳۶۶۰
وانگه آورد ۱۰۴۴	وزن کلیجه ۷۰۰
وانگه از جوش ۲۵۰۵	وزن کمان ۲۹۸
وانگه از مرد ۱۵۸۹	وقت مازی ۲۷۴۲
وانگه او یا ۴۰۹۱	وقت کار ۲۴۵۱
وانگه این خم ۲۹۱۲	وقت وقت آن ۳۸۵۶
وانگهی بر طریق ۲۲۲۱	وقت وقت از ۳۱۸۱
وانگهی برقع ۲۰۱۷	وقت وقتی که از ۸۵۲
وانگهی پیش ۲۸۲۶	وقت وقتی که شاه ۱۰۰۶
وانگهی ترکاز ۱۸۵۶	وگر از یلد ۲۴۷۷
وان ملک ۳۶۱	و هم دبسی ۱۲۵
وان سبط ۳۷۷۲	وی ساندده ۴۵۰۵
وان سودن ۲۹۴۶	وی ساکور ۹۰۶
وان و شانان ۵۰۲۴	وین چین دیو ۳۶۰۹
وان همه ۲۹۴۳	وین چین شب ۴۵۲۲
ولو بوی ۱۳۴۸	وین چه بینی ۲۰۲۵
و نو در آن ۳۰۹۳	وین ز گویو ۱۷۹۳
ولو که ۲۳۲۰	■
و نو همه ۱۶۶۵	هر ایی ۲۲۵۴
وای بر تو ۴۱۶۱	هر بنی ۴۲۷۸
وای بر زرگری ۵۲۱	هر بن مال ۲۱۷۶
و حنبی ۱۲۳۹	هر پری ۲۱۷۷
وز بیسی ۴۰۴	هر نزارو ۴۹۱
وز در این ۳۲۶۲	هر تنی ۱۸۱۱
وز شود ۱۵۰۴	هر جند ۵۰۶۴
وزی ۲۴۱۸	هر چه آرد ۲۹۰
وز کنم ۲۱۸۰	

هر چه آمد ۲۸۴۲	هر چه گفنی ۱۱۹۰
هر چه آورد ۱۶۶	هر چه ما ۲۹۵۲
هر چه اندیشه ۲۲۷۶	هر چه بیک ۴۰۶
هر چه لورا ۲۲۱	هر چه هست از حساب ۵۱۹۲
هر چه سید در ۲۸۰۰	هر چه هست از دیده ۳۹
هر چه سید ز ۲۱۱۲	هر دم آشوبی ۳۷۵۴
هر چه نیست ۲۱۱۲	هر دم آهنگ ۲۱۷۵
هر چه نایستش ۱۰۲۲	هر دو با او ۲۳۸۰
هر چه بود ۴۷۶۰	هر دو با یکدیگر ۳۸۲۲
هر چه پرسد ۲۸۵۵	هر دو بر ۴۴۲۳
هر چه پیش ۲۲۵۱	هر دو تشویر ۴۲۷۹
هر چه تاریخ ۱۸۸	هر دو جستند ۴۳۹۶
هر چه تعلیم ۱۲۸۳	هر دو چشمت ۱۲۲
هر چه خواهد ۲۰۲۷	هر دو در بویه ۲۳۹۶
هر چه دارم ۴۰۴۴	هر دو در ۳۳۰۲
هر چه در تاب ۲۹۵۰	هر دوئی ۵۱۲۰
هر چه در آسمان ۲۸۴۱	هر رمان آن ۳۴۸۴
هر چه در باغ ۲۷۷۷	هر رمان از ۳۳۷۷
هر چه در خانه ۴۶۵۲	هر رنی ۴۲۷۳
هر چه در طرر ۹۷۴	هر سرگه ۳۱۸۹
هر چه در گاو ۱۵۳۰	هر سری ۳۱۵۲
هر چه در سیوه ۳۵۴۹	هر سویی ۳۸۱۹
هر چه در نظم ۵۱۵۰	هر ثبت ۲۳۱۵
هر چه دستور ۴۷۶۹	هر شکر ۲۲۳۷
هر چه دیدی ۸۳۱	هر صبری ۸۱۶
هر چه را چشم ۱۶۳۵	هر طیبی ۴۰۶۸
هر چه را دید ۱۲۴	هر طلسمی ۲۲۲۵
هر چه رفت ۲۳۱۶	هر عروس ۴۲۹۱
هر چه ز آواز ۳۸۱۱	هر عروسی ۵۱۶۴
هر چه من ۲۳۰۴	هر عمارت ۴۹۶۳
هر چه فرمود ۱۰۹۱	هر کجا آب ۲۰۹۷
هر چه فرهنگ ۳۱۰۰	هر کجا از ۸۴۵
هر چه کردی ۹۶۶	هر کجا جام ۲۰۱۰

هر که چو ۲۲۸	هر که چو ۲۵۶۷
هر که شاه ۱۱۵۴	هر که خود را ۴۲۲
هر که عقل ۱۱۱۵	هر که داد ۴۴۵
هر که از حوی ۴۷۶۱	هر که در بند ۴۴۹
هر که از گرمی ۳۱۴۴	هر که در راه ۳۱۴۵
هر کسی پیش ۱۷۶۶	هر که در کار ۴۱۷۷
هر کسی جرم ۴۷۵۴	هر که در ملت ۳۲۵۹
هر کسی ر بقدر ۲۷۱۱	هر که در مهتری ۴۹۵۹
هر کسی ر چندکه ۱۴۴۳	هر که دیدش ۷۶۲
هر کسی را در آتشی ۴۷۸۲	هر که دیده ۸۸۴
هر کسی را در آن ۱۱۷۰	هر که را این ۶۵۵
هر کسی را گماشت ۱۴۳۵	هر که را به گرم ۴۸۹۶
هر کسی را بهت ۴۴۳	هر که را بود ۱۴۳۱
هر کسی را ۵۷۲	هر که را رعیت ۲۰۴۱
هر کسی در نهان ۴۲۹	هر که را به ۱۲۱۴
هر کسی روزنامه ۱۲۶۰	هر که را جابه ۲۵۸۸
هر کسی سرگشته ۴۲۰۹	هر که را چون ۲۷۰۶
هر کسی صدی ۶۱۴۲	هر که را کای ۳۱۲۱
هر کسی می ۱۴۲۹	هر که رقی ۳۱۰۵
هر کسی نقش ۴۴	هر که را موختن ۶۰۴
هر کنیزی ۲۵۸۱	هر که را ن شهر ۲۰۸۴
هر که آبی ۲۹۱۶	هر که را گور ۸۶۴
هر که آمد ۲۰۴۹	هر که را ۴۸۴۱
هر که آید ۵۱۴۱	هر که را این ۳۲۱۸
هر که از من ۲۶۱۴	هر که شد ۱۲۱۱
هر که او را ۱۱۶۶	هر که مضموم ۴۹۲۹
هر که این در ۵۱۶۵	هر که مع ۴۹۴۴
هر که این شرحها ۳۱۴۲	هر که می دید ۴۰۷۵
هر که با مجرمان ۴۷۰۵	هر که می زاد ۱۴۱۸
هر که مدعو ۴۶۴	هر که سرنگ ۴۸۱۷
هر که بر حاست ۷۲	هر که نغایه ۱۹۱۸
هر که بر شعل ۹۹۲	هر که اندر ۲۶۶۸
هر که ج ۱۲۶۲	هر که گلی ۲۲۰۱

هفت گهی سوی ۴۷۸۴	هفت خسود ۴۲۸
هفت گهی کانریدگان ۱۳۸۵	هفت رسته ۲۹۱۳
هفت مرادی ۵۱۵	هفت رنجیر ۲۳۶۹
هفت مہشت ۴۸۵۰	هفت مارا ۱۹۶۲
هفت سمت ۲۲۷۹	هفت ہم ۶۹۴
هفت نگاری سان ۲۲۲۶	هفت هر کشوری ۱۹۵۴
هفت نگاری که زر ۴۹۰	هفت هر هشتی ۱۲
هفت مواله ۵۰۸۴	هفتی و ۶
هفت ورق ۱۹۹	هفت پیکر ۹۶۵
هفت وزیری ۱۶۵۹	هفت رنگ ۲۵۵۲
هفت ولایت ۳۶۲	هفت سار از ۱۴۳۷
هفت يك آرشی ۳۶۷۵	هفت سالن ۴۹۰۶
هفت يك از بهر ۲۳۷۲	هفت سر ۴۶۷۲
هفت يك از تو ۵۰۹۶	هفت شاه راده ۹۹۲
هفت يك از چهره ۲۵۹۷	هفت کشور ۲۰۰۴
هفت يك اصانه ۵۱۵۱	هفت گند بر ۵۰۱۰
هفت یکی آتشی ۳۴۹۸	هفت گند درون ۱۹۹۴
هفت یکی ۹۸۴۱	هفت نوید ۵۱۰۲
هفت یکی جلد ۱۶۹۹	هفتین ۴۸۸۹
هفت یکی در جوال ۳۸۴۲	هفت را ۱۹۵۵
هفت یکی در شکوه ۸۷۲	هفت سالای ۲۹۳۴
هفت یکی در نهاد ۱۰۷۷	هفت شریب ۲۲۵۳
هفت یکی در بهت ۱۶۷۸	هفت بدان يك ۲۲۸۷
هفت یکی رابه طبع ۱۹۸۰	هفت بدان کاروانسرای ۲۳۹۰
هفت یکی رایکی ۱۸۰۷	هفت بدین ۱۱۱۷
هفت یکی زان بهت ۲۵۷۸	هفت بر آن ۲۴۹۲
هفت یکی زان حراج ۱۵۰۸	هفت بروش ۴۱۳۳
هفت یکی گوشه ۷۷۸	هفت شرطی ۴۱۳۳
هفت بر هر ۴۷۳۷	هفت پرلاد ۱۰۷۶
هفت سیار ۱۱۵۹	هفت خلق ۲۲۲۰
هفت بیرون ۷۰۰	هفتش سوی ۳۱۲۲
هفت جای ۱۲۶۹	هفتم را ۴۰۲۹
هفت چند ۵۱۱۴	هفت نهی ۴۵۸۰

هسته در خدمت ۱۰۷۳	هستی کارگر ۳۲۱۹
هسته در زیر ۱۷۵۵	هستی راکه هست ۴۵۱
هسته در سر ۱۷۹۳	همچنان آن ست ۱۵۲۸
هسته در کار ۱۹۸۹	همچنان آن ورد ۲۹۶۹
هسته در ۳۲۱۸	همچنان زیر ۲۷۲۵
هسته دیوار ۳۶۴۰	همچنان سر ۴۶۸۷
هسته ر بر درم ۴۶	همچنان مدتی ۲۵۷۵
هسته ر حرز ۱۷۸۹	همچنان می شدت ۲۴۰۴
هسته را در بهانه ۱۷۳۰	همچنان نامه ۱۸۶۳
هسته را در نگار ۱۱۰۵	همچنین هر کس ۱۳۲۰
هسته را دید ۱۶۷۶	همچو دریاست ۲۸۹
هسته ر راست روشن ۴۶۲۱	همچو فردوس ۷۷۴
هسته رارون ۴۱	هم در این ۱۰۰۴
هسته روز آن ۱۵۲۵	هم رئیس ۱۴۱
هسته روزش ۳۱۱	همراه ۱۴۵
هسته رایک ۸۱۷	هم زمین ۱۸۱۸
هسته سر ۱۷۸۷	همسر آسمان ۲۶۰
هسته شب ۴۶۷۹	همسری ۳۲۱۲
هسته صحرای ۳۴۷۸	هم فلك ۱۱۱۱
هسته صحرای ساط ۷۸۴	هم قوی ۱۶۵۲
هسته طومارها ۴۹۹۸	همگی را ۱۶۱
هسته عالم ۲۵۱	هم شبی ۵۸۱
هسته عرش ۲۰۵۲	هم هرنه ۱۱۱۲
هسته گفتند شاه ۱۲۵۰	هسته آورده ۲۱۰۱
هسته گفتند کاین ۱۷۱۴	هسته اسباب ۱۵۴۶
هسته گفتند کاین خیابان ۵۰۴۱	هسته بیچاره ۴۰۷۰
هسته گل ۱۳۷۷	هسته جای ۲۲۶۴
هسته مروری ۳۶۶	هسته جمع ۴۲۷۴
هسته ملك ۱۲۲۴	هسته چون ۳۴۸۱
هسته نیرنگ ۳۴۲۴	هسته حرطوم ۳۴۸۸
هسته هستی ۶۵	هسته خوردند ۲۲۴۴
هسته هستی ۳۱۹۵	هسته دانم ۲۸۴۲
هسته یاقوت ۲۲۰۹	هسته در شد ۲۷۰۹

هرآموز ۶۵۲	باب از ۳۵۱۹
هوش رفته ۲۰۲۳	بات حیر ۴۱۳۵
هیچ بر ۲۶۸۲	باتش ۳۱۹۸
هیچ سار ۴۹۵۷	باتم داعی ۳۵۹۹
هیچ حرمی ۲۵۴۸	باتم حرمی ۲۳۲۷
هیچ درمنده ۴۸۴۲	باتم در ۲۲۹۷
هیچ را نام ۴۸۱۷	باتند ۶۶۰
هیچ رجیش ۱۵۲۹	باتندش ۴۲۶۱
هیچ روری ۸۰۵	باته لوره ۵۱۲۶
هیچ مودم ۲۱۶۹	باتی از ۷۲۲
هیچ کامی ۲۴۱۶	باک دندم ۱۷۶۲
هیچ کس چون ۱۷۹۲	بردگرد ۱۰۲۶
هیچ کس را ۲۹۲۹	بھی بن ۱۲۸۷
هیچ کس راز ۱۹۲۱	بک تم ۲۸۴۳
هیچ کس گرد ۲۵۲۴	بک ته ۴۱۴۲
هیچ کس نگریم ۶۳۳	بک حیان ۲۲۲۵
هیچ کوشده ای ۲۱۴۶	بک درم وار ۲۵۳۷
ک	بک دو ۱۳۴۲
یا ماکسیر ۴۸۲۸	بک ره از ۵۵۵
یا بر بن تحت ۲۴۹۱	بک عیض ۳۶۸۱
یا بر بن قطع ۲۴۹۲	بک سر ۲۰۷
یا چو اطلاق ۴۸۶۶	بیم از ۷۶۶
یا چو مرعی ۴۲۱۴	یوسف مصریان ۳۳۷۰
یادری ۵۱۰۲	یوسف باوه ۴۳۷۷
یادش آمد ۱۸۴۷	
یادگاری ۴۱۹	
یارب ۴۹۷۶	
یاری از ۱۹۸۸	
یاری الحق ۲۴۰۰	
یار سرما ۳۲۱۶	
یاسج ۱۴۵۱	
یاسمن را ۴۴۶۰	

هفت پیکر

(متن علمی و انتقادی)

ضرب المثلها (با شماره بیت)

به تصحیح: دکتر برات زنجانی
استاد دانشگاه تهران



ضرب المثل ها (با شماره بیت)

آب در دیده ران نظاره گذشت	* * *	قطع دایع دید و سر طشت ۲۱۸۳
آبی انداختند مردم شد	* * *	آب انداخته سی گم شد ۲۱۲
آتش انگیزت خود نبود استاد	* * *	دیر برنام رفت و روه استاد ۷۵۳
آرد آن سقچه دولتش بمثل	* * *	رانکه گفتد: لالقاخ درن ۷۶۳
آفتاب از نگردد از سر سوز	* * *	تنگ روزی شود رنگی روز ۲۵۰۰
آفتاب من از حمل شد شاد	* * *	کسی در دالمعجورم آیداد ۲۷۷۴
آنگ او پنبه از کتان شناخت	* * *	آسمان و بر زمین شناخت ۵۴۴
آبکه با آرو کند خویشی	* * *	اوستد عالیت سرویشی ۲۳۶۷
آگهی نه که پیل این بستان	* * *	دید جوانی و شد بهدستان ۵۰۴۲
اسری آبی چند باشی چند	* * *	گرم قاری استودان در بند ۱۸۴
احمدك را كه رخ سونه بود	* * *	آله سردمد چگونه بود ۶۳۰

- از پس گریه مر و رویدند * * * گویی آن بداند کافر دند ۴۰۳۳
- ر حلاوت که بوش کرد آن بوش * * * چاک چاک بش رسد بگوش ۳۵۶۴
- از در استادن شکاری حسام * * * صد دیگر در اوقات بدام ۵۸۳
- زدهمایی رسیده سرد عار * * * آنگه از عجبوت خواهد بار ۱۲۱۶
- ای بتو زنده هر کجا جانی است * * * در تور تو هر که ر بانی است ۴۲
- ای ساقی طبع کاهل کوش * * * که شد از کاهلی سفل فروش ۶۰۵
- ای ساقور دل که از تعلیم * * * گشت فاضی القصبات هفت اقلیم ۶۰۶
- ین همه مر کشیدن از پی چغت * * * گل بخند نا هوا بگریست ۲۲۷۳
- این مثل درلسانه صحت بکومت * * * کار و دشمن است عالم دوست ۱۱۲۳
- ساده می جور که خود کتاب رسد * * * ماه می بین که آفتاب رسد ۲۴۴۹
- بسازی حروس سرده از شمشیر * * * حروس ناری در آوریده شیر ۲۷۷
- باع باع تو خانه خانه تست * * * آستان من آستانه تست ۲۱۵۵
- باع داری بترك راع نگوی * * * مرغ ناست شیر مرغ مجوی ۹۳۸۸
- سنگ سرد سمن که حشش بش * * * رنگ خویش از حدنگ خویش براس ۴۸۶۶

بمحم از دور گفت : کای بدن	* * *	ولجس قريهورای عبادن ۲۴۸۵
بمحم از یاری تو کار کند	* * *	یاری بحث یحیایر کند ۲۴۶۱
بد گهر با کسی و با نکند	* * *	اصل بد در خطا خطا نکند ۵۹۹
بر برده ارچه سورتی ریاست	* * *	بار در طقه خور در دیاست ۲۱۶۸
بر حرام آنکه دل مهاده بود	* * *	دور از این جا - حرام زاده بود ۲۴۹۱
بر در این دکن قصابی	* * *	بی جگر کم مواله ای یابی ۵۱۰
بردش کند بسته بگشادند	* * *	بیدلی را بوعده در دادند ۲۴۴۹
بر رده پرور ریاضتش داده	* * *	و او خود از اصل برم سپرده ۲۷۴۰
بر رمی سازایی کوا باشد	* * *	کاسان را نه تیشه متراشت ۲۰۶۶
بمروی از پنج رار پنهانی	* * *	پنج صوت زدم بسطانی ۲۳۴۴
بگره کو کید پنهانی است	* * *	بس درشتی که دروی آسانی است ۵۹۳
ببای بیمر جهان بیند	* * *	چو کسی بر سیاه بشیند ۲۵۵۰
بفناخت کسی که نه بود	* * *	تا بود محشم نهاده بود ۲۴۶۶
بلیل آس بر او درود آورد	* * *	از درخش چو گل فرود آورد ۲۷۱۲

- به اگر بودی بدان حوسند * * * کر خط دور نیست جای بلند ۱۱۱۹
 به که ما سیر راستی سازیم * * * تیر بر صید راست اندازیم ۲۱۱۱
 پادشاهان که گینه کش باشند * * * خون کنند آن زمان که خوش باشند ۱۴۸۷
 پشتای را که ایمر صافی اوست * * * خوردن آب چه ندارد دوست ۲۹۹
 پیش از آن کت برون کنند از ده * * * رخت بر گاو و بلور خر نه ۵۱۰۸
 ناجوانی و تندرستی هست * * * آید اسباب هر مراد بدست ۶۲۱
 تاج و تحش سواران سپرد * * * هر که زو وارثی بماند نبرد ۵۰۷۶
 تا چنان شد بچشم شاه عویر * * * که شد از دوستی علام کبر ۲۶۲۸
 تبارسین ستوداروی دهر * * * خورد باید هوار شربت زهر ۵۰۹
 تخت پایه چنان توان سربرد * * * که چو آفتی ازو نگردی خرد ۷۵۶
 تشنه در آب او نظر می کرد * * * آب زندانی از جگر می خورد ۲۸۵۸
 نو مرا کشتی و جدای نکشت * * * مقبل آنکش خدای باشد پشت ۴۱۵۹
 تا می پخته یابی اندر جام * * * دید باید هوار غوره خام ۶۹۲۱
 تا نه پس مدت از چنان تدبیر * * * آتش ز شد و بلاس حریر ۶۹۸۲

- چاره‌ای نباید به حرد بزرگ * * * نهد گوسفندم از دم گرگی ۳۱۷۶
- چون آگر بازداری از آتش * * * حام مانند کتاب منحنی کثر ۷۳۲
- چون باغ کسان در آید درد * * * زدنش هست باغان را مزد ۳۲۵۴
- چون بحر کمان در آرد در * * * چرم را سرگوزن سازد گور ۲۸۵
- چون بر این گونه خوانی آوردند * * * خون محول سل جهانی آوردند ۳۷۰۰
- چون در آمد بساق عرش فراز * * * نردبان ساحت از کند نیاز ۱۴۷
- حکم هر نیک و بد که در دهر است * * * زهر در دوش و موش در دهر است ۴۹۷۱
- حانه خاکدان دو در دارد * * * تا یکی را برد دگر آرد ۵۰۸۲
- حانه در کوچه ای بگیر بمزد * * * که در آن کوی شصه باشد دزد ۳۷۵۱
- حانه دیو دیو خانه بود * * * گر خود ایوان خسروانه بود ۵۰۱
- خر که مالغان ریون گردد * * * چو بطلان رسد حرون گردد ۱۲۲۰
- خوان بهند آنگهی که خون محورید * * * نان دهند آنگهی که جان بیرند ۳۴۷
- خانه برخاک شور می‌ریزد * * * سوره بر چشم کور می‌ریزد ۳۷۵

- در خسود سر يك آرو درستد * * * همه ساله بحر می می چند ۲۳۸۰
- در خیال دروغ می مددی است * * * راستی حکم غمّه اندی است ۲۶۱۱
- در گسل شکوره دانسه اشانی * * * ساورد سر جر پشیمانی ۳۷۶
- در گمان آمدش که این چه فی است * * * اصل طوطی نور پیر زن است ۲۷۲۷
- در هزار آب غسل باید کرد * * * تا به آبی رسی که شاید حور ۲۱۱
- دره محسب که داع به است * * * از می دوع کم دهان ده است ۴۹۵۸
- در هوایی کرا او سرده شوی  * * * پیش از آن رسده سو که مرده شوی ۴۹۴۹
- دل رتبیحار آن عروس بهر  * * * چوب گدایی نشسته بر سر گنج ۴۰۱۲
- دور گنبد سب رسیده بکام * * * نلبه پختین که چون شد حام ۴۲۹۷
- دولت آنجا که راهبر گردد * * * خار خرد و حاره برگردد ۴۱۷۸
- دولش صید و صید فربه باد * * * دودش از رور و شب به باد ۳۲۶۶
- دید آن پیکر سو آیین ر * * * گور فرهاد و قصر شیرین را ۳۱۸۷
- دیر ری به که دیر باید کام * * * کر نمایی است کار عمر تمام ۵۱۶
- راه دورا سیح ره شوط است * * * نیز راندن دیمنگه شرط است ۵۵۱

رطبي ګو ګه سيستش حاري ۴	يا ګها بوئن مهره سي ماري ۴۹۷۰	* * *
رورمه بسي عازر و در بسي دود	کس ميند در آفتاب چه سود ۴۲۷	* * *
روني کر تو ديده دولت و ديس	ساع سادیده زاسر فروردين ۲۵۴	* * *
ره بجان رو ګه ګانده ګمداست	نار کم ګني ګه پار ګني تداست ۵۱۰۹	* * *
رآفتاب جلال اوست چو ماه	روي ما سرخ وروي خصم سپاه ۴۰۱	* * *
رر فروبردن يکسي محتاج	صد شکم را دريده در رده حاج ۵۸۴	* * *
ر آفت ايمن ليند ناموران	بي خطر هست کار بي خطران ۴۴۶	* * *
رسنده رفتن بشار سر هوس است	رنده بر ذلک مسيح س است ۴۹۶۵	* * *
سبا ګني پيشه ګرد و صبر نمود	صبر در عاشقي ندارد سود ۲۷۴۸	* * *
سربلندان منك را بنشاند	عدل را ماه بر مندي راند ۴۹۳۶	* * *
سرکه ستوان بر آينه سون	صافي را ببرد آلودن ۲۹۱۷	* * *
سگ بر آن آدمي شرف دارد	که جو سو ديده بر علف دارد ۴۶۰	* * *
شاه ګو را هرور دندان است	دست در روش مرکبي زان است ۵۰۸	* * *
شاه اګر است خصم هنيار است	شحه ګر حفته درد بيدار است ۴۶۰۴	* * *

شاه را این سریر بهشت آمد	* * *	حشت این قانش درست آمد ۲۷۲۸
شد سه پیوره گند از سر ساز	* * *	روز کوتاه بود وقصه دراز ۳۳۶۰
شه رستنی بدان سپردازد	* * *	کاهی از دست سرور اندرد ۴۹۹۰
شه که این سرده سر بر شید	* * *	بای بی کفش در سرای دوید ۴۱۰۲
ضیعتم چو بری خری که جو مید	* * *	با جو صرعی که ماه موبند ۲۴۴۱
صدف از انر اگر صفا مید	* * *	انر نیر از صدف ثنا بیند ۲۱۸
مساجرش کرده پور شده رمی	* * *	از نسی نوناده نهستی ۲۷۲۹
عیب يك هم شمت باشد و س	* * *	کافکند نام رشت بر صدکنس ۵۸۲
کنار من طرّف بیزی دارد	* * *	قصه من درازی دارد ۳۹۲۹
کار کن زانکه به بود به سرشت	* * *	کار دورخ ز کاملی بهشت ۴۴۸
کار کسی کن زرج مرغ	* * *	سازکن مرجهانیان در گنج ۱۴۶
کرد سیار جور برون و مرد	* * *	برجانی چنین بود در خورد ۲۰۰۳
کسردمش لاسه های پنهانی	* * *	من عرانی و او حراسانی ۲۰۷۸
کس بر این دشته گرچه راست سرفت	* * *	رستی در میان ماست سرفت ۲۰۸

کشته‌ای کابر سرورش گزند	* * *	چون ز می آب پناه کس خورد ۴۰۰
که خورد سوش پاره‌ای در پیش	* * *	کز پس آن خورد دیدش ۴۹۷۲
گر به ارئیک بود روی نهفت	* * *	از پس مرده مد نشاید گفت ۴۰۰۹
گر تو آبی شهر به باشد	* * *	داور ده صلاح ده باشد ۴۲۹۲
گرچه آهو سرینی ای دلبد	* * *	حواب خرگوش دادتم تا چند ۴۶۴۶
گرچه در چشم خویش حسد	* * *	همه در پسرار من حسد ۱۰۵۰
گر رگور خودش خبر بودی	* * *	بك بدست از به گز نیزودی ۷۵۵
گور رمیسی رسد بچرخ برین	* * *	هم رمشش فروکشد برین ۴۹۶۶
گفت از این بگدر این بهانه بود	* * *	تیر باید که بر نشانه بود ۲۸۶۱
گفت انب بومه نافع باش	* * *	بیش از این رنگ آسمان تراش ۲۲۰۳
گفت سر گنج بسته دست میار	* * *	کز عرض کو به است دست دراز ۲۴۴۶
گفت بگسر و زین سحر بگدر	* * *	که رسم رخ کس فداه خبر ۲۰۷۴
گفت کز الهی و نادانی	* * *	چون کلوخم به آب ترسانی ۲۸۷۹
گفت ما باشد از نمونش رای	* * *	گفتن از ما و ساحت زحمانی ۹۹۴

- گفت ماهان بچه بجای این سخن است * * * حارس کی سروی سروین است ۲۶۲۲
- گشمش چاره کن ز بهر خدای * * * کدم از سرگذشت و حوازی پای ۲۳۶۸
- گسل هر مرعرا پی سپر است * * * مرعرا فریقل، آری، دگر است ۲۳۹۲
- گج بر سر مشو چو ابر مسجد * * * پای برگنج باش چون حورشید ۶۸۴
- گور چندان زرد ترانه دلیر * * * که سناکد سپید مهره شیر ۱۹۱۸
- گسوه نیک را رصفد مرز * * * وانکه نه گوهر است از ونگیر ۵۹۸
- مال شاه آب حوص وایشن سیر * * * گند آب از حوص ماند دیر ۴۰۶۱
- مسند حیران در آب که چون سازد * * * مرد با حام دست چون دارد ۲۶۲۴
- مهی از جوی خوش به شست آری * * * ماه را دیرتر بدست آری ۲۳۹۳
- مرد با ماه را گر آگاهست * * * شمع باید که درد سر راه است ۴۲۳
- مرد قصاب کاین سخن بشید * * * گوسمندی شد و زگر گرمید ۲۱۳۷
- مرد گفتا که باغ باغ من است * * * بر من این درد از جراع من است ۴۲۵۷
- مرد گفت ای جوان ریس روی * * * یکی موی رستی از یک موی ۳۴۳۶
- مرغ زیرک بجست و جوی طعام * * * سدو پای او فست همی در دام ۴۲۷

مغرم حلقه شد در این نه شکی است	* * *	مرده رجعت در حلقه یکی است ۲۵۰۲
من بجرمی نکرده سزادرم	* * *	کز بره کاری پندرم ۱۱۶۰
من چه می گویم این چه گفتم من است	* * *	کام از ایرو درم از عدن است ۲۲۳
من خدام از زیاده حدیثی	* * *	نکستی اوقاتم از پیشی ۲۴۸۶
من کز آب درکم چو صدف	* * *	ارزم آخر به منشی آب و علف ۲۱۲
من که جان دوستم نه جانان دوست	* * *	بر تو از غیبه برگشادم دوست ۲۷۰۰
مور کی چش جبرئیل بود	* * *	پشه کی مرد بی پیل بود ۱۲۱۷
مسیحمان می توانی سره سره	* * *	مسیحمان را عزیز باید کرد ۲۲۶۸
نامه خوانند و حال نمودند	* * *	یک سخن پرشیده سرودند ۱۲۵۹
مان مسحور پیش ناشناسان	* * *	نگر حوری جمله را بنان نشان ۴۵۶
ناتوان بر خلاف او بودن	* * *	آفتابی نگل مراندودن ۱۲۵۱
نشود آب جگر به آتش گرم	* * *	جز به آتش نگرده آهن نرم ۲۷۷۰
نشینی که آن حکیم چه گفتم	* * *	خوابش دید هر که او خوش حمت ۴۶۲
نقش بیدی که تمش ده دارد	* * *	سر یک وشه را نگه دارد ۲۰۶

- سور شمع از مقاب زردی نافت * * * گاو موسی بها زردی یافت ۲۷۸۴
- بوش و بیش جهان که پیش و پس است * * * در دم و در دم یکی مگس است ۶۹۷۲
- تبه حریفم که این قریب خورم * * * من رذیو آدسی قریب قرم ۳۸۷۰
- تسیت مردان سدا عنان بدهند * * * دوسنان را بدشمنان بدهند ۶۰۲۸
- هر ترازو که گسرد زر گردد * * * مسنگساز هزار در گردد ۶۹۱
- هر چه فرمود عقل پوششد * * * پوست ناکنده دانه ر کشند ۱۰۹۱
- هر کجا عقل پشرو باشد * * * بد بدگود بدشور باشد ۱۱۶۵
- هر کسی در بهانه نیر هشت است * * * کس بگوید که در ۶۰۶ من ترش است ۴۲۹
- هر کسی در سفر خود ندی است * * * بان سیده به قوت هر شکمی است ۲۷۱۱
- هر کسی سرگذشی از خود گفت * * * یکی از طاق دیگری از حجت ۴۲۰۹
- هفت رنگ است ریز هفت نورنگ * * * بیست نالتر از سیاهی رنگ ۲۵۵۲
- همه ر گشاده سال کسی * * * و آنچه خوردم مرا حلال کنی ۴۰۲۹
- همه آورده سود زیر نورد * * * آن صورت زن و بیعی مرد ۳۱۰۱
- همه عالم تن است و ایران دل * * * بست گوینده رین قیاس حجل ۳۵۶

فهرست آیات

و سلام علی عاده الدین مصطفی ... آیه ۶۰ سوره ۲۷
آمرین کردش آفریده * * * کسین گزیر است وان گرسیده

و هری الیک مجذع النحلة تساقط عليك رطاً جياً آیه ۲۶ سوره ۱۹
ای نظام مسیح تو دم تست * * * آتش تو درخت مریم تست

و نعی الامر و استوت علی الجودی آیه ۴۶ سوره ۱۱
تبیح هندی و درع دادی * * * کشتی چود رانده بر جودی

ما زاع النصر و ماضی آیه ۱۷ سوره ۵۲
چشم تو ر که مهر ما راغ است * * * رومه گاهی سرون از پس ماغ است

و داعی الی الله موده و سراجاً منیراً آیه ۴۵ سوره ۲۳
در شب سیره آن سراج بشیر * * * شد رمقش مراد مقش بدیر

تنزیل من رب العالمین آیه ۷۹ و ۴۲ سوره ۱۵ و ۶۹
آن همین خدای در تنزیل * * * وین امید حیرد بعول و دلیر

ثم دنا قتلی مکان قاب قوسین اودنی آیه ۸ و ۹ سوره ۵۴
قاب قوسین بو در آن انا * * * از دنا رت سوی رادنی

نقرت السعة وان شق العمر آیه ۱ سوره ۵۴
کرده سماحی پمراي نگشتش * * * سبب به راه دو سمه در ششتش

و اذ قال عیسی بر مریم پانی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقاً لما بین یدیه من التوراة و مشراً برسول
یأتی من بعدی اسمه احمد ... آیه ۶ سوره ۹۱
مام آن سرفلت زراه رصمد * * * گشت من بعدی اسمه احمد

واذلنا للملائكة اسجدوا لآدم سجداً والانس اى و مستکبر و کان من مکابرین آیه ۳۳ سوره ۲
و آتک بت نهى سجده شده سر او * * *

انالله و انا له راجعون آیه ۱۵۱ سوره ۲
هست هر هستی به تست بستر * * *

لم نلد ولم یولد آیه ۳ سوره ۱۱۲
تو سرادی و آن دگر دادد * * *

قد جاءکم من الله برون کتاب میں آیه ۱۵ سوره ۵
و آتک ازو گشت سایه روی سپید * * *

قلنا رایحه اکبریه و قطع ایدیه و قل حاش لله ما هذا شراً ... آیه ۳۲ سوره ۱۲
حیرت در تو بک نظاره کند * * *

سنة القدر حیر من الف شهر آیه ۳ سوره ۱۷
شب قدر است و قمر دمیست * * *

وعد الله لا یحلف انک و عده آیه ۵ سوره ۳۰
وعد الله لا یحلف الله المیعاد آیه ۲۱ سوره ۲۹
ان الله لا یحلف المیعاد آیه ۷ سوره ۳
آنچنان رفت عهد من زحمت * * *

انها مرة صبراد فاقع لوبی تسرا لاطرین آیه ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ سوره ۲
سور شمع از نقاب ردی تافت * * *

قلنا یا نارکوبی بردا و سلاماً علی ابراهیم آیه ۱۹ سوره ۲۱
مشعل یسونس و چرخ کلیم * * *

فهرست احادیث و اخبار و امثال

بولا محمد ما خلقت الدنيا، لولاك لما خلقت الافلاك

گر چه ببرد گوید از دهرش * * * و بر جهان آفرید از سهرش

الفقر محری

آنکه از فقر محر داشت به رنج * * * چه حدیث است فقر او همه گنج

السعيد من بعد لی نظی ایه و الشقی من شقی فی بطن ایه

هر که بد خو سودگه راد * * * هم بر آن خو بست وقت جن دادن

العاقل یکنیه الاشره

عقل داند که من چه می گویم * * * زین اشارت که شد چه می جویم

موتوا قبل ان تموتوا

زنده چون برق میر تب خندی * * * جان خدایی به از نغمندی

من سعی رعی و من لزم المنام رأی الاحلام

نشینی که آن حکیم چه گفت * * * خواب خوش دید هر که نوحوش حفت

النوم احوال الموت

متر من خفته شد در این نه شکی است * * * همه و مرده در حساب یکی است



هفت پیکر (متن علمی و انتقادی)

فهرست اعلام

به تصحیح: دکتر برات زنجانی

استاد دانشگاه تهران



آدم ۶۴
آذریون ۹۸۰
آبل ۱۹۸۶

لف

ابرهیم ۱۹۸۶
احمد ۶۱-۲۱۷
احمد ۶۳۰
اردشیر دات ۱۱۹۵
ارنگ ۱۸۴۸
ارسططالین ۳۶۸
اسدی ۲۱۷
اسرافیل ۱۴۳
اسکندر (سکندر) ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۸ - ۲۵۴۶
افریدون ۱۲۱۲ - (فریدون) ۲۱۵
الب ارسلان ۲۵۶
باز ۲۵۸۵
بران ۲۵۶ - ۴۵۷

ب

بارید ۴۲۰
بخاری ۱۹۷
براق ۹۳ - ۹۶ - ۹۷ - ۱۲۰ - ۱۲۰
برجسهر ۲۶۹
بشر ۲۸۰۶ - ۲۸۰۸ - ۲۸۱۷ - ۲۸۲۰ - ۲۸۲۵ - ۲۸۲۷ - ۲۸۲۹ - ۲۸۴۰
۲۸۶۰ - ۲۸۶۶ - ۲۸۷۰ - ۲۸۷۴ - ۲۸۸۱ - ۲۸۸۹ - ۲۸۹۲ - ۲۹۰۴ - ۲۹۰۹ - ۲۹۱۴
۲۹۱۴ - ۲۹۲۴ - ۲۹۲۸ - ۲۹۶۷ - ۲۹۷۴ - ۲۹۷۷ - ۲۹۸۲ - ۳۰۱۸ - ۳۰۲۵
بلعین ۳۲۸ - ۲۲۶۱ - ۲۶۴۹ - ۲۶۵۱ - ۲۶۶۳ - ۲۶۶۵ - ۲۶۶۹
بلیناس ۷۰۲
بودلف ۲۱۷
بهرام (گون) ۱۲۷ - ۱۵۳ - ۱۵۶ - ۱۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۸۲ - ۸۰۱ - ۸۰۲

۸۱۸ - ۸۳۶ - ۸۴۲ - ۸۷۱ - ۸۸۵ - ۹۱۱ - ۹۱۵ - ۹۲۶ - ۹۳۰ - ۹۴۵ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۸
 ۱۰۳۰ - ۱۰۴۹ - ۱۰۶۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۶ - ۱۱۵۱ - ۱۲۰۴ - ۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ - ۱۲۷۰
 ۱۲۸۲ - ۱۲۹۰ - ۱۲۹۳ - ۱۳۴۵ - ۱۳۹۰ - ۱۵۴۶ - ۱۵۴۷ - ۱۶۰۸ - ۱۶۴۸ - ۱۶۵۱
 ۱۶۶۸ - ۱۶۸۱ - ۱۶۹۰ - ۱۶۹۴ - ۱۷۰۹ - ۱۷۲۵ - ۱۷۵۳ - ۱۹۱۲ - ۱۹۸۴ - ۱۹۹۰ - ۲۰۱۶
 ۲۲۵۲ - ۳۲۶۵۶ - ۴۵۶۴ - ۴۷۰۶ - ۴۷۲۶ - ۴۷۴۳ - ۵۰۰۵ - ۵۰۵۹ - ۵۰۶۶ - ۵۰۷۴
 ۵۰۷۷ - ۵۰۷۸

بہس ۱۱۹۴

بیت المقدس ۲۸۲۵

بیسون ۱۹۹۲ - ۴۳۱۰

بیور اسٹ (۱۷۴)

پ

پرور ۳۷۰

ت

ترکنار ۲۲۹۱

تنگوٹا ۷۱۶

ج

جبریل ۹۳ - ۱۱۳ - ۱۴۲ - ۲۲۴ - ۱۲۱۷ - ۲۶۵۴ - ۲۶۵۹ - ۲۶۶۰ - ۲۶۶۴

جمنید ۱۲۰۹ - ۱۲۱۲ - ۴۶۰۰

جودی ۱۸۳۹

جیون ۱۶۶۴ - ۱۷۲۲ - ۴۵۷۲

چ

چن ۹۷۳ - ۱۷۷ - ۱۳۳۸ - ۱۵۶۷ - ۱۶۷۱ - ۱۶۹۵ - ۱۷۱۰ - ۱۷۹۹ - ۲۰۸۱ - ۲۴۰۷

۲۵۶۵ - ۲۵۹۵ - ۲۶۱۱ - ۳۱۱۲ - ۳۷۳۴ - ۳۸۲۹ - ۳۸۴۰ - ۴۵۶۹ - ۴۵۹۴ - ۵۱۲۵

ح

حشر ۴۹۹۴

خ

خانان ۱۷۷ - ۱۶۷۸ - ۱۶۸۷ - ۱۷۸۱ - ۱۸۵۲ - ۱۸۵۵ - ۴۹۸۴ - ۴۹۹۶

خان خانان ۱۶۷۱ - ۱۶۹۰

حصر ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۲۰۰ - ۳۸۰۳ - ۳۸۰۶ - ۴۵۲۶

حراسان ۱۶۷۴

حواجه نظام ۳۷۱

حواردم ۱۸۶۲

حواردمشاه ۹۷۸

حورنق ۷۲۸ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۸۸۸ - ۹۵۹ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۱۵۷۱ - ۱۹۴۲

حیر ۳۸۴۳ - ۳۸۴۵ - ۳۸۵۱ - ۳۸۵۲ - ۳۸۵۳ - ۳۸۵۵ - ۳۸۷۶ - ۳۸۷۹ - ۳۸۸۸ -

۳۸۹۹ - ۳۹۲۸ - ۳۹۴۹ - ۳۹۷۹ - ۳۹۸۴ - ۳۹۹۸ - ۳۹۹۳ - ۳۹۹۵ - ۴۰۰۵ - ۴۰۳۵ -

۴۰۴۶ - ۴۰۵۲ - ۴۰۵۹ - ۴۰۶۱ - ۴۰۷۹ - ۴۰۸۷ - ۴۰۸۸ - ۴۰۹۲ - ۴۰۹۸ - ۴۱۱۸ -

۴۱۲۶ - ۴۱۳۳ - ۴۱۳۵ - ۴۱۴۱ - ۴۱۴۵ - ۴۱۴۸ - ۴۱۴۹ - ۴۱۵۱ - ۴۱۵۲ - ۴۱۶۲ -

۴۱۶۴ - ۴۱۶۷ - ۴۱۷۰ - ۴۱۷۳ - ۴۱۷۶

د

دارا ۱۶۵۳ - ۴۶۰۰

داورزمین ۱۰۳۶

دویشی ۹۸۲

دوازده رح ۲۵۴

ر

راست و روش ۴۵۸۳ - ۴۵۸۷ - ۴۶۲۱ - ۴۷۱۹ - ۴۷۹۵ - ۴۸۱۴ - ۴۹۱۲

رستم ۲۵۹ - ۱۷۶۴

رجش ۲۵۹

رفرف ۱۴۴

روس ۲۰۶۰

روم ۷۰۷ - ۱۳۴۸ - ۱۸۵۶ - ۲۲۴۲ - ۲۲۴۳ - ۲۵۶ - ۲۵۸۲ - ۵۲۱۵

رویین دز ۵۱۷۰ - ۵۱۷۵

ری ۴۲۰۵

ز

زراوند ۱۶۵۶

زردشت ۱۹۰۵

زبد ۲۰۲ - ۱۱۹۳ - ۱۹۰۵ - ۴۵۶۱

زنگ (زنگار) ۲۲۳۲

س

سپه‌دار ۴۲۰۵

سدره ۱۴۴

سدیر ۷۶۲ - ۱۸۰

سقلاب ۹۷۹ - ۱۸۶۳ - ۳۰۹۲

سمیل ۴۵۲۷

سایمون ۸۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۲۲۶ - ۲۲۹ - ۲۲۹۱ - ۲۶۴۹ - ۲۶۵۸ - ۲۶۶۴ - ۲۷۹۳

سمار ۶۹۵ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۴ - ۷۲۷ - ۷۴۱ - ۱۹۶۸ - ۱۹۸۲

سهد ۲۷۹

سیامک ۱۱۹۵

سیاروش ۴۵۹۹

صیرع ۲۰۵۳ - ۲۰۷۴ - ۳۱۹۷

ش

شام ۱۲۷

شر ۲۸۴۳ - ۲۸۴۵ - ۲۸۴۹ - ۲۸۵۲ - ۲۸۵۴ - ۲۸۶۷ - ۲۸۱۷ - ۲۸۸۱ - ۲۸۹۴ - ۲۸۹۹

۳۹۹۵ - ۴۱۲۶ - ۴۱۴۴ - ۴۱۴۸ - ۴۱۵۴ - ۴۱۶۱ - ۴۱۶۲ - ۴۱۶۴ - ۴۱۶۸ - ۴۱۷۰

ششتر ۱۸۴۱

شیده ۱۹۳۱ - ۱۹۷۲ - ۱۰۷۵ - ۱۹۸۴

ط

طبری ۱۹۷

طوق ۷۷۷ - ۹۷۷ - ۲۴۰۷ - ۲۵۶۵ - ۷۵۸۴ - ۳۲۸۱

ع

عادل ۲۴۸۵

عجم ۱۰۳۲ - ۱۲۲۴ - ۱۲۸۰

عدس ۲۲۲ - ۱۰۷۵ - ۲۸۴۲

عوان ۲۵۶۹

عرب ۱۰۳۲ - ۱۲۲۴ - ۱۲۸۰

علامه ۲۵۵

عمان ۱۵۰۸

عنا ۲۰۵۴

عیسی ۱۸۹۶ - ۴۲۱۴ - ۴۹۷۴

ف

فته ۱۴۵۶ - ۱۶۲۶ - ۱۶۲۷

فراٹ ۶۷۹

فردوسی ۲۱۶

فغفور ۱۸۰۰ - ۲۵۷۰

فورک ۹۷۶

فرہاد ۱۹۴۰ - ۱۹۹۱ - ۳۱۸۷ - ۴۳۱۰

فریدون ۳۱۵ - (الریسون) ۱۲۱۲

ق

قصر شیریں ۳۱۸۷ - ۴۳۱۱

قبصر ۹۸۱ - ۱۷۷۸ - ۱۸۰۰ - ۱۸۵۷

ک

کاووس ۱۲۲

کربا ارسلان ۲۵۶

کبری ۹۸۲ - ۱۱۱۲

کلیم ۱۸۹۶

کی ۱۲۲۸

کیان ۳۵۴ - ۱۱۹۳ - ۱۲۲۹ - ۱۸۵۱ - ۲۲۷۰

کیحسرو ۳۱۵ - ۷۹۴

کیقباد ۳۶ - ۱۹۹۰

کیکاووس ۹۸۲

کیومرث ۱۱۹۶

گ

گنج ۵۱۲۳

گیو ۱۷۶۴

م

مانی ۱۹۴۰

مادرادسہر ۱۶۷۳

مہار ۳۴۶۹ - ۳۳۸۲ - ۳۳۹۴ - ۳۴۰۰ - ۳۴۰۹ - ۳۴۴۲ - ۳۴۴۶ - ۳۴۴۸ - ۳۴۵۷

۳۴۶۱ - ۳۴۹۲ - ۳۴۹۳ - ۳۵۶۲ - ۳۵۷۸ - ۳۵۸۶ - ۳۶۳۲ - ۳۶۶۵ - ۳۶۸۶ - ۳۶۸۷

۳۷۱۸ - ۳۷۱۹ - ۳۷۲۱ - ۳۷۵۵ - ۳۷۶۴ - ۳۷۷۹ - ۳۷۹۹ - ۳۸۰۶

ماہن کوٹیار ۳۴۲۶

مجبطی ۸۱۱

محمد (ص) ۶۵ - ۱۱۳ - ۱۳۰ - ۱۶۸ - ۵۷۷

محمود ۲۱۶ - ۲۵۸۵

مریم ۲۴۲

مسیح ۲۴۲ - ۷۸۶ - ۴۹۶۵

مصر ۱۰۲ - ۳۲۶۹ - ۳۸۰۹

ملکشاه (ملك شاه) ۳۷۱

ملیخا ۲۸۴۰ - ۲۸۵۸ - ۲۹۰۹ - ۲۹۶۸ - ۲۹۷۹ - ۳۰۰۰

منذر ۶۸۸ - ۷۹۵ - ۸۰۹ - ۸۴۸ - ۸۷۲ - ۸۸۷ - ۹۱۱ - ۹۶۴ - ۱۰۷۱ - ۱۲۲۵ - ۱۸۴۳

موسی ۲۷۸۵

مهدی ۲۵۸

میکائیل ۱۴۳

ن

نازیری ۹۷۸

نرسی ۱۶۵۱ - ۴۵۸۶

نسرین نوش ۹۷۹

نصرت‌الدین ملك محمدشاه ۳۱۶

نظامی ۵۶ - ۱۶۷ - ۲۴۳ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۵۴۷ - ۵۷۰ - ۲۰۱۴ - ۴۹۷۷ - ۵۱۳۶

نعمان ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۹ - ۶۸۲ - ۶۹۳ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۲۹ - ۷۳۹ - ۷۴۳ - ۷۵۷

۷۸۲ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۱۰۷۱ - ۱۲۲۵ - ۱۸۲۱ - ۱۸۴۳ - ۱۹۸۲ - ۱۹۸۵

نوشین روان ۳۶۹

نیل ۳۴۰۰ - ۴۵۲۷

■

هفت خوان ۲۵۴ - ۲۵۵

همای ۹۸۱

هند ۱۷۹۹ - ۲۰۱۸ - ۲۵۵۳

هندستان ۱۸۹۰

ی

یزدگرد ۶۵۳ - ۶۶۷ - ۱۰۲۶

یغما ناز ۹۷۷

یمن ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۸۳۵ - ۱۰۱۹ - ۱۰۷۵ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۵ - ۱۸۳۲

یوسف ۱۰۲ - ۴۷۶ - ۳۳۷۰ - ۲۵۲۲ - ۴۲۱۳ - ۴۵۹۵ - ۵۰۵۷

یونس ۱۸۹۶

در شرح هفت پیکر نظامی از منابع ذیل استفاده شده است

- ۱- آداب الحرب و الشجاعة
- ۲- آندراج (فرهنگ)
- ۳- احادیث مشوی
- ۴- اسرار التوحید
- ۵- اسرارنامه (شیخ عطار)
- ۶- اقبالنامه نظامی
- ۷- التفهیم
- ۸- امثال و حکم دهخدا
- ۹- برهان قاطع
- ۱۰- بوستان سعدی
- ۱۱- تاریخ بیہقی
- ۱۲- تاریخ جهانگشای جوینی
- ۱۳- تاریخ حبیب السیر
- ۱۴- تاریخ بلعی
- ۱۵- نجارب السلف
- ۱۶- تحفة المرافین (خاقانی)
- ۱۷- تحفه حکیم مؤمن
- ۱۸- تذکرۃ روز روشن
- ۱۹- ترجمۃ تفسیر طبری
- ۲۰- ترجمه و قصه‌های قرآن
- ۲۱- تفسیر کشف الاسرار میدی
- ۲۲- توقیعات
- ۲۳- جوامع الحکایات
- ۲۴- چهار مناله
- ۲۵- حدیقه سنائی
- ۲۶- خسرو و شیرین نظامی
- ۲۷- داستان نامه بهمنیاری
- ۲۸- دوشینی‌های باباطاهر
- ۲۹- دیوان ابوتمام
- ۳۰- دیوان ابوالفتح بستی
- ۳۱- دیوان ابوالفرج رونی
- ۳۲- دیوان امیرمعزی
- ۳۳- دیوان انوری
- ۳۴- دیوان جامی
- ۳۵- دیوان جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی
- ۳۶- دیوان حافظ
- ۳۷- دیوان خاقانی شروانی
- ۳۸- دیوان سعدی
- ۳۹- دیوان سنائی
- ۴۰- دیوان صائب
- ۴۱- دیوان ظہیر ظریابی
- ۴۲- دیوان عیدزاکانی
- ۴۳- دیوان عنصری
- ۴۴- دیوان فرخی
- ۴۵- دیوان مسعود سلمان
- ۴۶- دیوان منوچهری دامغانی
- ۴۷- دیوان حکیم ناصر خسرو
- ۴۸- دیوان هاتف اصفهانی
- ۴۹- ذخیرۃ خوازمشاهی
- ۵۰- راحة الصدور راوندی
- ۵۱- رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات از ابوعلی سینا
- ۵۲- رونق المجالس
- ۵۳- زادالمسالکین حکیم ناصر خسرو
- ۵۴- سفرنامه ابن بطوطه (ترجمه)

- ۵۵ - سفرنامه مارکو پولو (ترجمه)
 ۵۶ - سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی
 ۵۷ - سیاست نامه
 ۵۸ - شاهنامه فردوسی
 ۵۹ - شرفنامه نظامی
 ۶۰ - فرهنگ دکتر معین
 ۶۱ - فن شعر لوسطو
 ۶۲ - فیه مافیه
 ۶۳ - کشف المحجوب
 ۶۴ - کلیله و دمنه
 ۶۵ - گرشاسبنامه اسدی طوسی
 ۶۶ - گلستان سعدی
 ۶۷ - لباب الالباب
 ۶۸ - لغت نامه دهخدا
 ۶۹ - لیلی و مجنون نظامی
 ۷۰ - مثنوی مولوی
 ۷۱ - مجمل التواریخ و القصص
 ۷۲ - مخزن الاسرار نظامی
 ۷۳ - مرصع العباد
 ۷۴ - مصباح الهدایه
 ۷۵ - مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری
 ۷۶ - منشآت خانقانی
 ۷۷ - ویس و رامین
 ۷۸ - تحلیل هفت پیکر
 ۷۹ - هفت پیکر نظامی با حاشیه و جید
 ۸۰ - تذکره الشعراء
 ۸۱ - هنر شاعری





National Library and Archives

Reproduction

No. 12345

THE HISTORY OF

IRAN

AND THE HISTORY OF

Edited by

Dr. Ebrahim Ghassemlou

مرکز تحقیقات کتابداری علوم اسلامی



۱۲۳-۰۱-۱۲۳۰۰

2002

کتابخانه ملی ایران